جلد سیوم

مآثر الامرا

تالیف

نواب صمصام الدوله شاه نواز خان

بتصحیح

جناب مولوی مرزا اشرف علی

دام افاضته

مدرس مدرسهٔ عالیهٔ کلکته

از طرف ایشیاتک سوسایتی بنگاله

در مطبع اُردو گائید

واقع

کلکته

حلیهٔ طبع پوشید

سنه ۱۳۰۹ هجری

Sl. No. 030574

فهرست مضامين مآثرالامرا جلد سيوم

صفحات

ن خان مهتر مكائي ۱
ان پسر ملک عنبر حبشي ۳
ن خان مير ظريف ۱۰
ن خان ميرزا هدايت الله ۱۲
خان آقا افضل اصفهاني ۱۸
خان خواجه سرا ۲۱
نگه خان روهيله ۲۲
خان پسر باقر خان نجم ثاني ۲۶
له خان ۲۸
نگ خان ميانه حسين خان نام ۳۰
خان شيخ مخدوم صدر ۳۲
خان محمد صالح و صفدر خان محمد جمال‌الدين ۳۳
خان برهان‌الدين ۳۴
خان مير هادي ۳۸
خان بهادر عالمگيرشاهي محمد صادق نام ۴۰

Sl. No. 03054

اذکار	صفحات
قرا بهادر خان	۴۸
قاسم محمد خان نیشاپوری	۵۰
قتلق قدم خان قراول	۵۲
قدر خان	۵۳
قیا خان کنک	۵۴
قطب الدین خان	۵۶
قاسم علي خان	۵۹
قریش سلطان کاشغري	۶۱
قاسم خان میر بحر	۶۲
قطب الدین خان شیخ خوبن	۶۶
قلیچ خان اندجاني	۶۹
قلیچ خان میر ابوالقاسم نمکین	۷۳
قاسم خان پسر میر مراد جویني	۷۸
قبچاق خان امان بیگ شقاول	۸۲
قزلباش خان افشار	۸۵
قزاق خان باقي بیگ اوزبک	۸۸
قاضي محمد اسلم	۸۹
قلیچ خان توراني	۹۲
قاسم خان محمد قاسم نبیرهٔ قاسم خان میر بحر	۹۵

اذکار	صفحات
قباد خان میر آخور	۹۹
قطب‌الدین خان خویشگی	۱۰۲
قوام‌الدین خان اصفهانی	۱۰۹
قلعه دار خان مرحوم	۱۱۵
قلیچ خان خواجه عابد	۱۲۰
قاسم خان کرمانی	۱۲۳
قطب الدین خان خویشگی عرف بایزید ..	۱۲۶
قطب‌الملک سید عبدالله خان حسن علی ..	۱۳۰
قادر داد خان بهادر شیخ نور الله	۱۴۰
قطب‌الدوله محمد انور خان بهادر	۱۴۱
کمال خان ککهر	۱۴۴
کاکر علی خان	۱۴۸
کنور جگت سنگهه	۱۴۹
کشن سنگهه راتهور	۱۵۰
کاکر خان عرف خانجهان کاکر	۱۵۲
کار طلب خان	۱۵۳
گنج علی خان عبد الله بیگ	۱۵۵
کیرت سنگهه	۱۵۶
کامگار خان	۱۵۹

اذکار	صفحات
لشکر خان محمد حسین	١٦١
لشکر خان ابو الحسن مشهدي	١٦٣
لشکر خان عرف جان نثار خان	١٦٨
لطف الله خان	١٧١
لطف الله خان صادق	١٧٧
مصاحب بیگ	١٧٩
ملا پیر محمد خان شرواني	١٨٢
میر شاه ابو المعالي	١٨٦
محمد سلطان میرزا	١٩٢
مهدي قاسم خان	١٩٩
محمد قاسم خان بدخشي	٢٠٢
محمد قلي خان توقبائي	٢٠٤
محمد قليّ خان برلاس	٢٠٤
مجنون خان قاقشال	٢٠٧
میر محمد خان مشهور به خان کلان	٢١١
معین الدین احمد خان فرنخودي	٢١٦
مهر علي خان سلدوز	٢١٧
میرزا میرک رضوي	٢١٨
محمد مراد خان	٢١٩

اذکار	صفحات
مظفر خان تربتي خواجهٔ مظفر علي نام ..	۲۲۱
مير معز الملک اکبري	۲۲۷
مير علي اکبر موسوي	۲۳۱
ميرزا شرف حسين احراري	۲۳۲
محب علي خان	۲۳۸
معصوم خان فرنخودي	۲۴۶
مير گيسوي خراساني	۲۴۹
مخدوم الملک ملا عبد الله انصاري	۲۵۲
ميرزاده علي خان	۲۵۷
ميرزا فولاد برلاس	۲۵۸
ميرزا سليمان حاکم بدخشان	۲۶۴
محب علي خان رهتاسي	۲۷۷
مير شريف آملي	۲۸۵
مير مرتضی سبزواري	۲۹۰
معصوم خان کابلي .. .. .. :	۲۹۲
ميرزا مظفر حسين صفوي	۲۹۶
ميرزا جاني بيگ ارغون حاکم تهته	۳۰۲
ميرزا يوسف خان رضوي	۳۱۴
مادهو سنگهه کچهواهه	۳۲۱

اذکار .... صفحات

میر حسام الدین بدخشانی ۳۲۳
معصوص خان چغتا ۳۲۴
معصوم بهکری - نامی تخلص ۳۲۶
میرزا شاهرخ ۳۲۹
میر خلیل الله یزدی ۳۳۵
محمد قلی ترکمان ۳۴۲
مهتر خان انیس نام ۳۴۴
میرزا غازی بیگ ۳۴۵
میران صدر جهان پهانی ۳۴۸
میرزا چین قلیچ ۳۵۱
میرزا فریدون خان برلاس ۳۵۴
محتشم خان شیخ قاسم فتحپوری ۳۵۵
میرزا علی بیگ اکبر شاهی ۳۵۵
میر جمال الدین انجو ۳۵۸
میرزا راجه بهادر سنگهه ۳۶۰
میر فضل الله بخاری ۳۶۱
معظم خان شیخ بایزید ۳۶۵
محمد تقی سیم ساز مخاطب به شاه قلی خان .. ۳۶۶
ملا محمد تهته ۳۶۹

اذکار	صفحات
محمد خان نیازي	۳۷۲
مظفر خان میر عبد الرزاق معموري	۳۷۶
مقرب خان شیخ حسن معروف به حسو	۳۷۹
مرتضی خان حسام‌الدین انجو	۳۸۲
مصطفی بیگ ترکمان خان	۳۸۴
مهابت خان خانان سپه سالار	۳۸۵
مختار خان سبزواري	۴۰۹
میر محمد امین میر جملهٔ شهرستاني ...	۴۱۳
محلدار خان پسر محلدار خان چرکس	۴۱۹
مرشد قلي خان ترکمان معروف به مروت خان ...	۴۲۱
مخلص خان	۴۲۸
معتمد خان محمد شریف	۴۳۱
میرزا رستم صفوي	۴۳۴
موسی خان صدر	۴۴۱
مبارز خان روهیله	۴۴۲
مهیس داس راتهور	۴۴۵
میر سید جلال صدر	۴۴۷
محمد زمان طهراني	۴۵۲
مادهو سنگهه هادا	۴۵۳

صفحات

اذكار

میرزا والي ۴۵۶
مکرمت خان ۴۶۰
کیفیت بلدۀ شاهجهان آباد ۴۶۲
میرزا حسن صفوی ۴۷۷
مرتضی خان سید نظام ۴۷۹
معتقد خان میرزا مکي ۴۸۲
میرزا عیسی ترخان ۴۸۵
محمد علي خان محمد علي بیگ ۴۸۸
مغل خان پسر زین خان کوکه ۴۹۰
میر شمس ۴۹۲
مرشد قلي خان خراساني ۴۹۳
ملتفت خان ۵۰۰
معمور خان میر ابو الفضل معموري ۵۰۳
مکند سنگهه ۵۰۹
معتمد خان محمد صالح خوافي ۵۱۰
مبارک خان نیازي ۱۱
میرزا ابو سعید ۱۳
مصطفی خان خوافي ۱۶
میرک شیخ هروي ۱۸

اذکار	صفحات
مالوجي و پرسوجي	۵۲۰
ملا علاء الملک تونی مخاطب به فاضل خان ...	۵۲۴
میر محمد سعید میر جمله مخاطب به معظم خان	
خانخانان سپه سالار	۵۳۰
میرزا نوذر صفوي	۵۵۵
میرزا ابو المعالي	۵۵۷
محمد صالح ترخان	۵۶۰
ملا احمد نایته	۵۶۲
مخلص خان قاضی نظاما کرهرودي	۵۶۶
میرزا راجه جیسنگهه کچهواهه	۵۶۸
محمد قلي خان نو مسلم	۵۷۷
میرزا سلطان صفوي	۵۸۱
میرزا مکرم خان صفوی	۵۸۳
میرزا خان منوچهر	۵۸۶
مهابت خان میرزا لهر اسپ	۵۹۰
مبارز خان میرکل	۵۹۵
مرتضی خان سید شاه محمد	۵۹۷
مهاراجه جسونت سنگهه راتهور	۵۹۹
میر سید محمد مشاتي قنوجي	۶۰۴

اذکار	صفحه
ملتفت خان مير ابراهيم حسين	١١
محمد امين خان مير محمد امين	١٣
مختار خان مير شمس الدين	١٠
مغل خان عرب شيخ	١٣
محمد علي خان خانسامان	١٥
مهابت خان حيدر آبادي	١٧
موسوي خان ميرزا معز	٢٣
محمد بديع سلطان	١٣٦
مصطفی خان کاشي	١٣٧
مخلص خان	١٤١
مرتضی خان سيد مبارک خان	١٤٤
محتشم خان مير ابراهيم	١٤٦
مطلب خان ميرزا مطلب	١٥٠
ميرزا صفوي خان علي نقي	١٥٣
منور خان شيخ ميران	١٥٤
مختار خان قمر الدين	١٥٥
مير احمد خان	١٦٢
محمد اسلم خان	١٦٦
منعم خان خانخانان بهادر شاهي	١٦٧

اذکار — صفحات

میرزا محمد هاشم ٦٧٧
محمد مراد خان ٦٨٢
میرزا شاهنواز خان صفوي ٦٩٢
مکرم خان میر اسحق ٦٩٥
میر ویس غازي ٧٠١
محمد یار خان ٧٠٦
میر جمله خانخانان ٧١١
مرحمت خان بهادر غضنفر جنگ ٧١٣
مرحوم مبرور محمد کاظم خان مغفور ٧١٥
مبارز خان عماد الملک ٧٢٩
معز الدوله حیدر قلي خان ٧٣٦
مؤتمن الملک جعفر خان ٧٥١
مهاراجه اجیت سنگهه راتهور ٧٥٥
میر احمد خان ثاني ٧٦٠
معز الدوله حامد خان بهادر صلابت جنگ ... ٧٦٥
محمد غیاث خان بهادر ٧٦٩
محمد خان بنگش ٧٧١
مؤتمن الدوله اسحاق خان ٧٧٤
مشهور خان بهادر خویشگي رحمت خان نام ... ٧٧٦

اذکار	صفحات
محتشم خان بهادر میر محمد خان	۷۹۳
مقرب خان	۷۹۶
مبارز الملک سر بلند خان بهادر دلاور جنگ ...	۸۰۱
مجد الدوله عبدالاحد خان	۸۰۷
نیابت خان عرب نام	۸۰۹
نور قلیچ پسر التون قلیچ خان	۸۱۱
نقیب خان میر غیاث الدین علی	۸۱۲
نور الدین قلی	۸۱۷
نظر بهادر خویشگی	۸۱۸
نجابت خان میرزا شجاع	۸۲۱
نوازش خان میرزا عبد الکافی	۸۲۸
نامدار خان	۸۳۰
ناصر خان محمد امان	۸۳۳
نصیر الدوله صلابت جنگ	۸۳۵
نظام الملک آصف جاه طاب ثراه	۱۳۷
نظام الدوله بهادر ناصر جنگ شهید رحمة الله تعالی	۸۴۸
نجیب الدوله شیخ علی خان بهادر	۱۶۳
نجیب الدوله نجیب خان	۱۶۵
نظام الملک نظام الدوله آصف جاه	۱۶۸

اذکار | صفحات

نواب آصفجاه غفران پناه المتخلص به آصف ... ۸۷۵
بیان آنکه دولت‌آبان در چه وقت و بچه نهج بتصرف
اسلامیان آمده بود ۹۱۱
وزیر جمیل ۹۲۸
وزیر خان هروي ۹۲۹
وزیر خان مقیم نام ۹۳۲
وزیر خان حکیم علیم الدین ۹۳۳
وزیر خان محمد طاهر خراساني ۹۳۶
هاشم خان ۹۴۰
هادي داد خان ۹۴۱
هوشدار خان میر هوشدار ۹۴۳
هزبر خان خلف الله وردي خان ۹۴۶
همت خان میر عیسی ۹۴۶
همت خان محمد حسن و سپهدار خان محمد محسن ۹۴۹
یوسف محمد خان کوکلتاش ۹۵۲
یوسف خان کشمیري ۹۵۴
یوسف خان ولد حسین خان تکریه ۹۵۷
یعقوب خان بدخشي ۹۵۸
یاقوت خان حبشي ۹۵۸

صفحات

اذکار
یوسف محمد خان تاشکندی ۹۶۳
یکه تاز خان عبد الله بیگ ۹۶۸
یلنگتوش خان بہادر ۹۷۱
خاتمه ۹۷۳
تاریخ طبع مآثر الامرا ۹۸۰



آغاز جلد سیوم

* حرف الفاء *

(۲)

* فرحت خان *

مهتر سکائي نام از مردم خاصهٔ خیل جنت آشیاني بود - در جنگ میرزا کامران چون اُمرای نفاق سرشت شیوهٔ تزویر بکار برده باو پیوستند و بیگ بابای کولالي (۳) از عقب آمده شمشیر بر جنت آشیاني انداخت اگرچه خطا کرد اما فرحت خان خود را رسانیده بیک حمله (۴) او را گریزانید - و در اوانیکه جنت آشیاني از لاهور بارادهٔ جنگ سکندر سور بجانب سهرند نهضت نمود او بشقداری لاهور سرفراز گردید - چون شاه ابوالمعالي بدان صوبه تعین شد او را بے حکم تغیر داده کسان خود را بران کار مقرر ساخت - پس ازانکه شاهزاده محمد اکبر بدین صوبه رخصت یافت خان مذکور خود را بخدمت ولي نعمت زاده رسانیده مورد تحسین گشت و در ایام سلطنت

---

(۲) نسخهٔ [ب] پانزده امیر (۳) نسخهٔ [ب] کرلاني (۴) نسخهٔ [اب] از هم گذرانید *

عرش آشیاني باقطاع داري قصبهٔ کوراه عزت اندوخت - و حين معاودت سلطاني از دیار شرقي ضیافت او منظور نظر والا گردیده خانهٔ او را بعز قدوم فیض لزوم رشک گلستان ساخت - و در جنگ محمد حسین میرزا که متصل احمدآباد رو داده مصدر نیکوخدمتي گردید - چون میرزا دستگیر شده آب برای خوردن طلبید فرحت خان از کمال دلسوختگي هر دو دست بر سر میرزا زد و گفت که در کدام آئین رواست که بچنین نادولت‌خواهی آب داده شود - پادشاه برو اعتراض فرموده آب خاصه طلبیده بخورد میرزا داد - و در سال نوزدهم با جمعی بتسخیر قلعهٔ رهتاس (که قلعه ایست در انضباط و استحکام بی‌نظیر - دیهی چند بر فراز آن آبادان و چشمه‌های شیرین فراوان - آنقدر آذوقه بهم رسد که بمحافظان آنجا کفایت نماید) نامزد شد (۲) - و چون بمحاصره پرداخت روزی چند گذشته بود که فرمان پادشاهي بنام مظفر خان (که درین مهم بنابر غرور شکني او تعینات فرحت خان شده بود) مشتمل بر تنبیه افغانان فتنه جو (که در صوبهٔ بهار هنگامه آرائي داشتند) سایهٔ مکرمت گسترد - و در جنگ مظفر خان با افاغنهٔ آن دیار فرحت خان سرداری جرانغار داشت - و چون کجپتي (۳) راجه بحوالی قصبهٔ آره (۴) (که

(۲) نسخهٔ [۱] نامزد شده (۳) نسخهٔ [ب] کمغتي (۴) نسخهٔ [ب] کوراه *

در جاگیر او بود) غبار شورش برداشت او ستیز را مناسب
ندانسته شیوهٔ تحصن گزید - فرهنگ خان پسر او باستماع
خبر محصوری پدر بآهنگ کمک متوجه شد - در عرصه‌گاه نبرد
شمشیر بازان چابکدست اسپ او را پی کردند - او پیاده داد
مردانگي داده پا بسرحد عدم گذاشت - فرحت خان ازین
واقعهٔ دلگداز آگاه گردیده محبت پدري در خاطرش جوش
زد - از قلعه برآمده برسم یکجهتان (۲) جان خود را درباخت -
و این واقعه در سال بست و یکم جلوس مطابق سنه (۹۸۴)
نهصد و هشتاد و چهار هجري رو داد *

* فتح خان *

پسر ملک عنبر حبشي مشهور است - در زندگی پدر
بمردانگي و شجاعت و جود و سخاوت اشتهار یافت - بعد
فوتش صاحب رتق و فتق خاندان نظام شاهیه گشته اختیارے
بمرتضی نظام شاه ثاني (۳) نگذاشت - او ناچار باغوا و تحریک
مردم غدرے بکار برده فتح خان را مقید ساخته بجنیر فرستاد -
گویند بدانتیاری زن چوربکر بموهان زنجیر پا بر آورده
بپایمردی همت برآمد - و با فوج خود پیوسته سمت احمدنگر
شتافت - نظام شاه لشکرے تعین کرد - اتفاقاً در جنگ زخم
خورده اسیر گشت - و در دولت‌آباد محبوس گردید - نظام شاه

---

(۲) نسخهٔ [ب] بکجهتیان (۳) نسخهٔ [ب] افول *

پس از چندے دریافت که مقرب خان غلام ترک (که میر شمشیر و سر لشکر بجای او شده بود) و حمید خان حبشي وکیل السلطنة هر دو از عهدهٔ سرانجام مهام چنانچه باید بر نمي‌آیند فتح خان را بدستور سابق وکیل و سپه‌سالار نمود - گویند درین مرتبه فتح خان بوساطت همشیرهٔ خود که مادر نظام شاه بود رهائي یافته بوضع سپاهیانه مي‌گذرانید - بعد فوت حمید خان مدار مهمات بوي باز گردید *

بالجمله او از احوال پیشین (۲) انتباه بر گرفته بتربیت حبشیان عنبری پرداخت - و با خود یار و یاور گردانید - و چون دریافت که رستگاري از قید اضطراري بنود (هرگاه خاطر آن غدار فراهم شود باز محبوس خواهد ساخت) پیشدستي نموده در (۱۰۴۱) هزار و چهل و یک خلل دماغ بنظام‌شاه شهرت داده بدستورے (که پدرش را نظر بند میداشت) مقید گردانید - و اول رز بیست و پنج امرای معتبر قدیمي را از هم گذرانید - و باعلی حضرت عرضه‌داشت نمود - که چون نظام شاه از کوتاه‌بیني و بدسگالي مخالفت ملازمان مي‌ورزید او را مقید ساخته‌ام - در جواب فرمان رفت - که اگر این گفتار فروغے از راستي دارد جهان را از وجود بےسود او پاک گرداند - فتح خان او را خفیه نموده آوازه انداخت که باجل طبیعي (۳) در گذشت - و همین نام

(۲) نسخهٔ (ج) پیشین احوال (۳) نسخهٔ [ب] طبعي *

پسر ده ساله او را جانشین ساخت - چون بار دیگر از حقیقت حال انبا نمود اعلی‌حضرت افیال و نفایس جواهر و مرصع آلات نظام شاه را طلب فرمود - او با وصف انقیاد و اطاعت در فرستادن پیشکش تعلل ورزید - لهذا در سال پنجم از برهانپور وزیر خان بتسخیر دولت‌آباد رخصت یافت - فتح خان بر سبیل استعجال عبدالرسول پسر کلان خود را با جواهر و فیل (که قیمت مجموع هشت لک روپیه مي شد) برسم پیشکش روانه نمود - جعفر خان او را استقبال نموده بملازمت آورد - و بدان جهت از سخط و غضب پادشاهي محفوظ ماند - و چون فتح خان در همان مهمات حکومت بے شریک و سهیم استقلالے بهم رسانید عادل شاه بیجاپوري خواست که او را از میان برداشته دولت‌آباد را متصرف شود - فرهاد خان را با لشکر سنگین تعین کرد - فتح خان بمهابت خان ناظم دکن نوشت که وصیت پدرم اینست - که خاکروبی درگاه سلاطین تیموریه بهتر است از دولت عظیمهٔ بیجاپور - پیش از وصول عادلشاهیه خود را برسانند - چنانچه در احوال مهابت خان مفصل بتحریر آمده - که بعد رسیدن خان مزبور از برهانپور فتح خان (که قول و فعلش شایان اعتماد نبود) بلابه‌گری سرداران بیجاپور از جا رفته محصور گشت - و چون آذوقه را باسراف صرف مي‌نمود در کمتر زمانے بعجز گرائیده بعهد و پیمان

قلعه (۲) تسلیم کرد - و با نظام الملک طفل مع توابع آن دردمان (که یکصد و چهل و پنج سال حکومت آن دیار بآنها تعلق داشت) همراه مهابت خان راهي شد - خان مزبور بے حجت ظاهر نقض عهد کرده در ظفرنگر فتح خان را محبوس ساخت - و اسباب و اشیای او را بضبط در آورد - و حسب الحکم اسلام خان (که از صوبه داری گجرات تغیر شده بود) ببرهانپور آمده آن خان و مان برباد داده‌ها را بحضور رسانید - نظام الملک در گوالیار محبوس شد - و فتح خان مورد نوازش گردید - هنوز تجویز منصب عمده درمیان بود شاید بنابر زخمے (که بر سرش رسیده خللے در دماغ پیدا شده) اداهای نامناسب بعمل آورده از نظر افتاد - اما اموالش مسترد فرموده دو لک روپیه سالیانه مقرر گردید - در لاهور منزوي گشته مدتے بفراغت و آسودگي بسر مي‌برد - تا باجل طبیعي (۳) درگذشت - گویند با مردم عرب بسیار محشور بود - و زرها میداد - برادرش چنگیز پیش ازو در سال دوم بملازمت رسیده بمنصب دو هزار و پانصدی هزار سوار و خطاب منصور خان چهرهٔ کامیابي افروخت - و از خویشان و اقربای او اکثرے بمناصب مناسب سرافرازي یافتند - چون ملک عنبر نوکری پادشاهي اختیار نکرده براسه درینجا مذکور نشد - لیکن ازانجا که از ابطال

(۲) در [بعضے نسخه] قلعه را (۳) نسخهٔ [ب] طبعي ٭

رجال و خوبان روزگار بود ضمناً مجملی از احوالش ناگزیر خامهٔ وقائع طراز است *

او غلام بیجاپوری ست با چند (۲) حبشی مردانهٔ شجاع در جرگهٔ ملازمان نظام شاهیه آمده بجوهر شجاعت و کاردانی امتیازے بهم رسانید - چون (ملکه چاند (۳) سلطان در سنه (۱۰۰۹) هزار و نه بتیغ کین بعضے دکنیان کوتاه اندیش مقتول گردید - و قلعهٔ احمدنگر جبراً و قهراً بتصرف عرش‌آشیانی در آمد - و بهادر نظام شاه دستگیر گشته محبوس قلعهٔ گوالیار گشت) در احوال سلطنت نظام شاهیه (که از وقت برهان شاه خلل پذیرفته بود) ضعف تمام راه یافت - کسے از امرای صاحب داعیه دران دولتخانه نماند - ملک عنبر و راجو میان دکنی علم استقلال افراشتند - از سرحد تلنگ تا چهار کروهی احمد نگر و هشت کروهی دولت‌آباد بتصرف نخستین در آمد - و شمالی دولت‌آباد تا سرحد گجرات و جنوبی تا شش کروهی احمدنگر درمیان بضبط خود آورد - و بمرتضی نظام شاه ثانی ولد شاه علی قلعهٔ اوسه و چند دیهے جهت اخراجات وا گذاشتند - و چون هریکے ازین دو سردار میخواست ملک دیگرے (۴) انتزاع نماید پیوسته درمیان یکدیگر نائرهٔ جدال و قتال ملتهب بود - در سال (۱۰۱۰) هزار و دهم

---

(۲) نسخهٔ (ا ب) باچندے - (۳) نسخهٔ [ب] خانه (۴) نسخهٔ [ب] دیگرے

(۲)
در حوالی ناندیر میان ملک عنبر و میرزا ایرج پسر خانخانان عبدالرحیم جنگی صعب اتفاق افتاد - ملک عنبر را زخمي از معرکه برداشته بردند - خانخانان (که از عزمهای او واقف بود) فرجهٔ دیده طرح آشتي افگند - ملک عنبر نیز مغتنم پنداشته ملاقات نمود - و عهد و پیمان یکجهتي موکد گردانید - چون اکثر غلبه جانب راجو مي‌بود دریندولا ملک عنبر باعانت خانخانان او را منهزم گردانیده مرتضی نظام‌شاه را باختیار خود آورده در جنیر نگاهداشت - و پس ازان فوجی بر سر راجو تعین کرده دستگیر ساخت - و ملک او را نیز برگرفت - و چون در هندوستان هنگامهای چند از فرو کش کردن شاهزاده سلطان سلیم و ارتحال عرش آشیاني و بغي ورزیدن سلطان خسرو باندک فاصله از هم برپا شد - ملک عنبر بخاطر آسوده در اعداد مواد شوکت و استیلا مساعی فراوان بکار برد و سپاه بسیار فراهم آورد - و بیشتر محالات پادشاهي را نیز متصرف گردید - خانخانان باقتضای وقت بخودداري مي‌گذرانید - چون سلطنت جنت مکاني استقلالی بهم رسانید مکرر افواج قاهره تعین گشت - ملک عنبر (که غالب و گاهے مغلوب بود) تقابل را از دست نمیداد - پس ازان (که شاهزاده ولیعهد شاهجهان دو مرتبه دستوری دکن یافت و جمیع دنیاداران آن مملکت سر بندگي و عقیدت در ربقهٔ انقیاد و فرمانبرداري گذاشتند) ملک عنبر

(۲) نسخهٔ (ج) نادیر *

نیز محال متغلبه را مع شئ زاید بتصرف وکلای پادشاهي
گذاشته تا آخر بر جادهٔ اطاعت ثابت و راسخ بود - همیشه
با عادل شاهیه و قطب شاهیه بتنازع ملکي اشتغال داشته
مکرر علم برتري و چیرگي بر افراشت - و برسم نعلبندي زرها
میگرفت - در سنه (۱۰۳۵) هزار و سي و پنج هجري در هشتاد
سالگي باجل طبیعي (۲) درگذشت - و در روضهٔ دولت‌آباد مابین
درگاه شاه منتجب الدین زربخش و شاه راجوی قتال مدفون
گشت - گنبذ عالي و محوطه دارد - با این همه انقلابات تا حال
دیهی در انعام بحال است - که صرف روغن چراغ مزارش زر
آنجاست - در فنون سپاهگري و سرداري و قواعد درست اندیشي
و کارگذاري یگانه و یکتا بود - راه و روش قزاقي را (که باصطلاح
دکن برگي‌گري نامند) خوب فرا گرفته خیره سران و اوباشان
آن ملک را از قرار واقع سر حساب نگاه مي‌داشت - و در
رفاه رعایا و آبادي ملک جدے فراوان مي نمود - و با این
همه فساد و هنگامه (که پیوسته با فوج مغل و لشکر دکن
زد و خورد داشته) موضع کهرکي پنج کروهي دولت‌آباد را
(که الحال به خجسته‌بنیاد اورنگ‌آباد موسوم است) باحداث
تالاب و طرح باغ و عمارات عالیه معمورهٔ عظیم ساخت - گویند
در اشاعت خیرات و مبرات و بسط عدالت و دادرسي ملهوفان

---

(۲) نسخهٔ [ب] طبعي ٭

همتي قوي داشت - و بشعار تقوی و صلاح کما ینبغي قیام
مي نمود - شاعرے در مدح او گفته * بیت *

* در خدمت رسول خدا یک بلال بود *
* بعد از هزار سال ملک عنبر آمده *

فدائي خان

میر ظریف از ملازمان خدمت گذار اعلی حضرت بود - چون
صاحبقران ثاني را توجه بفراهم آوردن اسپان بیشتر بود مشار الیه
را بهمراهی ایلچی ایران بابتیاع اسپان عراقي رخصت فرمود -
و چون اسپی (که پسند طبع مشکل پسند افتد) نیاورد بتلافی
آن التماس نمود که اگر بصوب بر عرب و مضافات روم دستوري
یابد اسپان سواری خاصه خریده خود را ازین خجالت بر آرد -
لاجرم نامهٔ دوستي و ولا با کمر مرصع گران بها بقیصر مصحوب
او ارسال یافت - که اگر احیاناً او را رجوعے بسلطان روم افتد
بدین دست آویز کارسازی خود نماید - در سال دهم از بندر
لاهري (۲) براه دریا بحجاز شتافت - و پس از ادراک زیارت
حرمین شریفین بمصر رفت - و ازانجا بموصل آمد - و سلطان
مراد خان را (که متوجه تسخیر بغداد بود) دید - سلطان
باعزاز نامه (۳) گرفته بترکي زبان پرسید که سبب طی این
مسافت دور و دراز چیست - موصی الیه بعد اظهار سبب کمر

(۲) نسخهٔ [ب] لاري (۳) در [بعضی نسخه] نامه را گرفته *

مرصع بنظر در آورد - سلطان خوشوقت شده گفت - درین وقت رسیدن ایلچي و کمر مرصع از پادشاه عظیم الشان شگون فتح و فیروزي ست - روز دیگر میر ظریف هزار پارچه از جانب خود پیشکش کرد - سلطان از سلاح هندوستان پرسید - او سپر قیمتي همراه داشت - گفت تیر و تفنگ ازین نمي‌گذرد - قیصر تعجب نموده تیري بقوت تمام بر سپر زد که از میان نگذشت - ده هزار قروش که بیست هزار روپیه باشد باو داده گفت که بعد از مهم بغداد رخصت خواهم کرد - بالفعل بموصل رفته بخرید اشیای مطلوبه (۲) پردازد - پس ازان (که سلطان مراد جبراً و قهراً قلعهٔ بغداد را از دست قزلباش انتزاع نموده بموصل برگشت) میر ظریف را رخصت داده جواب نامه مصحوب ارسلان آقا با یک اسپ عربي خوش رفتار با زین مرصع الماس و عماري مروارید دوز طرح روم بطریق ارمغان ارسال داشت - میر ظریف باتفاق ایلچي مذکور از بصره سوار جهاز شده به تهته فرود آمد *

و چون سال سیزدهم بلاهور رسید جریده بجانب کشمیر (که معارج الویهٔ پادشاهي بود (۳)) راهي گشته باستلام آستان خلافت چهره بر افروخت - و پنجاه و دو اسپ (که دوران دیار ابتیاع نموده) با دو اسپ (که سلسله دار پادشاه از عمده‌های

(۲) نسخهٔ [ب] اسپان * (۳) نسخهٔ [ب] گشته بود *

(وم . باو تکلیف کردهٔ بود) از نظر پادشاهي گذرانید
و به نیکو بندگي مورد گوناگون تحسین و آفرین شده بمنصب
هزاري دو صد سوار و خطاب فدائي خان سرافرازي یافت -
و بخدمت آخته بیگي از تغیر تربیت خان اختصاص گرفت -
و در همین ایام بحکومت لاهري (۳) بندر تعین گشت - و هنوز
باولین پایهٔ دولت بر آمده بود که زمانهٔ بےمهر شوابهٔ ناکامي
بکامش فرو ریخت - سال چهاردهم آغاز سال (۱۰۵۱) هزار و
پنجاه و یک پیمانهٔ زندگانیش پر شد *

* فدائي خان *

میرزا هدایت‌الله چهار برادر بودند که هر یکے بزور قابلیت
و نیروی پردلي در (۲) زمان دولت جهانگیري صاحب ثروت
و مکنت گردیده بدرجهٔ اعتبار بر آمد - نخستین میرزا
محمد تقي که در سر آغاز جلوس جنت مکاني به موافقت
مهابت خان بمهم رانا امرسنگهه تعین گشت - چون سرش
آگندهٔ نخوت و پندار بود و زبانش آشنا بدشنام (که اشنع
ذمائم است) با اهل رساله بدسلوکیها سر کرد - آنها یکتائي
گزیده در مقام پور ماندل سر دیوان گشتند - دوم میرزا
عنایت الله که بکارداني و معامله فهمي مشهور وقت بود
و در فن سیاق بے نظیر - بدیواني سلطان پرویز فائز گشته

(۲) نسخهٔ [ب] لاري بندر (۳) نسخهٔ [ج] از زمان دولت عالمگیري *

کارها را بضبط و ربط تمام سر انجام داد (۲) و دستگاه شوکت و علو شان بهم رسانید - اما از سخت‌گیریها عالمی را از خود آزرده ساخت - و از استغنامزاجي سر بکسی فرود نمي‌آورد ٭ آخرکار ازان رتبه و خدمت (۳) افتاد - گویند چون وقت موعودش در رسید بخدمت سلطان رفته عفو تقصیر خود و سفارش اولاد نمود - چون بخانه آمد جان بسپرد - سیومین میرزا روح الله جوانی نمایان خوش صورت در چوگان بازي گوی مسابقت میربود - و در فن صید و شکار سر آمد میر شکاران توان گفت - در خدمت جنت مکاني طرفه قرب و منزلتی داشت - از غرایب اتفاقات آنکه هنگامی (که قلعهٔ ماندو مهبط الویهٔ جهانگیري گردید) او را با فوجی جرار بمالش مفسدان اطراف و جوانب تعین فرمود - چون بججیت‌پور رسید راجهٔ آنجا پذیره گشته بیرون شهر زیر درختی فرود آورد - و سامان ضیافتی طلبید - ناگاه ماری سیاه از حوالی آن درخت پیدا شد - از زبان میرزا بر آمد که مار مار - یکی از همراهان پنداشت که بقتل راجه امر مي‌نماید - زخمی براجه رساند - راجه از مشاهدهٔ این حالت چستي و چالاکي کرده بیک زخم میرزا را یکه و خبازه (۴) ساخت - لشکر بی سردار رو بفرار

---

(۲) نسخهٔ [ب] سر انجام داده (۳) نسخهٔ - [ب] رتبهٔ خدمت ٭
(۴) نسخهٔ [ب ج] یکدو خباره

نهاد - راجه اموال و اشیای او را متصرف گشته خود را بکوهستان کشید - و پسر (۲) ملکش نیز پی سپر عساکر بادشاهي گشته مالش بسزا یافت - چهارمین میرزا هدایت‌الله اسمي که خردتر از همه بود - در بدایت حال میر بحر نوازه شد - و بوکالت مهابت خان مشهور گشته بدوام حضور و حاضر باشي شایستهٔ عواطف خسرواني شد - و در پیشگاه خلافت قرب و منزلتي بهم رسانید *

چون مهابت خان در مقام تربیت او بود در کمتر فرصتي درجه پیماي امارت گردید - لیکن در شورش مهابت خان باقتضاي نمک خوارگي و فدویت در سر افشاني و جان نثاري تقصیر نکرد - بیانش آنکه (چون کنار آب بهت مخیم جهانگیري گردید - و امرا از غفلت و خامکاري با همگي اردو از پل گذشته جز دولتخانهٔ بادشاهي آن (۳) طرف آب نماند) مهابت خان که در انتهاز قابو بود از شورش طلبي بے محابا دولتخانه را فرو گرفت - فدائي خان از فتنه پردازي زمانه آگهي یافته (چون پل را آتش زده بودند) فدائیانه خود را محاذي دولتخانه بر آب زد - لختي از همراهانش بموج خیز فنا رفتند (۴) - و برخي از محاذات پایان رویه افتاده نیم جانے بساحل سلامت برجستند - خود با هفت سوار بر آمده

(۲) نسخهٔ [چ] پیشتر (۳) نسخهٔ (چ) این طرف (۴) نسخهٔ [چ] نیم جان ه

تلاشهای مردانه نمود - چهار کس از رفقایش بکار آمدند - دید کارے پیش نمیرود - و بسبب هجوم مخالف نمی‌تواند بخدمت جنت مکانی رسید - چون پارچهٔ سنگی (که بدیوار آهنی خورده بر گردد) بهمان چستی و چالاکی عنان گردانیده از آب گذشت - روز دوم (که امرا باتفاق نور جهان بیگم بارادهٔ دفع آن شور افزا خود را بآب زده بحملهای راجپوتیهٔ او پیش نبرده بستر نشستند) فدائی خان از روی حمیت و غیرت با جمعے یک تیر انداز پایان تر از آب گذشته فوج مقابل را برداشت - و بخانهٔ سلطان شهریار (که بادشاه همانجا بود) خود را رسانید - چون درون سرا پرده ازدحام سوار و پیاده بود بر سر دروازه ایستاده بتیر اندازی پرداخت - چنانچه نزدیک تخت پادشاهی تیرش میرسید - مخلص خان پیش روی جنت مکانی ایستاده خود را سپر تیر قضا ساخت - تا آنکه فدائی خان زمانے دراز تردّدها نموده عطاء الله خویش را با دو (۲) سه منصبدار روشناس بکشتن داد و نتوانست بپادشاه پیوست - بروهتاس شتافته اهل و عیال خود را برگرفته بکرجهاک (۳) بند (که متصل کوه کالکره است) رخت عافیت کشید - و چون بزربخش جنوهه زمیندار پرگنهٔ مذکور ربط اخلاص داشت متعلقان را درانجا گذاشته جریده

(۲) نسخهٔ [ج] با دوسه (۳) نسخهٔ [ا - ج] بکرجاکسابهدنه ؟

راه هندوستان سر کرد *

و چون در سال بیست و دوم مکرم‌خان حاکم بنگاله سفینه سوار بآب فرو رفت فدائي خان بایالت آن دیار سرفرازي یافت - و مقرر شد که پنج لک روپیه برسم پیشکش پادشاهي و پنج لک روپیه نذر بیگم مجموع ده لک روپیه بخزانهٔ عامره داخل سازد - و ازان وقت پیشکش حکام بنگاله معمول گردید * و پس از جلوس فردوس آشیاني بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار سر برافراخت - و در سال پنجم بمرحمت علم و نقاره نوازش یافت - و در همین سال به تیولداري جونپور کامیاب عزت گردید - و بعد تر بفوجداري گورکهه‌پور مامور گشت - چون عبدالله خان صوبه‌دار بهار باستیصال پرتاب اُجینیه (۲) همت برگماشت فدائي خان از روی کارپژوهي بي آنکه باو حکمي رسد (۳) بکومک شتافت - و در تسخیر بهوجپور که حاکم نشین آن سر زمین است بسعي و تلاش شریک و سهیم گردید - گویند سپاه درست بود - افاغنه نوکر داشت - و از نخوت و استغنا (که لازمهٔ طینت این برادران بود) خالي نبود - گویند چون از بنگاله تغیر شده بحضور رسید عالمي نالشي شد - که ازانها زر خطیر بحق و ناحق در دنبال داشت - چون استغاثه بدرگاه پادشاهي نمودند متصدیان پیغام کردند - که بدار العداله رجوع شده

(۲) نسخهٔ [ب - ج] اُجنه - (۳) نسخهٔ [ج] برسد *

جواب گوید - او جمدهر بدست گرفته گفت جواب آنها بر نوک این جمدهر است - و آمدن من آنجا خیال ست محال - زنهار در خاطر نیارند - چون بعرض رسید (۲) اعلی حضرت اغماض نظر فرموده زیاده بر سابق الطاف افزود - سال (۳) سیزدهم چون ظریف بخطاب فدائي خان سربلند گردید او بخطاب (۴) جان نثار خان سرفرازي یافت - سال چهاردهم دو فیل از اقطاع خود بحضور فرستاد - و چون دران سال ظریف فدائي خان فوت شد او بخطاب قدیم خود سر افتخار بر افراخت - سال پانزدهم از جاگیر آمده ملازمت نمود - و در همین سال با دارا شکوه (که باحتمال آمدن والي ایران بر قندهار بکابل تعین شده بود) شتافت - و پس از مراجعت رخصت بجاگیر خود گورکهپور یافت - سال نوزدهم باز آمده ملازمت نمود - و چون بعد فوت راجه جگت سنگهه بمرشد تلي در باب متصرف شدن قلعهٔ تارا گدهه ایمائی شده بود فدائي خان نهر بایلغار

---

(۲) نسخهٔ [ج] نیارید (۳) نسخهٔ [ج] آخرالامر باجل طبیعي درگذشت - تاریخ فوتش بنظر نیامده - در عمل صالح (که مشتمل بر صوادر عهد دولت فردوس آشیاني ست) تا سال دوازدهم جابجا ذکرش ثبت گردید - در سال سیزدهم (که میر ظریف بخطاب فدائي خان نامي گشت) نوشته که هدایت الله پیش از خطاب جانبازخان باین خطاب مخاطب بود - ودرسال چهاردهم (چون میرظریف مذکور درگذشت) بقلم داده که هدایت الله بخطاب قدیم خود فدائي خان ناموري اندوخت * (۴) نسخهٔ [ج] جانباز خان

براى انصرام اين كار تعين گرديد - اگرچه مرشد قلي پيش
از رسيدن فدائي خان قلعهٔ مزبور را بتصرف آورده بود بعد
از رسيدن فدائي خان باو حواله نمود - و پس از رسيدن
عرضداشت فدائي خان بحضور قلعه به بهادر كنبو حواله شد -
او بعد چندے در همين سال رخت هستي بر بست *

* فاضل خان *

آقا افضل اصفهاني از ولايت بديار هند وارد گرديد - و با
شيخ فريد مرتضى خان مربوط گشت - شيخ بقدر دانش
و فهميد او بر قدر و منزلتش افزود - و لک روپيه ساليانهٔ
او مقرر نمود - بلے شيخ (كه دریای همت و كرم و منبع
قدر شناسي بود) باكثرے لک روپيه و هشتاد هزار روپيه
ساليانه داد - چنانچه بامير بيگ برادر فاضل خان مذكور
هشتاد هزار روپيه ميداد - چون نظم صوبهٔ پنجاب از پيشگاه
جنت مكاني بشيخ تفويض يافت نيابت صوبه داری لاهور
(٢)
بآقا افضل ارزاني داشت - مشاراليه از كارشناسي و معامله
فهمي بامور نظامت مي پرداخت - پس از فوت شيخ
آن صوبه در تيول اعتماد الدوله قرار گرفت - او نيز نيابت
(٣)
را بدستور سابق بعهدهٔ موميٰ اليه وا گذاشته بيش از بيش بر
اعتبارش افزود - و بعد ازو بديواني شاهزادهٔ سلطان پرويز

---

(٢) نسخهٔ [ج] آقا فاضل افضل (٣) نسخه (ب) پيش *

چهرهٔ افتخار افروخت - و پستر از بارگاه خلافت و جهانباني بمنصب مناسب و خطاب فاضل خاني سر عزت برافراخت - و هنگامي (که سلطان پرويز باتاليقي مهابت خان بتعاقب شاهزاده ولي عهد تعين گشت) بخشيگري و واقعه نويسي آن عسکر بمشار اليه نامزد گرديد - و در سال بيستم بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار و عطاي اسپ و نيل کامياب مباهات شد - و بديواني دکن نامور گشت - و از زمانه سازي با خانجهان لودي صاحب صوبهٔ (٢) آنجا خيلي محشور و مخلوط شده در مشورتهاي مالي و ملکي شريک و سهيم گرديد - چون جنت‌مکاني سفر آخرت بر گزيد (٣) اعلى حضرت (که دران هنگام در جنير دکن اقامت داشت) جان نثار خان را با فرمان بحالي صوبه‌داري (٤) دکن بخانجهان فرستاده اظهار آمدن خود ازان راه سر کرد - فاضل خان (که برادرش نوکر سلطان شهريار بود) راي خانجهان را دزديده گفت که امراي حضور داور بخش را بر تخت نشانده‌اند - و شهريار در لاهور کوس سلطنت مي نوازد - و زر بسي سپاه را ميدهد بيشتر نوئينان عظام بصاحبقران ثاني متوهم (که مبادا بعد جلوس بتلافي پردازد) شما صاحب الوس و جمعيت و خلاصهٔ

---

(٢) نسخهٔ [ب] صاحب تراني - (٣) نسخهٔ [ب] برگزيده - (٤) نسخهٔ [ج] خانه‌ويران *

لشکر پادشاهي اید - همراه هرکه بر سریر فرمانروائی هندوستان
بر آمد نوکر او هستید - معهذا فردوس آشیاني حقوق چندین
ساله خدمت شما را کَاَنْ لَّمْ یَکُنْ انکاشته دیروز که مهابت خان
بآن کوه کوه جرایم بخدمت ایشان پیوست فوراً خطاب
سپه سالاری شما را تغیر کرده بوی بخشیدند - این حرف بر خاطر
افغان (باوجود دانش و سنجیده مزاجي) خورده جان نثار خان
را بےآنکه جواب فرمان بقلم آرد رخصت نمود - اعلی حضرت
راه برهانپور موقوف نموده از راه گجرات بآگره رکضت
فرمود - بعد از استقلال سلطنت و تنفیذ احکام و تنسیق مهام
بتقدیم اهم بر مهم فرمان طلب حضور بنام خانجهان و فاضل
خان صدور یافت - فاضل خان از گذر هندیهٔ نربدا جدا شده
پیشتر راهي گشت - دران ایام افواج پادشاهي بر سر ججهار (۲)
سنگهه بندیله تعین شده بود - و اعلی حضرت نیز تا قلعهٔ گوالیار
بطریق سیر ارخای عنان فرمود - چون خان مذکور به نزور (۳)
رسید حسب الحکم او را محبوس نموده کارخانجات او هم
بضبط در آمده چندے در قید شدید گذرانید - دران
زمان (که خانجهان هم باریاب حضور بود) استخلاص او
بشش لک روپیه بالمقطع قرار یافت - اکثر امرا بقدر حال
اعانتے کردند - خانجهان نیز یک لک روپیه داد - مدتے معاتب

(۲) نسخهٔ [ب] جهجار سنگهه - (۳) نسخهٔ (ا - ب) بیرو ٭

مانده و از منصب و عزت افتاده بود - پس ازان بتیولداری برده صوبهٔ گجرات سرفرازي یافت - در سال نهم هنگام معاودت اعلی حضرت از دولت آباد بدار الخلافة فرمان طلب بنام مشار الیه پیرایهٔ صدور یافت - او از صوبهٔ گجرات بر جناح استعجال روانه شده در خطهٔ برهانپور شرف تقبیل آستان خلافت دریافت - او را مجدداً مورد تفضل خسرواني ساخته بخطاب اعتماد خان و دیوانیِ دکن مفتخر و مباهي گردانید - و در سال پانزدهم بدیوانیِ بنگاله و سرکار شاهزاده محمد شجاع ناظم آنجا امتیاز پذیرفت - و همان جا در سال بیست و یکم باجل موعود در گذشت - هزار و پانصدی ششصد سوار منصب داشت - پسرش میرزا داراب صاحب هوش شده بود - و همواره بخدمت پادشاهي اشتغال داشت *

* فیروز خان خواجه سرا *

از معتمدان جنت مکاني بود - پس از خرامش آن پادشاه بدار آخرت چون آصف خان ابوالحسن بلاقي پسر خسرو را بسلطنت برداشته با شهریار جنگ نمود - و شهریار حواس باخته بدار السلطنة در آمده درون محل سرا خزید) او باشارهٔ خان مذبور درون محلات شتافته او را بتلاش بر آورده بآصف خان سپرد - و سال اول جلوس فردوس آشیاني بملازمت پرداخته بمنصب دو هزاري پانصد سوار که از سابق داشت

سرفرازي پذيرفت - سال چهارم باضافهٔ سه صد سوار کامیاب گشت - سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار چهرهٔ عزت برافروخت - سال دوازدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و دویست سوار ناصیهٔ بخت نورآگین گردانید - و سال سیزدهم باضافهٔ پانصدي سررشتهٔ بلند پایگي بدست آورد - سال هژدهم در جشن صحت بیگم صاحبه صبیهٔ کلان پادشاه (که بنابر رسیدن شعلهٔ شمع بداماں اطراف بدن سوخته چندے بر بستر بیماري افتاده بود) از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار درجهٔ اعتلا پیمود - سال بیست و یکم هژدهم رمضان مطابق سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت هجري آن جهاني شد - نظارت مشکوي پادشاهي باو متعلق بود - و اعتماد و خصوصیت در خدمت اعلی حضرت داشت - باغ بنا نهادهٔ او در کنار دریای بهت بخوبي و آراستگي مشهور است *

* فتح جنگ خان روهیله *

پدرش زکریا خان برادر عثمان خان روهیله است - که از مدتها در کمکیان دکن انتظام داشت - و با کم منصبي رقوم اعزاز و اعتبار خویش در دلها مي نگاشت - در عشرهٔ ثالثهٔ فرمانروائي فردوس آشیاني بفوجداري خاندیس سر سروري افراخت - و هزاں امر باهداث ضوابط پسندیده و نگاهداشت جمعیت روهیله

زیادہ از ضابطہ نام، خود بر صفحۂ روزگار روشن داشت - در سال سی‌ام باجل طبیعی درگذشت - هزاری هشت صد سوار منصب داشت - زکریا خان نیز بشجاعت و پردلی از ناموران وقت بود - فتح خان از پدر و عم درگذرانیدہ بدستیاری جهد و پایمردی سعی در عهد اعلی حضرت هم‌منصب عم خود گشت - و در سال بیست و ششم بخدمت فوجداری تونداپور مضاف خاندیس (که دهنۂ بالاگهات است) تعین شد - و پس ازان بفوجداری چوپرہ از توابع صوبۂ مذکور سرافرازی یافت - و بمنصب هزاری هشت صد سوار درجۂ اعتبار پیمود - گویند مشار الیه بسیار خوش وضع و بارجود منصب قلیل دستگاہ امرائی می چید - و ساز و سامان تورک زیادہ از قدر خود بکار می برد - و بمرد گشادپیشانی بود - و دست داد و دهش می‌گشود - هرچند خالی از فراست و دانائی نبود اما ملایمت و تواضع را بجائی رسانید که اگر بیاچی رجوع او می افتاد بخانه‌اش رفته آنقدر تملق و چاپلوسی میکرد که بدیگران حیرت می‌افزود - در قبیله پروری بے نظیر و در تمن‌داری مشهور بود - بار مئونت برادر و برادر زادهای جوان (که هریکے بمردی و مردانگی گوی سبقت می ربود) بر دوش همت می‌کشید - و در جناب پاشاهزادہ محمد اورنگ زیب بهادر ناظم دکن مراتب عقیدت و نیکو پرستاری بتقدیم میرسانید -

در یصاقی (که قلعهٔ بدزور کلیان مسخر اولیای دولت شد)
(۲)
شاهزاده او را باتفاق میر ملک حسین کوکه بر سر نیلنکه
تعین نمود - آنرا سر سواري بجبر و قهر بدست آورد -
و هنگامی (که شاهزاده بقصد انتزاع سلطنت عزیمت هندوستان
تصمیم فرمود) مشار الیه با برادران و خویشان کمر جانفشانی
بنطاق همت بسته ملتزم رکاب نصرت انتساب گردید -
و پس از عبور از برهانپور بخطاب خاني ناموري اندوخت -
و بعد از محاربهٔ مهاراجه جسونت بخطاب فتح جنگ خان
(۳)
و مرحمت علم و نقاره و منصب دو هزار و پانصدی دو هزار
و پانصد سوار سرافرازي یافت - و درین معارک و مهالک
(که با مدعیان سلطنت اتفاق افتاد) با برادران مصدر
تردداث شایان گشت - و پس از جنگ کهجوه بهمراهی
معظم خان خانخانان در تعاقب شجاع متعین شد - و بهرادلی
آن سپهسالار کارهای دست بسته و دستبردهای شایسته
نمود - و در آخر سال جلوس خانخانان از اکبرنگر بجانب
مولي (که چهارده کروه جهانگیرنگر واقع است) شتافت -
و زمرهٔ از دلاوران جیش منصور را با مردم نامي در کشتیها
نشانده آنطرف آب که مورچال مخالف بود روانه نمود -
برخی فرود آمده بودند که جنگ در پیوست - و چند کوسهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] تلیکه (۳) نسخه (۱) مکرمت *

جنگي از نوارا اعادي هجوم آورده برروی آب آتش پیکار افروخت - بسیارے درست بکار نابرده برگشتند - برادرش حیات مخاطب بزبردست خان (که با جمعی از رفقای خود در کشتي بود) بسیارے را قتیل و جریح ساخت - و یک زخم تفنگ و دو زخم تیر برداشته جنگ کنان از کوسها اعادي را بر آورد - (۲) شهباز و شریف برادران خان موصی الیه و رستم و رسول برادر زادها با جمعی از اقربا و تابینانش در کشتی دیگر بودند - هنوز بالتمام فرود نیامده بودند که اعدا بمدافعه پرداختند - شهباز از صدمهٔ فیل از هم گذشت - و رستم و رسول با جمعی در آویخته جان در باختند - و دیگران بجراحت از تلاش باز مانده دستگیر گشتند - و پس ازان (که خانخانان مخلص خان را بفوجداری اکبرنگر مقرر نمود) او را با زبردست خان همراه خان مذکور گذاشت - بعد انصرام مهم شجاع از بنگاله بحضور آمد - چون دل ده تعیناتی دکن بود کومکی آن دیار گردید - در یساق بیجاپور بهمراهی میرزا راجه جی‌سنگهه بسرداری جلوی طرح چپ چهره‌افروز جلادت بود - چون به حوالی بیجاپور پیوست شرزه خان مهدوي و سیدي مسعود بولایت پادشاهي درآمده غبار شورش برانگیختند - اتفاقاً دران هنگام اسکندر مخاطب بصلابت خان برادر خان مذکور بعزم

(۲) نسخهٔ [ا - ب] برآورده ه

لشکر راجه در چار کروهي پرينده فرود آمده بود - شرزه خان با شش هزار سوار بر سر او ريخت - موصوف اليه را حفظ ناموس سپاهگري روی برتافتن ازان گروه تجويز نکرد - با چهل سوار تابين خويش بسربازي رتبهٔ سرافرازي اندوخت - هر يک از برادرانش با پيروزي و مهابت ظاهري و دليري و دلاوري يکتا بوده - پرگنهٔ جاميزهٔ (۳) خانديس در جاگير داشت - و مقدمی اکثر ديهات آنجا گرفته موضع پپري را (که هشت کروهي فردا پور سر راه برهانپور است) وطن قرار داده در آبادي کوشيد - اولادش دران مکان استقرار دارد - تا آخر عهد عالمگيري پسرش تاج خان زنده بود - وقارے داشت - و پس ازو امتياز برخاست - از بےرشدي قريب ده سال است که آن موضع از جاگير آنها برآمده - مگر بعنوان زمينداري دخلے دارند * خويش او الهداد خان در قصبهٔ منکلور شاه بدرالدين سکونت ورزيده دروازهٔ حويلي را بسيار بعظمت ساخته - اولادش درانجاست *

فاخر خان

پسر باقر خان نجم ثاني ست - سال سيوم جلوس فردوس آشياني در آوانے (که دکن مضرب خيام سلطاني

(۲) نسخهٔ [ج] يافت - (۳) نسخهٔ [ج] جامنياه (۴) نسخهٔ [ب - ج] کوشيده ه

بود) با پردلهٔ مرصع و قدرے جواهر پیشکش پدر خود (که بحکومت اوڑیسه مي‌پرداخت) آمده به آستانبوس سدهٔ سنیه فائز گشت - و بمنصب درخور مورد نوازش گردید - و پس از فوت پدر باضافه سربلند گردیده بپایهٔ دو هزاري هزار سوار مرتقي شده - چندے بنابر تقصیرے بے منصب و جاگیر بود - سال بیست و یکم به بحالي منصب سابق و خطاب خاني و میرتوزکي از تغیر نوازش خان سر بر افراخت - و بنابر صدور بعضے امور غیر مرضي چندے دیگر از کورنش محروم ماند - سال بیست و هفتم حسب التماس سلطان دارا شکوه باز بیافتن منصب قدیم آب رفته بجو آورد - سال بیست و نهم باضافهٔ پانصدي سرمایهٔ شادکامي اندوخت - در جنگ سموگر سردار میسرهٔ دارا شکوه بود - عرصه پیمای وادي (۲) گریز شده جانب لاهور رفت - پس از رونق افزا شدن رایات عالمگیري در نواح اکبرآباد خان مزبور (۳) احراز ملازمت نمود - و از منصب معزول شده بتقرر وظیفه در دار الخلافة نشست - و تا سال بیست و سیوم جلوس بقید حیات بود - پس ازان بوقت موعود بدار بقا خرامش نمود - پور او افتخار نام تا سال سي‌ام شاهجهاني هفصدي (۴)

---

(۲) نسخهٔ [ا] چون او عرصه پیماي - (۳) نسخهٔ [ب] مذکور (۴) نسخهٔ [ب] هفتصدي •

و هوام نادر (که از اقصای امصار و بنادر برای او مي‌آوردند)
نميساخت - گويند کم جانورے بود از وحشي و انسي و متعارف
و غير متعارف که در سرکارش فراهم نيامد - حتی کيک و پشه
و سوس و شپش را در اوانی چوبي و مسي نگاهداشتے
و پرورش ميدادے - و با اين حالت بارباب استحقاق رعايت
ميکرد - از اولادش کسے رشيد بر نيامد *

فتح جنگ خان ميانه

حسين خان نام از امرای صاحب نام، و نشان عادل شاهيه
است - هرچند با بهلول خان ميانه مشهور قرابت قريبه
ندارد - ليکن به بزرگ نژادي و والا حسبي از مشاهير
بيجاپور است - چون نوکران خانوادهٔ عادل شاهيه از پادشاه
خويش حساب بر نگرفته سر خودسري برافراشتند و کمر همت
بکين توزی يکديگر چست بستند کارهای سلطنت از رونق افتاد
و دشمن کاميها افزود - عالمگير پادشاه (که از ديرباز بر کندن
رگ و ريشهٔ قطب شاهيه و عادل شاهيه نصب العين عزيمت
داشت) وقتے (که باقتضای (۲) دواعي مرز و بوم دکن مضرب
خيام پادشاهي گرديد) ديرين اراده بيش از بيش تصميم
يافت • مشار اليه از مآل انديشي و عاقبت طلبي برهمونی
بخت و بدرقهٔ توفيق احرام آستان خلافت بسته در سال

(۲) نسخهٔ [ج] باختصاص *

بیست و ششم در ارک اورنگ آباد سعادت ملازمت دریافت - بامر پادشاهي آتش خان روز بهاني تا دروازهٔ غسلخانه پذیره شده و اشرف خان میربخشي تا چبوتره رفته آورد - و بسرافرازی منصب پنجهزاری پنج هزار سوار و علم و نقاره و خطاب فتح جنگ خان و انعام چهل هزار روپیه محسود اقران گردید - برادران (۲) و اقربایش هریک بخلعت و منصب درخور پایهٔ نوازش یافتند *

و در همان ایام اتفاق غریب افتاد - شاهزاده محمد اعظم شاه (که بسمت بیجاپور رخصت یافته بود) از مقام کنار دریای نیرا طلب حضور شد - روزے (که بحوالیٔ شهر رسید) اسپ سواره مي‌آمد ناگاه فیل خان مذکور از شور مستي برسر فوج دویده نزدیک بشاه رسید - تیرے حوالهٔ او نمود - نزدیکتر آمد - اسپ سواري بیتابي کرد - شاهزاده از اسپ فرود آمده مقابل شد - و شمشیر بر خرطوم فیل رسانید - درین اثنا مردم رکاب (که پریشان شده بودند) بزخمهای منکر فیل را کشتند - وچون شاهزادهٔ مذکور به یساق بیجاپور تعین شد موصی الیه نیز در سلک متعینه منتظم گشت - و در جنگ مورچال آنجا بذات خود مصدر ترددات شده بگلگونهٔ زخم پیرایهٔ چهرهٔ جلادت نمود - و پس ازان بقلعهداری راهیري

(۲) نسخهٔ [ج] برادرانش *

مامور شد - و مدتے درانجا ماند - و دران نواحي با اشقیا مکرر دستبرد شایان نمود - یکبار در جنگ دستگیر شد - سنبها باعزاز پیش آمد و او را براهیري رسانید - همانجا (۲) در گذشت - مرد صالح متعبد مشغول باوراد و وظائف بود - از پسرانش (که اکثرے در ایام حیات او رخت بملک بقا کشیدند) قدرت الله خان فوجدار تالیکوته بود - [در سال پنجاهم تالیکوته ضمیمهٔ صوبه داري بیجاپور بحسین قلیج خان بهادر تفویض یافت - خان مزبور بفوجداري (۳) مهکر بالاگهات برار تعین یافت - و در عمل او (۴) غنیم بر سر قصبه ریخته تاراج کرد -] از برادرانش یسین خان تهانه‌دار کرر بود - و فوجداریها دران ضلع داشت - در عهد خلد منزل از تغیر او پردل خان افغان آمد - بر سر عمل بینهما بمنازعت کشیده بجنگ انجامید - یسین خان دران میان کشته گردید *

فاضل خان شیخ مخدوم صدر

اصل وی از تهته (۵) است - ابتدا بمنشي‌گري محمد اعظم شاه پیرایهٔ نشو و نما پوشیده - سال بیست و سیوم جلوس خلدمکان (چون قابل خان میرمنشي برادر ابوالفتح قابل خان والا شاهي بوجهے مورد عتاب گردید) او بعطای خدمت

(۲) نسخهٔ [ب - ج] درانجا (۳) نسخهٔ [ج] مذکور (۴) نسخهٔ [ج] در عمل او - (۵) نسخهٔ [ا] تهته *

دار الانشای پادشاهي و منصب پانصدي سي سوار و عنایت
ده ده چیره و کمربند و جامهٔ کمخاب لباس بلند طالعي
در بر کرد - و پس از انتقال شریف خان سال بیست و ششم
بانضمام صدارت کل نشهٔ ترقي را دوبالا ساخت - سال بیست
و هشتم بخطاب فاضل خان نامور گردیده بعنایت دوات
سنگ یشم از همگنان تفوق جست - سال بیست و نهم
از تغیر خدمت خان خدمت داروغگی عرائض نیز ضمیمه
یافت - و سال سي و دوم مطابق سنه (۱۰۹۹) هزار و نود و نه
هجري باثر وبا (که در لشکر پادشاهي عالمگیر شده بود
رخت از سرای فاني بربست *

فدائي خان محمد صالح

و صفدر خان محمد جمال الدین پسران اعظم خان کوکه -
سال بیست و یکم جلوس خلد مکان چون اعظم خان
از نظم بنگاله معزول شده بعد وصول بڈھاکه به آخرت سرا
پیوست پادشاه برای هریک از پسران او خلعت تعزیت
فرستاد - اولین در حین حیات پدر بمنصب درخور و خطاب
خاني سربلند گردیده - سال بیست و سیوم از تغیر صلابت خان
داروغهٔ فیلخانه شد - و سال بیست و ششم به بخشیگری
احدیان از تغیر شهاب الدین خان مامور گردید - و سال بیست
و هشتم به فوجداري و دیواني بریلي مفتخر گشت - پستر

فوجداري گواليار داشت - سال سي و هشتم بخطاب سابق پدر خود فدائي خان مخاطب گشته از انتقال شايسته خان بفوجداري اکبر آباد نامزد گرديد - پس ازان چندے بنظم صوبهٔ بهار مي‌پرداخت - سال چهل و چهارم فوجداري ترهت و دربهنگه يافته از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار و (۲) پانصد سوار چهرهٔ عزت برفروخت - درمين (که بدامادي خانجهان بهادر کوکلتاش اختصاص داشت) ابتدا بمنصب شايان و خطاب خاني امتياز برگرفته سال بيست و هفتم بخطاب مقدر خان سرمايهٔ ناموري اندوخت - و بعد ازان بفوجداري گواليار دستوري پذيرفته سال سي و سيوم (که بر کدهي (۳) ازان تعلقه تاخته بود) تير بندوق اجل او را از تردد باز داشت *

فاضل خان برهان الدين

برادر زادهٔ فاضل خان ملا علاءالملک توني ست - در قرب ايام فوت عم بزرگوار خود تازه از ايران زمين آمده بود - پس ازان (که پيمانهٔ حيات فاضل خان لبريز گرديد) چون لاولد بود خلد مکان (که قدردان گوهر اخلاص و قيمت سنج جوهر عبوديت بود) مشاراليه را مورد نوازش ساخته بعنايت خلعت از لباس سوگواري برآورد - و بمنصب هشتصدي صد و پنجاه

(۲) نسخهٔ [ب] دو هزار سوار - (۳) در بعضي [نسخة] گدهي *

سوار سر بلند فرمود ه او باكثر كمالات نفساني متحلي و بسيار موقر و مهذب و مستقيم الاحوال بوده - بكارداني و معامله فهمي اتصاف داشت - و بديانت و امانت متصف - پادشاه پايه‌شناس در كمتر فرصتي باضافهٔ منصب و خطاب قابل خان مطرح انظار عاطفت نمود - و درسال هژدهم (چون محمد شريف منشي داروغهٔ ڈاک و دار الانشا برادر ابوالفتح قابل خان منشي قديمي والا شاهي بلحاظ مناسبتها بقابل خاني سرفرازي يافت) برهان‌الدين مخاطب باعتماد خان گرديد - و درسال بيست و دوم مرتبهٔ ثاني (كه عزيمت اجمير پيش‌نهاد همت پادشاهي گشت) از بديواني دار الخلافة شاهجهان آباد رخصت يافت - و پس ازان بخلعت ديواني تن قامت قابليت بياراست - و درسال سي و دوم بخدمت خانساماني سركار والا از تغير كامگار خان و باضافهٔ پانصدي صد سوار دو هزاري چهار صد سوار و عطاي كلگي يشم ممتاز شد - و در همين سال بخطاب فاضل خاني نامورى اندوخت - پس ازان پانصدي صد سوار ديگر بر منصبش افزودند[(۲)] - و درسال چهل و يكم از خدمت خانساماني مستعفي شده از تغير ابو نصر خان پسر شايسته خان امير الامرا بنظم صوبهٔ كشمير لواى افتخار افراخت - و درسال چهل و چهارم از بارگاه سلطنت مامور شده كه بنيابت شاهزاده محمد معظم

(۲) نسخهٔ [ب] افزوده ٭

بنظم و نسق لاهور پردازد - مشار الیه قبول نکرده درخواست آمدن حضور نمود - حسب الطلب در اثنای قطع راه چون ببرهانپور رسید در سال مذکور سنه (۱۱۱۲) یکهزار (۲) و یکصد و دوازده هجري رخت زندگي بربست *

عبد الرحیم پسرش پس از فوت پدر بدار الخلافة باستلام آستان خلافت رسیده در سال چهل و هفتم بخدمت بیوتاتی حضور و مرحمت خاني و اضافهٔ منصب مورد اعزاز گشت - و بر زبان پادشاه قدرشناس گذشت که فاضل خان علاءالملک و فاضل خان برهان الدین را حقوق خدمت در جناب ما بسیار است - این خانه‌زاد را مطرح نوازش و تربیت میفرمایم (۳) - وفي الحقیقة آن جوان قابلیت و استعداد داشت - اگر حیات (۴) مستعار فرصت میداد ترقيء عظیم میکرد - اما در چند روز آن بیچاره جواني و زندگاني را وداع گفت - چون ازین سلسله بجز ضیاء الدین برادر زاده و خویش فاضل خان برهان الدین کسی نماند او را از دیواني الکهٔ چینا پتن طلب حضور نموده باضافهٔ منصب و افزایش خاني و خدمت بیوتاتي سرافرازي بخشیدند - حقا که نیکو خدمتیهای نیاکان در پیشگاه ولي نعمتان قدردان اخلاص گزین در حق اخلاف

(۲) نسخهٔ [ج] هزار (۳) نسخهٔ [ج] میفرمائیم - (۴) نسخهٔ [ا - ب] اما چند روز *

کم از کیمیا نیست - خان مذکور در عهد خلد منزل نیز چندے بخدمت بیوتاتی حضور نامور بود - پس ازان بدیوانی بنگاله شتافت *

چون در عهد محمد فرخ سیر میر حسین علي خان امیرالامرا صاحب صوبهٔ دکن از پیشگاه خلافت بعزل و نصب خدمات آن مملکت مجاز و ماذون گردید و بعد از رسیدن دکن هرجا دستش رسید متوسلان خود را برپایه داشته از حضور هرکه کارے گرفته مي‌آمد دخل نمي یافت (و ازین جهت زیاده بر گران‌سري پادشاه افزود) بعبد الله خان قطب الملک کالهٔ این معاني درمیان آوردند - او در مقام اعتذار در آمده انکار نمود - آخرالامر قرار یافت که دیوان و بخشي (که عمدهٔ اهل خدمات اند) از حضور تعین شوند - بنابرین ضیاء الدین خان از تغیر دیانت خان نبیرهٔ امانت خان مرحوم دیوان دکن گشت - و بخشیگري از انتقال عبد الرحمن خان پسر عبد الرحیم خان بن اسلام خان مشهدي نامزد فضل الله خان برادر متوفای مزبور گردید - هردو باتفاق باورنگ آباد آمدند - امیرالامرا بنابر رفع بدنامي و زبان زد شهرت (که بنصب کردهای حضور عمل نمیدهد) ضیاء الدین خان را (که با قطب الملک نیز ربطے داشت و برای او بمبالغه نوشته بود) دخیل کار نمود - و بدومین (که

خالي از شوریده سري نبود ملتفت نگشت - و پس ازان خان مذکور بهمراهئ اميرالامرا بدهلي رفت - پس از خلع فرخ سير از سلطنت ظاهر شد که او هم نوشت و خواند بپادشاه داشت - از اعتبار افتاده درهمان ايام درگذشت *

فضائل خان ميرهادي

پسر کلان وزير خان مير حاجي ديوان پادشاهزاده محمد اعظم شاه است - مشاراليه بلندي استعداد درست حيثيت بود - فضائل و کمالات را از خدمت شيخ عبدالعزيز اکبرآبادي اکتساب نمود - و در جناب شاهزاده تقرب و منزلت از اقران و همسران برتر گذرانيد - در سر آغاز سال بيست و هفتم (چون شاهزاده محمد اعظم اولين بار بيساق بيجاپور رخصت يافت). مزاج پادشاهي از مير مذکور بنابر وجهه انحراف پذيرفت - و آتشخان روزبهاني تعين شد که بلشکر شاهزاده رفته مشاراليه را بحضور آرد - نخست حوالهٔ روح الله خان شد و ثانيا بصلابت خان سپردند - و بيست و پنجم رمضان سال مزبور برطبق حکم در قلعهٔ دولت‌آباد محبوس گرديد - و بعد ازان بروفق يرليغ پادشاهي باکبرآباد شتافته در گوشهٔ انزوا بافادهٔ تلامذه و افاضهٔ طلبه بسر مي‌برد - تا آنکه نقش مرادش از کعبتين طالع بر تختهٔ آرزو افتاد - بخت خفته بيدار گرديد - روزگار آشفته سازگاري نمود - نظر بر

قابلیت و جامعیت از طلب حضور شده به تلثیم ساحت خلافت فرق اعتبار بر افراخت - و بخلعت میر منشیگری و داروغگی کتابخانهٔ سرکار والا قامت امتیاز بیاراست - و در سال چهل و چهارم از تغیر خدا بنده خان بخدمت بیوتاتی حضور بانضمام منشیگری سرمایهٔ جمعیت اندوخت - و پس ازان ضمیمهٔ خدمات مذکوره به نیابت خانسامانی چهرهٔ بختمندی برافروخت - و ششم ذی‌القعده سال چهل و هفتم سنه (۱۱۱۴) هزار و یکصد و چهارده هجري زندگاني را وداع نمود *

برسائی طبع و شگرفی معلومات ذوفنون روزگار و یکتای زمانه بود - در حق خود می‌گفت - مرد حاضر کو کار - و پادشاه در حق او می‌فرمود - که نیابت خانسامانی چنان سربراه نمود که گویا خانه را روشن کرد - هنگامی (که دار الانشا بدو تفویض یافت) روزے بعرض رسانید که در زبان هندي و رسم الخط آن آخر هیچ کلمه حرف ها نیامده - و الف خود اگرچه دران حروف محسوب است (که درین زبان قطعاً متروک اند) مگر عوض آن و عین و همزه که حرفے دارند در اول کلمه می‌آرند و وسط و آخر - اما از جملهٔ دوازده اعراب (که وضع کرده‌اند) مدار ترکیب حروف بران گذاشته یکے را باسم کانا نامند و آخر لفظ آرند - آن بصورت و مخرج الف

است - ابتدای اسلام ارباب ترجمه و فارسي‌نویسان از روی سهو الف کذائي را ها کرده مثل بنگالا و مالوا مرا بنگاله مي‌نویسند - پادشاه همه‌دان (که بهندي آشنا بود) پسندیده باهل دفاتر حکم شد که امثال این الفاظ را بالف مي‌نوشته باشند *

نواسهٔ خان مزبور میر مرتضی خان جوان سنجیده سپاهي‌منش یادگار آن سلسله بود - چندے در رفاقت مبارز خان ناظم حیدرآباد بفوجداری (۲) میدک مضاف صوبهٔ مذکور گذرانید - پس ازان در خدمت نواب آصف جاه پیوست - و به عاملی سرکار ایلکندل مامور شده بر سر زمیندار شمسي (که مشهور بکالا پهاڑ است) فوج کشید - و خود تیزجلوي بکار برده تنها نزدیک کدهي (۳) رفت - تفنگے بسینه‌اش خورد - یکه و خبازه (۴) گردید - گویند چون زرسرکار بسیار در تصرف آورده‌بود بقصد خود را بکشتن داد *

فتح الله خان بهادر عالمگیر شاهي

محمد صادق نام از سادات خوست است (که قصبه ایست از مضافات بدخشان) مشارالیه از کهنه سپاهیان ممتحن و سرآمد بهادران شمشیرزن بود - ابتدا بهمراهی خان فیروز جنگ بمنصب پادشاهي سرافرازي یافت - و

(۲) نسخهٔ [ج] مسطور - (۳) نسخهٔ [ج] گدهي - (۴) نسخهٔ [ج] یکه و خیاره *

بدلاوري و یکه تازي (که آیۀ بود در جسارت و جلادت)
(۲)
از ناموران روزگار گردید - در سال بیست و هفتم (که خان
فیروز جنگ در جلدوي تاختهای مکرر و آویزشهای سخت
با غنیم از شهاب الدین خان به غازي الدین خان بهادر
مخاطب گشت) مومی الیه (که دران معارک کارنامها
برساخت) بخطاب صادق خان نامي گردید - و مدتے
به تعیناتي خان فیروز جنگ گذرانیده مصدر ترددات شایان
گشت - و بخطاب فتح الله خان رایت اشتهار افراخت -
و پستر از رفاقت خان مذکور برآمده مطرح انظار خسرواني
گشته بسري و سرداري چهرۀ ناموري افروخت - و همواره
بگشت ملکي و مالش اشقیا مامور میشد - در سال چهل
و سیوم پس از اقامت چهار ساله در اسلام پوري موکب
پادشاهي به تسخیر قلاع سنبها توجه نمود - خان مذکور در
تقدیم مراسم قلعه گیري از مورچال دواني و نقب زني
تیزدستیها بکار برده از اقران و امثال پیش‌قدمي مي‌نمود - در
محاصرۀ قلعۀ ستارا (که بر پشتۀ کوهے واقع شده و سرش
(۴)　(۳)
بثریا برده و بیخش از ثری در گذشته) بباسلیقی روح الله خان
ثاني مورچالے از محاذي دروازۀ قلعه روان نمود - و بجدکاري
(۵)
و جلادت نزدیک بدر حصار رسانیده میخواست که بیک ضرب

---

(۲) نسخۀ [ج] و در سال - (۳) نسخۀ [ج] از ثریا گذشته - (۴) نسخۀ [ب] پاسلیقی [ج] پاشلیقی (۵) نسخۀ [ا - ب] رسانیده ٭

پنجهٔ آهني دروازه را برکند از رعب و هراس مورچالهای دیگر (که قریب رسیده بودند) قلعه مفتوح گردید - و در تسخیر قلعهٔ پرلي (که در مسافت و رفعت قرین بستاراست) شریک غالب بود - چون عزم ملوکانه از کشایش ستارا وا پرداخت خان مذکور را برسم منقلا بگرد گرفتن پرلي تعین فرمود - و خود نیز در سه روز آن مسافت را قطع نموده ساحت پیش روي دروازهٔ قلعه مضرب خیام ساخت - خان مذکور از رزانت و رصانت آن حصار حسابے بر نداشته در مورچال بردن و توپها بر پشتهٔ سرکوبش برآوردن کارستانیی بر روی کار آورد که آنچه سالها در سرانجامش سرآمدے در روزها سامان داد - تا آنکه مورچال را زیر سنگی بسیار عریض و طویل سرازیر (که محاذی دریچهٔ قلعه واقع است) رسانید - اما برآمدن برین سنگ بسیار دشوار - و اگر این سنگ بدست آید (۲) گرفتن قلعه بسیار آسان - خان جلادت نشان به دستیاری پردلي و جلادت با جمعی از جرأت منشان بر سنگ بر آمد - و اعادي را دران میدان (که تا دریچهٔ قلعه بود) زیر شمشیر گرفت - آنها تاب مصادمت نیاورده بسر دریچه دویدند - و مغلان پاشنه کوب رسیدند - چون مرکوز خاطر خان مذکور نبود که در قلعه

---

(۲) نسخهٔ [ب] بدست آمد ه

درآید میخواست که باران سنگ بر آید و مردم را قائم کند و توپ بالا برآورده دیوار براندازد - کفار دریچه را مضبوط ساخته از بالای دیوار طوفان بندوق زنی و حقه ریزی برانگیختند - و برای چنین روز باروت (۲) را (که در راه درآمد قلعه تعبیه کرده بودند) آتش زدند - فقیرالله خان پسرزادهٔ خان مشارالیه با شصت و هفت کس دیگر جان داد - بسبب بے پناهي باران سنگ نتوانستند ایستاد - فرود آمده جای قدیم را قائم کردند - لیکن از دبدبهٔ این دستبرد آتش بجان کفار افتاد و دود از نهاد شان برآمد - فریاد الامان برآوردند - در عرض یک و نیم ماه سال چهل و چهارم قلعه مفتوح گردید - و هٰذا نَصْرُ اللهِ تاریخ بتحریر رسید - و بمناسبت آن (که از مستحدثات ابراهیم عادل شاهست که در سنه (۱۰۳۵) هزار و سي و پنج (۳) اساس گذاشته - و او بر هر چیز نوساخته لفظ نورس اطلاق مي‌کرد) بنورس تارا موسوم گشت - و خان مذکور بافزونی منصب امتیاز یافته برای جبر شکستهای همراهان رخصت خجسته بنیاد یافت - و در ایام محاصرهٔ پرناله بحضور رسیده مامور شد که از یک جانب تربیت خان میر آتش سرگرم مورچال دوانیست از جانب دیگر او بسرکردگی شاهزاده بیدار بخت و همدستی منعم خان سیبه دوم روان

(۲) نسخهٔ [ج] روزها - (۳) نسخهٔ [ا] یکهزار و سي و پنج ٭

نماید - آن فرمان‌پذیر در عرض یک ماه زمین سنگ آگین را سهل تر از خاک بریده کوچهٔ بپای دیوار رساند (که عقل کوچه بند تحیر میشد) - محصوران مغلوب رعب و هراس گشته بزنهار جوئي درآمدند - خان موصى اليه بخطاب بهادري گردن اعتبار برافراخت •

و چون موکب پادشاهي از ساحت پرناله کوچ نموده بجانب کهتاؤن (که سبز علف و بسیار آذوقه است) باراده چهاوني توجه نمود آن جلادت آئین را بگرفتن دردانگده (که در کروهي موضع مذکور است) پیشتر روانه نمود - حصاریان از دبدبهٔ دستبرد او قلعه را خالي گذاشته جان بدر بردن غنیمت دانستند - آن قلعه بمناسبت اسمي خان بهادر به صادق گده مسمى شد - و از کهتاؤن بصرکردگی بخشي الملک بهره مند خان بتسخیر ناندگیر و چندن و مندن دستوري یافت - درکم فرصتی محصوران هرسه حصار غیر از زنهار جوی و گریز پائي چارهٔ نیافتند - اولین بنام گیرو دوم بمفتاح و سیوم بمفتوح نامي گردید - و در سال (۲) چهل و پنجم رایات پادشاهي از ظاهر حصار صادق گده بجانب قلعهٔ کهیلنه (۳) (که سراسر آن کوهسار و بیشهای دشوار گذار و جنگل انبوه خاردار دارد) باهتزاز آمد - و درقطع مسافت

(۲) نسخهٔ [ب] دومین [ج] و دوم (۳) نسخهٔ [ب] کهیلنا *

چند روزه ساحت آن نواحي مضرب خیام گردید - بسبب
حواجر و عقبات و کثرت چر و مغاک مسالکی بود عسیرالعبور -
خصوص چهار کروهه مسافت (که آوازهٔ دشواری آن معبر
خلائق را در مغاک تهلکه انداخته بود) بسعي و اهتمام آن
خان سراپا تلاش - و دستکاری تبرداران و سنگتراشان و خاراخراشان (۲)
صعوبتها همه بآساني گرائید - خان مزبور بعنایت ترکش خاصه
مورد تفضل خسرواني گشت - و بسرکردگی امیر الامرای
جملة الملک و رفاقت حمید الدین خان و منعم خان و راجه
جے سنگه بجهت محاصره تعین شد - آن خان سراپا جرأت همان
روز پشتهٔ سرکوب قلعه را از دست اعادي گرفته باجار قایم
ساخت - و روز دوم پشتهٔ دیگر بدست آورده توپهای آتشین‌دم
بران برآورد - و دست و بازوي سعي به پیش بردن مورچال
و سینه برگشاد - و به فرهادکاري بران کوه دهانها بسته تا
کمر برج رسانید - و کوچها از اطراف دوانید - تمام روز زر
مي‌پاشید - و با مزدوران بدست خود کار میکرد - و چون
از قلعه بتواتر و توالي متوالهٔ صد منی و دو صد منی
میریخت ناگاه سنگی بر تختهٔ عریض میرسد و میشکند - خان
از صدمهٔ آن (که برسرش میخورد) میغلطد و بجانب غارے
عمیق غلطان غلطان میرود - و به کجاوهٔ که افتاده بود بند

(۲) نسخهٔ [ا - ب] خاراخراش ٭

مي‌شود - طرفه شور و غوغا از مردم مرحله برخاست - و گرد یاس بر چهرهٔ همه نشست - بیهوش بر آوردند - بعد دیرے بافاقه آمد - سر و کمر آنقدر خسته شد که یکماه صاحب فراش بود - باز بر سر کار رفته درین فکر شد که غلط انداز از طرف برج یورش نماید - درینولا بسعي شاهزاده بیدار بخت تسخیر قلعه صورت پذیرفت - خان بهادر بانعام جیغهٔ مرصع و افزایش عالمگیر شاهي بخطابش امتیاز یافت *

هرچند کار پردازیها و نیکو خدمتیها (که در فتح قلاع و استیصال غنیم ازان خان بهادر سرزد) از دیگرے به ظهور نمیرسید - اما از پیشگاه سلطنت باقتضای مصلحت سنجي و مآل اندیشي درخور آن افزایش مرتبه و افروني منصب نمي‌یافت - پادشاه او را با سپاهگري و پردلي و بیباکي سردار مدبر صاحب داعیهٔ میدانست - روزے بعرض رسید که او تعهد میدهد که اگر پنجهزار سوار همراه دهند نام و نشان مرهته از دکن برمیدارم - فرمودند که اول مثل او سردار دیگر با پنجهزار سوار مستعد باید نمود بعد ازان بار سرداري پنجهزار سوار باید داد - از همین جهتها (۲) خان مذکور دلده بودن حضور نبود - مگر بتعیناتي کابل (که جوار وطن است) التماسي شد - در سال چهل و هفتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري

---

(۲) نسخهٔ [ب] ازهمین جهت *

هزار سوار اعزاز اندوخته بجانب کابل رخصت یافت - و
در سال چهل و نهم از تغیر الهیار خان تهانه‌داری اوهگده
مضاف صوبهٔ مذکور باضافهٔ دو صد سوار بوي مفوض گردید -
پس از سانحهٔ ناگزیر خلد مکان (چون پادشاهزاده بهادر شاه
با سائر امرای کومکی آنصوبه از پیشاور کوچ فرمود) بنام
خان مزبور (که دران وقت بوطن شتافته بود) حکم طلب
رفت - در نزدیکی لاهور بعرض رسید که فتح الله خان با وصف
صدور حکم خود را دزدیده از رفاقت پهلو تهي نمود - فرمودند
جان نثار خان (که در شجاعت کم از فتح الله خان نیست)
با جمعیت بسیار در آگره رسیده خواهد بود - گو خان
مشار الیه نیامد - در مبادی جلوس بهادر شاهي ودیعت
حیات سپرد - سپاهی بحت و بسیط بود - بے محابا و
درشت گو - روزے بنابر امرے خلاف مرضی خلد مکان برخے پیغام
سرزنش آمیز مصحوب خواجه‌سرا بار رسید - در جواب گفت
که انسان کامل العقل چون به هشتاد میرسد عقل و هوش
مي‌بازد - من خود سپاهي صد فرسخ دور از خدا و رد خلق
شده ام - بیهوده درین مرحله جان میکنم - خواجه سرای
مذکور بقبح کلامش متنبه ساخته بجواب خضوع و عجزآمیز
درآورد *



* حرف القاف *

قرا بهادر خان

عمزادهٔ میرزا حیدر گورگانست (که از نسل سلاطین کاشغري بود) - پدرش محمد حسین خاله زادهٔ فردوس مکاني میشد - او از کاشغر براه بدخشان بلاهور رسید - و چون مرزا کامران جهت استخلاص قندهار (که از دست خواجه کلان بیگ بتصرف پادشاه ایران رفته بود) عزیمت نمود میرزا حیدر را بنیابت خود در لاهور گذاشت - پستر (۲) در ایامی (که مرزا کامران بآگره آمده) او نیز رسیده ملازمت جنت آستاني نمود - و پس از جنگ دوم با شیرخان سور (چون شکست بر فوج پادشاهي افتاد و جنت آستاني بمقتضای وقت متوجه لاهور شد) ازانجا (که میرزا حیدر در وقت سلطان ابو سعید خان کاشغري همراه پسر او بکشمیر (۳) رفته از احوال آنجا اطلاع و با مردم آنجا شناسائي داشت و نوشتجات سکنهٔ آن حدود متواتر در باب استدعای آمدن آنجا میرسید و او پیوسته بجنت آستاني نوشتهای مزبوره نموده ترغیب عزیمت آن دیار مي‌نمود) از لاهور او را مردمی چند همراه داده روانهٔ

(۲) نسخهٔ [ب] گذاشته - (۳) نسخهٔ [ا] بکاشمیر •

کشمیر ساخت - چون در دارالملک بنابر نبودن حاکم مستقل انواع هرج و مرج رو داده بود میرزا بے جنگ و جدل کشمیر را بتصرف آورد - و ده سال حکومت باستقلال کرد - و آخرها خطبه و سکه بنام جنت آستانی نمود - تا آنکه مردم آنجا بمکر و خدع (که جبلی مردم آن مرز بوم است) پیش آمده در سنه (۹۵۸) نهصد و پنجاه و هشت شبخون زده میرزا را بقتل آوردند - تاریخ رشیدی تالیف اوست - که بنام عبدالرشید پسر ابو سعید خان مزبور نوشته - و طبع موزون هم داشت - این رباعي بنام او مشهور است * رباعي *

* عـاشق شده را اسیـر غم باید بود *
* محنت کش و درد ستم باید بود *
* یا از سر کوی یار باید برخاست *
* یا از سگ کوی یار کم باید بود *

نام پدر قرا بهادر خان میرزا محمود است - عرش آشیاني نظر برین (که خان مذکور همراه میرزا حیدر دران ضلع بوده از واقف کاران آن حدود است) سال پنجم جلوس جمعی کثیر همراه او داده بتسخیر کشمیر تعین فرمود - چون در روانگي مکث طویل واقع شد و در شدت گرما براجوري (۲) رسید غازي خان حاکم آنجا (۳) طرق و تنگیها را مستحکم ساخت - متصل

(۲) نسخهٔ [ب] را جوري - نسخهٔ [ا] و متصل ۞

راجوري بعد از محاربهٔ چند روزه خان مذکور شکست یافته برگشت - و سال نهم (که پادشاه بصوبهٔ مالوه تا مندو رفته مراجعت بدارالخلافة نمود) او را بحکومت مندو مقرر ساخت - روز موعود بمرگ طبیعي (۲) بمقر اصلي شتافت - هفصدي (۳) منصب داشت *

قاسم محمد خان نیشاپوري

از اعظم (۴) نیشاپوري ست - چون دران ضلع هنگامهٔ اوزبکیه شورش افزای خواطر گردید خان مزبور از وطن چشم بردوخته برفاقت بیرام خان پیوست - و در جنگي (که با سکندر خان سور رو داده) بهمراهي بیرام خان مجرای نیکو خدمتي بظهور آورد - و سال اول اکبري (۵) در جنگ هیمو بهراولي علي قلي خانزمان مامور گردیده مصدر گوناگون ترددد شد - در همین سال باتفاق جمعي جهت تنبیه حاجي خان غلام شیر خان افغان (که بمزید شجاعت و هوشمندي ممتاز بود - و دران ایام با رانا اودے سنگه زمیندار میوار جنگ کرده اجمیر و ناگور را بتصرف خود آورده بود) تعین گردید - مردم حاجي خان از طنطنهٔ لشکر پادشاهي متفرق گردیده هر کدام بجائے شتافت - و حاجي خان بگجرات رفت - خان مزبور باجمیر

---

(۲) نسخهٔ [ب] طبعي - (۳) نسخهٔ [ب] هفتصدي - (۴) نسخهٔ [ج] اعاظم - (۵) نسخهٔ [بد] و در سال *

رفته متکفل انتظام آن حدود شد *

و چون سال پنجم زمانه نقش بے دولتی بیرام خان بر روي کار آورد خان مزبور از خانخانان جدا شده ملتزم رکاب پادشاهي گشت - و در همین سال بهمراهی شمس الدین محمد خان اتکه بمقابلهٔ بیرام خان تعین گردیده - روز جنگ سرداری برانغار تعلق باو داشت - پس از ظهور عطیهٔ فتح در ملتان جاگیر یافته رخصت آن نواحي پذیرفت - سال نهم (که تنبیه عبدالله خان اوزبک پیش نهاد خاطر پادشاهي گردید) تقریب شکار فیلان نموده متوجه مالوه شده چون بحدود سارنگپور موکب خسرواني رسید خان مذکور (که دران وقت بحکومت آن نواح سرفراز بود . پا از سر ساخته بنعمت استقبال فائز گشت - و از پادشاه التماس قدوم بمنزل خود کرده بمراسم نیاز و ایثار پرداخت - و قریب هفت صد اسپ و استر از خود و ملازمان خود بنظر معلی در آورده آنرا بامرا و ملازمان لشکر والا (که در یلغار فتح آثار بتدریج میرسیدند) قسمت نموده سر رشتهٔ نیکنامي بدست آورد - چون عبدالله خان اوزبک بدریافت توجه عرش آشیاني از ماندو راه فرار اختیار کرد پادشاه خان مذکور و چندے دیگر را پیشتر گسیل فرموده - تا جلد رفته سر راه آن بے راه برگیرند - و پس ازان [که در اثناے راه عبدالله خان بغارت

را برملا انداخته بجنگ پیش آمد و آخر بورود پادشاه (که پاشنه کوب رسید) رهسپر وادی گریز گردید] خان مزبور با چندے دیگر بتعاقب او مرخص شد - چست و چالاک رفته نزدیک گریوهٔ (که چاپانیر ازانجا نمایان بود) بز اردوی عبد الله خان ریخت - و چون عبد الله خان با پسر خود بدر رفت تمامی بنه و بار او را گرد آورده درانجا متوقف شد - تا آنکه پادشاه بدان منزل رسیده او را مشمول نوازش و مکتسب سعادت گردانید (۲) - تتمهٔ احوالش بملاحظه نیامده *

* قتلق قدم خان قراول *

ابتدا ملازم مرزا کامران بود - پستر خود را به فتراک دولت جنت آستاني بست - و در عهد عرش آشیاني بسمندي رسید - سال نوزدهم بهمراهی منعم بیگ خانخانان بمهم بنگاله تعین شده درانجا بکارهای پادشاهي میپرداخت - بمنصب هزاري ترقي نموده بوقت موعود در گذشت - پسرش اسد خان همراه شاهزاده سلطان مراد بیساق دکن دستوري پذیرفته سال چهل و ششم (که شیخ ابوالفضل متصل حوض قتلغ رفته توقف نمود) او همراه بود - درین ضمن گولهٔ توپے از قلعهٔ دولت آباد بدو خورد - و شکمش آنچنان درید که روده بدر افتاد - او سررشتهٔ خود داري از دست نداده

(۲) نسخهٔ [۱] سعادت ملازمت گردانید *

نیم شب پا بگنج نیستی کشید *

* قمر خان *

پور میر عبد اللطیف قزوینی ست - در سال هجدهم جلوس (که عرش آشیانی بدیار شرقی متوجه شده) موصی الیه از منتظمان رکاب بود - و سال نوزدهم (که خانخانان منعم بیگ بتسخیر بنگاله رخصت یافت) او را در همراهیانش بر نوشتند - خانخانان او را باتفاق محمد قلی خان برلاس بجانب ساتگام فرستاد - او دران صوبه در تگ و تاز مصدر نیکو بندگی گشت - در سال بیست و دوم باعانت شهاب الدین احمد خان (که از مالوه بایالت گجرات دستوری یافته بود) رخصت پذیرفت - در سال بیست و چهارم بهمراهی راجه تودرمل (که بتادیب ناسپاسان صوبهٔ پتنه مقرر گردیده بود) متعین (۲) شد - و چون امرای پادشاهی (از فزونی سرتابان نافرجام و کمی دولتخواهان) حصاری شدند مخالفان نوارهٔ خود را دریائی ساخته بستن طریق آمد شد آذوق اندیشیدند - او را با جمعی آن طرف آب گذرانیده و جمعی از دریا و جمعی ازین طرف فرستادند - چنانچه قریب سیصد (۳) نوارهٔ ادبار پژوهان بدست مردم پادشاهی آمد - بعد ازان احوالش بنظر نیامده - کوکب پسرش

---

(۲) نسخهٔ [ب] تعین شد (۳) نسخهٔ [ج] سه صد (اما رسم الخط سیصد است) *

در عهد جهانگیري مصدر تقصیرے شده که پادشاه رو برو طیلیده شلاق رسا نموده محبوس فرمود * •

قیا خان کنک

از امرای جنت آشیاني ست - در آخر عهد آن پادشاه عالیجاه در کول جلالي و آن حدود لوازم خدمت بجا مي‌آورد - چون هنگامهٔ هیمو تفرقه پرداز دور و نزدیک گردید بدهلي رفته بتردي بیگ خان پیوست - روز جنگ در هراولي جلادتها بتقدیم رسانید - چون خامهٔ تقدیر نقش ناکامي بر لوحهٔ احوال کشیده بود گذشت آنچه گذشت - پس ازان (که آن مدبر تیره بخت بتیغ اقبال اکبري بیاسا رسید) قیا خان از پیشگاه سلطنت بانتظام دار الخلافة آگره و آن حدود نامزد گشته بمصاعد منصب پنجهزاري ارتقا نمود - و چون پرگنات نواح گوالیار در جاگیرش بود از کارطلبي و مردانگي ساز و سرانجام که مي‌باید ازانجا فراهم آورده در سال دوم قلعهٔ گوالیار (۲) را (که از قلاع مشهورهٔ هندوستان است و سلیم شاه مستقر سلطنت خود ساخته بود) محاصره نمود - بهبیل خان نامي از غلامان سلیم شاه (که بصیانت آن قلعه قیام مي‌نمود) دانست که باوجود قرب جوار پادشاه مستقل نگاهداشتن قلعه از ممتنعات است - براجه رام ساه (که از نسل راجه

(۲) نسخهٔ [ب] مقر •

مانسنگه بود که در زمان قدیم حکومت این قلعه داشته (۲)
پیغام کرد که این مکان موروثی تست بعوض قابلي بتو
وا میگذارم - رام ساه لطیفهٔ غیر مترقب پنداشته رو بدین حدود
آورد - قیا خان ازین آگهی (۳) بآویزش شتافته اورا آوارهٔ دشت
فرار ساخت - و رام ساه بولایت رانا در خزید (۴) - سال سیوم سنه
(۹۶۶) نهصد و شصت و شش (که ساحت دار الخلافة آگره بقدوم
عرش آشیاني رونق تازه پذیرفت) مجدداً فوجي بکومک
تعین شد - بهیل ناچار باختیار بندگي و تسلیم قلعه ملتجي
بارباب مهمات سلطنت گردید - حاجي محمد خان سیستاني
برطبق التماس او بقلعه شتافته بهیل را بحضور آورد - و
چون در سال دهم عرش آشیاني باطفای شورش خانزمان
متوجه دیار شرقیه شد در منزل قنوج قیا خان (که در زمرهٔ
عاصیان در آمده بود) باستشفاع خانخانان منعم به بساط بوس
رسید - پادشاه جرائد جرائم او را بگرداب عفو انداخته
مورد نوازش فرمود - و بعد کشایش مملکت بنگاله بضبط
اودیسه مي پرداخت - چون عرصهٔ دلکشای بنگاله غبار آلود
شورش فئة باغیه گردید (اگرچه او را همت یاوري نکرد که از
اسباب تسکین شورش شود) لیکن با برخي بهادران یکجهت

---

(۲) نسخهٔ [ج] بوده - (۳) در [بعضي نسخه] آگهي یافته - (۴) نسخهٔ [ب] در خزیده ٭

دران دیار روزگار گذرانیدے - و آن سرزمین را از گرد خلاف رفت و روبے میداد - چون در سنه بیست و پنجم آن ملک از افواج پادشاهي خالي شد قتلوی لوهاني سر بفساد برداشته به بسیارے آویزش نموده چیره دستي یافت - و بر اوڈیسه نیز تاخت برد - قیا خان مراسم کارزار بجا آورده حصاري شد - از امتداد پیکار و جدائي همراهان بے حقیقت به تنگنای ناکامي نشست - و آخر با برخے ناموس دوست در سنه (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نهم نقد زندگاني باخته نیکنامی جاوید اندوخت *

قطب الدین خان

برادر شمس الدین خان اتکه (۲) و از امرای بزرگ اکبریست بمنصب پنجهزاري اختصاص داشت - در ایام تیولداری پنجاب در بلدۂ فاخرۂ لاهور بقاع خیر (که از اسباب ابقا و ذکر (۳) جمیل است) اساس گذاشته - و در سال نهم بطریق کمک میرزا محمد حکیم بدارالملک کابل شتافت - و بغزنین (که وطن مانوس (۴) او بود) رفته بتمام اقوام و احباب دور و نزدیک تفقدات کریمانه نمود - و طرح منزل و باغ انداخته برگشت - و چون پنجاب از اتکه خیل برگرفتند سرکار مالوه

(۲) نسخهٔ [ج] از امرای - (۳) در [بعضی نسخه] ابقاء ذکر جمیل -
(۴) نسخهٔ [ب] ارض او بوده *

بخان مذکور مکرمت شد - و بعد فتح گجرات بجاگیرداری سرکار بهرونچ (که جنوبی احمدآباد است - و قلعهٔ دارد که آب نربدا از پایان او گذشته بدریای شور در شود - و آنرا یکی از بنادر آنصوبه می‌شمرند) نامزد گردید - و پس ازان بحضور رسیده بمنصب والای پنجهزاری امتیاز یافت - و چون آثار بزرگی و کارشناسی از ناصیهٔ حالش لمعهٔ ظهور میداد در سال بیست و چهارم بخدمت اتالیقی شاهزاده سلطان سلیم سر بر افراخت - و بخاعت گرانمایهٔ واقو (که در سلسلهٔ تیموریه بس پایهٔ سترگ دارد) و خطاب بیگلربیگی (که از اعظم القاب این دودمان است) سر افتخار بچرخ برین رسانید - و او بسپاس گزاری این مهین بخشش جشنی عالی ترتیب داد - و استدعای مقدم پادشاهی نمود - عرش آشیانی دران بزم شادمانی شاهزاده را بر دوش او گذاشته قرین مجد و سعادت گردانیدند - و بعد چندے بندوبست سرکار بهرونچ تا نذربار بدو تفویض یافته دستوری تعلقه گرفت - و در سال بیست و هشتم سنه (۹۹۱) نهصد و نود و یک سلطان مظفر (۳) عرصهٔ گجرات را غبار آمای شورش ساخت او با همه درست‌اندیشی و عاقبت‌بینی از برگشته روزگاری بغفلت در شده به چاره‌گری نیفتاد - هرچند امرای پتن

(۲) نسخهٔ [ج] شمرند - (۳) در بعضی [نسخه] که سلطان مظفر -

نیشتند که کچ‌گرایان بر سر جاگیر و منصب باهم آویزه دارند بچستي و چالاکي روانه باید شد تا هنگامهٔ آنها پراگنده گردد - گران پائي نمود و توفیق شایسته کاري نیافت - چون از حضور سرزنشها رفت فوجي بر سر غنیم روانه کرد - آنها هزیمت خورده برگشتند - درین وقت بے آن که قلعهٔ بهرونچ را گزین سامان نماید) خود برآمد - خیرسگالان گفتند که شورش بزرگ آسان برگرفتن چرا و به سپاه نپرداختن چیست - ناگزیر وقت زر دادن است و دلها بدست آوردن - گوش نکرد - چون سلطان مظفر نزدیک رسید و از هر دو سو فوج برآراستند بسیارے از مردم بمخالف پیوستند - ناچار قطب الدین خان با خاصهٔ خیلان (۲) خود را بدیواربند برده کشید - آنها او را فرو گرفتند - قطب‌الدین خان از خواسته پرستي و جان دوستي همت جانفشاني نیافته خیال آشتي در سر گرفت - زین‌الدین کنبو را فرستاده رخصت حجاز را با اندوختهٔ طلبگار آمد - و ندانست که خواسته اندوزي جهت پاسباني آبروست - و گزین زندگاني همانست که در سرناموس شود - جاوداني عار بر سر خود پسندیده بفراوان لابه عهدنامهٔ بدست آورده (۳) پیش سلطان مظفر رفت - او از بدگوهري نقض عهد نموده بجان‌گزایان سپرد که ازهم گذرانیدندش *

---

(۲) نسخهٔ [ج] خیلان - (۳) نسخهٔ [۱] آورد *

گویند غدر و بدعهدی سلطان بر قطب الدین خان
پیدا بود اما دیدهٔ بصیرتش را اجل موعود مکفوف ساخت
که به اعتماد حرف چندین ساله پیمان جان خود بیجا
درباخت * * بیت *

* اجل چون بخونش ببازید دست *
* قضا چشم باریک بینش به بست *

پسرانش یکی نورنگ خان که چندے در حضور بوده
بعتر در صوبهٔ مالوه جاگیر یافته - آخرها از اقطاع داران
صوبهٔ گجرات گردید - و دران صوبه مصدر کارهای پسندیده
شد - سال سي و نهم بدزد شکم رخت هستي بربست -
دومین گوجر خان - تیول او نیز در صوبهٔ گجرات مقرر شده
باتفاق خان اعظم کوکه بخدمات آنصوبه مي‌پرداخت *

* قاسم علي خان *

درسال دهم که عرش آشیاني برسر علي‌قلي خان خانزمان
یلغار فرمود او بر سر غازي‌پور تعین گردید - و سال هفدهم
(چون پادشاه بعد از فتح گجرات بتسخیر قلعهٔ سورت متوجه
شده بمحاصره کار بر متحصنان تنگ تر ساخته (٢) - و آنها امان
طلبیدند) پادشاه خان مذکور را (که بقرب منزلت از اقران
خود ممتاز بود) روانه گردانید - و سال هیجدهم باتفاق

(٢) نسخهٔ [ب] کار متحصنان ٭

خان عالم وغیره به کمک منعم خان خانخانان جهت تسخیر پتنه دستوری یافت - و باز بتقریبی بحضور آمد - (۲) در همین سال شجاعت خان محمد مقیم را (که غایبانه منعم خان حرف ناشایسته در حق او گفته بود - و پاس مجلس خسروانی از دست داده) همراه خان مذکور نزد خانخانان فرستادند - او در سال دیگر هنگامی (که نزدیکی آله آباد معسکر فوج پادشاهی بود) بحضور رسیده دولت آستانبوس حاصل نمود - و سال بیست و دوم همراه صادق خان به تنبیه (۳) مدیکر بندیله رخصت پذیرفته - و سال بیست و پنجم همراه خان اعظم کوکه بشرقی دیار مامور گشت - و سال بیست و ششم برای تسلی و دلاسائی منسوبان حاجی بیگم طغای زادهٔ والدهٔ جنت آستانی (که با پادشاه مهر و شفقت بسیار داشت - و پادشاه را هم از خرد سالی با وی انس و الفت بیشتر بود - و پس از سفر حجاز آمده در مقبرهٔ جنت آستانی میگذرانید - و دران ایام بملک بقا شتافته بود) نامزد شد - و در سال سی و یکم (چون پادشاه برای حفاظت هر صوبه دو امیر را تجویز فرمود) صوبهٔ اودهه بشرکت فتح خان تعلق باو گرفت - و در سال سی و پنجم از خیرآباد بحضور آمده باستلام عتبهٔ خلافت سرمایهٔ کامیابی اندوخت - و آخر همین سال بکالپی (که در اقطاع او بود)

---

(۲) نسخهٔ [ب] بحضور آمده - (۳) نسخهٔ [ب] مدهکر بندیاه •

رخصت یافت - مآل کارش بکجا انجامید معلوم نشد *

قریش سلطان کاشغری

کاشغر ولایتی ست از اقلیم ششم در غایت نضارت - شمالی آن کوههای مغلستان است - و آن حدی به شاش داده و حدی از طرفان گذشته بزمین قلماق در می‌آید - و از شاش تا طرفان سه ماهه راه است - غربی (۲) او هم کوهی ست طولانی که کوههای مغلستان ازان منشعب می‌شود - و شرقی و جنوبی او صحرائی ست بیابان و پشتهای ریگ روان *

نسب مشار الیه بقاآن بزرگ میرسد - بدین طور - قریش سلطان بن عبدالرشید خان بن سلطان ابوسعید خان بن سلطان احمد خان المشتهر بالاچه خان بن یونس خان بن اویس خان بن شیر علی اغلان بن خضر خواجه خان بن تغلقمور خان بن السانوقا خان بن دوا (۳) خان بن براق خان بن بیسون خان توا بن مواتکان (۴) بن چغتائی خان بن چنگیز خان قتلغ - نگار خانم مادر فردوس مکانی دختر یونس خان بود - چون عبدالرشید خان فوت نمود حکومت کاشغر بعبدالکریم خان برادر کلان قریش سلطان باز گردید - او با دیگر برادران برطبق وصیت پدر و بحکم نیکوگوهری شیوهٔ خیر اندیشی

---

(۲) نسخهٔ [ب] و غربی - (۳) نسخهٔ [ب] روا خان - (۴) نسخهٔ [ب] موالکان *

داشته - درین ضمن میان خدابنده پسر قریش سلطان و عم او محمد خان آویزش شد - خدابنده بفرغر (۲) شتافته با مردان آنها طرفان و نواحیِ آن بر گرفت - خان ازو متوهم شده قریش سلطان را رخصت حجاز داد - او با زن و فرزندان خود ببدخشان آمد - ازانجا ببلخ براند - و برخصت عبدالله خان متوجه هندوستان گردیده سال سي و چهارم ملازمت عرش آشیاني دریافت - و بعنایت خسرواني کامیاب گردیده سال سي و هفتم مطابق سنه (۱۰۰۰) هزار هجري در حاجي پور بدرد شکم ودیعت حیات سپرد - بمنصب هفت صدي رسیده بود - پس ازان پسرانش بقدر حال روزگار داشتند *

قاسم خان میر بحر

براستي و کامراني و دلاوري و مهم سازي از نامبوران زمانه بود - خواهر زادهٔ درست میرزا است (که بدیرین پرستاري این عالي دودمان اختصاص داشت - چون در سنه (۹۵۴) نهصد و پنجاه و چهار مرزا کامران در قلعهٔ کابل تحصن ورزید و جنت آستاني بر کوهٔ عقابین (که بقلعه اشراقي دارد) نزول اجلال نموده توپ و ضرب زنها نصب فرمود قاسم خان با برادر خود خواجگي محمد حسین بدستیاري

(۲) در بعضی [نسخه] قرغر *

بخت بیدار از برجی (که میان دروازهٔ آهنین و برج قاسم برلاس است) خود را انداخته بپابوس گرامي استسعاد یافت - و ازان روز پیوسته مطرح اشعهٔ التفات پادشاهي بود - پس از سریر آرائی عرش‌آشیاني بمرور و تدریج ببلند پایهٔ امارت مرتقي گشته بمنصب سه هزاري چهرهٔ کامیابي افروخت - قلعهٔ رفعت اساس آگره (که برصانت و متانت عدیل و نظیرش مساحان (۲) ربع مسکون نشان نداده‌اند) بحسن اهتمام قاسم خان در عرض (۳) هشت سال بصرف هفت کرور تنکه (که سي و پنج لک روپیه باشد) صورت اتمام و نقش اختتام گرفته - در سال دهم سنه (۹۷۲) نهصد و هفتاد و دو بر ساحل دریای جون در سمت شرقي شهر بجای قلعهٔ پیشین (که بواسطهٔ توالی نوایب زمان و تصادم حوادث روزگار ارکان آن بانحلال انجامیده) طرح این حصن حصین کشیدند - عرض جدار سي گز و ارتفاع از اساس تا کنگره شصت گز - سنگهای سرخ تراشیده چنان باهم وصل یافته که سر موئی را در درز آن راه نیست - و همه جا بنیادش را بآب رسانیده - بمزید احتیاط سنگها را با حلقهای آهنین گذرانیده بر یک دیگر نشاندند - در سال بیست و سوم قاسم خان بایالت دارالخلافهٔ آگره سرفرازي یافت - و در اوائل شعبان سال سي و دوم

(۲) نسخهٔ [ج] ندارد - (۳) نسخهٔ [ب] بیست سال *

سنه (۹۹۵) نهصد و نود و پنج بتسخیر ملک کشمیر مامور گردید *

این ملکیست که از دشواری راه و صعوبت گریوها پیشین فرمان دهان دل بگرفتن آن ننهاده‌اند - هر چهار طرف از کوهها سر بآسمان افراخته پاسبانی کند - اگرچه شش هفت راه دارد و ازان بهمه راه لشکر گران تواند شتافت لیکن در هریکی ازینها اگر پیر زالی چند بلغشاندن سنگها نشیند مردان ازان گذاره نتوانند کرد - قاسم خان از کارشناسی و پردلی بکشاده پیشانی پذیرای این خدمت گشت - یعقوب خان ولد یوسف خان چک (که دران ایام بحکومت کشمیر سر نخوت می‌افراخت) با جمعیت تمام بآهنگ نبرد پذیره شد - در کتل کهزیل تنگی دره را استحکام داده نشست - چون مردم آن دیار از سرداری او دل‌تنگ و ملول بودند لختی جدا شده بقاسم خان پیوستند - و برخی در سری‌نگر لوای مخالفت افراشتند - ناگزیر یعقوب خان باطفای نائرهٔ (که در خانه سر کشیده بود) متوجه شد - قاسم خان بی مانع و مزاحم بدان مملکت در آمد - او تاب مقاومت در خود ندیده بکوهستان درخزید - پس ازان مکرر جمعیت فراهم آورده بکارزار پیوست - اما طرفی نبست - ناگزیر راه ایلی و اطاعت پیمود - و داخل بندهای پادشاهي گردید - ازانجا

(که طینت قطان آن مرز و بوم قاطبة بشرارت و بدخوئي سرشته اند) روزے نبود که فتنهٔ سر نمیزد - و ماهی نه که فسادے بر نمي خاست *

قاسم خان از بسیاري آویز و ستیز بستوه آمده استعفای حکومت آنجا نمود - و در سال سي و چهارم بمرزباني دارالملک کابل تعیین شد - و مدتی فراهم آورد اشتات آن دیار بود - اندجاني بهرے در بدخشان خود را پور شاهرخ میرزا نامیده چندے بکامراني کام فراخ بر زد - پس ازان (که توران شاه برو چیره دستي یافت) برابلی هزاره طرح دوستي انداخت - در هنگامی (که قاسم خان بحضور شتافت) او بآهنگ آن (که بدان الوس پیوندد) با معدودے بدان دیار در آمد - و براه داران چنان را نمود که بدربار پادشاهي میروم - هاشم بیگ پسر قاسم خان (که بنیابت پدر راتق و فاتق مهمات آنصوبه بود) جمعی پیش روانه کرد که بدرقه شده اورا آورند - آن تبه سگال چون از پنجشیر (۲) گذشت به بنگاه هزاره شتاب آورد - هاشم بیگ نیز به تیزروي درآمد - بلختی آویزش او را پایبند بکابل آورد - پس ازان (که قاسم خان معاودت نمود) از ساده‌لوحي او را نزد خود جا داده پاسباني را آسان بر شمرد - و همراهان او را بنوکري برگزید - هرچند هوا خواهان خیر اندیش

(۲) در بعضی [نسخه] پنجهیر *

عذر سنجي برگزاردند سودمند نيامد - آن بدسرشت با پانصد بدخشي هم داستان شده بکمين جان شکري نشست - دران هنگام (که او را بحکم پادشاهي روانهٔ حضور ميکردند) نيم روزے با تنے چند سر زده به خوابگاه قاسم خان (که جز پرستارے چند نزديک نبود) در آمد - او مردانه نقد زندگي سپرده - سرش بر نيزه کردند - هاشم بيگ ازين خبر رو بارک نهاده در و بند بر شکست - و هنگامهٔ تير و بندوق برآراسته بسيارے را به نيستي سرا فرستاد - و دران ميان فتنه آرا نيز بپاداش کردار رسيد - اين واقعه در سال سي و نهم سنه (۱۰۰۲) هزار و دو هجري رو داد •

قطب الدين خان شيخ خوبن

دختر زادهٔ شيخ سليم فتحپوريست - پدرش از شيخزادهاي بداؤن است - نسبت کوکلتاشي بجنت مکاني داشت - هنگامے (که ايشان در ايام شاهزادگي بالهآباد شتافته از خود سري و بيراه روي بضبط ملک پرداختند) او را بخطاب قطب الدين خان برنواخته بصوبه داري بهار نامزد کردند - و پس از سرير آرائي بمنصب پنجهزاري و صاحب صوبگي بنگاله بلند رتبه گشت • چون شورش طلبي و فتنه جوئي شيرافکن خان استجلو (که بجاگير بنگاله در تيول داشت) مکرر بعرض

رسیده بود یا بسبب زوجهٔ او مهرنسا بیگم (۲) (که ذخیرهٔ خاطر پادشاهي بود - چنانچه در احوال شیر افکن خان بتفصیل مرقوم خامه گردیده) وقت رخصت بقطب الدین خان اشاره رفت که اگر او را بر جادهٔ اطاعت و سداد ثابت قدم یابد واگذارد و الا روانهٔ حضور نماید - و اگر در آمدن تعلل ورزد بسزا رساند - چون قطب الدین خان بدان دیار رسید از طرز سلوک و معاش او نیز بدمظنه گشته هرچند نزد خود طلبداشت شیر افکن خان (که از نوشتهٔ وکیل بر سرگذشت آگهي یافته بود) عذرهای دور از کار پیش آورد - قطب الدین خان بر سبیل ایلغار متوجه بردوان شد - و شیخ غیاثا خواهرزادهٔ خود را پیشتر فرستاد که ما في الضمیر او دریابد و بگوید که ما بتحصیل پیشکش زمینداران این ضلع آمده‌ایم - شما هم رفیق باشید - غیاثا چندان لابگي و چاپلوسي نمود که شیر افکن خان را یقین شد که غدرے درمیان نیست - جریده برسم استقبال راهي گشت - چون از آمدنش قطب الدین خان مطلع شد به جماعه داران معتبر گفت که هرگاه من تازیانه بردارم شما او را از هم بگذرانید - شیر افگن خان با دو کس آمده بتواضع ملاقات نمود - مردم از اطراف هجوم کردند - او گفت که این چه روش توزک است - قطب الدین خان مردم را مانع گشته تنها با او چند قدمے

---

(۲) نسخهٔ [ج] مهرالنسا بیگم ؛

همراه شده گرم سخن گردید - شیر افگن خان از چهرهٔ حال نقش غدرے استنباط نموده پیشدستي نمود - گویند قطب الدین خان ازین ملاقات بوضع آدمیانهٔ او ارادهٔ غدر از خاطر برآورده بود - چون دست بمنع هجوم برداشت آنها اشارهٔ معین پنداشته گرم و گیرا شدند - ناچار شیر افگن خان شمشیرے (٢) کشیده بر شکم قطب الدین خان (که بسیار مرطوبي بود) چنان زد که امعا و احشا بیرون افتاد - قطب الدین خان بهر دو دست شکم را گرفته باواز بلند گفت که این حرام نمک را نگذارند که بدر رود - ابیه خان کشمیري (که از عمدها بود و از شجاعت و جلادت بهرهٔ تمام داشت) اسپ برانگیخته زخم شمشیر بر فرق او زد - شیر افگن خان شمشیرے بسختي (٣) به ابیه خان زده کارش تمام ساخت - درینولا ملازمان قطب الدین خان از هر جانب غلو کرده بتیغ انتقام در گذرانیدند - قطب الدین خان اسپ سواره چندان ایستاد که خبر کشته شدن او رسید - احوالش متغیر شد - و غیاثا را بضبط اموال و آوردن قبائل او ببردوان رخصت کرد - و خود پالکي سواره روانه گردید - لختي راه نوردیده بود که درگذشت - نعش او را به فتحپور سیکري نقل کردند - در سنهٔ (١٠١٦) یکهزار و شانزده هجري سال دوم جهانگیري این سانحه واقع شد * .

---

(٢) نسخهٔ [ب] شمشیره (٣) نسخهٔ [ا] سیخکي

قلیج خان اندجانی

از طائفهٔ جانی قربانی ست - آبا عن جد در خدمت سلاطین چغتا صاحب نسبت بود - خصوص جدش نزد سلطان حسین میرزای بایقرا رتبهٔ عمده داشت - و او در خدمت عرش آشیانی بمزید قرب و اعتبار اختصاص گرفت - عرش آشیانی در سال هفدهم سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد بتسخیر قلعهٔ آهنی بنیاد (۲) سورت توجه صرف نمود - [این قلعه بر ساحل دریای تبتی ست قریب بدریای شور - دو طرف آن آب محیط گشته و از دو جانب دیگر خندقی عمیق بآب رسیده - صفر آقا مخاطب بخداوند خان غلام ترک سلطان محمود گجراتی در سنه (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت بنا نمود * ع *

* سد بود برسینه و جان فرنگی این بنای *

تاریخ است -] عرش آشیانی در محاصرهٔ یکماه و هفده روز بدست آورد - و قلیج خان بحراست و صیانت آن دژ عالی اساس نامزد گردید - و در انجام سال بیست و سیوم از حضور بصوبهٔ گجرات دستوری یافت که بیاوری کارپردازان (۲) آن ناحیه همت گماشته بآبادی اقطاع خود بیفزاید - و در سال بیست و پنجم پس از کشته شدن شاه منصور دیوان انتظام مهم وزارت بدو مفوض گشت - و در سال بیست و هشتم (چون شورش

---

(۲) نسخهٔ [ج] آهنین بنیاد (۳) نسخهٔ [ج] در سال ٭

سلطان مظفر گجراتي در دیار گجرات برخاست - و شکست فاحش بر شهاب الدین احمد خان و اعتماد خان افتاد) از پیشگاه خلافت میرزا خان و قلیچ خان تعین گشتند - بقرار آن که نخستین از راه راست رفته بمالش فتنه پردازان پردازد - و دومین تیولداران مالوه را گرفته درآن مملکت فسیحه درآید - چنانچه قلیچ خان مدتها در بندوبست آن الکهٔ وسیع بسر برد - و در سال سي و چهارم سرکار سنبهل بجاگیر او مقرر گشت - و هنگام نهضت کشمیر بهمراهي راجه بهگونت داس و راجه تودرمل دستوري اقامت دار السلطنهٔ لاهور یافت که باستصواب همدیگر مهمات ملکي سرانجام دهند - و پس از درگذشتن راجه تودرمل مدتے بسرانجام دیواني علم استقلال مي‌افراشت - و در سال سي و نهم سنه (١٠٠٢) هزار و دو هجري (که قاسم خان مرزبان کابل کشته گردید) قلیچ خان بایالت آن ملک سر برافراخت - و چون روشانیان از مهر کشته شدن صوبه‌دار سرتابي پیش گرفته بودند قلیچ خان به تیراه در آمد - اما از کم آزوقگي زود بکابل برگردید - و ازین جهت (که زابلي ملک را بشایستگي روبراه نکرد) معزول شد - و در سال چهل و دوم سنه (١٠٠٥) هزار و پنج شاهزاده سلطان دانیال را بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار بر نواخته باقطاع صوبهٔ الهآباد رخصت کردند - قلیچ خان (که دخت

او بشرف ازدواج شاهزاده سعادت اندوخت) بمنصب چهار هزار و پانصدي سر برافراخته باتاليقي شاهزاده چهرهٔ افتخار افروخت - و در سال چهل و سیوم از خدمت شاهزاده سرگران شده بحضور رسيد *

و در سال چهل و چهارم چون رايات پادشاهي بعزيمت خانديس باهتزاز آمد پاسباني دار الخلافة آگره بدو تفويض يافت - و پس از مراجعت عرش آشياني از آسير سال چهل و ششم (چون در پنجاب بزرگ اميرے نبود) قليج خان بدارائي آن ديار رخصت يافت - او مرزباني كابل نيز درخواست - پذيرفته آمد - و در سر آغاز جلوس جهانگيري بصوبه‌داري گجرات مامور گشت - و در سال دوم سنه (۱۰۱۶) هزار و شانزده باز بصوبه داري پنجاب اختصاص گرفت - و در سال ششم چون لاهور بتيول مرتضى خان شيخ فريد قرار يافت قليج خان بحضور رسيد - و از تغير خاندوران بنظم كابل و استيصال احداد روشاني و ضبط افغانستان تعين گرديد - سنه فوتش از تعداد حروف اَلمَوتُ جِسرٌ يُوصِلُ الحَبِيبَ اِلَى الحَبِيبِ ظاهر مي‌شود - قليج خان صلاح و تقوى بسيار داشت و در تسنن متعصب بود - و هميشه بدرس علوم و افادهٔ طلاب اشتغال مي‌نمود - گويند در صوبه داري لاهور يكپاس بدرس فقه و تفسير و حديث در مدرسه قيام مي‌ورزيد - و باقصى غايتے در

ترويج علوم شرعيه مي‌كوشيد - مردم آنجا باميد روشناسي و انجاح مطالب غلوی تام بتحصيل علم كردند - قليج خان طبع موزون داشت - الفتي تخلص مي‌كرد - اين رباعي ازوست

* رباعي *

* عاشق هوس وصال در سر دارد *

* صوفي زرقي ز خرقه در بر دارد *

* من بندهٔ آنكسم كه فارغ ز همه *

* دائم دل گرم ديدهٔ (۲) تر دارد *

گويند آخرها (كه حسب الطلب عرش آشياني در شش روز از لاهور باگره رسيد) دران هنگام ابتدای پيش‌آمد خواجه ابوالحسن تربتي بود - روزے خواجه عرض كرد كه دامن جامهٔ حضرت از دو سو يصاف مي‌شود و دامن جامهٔ من از يكے و چه قدر كشاده و كلان است - قليج خان گفت خواجه زير دامن تو چند كل و كور اند و زير دامن حضرت عالمے ست - دامن دولت ايشان كشاده باد - سهل كفايتے ست *

در ذخيرة الخوانين آورده كه از محمد سعيد پسر ميرم قليج برادر زادهٔ قليج خان (كه در صدق و صلاح و راستي و درستي بے همتای روزگار بود - و از قصوی اتقا و بغايت اهتمام بترويج دين متين مجتهد وقتش مي شمردند) شنيدم كه

---

(۲) نسخهٔ [ج] و ديدهٔ تر *

میگفت در سال هزارم (که جونپور در جاگیر قلیج خان مقرر شد) خان مذکور عمارتے طرح انداخت - اتفاقاً در حفر بنیاد کاسهٔ گنبذے از کج ظاهر شد - بحضور من قلیج خان تا ده روز از صبح تا شام با جمیع اشراف و اعیان آن بلده درانجا می‌گذرانید تا گنبذ درست نمایان گردید - قفل یک منی (که بر دروازهٔ آهنی او زده بودند) قلیج خان شکسته با جم غفیر بگنبذ در آمد - شخصے چال ریش گندم گون مستقبل قبله بطور جوگیان آسن زده نشسته - از صداي فتح الباب و شور مردم سر برداشته بزبان هندي پرسید - که اوتار راجه رامچند شد - گفتند شد - گفت سیتا را (که راون برده) بدست رامچند افتاد - گفتند افتاد - گفت اوتار کشن در متهرا واقع شد - گفتند چهار هزار سال است که آمد و گذشت - گفت ظهور محمد خاتم انبیا در عرب شد - گفتند هزار سال است که از عالم رحلت کرده و بدین او جمیع ادیان باطل گشته - گفت آب گنگ جاري ست - گفتند آبروبخش عالم است - گفت مرا برآرید - قلیج خان هفت خرگاه متصل هم برپا کرد و هر روز دریکے نقل مکان می‌نمود - روز هشتم بیرون بر آمد - بروش اهل اسلام نماز می‌گذارد - و در خواب و خور برنگ مردم دیگر بود - شش ماه زیست - تکلم با کسے نکرد - اگرچه در قدرت آباد الهي امثال این حکایات و زیاده ازان مستبعد

نیست - بلکه او سبحانه بر ایقاع نوادر قادر است اما این نقل نه از محالات عادي ست که کسی آن را نسبت بندرت دهد بل از ممتنعات عقلي ست - اما چون راوي خالي از وثوق نبود ثبت افتاد - قلیچ خان صاحب قبیله بود - اکثرے بمرتبهٔ امارت رسیدند - از پسرانش میرزا سیف الله و میرزا چین قلیچ در عهد عرش آشیاني بمناصب مناسب امتیاز داشتند - احوال میرزا چین قلیچ علحده بقلم آمد *

* قاسم خان میر ابو القاسم نمکین *

از سادات حسینی هرویست - ابتدا نوکر میرزا محمد حکیم بود - بیاوری طالع در ملازمان عرش آشیاني انسلاک گرفت - چون در بهیره و خوشاب جاگیر یافت بنابر قرب نمکسار رکابي و پیاله از نمک طیار کرده پیشکش فرستاد - به نمکین ملقب گردید - [نمکسار کوهی ست بدرازی بیست کروه مضاف صوبهٔ پنجاب در دوآبهٔ سندھ ساگر (که مابین بهت و سندھ بدین نام موسوم است) - ازان پارچهاے نمک بریده جدا سازند و برداشته بکنار آرند - و آنچه حاصل شود سه حصه از کنندگان و یک حصه دستمزد بر آرندگان - سوداگر از نیم دام تا دو دام منی خریده بدور دستها برد - و در هفده من یک روپیه بسرکار دهد -] هنرپیشگان ازان سنگ طبق و سرپوش و اقسام ظروف برتراشند - میر در پیشگاه اکبري قرب و منزلتے داشت (۲) - در جنگ داود

(۲) نسخهٔ [ج] داشتي *

خان کوراني زنجير طلاي فيل از خانه‌اش برآمد - در رتبهٔ انحطاطي واقع شد *

سال سي و دوم (که افغانان سواد و بجور و تيراه با اهل و عيال خود بحضور آمدند عرش آشياني مير را کروري و فوجدار آنجا کرده نصف سرداران (۲) آن قوم را در رکاب نگاهداشته ديگران را بهمراهي مير رخصت فرمود - تا سال چهلم بمنصب هفصدي رسيده - سال چهل و سيوم سنه (۱۰۰۷) هزار و هفت بحکومت بهکر سر برافراخته دستوري تعلقه يافت - مسجد عالي قصبهٔ سکهر (۳) اساس گذاشتهٔ اوست - چون با رعايا و سکنهٔ آنجا بدسلوکي و ناهنجاري پيش گرفت باستغاثهٔ آنها معزول گرديد - گويند چون بحضور رسيد ستم کشان بقاضي عبدالحي قاضي اردو بيداد بردند - او طلب بعدالتخانه نمود - مير حاضر نشد - قاضي بعرش آشياني وا نمود که مير اطاعت حکم شرع و فرمانبرداري حضرت نکرد - حکم شد که بپاي فيل بسته تشهير نمايند - مير آگهي يافته باستصواب شيخ معروف صدر بهکر (که حاضر بود) جميع داد خواهان را بزر راضي ساخته همان روز روانهٔ بهکر نمود - و پگاه بدربار شتافته بعرض رسانيد که قاضي خلاف واقع ظاهر کرد - نه کسي از مردم بهکر فرياديست و نه مرا بعدالتخانه طلب کرده اند - چون از قاضي استفسار شد او هرچند باحضار

---

(۲) نسخهٔ [ا] سروران - (۳) نسخهٔ [ج] سکهرا *

ستم رسیدگان دست و پائی زد کسی پیدا نگشت - ازان روز قرار یافت که قاضی چهرهٔ مستغیث نوشته به پیشگاه پادشاهی ایستاده نماید - و پس ازان میر باضافهٔ منصب و خطاب خانی سرفرازی یافته به تیولداری گجرات مامور شد *

چون سال اول جهانگیری سلطان خسرو بغی ورزیده از شیخ فرید بخاری شکست خورده بحال تباه سرگردان بادیهٔ حیرت و هیمان شد که بکدام جانب رخت ادبار کشد - جمعی از افغانان (که رفیق طریق عصیان شده بودند) گفتند که از ولایت میان درآب تاخت و تاراج کنان سری بدارالخلافة باید کشید اگر کاری از پیش رفت بهتر و الا بدیار شرقیه باید شتافت که ملکی وسیع است - حسن بیگ بدخشی گفت که این کنکاش غلط است - شما را بجانب کابل باید رفت - چون خسرو عنان اختیار بدست او داده بود صوابدید او مرجح پنداشته یکران عزیمت بدان طرف راند - ازانجا (که فرامین به ممالک رفته بود که تیولداران و کروریان از حدود متعلقهٔ خویش خبردار باشند - هرجا او ظاهر شود درگرفتن او سعی بکار برند - لاجرم در گذرها احتیاط بسیار میشد - خسرو با حسن بیگ و چند کس دیگر خواست از دریای چناب بگذرد - بگذر سودهره (۲) رفته وقت شب بتفحص کشتی

(۲) در بعضی [نسخه] سرودهیرة *

مي‌گشت - یک کشتي بے ملاح بدست افتاد - ناگاه کشتي دیگر پر هیمه و کاه هم رسید - حسن بیگ ملاحان آن کشتي را خواست بزور کشیده بر کشتي خالي آرد - شور و غوغا برخاست - چودهري سودهره مطلع شده بکنار آب رفت - و ملاحان را از گذرانیدن مانع آمد تا آنکه سپیدهٔ صبح دمید - میر ابوالقاسم نمکین از گجرات با منصبداراني (که درانحدود بودند) رفته آن غریق بحر بے راهه روي را بقصبه آورده نظربند نمود - و این حسن خدمت (۲) در پیشگاه خلافت باعث مجري گشته از اصل و اضافه به منصب سه هزاري ترقي نمود - و بار دیگر بایالت بهکر نامزد شد - میر آنرا وطن قرار داده بر کوهچهٔ (که مشرف قلعهٔ بهکر است جنوب رویه جانب قصبهٔ لوهري متصل دریای پنجاب مشهور به چهارمانري گور خانهٔ خود ساخته صفهٔ صفا نام گذاشت - (در شبهاي ماهتاب بے نظیر عالم است) و همانجا مدفون گشت - گویند اشتها بسیار داشت (هزار انبه و هزار سیب شکري و دو خربزهٔ یک یک مني مي‌خورد - کثیرالاولاد بود - بیست و دو پسر داشت - ازان جمله میر ابوالبقای امیر خان جدا مذکور گشته - و میرزا کشمیري در فترات سلطان خسرو آلت رجولیت او را حسب الحکم بریدند - و میرزا حسام الدین

(۲) نسخهٔ [ب] واین خدمت •

ترقي کرده در جواني در گذشت - و میرزا یدالله منصب
نداشت - نوکر خانجهان لودي بود *

* قاسم خان *

پسر میر مراد جویني ست - در سوالف ایام جوین
داخل ولایت بیهق بود (که بلدهٔ آن سبزوار است) و
اکنون الکهٔ ایست سر خود بکثرت اشجار و انهار ممتاز - و
مردم نیک ازانجا بسیار بر خاسته اند - مثل شیخ سعدالدین
حموي و امام الحرمین ابو المعالي و خواجه شمس الدین
صاحب دیوان - میر مراد نیز از اکابر سادات آنجا است -
در دکن بسیار مانده بدکني شهرت گرفت - بمزیت شجاعت
و پردلي امتیاز داشته - در فنون تیر اندازي او را صاحب
قبضه مي‌دانستند (۲) - عرش آشیاني بجهت تعلیم سلطان خرم
مقرر فرمود - سال چهل و ششم اکبري در بخشیگري لاهور
در گذشت *

قاسم خان شعر را متین مي‌گفت - و عبارت مربوط
مي‌نوشت - ابتدا در بنگاله در صوبه داري اسلام خان چشتي
فاروقي خزانچي آنصوبه بود (۳) - اسلام خان در تربیت او و
برادرش هاشم خان توجه تام مبذول داشته - بیمن دستگیري
امیر کریم الشیم رشدے بهم رسانید (۴) - پس ازان که منیجه بیگم

(۲) نسخهٔ [ب] میداشتند - (۳) نسخهٔ [ب] شد (۴) نسخهٔ [ب ج]
میهنجه بیگم

همشيرهٔ نور جهان بگم منسوب شد ترقي كرده بوالا پايهٔ امارت بر آمد - و صاحب طبل و علم گرديد - ظرفای دربار قاسم خان منيجه مي‌گفتند - در خدمت جنت مكاني طرف مصاحبت نيز پيدا كرد - روزے پادشاه آب خاصه طلبيد بسكه پيالهٔ گلي نازك بود - تاب حركت آب نياورده (۳) شكست - پادشاه بقاسم خان نگاهے كرده فرمود

* ع *

* كاسه نازك بود آب آرام نتوانست كرد *

او فوراً پيش مصرع رساند

* ع *

* ديد حالم را و چشمش ضبط اشك خود نكرد *

در اواخر عهد آن پادشاه عاليجاه بنظم صوبهٔ آگره و صيانت قلعه و خزاين آنجا مي‌پرداخت - هنگامے [كه جنت مكاني شنقار شد و شاهجهان براي جلوس از جنير دكن عازم دار الخلافة گشت و ساحت باغ دهره (كه بانتساب نور الدين محمد جهانگير بنور منزل موسوم است) مخيم اقبال گرديد] قاسم خان احراز ملازمت نموده مطرح عنايات پادشاهي شد - و در سال اول بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار اختصاص يافته از تغير فدائي خان بنظم صوبهٔ بنگاله سر افتخار بر افراخت - اعلی حضرت قبل از جلوس بدان ديار نهضت فرموده از شقاوت پژوهي فرنگيان بندر هوگلي آگهي يافته بود كه پرگنات

(۳) نسخهٔ [ج] نياورد و شكست ٭

اطراف را اجاره گرفته رعایای آن موضع را بعنف و ستم و جمعی را بتطمیع نصرانی ساخته بفرنگ مي‌فرستند - بلکه در پرگنات غیر اجاره نیز این عمل شنیع مي‌نمایند [و آن بندرے است نو احداث - خورے از دریای شور جدا شده قریب بیست کروه براج محل آمده - و آب گنگ از راج محل پیش گذشته بآن مي پیوندد - و از مکان اتصال جانب راست بمسافت ربع کروه بر کنار خلیج گنگ بندر ساتگانون واقع است - در زمان سلاطین سابق بنگاله جمعی از سوداگران فرنگ (که سکان سرندیپ بودند) بدانجا آمد و شد داشته بیک کروهی بندر مذکور بر کنار خور ببهانهٔ آن (که جائے جهت بیع و شرا ضرور است) بدستور بنگالیان خانهٔ چند ساختند - و بمرور ایام از بے پروائی حکام آن ولایت فرنگی بسیار فراهم آمده معمورهٔ عظیم بروي کار آمد - یک جانب دریای شور و سه طرف دیگر را خندق کنده آب خور انداختند و بتوپ و تفنگ استحکام داده به بندر هوگلي نامزد کردند - و آمد و شد جهازات فرنگ بدانجا قرار یافت - و بندر ساتگانون رو بکساد نهاد] لهذا وقت رخصت بقاسم خان اشاره رفت که از دیرباز هدم معابد ضلالت معاهد نصارای این بندر مکنون ضمیر است - پس از نظم مهام ضروریهٔ آن صوبه در بر انگندن بنیان این طائفهٔ تباه کیش مساعی جمیله بکار برد - قاسم خان در سال چهارم عنایت الله

پسر خود را با الله یار خان (که در حقیقت سردار او بود)
(۲)
و جمعی از منصبداران بدان صوب رخصت نمود - مبادا آن
گروه خبر یافته و بکشتی در آمده ازین مهلکه بدر زنند - شهرت
داد که بتاخت و تاراج هجلی میروند - و برخی را با نواره
تعیین کرد که سر راه آنها را به بندند - فرستادها یک دفعه
(۳)
بیلغار شتافته هوگلی را محاصره نمودند - و قریب سه و نیم
ماه کشید - فرنگیان گاهی بجنگ و جدال میپرداختند و گاهی
بانتظار کمک فرنگ در صلح زده بلیت و لعل می گذرانیدند -
(۴)
مجاهدان در پیش خندق کلیسیا (که عرض و عمق کم داشته)
چرها زده آب دزدیدند - و نقب ببارت انباشته آتش زدند -
آن عمارت با بسیارے از ضلالت کیشان بآسمان پرید - بهادران
(۵)
یورش نموده مفتوح ساختند - از آغاز تا انجام ده هزار مرد
و زن فرنگی بتقل رسید - و چهار هزار و چهار صد کس اسیر
(۶)
گردید - و قریب ده هزار کس از رعایا (که در قید آنها بودند)
(۷)
رهائی یافتند - و هزار کس از اهل اسلام بدرجهٔ شهادت رسیدند -
و پس ازین فتح سه روز گذشته بود که قاسم خان در سنهٔ
(۱۰۴۱) یکهزار و چهل و یک هجری باجل طبیعی بساط

---

(۲) نسخهٔ (ب) که مبادا بران گروه - (۳) نسخهٔ [ج] قریب سه و نیم ماه
(۴) نسخهٔ [ب] کلیسان - (۵) نسخهٔ [ج] دو هزار - (۶) نسخهٔ [ج]
ده هزار از رعایا - (۷) نسخهٔ [ب] رسیده *

هستي در نوردید - صاحب دیوان و منشآت است - کریم الطبع و شعرا دوست بود - این دو بیت مشهور ازوست * قطعه *

* بعد ازین در عوض اشک دل آید بیرون *
* آب چون کم شود از چشمه گل آید بیرون *
* عشقت آمد پی دل بردن و در سینه نیافت *
* دزد از خانهٔ مفلس خجل آید بیرون *

مسجد جامع آگره در بازار اتگه خان بناي آن مرحوم است *

* قبچاق خان امان بیگ شغاول *

ریش سفید الوس قبچاق حوالي بلخ بوده - چون سال بیستم شاهجهاني آن بلده مضرب عساکر هندوستان گردیده و والي آنجا نذر محمد خان از کم فکري و کوتاه نظري (۲) توهم بخود راه داده آوارگي دشت غربت برگزید مشار الیه ازو جدا شده میان چیچکتو و مارچاق (۳) رحل اقامت انداخته روزگار مي‌گذرانید - بهادر خان روهیله و اصالت خان میر بخشي (که کار فرمائي آن ناحیه از پیشگاه سلطنت براي رزین آنها تفویض یافته بود) بارشاد پادشاهي استمالت نامهٔ بمشار الیه فرستاده در اختیار دولت خواهي ترغیب نمودند - او به اقتضاي درست اندیشي و سعادت منشي پذیراي انقیاد گردیده خود را ببلخ رسانید - کارپردازان بعطاي شصت هزار شاهي از سرکار

(۲) نسخهٔ [ب] کوتاه اندیشي * (۳) نسخهٔ [ج] چیچکتو و ماردها

والا و تجویز منصب دو هزاري هزار سوار خوشدل و خورسند
ساختند - موصی الیه متعلقان را در بلخ گذاشته برخصت
(۲)
سرداران بصوب گذروان شتافت - تا ایماق خود را فراهم آورده
بعضی احشام دیگر را (که سر بفساد برداشته اند) امیدوار
عواطف خسرواني نموده با خود متفق گرداند - از حضور نیز
بنوازش منصب تجویزي مورد التفات گشته خطاب توپچاق
خاني ضمیمهٔ آن گردید - و الکای از محال جیجکتو و میمنه و
(۳)
غرجستان و گذروان و خارياب و خیراب در تیول او تن شد - پس
ازان (که ولایات بلخ و بدخشان بنذر محمد خان وا گذاشتند)
رستم خان صاحب صوبهٔ اندخود براه درساج (که از توابع گذروان
است) روانهٔ هندوستان شد - او با خان مذکور پیوسته براه
یکه اولنگ چون چند منزلی نوردید کدخدایان ایماق او از عقب
رسیده ظاهر ساختند که ما همه دل از اوزبکیه برداشته کمر
همت بهوا خواهي و خدمت گذاري این دولت بسته ایم - اما
چندے توقف بجهت سامان سفر ضرور است - چون بر رستم
خان ظاهر شد که الوس خان مذکور را سامان آن نیست که
در زمستان همراهي نماید و توقف او تا اوائل بهار لازم است
پنجهزار* روپیه بطریق مدد خرچ از سرکار والا بتوی داده
مرخص ساخت - او زمستان را در چارهد که بحدود قندهار

(۲) نسخهٔ [ا] سروران ٥ (۳) نسخهٔ [ج] فارياب و چغراب - اصل

پیوسته است گذرانیده بعد از انقضای آن در سال بیست و دوم
(۲)
براه خواجه اوجین بقندهار رسید - و از بارگاه خلافت بارسال منشور طلب و انعام پنجاه هزار روپیه نقد از خزانهٔ قندهار مفتخر و مباهي گردید - چون دران ایام خبر آمدن شاه عباس ثاني بر سر قندهار محقق بود او از کار طلبي بقلعه‌دار ظاهر ساخت که تا انجام این کار شریک اولیای دولت قاهره باشم - او مغتنم دانسته بصد دل منت پذیر گردید - هنوز یک ماه
(۳)
نگذشته بود که شاه ایران بقندهار آمده محاصره نمود - از طرفین آتش قتال مشتعل گردید - تا آنکه شادي خان اوزبک (که از تعیناتیان قلعه بود و درین هنگامه محافظت دروازهٔ ویس قرن بعهده اش واگذاشته بودند) از غردلي و بیجگري
(۴)
با غنیم همداستان شده قبچاق خان را (که امارت اخلاص او پیدا بود و خواهش دریافت سعادت آستان بوس پادشاهي بسیار داشت) از راه برد - اگرچه بطیب خاطر دل نهاد این کار نکوهیده نبود - اما رفقای او (که عیال همراه داشتند) از بیم تلف مال و جان و ناموس اظهار آسیمه سري نموده او را بوضع او نگذاشتند - ناگزیر بآن نمک‌حرام اتفاق نمود - چنانچه در احوال شادیخان رتمزدهٔ خامهٔ سوانح طراز شده - که دروازهٔ ویس قرن را

(۲) نسخهٔ [ج] اوچین * (۳) نسخهٔ [ا ب] و از طرفین - (۴) نسخهٔ [ب ج] امارت *

بقزلباش باز گذاشته با قبچاق خان نزد شاه ایران رفته ملازمت نمود - چون روی بازگشت بهندوستان نداشت همانجا ماند - مآل حال او معلوم نیست که بکجا انجامید *

قزلباش خان افشار

پور طهماسپ بیگ بن قادر آقاست که چندے وکالت شاه اسمعیل صفوي دارای ایران داشت - او براه دریا عزیمت هندوستان نموده وارد بیجاپور گردید - ابراهیم عادل خان او را باعتماد خان مخاطب گردانیده سردار فوج ساخت - سال پنجم جلوس فردوس آشیاني دولت ملازمت دریافته بمنصب دو هزاري هزار سوار و خطاب قزلباش خان و انعام بیست هزار روپیه نقد سر عزت بر افراخت - و سال ششم همراه شاهزاده شجاع بتسخیر پرندا مضاف دکن دستوري پذیرفت - و پس از وصول بنواحي برهانپور (چون شاهزاده خانزمان را بطریق منقلا روانه ساخته خود نیز نهضت بسمت مقصود نمود) او را با هزار سوار در شاه گدهه بنابر حفاظت راه گذاشت - و پس ازان (که سال نهم ملک دکن مضرب خیام خسروي شد و سه فوج بسرکردگي سه عمده بنابر گوشمال ساهو بهونسله و تخریب ملک عادلخانیه تعین یافت) او از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار سر مباهات افراشته به همراهي خاندوران مخصوص گشت - و سال دهم از اصل

و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار کام دل برگرفته به تهانه داري پاتهري مضاف برار افتخار پذیرفت . و سال سیزدهم باضافهٔ هزار سوار و حراست قلعهٔ احمد نگر از تغیر سید مرتضی خان اختصاص گرفت . و سال پانزدهم بعنایت نقاره بلند آوازه گشت . و سال هجدهم بالتماس خان دوران پانصد سوار از تابینان او دو اسپه سه اسپه مقرر شد . و سال بیست و دوم مطابق سنه (۱۰۵۸) هزار و پنجاه و هشت هجري در احمدنگر لباس زندگي را برکند . صاحب صلابت ظاهري بود . با ستوده منشي و نیکو باطني از رسائی دانش بامور دنیا بسیار میرسید . بے رهنمونی دیگرے کارها را حسن انجام میداد . در اوضاع معاش تکلف بکار مي‌برد . وفور طعام بسیار داشت . بیشتر نوکرانش اهل ایران بودند . همه بیش‌قرار . ازینجهت مداخلش بخرج او وفا نمي‌کرد . مدیون مي‌بود . پس از فوت او خلف ارشدش ایرج خان دوش ذمهٔ پدر را از گرانبار قرض سبک گردانید . پسر کلانش میرزا نجف علي ولایت زا بود تازه از ایران رسیده . چون پدر در گذشت از اصل و اضافه بمنصب هزاري ذات و سوار و فوجداري بالاپور برار سر برافراخت و در سال بیست و دهم در قلعه داري ظفرنگر بالا گهات برار ایام زندگاني بانجام رسانید . و ایرج خان (که سرآمد اخلاف قزلباش خان است) با چهار برادر دیگر هندوستان زا اند . از

یک بطن خان مذکور - پس از فوت پدر بمنصب هزار و پانصدي ذات و خطاب خاني سر برافراخته بحفاظت احمد نگر بجای پدر مقرر گشت - و میرزا رستم بفوجداری سنگمنیر (۲) فائز شد - در عهد عالمگیري بخطاب غضنفر خان سرفراز شد - و میرزا بهرام بتهانه داری دیولگانون مضاف بالاگهات برار مقرر بود - بیمن رفاقت عالمگیري بخطاب پدر سر برافراخت - دیگر میرزا هاشم که از علم و حسن خط بهره داشت - و دیگر محمد رضا است که خرد سال بود - و از خویشان قزلباش خان یکی میرزا سکندر بیگ است ولد سلطان بایسنقر (که پسر عم خان مذکور میشد) - از جانب شاه عباس صفوي قلعه دار مقازیرد بود (که در سرحد ایران واقع شده) - در عهد شاه صفي بساخت با رومیان تهمت زده گردید - و ناحق خونش ریخته شد - پسر کلانش (که باشیوی روم رفته بود) در سلک ملازمان خوندکار منسلک گشت - و سکندر بیگ بدیار دکن افتاده بمنصب پادشاهي رسید - دیگرے میرزا ویس بیگ است که در تعیناتیان دکن منتظم بود - چون این خانواده مدتها در دیار دکن صاحب نام و نشان بوده اند لختے حالات بجای خویش نیز تحریر یافته *

(۲) نسخهٔ [ب] سنگمیزه

* قزاق خان باقي بيگ اوزبک *

برادر خسرو ولي اوزبک است که از امرای جهانگيري بود - چون او در مهم رانا باجل طبيعي درگذشت باقي بيگ ترک نوکري و منصب نموده عزيمت حجاز وجه همت ساخت - جنت مکاني بر منصب و اعتبارش افزوده بالطاف پادشاهانه ازان غم و اندوه برآورد - و مدتها در تيولداری جالور گذرانيد - و دران ناحيه بمردانگي و جرأت نام برآورد - و در آبادکاري و عمل گذاري صاحب سليقه بود - در سال اول شاه‌جهاني بهمراهي خان دوران بهادر در تعاقب ججهار سنگهه (۲) بنديله نيکو پرستاريها بتقديم رسانيد - و از پيشگاه خلافت و جهانباني بخطاب قزاق خان و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي ذات هشتصد سوار نوازش يافت - و پستر بفوجداري سيوستان (۳) شتافته درانجا با قوم هيمچه وغيره سرکشان آويزشهاي شگرف و نبردهاي سترگ نموده دران سرزمين علم تسلط و استيلا بر افراشت - و بمنصب دو هزاری دو هزار سوار رسيد - و در صاحب صوبگي محمد اورنگ زيب بهادر تعين گجرات گرديد - چون اخراجاتش بسيار افزوده بود و حاصل جاگير کمتر از دست سپاه تعبها کشيد - و در حکومت اسلام خان مشهدي تعين دکن شد - و به تهانه‌داري و

---

(۲) نسخهٔ [ب] ججهار - (۳) سمیچه *

جاگیرداری پتهري مامور گشت - و آن پرگنه را از قرار
واقع آباد ساخت - و بقدرے رفاه و آسودگي بحالش در آورد -
همواره آرزوی حج برگذاردے - در سال بیست و چهارم
سنه (۱۰۶۱) هزار و شصت و یکم هجري باجل موعود
در گذشت - و در پتهري (۲) مدفون گشت - گویند بسیار
خوش نقل بود و اهلیت و مروتے هم داشت - دو پسر خورد سال
گذاشته - از سرکار پادشاهي یومیه بآنها مقرر شده بود - گویند
والدهٔ او بسن صد و بیست سالگي ایستاده نماز ميخواند - و
خوراکش یخني بود - بمرتبهٔ بپسر محبت داشت که هرگاه
پدربار میرفت بے تاب و بے شعور مي‌گشت - پس از
فوتش از سخت جاني چند سال دیگر زنده ماند *

قاضي محمد اسلم

از اولاد مولانا خواجه کوهي ست - مولدش بلدهٔ فاخرهٔ
هرات و در دار الملک کابل توطن گزید - در مبادی سلطنت
جنت مکاني بدار السلطنت لاهور آمده در خدمت شیخ بهلول
(که از مشاهیر علمای آنجاست) تلمذ نمود - و پس از اکتساب
علوم رسمي باکبرآباد رفته بارباب ملازمت جنت مکاني گردید -
و نسبت قرابتي (که بمولانا میرکلان محدث داشت) مطرح
عواطف خسرواني گشته بمنصب قضای کابل امتیاز یافت -

(۲) نسخهٔ [ب] در پتهري *

مولانای مذکور نواسهٔ مولانا خواجه کوهی ست - علم حدیث را از خدمت سید میرک شاه ولد میر جمال الدین محدث سند نمود - چون وارد هندوستان گشت عرش آشیانی را با او اعتقاد و اخلاصی بهم رسید - بتعلیم جنت مکانی (۲) اختیار فرمود - و مردم بسیاری ازو علم حدیث فرا گرفتند - در آگره برحمت حق پیوست *

و چون قاضی محمد (۳) اسلم مدتها بخدمت ماموره قیام نمود و بتدین و تورع اشتهار یافت بطلب جهانگیری بحضور رسیده بقضای اردوی معلی مامور گشت - و اعلی حضرت پس از جلوس خویش آن کار عظیم القدر را برو بحال داشته از کمال الطاف بمنصب هزاری برنواخت - و در سال شانزدهم او را بزر کشیده ششهزار و پانصد روپیه همسنگش بوی مرحمت گردید - و از قریب سی سال بدین امر پرداخت - و در سال بیست و چهارم سنه (۱۰۶۰) هزار و شصت هجری روزی در اثنای گذشتن اسپان معتاد از نظر پادشاهی رایضی اسپ بجولان در آورد - چون بقاضی نزدیک رسید از استیلای واهمه پایش بدر رفت و بر زمین افتاد - چنانچه قریب چهار ماه صاحب فراش بود - پس ازان (که آزارش تخفیف یافت از

(۲) نسخهٔ [ب] آخلاص - (۳) نسخهٔ [ج] قاضی اسلم و نسخهٔ [ب] قاضی محمد سلیم *

پیشگاه خلافت برفتن مکه و بردن متاع باب عرب و قسمت آن در حرمین شریفین مکلف گردید - توفیق احراز این سعادت نیافت و بعد از لنگی تمسک جستهٔ التماس رخصت کابل نمود - دستوري یافت - و سیورغال کابل و جز آن (که زیاده بر ده هزار روپیه حاصل دارد و باوجود منصب بطریق انعام داشت) بدستور سابق بر وی مسلم ماند - و درانجا در آغاز سنه (۱۰۶۱) هزار و شصت و یک درگذشت *

(۲)
گویند در مذهب خود سخت تعصب و تصلب داشت چنین شهرت دارد که او در کابل نسخهٔ کلیني را (که از کتب اربعهٔ حدیث مذهب امامیه است در آتش انداخته‌بود - خلف ارشد او میر محمد زاهد - مشهور است که در اکثر علوم سیما در کلام و حکمت از همسران گذرانیده سرآمد علماي وقت گردید - حواشي مفیده بر شرح مواقف و دیگر کتب درسیه تحریر نموده - افکار صحیح و خیالات بلندش ازان نسخ بر اهل فطرت و ذکا ظاهر مي‌گردد - و بسیارے از طلبه بمیامن صحبت و تربیت او از حضیض شاگردي باوج استادي معبود نمودند - در سال بیست و هشتم شاهجهاني بخدمت واقعه نویسي کابل نوازش یافت - و در سال هشتم عالمگیري از انتقال قادر خان بخدمت احتساب اردوي پادشاهي احراز

(۲) نسخهٔ [ب] سخت تعصب بود و تصلب داشت *

اندرخود - و پس ازان بخدمت صدارت کابل (که وطن مالوف اوست) مرخص گردید - پسرش محمد اسلم خان است که پایهٔ دولت از پدر و جد برتر افراخته صاحب امارت گردید - احوالش علتحده مرقوم خامهٔ اخبار طراز شده *

قلیچ خان تورانی

در عنفوان حال ملازم عبد الله خان زخمی و داخلهٔ دنگل نشینان او بود - پس ازان بیاوری طالع در ایام شاهزادگی ملازم پادشاهزادهٔ ولی عهد شاهجهان گردید - و هنگام انتهاض الویهٔ شاهی بقصد بنگاله در مرز بوم (۲) تلنگانه برادر کلانش خان قلی بهادر (که در منصب و رتبه عمده تر ازو بود) در جنگ میرزا محمد پسر افضل خان (که از رکاب شاهی جدائی گزیده به بیجاپور میرفت) مراتب جانفشانی و جانستانی بجا آورد (۳) - و خود را با حریف بشهرستان (۴) عدم رسانید - قلیچ خان در جمیع یساق و معارک متمسک فتراک دولت بود - در سر آغاز جلوس بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار امتیاز یافت - و از تغیر مختار خان بصوبه داری دهلی مامور گشت - و سال دوم بحکومت اله آباد رخصت یافت - و در سال پنجم بنظم صوبهٔ ملتان اختصاص گرفت -

---

(۲) نسخه [ج] مرز و بوم - (۳) نسخهٔ [ج] بجا آورده - (۴) نسخهٔ [ب] بشهر عدم *

چون در سال یازدهم علي مردان خان زیک با شاه ایران راه کور نمکي سپرده قلعهٔ قندهار را پیشکش اعلی حضرت نمود قلیج خان از پیشگاه سلطنت بمنصب عمدهٔ پنجهزاري سر (۲) بر افراخته بایالت آن الکهٔ سرحدي نامزد گردید . و مدتها برتق و فتق مهمات آن ولایت پرداخته نظم و نسق شایسته داد . و قلاع و حصون آن دیار را بدست آورده در قلع و قمع سرکشان و مخالفان دقیقهٔ فرونگذاشت *

آورده اند که چون قلیج خان بعد از تسخیر زمین داور بتسخیر قلعهٔ بست توجه گماشت محراب خان (که از غلامان شاه و بجسارت و جلادت سرآمد آنها بود) لوازم قلعه داري کما ینبغي مرعي داشته بانداختن توپ و تفنگ و استعمال آلات آتشبازي مجال درنگ نمیداد قلیج خان بزور بازوی پردلي و داد مردي یورش نموده پیش از همه (۳) خود بقلعه درآمد . و هرکس از قزلباش پای حمیت بجنگ افشرده بقتل رسید . محراب خان با معدودے بارک رفته متحصن گشت . و چون نقبها بشیرحاجي زده راه پیدا شد محراب خان امان خواسته برآمد . قلیج خان از مروت و مردمي بر وفق خواهش او رخصت ایران ارزاني داشت . و در سال سیزدهم (که ملک حمزه حاکم سیستان باغوا و افراي میدل

(۲) نسخهٔ [ج] صدي . (۳) نسخهٔ [ب] جمیعه *

زمیندار قندهار جوقی فرستاده ساحت آن دیار را غبار آمای شورش ساخت) تلیچ خان جمعی را تعین نمود که بتعاقب آنها شتافته بندسه (که مدار آبادی ولایت سیستان بود) شکسته برگشتند - و عیدل را بچنگ آورده بیاسا رسانید (۳) - و چون سال چهاردهم از قندهار بحضور رسید مجدداً حکومت ملتان یافت - و در سال هفدهم از تغیر سعید خان ظفر جنگ بصاحب صوبگی پنجاب چهرهٔ بلندرتبگي افروخت - و در مهم بلخ و بدخشان مصدر نیکو خدمتیها گشت - و چون شاهزاده مراد بخش بکابل برگشت حراست ولایت بدخشان بتجویز مدار المهامي سعدالله خان باو نامزد گردید - مکرر در تنبیه آلمانان ترددهای نمایان بکار برد - و در سال بیست و سیوم بهمراهی شاهزادهٔ محمد اورنگ زیب بهادر بیساق قندهار تعین شد (۲) - و باتفاق رستم خان دکنی در نبرد قزلباشیه از شجاعت و شهامت کارنامها بر عالمیان ظاهر ساخت - و از بارگاه خلافت از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه و نظم دار الملک کابل لوای بلند نامي برافراخت - و در سال بیست و هفتم سنه (۱۰۶۳) یکهزار و شصت و سه هجری در تیول خود بهرهٔ متعلقهٔ دوآبهٔ سنده ساگر بساط هستي در پیچید - پسر نداشت - غضنفر خان دامادش را از اصل

(۲) نسخهٔ [ب] رسانیدند - (۳) نسخهٔ [ج] شده ه

و اضافه بمنصب هزار و پانصدي ذات و سوار سرافراز ساختند - و
بباز ماندها درخور حال یومیه مقرر شد - گویند هزار سوار اوزبک
قم قرقره دار همیشه نوکرش بوده - و چنانچه نماز و روزه در
لشکرش بسیار بود قمار و لواطت و شرب و زنا نیز بافراط - لولیها
در اردوی او مدامي بودند - از لاهور تا ملتان سراها بنا کرد - و
روضهٔ منورهٔ شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا را (که بسیار
تنگ بود) خانهای اطراف از مردم خریده جای وسیع و
مطبوع ساخت - گویند در پیش منصبي و دولت همچنانچه
باید ادب عبدالله خان را مراعات میکرد - و بے مد عرضداشت
نمي نوشت *

قاسم خان

محمد قاسم نام نبیرهٔ قاسم خان میر بحر است - او
بمیر آبي مشهور و این بمیر آتشي معروف - پدرش هاشم
خان نیز در زمان جنت مکاني صاحب صوبهٔ کشمیر بود -
مشار الیه باعتبار خانه‌زادي بدولت روشناسی اعلی حضرت فایز
گردید - و در سال هژدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاری
پانصد سوار و داروغگی توپخانه و کوتوالی اردوی پادشاهي
چهرهٔ عزت برافروخت - و در یساق بلخ (که آثار کار طلبي
از رجحان احوالش پرتو ظهور داد) بتجویز سعد الله خان
بهمراهی رستم خان فیروز جنگ بالدخود شتافت - و بتقدیم

خدمت سرگرمیها نموده بخطاب معتمد خان مخاطب شد - و
چون بتقبیل آستان سلطنت ناصیهٔ بخت نورآگین ساخت
در سال بیست و یکم بمنصب دو هزاری هزار سوار سرفرازی
یافته آخته بیگی گردید - و در سال بیست و دوم باضافهٔ
پانصدی بمنصب سه هزاری و خطاب قاسم خانی بلند پایه
گشت - و در رکاب شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر با توپخانهٔ
رعب افزا بمحاصرهٔ قندهار نامزد گردید - و در سال بیست و
پنجم باضافهٔ سواران منصب و عطای نقاره امتیاز گرفت - و در
سال بیست و هشتم باضافهٔ پانصدی بمنصب چار هزاری دو هزار
و پانصد سوار نوازش یافت - و در سال بیست و نهم بانتزاع قلعهٔ
سانتور (که مرزبان سری‌نگر بتازگی بترمیم آن پرداخته و جمعی
از اهل فساد درانجا نگاهداشته بنهب و غارت مواضع مضافات
آن می‌پرداخت) با چهار هزار سوار جلادت آثار تعین گشت - و
بسرعت هرچه تمامتر خود را بدانجا رسانیده در صدد
محاصره بود که مخاذیل ثبات نورزیده بآسیمه سری خانها را
آتش زده ره سپر فرار شدند - قاسم خان قلعه را خراب
گردانیده رهگرای معاودت گشت *

چون در اواخر زمان فردوس آشیانی بالکلیه کارفرمائی
حکمرانی سلطنت بدارا شکوه باز گردید برادران دیگر را
عذر مهجوری بدست آمده هریکی بترویج امر خود پرداخت -

مراد بخش عجول از شتاب زدگی خود را تهمت زدهٔ سلطنت ساخته در گجرات سریرآرائي فرمود - اعلیحضرت بتجویز داراشکوه قاسم خان را در مبادی سي و دوم سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري .به منصب پنجهزاری پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه و عطای یک لک روپیه نقد و صوبه‌داری احمدآباد گجرات بر نواخته باتفاق مهاراجه جسونت (که در همان ایام بصوبه داری مالوه تعین شده بود) رخصت نمود - و قرار یافت که هر دو سردار در حوالی اوجین اقامت ورزیده بترهیب و اندرز (۲) مراد بخش پردازند - بر تقدیرے (که او بعذرهای ناممسوع متمسک گشته بر وفق حکم حضور دست از گجرات بر نداشته بتیولداری برار سر فرود نیارد و در مقام استبداد و سرکشي ایستد) خان مزبور بے اهمال و درنگ با مهاراجه بر سرش شتافته در اخراج او و استخلاص آن ولایت سعي موفور بجا آرد - و اگر مصلحت وقت اقتضا نماید کومکی مهاراجه بوده بهر مهمے (که رو دهد) قیام ورزد - پس از وصول بقرارگاه معهود و استماع روانه شدن مراد بخش از گجرات بصوبهٔ مالوه قاسم خان با مهاراجه بآهنگ محاربه براه بانس برله راهي گشت - چون سه کروه کهاچرود (۳) رسید شاهزاده از هژده کروهي راه

(۲) نسخهٔ [ج] ایذای - (۳) نسخهٔ [ج] کانچرو در رسید ه

بر گردانده در هفت کروهي اوجين به برادر کلان خود محمد (۲) اورنگ زيب بهادر (که از دکن عازم حضور گشته) پيوست - مهاراجه ازين آگهي (که اصلا گمان آمدن محمد اورنگ زيب نداشت) بحيرت در شده ناچار صف آرائي بخود قرار داد - قاسم خان با ده هزار سوار بهراولي ميدان رزم پيمود - و پس ازان (که کار کشش و کوشش بالا گرفت) جمعي از متهوران راجپوتيه يکبار جلو انداخته بجنگ و ستيز از توپخانهٔ عالمگيري گذشته بر هراولش تاختند - ازان جانب قول اول بهراول پيوسته با طرح و التمش حمله آور گشت - نبرد عظيم اتفاق افتاد - سرداران معتبر لشکر پادشاهي سر در جيب عدم کشيدند - راجه جسونت سنگ گريز بر خود پسنديده راه وطن پيش گرفت - قاسم خان و ساير سپاه برآوردن (۳) نقد حيات ازان مهلکه غنيمت شمرده بکام ناکامي راه فرار سپردند - و در نخستين جنگ دارا شکوه خان مذکور در فوج جرنغار او انتظام داشت *

و (چون بوارق فتح و فيروزي از پرچم لواي ظفرپيراي عالمگيري لمعان داد - و باغ نور منزل مطرح خيام ظفر ارتسام گشت) قاسم خان بادراک ملازمت مباهات اندوخته از ياوري

---

(۲) نسخهٔ [ج] ببرادر کلان محمد اورنگ زيب - (۳) نسخهٔ [ج] بکام و ناکامي *

طالع مسعود بتیولداري سنبهل و مرادآباد [که محال عمده و زور طلب مفسد خیز است - و قبل ازین باقطاع رستم خان دکني (که درین جنگ نقد هستي درباخته) تعلق داشت] اختصاص گرفته بدان صوب رخصت یافت - در همان ایام سلیمان شکوه بکوهستان سري نگر در خزیده بود - خان مذکور مامور شد که آئین حزم و هوشیاري مرعي داشته اگر او سرے بیرون کوهسار کشد با فوجداران قریب مستعد گشته اورا بدست آورد - و در سال سیوم بنظم مهمات چکلهٔ متهرا تعین یافت -
(۲)
در اثنای ره نوردي مقصد سنه (۱۰۷۱) هزار و هفتاد و یکم هجري یکے از برادرانش (که مجهولے شوریده دماغ بود - و همانا غبار نقاضی ازو در خاطر داشت) بجهالت ذاتي و نشهٔ جنون عارضي او را بزخم جمدهر از هم گذرانید - و آن بدکیش نیز بحکم پادشاهي بیاسا رسید *

قباد خان میر آخور

(۳)
میر آخور نذر محمد خان والئ بلخ و بدخشانست - و در اواخر دولت خاني بحراست و حکومت قلعهٔ غوري میپرداخت - (چون سال نوزدهم شاهجهاني شاهزاده مراد بخش بقصد تسخیر بدخشانات و بلخ از کابل رهگرای عزیمت گشته دران ولایت درآمد)

---

(۲) نسخهٔ [ج] یک - (۳) نسخه [ب] در اواخره

قليچ خان و خليل‌الله خان را بگشايش قلعهٔ کهمرد (۲) و غوري (که پيوسته بحدود کابل است) تعين فرمود - مشار اليهما جمعي را پيش از خود بر سر غوري فرستادند - قباد اين مردم را فوجي از هزارجات دانسته با سيصد سوار از قلعه برآمده صف آرا گرديد - و باندک آويزه خود را بحصار رسانيده بمدافعه پرداخت - چون سرداران بحوالي قلعه پيوستند و زياده بر پانصد کس همراه قباد نبود - و اميد کمک از طرفي نداشت پناه بارک برد - و آخرالامر امان خواسته برآمد - قليچ خان او را با چهار پسر و ساير اهل و عيال مصحوب ابراهيم حسين ترکمان روانهٔ درگاه پادشاهي نمود - در کابل بسعادت زمين بوس فايز گشت - و بمنصب هزاري پانصد سوار و انعام بيست هزار روپيه ابواب بهبود بر روي روزگار خود گشود - و در سال بيست و يکم از تيول خود بحضور آمده بخدمت قوش بيگي و اضافهٔ پانصدي سرفرازي يافت - و در سال بيست و دوم ارادهٔ شکار سفيدون بر مرآة خاطر پادشاهي پرتو افکند - نخست بشکارگاه کانوده موسوم بخاص شکار (که از دارالخلافه شش و نيم کروه است و در حوالي آن عمارات دلنشين ساخته شده) تشريف آورده بشکارگاه نيله گاو مسرت اندوخت - و ازانجا براه کنار نهر بهشت (۳) متوجه سفيدون گشته همه جا نشاط کنان شکار افکنان برابر موضع

---

(۲) نسخهٔ [ج] کهمرو ور در [بعضي نسخه] کهمرد - (۳) نسخهٔ [ج] بهست *

(۲)
جهجرانه (که سه کروهي سفیدون است) رسیده عنان معاودت منعطف ساخت - قباد خان را بعلاقهٔ خدمت مذکور باضافهٔ پانصدي بر نواختند - و در جنگ رستم خان دکني و قلیچ خان (که با قزلباشیه در حوالي قندهار اتفاق افتاد) مصدر تردد نمایان گردید - و بافزوني پانصدي مورد التفات خسروانه گشت - تا آخر سال دهم از دور سیوم سلطنت اعلي حضرت بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار رسیده بود - و در نخستین جنگ دارا شکوه باتفاق طاهر خان و سایر تورانیان بهمراهي
(۳)
خلیل خان در فوج برانغار منتظم بود - و بعد هزیمت دارا شکوه کامیاب دولت آستان بوس عالمگیري گردید *

و (چون الویهٔ ظفر طراز پادشاهي در تعاقب دارا شکوه بحوالي ملتان پرتو ورود افکند) خان مذکور بهمراهي شیخ میر بتکامشي دارا شکوه رخصت یافت - و پس ازان (که آن بادیه نورد بے دولتي از دریای تهته عبور کرده بصوب گجرات
(۴)
روانه گشت) شیخ میر خان مذکور را (که از حضور صوبه داري تهته نامزد او شده بود) آنجا گذاشته خود عنان
(۵)
معاودت برتافت - و منصب خان مزبور چار هزاري سه هزار سوار قرار یافت - و از مرآة العالم ظاهر میشود در سال

(۲) نسخه [ا] چهجرانه (۳) نسخهٔ [ب - ج] بعد هزیمت - (۴) نسخهٔ [ب] میر خان مذکور را (۵) نسخهٔ [ج] مذکور *

سیوم تغیر شده لشکر خان بجایش تعین گشت - و در عالمگیرنامه آورده که در سال هفتم از حکومت تهته معزول شده غضنفر خان منصوب گردید - ظاهرا در مرتبه بنظم آن دیار مامور شده باشد - پس از رسیدن حضور تعین یساق دکن گردید *

چون مرزا راجه جی سنگه خود متوجه تسخیر قلاع سیوا بود او را از انتقال احتشام خان با برخی از منصب داران متعین بتهانه داری پونه برگماشت - و او از کارطلبي ابوالقاسم و عبدالله پسران خود را بمالش اشقیای اطراف گسیل مي‌نمود و سالم و غانم معاودت مي‌کردند - و پس از رجوع سیوا و اختیار دولت خواهی پادشاهي راجه ازان مهم وا پرداخته تاخت و تاراج ولایت بیجاپور را وجه همت گردانید - و خان مذکور را با مغلان بقراولي نامزد ساخت - مکرر کارهای نمایان بظهور آورد - در سال نهم حسب الطلب بحضور رسید - و در سال دهم (که محمد امین خان میربخشي بتادیب افغانان یوسف زئي مرخص گشت) خان مذکور نیز در کومکیها انسلاک یافت - و چنین مسموع افتاده که بعد تر بحکومت اردیسه شتافته درانجا ودیعت حیات سپرد *

قطب الدین خان خویشگي

پسر دوم نظر بهادر است - چون در فوجداری جوناگده (۲)

(۲) نسخه [ج] چونا گده - ودر [بعضی نسخه] جونه‌گده *

سورتهه (که بمشارکت برادر کلان خود شمس الدین خان داشت) باهم منازعت نمودند اعلی حضرت شمس الدین خان را تعین دکن فرمود - و او را بفوجداري و تیولداری پتن گجرات سرفرازي بخشید - (چون در مبادی سنوح عارضهٔ اعلی حضرت شاهزاده مراد بخش صاحب صوبهٔ گجرات از تنگ ظرفي و بیحوصلگي رایت استقلال برافراخته بر تخت شاهي برآمد) تیولداران و اقطاع داران آن صوبه کام نا کام بربقهٔ اطاعت و بندگیِ او سر در آوردند - مشار الیه نیز بملازمت او گرائیده مرافقت او برگزید - و در جنگ جسونت و رزم دارا شکوه بهمرائیِ او مصدر تردد گردید - و پس ازان (که آن آشفته دماغ نابخرد بفریب کاریهاے عالمگیري چهارم شوال در منزل متهرا اسیر و دستگیر گردید) روز دوم این واقعه خان مذکور احراز دولت ملازمت پادشاهي نموده خلعت سرفرازي (۲) یافته بفوجداریِ سورتهه دستوري یافت - و بهنگامی (که آوارهٔ دشت فرار دارا شکوه سرے به تهته کشید و ازانجا بعزیمت ولایت گجرات [که از وجود لشکر و سردارے (که با او مقاومت و مدافعت تواند نمود) خالي دانسته] قدم در راه چول و بیابان گذاشت - و برهنمائیِ برخے از راه کنار دریای

---

(۲) نسخهٔ (ج) خلعت سرفرازي پوشیده و باضافهٔ ده بست بمنصب سه هزاریِ سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرافرازي یافته ه

شور (که طریقی است غیر مسلوک و راهی سخت صعب و دشوارگذار)
بدان دیار در آمد - و دیگر باره هوای خود سري نموده
شورش انگیخت] متصدیان و سایر کمکیان آن ناحیه بدو
گرائیدند - خان مذکور بمقتضای پیش بیني و کارآگهي
سررشتهٔ بندگي و دولت خواهي عالمگیري را دران آشوب
از کف نگذاشته بدارا شکوه نگروید - پس از جنگ اجمیر (که
بار دیگر دارا شکوه پی سپر دشت فرار گردید) مشار الیه باضافهٔ
منصب و خطاب خاني مورد عنایت خسرواني گشت *

و [چون رای سنگهه متغلب برادر ریمل (۲) زمیندار ولایت
جام (که باج گذار و فرمان پذیر پادشاهي بود - و پس از
فوتش زمینداری آن ناحیه از پیشگاه خلافت بپسر او ستّرسال
تفویض یافت) رایت خود سري برافراخته برادر زادهٔ را
مقید ساخت و ولایتش را متصرف شده بجای او نشست
و به معاونت یتماجي زمیندار کچهه مستظهر گشته کسان
قطب الدین خان را (که جهت تحصیل پیشکش آن ولایت
معین شده بودند) از همه جا برخیزانید] خان مذکور با قریب
هشت هزار سوار و پیادهٔ بسیار در سال پنجم از جونا گدهه (۳)
روانه گشت - چون بحوالی شهر جام رسید آن نافرجام نیز چار (۴)
کروهي استقبال نموده مورچالی پیش رو بربست - تا دو ماه

---

(۲) نسخهٔ [ب] ایمل - (۳) نسخهٔ [ج] چونا گده و [در بعضی نسخه]
چونهٔ گده - (۴) نسخهٔ [ج] ده ماه ه

جنگ توپ و تفنگ درمیان بود - تا آنکه روزے خان مزبور
ترتیب افواج داده بر کفار حمله برد - و دست کشش و کوشش
برگشاد - رای سنگهه (که رد بروی خان مذکور بود) (۲) با یک پسر
و عم و اقربا و خواص و عمدها (که همگي سیصد تن بودند) یکجا
سر بگریبان عدم فرو برد - و هر طرف کفار علف تیغ گشته
بقیة السیف راه گریز سپردند - شهر جام باسلام نگر موسوم
گشت - و خان مذکور مشمول عواطف پادشاهانه گردید - و پس
ازان مومی الیه بیساق دکن تعین شد - و بهمراهی میرزا راجه
جی سنگهه بسرداری هفت هزار سوار در تاخت و تاراج ولایت
سیوا فراوان سعي بکار برد - و بعد از فرمان پذیری سیوا
(چون میرزا راجه متوجه ولایت عادل شاهیه گردید) خان
مذکور را بچنداولي برگزید - مکرر در آویز و ستیز با اعادي
دست بردهای نمایان نمود - و در سال نهم طلب حضور گشته
بتقبیل سدهٔ خلافت استسعاد یافت - و باضافهٔ پانصدي
تارک افتخار برافراخت - و در سال دهم بهمراهی محمد امین
خان میر بخشي بمالش افغانان یوسف زئي متعین گشت -
و بعد ازان بار دیگر رخصت یساق دکن یافت - و تا آخر
عمر خویش دران دیار گذرانید *

و (چون کهنه عملهٔ آن ولایت شده بود) با متوطنداران آنجا

---

(۲) نسخه [ج] مزبور ٭

به کم داد و مريز بسر مي برد - خصوص خان جهان بهادر که نهايت ازو کبيدگي داشت و هرکدام شکوا ديگر بحضور مي نوشت - و در سال بيستم سنه (۱۰۸۸) هزار و هشتاد و هشتم هجري (که در همان ايام تمشيت مهام صوبه داري دکن از عزل خان جهان بصوابديد دلير خان تفويض يافته بود - و خان مذکور باتفاق ناظم جديد با بيجاپوريه مشغول زد و خورد بود) که اجل موعود در رسيد - برهنموي آن باديهٔ فنا پيمود - نعش او را بقصبهٔ قصور پنجاب (که وطن اوست) نقل کردند - سردارے بود مدبر دانا - تدبيرش با تزوير آميخته - خان جهان بهادر ازو حساب بر ميداشت *

گويند آخرها ضعف بصارتي طاري شده بود - خان جهان بنابر ناخوشيها بحضور نوشت که قطب الدين خان را پيري دريافته و عمي عارض گشته - خان مذکور از حزم و هوشياري (که داشت) همان وقت آگاه شده فوراً با فيلبان دخترے تعشق بهم رسانيده بنکاح خود در آورد - و نوعے باعلان آن پرداخت که داخل سوانح شده نوشتهٔ خان جهان محمول بر عداوت (۲) گرديد - چهار پسر و دو دختر داشت - پسر کلانش محمد خان رشيدتر بود - بعد از فوت پدر در همان ايام در جنگ مل کهير (۳)

(۲) نسخهٔ [ج] نوشتهٔ خان محمول بر - (۳) نسخهٔ [ب] بل کهير - و در [بعضي نسخه] مکهير *

بکار آمد - و دیگر مصطفی خان که ترک منصب نموده درویشي بر گزید - ازین هردو اولاد مانده - و دوی دیگر نظام الدین و فتح الدین - ازینها اعقاب نماند *

قطب پوره (که از پورهای مشاهیر اورنگ آباد است) بنام اوست - گویند این پوره را کیرت سنگهه پسر راجه جی سنگهه داشت - عمارت و حوض کلانے که دارد ساختهٔ اوست - قطب خان در زمان اقتدار خود بدعوی ارث (که نظر بهادر پدرش در ایام محاصرهٔ دولت آباد درین سر زمین فرود آمده و احداث پوره نموده) مدعي شد (۲) - و خواست که از راجهٔ مذکور انتزاع نماید - بمنازعت کشید - مرافعه بپادشاه رفت - از حضور فرمان انعام آن زمین بنام قطب خان صادر شد - خان مذکور زر عمارت براجه حواله نمود - تا امروز (که هیچ کدام از اولادش رشدے بهم نرسانید) بمحصول پوره معیشت دارند - مگر نواسهایش بتلاش معاش کوشیده فی الجمله نامے برآورده اند - ازانها دوست محمد نام نواسهٔ او (که مرد راست و فقیر مشرب و فقیر دوست بود (۳)) - مدتها تانکلی برار در جاگیر داشت - چنانچه آن پرگنه بنام او زبانزد خلق است - پس ازو پسرش خطاب پدر یافته آن پرگنه را داشت - از صاحب همتان روزگار بود - سالے چند پیش ازین در گذشت *

---

(۲) نسخهٔ [ج] شده - (۳) نسخهٔ [ج] مرد راست و درست *

دریغولا برادر زادهٔ اش خویشگي خان نام آن محال را بطریق ارث یافته - و اکثرے قطب پوره هم با عمارت قدیم ارثاً و ابتیاعاً در تصرف اوست - نظر بر احوال ورثه مي‌بایست که این پوره از درجهٔ اشتهار ساقط مي شد - اما بسبب اینکه مرحومي مغفوري متهور خان بهادر خویشگي (که از امرای عمدهٔ ذیشان و بحسن اخلاق و خوبیها شهره و یکتای روزگار بود) چون بهمراهی امیر الامرا حسین علي خان وارد دکن گردید باعتبار هم قومي و رشتهٔ دور و درازي بطریق خوشباش دریندجا فرود آمد - و قریب سي سال گذرانید - ازین جهت هر روز بر آبادیش افزوده انجام او حسن آغاز گرفت - رحلت متهور خان مرحوم غرهٔ ربیع الآخر سنه (۱۱۵٦) هزار و صد و پنجاه و شش واقع شد (۲) - و در همین قطب پوره تریب خانهٔ خود مدفون گردید - (چون نام اصلی او رحمت خان است) میر (۳) غلام علي آزاد بلگرامي باستدعای راقم تاریخ انتقال او بمناسبت نام چنین در سلک نظم کشید *

* قطعه *

بوعده آمد متهور خان را * گشت بستان (۴) بقا منزل او
گفت تاریخ وفاتش هاتف * رحمت ایزد حق شامل او

---

(۲) نسخهٔ [ج] واقع شده در همین - (۳) نسخهٔ [ا] میر غلام آزاد - (۴) نسخه [ج] سرا *

قوام الدین خان اصفهانی

برادر خلیفه سلطان مشهور وزیر اعظم ایران ۰ این سلسله مازندرانی الاصل است از نژاد میر قوام الدین مشهور به میر بزرگ از سادات مرعشیه (که در (۷۶۰) هفتصد و شصت بحکومت مازندران و طبرستان رسیده ۰) پس از تصاریف ایام یکی از احفاد میر مذکور امیر نظام‌الدین نامی از حوادث دوران بصفاهان آمده در محلهٔ گلبار (۳) سکونت اختیار کرد - و بتدریج صاحب ملک و رقبه گردید - و پس ازان [چون نوبت بخلیفه سید علی (که از نبائر امیر مذکور است) رسید] (و او را خلیفه سلطان می‌گفتند) ازین جهت بین‌الجمهور این طبقه بسادات خلیفه مشهور گشت - و برخی برانند که شاه طهماسپ صفوی او را بخطاب خلیفه سلطانی مخاطب ساخته صاحب طبل و علم گردانید - بعد ازو خلف ارشدش میر شجاع الدین محمد نبیرهٔ خلیفه اسدالله است - از مشاهیر سادات صفاهان صاحب این رباعی مشهور *

* رباعی *

* شمعی که بسوخت جان غم پروردم *

* تا گفت که پروانهٔ خویشت کردم *

---

(۲) نسخهٔ [ج] ازنژاد قوام الدین - (۳) نسخهٔ [ج] گلنار - و نسخهٔ [ب] کلبار ۰

* مي ميرم اگـر نميروم نزديکش *

* مي سوزم اگر بگـرد او ميگـردم *

مير شجاع الدين محمد بفضل و دانش و عظم قدر اشتهار يافته - و بسبب املاکي (که اَبًا عَنْ جَدٍّ باو رسيده بود) بزرگانه روزگار مي‌گذرانيد - پسرش مير رفيع‌الدين محمد (که از علوم معقول و (۲) منقول بهرهٔ داشت) منظور نظر شاه عباس ماضي گرديد - و در (۱۰۲۶) هزار و بيست و شش هجري سال سي و يکم جلوس شاهي از انتقال قاضي (۳) سلطان موسوي تربتي (که از تغير قاضي خان سيفي حسيني هشت روز صدر ايران شده به بيماري در گذشت) بمنصب صدارت فائز شد - و او دران امر کمال ديانت ورزيد - و در سنه (۱۰۳۴) هزار و سي و چهار بجوار رحمت پيوست - خلف ارجمندش خليفه سلطان نعش او را بکربلاي معلي نقل نموده در روضهٔ مقدسهٔ سيد الشهدا خامس آل عبا عليهم السلام مدفون گردانيد - (و چون خليفه سلطان بشرف مصاهرت شاه عباس ماضي و وزارت قلمرو ايران درکان دستگاه بزرگي فراتر برچيد) برادرش مير قوام‌الدين بمنصب صدارت ايران (که عمده ترين خدمات آن ديارست) چهرهٔ افتخار بر افروخت - و پس از فوت برادر و انقلاب سلطنت و بے استقلالي پادشاه

---

(۲) نسخهٔ [ج] از علوم معقول بهره داشت = (۳) نسخهٔ [ج] حسني •

وقت دل از مسکن و ماوا برکنده روانهٔ هندوستان گردید - و در سر آغاز سال هفدهم عالمگیری جبههٔ امانی (٢) بر آستان خلافت سوده باشراقات الطاف سلطانی نورانی ساخت - و بمرحمت خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهولکتاره و علاقهٔ مروارید و شمشیر با ساز طلا و سپر با گل مرصع و عطای کلگی یشم و ده هزار روپیهٔ نقد و بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار و خطاب خانی سرمایه اندوز مباهات گشت - سابق هم ازین سلسله بنام خویشی خلیفه سلطان دران دولت خداداد ری ارادت آورده بقدر رتبه کامیاب گشته اند - مثل میر جعفر همشیره زادهٔ او در سال بیست و هشتم شاه جهانی (که هنوز خلیفه سلطان در قید حیات بود - و در همان سال درگذشت) وارد بندر سورت گردید - و بانعام شش هزار روپیه نقد از خزانهٔ آنجا سرافراز گشت - و پس از تقبیل سدهٔ پادشاهی بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و عطای ده هزار روپیه نقد بر نواخته شد - و در سال سی و یکم اضافهٔ پانصدی پانصد سوار و فوجداری و تیولداری حسین پور مضاف صوبهٔ بهار یافت - و در سال سیوم عالمگیری میر عمادالدین خویش مشار الیه سعادت ملازمت دریافت - و بتدریج بخطاب رحمت خان و دیوانی بیوتات

---

(٢) نسخهٔ [ج] آمال *

فرق مباهات بر افراخت - و در سال ششم سید صدر جهان از خویشان موصی الیه بعزم بندگي آمد - و بمنصب درخور سرافراز شد *

اکنون خامه به تتمیم بیان قوام‌الدین خان مي‌پردازد خان مذکور در همان ایام اضافهٔ پانصدي یافته (۲) در سال نوزدهم بعد مراجعت پادشاهي از حسن ابدال (۳) بدارالسلطنة لاهور بنظم کشمیر دستوري یافت - و در سال بیست و یکم ازانجا تغیر شده بحضور رشید - و بصاحب صوبگی لاهور اختصاص گرفت - و پس ازان فوجداري جمو نیز ضمیمه گردید - اتفاقاً دران ایام قضای بلاد و قصبات را (که بنابر صرف همت پادشاهي باجرای احکام شرعیه پاس این مردم باقصي‌الغایة مرعي مي شد) کار بجائی رسیده بود که با حکام و صوبه داران دم مساوات میزدند - خصوص سید علي اکبر الهٔ‌آبادي قاضي لاهور که بنابر دیانت و حدت و صلابت (که در طبع او مخمر بود) سر نیاز بکسی فرو نمي آورد - قوام‌الدین خان (که با فضل و کمال و بزرگی حسب و نسب دماغ عمدگی ولایت در سر داشت - اندازهٔ رعونت او که تواند گرفت) بمجرد وصول لاهور احوال قاضي دریافت - و در اول (۴) وهله صحبت برهم زد - و رفته رفته

(۲) نسخهٔ [ج] یافت - (۳) در [بعضی نسخه] بابا حسن ابدال - (۴) نسخهٔ [ج] اوایل *

بناخوشیها کشید - قضا را سید فاضل نام همشیره زادهٔ قاضي (که مرد دست‌دراز و بدزبان بود) و کوتوال از دست و زبان او بجان آمده در پی جان او افتاد - و کار بجائی رسید که ناظم کوتوال را (که نظام الدین نام عرف میرزا بیگ بود) با جمعی فرستاد که قاضي را گرفته بیارند - قاضي باستحکام در و دیوار خانهٔ خود پرداخته صدای زد و خورد بلند ساخت - دران دار و گیر قاضي و همشیره زاده اش بخفت و رسوائي جان سپردند - و پسر او زخمي شد - ازان (که مردم لاهور در امثال این مقدمات باظهار دینداري و حمیت اسلام بهانه طلب اند) اهل سوق و ارباب حرف (که حرفی چند خوانده خود را علما نامند - و از جهلا کمتر اند) هزاران هزار باهم یکتائي ورزیده بلوای عام نمودند - ناظم و کوتوال در خانها بسته مستعد جنگ نشستند - و مدتی این هنگامه در شهر برپا بود - مردم نمي توانستند در رستهٔ بازار تردد نمود - تا آنکه از حضور هر دو از منصب و خدمت برطرف گشته صوبه داري بنام پادشاهزاده محمد اعظم شاه قرار یافت - و نیابت بلطف الله خان مقرر شد - و تا رسیدن خان مذکور ببرادرش حفظ الله خان (که فوجدار چنوت پنجاب بود) حکم رسید که خود را بر جناح استعجال بلاهور رسانیده کوتوال را حوالهٔ ورثهٔ قاضي نماید - و صوبه‌دار را روانهٔ حضور

سازد - مشار الیه کاربند حکم گردید - نظام‌الدین در لاهور بپاسا رسید - و بسبب هجوم و انبوه اهل عناد بسلامت آمدن قوام‌الدین خان متعذر مینمود - ناچار باخفا در پالکی پرده دار نشانده تا سر دریا (که پایان شهر است) آورده ازان جا کشتي‌سواره روانه نمودند - در سال بیست و سیوم در اجمیر بحضور رسید - پسر قاضي با جم غفیر نیز حاضر شده مدعی خون پدر گردید - پادشاه فرمود که بشرع رجوع نماید - خان مذکور در محکمهٔ شرعیه خفتها کشید - (چون قاضي شیخ الاسلام از نیک نفسي حکم باثبات خون نمي‌نمود) مدتی این مقدمه در کشاکش بود - خان مذکور از غم و غصه گرفتار امراض جسماني و روحاني گردید - مدعیان نمي گذاشتند و جد داشتند که وکیل او برای جواب در محکمه بیاید - بلکه خودش هم پالکي‌سواره بیاید - و چون ازین قسم رسوائي زیاده بحالش عائد شد بشفاعت و ضعیف نالی اعزهٔ دربار پسر سید علي اکبر بر پیرانه سرش بخشوده از سر قصاص طلبي در گذشت - خان مشار الیه هم در همان نزدیکي رحمی بحال تباه خود نموده جهان فاني را وا گذاشت - دو پسر داشت - یکی صدرالدین (که همراه پدر از ولایت آمده بود) احوال او جدا بقلم آمده - دیگرے محمد شجاع (که (۲) در سال نوزدهم . از ایران رسیده بمنصب هزاري سرافرازي

(۲) نسخهٔ [ب] همراه پدر رسیده *

یافت - و چون برادرش از شجاعت خانی به (۲) صف شکن خانی مورد عنایت پادشاه زمان گشت او بدان خطاب سر عزت بر افراخت - و بهمراهی برادر در محاصرهٔ گولکنده زخمی بر داشته بنوازش پادشاهی بهی یافت *

قلعه دار خان مرحوم

نامش میرزا علي عرب خلف ارجمند عرب خان مغفور است - در ادب کدهٔ تربیت والد بزرگوار خویش نشو و نما یافته نخل فطرتش بسجیات حمیده و شیم پسندیده بالید و نهال رشادت او در چارچمن روزگار ریشهٔ ترقي دوانید - از پیشگاه اعلی حضرت صاحب قران ثاني بمنصب پانصدی دو صد و پنجاه سوار چهرهٔ ناموري بر افروخت - و در سال بیست و چهارم باجازت والد خود از دکن بدارالخلافة شتافته بتلثیم ساحت خلافت فرق طالع بر افراخت - و در خور رتبه مشمول اعطاف خسرواني گشت - و مصحوب او خلعت و نقاره بپدرش از روی عنایت ارسال یافت - و پس از سانحهٔ ناگزیر عرب خان منزوي در سال بیست و نهم حسب الالتماس پادشاهزادهٔ فتح نصیب محمد اورنگ زیب صاحب صوبهٔ دکن بتهانه‌داری ترینبک و هریس (که هردو قلعهٔ ایست متصل هم واقع - و از معظم حصون و قلاع (۳) سنگمنیر است) امتیاز گرفت - و پس

(۲) نسخهٔ [ج] صف شکن خان - (۳) نسخهٔ [ب - ج] سنگمیز *

از نخستین جلوس عالمگیري طریق عقیدت بپای اخلاص پیموده خود را برکاب نصرت انتساب شاهنشاهي رسانید - و در جنگ شجاع در مورچال اجمیر کمر جانفشاني بر میان همت بسته در سلک بهادران جلادت منش طرح دست چپ منتظم گردید - پس ازان (چون مشار الیه باوضاع ملکی دکن شناسا و برسم و روية آنجا آشنا بود) کومکی آن دیار گشته تا انجام حیات مستعار دران مملکت گذرانید - و بافزایش منصب و خطاب قلعدارخاني (۲) مرتقی مدارج اعتبار گشت - و چندے بحراست و فوجداری اورنگ آباد پرداخت - پستر قلعه داری فتح آباد دهارور بوی تفویض یافت - و در سال بیست و پنجم ایامی (که رایات ظفر آیات عالمگیري از دار الخیر اجمیر بدار السرور برهانپور پرتو نزول افگند - و سه چهار ماهی تا آخر صفر سنه (۱۰۹۳) هزار و نود و سیوم هجري باقامت اپادشاهي رونق آگین بود) خان مزبور در دهارور بجوار رحمت ایزدي پیوست - و بقرب مرقد والد (۴) خویش آسود *

والدۀ ماجده اش سیدۀ ایست صبیۀ میر سید شریف ولد میر سید ابراهیم ساکن یزد - (چون آن عفیفه داعی حق

(۲) نسخۀ [ج] قلعه‌دارخان - (۳) نسخۀ [ب] نود و سه هجري -
(۴) نسخۀ [ب - ج] آسوده *

را لبیک اجابت گفت) عرب خان مرحوم دختر میرزا جمشید بیگ یزدی قزلباش را بعقد ازدواج خویش در آورد - [این میرزا جمشید بیگ داماد میر معصوم بدسگالی ست - مادرش یکی از بنات شاهزادگان صفویه است - و پدرش میر معین پسر میر ملا ست (که در زمان شاه طهماسپ صفوي وزارت استرآباد داشت) و والد او خلیفه میر (که از جناب شاه اسمعیل ماضي بخلیفه مخاطب شده) فرزند بلا واسطهٔ ملا معین مشهور واعظ خراسان صاحب معارج النبوة است -] صبیهٔ دوم میرزا جمشید بیگ مرحوم را به پسر خویش قلعدار خان مرحوم عقد بیوگاني بست - آن عفت سرشت چهار دختر ستوده سیر (که یکی ازان عفائف گرامي نژاد جدهٔ حقیقی راقم این سطور است غفرالله لها (۲)) و یک پسر میرزا داراب آورد - مشار الیه بمیامن ادب آموزی پدر والا گهر بفنون قابلیت و مردانگي سرآمد همسران گردید - و در نوبت خویش بمنصب مناسب امتیاز یافته سرگرم تقدیم خدمات پادشاهي بود - چندے بخشیگری فوج شاهزاده محمد اعظم شاه و بعد ازان بخشیگری کرناٹک و بخشیگری فوج ذوالفقار خان نصرت جنگ پرداخت - و بقلعداری دهارور و کالنه و قندهار مرةً بعد اولی نامور شد - و نخست بخطاب

---

(۲) نسخهٔ [ج] لهما ٭

عرب عمان و ثانیاً بنور محمد خان مخاطب گردید - و در هنگام قلعه‌داری قندهار موسوي خان میرزا معز (که دران وقت دیوان دکن بود) خطی متضمن فرمایشی نوشته از سهل انگاري یا مراتب نشناسي بالقاب دفتري معنون ساخت - خان مذکور از غیرت و حمیت عرب (که نور پیشانی اصالتش بود) همان القاب را در جواب نوشت - موسوي خان آنرا دستاویز جنون خان موميٰ الیه ساخته بپادشاه عرض نمود - و پای عزل بمیان آمد - خان مسطور بحضور رفته خوست با موسوي خان سرسواري خانه جنگي نماید - از مردم عمده را واسطه ساخت - و در پیشگاه خلافت هم اصل کیفیت پیرایهٔ انکشاف یافت - بتازگي مشمول عنایت خسرواني گردید *

بعد واقعهٔ حضرت خلد مکان در اورنگ آباد طرح سکونت ریخته روزگاري مهذا داشت که ناگاه فلک شیشه باز بر شیشه خانهٔ جمعیتش سنگ تفرقه انداخت - دران وقت نواب آصف جاه باتفاق محمد امین خان بهادر از همراهی محمد اعظم شاه تقاعد جسته سرے بدان بلده کشیده فرو کش نمودند - و باقتضای ایام هرج و مرج بهرکه گمان زر داري بهم رسید بشکنجهٔ مواخذه در آوردند - خان مذکور را (که بتمول و اندوختهای پدر و جد شهرت داشت) از خانه آورده

مبلغے مصادرہ نمودند - ازان روز خان مذکور ترک روزگار نمودہ بگوشۂ انزوا در ساخت - و ازین بے اندامي (کہ عبرت سرشتانرا کشندہ تر از مرگ است) سودائے بر دماغش ریختہ جوهر خود را تیرہ گردانید - اما جنون غریبے بهم رسانیدہ بود کہ یک روز بخواب و خاموشي مي‌گذشت و نمي گذاشت کہ کسے بحضور او بیاید - و روز دوم با مردم مي‌جوشید و سرگرم انواع صحبت مي‌شد - مدتے ممتد بدین حالت بسر برد - تا باجل موعود در گذشت - پسرش میرزا رضا علي بشعر و انشا کمال مهاس دارد *

عبرت

هر دورے از ادوار فلکي مقتضي توفیر و ترویج شیئے هست و موجب کمي و فقدان شي دیگر - گویا ایام سابقہ زمان دولت و ثروت بود - آنچہ از وفور مکنت و قدرت و کثرت ساز و سامان عرب خان مرحوم و قلعہ دار خان مغفور با منصبهاي معلوم بگوش خوردہ باستعداد پنجهزاري و هفت هزاري آوان خویش مي‌سنجیم (۲) عقل از قبول آن مي ابهتد - و افسانہ مي شمارد *

موسوي خان میر هاشم جرأت تخلص قلعہ دار خانے است - موسوي خان از ده سال در رکاب نواب آصف جاہ

(۲) نسخۂ [ج] مي‌سنجم *

اسمش - عنوان ظاهرش میر منشیگري ، رتبهٔ قرب که مافوق ندارد - و آن امیر کبیر در حق مشار الیه در ابتداي تفویض وزارت بخسرو زمان عرض کرد که سرآمد نعماي الهي (که شامل حال شده) رفاقت این مرد است که سید و فاضل و حکیم و منشي و شاعر و مصاحب و مشیر رازدار است - اگرچه هنوز سپاهگري بامتحان نیامده - اما جرأت از نامش پیدا - الحاصل اصل نشو و نماي او از قلعه دار خان است - جدش سید علي گیلاني مدتها در نوکري آن خان مغفرت نشان گذرانید - حقا که خان مزبور مجموعهٔ کمالات است - باین جامعیت درین وقت بدیار دکن نظیر خویش ندارد - این شعر دلچسپ ازوست

* بیت *

* لذت همه در مناسبتها ست *

* از شیـــر دل شکر گشایـــد *

اما از اخلاق بهره ندارد - خداش روزي کند *

قلیج خان خواجه عابد

پور عالم شیخ که از اعظم افاضل و اکابر سمرقند بود الهداد بن عبدالرحمن شیخ عزیزان (۲) است - که در معمورهٔ مذکور بر وسادهٔ ارشاد تکیه زده بتربیت اهل ارادت مي پرداخت - گویند نسبش (۳) بشیخ شهاب الدین سهروردي رحمة الله علیه

(۲) نسخهٔ [ب] عبدالرحیم - (۳) نسخهٔ [ا] رحمة الله *

میرسد - خان مذکور در سمرقند تحصیل علوم نموده به بخارا شتافت - و ابتدا منصب قضائی آنجا و پستر شیخ الاسلامي یافت سال بیست و نهم جلوس فردوس آشیاني عزیمت زیارت حرمین شرفین نموده بکابل و ازانجا بهندوستان وارد شده نعمت ملازمت پادشاهي اندوخت - و بعنایت خلعت و شش هزار روپیه نقد نوازش پذیرفته مرخص گشت - و پس از طواف ازانجا برگردید (۲) *

در ایامے (که خلد مکان بعیادت پدر والا منزلت از دکن عازم هندوستان شد) بمنصب سه هزاري پانصد سوار و خطاب خاني چهرهٔ عزت بر افروخت - و پس از جنگ مهاراجه جسونت سنگهه از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري هفت صد سوار سر مباهات بر افراخت - سال چهارم بتفویض خدمت صدارت کل کام دل برگرفت - سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري هزار و پانصد سوار تکیه بر چار بالش امارت زد - سال دهم از خدمت مذکور معزول شده بصوبه داري اجمیر و عطای خلعت و فیل رایت سربلندي بر افراشت - و سال چهاردهم بتقرر نظم صوبهٔ ملتان سرمایهٔ کامیابي اندوخت - سال هژدهم ازانجا تغیر شده بحضور آمد - و میرحاج قافلهٔ مکهٔ معظمه مقرر شده

(۲) نسخهٔ [ب] برگردیده *

بدان صوبه شتافت - و سال بیست و سوم غائبانه بخطاب قلیج خان ناموری پذیرفت - پیشتر بحضور رسیده سال بیست و چهارم همراه شاه عالم بهادر بتعاقب سلطان محمد اکبر (که آثار بغی بظهور آورده فرار گردیده بود) کمر همت بست - (چون بے رخصت پادشاهزاده برخاسته بحضور آمد) چندے مورد عتاب بود - پس از صفح جریمه در همان سال بخدمت صدارت کل از انتقال رضوی خان بار دوم اوج پیما گردید - سال بیست و پنجم بیساق دکن مامور شده وقت رخصت بعطای نقاره بلند آوازه گشت - پیشتر (که ورود موکب پادشاهی در الکاء دکن صورت بست) او سال بیست و نهم بصوبه داری ظفرآباد بیدر مامور گردید *

و در ایامی (که خلد مکان از شولاپور باراده تسخیر بیجاپور عنان عزیمت بدان صوب تافت) نامبرده بحضور رسیده نغمهٔ بار اندوخت - و پس از وصول بنواحی بیجاپور بعنایت ترکش و کمان افتخار یافته تعین مورچال گشت و قلعهٔ مذکور بصلح مفتوح شد - سال سی ام مطابق سنه (۱۰۹۷) هزار و نود و هفت هجری [که خلد مکان جانب حیدرآباد لوای توجه بر افراشته بعد رسیدن متصل قلعهٔ گولکنده بمردم حکم شد توابع محصورین را (که بیرون دیوار قلعه فرود آمده اند) بر دارند] خان مذکور از غایت

کار طلبي دران دلير و گير يورش نموده قريب قلعه رسيد -
درين ضمن گولۀ زنبورک قضا بر شانه اش خورده دست را جدا
ساخت - او ازانجا اسپ سواره باستقلال تمام بدائرۀ خود
آمد - جملة الملک اسد خان (که نظر بدلجوئي بعيادت
مامور شده) رفت دران وقت جراحان از شانۀ او ريزهای
استخوان مي‌چيدند - و او باستقامت زانو زده بے چين جبين
با حاضران سرگرم سخن بود - و از دست دوم قهوه مي‌خورد
و مي گفت که بخيه دوز خوبے بدست آمده - هرچند در
معالجه سعي بکار رفت اما بسرپنجۀ اجل دست از کارگاه
دنيا بر داشت - پسر کلانش غازي‌الدين خان بهادر
فيروز جنگ است (که احوالش و ترجمۀ دو برادرش معزالدوله
حميد خان بهادر و نصيرالدوله عبدالرحيم خان بهادر جدا
جدا سمت ترقيم پذيرفته) - و يکے از پسرانش مجاهد خان
خواجه محمد عارف است (که با فيروز جنگ مذکور مي‌بود)
بمنصب مناسب مرتقي گشته - و يکے محامد خان است که
چندان ترقي نکرده - هر دو زود در گذشتند *

قاسم خان کرماني

مرد ولايت زا بود - بطالع ياري و بختوري در ملک
بندهای خلد مکاني (۲) منتظم گشت - و (چون خالي از جلادت

(۲) نسخۀ [ب] خلدمکان *

و کار طلبي نبود) پاي پيش آمد در عرصهٔ روزگار گذاشت - و بتفويض خدمات حضور پادشاهي مورد التفات شد - و در سال سي‌ام بعد فتح بيجاپور از تغير کامگار خان بمير توزکي اول سر عزت بر افراخت - و در همين سال بجانب بيجاپتن بمالش مفسدان خيره سر تعين يافت - و پس ازان بفوجداري سرا (که الکهٔ ايست وسيع و کرناتک بيجاپوري عبارت ازانست) لواي حکومت افراشت - و دران ناحيه بجدکاري و تلاش مدتي (که ناشي از حسن جرأت و جسارت بود) رعب افزاي سرکشان و سرتابان گرديده - حتي که بومي چيتل درک و راے درک (که هريکے از ديگرے در سرشخي و تبه رائي يکسر و گردن مي‌افزود) از دست قاسم خان خس بدندان بودند - و خان مذکور از کار پژوهي دمے نمي آسود - و چوبک زنان دائر و سائر مي‌بود - در سال

(۲)

سي و نهم سنه (۱۱۰۷) هزار و يکصد و هفت هجري بتقريبے (۳) قريب بادوني رسيده بود که حکم پادشاهي عزصدور يافت که باتفاق خانه زاد خان وغيره امراي حضور (که دران نواحي رسيدند) بگوشمال سنتاي شقي (که بگشت و واگشت آن بوم سرشت ملک پادشاهي بي سپر نهب و تاراج گشته - و هرکه از افواج پادشاهي بمقابلش شتافت دستخوش غارت

(۲) نسخهٔ [ا] هفتم - (۳) نسخهٔ [ب] قريب ادوني*

گردید) پردازد - .اان(۲) مذکور در شش کروهي از راهے (که معبر غنیم بود) بفوج حضور پیوست - خواست که امرا را ضیافت خاطر خواه کند - (چون اسباب نما نما از خیم کرناتکي به استعمال درنیامده - و ظروف طلا و نقره و چینی هر نوع در ادوني گذاشته بود) ازانجا برآورده روز دوم پیش خانهٔ خود را بفاصلهٔ سه کروه فرستاد - غنیم ازان آگهي یافته جمعیت خود را بر سه توپ قسمت کرده جوقے را بر پیش خانه فرستاد - و گروهے را بمقابلهٔ لشکر و جمعے علٰحده مرتب داشت - آن جماعه بیخبر بر پیشخانه ریخته بسیارے را کشتند و خستند - و آنچه بود بردند - ناگاه این خبر بقاسم خان رسید - خانه زاد خان را از خواب بیدار نکرده بمقابله تاخت - یک کروه نرفته بود که فوج غنیم نمودار گردید - خانه زاد خان (که از خواب بیدار مي‌گردد و این خبر مي شنود) بهیر و بنگاه و احمال و اثقال همانجا گذاشته جلد مي‌شتابد - محاربهٔ عظیم درپیوست - و دستبردهای مردانه در میان آمد - پای ثبات طرفین از جا نمیرفت - در عین گرمی قتال خبر رسید که جوقے (که غنیم علٰحده داشته بود) بر بنگاه ریخته همه بتاراج داد - بهمتها لغزشے راه یافت - جنگ کنان بیک کروهي (که قلعچهٔ دندیري(۳) بود) خود را رسانیدند - و بر سر تالابے

(۲) نسخهٔ [ج] بر (۳) نسخهٔ [ج] رندیري ه

(نه درانجا بود) فرود آمدند - غنیم گرد ایشان را در گرفت -
تا سه روز نمودار می شد و جنگ نمی‌کرد - و اینجا جز بآب
تالاب خوردن کسے نام خوردن نمی شنید - روز چهارم کاله پیاده
چون مور و ملخ هجوم آورد - تفنگ چون تگرگ بارش
داشت - مصالح توپخانهٔ این طرف بتاراج رفت - ناچار ساعتے
چند تگتگ پا نموده (چون از چار طرف راه بیرون شدن بر
خود بسته دیدند) بارجود ممانعت مردم قلعچه بزور داخل آن
شدند - غنیم از اطراف محاصره کرده نشست - روز اول نان جوار
و باجره از ذخیرهٔ آن قلعچه بمحصوران رسید - و کاه چهپر نو
و کهنه بدواب - و روز دوم ازین چیزها نام و نشان نیافتند -
(چون خان مذکور تریاکی مفرط بود و زندگیش بدان متعلق)
فقدان تریاک موجب هلاک او گردید - روز سوم جان بسپرد و
از دست غنیم جانے بدر برد - و برخے برآنند که خود را
مسموم ساخت *

قطب الدین خان خویشگی

عرف بازید (۲) - پدرش سلطان احمد خلف زئی نواسهٔ نظر
بهادر مشهور و خویش جانباز خان خویشگی ست - در نوکری
پادشاهزاده محمد اعظم شاه شهرتے و اعتبارے داشت - بتقریبے
دست از روزگار برداشته رخت اقامت بوطن مالوف کشید -

(۲) در [بعضے نسخهٔ] بایزید *

و آخرها طالب حضور شده نطاق همت بامتثال امر لازم الانقیاد پادشاهي بر بست - در عرض راه سپاه جنون بر جمعیت آباد مزاجش تاخت - و دران میان متاع زندگی او بدست برد اجل بغارت رفت - چهار پسر داشت - حسین خان که احوالش بشرح و بسط تحریر یافت - و بازید خان و پیر خان و علي خان - سیومین ترقي نکرد - و دومین در عهد بهادر شاه منصبی عمده یافته زود درگذشت - پسرش نور خان بشمس خان (۲) مخاطب گشته بفوجداری دوآبهٔ بهته جالندهر مامور شد *

دران هنگام (که گروه ضلالت پژوه سکهان از لاهور تا قریب دهلي معمورها بباد نهب و تالان داده رطب و یابس را بآتش بیداد سوختند - و مثل وزیر خان فوجدار صاحب جمعیت سرهند را از پا درآورده قصبه را متصرف گشتند) چون نوبت بمشار الیه رسید خان مزبور باپنجهزار سوار و انبوهی از شرفا و اصناف محترفهٔ اهل اسلام (که بنیت جهاد و غزا و آرزوی شهادت فراهم آمده در جنگ کفار بریکدیگر سبقت مي جستند) استقبال نمود - و نزدیک راهون (که هفت کروهی سلطان پور است) معرکهٔ کارزار بیاراست - و پس از شلکهای متوالیه و سنگ باران فلاخن اندازان کفار بهیئت مجموعي بر قلب آنها تاخته بسیارے را علف تیغ گردانیدند -

(۲) نسخهٔ [ب] پلّله *

اشقیا مرهوب و مرعوب بحصار راهون در آمده و بتحصن چند روزه دست و پای لاینفع زده آوارهٔ دشت فرار گشتند - و پهتر بفرط جلادت و جسارت بل بعون اقبال خدا داد در بیست و دو جنگ لوای فیروزي بر افراخت - و دران وقت (که محمد امین خان چین بهادر بطریق منقلا از حضور تعین گردیده) چون بسرهند رسید خان مذکور از نخوت و خود داري اعتنا بشان او ناکرده بخود سري مراسم تنبیه اشقیا و تسخیر قلعهٔ سرهند بکار مي‌برد - بهادر مزبور بحضور نوشت که شمس خان با نقش (۲) جمعیتی که دارد سرش بداعیه هاي دور از کار آگنده شده ایمن نتوان بود - کار پردازان سلطنت حق شناسي بر طاق نسیان گذاشته او را (که درخور کردن چشم روی التفات داشت) بپاے عزل در آوردند *

اما بازید خان مرد دنیا تلاش زمانه ساز بود - در قلیل منصبي هم فوجداري را براه مي‌کرد - زمانے (که بهادر شاه متوجه جنگ محمد اعظم شاه شد) بملازمت استسعاد یافته رفاقت بر گزید - بعد از فتح بمنصب عمده و خطاب قطب الدین خان اختصاص گرفت - و پس ازان بشاهزاده عظیم الشان توسل پیدا کرده کامروای فوجداري جمو گردید *

[چون گرو (که مقتدا و سرغنهٔ سکهان بوده) از لوهگده

---

(۲) نسخهٔ [ب] باین نقش *

بکوه برفي در آمده از ترس فوج پادشاهي نتوانست اقامت
ورزید] گریوه و مغاک بسیار پیموده سر از نواحی راي پور
و بهرام پور بر آورد - قطب الدین خان شانزده کروهی
رایپور غربي مائل بشمال بوده - و از نوادر اتفاقات برادر زاده‌اش
شمس خان از دوآبه تغیر شده بجهت رخصت بخدمت
عم خویش رسیده - ازین آگهي شهداد خان بزنهٔ شمس خان
را با هزار و پانصد سوار بسرعت هرچه تمامتر بحفاظت رایپور
گسیل نمود - و خود باتفاق شمس خان با نهصد سوار بر آمده
نیمهٔ راه قطع کرده بشکار اشتغال داشت که خبر قرب آن
سرگروه شقاوت کیشان رسید - صواب دید خان مذکور آنکه
برایپور شتافته با تمام فوج بر سرش بتازد - شمس خان (که
آنها را بسرچنگ مستوفي بکرات مالش بسزا داده بود)
حسابے بر نگرفته بدان سو عطف عنان نمود - و مفید
بتوپخانه نشده جلو ریز تاخت - همین که دوچار شد و نام
او بگوش آنها رسید غیر از جان بدر بردن سود خود
نه پنداشته (۲) رو بفرار گذاشتند - شمس خان بدنبال افتاد -
هرچند قطب الدین خان گفت که این فتح غیبي را مغتنم
دانسته جمعیتے (۳) فراهم باید آورد و باستیصال پرداخت - او از
مستی جواني و غرور تهور عنان باز نکشید - آن بدطینتان بکمی

---

(۲) نسخهٔ [ا] نه پنداشتند - (۳) نسخهٔ [ب] جمعے ٭

مردم پی برده برگشتند - و بکوته یراق پیوستند - زد و خوردے سخت و کارزارے قوی بمیان آمد - و آخرکار کار بجائی رسید که دست از کارها باز ماند - و از طرفین شمشیر از دست انداخته باهم بتلاش درافتادند - و یکدیگر را بدندان میگرفتند تا آنکه شمس خان بشهادت رسید - و قطب الدین خان بزخمهای گران از هوش رفت - افغانی چند با فیلان هردو سوار مانده بودند - کفار هر دو فیل را کاهی کشیده می‌بردند و باز افغانان حمله کرده از دست آنها برمی‌آوردند - دریں اثنا شهداد خان (که از رایپور برسم استقبال در آمده بود و این هنگامه شنیده) سبک عنان گشت - و بسر وقت بقیة السیف در رسید - آن تباه سگالان خیال کردند که شمس خان الحال آمده - چون بنات النعش منتشر گشتند - و سر خود گرفته بدر زدند - شهداد خان صلاح وقت در معاودت دانسته برایپور برگشت - بعد از سه روز قطب‌الدین خان هم در گذشت - نعش هردو را بوطن برده مدفون ساختند - این شهداد خان دریں عهد ترقی عظیم کرده - احوال او بتحریر در آمده - قطب الدین خان پسر نداشت *

قطب الملک سید عبدالله خان

حسن علي نام داشت - وزیر اعظم محمد فرخ سیر پادشاه بود - و برادرش سید حسین علي خان منصب

امیر الامرائي داشت - و ترجمهٔ او گذشت - قطب الملک در عهد خلد مکان بخطاب خاني وفوجداري ندربار (۲) و سلطانپور (از توابع بگلانه) سرافرازي یافت - بعد ازان به حراست اورنگ آباد سر بلند گردید *

و (چون شاهزادهٔ محمد معز الدین بن شاه عالم از پیشگاه خلد مکان بصوبه داري ملتان مامور شد) حسن علي خان بهمراهی رکاب شاهزادهٔ دستوري یافت - صحبت او با شاهزادهٔ کوک نشد - و آزردهٔ (۳) خاطر بلاهور برگشت - وقتي (که خلد مکان علم بملک جاوداني زد - و رایات شاه عالم از پشاور بلاهور خرامید) حسن علي خان را بمنصب سه هزاري و عطای نقارهٔ و بخشیگري فوج جدید سرفراز ساخت - و در جنگ محمد اعظم شاه بهراولي فوج محمد (۴) معز الدین (که هراول مجموع عساکر شاه (۵) عالمي بود) مقرر گردید - وقتي (که جنگ ترازو شد) حسن علي خان و حسین علي خان و نور الدین علي خان برادر سیوم برسم تهور پیشگان هند خود را از فیل انداختند و با جمعیت سادات بارهه پای جلادت افشردهٔ بجنگ کوته یراق پیوستند - نور الدین علي خان نقد زندگاني در باخت - و دیگر برادران زخمهای نمایان بر داشتند - و سرخروئي فتح

---

(۲) نسخهٔ [ا - ج] نذر بار - (۳) نسخهٔ [ج] آزردهٔ خاطر - (۴) نسخهٔ [ج] فوج معز الدین - (۵) نسخهٔ [ج] شاه عالم *

و ظفر حاصل کردند - حسن علي خان بمنصب چار هزاري و صوبه داري اجمیر مباهي گشت - و بعد ازان بصوبه داري اله‌آباد امتیاز پذیرفت *

(چون نوبت سلطنت به محمد معزالدین رسید) حکومت اله‌آباد از عزل او بنام راجي خان مقرر شد - و سید عبدالغفار از احفاد سید صدرجهان صدر الصدور پهانوي بنیابت راجي خان متوجه اله آباد شد - سید حسن علي خان فوجي بتقابل بر آورد - و در (۲) سواد اله‌آباد جنگ افتاد - سید عبدالغفار بعد غالب شدن مغلوب گردیده عنان عطف ساخت محمد معزالدین باقتضای غفلت و عیاشي دست از تدارک بر داشته باستمالت سید حسن علي خان افتاد - و بارسال فرمان بحالی اله آباد و اضافهٔ منصب سرفراز نمود - اما برادرش سید حسین علي خان ناظم عظیم آباد پتنه (که بمزید شجاعت و وقار و متانت نامور روزگار بود) با محمد فرخ سیر پیمان رفاقت موکد ساخت - چنانچه در ترجمهٔ او نگارش یافت (۳) - و بحسن علي خان برادر کلان نیز ترغیب رفاقت نمود - حسن علي خان بچاپلوسی محمد معزالدین (که از وقت صوبه داری ملتان کم التفاتی او میدانست) اعتدا (۴)

(۲) نسخهٔ [ب] در سواد - (۳) نسخهٔ [ا - ب] رفت - (۴) نسخهٔ [ب] إعتبار *

نکرده از ته دل به محمد فرخ سیر گروید - و درخواست قدوم الهٓ آباد نمود - محمد فرخ سیر در چنین هنگام اتفاق این دو برادر بهادر صاحب فوج از امارات اقبال خود دانسته از بلدهٔ پتنه بالهٓ آباد در رسید (۲) - و با حسن علي خان مشافههٔ بتجدید عهد پرداخته امیدوار مزید عنایات ساخت - و بهراولی فوج مقرر فرمود - و عازم پیش گشت *

عزالدین پسر کلان محمد معزالدین باتالیقی خواجه حسین مخاطب به خان دوران از دار الخلافهٔ شاهجهان آباد بتقابل محمد فرخ سیر مرخص گردید - و در حوالی کهجوه (از توابع الهٓ آباد) در رسیده انتظار حریف مي‌کشید - بمجرد تقارب فوج محمد فرخ سیر عزالدین بے استعمال ادوات حرب نیم شبی راه گریز گرفت - فوج محمد فرخ سیر (که در کمال عسرت و بے سامانی بود) از غارت بنگاه عزالدین تقویتی بهم رسانید - و روانهٔ پیشتر شده در نواحی اکبر آباد خرامش نمود - محمد معزالدین نیز از دارالخلافة کوچ کرده باکبرآباد آمد - و در فکر عبور دریای جون (۳) بود که حسن علي خان پیشقدمي نموده از متصل سرای روزبهاني چهار کروهی اکبرآباد ذریای جون (۳) را عبور کرد - و در عقب او محمد فرخ سیر نیز از دریا گذشت . اکثر مردم محمد فرخ سیر

(۲) نسخهٔ [ج] رسید - (۳) نسخهٔ [ج] دریای جمن *

از عسرت و کم مایگي رو بپراگندگي آورده بودند - معدودے
همراه رکاب رسیدند - سیزدهم ذی الحجه سنه (۱۱۲۳) ثلث
و عشرین و مائة و الف تلاقي فریقین دست داد - نسیم
فیروزي بر الویهٔ محمد فرخ سیر وزید - و محمد معزالدین
بتغیر وضع راه دهلي گرفت - درین کارزار از هردو برادر
(۲)
ترددات نمایان بظهور رسید - حسین علي خان برادر خرد
زخمهای کاري برداشته در میدان افتاد - بعد جلوه افروزی
شاهد فتح حسن علي خان برادر کلان بر جناح استعجال
روانهٔ دارالخلافة گشت - و پادشاه نیز بتفاوت یک هفته
سایهٔ وصول بر ساحت دهلي انداخت - حسن علي خان
بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب سید عبدالله
خان قطب الملک بهادر یار وفادار ظفرجنگ و تفویض وزارت
اعلی بلند پایه گشت *

چون عروج رتبهٔ این هردو برادر از حد گذشت ناتوان بینان
در صدد شکست افتادند - و بتسویلات واهي مزاج پادشاه را
شورانیدند - نوبت بجائی رسید که هردو برادر خانه نشین
گشتند - و بترتیب مورچال و استعداد اسباب پرخاش پرداختند -
والدهٔ پادشاه (که با هردو اظهار دوستي مي‌نمود - و از قدیم
واسطهٔ اصلاح بود) بخانهٔ قطب الملک آمده مجددا عهد و

(۲) نسخهٔ [ج] سید حسین علي خان *

پیمان استوار ساخت - هردو برادر بملازمت رسیده شکوهای صحبت آمیز درمیان آمد - و چند روز زمانه بآرامش گرائید - غرض گویان باز مزاج پادشاه را برهم زدند - هر روز صحبت بیمزه تر می گشت - و مادهٔ نفاق (که خانه برانداز کهنه دولتها ست) می افزود - تا آنکه امیرالامرا بصوبه داری دکن مرخص گشت - و قطب الملک بعیش و عشرت مشغول گشته عنان وزارت بدست راجه رتن چند سپرد - اعتقاد خان کشمیري همراز و دمساز پادشاه گردید - و کنکایش قلع و قمع سادات اعلان گرفت - قطب الملک بامیرالامرا نوشت که کار از دست رفته است - پیش ازان (که چشم زخمی بآبرو و جان رسد) خود را باید رسانید - امیرالامرا با کمال تسلط و جبروت از دکن روانه شده سواد دهلي را معسکر ساخت - و پادشاه را پیغام کرد که تا بندوبست قلعه باختیار ما نباشد در ملازمت وسواس دارم (۲) - پادشاه خدمات قلعه را بمتوسلان امیرالامرا سپرد - بعد استحکام قلعه امیرالامرا بملازمت پادشاه رسید - (۳) هشتم ربیع الآخر بارادهٔ ملاقات ثاني فوجها آراسته داخل شهر شد - و در حویلی شایسته خان فرود آمد - قطب الملک و مهاراجه اجیت سنگهه در قلعه رفته بدستور روز اول به بندوبست قلعه پرداختند - و کلید دروازه بدست آوردند - آن

---

(۲) نسخهٔ [ج] داریم - (۳) نسخهٔ [ب] ربیع الاول و

روز و شب بهمین منوال گذشت - مردم شهر واقف نشدند که شب در قلعه چه واقع شد - چون صبح دمید قتل قطب الملک شهرت داده افواج پادشاهي از هرجانب مرتب شده برسر امیرالامرا خواستند هجوم آرند - امیرالامرا بقطب الملک گفته فرستاد که چه جای توقف است - زود از میان باید برداشت لاعلاج قطب الملک نهم ربیع الآخر سنه (۱۱۳۱) احدی و ثلثین و مائة و الف پادشاه را مقید ساخت - و رفیع الدرجات بن رفیع الشان بن شاه عالم را از حبس برآورده بر تخت نشاند - و صدای نقارهٔ جلوس او آشوبی را (که در شهر برپا شده بود) فرونشاند - رفیع الدرجات در حالت حبس بمرض تپ دق مبتلا بود - چون سلطنت میسر شد لوازم احتیاط مزاج از دست داد - و بعد سه ماه و چند روز روزگار او سپری گشت - مطابق وصیت او برادر کلانش رفیع الدوله را بر سریر سلطنت جا دادند - و به شاهجهان ثاني ملقب ساختند - بعد ایامی نیکو سیر در قلعهٔ آگره خروج کرد - امیرالامرا با پادشاه بسرعت خود را رسانده قلعه را مفتوح ساخت - ناگاه فتنهٔ دیگر گل کرد و جي سنگهه سوائي طبل مخالفت کوفت - قطب الملک در رکاب شاه جهان ثاني برای دفع جي سنگهه بفتح پور سیکري شتافت - و با جي سنگهه صورت مصالحه درمیان آمد - شاهجهان ثاني نیز بعد سه ماه و

چند روز بمرض اسهال در گذشت - ناگزیر روشن اختر بن جهانشاه بن شاه عالم را از دار الخلافة طلبیده پانزدهم ذیقعده سنة (۱۱۳۱) احدی و ثلثین و مائة و الف بر اورنگ فرمانروائی اجلاس دادند - و به محمد شاه ملقب ساختند *

سبحان الله هر چند سادات خود دعوی سلطنت نکردند و اولاد تیموریه را بر تخت نشاندند - اما حرکتی (که با محمد فرخ سیر کردند - مبارک نیامد - دمی به آسایش نگذرانیدند و نفسی بطمانینت نکشیدند - دریاهای فتنه از هر چهار طرف بتلاطم در آمد - و اسباب زوال دولت آماده گشت - خبر رسید که غرهٔ رجب سنة (۱۱۳۲) اثنین و ثلثین و مائة و الف نواب نظام الملک ناظم مالوه از دریای نربدا گذشته قلعهٔ آسیر و شهر برهانپور را متصرف گشت - امیر الامرا سید دلاور خان بخشی خود را با فوج سنگین جانب نواب نظام الملک فرستاد - دلاور خان بعد محاربه بقتل رسید - سید عالم علی خان نائب صوبه داری دکن (۲) (که نوجوان تهور منش بود) کارزار نموده مردانه نقد هستی باخت - امیر الامرا با پادشاه قصد دکن کرد - و قطب الملک با چندے از امرا نوزدهم ذی القعده (۳) از چهار کروهی اکبرآباد فتحپور زیره رخصت دار الخلافة دهلی شد - و هنوز نرسیده بود که هفتم ذی حجه

(۲) نسخهٔ [ج] نائب صوبه‌دار - (۳) نسخهٔ [ج] ذیقعده *

خبر کشته شدن امیرالامرا طاقت ربا گشت - قطب الملک برادر صغیر اعیانی خود سید نجم الدین علي خان را (که بحراست دهلي قیام داشت) نوشت که یکی از شاهزادها را بر آورده بر تخت نشاند - پانزدهم ذي الحجه سنة (۱۱۳۲) اثنین و ثلثین و مائة و الف سلطان ابراهیم بن رفیع الشان بن شاه عالم را بر تخت دهلي اجلاس دادند - بتفاوت دو روز قطب الملک نیز رسید - و باستمالت امرای قدیم و جدید پرداخت - و فوج علی العموم نگاهداشت - و آنچه در ایام وزارت اندوخته بود از نقد و جنس (که احصای آن جز علم الهي مقدور کسی نیست) همه را صرف سپاه و یاران و دوستان کرد - و گفت اگر زنده ایم باز بهم مي رسانیم - و اگر خواهش حق نوعی دیگر است چرا در دست غیر افتد - هفدهم ماه مذکور بعزم مقابله از دارالخلافة بر آمد - سیزدهم محرم سنة (۱۱۳۳) ثلث و ثلثین و مائة و الف بموضع حسن پور رسید - چهاردهم جنگ واقع شد - توپخانهٔ محمد شاهي باهتمام حیدر قلي خان میر آتش بیهم درکار بود - مردم بارهه سینه را سپر ساخته در مقابل توپخانه مکرر حملها نمودند - از برگشتگی ایام فائده نه بخشید - چون شب شد از بارش گولهای توپ وزنبورک و شترنال (که آنی فرصت نمیداد) فوج قطب الملک پراگنده گشت - و تا دمیدن صبح

معدودے همراه قطب الملک ماندند - همین که آفتاب از دریچهٔ مشرق سر برآورد فوج محمد شاهي یورش کرد - و جنگے صعب واقع گشت - بسیارے از سادات بعمل شدند - و سید نجم الدین علي خان زخمهای کاري برداشت - قطب الملک خود را از فیل انداخت (۲) - زخم تیر بر پیشاني و زخم شمشیر بر دست رسید - حیدر قلي خان با جمعي بر سر وقت قطب الملک رسیده او را بر فیل خود گرفت - و نزد پادشاه آورد - پادشاه جان بخشي نموده حوالهٔ حیدر قلي خان فرمود - قطب الملک در قید پادشاهي روزے بشب و شبي بروز سیاه مي آورد - آخر مسمومش کردند - اول مرتبه خدمتکار او زهرمهره را سائیده خوراند (۳) - باستفراغ بسیار سمیت دفع شد - روز دوم باز خواجه سرای پادشاهي حب زهر هلاهل آورد - قطب الملک تجدید وضو کرده مستقبل قبله نشست - و گفت آلهي تو میداني که این شيء حرام را باختیار خود نمي خورم (۴) - همین که از حلق فرو رفت حالت متغیر گشت - و جان بجهان آفرین سپرد (۵) - و این واقعه سلخ ذي الحجه سنهٔ (۱۱۳۵) خمس و ثلاثین و مائة و الف واقع شد - قبرش در شاه جهان آباد زیارتگاه

---

(۲) نسخهٔ [ب] انداخته - (۳) نسخهٔ [ب] خورانید - (۴) نسخهٔ [ب] بجان آفرین - (۵) نسخهٔ [ج] سنه (۱۱۵۳) هزار و یکصد و پنجاه و سه هجري *

خلائق است - از آثار اوست نهر پت پرگنه واقع شاه جهان آباد (که از بے آبي حکم کربلا داشت) قطب الملک در سنه (۱۱۲۷) سبع و عشرين و مائة و الف نهرے از اصل نهر شاه جهاني بريده آورد - و آن خطه را بوفور آب احيا نمود - علامهٔ مرحوم مير عبدالجليل بلگرامي گويد *

• قطعه •

• بحر جود و فيض قطب الملک عبدالله خان *
• نهــر خيرے کرد جاري آن وزير محتشم *
• بهــر آن عبدالجليــل واسطي تاريخ گفت *
• نهــر قطب الملک مد بحــر احسان و کرم *

و نيز علامهٔ مرحوم در مثنوي بمدح او مي پردازد

• بيت *

• ارسطــو فطرتے کآصف نشان است •
• يمين الدولــه عبدالله خان است •
• بديوان چون نشيند نو بهار است •
• بميدان چون در آيد ذوالفقار است *

قادر داد خان بهادر

• شيخ نورالله نام پور قادر داد خان بن رشيد خان انصاري شاه جهاني ست (که احوالش علاحده نوکريز خامهٔ وقائع نگار گشته) - نامبرده در عهد خلد مکان بمنصب چار صدي و قلعداري

یکی از قلاع دکن سرفرازي داشت - و در عهد خلد منزل از اصل و اضافه بمنصب یکهزاري و خطاب پدر خود نامور گشته بفوجداری جامود صوبهٔ خاندیس امتیاز اندوخت - و در وقت محمد فرخ سیر (چون نظام‌الملک آصف جاه صوبه‌دار دکن مقرر شده) وارد آن الکه گردید - او (که از جانب والدهٔ آن امیر قرابت قریبه داشت) بملاقات آمده موافقت گزید - و در جنگ سید دلاور علي خان و عالم علي خان ترددات نمایان بظهور رسانیده از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و خطاب بهادر و عطای علم و نقاره کوس شادماني بر نواخت - و در مصاف مبارز خان سرکردگی فوج هراول تعلق بار داشت - پس از انصرام جنگ (که نسیم فتح بر رایات آصف جاهي وزید) او از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری چهار هزار سوار درجهٔ بلندرتبگي پیمود - پس ازان بدغا بر دست نوکرے مقتول گردید - چون لاولد بود آصف جاه قصبهٔ جاتي گانون صوبهٔ خجسته بنیاد و موضع اندارة صوبهٔ خاندیس منجمله محال اقطاعش بطریق انعام بنام متعلقان او مقرر ساخت - تا حالت تحریر هم پارهٔ ازان بتصرف آنها ست *

قطب‌الدوله محمد انور خان بهادر

از نبیره هاى شاه عیسى جندالله است (که مرید شاه لشکر

---

(۲) نسخهٔ [ب] جالي گاون ·

محمد عارف بود - و درون بلدهٔ برهانپور مقبره دارد[۲]) و شاه لشکر محمد دست ارادت بشاه محمد غوث گوالیاري داده - و بیرون بلدهٔ مزبور مرقد دارد - موصی الیه ابتدا منظور نظر شاه نور الله درویش (که قطب الملک و حسین علي خان را با وی اخلاص و اتحاد متحقق بود) گردید - و بسفارش درویش مزبور سادات مذکور دستگیري نموده در عهد محمد فرخ سیر پادشاه بنوکری پادشاهي[۳] رسانیدند - او بمنصب شایسته و خطاب خاني سر بلند گردید - در ایامی (که عالم علي خان به نیابت اورنگ آباد قیام داشت) او به بخشیگری دکن و بنایب[۴] صوبه داری برهانپور مي پرداخت - پسر خاله‌اش محمد انورالله خان (که دیوان آنصوبه بود) از جانب او حراست بلدهٔ مزبور نیز سرانجام مي‌کرد *

چون خبر عبور نظام الملک فتح جنگ بهادر از نربدا بر زبانها افتاد عالم علي خان او را باتفاق سنکرا ملهار نامي برهمنی برای خبر داری برهانپو فرستاد - او پس از وصول بهادر مزبور بنواحی بلدهٔ مزبور بر آمده ملاقات نمود - ازان بعد بهمراهی بهادر مسطور مي‌گذرانید - در عمل ناصر جنگ شهید به بخشیگری دکن سرمایهٔ عزت اندوخت - و در عمل صلابت

---

(۲) نسخهٔ [ب] - مقبرهٔ اوست - (۳) نسخهٔ [ب] پادشاه - (۴) نسخهٔ [ج] و نیابت صوبه‌داری برهانپور •

جنگ بخطاب قطب الدوله باند رتبه گردید - پستر در بلدهٔ مزبور مطابق سنه (۱۱۷۱) یکهزار و یکصد و هفتاد و یک هجری بعالم اخروي شتافت - خلیق بود و بعبادات یومیه موظف - اما در زمانه سازي یکتائي داشت - ازو اولاد نمانده - خاله زاده اش محمد انورالله خان مدتي بدیواني نواب آصف جاه مي پرداخت - خالي از راستي نبود - و بوضع تدین شهرت گرفته - از دیگر برادرانش اولاد باقیست ٭

---

* حرف الکاف *

کمال خان ککهر

پهر سلطان سارنگ است . (که برادر خرد سلطان آدم بود) - ککهران را طوایف بسیار است - در مابین بهت و سنده در شعاب جبال و اطلال و اغوار توطن دارند - در زمان سلطان زین الدین کشمیري ملک کد نامي از امرای غزنین (که بحاکم کابل نسبتی داشت) آمده بزور این جا را از تصرف کشمیریان گرفت - و از کنار نیلاب تا دامن کوه سوالک و حد کشمیر تمام این عرصه بمرور ایام در حیز تصرف در آورد - اگرچه فرق دیگر مانند کهتر و جانوتهه (۲) و ایوان و چترنیه (۳) و بهوکیان و جهچه و باریه (۴) و میکرال نیز متوطن درین ناحیه اند - اما مطیع و منقاد ککهران بوده اند - چون ملک کد درگذشت پسرش ملک کلان جانشین شد - و پس ازو نبیره (۵) نام پسر او بکلانی الوس خود یافت - و بعد ازو

(۲) نسخهٔ [ب - ج] جانونهه - (۳) نسخهٔ [ج] چهترنیه - (۴) نسخهٔ [ج] بادیه - (۵) نسخهٔ [ج] پیرا *

تتار ناظم قبیلهٔ خود گردید - و در زمان تسخیر هندوستان در ملازمت فردوس مکانی خدمات شایسته بتقدیم رسانید - علی الخصوص در جنگ رانا سانکا (۲) جانفشانیها نمود - او را دو پسر بود - سلطان سارنگ و سلطان آدم - ریاست به نخستین باز گردید - او را با شیر شاه و سلیم شاه منازعت عظیم رو داد - نبردهای مردانه کرد - و افغانان بسیار را به بندی گرفته بفروخت آورد - شیر شاه بارادهٔ تنبیه این قوم قلعهٔ روهتاس را متصل ولایت این طائفه اساس نهاد - و آخر بمقتضای سرنوشت آسمانی او را بدست آورده بقتل رسانید - و پسرش کمال خان را بقلعهٔ گوالیار محبوس ساخت - و باوجود چنین فترت ملک اینها را بدست نتوانست آورد - حکومت الوس گکهران بسلطان آدم برادر سلطان سارنگ رسید - سلیم شاه نیز در گرفتن این ملک سعیهای بلیغ نمود - سودمند نیامد *

گویند نوبتی سلیم شاه زندانیان قلعهٔ گوالیار را حکم سیاست عام کرد - که زندانخانه را کاواک کرده (۳) و پر از داروی (۴) تفنگ ساخته آتش زدند - قوت آتش و باروت زور آورده خانه را از جای کنده با زندانیان بهوا برد - جزو جزو عضو عضو آنها را پراگنده ساخت - کمال خان دران میان بود - قادر پر کمال او را ازین

(۲) در [بعضی نسخه] رانا سانگا - (۳) نسخهٔ [ج] کرده - (۴) نسخهٔ [ب] که زندان خانه را *

آسیب محفوظ داشت - و در گوشهٔ خانهٔ (که او بود) دودے
ازان آتش نرسید - و چون سلیم شاه برین حراست ایزدي
آگاه شد عهد گرفته او را رهائي داد (۲) - کمال خان بوطن رفت -
و چون عم او سلطان آدم استیلای مطلق یافته بود با برادر
خود سعید خان روزگارے بناکامي مي گذرانید - و متابعتے
بنفاق میکرد - در سر آغاز جلوس عرش آشیاني در منزل
جالندهر بوسیلهٔ دولت خواهيِ قدیم آمده ملازمت دریافت -
و در جرگهٔ امرا منسلک گشت - و در جنگ (۳) هیمو و مانکوت
خدمات شایسته نموده مشمول عواطف سلطاني گردید - و در
سال سیوم بتنبیه افغانان میانه (که در حدود سرونج مضاف
صوبهٔ مالوه سر بفساد و فتنه برداشته آهنگ آشوب و شورش
داشتند) تعین شد - او بجمعیت لائق بر سر آنها رفته نبرد
مرد آزما نمود - و مظفر و منصور برگشت - عرش آشیاني
قصبهٔ کره و فتح پور هنسوه و بعضے محال دیگر بجاگیر او
مکرمت فرمود - و در سال ششم هنگام محاربهٔ پسر مبارز
خان عدلي (که او را افغانان بعدي برداشته بودند) کمال
خان جمعیت شایسته برده با خان زمان شیباني شریک خدمت
شد - و دران جنگ مردآزما ازو کارنامها بظهور آمد - عرش آشیاني
از استماع رادمردي و فدویت او فرمود - که کمال خان خدمت

---

(۲) نسخهٔ [ا - ب] دادة - (۳) نسخهٔ [ب] و در منزل جنگ *

خود بجا آورد - اکنون وقت عاطفت ماست - بهر مطلبی (که داشته باشد) کامیاب خواهد شد - چون بحضور رسید در سال هشتم سنه (۹۷۰) نهصد و هفتاد هجری بوسائل باریابان خلافت معروض داشت که بمقتضای حب وطن اُمید ولایت پدر خود دارم - تا قضیهٔ ناکامي مرا درپیش آمد ملک موروثي عم من متصرف است - عرش آشیاني بخان کلان و دیگر امرای پنجاب برنوشت که ولایت گکهران (آنچه سلطان سارنگ در تصرف خود داشته - و اکنون سلطان آدم دارد) دو بخش ساخته یکی باو مسلم دارند - و بر دیگرے کمال خان متصرف گردد - و اگر سلطان آدم ازین حکم وا ایستد سزای نافرماني در کنارش نهند - چون گزارش این حکم به سلطان آدم نمودند او و پسرش لشکري نام (که راتق و فاتق مهمات پدر بود) سر از اطاعت پیچیدند - افواج پنجاب با کمال خان بولایت گکهران در آمده در حوالی قصبهٔ هیلان (۲) جنگ عظیم در پیوست - و قتالی سخت دست داد - سلطان آدم دست گیر شد - و لشکري پسرش گریخته بکوهستان کشمیر رفت - او را نیز اسیر ساخته آوردند - و تمامی ولایت گکهران (که بتسخیر هیچ یکی از فرمانروایان هندوستان نیامده بود) مسخر نموده کمال خان را باستقلال

---

(۲) نسخهٔ [ب] بهیلان *

متمکن ساخته سلطان آدم و پسرش را باو سپردند - کمال خان لشکري را رهگرای فنا ساخت - و سلطان آدم را مقید نگاه مي‌داشت - تا حیات طبیعي (۲) سپري کرد *

در طبقات اکبري آورده که کمال خان در سلک امرای پنجهزاري انتظام داشته - و بشیوهٔ مرضیهٔ شجاعت و پردلي و بصفت ستودهٔ سخاوت (۳) و کرم گستري ممتاز ابنای روزگار بود - و گفته که در سنه (۹۷۰) نهصد و هفتاد پیمانهٔ هستی او لبریز گردید - و این همان سال کامیابی اوست (۴) - والله اعلم *

کاکر علي خان

از یکه های همایون پادشاه است - سالے (که جنت آشیاني بگشایش هندوستان رایت عزیمت افراشت) او در رکاب پادشاهي وارد هندوستان گردیده - در عهد عرش آشیاني (۵) بمنصب دو هزاري رسیده - سال یازدهم (چون مهدي قاسم خان تعلقه دار گدهه (۶) بے اجازت پادشاهي عازم حجاز گردید) عرش آشیاني او را با جمعے دیگر بآن حدود تعین فرمود - و در جنگ ابراهیم حسین میرزا (که متصل قصبهٔ سرنال از مضافات صوبهٔ احمد آباد واقع شد) از ملتزمان

---

(۲) نسخهٔ [ب] طبعي - (۳) نسخهٔ [ج] بصنعت - (۴) نسخهٔ [ج] و الله اعلم بالصواب - (۵) نسخهٔ [ب] فردوس آشیاني - (۶) نسخهٔ [ب] گدهي *

رکاب پادشاهي بود - پستر همراه منعم بیگ خان خانان بمهم شرقي دیار تعین یافته - در ایامی (که فوج پادشاهي بمحاصرهٔ پتنه اشتغال داشت) روزت باتفاق پسر خود بر سر غنیم تاخته کارنامهٔ رستمي بظهور رسانید - و کار جمعی بشمشیر جلادت تمام ساخته مطابق سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد هجري خود نیز پیمانهٔ هستي لبریز گردانید *

کنور جگت سنگهه

پسر کلان و خلف الصدق راجه مانسنگهه کچهواهه است در عهد عرش‌آشیاني بصري و سرکردگي ناموري داشت - و گزین خدمات بجا آورد - و در سال چهل و دوم بکومک میرزا جعفر آصف خان (که بمالش راجه باسو زمیندار مؤ و پتهان مامور بود - و از ناسازی امرا کار پیش نمیرفت) تعین شد - و نیکو پرستاریها بتقدیم رسانید - و در سال چهل و چهارم سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هجري رایات پادشاهي بعزیمت دکن جانب مالوه بر افراخته شد - و شاهزاده سلطان سلیم باستیصال رانا امر سنگهه رخصت یافت - راجه مانسنگهه (که از نظم و نسق بنگاله خاطر وا پرداخته بحضور دولت بار اندوخته بود) بهمراهی شاهزاده تعین گشت - و پاسبانی آن مملکت وسیع بنیابت پدر بنام جگت سنگهه قرار گرفته دستوری یافت - هنوز نزد دارالخلافهٔ آگره در تهیهٔ سامان راه

بود که بافراط مي گساري در عین شباب ناگهاني واپسین خواب در ربود - و الوس کچهواهه را بدراز نای غم انداخت - عرش آشیاني از خسرواني نوازش مها سنگهه پور خرد سال او را بر نواخته بجایش فرستاد - و چمن‌زار امید جهانے شاداب گردید - فتنه سگالان آشفته رای آندیار و برخے افغانان (که پیوسته پرستاري نمودندے) ازان خرد سال حسابے بر نگرفته سر بشورش بر داشتند - مها سنگه از نا تجربگي چارهٔ آن آسان بر شمرده بآهنگ آویزش بر آمد - در قصبهٔ بهدرک سال چهل و پنجم هنگامهٔ نبرد گرمي پذیرفت - و چشم زخمے بفوج پادشاهي رسید - اهل خلاف برخے جاها بر گرفتند - راجه مانسنگه از شاهزاده جدائي گزیده به بنگاله گام سرعت بر گرفت - و در تلافيِ آن شکست کارنامها بر ساخت - مها سنگهه در سر آغاز شباب بطریقهٔ شنیعهٔ پدر شیفتهٔ شراب خان‌ومان خراب گشت - و جان شیرین بدان تلخ آبهٔ جگرسوز در باخت ⁕

کشن سنگهه راتهور
(۲)

برادر علاتيِ راجه سورج سنگهه مشهور و برادر اعیانيِ والدهٔ قدسیهٔ فردوس آشیاني ست - بیمن این گرامي نسبت در عهد جنت مکاني بمدارج قرب و دولت مرتقي گشت - و

---

(۲) نسخهٔ [ج] راتهور ⁕

با برادر کلان (که از اعیان سلطنت و سردار با سامان و جمعیت
(۲)
بود) بنفاق و کینه می گذرانید - اتفاقاً گوبند داس بهاتی
(که وکیل مطلق و مدار دولت راجه سورج سنگهه بود)
گوپال داس برادرزادهٔ راجه را بجهت نزاعی بقتل آورد -
چون راجه او را بسیار می خواست به باز خواست خون
نپرداخت - کشن سنگهه مذکور ازین اغماض بر آشفته بانتقام
برادر زاده در کمین فرصت نشست - و انتهاز قابو می جست -
در سال دهم جهانگیری سنه (۱۰۲۴) هزار و بیست و چهار
هجری (که سواد دار الخیر اجمیر معسکر پادشاهی بود)
دران روز (که جنت مکانی بسیر تالاب پهکر نهضت فرمود)
کشن سنگهه پیش از صبح بعزم قصاص سوار شده در فضائی
(که راجه سورج سنگهه فرود آمده بود) رسید - و برخی
مردم آزموده کار دلاور خود را پیاده ساخته بر سر خانهٔ گوبند
(۳)
داس فرستاد - آنها جمعی را (که برسم حراست و محافظت
اطراف خانه اش بودند) بشمشیر گرفتند - درین زد و خورد
و شور شغب گوبند داس بیدار شده بے سابقهٔ خبر
از یکطرف خانه بر آمد - تا بر کیفیت حال آگهی یابد -
مردم کشن سنگهه (که بجست وجوی او سراسیمه بودند) همین
که دیدند بقتلش پرداختند - کشن سنگهه (چون هنوز

---

(۲) نسخهٔ [ا] بهانی - (۳) نسخهٔ [ا - ب] محافظت *

ازین ماجرا آگهي نداشت) بشدت خشم و اضطراب خود نیز پیاده شده درون حویلي در آمد (۲) - هر چند مردم مانع آمدند ملتفت نشد - درین وقت راجه سورج سنگهه نیز بیدار شده شمشیر در دست از خانه بر آمد - و مردم خود را بمدافعه بر گماشت - دران هجوم کشن سنگهه با لختي همرهان کشته شد - و بقیة السیف خود را باسبان رسانیده برآمدند - مردم راجه دنبال گرفتند - پیش جهروکهٔ پادشاهي هنگامهٔ سر ربائي و جان ستاني گرمي پذیرفت - شمشیرهای آبدار بفرق هر که مي‌نشست تا کمر مي رسید و تیغهای فولاد هندي نژاد بکمر هر که مي‌خورد دو حصهٔ عدل مي ساخت - شصت و هشت راجپوت از طرفین دران معرکهٔ مرد آزما چهرهٔ مردانگي را بگلگونهٔ جانفشاني برآراستند - گویند ازان روز شمشیر سروهي اعتبار بهم رسانید - و مردم دیگر نیز خواهش نمودند - جنت مکاني بعد ازین سانحه منصبش را به پسران تقسیم نموده کشن گده وطن او را بآنها بحال داشت *

کاکر خان عرف خان جهان کاکر

از والا شاهیان فردوس آشیاني ست - پس ازان (که تخت سلطنت بوجود فایز الجود آن پادشاه رونق تازه پذیرفت) او بمنصب هزاري چهار صد سوار و انعام شش

---

(۲) نسخهٔ [ب] در آمده ٭

هزار روپیه مالامال نشاط گشت - و سال سیوم هنگامی (که اُلکهٔ دکن مخیم سرادق پادشاهي بود) در افواج متعینه (۲) جهت تنبیه خانجهان لودي و تخریب تعلقهٔ نظام الملک دکني بهمراهی راجه گج سنگهه اختصاص یافت - سال هشتم با سید خان جهان بارهه برای مالش جهجار (۳) سنگهه بندیله تعین شد - سال دهم باضافهٔ پانصدی شش صد سوار ارج ترقي پیمود - سال سیزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار سوار و خطاب کاکر خان عز ناموري اندوخت - پستر تعینات قلعهٔ قندهار گردید - مدتها درانجا ماند - (چون سال بیست و دوم شاه ایران آمده قلعه را بزور بر گرفت) او باتفاق خواص خان قلعه‌دار آنجا رفته شاه را دید - و رخصت هندوستان حاصل نموده بر گردید - همراه سلطان اورنگ زیب بهادر (که نوبت دوم بیساق آنجا نامزد شده بود) تعینات گشت - و سال بیست و ششم برکاب سلطان دارا شکوه بدان مهم شتافت - پس ازان احوالش بنظر نرسیده (۴) *

کار طلب خان

اصلش از قوم مرهته است - بسونت راو نام داشت - در عهد جنت مکاني در سلک ملازمان پادشاهي و تعیناتیان دکن

---

(۲) نسخهٔ [ب] متعینهٔ پادشاهي　(۳) نسخهٔ [ب] ججهار سنگهه -
(۴) نسخهٔ [ا] نرسید *

انتظام یافته - و بمنصب دو هزاری هزار سوار فائز گردیده - پس ازان (که بربقهٔ اسلام در آمد) بخطاب کار طلب خان مخاطب گشت - و سال سیوم جلوس فردوس آشیانی هنگامی (که حدود دکن مطرح الویهٔ فیروزی اثر بود) از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار امتیاز اندوخت - سال نهم (که پادشاه بار دوم بدکن رسیده افواج به تنبیه ساهو بهونسله و پامال ساختن ملک متعلقهٔ عادل خان تعین فرمود) او بهمراهی خان زمان اختصاص گرفت - پس ازان همواره با ناظمان دکن بوده - سال سی ام در رکاب پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بر سر قطب الملک شتافت - و پس از انفصال مقدمهٔ او همراه کیسر[۲] سنگهه زمیندار دیوگده جهت تحصیل[۳] زرے (که ذمهٔ مومی الیه قرار یافته بود) از پادشاه زاده مرخص گردید - و پس ازان (که کار فرمایان قضا توطیهٔ دیگر بر انگیختند و پادشاه زاده بتقریب عیادت پدر والاقدر از دکن عازم هندوستان گردید) او را مستمال ساخته همراه گرفت - و در محاربه با مهاراجه جسونت سنگهه و مقابلهٔ دارا شکوه ملازم رکاب بود - در ایام موعود روزگار زندگیش بسر آمد *

---

(۲) نسخهٔ [ب] کیسل سنگهه - (۳) نسخهٔ [ا] تحصل *

کنج علي خان عبدالله بیگ

پسر کلان علي مردان خان امیرالامرا ست - سال بیست و ششم جلوس فردوس آشیاني به منصب هزاري پانصد سوار و سال بیست و هشتم باضافهٔ پانصدي ذات و سال بیست و نهم باضافهٔ یکصد سوار کام دل بر گرفت - سال سي ام از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هشت صد سوار طبل شادماني بر نواخت - و (چون سال سي و یکم پدرش بعالم بقا خرامید) از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار مرتقي گشته گرد ملال از چهرهٔ آمال زدوده برافشاند - بعد تر همراه سلیمان شکوه بر سر محمد شجاع تعین شده - (چون زمانهٔ نیرنگ‌کار رنگ دیگر ریخت - و فلک شعبده‌باز نقش عالمگیري بر روی کار آورد) او خود را ببارگاه سلطنت رسانیده بحصول ملازمت پرداخت - و سال اول بعطای نقاره کوس شادماني زده همراه خلیل‌الله خان بتعاقب دارا شکوه مامور گردید - بعد تر بخطاب کنج علي خان مخاطب گشته در جنگ شجاع و نبرد دوم دارا شکوه همراه بود - سال نهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سرفراز گشته در سلک کومکیان دار الملک کابل انتظام یافت - و در جنگ افاغنهٔ خیبر شریک تردد مبارزان گردید - بعد تر حالات او بنظر نرسیده *

کیرت سنگهه

پسر دوم میرزا راجه جے سنگهه - (چون میوان (۲) فساد پیشهٔ کاما پهاري و کهوه مجاهد مابین مستقرالخلافهٔ اکبرآباد و دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد خار راه گشته مترددین و سکان آن نواحي را ایذا و آزار مي رسانیدند - و پرگنات از دست انداز ایشان رو بویراني نهاد - و تیولداران آن محال ازین رهگذر خسارت مي کشیدند) در آخر سال بیست و سیوم شاه جهاني از پیشگاه خلافت و جهان باني کیرت سنگهه بمنصب هشتصدي هشت صد سوار سرافرازي یافته محال مذکور بطریق وطن در تیولش مرحمت گردید - و بمیرزا راجه حکم شد که آن گروه واجب الدفع لازم‌الاستیصال را از بیخ و بن برکنده در قلع و قمع آنها دقیقهٔ نامري نگذارد - و آن سر زمین را از خار و خس مفسدان تبه‌کار به پیراید - و بجای ایشان مردم خود را آورده آباد سازد - راجه بوطن شتافته با چهار هزار سوار و شش هزار تفنگچي و تیر دار بمحال مذکور آمده بقطع جنگل پرداخت - و بسیارے از فتنه پژوهان را علف تیغ گردانید - و گروهے را ماسور ساخت - و فراوان مواشي بدست آورد - و بقیةالسیف را مستاصل نمود - هزار سوار از منصب راجه دو اسپه سه اسپه گشته پرگنهٔ حال کلیان (که

(۲) نسخهٔ [ج] میواتیان *

جمعش هشتاد لک دام است) در طلب این اضافه مرحمت شد - و کیرت سنگهه هم باضافهٔ منصب و فوجداری میوات سر بر افراخت *

و (چون سرو فطرتش برستهٔ جویبار میرزا راجه بود - و نهال شعورش تربیت یافتهٔ بوستان سرای دانش آن بلند فکرت) در کمتر زمانے معاملهٔ فهمي و کاردانئ خود را خاطر نشین بادشاه ساخت - و در سال بیست و هشتم هنگامے (که الویهٔ جهانباني بجانب دار الخیر اجمیر باهتزاز آمد) او را از سابق و لاحق بمنصب هزاری نهصد سوار ممتاز نموده بحراست شهر دار الخلافة رخصت فرمود - و [چون آخر سال سیوم عمارات فیض آباد معروف به مخلص پور از مضافات پرگنهٔ مظفر آباد سرکار سهارن پور (۲) بر کنار دریای جون متصل کوه دامان شمالي (که بکوه سرمور نزدیک است) قریب باختتام رسید - و نهضت پادشاهي بسیر آن مکان دل نشین (که از دار الخلافة چهل و هفت کروه جریبي سمت) (۳) اتفاق افتاد] کیرت سنگهه بحفاظت بیرون شاه‌جهان آباد دستوری یافت - و (چون پدرش از مرافقت سلیمان شکوه جدائي اختیار نموده عازم آستان عالمگیري گردید) کیرت سنگهه (که بعد از جنگ دارشکوه بوطن رفته بود) بپدر ملحق شده همراه

---

(۲) نسخهٔ [ج] سارنگ‌پور - (۳) نسخهٔ [ب] افتاده *

او استسعاد ملازمت نمود - و بعطای عام مشمول نوازش گشت - و بجهت تنبیه مفسدان میوات مرخص گردید - و چندے بفوجداری نواح دارالخلافة پرداخت - پستر بهمراهی پدر در تسخیر ولایت سیوا تردد‌های نمایان نمود - و با سه هزار کس روبروی قلعهٔ بورندهر (۲) ملچار برساخت *

(چون سیوا رهگرای اطاعت و انقیاد گردید و جمیع عمده‌های آن جیش بالطاف پادشاهانه کامیاب گشتند) کیرت سنگهه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار سر بلندي یافت - بعد ازان (چون میرزا راجه بتاخت ولایت بیجاپور لوای عزیمت برافراخت و فوج التمش را بشهامت کیرت سنگهه انتظام بخشید) او دران معارک هیجا با مبارزان عساکر بیجاپور نبرد‌های مردآزما نمود - و (چون میرزا راجه در برهانپور باجل طبیعي (۳) در گذشت) او دولت اندوز حضور گشته بعنایت نقاره و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار پایهٔ اعتبار برتر افراخت - و باز کومکی دکن گشته مدتے دران ولایت بسر برد - در سال (۴) شانزدهم سنه (۱۰۸۴) یکهزار و هشتاد و چهار هجري بنهان خانهٔ نیستي فرو رفت *

---

(۲) نسخهٔ [ج] بورندهر - (۳) نسخهٔ [ب] طبعي - (۴) نسخهٔ [ب] و در سال *

کامکار خان

پسر دوم جعفر خان است - در ابتدای سلطنت خلدمکان بمنصب در خور سربلندي يافته - سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب هزاري دو صد سوار و خطاب خاني کامياب گشته - سال دهم از تغير لطف‌الله خان بخدمت بخشيگري احديان اعتبار بر گرفت - سال دوازدهم بداروغگي جواهر بازار تفاخر جست - سال نوزدهم بوجهی از منصب برطرف گشت - سال بيست و يکم مورد عاطفت گشته از تغير رحمت خان بخدمت بيوتاتي مباهات اندوخت - سال بيست و دوم (که پادشاه از دار الخلافة عزيمت اجمير فرمود) او بقلعه داري دار الخلافة مامور شد - سال بيست و چهارم از تغير اشرف خان واقعه خواني و سال بيست و پنجم از انتقال عبد الرحيم خان بخشي سيوم و سال بيست و هفتم بعزل مغل خان آخته بيگي و سال بيست و هشتم داروغگي جلو و سال سي ام عوض بهره مند خان داروغهٔ غسل خانه و آخر همين سال پس از انتقال محمد علي خان خانسامان شد - پستر از تعلقهٔ مذکور معزول شده سال سي و سيوم با جماعهٔ مامور گرديد که مردم محل محمد معظم را بشاه جهان آباد برساند - سال چهل و سيوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري رايت بلند پايي افراخت - چندے قلعه داري اکبر آباد

هم داشت - سادهٔ لوحیهای او زبان زد است - و با بےکمالي نظر بعلو خاندان بسیار بر خود مي پیچید - و سر بهیچ کس فرو نمي آورد *

گویند روزے پادشاه پیغامے بامیر خان تهتهٔ فرمود که بکامگار خان برساند - او مصحوب معتمدے ازین ماجرا خان مذکور را مطلع ساخته استدعاے آمدنش بخانهٔ خود کرد - خان مذکور بدر تجاهل زده پرسید که کدام امیر خان - امیر خان خود بني عم ما بود - واسطه گفت که امیر خان عبدالکریم تهتهٔ - گفت یعني عبدالکریم فراش - بگوئید که ما بخانهٔ فراشان نمي‌آئیم - و باین حرف تلمیح بدان کرد که میر عبد الکریم مدتے داروغگي جا نماز خانهٔ پادشاهي داشت - چون امیر خان این نقل پیش پادشاه کرد فرمود که آخر پسر جعفر خانست در خانه نبایستي طلب داشت - قطعهٔ نعمت خان عالي که بیت اولش اینست　　* بیت *

* کتخدا شد بار دیگر خان عالي منزلت *

* با کمال عز و تمکین و وقار و زیب و زین *

در حق اوست *



حرف اللام

لشكر خان

محمد حسین نام خراساني در عهد عرش‌آشیاني بمنصب دو هزاري و خدمت والای میر بخشیگري و میر عرضي اختصاص داشت - در سال یازدهم بسعایت مظفر خان تربتي معزول گردید - و در سال شانزدهم از بے خردي و دولت نخوتي روز روشن مست شراب بدربار آمده عربده ناکي نمود - چون بعرض پادشاهي رسید با وصف عمدگي و تفویض مناصب عظیم‌الشان او را بدم اسپ بسته گردانیدند - و چندے محبوس داشته وا گذاشتند - و در تسخیر بهار و بنگاله بهمراهي (٢) خان خانان منعم خان تعین بود - در جنگ داؤد کراني (٣) (که دعوی وراثت آن مملکت مي نمود) در فوج قول برفاقت سپه‌سالار پای ثبات افشرده زخمهای عنیف برداشت - اگرچه زخمها به شد لیکن از بے پروائي و سهل انگاري

(٢) نسخهٔ [ا - ب] خان خانان منعم تعین بود (٣) نسخهٔ [ج] کرراني *

ایام نقاهت در نهصد و هشتاد و دو در بنگاله قالب تهي کرد - صاحب جمعیت بود - هزار سوار نوکر خود داشت *

اگرچه این افراط تعذیب (۲) (که از جانب پادشاه در بارهٔ او سر زد) بظاهر استیلای قوت غضبي ظاهر مي‌کند - چه در عرف و عادت سلاطین دانش‌آئین (که سیاست و تهدید را ناگزیر انتظام نشأه ظاهر دانند) تعزیر بشخص بر مي گیرد - یکی را بزهر چشم و چین پیشاني و دیگرے را بدرشتي و سخت زباني بعضے را سیلي و مشت کوب و برخے را بکره و چوب سزا دهند - خوش گفت کسے که گفت * رباعي *

* تادیبي اگر ضرورت افتد بهوس *
* یکدست خطا ست (۳) گوشمال همه کس *
* ای مطرب قانون بساط انصاف *
* دف را بطپانچه کوب و نی را بنفس *

اما نظر بر شخصیت این مرد جاه پرست بموقع واقع شد - که با وصف این همه عمدگي متحمل چندین خواري و خفت گشته از رذالت نفس و دناءت همت دست از نوکري و ملازم پیشگي بر نداشت - و الا بسا کم رتبگان که بکجی ابرو و حرف پهلو دار جان بپاس آبرو سپرده اند - و عزت و نیکنامي جاوید اندوخته *

---

(۲) نسخهٔ [ج] این اسراف تعذیب - (۳) نسخهٔ [بد] هرکس ٭

تنبيــــه

چون شخصيت هر کس قطع نظر ازان شخص بمفهوم غير مختلف است احکام شرعي (که اشمل و انفع وارد شده) بشخص برنمي‌گردد بل برفعل مترتب است - و بقدر آن مزد و اخذ قرار يافته * ع *

* هر عمل اجرے و هر کرده جزائے دارد *

لشکرخان ابوالحسن مشهدي

ابتدا ديوان شاهزاده سلطان مراد بود - پس از فوتش از دکن آمده در خدمت شاهزاده سلطان سليم بندگي اندوخت و حسن پرستاري را سرمايهٔ دولت ساخت - بعد فرمانروائي بخطاب لشکر خاني و منصب عمده سر بر افراخت - و مدتے بديواني و بخشيگري صوبهٔ کابل مي پرداخت - چون خان دوران ناظم آنجا نرد مخالفت مي باخت طلب حضور شد - و پس ازان به تنبيه افغانانے (که سنگ راه مترددين هندوستان و کابل بودند) مامور گشت - و مهما امکن در زدن و بستن رهزنان و قطاع الطريق سعي بليغ بکار برد - تا بروجه نيک امن طريق (۲) صورت گرفت - و در سال چهاردهم (که اول مرتبه سير گلگشت کشمير منظور جنت مکاني گرديد) او را بعنايت علم و نقاره مفتخر ساخته بحراست دار الخلافهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ج] امن بطريق •

آگره گذاشتند - و (چون افواج پادشاهي بهمراهی شاهزاده پرویز بسپه سالاری مهابت خان در تعاقب شاهزاده شاهجهان تعین شد) لشکرخان نیز کمکي گردید - بعد رسیدن برهانپور (چون عادل شاه والی بیجاپور بر رغم ملک عنبر با مهابت خان طرح دوستي انداخته ملا محمد لاري سپه سالار خود را با پنج هزار سوار گزیده به برهانپور فرستاد) مهابت خان راو رتن سربلند رای را بحراست بلده گذاشته لشکرخان را با جمعی از امرا همراه ساخت - و تمشیت مهام آنجا بملا محمد تفویض نمود - و خود با شاهزاده پرویز بجانب اله آباد شتافت - ملک عنبر (که منتهز فرصت بود) به بیجاپور رفته محاصره نمود - عادل شاه باستحکام برج و باره پرداخته مسرعان بطلب ملا محمد روانه کرد - و بمهابت خان نوشت که در ازای هواخواهی پادشاهي چشم اعانت دارم - و سه لک هون (که قریب دوازده لک روپیه باشد) برسم مدد خرج سپاه نیز حواله نمود - چنانچه حسب الرقم مهابت خان سربلند رای با معدودے در شهر اقامت گزیده لشکر خان را با فوج دکن در رفاقت ملا محمد باستیصال ملک عنبر راهي ساخت - ملک عنبر آگهي یافته بلشکر خان نوشت که نسبت بملازمان پادشاهي گستاخي سر نزده - بچه تقریب واجب‌التخریب شده ام - چون با عادل شاه از قدیم الایام بر سر حدود ملکي

نزاع است مرا با مدعي بگذارید - تا هرچه مقدر است بظهور آید - اصلا التفات بحرف او نکرده بحوالی بیجاپور رسیدند - ناگزیر ملک عنبر دست از محاصره برداشته راه دیار خود گرفت - ملا محمد سر در دنبالش گذاشت - هرچند او سپراندازي و مدارا مي نمود ملا محمد حمل بر عجز و زبوني کرده شدت و غلظت مي‌افزود - چون کار برو تنگ شد - و اضطرار (۲) دامن‌گیر گشت) ناگزیر در منزل بهاتوري پنج کروهی احمدنگر قرار بجنگ داده رزم طلب گردید - اتفاقاً ملا محمد لاري کشته شد - و سررشتهٔ انتظام فوج عادل شاهیه گسیخت - جادو رای و اودا رام از امرای پادشاهي دست بکار جنگ نابرده راه فرار سپردند - اخلاص خان و غیره بیست و پنج نفر از سرداران بیجاپور (که مدار دولت عادل شاهیه بر اینها (۳) بود) گرفتار شدند - ازان میان فرهاد خان را (که تشنهٔ خون او بود) از سرچشمهٔ تیغ سیراب ساخت - و از امرای پادشاهي لشکر خان با میرزا منوچهر و عقیدت خان وغیره چهل منصبدار بقید ملک عنبر در آمدند - و چندے بمقتضای سرنوشت آسماني در قلعهٔ دولت آباد محبوس و مسلسل بودند - پس از فوت سلطان پرویز (که مهمات دکن بخان جهان لودي بالاصالة باز گردید) لشکر خان با دیگر امرا رهائي یافته

---

(۲) نسخهٔ [ب] اضطراب - (۳) نسخهٔ [ج] برآنها -

ببرهانپور آمد - پس از سریر آرائی فردوس آشیاني نظر بر
سوابق خدمات او (که در ایام شاهزادگي بضرورت وقت ده
لک روپیه بطریق قرض داده بود) مبلغ مذکور باز مرحمت
فرمودند - و باضافهٔ دو هزاری ذات و سوار بمنصب پنجهزاری
چهار هزار سوار بلند پایه گردید - و بصوبه‌داری کابل از تغیر
خواجه ابوالحسن تربتي اختصاص گرفت - اتفاقاً پیش از
وصول منصوب نذر محمد خان والی بلخ و بدخشان از
کوتاه بیني و قابو طلبي وقوع حادثهٔ جنت‌مکاني را موجب فوز
مطلب پنداشته بهوس تسخیر کابل گران لشکرے کشیده
بحوالی آن بلده شورش‌افزا گشت - لشکر خان بانتظار
کومک حضور (که مهابت خان سپه سالار مامور شده بود)
در راه متوقف نگشته بلا اهمال گام سرعت برداشت - چون
به باریک آب (که دوازده کروهی شهر است) رسید نذر محمد
خان از گرد قلعه برخاسته باردهٔ دستبرد پیش آمد - لشکر
خان از ناموس‌جوئي و کارطلبي بقصد پیکار باستعجال روان
شد - نذر محمد خان دید که لشکر خان به نهایت دلیري
و چیرگي مي‌آید و نوکران ماهوارہ خوارش (که در روز
بد همپائي نمایند) قلیل - سود این تجارت نارائج دانسته
نهم محرم‌الحرام سنه هزار و سي و هشت هجري عطف عنان
نمود - و نشیب و فراز مسافتي (که در یکماه قطع کرده بود)

بچهار روز نوردیده ببلخ رسید - لشکر خان داخل نزهتگاه کابل گشته باستمالت و ترفیهٔ سکنهٔ شهر و رعایای نواحي (که غارت زده و ستم رسیدهٔ اوزبکان تهیدست بودند) پرداخت و هرجا مناسب دید فوجی فرستاده متمردان را برانداخت - اما [چون قطان صوبهٔ کابل (که از طائفهٔ سنیهٔ سنیهٔ حنفیه اند) از سلوک لشکر خان بسبب مخالفت مذهب راضي نبودند] در سال چهارم معزول گشت - و در سال پنجم از تغیر مهابت خان بحراست دهلي نامزد گردید - و (چون از کبر سن خدمات مرجوعه ازو متمشي نمي‌شد) در سال ششم داخل لشکر دعا گردانیدند - او با پسران بآستانبوس سر برافراخت *

اگرچه در پادشاهنامه علت انزوا غیر از پیري بیان نکرده - اما بقرائن حال تفرس میرود که پیري چندان در نیافته بود که از نوکري معاف دارند - مگر بوجهی از جانب او انحراف بمزاج پادشاهي رو داده باشد - گویند پس از استعفای نوکري عازم حج گشت - و بعد تحصیل زیارت عتبات عالیات و صرف زرهای گران دران مشاهد قدسیه بوطن مالوف رفت - و بجاروب‌کشي آستان ملائک پاسبان رضویه (علي ساکنها الثناء والتحیة) فائز گردید - و دران بلده سرا و رباط اساس نهاد - و املاک بسیار خرید - و

همان جا رخت هستي بربست - اولاد او در هندوستان ماندند - خلف رشيدش سزاوار خان است (كه احوال او درين اوراق سمت تحرير يافته - و پسر ديگر ميرزا لطف الله است - مذهب سنت و جماعت اختيار كرده بخشي دكن شده بود - شبي وقت كوچ در پالكي نشسته بود كه ناگاه شخصي بر سرش رسيده بخنجر بيداد هلاك ساخت - و بدر رفت - و هيچ ظاهر نشد كه بود - و بابا ميرك خويش او در عهد جنت مكاني ترقي كرده كارهاى نمايان در دامن كوه كانگره نمود - هنگامي (كه شاهزاده شاهجهان محاصرهٔ برهانپور فرمود) همراه راو رتن بود - روزي (كه شاه قلي خان بشهر در آمد) او جنگ كرده كشته گرديد - پسرش لطيف ميرك در قلعه دارئ انكي تنكئ دكن بسر مي برد - بيرون باري باغچهٔ طرح انداخته گور خانهٔ خود ساخته بود - همانجا مدفون گرديد *

لشكر خان عرف جان نثار خان

يادگار بيگ نام پسر زبردست خان والا شاهئ اعلى حضرت است - در حيات پدر بدولت روشناسي و تقديم خدمات عمدهٔ پادشاهي فايز گرديد - و در سال نوزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزارئ ذات دو صد سوار و (٢) دارغگئ گرز برداران و منصبداران

(٢) نسخهٔ [ج] و بدارغگئ •

نقدي مفاخرت اندوخت - و در همین سال باضافهٔ پانصدی
(۲)
سیصد سوار فرق عزت بر افراخت - و بخطاب جان نثار خان
چهرهٔ ناموري افروخت - و (چون همواره فیما بین سلاطین
والا دودمان تیموریه و خواقین عالیشان صفویه ابواب اتحاد و
یگانگي مفتوح و از جانبین ارسال نامه و پیام و اهدای هدایا
مسلوک بود) شاه صفي در آخر فرمانروائی خود بر سر مقدمهٔ
قندهار برخی اندیشها (که مورث رنجش بود) بخود راه داده
سلسله گسل محبتهای دیرین گردید - چون او ازین جهان
گذران درگذشت فردوس آشیاني نپسندید که موالات قدیم
یکباره انقطاع پذیرد - در همین سال جان نثار خان را (که
شایان سفارت بود) بعطای طلب دو سالهٔ او و همراهانش نقد از
خزانه برنواخته بارمغان ده لک و پنجاه هزار روپیه و نامهٔ
معنون بتعزیت شاه صفي و تهنیت جلوس شاه عباس ثاني (که
پسر جانشین اوست) و مشعر بر معذرت آمدن علي مردان
خان بهادر بهند (که نه بحسب جاه و آرزوی نوکري بوده
بل بشرارت حسد پیشگان کناره گزیده) روانهٔ ایران دیار فرمود -
و خان مذکور در آخر سال بیست و یکم از حجابت برگشته
تقبیل سدهٔ خلافت نمود - و بمنصب دو هزاري هفتصد سوار
و خدمت آخته بیگي سرافرازي یافت - و در سال بیست و

(۲) نسخهٔ [ج] شش صد ه

سیوم بمیر توزکي درجهٔ اعزاز پیمود - و در سال بیست و چهارم بخدمت بخشیگری دوم از تغیر سیادت خان پایهٔ اعتبارش افزود - و سال بیست و پنجم اضافهٔ پانصدی (۲) سیصد سوار یافته بخطاب لشکر خان نامور گردید - و سال بیست و ششم بمنصب سه هزاری هزار سوار فایز شده به بخشیگری فوج متعین شاهزاده دارا شکوه بیساق تندهار مامور گشت - و در سال بیست و هفتم از ملتان حسب الحکم بدرگاه پادشاهي سعادت تلثیم عتبهٔ اقبال اندوخته بدستور پیش بخدمت بخشیگری دوم از تغیر ارادت خان سر بلند گردید - و در سال بیست و نهم امرے چند (که دلالت بر عدم تدین داشت) بر روی روز افتاد - و ظاهر شد که در بخشیگري دست طمع گشوده و ذیل دیانت خود بلوث خیانت آلوده - او را از خدمت باز داشته بکمی پانصدي معاتب کردند - و پس ازان بمالش فتنه پژوهان حوالی حصار و بیکانیر تعین شد - و در سال سي و یکم از انتقال علي مردان خان امیر الامرا بصوبه داری کشمیر و اضافهٔ پانصد سوار سر افرازي یافت - و بعد از نخستین جلوس عالمگیري بارسال خلعت و اضافهٔ پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار مورد عنایت گشت - و بتفویض صوبه داری

(۲) نسخهٔ [ج] اضافهٔ پانصدي یافته ۰

ملتان معزز شد - و در سال سیوم از تغیر قباد خان بصوبه داری تهته مامور گشت - و پس ازان بنظم صوبهٔ بهار رخش عزیمت راند - و در سال یازدهم از بهار معزول شده بخدمت صوبه داری ملتان از تغیر طاهر خان سرفراز گردید - و در سال سیزدهم از ملتان بحضور رسیده از انتقال دانشمند خان میربخشي بخدمت بخشیگری اول و بافزایش هزاری هزار سوار بمنصب پنجهزاری سه هزار سوار بلند مرتبه گشت - و در آخر همین سال سنه (۱۰۸۱) یکهزار و هشتاد و یکم هجري رخت هستي بربست - از پسرانش کسی ترقي نکرد - صبیهٔ او بحبالهٔ نکاح لطف‌الله خان بن سعدالله خان مرحوم بود *

لطف الله خان

مهین خلف جملة الملک سعد الله خان است که نقوش فضائل و رقوم کمالات او بر صفائح السنه تا مرور دهور جلوه گر خواهد بود - (چون آن مربع نشین مسند وزارت در مبادی سال سي ام جلوس اعلی حضرت ازین سپنجي سرا انتقال نمود) لطف الله خان در سن یازده سالگي بود - بمنصب دهصدی (۳) صد سوار مشمول نوازش خسرواني گشت - پس ازان (که عنان فرمانروائی هندوستان بدست اقتدار عالمگیری

(۲) نسخهٔ [ج] در آخر همین سال سنه هزار و هشتاد و یک هجري -
(۳) نسخهٔ [ج] هفت صدي *

در آمد) ازانجا (که پدر مرحومش نسبت بساير شاهزادگان در خدمت پادشاه زاده محمد اورنگ زيب بهادر ربط دلي و اخلاص از صميم قلب داشت) او را مورد گوناگون التفات فرموده بمنصب هزاري چهار صد سوار سربلند گردانيد - و همواره مورد تربيت داشته بافزايش منصب و تفويض خدمات حضور بر نواختند - کمتر داروغگي بود از داروغگيهاى عمدهٔ حضور که خان مذکور سرانجام نکرد - و در سال دوازدهم از تغير عاقل خان بخدمت ڈاک چوکي مباهي شد - و سال سيزدهم از تغير حاجي احمد سعيد خان داروغگي عرض مکرر يافت - و در سال چهاردهم بخلعت کتخدائي با صبيهٔ لشکرخان ميربخشي (که پيش ازان درگذشته بود) مخلع گرديد - و در نوزدهم سال بعد مراجعت از حسن ابدال بلاهور از تغير فيض الله خان بداروغگي فيل خانه اختصاص گرفت - و در سال بيست و يکم از انتقال شيخ عبدالعزيز اکبرآبادي بتازگي قامت امتياز بخلعت عرض مکرر برآراست - و در همين سال باعزاز خسرواني (که خان مشار اليه در قلعه پالکي سواره مي آمده باشد) در سائر همچشمان معزز گشت - و در سال بيست و سيوم صوبه داري لاهور از تغير قوام الدين خان ببادشاهزاده محمد اعظم مفوض گرديد - خان مزبور بنيابت شاهزاده اعتبار اندوخته رخصت يافت - و سال ديگر بحضور رسيده از

تغیر عبد الرحیم خان به داروغگی غسلخانه فرق عزت برافراخت -
و در سال بیست و پنجم از تغیر کامگار خان بواقعه خوانی
فایز شد - و سال دیگر بداروغگی جلو خاص و چوکی خاص
مخصوص الطاف گشت *

(چون قابلیت و کمال خان مذکور شهرهٔ آفاق بود و جودت
طبع و صفائی ذهن و رسائی فکر بکمال داشت) در محاصرهٔ
گولکنده جوهر شجاعت و مردانگی خود را دل نشین همگنان (۲)
ساخته مصدر ترددات نمایان گردید - خصوص دران نیم
شبی [که محصوران بر دمدمهٔ پادشاهی (که بکنگرهٔ قلعه
رسیده بود) ریخته توپ را بیکار کردند - و سید عزت خان
میر آتش را با سربراه خان چیلهٔ جلال نام بسته بردند]
لطف الله خان که با جماعهٔ چوکی خاص بمحافظت آن تعین
شده بود تا سه روز درمیان دریا (که پای قلعه است) بپردلي
و دلاوري استقامت ورزید - تا جمعیت دیگر رسیده غنیم را
بر داشتند - و دمدمه قائم کردند - خان مذکور باضافهٔ
پانصدي مفتخر شد - و (چون نقد بهادری او بدار العیار
امتحان سره برآمد) در سال سي و چهارم سمت تهانهٔ
کهڈاوٗن بمالش اشقیا رخصت یافت - و در سال دیگر از
تغیر صلابت خان مجدداً بداروغگی چوکی خاص مورد لطف

(۲) نسخهٔ [ج] خود را نیز *

گردید - و در همین سال بصدور زلتی بسلب منصب معاتب شد - و پس از چند روزے ببحالی نوکري آب رفته بجویش باز آمد - و در سال سي و نهم از تغیر صف شکن خان بخدمت آخته بیگي و از تغیر خانه زاد خان بداروغگی خاص چوکي سر افرازي یافت - و در سال چهل و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و بعطای نقاره بلند آوازه گشت - و بصوبه داری بیجاپور مامور شد - و سال چهل و پنجم ازانجا معزول گشته باوزونی پانصد سوار بحراست اورنگ آباد تعین گردید - و در سال چهل ششم پس از فتح قلعهٔ کهیلنا صوبه داری مذکور به شاهزاده بیدار بخت مفوض شد - و خان فیروز جنگ از برار بمحافظت بنگاه پادشاه مامور گشت - و صوبه داری آنجا بنیابت (۲) بلطف الله خان (که خسرپورهٔ (۳) خان فیروز جنگ میشد) قرار یافت - خان مذکور بتعلقه نرسیده در سنه (۱۱۱۴) یکهزار و یکصد و چهارده رخت هستي بوست - با فضل و کمال بشجاعت و کارطلبي اتصاف داشت - و مکرر مصدر کارهای نمایان شده بایستی بیش ازین ترقي مي‌کرد و پایهٔ دولت را به منتهای مراتب امارت مي‌افراشت شاید لختی سبکیهای وضع و برخی تکلفهای بیجا (که در مزاجش بود) مانع شده *

---

(۲) نسخهٔ [ج] بنیابت لطف الله خان - (۳) نسخهٔ [ج] بقلعه نارسیده *

(۲)
مشهور است که روزے پادشاه عرضي کسے (که بعض مقدمات مخفيه مندرج بود) مي خواند - اتفاقاً هنوز آن مقدمات بر زبان پادشاه نگذشته که از جانبے بعرض رسيد - و تفحص شد که چگونه افشای این امور شد - آخرالامر پادشاه بحدت درست فرمود که سواے لطف‌الله خان کار دیگرے نیست - پستر معلوم شد (که خان مذکور از پشت آن عرضي همه مطلب دریافته بمردم اظهار نمود - لهذا روزے چند از باریابی خلوت ممنوع گردید - محاوره و مکالمه بالفاظ غیر مانوس (که محتاج بفرهنگ و قاموس بودے - و آن دور از سلاست و رواني ست) بسیار داشت - عبارتهاے ساخته و تراکیب به تکلف تراشیدهٔ وی زبان زد مردم است - پسرش محمد خلیل عنایت خان (که چندے بحراست برهانپور قیام داشت) سپاهي وضع میرزا منش بود - در نغمات هندي خالي از کمال نبود - در جنگ جاجو (که میان شاه عالم و محمد اعظم شاه بر سر سلطنت هندوستان صف آرائي بمیان آمد) خان مذکور در فوج جهاندار شاه معزالدین بود - چون سادات بارهه (که هراول بودند) با معدودے گرم عنان گشته بجنگ در پیوستند عنایت خان نیز خود را بکمک رسانید - چون غلبهٔ مخالف مشاهده

---

(۲) نسخهٔ [ج] بعضي ه

نمود از فیل فرود آمد - و نورالدین علي خان برادر حسن علي خان و حسین علي خان آنرا دیده به برادران خود گفت که حیف این شیخزاده گوي از میدان برد - بمجرد این حرف آنها نیز از فیلان فرود آمدند - و در مقابل امان‌الله خان و سید اوتاد محمد و ابراهیم بیگ بسري و دیگر نوکران قدیم محمد اعظم شاه بودند (که از سالها بشجاعت و مردانگي نام بر آوردند) باهم در آویختند - و طرفه گیر و دارے و غریب کارزارے واقع شد - که ترک خون‌آشام بهرام را از نظارهٔ آن کندآوري دود حیرت بسر بر آمد - عنایت خان زخمهای کاري بر داشته در میدان افتاد - رمقے از جان داشت - بعد از ساعتے درگذشت خلد منزل او را ملقب بعنایت خان شهید فرمود - و به پسرانش (که خرد سال بودند) رعایتے نمود - در عهد فردوس آرامگاه هنگامے (که نواب آصف جاه نظام‌الملک از دکن بدارالخلافة شتافته) از انتقال محمد امین خان وزیرالملک مسند آرای وزارت گردید - دختر خان شهید را (که طغای زادهٔ آن نوئین بلند اقبال بود) بعقد ازدواج در آورده موسوم بصاحب بیگم نمود - و بدین انتساب جدید پسران او را امتیاز و اعتبار دیگر بهم رسید - حفیظ الدین و محمد سعید خان (که برادر اعیاني بودند) برفاقت آصف جاه بدکن آمدند - و بعد جنگ مبارز خان هر یکے فوجداري عمدهٔ

یافته صاحب طبل و حشم گردید - و پس از حفیظ الدین خان بهادر بنیابت صوبه داری برهانپور سرفرازی یافت - و چون در سال (۱۱۵۰) هزار و صد و پنجاهم (۲) هجري بار دیگر آصف جاه لوای عزیمت دار الخلافة بر افراخت هر دو برادر با قامت دکن نگرائیده همراهي گزیدند - و اینها را (که سکونت شاه جهان آباد مرغوب طبع بود) با آصف جاه معاودت دکن ننموده در رکاب پادشاهي ماندند - و بشرف این قرابت در پیشگاه خلافت عزت و احترامی دارند - و هر دو بخوش وضعي و رنگیني موصوف اند - خصوص محمد سعید خان بهادر امیر زادهٔ واقعي ست - اگرچه در بیش منصبي از پدر و جد درگذرانیدند اما آن حالت و دستگاه بالفعل ندارند - (۳) دو برادر دیگر یکی محي الدین قلي خان و دوم معین الدین قلي خان (که در دهلي بودند) در قتل عام نادر شاه کشته شدند (۴) #

لطف الله خان صادق

از شیخ زادهای انصاري - وطنش (۵) پاني پت است - وقت خلد منزل در دربار پادشاهي آمد و رفت نموده از کم رتبگي بپایهٔ عمدگي رسید - و در عهد جهاندار شاه بپایهٔ عتاب درآمده خانه اش ضبط شد - ازین جهت با محمد فرخ سیر

---

(۲) نسخهٔ [ج] پنجاه هجري - (۳) نسخهٔ [ج] و برادر دیگر محي الدین قلي خان - (۴) نسخهٔ [ج] کشته شد • (۵) نسخهٔ [ب] و وطنش •

توسل جسته پس ازان (که شاهد سلطنت هندوستان بهشت نشان در آغوش او درآمد) بعد فتح یافتن بر جهاندار شاه باتفاق سید عبد الله خان به بندوبست دار الخلافه تعین شده - قطب الملک دیوانی خالصه بنام او تجویز نمود - و پادشاه این تعلقه بنام جهیله (۲) رام ناگر مقرر کرده بود - بدین تقریب مابین پادشاه و وزیر کدورت واقع شد - قطب الملک گفت که هرگاه تجویز اول وزیر پذیرا نشود استقلال او معلوم - آخر تعلقهٔ مزبور بنام خان مسطور قرار یافت - و در عهد فردوس آرامگاه بخدمت خانساماني و منصب شش هزاري و خطاب شمس الدوله بهادر متهور (۳) جنگ کامیاب گردید - بعد آمدن نادر شاه (چون ازو حرکات خلاف مرضي بظهور آمد) بپایهٔ عتاب درآمد - در عهد احمد شاه درگذشت - در لقب او (که لفظ صادق افزون شده) وجه آن زبان زد عوام است دلیر دل خان برادر اوست - که همراه امیر الامرا مي بود - و بمنصب سه هزاري رسیده - و برادر سیوم او شیر افکن خان است - که بفوجداری کره مضاف آله آباد سرفراز شده - از پسرانش عنایت خان راسخ و شاکر خان بقدر ترقي کردند *

---

(۲) نسخهٔ [ج] چیله رام - (۳) نسخهٔ [ب] تهور جنگ *

حرف المیم

* مصاحب بیگ *

ولد خواجه کلان بیگ که پدرش مولانا محمد صدرا از اعاظم ارکان دولت میرزا عمر شیخ بود - و شش پسر او در فیکو خدمتی فردوس مکاني خود را نثار کردند - خواجه با این همه حقوق بفرط رشادت و فراست و سنجیدگی اطوار و شایستگی فضائل منظور نظر بابري شده سرآمد امرای بزرگ گردید - برادر دیگرش کچک خواجه مهردار و معتمد خاص بود - پس از فتح هندوستان (که روز جمعه بیستم رجب سنه (۹۳۲) نهصد و سي و دوم هجري واقع شد - و آگره مخیم سرادقات فردوس مکاني گردید) سپاه چغتا را قلت مجانست علت عدم موانست با اهل هند شد - و افراط گرمی هوا و شائبهٔ سموم و وبا ضمیمه گشت - درین اثنا از ناروائی راهها و دیررسی سودا (که تنگی معیشت و فقدان اجناس پدید آمد) امرا قاطبةً قرار بر معاودت داده بسیارے یکه جوانان

بے رخصت بکابل رفتند - خواجه کلان بیگ را (که در جمیع معارک و مواتب خصوص درین یورش سخنان مردانه عالي همتانه میگفت) نیز رای برگشت - فردوس مکاني (که دل نهاد اقامت این دیار بود) فرمود که این چنین ملکے (که بچندین سعي و اهتمام بدست آمده) باندک تعبے و کلفتے (که رو دهد) از دست دادن رسم جهانگیران هوشمند نیست - اما بپاس خاطر خواجه (که در بازگشت اصرار داشت) تیولداري غزنین و گردیز (۲) بنام وي مقرر فرموده بدان جانب رخصت فرمود - در واقعات بابري مرقوم خامهٔ راستي رقم آن پادشاه است که تسخیر هندوستان بمساعي جمیلهٔ خواجه میسر شده - و در نصائح جنت آشیاني بحسن سلوک با خواجه و صفح گستاخیهای او وصیت فرموده - پس (۳) از ارتحال فردوس مکاني خواجه رفاقت میرزا کامران اختیار نموده از جانب او بحکومت قندهار مي پرداخت - در (۹۴۲) نهصد و چهل و دو سام میرزا برادر شاه طهماسپ صفوي بر سر قندهار آمده آنرا محاصره نمود - تا هشت ماه نگاهداشت - چون مرتبهٔ دوم شاه خود آمد ناچار قلعه سپرده در لاهور بمیرزا کامران پیوست - و بعد سنوح قضیهٔ چوسا (۴) خواجه همراهی جنت آشیاني (۵)

(۲) نسخهٔ [ا] گردیز - (۳) نسخهٔ [ب] پس ارتحال - (۴) در [بعضے نسخه] جوسا - (۵) نسخهٔ [ب] جنت آسماني *

قرار داد - چون آن پادشاه از ناسازگاری(۲) زمانه متوجه سنده شد خواجه از سیالکوت رفته باز بمیرزا کامران ملحق گشت *

و چون خواجه درگذشت پسر او مصاحب بیگ بوسیلهٔ شایسته خدمتیهای نیاکان خود بقرب و اعتبار اختصاص گرفت - اما(۳) (چون سرشت او بخبث و خباثت آماده بود - و مزاج او بشرارت و بدکاري مجبول) مکرر حرکات ناپسندیده ازو بظهور مي آمد - چنانچه جنت‌آشیاني او را مصاحب منافق مي گفت - پس ازان (که نوبت سلطنت بعرش آشیاني رسید) او از تبه رائي و بیخردي شطرے اوقات خود را در صحبت شاه ابوالمعالي ترمذي گذرانید - و لختي بحدود شرقیه بسر برده از مصاحبان خان زمان بود - در سال سیوم باندیشهٔ ناصواب بدهلي آمد - بیرام خان او را مقید ساخته روانهٔ حجاز نمود - ناصرالملک باهتمام تمام بیرام خان را بران داشت که در قرعهٔ قرطاس بریکے اسم قتل و بر دیگرے نقش نجات نوشته انداخته شود - تا هر نقشے (که از پردهٔ غیب بر رو افتد) آنرا بکار برند - اتفاقاً تقدیر موافق تدبیر آمد - همان ساعت مردم فرستاده او را بیاسا رسانیدند - گویند ازین واقعه همه امرا و امرا زادهای چغتائي از بیرام خان هراسان گشته سر حساب شدند *

---

(۲) نسخهٔ [ج] ناسازئ - (۳) نسخهٔ [ب] چون سرشت او *

ملا پیر محمد خان شروانی

از امرای پنج هزاری اکبری ست - صاحب فضل و کمال بود - ابتدا در قندهار ملازم بیرام خان شده - بعد سریر آرائی عرش آشیانی بوسیلهٔ خان مزبور برتبهٔ امارت و سرداری رسیده بوکالت از جانب خان مشار الیه مقرر شد - و بعد فتح هیمو (که در جنگ مصدر ترددات گردید) بخطاب ناصر الملکی سرافرازی یافت - و رفته رفته قسمی استقلالش افزود (که جمیع مهمات مالی و ملکی را بالاصالة انفصال میداد - گویا خود وکیل سلطنت بود - و جبروت و شوکت او بجائی رسید (که اعیان سلطنت و امرای الوس چغتا بدر خانهٔ او رفته اکثر بار نیافته برمیگشتند - و او از راستی و درستی خود حساب کسی بر نمیداشت - بل از درشتی و تشدد او دیگران در حساب بودند - و (چون اعتنا بشان هیچ یکی نمیکرد) حسد آلودگان نا توان بین بستوه آمده خاطر بیرام خان را بحرفهای نا مناسب ازو متنفر ساختند - اتفاقاً سال چهارم ناصرالملک روزی چند بیمار شد - خان خانان بعیادت رفت - غلام ترک (که دربان بود) از نا دانستگی گفت باشید - خبر کنیم - خان خانان متغیر شد - ملا پیر محمد ازین واقعه واقف شده از خانه برآمده بهزاران تواضع و خجالت در مقام معذرت استاد - و گفت این غلام نواب را نشناخت -

خان خانان گفت که شما چه قدر مارا شناختهاید که او بشناسد.
باوصف این بیرام خان (که اندرون رفت) بسبب شدت اهتمام
از همراهان کمتر توانستند رفت - خان خانان زمانی چین
در ابرو بود - غرض گویان واقعه طلب فرصت یافته زیاده از
سابق او را بشورش آوردند - چنانچه پیغام فرستاد که ما ترا
از ملائی بامارت آوردیم - چون تنگ حوصله بودي بیک ساغر
از دست رفتي - الحال مصلحت اینست که منزوي شوي -
ملا (چون آزاده مرد بود) ازین بشارت بشگفتگی خاطر گوشه
گرفت - بعد چند روز بسعی شیخ گدائي کنبو و دیگر بداندیشان
بیرام خان ملا را بقلعهٔ بیانه فرستاده محبوس ساخت -
و باز رخصت سفر حجاز داد - ملا روانهٔ گجرات بود که در راه
نوشتهٔ ادهم خان وغیره امرا رسید - که هر جا که رسیده باشند
توقف نموده انتظار لطیفهٔ غیبي برند - مشار الیه در نواحی
رنتنبهور اقامت برگزید - چون به بیرام خان آگهي شد جمعی
را فرستاد که او را دستگیر کرده بیارند - ملا بعد ازان (که
زد و خوردے درمیان آمد) اسباب و اشیا گذاشته با معدودے
بدر رفت - فی الحقیقة بیرام خان باغوای کوته اندیشان
حسدپیشه چنین مخلص کاردان را از خود دور ساخت - و
بدست خود تیشه بپای اقبال خود زد - سنوح این قضیه
در خاطر عرش آشیاني بسیار نا پسند آمد - و هنوز ملا

به گجرات نه رسیده بود که برهم زدگی دولت بیرام خان شنید - و برسم استعجال بزمین بوس رسیده بخطاب خانی و عنایت علم و نقاره بلند پایه گشت - و پس ازان باتفاق ادهم خان به تسخیر مالوه تعین شد - چون سال ششم ادهم خان کوکه حضور طلب شد حکومت مالوه باستقلال بملا قرار گرفت - باز بهادر حسابے ازو بر نداشته در سال هفتم در حدود اواس جمعیتے فراهم آورده عرصهٔ خودسري آراست - پیر محمد خان فوجے ترتیب داده بر سرش شتافت - و باندک تلاشے او را آوارهٔ دشت هزیمت ساخت - و بتسخیر قلعهٔ بیجاگده همت گماشته آنرا بجبر و قهر از دست اعتماد خان (که از جانب باز بهادر باستحکام آن مي پرداخت) گرفته داخل ممالک محروسه ساخت - و (چون والی خاندیس میران محمد شاه فاروقي در اعانت باز بهادر جدے داشت) بنا برین پیر محمد خان هزار جوان کار طلب همراه گرفته بطریق ایلغار چهل کروه در یک شب رانده (چون او در قلعهٔ آسیر بود) ببرهان پور درآمده به نهب و غارت پرداخت - و حکم قتل عام نموده بسیارے از سادات و علما را بحضور خود گردن زد - و با فراوان غنائم معاودت کرده شنید که باز بهادر از راه قریب تر است - مستعد پیکار گردید - ارباب خبرت صلاح جنگ نداده رفتن بمندیه اولی شمردند - پیر محمد

خان (که تهور بر عقل و تدبیر غالب داشت) گوش برین حرفها نکرده دل در جنگ بست - همراهان لوازم رفاقت بجا نیاورده باندک تلاشی از جا رفتند - بعضی هواخواهان جلو اسپ او گرفته از جنگ برآوردند - چون بگذار نربدا رسید شام بود - مردم گفتند که غنیم دور است - امشب اینجا توقف باید کرد - نشنیده سواره خود را بآب انداخت - اتفاقاً قطار اشترے نیز درمیان آب می‌گذشت - باسپ خان پهلو زد - او از اسپ جدا شد - همراهان ترسیده از بد درونی ببر آوردن دست و پائے نزدند - غریق گشت * بیت *

* چو (۲) رو آورد روز در تیرگي *
* دو چشم جهان بین کند خیرگي *

خون ناحق بیگناهان برهانپور کار خود کرد (۳) * بیت *

* خون ناحق مکن چو یابي دست *
* کز مکافـات آن نشایـد رست *

(۴) این سانحه در سنه (۹۶۹) نهصد و شصت و نه واقع شد عرش آشیاني از رفتن چنین نوکر درست اخلاص کاردان جوانمرد عالي همت قرین تاسف بسیار گشت - گویند پیر محمد خان ثروت و سر انجام بمرتبهٔ بهم رسانیده بود (که هر روز

---

(۲) نسخهٔ [ج] چو روز آورد - (۳) نسخهٔ [ج] کردہ - (۴) نسخهٔ [ا ب] در نهصد و شصت و نه *

هزار قاب طعام مي‌کشیدند) - و با تجبر و نخوت کریم وضع بود - مکرر در یک روز پانصد اسپ بمردم بخشید - اما هرچه بود آیهٔ قهر بود - غرور سپاهگري بعصبیت ملائي فراهم آمده دولت و جاه سرداري شد - دیگر چه توان گفت - در هنگامي (که مدار المهام خلافت بود) از پیشگاه سلطنت بخان زمان شیباني تهدیدے رفت - که شاهم ساربان پسر را (که بمعشوقي برگزیده) بادشاهم بادشاهم مي‌گرید - بحضور فرستد یا از پیش خود دور سازد - خان زمان برج علي نوکر معتمد خود را بجهت تسکین غضب سلطاني و مهم سازي دربار روانه نمود - او بمنزل پیر محمد خان آمده گذارش لختي پیغام کرد - ملا بغضب رفته اورا ته چوب گرفت - و از برج قلعه انداخت - و قهقهه زنان گفت (۳) اکنون این شخص مظهر اسم خود گردید *

میر شاه ابوالمعالي

از سادات ترمذ است - در آوان شباب سنه (۹۵۸) نهصد و پنجاه و هشت در کابل بوسیلهٔ خواجه محمد سمیع بمجلس جنت آشیاني راه یافت - (چون بحسن صورت و زیبائي منظر خالي از قبول (۴) نبود) منظور نظر بادشاهي گردیده

(۲) نسخهٔ [ب] بادشاهم میگوید (۳) نسخهٔ [ج] گفت این شخص -
(۴) نسخهٔ [ج] قبول *

بشمول تربیت و عنایت بدرجهٔ امارت رسید - و بخطاب فرزندي اختصاص گرفت - و در یساق هندوستان مصدر تردد ات و مردانگیها شده بعد فتح با برخی امرا و عمدها بصوبهٔ پنجاب دستوري یافت - تا سکندر خان سور والئ هند (که از جنگ بدر رفته و خود را بدامن کوهستان کشیده) اگر برآمده دست اندازي نماید بتدارک آن پردازد - و جمیع مهمات آن ولایت برای او مفوض شد - اما بےاعتدالي و نخوت او با امرا باعث آن گردید (که شاهزاده اکبر را باتالیقی بیرام خان بدان مملکت مرخص فرموده حکومت سرکار حصار بنام او قرار گرفت - (چون بر کنار آب بیاه ملازمت شاهزاده نمود) نظر بر الطاف جنت آشیاني اشاره به نشستن در مجلس فرموده مورد مراحم بیکران ساخت - آن مرتبه نشناس بمنزل خود رفته پیغام بشاهزاده فرستاد که نسبت من بپادشاه بر همه روشن است خصوص بر ایشان - که فلان روز با پادشاه در یک ظرف خوردم - و بشما الوش عنایت کردند - پس با این نسبت من (که بخانهٔ شما آمدم چرا تکیه (۲) و نمد براے من جدا انداختند - شاهزاده باوجود حداثت سن جواب داد که تورهٔ سلطنت دیگر است و قانون عشق دیگر - آن نسبت (که پادشاه را با شما بود) مرا نیست - عجب که درمیان

---

(۲) نسخهٔ [ا - ج] تکیه نمد *

این هردو نسبت تفرقه نکرده گله کردند - پس ازان (که عرش آشیانی سریر آرای هندوستان شد) بیرام خان نقوش فتنه و فساد از سیمای احوال او بر خوانده روز سیوم جلوس در محفل حضور مقید ساخته بلاهور فرستاد - و به پهلوان گل گر عسس آنجا سپردند - روزے از بے پروائی محافظان از زندان فرار نموده بولایت گکهران در آمد - کمال خان گکهر مقید ساخت - ازانجا هم گریخته مي خواست بکابل سرے کشد (۲) [چون منعم خان حاکم آنجا باستماع فرار او میر هاشم برادرش را (که غوربند وغیره جاگیر داشت) بلطائف الحیل مقید ساخته بود] بدان جانب هم نشتافته در نوشهره بکشمیریان (که از حاکم خود غازي خان ستم رسیده بودند) پیوست - و بلابه و مکر آنها را با خود متفق ساخته بحاکم کشمیر جنگ نمود - و هزیمت خورد - و بعضے نوشته اند که چون بکمال خان پیوست دران وقت آن ولایت بدست عم او آدم گکهر بود - کمال خان میر را اعتبار نموده فوجے فراهم آورد - و باتفاق یکدیگر متوجه کشمیر شد - و پس از شکست عذرخواهي نمود - میر بپرگنهٔ (۳) دیبال پور (که در جاگیر بهادر شیباني بود) مخفي رفته درخانهٔ میرزا تولک ملازم خان مزبور (که سابق نوکر میر بود) پنهان شد - اتفاقاً روزے تولک بزوجهٔ خود جنگ کرده

(۲) نسخهٔ [ج] بکشد - (۳) نسخهٔ [ج] دیباپور ٭

اذيت بسيار بدو رسانيد - او نزد بهادر خان رفته صورت واقعه
ظاهر نمود - و گفت قتل خان مصمم کرده اند - بهادر خان
همان ساعت سوار شده تولک را بقتل رسانيد و ميرابوالمعالي
را محبوس ساخته نزد بيرام خان فرستاد - او حوالهٔ ولي بيگ
نمود که به بهکر راهي سازد - او روانهٔ گجرات کرد - که ازانجا
بحجاز رود - در گجرات خونے ناحق ريخته نزد خان زمان
گريخت - او باز حسب الطلب نزد بيرام خان فرستاد - درين
نوبت خان چند روز او را باعزاز نگاهداشته آخرالامر در قلعهٔ
بيانه زنداني گردانيد - و در ايام تنزل خود از ايلور شاه
ابوالمعالي را بندگسل ساخته با امراى ديگر روانهٔ حضور نمود -
در قصبهٔ جهجر همه امرا ملازمت يافتند - شاه نيز رسيده
سواره سلام کرد - بادشاه را بد آمد - باز زنجير فرموده
بشهاب‌الدين احمد خان سپردند - که بسفر حجاز راهي سازد -
و پس از دو سال در سال هشتم از اماکن شريفه برگشته بخيال
فساد انگيزي از گجرات در جالور به ميرزا شرف الدين حسين
احراري (که بغي ورزيده بود) ملاقات کرد - او جمعے را
همراهش ساخت که رفته در حوالی آگره و دهلي غبار فساد
بر انگيزد - آن بے باک اول بخارنول شتافته قليلے خزانهٔ
پادشاهي متصرف گشت - و به جهنجهنون آمده ازانجا بحصار
فيروزه رفت - ديد که کار پيش رفت نمي شود - و افواج

پادشاهي از اطراف و جوانب در تعاقب است - روانهٔ کابل گشت - و بماه جوجک بیگم والدهٔ میرزا محمد حکیم (که رتق و فتق کابل برای زرین او تمشیت می یافت) احوال خود نوشته باین بیت معنون نمود * * بیت *

* ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم *
* از بد حادثه اینجـــا به پناه آمده‌ایم *

بیگم بسخنان مردم (که شاه ابوالمعالي جوانے ست بنجابت و شجاعت متصف - جنت آشیاني (۲) صبیهٔ کلان شما را نامزد او فرموده - اگر او را تربیت فرمایند - مفید کارها ست) فریب خورده در جواب نوشت * * ع *

* کرم نما و فرود آ که خانه خانهٔ تست *

و باعزاز بکابل آورده فخرالنسا بیگم همشیرهٔ میرزا محمد حکیم را بازدواج او در آورد - (چون فی‌الجمله بوسیلهٔ این نسبت صاحب اختیار گشت) از بدسرشتی خود و زشت‌آموزی لختی فتنه پژوهان (که تا بیگم زنده است استقلال تو صورت نخواهد بست) - اواسط شعبان سال نهم سنه (۹۷۱) نهصد و هفتاد و یک با دو کس از بےسعادتان بخانهٔ بیگم در آمده آن مظلومه را بشهادت (۳) رسانید - و اکثر عمدها را که ازانجمله حیدر قاسم کوه‌بر است (که پدر بر پدر درین دودمان عالي از امرای

---

(۲) نسخهٔ [ا] جنت آسقاني - (۳) نسخهٔ [ب] رسانیده *

بزرگ بوده - و درین ولا منصب وکالت داشت) بقتل در آورده در کار مستقل گردید - میرزا سلیمان (که همواره در آرزوی کابل بود) باستدعای پنهانی میرزا محمد حکیم و درخواست برخی اهل کابل از بدخشان روانه شد - شاه ابوالمعالي میرزا محمد حکیم را همراه گرفته بمقابله بر آمد نزدیک آب غوربند تلاقی فریقین رو داد - چون جنگ ترازو شد برخی دولتخواهان میرزا را جلو ریز نزد میرزا سلیمان آوردند - و کابلیان تمام پراگنده گشتند - شاه ابوالمعالي سراسیمه رو بفرار آورد - بدخشیان تعاقب کرده در موضع چاريکاران دستگیر ساختند - و در کابل روز عید فطر این سال بحکم میرزا از حلق برکشیده بقصاص رسانیدند *

* ابیات *

* بچشم خویش دیدم در گذرگاه *
* که زد مرغی بجان موری راه *
* هنوز از صید منقارش نپرداخت *
* که مرغ دیگر آمد کار او ساخت *
* چو بد کردي مباش ایمن ز آفات *
* که واجب شد طبیعت را مکافات *

شاه ابوالمعالي خوش طبع و سلیقه بشعر موافق داشت شهیدي تخلص مي‌کرد *

محمد سلطان ميرزا

پسر ويس ميرزا ست بن بايقرا بن منصور بن بايقرا - در زمان دولت سلطان حسين ميرزای بايقرا که جد مادری او ميشد مکرم و معزز بوده - بعد واقعهٔ ناگزير آن پادشاه (که تفرقهٔ عظيم بخراسان رو داد) بملازمت بابر پادشاه پيوسته منظور عنايت و رعايت شد - و بدستور در زمان جنت‌آشياني مشمول مراحم بود - با آن (که مکرر آثار عصيان بظهور آمد) جنت‌آشياني از کمال مروت بعد از قدرت انتقام هم در مقام عفو شد - دو پسر داشت - الغ ميرزا و شاه ميرزا - اينها نيز مکرر با جنت‌آشياني مصدر خلاف و طغيان گشته در ظل عاطفت در مي‌آمدند تا آنکه الغ ميرزا در تاخت هزاره کشته شد و. شاه ميرزا باجل طبيعي درگذشت - از الغ ميرزا دو پسر ماند - سکندر و محمود سلطان - جنت‌آشياني اول را الغ ميرزا و دوم را شاه ميرزا خطاب دادند - چون نوبت بعرش‌آشياني رسيد محمد سلطان ميرزا را با نبائر و عشائر بعنايات مخصوص ساخت - و بنابر کبر سن از تکليف نوکري معاف داشته پرگنهٔ اعظم‌پور سرکار سنبهل جهت خرج عنايت فرمود - درانجا ميرزا را در پيري چند پسر شد - ابراهيم حسين ميرزا محمد حسين ميرزا مسعود حسين ميرزا عاقل حسين ميرزا - و همهٔ اينها منظور نظر پادشاهي بوده در سرکار سنبهل جاگيرهای خوب داشتند

سال یازدهم عرش آشیانی بنابر دفع میرزا محمد حکیم (که از کابل آمده لاهور را محاصره داشت) متوجه شدند - الغ میرزا و شاه میرزا باتفاق ابراهیم حسین و محمد حسین علم بغی افراشته دست بغارت و تاراج برآوردند - و ازانجا نزد خان زمان بجونپور شتافتند - چون صحبت با او در نگرفت تاراج کنان بحدود دهلی رسیدند - و ازانجا بمالوه (که به محمد قلی خان برلاس تعلق داشت - و او در حضور میبود) رفته متصرف گشتند - بنا برین محمد سلطان در قلعهٔ بیانه محبوس شده دران محبس فوت کرد - و در سال دوازدهم عرش آشیانی پس از استیصال خان زمان بتسخیر قلعهٔ چتور متوجه شدند - و شهاب الدین احمد خان را بریاست مالوه و مالش میرزایان تعین فرمودند - درین وقت الغ میرزا در ماندو زندگی بسپرد - دیگران تاب مقاومت نیاورده نزد چنگیز خان غلام سلطان محمود گجراتی (که بعد ازو بر بعضی بلاد آن ملک استیلا یافته بود) شتافتند - او درین هنگام بجنگ اعتماد خان گجراتی (که احمد آباد در تصرف داشت) متوجه بود - مقدم میرزایان مغتنم دانست - و (چون دران جنگ کارهای نمایان بظهور آوردند) چنگیز خان بروچ را بجاگیر میرزایان مقرر کرد - اما (چون ناف آنها بفتنه بریده بودند) دران ضلع هم رفته بانواع ظلم و تعدی کار بجائی رسانیدند که ناچار چنگیز

خان فوج تعین کرد - اگرچه آن مردم را بر شکستند لیکن مقابلهٔ چنگیز خان را فوق طاقت خودها دیده به خاندیس شتافتند - و ازانجا باز بمالوه آمده غبار شورش برانگیختند - اشرف خان و صادق خان وغیره امرا (که بتسخیر رنتنبهور تعین شده بودند) سال سیزدهم بموجب حکم تعاقب کردند - میرزایان سراسیمه فرار نموده خود را بآب نربدا زدند - اکثر از همراهان فرو رفتند - و (چون معلوم کردند (۲) که چنگیز خان بغدر جهجار خان حبشي کشته شد - و ملک گجرات از حاکم مستقل خالي ست) باز بدان دیار شتافته قلعهٔ جانپانیر و بهرونچ (۳) و سورت بے جنگ و بجنگ متصرف شدند *

و (چون در سال هفدهم احمدآباد ضمیمهٔ ملک پادشاهي شد - و الویهٔ عرش آشیاني ظلال افگن آن مملکت گشت) در جمعیت میرزایان سنگ تفرقه افتاد - ابراهیم حسین از بهرونچ برآمده از هشت کروهي اردوي پادشاهي میگذشت - (چون امرا یک روز پیشتر بدفع محمد حسین میرزا به جانب سورت رخصت یافته بودند) ازین خبر عرش آشیاني شهباز خان را به بر گردانیدن امرا فرستاده خود ایلغار (۴) نمود - چون بکنار مهندري (که متصل قصبهٔ سرنال است) رسید - مجموع چهل سوار بود (که اکثر جیبه نداشت) - آنقدر توقف شد که

(۲) نسخهٔ [ج] معلوم شد * (۳) نسخهٔ [ب - ج] بهرونچ - (۴) نسخهٔ [ج] یلغار *

چند جيبهٔ خاصه تقسيم يافت - درين اثنا امرا نيز رسيدند (كه مجموع دويست كس بود) . و دران قصبه محاربهٔ سخت رو داد - ابراهيم حسين گريخته آگره سر بدر رفت - و زنش گلرخ بيگم دختر ميرزا كامران با مظفر حسين پسر خود از سورت بدكن شتافت - عرش آشياني دران سال متوجه تسخير سورت شده ميرزا عزيز كوكه را در احمد آباد گذاشت - و قطب الدين خان وغيره امرا را از مالوه طلب داشته كومكي گردانيد - محمد حسين ميرزا و شاه ميرزا (كه در نواحي پتن بودند) با شير خان فولادي اتفاق كرده آن قصبه را گرد گرفتند - ميرزا كوكه بعزم پيكار روانه شد - جنگي بكمال صعوبت رو داد - (چون مآل كار ناسپاسان ناكامي ست) صورت فتح ميرزايان نمودار شده بود كه شكست افتاد - محمد حسين ميرزا بدكن گريخت - و ابراهيم حسين ميرزا با مسعود حسين ميرزا (كه در ناگور شورش افزا گشته مالشي بسزا يافته بود) رو به پنجاب گذاشت - دران هنگام حسين قلي خان حاكم آنجا محاصرهٔ نگركوت داشت - صلح گونهٔ با راجه كرده بتعاقب او شتاب آورد - مسعود حسين ميرزا در جنگ دستگير شد - و ابراهيم حسين بملتان بدر زده بدست بلوچان زخمي گشته گرفتار گرديد - سعيد خان چغته صوبه دار ملتان آگهي يافته بدست آورد - بهمان

زخم در گذشت - و محمد حسین میرزا (پس از معاودت پادشاهي از گجرات باگره) از حدود دولت آباد دکن برگشته برخی محالات گجرات را مجدداً متصرف شد - و متصل (٢) کنبهایت از نورنگ خان پسر قطب الدین وغیره امرای پادشاهي شکست خورده باختیار الملک و پسران شیر خان فولادي (که سر بفساد برداشته بودند) پیوست - و بهیئت مجموعي در احمدآباد میرزا عزیز کوکه را محاصره نمود - عرش آشیاني باستماع این خبر از آگره در نه روز (که اکثر بجمازهای تیزرو سوار مي شدند) ایلغار نموده پنجم جمادی الاولی سال (٩٨١) نهصد و هشتاد و یک سه کروهي احمدآباد با کمتر از هزار سوار رسید - و با محمد حسین میرزا (که اختیار الملک را گرد شهر گذاشته خود مستعد جنگ شد) محاربهٔ سخت نمود - پادشاه خود با صد سوار طرح شده بنفس نفیس نبرد مي فرمود - محمد حسین میرزا زخمي راه گریز پیش گرفت - ناگاه پای اسپش بخار بست زقوم رسیده بر زمین (٣) آمد - دو کس از مردم پادشاهي بسر وقتش رسیده سوار اسپ کرده بحضور آوردند - و هر یک بتلاش جلدو نسبت (٤) این خدمت بخود مي کرد - راجه بیربر بموجب حکم

(٢) نسخهٔ [ج] کنبهایت - و در [بعضی نسخه] کهنبایت - (٣) نسخهٔ [ج] افتاد - (٤) نسخهٔ [ج] بیربل ٭

از میرزا پرسید که کدام کس گرفته - گفت مرا نمک پادشاه گرفت - و الاّ اینها چه قدرت دارند - پس ازین هنگامه مردم بتاراج متفرق شدند - با پادشاه اقبالمند چند کس همراه مانده بود که اختیارالملک با پنج هزار کس دستگیر شدن میرزا شنیده گریزان میرفت - (چون قیاس مقتضی مقابله بود) شورش غریب برخاست - از دهشت نقارچیان را دست از کار رفته گاهی بعنف و گاهی بلطف بنقاره نواختن باز میداشتند - لیکن مخالفان نوعی سراسیمه می رفتند که بهادران لشکر پادشاهی رفته تیرهای ترکش آنها بیرون آورده بسیارے را طعمهٔ تیغ ساختند - اختیارالملک از فوج جدا شده بزقوم زارے رسید - خواست اسپ بجهاند - بزمین افتاد - سهراب ترکمان (که دنبالش داشت) سرش بریده آورد - دران وقت حیص و بیص محمد حسین میرزا را رای سنگهه (که محافظ او بود) از هم گذرانید - و شاه میرزا از مبادی جنگ گریخته آواره شد *

پس ازین در سال بیست و دوم مظفر حسین (که والده اش بدکن برده بود) بمعی جوقی بد نهادان بگجرات رسیده شورش افزا گشت - چون راجه تودرمل پیش ازان بیاوری وزیر خان بانتظام مهمات آن دیار رسیده بود باتفاق خان مذکور بر سرش شتافته شکست فاحش داد - میرزا

روزے در مجلس شراب از روی مستي بر زبان راند که ما پادشاه و ظل الله ایم - غضنفر آهسته گفت که مستي و با خویشتن نیستي - همنشینان خنده کردند - میرزا در غضب رفته غضنفر را مقید ساخت - چون رهائي یافت پیش سلطان بهادر والی گجرات (که به بندر دیپ خزیده بود) رفته گفت که من از منصوبهٔ مغل واقفم (که مستعد فرار اند) - و چندان ترغیب رفتن به احمدآباد نمود که سلطان جمعیت فراهم آورده مجدداً آن دیار را متصرف گردید (۲) *

مجملاً مهدي قاسم خان پس ازان (که بملازمت جنت آستاني (۳) اختصاص گرفته) مصدر خدمات شایسته گشته (۴) - و در زمان (۵) عرش آشیاني بمراتب عمدهٔ امارت تصاعد نموده بمنصب چهار هزاري سر افتخار بر افراخت - و در سال دهم آصف خان عبدالمجید (که بتعاقب خان زمان مامور بود) توهم بخود راه داده وقت کار سالک مسالک بے حقیقتي شد - و بولایت گذهه و کتکه (۲) (که ایالت آنجا داشت) فرار نمود - عرش آشیاني در مبادی سال یازدهم سنه (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه هجري پس از معاودت جونپور باگره مهدي قاسم خان را بحکومت آن ولایت تعین

(۲) نسخهٔ [ج] گشت - (۳) نسخهٔ [ب - ج] جنت آشیاني - (۴) نسخهٔ [ج] گردید - (۵) نسخهٔ [ج] در زمان - (۶) نسخهٔ [ج] کتنکه *

فرمود - که بانتظام آن ملک پرداخته آصف خان را (که
مرتکب چنین تقصیر عظیم گشته) بدست آرد - خان مذکور
کمر عزیمت چست بسته بآئین شایسته قدم همت در راه
اطاعت نهاد - آصف خان پیش از وصول عساکر پادشاهی
بهزاران تحسر و تاسف دل ازان ولایت برکنده آوارهٔ صحرای
بے دولتي شد - مهدي قاسم خان بدان ملک در آمده بدنبال
آصف خان تگاتگ پا نمود - چون او از تبادرائي بخان زمان
پیوست خان مذکور عنان باز کشیده ناظم اشتات آن ملک
گردید - با وصف آن (که بے ارتکاب تعب و منت سعي
آن ولایت بدست افتاده (۲)) از وسعت مملکت و خرابی آن
نتوانست سامان نمود - بملامت و ستوه درشده در اواسط
همین سال وحشتی بر مزاجش غالب آمد و شورش دماغي (۳)
بهم رسید - بے استرضای پادشاهي برخاسته از سرحد دکن
متوجه سفر حجاز گشت - و ازانجا از راه عراق بقندهار آمد
و آخر سال سیزدهم در ایام محاصرهٔ قلعهٔ رنتنبهور تشویر زده
و ندامت کشیده بر آستان خلافت جبهه سا گردید - و اسبان
عراقي و نفائس امتعه بنظر در آورد - (چون طغرای دیرین
خدمت و قدم بندگي زیب صفحهٔ اعتبارش بود) عرش آشیاني
از راه مروت بتفقدات فراوان برنواخته بتفویض همان مرتبهٔ

(۲) نسخهٔ [ا] افتاده ۰ (۳) نسخهٔ [ج] آمده شورش دماغي *

امارت و تیولداری سرکار لکهنؤ و آن حدود سر مباهاتش بفلک برین رسانید - بهتر احوالش بنظر نیامده *

محمد قاسم خان بدخشي

موجي تخلص خویش میر محمد جاله بان اسمت - در بدخشان خدمت جاله باني داشته - دران ایام (که جنت آستاني (۲) حسب الامر پدر جلیل القدر از هندوستان ببدخشان شتافته روزے چند گذرانید) پرتو عنایت بر وجنات احوالش تافت - او پرستاری دایمی آن عالي جاه را سرمایهٔ سود و بهبود خود دانسته همواره بخدمتگاري قیام مي نمود - و برخے آورده اند که او در صغر سن در بندگی فردوس مکاني رسیده از آوان صبی تا زمان نشو و نما (۳) در ملازمت جنت آستاني بسر برده - بالجمله در سفر عراق هم (که از بیمهری روزگار و بدمددی سپهر دوار با کمال ناکامي و بے سرانجامي پیش آمد - و امتحان درست عیاران اخلاص بود) ملتزم فتراک دولت بوده از رکاب پادشاهي تخلف نورزید - و پس از معاودت عراق و تسخیر کابل در سنه (۹۵۴) نهصد و پنجاه و چهارم جنت آستاني باقتضای مصالح ملکي ببدخشان متوقف گردید - میرزا کامران (که منتهز فرصت بود) غیبت همایوني را مغتنم دانسته بفتنه بکابل در آمده

(۲) نسخهٔ (ب - ج] جنت آشیاني - (۳) نسخهٔ [ا - ب] نشو نما *

متصرف کشمت . جنت آستاني(۲) بعجلت برگشته محاصره نمود . ميرزا از کوتاه خردي همت ناقص خود را بتعذيب طفلان بے گناه و آلودگي پاک دامنان مصروف نموده از غايت بيرحمي و سخت دلي شاهزاده محمد اکبر را (که در سن چهار سالگي در قلعهٔ کابل بود) در برابر توپ نگاه ميداشت . و از صيانت ايزدي (که متکفل حراست او بود) محفوظ ماندے . روزے زن قاسم خان موجي را پستان بسته آويخت . خاطر فدويت مآثر او از فرط يکجهتي و يکروئي ازين حرکت شنيعه هم بتذبذب نگرائيد . و پايهٔ درست اخلاص خود را بلند تر افراشت . و پس ازان درعهد عرش آشياني بمناسبت کار قديمش جاله باني بمير بحري هندوستان سر بر افراشت . و در دارالخلافة بر کنار آب جون منزلے دلکشا ترتيب داده . در آخرها استعفاى ملازم پيشگي نمود . و همانجا انزوا برگزيد . و در آخر شهور سنه (۹۷۹) نهصد و هفتاد و نه سفينهٔ عمر بساحل فنا رسانيد . نسخهٔ در تتبع يوسف زليخا بشش هزار بيت درست ساخته . اين دو بيت ازانجا ست

* بيت *

* نمـوده دست صنعش از تفنن *

* هــلال و بدر دريک روى نــاخن *

---

(۲) نسخهٔ [ب] جنت اشياني . (۳) نسخهٔ [ب] در آخر استعفاى .

* ميانش برتر از حد بيان است *

* كه اينجا نازكيها در ميان است *

و اين نيز شعر اوست * * بيت *

* ساقيا تا كے ز دوران شرح بد حالي كنم *

* شيشه (٢) پركن تا كه يك ساعت دلے خالي كنم *

محمد قلي خان ترقبائي (٣)

از امراى هزارئ عهد عرش آشياني ست - اواخر سال پنجم همراه ادهم خان كوكه بتسخير مالوه تعين شد - و سال هشتم بكمك حسين قلي خان (كه بعد گريختن ميرزا اشرف الدين حسين بجاگيرش سرفرازي يافته بود) نامزد گرديد - سال هفدهم همراه مير محمد خان كلان با فوج منقلا جانب گجرات رخصت يافته - و در سفر ايلغار (٤) گجرات از پيش فرستاده بود - پستر همراه خان خانان منعم بيگ به يساق صوبهٔ بنگاله راهي شد - مآل احوالش بملاحظه در نيامده *

محمد قلي خان برلاس

از نژاد برنتق است - طبقهٔ جليلهٔ او هميشه در سلاطين چغتا

---

(٢) در [اكثر نسخه] شيشهٔ پركن كه يك ساعت - (٣) نسخهٔ [ا - ب] محمد قلي ترقبائي - (٤) نسخهٔ [ج] يلغار *

صاحب اعتبار و عالیشان بوده اند - جد کلان او امیر جاکوی برلاس از اعاظم امرای امیر تیمور صاحبقران بود - خان مذکور فاضل نیکو رای پسندیده اطوار و در شجاعت و سرداری سرآمد امرای روزگار بود - و بقدم خدمت و دیرین پرستاری در عهد جنت آشیانی ترقی نموده بپایهٔ امارت عمده بر آمد و ملتان جاگیر یافت - و در آغاز جلوس عرش آشیانی باتفاق شمس الدین خان اتکه بآوردن بیگمات و اهل و عیال امرا و سائر ملازمان (که از بے خانمانی و مفارقت اهل و عیال بے دلها داشتند - شاید بدان سبب دل نهاد اقامت هندوستان گشته از اندیشهٔ رفتن کابل باز مانند) روانهٔ آن دیار شد - پس ازان بتیولداری ناگور و آن حدود اختصاص گرفت - و روزے چند بحکومت مالوه نیز نامزد گردید *

(چون خود در حضور سعادت بار می اندوخت) خواجه هادی مشهور بخواجه کلان دامادش بنیابت سر براه کار آن ولایت بود - میرزایان باغیه بر سرش ریخته (اگرچه بملاحظهٔ بزرگ زادگی بخواجه زحمت جانی نرسانیدند) اما از قرار واقع تاراج کردند - و در سال دوازدهم بر سر اسکندر خان اوزبک (که در اوده بنخوت آرائی علم خود سری می افراشت) تعین گشت - چون در همان ایام خان زمان و بهادر خان شیبانی (که سر گروه ارباب طغیان بودند) بمکافات اعمال

گرفتار آمدند اسکندر خان فرار اختیار نموده سرگردان تیه ادبار شد - سرکار اوده بجاگیر محمد قلي خان مقرر گردید - و در تسخیر بهار و بنگاله بهمراهی خان خانان منعم مساعی جمیله بتقدیم رسانید - چون بتائید سماوي در سال نوزدهم معمورهٔ بنگاله مفتوح گشت و داؤد کراني بجانب ساتگانون و اڈیسه روان شد خان خانان باتفاق راجه تودرمل در ٹانڈه (که دار الملک آن ناحیت است) رحل اقامت انداخته بنظام مهام ملکي و مالي پرداختن گرفت - و جمیع امرا را بسرکردگی محمد قلي خان برلاس بجانب ساتگانون فرستاد - که داؤد را فرصت سامان نداده بدست آرد - چون خان مذکور بسمت کروهی ساتگانون رسید او را پای ثبات بلغزش درآمده بسوی اڈیسه بے سپر راه گریز گشت - اعیان این لشکر خواستند که بانتظام پراگندگیهای این حدود پردازند که راجه تودرمل به محمد قلي خان پیوست و در راهي شدن بصوب اڈیسه و استیصال داؤد مرغبات انگیخته رهنمون گردید - در قصبهٔ مندل‌پور در شهر رمضان سنه (۹۸۲) نهصد و هشتاد و دو هجري محمد قلي خان را روزگار سپري گردید - غیر آن (که زمان افطار نان خورده حرارتے بر وی غلبه کرد) سببے دیگر ظاهر نشد - برخے از دوربینان عرصهٔ آگهي این را از نتائج بد اندیشگي از

غلامان خواجه سرا فرا گرفتند - محمد قلي خان از امرای پنجهزاري صاحب جاه و جمعیت آن عهد بود - متانت و سنجیدهٔ روزگاری او شهرهٔ آفاق - پسرش فریدون خان برلاس است که احوال او رقم پذیر خامه گردیده *

مجنون خان قاقشال

از امرای عمده و تمن دار بود - در عهد جنت آستاني بتیولداری نارنول اختصاص گرفت - چون واقعهٔ ناگزیر آن پادشاه درمیان آمد حاجي خان (که از غلامان عمدهٔ شیر شاهي بود) با جمعیتی فراوان قلعه را محاصره نموده کار بر مجنون خان تنگ ساخت - راجه بهارامل کچهواهه (که دران وقت همراه حاجي خان بود) مروت و مردمي بکار برده بصلح مجنون خان را باعزاز از قلعه بر آورده بدهلي گسیل نمود - چون نوبت فرمانروائي به عرش آشیاني رسید مانکپور در جاگیر یافت - و در هنگامی (که خان زمان و برادرش علم مخالفت و خود سري بر افراشتند) او در مقابلهٔ آنها ثبات قدم ورزیده سرچشمهٔ اخلاص را بغبار و خس هواداری مخالفان انباشته ساخت - و در جنگی (که خان زمان با برادر خود بقتل رسید) مجنون خان در رکاب پادشاهي مصدر ترددات شایسته گردید - و در سال چهاردهم بموجب حکم بمحاصرهٔ قلعهٔ کالنجر (که از مشاهیر قلاع هندوستان

است) پرداخت - این قلعه را راجه رامچند مرزبان تهته در زمان ادبار افغانان بنقدے گرانمند از بجلي خان پسر خواندهٔ بهار خان بدست آورده در تصرف داشت - چون هیبت تسخیر چتور و رنتنبهور باطراف پیچید راجه قلعه را بمجنون خان سپرده کلید آنرا بیست و نهم صفر سنه (۹۷۷) نهصد و هفتاد و هفت ارسال حضور نمود - حراست آن حصن حصین نیز از پیشگاه خلافت و جهانباني بخان مشار الیه قرار گرفت - و در سال هفدهم بهمراهی خان خانان منعم باستخلاص گورکهپور رو آورد *

اتفاقاً دران سال در آغاز یورش گجرات بابا خان قاقشال در رکاب پادشاهي با شهباز خان میر توزک بسبب اهتمام گفتگو کرده ادبے یافته بود - ژاژ خایان دروغ ساز در لشکر خان خانان ارجوفه انداختند که بابا خان و جباري و میرزا محمد و دیگر قاقشالان شهباز خان را کشته بمیرزایان باغیه پیوستند - و پادشاه نوشته که مجنون خان را مقید نمایند - خان مذکور در اثنای راه با سایر قاقشلان از لشکر خان خانان جدا شد - هرچند سپه سالار بدلاسا پرداخت (که این خبر فروغے از راستي ندارد) سودمند نیفتاد - بعد ازان (که نوشتها از حضور رسید که بابا خان و جباري بپاداش نیکو خدمتیها مشمول الطاف عرش آشیاني اند) مجنون خان

از کار خود خجلت زده وقتے (که خان خانان فتح گورکهپور کرده معاودت نموده بود) پیوست - و پس ازان بهمراهی سپه سالار در تسخیر بنگ و بهار خدمات پسندیده بتقدیم رسانید - و در سنه (۹۸۲) نهصد و هشتاد و دو (۲) بحسن سعی خان خانان معمورهٔ بنگاله مفتوح گشت - و داود خان کرانی بجانب اڈیسه و کالاپهار و سلیمان و بابوی منکلی بجانب گهوره گهات شتافتند - خان خانان بتانده (که دارالملک آن ناحیه بود) رحل اقامت انداخته افواج نصرت قرین را در اطراف و حواشی تعین نمود - تا یکبارگی ساحت آن ولایت از خس و خاشاک مخالف رفت و روب پذیرد - مجنون خان با جمعی دیگر بجانب گهوره گهات رخصت یافت - قاقشالان دران حدود کارزارے کرده جوهر مردانگی بعیار رسانیدند - و غنائم فراوان اندوختند - سلیمان منکلی (که دم حکومت گهوره گهات میزد) بعدم آباد شتافت - و زه و زاد افغانان اسیر و دستگیر گشته آن ملک آباد بتصرف در آمد *

مجنون خان دختر سلیمان خان منکلی را با پور خود جباری بیگ پیوند بیوکانی بست - و آن ولایت را میان قاقشالان تقسیم نمود - و در همین سال (که بیستم سال الهی بود) خان خانان بمالش داود بجانب کنک شتافت -

(۲) نسخهٔ [ب] نهصد و هشتاد *

بابوي منكلي و كالا پهار (كه بجانب كوچ[(٢)] فرار نموده بودند) و باتفاق اولاد جلال الدين سور بتازگي گرد شورش بر انگيخته بر سر قاقشالان ريختند - آنها آبروی حميت و حيا را بخاک بے ناموسي انباشته هيچ جا پای همت نيفشرده بحوالی تانڈه عنان كشيدند - مجنون خان بمرافقت معين خان در تانڈه بانتظار خان خانان چندے گذرانيد - سپه سالار پس از مصالحهٔ داؤد كراني بسرعت معاودت نمود - و ديگر بار فوجے بسركردگی مجنون خان بگهوڑه گهات فرستاد - او از سر نو آن ولايت را مستخلص ساخته انتظام شايسته داد - و در همان ايام در گذشت - سه هزاري منصب داشت - صاحب طبقات پنجهزاري بقلم داده و گفته كه پنج هزار سوار نوكر خود داشته - پس از فوت وی جباري پسرش سالے چند بمراسم نوكري و كارگذاري سرگرم بود - تا آن (كه هنگامهٔ داغ بميان آمد و گروه قاقشاليه متوحش شده آثار بغي بظهور آوردند) او نيز شريک اين كار بوده - پس از قتل مظفر خان تربتي (كه چندے ايام بكام شد - و برای هر يک لقبے تعين يافت) خطاب خان جهاني بنام او بستند - چون اين گروه از معصوم خان كابلي جدائي گزيده زنهاري شدند (پس از ملازمت) عرش آشياني نامبرده را مدتے بزندان ادهم

---

(٢) نسخهٔ [ب] كونيچ - و در [بعضی نسخه] كورچ *

برنشاند - سال سي و نهم نقوش ندامت از سیمای او خوانده بر حال او بخشود *

میر محمد خان مشهور بخان کلان

برادر بزرگ شمس الدین محمد خان انکه است - در شهامت و پردلي یگانهٔ وقت بود - بهمراهي میرزا کامران و در رکاب جنت آشیاني (۲) کارهای نمایان کرده در دور اکبري مصدر خدمات عمده گردید - مدتها صاحب صوبهٔ مملکت پنجاب بود - و اکثر محالات آن صوبه بجاگیر انکه خیل (که عبارت از برادران و پسران و اقربای انکه خان مذکور است) اختصاص داشت - در تسخیر ولایت گکهر (۳) و استیصال سلطان آدم و برنشاندن کمال خان بحکومت آن دیار خان کلان مساعیِ جمیله بکار برد - و باتفاق برادران آثار مردانگي و شجاعت بظهور آورد - و چنین فتحی (که سلاطین سابقهٔ دهلي را در آرزوی آن بسر آمد) باقبال اکبري نصیب او گشت - و در سال نهم میرزا محمد حکیم برادر علاتیِ عرش آشیاني مرزبان کابل از ستم شریکی و بے انصافیِ میرزا سلیمان حاکم بدخشان بستوه آمده روی التجا بعرش آشیاني آورده بدرخواست کمک از نیلاب گذشت - پادشاه خان کلان را با امرای پنجاب بهمراهیِ میرزا نامزد فرمود - و مقرر ساخت که امرا دست

---

(۲) نسخهٔ [ب - ج] جنت آشیاني - (۳) نسخهٔ [ا] و در تصغیر *

تصرف میرزا سلیمان را از پیرامون مملکت کابل کوتاه ساخته میرزا محمد حکیم را باتالیقی قطب الدین خان برادر خرد خان کلان دران دیار مستقل کرده بمکانهای خود معاودت نمایند - پس ازان (که خان کلان با عساکر پنجاب برفاقت میرزا قریب کابل رسید) میرزا سلیمان دست از محاصره برداشته راه بدخشان پیش گرفت - میرزا محمد حکیم قرین کامیابي و مقصودوري با امرای پادشاهي داخل کابل گردید - خان کلان وکالت میرزا و سرانجام مهمات آن ولایت بخود مناسب تر دیده توقف گزید - و قطب الدین خان را با دیگر امرا روانهٔ هندوستان نمود - و چون میرزا بسبب حداثت سن از عقل معامله رس بهرهٔ وافر نداشت همواره کلمات واهی مفتنان کابل را (که بمقتضای بدخوئي در مقام فتنه اندوزي بودند) گوش داشتي - خان کلان (که بدرستی اخلاص بحدت مزاج موصوف بود) براه مدارا نمیرفت - و باندک چیزے طبیعتش متغیر میشد - و کار بشدت میرسانید - بنابران او را با میرزا و کابلیان نقش سازگاري نه نشست - اگرچه میرزا محمد حکیم اظهار تبعیت گونهٔ مي کرد اما بسیارے از مهمات بزرگ بے استصواب خان کلان سرانجام میداد - تا آنکه بخواجه حسن نقشبندي (که در کابل بسر مي برد) همشیرهٔ خود را (که سابقاً در عقد ازدواج شاه ابوالمعالي بود)

بے مصلحت خان کلان نسبت کرد - و او بچنین نسبت عالي افتخار اندوخته مهمات میرزا را از پیش خود سرانجام نمودن گرفت - خان کلان که با وجود شورش طبع مردے مزاجدان دقیقه سنج و باریک غور بود) دانست که عاقبت بناخوشي خواهد کشید - از پیش بیغبہا شبی بے آن (که کسے وقوف یابد) از کابل کوچ کرده شاهراه هندوستان سپرد - و بلاهور رسیده دم آسایش و استقلال برکشید *

چون نخل بندان معني و دانشوران باستاني پادشاهي را بباغباني نسبت داده اند - چنانکه باغبان آرایش باغ را به پیرایش درخت بر داشتن از جائی و نشاندن بجای دیگر و ناپسندیدن انبوه و شاداب داشتن بقدر اعتدال و کوشیدن بنشو و نما بمقدار صالح و استیصال اشجار بد سرشت و قطع اغصان ناراست و تفریق دوحات عظیمه و پیوند کردن بعضی به بعضی و تمتع گرفتن بمیوهای گوناگون و گلهای رنگارنگ و استظلال نمودن در ایام حاجت و امثال آنها (که در علم فلاحت مقرر شده) انتظام مي بخشد - همچنان پادشاهان دور بین بتهذیب و تادیب و سیاست مراعات احوال ملازمان فرموده چراغ حکمت مي افروزند - و لوای هدایت مي افرازند - هرگاه جمعی باهم یکدل و یک زبان بوده فراهم آیند و کثرت هجوم و وفور ازدحام ظاهر شود اولاً

بجهت اصلاح احوال خود شان و ثانیاً بجهت رفاهیت عموم سکنهٔ ملک آن اجتماع را متفرق مي سازند هرچند امرے نا ملائم ازان کثرت معلوم و مظنون نباشد - و این تفرقه را سرمایهٔ جمعیت پندارند - چه از آشوب بادهٔ مرد افگن دنیا و بد مستی تنگ شرابان این خمخانهٔ هوش ربا ایمن نتوان نشست - خصوصاً وقتے (که فتنه اندوزان و سخن سازان و تبه کاران فراوان باشند - و غفلت در نهاد بشریت مرکوز - بنابرین امرای اخلاص منش اتگه خیل را (که مدتے مدید در پنجاب فراهم آمده انتظام بخش آن حدود بودند) در سال سیزدهم معزول فرموده طلب حضور نمودند - و در سنه (۹۷۶) نهصد و هفتاد و شش در دار الخلافهٔ آگره بسعادت زمین بوس کامیاب شدند - و هر یکے بجاگیر سیر حاصل چید بهره مند گشت - سرکار سنبهل (که بهترین ممالک هندوستان است) بجاگیر میر محمد خان اختصاص گرفت و حسین قلي خان ذوالقدر تیولدار سرکار ناگور بایالت پنجاب امتیاز یافت - و آن الکهٔ وسیع بخان کلان قرار گرفت - و در سال هفدهم دار الخیر اجمیر مضرب خیام فلک احتشام پادشاهي گردید - و عزیمت تسخیر گجرات تصمیم یافت - خان کلان با بسیارے از امرای عمده برسم منقلا بدان صوب رخصت یافت - وقتے (که خان مزبور بقصبهٔ بهادراجن (که

نزدیک سروهي ست) رسید رای مانسنگهه دیوهره (که کلان تر آنجا بود) در مقام گریزي درآمده چندے از راجپوتان را برسم رسالت فرستاده در اطاعت زد - چون این آمدها خان کلان را دریافتند هنگام وداع خان برسم رسالت هندوستان هریکے را طلب داشته پان میداد و رخصت مي کرد - یکے ازان متهوران پائین ترقوه خان کلان چنان جمدهر زد که مقدار سه انگشت زیر شانه سر بیرون کرد - مردم دیگر آن راجپوت را با رفقای او ازهم گذرانیدند - هرچند زخمے سخت بود اما بمحض فضل ایزدي در عرض پانزده روز بهي گرفت *

چون مملکت گجرات در همین سال بعزیز تسخیر عرش آشیانی درآمد خان کلان بمرزبانیے سرکار پتن (که شهریست قدیم به نهرواله موسوم - و نخست پای تخت این ولایت بوده) سر برافراخت - و در سال بیستم سنه (٩٨٣) نهصد و هشتاد و سه تعلق روح از کالبد خاکي گسیخت - مرد صاحب کمال بود - بترکي و فارسي شعر مي گفت - دیوانے مرتب دارد مشتمل بر قصائد و غزلیات - غزنوي تخلص میکرد - و در موسیقي نیز مهارت داشت - گویند هیچگاه مجلس او خالي از فضلا و شعرا نبوده - پیوسته بسخنان رنگین و نغمات دلنشین حلاوت بخش وطرب افزاي اهل ذوق بود - ازوست *

* بیت *

* در جوانی حاصل عمرم بناداني گذشت *
* آنچه باقي بود آن هم در پشیماني گذشت *

* فرد *

* کس آب بجز مردم چشم ندهد *
* جز آه سحر هم نفسی نیست مرا *

فاضل خان پسرش کوکه هزاري منصب داشته - در ایام محصور شدن میرزا عزیز [که در احمد آباد (که هر روز جوانان کارطلب بیرون برآمده داد مبارزت میدادند) مراتب جانفشاني بجا آورده] درگذشت - پسر دوم فرخ خان است که تا سال چهلم اکبري بمنصب پانصدي رسیده *

معین الدین احمد خان فرنخودي

سالي (که جنت آستاني از کابل متوجه تسخیر هندوستان گردید) او در سایهٔ عنایت سلطاني همراه رکاب بود - سال ششم جلوس اکبري (چون پادشاه بجانب ممالک شرقي لوای نهضت بر افراشت) او را بحراست آگره گذاشت - سال هفتم (که عبدالله خان ازبک بتسخیر مالوه مامور گردید) او را (که برشد و کارداني در وزرای بیوتات امتیاز داشت) بخطاب خاني برنواخته رخصت داد که بعد فتح بدلاسای وضیع و شریف آنجا پرداخته و محال خالصه و اقطاع امرا (که دران مهم تعین شده بودند) مناسب

حال هریک قرار داده بحضور بیاید - او رفته بآئین شایسته کار بند گردیده معاودت نمود - و مورد مزید عنایت گشت - سال هجدهم پیش منعم خان (که برطبق حکم محکم قاصد گرفتن پتنه بود) دستوري یافت - و پس ازان همراه خان مذکور بیساق بنگاله رفته سال بیستم (که در بلدهٔ جنت آباد کور چهاوني شد و بنابر زبونيء هوا وباى عام رو داد) او نیز مطابق سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه هجري داعئ حق را لبیک اجابت گفت *

* مهر علي خان سلدوز *

از امرای هزاري ست - اواخر سال پنجم اکبري همراه ادهم خان بتسخیر مالوه تعین شده در جنگ باز بهادر مصدر ترددات گردید - سال هفدهم باتفاق میر محمد خان کلان در فوج منقلا بجانب گجرات گام همت برزد - در جنگ محمد حسین میرزا از سرداران هراولي بود - پس ازان با قطب الدین محمد خان بتعاقب میرزای مذکور شتافت - سال بیست و دوم (که عرش آشیاني بعزیمت شکار متوجه هوالیء حصار شده بران معموره سایهٔ اقبال گسترد) منزل او را بورود تدوم میمنت لزوم رشک افزای گلستان ارم ساخت - سال بیست و سیوم همراه سکینه بانو بیگم (که باندرز گوئی میرزا حکیم رخصت کابل یافته بود) شرف دستوري

پذیرفت - سال بیست و چهارم باتفاق راجه تودرمل بنابر تنبیه عرب (که جانب شرقي دیار مصدر هنگامه بود) کمر خدمت بر بست - و بتقدیم مراسم نیکو بندگي چهرهٔ عزت افروخت - مآل حالش معلوم نیست *

* میرزا میرک رضوي *

از سادات رضوي مشهدي ست - ابتدا در رفاقت علي قلي خان زمان بود - سال دهم جلوس عرش آشیاني از جانب او بمعذرت گزاري بموکب پادشاهي پیوست - و عفو جرائم خان زمان صورت گرفت - سال دوازدهم (چون خبر بغي خان زمان بعرض والا رسید) میرزا را گرفته بخان باقي خان سپرده - میرزا در کمین غفلت بوده از حبس فرار نمود - و پس از کشته شدن خان زمان گرفتار گشت - بحکم پادشاه او را هر روز پیش فیل مست مي انداختند - اما به فیلبان اشاره بود بقدر مالشي بدهد - روز پنجم بشفاعت مقربان نوید جان بخشي یافت - و پس از چندے مورد عواطف خسرواني گشته بعطای منصب شایان و خطاب رضوي خان چهرهٔ نامورې افروخت - سال نوزدهم بدیواني جونپور تعین گردید - سال بیست و چهارم بخشیگري بنگاله نیز ضمیمه شد - سال بیست و پنجم (که شورش جاگیرداران بنگاله برپا شد - و آنطرف دریای گنگ مجمعے ساختند) او همراه مظفر خان صوبه دار آنجا

این طرف آب گنگ بود - چون جواب و سوال آنها بصلح
گرائید خان مذکور و رای پترداس را با یک دو کس برای
فهمایش آنها فرستاد - کسان همراهی رای مزبور سگالش کشتن
بامغیان باز گفتند - او از ساده لوحی این راز را با خان
مذکور ظاهر نمود - ازانجا (که دو روئی و شتر دلی مجبول
طبع خان مزبور بود) اندیشهٔ این مردم را برمز و اشارت
خاطر نشین اهل بغی ساخت - آنها ازان انجمن کناره گزیده
غبار فتنه را بلند ساختند - و او را در پناه خود گرفتند -
بعد ازین احوالش معلوم نیست که بکجا انجامید *

* محمد مراد خان *

پسر امیر بیگ مغل از امرای سه هزاری اکبری ست - سال
نهم باتفاق آصف خان عبدالمجید به تسخیر ملک گته و کتنگه
تعین گردیده - سال دوازدهم در صوبهٔ مالوه جاگیر یافته باتفاق
شهاب الدین احمد خان بدفع فتنهٔ ابراهیم حسین میرزا و
محمد حسین میرزا رخصت یافت - و پس ازان (که مرزایان
از هیبت فوج پادشاهی هوش و حواس باخته راه گجرات
گرفتند - و امرای متعینه هریک بجاگیر خود متوقف گردید)
خان مزبور نیز در اجین (که در جاگیر او متعلق بود)
سکونت ورزید - سال سیزدهم (چون باز میرزایان از جانب
خاندیس بملک مالوه در آمد نموده در حوالی اوجین بساط

شورش گستردند) خان مزبور باتفاق میر عزیز الله دیوان صوبهٔ مالوه دو روز پیش ازان بر فساد اندیشیهای (۲) ارباب فتنه مطلع شده در تعمیر و تاسیس قلعهٔ اوجین اهتمام بکار برده قدم ثبات را محکم کرد - تا آنکه این خبر بعرض خسروانی رسید و فوجی بسرداری قلیچ خان شرف ارتخاص پذیرفت - میرزایان از طنطنهٔ لشکر فیروزی سراسیمه شده مندو رویه شتافتند - خان مزبور نیز باتفاق امرا بتعاقب شتافت - میرزایان از نربده عبور نموده سال هفدهم (که فتنهٔ میرزایان در صوبهٔ گجرات رو داد - و جاگیرداران مالوه حسب الحکم نزد خان اعظم میرزا عزیز کوکه رسیدند) او نیز آمده روز جنگ در فوج جرانغار بود - پس ازان (که فوج مخالف غالب نموده افواج هردو بازو را متفرق ساختند) او یک طرف شده تماشا میکرد - پستر بر طبق حکم همراه قطب الدین محمد خان اتکه بتعاقب مظفر روانه شد - بعد ازان بهمراهی منعم خان خان خانان بتسخیر بنگاله مامور گردیده - در سال نوزدهم خان خانان او را بجانب فتح آباد و بکلانه فرستاد که آن ضلع امن پذیرد - و (چون خانخانان رخصت هستی بست و داؤد وغیره فتنه اندوزان آن ملک برسر هنگامه آمدند) خان مزبور از شهر جلیسر بالعزیمت (۳) گردیده بتانده آمد - سال بیست و پنجم مطابق

(۲) نسخهٔ [ا] بر فساد اندیشه هاي - (۳) نسخهٔ [ج] پا بعزیمت

سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت هجري بهمان ضلع باجل طبيعي در گذشت *

* مظفر خان تربتي *

خواجه مظفر علي نام ديوان بيرام خان بود - هنگام تفرقه (چون خان از بيكانير متوجه پنجاب شد) ميرزا عبدالرحيم را (كه سه ساله بود) با عيال و اموال در قلعهٔ ترهنده محال جاگير شير محمد ديوانه (كه نوكر قديم و تربيت كردهٔ او بود) گذاشته پيش راهي گشت - آن ناحق شناس اموال را متصرف گشته انواع اهانت بمتعلقان خان رسانيد - بيرام خان خواجه را از ديبالپور بدلاسا و استمالت او فرستاد - آن بے آزرم مروت دشمن خواجه را مقيد ساخته روانهٔ حضور نمود - هرچند بعضے (۲) اعيان سلطنت در نابود ساختن او بدلائل و وجوه شتى اهتمام داشتند عرش آشياني از مجرم نوازي و جوهر شناسي جان بخشي فرمودە - چند گاه بعملداري پرگنهٔ پرسرور مامور بود - از حسن كفايت بديواني بيوتات امتياز يافت *

چون كار داني و بلند استعدادي وى ذهن نشين پادشاه شد به والا منصب ديواني و خطاب مظفر خاني سربلند گرديد - سال يازدهم خان مشار اليه جمع رقمي تلمرو را (كه

(۲) نسخهٔ [ب] هرچند اعيان سلطنت *

در زمان بیرام خان بواسطهٔ کثرت مردم و قلت ولایت بلام افزوده برای مزید اعتبار تنخواه میدادند) از دفتر برآورده حال حاصلي بزعم خود و اظهار قانون‌گویان ممالک محروسه تخمین کرده جمعے دیگر قرار داد - اگرچه نفس‌الامر حاصل نبود - اما نسبت بجمع پیش اگر حال حاصل نامند دور نیست - و (چون هنوز آئین داغ اسپان قرار نیافته بود) مظفر خان بامرا و ملازمان پادشاهي تعین نوکر مقرر گردانید (۲) که هرکدام چند کس نگاه دارد - و عوام سپاهي (که بامرا مقرر شده) سه قسم بود - اول را سالے چهل و هشت هزار دام دوم را سي و دو سیوم را بیست و چهار - و در سال دوازدهم بپادشاه ظاهر شد که مظفر خان بساده روئے قطب خان نام علاقهٔ خاطر بهمرسانیده - (چون این حرکت شنیع نهایت بمزاج عرش آشیاني ناپسند بود) فرمودند او را از مظفر خان جدا ساخته نگاهدارند - خان از کوته حوصلگي لباس فقر پوشیده راه صحرا پیش گرفت - پادشاه از کمال التفات و تفقد (که بحال او مبذول بود) مطاویش بدو باز گردانیدند (۳) - و در سال هفدهم روزے (۴) در حضور پادشاهي بازي چوپر درمیان بود - مظفر خان از بسیار بای دادن تنگ حوصلگي کرده مصدر حرکات

---

(۲) نسخهٔ [ب] گردانیده - (۳) نسخهٔ [ب] بازگردانید - (۴) نسخهٔ [ا - ب] و مظفر خان ه

روستایانه شد - عرش آشیاني از پایهٔ اعتبار انداخته رخصت کعبه فرمود - چه سلاطین دانش آئین در لباس لعب و هزل کار جد کرده شناسای جوهر طبقات مردم میگردند - و بظاهر بازار بازي گرم داشته در معنی عیار طوایف انام مي گیرند - شایان باریابان قرب آنست که در جد و هزل سررشتهٔ ادب و بندگي از دست خدمت پرست ننهند - و مراعات مزاج این طبقهٔ عالي نهاد را (که بسلامی برنجند) بر همه مقدم شناسند *

بالجمله عرش آشیاني نظر به نیکو خدمتیهای او داشته از عرض راه طلب فرمود - در وقتی (که پادشاه بمحاصرهٔ قلعهٔ سورت اشتغال داشت) ملازمت نمود - و سال هزدهم از حویلی احمدآباد بحکومت سارنگپور مالوه رخصت یافت - و در همین سال سنه (۹۸۱) نهصد و هشتاد و یک بطلب سلطاني شرف اندوز حضور گشته بمنصب والای وکالت و خطاب جملة الملکي اعتبارش افزود - و زمام حل و عقد امور چهار دانگ هندوستان بید اقتدارش تفویض یافت - اما باز در بعضی کارها مخالفت مزاج پادشاهي ورزید - لهذا از مرتبه افتاد - هنگام مراجعت ظل اللهي از پتنه (که فوجی به تسخیر رهتاس تعین یافته بود) بے آن (که او باریاب مجرا شود) بطریق کمک مامور شد - دران دیار بهوش افزائي

و دلدهی خواجه شمس الدین خان خوافي (که نیز تعین بود) کارهای نمایان بظهور آورد - و سرتابان و فتنه سازان آن ناحیه را بکرات و مرات مالش داده حاجي‌پور را (که افغانان متصرف شده بودند) بتازگي استخلاص نمود - نظر برین خدمات پسندیده در سال بیستم از پیشگاه خلافت حراست آن ملک از گذر چوسا (۲) تا گدهي بدو تفویض یافت *

گویند بعد فتح حاجي‌پور (که حالش بلندي گرفت) خبر آوردند که آن طرف نربده گندهک (۳) افغانان سرکش فراهم آمده اندیشهٔ شورش دارند - مظفر خان بدفع آن گروه همت بسته حوالی آن رود معسکر ساخت - و خود با تنی چند جهت تشخیص عمق آب و جای گذر برآمد که ناگاه آنطرف قریب چهل سوار مخالف نمودار گشت - خواجه شمس الدین و عرب بهادر را اشاره نمود که دورتر از آب عبره نموده این غفلت اندوزان را سزا دهند - آنها ازین خبر آگاهي یافته درطلب کومک شدند - اما بمجرد مشاهدهٔ خواجه عنان تاب به یورت خود گشتند - مظفر خان از شتاب زدگي خود هم از آب گذشته بخواجه ملحق شد - که ناگاه کومک آنها رسید - و یکباره برگشتند - مردمی معدود (که همراه خان بودند) پراگنده شده خود را بآب زده بگرداب

(۲) نسخهٔ [ب - ج] چوسه - (۳) نسخهٔ [ب] گندک *

فنا درآمدند - نزدیک بود که مظفر خان هم دران موج خیز در آید که خواجه شمس الدین عنان گرفته بجانب کوهستان روان شد - و تیزروے بارد و فرستاد که شاید کسے بفریاد رسد - و خواجه و عرب بهادر به تیرهای بازگشت در تعجیل غنیم (که دنبال نمي گذاشتند) فتورے مي‌انداختند تا آنکه کار بر مظفر خان تنگ شد *

چون در لشکر کشته شدن مظفر خان شهرت یافت هر یکی بفکر بدر زدن بود که درین اثنا آن تیزرو بطلب کومک رسید - خدا داد برلاس وغیره با سیصد جوان بهادر دریا نوردیده رسیدند - چون مخالف را هم از بسیاری ترددد طاقت طاق شده بود از آمد آمد این مردم دل بای داده رو بگریز نهادند - مظفر خان جان تازه یافته بتعاقب پرداخت - و روز دیگر به بنگاه آنها ریخته، غنائم موفور بدست آورد - و در سال بیست و دوم ناصیه سای حضور گشته در مهمات سلطنت دخیل گردید - راجه تودرمل و خواجه شاه منصور وزیر باستصواب او سرانجام امور مالي و ملکي ميدادند - چون خان جهان صوبه دار بنگاله درگذشت مظفر خان بایالت آن مملکت وسیع دستوري یافت - و در سال بیست و پنجم خواجه شاه منصور از سخت گیري و کفایت اندوزي باز یافتهای شاقه بر ذمهٔ امرای بهار و بنگاله برآورده در پی تحصیل

آن شد - معصوم خان کابلي وغیره اقطاعداران بهار بدان
سبب لوای طغیان برافراختند - مظفر خان (که سرداري را
با عملداري ضم کرده بود) با آن (که شورش افزائی بهار
مي شنید) در بنگاله نیز آن زواید بے حساب را از جاگیر
مردم باز یافت نمود - و محصلان گماشته کار تنگ گرفت - امرا
ازین سخت‌گیري و نا تیمارداری او متنفر شدند - بابا خان
قاقشال با دیگر جاگیرداران بنگاله اتفاق کرده سر شورش
برداشتند - و مکرر بکارزار برخاسته هر مرتبه هزیمت و ناکامي
نصیب آنها بود - آخر هرچند بعجز و زنهار گرائیدند مظفر
خان باستکبار میزد - تا آنکه ناسپاسان بهار نیز پیوسته بهیأت
مجموعي از سرنو گرد فساد برانگیختند - و در مقابلهٔ مظفر
خان آمده نشستند - هرروز جنگ و جدال مي شد و مردم
پادشاهي لوای فتح و فیروزي مي افراشتند - ناچار تنگ
آمده خواستند که جانب اوڈیسه رخت ادبار کشند - درین
اثنا بعضے اوباشان بیوفا از فوج پادشاهي جدا شده بآنها
پیوستند - ازین حرکت سررشته تدبیر مظفر خان گسیخته
گردید - هرچند گفتند که ازین جمع پریشان حساب بر نداشته (۲)
رده آرا باید گشت که غلبهٔ ما ست (چون دل پای داده بود)
گوش نکرد - هرگاه کارفرما را دل از جا رود بر فرمانپذیران

---

(۲) نسخهٔ [ج] برداشتن نبرد آراء

چه گرفت و گیر - مردم جدا شدن گرفتند - و غریب تر آنکه غنیم را پای همت از جا رفته (که آیا با مظفر خان نبرد چگونه رود) - که ناگاه خان سپه سالار زندگانی تباه را بر فروشدن مردانه گزیده بشهر بند تانده در آمد - آنها دلیر گشته پیغام جان بخشي و دستوری جهاز بوا گذاشتن سیوم بخش اموال درمیان آوردند - درین میانه (۲) میرزا شرف الدین حسین از قید گریخته از سراسیمگی مظفر خان بمخالفان آگهي داد - آنها خیره تر شده بر فراز قلعه برآمدند - و مظفر خان را (که با غلامان خود آمادهٔ جان‌سپاري بود) بدست آورده در شهر ربیع الاول سال مذکور سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت هجري از هم گذرانیدند - مسجد جامع آگره نزدیک کترهٔ میان رفیق بنای مظفرخان است *

* میر معزالملک اکبری * .

از سادات موسوي و از اکابر مشهد مقدس است - در عهد عرش آشیاني در سالک امرای سه هزاري انتظام داشته بسر براهیٔ (۳) خدمات پادشاهي بین الاقران لوای امتیاز مي‌افراشت در سال دهم سنه (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه عرش آشیاني به تنبیه خان زمان متوجه جونپور شد - او برادر خویش بهادرخان را با سکندر خان اوزبک از خود جدا ساخته بولایت

(۲) نسخهٔ [ج] میان - (۳) نسخهٔ [ب] بسربراهیٔ خدمات بین الاقران *

سردار فرستاد که بتاخت و تاراج آن حدود غبار انگیز فساد گردند - از پیشگاه سلطنت جمعی امرا بسرداری میر معزالملک بمالش آنها تعین یافت - فتنه گرایان از آمد آمد این فوج (۲) دست و پا گم کرده در مکر و تزویر زدند - و پیغام کردند که چه صورت دارد که در مقابل عساکر پادشاهي آمادهٔ جنگ شویم - استدعا آنست که واسطهٔ صفح زلات شوند - فیلان نامي (که بدست آورده ایم) روانهٔ حضور میکنیم - هرگاه (۳) از دریای مکرمت جرائم ما بزلال عفو پاک شود بدربار شتافته سجده ریز عذر خواهي خواهیم شد - میر در جواب نوشت که رقایم آثام شما ازان قبیل نیست که جز بآب شمشیر از (۴) جریدهٔ روزگار محو توان ساخت - بهادر خان با وصف این همه سماجت بکار برد که اگر تجویز نمایند یک دیگر را دریافته حرفی چند مناسب وقت بمشافهه گفته شود - میر با معدودے از اردو بر آمد - بهادر خان ازان جانب با چندے پیش آمد - و مقدمات بسیار از جانبین مذکور شد * (۵)

چون آثار ناراستي در پیشانی معاندان ظاهر بود صورت صلح قرار نگرفت - عرش آشیاني از اصغای این ماجرا لشکر خان و راجه تودرمل را نیز ضمیمهٔ عساکر فرمود که آنچه

---

(۲) نسخهٔ [ب] از آمد آمد فوج - (۳) نسخهٔ [ب - ج] مي کنم -
(۴) نسخهٔ [ج] جز آب شمشیر - (۵) نسخهٔ [ب] مقدمات بسیار *

از صلح و جنگ مصلحت وقت دانند بعمل آرند - آنها به میر معز الملک پیوسته بشورش پژوهان پیغام فرستادند که آنچه از حرف عقیدت و اخلاص بر زبان شما می رود اگر از لوامع صدق ضیائی دارد بخاطر مطمئن متوجه آستان بوس شوند - و الا جنگ را آماده باشند - چون اطمینان نداشتند براه نیامدند - میر (که در جنگ مبالغهٔ ابرام داشت و از غایت غرور تهور نعلش در آتش بود) با آن (که میشنید که خان زمان وسائل انگیخته مجدداً عفو جرائم او میشود) بترتیب صفوف پرداخته در نواحی خیر آباد با مخالفان در آویخت - محمد یار برادر زادهٔ سکندر خان اوزبک (که مقدمة الجیش فئة باغیه بود) بحملهٔ عساکر پادشاهی بر خاک هلاک افتاد - سکندر خان (که با فوجی گزیده از دنبال او آمادهٔ جنگ بود) پشت بمعرکه داده رو بهزیمت آورد - سپاه ظفر مآثر فرار اسکندر را انفصال کارزار دانسته بقصد غارت و تاراج پراگنده شدند - بهادر خان (که با جمعی در کمین بود) درین زد وگیر بفوج جرانغار رسیده - جنگ در پیوست - شاه بداغ خان از اسب جدا شده بقید مخالف در آمد - و جوقی خاک بی حقیقتی بر فرق روزگار خود ریخته بغنیم پیوستند - بهادر خان این فوج را بر داشته بجانب غول توجه گماشت - آنها

(۲) نسخهٔ [ب] سکندر در جنگ مبالغه و ابرام داشت •

بے جنگ سر رشتهٔ نبرد را از دست داده عار فرار اختیار نمودند - و برخے از روی نفاق و حرام نمکي خود را بکنار کشیدند - بشومیٔ اهل نفاق بل بشامت ابرام و غرور سردار لشکر فتح کرده را شکست افتاد - هرچند راجه تودرمل با دیگر امرا جمع شده در میدان استاد اما (چون لشکر برهم خورده بود) کارے سرانجام نشد - پس ازان (چون صوبهٔ بهار بتصرف پادشاهي در آمد) پرگنهٔ آرب (٢) و حوالی آن در جاگیر میر مقرر گشت - و در سال بیست و چهارم امراے بهار (که سر فتنهٔ (٣) آنها معصوم خان کابلي تیولدار پتنه بود) از تباه سرشتي و تیره خردي گردن مخالفت بر افراشتند و میر معزالملک را با میر علي اکبر برادر خردش بچرب زباني و حرف سرائي از راه برده شورش افزا گشتند - اما هر دو برادر چندے راه مرافقت با آن سرتابان بیهوده جدا شدند - میر معزالملک بجونپور شتافته علم خود سري بر افراخت - و بسیارے واقعه جویان کوتاه بین را فراهم آورد - بنابرین در سال بیست و پنجم سنه (٩٨٨) نهصد و هشتاد و هشت از پیشگاه سلطنت باسد خان ترکمان جاگیر دار مانکپور اشاره رفت که بدان حدود شتافته آن تباه رای را با دیگر بدگوهران (که با او یکتائي گزیده اند) بحضور آرد - او

(٢) نسخهٔ [ب ۰ ج] ارب ۰ (٣) نسخهٔ [ب - ج] فتنهٔ *

کاربند فرمان گشته آنها را بدست آورده براه دریا روانهٔ حضور ساخت - در حدود قصبهٔ اژاوه کشتیِ میر در موج خیز دریاے جون فرو شد *

* میر علي اکبر موسوي *

برادر خرد میر معز الملک مشهدي ست - او نیز در عهد عرش آشیاني بمنصب سه هزاري اختصاص داشته در تقدیم خدمات پادشاهي با برادر بزرگ خود شریک و سهیم بود - در سال بیست و دوم میر مولود نامهٔ عرش آشیاني بخط قاضي غیاث الدین جامي (که بفضائل و مکارم متحلي بود و چندے بمنصب صدارت جنت آشیاني امتیاز داشت) بنظر پادشاه در آورد - متضمن آن (که در شب تولد آن پادشاه جم جاه جنت آشیاني در عالم رؤیا معاینه نمود) که ایزد یگانه او را فرزندے کرامت فرموده - به جلال الدین محمد اکبر موسوم فرمودند - عرش آشیاني بمشاهدهٔ آن بشاشت عظیم ظاهر کرده بصله و جائزهٔ آن مولود نامه میرزا را مشمول عواطف خسروانه گردانیده پرگنهٔ ندیه در وجه انعام مرحمت فرمود - و چون برادرش در صوبهٔ بهار جاگیر یافت او را نیز با برادر شریک گردانیدند - و در سال بیست و چهارم (که اکثر امرای بهار از بدگوهري راه عصیان و کافر نعمتي سپردند) نخست این دو برادر با آن شورش گرایان یکتائي گزیدند - لیکن از دور اندیشي

زود افتراق جسته میر معز الملک به جونپور رفت - و او در زمانیه (که شش کروهی غازي پور است) فرو کش نمود - معهذا همواره به پیغام گزاري و هرزه سرائي افروزندهٔ آتش فتنه مي شد - چون در سال بیست و پنجم کشتئ برادرش در دریای جون بگرداب فنا فرو رفت حکمی از درگاه پادشاهي بنام خان اعظم (که بانتظام صوبهٔ بنگ و بهار مامور شده بود) پیرایهٔ صدور یافت که او را مقید و مسلسل روانه نماید - وی با کوکلتاش در مقام لابه و حیله اندوزي در آمد - ازانجا (که معامل دیده ور بود) دستان فروشي او سودمند نیامد مصحلان حضور ببارگاه خلافت حاضر ساختند - رأفت پادشاهي دست از سیاست باز کشیده در دبستان زندان فرستاد (۲) *

* میرزا شرف الدین حسین احراري *

پسر خواجه معین ولد خواجه خاوند محمود است - و او پسر خواجه کلان مشهور به خواجگان خواجه پسر بزرگ خواجه ناصرالدین عبیدالله احرار ست (قدس سره) - خواجه کلان آراسته بود بعلوم ظاهر و باطن - بحکم پدر بزرگوار در موضع درسپن (یک محلهٔ ایست از سمرقند) طرح اقامت ریخت - و در ایام تسلط شاهي بیگ خان (۳) به اندجان هجرت نمود - در سنه (۹۰۵) نهصد و پنج درگذشت - نعش او را بتاشکند

(۲) نسخهٔ [ج] فرستادند * (۳) نسخهٔ [ب - ج] شاه بیگ *

نقل کرده پهلوی مرقد والده‌اش مدفون ساختند - او را
از صبیهٔ سید نقي‌الدین محمد کرماني سه پسر متولد شد -
خواجه نظام الدین عبدالهادي و خواجه خاوند محمود و خواجه
عبدالخالق - و بعد از فوت آن عفیفه دختر خواجه محمد
نظام برادر شیخ الاسلام خواجه عصام‌الدین را (که بچهار واسطه
بمولانا برهان الدین علي صاحب هدایهٔ فقه مي رسد) بعقد
(۲)
خود درآورد - ازو نیز سه پسر بهم رسید - خواجه عبد العلیم
و خواجه عبد الشهید و خواجه ابو الفیض - و از ترکیهٔ خاصه نیز
پسرے داشت خواجه محمد یوسف نام - بالجمله خواجه
(۳)
خاوند محمود پس از سلوک طریقهٔ درویشي بسعادت حج
فائز شد - و بعراق و فارس شتافت - و مدتے نزد مولانا
جلال الدین محمد استفاده نمود - و از مولانا عماد الدین
محمود طبیب علم طب یاد گرفت - و بنابر استعداد ذاتي
(۴)
باقصی مراتب کمال رسید - و بسمرقند مراجعت کرد - و بافاده
مشغول گشت - چون به هند آمد جنت‌آشیاني تبجیل و
تعظیم بسیار بجا آورد - و ارادت بهم رسانید - و باز بنابر
وجهے بکابل شتافته فوت کرد - خواجه معین در حیات پدر
بکاشغر رفته نزد عبدالله خان والی آنجا اعتبار تمام پیدا کرد

(۲) نسخهٔ [ب] خواجه عبد الحلیم - (۳) نسخهٔ [ب] طریق - (۴) نسخهٔ [۱۰ ب] باقصای

و حاصل زر خانهٔ یشمب بدو تفویض یافت - خواجه زاده (چون علم معاش نیکو می دانست) ضبط آن نوعی کرد که کسی یشمب در خواب نمي‌دید - مردم بگران ارز میگرفتند - ازین جهت تمول تمام بهم رسانید - اما بر طبع او بخل و امساک غالب بود - میرزا شرف‌الدین از پدر آزرده خاطر میزیست *

چون جنت آشیانی هنگام یورش هندوستان خواجه عبدالباری نبیرهٔ خواجه عبدالهادي را نزد عبد الرشید خان والی کاشغر (که همیشه سلسله جنبان قرب و قرابت صوري و معنوي بود) فرستاده بودند (۲) باین مناسبت خان کاشغر میرزا را همراه داد که مراسم تعزیت جنت آشیانی و لوازم تهنیت جلوس عرش آشیانی بتقدیم رساند - در سال اول اکبري ادراک ملازمت نموده بسعی ماهم انگه و ادهم خان در اندک مدتی برتبهٔ امارت و منصب پنج هزاري متصاعد گشته به تیولداری اجمیر و ناگور لوای اعتبار بر افراخت - و به نیروي شجاعت و کارداني مصدر ترددات شده سرتابان و متمردان آن ضلع را برانداخت *

چون والدهٔ میرزا کچک بیگم (۳) دختر میر علاء الملک ترمذي ست از بطن فخر جهان بیگم صبیهٔ سلطان ابو سعید

---

(۲) نسخهٔ [ج] فرستاد - و باین مناسبت خان کاشغري که میرزا را همراه داد - (۳) نسخهٔ [ج] کیچک بیگم *

ميرزا لهذا عرش آشياني در سال پنجم بخشي بانو بيگم همشيرۀ خود را بازدواج او در آورده پايه‌اش بلندتر ساخت - و در سال هفتم سنه (۹۶۹) نهصد و شصت و نه الوية پادشاهي انتهاض به اجمير نمود - ميرزا شرف ملازمت دريافت - و بتسخير قلعۀ ميرتهه (كه به راى مالديو راتهور تعلق داشت - و او از رايان و راجها باسم و رسم هندوستان به مزيت اعتبار و وفور اقتدار ممتاز بود) تعين گشت - جگمال و ديويداس از امراى راجه (كه باستحكام آن قلعه مي‌پرداختند) تحصن جستند - پس از طول محاصره آشتي قرار يافت - بشرط آنكه سپاهي سواى اسپ چيزے از قلعه بر نيارد - جگمال بهمان روش بيرون آمد - و ديويداس جميع اسباب خود را سوخته با پانصد سوار بر آمد - ميرزا آگهي يافته بجنگ او سوار شد - پيكارے بغايت صعوبت رو داد - ديويداس كشته شد - و بعضى گويند زخمي بدر رفت (چنانچه شخصى بعد چندے خود را ديويداس مي‌گفت - برخے تكذيب كردند - و جوقے بر گزيدند - تا آنكه در يكے از معارك جان سپرد) - و در سال هشتم خواجه معين اعتبار و فر دولت بهم شنيده بتقريب حج از ابو الخير خان رخصت گرفته از كاشغر بهند آمد - ميرزا از ناگور باستقبال پدر شتافته بدرگاه پادشاهي آورد - عرش آشياني خود استقبال كرده خواجه را باعزاز تمام باگره آورد *

دیرین رسمے ست (که چون کسے را بخت تیرگي پذیرد و زمانه بکین توزي بر خیزد) چراغ دانائي او فرو میرد - زیان را سود انگارد و نکوهیده را سزاوار بر شمرد * بیت *

* چو تیره شود مرد را روزگار *
* همان مي (۲) کند کش نیاید بکار *

چنانچه احوال (۳) میرزا باز گوید که قدر این همه عنایات پادشاهي نشناخته در همین سال بجهتے (۴) یا توهمے بیجا یا از بد سرشتی که داشت بخیال فتنه انگیزي از آگره بجانب اجمیر فرار نمود - (شش صفر (۵) تاریخ یافته اند) - پادشاه از کوتاه خردي و توهم زدگي او استبعاد تمام نموده حسین قلي خان را با جمعے امرا بتعاقب نامزد کرد - میرزا هیچ جا ثبات نورزیده از ممالک محروسه بدر رفت - خواجه معین از حرکت نکوهیدهٔ پسر (اگرچه هیچ از تعظیم و تکریم او نکاهید) چند گاه بانفعال و تشویر بسر برده روانهٔ حجاز شد - و به بندر کنبهایت (۶) رسیده بعالم بقا خرامید - صندوق نعش او را در جهاز فتحي (۷) روان کردند - در دریا کشتي هرز نشست *

(۲) نسخهٔ [ا - ب] همه آن کند - (۳) نسخهٔ [ج] در احوال - (۴) نسخهٔ [ج] بے جهتے یا بتوهمے - (۵) یعني بحساب جمل که (۹۷۰) میشود - (۶) نسخهٔ [ج] کهنبایت - (۷) نسخهٔ [ج] قبچي *

میرزا شرف الدین چندے آوارهٔ دشت ادبار بوده پناه به چنگیز خان گجراتي برد - و پس ازو بمرزایان باغیه پیوست - و باز بمرزبان خاندیس همراه شد - و ازانجا باز خسران زده نزد محمد حسین میرزا مراجعت کرد - چون زمانه بر سر ناسازي بود هیچ جا ناخنش بند نگردید - بعد ازان (که ولایت گجرات بحیطهٔ تسخیر پادشاهي در آمد) بدکن گریخته عبورش بسرزمین بگلانه افتاد - بهرجی زمیندار آنجا مقید ساخته هنگامی (که قلعهٔ سورت مفتوح شد) بحضور آورده از نظر گذرانید - عرش آشیاني قدرے میرزا را بفیلی (که آدم‌کش نبود) رسانیده بزندان فرستادند - و پس از چندے نزد مظفر خان صوبه‌دار بنگاله فرستادند که اگر ندامت از ناصیهٔ حال میرزا دریابد جاگیرے دران صوبه تنخواه دهد - و الا روانهٔ سفر حجاز نماید - چون اثرے از ندامت نداشت مظفرخان بانتظار موسم جهاز محبوس نگهداشت - درین ضمن معصوم خان کابلي در صوبهٔ بهار بغي ورزیده ببابا خان قاقشال وغیره (که در بنگاله شورش افزا بودند) پیوست - و مظفر خان را در تانده محاصره نمود - میرزا از قلعه گریخته بآنها رفیق گشت - چون بر مظفر خان چیره دست آمدند میرزا (که از بعضی دفائن او مطلع شده بود) بتصرف آورده سرمایهٔ دستگاه ساخت -

اگرچه کارها بمعصوم خان باز گردید اما سرداري بمیرزا قرار یافت - چون در امرای ناسپاس بنگاله تفرقه افتاد معصوم خان سرے به بهار کشید - لیکن از آمد آمد میرزا عزیز کوکه و شهباز خان کنبو با فوج شایستهٔ حضور راه گریز سپرده به بنگاله برگشت - و میان میرزا و معصوم خان گرد خلاف برخاست - هر یکی بکمین (۲) دیگرے بر نشست - تا آنکه معصوم خان محمود پسرے را (که مغطور میرزا بود) بزر فریفت (۳) - و بگفتهٔ او آب خشخاش زهر آمیز بخوردن میرزا داد - در سال بیست و پنجم سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت درگذشت *

* محب علی خان *

پسر میر نظام الدین علي خلیفه است که رکن السلطنة بابر پادشاه بود - و بقدم خدمت و فرط محرمیت و رزانت عقل و استقامت تدبیر و وفور شجاعت و کارداني در نظر آن پادشاه والا همت مرتبهٔ عالي داشت - و از فضائل و کمالات کسبي خصوصاً طب بهره مند بود - چون بواسطهٔ لختي امور (که در معاملات دنیوي ناگزیر واقع مي شود) از جنت آشیاني بیم و هراسے داشته راضي بسلطنت ایشان نبود در ایام ارتحال پادشاه (با وصف تصریح بنصب

(۲) نسخهٔ [ب] دیگر برنشست - (۳) نسخهٔ [ب] بفریفت *

جناب همايوني بجا نشيني خود) مير خليفه مي خواست مهدي خواجه داماد فردوس مكاني را (كه مرد باذل سخي (۲)
بود و با وي اظهار محبت مي‌كرد) بفرمانروائي بر دارد -
چنانچه اين قرارداد در مردم شائع گشته - خواجه نيز
اوضاع شاهانه پيش گرفت - اتفاقاً روزے دران هنگام مير
خليفه با مهدي خواجه در خرگاه بود - چون مير بيرون آمد
خواجه (كه خالي از جنون نبود) غافل ازان (كه ديگرے
هم حاضر است) بے اختيار دستے بر ريش كشيده گفت
انشاء الله تعالى ترا پوست مي كنم - ناگاه نگاهش بر محمد
مقيم هروي پدر خواجه نظام الدين بخشي افتاد (كه دران
وقت ديوان بيوتات بود و در كنج خرگاه استاده) - خواجه
متغير شد و گوش او تافته گفت اى تاجيک * ع *

* زبان سرخ سر سبز ميدهد بر باد *

محمد مقيم همان وقت اين حرف بمير خليفه رسانيد كه (۳)
اين نتيجهٔ بد انديشي ست (كه ميخواهيد دولت بخاندان
بيگانه نقل كند) - مير خليفه ازان انديشهٔ ناصواب باز آمده
بمردم منع كرد كه هيچ كس بخانهٔ خواجه نرود - پس
از فوت فردوس مكاني جنت آشياني را بر سرير خلافت
متمكن ساخت *

---

(۲) نسخهٔ [ب] پردازد - (۳) نسخهٔ [ب] مي خواهند *

مصاحب علي خان نیز در زمان بابري و همایوني در معارک صاحب ترددات بود - زوجهٔ او ناهید بیگم است - و این ناهید بیگم دختر قاسم کوکه است [که از درست اخلاصي در محاربهٔ عبدالله خان اوزبک (چون گیتي ستاني بدست غنیم در آمد پیش آمده) گفت پادشاه منم - این نوکر مرا بچه تقریب گرفته اید] - مخالفان او را از هم گذرانیدند - پادشاه ازان خطرگاه جانکاه (۲) خلاص شده اهل عیال او را همواره مشمول عاطفت میداشت - در سال (۹۷۵) نهصد و هفتاد و پنج ناهید بیگم بملاقات والدهٔ خود حاجي بیگم (که دختر میرزا مقیم پسر امیر ذو النون است - و بعد فوت قاسم کوکه بمیرزا حسن پیوست - و پس ازو بازدواج میرزا عیسی ترخان حاکم تهته در آمد) روانهٔ تهته شد - از قضا پیش از وصول بیگم میرزا رخت هستي بربست - و محمد باقي پسرش انتظام ده آن دیار گردید - او مدارائی با بیگم نکرد - و با حاجي بیگم نیز بد سلوکیها پیش گرفت - حاجي بیگم باتفاق برخی بدگوهران در مقام گرفتن محمد باقي شد - او آگهي یافته حاجي بیگم را محبوس نمود - تا در گذشت - ناهید بیگم بدلاوري و تدبیر ازان ولایت بر آمده (چون به بهکر رسید) سلطان محمود والي

(۲) نسخهٔ [ب] از خطرگاه *

آنجا سخنان يک جهتي درميان آورده گفت که اگر محب علي خان بابن حدود (۲) بيايد من تهته را گرفته ميدهم - بيگم مداراى دفع الوقت (۳) او را راست انگاشته (چون بهندوستان آمد) بعرش آشياني درين باب مبالغه از حد برد - پادشاه در سال شانزدهم سنه (۹۷۸) نهصد و هفتاد و هشت بمحب علي خان (که از مدتے ترک روزگار کرده نشسته بود) علم و نقاره مرحمت فرموده پنجاه لک تنکه جهت خرج از ملتان و جاگيردار آن صوبه تنخواه کرد - و مجاهد خان نبيرهٔ دختري او را (که جوان مردانهٔ شجاع بود) (۴) همراه ساخته بدان سمت دستوري داد - و به سعيد خان حاکم ملتان بر نوشت که کومکي او باشد - خان مذکور پس از رسيدن ملتان باعتماد وعدهاى سلطان محمود مقيد بکمک نگشته با جمعے (که فراهم آورده بود) روانهٔ بهکر شد - چون قريب رسيد سلطان محمود پيغام فرستاد که حرفے بود بر زبان رفته - درين کار من همراهي نمي‌توانم کرد - معاودت نمايند يا از راه جيسلمير بدان مملکت در آيند *

چون محب علي خان روي بر گشتن نداشت ناچار با معدودے همراهان (که زياده بر دويست کس نبود) دل

(۲) نسخهٔ [ب] مابين حدود نيامده - (۳) نسخهٔ [ب] دفع آنوقت *
(۴) نسخهٔ [ب] نبيرهٔ دختر او *

به تسخیر بهکر بربست - سلطان محمود تا (۲) ده هزار کس آراسته در حدود قلعهٔ ماتهیله (۳) پیش فرستاد - بعون تائید آلهي این گروه اندک آنها را بشکست - هزیمت یافته ها بقلعهٔ مذکور تحصن جستند - بعد محاصره آن قلعه گشایش یافت - و لختی اسباب جمعیت منتظم گشت - پس متوجه بهکر شد - کیف ما اتفق تفرقه در جمعیت مخالفان افتاد - ازان جمله مبارک خان خاصهٔ خیل سلطان محمود (که مدار معامله برو بود) با هزار و پانصد سپاهي محب علي خان را دید - و باعث (۴) صوري (۵) آن بود که بدنژادان (۶) آن دیار بیگ اوغلي پسرش را بیکی از خلوتیان سلطان متهم گردانیدند - آن ساده لوح بے تشخیص معامله در مقام استیصال خاندان او شد - او را (که اخلاص درست نبود) از عرض ناموس اندیشیده مفارقت جست - محب علي خان بطمع مال و منال او را از هم گذرانید - و قوتے دیگر برافزوده بمحاصرهٔ بهکر پرداخت - و آن مهم بسه سال کشید - در قلعه قحط و غلا پدید آمد - و وبا شیوع یافت - از غرائب اتفاقات اینکه دران ناحیه عارضهٔ ورم بهم رسید - هرکس پوست درخت سرس

---

(۲) نسخهٔ [ب] پانزده هزار کس - (۳) در [بعضی نسخه] ماتیله -
(۴) نسخهٔ [ج] باعث صوري - (۵) نسخهٔ [ب] مدبران (۶) نسخهٔ [ب] بیگ اوغلي ٭

جوشانیده میخورد صحت می‌یافت - آنرا بوزن طلا میخریدند - آخر کار سلطان محمود بعرش آشیانی ملتجي گشت که قلعه پیشکش شاهزاده سلطان سلیم میکنم - اما (چون میان من و محب علي خان غبارے بر خاسته) از حضرت او ایمن نیستم دیگرے تعین شود که بار سپرده روانهٔ درگاه شوم - هنوز میر گیسوی بکاول بیگي (که عرش آشیاني بر طبق التماس سلطان بحکومت آن دیار نامزد فرموده) نرسیده بود که سلطان بیمار شده زندگي بسپرد - گویند محب علي خان باستماع بیماری سلطان محمود رقعه نوشت که طبیبی حاذق همراه است - اگر بفرمایند جهت معالجه بفرستم - سلطان بر همان رقعه برنگاشت * فرد *

* دردم نهفته به ز طبیبان مدعي *
* باشد که از خزانهٔ غیبش دوا کنند *

چون میر گیسو بدان حدود پیوست مجاهد خان در محاصرهٔ قلعهٔ کنجابه (۲) مشغول بود - مادرش سامعه بیگم (دختر محب علي خان) آمدن میرزا شنیده بر آشفت و کشتی چند به پیکار فرستاده کار تنگ ساخت - نزدیک بود که میر گرفتار شود - خواجه مقیم هروي (که بامینی آن ناحیه رفته بود) محب علي خان را از پرخاش بیجا باز داشت -

(۲) نسخهٔ [ب] کنجهانه - و در [بعضی نسخه] کنجهابه *

میر گیسو در سنه (۹۸۱) نهصد و هشتاد و یک به قلعه شتافته - مردم آنجا (که منتظر بودند) کلید قلعه سپردند - اما محب علي خان و مجاهد خان از خام طمعي دل ازان مملکت برنمي‌کندند - و بودن هم بے حکم مشکل - محب علي خان براه مصلحت شتافت - تا میر گیسو قرار داد که مجاهد خان بجانب تهته رود - و محب علي خان با زه و زاد در قصبهٔ لوهري سکونت گزینند - چون بدین قرار عمل رفت میر جمعے کثیر را بر کشتیها نشانده بر سر محب علي خان فرستاد - او تاب مقاومت نیاورده بجانب ماتهیله شتافت - سامعه بیگم حویلي را مستحکم کرده یک شبانه روز بمدافعه پرداخت - دران هنگام مجاهد خان بیلغار رسید - و مردم را شکست داده سه ماه دیگر این طرف آب را متصرف بود *

چون بهکر به ترسون خان قرار یافت محب علي خان بحضور آمد - و در سال بیست و یکم عرش آشیاني بمحب علي خان (که آثار تجربه و شناسائي از ناصیهٔ حال او پیدا بود) خلعت فاخره مرحمت فرموده اجازت داد که همواره حاجات خلائق و آنچه در پیشگاه تامل بشایستگي گراید بموقف عرض رساند - و چون محب علي خان مصاحب شعور بود و کاردانیے درمهے داشت عرش آشیاني سال

بيست و سيوم در گزيدن يكے از چهار كار بزرگ دستوري فرمود - منصب مير عرضي بارگاه خدمت گذاري دور باش شبستان امارت ولايات دور دست حكومت شهر دهلي - چون نيروي تكاپو در استخواني كالبد كمتر ديد از راه انصاف گزيني و فرمان پذيري به شغل پسين خرسندي گرفت - و در سنه (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نه در ايالت دهلي بدار بقا پيوست - اگرچه صاحب طبقات اكبري او را چار هزاري نوشته اما شيخ علامي در ذيل هزاريها مذكور ساخته *

بهكر نام قلعه ايست از ابنيهٔ قديم - در كهن نامه ها منصوره نويسند - و هر شش درياي شمالي يكتائي گزيده ازو گذرد - دو حصه از جانب جنوب و يک بخش از شمال قصبهٔ آن موسوم بسكهر بر كنار آباد و بر ساحل - دوم معمورهٔ ديگر است به لوهري زبان زد - و پيوسته داخل سنده بود - ميرزا شاه حسين ارغون والي تهته قلعه را از سرنو در كمال استحكام ساخته بسلطان محمود كوكلتاش خود حكومت آنجا تفويض نمود - پس از فوتش سلطان محمود (كه مردے سفاک ديوانه بود) در بهكر و ميرزا عيسى ترخان در تهته خطبه و سكه بنام خود كرده گاهے بآشتي و گاهے بمخالفت مي گذرانيدند - چون بهكر پيش از تهته تسخير عرش آشياني گشت داخل ملتان گرديد *

* معصوم خان فرنخودي *

پسر معین الدین خان اکبري ست - بعد فوت پدر بمزید عنایت پادشاهي بپایهٔ هزاري منصب بر آمد - و بتیولداری سرکار غازیپور مباهي گردید - هنگامی (که در ولایت بهار و بنگاله غبار بغي و فساد معصوم کابلي و بابای قاقشال تهیج نمود) او (اگرچه در ظاهر بهمراهی راجه تودرمل دل نهاد تعاقب فتنه پژوهان گشت و . بخود سري و خود رائي کارها بتقدیم رسانید اما آمدن میرزا محمد حکیم به پنجاب و توجه عرش آشیاني بدانصو باعث بروز خبث باطن او شده) منهج نافرماني پیمود - و جونپور را از مردم ترسون خان بتغلب و تعدي متصرف شد - ازانجا (که از طفلي تربیت یافتهٔ عواطف پادشاهي بود) عرش آشیاني از فرط مهرباني بشرط وا گذاشتن جونپور (۲) اودهه بجاگیر او مقرر فرمود - او بظاهر فرمان پذیرفته باودهه شتافت - اما در باطن بآماده ساختن اسباب شورش مي پرداخت - از حضور شاه قلي خان محرم و راجه بیربر به اصلاح او رخصت یافتند - آن آشفته دماغ از پردهٔ حیا • بر آمده حرفهای ناشایسته درمیان آورد - ناچار کار از اصلاح بیرون دانسته باز گردیدند - شهباز خان (که بمالش سرکشان بهار قطره زن بود) از احوال او آگهي یافته در سال

---

(۲) نسخهٔ [ج] را گذاشت •

بیست و پنجم بگوشمالش رو آورد - و نزدیک سلطان پور بلهری عرصهٔ نبرد آراسته گردید - معصوم خان خود برغول تافته گرد پیکار برانگیخت - شهباز خان دل از جای داده راه گریز سپرد - و بجونپور (که سی کروه ناوردگاه بود) عنان باز کشید - ناگاه موید غیبی آوازهٔ کشته شدن معصوم خان بر زبانها انداخت - مردمش رو بپراگندگی آوردند - او بمیدان رسیده بحیرت در شد - درین اثنا فوج جرانغار (۲) پادشاهی (که از هزیمت سردار آگهی نداشت) نمودار گشت ناگزیر بسراسیمگی در آویخت و زخم برداشته ببنگاه شتافت ه

چون منزل گاه بتاراج فوج پادشاهی رفته بود به قصبهٔ اوده شتاب آورد - شهباز خان در جونپور خود را جمع ساخته بار دیگر هنگامه آرا گردید - هفت کروهی اوده صف آرائی رو داد - آن مدبر بتازگی شکست خورده باوده متحصن گردید - عرب بهادر و نیابت خان (که سرمایهٔ مدهوشی او بودند) مفارقت گزیدند - معصوم خان زر و زاد و اندوختهٔ خود را را گذاشته راه آوارگی گرفت - و چار ضرب (۳) شده رو بخمول نهاد - زمیندار کوارج به پیشین آشنائی به بنگاه خود آورده نقد و جنس او را برگرفت - بحال تباه از آب سرو گذشته به راجه مان بومی آن سر زمین پیوست - و او

---

(۲) نسخهٔ [ج] سرداران - (۳) نسخهٔ [ج] کورج ه

چندے را بدرقه گویان همراه داد - و بگمان جواهرے (که با او داشت) اشارهٔ جان شکري نمود - معصوم خان دریافته آن فرومایگان را بزر فریفت - و خود را بزاویهٔ گمنامي کشید *

درین هنگام مقصود نامي از ملازمانش بدو پیوست و اندوختهٔ روزگاران از خود نثار گردانید - آن شوریده سر باندیشهٔ سري باز بشور افزائي بر خاست - در کمتر زمانے زربندها فراهم آمدند - شهر بهرایچ را دست فرسود تاراج نمود - وزیر خان از حاجي پور با دیگر اقطاع داران آن ناحیه به پیکار او کمر بست - مدتے بتوپ و بندرق آویزش بود - شبے معصوم خان بنه و بار گذاشته بدر زد - و باز بجلوپاره (۲) سر کشیده مردم فراهم نمود - و قصبهٔ محمدپور را یغمائي ساخت - و در فکر غارت جونپور بود که اقطاع داران آن ضلع مجتمع گشتند - آن کج گرای (چون دید که خام خیالي او پیشرفت نیست) به خان اعظم کوکه نیایشمند گردید - او از پیشگاه خلافت التماس عفو جرائمش نموده ولایت مهستي بجاگیر او تنخواه کرد - نزدیک بود که باز سر شورش بردارد میرزا کوکه بچاره‌گري بنشست - او دریافته (چون در خود قوتے نمي یافت) رخصت حضور گرفته روانه شد - در سال بیست و هفتم بدارالخلافهٔ آگره رسید - باستشفاع مریم مکاني بتازگي

---

(۲) در [بعضی نسخه] جلو پاره *

(۲)
دفع جرائم او گردید - در همان ايام سنة (۹۹۰) نهصد و نود
نیم شبی از دربار بخانهٔ خود میرفت - چندے برو ریخته
از هم گذرانیدند - هر چند تفحص رفت بجائی نرسید - لختی
مردم آن وقت این واقعه را محمول بر اشارهٔ پادشاهي
میکردند - و الله اعلم *

* میر گیسوی خراساني *

از سادات آن دیار است - در بارگاه اکبري بقدم خدمت
و خصوصیت محرمیت شایان فراوان اعتماد گشته بمنصب
بکاول بیگي (که جز به معتمدان درست اخلاص تفویض نیابد)
اختصاص گرفت - و چون محب علي خان میر خلیفه بمساعی
همت بمحاصرهٔ قلعهٔ بهکر پرداخته عرصهٔ زندگي بر متحصنان
تنگتر ساخت (چنانچه در احوالش بزبان قلم گذشت)
سلطان محمود والی آنجا بدرگاه اکبري معروض داشت
(۳)
که گذشت آنچه گذشت اکنون قلعه را پیشکش مي‌کنم لیکن
(چون میان من و محب علي خان جنگ و جدال رو داده)
از غدر او ایمن نیستم - یکی از بندگان حضور تعین شود -
عرش‌آشیاني میرگیسو را (که بفرط کارداني و معامله شناسي
اتصاف داشت) روانه فرمود - چون میر بآن حدود پیوست

(۲) نسخهٔ [ج] صفع جرائم گردید - (۳) نسخهٔ [ج] لیکن میان من *

مردم محب علي خان سر راه او را گرفتند (۲) - نزدیک بود
که گرفتار شود خواجه مقیم هروي پدر خواجه نظام‌الدین
بخشي (که به امینی آن ناحیه رفته بود) محب علي
خان را بنصائح هوش افزا از پرخاش بیجا باز داشت - اهل
قلعه (که در انتظار میر مي گذرانیدند) بموجب قرار داد
سلطان محمود (که پیش از وصول میر رخت هستي
بر بسته بود) کلید قلعه در سال نوزدهم سنه (۹۸۲)
نهصد و هشتاد و دو سپردند - اینچنین ملکی آباد بدست او
در آمد (۳) - لیکن محب علي خان از خام طمعي دل ازان
ملک بر نمیکند - کار فیما بین بنزاع و کارزار انجامید *

عرش آشاني برین سوانح اطلاع یافته ایالت آن دیار را
بنام ترسون خان نامزد ساخت - و چون برادرانش بآن صوب
شتافتند میر گیسو (که لذت چشی حکومت شده بود) بر سر
سرکشي و خود فروشي آمده خواست قلعه را محکم سازد -
برهموني انجام اندیشي ازان خیال فاسد باز آمد - و دست ازان
ولایت برداشته بعتبه بوسي رو آورد - و پس ازان بفوجداري
میرتهه و محالات اطراف (۴) و مضاف دهلي (که از عمده‌ترین (۵)
محالات درآبست (که عبارت از مابین دریای گنگ و جون باشد)

---

(۲) نسخهٔ [ج] سر راه او گرفتند - (۳) نسخهٔ [ب] خام طمع - (۴)
نسخهٔ [ا] اطراف او - (۵) نسخهٔ [ج] که عمدهٔ ترین *

اختصاص گرفت - و (چون همواره از حرص اندوزي و آزوري با نوکران بر سر علوفه بر شوریدے - و هریکے از آقا و سپاهي جانب کفایت خویش فرو نگذاشتے) در سال بیست و هشتم سنه (۹۹۱) نهصد و نود و یک در قصبهٔ میرتهه در همین داد و ستد با سپاهیان فرومایه گفتگو واقع شد - برخے را از رسوائي و سرزنش از خانه بیرون کرد - بامدادان (که عید شوال بود) سر خوش بادہ بعیدگاہ رفت - برخے ازان دو رویان فتنه اندوز به نیایشگري درآمدند - او از بد مستي مدارا از دست فرو هشته بنکوهش پیش آمد - آن ناحق شناسان پا از جادۂ اطاعت پیشترک گذاشتند - میر از غضب رفتگي بر سر بنگاہ آنان شتافت - و آتش در زد - آنها بآویزه برخاستند - همراهان راہ بیدلي سپردند - روزگار میر سپري شد - آنها از بدگوهري کالبد را خاکستر گردانیدند - عمرش آشیاني ازین آگهي برآشفته بسیارے ازان تباہ کاران را بیاسا رسانید - پسرش میر جلال الدین مسعود (که در اهل مناصب محسوب بود) در سال سیوم جهانگیري نهال زندگیش از تند باد اجل در افتاد - مادرش در حالت احتضار (چون آثار یاس از چهرۂ احوال او مشاهده نمود) از (۲) فرط محبت و غایت دلبستگي افیون خورد - پس از فوت پسر یک دو ساعت

---

(۲) نسخهٔ [ا - ج] از افراط محبت ه

جان سپرد - زنده بآتش درآمدن زن بمردن شوهر در هندوستان بسیار (۲) روائي دارد اما جان باختن مادر نسبت بفرزند خالي از غرائب نیست - اما حقیقة آنرا با این نسبتی نیست - چه در صورت اول بها مي‌باشد که بے تحقق محبت و شیفتگي اداى رسم لازم مي افتد - ازین است که بمرگ راجها ده کس و بیست کس از زن (۳) و مرد خود را بآتش مي اندازند *

* مخدوم الملک ملا عبد الله انصاري *

ولد شیخ شمس الدین سلطانپوري ست - آباى او از جانب ملتان بسلطانپور رسیده توطن اختیار کردند - ملا عبدالله نزد مولانا عبدالقادر سرهندي تلمذ نمود - و در علوم شرعیه مهارت تمام بهم رسانید - آوازۀ فضلیت او عالمی را فرو گرفت - حاشیه بر شرح ملا و منهاج الدین در سیر نبوي (صلی الله علیه و آله و سلم) از تصانیف اوست - سلاطین وقت غایت احترام او بجا مي‌آوردند - جنت آشیاني کمال توجه بحال او بذل مي نمود - چون نوبت بشیر شاه رسید بخطاب صدر الاسلامي (۴) امتیاز بخشید - گویند روزے سلیم شاه در ایام سلطنت خود ملا را از دور دیده گفت بابر

---

(۲) نسخهٔ [ا - ب] بسیارے - (۳) نسخهٔ [ا - ب] زنان و مردان -
(۴) نسخهٔ [ب] صدر الاسلام *

پادشاه را پنج پسر بود - چهار رفتند یکی ماند - سرمست خان گفت نگاهداشتن چنین مفتی چرا - جواب داد که بهتر ازو نمي‌یابم - چون ملا نزدیک آمد بر تخت نشانده تسبیح مروارید (که بقیمت بیست هزار روپیه همان زمان پیشکش آمده بود) بار تواضع نمود *

چون ملا را عصبیت (که آنرا حمیت دین نامند) بیشتر بود در پردهٔ دین داري استیفای قوت غضبي بر وجه اتم مي نمود - چنانچه قتل شیخ علائي بحسن سعی ملا واقع شد - او ارشد اولاد شیخ حسن است (که از کبار مشائخ بنگاله بود) - تحصیل علوم ظاهر و باطن از پدر بزرگوار نمود - و پس از زیارت بیت الله در خطهٔ بیانه رحل اقامت انداخته به امر معروف و نهي منکر قیام مي نمود - دران اثنا شیخ عبدالله نیازي [که از خلفای شیخ سلیم چشتي بود - و بعد معاودت سفر حجاز بمیر سید محمد جونپوري (که خود را مهدي[۲] موعود میگرفت) گرویده] در بیانه مسکن گزید - شیخ علائي روش او را خوش کرد[۳] - و طریقهٔ پاس انفاس را (که میان طائفهٔ مهدویه مقرر است) ازو فرا گرفته بکشف و کرامات شهرت یافت - و با جمعی کثیر بتوکل بسر مي برد - و شب ظروف خانه

---

(۲) نسخهٔ [ج] مهدیٔ وقت موعود - (۳) نسخهٔ [ب] خوش کرده *

حتی اوانی آب هم (۲) خالی میگذاشت - روز نو روزی نو - ملا عبد الله او را بابتداع و خروج مهتم ساخته سلیم شاه را بران داشت که از بیانه طلبیده با علما مذاکره فرمود - شیخ علائی غالب آمد - چون دران مجلس شیخ مبارک ممد او بود نیز بمهدوی شهرت گرفت - سلیم شاه از بیان شیخ متاثر شده آهسته بدو گفت که انکار مهدویت کن تا ترا بر ممالک محروسه محتسب الهی نمایم - و الا ازین قلمرو بدر رو که علما فتوای قتل تو نوشته‌اند - شیخ بدکن شتافت - چون سلیم شاه بدفع فتنهٔ نیازیان متوجه پنجاب گشت ملا عبدالله ظاهر کرد که شیخ عبدالله پیر نیازیان است - سلیم شاه در (۹۵۵) نهصد و پنجاه و پنج او را طلبیده چندان تازیانه و چوب و لگد زد که از هوش رفت - گویند تا زمانیکه شعور داشت (رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا) میگفت - بعد مدتی بسیاحت بر آمد و از مهدویت ابا نمود - و در سنه (۹۹۳) نهصد و نود و سه در خدمت عرش آشیانی (که متوجه اتک بنارس بود) رسید - لختی زمین مدد معاش بنام فرزندانش در سهرند انعام شد - در سن نود سالگی سنه (۱۰۰۰) هزارم (۳) هجری در گذشت *

چون سلیم شاه از مهم نیازیان برگشت ملا عبد الله باز

---

(۲) در نسخهٔ [ج] لفظ هم نیست - (۳) نسخهٔ [ب] یکهزار هجری *

تحریک نموده شیخ علائي را از هندیه طلبید - سلیم شاه همان
کلام سابق را اعاده کرد - شیخ ملتفت نشد - سلیم شاه بملا
گفت تو داني و او - ملا فرمود تازیانه زنند - در تازیانهٔ سیوم
روح او بعالم علوي پرواز نمود - جسدش را بپای فیل بسته
تشهیر کرد - گویند آن روز چنان باد عظیم وزید که مردم
گمان قیامت بردند - بر قالب شاخ چندان گل ریخته شد
که حکم قبر پیدا کرد - پس ازین واقعه دولت سلیم شاه
هم بدو سال نکشید - هنگامی (که جنت آشیاني بار دیگر
هندوستان بقبضهٔ اقتدار در آورد) ملا را بشیخ الاسلامي
مخاطب نمود - پس ازان (که سلطنت هندوستان بجلوس
عرش آشیاني رونق دیگر یافت) ملا بخطاب مخدوم الملک
اختصاص گرفت - و بیرام خان پرگنهٔ تانکواله بجمع یک لک
روپیه تنخواه داده پایهٔ عزت او را از همه اکابر گذرانید - و
از اعاظم ارکان دولت ساخت - بعد از مرور سنین و شهور
مزاج سلطنت ببعض حوادث از فضلای عصر منحرف شد - در
سال بیست و چهارم سنه (۹۸۷) نهصد و هشتاد و هفت او را
با شیخ عبد النبي صدر (که هر دو مدتها باهم منازع و
مخالف بودند) بصورت رفیق یکدیگر بجانب حجاز روان کردند
با وصف آن هرگز میان ایشان (نه در اثناء طریق و نه دران
مقامات منیف) اتفاق و التیام و رفع کدورت صورت نبست *

چون مخدوم الملک از زمان افغانان تا عهد اکبري معزز و معتبر بود و بعزم و متانت راى و تجارب امور و جمع اموال موصوف و صيت دانشمندي او بهمه جا رسيده شيخ ابن حجر مشهور مفتي مکه باستقبال آمده احترام بسيار بجا آورد - و در غير موسم در کعبه براى او وا کرد - چون هنگامهٔ ميرزا محمد حکيم برادر عرش آشياني مسموع نمود هرج و مرج غير واقعهٔ هندوستان را يقين پنداشته بطمع رياست و حب جاه برگشته باتفاق شيخ عبد النبي صدر به احمدآباد گجرات آمد - چون بپادشاه ظاهر شد (که آنها بنابر خبث سريرت در مجالس و محافل حرفهاى ناشايسته بجناب پادشاهي نسبت ميدهند) برخي را باخفا بنابر آن (که بيگمان محل ذر صدد سفارش و استشفاع او بودند) تعين کرد - مخدوم الملک در (۹۹۱) نهصد و نود و يک از کمال ترس قالب تهي کرد - گويند باشارهٔ عرش آشياني مسموم کردند - مردم بطريق اخفا در جالندهر آورده مدفون ساختند قاضي علي بضبط اموالش مامور گشت - خزائن و دفائن بسيار در لاهور برآمد - ازان جمله چندين صندوق خشت طلا از گورخانهٔ او ظاهر شد (که ببهانهٔ اموات دفن کرده بود) - ازين جهت پسرانش بعلت تحقيق اموال چندے در شکنجه بودند - سه کرور روپيه ازو برآمد *

شیخ عبد القادر بداؤنی در تاریخ خود نوشته که مخدوم الملک فتوی میداد که درین ایام حج بر مردم هندوستان فرض نیست - چه امن طریق شرط است * و طریق یا دریا است [و آن بدون قول فرنگی ، عهد نامهٔ آنها (که صورت مریم و عیسی دارد) جاری نیست و این خالی از شائبهٔ دین نباشد و حکم بت پرستی دارد] و یا راه عراق است (و درانجا ناسزای صحابه شائع گشته) . گویند مخدوم الملک از تعصب و تشدد (که در مذهب داشت) جلد ثالث روضة الاحباب را (که افتی افراط و تفریط در احوال سلف واقع شده) احراق نمود - ازین جهت این جلد کمیاب است *

● میرزاده علی خان ●

پسر محترم بیگ . از امرای عهد عرش آشیانی است . بمنصب هزاری رسیده سال نهم جلوس باتفاق دیگر امرا بتعاقب عبدالله خان اوزبک (که از مالوه بطرف گجرات رخت ادبار کشیده) دستوری یافته [illegible] سال دهم (که نهضت پادشاهی جانب گجرات بقصد [illegible] و خان [illegible] [illegible] مثلا دستوری پذیرفت) نامزده بهمراهی او مرخص گشت . سال نوزدهم (که پادشاه طرف شرقی دیار عزیمت فرمود) مشار الیه از حاشیه نشینان بساط قرب بود . بعضی بکادیب

(۲)
قاسم خان عرف کاسو (که با جمعی از افاغنه سرشورش در
حدود بهار برداشته بود) با جمعی نامزد شد - و کردن پسندیده
(۳)
بظهور آورد - ازان بعد همراه مظفر خان سرگرم کارها بوده -
سال بیست و یکم بحضور آمده بدولت بساط بوس سرمایهٔ
افتخار اندوخت - سال بیست و سیوم (که شهباز خان
(۴)
بمالش رانا پرتاب عرف کیکا دستوری یافت) او را در
همراهیانش بر نوشتند - سال بیست و پنجم بهمراهی خان
اعظم کوکه بشرقي دیار معین گردید - چون دران دیار کار
نمایان ازو صورت نه بست سال سي و یکم نزد قاسم خان
حاکم کشمیر روانه ساختند - در جنگ کشمیریان سال سي
و دوم روزے (که نوبت سید عبد الله خان بود و شکست
بر فوج پادشاهي افتاد) مطابق سنه (۹۹۵) نهصد و
نود و پنج هجري روزگار او بسر آمد *

* میرزا فولاد *

پسر خدا داد برلاس است - معنی لفظ برلاس شجاع
(۵)
با نسب است - و نسب تمام الوس برلاس بایرومجي (که
(۶)
اول کسی ست که بلقب برلاس اختصاص یافت) مي رسد -
و او پسر قاچولي بهادر است جد هشتم امیر تیمور صاحبقران

---

(۲) نسخهٔ [ب] سر بشورش - (۳) نسخهٔ [ب - ج] اورد - (۴) نسخهٔ
[ب] کنکار - (۵) نسخهٔ [ج] ایرد مجهي - (۶) نسخهٔ [ب] داشت *

و برادر توام قبل خان بود که جد سیوم چنگیز خان است *

میرزا فولاد اتاً عن جدٍ درین دودمان دیرین بندگی و قدیم الخدمة است - چون عبدالله خان والی توران مکرر با عرش آشیانی بالحاف هدایا سلسلهٔ جنبان (۲) دوستی شده گرم تر حرف مصادقت را بر دیباچهٔ ظهور آورد - و استدعای یورش ایران دیار نمود که به نیروی یک جهتی عراق و خراسان و فارس از اورنگ نشینِ آن مرز بوم مستخلص گرداند - عرش آشیانی بمقتضای فتوت و مروت در سال بیست و دوم میرزا فولاد را (که جوانی متحلی بآداب دانی و مراتب شناسی بود) با برخی از نفائس هندوستان با ایلچی توران رخصت فرمود - و در جواب رقم پذیر ساخت (۳) که سلسلهٔ صفویه را انتساب به خاندان نبوت متحقق است - پاس آن لازم - اختلاف آئین و کیش را سرمایهٔ آزارش مالک ستانی نمی‌سازیم - و گزیده آشنائیهای پیشین نیز ازین داعیه باز میدارد - و چون او شاه ایران را باحترام یاد نکرده بود در نکوهش آن هم باندرزهای هوش افزا بر نوشت * بیت *

* بزرگش نخوانند اهل خرد *
* که نام بزرگان بزشتی برد *

---

(۲) نسخهٔ [ج] سلسله جنبان شده - (۳) نسخهٔ [ب] ساخته *

میرزا بعد از ادای مراسم سفارت بهندوستان (۲) معاودت نمود - و در رکاب پادشاهي بخدمت گذاري و نیکو پرستاري (۳) چهرهٔ کامیابي مي افروخت - چون درین قوم جهالت و شرارت ترکانه (که اهل طینت آنها بدان سرشته اند) بعد انتساب رسوم معاشرت و تربیت هم مي باشد خصوص در امور مذهب و ملت (که عصبیت و تشدد (۴) را حمیت دین نامند)

در سال سي و دوم مبادئ سنه (۹۹۶) نهصد و نود و شش هجري میرزا فولاد از شورش جواني و نخوت مردانگي ملا احمد تتوي را (که از مشاهیر فضلای وقت بود) بزخم جانکاه بواپسین نفس رسانید - و خود بدار (۵) اکبري بپاسا رسید *

تفصیل این اجمال آنکه (چون عرش آشیاني بر فراز صلح کل آمده وسعت مشرب را صلای عام داده بود) هر گروهے قرار داد خویش را بے اندیشه بر سرانیدے - و هر یکه بآئین خود بے وسواس ایزد پرستي نمودے - ملا احمد با فراوان دانش در امامي روش استوار پا و زبان دراز داشت - پیوسته گفتگوی سني و شیعه بر گزاردے - و از طبیعت گرفتي گذارش را به بے هنجاري رسانیدے - میرزا

(۲) نسخهٔ [ج] بهند - (۳) نسخهٔ [ب] او در رکاب - (۴) نسخهٔ [ب] غضب - (۵) نسخهٔ [ج] باردوي اکبري *

فولاد (که دز تسخن بدان نمط راه بے اعتدالي مي سپرد) کینهٔ او در دل گرفته به جان گزائي بر نشست - تا آنکه نیم شبے با یکے از همسران بتاریک کوچهٔ بکمین در آمد - و یکے را بعنوان چاوشان شاهي بطلب او روانه گردانید - درمیان راه قابو طلبان بے محابا بشمشیر گرفتند - دست او از میان ساعد قلم شد - از فراز زین بزمین افتاد - دلیران بیباک جدائي سر پنداشته پی کم کذان به پیغولهٔ در شدند - زهے خنجر فولاد تاریخ (۲) این سانحه است - ملا با چنین زخم کاري دست بر داشته خود را بخانهٔ حکیم حسن انداخت - بجست جوي عسس بدان در خود سر سراغ گرفتند - با آن (که از برخي نشانهای خون حال پیدائي داشت) آنها نمي گرویدند - عرش آشیاني خانخانان و آصف خان و شیخ ابوالفضل را بپرسش پیش ملا فرستاد - او با دل خون چکان سرگذشت را باز گزارد - عرش آشیاني میرزا فولاد را با همدستش از کسوت هستي عریان ساخت - و بپای فیل بسته در تمام شهر لاهور گردانید - هرچند عمدهای سلطنت در رهائي آن خون گرفته ها سعي نمودند سودمند نیامد - ملا نیز بعد از سه چهار روز بساط هستي در پیچید - گویند شیخ فیضي و شیخ ابوالفضل بر قبر ملا محافظی چند

(۲) یعني سنه نهصد و نود و شش هجري ٭

را گذاشته بودند - چون همان ایام اردوی بادشاهی بعزم کشمیر انتهاض نمود عوام و جهلای شهر جسد او را برآورده سوختند *

چون احوال ملا خالی از غرائب نیست مجملی ازان نیز رقم پذیر می‌گردد - اسلاف ملا فاروقی حنفی مذهب بوده اند * و پدرش قاضی تته رئیس سنده بود - در ایام صبا عربی سیاح صالح از عراق به تته رسیده روزے چند در قرب جوار ملا اقامت گزید - بملاقات او بر اصول مذهب امامیه آگهی یافته رغبتی بدان طریقه پیدا کرد - و بر زبانها افتاد - هرچند در عنفوان شباب از رسمی دانش وا پرداخته پاوانه تلامذه همت می‌گماشت اما (چون تحصیل بعضی علوم و تحقیق برخی مقدمات علمی دران بلده میسر نبود) در سن بیست و دو سالگی قلندرانه سفر برگزید - چون وارد مشهد مقدس گردید از خدمت مولانا افضل قاینی علم کلام و حدیث امامیه را با فنون ریاضی برگرفت - و بجانب یزد و شیراز رفته از ملا کمال الدین حسین طبیب و ملا میرزا جان کلیات قانون و شرح تجرید با حواشی گذرانید - و در قزوین بملازمت شاه طهماسپ صفوی استسعاد یافت - و چون شاه اسمعیل ثانی فرمان روای ایران گردید و بتسنن شهرت یافت ملا بعراق عرب و حرمین شتافت - و بسیارے

فضلای وقت را دریافت و استفاده نمود - پس ازان از راه دریا بدکن رسیده به خدمت قطب شاه والی گلکنده پیوست - و در سال بیست و هفتم در فتح پور سیکری بدرگاه اکبري دولت بار اندوخته بقرب و اعتبار امتیاز یافت - و بتالیف تاریخ الفي (که متضمن احوال هزار ساله اسلام باشد) مامور گردید - و او وقائع هر ساله را بدقت تمام تا زمان چنگیز خان در سلک تحریر کشیده در دو جلد مرتب ساخت - چون او کشته شد بقیهٔ احوال را آصف خان جعفر تا سال (۹۹۷) نهصد و نود و هفت نوشته ضمیمه گردانید - گویند ملا احمد آنچه از تاریخ الفي مي نوشت بخدمت پادشاه مي خواند - چون بذکر خلافت خلیفهٔ ثالث رسید در بواعث قتل و شرح آن اطناب و بسط بکار برد - عرشی آشیاني ازان طول مقال بملال در آمده فرمود که مولوي قضیه (۲) را چرا بدور و دراز انداختی - بے محابا بحضور امرا و اکابر توران عرض کرد که این قضیهٔ روضة الشهدای اهل سنت و جماعت است - بکمتر ازین اکتفا نمي توان کرد (۳) - ازین قسم حرفها ازو در مذهب تشیع شهرت تمام داشت - شیخ عبد القادر بداوني در منتخب التواریخ آورده که روزے در بازار او را دیدم - بعضی اهل عراق تعریف من کردند - گفت

(۲) نسخهٔ [ج] قصه را - (۳) نسخهٔ [ب] نمي توانم کرد ٭

نور شرفش در جبين ايشان عيان مي نمايد - گفتم چنانچه نور تمكين در چهرهٔ شما *

* ميرزا سليمان حاكم بدخشان *

به پنج واسطه به امير صاحب قران امير تيمور گوركان مي رسد - اين آنكه از ديرباز به دادرسي جمعي (كه خود را از نسل سكندر رومي مي شمردند) سمت معموري داشت - و از سلاطين اطراف كسي مزاحم احوال آنها نمي شد - و بقليلي باج (۳) ازانها اكتفا مي نمودند - چون نوبت بسلطان ابوسعيد گوركان رسيد سلطان محمد را (كه آخرين آن طبقه است) بدست آورده مع اولاد و اقربا بقتل رسانيد - و بدخشان متصرف شد - پس ازان (۴) (كه سلطان محمد ميرزا پسر سلطان ابوسعيد بسمرقند عازم شده در گذشت) امير خسرو شاه (كه بيمن تربيت او بمرتبهٔ امارت رسيده بود) چندے نام سلطنت بنام ميرزا بايسنقر و ميرزا مسعود پسران آن مرحوم كرده بعد مسمول ساختن اول و كشتن ثاني در (۹۰۵) نهصد و پنج بسلطنت بدخشان بر نشست - تا آنكه در (۹۱۰) نهصد و ده فردوس مكاني گيتي ستاني (كه در ماوراء النهر با سلاطين چغتا و اوزبك

(۲) نسخهٔ [ب] بداوري - (۳) نسخهٔ [ج] بقليلك - (۴) در [بعضي نسخهٔ] بدخشان را *

نبردهای عظیم کرده دید که از ناسازی روزگار نقش درست نمي نشیند) دل از مواطن اصلي برداشته با معدودے متوجه بدخشان شد - مردم خسرو شاه بالتمام راه بیوفائي سپرده پیش شتافتند - ناگزیر او هم به ملازمت پیوست - پادشاه با آن همه (۲) بے اعتدالی وی (که با دو عمزادهٔ ایشان کرده بود) رخصت خراسان داد که با قدرے اموال بدر رفت و بدخشان را تنصیق نموده بکابل آمد *

چون در (۹۱۲) نهصد و دوازده قندهار بمحاربه از شاه بیگ ارغون برگرفت خان میرزا پسر سلطان محمود میرزا را (که پدر میرزا سلیمان باشد) ببدخشان فرستاد - او بعد از سرگذشت بسیار استقلال تمام دران ملک بهم رسانید - و در سنه (۹۱۷) نهصد و هفده رخت ارتحال ازین عالم بر بست - گیتي ستاني بدخشان را به شاهزاده همایون مکرمت نمود - مدتها ملازمان ایشان بدان خدمت اشتغال داشتند - بعد فتح هندوستان و معاربهٔ (۳) رانا سانکا نهم رجب سنه (۹۳۳) نهصد و سي و سه شاهزاده جهت بندوبست کابل و بدخشان رخصت یافت - تا یک سال در بدخشان عشرت پیرا بوده یکباره شوق والد ماجد گرامي گریبان گیر وقت شد - بے اختیار عنان تماسک از دست داده بدخشان را بسلطان

(۲) نسخهٔ [ع] با این همه - (۳) نسخهٔ [ع] در محاربهٔ *

اویس (که میرزا سلیمان بدامادی او انتظام داشت) سپرده بجانب هندوستان رهگرا گردید - اتفاقاً در غیبت ایشان سلطان سعید خان (که از خوانین کاشغر است) بطلب سلطان اویس و دیگر امرا متوجه بدخشان شد - میرزا هندال پیش او رسیده قلعهٔ ظفر را مستحکم ساخت - سعید خان بعد محاصرهٔ سه ماه بے بہرہ بکاشغر مراجعت کرد - لیکن در هند اشتهار گرفت که کاشغریان بدخشان را متصرف شدند - گیتی ستانی بشاهزاده همایون تکلیف رفتن فرمود - عرض کرد که نذر کرده ام که باختیار حرمان ملازمت بر خود نپسندم - و امتثال حکم را چاره نیست - بنابران میرزا سلیمان را رخصت بدخشان کرده بسلطان سعید خان نگارش یافت که با وجود چندین حقوق صدور این امر عجب نمود - اکنون میرزا هندال را طلبیدیم و میرزا سلیمان را فرستادیم اگر حقوق منظور داشته بدخشان را باو (که نسبت فرزندي دارد) بدهند بموقع خواهد بود - و آلا ما از ذمهٔ خود ساقط کرده میراث را بوارث سپردیم - دیگر ایشان دانند - میرزا سلیمان پیش ازان (که بکابل رسد (۲)) بدخشان از آسیب بد اندیشان مصئون بوده محل امن و امان شده بود - میرزا تمام آلولایت را در حیطهٔ اقتدار خود آورده کامروا باستقلال گشت - و

(۲) نسخهٔ [ب] رسید ه

بعد استیلای شیر خان در هندوستان (که میرزا کامران خطبه و سکهٔ کابل بنام خود کرد) بمیرزا پیغام فرستاد که در بدخشان نیز خطبه و سکه او باشد . میرزا از قبول سر باز زده بلشکرکشی انجامید - پس از تلاقی میرزا در خود ضعف مشاهده کرده بدر آشتی زد - و ناچار خطبه و سکه بنام او ساخت - میرزا کامران بعضی محال بدخشان جدا کرده بمردم خود سپرده مراجعت نمود . میرزا نقض عهد کرده آن محالات را متصرف شد - میرزا کامران دیگر بار لشکر بدان صوب برده در حدود اندراب جنگ واقع شد - شکست بر میرزا سلیمان افتاده بقلعهٔ ظفر متحصن گردید - و از طول محاصره و بیوفائی مردم خود ملول گشته ناچار و بے اختیار بر آمده میرزا کامران را دید - او میرزا را با پسرش میرزا ابراهیم مقید ساخته بکابل آورد - جمعه هفدهم ماه جمادی الثانی تاریخ (۲) این واقعه یافته اند *

چون بیست و پنجم جمادی الآخر سنه (۳) (۹۵۲) نهصد و پنجاه و دو همایون پادشاه از عراق معاودت نموده قلعهٔ قندهار از میرزا عسکری جبراً و قهراً بر گرفت - و آمد آمد بکابل شهرت یافت . میرزا کامران در فکر استخلاص میرزا

---

(۲) یعنی بحساب جمل که (۹۴۸) هجری میشود - (۳) در نسخهٔ [ا و ج] لفظ [سنه] نیست *

شد که شاید وقتی بکار آید - درین ضمن جمعی از هوا خواهان میرزا اتفاق کرده قلعهٔ ظفر گرفته و کسان میرزا کامران را مقید ساخته پیغام نمودند که اگر میرزا سلیمان را وا گذارند این ملک سپرده خواهد شد - و الا مردم شما را بقتل رسانیده ملک باوزبک می سپاریم - علاوهٔ تدبیر سابق گشته میرزا را با میرزا ابراهیم دلاسا داده رخصت بدخشان نمود - و هنوز مسافت طی نشده بود که ازین رخصت پیشمان گشته کس بطلب فرستاد - میرزا معذرتی نوشته بسرعت متوجه بدخشان شد - چون جنت آشیانی کابل را بے جنگ از میرزا کامران بر گرفت میرزا سلیمان در مخالفت زده خطبه بنام خود ساخت - جنت آشیانی در سنه (۹۵۳) نهصد و پنجاه و سه عنان عزیمت بصوب بدخشان منعطف فرمود - میرزا تاب مقاومت نیاورده آوارهٔ دشت هزیمت گشت - و آن ملک بالتمام در تصرف پادشاهی آمده قلعهٔ ظفر مستقر دولت شد - تا آنکه میرزا کامران (که بسنده فرار نموده بود) کابل را خالي دیده بسرعت رسیده متصرف گردید - ناگزیر جنت آشیانی میرزا سلیمان را طلب داشته مجدداً آن ولایت بدو سپرد - و پس ازان (که جنت آشیانی بعزیمت هندوستان عبور نیلاب کرد) میرزا بعضی محال قریب را هم بتصرف در آورد - و بعد از ارتحال

آن پادشاه بدر رقاحیت زده باتفاق میرزا ابراهیم و کوچ
خود خرم بیگم مشهور بولي نعمت (که مدار مهمات برو
بود) بر سر کابل آمده محاصره کرد *

چون منعم خان از فرار واقع بمحافظت قلعه و شهر
پرداخت بستوه آمده ناچار بصلح گونهٔ راضي شده بر گشت.
و در (۹۶۷) نهصد و شصت و هفت فوجی فراهم آورده متوجه
بلخ شد. هرچند خیراندیشان دوربین ظاهر کردند که باین
مردم مقابله با پیر محمد خان (که چندین سلاطین نژادان
با خود دارد. و هجوم اوزبکیه بمرتبهٔ اتم) از حساب
دور است. چه مبارزان کارآگاه در صورتے مقابلهٔ فوج
قلیل با کثیر تجویز کرده اند که در لشکر کم سردار بسیار
باشند. درینجا در سردار بیش نیست. یکی شما و دیگر
میرزا ابراهیم. باین حرفها ملتفت نشده بمحاربه رو آورد.
چون دید کار پیشرفت نمي شود بدخشان رویه روانه شد.
بمیرزا ابراهیم (که گرم کارزار بود) گفتند چه وقت تلاش
است. پدر شما بر آمده رفت. گفت بر آمدن دشوار
است. همین جا جنگ کنیم تا چه پیش آید. محمد
قلي خان شغالي درشتي کرد که مقرر سپاهیان است که
هرگاه سپاهي از غنیم بقدر کمان جدا شود دیگر بدست
آمدن او دشوار. لاعلاج میرزا بصد معوبت بر آمده با

معدودے پیادہ پا چار ضرب زدہ بموضعی رسید - مردم آنجا شناخته مقید نزد پیر محمد خان بردند - او چند روز نگاه داشته بقتل آورد - میرزا سلیمان کو نخل امید پدر (تاریخ (۲) یافته است) پیش ازین واقعهٔ میرزا ابراهیم قصیدهٔ گفته که مطلع اش این است * بیت *

* رفتم بخاک حسرت چون لاله داغ بر دل *
* آرم بحشر بیرون با داغ دل سر از گل *

و یکی از فضلا این رباعي گفته * رباعي *

* ای لعل بدخشان ز بدخشان رفتي *
* از سایهٔ خورشیـد درخشان رفتي *
* در دهر چو خاتم سلیمان بودي *
* افسوس که از دست سلیمان (۳) رفتي *

چون در سال هشتم اکبري بمخفي درخواست میرزا محمد حکیم (که مادرش بدست شاه ابوالمعالی نا حق شناس کشته شده) میرزا سلیمان باتفاق زوجهٔ خود بکابل در آمد و ابو المعالي را به انتقام بحلق کشید و صبیهٔ خود را به ازدواج میرزا محمد حکیم در آورد دو حصهٔ ملک کابل بمردم خود تقسیم کرد - و اُمید علي را (که از اعیان امرای بدخشان بود) بوکالت میرزا محمد حکیم تعین

(۲) یعني [سنه نهصد و شصت و هفت] (۳) در [بعضی نسخه] از شهر سلیمان ٭

نمود و خود ببدخشان شتافت - چون ميرزا محمد حكيم از تسلط بدخشيان بستوه آمد آنها را از كابل بر آورده ملك را بمردم خود سپرد - ميرزا سليمان بتدارك اين حركت در (۹۷۱) نهصد و هفتاد و يك روانهٔ كابل شد - ميرزا محمد حكيم باستماع اين خبر شهر را به باقي قاقشال و معصوم كوكه سپرده بر آمد - و از نيلاب گذشته ملتجي كومك بعرش آشياني شد - ميرزا سليمان از بر آمدن ميرزا آگهي يافته جلوريز تعاقب شده معلوم كرد كه ميرزا رفته است (۲) - برگشته جلال آباد را متصرف شده بمحاصرهٔ كابل پرداخت - چون شنيد [كه ميرزا محمد حكيم با پير محمد خان وغيره اتكه خيل امراي پنجاب (كه بامر عرش آشياني بكومك مامور شده اند) قريب رسيده] ببدخشان بر گشت - و باز در (۳) سنه (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه عرصهٔ كابل از امراي اكبري خالي يافته با خرم بيگم متوجه گرديد - حكيم ميرزا شهر را استحكام داده بغوربند شتافت - ميرزا سليمان لدبهرسه چند بكار برد - نزديك بود كه صيد مقصود بدام افتد - ميرزا محمد حكيم آگاه شده راه هندوستان گرفت - ناچار ميرزا كابل را محاصره كرد - آخر سعي بجائي نرسيد - بمختصر پيشكش اكتفا كرده ببدخشان مراجعت نمود *

---

(۲) نسخهٔ [ب] معلوم گرديد - (۳) در نسخهٔ [ب] الكا [سنه] نيست *

اسبابی (۲) (که لائق چنان مهمان باشد) ارسال داشت - میرزا
(که حاصل چند سالهٔ بدخشان را دفعةً مشاهده نمود)
طرب آمود گردید *

چون بحواشی دار الخلافه رسید نوئینان دارا شکوه و
اعیان مملکت جوق جوق آراسته پذیره شدند - و چون سه
کروهی دار الخلافه منزل کرد عرش آشیانی از بزرگ منشی
باستقبال سوار شده آن مصر جامع را آئین بستند - و از در
دولت‌خانه تا سر منزل فیلان کوه تمثال را بسلاسل طلا و نقره
و پوششهای زرین آراسته در ریه داشته و درمیان هر دو زنجیر
فیل یک قلادهٔ چیته بجواهر و جل نفیس پرکار بر گردون
مزین بسقرلاط و گاوان با زرین افسارها نظر فریب تماشائیان
ساختند - پادشاه از اسپ فرود آمده معانقه فرمود - جشنها ترتیب
یافت - و در مهمان نوازي و خاطر جوئي دقیقهٔ فرو گذاشت
نشد - و بخانجهان صوبه دار پنجاب حکم رفت که بهمراهی
میرزا تهیهٔ یورش بدخشان نماید - اتفاقاً درهمین سال منعم
خان خانخانان صوبه دار بنگاله رخت هستي بربست - بمیرزا
تکلیف حکومت آن دیار بمیان آمد - از وطن دوستي بدان
ولایت وسیع (۳) نپرداخت - ناگزیر خانجهان بصوبه داری بنگاله تعین
شد - میرزا دانست که درکمک تاخیر است - رخصت سفر

---

(۲) نسخهٔ [ا] اسبابی - (۳) نسخهٔ [ج] وسیع معمور نپرداخت *

حجاز گرفت که شاید ازان راه ببدخشان شتافته کارے بگروبزي سر انجام دهد - چنانچه ازان قدسي مطاف بعراق عجم نزد شاه اسمعيل ثاني رفت - او احترام نموده جمعي بکومک همراه کرد - بهرات رسيده بود که پيمانهٔ زندگي شاه پر شد - مايوس بقندهار آمد و بمظفر حسين ميرزا خويشي کرد - و چون کارے بر نيامد بکابل بميرزا محمد حکيم پيوست - مي خواست بنواح پنجاب آمده شورش افزايد - ميرزا ازين اراده او را باز داشته باتفاق همت بدخشان رو آورد - ميرزا شاهرخ مستعد پيکار گشته باندک زد و خورد برخے بدخشيان راه بيوفائي سپرده بميرزا پيوستند - ميرزا شاهرخ از ديگران نيز متوهم شده بکولاب رفت - و آخر باتفتي (۲) گرائيده از طالقان تا هندوکوه (که در اقطاع ميرزا ابراهيم بود) بميرزا سليمان قرار گرفت - زمانے باتفاق و دوستي مي گذرانيدند و گاهے بتحريک فتنه اندوزان نفاقي در ميان مي آمد - تا والدا ميرزا شاهرخ زنده بود مقدمات رنجش زود اصلاح پذيرفتي - پس از واقعهٔ خانم ميرزا شاهرخ بخويشتن بيني (۳) افتاد - ميرزا سليمان پيش عبدالله خان اوزبک والي توران رفت که به امداد او کامياب خواهش گردد - چون او بمهم تاشکند رفته بود باسکندر خان پدرش صحبت ميرزا در گرفت - ليکن پس ازان (که معلوم

(۲) نسخهٔ [ج] را آخرها - (۳) نسخهٔ [ب] افتاده -

کرد که عبدالله خان بر سر غدر است) بسرعت بر آمد ۰ چون بنواح بدخشان رسید میرزا شاهرخ بنیاز مندی پیش آمده خواست همان تقسیم ولایت بمیان آرد ۰ میرزا به کشم (۲) اکتفا کرده نشست - عبدالله خان بے اتفاقی میرزایان و خلل آن دیار شنیده در سنه (۹۹۲) نهصد و نود و دو به بدخشان آمد - میرزایان ملک از دست داده بے جنگ بر آمدند - میرزا شاهرخ روانهٔ هند گردید - و میرزا (چون ندامت سابق عائد حال داشت) برفتن هندوستان راضي نشد - میرزا محمد حکیم چند ده در لمغانات بجهت خرج مقرر نموده بدان ناحیه گسیل کرد - پس از چندے جمعے همراه داده ببدخشان فرستاد - باز شکست خورده مراجعت نمود - چون میرزا محمد حکیم در گذشت ناچار میرزا عازم هندوستان شد - کنور مانسنگه صوبه دار کابل بدرقه شده تا پیشاور رسانید - در آخر سال سي و یکم قریب دار الخلافة رسید - شاهزاده سلطان مراد پذیره گشته بملازمت عرش آشیاني آورد - و بمنصب پنجهزاري اختصاص گرفته باعزاز و آسودگي مي گذرانید - در سنه (۹۹۷) نهصد و نود و هفت وقتے (که پادشاه بسیر کشمیر متوجه شدند) میرزا را بذابر کبر سن (که بهفتاد و هفت رسیده - و بخشي تاریخ ولادت

(۲) نسخهٔ [ب - ج] معلوم گردید ۰

اوست) در لاهور گذاشتند - در همان ایام زندگي بسپرد ٭ در مردانگي و رزم شناسي يگانهٔ روزگار بود ٭

محب علي خان رهتاسي

از امرای چهار هزاري اكبر شاهي ست - به پردلي و تهور متصف و به سپه كشي و سپه داري نامور بود - چون مدتها حكومت رهتاس داشت برهتاسي شهرت گرفت - آن قلعه ايست در صوبهٔ بهار از قلاع والا ارتفاع هندوستان - از بدائع صنائع آفريدگار - مصئون از وهم اختلال - فراز كوه آسمان سای دشوار گذار - دور آن چهارده كروه و عرض و طول آن زياده بر پنج كروه است - و از زمين هموار تا سطح آن قلعه يک كروه بيشتر ارتفاع باشد - و بران كشت و كار مي شود - و فراوان چشمه بر جوشد - و غريب تر آنكه بالای قلعه با آن بلندي هر جا سه چهار گز بركنند آب شيرين پديد آيد - از مباني بنای اين قلعه هيچ فردے از فرمانروايان بران استيلا نيافته - در نوبت حكومت راجه چنتامن برهمن در سال (۹۴۵) نهصد و چهل و پنج (چون ولايت بنگاله بجنت آشياني مفتوح شد) شير شاه سور با سائر افغانان و خلاصهٔ خزينه بنگاله را گرفته از راه جهاركهند (۲) بحدود رهتاس آمد - و براجه احسانهای قديم

(۲) نسخهٔ [ب - ج] چهار كند - و در [بعضي نسخه] چهاركهنڈ ٭

را بار داده طرح یکجهتي انداخت - و التماس نمود که امروز مرا کار افتاده است مي خواهم که مردمي بجا آري و اهل و عيال مرا و همراهان مرا بقلعه جا دهي - و مرا رهين احسان خود سازي - بصد زبان چاپلوسي و نيرنگ سازي راجهٔ ساده لوح بفريب آن شعبده باز قبول کرد - اين بيگانهٔ ملک آشنا ششصد ڈولي سر انجام داد - و در هر ڈولي دو جوان مسلح را در آورد - و در اطراف ڈولي کنيزان را گماشت - و باين حيله سپاهي را در آورده قلعه را گرفت و عيال خود و سپاه را دران گذاشته دست فتنه دراز کرد و راه بنگاله مسدود ساخت - و ازان باز بدست فتح خان پتني (۲) (که از سرداران بزرگ او و پدرش سليم شاه بوده) افتاد - و به پشت گرمي آن قلعه با سليمان خان کراني (که حکومت بنگاله يافته بود) دم مساهمت و منازعت ميزد - و پس از چندے جنيد کراني بتصرف آورده بسيد محمد نام از معتمدان خود سپرد - چون کارش سپري شد آن سيد چند گاه باندیشهٔ حراست آن اهتمام مي نمود - ليکن از فقدان استظهار شايسته با خويشتن برسگاليد که بذريعهٔ يکي از معتمدان بارگاه سلطنت بدست آويز پيشکش اين قلعه خود را از منتسبان اين دولت گرداند - درين اثنا مظفر

---

(۲) نسخهٔ [ا] نبني - و [ج] نبنهي - و در بعض نسخه [پلي] هم آمده ه

خان با عساکر صوبهٔ بهار و بتسخیر نهاد - او بمقتضاے
جنسیت بشهباز خان کنبو (که دران هنگام راجه گجپتي را
بانواع مالش پامال آوارگي ساخته بعرش سري رام را در
قلعهٔ شیرگدهه محصور داشت) ملتجي گردید - وی گرم و
گیرا شتافته در سال بیست و یکم سنه (۹۸۴) نهصد و
هشتاد و چهار قلعه را بدست آورد - و در همین سال
بموجب حکم حراست آنجا را بمحب علي خان باز گذاشته
خود روانهٔ حضور گردید - ازان آوان سالها حال آن ناحیه
بکار داني و داد دهی آن امیر معامله فهم شجاع منتظم بود -
و همواره با جمعیت شایسته کومکی بنگاله بود - و در برکندن
خار و بن فساد آن دیار مساعی جمیله بتقدیم مي رسانید -
و پسرش حبیب علي خان (که جوان مردانه بود) بنیابت
پدر بنظم رهتاس و آن حوالي مي پرداخت - چون بیشتر
تیولداران صوبهٔ بهار بخدمتگذاري بنگاله شتافتند یوسف متي
نام در سال سي ام افغاني چند فراهم آورده دست بتاراج
برگشود - حبیب علي از شورش جواني بجوش آمده ساز
پیکار نا کرده نبرد آرا شد - و کارنامهٔ دلیري و دلاوري بجا
آورده نقد زندگي در باخت - محب علي خان ازین خبر
جانکاه کاهیده شد - و هر چند بیتابي نمود امرای بنگاله
نگذاشتند - چون شاه قلي خان محرم عازم حضور بود تنبیه

آن خودمایه را متعهد گشته در کمتر فرصتی گرد آن شورش فرو نشست - و چون در سال سي و یکم بحکومت هر صوبه دو امیر عمده نامزد گردید که اگر یکی بدرگاه آید یا رنجور شود دیگرے بکار او پردازد بنگاله بنام وزیر خان باتفاق محب علي خان قرار یافت - و چون در سال سي و سیوم صوبهٔ بهار باقطاع راجه بهگونت داس مقرر شد جاگیر او نیز بکچواهه تنخواه گشت - و ملتان در تیولش خیال کرده منشور طلب بنام او رقم یافت - و آغاز سال سي و چهارم بآستان بوس رسیده کام دل برگرفت - و بانواع عاطفت و عزت شادماني اندوخت - و در نخستین نهضت کشمیر (که در همین سال مطابق (۹۹۷) نهصد و نود و هفت واقع شد - ملتزم رکاب بود - دران شهر مزاج عنصری او از حیز اعتدال انحراف نمود - و. وقت مراجعت نزدیک کوه سلیمان او را واپسین سفر پیش آمد - یک روز پیشتر عرش آشیاني بمنزلش رفته پرسش نمود - گویند دران حالت (که جان مي سپرد و از دیر سخن باز گرفته بود) یکے گفت لَا اِلٰهَ اِلَّا الله بگوئید - پاسخ داد که هنگام لَا اِلٰهَ گفتن نیست - وقت آنست که همگي دل به الله پردازد *

* میر ابو تراب گجراتي *

از سادات سلامي شیراز است - جدش میر غیاث الدین

سر الله (که او را هبة الله نيز گويند - و مشهور بود بسيد (۲)
شاه مير) در علوم مکتسبي بهرهٔ فراوان داشت - و با امير
صدرالدين شيرازي همدرس بود - در زمان سلطان قطب الدين
نبيرهٔ سلطان احمد (که احمد آباد بنام او اساس يافته) وارد
گجرات گشت - و بعد چندے بوطن مالوف معاودت نمود -
و بار ديگر در شورش شاه اسمعيل صفوي بعهد حکومت سلطان
محمود بيگره با فرزند خود مير کمال الدين (که پدر مير
ابو تراب باشد) بدان ديار آمده در جانپانير محمد آباد
(که قديم دار الخلافهٔ سلاطين آنجا ست) رخت اقامت
انداخت - و در افاضه و افاده بر روی طلبه مفتوح ساخت
و کتب مفيده در رشتهٔ (۳) تاليف کشيد - و فرزندان ارجمند
گذاشت - ارشد ايشان مير کمال الدين است که (۴) بکمالات
صوري و معنوي بهره مند بود - چون روزگارش به نيکنامي و
ستوده کاري سپري شد بزرگترين برادران و بني اعمام مير
ابو تراب ماند - و جميع اين سادات بسلسلهٔ مغربيه ارادت
دارند (که چراغ آن خانوادهٔ مخدوم شيخ احمد کهتوصی)
و اينها را سلامي ازان گويند که غالبًا يکی از اجداد ايشان

(۲) نسخهٔ [ج] و مشهور بود که سيد شاه الخ - (۳) نسخهٔ [ج] برشتهٔ
(۴) در نسخهٔ [ب] کاف نيست ٭

از روضهٔ مقدسهٔ حضرت رسالت پناه (۲) صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهٖ وَ سَلَّمَ آواز جواب سلام شنیده بود *

بالجمله میر ابوتراب برشادت و کاردانی دران ولایت اعتبارے بهم رسانید - سالے (که رایات اکبری بران مملکت ظلال افکن گردید) میر (که عمدهٔ اصحاب مشورت آن دیار بود) پیش از سایر امرای گجرات متوجه درگاه پادشاهي شد - و در منزل جوتانه خواجه محمد هروي و خان عالم پذیره گشته میر را بعزت و احترام آوردند - و بزمین بوس عتبهٔ خلافت سربلندي یافت - چون پیش از نزول رایات پادشاهي ببلدهٔ احمدآباد حکم شد که هریکے از امرای گجرات (که در موکب شاهي فراهم آمده اند) ضامنے دهد تا در مراسم حزم و دور اندیشي فتورے نرفته باشد اعتماد خان (که تسلط تمام دران دیار یافته بود) غیر از طبقهٔ حبشیه همه را کفیل گردید - و ضامنیت اعتماد خان را میر ابوتراب تعهد نمود - پس ازان (که قریب نصف آن مملکت به اعتماد خان (۳) و دیگر امرای آنجا تفویض یافته موکب پادشاهي بسیر دریای شور بصوب بندر کنبایت (۴) نهضت نمود) اختیار الملک گجراتي از کوتاه اندیشي و شورش طلبي از

---

(۲) در نسخهٔ [ا - ج] لفظ [پناه] نیست - (۳) نسخهٔ [ب] اعتقاد خان
(۴) نسخهٔ [ج] کنبهایت و نسخهٔ [ب] کهنبایت *

احمدآباد راه گریز پیش گرفت - اعتماد خان و جمعی (که با او پیمان یکجهتی داشتند) در مقام رفتن بودند که میر ابو تراب خود را رسانیده بحرف و حکایت گرفت - نزدیک بود که او را زیر مقید ساخته همراه برند که درین اثنا شهباز خان از پیش پادشاه رسید - و اندیشهٔ تباه آنها از قوة بفعل نیامد - و جوهر عقیدت میر بتازگی فروغ دیگر بخشیده مورد (۲) عواطف پادشاهی گشت - و ازان وقت همواره مورد عنایات سلطانی بود *

در سال بیست و دوم سنه (۹۸۹) (۳) نهصد و هشتاد و نه بوالا منصب قافله سالاری حاج اختصاص یافت - و پنج لک روپیه نقد و ده هزار خلعت بمیر حواله شد که بدیدهٔ وری خود ارباب استحقاق آن بقاع شریفه را بقدرے شایسته ازین موائد افضال بهره ور گرداند - در سال بیست و چهارم آگهی رسید که آن سفر گزین بادیهٔ حجاز خدمت مامورهٔ بتقدیم رسانیده نقش پای جناب نبوی (عَلَيْهِ التَّحِيَّاتُ الزَّاكِيَةُ) همراه آورده - چنان برگوید که این همسنگ آنست که سید جلال بخاری در زمان فیروز شاه بدهلی آورد - عرش آشیانی فرمود که میر بچهار کروهی دار الخلافهٔ آگره با قافله توقف گزینند - و حسب الامر کار فرمایان بارگاه

(۲) نسخهٔ [ب] عنایت. (۳) - نسخهٔ [ب ، ج] سنه نهصد و هشتاد و نه ه

سلطنت نزهتگاهی بر آراستند - پس ازان پادشاه با نوئینان عظام و دانشوران کرام پذیره شده قدمی چند آن پارچهٔ سنگ را (که عزیز تر از جان بود) بر دوش نهاده خرامش نمود - و بترتیب منزلت اعیان دولت بر تارک ادب گرفته بشهر آوردند - و باشارهٔ پادشاهي بخانهٔ میر برگذاشتند - خیر الاقدام (۲) تاریخ آنست *

از مطاوی فحاوی اخبار متتبعان اقوال و احوال چنین تقرس نمایند که دران آوان زبان زد خاص و عام و شائع ادانی و اقاصی گردیده بود که پادشاه وقت دعوی نبوت دارد و مدعی رسالت است - و دین محمدي را (که تا انقراض عالم از تطرق حدثان مصئون است) نا ستوده میداند - و در استخفاف آن میکوشد - معاذ الله - بنا برین باقتضای مصلحت وقت برسم پوزبند خلائق این بزرگداشت و اکرام بتکلف و ساختگي بجا آورد - چنانچه کلام شیخ علامي درین مقام موید همین معني ست که هرچند حضرت شاهنشاهي مي دانست که اصلی ندارد و صیرفیان دیده ور ناسرگي را نمودند اما از وفور پرده داري همان انتساب سترگ را پاس داشته حق گذار تبجیل آمد - و از فروغ شناسائي و آزرم دوستي و قدر داني و فراخي حوصله

(۲) یعنی سنه نهصد و هشتاد و هفت *

باندیشهٔ آن (که آبروی این صید سادهٔ لوح بخاک نادانی ریخته نیاید . و شناسندگان شوخ طبع آبریز خندهٔ نگردند) چنین احترامی بزرگ بجا آمد . و بانقد کاسهٔ خیال کوته اندیشان روزگار خاک آمود گشت . و بسیارے بدگوهر (که از تباه سرشتی پیغارهٔ بیدینی زدے در کوی خجالت فروشد . انتهی *

و در سال بیست و نهم [چون ایالت گجرات باعتماد خان (که سالها حاکم آنجا بود . و طریق آبادی آن ناحیه بهتر از دیگران می دانست) قرار یافت] میر ابو تراب بامیدی آن موه اختصاص یافته با دو برادر زادهٔ خود میر محب الله و میر شرف الدین تعین آن دیار گردید . و تا سنه (۱۰۰۵) هزار و پنج هجری چرغ زندگی روشن داشت . در احمدآباد مدفون است . پسرش میر گدائی در منصب داران اکبری انسلاک داشته . و در لباس نوکری مراعات شیوهٔ سیادت و مشیخت از دست نمیداد *

* میر شریف آملی *

مماس عملی (۲) داشت . و کتب درسیهٔ متداوله در ایران دیار گذرانید . تصوف و حقائق بسیار ورزیده و (۳) الحاد و زندقه را بدان خلط داده دعوی همه اوست میکرد . و همه را الله می گفت . چون در زمان عرش آشیانی وارد هندوستان

(۲) نسخهٔ [ب . ج] علمی . ز (۳) در نسخهٔ [ج] حرف [واو] نیست .

گردید صلح کل و وسعت مشرب را (۲) روز بازار دید - مزاج پادشاه وقت مصروف آنکه سلطنت ظلال ربوبیت است - فیض را خاصهٔ گروهی نباید داشت - بل خلائق مختلف المشارب متلون الاحوال را ازان بهره مند باید ساخت - دگرگونگی کیش خلل انداز آن نباشد - میر برهنمونی شوق و قائد تمنا به تقبیل پیشگاه خلافت مقصود یاب گشته بتجویز منصب و جاگیر مطرح انظار عواطف سلطانی شد - در دبستان (۳) موبدي آورده که میر در منزل دیبالپور بملازمت عرش آشیاني رسید - و علانیه از طرف محمود بما خواني با علما بحث کرده الزامها داد - چون با حکما در افتاد پیش پا خورد - عاطفت عامهٔ اکبري نظر عنایت ازو نیز بر نگرفته متفقد احوالش گردید - و ازین منزل دیبالپور ظاهر مي شود که همان مقامات دیبالپور مالوه است که در سال بیست و دوم سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار هجري بجهت مصالح ملکي روزی چند آن سر زمین مخیم عساکر پادشاهي بود *

هرچند در اکبر نامه تاریخ ملازمت میر بنظر مولف این اوراق نرسیده اما تاریخ تفویض خدمات بمیر مثبت است - اما تباین بین دارد بدانچه سکندر بیگ منشي

(۲) نسخهٔ [ج] زور بازار - (۳) نسخهٔ [ب ج] مریدي *

در عالم آرای عباسي نوشته است که چون در سنه (۱۰۰۲) هزار و دوم هجري سال هفتم جلوس شاه عباس ماضي ارباب التنجيم اتفاق کردند که آثار قران کواکب علوي و سفلي بر انفنا و انعدام شخصے بلند مرتبه از سلاطين روزگار دلالت دارد - و آن بظن غالب محتمل ايران زمين است - زايچهٔ طالع شاهي (که استخراج نمودند) تربيع نخستين در خانهٔ طالع واقع شده - لهذا مولانا جلال‌الدين محمد منجم تبريزي (که دران فن سرآمد وقت بود) در دفع آن تدبيرے بر انگيخت که در دو سه روز (که معظم تاثير قران است) شاه خود را از فرمانروائي خلع نموده واجب القتلے را بسلطنت بر دارد - و دران مدت جميع شريف و وضيع مطيع حکم او باشند که تا صدق امر پادشاهي ازو بفعل آيد - و بعد از سه روز او را رهگرای فنا سازند - همگنان اين رای را صائب شمرده قرعهٔ اختيار بنام يوسف ترکش دوز افتاد (که از زمرهٔ ملاحده و اتباع درويش خسرو قزويني بود - و در شيوهٔ الحاد از رفقا پا پيشترک مي نهاد -) شاه خود را از فرمان روائي خلع نموده تاج شاهي بر سرش نهاد - و در رکوب و نزول امرا و مقربان بآئين مقرر در ملازمتش کمر خدمت بسته مراسم اطاعت بجا مي آوردند - آن ملحد بحکم

* سلطنت گر همه یکروزه بود مغتنم است *

سه روز را بفراغت گذرانیده از لباس مستعار حیات عریان گردید - و پس ازین درین سال بر هرکه مظنهٔ الحاد بود بقتل رسید - درویش خسرو (که نیاکانش بحسب چاه کنی اشتغال داشتند و او بکسوت قلندری در آمده با جماعت نقطویان آمیزش کرده سرغنهٔ آنها گشت) با آن (که از نهایت احتیاط حرفی بیجا کسی ازو نشنیده بود) بمحض اشتهار نقطویت بحلق آویختند - و میر سید احمد کاشی را (که بسیارے ازین ضلالت پژوهان بدو گرویده بودند) شاه خود بشمشیر دو پارهٔ عدل نمود - از کتب او رساله ها در علم نقطه بر آمد - و منشورے (که شیخ ابو الفضل از جانب عرش آشیانی بنام او انشا نموده بود) دران رسائل ظاهر شد - و میر شریف آملي (که شاعر تازه گوی شیرین کلام است و از اکابر این طائفه بود) از مشاهدهٔ این واقعه از استرآباد فرار نموده روانهٔ هند گردید - انتهی *

بر متفحصان (۲) کلام ظاهر است که این اختلاف تاریخ (که در صدر گذشت) صورت تطابق بهیچ وجه ندارد - مگر روایت عالم آرا محمول بر مسامحه داشته شود - آمدن میر بهند پیش از ملحد کشی ایران باشد و انتساب شاعري بدو در نسخهٔ

(۲) نسخهٔ [ب] متصفحان *

دیگر دیده نشد و شعرے از وی بگوش نخورده - بالجمله نقش
بخدمت میر عدل درگاه اکبری درست نشسته هر روز بقرب
و اعتبار اختصاص می یافت - چون در سال سی ام سنه
(۹۹۳) نهصد و نود و سه میرزا محمد حکیم برادر علاتی
عرش آشیانی (که بمرزبانی کابل سر خود سری می افراشت)
باجل طبیعی درگذشت و آن ولایت ضمیمهٔ ممالک
محروسه گشت میر بمنصب امینی و صدارت آن صوبه
سربلندی یافت - و در سال سی و ششم دستوری بنگ
و بهار شد و بچهار خدمت آنجا بلند پایگی گرفت - خیلگی
و امینی و صدارت و قضا - و در سال چهل و سیوم اجمیر
باقطاع میر قرار گرفت - و موهان (که پرگنه ایست متصل
لکهنو) تیول مقرری او بود - در محاصرهٔ اسیر خاندیس از
محال جاگیر برکاب پادشاهی شتافته مورد تحسین شد - گویند
آخرها بپایهٔ سه هزاری برآمده بود که کارکنان قضا طومار
املش بدست اجل سپردند - و در قصبهٔ موهان مدفون
گشت - گویند دفتر و سررشتهٔ کاغذ در سرکارش نبود - نام
سوار و پیادهٔ ملازم خود را فهرس کرده نگاه میداشت - و مشاهده
ملوفهٔ هرکس در خریطه نموده بخانهٔ او میفرستاد *
مخفی نماند که نقطویه (که امنا و محمودیه نیز نامند)

(۲) نسخهٔ [ج] در محاصرهٔ اسیر از محال - (۳) نسخهٔ [ج] گشته *

تابع و پیرو محمود نامی بسا خوانی اند - و بسا خوان دیهی ست از گیلان - او در سنه (۸۰۰) هشتصد هجری ظهور نموده (۲) - عالم و متورع بود - او را رسائل و نسخ است - گویند چون جسد کاملتر شد ازان محمود سر برزد - یبعثک مقاما محمودا ازان آگهی دهد - و او از نقطه خاک مراد دارد و مبدأ اول داند - و ایجاد دیگر عناصر ازو برشمارد - و افلاک را بیرون از عناصر نهنداند - و بتجرد نفس ناطقه نگراید - و برجعت و تناسخ قائل باشد - و این طائفه مجرد را واحد و متاهل را امین خوانند - و سلام ایشان الله الله بود - و محمود خود را شخص واحد نامد و مهدی موعود داند - و گوید دین محمد منسوخ شد - دین محمود است در ممالک ایران این قوم بسیارے بهم رسیده بودند - چون شاه عباس ماضی صفوی اکثرے ازین شرذمه ضاله را بقتل آورد (۳) و در هر شهر بهر که گمان این اعتقاد بود بخاک هلاک افگند بیشترے جلای وطن گزیده باطراف و جوانب منتشر شدند - و کمترے (که دل نهاد توطن بودند) در اخفا و استتار کوشیدند *

* میر مرتضی سبزواری *

از سادات آن دیار و از امرای دکن است - ابتدا ملازم

(۲) نسخهٔ [ج] نمود - (۳) نسخهٔ [ج] آوردہ *

عادل شاه مرزبان بيجاپور بود - حسب الطلب مرتضى نظام شاه باحمدنگر آمده سرلشکر برار گرديد - و چون وکالت نظام شاه بشاه قلي صلابت خان چرکس باز گرديد سيد مرتضى امير الامرا گشته بتخريب ملک عادل شاهيه مامور شد - و دران تاخت و باخت نامي بشجاعت و مردانگي بر آورد - و پس ازان (که نظام شاه بسودا مزاجي گوشه نشين گشت و آميزش بنامه نويسي قرار يافت) صلابت خان در امور سلطنت استيلاي تمام گرفت - ميان او و مير غبار خصومت بر خاست - صلابت خان در برانداختن تيولداران برار شد - مير باتفاق خداوند خان حبشي و جمشيد خان شيرازي و ديگر جاگيرداران برار در سنه (۹۹۲) نهصد و نود و دو بتورک تمام بنواح احمدنگر شتافته معسکر ساخت - صلابت خان بمرتضى نظام شاه قسمي ديگر را نموده در رکاب شاهزاده ميران حسين بکارزار پرداخت - ناگاه هزيمت بر لشکر برار افتاد - مير فراوان مال و اسباب از دست داده ياراي بودن آن ديار هم نماند - با همراهيان رجوع بعرش آشياني آورد - و پس از ملازمت بمنصب هزاري و جاگير آباده مرادوازي يافت - و در يورش دکن بهمراهي شاهزاده سلطان مراد مصدر ترددات گشت - و چون از احمدنگر بمصالحه و آشتي مراجعت شد شاهزاده مجلس کنکاش منعقد ساخته -

بسیارے از امرای عظیم الشان از نگاهداری ولایت مفتوحه سر باز زدند - محمد صادق پاسبانی سرحد بر ذمهٔ خود گرفته در مهکر اقامت گزید - و میر مرتضی ضمان آبادی ملک گشته در ایلچپور استقرار گرفت - و بنابر قرب بنگاه قلعهٔ کاویل [که ازان گزین تر دژے در برار نباشد و همواره نشیمن گاه مرزبانان این ولایت بوده و دو کروهی ایلچپور است و ازان باز (که این دیار بر قلمرو پادشاهي افزود) سران سپاه دست چیرگي بران نیافتند] بافسونسرائی خود برگرفت - و بحسن تدبیر لختے داستان بیم و امید برخواند - وجیه الدین و بسواس رای حارسان از کم آذرقي پذیرفته در سال چهل و سیوم سنه (۱۰۰۷) هزار و هفت کلید قلعه سپردند - و منصب و اقطاع یافته به پرستاري در آمدند - پس ازان میر در فتح قلعهٔ احمد نگر در رکاب شاهزاده سلطان دانیال خدمات شایسته بتقدیم رسانید - و بعد از کشایش آن حصار در برهانپور بملازمت عرش آشیاني سعادت اندوخت - و در پاداش نیکو پرستاري باضافهٔ منصب و مرحمت علم و نقاره و تنخواه آباد جاگیر کام دل برگرفت ٭

٭ معصوم خان کابلي ٭

از سادات تربت خراسان است - عمش میرزا عزیز در عهد جنت آشیاني بمرتبهٔ وزارت رسیده - و مشار الیه با

ميرزا محمد حكيم نسبت كوكلتاشي داشت - بشجاعت و كاركردگي نام بر آورد - چون خواجه حسن نقشبنديه (كه راتق و فاتق مهمات ميرزا بود) از غبار خاطري (كه دنيا پرستان را باندک توهمي ميرسد (۲)) در استيصال وي شد او از عاقبت بيني در سال بيستم بدرگاه عرش آشياني پناه آورد - و بمنصب پانصدي اختصاص گرفته باقطاع صوبهٔ بهار دستوري يافت - دران ديار با كالاپهار (كه از امراى كبار افاغنه بود - و بجلادت و مردانگي اشتهار داشت) كارزار نموده غالب آمد و زخمي چند بر داشت - در جلدوي آن بمنصب هزاري لواى كاميابي افراخت - و در سال بيست و چهارم ارديسه در تيولش مقرر شد - اما (چون امراى آن نواح از سخت گيريهاي متصديان پادشاهي در ايجواي آئين داغ تابين آشوب عصيان بر انگيختند) معصوم خان از ناسپاسي و تباه سري پيش آهنگ آنها گرديده علم شورش بر افراشت - و كار بجائي رسانيد (كه بمعصوم عاصي ملقب گشت - و چون آمد آمد فوج حضور شكيب ربا شد رنگ رويه شکافته با قاقشالان و باغيان آن ديار پيوست و بهيات مجموعي مظفر خان حاكم آن ولايت را در تانده محاصره نمود - او با وصف نيروى مبارزت دل باى داده از

(۲) نسخهٔ [ب] باندک توهم بهم مي رسد - (۳) نسخهٔ [ب] از و

زر دوستي و جان پرستي به معصوم خان بیست هزار اشرفي فرستاده بپاسباني عز و ناموس خود پیمان گرفت - ازین سراسیمگي قاقشالان و دیگر فتنه گرایان (۲) از هر جانب بفراز قلعه برآمدند - معصوم خان بقرار داد آن (که بیشتر اموال در دست او باشد) هوالي بنگاه مظفر خان آرامش گزیده تنها نزد او [که با چندے از غلامان خود سلاح پوشیده (نه راي پیکار نه روی گریز) استاده بود] رسیده گرم جوشي پیش گرفت - چون حواس آن برگشته روزگار رفته بود چنین قابو را از دست داده نکرد که آن عاصي تباه اندیش را به نیستي سرا فرستد - بغوغای ناگهاني محل بدان طرف رو آورد - معصوم خان ازین جرأت خود متنبه گشته بیرون برآمد - و همیشه ازین حرکت خود را ملامت میکرد - و پس از اتمام کار مظفر خان خطابهاي عمده و جاگیر تقسیم نموده سکه و خطبه بنام میرزا محمد حکیم کردند - و این بیت غزالی مشهدي را [که شاید در ایام رفاقت خان زمان شیباني (که او هم خطبه بنام میرزا کرده بود) گفته باشد] شهرت دادند * بیت *

* بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ *
* وارث ملک اسمت محمد حکیم *

---

(۲) نسخهٔ [ج] فتنه گران *

چون خان اعظم میرزا کوکه بمالش آنها تعین شد معصوم خان با قتلوي لوهاني (که درین فرصت بر ولایت اوڈیسه چیره دستي یافته برخی از بنگاله نیز در تصرف آورده بود) عهد یکجهتي بسته مقابل فوج پادشاهي معسکر آراست - پس ازان (که قاقشالان باو مالمخالفت کرده بمیرزا کوکه پیغام موافقت برگزاردند) آوارهٔ هزیمت گشت - و در سال بیست و هشتم بتازگي شورش افزا شد - چون شهباز خان بفوج بنگاله پیوست هنگامهٔ نبرد با او گرم ساخت - تا آنکه شکست فاحش خورده جباري و دیگر بد نهادان ازو جدا گشته (۲) معصوم خان پناه بولایت بهاتي برد - و بحمایت عیسی زمیندار آن دیار بر ملک پادشاهي دست تالان بر میگشاد - و هر بار از عساکر فیروزي مالشي یافته بناکامي برمي گشت - تا آنکه در سال چهل و چهارم سنه (۱۰۰۷) هزار و هفت هجري در همان مملکت به نیستي سرا شتافت - پس از فوت او شجاع پسرش باتفاق قلماق زرخرید (۳) مظفر خان (که بشمشیر زني نامی بر آورده باز بهادر خود را نامیده بود) تورانی سپاه را با خود متفق ساخته دران حدود چندے هنگامه پردازي داشت - سال چهل و ششم بزینهار در آمده راجه مان سنگهه کچهواهه حاکم آن دیار را دید

(۲) نسخهٔ [ج] گشتند - (۳) نسخهٔ [ب] زرخریدهٔ

و تعهد نیکوئي یافت - و در عهد جنت مکاني بتهانه داري غزنین سر عزت بر افراخته در دور فردوس آشیاني بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و خطاب اسد خان کامیاب شد - سال دوازدهم رخت از سه پنجي سرا بر بست - پسرش قباد بمنصب پانصدي سیصد سوار رسیده *

* میرزا مظفر حسین صفوي *

پسر سلطان حسین ولد بهرام میرزا بن شاه اسمعیل صفویست - چون در (۹۶۵) نهصد و شصت و پنج قلعهٔ قندهار بتصرف شاه طهماسپ صفوي در آمد آن الکه را با زمین داور و گرم سیر تا آب هیرمند (۲) ببرادر زادهٔ خود سلطان حسین میرزا سپرد - او قریب بیست سال بدین تربیت هم بزرگوار گذرانیده در (۹۸۴) نهصد و هفتاد و چهار زمان فرمانروائی شاه اسمعیل ثاني در گذشت - شاه (که از جانب او متوهم و وسوسه ناک بود) قتل بني اعمام (که مرکوز خاطر داشت) از قوة بفعل نمي آورد - پس از فوتش همت بجانستاني خویشان گماشت - از پنج پسر سلطان حسین مرحوم محمد حسین میرزا (که بایران رفته بود) دران واقعه مقتول گشت - و بجان گزائي چهار برادر دیگر شاه قلي سلطان (۳) را (که حاکم قندهار کرده بود) مامور

(۲) نسخهٔ [ج] هیرمند - (۳) نسخهٔ [ب] نامزد ‎•

ساخت - و او پیش از خود بداغ بیگ را بگسیختن تار و پود هستی این بیگناهان فرستاد - او خواست بامدادان از هم گذراند که ناگاه آوازهٔ فرو شدن شاه آنها را رهائي بخشید *

چون نوبت دارائی ایران بسلطان محمد خدا بنده رسید او قندهار را بمظفر حسین میرزا برادر بزرگتر داد - و زمین داور را تا کنار هیرمند برستم میرزا تفویض نمود - و دو برادر دیگر ابو سعید میرزا و سنجر میرزا را نیز با او همراه ساخت - و حمزه بیگ ذو القدر مشهور به کور حمزه را (که وکیل سلطان حسین میرزا بود) للهٔ میرزایان نمود - حمزه بیگ آنچنان استیلا گرفت که جز نامی از حکومت بمیرزایان نماند - مظفر حسین میرزا تنگ آمده قصد حمزه بیگ نمود - او باین معني مستشعر گردیده بزمین داور شتافت - و رستم میرزا را همراه گرفته بجنگ برگشت - چون اکثر سپاه با او یکتائي داشتند شکست بر میرزا افتاده در قندهار محصور شد - جمعی از اعیان اویماقات قزلباش درمیان آمده باهم صلح دادند - و باز (۲) بعد از سه سال میرزا در پی جان شکری حمزه بیگ شد - او پنهاني رستم میرزا را بقندهار طلبیده میرزا را بجانب قلعهٔ تلات (که درمیانهٔ هزارجات است) فرستاد - و محمد بیگ را (که داماد او و ریش سفید

---

(۲) در نسخهٔ [ج] لفظ [باز] نیست *

بیات بود) با پانصد کس (۲) بپاسبانی تعین کرد - میرزا با وی
درساخته بعد چندے عازم سیستان شد - ملک محمود
حاکم آنجا (که پدر زن میرزا می شد) بعد نزاع و جدائی
(که فیمابین او و میرزا واقع گشت) میانجی شده بحمزه
بیگ آشتی داده بر مسند قندهار متمکن گردانید - درین مرتبه
باعانت محمد بیگ (که او را امیدوار وکالت ساخته بود)
حمزه بیگ را از هم گذرانید - ازین جهت رستم میرزا بر سر
قندهار لشکر کشید - اما بنابر کومک ملک محمود سیستانی (۳)
کارے نکرده بزمین داور برگشت - چون مظفر حسین میرزا
متلون مزاج بود از محمد بیگ هم ملول خاطر شده بسیستان
شتافت - و با ملک محمود در آویخته شکست خورد - ملک
مذکور آدمیت بکار برده میرزا را بخانه آورد - تا آنکه
محمد بیگ عذر خواهی نموده بقندهار طلبید - میرزا انتهاز
فرصت جسته محمد بیگ را از میان بر داشته مستقل گشت -
اما امرای اوزبکیهٔ خراسان خصوص دین محمد سلطان و باقی
سلطان خواهرزادهٔ عبد الله خان والی توران (که بتسخیر
خراسان مامور بودند) مکرر افواج بحدود قندهار فرستاده با
میرزا آویزشها رو داد - اگرچه جنود اوزبک منهزم گشت
لیکن از نهب و غارت آن قوم هیچگاه امنی نبود - و چون

(۲) نسخهٔ [ب] سوار - (۳) نسخهٔ [ب] شیبانی ٭

اکثر اعیان و عمدهٔ قزلباش در معارک ازبکیه کشته شدند و از شاه ایران هرگز کومکی و اعانتی متصور نبود که یکدفعه شهرت آمد آمد فوج هندوستان سراسیمگی آورد - و رفتن رستم میرزا بهند و تفویض صوبهٔ ملتان باو بهراس دیگر افگنده بیم افزود - ناگزیر میرزا را داعیهٔ هند تصمیم یافت - هرچند عبد الله خان استمالت نامهٔ بقلم آورد که عداوت ایرانی و تورانی رسمی ست قدیم - الحال از جانب ما ایمن بوده زنهار ولایت موروثی را بدست چغتا ندهند - میرزا معمول بر خدع داشت (۲) - درین وقت قرا بیگ کورجائی (که نوکر قدیم سلطان حسین میرزا بود - و از نزد مظفر حسین (۳) گریخته بهند آمده در سرکار عرش آشیانی منصب فراش بیگی یافته) متعهد آوردن میرزا شده بقندهار شتافت - و در پردهٔ دولتخواهی در آمده (۴) چندان وسوسه کرد که میرزا والده و پور بزرگ خود بهرام میرزا را به پورش گری فرستاده استدعای طلب نمود - پادشاه بشاه بیگ خان ارغون حاکم بنگش نوشت که بایلغار شتافته قلعه را متصرف شود (۵) - و میرزا را راهی سازد - چون شاه بیگ خان داخل قندهار گشت میرزا با اتباع و اشباع بیرون آمد و با آن (که سران و معتبران قزلباش نمانده بودند)

---

(۲) نسخهٔ [ب] خدعه - (۳) نسخهٔ [ب - ج] میرزا مظفر حسین - (۴) نسخهٔ [ب] در پردهٔ دولتخواهی چندان الخ - (۵) نسخهٔ [ا] و چون *

باز هم لشكر آراسته بنظر در آمد - ميرزا ازين حركت
پشيمان گشته بشاه بيگ خان گفته فرستاد كه بيرون برآمده
يک روز مهمان ما باشيد - كه برخے حرفهاى ضروري بمواجهه
گفته شود - غرض آنكه بهرنوع خود را در قلعه خزانده با او
عذر خواهي نمايد - شاه بيگ خان (كه مرد كهنه سپاهى
كاردان بود) مهمے را (كه بآساني ساخته) در عقدهٔ دشواري
نينداخت - عذر خواست كه چون بساعت نيک داخل
شده ام بيرون آمدن مناسب نيست - هرچه ضروري باشد
بمراسلات حواله نمايند - ناچار ميرزا كوچ كرده در سال چهلم
آخر سنه (۱۰۰۳) هزار و سه هجري با چهار پسر بهرام
(۲)
ميرزا و حيدر ميرزا و القاس ميرزا و طهماس ميرزا و با هزار
(۳)
قزلباش (چون سه منزلے رسيد) ميرزا جاني بيگ و شيخ
(۴)
فريد بخشي باستقبال تعين شده و از سه كروهي ميرزا
عزيز كوكه و زين خان كوكلتاش پذيره گشته بملازمت آوردند -
عرش آشياني ميرزا را بخطاب فرزندي اعتبار افزود - و
(۵)
بمنصب پنجهزاري و اقطاع سنبل (كه افزون از قندهار است)
سرفراز ساخت - ليكن ميرزا (كه بمزاج زمانه كم آشنا و
معامله نافهم بود) از تن آساني و بے پروائي كارها به

---

(۲) در نسخهٔ [ب] لفظ [با] نيست - (۳) نسخهٔ [ج] هزار سوار قزلباش - (۴) نسخهٔ [ب] گشته - (۵) نسخهٔ [ج] سنبهل ٠

از زندان ستمگر وا گذاشت - مکرر رعایای اقطاع او و برخی بازرگان داد خواه آمدند - پند گزاري سودمند نيامد - آخر کار از داد دهي (۲) دل تنگ گشته رخصت حجاز خواست - پذيرش يافت - پس از چندے پشيمان شده بآسيمه سري بر نشست - عرش آشياني از حجاب برآورده به بحالی منصب و اقطاع بر نواختند - و در سال چهل و دوم باز مردم ميرزا دست ستمگري برگشادند - جاگير موقوف شده نقدي قرار يافت - ميرزا روانهٔ حجاز گشته از نخستين منزل باز گرديده ملازمت نمود - اما (چون نقش او بد نشست) چيزها ازو به پادشاه رسانيدند - از پايهٔ اعتبار افتاد - هر روز خفيف تر مي گشت - گويند ميرزا از ناسازي روزگار بهيچ چيز هندوستان خورسند نبود - از ساده لوحي گاهے ارادهٔ ايران ميکرد و گاهے عزيمت حجاز - از غم و غصه بامراض جسماني گرفتار شده در سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هجري وديعت حيات سپرد - و در سال چهارم جهانگيري صبيهٔ ميرزا جهت شاهزاده سلطان خرم مخاطب به شاه جهان خواستگاري کردند - از بطن آن عفت سرشت (که مشهور به قندهاري محل بود) در سنه (۱۰۲۰) يکهزار و بيست هجري نواب پرهيز بانو بيگم بوجود آمد - از پسران ميرزای مغفور بهرام ميرزا و حيدر ميرزا و

---

(۲) نسخهٔ [ب] از دولي دلتنگ گشته ٭

(۲)
اسمعیل میرزا در هند ماندند - ازانجمله احوال میرزا حیدر در ترجمهٔ پسرش میرزا نودر ترقیم یافته *

* میرزا جانی بیگ ارغون حاکم تهته *

از نژاد شنکل (۳) بیگ ترخان است - چون پدر او اتکوتمر (۴) در آویزهٔ تقتمش (۵) خان مردانه جان بر افشاند صاحبقرانی در خرد سالی او را بر نواخته بپایهٔ ترخانی بر آورد - بچهار پشت به ارغون خان بن اباغ خان بن هلاکو خان می رسد - سلاطین دادگر از چندے ملازمان سعادت سرشت را برخے کن مکن برگرفته بدان نام روشناس گردانند - ترخان صاحبقرانی را از هیچ جا چارُشان باز نداشتی - و تا نه گناه ازو و فرزندان او نپرسیدے - چنگیز خان قشلیق (۶) و باتا را بپاداش آن (که از غنیم آگهي داده بودند) بدان پایه نوازش فرمود - و از بار فرمایش سبک دوش گردانید - از یغمای او شاهنشاهي بخش بدو باز گذاشتند - و برخے ترخان را بهفت چیز سربلند گردانند (۷) طبل ۱ و تومان توغ ۲ و نقاره ۳ و در کس از گزیدگان خود را قشون توغ دهد یعني چتر توغ ۴

---

(۲) نسخهٔ [ج] جدا ترقیم یافته - (۳) در [بعضی نسخه] شکل - و در [دیگرے] سنکل بیگ - (۴) در [بعضی نسخه] ایکوتمر - و در [دیگرے] ایکوتیمور - (۵) نسخهٔ [ج] تقتمش و در [بعضی نسخه] تقمش - (۶) در [بعضی نسخه] قشلق و باتا - (۷) نسخهٔ [ب] گردانید *

قور[ه] او نيز بردازند - (آئين مغل آنست كه جز فرمانروا تركش هيچكس بر رو دست نگيرد) . شكارگاه[۶] نيز قرق باشد - و هركه بدان جا در شود تن در نوكري دهد - بزرگ[۷] الوس خود باشد - در سر ديوان امرا از هر دو سو كمان وارث دورتر نشينانند *

چون توغلقتمور[۲] امير اولاجي[۳] را بدين نوازش بر نواخت داد و سند تا هزاري نيز براى او باز گردانيد - و از فرزندان او تا نه شكم باز خواست نباشد - و چون گناه از نه بر گذرد به باز پرس در آيد - و در پاداش خون بر اسپ نقره دو ساله بر نشانند - ته پاى اسپ سفيد نمد اندازند - گذارش او را يكى از بزرگان برلاس عرضه دارد - و پاسخ را يكى از سران اركيوت بدو باز رساند - پس شهرگ او را بگشانيد - و آن دو بزرگ از دو سر نگاه دارند تا كار او بانجام رسد - آنگاه از پيشگاه حضور بر آورده بسوگواري بر نشينند - خضر[۴] خواجه مير خدا داد را بدين پايه بر آورد - و سه ديگر بر افزود - روز[۱] توي (كه همگي بزرگان پياده باشند و يك يساول فرمانروا سواره مردم را بنهي پردازد) همچنان ازو نيز سواري هنگامه بيارايد - و

---

(۲) در [بعضي نسخه] تغلق تيمور - (۳) نسخه [ب - ج] بولاجي و در [بعضي نسخه] دولاجي [بغير نقطهٔ حرف اول و خامس] - (۴) نسخه [ج] بر نشينند *

چنانچه دران بزم شادکامي (۲) به راستای کارگیا یکی پیالهٔ قمص (۳) داشته از دست چپ آن نیز ساغرے بدین‌سان دارند - مهر او نیز بر روی مناشیر باشد - لیکن سکهٔ فرمانروا بر سر آخرین سطر بود - و ازو در پایان آن - شیخ ابو الفضل گوید این همه نوازش اگر از روی فهمیدگي بود رضامندی جهان آفرین را همدوش - آنکه تا نه گناه هرگونهٔ که باشد نپرسند همانا بشایستگي پیوندے ندارد - و اگر بزرگان دور بین به آزمون فرا گرفته باشند (که ازو نکوهیده کارے سر بر نزند (۴) و برای سرافرازي چنین حکم رفته باشد) لختي گنجائي دارد لیکن آنکه از نه شکم باز پرس نرود همانا ایزد توانا او را آئینده داني کرامت فرموده باشد *

بالجمله میرزا عبد العلي بن عبد الخالق جد چهارم میرزا نوذ سلطان محمود بن میرزا ابو سعید به والا پایگي بر آمده حکومت بخارا یافت - شیبانی (۵) خان اوزبک پیش او مي‌بود - چون بسلطنت رسید از آبه رائي خداوند را با پنج پسر از هم گذرانید - ششمین میرزا عیسی ششماهه بود - الوس ارغون از بے سري ما وراء النهر گذاشته بخراسان بمیر ذوالنون

---

(۲) نسخهٔ [ب] شادي - (۳) در [بعضی نسخه] خمر و در [دیگرے] قمر (۴) نسخهٔ [ج] از نکوهیده کاري سر زند - (۵) در [بعضی نسخهٔ] شیبک خان *

بیگ ارغون (که امیر الامرا و سپه سالار سلطان حسین میرزا و اتالیق پسرش بدیع الزمان میرزا بود و قندهار باقطاع داشت) پیوستند - چون بدیع الزمان میرزا به بدگوهري از سلطان حسین میرزا رو بر تافت میر ذوالنون بار همراه شده دخت خود باو داد - پس ازان (که روزگار میرزا سپري شد) هردو پور او بدیع الزمان و مظفر میرزا سریر آراستند - پراگندگي بخراسان راه یافت - شیبک خان (۲) بآویزه آمد - امیر ذوالنون در پیکار او فرو شد - شجاع بیگ مشهور بشاه بیگ پور او قندهار را نگاهداشت - و در سنه (۸۹۰) هشت صد و نود قلعهٔ سیوي از تصرف حاکم سنده جام نظام الدین مشهور به جام ننداٌ بر آورد - در سوالف ایام حکومت سنده بطایفهٔ سومره تعلق داشت - بعد از انقضای پانصد سال (که سي و شش تن فرمانروائي کردند) در آخر عهد سلطان محمد تغلق بفرقهٔ سمه از الوس جادون منتقل شد - خود را جمشیدي نژاد شمرند - و هر یکي خود را جام نامد - بسلاطین دهلي باج گذارده - (۳) گاهي تمرد مي ورزیدند - چنانچه سلطان فیروز شاه در زمان (۴) پیان بهته سه بار لشکر بسنده کشیده او را بدهلي آورد - و

(۲) نسخهٔ [ا] شیباک خان - (۳) نسخهٔ [ب] مي ورزید - (۴) نسخهٔ [ج] سه بار لشکر کشیده *

آن دیار بملازمان سپرد - و پس ازان آثار نیک ذاتي از پیشانئ او بر خوانده بایالت آن دیار فرستاد *

چون سلطنت دهلي ضعیف شد بحکام گجرات توسل جسته پیوند خویشي کردند - اما چون ناخن شاه بیگ دران دیار بند شده بود بآساني دستے دراز ساخته بهکر و سیوستان برگرفت - و چون جام نندا در گذشت میان جام فیروز پسرش و جام صلاح الدین (که از خویشان او بود) بدعوی ملک گرد دوئي برخاست - دومین باعانت سلطان محمود گجراتي غالب آمد - ناچار جام فیروز بشاه بیگ ملتجي گشت - او فوجے همراه کرد - از قضا جام صلاح الدین کشته شد - جام فیروز بتازگي چیرگي یافت - چون بابر پادشاه از کابل آمده قندهار را گرد گرفت شاه بیگ مراتب سعي بقدر میسور بجا آورد - سودمند ندید - ناگزیر دل از قندهار بر داشته تهته را مع مضافات بدست آورد - خرابئ سنده (۲) تاریخ است جام فیروز طاقت مقاومت نداشت - بگجرات شتافته در سلک امرای سلطان بهادر انتظام یافت - شاه بیگ دران دیار سکه و خطبه بنام خود کرد - مرد شجاع و صاحب فضل و کمال بود - شرح عقائد نسفي و شرح کافیه و شرح مطالع ازوست - و ملتان را از لنگاهان بدست آورد *

(۲) یعني سنه نهصد و سي و دو -

و چون در (۹۳۰) نهصد و سي (۲) رخت هستي بر بست
پور او ميرزا شاه حسين جانشين شد - قلعهٔ بهکر را (که
بر پشتهٔ ميان درياي پنجاب واقع شده) از سر نو
درست کرده عمارات عالي ساخت - و عزيمت ملتان نمود -
سلطان محمود لنگاه حاکم آنجا دران هنگام بموت فجاة
درگذشت - پور او سلطان حسين جانشين گشت - ميرزا
شاه حسين محاصره کرده در سنه (۹۳۲) نهصد و سي و دو
بدست آورده حاکمي از طرف خود تعين نمود - جنت آشياني
در زمان ناکامي بسر وقت او رسيدند - چندے بلطائف الحيل
در بهکر نگاه داشت - پس ازان [که نامر ميرزا را (که
عم پادشاه مي‌شد) بوعدهٔ دامادي از خود ساخت]
بمستيزه در آمد - ناچار جنت آشياني روانهٔ عراق شد - با
نامر ميرزا هم ايفا ننمود - گويند حرارتے باو عارض شده بود
که بدون نسيمے (که ميان دريا مي باشد) آرام نداشت -
ازين جهت کشتي هواره پيوسته شش ماه پايان آب
شدے و شش ماه بالا رويه شتافتے - دران هنگام (که بهکر رويه
رفته بود) برخے ناموران ارغون ازو برگشته ميرزا عيسي
بن عبد العلي را (که جد سيوم ميرزا ست - و پيشين
زمان بزرگي الوس در نياگان او بود) بمهري برداشتند -

(۲) نسخهٔ [ج] در سنه نهصد و سي رخت هستي بر بست ه

میرزا شاه حسین بیاوری سلطان محمود کوکلتاش خود (که ایالت بهکر داشت) بآویزش آمد - آشتي گونه رو داد - سه حصه بمیرزا عیسی و دو حصه باو قرار گرفت - چون در گذشت سال (۹۶۳) نهصد و شصت و سه همگی آن ملک بمیرزا عیسی باز گردید - و در (۹۷۵) نهصد و هفتاد و پنج پیمانهٔ هستی میرزا پر شد - میان پسرانش محمد باقي و جان بابا نزاعے پدید آمد - محمد باقي برادر کلان غالب آمده متصدی ایالت شد (۲) - و در سنه (۹۹۳) نهصد و نود و سه از چیرگی سودائے بر مزاج (۳) قبضهٔ شمشیر بدیوار بند کرده نوک آن را بشکم خود خلانده فرو شد - ارغونیه بر پسر او میرزا پاینده محمد (که گوشه درست و دیوانه وش بود) نام سري نهادند - و کار ملک بخلف او میرزا جاني بیگ گرائید *

هنگامے (که ولایت پنجاب چهارده سال اقامتگاه عرش‌آشیاني گشت) با قرب و جوار (۴) میرزا بملازمت نوسید - آخر سال سي و پنجم سنه (۹۹۹) نهصد و نود و نه بخان خانان (که از لاهور بگشایش قندهار دستوري یافته بود) حکم شد که کسے را پیش میرزا فرستاده هوشیار سازد - و الا وقت

---

(۲) نسخهٔ [ج] شده در نهصد الخ - (۳) نسخهٔ [ج] سودائي مزاج و نسخهٔ [ب] سودا بر مزاج - (۴) نسخهٔ [ا] قرب جواره

مراجعت بمالش پردازد - خانخانان ملتان و بهکر در تیول
داشت - راه نزدیک غزنین و بنگش گذاشته باندیشهٔ
سر براهی جاگیر راه دراز اختیار کرد - دران میان از
بندگان خواسته فزونی تهانه باز نمودند - سپه سالار بتسخیر
سنده اجازت گرفت - میرزا جاني بیگ با جمعیت فراوان
صد و پنجاه کروه پیشتر بسرحد سیوستان استقبال کرده
جنگهای مردانه نمود - در محرم سنه (۱۰۰۰) هزار هجري
بر میرزا شکست افتاد - ناچار بآشتي گرائید - و در سال
سي و هشتم سنه (۱۰۰۱) هزار و یکم هجري برفاقت
خانخانان در لاهور ملازمت عرش آشیاني دریافت - و بمنصب
سه هزاري و تیولداری صوبهٔ ملتان اختصاص گرفت - و
سنده بنام شاهرخ میرزا مقرر شد - لیکن دران ایام خبر رسید
که الوس ارغونیه تا ده هزار مرد و زن بکشتي بالا رویه
مي آیند - از ملک رفتگي کشتي بانان و خدمت گذاران باز
مانده اند - خودها بدست و دندان مي‌کشند - عرش‌آشیاني
از فرط ترحم و مروت میرزا را بحکومت ملک سنده
بر نواخته بقدر لاهري در خالصه و سرکار سیوستان (که سابق
پیشکش کرده بود) بمردم دیگر تنخواه شد - و در سال
چهل و دوم بمنصب سه هزار و پانصدي امتیاز گرفت - میرزا
بفراست و دانائي آراسته و درستي و راستي از گفتار و

کردار او نمایان و شناسائي و آهستگي از نشست و برخاست او پیدا بود - از صغر سن شیفتهٔ باده شده - اما ناهنجار ازو سر بر نزدے - و در کار کرد و گفت پاسبان خود بودے - از می فزوني رنجور شد - و رعشه به سرسام کشید - و در سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت سال چهل و پنجم در برهانپور بعد فتح آسیر درگذشت - گویند روزے در مجلسے گفت که اگر چنین قلعه یعنی آسیر من میداشتم تا صد سال نمیدادم - معاندان بپادشاه برسانیدند - غبار بر حاشیهٔ خاطر پادشاهي نشسته بود که در همان ایام درگذشت - طبع موزون داشت - حلیمي تخلص مي کرد - ازوست * * قطعه *

* خوش آن وقتے که عشق غمخوارم بود *
* آه شب و گریهٔ سحر کارم بود *
* بد گردی چرخ بین که بامن نگذاشت *
* کالای غمے که زیب بازارم بود *

ولایت سنده دراز از بهکر تا کچ و مکران دویست و پنجاه و هفت کروه - پهنا از قصبهٔ بدین تا بندر لاهري صد - دیگر از قصبهٔ چاندو (از توابع بهکر) تا بیکانیر شصت - شرقي گجرات شمال بهکر و سیوي جنوب شور دریا غربي کچ - و مکران از اقلیم دوم طول صد و دو درجه و سي دقیقه

عرض بیست و چهار درجه و ده دقیقه - نخستین برهمن آباد پای تخت بود - الحال تهته و دیبل آنرا گویند - بخوش آب و هوائي و کثرت میوه مزیتی دارد - حسن سبز رنگ بسیار - و عیش و نشاط بر مردم آنجا غالب - در هر خانه شراب و نغمه مهیا - پوشش همه از پیر و جوان رنگین معصفر - اگرچه رواج علم بیشتر و اهل فضل و کمال افزون اما فسق و فجور را نهایتی نیست - در هر هفته وضیع و شریف بر مزار پیر پتهه میروند (که صاحب ولایت آن ولایت است) یک فرسخی شهر واقع شده - بر موضع بلند - او مرید و خلیفهٔ شیخ بهاء الدین زکریا ست - نامش ابراهیم و لقب او شاه عالم - شمالی کوه چند شاخ شده - یکی تا قندهار کشیده و دیگرے از دریای شهر تا قصبهٔ کوه مار (و این را رام کر نامند) بسیوستان انجامد - و آنجا را لکهي نامند - الوس بزرگ بلوچ آنجا ست - و ایشان را کلماتي (٢) گویند - بیست هزار خانه دارد - ازینجا شتر گزیده بر خیزد - و دیگر از سیوستان تا سیوي ان را کهر نام بود - گروه تهوردي (٣) را بنگاه سیصد سوار و هفت هزار پیاده - در پایان این گروهے دیگر از بلوچ اند (بظهوري زبان زد روزگار) هزار کس - گزین اسپ ازینجا بر آید - دیگر کوهے ست (که یک

---

(٢) نسخهٔ [ج] کلماني - (٣) نسخهٔ [ج] نهمردی •

سر او پیوسته بکچ دیگر بمردم کلماتي (٢) آنرا کاره گویند - چهار هزار بلوچ را بنگاه - از حدود ملتان و اچهه تا تهته شمال رویه کوههاے بلند خارا و اندران الوس بلوچ گروها گروه - در جانب جنوب از اچهه تا گجرات کوههای ریگ از احشام تهي و بجز آن گوناگون - و از بهکر تا نصرپور و امرکوت - مردم سود و چاریجه (٣) و دیگران را بنگاه - زمستانش محتاج پوستین نیست - تابستانش بجز سیوستان معتدل - گوناگون میوه - خاصه انبه که بس خوب باشد - در صحرا خربزهٔ خودرو بهم رسد - و گل فراوان - شالي بسیار و گزین - کان نمک و آهن دور جغرات گزیده شود - تا چهار ماه بپاید - قسمي است از ماهي (که پلوه گویند) به نیکوئي و خوش مزگي کم همتا - این ولایت غله بخش است - سیوم حصه از کشاورز برگیرند - پنج سرکار پنجاه و سه پرگنه بدو گراید - جمع شش کرور و شصت لک و پنجاه و دو هزار و ششصد و نود و سه دام - درین ایام تمام ولایت سنده بدست خدا یار خان لتي ست - از مدتے صوبهٔ تهته با سرکار سیوستان و بهکر بطریق اجاره از سرکار پادشاهي گرفته بود - پس ازان (که مملکت آنطرف دریاي سنده بشهنشاه زمان

---

(٢) نسخهٔ [ج] پیوسته بکنج دیگر - مردم کلماتي آنرا الخ - (٣) نسخهٔ [ج] چار بچه *

نادر شاه بر طبق عهد نامه متعلق گشت) حکومت آنجا از جانب شاهي هم بخان مزبور بحال ماند *

از شگرف سوانح اين ملک حال جگر خوار است (که آنرا ڈائنين گويند) - او آدمي سست بنظر و افسون جگر ربايد - برخي گويند گاه گاه او را حالتي رو دهد بر هر کس نظر اندازد بيخود شود - دران هنگام مانند انار دانه چيزے از آدمي بربايد - لختے درون ساق پا نگاهدارد - و درين ايام جگر ربوده بيهوش باشد - و چون از چاره نا اميد شوند آن چيز بر بالاي آتش اندازند - طبق وارے پهن شود - با هم پيشگان بخش کرده بخورند - و پيمانهٔ زندگي آن بيخود لبريز گردد - و هرکرا خواهد مانند خود سازد پارهٔ ازين بخوردش دهد - و افسونے بر آموزد - و چون گرفتار آيد ساق پاي او شگافته آن انار دانهٔ آسا را بر آورند - و بخورد آفت رسيده دهند - بهي پذيرد - و بيشتر زنان باشند - اگر سنگها بسته بدريا اندازند فرو نشوند - و چون خواهند که ازين روش بر آرند هر دو شقيقه و بندهاي او داغ نهند و چشم بنمک انباشته در خانه بر زمين چهل روز معلق آويخته دارند و طعام بے نمک بخوردش دهند و برخي افسون بر خوانند - درين هنگام اورا ڈهجره نامند - اگرچه آن نيرو نماند ليکن شناسا مي باشد و به ديده وري او آن

جان‌گزا گرفتار آید - و بخواندن افسون یا خوراندن چیزے تندرستي بخشد *

* میرزا یوسف خان رضوي *

از سادات صحیح النسب مشهد مقدس است - در خدمت عرش آشیاني شگرف ترقئ و بزرگ اعتبارے بهم رسانید - و سال سي ام بمنصب دو هزار و پانصدي سرافراز گشت - و چون شهباز خان از بهار به بنگاله شتافت میرزا از اوده بپاسبانئ آن دیار نامزد گردید - در سال سي و دوم سنه (۹۹۵) نهصد و نود و پنج چون قاسم خان حاکم کشمیر از شورش و آشوب متوالیهٔ آنجا بستوه در شده استعفا نوشت میرزا بمرزبانئ آن مملکت تعین گشته بحسن تدبیر دلهای مردم بدست آورد - و شمس چک را (که دعوی ریاست آن دیار داشت) مستمال ساخته بحضور گسیل کرد - و در سال سي و چهارم سنه (۹۹۷) نهصد و نود و هفت عرش آشیاني بگلگشت کشمیر (که مثل آن سیرگاه (۲) سیاحان ربع مسکون هیچ جا نشانے نداده اند) خرامش نمودند - به ژرف نگاهان کاردان حکم شد که بمرراج و کامراج یعنی بالا و پائین رویهٔ آب بهت رفته ربع بگیرند - دران مرز بوم هر لخت زمینی را پته خوانند - و آن یک

(۲) نسخهٔ [ج] که سیاحان ربع مسکون مثل آن سیرگاه *

بیگهه و یک بسوه است به الهي گز - کشمیریان در نیم پله و کسرے را یک بیگهه دانند - و بدیوان از قرار سه توده جنس بر گذارند - و بشمارهٔ آن هر دیه را چند خروار شالي اندازه گیرند - هر خروار سه من و هشت سیر اکبر شاهي است - و چندے را بترک بر سنجند - و آن هشت سیر است - در ربیع از یک پته گندم و عدس در ترک دست مزد جهانباني باشد - این وقت منشیان جزرس کاربند گشته تفاوتها بر آوردند - لیکن از ابرام زمینداران که راستي بر روي روز نیفتد - و بزرگر بیشتر سپاهي - و تماشا دوستي و بے پروائی کشور خدیو و هم نظر برین که جمع افزوني برهمزدگی کشاورز آرد - خامه در ملک نوکشوده - لهذا جمع از روي واقع قرار نیافت - بر بیست لک خروار شالي دو لک افزوده هر خروارے را بنرخ شانزده دام به میرزا یوسف خان تن نمودند *

و در سال سي و ششم کیفَ مَا اتَّفَقَ یکے از متصدیان میرزا گریخته بحضور رسید - و چنان بر گزارد که خروار ده پانزده افزودگي دارد - و هریک بیست و هشت دام - چون از میرزا استفسار رفت این جمع افزوني قبول نکرد - بنابرین قاضي نور الله و قاضي علي به وا رسي تعین شدند - مردم میرزا از خیانت وري تباه سگالي پیش گرفتند - قاضي

نور الله بر گشته بعرض رسانید - حسین بیگ شیخ عمري را بیاري فرستادند - نخستین بعنوان دیواني و دومي بتحصیل داري خرج گرم کار گشتند - چندے از نوکران میرزا با یکدیگر همداستان شده باغواي بوخی فتنه سرشتان آنجا یادگار عم زادهٔ میرزا (۲) را دستاویز آشوب گردانیدند - یک دو دفعه آویزش بمیان آمد - باشتي گرائید - اما از سهل انگاری این هر دو عزیز در کمتر فرصتی هنگامهٔ فتنه پژوهان اوج گرا گشت - ناچار قاضي علي و حسین بیگ از شهر بر آمده راه هندوستان گرفتند - و چون مخالفان پیش ازان گریوه و کتل سر راه مسدود ساخته بودند باندک زد و خورد قاضي علي دستگیر شده بقتل رسید - و حسین بیگ بتگ پا نیم جانے بدر برد - گویند (چون یادگار کل خیال سري بهم آورد - و مهرکن را طلبید که نگین بنام او درست نماید) وقت کندن فولاد ریزهٔ بر جسته بچشم وی در شد - و وقت خواندن خطبه تپ لرزه در گرفت - و چون مجلسی ترتیب داده بر تخت نشست فراش مروحه در دست ایستاده بود فوراً این بیت بر خواند * بیت *

* تکیه بر جاي بزرگان نتوان زد بگزاف *
* مگر اسباب بزرگي همه آماده کني *

---

(۲) در [نسخهٔ - ج] لفظ [میرزا] نیست *

یادگار را حیرت افزود - ازو پرسید چیزے خوانده - گفت نه - پس این بیت از کجا یاد داري - گفت مرا معلوم نیست - شگفت تر آنکه هنوز بعرش آشیاني ازین شورش آگهي نرسیده بود (چون سلاطین و ارباب دول ملهم اند) سال سي و هفتم سنه (۱۰۰۰) هزار هجري بغتةً از لاهور آهنگ کشمیر فرمودند - هرچند مردم از راه دشواري باز میداشتند [و برخے بر آنکه پادشاهے را (که از هر سو یک ساله راه قلمرو باشد) کناره شدن و بدان کهسار در آمدن شایان نیست] پادشاه در عین بارش جریده راهي گشت - اتفاقاً این همان روز است که یادگار کل در کشمیر بغي ورزیده است - و غریب تر آنکه پادشاه وقتي (که از دریاي راوي مي گذشت) فرمود این شعر در بارهٔ کیست * بیت *

* کلاه خسروي و تاج شاهي *
* بهر کل کی رسد حاشا و کلا *

و چند منزل پی سپر یکران عزیمت نگشته بود که فساد کشمیر پیدائي گرفت - و نهفته دانهٔ دیهیم خدیو ظاهر گردید - شیخ فرید بخشي بیگي را با جمعي پیش روانه ساخته خود هم تیز تر راندند - و میرزا یوسف خان حوالهٔ شیخ ابو الفضل شد - اما (چون میرزا لشکري پسرش بر داعیهٔ

آن باغي واقف گشته عيال و اطفال را (۲) باراده لاهور برآورده بود) - آن بد سگال هم زنداني شدن ميرزا شنوده زه و زادش زود گسيل كرد - و سبب حفظ آبروی ميرزا گرديده رهائي يافت - و يادگار باستماع آوازهٔ نهضت پادشاهي بسيارے را روانهٔ گريوه ساخته در استواری آن كوشش نمود - بهادران كندآور بكمتر آويزه مخالفان را برداشته بدان مملكت درآمدند - يادگار از سري نگر (كه دار الملك كشمير است) برآمده به هيراپور شتافت - جوقے از نوكران ميرزا (كه در كمين بودند) نيم شبے رسيدن پادشاه را بلند آوازه ساخته بر اردوي او فرو ريختند - و دست غارت بر گشادند - او هراسيمه از سراپرده برآمده راه صحرا بگرفت - و جز يوسف پرستار (۳) ديگرے همراهي نگزيد - او را به آوردن اسپ فرستاد - مردم (كه از ناپيدائيش حيرت داشتند يوسف را در شكنجه كشيدند - آخر الامر برهنموني او گرفتار آمد - و درش او را از بار سر سبك گردانيدند *

* قطعه *

* سر كشد با سرو در بستان كدو *

* يعني اين سر بر كشيدن سروري ست *

---

(۲) در [نسخهٔ - ج] لفظ [را] نيست - (۳) نسخهٔ [ج] جز يوسف پرستارے ديگر *

* آسمان داند که از سرو و کدو *

* خود کدامین سر سزای سروري ست *

گویند روزے (که بشورش این فرومایه آگهي رسید چون مادرش نقره نام ببدکاري در لولیان همتا نداشت) عرش آشیاني این بیت بر خواندند * * بیت *

* ولد الزنا ست حاسد منم آن که طالع من *

* ولد الزنا کش آمد چو ستارهٔ یماني *

و فرمودند که بخاطر میرسد که فرو شدن این نافرجام و بر آمدن سهیل نزدیک بهم باشد - اختر شناسان بر گذاردند از دو ماه تا سه ماه بسزا میرسد - فرمودند که از چهل روز کم و دو ماه زیاده نمي کشد - چنانچه همگي پنجاه و یک روز بود - و همان روز (که فرو شد) ستارهٔ یماني (۲) بر آمد - پادشاه چون بکشمیر در آمد میرزا یوسف خان ولایت را بجمعی (که افزوده بودند) قبول نکرد - لهذا خالصه مقرر کرده خواجه شمس الدین خافي (۳) را با سه هزار سوار بحکومت آن دیار نامزد ساختند - لیکن باز بالتماس شاهزاده سلطان سلیم مجدداً باقطاع میرزا یوسف خان قرار گرفت - و سال سي و نهم میرزا بدارغگی توپ خانه سر بر افراخت - و درهمین سال سنه (۱۰۰۲) هزار و دو هجري

---

(۲) نسخهٔ [ج] یماني ستاره - (۳) در [بعض نسخه] خواجه شمس الدین خان خوافي *

از تغیر قلیج خان بتیولداری جونپور دستوري یافت - و در سال چهل و یکم در صوبهٔ گجرات جاگیر تن گشته کومکی دکن مقرر گردید - و چون صادق خان هروي در سال چهل و دوم فوت کرد میرزا باتالیقی شاهزاده سلطان مراد افتخار اندوخته بسرعت از محال جاگیر خویش به بالاپور برار شتافته بملازمت شاهزاده چهرهٔ مراد افروخت - و پس از فوت سلطان بهمراهی علامي شیخ ابو الفضل در بهمت و گشاد دکن خدمات شایسته بتقدیم رسانید - و در محاصره و گشایش احمدنگر در رکاب شاهزاده سلطان دانیال زیاده بر دیگران تلاش و تردد بکار برد - و چون همواره دل افسردگي از دکن گزارش مي‌نمود در آغاز سال چهل و ششم حسب الطلب در برهانپور بملازمت عرش آشیاني استسعاد یافت - و چون بازگشت رایات پادشاهي باگره واقع شد شاهزاده دانیال با امرای عظیم الشان از نوبدا مرخص شد - میرزا نیز بهمراهي دستوري یافت - و در همین سال (که سنه (۱۰۱۰) هزار و ده هجري بود) شاهزاده میرزا را باتفاق میرزا رستم صفوي بکومک شیخ ابو الفضل و خانخانان به بالاگهات تعین کرد - میرزا در جمادي الآخر (۲) در جالناپور بدرد دنبل فوت نمود - نعش او را به مشهد بردند - سلطان پور بطریق وطن

---

(۲) نسخهٔ [ج] جمادي الاخرى *

داشت - اكثر پيادهاى روهيله نوكر مي گرفت - درماهه ماه بماه ميداد - هرگاه اضافه مي كرد يكماهه و نيم ماهه مي گفت - آنرا سراسري بر ماهوار تمام سال كرده ميداد - پسرانش ميرزا صف شكن خان لشكري ست (كه احوالش جداگانه سمت ترقيم يافته) - ديگرے ميرزا عوض (كه نثر را خوب مي نوشت) - تاريخے متضمن احوال عالم تاليف كرده - موسوم به چمن - و ديگر ميرزا افلاطون (كه با برادر مي گذرانيد) - در آخر عمر توليت بهشت آباد سكندره يافته در گذشت - اما خويش او مير عبد الله در عهد فردوس‌آشياني بمنصب هزار و پانصدي هشت صد سوار كام اندوز گرديده - چندے قلعه داري دهارور داشت - سال هشتم بساط زندگي در نورديد *

* مادهو سنگهه كچهواهه *

پسر راجه بهگونتداس است - در سال هفدهم (كه عرش‌آشياني (۲) به تنبيه ابراهيم حسين ميرزا ايلغار نموده متصل قصبهٔ سرنال (۳) از مضافات صوبهٔ احمد نگر جنگ رو داد) او ملتزم ركاب پادشاهي بود - و پيوسته بخدمت پادشاهي مامور ميشد - در سال سي ام (كه فوجے بسرداري ميرزا شاهرخ بتسخير

(۲) در [بعضے نسخه] بهگوانداس - (۳) در [بعضے نسخه] سرنال *

کشمیر تعین شده - و با یعقوب زمیندار آنجا جنگ رو داد (مشار الیه آثار جلادت بظهور آورده مورد تحسین گردید - در سال سي و یکم (چون سید حامد بخاري در پشاور کشته شد) مشار الیه بر طبق حکم پادشاهي فوج پدر را همراه گرفته از تهانهٔ لنگر (که تعلق بوی داشت) خود را به علي مسجد (که کنور مان سنگهه درانجا بود) رسانید - تا سال چهلم اکبري بمنصب هزار و پانصدي رسیده - در سال چهل و هشتم بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سر بلند گردید - پسرش ستر سال (۲) در آخر عهد جهانگیري بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار رسیده سال اول جلوس اعلی حضرت به بحالی منصب مزبور کامیابي اندوخته همراه خانجهان لودي صوبه دار مالوه بمالش جهجار سنگهه بوندیله (که سر بے مغز بطغیان بر داشته بود) تعین یافت - و سال سیوم (که دکن مخیم سرادق اقبال شد) او باتفاق راجه گج سنگهه بتخریب تعلقهٔ نظام الملک دکن متعین گردید - روز نبرد (چون در منقل چنداولي جا داشت و مقاهیر یکبارگي فرو ریختند) او بجلادت با دو پسر بهیم سنگهه و انند سنگهه داد مردانگي داده جان فدای کار ولي نعمت ساخت - پسر دیگرش اگر سین بمنصب درخور سرفرازي پذیرفت *

---

(۲) در [بعضي] چتر سال *

* مير حسام الدين *

اصل گوهر اصلش از معدن بدخشان و مولد و منشایش از خاک پاک هندوستان - پدرش قاضي نظام بدخشي مشهور (که در عهد عرش‌آشياني بدرجهٔ امارت ترقي نموده) بخطاب قاضي خان سرافرازي يافته - و پس ازان (که در معارک هيجا و غزوات کفار شقاوت انتما مصدر تلاش و تردد نمايان گرديد) بخطاب غازي خان فائز گشت - چنانچه احوالش بجاي خويش رقم پذير کلک سوانح سلک شده - مير نيز از اکتساب علوم رسمي بهرهٔ وافر برداشته در زمرهٔ ارباب مناصب والا فرق اعتبار افراخته - گويند هزاري اکبري بود - و همشيرهٔ علامي فهامي شيخ ابوالفضل مشهور در خانه داشت - دران هنگام (که بتعيناتي دکن شتافت) ساز صحبتش با خانخانان ميرزا عبدالرحيم کوک گرديد - و ترانهٔ مصاحبتش پرنوا برآمد - دران حالت بختش از گران خواب غفلت به بيداري گرائيد - و دولت پاينده از در درآمد - ناگاه جذبهٔ آلهي محبت درربود - در ريعان جواني سکالش قطع علاقهٔ علائق و ترک هوا و هوس از گريبان جانش سر برزده بخانخانان را گذارد - که چنين شگرف خواهش سراپاي دل گرفته - به آساني دست از من برنخواهند داشت - مگر بدر ديوانگي زنم (که شايد مرا بمن وا گذارند) - بعد ازان بدهلي رفته بر سر

مزار سلطان المشائخ بقيهٔ عمر مي گذرانم (٢) - خانخانان هرچند از در عجز و الحاح در آمد و داستان داستان نصيحت و اندرز بر خواند - هيچ در نگرفت - روز ديگر خود را بكوچه و بازار كشيد - و عريان شده گل و لای بر بدن ماليد - خانخانان با ديگر امرا رفته باعزاز بمنزل خويش آورده از سر نو زبان بموعظه گشودند - و استمالت و تسلي مي نمودند - بجواب نمي پرداخت - چون از عريضهٔ خانخانان بسمع پادشاهي رسيد به انزوای دهلي مأذون گرديد - زوجه اش نيز ترک اختلاط برادران و خويشان نموده هرچه نقد و جنس داشت بفرمودهٔ شوهر بدرويشان داد - گويند سي سال بگوشه نشيني بسر برد - و دوازده هزار روپيه خرچ خانقاهش هر سال از جانب خانخانان مي رسيد - بعد از اختيار درويشي هرگز متوجه كتاب نشد - بيشتر اوقاتش بعبادت و تلاوت كلام الله مي گذشت - هر ماه پانزده ختم قرآن ميكرد - در اواخر نسبت ارادت بقدوهٔ اهل سعادت خواجه باقي بالله سمرقندي الاصل كابلي المولد درست كرده باجازت ارشاد سالكان و اهتدای طالبان اشتغال داشت تا بعالم بقا شتافت *

* مخصوص خان *

برادر خورد سعيد خان چغته است (٣) - در ايامی (كه

---

(٢) نسخهٔ [ب] ميگذارم - (٣) نسخهٔ [ب] برادر خواجه سعيد خان *

عرش آشياني بايلغار متوجه ديار گجرات شد) سعيد خان
را (كه صوبه دار ملتان بود) بدان ناحيه رخصت كرده او را
همراه ركاب گرفت . و سال بيست و يكم او بهمراهي شهباز
خان بمهم گجپتي تعين گرديد . و چون در سال بيست و
ششم شاهزاده سلطان مراد را با فوج مرتب بجانب كابل
بنابر متنبه ساختن مرزا محمد حكيم رخصت نمودند خان
مذكور در جرانغار جا داشت . پس ازان [كه پادشاه خود
بكابل رفته عفو جرائم مرزا محمد حكيم نموده بايلغار جانب
جلال آباد (كه لشكر كلان درانجا بود) متوجه گرديد] خان
مذكور را همراه گرفت . و در مهم اوديسه (كه بصوبداري راجه
مانسنگهه بمنصهٔ ظهور آمد) مصدر ترددات شايان گرديد . پستر
(۲)
همراه شاهزاده سلطان سليم تعين گشته سال چهل و نهم
همراه ايشان ادراک ملازمت نموده به منصب سه هزاري
سربلندي يافت . در اوائل عهد جنت مكاني زنده بود . تاريخ
فوتش بنظر نيامده . پسرش مقصود نام (كه پدر ازو
گران‌خاطر بود) پس از جلوس جنت مكاني (چون سعيد خان
(۳)
برادر كلانش براى منصب او عرض كرد) پادشاه در جواب فرمود
هرگاه پدر از كسي ناخوش باشد چگونه قابل عنايت الهي
و مرحمت پادشاهي تواند شد *

---

(۲) نسخهٔ (ب) چهل و ششم ۰ (۳) نسخهٔ (ب) عرضي كرد ۰

* مير معصوم بهكري *

نامي تخلص - نياكانش از سادات ترمذ اند - از دو سه پشت سكونت قندهار اختيار كرده - آباى او توليت مقبرهٔ بابا شير قلندر را (كه از معنوي بزرگان وقت بوده و درانجا آسوده) بشركت بعضے سادات ديگر داشتند - پدرش مير سيد صفائي (٢) نام داشت - بدان جهت مير را سيد صفائي گويند - به بهكر آمده باعزاز و بزرگداشت سلطان محمود حاكم آنجا دل نهاد توطن گرديد - و به سادات كهابروت ميوستان (٣) نسبت نمود - مير معصوم و دو برادرش درانجا متولد شدند - مير پس از فوت پدر در خدمت ملا محمد ساكن كنگري (كه از توابع بهكر است) بتحصيل علوم اشتغال نمود - و بكمالات حسيه آشنا گشت - چون بشكار نهايت مولع بود اكثر اوقاتش بتصيد مي گذشت - ناگاه افلاس سنگ تفرقه به جمعيت آباد احوالش انداخت - پا پياده عازم گجرات گرديد - شيخ اسحق فاروقي بهكري (كه در سركار خواجه نظام الدين احمد هروي ديوان آن ديار صاحب اختيار بوده) بنابر تقدم معرفت (كه در وطن يكجا بكسب علوم مي پرداختند) مير را بخواجه ملاقات داد - اتفاقا دران ايام تاليف طبقات اكبري

---

(٢) نسخهٔ [ج] مير سيد صفاى - (٣) نسخهٔ [ج] و بسادات كهابروت نسبت نمود *

درميان بود - صحبت مير (كه در تاريخ داني يگانهٔ روزگار بود) درگرفت - چنانچه خواجه (۲) هم اشعارے بمصاحبت و همدمي مير دران نسخه نموده - پس ازان بملازمت شهاب الدين احمد خان صاحب صوبهٔ آنجا فائز گشته بتجويز منصب امتياز گرفت - و بمرور ايام نامے بشجاعت و مردانگي بر آورده در خدمت عرش آشياني دولت روشناسي اندوخت - تا سال چهلم بمنصب دو صد و پنجاهي اوج پيماى عزت بود - و بتدريج بقرب و اعتبار پادشاهي امتياز يافته بحجابت ايران مامور گرديد - و بفرط فراست و كارداني مورد الطاف شاه عباس صفوي گشت - چون از ايران ديار مراجعت نمود در سنه (۱۰۱۵) يک هزار و پانزده از بارگاه جنت مكاني بعنوان امين الملكي به بهكر رفته (۳) بود كه وديعت حيات سپرد - گويند بمنصب هزار اكبري رسيده بود - شعر را خوب مي گفت - اين بيت ازوست * بيت *

* چه خوش است آنكه از خود روم و تو حال پرسي *
* بتـو شرح حـال گويـم بزبـان بيزبـاني *

ديوان نامي مثنوي معدن الافكار در جواب مخزن الاسرار تاريخ سنده و مختصرے در طب (كه بمفردات معصومي موسوم است) تاليف اوست - و كتابه نويس خوشخط بالادست بود - از هند

---

(۲) در [نسخهٔ - ج] لفظ [هم] نيست - (۳) به بهكر رفته رسيد الخ *

ن تبریز و اصفهان همه جا در راه و منازل اشعار خود را
بر سنگهاي مساجد و عمارات کنده - کتابهٔ دروازهٔ قلعهٔ آگره و
مسجد جامع فتحپور بخط اوست - بقاع خیر بسیار اساس گذاشته
خصوص در بلدهٔ سکهر (که مسقط الراس اوست) - و درمیان
دریای پنجاب (که گرد بهکر است) عمارتے ستیاسر نام بنا
نهاده که از نوادر روی زمین است - گنبذ دریایي (۲) تاریخ
آنست - زهد (۳) و تقوی بکمال داشت - و همت و سخاوت
را بجائے رسانید که تا بمردم اجلاف بهکر سوغات از هندوستان
مي فرستاد - و به اکابر و اصاغر مسانهه و مشاهره و میاومه
و فصلانه و جمعگي مقرر کرده بود - اما آخرها (که بوطن
رفت) آن حسن سلوک نماند - بل بنابر وجهے مردم آنجا
متاذي گشتند - گویند آبادکار بنوعے بود (که تقید مي کرد
که در محال جاگیر پارهٔ جنگل برای شکار نگاه دارند -
پسرش میر بزرگ است - در فترات سلطان خسرو او را
مسلح از میان راه گرفته آوردند - کوتوال ظاهر کرد که این
هم رفیق سلطان بود - او انکار کرد - جنت مکاني پرسید پس
درین وقت سلاح برای چه پوشیدي - گفت وصیت پدر من
است که شب چوکي با سلاح باشي - و چوکي نویس هم
گواهي داد که امشب چوکی او بود - سلامت ماند - پادشاه

---

(۲) یعني سنه هزار و هفت هجري - (۳) نسخهٔ [ا] شجاعت *

از نوازش خانه زاد پروري اموال پدرش باو بخشيده بود -
در بخشيگري قندهار مدتها بسر برده - زرهاى پدر را (كه
به سي چهل لک (۲) روپيه بود) باسراف خرج كرده دماغي
بهم رسانيد كه سر تواضع بكسے فرود نمي آورد) - و با هيچ
صاحب صوبۀ آنجا نساخت - و نوكراني بيش قرار وضع پاكيزه
داشت - در نظم و ... سرش ميدوشت -
اما باقسام معيوبات خو ... در ...
بركاب جنت مكاني رسيده تعين دكن ... درانجا
گذرانيد - چون حاصل جاگيرش كفاف معاشت او نمي كرد
ترک روزگار كرده در وطن طرح اقامت ريخت - و باملاک
و باغات پدر قناعت ورزيد - در سنه (۱۰۴۴) هزار
و چهل و چهار در گذشت - اولادش مانده - پارۀ ازانها
بپادۀ ملتان نقل نموده اند *

* ميرزا شاهرخ *

پسر ميرزا ابراهيم بن ميرزا سليمان والي بدخشان است -
... پدر در كنار تربيت جد بزرگوار پرورش يافت -
... ازانجا [كه مابين والد ميرزا معصوم
... بيگم (كه ميرزا سليمان باختيار او
بود) از ابتدا مخالفت و ناسازگاري بود] بحرفهاى خانه برانداز

(۲) نسخۀ [ب] كه بسي لک روپيه - و نسخۀ [ج] كه سي چهل لک روپيه

بدخشیان بے حقیقت با جد ررکش شده در مقام منازعت در آمد - و کار بجائے رسانید که میرزا سلیمان دست از وطن بر داشته به هندوستان آمد - چنانچه شطرے ازان در ضمن احوال او تحریر یافت - و ازان باز (که میرزا سلیمان بهند آمده رخصت حجاز گرفت) شاهرخ میرزا و والده اش بارسال عرائض و تحائف در خدمت عرش آشیاني پیوند عقیدت استحکام دادند - میرزا سلیمان از حجاز براه عراق معاودت کرده باعانت میرزا محمد حکیم فوجے به بدخشان کشید - و بتفویض ولایتے (که در حوزهٔ تصرف میرزا ابراهیم بود) بمیرزا سلیمان آشتي قرار گرفت - لکن در هر چند گاهے فیما بین گرد دوئي بر مي خاست - اما تا والدهٔ میرزا در حیات بود زود رنجشها باصلاح گرائیده مهمات فی الجمله نسقے درست مي یافت - بعد فوتش میرزا بخود بیني و خود کامي افتاد - حال سپاه پراگندگي گرفت - امرا بر سر تیول باهم در آویختند - عبد الله خان والي توران (که وقت جو بود) این خبرها شنیده بر سر بدخشان آمد - ملازمان راه بے حقیقتي سپردند - ناچار میرزایان خیرباد ملک موروثي گفته بهزار دشواري بر آمدند - چون بسرحد کابل رسیدند میرزا سلیمان بشرمساري سابق ارادهٔ هند نکرد - میرزا با سه پسر حسن و حسین توامان و بدیع الزمان بعزم هندوستان راهي شد - در ملک

هزارجات خبر رسید که عبدالله خان از کولابیان شکست خورده - میرزا بامید تصرف بصوب بدخشان عنان تافت - پس ازان ظاهر شد که والی توران بر کولاب استیلا یافت - میرزا بحال تباه‌تر از پیش برگشت - و در راه میرزا سلیمان (که بهمین خبر از کابل برآمده بود) دو چار شده براه سپری افتادند - درین اثنا فوج ازبک در رسیده بتاراج پرداخت - دران سراسیمگی پای اسپ میرزا سلیمان از جای رفته بر زمین آمد - میرزا شاهرخ فرود آمده اسپ خود را پیش کشید - آن هم صحرائی شد - یکی از همراهان میرزا سلیمان را بر اسپ خود سوار ساخت - و میرزا شاهرخ بچابکدستی بران گریز پا برآمده تیز پوئی بکار بردند - درین راه حسن پسرش جدا شده زمانه تازه داغی بر دل پدر نهاد - چون میرزا راه هندوستان گرفته از تنگنائی ها بدر آمد پسر جدا شده پیوست - ککور مانسنگهه در حوالی دریای سنده و راجه بهگوانداس در لاهور مهمانداریها بجا آوردند - سال بیست و نهم در دار الخلافة شاهزاده دانیال استقبال نموده بملازمت آورد - بجلوس محفل پادشاهی اختصاص یافت - و بانعام یک لک روپیه نقد و اسباب فراش خانه و پنج زنجیر فیل و نه راس اسپ و چند قطار شتر و چند خدمتگار مورد عاطفت گردید - سال سی و هشتم آخر سنه (۱۰۰۱) هزار و یکم

عرش آشیانی شکر نسا (۲) بیگم دختر خود را بعقد ازدواج او در آورد - و بایالت مالوه و منصب والای پنجهزاري بلند پایه ساخته باتالیقی شهباز خان کنبو دستوري تعلقه ارزاني داشت - و در سال چهلم با شاهزاده سلطان مراد بمهم دکن تعین شده *

چون شهباز خان از احمدنگر بر خاسته بمالوه آمد اوجین و گزین جاهای آن صوبه از شهباز خان بر گرفته باقطاع میرزا تنخواه شد - و شاهزاده در بالاپور برار طرح اقامت انداخت - و فوج پادشاهي بسرداري میرزا شاهرخ و سپه سالاري خانخانان در سال چهل و یکم مقابل افواج هر سه دنیاداران دکن (که بسري خواجه سهیل خان بیجاپوري صف آرا بود) به پیکار در آریخته آویزش سخت نمود - راجه علي خان (۳) مرزبان خاندیس (که سردار جرانغار عساکر پادشاهي بود) با بسیارے فرو شد - اکثرے را پای همت از جا رفت - سران راجپوتیه دور تر رفته ایستادند - میرزا شاهرخ و خانخانان فوج برابر خود را برداشته شب تار برفراز اسپ گذرانیدند - بامدادان بیشتر سران مخالف را علف تیغ ساخته بقیة السیف رو بفرار آوردند - و در سال چهل سیوم (۱۰۰۷) هزار و هفت هجري حضور طلب

(۲) در [بعض نسخه] شکر النسا بیگم - (۳) نسخهٔ [ج] راجي علي خان *

گشته بوالا درگاه رسید - و در همین سال شیخ ابو الفضل
بدکن رخصت یافت - و بمیرزا علم و نقاره عنایت فرموده
دستوری مالوه شد که رفته سامان سپاه نماید - چون بدکن
باز خواندند خود را زود رساند - میرزا در تقدیم خدمات پادشاهي
بهیچ وجه خود را معاف نمي داشت - چون شاهزاده سلطان
دانیال پس از گشایش احمدنگر به برهانپور نزد پدر عالي قدر
شتافت میرزا را بپاسبانی آن ناحیه گذاشت - هنگامی (که
خان خانان از حضور باحمد نگر رسید) میرزا احرام ملازمت
بست - و پس ازان از گذار نربدا بهمراهی شاهزاده باز تعین
دکن گردید - و در آخر عهد عرش آشیاني بمنصب عمدهٔ
هفت هزاري اختصاص یافت - و در سال دوم جهانگیري
سنه (۱۰۱۶) یکهزار و شانزده هجري در بلدهٔ اوجین
ودیعت حیات سپرد - و بیرون شهر مدفون گشت - گویند
کابلي بیگم دختر میرزا محمد حکیم (که نیز در حبالهٔ نکاح
میرزا بود) نعش او را برداشته بقصد آنکه در مدینهٔ مشرفه
دفن نماید سفر حجاز اختیار کرد - از آسیب اعراب بادیه
نعش را بجماعهٔ مکاري داده روانه نمود و خود ببصره آمد -
و ازان جا بشیراز رسید - الله وردي خان حاکم فارس اعزاز
و احترام بجا آورده باصفهان فرستاد - در سنه (۱۰۲۲) هزار
و بیست و دو شاه عباس ماضي داراى ایران اورا با میرزا

سلطان علي مكحول عم خود مناكحه نمود - ليكن ميانهٔ او و بيگم الفتي رو نداد - القصه ميرزا شاهرخ بشجاعت و نيک طينتي اتصاف داشت - جهانگير پادشاه در پادشاه نامهٔ خود مي نويسد (كه اگرچه در عالم بے حقيقت ترے از بدخشي نخواهد بود اما شاهرخ گويا بدخشي نيست - بيست سال است كه بهند آمده اصلا زبان هندي نميداند - از پسرانش ميرزا محمد زمان در بدخشان حاكم جائي بود - در شورش اوزبكيه روزگارش بسر آمد - مدتها محمد زمان جعلي دست آويز شورش اوباش بوده - و ميرزا شاه محمد را ميرزا محمد حكيم نزد خود نگاهداشت - و در حين رحلت ميرزا شش پسر بود - حسن و حسين توامان - حسن همراه خسرو فرار نمود - روز دوم دستگير گشته زنداني شد - ميرزا سلطان از خرد سالي در خدمت جنت مكاني تربيت يافته بود - مي خواستند پادشاه صبيهٔ خود بدهند - از محل بعرض رسيد كه او زنان بسيار در خانه دارد - چون ازو استفسار شد قسم بقدم پادشاه خورد - خواجه سرايان بخانهٔ او رفته زنان را بحبس آوردند - از نظر افتاد - غازيپور جاگير يافته درانجا درگذشت - ميرزا بديع الزمان مشهور بميرزاي فتحپوري در عهد جنت مكاني بخشي دكن بود - بعد ازان پتن گجرات جاگير يافت - مشت استخوان مملو

بشرارت و فتنه بود - حتی برادران تنگ آمده در پټن بقتل رسانیدند - مادرش بحضور آمده دادخواه شد - اما چنانچه باید مدعی خون نشد - برادران چندے محبوس بودند - میرزا مغل ترقي نکرد - دختر داراب خان در خانه داشت - بجاگیر پرگنهٔ نیم کهار بیهواره مي گذرانید - دیگر میرزا شجاع نجابت خان است که جداگانه مذکور شده *

* میر خلیل الله یزدی *

از احفاد قدمی نژاد اسوة العرفا سید نور الدین شاه نعمت الله ولي ست که بکشف و کرامات معروف آفاق بود - نسب شریفش بامام المتقین امام موسی کاظم (صلوات الله علیه و علی آبائه الکرام) میرسد - هرچند مولد و منشای سید بتحقیق نه پیوست اما پس از اتصاف بکمالات صوري و معنوي استفاضه از بسیارے اکابر زمان بر گرفته بکرمان طرح حکومت ریخت - علمای آنجا تکفیرش کردند - فرمود - يَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللّٰهِ ثُمَّ يُنْكِرُوْنَهَا وَ اَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُوْنَ - چون سید مرید عبد الله یمنی شافعي ست برخے او را شافعي مذهب پندارند - اما ازین قطعه‌اش خلاف آن ظاهر گردد *

* قطعه *

* گویند مرا چه کیش داري *

* ای بیخبران چه کیش دارم *

* از شافعي و ابو حنيفه *
* آئينۀ خويش پيش دارم *
* اينها همه تابعان جد اند *
* من مذهب جد خويش دارم *

مولفاتش از نسخ و رسائل قريب به پانصد رسيده - صيت فضائلش چون باقطار عالم انتشار يافت ملوک روزگار حلقۀ ارادت او در گوش کردند - در سنه (٧٢٨) هفصد و بيست و هشت يا سي و چهار بجوار رحمت حق منزل گزيد - و در قصبۀ ماهان (٢) از توابع کرمان مزارش مطاف اقاصي و اداني ست *

اهل خبر را يک گونه اختلافي در اولاد سيد بزرگوار افتاده - آنچه ازين سلسله ابا عن جد در بلدۀ يزد بر وسادۀ نياکان عالي شان تا الآن اتکا دارند خود را از نسل امير غياث الدين مي گيرند که فرزند بلا واسطۀ سيد است - و برخي برانند که آن عالي قدر را غير از شاه خليل الله پسرے نبوده - چون سلطان احمد شاه بهمني دکن (که شهر بدر (٣) احداث کردۀ اوست) غائبانه معتقد سيد گرديده التماس قدوم يکي از اولاد امجادش نمود سيد بجدائي فرزند (غير ازو در باغ حيات ثمرے نداشت) راضي نشده

(٢) نسخۀ [ج] باهان - (٣) در [بعضي نسخه] بيدر ه

پسر زادهٔ میر نور الله را روانه نمود - درین صورت نظر بر تطابق غیاث الدین شاید لقب شاه خلیل الله باشد - و نیز احتمال است که ولادت امیر غیاث الدین بعد ازین حکایت واقع شده باشد *

آورده اند که سلطان احمد مقدم مخدوم زادهٔ را گرامی داشته با امرا و شاهزادها تا حوالی شهر لوازم استقبال بجا آورد - و در موضع ملاقات قریهٔ آباد کرده به نعمت آباد موسوم نمود - و در تبجیل و تکریم باقصی الغایة کوشیده مخاطب به ملک المشائخ ساخت - و بر اولاد سید محمد گیسو دراز (۲) تقدیم فرمود - و دختر خویش بحبالهٔ نکاحش در آورد - شاه خلیل الله هم بعد از ارتحال والد ماجد خود با دو پسر شاه حبیب الله و شاه محب الله محمدآباد بدر را بورود خویش سعادت آمود گردانید - و مقضی المرام بوطن مالوف معاودت نمود - و گروهی برانند که در دکن فوت کرد - و چون شاه حبیب الله و شاه محب الله نیز بمصاهرت سلطان احمد شاه و پسرش شاهزادهٔ علاء الدین اختصاص یافتند شاه حبیب الله در سلطنت سلطان علاء الدین بهمني در گذشت - میر نور الله امر سجادهٔ نشیني ببرادر کوچک شاه محب الله تفویض نمود - و خود کر و فر امارت

(۲) نسخهٔ [ب] سید محمد گیسودراز قدس الله سرهٔ العزیز *

چیده صاحب طبل و حشم گردید - و قصبهٔ بیر اقطاع یافت -
و چون نوبت سلطنت بپسر سلطان علاء الدین مشهور بهمایون
شاه ظالم رسید شاه حبیب الله را (که مخالفت ورزیده بود)
مقید ساخت - چون دود سرداري بدماغش پیچیده بود از
زندان گریخته آخر کار کشته گردید * ع *

* بر آمد روح پاک نعمت الله *

تاریخ است - و فرزندان ایشان تا حال در دکن هستند - و
لختی در بدخشانات و توران نیز خود را بسید نسبت دهند -
یحتمل که بتصاریف ایام یکی از اولادش بدان ولایت افتاده
باشد - غریب آنکه هرکدام معتقد علاحده دارد - و آنرا
منسوب بسید میکنند - و چون ازین سلسله بحال آنها (که در
یزد و کرمان بجانشینی جد بزرگوار اختصاص دارند) تفرقه و
اختلال راه نیافته بصحت نسب و التزام طریقهٔ آباي گرامي
اقرب اند - و آن (که ازین دودمان در فارس و عراق بر
مسند دولت و حشمت بر آمد) (۲) میر نظام الدین عبد خلف
شاه صفي الدین پسر امیر غیاث الدین مذکور است - پس از
احراز فضائل صوري بمنصب صدارت شاه اسمعیل صفوي
امتیاز یافت - و چون وکیل السلطنة امیر نجم ثاني را بدین
خاندان عالیه اعتقاد موفور بود هنگام رفتن او ببلخ نیابتش

(۲) نسخهٔ [ب] میر نظام عبد *

نيز بمير باز گرديد - و پس از كشته شدن امير نجم در امور وكالت شاهي علم استقلال بر افراخت - و در سنه (۹۲۰) نهصد و بيست در جنگ چالدران بدست رومية شربت ممات چشيد - پسرش سيد نعيم الدين مشهور به نعمت الله ثاني (كه بتقوى و پرهيزگاري مرجع خلائق بود - و اوقاتش بادخار مثوبات مصروف) شاه طهماسپ صفوي همشيرهٔ خود خانش خانم را به عقد ازدواجش در آورد - و او در همدان برحمت حق پيوست - متروكاتش زياده بر جهل لك روپيه بود - كه بولد ارجمندش امير غياث الدين محمد مير ميران و صبيه اش پري پيكر خانم تقسيم يافت - مير ميران مورد اكرام و اجلال شاهي گشته بلقب مرتضى ممالك اسلام فايز گرديد - و پسرانش مير نعمت الله و مير خليل الله نيز بمصاهرت دودمان صفويه سر عزت بر افراختند - عقيدت كيشان سلسلهٔ شاه نعمت الله بار مريدانه سلوك كرده اقتباس انوار سعادت مي‌نمودند - در رفعت شان و علو مكان و كثرت اسباب ثروت و مكنت و منازل و حدائق و غايت تكلفات در مآكل و ملابس نظير خود نداشت - حاصل ادرارات و محصولات و مصلحات آن سلسله پنج هزار تومان مي شد - و چون مزاج مير خالي از واقعه طلبي و شورش‌اندازي نبود در سال سيوم جلوس شاه عباس ماضي سنه (۹۹۸) نهصد

و نود و هشت يكتاش خان افشار پسر ولي خان قورچي باشي حاكم كرمان و يزد را (كه مرد محيل صاحب داعيهٔ بلند پرواز بود - و دامادش مي شد) بران داشت كه در تمام ولايت فارس لوای اقتدار بر افراخته فرمانروا شد - و انجام كار با يعقوب خان امير الامرای آن ديار در حوالئ يزد زد و خورد نموده بشهر در آمد - يعقوب خان بمير ميران گفته فرستاد كه او دشمن دولت شاهست - بشما سپرديم - مير برای رفع (۲) مظنهٔ اتفاق و عدم مواخذهٔ خود او را بلطائف الحيل نگاه داشت (۳) - تا آن كه او خود بخود كشته شد - معهذا يعقوب خان بحال مير و ساير اولادش غير از استخفاف روا نداشته مبلغها برسم پيشكش و ترجمان باز يافت نمود - اما بر اعزاز و احترام مير خليل الله (كه هميشه با پدر و يكتاش خان مخالف بود) افزود - و زوجهٔ يكتاش خان را (كه دختر مير ميران بود) بعد انقضای عدت بنكاح خود آورد - پس ازان (كه بنشهٔ پر زور كامروائي از جا رفته سر خود سري بر افراخت) شاه در سال چهارم متوجه فارس شد - مير ميران در ادراک ملازمت بود - در خلال اين حال شهر بانو بيگم زوجهٔ مير نعمت الله پسرش (كه شوهر دختر شاه طهماسپ بود) در اصفهان باجل طبيعي در گذشت -

---

(۲) نسخهٔ [ا] دفع - (۳) نسخهٔ [ج] نگاه ميداشته *

شاه خود رفته تعزیة و تسلیة فرمود - اما زیاده احترامی نیافته منظور نظر عاطفت گشت - و چون شاه به یزد تشریف آورد در باغ گلشن (که مقام و مسکن میر خلیل الله است) نزول فرمود - حرم محترمش (که دختر اسمعیل میرزا پسر شاه طهماسپ بود) بلوازم مهمانداري پرداخت - شاه میر خلیل را بشفقتهای گوناگون بر نواخته مهمات یزد باو ارزاني داشت - و پستر میر خلیل الله نیز بظاهر جهتی مورد عتاب شاهي گشته از بیم جان با دو پسر خود میر میران و میر ظهیر الدین فرار اختیار نموده به تباه حالي و بے سرانجامي رخت غربت بدار الامن هندوستان کشید - و در سال دوم جهانگیري (۱۰۱۶) هزار و شانزدهم هجري به دار السلطنة لاهور بآستانبوس جنت مکاني شرف اندوز گشت - و منصب هزاري دو صد سوار و تنخواه تیول جید و عطای دوازده هزار روپیه برسم مدد خرج چهرهٔ کامیابي بر افروخت - و هنوز سال تمام نگذشته بود که بمرض اسهال ودیعت حیات سپرد - پسر کلانش میر میران مشمول عنایت پادشاهانه گشته به عالم بانو بیگم صبیهٔ آصف خان یمین الدوله منسوب گردید. و دو پسرش میر عبد الهادي و میر خلیل الله (که بنابر صغر سن در ولایت مانده بودند) جنت مکاني از فرط تفضل و مهرباني بشاه عباس نوشته بهند طلبید - چنانچه در

احوال آنها (که هر یکی رکن رکین سلطنت هندوستان شده اند) بزبان خامه گزارش یافته - میر ظهیرالدین از ملازم پیشکی استعفا جسته برسم گوشه نشینی می گذرانید - و اعلی حضرت از قدر شناسی بهژده هزار روپیه سالیانه موظف فرمود - و در جشن عید و نوروز بانعام خاص مخصوص می‌گردانید - پسرش میر نعمت‌الله بمنصب هزاری سرافرازی یافت - در سال بیست و پنجم بنسبت دامادی میرزا مراد کام صفوی نبیرهٔ میرزا رستم قندهاری (که بفوجداری جونپور سرافرازی یافت) بنیابت مشار الیه مرخص گردید - و در مبادی سلطنت عالمگیری بخطاب خانی و افزونی منصب چهرهٔ طالع افروخته با خسرو می بود *

* محمد قلی ترکمان *

از امرای عهد عرش آشیانی ست - ابتدا بتعیناتی صوبهٔ بنگاله شرف اندوخت - چون مقدمهٔ مظفر خان در فساد باغیان بنگاله از انتظام برافتاد او چندے با اهل بغی هم پائی کرد - پس ازان بصفح جرائم معزز شده سال سی ام همراه کنور مانسنگهه بصوبهٔ کابل رخصت پذیرفت - و در مهم افاغنه مصدر ترددات نمایان گردید - سال سی و نهم (که پاسبانی کابل به قلیج خان باز گردید) کشمیر از تغیر میرزا یوسف خان در اقطاع او و حمزه بیگ ترکمان برادرش و چند کس دیگر قرار یافت - سال چهل و پنجم (که

پادشاه بجنوبي ديار نهضت فرمود) بعضے از مردم کشمير
ابياچک (۲) پور حسين را بسرداري برداشته غبار فتنه برانگيختند -
علي قلي پسر نامبرده با جمعے آويزش نموده چهرۀ فيروزي
بر افروخت - و سال چهل و هفتم بمنصب هزار و پانصدي ذات
و ششصد سوار و عنايت فيل و حمزه بيگ به هفت صدي
ذات و سيصد و پنجاه سوار سرفراز گرديدند - و سال
چهل و هشتم (چون علي راى زميندار تبت خرد پا از
حد ادب بيرون نهاده بحوالي کشمير آمد) مشار اليه با
جمعيت خود بمقابله شتافت - زميندار مذکور از غايت رعب
بے جنگ عرصۀ فرار پيمود - مقارن آن سيف الله پسر قليج
خان از لاهور بر طبق حکم محکم بکومک رسيد - تا جائے
(که گذر سوار ميسر بود) تعاقب بعمل آمد - و سال
چهل و نهم اکبري در مالش ايدر زميندار مرو و تنبيه
ابيا چک پاي همت افشرده با آن (که مخالفان به پناه
کريوها سر راه گرفته بسنگ و تير کارزار مي‌کردند) بر
کوه بر آمد - و هنگامه مخالفان را پراگنده ساخت - سال
دوم جهانگيري از حکومت کشمير معزول شد - پايان
احوالش معلوم نيست - حمزه بيگ سال چهل و نهم اکبري
بمنصب هزاري رسيده *

---

(۲) در [بعضے نسخه] ابياچک پور حسين چک ٭

* مهتر خان *

انيس نام غلام جنت آشياني است از كره مانكپور باسيري آمده بخدمت دربانيء خادمان محل بسر مي برد - در اوان عزيمت عراق بهمراهيء ركاب و خدمت خزينه داري شرف امتياز داشت - و چون سال چهاردهم جلوس عرش آشياني قلعهٔ رنتنبهور مسخر اولياي دولت گرديد سپرد او شد - و سال بيست و يكم (كه كنور مانسنگه جهت تنبيه رانا پرتاب زميندار ميوار تعين گرديد) نام مهتر خان نيز داخل همراهيان او گشت - و روز جنگ رانا موميء اليه چنداول فوج ظفرموج بود - پستر بكومك امراي ديار شرقي مامور بوده مصدر نيكوخدمتي گشت - و پس از چندے او را در دار الخلافهٔ آگره گذاشتند - بمنصب سه هزاري ذات و سوار مرتقي شده سال سيوم جهانگيري مطابق سنه (١٠١٧) هزار و هفده هجري از دار فنا بسر منزل بقا پيوست - هشتاد و چهار سال عمر يافته بود - سادهٔ لوحيء او بسيار زبان زد است - گويند در حكومت اكبر آباد قافلهٔ سوداگران بيرون شهر فرود آمده بود - شتران آنها دزدان بردند - چون اين معني بسمع خان مشار اليه رسيد دران سر زمين آمده چپ و راست نگاه كرد - و گفت .من يافتم - بفاصلهٔ روزے چند كسے پرسيد كه چه يافتند -

گفت این کار دزدان است - پس مردم همسایه را جمع کرده بعد سرزنش گفت که امشب شما را مهلت دادم - درین کنج خانه خاک اندازي نمائید - فردا اگر شترها ظاهر نشد مورد عتاب خواهید شد - با سادگي نیک ذاتي فراهم داشت - علوفهٔ سپاه را ماه بماه میداد - و از جرأت و مردانگي خالي نبود - چون اصلش از قوم کایتهه بود رعایت این قوم بسیار مي کرد - پسرش مونس خان در عهد جهانگیري منصب پانصدي ذات و یکصد و سي سوار داشت - ابو طالب نبیرهٔ مهتر خان دران عهد خزانچي صوبهٔ بنگاله بود - گویند نزد قاسم خان صوبه‌دار آنجا روزے سر دربار ابوطالب آمده بتقریبي گفت که بر نواب احوال تعلقهٔ من معلوم است - چون ابتدا قاسم خان خزانچي آن صوبه بود ازین حرف سرگران شده از دربار بر خاست - مردم به ابوطالب گفتند که این حرف چرا گفتي - نمیداني که سابق نواب هم این تعلقه داشت - روز دوم آمده سر دربار بعرض رسانید که به بنده اصلا اطلاع نبود که سابق نواب باین تعلقه سرفراز بودند - قاسم خان زهرخندے کرده گفت که این همه از آثار جد شما مهتر خان است *

* میرزا غازي بیگ *

پسر میرزا جاني بیگ ترخان است حاکم تهته - چون

میرزا در رکاب پادشاهي در برهانپور زندگي سپرد و عرش آشیاني غائبانه میرزا غازي را مشمول عواطف داشته آن ولایت را بدو بازگذاشتند میرزا بر مسند (۲) آباي گرامي برآمده جمعیت بسیار فراهم آورد - خسرو خان چرکس (که وکیل صد سالهٔ آن سلسله و مدبر صاحب نقش بود) بفکر دیگر افتاد - عرش آشیاني سعید خان را با پسرش سعد الله خان بانتزاع آن مملکت مامور فرمود - میرزا برهنموني سعادت در بهکر آمده سعید خان را دید - و برفاقت او در سن هفده سالگي شرف اندوز ملازمت گردید - تهته بحال ماند - چون نوبت سریر آرائی هندوستان بجنت مکاني رسید نقش طالع او خوب نشست - صوبهٔ ملتان هم ضمیمه گشته بخطاب فرزندي و منصب هفت هزاري بلند رتبه گردید - و چون حسین خان شاملو حاکم هرات قلعهٔ قندهار را محاصره نمود میرزا با فوجے شایسته تعین شد - پس ازان حکومت قندهار بمیرزا تفویض یافت - درانجا بهمت و حسن سلوک با متر‌ددین عراق نامے برآورد - و با شاه عباس طریقهٔ مراسلات مسلوک نمود - گویند شاه مکرر خلعت فرستاد - و در سنه (۳) (۱۰۱۸) یکهزار و هژده میرزا سه چهار روز بیماري

---

(۲) نسخهٔ [ج] بمسندآرائي برآمد - (۳) نسخهٔ [ج] هزار و هفده ه

(۲)
کشیده در بیست و پنج سالگي فوت کرد - غازي تاريخ
اوست - مردم تهمت آن را بر لطف الله بهائي خان (که
مصاحب و وکيل ميرزا بود و بنابر آنکه با پدرش خسرو خان
چرکس ميرزا بے عنايتي داشت) بستند - ميرزا غازي بيگ
بسيار مستعد و بصحبت اهل سخن مشغوف بود - خود هم
شعر مي‌گفت - وقاري تخلص مي نمود - گويند در قندهار
شاعرے بود باين تخلص - ميرزا بيگ هزار روپيه و خلعت
و اسپ ازو اين تخلص خريد کرد به مناسبت تخلص پدر
(که حليمي بود) - ميرزا در نغمه پردازي و طنبور نوازي
بے نظير بود - همه ساز را خوب مي نواخت - ملا
مرشد گفته * قطعه *

* گر نغمـــهٔ سازت بسکون مي‌آيد *
* رمزے ست بگويمت که چون مي‌آيد *
* از بسکه بگرد زخمه‌ات مي گردد *
* پيچيـــده ز طنبور برون مي‌آيد *

گويند در قندهار مجلس ميرزا مجمع صاحب کمالان بود -
مثل ملا مرشد يزدجردي و طالب آملي و مير نعمت الله
واصلي و ملا اسد قصه خوان - گويند چون فغفوري گيلاني
از ايران عازم هند گشت و به قندهار رسيد ميرزا بالتفا

(۲) يعني سنه هزار و هيزده هجري *

تمام نگاه داشت - اعزهٔ دیگر خصوص ملا مرشد و اسدي تخلصها در شعرش مي کردند - رنجیده بے رخصت روانهٔ لاهور شد - میرزا متاسف گشته رقعهٔ نوشت - و از ملا مرشد و اسدي نیز معذرتے نویسانید - شاید (۲) که معاودت نماید - غفور در جواب اعزه نوشت * * قطعه *

* آن جیفه که در جنگ دو کرکس باشد *
* حیف است که لوث دامن کس باشد *
* خر را طلب شاخ زیادت طلبي ست *
* با یک سر خر دو گوش خر بس باشد *

میرزا بدستور پدر شیفتگي تمام بشراب داشت - روز و شب درین کار مي گذرانید - و اعتیاد بازالهٔ بکارت کرده بود که هر شبي یکي را از هرجا بهم رسانیده مي‌آوردند - باز روی او نمي دید - ازین بود که مدتها در شهر تهته هر زنے بدکار خود را بمیرزا منسوب مي نمود *

* میران صدر جهان پهاني *

پهاني دیهي ست از توابع لکهنو - میران مرد فاضل خوش طبع بود - در عهد عرش آشیاني بوساطت شیخ عبد النبي صدر انتهای ممالک محروسه بدو قرار گرفت - و چون عبدالله خان اوزبک والي توران به بادشاه بر نوشت که

---

(۲) نسخهٔ [ع] که شاید *

که اجل موانع در ارسال رسل بعضی انحرافات دینی بود که بر الصنه شائع گردیده - عرش آشیانی در سال سي و یکم میران را باتفاق حکیم همام به یلچي‌گري روانهٔ توران دیار فرمود - و در نامهٔ (که باو رقم پذیر گشت) درین مقدمه باین دو بیت اکتفا رفت * شعر *

* قِيلَ اِنَّ الاِلَهَ ذُوْ وَلَدٍ *
* قِيلَ اِنَّ الرَّسُوْلَ قَدْ كَهِنَا *
* مَا نَجَا اللّٰهُ وَ الرَّسُوْلُ مَعًا *
* مِنْ لِسَانِ الْوَرَىٰ فَكَيْفَ اَنَا *

میران در سال سي و چهارم از توران معاودت نموده در خطهٔ کابل بملازمت استسعاد یافت - و در سال سي و پنجم در جشن آبان ماه به پیشگاه خلافت مجلس بادهٔ پیمائي بود - میر صدر جهان مفتي و میر عبدالحي میر عدل هردو نیز ساغرے درکشیدند - پادشاه این بیت بر خواند * بیت *

* در دور پادشاه خطابخش جرم پوش *
* حافظ قرابه کش شد و مفتي پیاله نوش *

تا سال چهلم بمنصب هفصدي رسیده بخدمت صدارت کل اختصاص گرفت - پس ازان گویند ترقي کرده بپایهٔ امارت و منصب دو هزاري متصاعد گشت - هنگامے (که جنت مکاني در ایام شاهزادگي نزد شیخ عبد النبي صدر چهل حدیث

مي خواند سيد بطور خليفه مي بود - شاهزاده بسيار دوست میداشت - روزے بسید وعده فرمود که اگر نوبت سلطنت بما میرسد قرض ذمهٔ شما ادا میکنم - یا هر منصبی که میخواهید مي دهم - پس از جلوس میران را مختار کردند - او ادای قرض بر خود گرفته منصب چهار هزاري در خواست - جنت مکاني بمنصب مذکور بر نواخته با بحالی صدارت بر قرب و اعتبارش افزود - و قنوج بجاگیرش تنخواه گردید - سید محسن نافع الخلق بود - در صدارت زمان جنت مکاني چندان مدد معاش بمردم داد که آصف خان جعفر بپادشاه عرض نمود که آنچه عرش آشیاني در مدت پنجاه سال بخشیده اند میران در پنج سال داده - صد و بیست سال عمر داشت - اصلا در عقل و حواس فتورے راه نیافت - گویند مشت استخوانے مانده بود در خانه پیوسته بر بستر ضعف افتاده - همین که بحضور پادشاه مي آمد بنیروی حب جاه دیر تر مي استاد - و بے استعانت غیر براه زینه آمد و رفت مي کرد * فرد *

* نیستت گاه نماز از ضعف قدرت بر قیام *
* لیک پیش پادشاه استاده تا شب بے عصا *

در سنه (۱۰۲۰) هزار و بیست ودیعت حیات سپرد - گویند سید طبع موزون هم داشت - در مبادی حال لب باشعار

مي گشود - پس ازان (كه قامت قابليت او بخلعت افتا مخلع گرديد) بپاس شريعت غرا خود را ازان باز داشت - پسر كلانش مير بدر عالم مازري بود - و پسر دوم سيد نظام مرتضى خان (كه بمصاعد امارت ارتقا نموده) (۲) ذكرش علحده (۳) سمت ترقيم يافته *

* ميرزا چين قليچ *

خلف ارشد ميرزا قليچ محمد خان اكبري ست - از ارباب فضل و كمال بود - نزد ملا مصطفى جونپوري (۴) تلمذ نموده كتب درسيه را گذرانيد - و باكثر صفات حميده متحلي گرديد - و در جود و سخا دستي بلند داشت - و خالي از شجاعت و پردلي نبود - و بتدابير ملكي بسيار ميرسيد و مدتهاي مديد در فوجداري جونپور و بنارس گذرانيد - و گويند در مجلس آرائي سليقه داشت - محفلش قصري باسباب عيش و طرب آراسته و پيراسته مي گرديد كه مشاهدهٔ آن زاهد صد ساله را بحسرت مي انداخت - چون پدرش در عهد جهانگيري وديعت حيات سپرد برادر خورد او ميرزا لاهوري (كه نزد پدر محبوب ترين اولاد و با هزاران ناز و نعمت پرورش يافتهٔ كنار پدر بوده - اما

---

(۲) نسخهٔ [ب] امارت و فضل و كمال - (۳) نسخهٔ [ج] تحرير - (۴) نسخهٔ [ج] نزد ملا مصطفى تلمذ نمود *

طینتش خمیر مایهٔ یک جهان فتنت و آشوب و ناکس بمفسده و شیطنت بریده بودند) بمیرزای مذکور پیوست - چندے نگذشته بود از خلل دماغی (که داشت) دست تصرف بملک پادشاهي دراز ساخت - و در حوالی جونپور سر خود سري افراخته خود را مطعون و زبان زد به بغي و طغیان کرد - تا آنکه بشومیِ (۲) او میرزا چین قلیچ دران هنگامه کشته شد - و اموالش بضبط سرکار پادشاهي در آمد - گویند یک سال سالم نویسندها عرض اجناس را مي نوشتند *

در سنه (۱۰۲۲) هزار و بیست و دوم هجري هنگامي (که در دار الخیر اجمیر رایات جهانگیري نزول داشت) ملا مصطفی را (که از مشاهیر علمای جونپور بود) بسبب استادیِ میرزا طلب حضور کرده مي خواستند آن بیچاره را بعتاب و خطاب در آرند - ملا محمد تهته (که بسمت آخوندیِ آصف جاه (۳) شهرت داشت - و با تبحر علوم و از مقربان آن خان ذي شان بود) با ملا بمباحثهٔ علمي در آمد - و تا یک هفته لاینقطع صحبت مناظره منعقد بود - چون بمبلغ علمش را رسید خود شفیع گشته ازان بلیه نجات بخشید - ملا عازم مکهٔ معظمه گردید - و بوطن اصلي معاودت نموده بجوار رحمت پیوست - میرزا لاهوري آیتے بود از

---

(۲) نسخهٔ [ج] بشوخي - (۳) در [بعضي نسخه] آصف خان *

جلال بل آفتي بود مالامال از وبال و نكال - هيچ حيثيتي نداشت - پارچهٔ گوشتي كريه منظر بد خصال - و عيش و نشاط او منحصر بآواز تازيانه بود - تمام روز بايستي صداى تازيانه بگوش او برسد - يك لحظه از سياست خلق خدا نمي آسود - خدمتگاران را زنده در زمين دفن ميكرد كه خبر منكر و نكير بيارند - و بعد ازان (كه قبر را وا مي كرد) (٢) آن مظلوم را مرده مي يافت - در كوچه و بازار بر درش نفران سواره ميرفت - و فريادش بسبب عمدگى پدر هيچ جا نمي رسيد - دران وقتي (كه پدرش صوبه دار لاهور بود) گاهيكه مي شنيد بخانهٔ هندوئي عروسي ست خود آنجا رفته عروس را جبراً بر داشته مي آورد - هرگاه ورثهٔ او پيش پدرش فرياد ميرفتند با آن همه علم و تقوى (كه خود را مجتهد وقت مي دانست) آنقدر مغلوب محبت پسر بود كه جواب ميداد كه گويا شما با ما نسبت قرابت درست مي كرده باشيد - و چون ميرزا چين قليچ بشامت آن تبه كار گرفتار گشت ميرزا لاهوري را گرفته بحضور آوردند - مدتے محبوس بود - آخر رهائي يافته يوميه مقرر شد - به پاى درسن اكبرآباد بكنار جون خانهٔ ساخته كبوتر بسيار بهم رسانيد - وجه معيشتش بسوال بود - بتلخي زندگاني مي نمود - و مكافات اعمال زشتش

---

(٢) نسخهٔ [ا] قبر را ميكرد ٠

خود مي كشيد - تا در گذشت - از پسر و قرابتيان قليج محمد خان مثل ميرزا چين قليج و قليج الله و (٢) بالجو قليج و بيرم قليج و جان قليج - بيشترے در خور حال مناصب داشتند - در گذشتند *

* ميرزا فريدون خان برلاس *

پسر ميرزا محمد قلي خان برلاس است - بعد فوت پدر مشمول عواطف عرش آشياني گرديده بمنصب مناسب سرفرازي يافت - سال سي و پنجم جلوس همراه خانخانان عبدالرحيم بمهم تهته دستوري پذيرفته مصدر ترددات شايان گشته - چون ملک تهته گشايش يافت سال سي و هشتم بايماي سرگروه همراه جاني بيگ روانهٔ بارگاه سلطنت شده شرف ملازمت اندوخت - تا سال چهلم بمنصب پانصدي رسيده - پس (ازان كه تخت سلطنت بجلوس جهانگيري زيب و زينت پذيرفت) سال دوم نامبرده در صوبهٔ الهآباد جاگير يافته بمنصب هزاري ذات و سوار مفتخر گرديد - سال سيوم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي و يكهزار و سيصد سوار و بستر بمنصب دو هزار سوار تصاعد نمود - سال هشتم بتعيناتي سلطان خرم بمهم رانا امر سنگهه شتافته - و بستر برحمت حق واصل گشت - پادشاه حق شناس (٣) مهر علي

---

(٢) نسخهٔ [ج] بالو قليج - (٣) در [بعضي نسخه] مهر علي برلاس *

پسر او را به منصب هزاري ذات و سوار کامیاب گردانید *

* محتشم خان شیخ قاسم فتحپوری *

برادر اسلام خان شیخ علاء الدین - سال سیوم جلوس جنت مکاني بمنصب هزاری پانصد سوار فائز شده - سال پنجم باضافهٔ دویست و پنجاه سوار اختصاص گرفت - بعد فوت اسلام خان در منصبش افزوده - سال هشتم بنظم صوبهٔ بنگاله مامور گردید - سال نهم از اصل و اضافه بمنصب چار هزاری چهار هزار سوار سر افتخار بر افراخت - چون از لوازم سرداري بل از مراسم سازداري بهرهٔ نداشت مردم آنجا ازو رنجیده خاطر بودند - فوجی با کمال بے تدبیري بتسخیر ملک آشام تعین نمود - همین که سه چهار منزل ازان ملک طی گردید آشامیان شبخون زدند - و چشم زخمے عظیم بفوج مذکور رسید - چون این معني بعرض پادشاه در آمد او را از تعلقهٔ مذکور تغیر کرده از نظر افکند - او در همان ایام سفر ملک بقا گزید *

* میرزا علیّ بیگ اکبر شاهي *

مولد و منشای او بدخشان است - بمکارم خصال و محاسن صفات آراستگي داشت - چون وارد هند گشت نقد اخلاصش در ضمیر عرش آشیاني تمام عیار نمود - بخطاب اکبر شاهي سرافراز فرمود - در معارک و مغازي پردلي و مردانگي با

سپه و سرداري بكار مي برد - در يساق دكن كمكي شاهزاده سلطان مراد گرديد - چون شاهزاده از احمدنگر بمصالحه و آشتي بر گشت صادق خان باقتضاى مصلحت سال چهل و يكم در مهكر بنگاه ساخت - اژدر خان و عين خان با ديگر دكنيان بشورش آرائي بر خاستند - صادق خان گزين فوجه بسركردگى ميرزا تعين نمود - او ناگهاني بر اُردوي آنها ريخته بر شكست - و فراوان غنيمت و فيلان و زنان اكهاره بدست آورد - ازين چيره دستي خداوند خان و غيره امراى نظام شاهيه با ده هزار سوار بسيچ پيكار در سرگرفتند - صادق (٢) محمد خان بهراولى ميرزا علي بيگ هشت كروهى پتهري بر ساحل گنگ در آويخت - ميرزا آن روز كارنامهٔ مردانگي بجا آورده خداوند خان را (كه با پنج هزار سوار بدو آويخته بود) درهم شكست - و در سال چهل و سيوم قلعهٔ (٣) راهوتره از مضافات دولت آباد را بمحاصرهٔ يک ماهه بر گرفت - و در همين سال بكوشش او قصبهٔ پتن (كه باستان شهره است بر ساحل گوداوري) گشوده گشت - و در آخر اين سال قلعهٔ لوهگده دولت آباد نيز بسعى ميرزا مفتوح گرديد - و اين هر دو قلعه از كم آبي مسمار شده تا امروز بر همان نهج است - ميرزا در هنگام سپه سالارى شيخ ابو الفضل هم

---

(٢) در [بعضي نسخه] پاتهري - (٣) در نسخهٔ [ج] لفظ [را] نيست ه

آریرهای نمایان نموده کارهای شایسته سرکرد - و در کشایش قلعهٔ احمدنگر گزین یاور ملازمان شاهزادهٔ دانیال بود - در سال چهل و ششم (۲) عرش آشیاني در جلدوي حسن خدمات میرزا را بمرحمت علم و نقاره بلند آوازه ساخت - پس ازان مدتے کومکی خانخانان بوده در دکن بسر برد - در عهد جنت مکاني بمنصب چهار هزاري سر افرازي یافته بحکومت کشمیر مامور شد - و بعد ازان بتجولداري صوبهٔ اوده شتافت - و هنگامی (که دار الخیر اجمیر مهبط الویهٔ جهانگیري گردید) بحضور رسیده روزے بزیارت روضهٔ معینیه رفته بود - قبر شهباز خان کنبو را (که درون محوطه است) دیده در بغل گرفت و گفت دوست قدیمی ما بود - و جان داد - همانجا مدفون گشت - و این واقعه سال یازدهم جلوس بیست و دوم ربیع الاول سنه (۱۰۲۵) هزار و بیست و پنج هجري بمنصهٔ ظهور رسید - اگرچه نوکر کم نگاه مي داشت اما همه عمده و بیش علوفه بودند - و بسیارے (۳) فضلا و ملحا دوست بود - چون اعتیاد بکوکنار داشت کارخانهٔ شیریني در سرکار او بسیار بتزک بود - و اقسام مربی و اشربه و انواع شیریني در مجلس او مي آوردند - طبع موزون داشت - شعر میگفت *

---

(۲) نسخهٔ [ب] چهل و سیوم - (۳) نسخهٔ [ج] بسیار *

* مير جمال الدين انجو *

انجويه از اعيان سادات شيراز اند - نسب ايشان بقاسم الراسي (۲) بن حسن بن ابراهيم طباطباى حسيني ميرسد - مير شاه محمود و مير شاه ابوتراب از اكابر متاخرين اين طبقه بوساطت مير شمس الدين اسد الله شوستري صدر ايران در زمان شاه طهماسپ صفوي اولين به شيخ الاسلامي فارس و دومين به اقضى القضاتى آنجا اختصاص يافتند - مير جمال الدين از بني اعمام ايشان است - بولايت دكن وارد شد - حكام آنجا مراسم احترام و بزرگداشت بجا آورده نسبتي هم درميان آوردند - و پس ازان بملازمت عرش آشياني رسيده سال سي ام بمنصب ششصدي امتياز يافت - و تا سال چهلم بپايهٔ هزاري برآمد - گويند تا آخر زمان اكبري بسه هزاري منصب رسيده بود - چون در آخر سال پنجم قلعهٔ آسير مفتوح گرديد عادل شاه بيجاپوري خواهش نمود كه دختر خود را بعقد شاهزاده دانيال در آرد - عرش آشياني ميرزا را با ساز خواستگاري روانهٔ آن ديار ساخت - مير در سنه (۱۰۱۳) يكهزار و سيزده بركنار گنگ نزديك پتن جشن طوي آراسته عروس را بشاهزاده سپرد - و خود باگره رسيد - پيشكشي (۳) (كه تا اين زمان بدين خوبي از دكن

---

(۲) نسخهٔ [ا - ج] الرشي - (۳) نسخهٔ [ج] رسيده ؟

نيامده بود) از نظر پادشاهي گذرانيد - چون با شاهزاده سلطان سليم خصوصيت تام داشت پس از جلوس بمنصب چهار هزاري و مرحمت نقاره و علم پايه برتر افراخت - هنگامي (كه سلطان خسرو از اكبرآباد بغي ورزيد) مير باصلاح دستوري يافت كه آنچه از ملک بميرزا محمد حكيم متعلق بود سلطان متصرف شود - او از كم خردي و تيره بختي راضي نشد - چون دستگير گشته با رفقا بحضور رسيد حسن بيگ بدخشي (كه مدار عليه مهمات او شده بود) بحضور جنت مكاني زبان دراز ساخته گفت كه نه من تنها رفيق بودم همه امرا كه ايستاده اند درين كار شريک اند - ديروز مير جمال الدين انجو (كه بمصالحت (۲) آمده) قول منصب پنج هزاري از ما گرفته - مير رنگ رو باخته دست پاچه گشت - خان اعظم بيباكانه عرض كرد كه عجب حضرت (كه گوش بر سخن اين فضول دارند) او ميداند كه مرا مي كشند - جمعي ديگر را هم بجانب خود مي كشد - شريک غايت درين امر منم - بهر عقوبتي (كه سزاوار باشم) بايد رسانيد - پادشاه ازين حرفها اعراض كرده بمير دلاسا فرمود - پس ازان بحكومت صوبهٔ بهار نامزد گرديد - و در سال يازدهم بخطاب عضد الدوله بلندنامي يافت - مير خنجر مرصعي (كه خود در بيجاپور

(۲) نسخهٔ [ج] آمده بود -

سرکاري نموده بالای دسته یاقوت زرد در کمال صفا با اندام نصف بیضهٔ مرغ نشاند (۲) - و بیاقوتهای فرنگ پسند و زمردهای کهنهٔ خوش آب و رنگ بطرح نظر فریب زینت افزوده بود) از نظر گذرانید - پنجاه هزار روپیه قیمت آن مشخص شد - مدتی در پرگنهٔ بهرایچ محال تیول خود گذرانید * ازانجا بحضور آمده باجل طبیعي درگذشت - میر بکمالات ظاهري آراستگي داشت - نسخهٔ فرهنگ جهانگیري (که درین فن بسیار معتبر و نزد همه سند است) ازوست - الحق در تحقیق الفاظ و تعین اعراب مساعي شگرف بکار برده - پسر کلانش میر امین الدین با پدر تعین دکن بود - بصبیهٔ خانخانان عبد الرحیم منسوب گشته - لختی ترقي کرد - و در عین جواني در گذشت - و میر حسام الدین مرتضی خان پسر دومش جداگانه درین اوراق مذکور شده *

* میرزا راجه بهادر سنگهه *

پسر راجه مانسنگهه است - در عهد اکبري بمنصب هزاري رسیده سال اول جلوس جهانگیري هزار و پانصدي گردید - سال سیوم بمنصب دو هزاري دو هزار سوار لوای ترقي بر افراخت - چون خبر فوت راجه مانسنگهه بعرض رسید اگرچه جانشیني او موافق ضابطهٔ راجپوتیه به مها سنگهه ولد

(۲) نسخهٔ [ج] نشانده *

جگت سنگهه (که پسر کلان راجهٔ مزبور بود) میرسید - اما
پادشاه بنابر توجه (که بحال بهادر سنگهه داشت) او را
بحضور طلبیده بخطاب میرزا راجه و از اصل و اضافه بمنصب
چهار هزاري و سه هزار سوار بر نواخته کلان تري آن قوم باو
تعلق گرفت - سال دهم باز بوطن مرخص گردید - سال
یازدهم بعنایت طره کله گوشهٔ دستار کج نهاد - و سال
دوازدهم باضافهٔ هزاري ذات سرافراز شده تعینات مهم دکن
گردیده - سال شانزدهم جهانگیري مطابق سنه (۱۰۳۰)
هزار و سي هجري گرفتار چنگ اجل گردید - با آنکه جگت
سنگهه برادر کلان و مها سنگهه برادر زاده هردو در افراط شراب
نقد حیات در باخته بودند عبرت از احوال آنها نگرفته جان
شیرین را بآب تلخ فروخت - جوان رجیه و سنجیده و
نیک ذات بود *

* میر فضل الله بخاري *

از سادات بخارا ست - پس از ورود هندوستان باسعاد بخدمت
بمنصب مناسب امتیاز یافته بشمول عاطفت جنت مکاني
مرتقي بلند پایهٔ امارت گردید - و در نوئینان جهانگیري
صاحب ثروت و جمعیت گشته بقرب و اعتبار پادشاهي
اختصاص گرفت - و شوقي بعلم صناعت بهم رسانید - و
هواي کیمیاگري در سرش افتاد - در هندوستان هر جا

مهوس شنيده و جويای اين امر شگرف ديده گرد او گرديده زرهای بسيار صرف کرد - گويند عمل قمري بدستش افتاده بود - بقدر حاجت نقره مي ساخت - و در خانهٔ خود سکه مي زد - و بطلب سپاه و خرج بيوتات صرف ميکرد - از کد و جدے که داشت درين کار نزديک بود که عمل شمسي هم نصيب او شود اما اجل نگذاشت - رخت هستي بربست - معهذا در ضمن اين دست کاريها بعضے اعمال غريبه بدست او افتاد - چنانچه سيماب را نوعے راست مي نمود که يکدانهٔ برنجي ازان ده حصه اشتها و باه مي افزود - پسرش مير اسد الله عرف مير ميران داماد تربيت خان بخشي ست - دران هنگام که شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر مرتبهٔ اول بنظم صوبجات دکن مامور شد مشار اليه حسب الحکم اعلی حضرت به بخشيگری سرکار شاهزاده مي پرداخت - و دران ايام که پادشاهزاده بمهم بلخ رخصت يافت موی اليه بنابر وجهے از ملازمت شاهي باز ماند - پستر بفوجداري و آيولداری هرنکانون و چوپره مضاف صوبهٔ خانديس تعين گشته مدتها گذرانيد - ششصدی ششصد سوار منصب داشت *

چون شاهزادهٔ مسطور در صوبه داري بار دوم سال سي ام بر سر عبد الله قطب شاه والی حيدرآباد فوج گران

کشیده قلعهٔ گلکنده را (که پای تخت سلاطین تلنگ است)
محاصره نمود میر مذکور نیز در ملچار جنوبی متعین بود -
پس ازان (که مصالحه بتقبل پیشکش یک کرور روپیه و
ازدواج صبیهٔ والی مزبور به سلطان محمد نخستین خلف
شاهزاده درمیان آمد) اهل ملچار از پیش بردن نقب و
ستیز و آویز ممنوع گشتند - میر اسد الله از ملچار خود
بخاطر جمع بر آمده می گشت ناگاه از قلعه زنبورکی بدو
رسید - کارش بانصرام انجامید - چون از قدیم مورد عنایت
شاهی بود دریغولا بمیر اسد الله شهید ملقب فرمود - و بعد
از سریر آرائی اولادش از صغیر و کبیر همه در خور حال
مشمول عنایت پادشاهی گشتند - از اخلافش جلال الدین خان
به بخشیگری فوج شاهزاده محمد اعظم شاه و قلعه داری بیدر
در پیشگاه خلافت اعتبارے بهم رسانیده در عرصهٔ پیش آمد
خرامیده بود - اجل مهلت نداد - رخت زندگی ته کرد -
دیگرے میر یحیی ست که با دختر سر بلند خان میر
بخشی منسوب گشته - پسر میر یحیی میر عیسی خان است که
مدتی بقلعه دارئی چاندور (۲) و سنگمنیر (۳) گذرانید - پس از فوتش
نواسهٔ او قلعه دار آنجا ست - و دیگر از پسران میر اسد الله
(که از بطن صبیهٔ تربیت خان بودند) میر نور الله سهد

(۲) نسخهٔ [ب] چاندور - (۳) نسخهٔ [ع] سنگمهزه ٭

نور خان مشهور به باگهه مار است که همیشه بفوجداری تهالنیر و دیگر پرگنات خاندیس و قلعه داریها می پرداخت - و با منصبی قابل صاحب اسباب و اقبال (۲) و جمعیت و حشم بود - لیکن از بے باکی و بے اعتدالی اکثر بکمی منصب معاتب می شد - و با وصف این باعتبار خانه زادی آنچه از احوال ملکی می نوشت منظور می شد - چنانچه هنگامی (که شاهزاده محمد اکبر فرار اختیار نموده از نزدیکی ملک اراس گذشته بخاندیس آمد) خان جهان بهادر (که بقصد دستگیر ساختن او ایلغار نموده بود) نزدیک رسیده فروکش کرد - تا او خود را بکوهستان بگلانه کشید - هیچ کس را جرأت تحریر این مقدمه نشد - او بپادشاه نوشته خان جهان را در معرض خطاب و عتاب در آورد - و برادر حقیقی او میر رحمت الله بود که با دختر زادهٔ خان دوران لنگ منسوب گشته - و پدرش میر نعمت الله با صبیهٔ خان غفران پناه امانت خان میرک معین الدین خان کد خدا گردید - دیگر پسر و پسر زادها (۳) بسیار داشت - پرگنهٔ بیر (۴) سرکار کالنه گویا بطریق سیورغال بجاگیر اولادش از مدتهای ممتد مقرر بود - بود و باش همهٔ آنها درانجا بود - از

---

(۲) نسخهٔ [ج] اقبال - (۳) نسخه [ج] دیگر پسر زادها - (۴) نسخهٔ [۱ - ج] نیر -

مبادي عمل نواب آصف جاه آن محال بسرکار ایشان ضبط شد -
آنها نیز ببلاد و قصبات دیگر نقل کردند - و اگر احیاناً کسی
مانده بود بطور آحاد الناس بسر مي برد *

* معظم خان شیخ بایزید *

از نبائر شیخ سلیم فتحپوري ست - والده اش مرضعهٔ
جنت مکاني بود - اواخر عهد عرش آشیاني بمنصب دو هزاري
فائز شده - پس ازان (که مسند خلافت بجلوس جنت مکاني
زیبایش گرفت) باضافهٔ هزاري و خطاب معظم خان سر بلند
گردید - و سال سیوم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري
دو هزار سوار رایت بلند پایگي بر افراشت - بعدتر بصوبه داري
دهلي بر فراز امارت پای نهاد - مکرم خان پسر اوست
و داماد اسلام خان شیخ علاء الدین که بعنایت منصب علیه
و عطای علم کام دل بر گرفته - مدتها در صوبه داري خسر
در بنگاله ماند - و در مهم کوچ هاجو قدم ثبات محکم ساخته
تردد بلیغ نمود - و بریچهت زمیندار آنجا را پیش ناظم
آورد - و چون دران ایام خسر او پای در زاویهٔ عدم در کشید
و کار آن صوبه به محتشم خان شیخ قاسم برادر اسلام خان
مفوض شد تا یک سال بفوجداري کوچ هاجو مي پرداخت -
آخر ببد مزاجي قاسم خان رنجیده خاطر شده روانهٔ حضور
گشت - و سال بیست و یکم جهانگیري صوبه داري بنگاله

ز تغیر خانه زاد خان باو تفویض پذیرفت - و فرمانی بنام او صدور یافت - او کشتی سوار باستقبال بر آمد - درین اثنا بملاحان گفت که سفینه را زمانی در کنار باز دارند - تا نماز عصر گزارد - درین ضمن بادے بهم رسید - و کشتی از شورش تلاطم غرق شد - مکرم خان با همراهان غریق بحر فنا گردید *

* محمد تقی سیم ساز مخاطب بشاه قلی خان *

از عنفوان شباب در سلک ملازمان شاهزاده شاهجهان انسلاک یافت - و بمساعد دولت و اعتبار برآمد - و از یاوری بخت بخشی سرکار شاهي شده از عمدهای دولت آن عالي جاه گردید - چون مهم کانگره بعهدهٔ وکلای شاهزاده تفویض یافت او را باتفاق راجه سورجمل بتسخیر آن مامور ساختند - چون هردو بمقصد پیوستند راجه (که از بد نهادي و شوره پشتي همواره ارادهٔ فاسد مرکوز خاطر داشت - و در صورت بودن محمد تقي چهرهٔ مطلوب در آئینهٔ خیالش صورت نمي بست) از گریزنکري با وی خصومت آغاز نموده بکرات شکایت او بشاهزاده نوشت - آخر پوست کنده و آشکار عرض داشت که صحبت من با شاه تقي خان کوک نیست - و هم این خدمت ازو متمشي نمیشود - بجای او سردارے دیگر تعین شود تا عهدهٔ این کار بآساني گشوده

آيد - ناگزير محمد تقي طلب حضور گشت - و پيشتر بفوجداري مالوه و حراست حصار ماندو (كه در تيول شاهزاده بود) سر افرازي يافت - و در هنگامي (كه شاهزاده از راه (۲) تلنگ باوديسه (۳) در آمد) احمد بيگ خان نائب صوبه داري آنجا در خود سر پنچگي ملازمان شاهي توانائي در خود نديده پيش عم خود ابراهيم خان فتح جنگ باكبرنگر شتافت - شاهزاده حراست آن صوبه بشاه قلي خان مقرر فرموده او را همانجا گذاشت - و پس از وقوع حوادثي [كه جناب شاهي را پيش آمد - و از بنگاله بدكن بر گشته سواد ديوبگانون (۴) (كه بالاي كتل روهن كهره است) معسكر گرديد] بترغيب و تحريك ملك عنبر حبشي (كه از جانب او ياقوت خان حبشي در حوالي برهانپور اقامت ورزيده بتاخت و تاراج اطراف مي پرداخت) شاهزاده نيز عبد الله خان را با شاه قلي خان روانه نمود كه چون آن بلده از فوج عمدهٔ پادشاهي خالي ست يحتمل كه بتگ تگ پا بدست افتد *

چون راه زتن هادا حارس آنجا باستحكام برج و باره شهر پرداخته در لوازم كار آگهي دقيقهٔ مهمل نمي گذاشت اينها التماس قدوم شاهزاده نمودند - پس ازان (كه لعل

---

(۲) نسخهٔ [ب] تلنگانه - (۳) نسخهٔ [ج] نائب صوبه دار - (۴) نسخهٔ [ج] ديولگانون *

بلغ برهانپور مخیم شاهي گشت هر دو سردار مامور شدند که از دو جانب یورش نمایند - ازانجا که هجوم مخالف جانب عبد الله خان بیشتر بود و یکه جوانان طرفین در معرکه مشغول زد و خورد بودند شاه قلي خان فرصت دیده دیوار حصار شکست - و گرم و گیرا بشهر در آمد - و بر چبوترهٔ کوتوالي نشسته منادي گردانید که دور دور شاهجهان غازي ست *

چون پسر راو رتن در مقابل او بجنگ پیوسته هزیمت یافت راو رتن جمع کثیر را بمقابل عبد الله خان گذاشته خود عطف عنان نموده در چوک گرم کارزار گردید - شاه قلي خان (که مردم او بنهب و غارت متفرق شده بودند) با معدودے پای همت افشرده بمدافعه پرداخت - و چون بیشتر همراهان او جان نثار گشتند (و امید کمک منقطع بود) ناگزیر خود را بقلعهٔ ارک انداخته متحصن گردید - گویند عبد الله خان نفاق صریح مي ورزید - و الا اگر کمک مي نمود کار پیش برده بود - و همین خود داري او باعث کبیدگی خاطر شاهي شده سبب جدائی عبد الله خان گشت - بالجمله کار بکرسي نشسته واژونه گردید - معامله فزوني شد - راو رتن از سر نو باستواري مورچال و بند و بست اضلاع و اطراف حصار پرداخته شاه قلي خان را

بعهد و پیمان پیش خود آورده مقید ساخت . و بعد ازان رفقایش را در برهانپور مقید نگاهداشته او را روانهٔ حضور نمود . وقتیکه مهابت خان از جنگ تونس (۲) ببرهانپور رسید برخی یکه جوانان را بقتل آورد . و بعضی را مقطوع الید ساخت . چون از نیرنگی فلک شعبده باز در سنه (۱۰۳۵) هزار و سي و پنج برکنار آب بهت زمانه بکام خان مذکور گردید در ایام استیلای خود روزی (که خواجه عبد الخالق خوافي (۳) را بقتل آورد) آن جوان جلادت منش را نیز ته تیغ بیدریغ کشید *

* ملا محمد تهته *

پدرش ملا محمد یوسف بدرویشي و فقر مي گذرانید . خالي از کمال معنوي و حق آگهي نبود . خلف ارشدش ملا محمد در مبادي جواني در موطن مالوف خویش علوم دینیه را بدلائل عقلي و نقلي خاطر نشین خود ساخته بتحصیل معقولات توجه مصروف گردانید . در کمتر فرصتی ماهر هر فن گردیده بجامعیت علم اشتهار افراشت . در علم جفر و تکثیر و اعداد نیز دستگاهی بکمال داشت . با وصف فضائل رسمي به پیرایهٔ ثقاهت و دینداري و زیور صلاح و پرهیزگاري متحلي بود . پس ازان (که ابواب افاضه و

(۲) نسخهٔ [ج] پرلس . (۳) نسخهٔ [ج] خان *

ابواب بر روی طلبه باز نمود - و بتعلیم و تدریس طلاب
در آمد - ازانجا که قدر مرد بعلم است و قدر علم بمال تلمذ
یمین الدوله آصف جاهي (که شاگرد رشید ملا ست) اتفاق
افتاد - و باستادی آن نوئین بلند مرتبت شهرهٔ آفاق گشته
بجمعیت و دولت عظیم رسید *

چون این سلسله را در زمان جنت مکاني قرب و
امتیاز ما فوق حاصل شده و ترقیهای سترگ پیش آمده
خویشان و منتسبان این دودمان به معارج کامراني بر آمدند -
و غلامان و نوکران این خانواده خطاب خاني و ترخاني
یافتند - آصف جاهي (چنانچه اکتساب فضائل صوري را
از یمن انفاس آن بزرگ مي دانست شگرفئ اقبال و
مساعدت روزگار را نیز بمیامن دعای ملا انگاشته) بر احترام
و اکرام بیش از بیش افزوده - و بوسادهٔ خدمت صدارت
کل ممالک محروسهٔ هندوستان کوکب مراد بر آمد - و اختر
بخت طلوع کرد - سعادت رو آورد - و دولت باستقبال
شتافت - همگي املاک و باغات و تمامئ منزل و محالات
ارغونیه و ترخانیه را (که سلاطین تهته بودند) از روی
تملق به بیع یا هبه از سرکار پادشاهي مالک و متصرف
گردید - بلکه صاحب تمام تهته گشته مناصب شرعیه از قضا
و افتا و احتساب ببرادران ملا تفویض یافت - و آنها بذابر

تسلط و اعتبار ملا اعتنا بشان حکام نکرده حکم رانی میکردند ۔ و هرچه می خواستند بعمل می آوردند *

چنانچه هنگامی (که بشاه بیگ خان صوبه داری ٹٹهه مقرر شد برخصت آصف جاهي شتافت - ایشان سفارش برادران ملا محمد کردند - آن ترک ساده لوح احوال آنها شنیده بود (که به پشت گرمی ملا وقعی بحاکم نمی گذارند) گفت اگر باندازه خواهند بود بعزت خواهند ماند - و الّا (۲) پوست خواهیم کند ۔ و همین معني سبب برهم زدگی مهمات او گشته از منصب و جاگیر افتاد - در هنگامهٔ استیلای مهابت خان اگر ملا میخواست بدر رود هیچ کس راه برو نگرفته بود ۔ لیکن چون مدت زندگیش بر آمد بنابر آشنائی موای و معنوی بقائي و میر عدل توسل جسته برفاقت ایشان نزد مهابت خان شتافت ۔ هرچند از فضائل و خصائل و ورع و صلاح او شرح دادند اثرے بران مترتب نگشت *

چون پیش ازان ملا عبد الصمد نواسهٔ شیخ چاند منجم و میرزا عبد الخالق برادر زادهٔ خواجه شمس الدین (۳) محمد خوافي را بعلت مصاحبت و خصوصیت آصف خان از هم گذرانیده بود گفت این هر سه محرک سلسلهٔ فساد

(۲) نسخهٔ [ب] خواهم کند ۔ (۳) در [بعضی نسخه] آصف جاهی *

بودند - ملا را براجپوتان سپرده و روزے چند محبوس داشته (با آنکه ملا درین قضایا هیچ دخلے نداشت) بے جرم و خیانت (۲) ته تیغ ستم شهید یافت - اگرچه عمده سبب قتلش استادی (۳) آصف خان بود - اتفاقا وقتیکه زنجیر در پایش می کردند چنانچه باید استحکام ندادند باندک حرکتے سست شده از پای او برآمد - این را حمل بر سحر و افسون نموده - و چون ملا در آخر عمر موفق بحفظ قرآن شریف شده بود و پیوسته بتلاوت اشتغال داشتے و لبهای او متحرک بودے ازین حرکت لب یقین کرد که مرا دعای بد می کند - از غایهٔ وسواس زود بهلاک او پرداخت - و چنین مرد عزیز الوجود را قدر نشناخته ضائع ساخت - گویند آصف جاهی را از فوت این سه مصاحب بے نظیر حزنے و اندوهے طاری شد که اکثر شبها از روی دل پردرد یاد می کرد - وا محمدا وا خالقا وا صمدا *

* محمد خان نیازي *

از امرای زمان اکبري ست - و بقدم بندگی این درگاه والا در زمرهٔ افغانان امارت نشان امتیاز و اعتبار داشت - صاحب طبقات نوشته که بپایهٔ دو هزاري رسیده بود - لیکن شیخ علامي تا سال چهلم الهي زیاده از پانصدي نشمرده - اما در

(۲) نسخهٔ [ب] به تیغ ستم شهید ساخت - (۳) در [بعضی نسخه] آصف جاهی *

عهد جنت مکاني بمنصب عمده فائز گشت - و بمزيد شان و شوکت ناموري اندوخت - گويند از پيشگاه جهانگيري بسه کس تکليف خطاب شد - قبول نکردند - ميرزا رستم صفوي و خواجه ابوالحسن تربتي و محمد خان نيازي - او گفت زياده بر نام من که محمد است کدام اسم است که برگزينم - در مبادئ حال بهمراهئ شهباز خان کنبو در بنگاله کارهای مردانه نمود - خصوص در جنگ برهمپوتر (۲) نامي بشجاعت و راه مردي بر آورد - گويند شهباز خان بپاس همان موافقت و حسن ترددد او يک لک روپيه سالے از جانب خود تواضع مي کرد - و در مهم تهته کومکئ خانخانان بود *

چون در سال (۱۰۰۰) هزار هجري (۳) ميرزا جاني بيگ حاکم سنده از قلعهٔ (که دران محصور بود) بيرون شده سيوستان رويه شتاب آورد تا بکشتيهای لشکر فيروزي دست در بازد - خانخانان جمعے را (که محمد خان نيازي ازانها بود) بدان سو روانه کرده خود نيز از پي رهگرا شد - چون فرستادگان بکشتيها پيوستند جوقے را انديشهٔ آنکه لکهي استوار کرده انتظار کمک رود - به تحريک راد مردان آويزش قرار يافت - بهمرداري محمد خان نيازي از لکهي گذشته با مخالف

---

(۲) نسخهٔ [ج] برم پوتر - (۳) نسخهٔ [ج] هزارم *

جنگ در پیوست - غنیم جرانغار (٢) و برانغار (٣) عساکر پادشاهي را
با هراول از جا بر داشته از چیره دستي نخوت فروش بود -
محمد خان با فوج قول (٤) رسیده بهشت آویزه بر شکست با آنکه
غنیم از پنج هزار افزون و سپاه پادشاهي از هزار و دویست
زیاده نبود - میرزا جاني در عین گریز چند بار برگشته
در آویخت - سودے نکرد - گویند ازان روز خانخانان را
بر سري و سرداري او اعتماد تمام بهم رسید - در عهد
جنت مکاني در جنگ کهرکي (که از کارزارهای مشهور دکن
است) (٥) خانخانان عنان اختیار شاه نواز خان پسر خود را
بدست او و یعقوب خان بدخشي (که هردو از کهنه سپاهیان
روزگار بودند) داد - دران روز محمد خان طرفه حسن تدبیرے
بکار برد - نالهٔ آبے (که دران میدان واقع شده) درمیان
داده رهگذرهای آن را مسدود ساخت - و سر ناله خود
پای ثبات افشرده نگذاشت که شاه نواز خان تیز جلوي
نماید - ملک عنبر با آن همه ساز و سرانجامے (٦) که داشت
هرگاه مي خواست از طرفے سر بر آرد - ریزش تیر و تفنگ
دود از نهاد آنها برمي آورد - ناگزیر ملک عنبر بسیارے را

---

(٢) نسخهٔ [ج] برانغا و جرانغار - (٣) نسخهٔ [ب] عسکر - (٤) نسخهٔ
[ا - ب] قول - (٥) نسخهٔ [ج] از کارزارهای دکن مشهور است - (٦)
نسخهٔ [ج] سرانجام ٭

بگشتن داده رو بهزیمت گذاشت - و از تعاقب بهادران تا مقر خود هیچ جا بند نتوانست شد *

و چون شاهزاده شاهجهان بیساق دکن انتهاض فرمود محمد خان نیازي در قطره و پویه خود را دریغ نداشته مساعي جمیله بکار برد - الحق محمد خان امیر متین بے برکرده بسیارے مزاج گرفته (۲) بود - گویند در تقسیم اوقات شباروزي (که قرار داده بود) (۳) در هشتاد و پنج سال عمر خود تخلف ننمود - مگر گاهے بنابر سواري و ایلغار دران فتور راه مي یافت - و از پاس شب مانده تا اشراق باوراد مي گذرانید - و تا دو پاس روز بمطالعهٔ کتب تفسیر و سیر اشتغال داشته از انساب افغانان آگهي تمام داشت - پس ازان بطعام و استراحت پرداخته آخر روز بمهمات و معاملات متوجه میشد - و اول شب با سپاه و علما و فقرا صحبت بود - دو پاس وسط در محل بسر مي برد - در طعام هم تکلف مي کرد - و چوکي مخص برای طعام قرار داده بود - اکثر سپاه از قوم خودش بوده - اگر یکے ازانها مي مرد درماههٔ او سالم به پسرش مقرر مي کرد - و اگر لاولد بودے نصف درماهه بورثه مي رسید - صلاح و تقوی و دینداري در کمال مرتبه مي ورزید - دمے بے وضو

(۲) نسخهٔ [ا] آورد - (۳) نسخه [ب - ج] شبانروزي *

نمي ماند - مردم خوارق ازو نقل کنند - در سنه (۱۰۳۷) هزار و سي و هفت ازین جهان گذران انتقال نموده - بمرد اولیا محمد خان (۲) تاریخ است *

چون در دکن بسیار گذرانیده و پرگنهٔ آشتی برار (که آنطرف دریای ورده است) در جاگیرش بود - آن قصبه را وطن قرار داده بتعمیر و آبادي همت گماشته معمورهٔ عظیم بروی کار آمد - در همان قصبه مدفون گشت - احمد خان خلف رشید مقبره و مسجد و باغی طرح انداخته - زیارت گاه خلائق بود - درین ایام آن قصبه و پرگنه بلکه همهٔ آن ناحیه و الکه ویران و خراب افتاده - از صد خانه یک خانه چراغی دارد و از ده ده یک ده خراجی - ازین سلسله هم کسی نماند که رشدی داشته باشد *

* مظفر خان میر عبد الرزاق معموري *

از سادات صحیح النسب معمور آباد است که موضعی ست از نجف اشرف - نیاکان او بهند آمدند - میر بدانش و قابلیت از یکتایان روزگار بود - در عهد عرش آشیاني جولانی عرصهٔ روزگار گشته به بخشیگری سپاه بنگاله تعین گشت - چون راجه مانسنگهه کچهواهه (که (۳) ناظم آنجا بود)

---

(۲) یعنی سنه هزار و سي و هفت - و در بعضی نسخه [محمد خان اولیا بمرد] واقع شده - (۳) نسخهٔ [ج] ناظم آنجا *

بهمراهی شاهزاده سلطان سلیم بمهم رانا سیهودیه دستوری یافت و کار آن ولایت را از نا شناسی به نبابر خرد سال خود را گذاشت در سال چهل و پنجم فتنه اندوزان آن مملکت پسر قتلوی لوهانی را (که از سران آن دیار بوده) دستاویز شورش گردانیده سر فساد بر داشتند (۲) - چند بار مردم راجه لشکر کشیدند - و شکست یافتند - میر دران میانه دستگیر شد - در همان ایام اتفاقاً شاهزاده از خود سری به آله آباد شتافته فرو کش نمود - راجه رخصت بنگاله گرفته بمالش شورش افزایان رو آورد - نزدیک شیر پور آریزشی (۳) بسزا رفت - هزیمت بر غنیم افتاد - و دران معرکه میر مذکور طوق در گردن و زنجیر در پا بدست افتاد - او را بدین روش بر فیل داشتند - و یکی را بر گماشته بودند که بهنگام شکست ازهم گذراند - ناگاه دران زد و خورد آن شخص بآسیب بندوق در گذشت - و میر از جانی گزند رهائی یافت - پس ازان بحضور رسیده بخسروانی نوازش چهرهٔ اعتبار بر افروخت *

چون سابق میر از تعیناتی شاهزادهٔ مذکور بے رخصت بر خاسته بحضور شتافت و مشمول الطاف پادشاهی گشته به بخشیگری بنگاله سر افرازی یافته بود جذاب شاهی از جانب میر سر گرانی و ذخیرهٔ خاطر داشت - پس از سریر آرائی

(۲) نسخهٔ [ج] بر افراشتند - (۳) نسخهٔ [ج] آویزش *

از کمال بنده نوازي بصفح جرائمش بر نواخته ببحالیِ منصب سابق مورد مراحم فرمود - و بخطاب مظفر خان نامور گردانیده بهمراهیِ خواجه جهان سرگرم مهمات بخشیگریِ دوم بر ساخت - درین کار میر نامے بنیکي و بزرگي بر آورد *

و چون بعد فوت میرزا غازي بیگ ترخان صوبهٔ تتهه بضبط پادشاهي در آمده (٢) میرزا رستم صفوي به ایالت آنجا معین گشت مظفر خان بجهت تشخیص جمع (٣) داميِ آن صوبه مرخص گردید - و از روی کار شناسي و معامله (٤) داني از قرار هست و بود جمعے معین نموده (٥) بجاگیر میرزا و متعینهٔ او تنخواه داده معاودت کرد - و در اواخر عهد جهانگیري بصاحب صوبگيِ مالوه بلند پایه گردید - و پس از ارتحال جنت مکاني اعلیحضرت بمظنهٔ بد اخلاصي و نا دولت خواهيِ خانجهان لودي ناظم دکن از جنیر براه احمد آباد متوجه دار الخلافه گردید - بر زبانها افتاد که صاحب قران ثاني از گجرات بر سر ماندو (که خزانه و بیشتر محل خانجهان (٦) درانجا بودند) مي آید - خان جهان فرزندان خویش را با سکندر (٧) دوتاني در برهانپور گذاشته خود با جمعے از بندهای

(٢) نسخهٔ [ج] در آمد و میرزا الخ - (٣) نسخهٔ [ب] جمعبندي - (٤) نسخهٔ [ب] معامله فهمي - (٥) نسخهٔ [ج] فرموده - (٦) نسخهٔ [ب] بود - (٧) در [بعضے نسخه] دوماني و [در دیگرے] دوباني *

پادشاهي بماندو آمده مالوه را از مظفر خان گرفته متصرف شد *

و چون سرير فرمانروائی هندوستان بجلوس اعلی حضرت زينت پذيرفت حکومت مالوه از تغير مظفر خان بخانزمان ولد مهابت خان تفويض يافت - و اولا پرتو التفات خسرواني بحالش نتافت - آو در دارالخلافه منزوي داخل لشکر وغا گرديد - بعد مدتے باجل موعود رخت هستي بر بست *

* مقرب خان شيخ حسن معروف به حسو *

(۲)

پسر شيخ بهنيا ولد شيخ حسن باني پتي - مشهور است که در ملازمت عرش آشياني بخدمت طبابت خاصه جراحي (که دران فن بے نظير روزگار بود) قيام مي نمود - معالجهٔ فيل از غرايب مخترعات اوست - و شهرت تمام دارد - مقرب خان نيز درين صنعت عديل و سهيم نداشت - با پدر در دست کاريها شريک و با معالجات دست يار بود - در سال چهل و يکم سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار در تماشاي آويزهٔ آهوان آهوئی بجانب بادشاه دويده شاخ بند گردانيد - خراشے به بيضه رسيد - و آماس نمود - هفت روز بخلا جا نرفت - سخت شورش در مملکت افتاد - اگرچه چارهٔ بحکيم مصري و حکيم علي باز گرديد اما در گذاشتن مرهم و بند و گشاد آن اين پدر و پسر طرفه نيک انديشيها بجا آوردند - شيخ

(۲) در [بعضی نسخه] بهنيا و در [ديگرے] بينا *

حسّو از صغر سن در خدمت جنت مکاني تربیت یافته شگرف پرستاریها بتقدیم (۲) رسانید - چنانچه جهانگیر پادشاه مي گفت که مثل حسو خدمتگارے کم پادشاهے داشته باشد - و در ایام شاهزادگي هرچند شاهزاده مبالغه مي کرد چیزے از سرکار شاهي نمیگرفت - پس ازان که بمنصب (۳) شاهزاده افزوده شد) اول کسے را (که بمنصب امتیاز بخشید) او بود - و نظر برین مراتب بعد جلوس بخطاب مقرب خاني و منصب پنج هزاري بلند مرتبه گردید - دران عهد از بے پروا مزاجئ پادشاه در کارسازي و معامله پردازي مرد هر کار و کار هر مرد منظور نبود - بهمین که مقرب خان بجواهرشناسي وقوف تمام داشت صوبهٔ عمدهٔ گجرات که [مثل سورت و کنبایت (۴) (که هر یکے معدن نفائس و منبع رغائب است) بندر دارد] باو دادند - نتوانست از عهدهٔ کارگذاري ملک و سرداري سپاه بر آمد - تغیر گشته آن ولایت در تیول شاهزاده شاه جهان مقرر شد - و در سال سیزدهم سنه (۱۰۲۷) هزار و بیست و هفت به صاحب صوبگي ولایت بهار اختصاص یافت - و در سال شانزدهم آن ملک بشاهزاده سلطان پرویز قرار گرفت - و او بحضور رسیده بنظم صوبهٔ آگره افتخار اندوخت -

(۲) نسخهٔ [ج] رسانیده - (۳) نسخهٔ [ج] منصب شاهزاده - (۴) نسخهٔ [ج] کنبهایت *

و پس ازان به بخشگیری دوم و مزید قرب و مصاحبت لوای برتري مي افراخت - و در سر آغاز جلوس شاهجهاني بنابر پيري او را از خدمت معاف داشته قصبهٔ کیرانه (که وطن اوست - و پیوسته در تلاش بود) مرحمت فرمودند که بفراغ بال روزگار بسر برد - گویند زمانه با وی طرفه موافقتی کرد - هرگز سیلی روزگار نخورد - بعد ازان (که معزول شد) با هزار سپاهي (که کارخانه دار هم آنها بودند) در کمال خرمي و بے غمي مي گذرانید - گویند دولتمندے با همه اشتها و کثرت باه بکمال شگفتگي و بے فکري دران وقت دیگرے نبود - چون تولیت روضهٔ شاه شرف پاني پتي بدو تعلق داشت درانجا گورخانهٔ خود ترتیب داده در عمر نود سالگي در وطن خویش بموطن اصلي شتافت *

کیرانه پرگنه ایست از مضافات سهارنپور صوبهٔ دهلي که به خوش آب و هوائي و شایستگی زمین شهرت تمام دارد - درانجا عمارت عالیه طرح انداخت - و باغي یکصد و چهل بیگهه را دیوار پخته کشید - و حوض بذراع در صد و بیست در دو صد بوسط پرداخت - و اشجار گرم سیر و سرد سیر هر دو نشاند - گویند نهال پسته آنجا سبز شد - و انبهٔ خوب هرجا شنید از گجرات و دکن تخم آن آورده کاشت - چنانچه تا حال در شاه جهان آباد بخوبی انبهٔ

کیرانه انبهٔ هیچ جا نمي رسد - رزق الله پسرش در عهد اعلی حضرت بمنصب هشتصدي رسيد - در جراحي و طبابت مهارتي وافي داشت - در زمان عالمگيري بخطاب خاني و افزوني منصب امتياز يافت - و در سال دهم در گذشت. مسيحاي كيرانوي سعد الله نام پسر خواندهٔ مقرب خان است كه در شاعري شهرتي گرفته - و قصهٔ سيتا زن راجه رامچند مشهور را منظوم ساخته - اين سه بيت ازانجاست * مثنوي *

* چو آب انداخت بر فرق آن بت مست *
* ز دستش آب هم ميرفت از دست *
* قدم چون بعد غسل از آب بر زد *
* نهال آتشين از آب سر زد *
* قوي شد قول اهل هند گويا *
* كه ماه آمد برون بے شک ز دريا *

* مرتضی خان میر حسام الدین انجو *

پسر مير جمال الدين عضد الدوله است - برادرش مير امين الدين بخويشيِ ميرزا عبد الرحيم خان خانخانان رشادتي بهم رسانيد - و در جواني در گذشت - مير حسام الدين همشيرهٔ (۲) احمد بيگ خان برادر زادهٔ (۳) ابراهيم خان فتح جنگ بعقد

(۲) نسخهٔ [ب] همشيره زادهٔ - (۳) در [بعضي نسخه] فتح جنگ برادر نورجهان بيگم *

ازدواج آورد - و بدان وسيلهٔ جليله اوج پيماى عزت و اعتلا گرديد - و بسيار در فرمانبرداري و استرضاى آن عفيفه مي كوشيد - هرگاه در نوروز و اعياد بيگم بدولت سراى پادشاهي مي رفت مير قدرت نداشت كه بے اجازت بمحل در آيد - در عهد جهانگيري بصيانت و حراست حصار استوار آسير (كه در متانت و ارتفاع و آنچه شايستهٔ قلعگي بود بے همتا و از نامور قلاع ممالک محروسه است) مي پرداخت *

و چون شاهزادهٔ ولي عهد شاه جهان به سبک عنانى تعاقب گران عساكر پادشاهي اقامت ماندو از مقتضيات (۲) وقت بيرون ديده سال هفدهم بعزم برهانپور از آب نربدا عبور فرمود و جمعے را بمحافظت گذر و حبس سفاين بر گماشته نزديک قلعهٔ مذكور رسيد شريفا نام ملازم خود را با منشورے مشتمل بر ترهيب و تخويف بنام مير فرستاد - و مير اعتماد خانه زادي و نام آورى پدر و استحسان عقيدت و جانفشاني در كار خداوند مجازي را بنظر نياورده با آنكه سامان توپ و تفنگ و ذخيره و آذوقه آنقدر بود (كه در قلاع ديگر عشر عشير آن نباشد) و صعوبت گذر بمرتبهٔ (كه زالے سر راه بر رستم تواند گرفت) بمجرد وصول منشور شاهي

(۲) نسخهٔ [ب] مقتضاي •

برهنموني عروج (كه در طالع او مودع دست مشيت بود) بے مضايقه قلعه را بشريفا سپرده خود با زن و فرزند فرود آمده ادراک ملازمت شاهي نمود - شاهزاده بر تبجيل و تكريم او افزوده بعواطف گوناگون برنواخت - پس از سرير آرائي و فرمانروائي اعلى حضرت نظر بر حسن سابقه بمنصب چار هزاري سه هزار سوار بلند پايه گردانيدند - و در همين سال بخطاب مرتضى خان و عطاى پنجاه هزار روپيه نقد بر نواخته بجاى شير خواجه (۲) (كه در اثناى راه ثتهه رهگراى ملک بقا گشت) بصوبه دارى آن ولايت سرافراز گرديد *

چون فلک حسد پيشه ديرين دشمن كاميابي ارباب مقاصد (۳) است هنوز جا گرم نكرده بود كه در آخر سال دوم سنه (۱۰۳۹) يکهزار و سي و نه هجري بار سفر دائمي بربست - از پسرانش مير صمصام الدوله رشادت بهم رسانيد - و در سال بيست و يكم بديواني شاهزاده شجاع فائز گرديد - و در سال بيست و هشتم بنيابت شاهزاده بحراست صوبهٔ اوديسه و منصب هزار و پانصدي پانصد سوار سر بر افراخت - و آخر همين سال درگذشت *

* مصطفى بيگ تركمان خان *

از امراى عهد جنت مكاني ست - تا آخر آن عهد بپايهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] شير راجه - (۳) نسخهٔ [ب] مقصد *

دو هزاري هزار و چهار صد سوار مرتقي گشته - پس از سرير آرائي فردوس آشياني سال اول از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و عطاي خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ با زين نقره لواي مباهات افراشت - و سال سيوم بعنايت نقاره بلند آوازه شد - پستر تعينات يساق دکن گرديده سال ششم (که مهابت خان بمحاصرهٔ قلعهٔ دولت‌آباد قيام داشت) او به تهانه داري ظفرنگر معين بود - چون مردم بسيار از تابينان منصب‌داران متعينهٔ اين مهم با گاوان غله درانجا فراهم شده بنابر گشت و واگشت افواج دکن نمي‌توانستند ملحق بلشکر خانخانان شد نامبرده اين کيفيت بخانخانان نوشت - او خان زمان را با فوجے تعين نمود که غله و مردم را آمده بردند - سال هفتم مطابق سنه (۱۰۴۳) هزار و چهل و سه هجري برحمت حق پيوست - حسن خان پسر او بمنصب هشت صدي سيصد سوار سرفرازي داشت - و علي قلي برادر او بمنصب نهصدي چهار صد و پنجاه سوار ارتفاع پذيرفته سال پانزدهم جلوس اعلى‌حضرت در (۲) قضا را گذاشت *

* مهابت خان خانخانان سپه سالار *

زمانه بيگ نام پسر غيور بيگ کابلي ست - اصلها از سادات صحيح النسب رضويه اند - چنانچه خان زمان پسرش

(۲) نسخهٔ [ب] ارتفاع

آبا و اجداد خود را در تاریخ مولفهٔ خویش تا حضرت امام موسي الرضا علیه التحیة و الثنا ذکر کرده - و همه را بزرگ و صاحب ثروت شمرده . - غیور بیگ از شیراز بکابل آمده در یکی از بلوکات آنجا طرح اقامت انداخت - و در یکه جوانان میرزا محمد حکیم انسلاک یافت - پس از فوت میرزا بملازمت عرش آشیاني کامیاب گردید - و در جنگ چتور مصدر تردد نمایان شد - زمانه بیگ در خرد سالي در سرکار شاهزاده سلیم داخل احدیان گشته چندان خدمات پسندیده کرد که در کمتر فرصتی بمنصب مناسب رسیده بخشی شاگرد پیشه شد *

چون راجه اوجینیه (۲) در اله آباد بعهد و پیمان معظم خان فتحپوري با جمعی کثیر (که شهر و صحرا در گرفته بودند) ملازمت شاهزاده نمود (و هرگاه مي آمد خاص و عام از مردم او پر مي شد) این امر بر مزاج شاهي شاق آمد - شبی در خلوت فرمودند فکر این گوار چیست . زمانه بیگ عرض کرد که اگر حکم شود امشب کارش باتمام مي رسانم - و حسب الاشاره با یک خدمتکار روانه شد - پس از نیم شب بخانهٔ راجه (که مست و بے خود در راوتی خوابیده بود) رسیده خدمتکار را بر در ایستاده کرد - و مردم راجه را بدر نمود که شاهزاده پیغام مخفي گفته اند -

(۲) نسخهٔ [ا] اوچینیه [ج] اوجنیه *

خود برادرتي درآمده سر او بريد - و بشال پيچيده برآمده - و بمردم گفت که کسي نرود که باز جواب مي‌آرم - سر را پيش شاهزاده انداخت - همان وقت حکم شد که لشکر راجه را يغمائي سازند - مردم او آگهي يافته منتشر و بنات النعش گشتند - خزانه و اموالش ضبط سرکار گرديد - زمانه بيگ بخطاب مهابت خان امتياز يافت - و در سر آغاز جلوس جهانگيري بمنصب سه هزاري سر برافراخته بمهم رانا تعين گشت - و هنوز آن مهم تمشيت نپذيرفته (۲) بود و از تهانه‌بندي بيرون کوه را پرداخته مي خواست درون کوه در آيد که طلب حضور گرديد - پس ازان بهمرهي شاهزاده شاهجهان بمهم دکن نامزد شد - و در سال دوازدهم از تغير شاه بيگ خان خان دوران بصوبه داري کابل بلند مرتبه گشت - ليکن از تسلط و پيش آمد سلسلهٔ اعتماد الدوله (که عداوت و خصومت دلي بآنها داشت) خواست از کابل بعراق شتابد چنانچه شاه عباس صفوي بابراز رقم طلب تلمي نمود - اما خانه زاد خان خان زمان بحسن تدبير مردم همراهي را متفرق ساخت - ناچار فسخ عزيمت کرد *

چون در سال هفدهم بفحواي نور جهان بيگم ميان جنت مکاني و پادشاهزاده ولي عهد شاه جهان غبار کدورت

(۲) نسخهٔ [ا - ب] نپذيرفته *

برخاست و بنزاع و جدال انجامید مدار مهمات برهم زنی
دولت شاهزاده بر مهابت خان قرار یافته از کابل طلبیدند -
هرچند ابتدا بتوهشی (که از جانب بیگم داشت) تن
در نداد - اما پس از طمانینت خاطر بحضور رسید - چون
عبدالله خان از هراولی عساکر پادشاهي بفوج شاهي پیوست
جنت مکاني از بدگماني آصف خان را (که سر فوج بود)
با خواجه ابوالحسن پیش خود طلبید - سخت شورشی در
لشکر افتاد - مهابت خان از مشاهدهٔ آثار غلبهٔ شاهي بوساطت
عبدالرحیم خان خانخانان بشاهزاده اظهار دولت خوهي نموده -
بر نوشت که اگر بعفو تقصیر مرا مطمئن فرمایند خدمات شایسته
بجا مي آرم - بالفعل صلاح آنست که افواج خود را طلب داشته
بساط منازعت در پیچند - و خود بماندو تشریف برند که
استاد بحالی تیول قدیم بمهر اقدس مي فرستم - شاهزاده
(که همواره جویان رضامندی پدر بزرگوار بود) بترغیب و
تحریک خانخانان معاودت فرمود - و پس ازان (که سلطان
پرویز از اله آباد برکاب رسید) مهابت خان باتفاق دیگر
واقعه طلبان بآتش افروزي درآمده پادشاه را بران داشت که
تا اجمیر نهضت نموده سلطان پرویز را باتالیقی مهابت خان
بر سر شاهزاده تعین باید فرمود - شاهزاده از ماندو ببرهانپور (۲)

(۲) نسخهٔ [ج] ببرهانپور آمده ازآنجا •

و ازانجا براه تلنگانه عازم بنگاله گردید - مهابت خان بهمراهی سلطان پرویز ببرهانپور آمده بتنسیق مهمات دکن همت گماشت - درین اثنا حکم رسید که زود خاطر از نظم دکن وا پرداخته متوجه الهآباد شوند - که اگر صوبه‌دار بنگاله سد راه شاهزاده نتواند شد شما بمقابله پردازید *

مهابت خان در کمتر فرصتی بنیروی تدبیر سلاطین دکن را بحلقهٔ اختیار بندگي و دولت خواهي پادشاهي در آورد - اگرچه ملک عنبر مکرر وکیل فرستاد که پسر خود را در نوکران پادشاهي منتظم ساخته در دیوگانون (۲) ملاقات مي نمایم - مهمات این صوبه بعهدهٔ من وا گذارند - لیکن چون عادل خان بیجاپوري (که همواره با او عناد و جدال داشت) ملا محمد لاري وکیل السلطنه خود را با پنجهزار سوار کسیل کرد که همیشه کومکي ملک پادشاهي بوده در کارها جهدے فراوان بکار برد مهابت خان جانب ملک عنبر فروگذاشته ملا محمد لاري را با زر زنن هادا مخاطب بسر بلند راى در برهانپور نگاه داشته خود با شاهزاده پرویز در عین برشکال گل و لای مالوه طی کرده بصوبهٔ الهآباد رسید - و در مقام تونس چند روز تقابل فئتین اتفاق افتاد - شاهزاده شاهجهان بنابر قلت جمعیت خود جنگ صف صلاح نمي دید - اما بمبالغه و ابرام

(۲) نسخهٔ [ج] دیولگانون *

راجه بهيم (كه از رفقاى شاهي بود) واقع شد آنچه شد - و چون كار بآخر رسيد عبد الله خان زخمي بمساعدت تمام جلو شاهي گرفته از معركه برآورد *

اتفاقاً در دكن ملك عنبر بسبب يكجهتي عادل شاهيه با عساكر پادشاهي متوهم گشته از قصبهٔ كهركي با نظام الملك برآمد - و بقندهار عيال و اسباب گذاشته سرے بسرحد ولايت قطب الملك كشيد - و مقرري هر سال بعنوان خرچ سپاه ازو برگرفت - و بيخبر بر بلدهٔ بيدر ريخته تاراج نموده بر سر بيجاپور رفت - عادل شاه متحصن گشته مسرعان بطلب ملا محمد لاري فرستاد - و بمهابت خان نوشت كه درين وقت مردم پادشاهي نيز كومك نمايند - مهابت خان (كه متوجه آله آباد بود) به سربلند راى برنگاشت كه لشكر خان را با جادو راى و اودا جي رام با جميع امراى بالاگهات تعين نمايد - ملك عنبر ازين قضيه آگهي يافته هرچند ضعيف نالي كرد كه من هم غلام پادشاهي‌ام تقصيرے سر نزده كه شما بر من كمر بسته ايد - مرا با مدعي من وا گذاريد - كسي نشنيد - ناچار بكارزار پيوست - از قضا ملا محمد كشته شد - و جادو راى و اودا جي رام دست بكار نبرده بدر زدند - بيست و پنج نفر از سران عادل شاهيه و از لشكر پادشاهي سواى خنجر خان قلعه دار احمدنگر و

جانسپار خان فوجدار بير (که با تنی چند ازان ورطه برآمده بمکانهای خود رسیدند) چهل و دو منصبدار با لشکرخان و میرزا منوچهر گرفتار گشته مدتها در دولت آباد بحبس گذرانیدند *

عنبر فتح کرد تاریخ (۲) این واقعه است - گویند ملک عنبر (که ربطی بسخن نداشت) این تاریخ شنیده گفت چه لطف دارد - طفل هم میداند که عنبر فتح کرد - مکرر او و عادل شاه هر دو عرائض مشعر بر التماس قدوم بدکن بجناب شاهي ارسال داشتند - شاهزاده از بنگاله عطف عنان نموده با فوج ملک عنبر و یاقوت خان حبشي برهانپور را محاصره کرده - از سنوح این هرج و مرج دکن برطبق حکم مهابت خان با سلطان پرویز بسرعت از بنگاله برگشت - چون بسارنگپور مالوه رسید فدائي خان فرمان آورد که خان جهان از گجرات بجای مهابت خان منصوب شد - مهابت خان بصوبه داری بنگاله قیام نماید - سلطان پرویز باین وصل و فصل راضي نمي شد - حکم دیگر رسید که اگر رفتن بنگاله مرغوب مهابت خان نیست بحضور آید - و خانه زاد خان را (که تا حال به نیابت پدر بنظم کابل مي پرداخت) طلبیده به بنگاله رخصت کردند که بمهمات آنجا را رسد - و آصف

(۲) یعني سنه هزار و سي و چهار *

خان بعداوت که داشت عرب دست غیب را با هزار سوار احدي تعین کرد که او را زود بحضور بیارند - لاعلاج مهابت خان از برهانپور روانه گشت - سلطان تا سرای بهاري بمشایعت آمد - مهابت خان میخواست بعضے منصب داران را همراه بگیرد - فاضل خان دیوان دکن فرمان حضور نمود که او معاتب است کسے رفاقت نکند - مهابت خان گفت متصدیان حضور در کنکاش غلط کرده‌اند - سلطان (خواهند شنید که) آخر ازین طلب ندامت خواهند کشید - چون به رنتنبهور رسید شروع به نگهداشت نمود - و رانا نیز یکهزار سوار خوب همراهش داد - گویند درین جا عرب دست غیب رسید - مهابت خان بدو گفت بکارے که آمده مرا آگهي ست - من (۲) میرم - تو حرف مغل بخواهي زد - با شش هزار سوار (که چهار هزار راجپوت و دو هزار مغل و سید و شیخ و افغان بود) روانه شد *

در هنگامے (که پادشاه عزیمت سیر کابل داشتند) (۳) آمدنش بعرض رسید - پیغام شد که تا ادای مطالبهٔ پادشاهي و جواب جاگیرداران بنگاله (که ازانها متصرف گشته) ننماید ملازمت میسر نیست - و شنید که آصف خان برای قید او فکرے برانگیخته که کنار بهت روزے (که منزل

(۲) نسخهٔ [ج] نخواهي زد ؟ (۳) نسخهٔ [ج] معلوم شد *

شود) اژدر و همه فوج از دریا بگذرد و پادشاه با مردم چوکي
همان طرف آب باشند - چون مهابت خان بملازمت آید
پادشاه دستش گرفته بکشتي نشانده همراه بیارند - و پل را
بشکنند تا مردم او نتوانند گذشت - و در منزل شاه آباد
کجهت خان داروغهٔ فیل خانه بخانه اش رفته حکم رسانید
فیلانی (که درین مدت بدست آوردید) (۲) داخل سرکار کنید •
مهابت خان چند فیل نامي نگاه داشته باقي حواله کرد -
کجهت خان گفت که خان جیو (۳) برای کدام روز مي گذارید
کشتی حیات شما تباهي شده - اگر پسران زنده بمانند
محتاج نان جوار خواهند بود - مهابت خان تبسم کرده
گفت (۴) که آن رتبت شما اهانت نخواهید کرد - این فیلان را
من خواهم گذرانید - الحال زود بروید که این راجپوتان
گوار اند مبادا از حرف فضول شما از جا در آیند - بالجمله
مهابت خان را ازین قسم حرفها دلنشین شد که از شر اعدا
جان بر نیست - دل بمرگ نهاده بسپاه پیشکي داده عهد و
پیمان موکد ساخت •

چون گذار آب بهت مخیم عساکر پادشاهي شد آصف
خان بقرارداد خود با تمام لشکر حتی خدمتگاران حضور هم

---

(۲) نسخهٔ [ب] آوردند - (۳) نسخهٔ [ب] خانجیو - (۴) نسخهٔ [ج]
گفت شما اهانت نخواهید کرد •

از راه پل رفته آن روی آب در کمال غفلت و بے پروائي منزل نمود - مهابت خان (که منتظر لطیفهٔ غیبي بود) چنین فرصتے را مغتنم دانسته یک هزار سوار را باهتمام سر پل فرستاده - و خود گرم و گیرا بخانهٔ شهریار و داور بخش سوارہ در آمده آنها را همراه گرفت - و دروازهٔ کلاں باز شکسته بدولت خانهٔ پادشاهي سر زده رسید - و بر دروازه مردم خود نشانده ملازمت پادشاه نمود - و گفت که چون دیدم از عداوت آصف خان رهائي ممکن نیست مرتکب چنین جسارت گشتم - شایستهٔ هر سیاستے که باشم بدست خود باید کرد - گویند چون راجپوتان بے باکانه بغسل خانه در آمدند مقرب خان بروش قدیم با مهابت خان گفت که کوڑهي یعنی مبروص این چه بے ادبي ست - او گفت که هرگاه زن و دختر فلانے را قسمت مي کردند نتوانستي حرف زد - کلهٔ چوبے (که در دست داشت) بر پیشانئ وی زد که شقه وارسه زخم شده خون روان گشت - (۲) درین وقت پادشاه از غلبهٔ خشم دو مرتبه دست بقبضهٔ شمشیر کردند - میر منصور بدخشي بتبرکي گفت که وقت حوصله آزمائي ست - پس (۳) ازان مهابت خان عرض کرد که آشوبے برخاسته سواري بشکار صلاح دولت است - بمبالغه بر فیل خود سوار ساخت -

---

(۲) نسخهٔ [ب] شد -(۳) نسخهٔ [ج] سواریٔ شکار ٭

کچهوت خان مادهٔ فیل سواری خاصه (که خود بجای مهارت و پسرش در خواصي بود) پیش آورد - مهابت خان گفت خان جیو همان روز است که پسران من محتاج بنان جوار شوند - و به راجپوتان اشاره کرد که هر دو را عنف تیغ بیدریغ ساختند - و از عرض راه پادشاه را بخانهٔ خود فرود آورده با فرزندان بلاگردان گشته نثار و ایثار بسیار نمود - و چون از نور جهان غفلت ورزیده بود پادشاه را باز سوار ساخته بخانهٔ سلطان شهریار آورد - درین فرصت بیگم بدر زده بود - ندامت و افسوس از بے خبری(۲) خود مي کرد - بیگم دران حیص و بیص از دریا گذشته امرا را سرزنش و ملامت بسیار نمود - و بترتیب افواج باراده کارزار پرداخت - چون پل را آتش زده بودند روز دوم بے شگرف پژوهشے از معبر و گذر زهي گشته خود را بآب زد - چون سه چهار جا ژرفي داشت و مخالف فیلان پیش رو داشته حمله آور گشت تزک فوج برهم خورد - اکثرے را پای ثبات از جا رفت - و هر کدام بطرفی افتاده بآسیمه سري جان بدر برد - بیگم برگشته بخیمهٔ خود فرود آمد - و آصف خان بقلعهٔ اتک (که در تیولش بود) شتافته تحصن جست - و دیگر امرا قول گرفته مهابت خان را دیدند - و هرزه گوئیهای او را(۳) بتن برداشتند -

---

(۲) نسخهٔ [ا] المنوب • (۳) در نسخهٔ ا • ج] لفظ [را] نیست •

مهابت خان خود باتّک رفته بعهد و سوگند آصف خان را با ابوطالب پسرش و خلیل‌الله ولد میر میران بدست آورد - و مهمات ملکي و مالي پیش خود گرفته صاحب معامله را نیز بے دخل ساخت - و راجپوتیه در کشک مقرر کرده بهیچ کس یارای حرف و عرض نگذاشت *

چون خطهٔ کابل مهبط رایات پادشاهي گردید باشارهٔ جنت مکاني جمعے از احدیان را با راجپوتیه بر سر چراگاه گفتگوئے واقع شد - قضا را دران میان یکے کشته گشت - آنها بهیئت مجموعي بر دائرهٔ راجپوتان رفته جنگے سخت در پیوست - و ازان فرقهٔ ضلالت پژوه بسیارے با عمدهای آن طائفه بقتل رسید - و هر که از راجپوتیه به چراگاههای اطراف و جوانب شتافته بود مفت بدست احشام هر موضع جان در باخت - و برخے دستگیر گشته بفروخت رفتند - اگرچه مهابت خان بکومک آنها خود سوار شد اما نتوانست دران هجوم پایداري ورزید - بر گشته به پناه پادشاهي (۲) خزید - هرچند جنت مکاني باطفای آن نائره کوتوال را تعیین فرمود - و بپاس خاطرش چندے از احدیان را (۳) بوی گرانید - لیکن آن همه رعب و تسلط او نماند - و او نیز توهم بخود راه داده ایام بسر مي برد - تا آنکه وقت مراجعت از کابل در حوالی رهتاس

(۲) نسخهٔ [ج] پادشاه - (۳) نسخهٔ [ب]بوی گرائیده - آن رعب الخ *

هوشیار خان خواجه سرای نور جهان بیگم در هزار سوار بفرمودهٔ بیگم از لاهور همراه آورده ملازمت نمود - تقریب مجلای فوج درمیان آورده حکم شد که از نوکران قدیم و جدید مسلح و جیبه پوش شوند *

چون کنار دریای بهت (که سر آغاز استیلای او بود) منزل شد بمهابت خان پیغام شد که فردا مجلای فوج بیگم قرار یافته - شما پیش شتابید که مبادا در قلقچیان گفتگوئی واقع شود و بنزاع و پرخاش انجامد - او از غلبهٔ واهمه یک منزل پیش رفته فرود آمد - قضا را درین هنگام شاهزاده شاهجهان بخبر تسلط مهابت خان نزدیک بودن خود اصلح انگاشته از ناسک باجمیر رسیده و چون فراهم آمدن مردم (که مظنون خاطر شاهي بود) اتفاق نیفتاد عازم تتهه گردید - لهذا بآن مغلوب بیم و هراس حکم رفت که بتعاقب شاهزاده شاهجهان (که از دکن بمالوه و ازانجا باجمیر شده) از راه جیسلمیر عزیمت تتهه نموده گام سرعت بر دارد - مهابت خان آصف خان را بعهد و قسم وا گذاشته روانهٔ مقصود شد - اتفاقاً (۲) شاهزاده بعد هژده روز (که ظاهر بلدهٔ تتهه مخیم سرادقات بود) بوصول خط نور جهان بیگم (که از صیت موکب شاهي یحتمل که مهابت خان ناعاقبت بین از شورش مزاجي آسیبی باخلاف گرامي قدر (که

(۲) نسخهٔ [ج] شاهزاده شاهجها بعهد و پیمان هیجده روز *

در خدمت جد ماجد بودند) رساند] معاودت بدکن اصوب
می نماید - و خبر فوت سلطان نیز رسید - و شیوع بیماری
علاوه گشت - هژدهم صفر سنه (۱۰۳۶) هزار و سی و شش
رکضت فرموده در چهل و دو روز براه گجرات دو صد
و شصت کروه مسافت پیموده ناسک را مطرح انوار نزول
ساخت - ناچار مهابت خان در پوکرن چهل کروهی این
طرف جیسلمیر چهاؤنی کرد - و پس از آوارگی او (چون
از حضور فوجی نیز بر سرش تعین شده بود اما نتوانست
باو مقابل شد) عقب تر توقف گزید - مهابت خان دل از
همه بر داشته به رانا پناه برد - او باخلاص پیش نیامد -
ناگزیر با دو هزار سوار راجپوت (که دست از رفاقتش
بر نمی داشتند) بملک بهیلان (که مابین گجرات و مملکت
رانا ست) در آمد - و اظهار ندامت و عذر گستاخی
بخدمت پادشاهزاده شاهجهان [که دران ایام بر طبق التماس
نظام شاه از ناسک بجنیر بنا گذاشته ملک عنبر (که
بگواری آب و هوا و عمارات امتیاز داشت (رفته طرح اقامت
انداخته بود] نمود - و (۲) حسب الطلب شاهی بیست و یکم صفر
سنه (۱۰۳۷) هزار و سی و هفت از راه راج پیپله و بگلانه
بسجود آستان سعادت اندوخته مشمول عواطف گشت *

---

(۲) در نسخهٔ [ب] واو [نیست] *

در همين ايام واقعهٔ ناگزير جنت مكاني بميان آمد - اعلي حضرت باراده سلطنت از راه گجرات باجمير رسيدند - گويند چون بزيارت روضهٔ مقدسهٔ معينيه رفتند مهابت خان حمائل مصحف بر تعويذ قبر شريف گذاشت - و عرض كرد كه مراد فدوي همين بود كه حضرت پادشاه شوند - الحمدُ لله بمراد رسيدم - اگر بموجب قول تقصيرات مرا عفو كنند قسم بمصحف خورده خواجهٔ بزرگ را درميان دهند يا همين وقت رخصت كعبه فرمايند - و الّا فردا آصف جاهي مي رسد - فتواي(۲) خون من خواهد بود - صاحب قران ثاني تشفي خاطر خواه او فرموده پس از جلوس بخطاب خان خانان سپه سالار و بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار و انعام چهار لك روپيه نقد و صاحب صوبگي اجمير ارتقا بخشيدند - و در همين سال جلوس مهابت خان بصوبه داري دكن چهرهٔ عزت برافروخت - و پسرش خان زمان (كه بتازگي صوبه دار مالوه شده بود به نيابت او مقرر گشت - و در سال دوم (كه رايات پادشاهي به تعاقب خان جهان لودي عزيمت دكن نمود) مهابت خان بصاحب صوبگي دار الملك دهلي نامزد گرديد - و در سال پنجم از تغير اعظم خان مجدداً بصوبه داري دكن دستوري يافت *

(۲) نسخهٔ [ج] و فتواي خون من خواهد داد *

گویند دران سي چهل سال (که صوبه داران بدکن مي آمدند تا بر آمدن بالاگهات بے جنگ و جدال از عسرت غله بتنگ(۲) آمده بر مي گشتند - هیچ کس بفکر آن نمي افتاد - اول تدبیرے (که مهابت خان درین صوبه داري کرد) آن بود که بنجارهای هندوستان را بفیل و اسپ و خلعت مستمال ساخته آن قدر گرویده کرد که یک سر بنجاره باگره و گجرات بود و سر دیگر به بالاگهات - و مشخص نمود که روپیه را ده سیر گران باشد یا ارزان بگیرند *

چون ساهو بهونسله بعادل شاهیه پیوسته بانتزاع قلعهٔ دولت آباد از تصرف فتح خان پسر ملک عنبر کمر سعي بر بست فتح خان امراے نظام شاهي را با خود در مقام کین توزي دیده به مهابت خان نوشت که در قلعه آذوقه نمانده - اگر بسرعت برسند قلعه سپرده در سلک بندهای پادشاهي منسلک مي گردم - مهابت خان بر جناح استعجال خان زمان را با فوجے بمنقلا روانه کرده خود نیز بیست و نهم جمادي الآخره سال ششم از برهانپور راهي شد - خان زمان از کتل کهرکي فرود آمده با ساهو و رندوله خان معرکهٔ نبرد آراست - و پس از زد و خورد بسیار تا شش کروه تعاقب آنها نموده علف تیغ گردانید -

(۲) نسخهٔ [ب ۰ ج] تنگ آمده ۰

بيجاپوريان خائف گشته با فتح خان طرح صلح افکندند - او هم نقض عهد نموده بآنها متفق گشت - مهابت خان (که به ظفرنگر اقامت داشت) ناچار سلخ شعبان از کهرکي گذشته بخان زمان پيوسته بمحاصرهٔ قلعه همت گماشت - و غرهٔ رمضان تقسيم ملچار نموده توپ و ضرب زن (۲) را بعهدهٔ لهراسپ پسر دوم خود وا گذاشته مقرر کرد که از سرکوب حصار (که کوهي سمت رفيع و کاغذي وارهٔ بران آباد) بجانب قلعه سر دهند - همواره به نيروي شهامت و پردلي خان زمان و به بهادري و جدکاري خان دوران بر کهي و رسد با ساهو و رندوله خان و بهلول خان بيجاپوري نبردهاي مردانه و چپقلشهاي گردانه رو مي داد - ظفر و فيروزي هر مرتبه نصيب بهادران پادشاهي ميگرديد *

پس از فتح عنبرکوت چون گشايش مهاکوت را وجه همت ساختند قلعه نشينان از فقدان غله و عدم قوت (که اکثرے بگوشت حيوانات مرده سد رمق مي کردند) (۳) بستوه آمده از مشاهدهٔ غلبهٔ هر روزهٔ فوج پادشاهي خيريت خان عم رندوله خان و برخي عادل شاهيه (که در قلعه بودند) امان طلبيده شبي بپنهاني بکمند فرود آمدند - و خانخانان را ديده راه بيجاپور گرفتند *

---

(۲) نسخهٔ [ب] ضرب زنان - (۳) نسخهٔ [ا - ج] بپيوست *

و چون نقب بپای مهاکوت رسید فتح خان زن و زاد خود را بکالاکوت فرستاد - و مراري پندت (که راتق و فاتق سلطنت بیجاپور بود) با همهٔ عادل شاهیه و نظام شاهیه در ایلوره آمده رندوله و ساهو را برابر خانزمان (که در کاغذي واره بود) گذاشته (۲) خود با یاقوت خان حبشي بر سر خان خانان رسید - جنگی عظیم و نبرد قوي رو داد - مخالف عنان تماسک از دست داده بادیه دورد فرار گردید - در اثنای گریز یاقوت خان حبشي کشته شد - و درین وقت غریب زد و خوردے به میان آمد - گویند در دکن چنین جنگ قیامت آشوب کمتر واقع گشته - مهابت خان قرین فتح و نصرت معاودت نموده نزدیک نقب شیر حاجي مهاکوت رفته خواست آتش در زند - فتح خان آگهي یافته پیغام فرستاد که چون با عادل شاهیه پیمان وایمان موکد کرده ام که بے صواب دید آنها حرف صلح بمیان نیارم امروز موقوف کنید - مهابت خان گفت که اگر حرفت از راستي فروغي دارد پسر خود را بفرست - چون پسرش نیامد آتش زدند - یک برج و قریب پانزده ذرع دیوار پرید - تهور منشان جان سپار بقلعه در آمده اندرون ملچارها ساختند - فتح خان از دید شگرف کاري بهادران دست و پا باخته برای پاس عرض

(۲) نسخهٔ [ب] گذاشته با یاقوت خان *

و ناموس عبد الرسول پسر کلان خود را فرستاده اظهار ندامت و التماس عفو جرایم کرد - و استدعای خرج و مهلت یک هفته به بر آوردن بنه و بار خود نمود - سپه سالار دو لک و پنجاه هزار روپیه داده فیلان و شتران خود را جهت بار بردار فرستاد - و فتح خان کلید قلعه ارسال داشته نوزدهم ذی الحجه سال (۱۰۴۲) یکهزار و چهل دو در محاصرهٔ سه ماه و چند روز چنین قلعهٔ رصینهٔ فلک شکوه * بیت *

* حصارے که مثلش ندیدست کس *
* بود قلعــهٔ دولت آباد و بس *

مفتوح گشت - نواب بفتح دولت آباد آمد تاریخ اسمی - (۲) مهابت خان خان دوران را با مرتضی خان سید نظام پسر میران صدر جهان پهانوي در قلعه گذاشته خود فتح خان را با نظام الملک (که خرد سال بود) همراه گرفته روانهٔ برهانپور شد - و چون بظفر نگر رسید عهد و سوگند بر طاق بلند گذاشته فتح خان را با نظام الملک مقید ساخته اشیا و اسباب او را در سرکار پادشاهي ضبط نمود - گویند فتح خان از بے خردي به بیجاپوریه پیغام کرد که فوج با مهابت خان کم است - شما هجوم آورده مرا خلاص کنید - بنابر نخوت او که نقارا کوچ مي شد و مهابت خان سواره مي ایستاد

(۲) یعني سنه یکهزار و چهل و دو *

فتح خان هنوز در خواب است - یا بنابر مصلحت ملکی بهر صورت بے وجه پسندیده مهابت خان نقض عهد کرد *

چون به برهانپور رسید اعلی حضرت پنج لک روپیه نقد در جلدوی این حسن خدمت بمهابت خان انعام فرمود - او از متصدیان پادشاهی استفسار نمود که برین مهم چه قدر زر سرکار خرج شده - گفتند بیست لک روپیه - مهابت خان بیست و پنج لک روپیه داخل خزانه کرده گفت سه سال است که من پیشکش بپادشاه نگذرانیده ام - دولت آباد را پیشکش کردم - و از جناب خلافت استدعای قدوم یکی شاهزادها نمود که بخیروی فوج تازه تسخیر بیجاپور نماید - اعلی حضرت پادشاهزاده محمد شجاع درمی خلف سلطنت را رخصت کردند - سپه سالار تسخیر قلعهٔ پرینده را (که از قلاع حصینهٔ صوبهٔ دکن است - و از نظام شاهیه بتصرف عادلشاهیه در آمده بود) نصب العین همت ساخته خانزمان را پیشتر فرستاد - او بلوازم و مراسم محاصره و تقسیم ملچارها پرداخته هر روز آویز و ستیز می شد - چون مهابت خان با شاهزاده بسه کروهی رسیده اقامت نمود عادل شاهیه و ساهو با جمعی از نظام الملکیه نمودار شده گاهی بر کهپی و گاهی بر مورچال جنگ می انداختند - روزے در کهپی (که نوبت خانخانان بود) راجپوتیه بمجرد نمود مخالف تیز جلوی

کرده پیش رفتند . هر چند مهابت خان طلبید که پستر آئید از جهالت پا افشرده بسیارے کشته شدند - مهابت خان در جای خود ثبات ورزیده تلاش و تردد مي کرد - گویند چنین صف جنگ در صد سال در دکن نشده - نزدیک بود که کار خانخانان باتمام رسد که خان دوران از بنگاه رسیده غنیم را پراگنده ساخت *

چون میان خان دوران و خانخانان نفاق و ناخوشي بود خان دوران مکرر در مجالس میگفت من او را از کشته شدن رهائي بخشیدم - و مهابت خان آنرا شنیده بر خود مي پیچید - اتفاقاً روزے خان دوران با سید شجاعت خان و سید خان جهان بارهه بکهي رفته چون کاه پر کرده روانه شدند غنیم درهٔ کوه را گرفته شروع ببان‌کاري کرد - ازان آتش بکاه در گرفت - فیلان و شتر و گاو بسیارے سوخته آتش تمام صحرا را فرو گرفت - جای بدر شدن نماند - گویند شمار سوختها سي هزار دواب و ده هزار آدم بود - و نیم سوخته از حساب بیرون - امرا بر پشتهٔ بلند ایستاده حیران نیرنگی فلک بودند - بعد اطفای آتش غنیم از طرفی هجوم آورده عرصه تنگ ساخت - مهابت خان بکمک رسید - آنها منتشر گشتند - ازان روز خان دوران زبان طعن بکام کشید - گویند این هنگامه باشارهٔ مهابت خان شده - با وصف آنکه سیدي مرجان قلعه دار و پس ازو غالب نامي (که بجایش از قبل عادل

شاه آمده) هر دو بزخم تفنگ در گذشتند صورت فتح در آئینهٔ خیال منطبع نمي شد - و جهد و کوشش اثر نمیداد - معهذا برشکال بر سر رسید - امرا برغم مهابت خان اتفاق کرده مزاج پادشاهزاده را بمراجعت آوردند - مهابت خان هرچند ممانعت نمود پادشاهزاده کوچ کرد *

چون بار بردار در لشکر نمانده بود گاوان بنجاره را مردم بقیمت گران خریدند - گویا روز کوچ بنجاره سر راه گرفته بمهابت خان عرض کرد که باعتماد قول شما جنس آورده بودیم بار بردار نیست که بر دارم - گفت مال چه مبلغ است - گفتند دو لک روپیه - همان وقت از خزانهٔ خود داد و گفت هرکه خواهد بر دارد باقي را آتش زنند - اعلی حضرت ازین معاودت بخان خانان عتابے نوشته شاهزاده را طلب حضور کردند - مهابت خان ببرهانپور رسیده چون از راجپوتان (که روز جنگ کمي خود را بیجا بکشتن دادند بے اعتقاد شده مي گفت اینها همین مردن میدانند - کاکا پندت دیوان خود را به اکبرآباد فرستاد که ده هزار سوار از سید و شیخ و مغل و افغان نوکر کرده بیارد که سال آینده محتاج بکمکیان نشوم - بگشایش پرینده فوج من کافي باشد *

در همین ایام مرض بهگندر (که ناسور خاص سمت - و دیرین رفیق او بود) شدت کرد - و ازین مراجعت بے نیل

مقصود و برخاسته رفتن خان زمان از بدسلوکی او بحضور دق بهم رسانیده حالتش بصعوبت انجامید - اصلا پرهیز نمی کرد - می گفت که من از علم تنجیم دریافتم که درین مرض جان بر نیستم و بآن احوال دیوان میکرد - و بعزیمت تسخیر پرینده از شهر برهانپور بر آمده بر موهن ناله دیره کرد تا بر صفحهٔ ایام باقی ماند که درین وقت هم در کار پادشاهی مساهله ننمود - و همگی چهار هزار اشرفی بدرون و بیرون تقسیم کرده آنچه داشت همه را داخل طومار ساخت - و بخانم اهلیهٔ خود (که بعد از مادر خان زمان بعقد آورده بود) گفت که سنگریزهٔ هندوستان هم دشمن من است - مال یک روپیه هم پنهان نکنند - و طومار را مافوق عرضداشت روانهٔ حضور کرد - و سرداران راجپوتیه را طلبیده گفت که باعانت شما نامی بر آوردم - آنچه بود طومار کرده بحضور فرستادم - جای مواخذه نماند - بعد مردن من متصدیان پادشاهی ضبط اموال نکنند - و عمله فعله را زیر محاسبه نیارند - و تابوت مرا بدهلی برده زیر قدمگاه شاه مردان دفن نمایند - و تمامی اموال را از ناطق و صامت بسرکار والا رسانند - در سنه (۱۰۴۴) یکهزار و چهل و چهار بساط زندگانی در نوردید - زمانه آرام گرفت و سپاه سالار رفته هردو تاریخ فوت اوست *

راجپوتیه حسب الوصیت او از برهانپور تا دهلي بدستور زندگي آداب مجرا و سلام بجا مي آوردند - اعلی حضرت سوای فیلان همه را بپسران بخشیدند - گویند نقد کم داشت - (۲) کرور روپیه سالے مداخل بود - همه را خرج مي کرد - صاحب همت بود - روزے گفت که خان جهان لودي بخشش نداشت - یکے گفت در سرکار او فروغے نبود . گفت این چه حرف است - مرد آن ست که بهر وجه زر پیدا کند و صرف نماید - لیکن پوشاک خاصهٔ او همگي به پنج روپیه نمي کشید - طعام هم کم داشته - چون بفیل شوقش بسیار بود برنج کمود و خربزهٔ ولایتي بخورد آنها مي داد - و اصلا بتکلف آشنا نبود - نوبت در سواري نمي نواخت - مگر وقت کوچ نقاره و کرنا مي شد - از علم بهرهٔ نداشت - در جوتک و نجوم مهارتي بود - اما احوال و انساب پیشینیان از هر قوم و طایفه سر زبان داشته - شیفتهٔ صحبت ایراني بود - مي گفت خلاصهٔ آفرینش اند *

گویند در بدایت حال مذهبے نداشت - آخرها مذهب امامیه اختیار کرده - نامهای ائمهٔ معصومین علیهم السلام بر جواهر ثمینه کنده در گلوی خود مي بست - و بروزه و نماز مقید نبود - سفاکي و سبعیت او مشهور عالم است - در کارهای

(۲) نسخهٔ [ب] همه خرج میکرد *

پادشاهي دقت و جزرسي بسیار مي کرد - و بکارهای خود بیخبر محض بود - و پهلوی چرب داشت - هرکس را که نواخت اگر هزار تقصیر مي کرد در عزت و قرب او نقصان نمي آورد - گاهے شعر هم مي گفت - اما اظهارش مکروه مي دانست - ازو ست * فرد *

* ننگ دلم بود که بهشت آرزو کند *
* دوزخ نصیب من بود و آرزو مباد *

از پسرانش احوال خان زمان امانيء و لهراسپ مهابت خان جداگانه سمت تحریر یافته - اما میرزا دلیر همت (که ظالم طبیعت و کاهل خدمت بود) و میرزا گرشاسپ (که داماد آله وردي خان شد) و میرزا بهروز و میرزا افراسیاب هیچ کدام ترقي نکرده بدیار خاموشان منزل گزیدند *

* مختار خان سبزواري *

سید محمد نام از سادات بني مختار است که از خیار ذریت رسول مختار اند - سلسلهٔ نسب این سادات عالي درجات به ابو المختار النقیب امیر الحاج منتهي مي شود - نقابت مشهد منور مرتضویه علیه السلام و امارت حج اسلام مدتے به اکابر این خاندان علیه مفوض بود - امیر شمس الدین علی ثاني نقیب النقبای ممالک عراق و خراسان [که بعه واسطه بامیر شمس الدین علی ماضي (که آخر نقبای زمان شاه

(۲)
عباس بود) میرسد] در زمان سلطنت شاهرخ میرزا از نجف اشرف بخراسان آمده در بلدهٔ سبزوار متوطن گردید - و دیگرے مثل او بکثرت خیل و حشم از عراق بر نیامد - چون نوبت بامیر شمس الدین ثالث (که از اکابر متاخرین این سلسله است) رسید در علو قدر و رفعت شان از جمیع اعیان خراسان در گذرانید - و اکثر ولایت سبزوار را خریده ملکی خود ساخت - هنگامی (که عبد الله خان اوزبک والی توران بر هرات و توابع آن استیلا یافت) رؤسا و اهالی خراسان سر به ربقهٔ اطاعت او در آوردند - مگر امیر شمس الدین (که از سبزوار فروکش نموده) به ایلي نگرائید - عبد الله خان
(۳)
استمالت نامهٔ باین بیت رقم فرمود

* بیت *

* درخت دوستي بنشان که کام دل ببار آرد *
* نهال دشمني برکن که رنج بے شمار آرد *

میر اصلا حساب ازو بر نداشته بے محابا در جواب نوشت ؎

* بیت *

* چو مهمان خراباتي بعزت باش با رندان *
* که درد سر کشي جانان گر این مستي خمار آرد *

و این جرأت و خود داري باعث افزایش الطاف شاه طهماسپ

---

(۲) نسخهٔ [ا - ج] زمان بن العباس - (۳) نسخهٔ [ج] رقم نموده ٭

صفوي داراى ايران گرديد - مير را بخطاب سلطاني برنواخته صاحب طبل و علم گردانيده تمام آن ولايت را مع شيء ازلحم باقطاعش تفويض فرمود - و سيد فاضل مير محمد قاسم نسابه نيز از مشاهير متاخرين اين طبقه است - و همچنين مير شرف الدين ازين سلساه است كه در عهد فرمانرواني سلطان حسين ميرزا [چون آستانهٔ بلخ (كه بحضرت اميرالمؤمنين عليه السلام منسوب است) ظاهر شد] بتكليف آن پادشاه مرحوم از سبزوار ببلخ شتافته به نقيب النقبائی آن ديار نامزد گشت - و پس ازان (كه پادشاه مذكور درگذشت و حوادث و فتن سركشيد) او ازانجا برآمده بهند بار غربت گشود - اولادش (۲) درين ملک اقامت ورزيدند *

بالجمله سيد محمد مذكور در سلطنت جنت مكاني بخطاب مختار خان و منصب در هزاري هزار و دويست سوار پايهٔ افتخار برتر افراخت - و در آخر عهد آن پادشاه بنظم صوبهٔ دهلي مي پرداخت - و در سر آغاز جلوس اعلی حضرت به تيولداري سركار مونگير مضاف صوبهٔ پتنه (كه پيوسته بسرحد بنگاله است) تعين گشت - و مدتها دران الكه بسر برد - و در سال دهم عبد الله خان فيروز جنگ ناظم صوبهٔ بهار با ساير كمكيان آنجا بقصد استيصال (۳) پرتاب أجينيه

(۲) نسخهٔ [ج] گشود - و اولادش (۳) نسخهٔ [ج] اجنيه *

(که از زمینداران مفسدپیشهٔ آن ولایت بود) راهي گردید -
و مختار خان را بهراولی فوج بر گزید - چون قلعهٔ بهوجپور
حاکم نشین آن سر زمین (که آن بومی شورش گرا درانجا
متحصن بود) بعد محاصرهٔ شش ماه مفتوح شد پرتاب
حویلی خود را مستحکم ساخته آویز و ستیز گرم کرد - تا
درضمن آن راه گریز بدست آورده بدر رود - و مختار خان
(که مقدمهٔ لشکر بود) محاذی دروازه ملچار خود نموده
لوازم سعی بهادرانه بکار برد - و زیاده بر یک شبانه روز نکشید
که او مغلوب رعب گشته زینهار جویان بر آمد - و پس از
انجام این مهم کمابیش یک ماه نگذشته بود که در همین
سال آغاز سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت هجري افغانی
(که متعهد ضبط تیولش بود) هنگام تنقیح محاسبه شمشیر
کین آخته برو انداخت - اگرچه مختار خان هم جمدهرے بآن
زیاده سر رسانید اما کارگر نیاید - حضار آن نابکار را از هم
گذرانیدند - و خان مزبور نیز بهمان زخم جهان را پدرود
نمود - گویند باز خواست محاسبه را بمصادره رسانیده از
عامل یاد داشت بستد - و باز محال طلبي مي کرد - هرچند
او ضعیف نالیها نمود رحمی نا کرده تهدید بحبس و شکنجه
کرد - چون برخاست که درون رود سد راه گردید - و بیخبر
زخم منکر رسانید - در اجمیر در احاطهٔ دیوار بیرون نزدیک

قبر خواجگي حاجي محمد مدفون گشت - احوال سه پسرش شمس الدين خان مختار خان و داراب خان و جان سپار خان جدا جدا تحرير يافته *

* مير محمد امين مير جملهٔ شهرستاني *

از اعيان سادات اصفهان است مشهور بسادات شهرستان - برادر کلانش مير جلال الدين حسين صلائي تخلص (که فاضل مستعد بود) منظور نظر شاه عباس ماضی صفوي گشته بمنصب صدارت (که از اعاظم مناصب ايران است) امتياز يافت - چون او در گذشت برادر زادهٔ او ميرزا رضي پسر ميرزا تقي بجای عم خود بدان رتبهٔ گرامي فائز گرديد - و از وفور قابليت و طالع مندي بمصاهرت شاهي بلند رتبگي يافت - و برشد کاردانی توليت اوقاف خاصهٔ آن پادشاه عالي جاه بر حضرات ائمهٔ معصومين عليهم السلام و منصب مهر داري توقيعات علاوهٔ منصب صدارت گشت - و در سنه (۱۰۲۶) هزار و بيست و شش بساط هستي در نورديد - صدارت ايران به پسرش صدر الدين محمد (که دختر زادهٔ شاه و طفل رضيع بود) مقرر شده نيابت بميرزا رفيع عم زادهٔ آن مرحوم قرار گرفت - و بالآخره او نيز مستقلاً بامر صدارت مي پرداخت *

بالجمله میر محمد امین در سنه (۱۰۱۳) هزار و سیزده از عراق بدیار دکن وارد گشته در خدمت محمد قلي قطب شاه والي تلنگ بوسیلهٔ مرتضی ممالک میر مؤمن استرآبادي نوکر گردید - میر مؤمن خواهرزادهٔ میر فخر الدین سماکي بود - و در صلاح و تقوی درجهٔ عالي داشت - و در ایران بتعلیم سلطان حیدر میرزا پسر شاه طهماسپ صفوي قیام مي نمود - و پس از وقوع قضیهٔ ناگزیر شاه و کشته شدن میرزا حیدر و استیلای شاه اسمعیل ثاني تاب توقف نیاورده بدکن آمد - و بنابر اتحاد مذهب از سایر سلاطین آن مملکت ملازم محمد قلي قطب شاه گشته منصب پیشوائي و وکالت یافت - و سالها مدار دولت قطب شاه برو بود - میر محمد امین از مددگاری بخت و توافق اقبال در مزاج محمد قلي (که از دوام ارتکاب مدام خود بمهمات ملکي و مالي نمي پرداخت) چنان جا کرد که او بخطاب میر جملگي بر نواخته همگي حل و عقد امور بکار آگهی میر وا گذاشت - و پس ازو (که پسر نداشت) نوبت حکومت به برادر زاده اش سلطان محمد قطب شاه رسید - او از رشادت و هوشمندي خود متوجه مهمات ایالت گشت - نقش میر با او خوب ننشست - اما سلطان محمد اصلا دست تصرف و طمع باموال و اشیای میر دراز نکرده بآئین نیک رخصت فرمود - میر از گلکنده به بیجاپور

(۲)
پیوست - با عادل شاه نیز صحبت او در نگرفت - ناگزیر براه دریا بوطن مالوف شتافته در عراق بملازمت شاه عباس صفوي استسعاد یافت - و بسبب میر رفیع صدر (که برادرزاده او مي شد) مشمول عواطف شاهي گردیده - و در خدمت شاه پیشکشهای لائق بدفعات گذرانید - و مدت چهار سال بعزت و آبرو روزگار بسر برد (۳) - اما میر مي خواست که در خدمت شاه صاحب منصب عالي باشد - و شاه را مطرح نظر آنکه بالتفات زباني سرگرم داشته نفایسی (که درین مدت فراهم آورده) بر گیرد - چون میر دریافت که حقیقت کار چیست بالضرور بملازمان جنت مکاني التجا آورد - جمعی از قصور فهمیدگي احوال او چنانچه باید در نیافته بخدمت جنت مکاني یکی را به صد معروض داشتند - آن پادشاه عالي جاه فرماني بخط خاص خود بطلب میر بر نوشت - او از اصفهان فرار نموده در سال سیزدهم سنه (۱۰۲۷) هزار و بیست و هفت هجري بملازمت مستسعد گشت - و بمنصب دو هزار و پانصدي دویست سوار و خدمت عرض مکرر سرافراز گردید - و در سال پانزدهم از تغیر ارادتخان بمیر ساماني سرکار والا سر بر افراخت *

چون نوبت سلطنت به اعلی حضرت رسید مدتے بوسیلۀ

---

(۲) نسخۀ [ب - ج] و با عادل شاه - (۳) نسخۀ [ب] بسر مي برد *

دیرین بندگي بمیر ساماني اختصاص داشت - و در سال هشتم از تغیر اسلام خان بپایهٔ والای میر بخشیگري بر آمده باضافهٔ هزاري پانصد سوار بمنصب پنجهزاري دو هزار سوار چهرهٔ کامیابي بر افروخت - و دهم ربیع الآخر سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت هجري سال دهم جلوس بآزار لقوه و فالج رخت هستي بر بست - میر اگرچه در سیادت و شرافت نسب مرتبهٔ بلند داشت اما از اخلاق مرضیه و اطوار بهیه نصیبهٔ نداشت - بسیار سبک مزاج و تند خو بود - و در مذهب امامیه سخت متعصب - روزے در حضور اعلی حضرت تقویت مذهب درمیان آمد - میر بتندي حرف زد - پادشاه فرمود که میر واقعي اصفهاني ست - چه مردم آنجا بدرشتي و تندي اشتهار دارند - گویند در سال چهارم (که اعلی حضرت بخطهٔ برهانپور اقامت داشت) بنابر امساک باران گراني و غلا بجائے انجامید که جانے بنانے میدادند - کس نمي خرید - و شریفے برغیفے مي‌فروختند - نمي ارزید - متصدیان مهمات پادشاهي و عمدها بحکم والا آش پزخانها (که بلنگر زبان زد روزگار است) در هر بلده ترتیب دادند - دران هنگام میر جمله نامے بسخاوت بر آورد - شب و روز در برهانپور لنگر طعام جاري داشت - و نقد و اجناس نیز بمردم خیرات کرد - اگرچه آن وقت هم مردم ایران مي گفتند که کرم

مير جبلي نيست اما اين طعن و سرزنش صريح ناشي از هوء باطن است - و الا اين امر بتكلف هم مورد تحسين و محل جزا ست *

اصفهان از معظم بلاد ايران است - * بيت *

* اصفهـــان نيمۀ جهـــان گفتنـــد *

* نيمـــۀ وصف اصفهـــان گفتنـــد *

بقول اصح از اقاليم چهارم است اگرچه برخي بجهت طول و عرض از اقليم سيوم شمرده اند - از كهنه شهرهاى عراق است - در قديم يهوديه ميخواندند - چه بني اسرائيل از بخت نصر گريخته گرد عالم مي گشتند - چون خاك اينجا را موازن خاك بيت المقدس يافتند شهرے طرح انداخته به يهوديه موسوم ساختند - و برخي بناى آنرا به اصفهان بن سام نسبت دهند - جوقے از ابنيۀ اسكندر بر شمرند - ابن دريد گويد اصفهان لفظ مركب است از اصف بمعنى شهر و هان بمعنى سواران - و در فرهنگ رشيدي گويد اسپاه و اسپه لشكر و سگ و همچنين سپاه و سپه - و ازين ماخوذ است اسپاهان چه آن شهر هميشه موضع اقامت سپاه ايران بود - و دران سگ نيز بسيار بود - چنانچه مولف تاريخ اصفهان علي بن حمزه گفته - و الف و نون براي نسبت است - انتهى كلام الرشيدي - و اصفهان معرب اسپهان است - گويند ابتدا چهار ديه بود

کزان و کوشک و جوباره و دشت - چون کیقباد آن را پاي تخت ساخت شهرے عظیم شد - و آن دیهات هر یکی موسوم بکوچه گردید - زنده رود (که به زاینده رود شهرت دارد - و گویند ازان هزار نهر جدا شده) پایان آن شهر روان است - شاه عباس ماضي در ایام فرمانروائي خود دار السلطنة ساخت - و چندان عمارات عالیه و حدائق طرب افزا اساس گذاشته بآبادي و معموري آن بلده همت گماشت که مزیدے بران متصور نیست - و تا انقضای دولت صفویه مستقر خلافت بود - در فترت افغانان خرابي بدان معموره راه یافت - آب و هوای خوب دارد - مردمش بیشتر خوش صورت و لطیف طبع اند - و صاحب کمالان ظاهر و باطن بسیار ازان مکان بر خاسته اند - پیشتر مردم آنجا شافعي مذهب بودند - اما الحال همه شیعه لیکن اکثر درشت و تند خو مي باشند - و گفته اند که اصفهاني خالي از بخل و خست نباشد - از صاحب بن عباد آورده اند که مي گفت هرگاه باصفهان میرسم در خود خست مي یابم - در حق این شهر و اهل شهر جرسے جنبانده اند

* بیت *

* همه چیزش نکوست الاّ آنکه *

* اصفهاني درو نمي باید *

* محلدار خان *

پسر محلدار خان چرکس است - در دولت نظام شاهيه بمزيد قرب و اعتبار اختصاص داشت - چون در دکن بسيار گذرانيده بود به دکني شهرت گرفت - پس از فوتش نظام شاه پسر او را بلقب پدر ملقب نموده نامی بسرداري و سرفوجي بر آورد - و در سال ششم جلوس فردوس آشياني هنگامی (که مهابت خان سپه سالار قلعهٔ دولت آباد را محاصر داشت) او برهنموني بخت بيدار از قصبهٔ تيالي (۲) (که دريتولا مشهور به نعمت آباد (۳) و مضاف سرکار کالنه است) بسپه سالار پيغام نمود که اين مکان را بهرکه اشاره رود حواله کرده خود را پيش شما مي رسانم - هرچند صدق مقالش پرتو ظهور ميداد سپهسالار بجهت اظهار هواخواهي و دولت سگالي او بر همگنان گزارش نمود (که چون بنده و بار ساهو بهونسله و رندوله خان بيجاپوري در بيجاپور است) اگر ترکتازي نموده بدان دستبردے نمايد به ازين دستاويزے براى ظهور عنايات پادشاهي نخواهدبود - محلدار خان بياوري روزگار بے محابا بر سر قصبهٔ مذکور تاخت - ازانجا که حسن اتفاق بآساني باعث نشستن نقش مرادے چند مي گردد دران نزديکي زن

---

(۲) نسخهٔ [ب - ج] محاصره داشت - (۳) نسخهٔ [ا - ج] بنالي [و در بعضی نسخه] بينالي *

و دختر ساهو (که با خزانه و اسباب کثیر از جنیر بدانجا آمده بودند)(۲) بدست او افتاد - و قریب چهار صد اسپ و یک لک و پنجاه هزار هون با فراوان اسباب و اجناس بهونصلهٔ مذکور و بقدر دوازده هزار هون از نقد و جنس رندوله خان بتاراج رفت - خان مذکور مورد هزاران تحسین و آفرین گشته عیال ساهو را بر وفق نوشتهٔ سپه سالار بجعفر بیگ قلعه دار کالنه سپرده خود باولیای دولت پیوست - و در آغاز سال هفتم از دکن بدار الخلافهٔ آگره شتافته سعادت آستانبوس اندوخت - و بمنصب چار هزاري ذات دو هزار سوار و عطای(۳) بیست هزار روپیه نقد و دیگر عنایات خسروانه سر برافراخت - و سرکار مونگیر از توابع صوبهٔ بهار در اقطاع او مقرر گشت *

و چون مشار الیه از سایر امرای دکن بمتانت و فطانت امتیاز داشت در همین سال بمرحمت علم و نقاره فرق عزت برافراخت - و بخدمت فوجداري سرکار گورکهپور از تغیر مخلص خان سرافراز شده رخصت تعلقه یافت - و پستر در کومکیان دکن منتظم شده در تقدیم خدمات پادشاهي مي پرداخت - با آنکه از قوم چرکس بود از وطن‌گزیني در ولایت دکن وصلت و خویشي بهمه مردم کرد - چنانچه

(۲) نسخهٔ [ب - ج] آمده بود - (۳) نسخهٔ [ج] عطایای *

صبیهٔ خود را بپسر دلاور خان حبشي (که پدرش نیز از امرای نظام شاهیه بود) داد *

* مرشد قلي خان ترکمان معروف *
* بمروت خان *

در عهد جهانگیري از ایران دیار رسیده بمنصب هفصدي دو صد سوار در سلک ملازمان پادشاهي انسلاک یافت - و در سال سیوم فردوس آشیاني بمنصب هزاري سر برافراخته بخدمت آخته بیگي اختصاص گرفت - و چون فروغ معامله داني و کارطلبی او پرتو ظهور داد (ازانجا که در خدمت میر تزکي مرتبه سنجي و پایه شناسي منظور مي باشد - و خلیل الله خان میر تزک از فرط خشونت مزاج کار موافق مرضی پادشاهي نمي کرد) در سال ششم آن کار نیز بمروت خان ضمیمهٔ خدمت سابق گشته بافزونی پانصدي منصب و خطاب عم خود مرشد قلي خان (که للهٔ شاه عباس ماضي بود) نوازش یافت - و هنگامی (که رایات پادشاهي از آگره بصوب دولت آباد ارتفاع یافت

* بپادشاه جهان این سفر مبارک باد *

ع *

ازان سال آگهي بخشد) از منزل روپباس فوجداري متهرا و مهابن و مالش شقاوت کیشان آن مرز بوم شورش لزوم بخان

(۲) یعني سنه هزار و چهل و پنج هجري *

مرتوم تفویض یافت . و چون افزونی جمعیت نا گزیر ضبط آن سر زمین بود باضافهٔ پانصدي ذات هزار و سیصد سوار بمنصب دو هزاری دو هزار سوار و مرحمت علم عز افتخار اندوخت - و پس ازان (که نقش عملداری او دران بوم فتنه خیز درست نشست و سرکشان تمرد پیشه دست خوش سرچنگهای زبردست او گشتند) مورد تفضل پادشاهي شده بافزایش پانصدی پانصد سوار و عطای نقاره مباهي گردید .

و در سال یازدهم سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت هجري در اثنای تاخت بریلي از مواضع مفسدان (که همگي شورش گزینان آنجا در پناه دیوار بهت آتش افروز هنگامهٔ کین توزي بودند) بزخم تفنگ نقد زندگي در باخت - بسکه در فوجداری متهرا بند و اسیری بسیار نموده کنیزان جمیلهٔ پري چهره (که هر یکی در حسن و ناز از دیگرے گرو سبقت مي برد) بسیار فراهم آورد - گویند در کوردهن نگر (که محاذی متهرا آن طرف آب جون است - و آنرا مولد و منشأ کشن میدانند) در شب هشتم از ماه سانون (که باعتبار میلادگان آنرا جنم اشتمي خوانند) غریب مجمع از زن و مرد هنود واقع مي شود - اتفاقاً خان مذکور بروش آنها قشقه کشیده (۲) و دهوتي پوشیده دران هجوم عام نظارگی حسن بوده گشت

---

(۲) در نسخهٔ [ج] حرف [واو] نیست .

و واگشت مي‌نمود - زنی دید (که بجمال رشک ماه بود) مثل گرگی (که در رمه درآید) او را برداشته روان شد - چون مردمش کشتي در کنار آب مهیا داشته بودند بران نشسته راه اکبرآباد گرفت - هنوز اصلا اظهار نکردند که دختر که بود - احوال مرشد قلي خان شاملو (۲) للهٔ استاجلو خالي از غرائب نیست - مجملی بر زبان قلم مي گذرد *

مشار الیه حاکم خواف و باخرز بود - چون علي قلي خان شاملو حاکم هرات و امیرالامرای خراسان متکفل للگی عباس میرزا (که از زمان جد خود شاه طهماسپ صفوي ایالت خراسان داشت) گردید - و سلطان محمد خدا بندہ والد شاهزادهٔ مذکور بفرمانروائی ایران دیار رسیده بسبب عدم بصارت او کار قزلباش به بے‌ضبطي کشید - و ملک محل حوادث و فتن گشت - باقتضای عقل مصلحت اندیش امرای خراسان را با خود متفق ساخته در سنه (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نه عباس میرزا را سریر آرا ساخت - و مخاطب بشاه عباس نمود - مرشد قلي خان از همه بیشتر درین باب کمر موافقت بسته عهد و پیمان یکجهتي استوار نمود - اما مرتضی قلي خان درناک حاکم مشهد مقدس (که خود را همسر علي قلي خان و بیگلربیگی نصف خراسان مي گرفت) یکتائي نورزیده در

(۲) نسخهٔ [ج] مرشد قلي خان للهٔ استجلو *

کارنکني افتاد - سلطان محمد خدا بنده با لشکر گران متوجه خراسان گشت - علي قلي خان تاب تقابل در خود ندیده در حصار هرات متحصن گردید - و مرشد قلي خان در تربت تحصن جست - بعد از وقوع نزاع و جدال قرار بر مصالحه یافت - سلطان محمد بشرط ایلي و اطاعت بدستور سابق هرات را بشاهزاده و علي قليخان مسلم داشته معاودت نمود - و بپاس خاطر خان مذکور مرتضی قلي خان را از مشهد مقدس تغیر ساخته بجهت تالیف قلوب مرشد قلي خان و طائفهٔ استاجلو حکومت آنجا را بسلیمان خان (که بزرگ زادهٔ آنها بود) نامزد کرد - و هنوز او استقامتي دران ملک نیافته بود که مرشد قلي خان زیارت روضهٔ مطهرهٔ حضرت امام الجن و الانس تقریب کرده بشهر در آمد - و ابواب مکر و حیله گشوده بچرب زباني و چاپلوسي اظهار اخلاص و عقیدت بسلیمان خان نمود - و پس ازان (که بتفاریق مردم او جمع آمدند) بسلیمان خان پیغام داد که شما را قشون و لشکرے آراسته (که از ضبط سرکشان این ناحیه بیرون توانند آمد) نیست بعهدهٔ من واگذاشته خود بجانب خواف و باخرز رفته بفراغت بگذرانید - او کام نا کام رضا جو گشته روانه شد - و از اثنای راه احمال و اثقال انداخته بعراق بدر زد - و مرشد قلي خان بر مشهد مقدس مستولي گشته

سرکشان اکثر محال خراسان را برفق و ملایمت مطیع و منقاد خود ساخت . و بمرتبهٔ در تالیف دلها کوشید که حکمش در انجای خراسان نافذ گشته شوکت و اقتدارش متزاید گردید . پستر بعلي قليخان اظهار محبت و اخلاص نموده برادر خود ابراهیم خان را نزد او فرستاد (که ترغیب ملک گیري کرده خان را با جناب شاهي بجانب مشهد مقدس بیارد) تا مراسم فدویت و عقیدت بتقدیم رساند *

چون بسا مهمات دنیا ازان قبیل است که در آغاز بمصادقت و دوستي فرا گیرند و در انجام بمخالفت و دشمني بر خیزند ریش سفیدان شاملو اقتدارش مکروه پنداشته بسعایت در آمده (۲)
فیما بین آن دو سردار اسباب وحشت سرانجام دادند . و رفته رفته کار بجائي رسید که علي قلي خان شاه را برداشته فوج بمشهد کشید . مرشد قلي خان سر جنگ نداشت و میخواست مهم هر گونه باصلاح گراید . در سوسفید ترشیز برابر هم فرود آمدند . علي قلي خان بهیچ وجه سر بمصالحه نجنبانیده عنان حزم و هوشیاري از دست داده خود مباشر حرب گردید . و بر جماعتي تاخته پراگنده ساخت و بتعاقب آنها پرداخت . مرشد قلي خان با معدودے در جانبي ایستاده بود . نظرش بر لواي شاهي افتاد . ممنون طالع

---

(۲) در نسخهٔ [ا] حرف [واو] نیست *

خون گشته همت بران مقصور ساخته آن شهریار بلند اقبال را بدست آورد - و بهمان مردم کمی (۲) بر اعادي حمله برده شکست فاحش داد - پس ازان (که علي قلي خان از تعاقب آن گروه باز آمد) از لشکر قول و علامت چتر شاهي اثرے ندید - متحیر گشته در کمال یاس و ناکامي راه هرات پیش گرفت - مرشد قلي خان با سعادت ابدي توامان گشته ازین عطیهٔ غیر مترقب کلاه شادمانیش بر تارک گردون سائید - و بعلي قلي خان نامهٔ محبت آمیز بطریق معهود چاکرانه نوشته گله مندیهای دوستانه نمود - و این سانحه را باقتضای سرنوشت آسماني حواله نمود *

بالجمله مرشد قلي خان اسباب سلطنت شاه عباس را ترتیب داده خود من حیث الاستقلال بر مسند وکالت و للگي تکیه زد - و چون عرصهٔ عراق را غبار آشوب و بد نسقي در گرفته بود بدار السلطنة قزوین (که مقر خلافت شاهان صفویه بود) خالي شنیده مرشد قلي خان شاهزاده را بر داشته بسرعت هرچه تمامتر از راه دامغان بقزوین در آمد - اقسقالان طوائف قزلباش از هر جانب بتهنیت قدوم رو آوردند - و چون این خبر باردوی سلطان محمد خدا بنده رسید از متجنده و اراسط الناس تا اعیان و روشناس دربار (۳) (که همه خانهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ا] مردم وی - (۳) نسخهٔ [ج] با *

کوچ در قزوین داشتند) بے رخصت شروع در رفتن کردند *

چون قضا رسیده بود امراے عمده (که راتق و فاتق سلطنت بودند) نیز عنان مصلحت از دست داده قرار برفتن قزوین دادند - و عهد و پیمان از مرشد قلي خان گرفته خاطر خود جمع ساختند - و چون بآن بلده در آمدند سلطان محمد خدا بنده (که از اوضاع ناهموار روزگار و گیر و دار جهان ناپایدار دلگیر گشته گوشهٔ عافیت و فرغت میطلبید) بملاقات فرزند ارجمند شاه عباس اظهار مسرت و شادماني کرده خود را از پادشاهي خلع نمود و فرق پسر را بتاج شاهي بیاراست - روز دیگر مرشد قلي خان ایوان چهل ستون را آراسته شاه را بر تخت فرماندهي برآورد - و امرا را بمواخذهٔ خون سلطان حمزه میرزا در آورد - و چند نفر عمده را (که رکن رکین سلطنت بودند) بد تیغ کشیده (۲) تقصیر ساير امرا و ارباب مناصب بعفو مقرون ساخت - ازآنجا که اکثریه چنین جاري شده [که هرکه از شجعان روزگار و بلند همتان نامدار در اعتلای لوای دولت پادشاهي و ارتفاع علم سلطنت صاحب اقبالی (۳) سعي و جانفشاني بکار برده عرق ریز تردد نمایان گردد هرگز بر بستر کامراني نیاسوده از ساقي دوران غیر از جرعهٔ تلخ کامي ننوشد - و آن همه اعانت و موافقت بمخالفت و عداوت کشد

(۲) نسخهٔ [ب] ته تیغ کشیده - (۳) نسخهٔ [ا] شاهي *

و حقوق بعقوق سر بر مي‌آرد - و آخر الامر سر در سر آن مي بازند (شايد وجهش آنست که سلاطين ذوي الاقتدار دور انديش از مشاهدهٔ آثار عزم بلند و افتخار در امور عظيمه ابقای او را منافی مصلحت خود تصور نموده بتضييع او مي کوشند) اگرچه ظاهر آنست (که بيشتر امزجه مجبول خدمت فروشي و کار آرائي ست) بقدر صدور نخوت رعونتي راه مي يابد و آنرا غيرت سلطنت بر نمي‌تابد] چون پايهٔ قدر و منزلت مرشد قلي خان بايوان کيوان رسيد و رتق و فتق امور کلي و جزئی سلطنت بدو باز گرديد آتش حقد و حسد در کانون سينهٔ همسران و همچشمانش اشتعال يافت - چون شاه (که نشو و نما در طائفه شاملو يافته بود و للگی مرشد قلي خان و درميانهٔ (۲) استاجلو بودن مرغوب طبعش نبود و درين وقت سلوکی که مي کرد نيز نا دلخواه بود) در سال دوم جلوس خود سنهٔ (۹۹۷) نهصد و نود و هفت هجري هنگامی (که جانب خراسان بر آمده بود) بجمعی اشاره نمود که ناگاه بکشک خانهٔ او در آمده در خواب کارش تمام ساختند *

* مخلص خان *

برادر کلان آله وردي خان مشهور است - در مبادی حال ملازم سلطان پرويز بود - از رشادت و کاردانی بپايهٔ ديوانی

(۲) نسخهٔ [ج] درميان *

شاهزاده برآمده بحکومت و حراست صوبهٔ پتنه (که در تیول سلطان مقرر بود) مي پرداخت - در سال نوزدهم جهانگيري (چون شاهزاده ولي عهد شاهجهان بعد کشته شدن ابراهيم خان فتح جنگ حاکم بنگاله فوجي برسم منقلا بسرداري راجه بهيم پسر رانا امر سنگهه بر سر پتنه فرستاد) مخلص خان را پاي همت از جا رفته با آن (که الهٰيار خان پسر افتخار خان (۲) و شير خان افغان کمکي بودند) توفيق ياري نکرد که حصار پتنه را استحکام داده روزے چند تا رسيدن عساکر پادشاهي بگذراند - بجانب الهٰ آباد شتافت - و پس ازان در ملازمان جنت مکاني انتظام يافته بقرب و اعتبار فائز گرديد - در هنگامهٔ شهريار بهمراهي خواجه ابو الحسن در هراولي يمين الدوله بود - پس از جلوس اعلى حضرت بمنصب دو هزاري ذات و سوار و عنايت علم سر برافراخته بفوجداري نرور (۳) دستوري يافت - و بعد ازان باضافهٔ منصب و عطاي نقاره کاميابي اندوخته بخدمت فوجداري سرکار گورکهپور مفتخر و مباهي گشت - و در سال هفتم بمنصب سه هزاري و صوبه داري تلنگانه (که دران وقت عبارت از ناندير وغيره محالات صوبهٔ محمد آباد بود) سربلند گرديده بدان صوب مرخص گشت - و در سال دهم سفر آخرت برگزيد (۴) - گويند سواري جميله

(۲) نسخهٔ [ب] الله يار خان - (۳) نسخهٔ [ج] نرورار - (۴) نسخهٔ [ج] شد ه

بسيار جمع كرده بود - و در مرض موت پانصد اسامي آزاد كرد *

پسرش ميرزا لشكري (كه علامهٔ روزگار بود - و در بے صرفه گوئي و هرزه خائي مشهور) به پشت گرمئ التفات مهابت خان در درگاه پادشاهي دولت رو شناسي (۲) اندوخت - گويند اول باعث كارشكنئ خانجهان لودي آن بو الفضول گشت - شبی در غسل خانه بر سر اهتمام با حسين خان و عظمت خان پسران خان مذكور خارج آهنگي نمود - آنها بر در تشدد زدند - او گفت مردانگئ شما فردا ظاهر خواهد شد كه پدرت را زنجير در پا كرده يک كرور روپيه مي گيرند - چون شب چوكئ خان جهان بود پسران به تيش خانه آمده بپدر اين حرف رسانيدند - چون ايام دولتش بانتها رسيده بود اينحرف پوچ بے اصل علاوهٔ واهمهای او گرديده خانه نشين شد - اسلام خان بحكم پادشاهي آمده استفسار وجه انزوا نمود - دران وقت حرف ميرزا لشكري گل كرد - اعلی حضرت او را مقيد و مسلسل بقلعهٔ گواليار فرستاد - و بعد رسيدن كار خان جهان بجائے كه رسيد از زندان رهائي يافته در ديار غربت مي زيست - تا باجل طبيعي در گذشت - و پسر ديگرش زوالي ست كه تا سال بيستم اعلی حضرت بمنصب هفصدی صد و پنجاه سوار سرفراز بود *

---

(۲) نسخهٔ [ج] روشناس *

* معتمد خان محمد شریف *

از مردم غیر مشاهیر ایران است - چون بهندوستان وارد شد بدستیاری بخت بیدار بدولت روشناسی جنت مکانی فائز گشت - و در سال سیوم بخطاب معتمد خان سرافرازی یافت - در حق او ظرفای مغایهٔ آن وقت این بیت گفتند

* بیت *

* بدور شـاه جهـانگیر خانی ارزان شد *

* شریفه بانوی ما رفت و معتمد خان شد *

مدتے بخشیگری احدیان داشت - در سال نهم سلیمان بیگ فدائی خان بخشی لشکر شاهزاده شاهجهان (که بمهم رانا مامور بود) فوت کرد - و معتمد خان به بخشیگری عساکر شاهي تعین گشت - و در سال یازدهم (چون شاهزاده بتنسیق مملکت دکن دستوري یافت) معتمد خان باز ببخشیگری فوج امتیاز گرفت - و در هنگامے (که جنت مکانی مرتبهٔ اول بگلگشت کشمیر خرامش فرمود - و مرکوز خاطر معلی سیر بهار آن دیار بود) ازانجا (که درین موسم کتل پیرپنجال از برف مالامال می باشد - و عبور لشکر ازان راه دشوار بلکه محال) براه پکهلي و دمتور (۲) نهضت اتفاق افتاد - و بر رودخانهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] پکلي و دهمتور ه

کشن گنگا جشن سال پانزدهم مطابق سنه (۱۰۲۹) هزار و بیست و نهم هجري آراستگي یافت *

و چون ازین منزل تا کشمیر همه جا راه بر کنار بهت است و از دو جانب کوه بلند دارد و اکثر کتلها بغایت تنگ و دشوار واقع شده (که مرور بصعوبت میسر مي‌آید) لهذا میر اهتمامی آن بعهدهٔ معتمد خان تفویض یافت که غیر از معدودے در رکاب پادشاهي کسے را از امرای عظام وغیره نگذارد - خان مذکور در پای کتل بهلباس فرود آمد - و حسب اتفاق (چون سواری جنت مکاني متصل خیمهٔ او رسید) برف و باران بمرتبهٔ هجوم کرد که مزاج پادشاهي بتشویش گرائیده با اهل حرم در خیمهٔ او فرود آمد - و از آشوب آن طوفان محفوظ گشتند - و شب بآسودگي بسر بردند - پادشاه لباسے (که در بر داشت) بمعتمد خان مرحمت فرمود - و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار سرش را باوج برین رسانید - غریب تر آنکه با وصف جریدگي (که لازمهٔ سفر کشمیر است) آن قدر خیمهای متعدد و فرش و جامهٔ خواب و مصالح باورچي خانه و اسباب و آلات ضروري (که آنچه سرکار اهل دولت را در خور باشد) همراه داشت که حاجت بعاریت طلبي نشد - و چندان شیلان کشید که بهمه مردم اندرون و بیرون کفاف نمود *

سبحان الله آن وقت چه خير و برکت بوده که در قليل منصبي‌هاى (۲) چنين هنگام اين همه اسباب و سامان بود که بيگاه و بيخبر از عهدهٔ مهمانداري پادشاه هندوستان بر آمد - در همين مراجعت کشمير از تغير مير جمله بخدمت عرض مکرر چهرهٔ کاميابي افروخت - و چون بدولتخواهي شاهزاده شاه جهان مشهور بود بعد از جلوس باضافهٔ منصب و بمزيد قرب و اعتبار اختصاص گرفت - و در سال دوم از تغير اسلام خان به بخشيگري دوم سر بر افراخت - و در سال دهم از انتقال مير جمله بتفويض خدمت والاى مير بخشيگري و از اصل و اضافه بمنصب چارهزاري دو هزار سوار بلند مرتبه گرديد - و در همين سال باعانت سيو رام کور برادر زادهٔ راجه بتهل داس (۳) باتفاق راجهٔ مذکور بولايت دهنديره تعين گشت - معتمد خان اندرمن زميندار آنجا را گرفته بحضور آورد - و در سال سيزدهم سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نهم هجري از سپنجي سرا در گذشت - اگرچه در تاريخ داني شهرۀ داشت اما از اقبال نامهٔ جهانگيري (که بعبارت سليس و مربوط نوشتهٔ کلک اخبار طراز اوست) معلوم ميشود که سليقهٔ تاريخ نويسي نداشت - چه باوصف عهدهٔ عهد نويسي اصلا بجزئيات ضروري نپرداخته - بلکه معظم وقائع را هم با حذف و اسقاط

(۲) نسخهٔ [ج] قليل منصبىٔ چنين هنگام - (۳) نسخهٔ [ب] بيتهل داس

بسیار بقید تحریر کشیده - دوستکام پسرش تا سال سی‌ام بپایهٔ هشتصدی دو صد سوار رسیده بدفعات ببخشیگری گجرات و کابل و بنگاله تعین یافته - سال هفتم جلوس عالمگیری در بنگاله فوت نموده - محمد اشرف (۲) برادر معتمد خان در تیولداری لکهنؤ عمارات عالیه درانجا بنا کرده - و سرا و پورهٔ اشرف آباد اساس نهاده - و باغی نیز طرح انداخته که سیرگاه عالم بود - تاریخ آنرا بر دروازه بخط کتبه کنده - (۳) بوستان دوستانٔ - دران باغ منزوي بود تا بسرا بستان بقا شتافت *

* میرزا رستم صفوي *

برادر خرد میرزا مظفر حسین قندهاري ست - در احوال او گذشت که سلطان محمد خدا بنده داراى ایران قندهار را به مظفر حسین میرزا و زمین داور را به رستم میرزا با دو برادر خردش ابو سعید میرزا و سنجر میرزا تفویض فرمود - چون این اُلکه نسبت بقندهار بسیار محقر بود وفا بمعاش میرزا و برادران نمیکرد - خواست که سیستان را از دست ملک محمود (که از نژاد والیان قدیم آنجا بود - و بعد فوت شاه اسمعیل ثاني بران ولایت استیلا یافت) بر آورده به اُلکهٔ خود افزاید - مظفر حسین میرزا بر سر ملک محمود فوج

---

(۲) نسخهٔ [ج] برادرش محمد اشرف در تیولداریٔ - (۳) یعني سنهٔ هزار و چهل هجري *

کشیده پس از آویز و ستیز دختر او بازدواج خود آورده آن ناحیه را بدو مسلم داشت - این معني موجب کلفت هر دو برادر گشت - رستم میرزا مکرر باعانت حمزه بیگ لله بر قندهار لشکر کشیده طرفی نبست *

چون اکثر بلاد خراسان لگدکوب حوادث اوزبک گشت و سر و سرداری مشخص نداشت میرزا از زمین داور به فراه شتافته متصرف شد - و بهرات با اوزبک عرصهٔ پیکار آراسته لوای مردانگي و شجاعت برافراخت - و پس ازان هوای تسخیر سیستان در سر گرفته بران دیار یلغار برد - ملک محمود بعد تحصن و رعایت لوازم قلعه داري ملاقات کرده بمراسم خدمت پرداخت - میرزا در عالم مستي باغوای کوته خردان مغرور ملک را محبوس ساخت - پسرش جلال الدین جمعی فراهم آورده بصبح آویزش پیش گرفت - میرزا ملک محمود را از هم گذرانید - چون تاب مقابله نداشت راه زمین داور سپرد - او بتعاقب افتاد - ناچار برگشته بجنگ پیوست - شکست بر میرزا افتاد - پس ازان در نظرها وقعی نماند - بزرگ برادر (که منتهز فرصت بود) دست چیرگي برگشاده زمین داور نیز برگرفت - رستم میرزا بتبریزي آمده قلات بستد - روزی بشکار رفته بود - طایفهٔ بیات خواستند آن را متصرف شوند - والدهٔ میرزا بقلعهٔ داري پرداخت - و بتفنگ یکی از حرام نمکان

(که بجانب آن ضعیفه سر داد) در گذشت - اگرچه میرزا بسیارے را بتیغ انتقام گذرانید اما (چون اوضاع زمانه حسب دلخواه ندید - و آوازهٔ آمد آمد جنود هندوستان بگرفتن آن دیار بے جمعیتی دیگر می افزود) بشریف خان اتگه حاکم غزنین دوستی داستان بر خوانده آهنگ بندگی پادشاهی وا نمود - حسب درخواست منشور طلب ارسال یافت - سال سی و هشتم اکبري (۲) سنه (۱۰۰۱) هزار و یک میرزا بکنار آب چناب رسید - سرا پرده و بارگاه و قالینها و دیگر رخت فراش‌خانه مصحوب قرا بیگ ترکمان از سرکار پادشاهي فرستادند - و متصل آن کمر خنجر مرصع بدست حکیم الملک ارسال یافت - چون نزدیک رسید شریف خان و آصف خان و شاه بیگ خان و برخے امرا باستقبال دستوري یافتند - بچهار کروهی لاهور روز جشن دسهرا خانخانان و زین خان کوکه پذیره گشته با سنجر میرزا برادر خرد و چهار پسر مراد شاهرخ حسن ابراهیم و با چهار صد ترکمان دولت ملازمت دریافت - چون تالیف برادر کلانش منظور بود بمنصب والای پنجهزاری و انعام یک کرور تنکهٔ مرادي و اقطاع ملتان و بسیارے پرگنات بلوچستان (که افزون از قندهار است) بر نواختند - و پس از چندے بعنایت علم و نقاره اعتبار بر افزودند - میرزا

---

(۲) در [نسخهٔ - ج] لفظ [اکبري] نیست ه

ابو سعيد (كه در قندهار مانده بود) نيز رسيده بنوكري پادشاهي امتياز يافت *

چون مردم ميرزا در ملتان داد و ستد را از اعتدال بر گذرانيدند سال چهلم سركار چيتور باقطاع ميرزا مقرر شده بدان سو دستوري يافت - اما بنابر رجهه از سرهند بر گردانيدند - چون راجه باسو و برخے بوم نشينان شمالي كوهسار سر از فرمان‌پذيري بر تافتند سال چهل و يكم پتهان و آن نواحي در تيول ميرزا تنخواه گشته بدان حدود مرخص شد - و آصف خان را بياوري همراه دادند - ميان ميرزا و خان مزبور ناسازي افتاد - راجه باسو مؤ را استوار كرده نخوت فروشي پيش گرفت - پادشاه جگت سنگهه پور راجه مانسنگهه را نامزد فرموده ميرزا را بحضور خواند - سال چهل و سيوم رايسين و آن حوالي بجاگير ميرزا قرار يافته بدان جانب شتافت *

چون گشايش احمدنگر به درنگ افتاد و سپاه از گران ارزي بستوه آمد و بد گوهران سر بفساد بر داشتند شاهزاده سلطان دانيال التماس كمك نمود - پادشاه از برهانپور فوجے تازه بسر كردگي ميرزا و يك لك اشرفي روانه كرد - ازان باز ميرزا كمكي دكن بود - دختر خان خانان براي پسر خود ميرزا مراد خواستگاري نموده بحسن ياوري آن سپه سالار مدتے در قصبهٔ تمرني (كه الحال به ظفرنگر زبان زد است)

گذرانید - و در سال هفتم جهانگیري سنهٔ (۱۰۲۱) هزار و بیست و یک از انتقال میرزا غازي ترخان بحکومت تتهه و عنایت دو لک روپیه برسم مدد خرج سر افرازي یافت - جنت مکاني نصایح ارجمند در مراعات قانون عدالت و نصفت فرموده در روانه ساختن ارغونیه (که از چند (۲) سال آن دیار بآنها متعلق است) با خسرو خان چرگس وکیل چهار پشتهٔ آن سلسله (که مبادا غدرت اندیشند) تاکید رفت - و میر عبد الرزاق معموري بهمراهي نامزد شد که جمع آن محروسه را از قرار هست و بود جمع بسته بمیرزا و توابع او تنخواه دهد - میرزا با ارغونیه بدسلوکیها نموده بخلاف چشمداشت با متوطنان آنجا نیز طریقه پیش گرفت (که منافی آئین مروت و مردمي بود) - ناچار معزول شد - چون بحضور پیوست عالمی بداد خواهي همراه آمد - لهذا میرزا حوالهٔ اني راي سنگدلن (۳) شد تا جواب مدعیان گوید - پس از چندے جنت مکاني نزد خود طلب داشته مشمول عواطف ساخت - و دختر میرزا را بسلطان پرویز پیوند بیوگاني دادند - پس ازان بمنصب شش هزاري امتیاز یافته به صاحب صوبگي اله آباد اختصاص گرفت *

چون شاهزاده شاهجهان از بنگاله گذشته پتنه و بهار

(۲) نسخهٔ [ج] که از صد سال - (۳) نسخهٔ [ب] دلهن *

بتصرف در آورد عبد الله خان بطريق منقلا گرم و گيرا رسيده در قصبهٔ جهوسي مقابل الهٓ آباد آنطرف آب گنگ معسکر آراست - ميرزا در قلعه متحصن گشت - چون خان مذکور نوارهٔ مستعد همراه داشت بضرب توپ و تفنگ از آب گذشته در شهر در آمد - هرچند رومي خان مير آتش شاهي تعهد مي‌نمود که در اندک فرصت قلعه مفتوح مي‌شود عبدالله خان اضطراب (۲) بيجا نموده باز به جهوسي برگشت - روزے چند نگذشته بود که آوازهٔ آمد آمد پادشاهي بلند شد - ميرزا ازان محنت برآمده راحت و آسايش از سر گرفت - و در سال بيست و يکم بصوبه داري بهار تعين گرديد - و در سال اول جلوس شاهجهاني از حکومت بهار معزول گشته بحضور رسيد - چون عارضهٔ نقرس مزمن علاوهٔ کبر سن شده از حرکت باز داشت از تکاليف نوکري معاف فرموده به ساليانهٔ يک لک و بيست (۳) هزار روپيه موظف ساختند - تا بفراغ بال در دار الخلافهٔ آگره بگذراند - و در سال ششم جشن کتخدائي شاهزاده محمد شجاع با صبيهٔ ميرزا انعقاد يافت * ع *

* مهد بلقيس بسر منزل جمشيد آمد *

تاريخ (۴) است - و در عمر هفتاد (۵) و دو سالگي سال پانزدهم

---

(۲) در نسخهٔ [ج] لفظ [بيجا] نيست - (۳) نسخهٔ [ب] يک لک و هشت هزار روپيه - (۴) يعني سنهٔ هزار و چهل و دو - (۵) نسخهٔ [ج] هشتاد و دو •

سنة (۱۰۵۱) هزار و پنجاه و یک جهان را پدرود نمود -
گویند چون میرزا در گذشت متصدیان آگره خواستند که ضبط
اموال نمایند - حلیلهٔ جلیلهٔ میرزا کنیزان را لباس مردانه
پوشانده تفنگها در دست آمادهٔ جنگ شد که با ما مثل سایر
امرا نتوان ره سپرد - آنها بنابر احتیاط دست کشیده بحضور
نوشتند - اعلی حضرت محفوظ شده سوای فیلان همه را
معاف فرموده *

میرزا مرد دنیا بود - بمزاج روزگار آشنا - و نسبت ببرادر
کلان بسیار آرمیده و ضابطه دان - روزے در شکارگاه باشهٔ پور
رای سال درباري بدرختے نشست - همراهان میرزا بر گرفتند -
برخے راجپوت بآویزه برخاستند - میرزا بآهنگ آرامش آن
آشوبگاه رفت - ناگهانے شمشیر بدست رسید - از کار آگهي
آن بے راهه رو را بسته نزد رای سال فرستاد - عرش آشیاني
بر مردمي و بردباری میرزا آفرین کردند - طبع موزون هم داشت -
فدائي تخلص میکرد - ازوست * 　　　* قطعه *

* هرچند دلم بساط ایماني را *
* کج باختـه‌ام نرد خدا داني را *
* ابروی بتے قبلهٔ خود ساختـه ام *
* بر طاق نهاده‌ام مسلماني را *

و هزل میرزا برتبه بود - هنگامے [که برادر کلانش مظفر حسین

ميرزا (كه باهم نفاق و عداوت بوده) از قندهار مي آمد]
اين رباعي گفت * * رباعي *

* آن كور كه در راه حسد پامال است *
* دجال نگويمش خر دجال است *
* گويند ز ايران خنكي مي آيد *
* اي باد سموم وقت استقبال است *

اين قطعهٔ مشهور ازوست

* قطعه *

* مرا زين پيشتر بود اي عزيزان *
* ذكر چون جرهٔ بازے تيز چنگے *
* بهر صيدے كه مي افگندم او را *
* نمي دادے مجالے و درنگے *
* كنون پريده است آن باز و مانده *
* بدستم تسمهٔ و جفت زنگے *

احوال پسران ميرزا (كه هريك صاحب نام و نشان بود) بجاى خود مثبت است - برادرانش ابوسعيد ميرزا و سنجر ميرزا هردو در سنهٔ (۱۰۰۵) هزار و پنج باجل طبيعي در گذشتند *

* موسوي خان صدر *

گويند از سادات مشهد مقدس است - و با سيد يوسف خان رضوي قرابت قريبه داشت - در عهد جهانگيري به روشنائي

بادشاهی کامیاب گشته سال پانزدهم به داروغگی آبدار خانه سر بلند گردید - و رفته رفته بپایهٔ صدارت کل و منصب (۲) دو هزاری پانصد سوار مرتقی شد - پس از فوت جهانگیری چون با یمین‌الدوله یکزبان بود سال اول جلوس فردوس‌آشیانی (که سعادت بار اندوخت) به بحالی صدارت کل و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری هفت صد و پنجاه سوار درجهٔ اعتلا پیمود - سال پنجم بمنصب چهار هزاری هفتصد و پنجاه سوار افتخار یافت - سال شانزدهم چون بعرض پادشاه رسید که او (چنانکه باید) عهده برای تعلقهٔ مامورهٔ نیست - لهذا پای عزل درمیان آمد - سال هفدهم هژدهم صفر سنهٔ (۱۰۵۴) هزار و پنجاه و چهار هجری بمعمورهٔ بقا شتافت - دو پسر او بعنایت درخور سرفرازی یافتند - گویند چندان کسب علم نکرده بود - از کثرت مصاحبت با اهل کمال علم مجلس و تقریر خوب بهم رسانیده بود *

* مبارز خان روهله *

در عهد جهانگیری به بلند پایهٔ امارت ارتقا یافته بمنصب سه هزاری سه هزار سوار اوج پیمای اعتبار گردید - از عهد آن پادشاه تا صوبه‌داری لشکر خان مبادی سلطنت اعلی حضرت بتعیناتی کابل گذرانید - و در جنگ یلنگتوش اوزبک سپه‌سالار نذر محمد خان والی بلخ (که با خانه‌زاد خان

خان زمان در هواي غزنين اتفاق افتاد) خان مزبور هراول فوج فيروزي بود - دران معركه كارنامهٔ جلادت و جان سپاري بظهور رسانيد - بيشتر در كمكيان دكن انتظام گرفت - و در تسخير دولت آباد بمردانگي و بهادري كارنامها بر ساخت - خصوص روزے [كه خان زمان خزانه و رسد از ظفرنگر گرفته داخل موضع كهركي (كه پنج كروهي دولت آباد و الحال موسوم به اورنگ آباد است) مي شد] عادل شاهيه و نظام شاهيه يكدل گشته خود را غافل بغول زدند - سردار نبرد كار پاي ثبات افشرده آويزش سترگ نمود - اعادي كارے نساخته رو بر تافتند - و بقصد تلافي بچنداول در آويختند - از جانبي بهادر جي پسر جادو راي چون ابر صاعقه ريز تاخته قلب مخالف را پراگنده گردانيد - و از جانبي مبارز خان (كه او نيز در چنداولي بود) خود را رسانيده از مقراض بران تيغ دو دم و بقراضهٔ پيكان دو سر جامهٔ زخم رسائي بر تن اكثر بل سر تا سر آن گروه كم فرصت زياده سر بريد - و خون آن خاكساران باد پيما را (كه دست قضا گرد نحوست و ادبار بر سراپاي آنها ريخته بود) با خاك عرصهٔ مصاف بر آميخت *

پس از فوت مهابت خان خانخانان (چون صوبه داري دكن در سال هشتم دو حصه شده بالاگهات بخان زمان و

پایان گهات (۲) بخان دوران تفویض یافت) کمکیان عمده نیز تفریق شدند - و سایر متعینه برضامندی یکدیگر قرار یافتند - مبارز خان بهمراهی خانزمان تعین دولت‌آباد گشته بافزونی پانصدی پانصد سوار سرافراز گردید - پس ازان بحضور شتافته در سال یازدهم (۳) بمنصب چار هزاری ذات و سوار فرق افتخار برافراخت و چون مدتها در کابل گذرانیده از راه و رسم جنگ افغانان آگهي داشت و باب آن ملک (۴) و مصالح جنگ آنجا دانسته باز کمکي گردانیدند - سال هژدهم سنهٔ (۱۰۵۶) هزار و پنجاه و شش هجري در فوجداري و تیولداري دیبال پور خانه بر سرش فرود آمده رخت هستي بر بست - به بزرگي و دینداري شهرت عظیم داشت - اوقاتش بروزه و نماز و مطالعهٔ تفسیر و فقه مي گذشت - ملازمانش چه سوار و پیاده کلمهٔ طیب ورد زبان داشتند - و کلمه گویان راه میرفتند - و باین وجه شناخته میشد که نوکر مبارز خان است - گویند مشار الیه در زهد و تقوی ثاني اثنین عمر بن عبد العزیز بود - و در تدبیر و رسائی فکر دوم عمرو بن عاص - تمام عمر بعزت و اعتبار بسر برد *

---

(۲) نسخهٔ [ب] پائین گهات - (۳) نسخهٔ [ج] پانزدهم - (۴) نسخهٔ [ب] باب الملک *

مهیس داس راتهور

پسر دلپت که برادر راجه سورج سنگهه بود - مومی الیه ابتدا در نوکری مهابت خان خانخانان نامی براورد مردی بر آورد - بعد فوت خان مزبور سال هشتم جلوس بملازمت فردوس آشیانی پیوسته بمنصب پانصدی چهار صد سوار ناصیهٔ اعتبار افروخت - و بهمراهی شاهزاده اورنگ زیب (که به پشت گرمی افواج متعینه جهت استیصال ججهار سنگهه بوندیله تعین شده بود) شتافت - و سال نهم با خان دوران بجانب ناندیر تعین گردید - سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاری شش صد سوار و سال پانزدهم باضافهٔ چهار صد سوار و عطای علم مباهات اندوخته همراه شاهزاده دارا شکوه جانب قندهار شتافت - و سال شانزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری دو هزار سوار و عطای پرگنهٔ جالور بطریق وطن بجاگیر رایت کامرانی افراشت - سال نوزدهم باضافهٔ پانصدی ذات افتخار پذیرفته همراه شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان رفت - و بعتر از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عنایت نقاره بلند آوازه گشت *

و چون (پس از رسیدن شاهزاده ببلخ و آواره شدن نذر محمد خان والی آنجا) بهادر خان و اصالت خان با جمعی

بتعاقب او مامور شدند او بوفور (۲) کار طلبي بے اجازت شاهزاده همراهئ آنها گرید - و سال بیستم حسب الطلب بحضور آمد - در همان سال مطابق سنهٔ (۱۰۵۶) هزار و پنجاه و شش هجري رخت هستي بر بست - مرد کار دیده پیکار ورزیده بود - پادشاه اعتماد بسیار برو داشت - و در دولت خانهٔ پادشاهي پس تخت پهلوی سندلي (که برای شمشیر و ترکش بفاصلهٔ دو گز مي بود) مي ایستاد - و وقت سواري بفاصلهٔ دو برابر آن مي آمد - پسر کلانش رتن (که در جالور بود - و بچهار صدی دویست سوار سرفراز) از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار مورد ترحم گشت - و از وطن آمده بدولت آستان بوسي (۳) کام دل بر گرفته پیش شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر به بلخ دستوري یافت - و چون شاهزاده صوبهٔ مذکور را به نذر محمد خان والئ آنجا باز گذاشته مراجعت نمود او در عرض راه به زد و خورد با المانان مصدر ترددات گشت - و سال بیست و دوم با شاهزادهٔ مذکور بجانب قندهار شتافت - و در جنگ با قزلباش همراه رستم خان تعین گردید - و سال بیست و پنجم بعطای علم رایت افتخار افراشته همراه شاهزادهٔ مذکور بار دوم بمهم مزبور و بار سیوم همراه شاهزاده دارا شکوه

---

(۲) نسخهٔ [ب] بفور - (۳) نسخهٔ [ب] آستانبوسي ٭

تعين شد - و سال بيست و هشتم با علامي سعد الله خان بانهدام چتور راهي گشته - سال سي ام نزد شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر بجانب دکن علم عزيمت بر افراشت - و در جنگ عادل خانيه مراسم جانفشاني بتقديم رسانيده در جلدوی آن از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري دو هزار سوار مرتقي گشت - پس ازان همراه مهاراجه جسونت سنگهه در جنگي (که متصل اجين رو داد) قرار گرفته وقت زد و خورد داد دليري و دلاوري داده ته تيغ مبارزان فوج عالمگيري در آمده (۲) *

* مير سيد جلال صدر *

خلف الصدق مير سيد محمد بخاري رضوي ست که به پنج واسطه بشاه عالم (که در مقام رسول آباد ظاهر بلدۀ احمد آباد آسوده است) مي رسد - او بيستم جمادي الاخره سنۀ (۸۱۷) هشتصد و هفده متولد شد (۳) - و در هشت صد و هشتاد (۸۸۰) رحلت نمود - ارادت از پدر خود قطب عالم يافته - او نبيرۀ سيد جلال مخدوم جهانيان است - بنابر مخالفت حاکم ارچهه بفرمودۀ پدر و مرشد خود شاه محمود در زمان سلطان محمود (که بدو واسطه پور سلطان مظفر والي گجرات است) بدان ديار آمده در قصبۀ تبوه سه کروهي

---

(۲) نسخۀ [ب] در آمد - (۳) نسخۀ [ج] شده *

احمدآباد طرح اقامت ریخت - و در سنهٔ (۸۵۷) هشتصد و پنجاه و هفت در گذشت - میر سید محمد بسجاده نشینی شاه عالم بمزید فضل و بزرگی متصف بود - و در فقر و توکل ثانی نداشت - ترجمهٔ قرآن شریف بعبارت خوب ترتیب داده - هنگامی (که جنت مکانی از گجرات بسیر دریای شور لوای عزیمت بسمت کنبایت (۲) بر افراخت) میر در کمال تبجیل و تعظیم همراه بود - اعلی حضرت نیز دو مرتبه بادراک لقای آن سید جلیل القدر فیض یاب شد - نوبت اول در ایام شاهزادگي در خطهٔ احمدآباد و دوم وقتی که از جنیر متوجه قرارگاه خلافت شد - آن بزرگوار در تاریخ (۳) ولادت خود بدین مصرع مشهور * ع *

* من و دست و دامان آل رسول *

ملهم گشت - گویند مذهب سید و آبای ایشان امامیه است - در سنهٔ (۱۰۴۵) هزار و چهل و پنج سال هشتم شاهجهاني رحلت نمود - مدفن او گنبد متصل بدروازهٔ سمت غربی روضهٔ شاه عالم است *

میر سید جلال بحسن صورت و ستودگی سیرت آراستگي داشت - و در علم ظاهري و فنون دانش رسمي ماهر بود - طبعش موزون و بسیار مناسب بشعر - رضائي تخلص میکرد

(۲) نسخهٔ [ب] کنبهایت - (۳) یعنی سنهٔ نهصد و هشتاد و نه *

این رباعی مشهور ازوست * 　* رباعي *

* در نخوت و کبر لاعلاجم چه کنم *
* با آنکه اسیر احتیاجم چه کنم *
* میرم بنیاز و ناز دلبر نکشم *
* من عاشق معشوق مزاجم چه کنم *

سید پانزدهم جمادی الاخره سنهٔ (۱۰۰۳) هزار و سه هجري ولادت یافت - وارث رسول تاریخ است (۲) - پس از جلوس فرمانروائی اعلی حضرت بموجب ارشاد پدر گرامي‌قدر باداى تهنیت سلطنت بدار الخلافهٔ اکره رسیده بانواع نوازش و اکرام اعزاز تمام یافته - مقضی المرام بوطن مراجعت نمود - مرتبهٔ دوم باز بحضور رسید - چون در ازمنهٔ ماضیه نیز ازین سلسله چندے درسلک اعاظم امرای سلاطین گجرات انتظام داشتند اعلی حضرت هفتم شعبان سنهٔ (۱۰۵۲) هزار و پنجاه و دو هجري سال شانزدهم بکمال مبالغه میر را از لباس فقر برآورده بمنصب چهار هزاري و خدمت صدارت هندوستان از تغیر موسوي خان بلند مرتبه فرمود - و سید باوصف اخلاق مرضیه و انتساب چنین دردمان علیهٔ عالیه بعرض رسانید که از مساهله و بے خبری موسوي خان صدر سابق وجه مدد معاش باکثر مردم (که اصلا استحقاق نداشتند) مقرر شده - و

(۲) یعني سنهٔ هزار و سه هجري *

بيشترے باسناد جعلي اراضي بسيار متصرف اند - حكم بممالك محروسه رفت كه تا تحقيق و تنقيح اسناد مدد معاش عموماً ضبط نمايند - هرچند در عالم نوكري اين قسم دقتها را (كه منبي از ذمه برائت خود و اداى حقوق آقا ست) عرفاً و عقلاً مستحسن داشته اند اما در خلايق سخت بدنامي بميدن عايد شد *

اتفاقاً درهمان ايام بداماني بيگم صاحبه آتشے درگرفت - و اكثر بدن سوخت - خيرات و انعام وافر بعمل آمد - زندانيان آزاد گشته - مطالبات معاف شد - اين حكم نيز موقوف ماند - مير باضافهاى متواتر بمنصب شش هزاري هزار سوار سرافراز گرديد - اگر اجلش مي گذاشت ترقي عظيم مي كرد - سال بيست و يكم در لاهور غرهٔ جمادى الاولى سنهٔ (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت هجري در جواني بساط هستي در پيچيد *

گويند ملا محمد صوفي مازندراني مشهور در جواني از ايران آمده اكثر ممالك هندوستان را بقدم سير و سياحت پيموده در احمدآباد رنگ سكونت ريخت - و بمير تعلق خاطر بهم رسانيده تعليم او مي نمود - شعر ملا خالي از لطف نيست - اين بيت از ساقي نامهٔ اوست * بيت *

* نمي ماند اين باده اصلا بآب *

* تو گوئي که حل کرده اند آفتاب *

ملا بياضي ترتيب داده (موسوم به بتخانه) شصت هزار بيت از دواوين شعرا برچيده - سيف خان صوبه دار گجرات اعتقادے با ملا داشت - حسب الطلب جنت مکاني لا علاج ملا را روانه نمود - در راه فوت کرد - و دران حالت اين رباعي گفت *

* رباعي *

* اى شاه نه تخت و (۲) نه نگين مي ماند *
* از بهـــر تو يک دو گز زمين مي ماند *
* صنـــدوق خـــود و کاســـهٔ درويشـــان را *
* خالي کن و پر کن که همين مي ماند *

پادشاه شنيده رقتها نمود *

بالجمله از مير سيد جلال دو پسر (۳) ماند - اول مسمى بسيد جعفر که در صورت و سيرت مشابهتے تمام بپدر داشته - چون بمير خدمت صدارت تفويض يافت او بسجاده نشيني روضهٔ شاه عالم اختصاص گرفت - دوم سيد علي مخاطب به رضوي خان که بصدارت هندوستان رسيد - احوالش جدا ترقيم يافته - مير سيد جلال صبيهٔ خود را بشيخ فريد پسر سيد بهوا بخاري مخاطب بديندار خان نسبت کرد *

---

(۲) نسخهٔ [ج] نے (۳) نسخهٔ [ب] ماندند *

* محمد زمان طهرانی *

از منصب داران عهد جنت مکاني ست - و مدتها بتعيناتی صوبهٔ بنگاله گذرانيده - فوجدار و تيولدار سلهت بود - پس ازان (که ديهيم سلطنت بجلوس فردوس آشياني رونق يافت) از سال اول به بحالی منصب دو هزاری هزار سوار (که از سابق داشت) ناصيهٔ مباهات برافروخت - سال چهارم باضافهٔ دويست سوار و سال پنجم نيز باضافهٔ مذکور کامراني اندوخت - سال هشتم بحضور آمده جبهٔ ارادت بر آستانهٔ عقيدت گذاشت - بعد چندے همراه اسلام خان (که از تغير اعظم خان به صوبه داری بنگاله مفتخر گرديده بود) رخصت آن صوب يافت - و در هنگامهٔ مردم آشام (که بامداد بلديو برادر پريچهت زميندار کوچ هاجو (۲) پرداخته مصدر انواع سرشخي گرديده بودند) همراه مير زين الدين علي برادر اسلام خان (که مخاطب به سيادت خان گشته) ترددات نمايان و خدمات شايان بتقديم رسانيده رسوخ و فدويت را بر روی روز افکند - بنابران سال يازدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار و هشت صد سوار مورد عاطفت شد - سال پانزدهم باضافهٔ دويست سوار تابيدانش مساوی ذات گرديد (۳) - و چون درين سال اردیهٔ پادشاهزاده محمد شجاع

(۲) در [بعضی نسخهٔ] کوچ هاجو - (۳) نسخهٔ [ب] گرديدند *

ضميمهٔ صوبه داری بنگاله تقرر یافت او بر طبق حکم بضبط و ربط آنجا اختصاص گرفت - سال نوزدهم ازانجا معزول شده ببارگاه سلطنت رسید - سال بیستم نزد پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر (که برای بند و بست بلخ وغیره شتافته بود) دستوري یافت - و چون پادشاهزاده بلخ را بکسان نذر محمد خان سپرده سال بیست و یکم معاودت نمود او حسب الطلب پیش از پادشاهزاده خود را بدرگاه والا رسانید - پس ازان احوال او معلوم نگردیده *

* مادهو سنگهه هادا *

پسر دوم راو رتن است - سال اول جلوس فردوس آشیاني بیحالی هزاری شش صد سوار منصب سابق تارک عزت بر افراخته - سال دوم بتعاقب خان جهان لودي و سال سیوم پس از وصول موکب پادشاهي بدکن در فوجی (که سرگروه آن شایسته خان بود) و پستر باتفاق سید مظفر خان بمالش خان جهان لودي (که از دکن بر آمده جانب مالوه راهي گردیده بود) تعین شد - چون اینها بجستجوی آن سراسیمهٔ وادی فرار گام فراخ بر زده خود را بوی رسانیدند او ناچار شده از اسپ فرود آمد - در اثنای زد و خورد مادهو سنگهه (که هراول سید مظفر خان بود) برچهٔ بوی زد و بدین همین خدمت از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار سوار

و عنایت علم سرمایهٔ ناموري اندوخت - و چون در همین سال راو رتن پدرش درگذشت پادشاه او را باضافهٔ پانصدي پانصد سوار و عنایت پرگنهٔ کوتهه بیلاتهه در جاگیر مباهات بخشید - سال ششم همراه سلطان شجاع بصوب دکن راهي گشت - و پس از فوت مهابت خان صوبه دار دکن تعینات خان دوران صوبه دار برهانپور گردید *

درین ضمن (که شورش ساهو بهونسله در نواح دولت‌آباد رو داد و خاندوران با دیگر تعیناتیان عزیمت تنبیه او پیش‌نهاد خاطر ساخته روانه شد) او را به محافظت بلدهٔ برهانپور گذاشت - پستر سال هفتم بهمراهی خان مذکور بمالش ججهار سنگهه بندیله مقرر شده بعد رسیدن در ملک چاندا (۲) روزے (که نیکنام عم بهادر خان رهاله زد و خورد نموده زخمي در میدان افتاد) مادهو سنگهه از یمین نیکنام جلو انداخته برخے ازان گروه طغیان سرشت را بنایرهٔ قتال کالای هستي بسوخت (۳) - و بقیه را از پیش رو برداشت - پستر باتفاق سید محمد پسر کلان خان دوران بران گروه وخیم العاقبت (که در جوهر ساختن عیال خود بودند) دویده چندین کس را بر خاک هلاک انداخت - پس از رسیدن حضور مشار الیه از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار و ششصد

(۲) نسخهٔ [ج] چانده - (۳) نسخهٔ [ب] بر سوخت *

سوار چهرهٔ مفاخرت برافروخت - سال نهم (چون بلدهٔ
برهانپور بورود رایات فیروزي رونق گرفت و جهت تنبیه ساهو
بهونسله و تخریب ملک عادل خانیه سه فوج بسرداري سه کس
مقرر شد) او بهمراهي خان دوران بهادر دستوري یافت - بعد از
معاودت ازانجا سال دهم چون بملازمت پیوست از اصل و اضافه
بمنصب سه هزاري دو هزار سوار نوازش یافت - سال یازدهم
در رکاب سلطان محمد شجاع بصوب کابل راهي گردید - سال
سیزدهم بهمراهي سلطان مراد بخش (که بجانب کابل معین
شده بود) روانه گشت - و پس از مراجعت شاهزاده سال
چهاردهم (که بعمت باز گذشت) از اصل و اضافه بمنصب سه
هزاري دو هزار و پانصد سوار مورد مراحم شد - سال شانزدهم
باضافهٔ پانصد سوار اختصاص گرفت - سال هیجدهم بکومک
امیرالامرا صوبه دار کابل (که بتسخیر بدخشان مامور بود)
رخصت پذیرفت - پستر در رکاب سلطان مراد بخش ببلخ
شتافته (چون سلطان مزبور نعلهٔ مذکور را گذاشت - و
سلطان محمد اورنگ زیب بجاي او نامزد گردید) مشار الیه
بتقدیم خدمات پرداخته چندے بمحافظت قلعهٔ بلخ مامور
بود - چون شاهزادهٔ مرحوم حسب الامر بدر والا قدر صوبهٔ
مسطور را به نذر محمد خان والي آنجا باز گذشته معاودت
نمود (پس از وصول بکابل) مادهو سنگهه مطابق حکم از

شاهزاده رخصت شده سال بیست و یکم در پیشگاه سلطنت رسید و رخصت وطن یافت - و پس از چندے مطابق سنهٔ (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت هجري از تماشاگاه دنیا چشم بر بست - مکان سنگهه هادا پسر او ست که احوالش جداگانه تسطیر پذیرفته *

* میرزا والي *

پسر خواجه حسن نقشبندي ست (۲) ظاهراً - خواجه از دیرباز در کابل طرح سکونت انداخته روزگار مي گذرانید - چون میرزا سلیمان والئ بدخشان دست تغلب و استیلای شاه ابوالمعالي را از دامن احوال میرزا محمد حکیم والئ کابل (که هنوز بسن تمییز نرسیده بود) کوتاه ساخته او را بپاداش کردارش رسانید و صبیهٔ خود را بازدواج میرزا در آورده اکثر محال کابل را ببدخشان تنخواه نمود و در لباس دوستي اسباب دشمني ترتیب داده در مقام آن شد که کابل را بتدریج در تصرف خود آرد (پس ازان میرزا سلیمان به بدخشان معاودت نمود) جمعے (که عمدهٔ آنها خواجه حسن و باقي قاقشال بودند) حقیقت معامله را خاطر نشین میرزا کرده در اخراج بدخشیان اهتمام بکار بردند - و میرزا

(۲) نسخهٔ [ب] آبای خواجه از دیربازدر کابل طرح سکونت انداخته روزگار مي گذرانیدند *

سلیمان ازین آگهی یافته باز متوجه کابل شد - میرزا قلعه را
بباقی قاقشال سپرده خود بجانب پشاور بدر زد - و از آب سنده
گذشته بدرگاه عرش آشیانی ملتجی گردید - امرای اتگه خیل
با تیولداران صوبهٔ پنجاب حسب الامر پادشاهی همراهی میرزا گزیده
بار دیگر بر مسند حکومت بر نشاندند - و باشارهٔ عرش آشیانی
میر محمد خان اتگه بسربراهی مهام کابل اشتغال ورزید -
میرزا محمد حکیم همشیرهٔ خود نجیب النسا (۲) بیگم را (که سابقاً
والده‌اش در عقد ازدواج شاه ابو المعالی آورده بود)
بے استصواب عرش آشیانی و بے استفسار از میر محمد خان
بخواجه حسن نسبت کرد - و خواجه (چون بچنین نسبتی
عالی افتخار یافت) مهمات درخانهٔ میرزا را (۳) از پیش خود
سرانجام نمودن گرفت - و امورے (که باو مناسب نبود)
میساخت - و از میر محمد خان اصلا حسابے بر نمیداشت - خان
مذکور از حدت طبع تاب نیاورده ازانجا بلاهور آمد - خواجه
من حیث الاستقلال بامر وکالت پرداخته بجزرسی و سخت گیری
دکان خود آرائی برگشاد - ظرفای آنوقت میگفتند که * بیت *

* گر خواجهٔ ما خواجه حسن خواهد بود *
* ما را نه جوال و نے رسن خواهد بود *

چون یقین میرزا سلیمان شد که از امرای پادشاهی هیچ

(۲) نسخهٔ [ب] فخر النسا بیگم - (۳) در نسخهٔ [ب] لفظ [را] نیست *

کس در کابل نیست در سال یازدهم الهي سنهٔ (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سیوم هجري بقصد تدارک مافات لشکر بر سر کابل کشید - میرزا شهر را بمعصوم کوکهٔ خود سپرده خود باتفاق خواجه بغوربند شتافت - میرزا سلیمان چون نتوانست کابل را بزور گرفت والي نعمت بیگم زوجهٔ خود را به قرا باغ (که دوازده کروهی کابل است) فرستاده در پردهٔ غدر طرح صلح انداخت - میرزا از نیرنگ بیگم فریب خورده ملاقات قرار داد - و پیش ازان (که میرزا سلیمان باشارهٔ بیگم از حوالی کابل برسم ایلغار روانه گشته در کمین استاد) میرزا مطلع شده راه گریز پیش گرفت - چون بکتل هندو کوه رسید خواجه حسن خواست که میرزا را نزد پیر محمد خان ببلخ برده استدعای کمک نماید - باقي قاقشال نگذاشت - بدرخواست اعانت عرش آشیاني رهگرای جلال آباد گردید - و خواجه با جماعهٔ خود جدا شده ببلخ شتافت - در مرآة العالم نوشته که همانجا ضایع گشت * * بیت *

* دل بشد جان گریخت دین گم شد *
* ای حسن زین بتر چه خواهم شد *

تفصیل این و غرض ازین ظاهر نمي شود - چه خواجه بعد ازین سانحه مدتهای مدید بامر وکالت مي پرداخت - چنانچه در اکبر نامه و طبقات اکبري مندرج است *

چون ميرزا بترغيب و تكليف باغيۀ بنگاله باراده شورش بلاهور رسيد از آوازۀ نهضت عرش آشياني راه كابل بر گرفت (۲) و عرش آشياني بقصد تعاقب در سنۀ (۹۹۰) نهصد و نود هجري سال بيست و ششم از درياى نيلاب عبور فرمود - و جواب عذر خواهى ميرزا نگارش يافت كه اگر گفتار فروغ راستي دارد (و از خجالت ملازمت نميتواند قرار داد) يكى از فرزندان را (۳) مصحوب همشيرۀ خود روانه سازد - و اگر خاطر باين هم نگرايد خواجه حسن را با برخى اعيان آن سر زمين فرستاده رسوم پيمان و سوگند بجا آرد - ميرزا هر چند خواست كه همشيره بدرگاه رفته پوزش نمايد خواجه پذيراى آن نشد - و زن خود را گرفته بجانب بدخشان عزيمت گزيد - و شايد در همين (۴) ايام فوت كرد - خواجه را از بطن آن عفيفۀ خاندان سلطنت دو پسر بود - يكى ميرزا بديع الزمان كه رشادت و كار طلبيها داشت - چون نا رشدا‌ے خود را همايون پور ميرزا سليمان (۵) را نموده در كوهسار بدخشان سر سروري (۶) بر افراشت بديع الزمان در سال چهل و ششم آلهي با برخى از حصار شادمان رفته در آويخت - و چيره دست

(۲) نسخۀ [ج] رسيده - (۳) در نسخۀ [ج] لفظ [را] نيست - (۴) نسخۀ [ج] درين ايام - (۵) نسخۀ [ب] كوهستان - (۶) نسخۀ [ب] سرداري *

آمد - و آن بد گوهر در آویزه فرو شد - مشار اليه منبر و زر و سيم بنام عرش آشياني بر آراسته عرضداشت نمود - و از پيشگاه خلافت بانواع عطايا كام دل اندوخت - ديگرے ميرزا والي ست كه وارد هندوستان گشته مورد مراحم خسرواني گرديد - عرش آشياني بلاقي بيگم دختر شاهزاده دانيال را بحبالۀ نكاح او در آورد - در عهد جنت مكاني بمنصب هزار و پانصدي هفت صد و پنجاه سوار سر عزت برافراخت - و در جشن جلوس اعلى حضرت باضافۀ پانصدي دو صد و پنجاه سوار بمنصب دو هزاري هزار سوار مباهات اندوخت - آخرها بفوجداري سركار ماندو مي پرداخت - در سال بيست و دوم (۲) سنۀ (۱۰۵۸) هزار و پنجاه و هشت هجري درگذشت - پرگنۀ انهل مضاف اوجين بطريق وطن در جاگير داشت - بقدر قرابت ترقي نكرد - خالي از خست طبع نبود - پسرش ميرزا ابو المعالي ميرزا خان جدا مذكور است *

* مكرمت خان *

ملا مرشد شيرازي ست - در مبادي حال مدتها با مهابت خان سپه سالار بسر برد - پستر در سلك بندگان جنت مكاني منسلك گشت - و در سر آغاز جلوس اعلى حضرت بخطاب

(۲) نسخۀ [ا] هشتم *

(٢)
مکرمت خان و خدمت دیوانی بیوتات هرکار والا و منصب هزاری دو صد سوار اختصاص پذیرفت - در سال چهارم بدیوانی و بخشیگری و واقعه نویسی و بیوتاتی دار الخلافة اکبرآباد مامور گردید - و در سال هشتم سرزمین بندیله (٣) مطرح الویهٔ پادشاهی گشت و او باستخلاص قلعهٔ جهانسی (که از قلاع استوار جهار برگشته روزگار بوده) و بتفحص دفائن آن مقهور تعین گردید - نگهبانان قلعه از دست بردهای افواج قاهره (که برأي العین مشاهده نموده بودند) همت بای داده زینهاری گشتند - و چنین حصارے را (که باسباب و آلات قلعه داری استحکام تمام داشت - و بر فراز کوهچه درمیان جنگل انبوه و اشجار خاردار واقع شده) بے ارتکاب پرخاش و تلاش تسلیم نمودند - مکرمت خان ازین فتح بیست و هشت لک روپیه از دفینه های نواحی جهانسی و (٤) دتیه بجست و جو بدست آورده بملازمت والا رسیده از نظر گذرانید - اعلی حضرت بعد سیر و گلگشت آن دیار (که بکثرت آب و وفور آبشار رشک کشمیر همیشه بهار است) در اواخر همین سال از آب نربده عبور فرمود - و مکرمت

(٢) نسخهٔ [ب] مکرمت خان بخدمت الخ - (٣) نسخهٔ [ب] سال هشتم (که سر زمین بوندیله مطرح الویهٔ پادشاهی گشت) او باستخلاص الخ -
(٤) نسخهٔ [ج] دیله و در [بعضی نسخهٔ] دیره ه

خان بطریق سفارت نزد عادل شاه والی بیجاپور (که از نا عاقبت اندیشي در ارسال پیشکش تکاسل نموده بقیة السیف نظام شاهیه را در حمایت خود جا داده بود) رخصت یافت - خان مذکور بگزارش انواع ترغیب و ترهیب او را رهگرای اطاعت ساخته در سال نهم با اقسام نوادر پیشکش و فیلی (که فرد کامل نوع خود بود موسوم بگجراج) معاودت نموده تارک اعتبار بر افراخت - و پس ازان بخدمت والا رتبت خانساماني چهرهٔ کامیابي افروخت - و در آغاز سال پانزدهم سنهٔ (۱۰۵۱) هزار و پنجاه و یک هجري بمنصب سه هزاری ذات و سوار و عنایت نقاره بلند آوازه گشته به صاحب صوبگی دهلي دستوري یافت - و سال هجدهم ضمیمهٔ آن از تغیر اعظم خان بفوجداري و تیول داری متهرا و مهابن شادکام شده باضافهٔ هزاری هزار سوار بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار بلند مرتبه گشت *

کیفیت بلدهٔ شاهجهان آباد

ازانجا که همم عالیه مصروف آن است که ذکر جمیل بر صفحهٔ روزگار مرتسم گردد - سیّما امزجهٔ سلاطین ذوی الاقتدار (۲) (که همواره مي خواهند که عرصهٔ جهان را بآثار پایدار بیارایند) داعیهٔ اساس شهرے دل نشین بر کنار دریای جون

(۲) نسخهٔ [۱] ذو الاقتدار ه

(۲)
از خاطر اعلى حضرت چهره نمود - كار آگاهان عمارت بعد
پژوهش بسيار قطعهٔ زميني (كه در ظاهر دار الملك دهلي
ميان نورگده و آغاز آن معموره واقع بود) برگزيدند - بيست
و پنجم ذي الحجه سال دوزدهم سنه (۱۰۴۸) هزار و
چهل و هشت هجري مطابق طرحي (كه در پيشگاه خلافت
(۳)
مقرر گشته) بسركاري غيرت خان برادرزادهٔ عبدالله خان
فيروز جنگ (كه نظم صوبهٔ دهلي بدو مفوض بود) رنگ
ريخته بحفر بنيان آن پرداختند - و نهم محرم سال مذكور
اساس آن بناي منيع الشان نهادند - و در ممالك محروسه
هرجا صنعت گري از سنگ تراش ساده كار و پرچين كر و
معمار و نجار بود بحكم پادشاهي آمده با عملهٔ بسيار مشغول
كار گشتند - و هنوز تاسيس برخي از بنا و تهيأ لختي مصالح
شده بود كه غيرت خان بصوبه داري تتهه نوازش يافت .
و حراست صوبهٔ دهلي و اهتمام برافراختن عمارات رفيعه
به الله وردي خان مفوض شد - او در سال و چند روز
بدين امر پرداخته از جانب دريا اساس قلعه ده گز افراخته
(۴)
گشت - پس ازو ضبط صوبهٔ مذكور با اهتمام تاسيس عمارت
و سرانجام لوازم آن بمكرمت خان (كه بوالا خدمت ميرساماني

(۲) نسخهٔ [ب] بعد از - (۳) نسخهٔ [ب] عزت خان - (۴) نسخهٔ
[ج] عمارات .

قيام مي نمود) مقرر گرديد - او جد و جهد بليغ بظهور رسانيد - تا آنکه در سال بيستم اين حصار گردون بنا با ساير ابنيهٔ فردوس آئين [که در هر گوشهٔ آن خورنقے و سديرے ست و در هر زاويهٔ آن گلشنے و غديرے - و بے تکلف و اغراق نگار خانهٔ چين است - اما آن نقش پيشين و اين نگار پسين * بيت *

* در آن قدر برده صنعت بکار *
* که خود نيز محو است صنعت نگار *

از غيب دانيهاى امير خسرو ست که آنچه سابق در مدح دهلي گفته بود دريغولا بر روى کار آمد * بيت *

* اگر فردوس بر روى زمين است *
* همين است و همين است و همين است] *

بصرف شصت لک روپيه در عرض نه سال و سه ماه و چند روز صورت حسن انجام گرفت * (۲)

قلعهٔ رفيعه (که مثمن بغدادي ست) درازش هزار گز پادشاهي و پهنا شش صد ذراع - جدرانش از احجار لعل فام فتح پور برافراخته شده - ارتفاع آن با شرفات و خاکريز بيست و پنج ذراع - و زمين شش لک گز است مضاعف زمين قلعهٔ مستقر الخلافهٔ اکبرآباد - و دورش سه هزار و سيصد ذراع است

(۲) نسخهٔ [ب] در صورت احسن انجام گرفت *

مشتمل بر بیست و یک برج - هفت مدور - چهارده مثمن - چهار دروازه و دو دریچه - و خندقی به پهنائی بیست گز و عمق ده گز از آب نهر مالامال - از دو جانب بدریای جون می ریزد - سوای ضلع شرقي (که دریای مذکور بدیوار حصار پیوسته است) - به بیست و یک لک روپیه مرتب گشته - و نشیمن‌های خاص از شاه محل با سقف سیمین و امتیاز محل با آرامگاه معروف ببرج طلا و دولت خانهٔ خاص و عام و باغ حیات بخش به بیست و هشت لک روپیه - و منازل بیگم صاحب و دیگر پردگیان حرم عفت بهفت لک روپیه - و دیگر عمارات از بازار و چوکیهای درون قلعهٔ گردون عظمت (که بجهت کارخانجات پادشاهي ساخته شده) بچهار لک روپیه صورت اتمام گرفت *

سلطان فیروز خلجي در ایام سلطنت خود نهرے از دریای جون از نواحی پرگنهٔ خضرآباد جدا نموده به سي کروه پادشاهي آورده بحدود پرگنهٔ سفیدون (که شکارگاه او بود و آب کشت کم داشت) رسانید - آن نهر بعد از انتقال سلطان بتوالی ایام و تواتر اعوام خراب گشت - و از جریان باز ماند - و در عهد عرش آشیاني شهاب الدین احمد خان صوبه دار دهلي برای افزونی زراعت و آبادی محال تیول خود نهر مذکور را مرمت نموده جاري ساخت و به شهاب

نهر موسوم گردانید - چون روزگار او سپري شد بترمیم و تعمیر آن نپرداختند - و بدستور پیش از جریان باز ماند - درینولا (که توجه اعلی حضرت به بنای این قلعه مصروف گشت) امر شد که نهر مذکور را از خضرآباد تا سفیدون (که مبدأ و منتهای آنست) مرمت کنند - و از سفیدون تا قلعه (که مسافت آن نیز سي کروه پادشاهي ست) نهرے تازه حفر نمایند - بعد تیاري بنهر بهشت مسمی شد - و نشیمنها بحوضهای ابریز و فوارهای بلند پرواز نضارتے دیگر بهم رسانید - بیست و چهارم ربیع الاول سنه (۱۰۵۸) هزار و پنجاه و هشت هجري سال بیست و یکم (که برای نزول پادشاهي مختار اهل تنجیم بود) به تهیأ اسباب جشن و تعبیهٔ مواد عشرت فرمان رفت - و تمامیٔ منازل خاصه را بگوناگون نفائس فرش (که در کشمیر و لاهور از پشم شال برای هر نشیمنی بنفاست و لطافت بر روی کار آورده بودند) برآراستند - و بر در حجرها و ایوانها پردهای طلا دوزي و ده یک دوزي و کلابتون دوزي و مخمل زربفت کار هنرمندان بدائع آثار گجرات آویختند - و در هر نشیمنی اورنگ مرصع و طلائی مینا کار و منبت و ساده نصب نمودند - و هرجا مسندے والا گسترده کارتکیهها با غلافهای لآلی متلالي گذاشته مسند پوشهای زرکش بران کشیدند - و سه جانب ایوان منیع الشان

دولت خانهٔ خاص و عام بمحجر نقره و پیش جهروکه بمحجر طلا بر آراستند - و در هر طاق آن زرین کوکبهٔ بزنجیر طلا آویخته نمودار چرخ برین بر گردانیدند - و در وسط آن ایوان مربع تختگاهی ساخته دور آنرا بمحجر طلا آرایش دادند - و بر روی آن مرصع سریر ملک نظیر (که فروغ مایهٔ خورشید عالم افروز است) گذاشتند - و پیش تخت شامیانهٔ زرنگار مسلسل مروارید با ساطین مرصع بر افراختند - و بر (۲) دو جانب تختگاه دو مرصع چتر مسلسل مروارید و بر دوامین تخت مثمن منبت نصب کردند - و عقب تختگاه صندلهای مرصع و طلا نهاده قور خانه (که محتوی ست بر شمشیرهای جواهر نگار با پرده های مرصع و (۳) ترکشها با یراق مرصع و نیزهای مرصع که در ترصیع آن سرمایهٔ بحر و کان بکار رفته) بترتیب نگاه داشتند - و سقف و ستون و در و دیوار آن ایوان سحر بنیان و ایوانهای اطراف چهار گانهٔ دولت خانهٔ خاص و عام را سایبان های زردوزی و پردهای زرنگار فرنگی و چینی و مخمل زربفت طلا باف و نقره باف گجراتی (۴) و مسلسلهای کلابتونی و بادله آذین بستند - و پیش ایوان رفعت مکان بارگاه مخمل زربفت و بر روی ایوانهای اطراف شامیانهای مخمل

---

(۲) نسخهٔ [ج] و هر دو جانب الخ - (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ [مرصع] نیست - (۴) نسخهٔ [ج] بامسلسلهای •

زربفت بسرغه های سیمین برافراختند - و در زیر بارگاه فرشهای رنگین گسترده بر دور آن محجر نقره نصب نمودند - و بارگاه مذکور (که در رفعت و وسعت باسمان برابری دارد) بحکم عالي در احمد آباد در کارخانهٔ سرکار والا یافتند - بمبلغ قریب یک لک روپیه در مدت مدید انجام پذیرفت - طول آن هفتاد ذرعهٔ پادشاهي و عرض چهل و پنج بر چهار ستون نقره (که دور هرکدام دو گز و ربع است - و ارتفاع بیست و دو) برپا مي شود - و سه هزار و دویست گز زمین را احاطه مي نماید - و ده هزار کس در زیر آن میتوانند ایستاد - و از فراش و غیر آن سه هزار کس بصنعت جر ثقیل در مدت یک ماه برافرازند - و آن بر السنهٔ خاص و عام مشهور به دلبادل است •

بالجمله چنین بارگاهی (که با فلک همسري نماید) گاهی افراخته نشده - و چنین مکانی (که نمونهٔ فردوس برین باشد) باین زیب و زینت (۲) آراسته نگشته - از روز وصول فیض موصول پادشاهي بدین منازل جنت مشاکل ده روز جشن قرار یافت - هر روز صد کس بخلاع فاخره سرافراز مي گشتند (۳) - و گروهي بفزوني منصب و نوازش خطاب و جمعي بمرحمت نقد و اسپ و فیل کام دل بر گرفتند - میر

(۲) نسخهٔ [ا] باین زینت آراسته نگشته - (۳) نسخهٔ [ب] سرفراز گشتنده

يحيى كاشي تاريخ (۲) اختتام اين بناى عالي چنين يافته (۳) *

* مصرع *

* شد شاهجهان‌آباد از شاه جهان آباد *

و هزار روپيه صله بر گرفت *

مكرمت خان را بجايزهٔ اتمام اين عمارات (۴) هزاري ذات و سوار بر منصبش افزوده از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري ذات و سوار و سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرافراز ساختند - و در سال بيست و سيوم مطابق سنهٔ (۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه هجري در شاهجهان آباد مكرمت خان رخت زندگاني بر بست - مشار اليه بتمول و زرداري شهرت تمام داشت - مشهور (۵) است كه روزے فردوس آشياني فرمود كه بعد ملاحظهٔ نقشهٔ بغداد و اصفهان بازارهاى مثمن و مسقف آنجا (كه طرح بر گزيدهٔ طبيعت بود) ترتيب نگرفت - و بدان نمط (كه پسند خاطر بود) اين شهر صورت نيافت - و درين باب تعرض گونهٔ به مكرمت خان كردند - ازان روز مكرمت خان گفتے كه اين شهر اگر بنام ما مسمى كنند آنچه خرج شده داخل خزانه مي نمايم - پسرے داشت محمد لطيف نام - در سال بيست و دوم بتقديم خدمت

(۲) يعني سنهٔ هزار و پنجاه و هشت هجري - (۳) نسخهٔ [ا] يافت -
(۴) نسخهٔ [ج] عمارت - (۵) نسخهٔ [ب] فرموده *

فوجداري میان دوآب مامور گردید - و روح الله برادر زادهٔ او منصب مناسب داشت *

چون خامهٔ تیز خرام بتقریب سخن بگزارش چگونگی قلعهٔ شاهجهان‌آباد پرداخته در عرصهٔ بیان این شهر و دهلی قدیم نیز جولاني میکرد - و چون قلعهٔ مبارک شاهجهان‌آباد صورت تاسیس پذیرفت جانب راست و چپ آن بر کنار دریا سایر شاهزادهاے عالي شان و امراي عظمت نشان بعمارات وسیع و بدیع و نشیمنهای دل نشین چندان پرداختند [که از ابنیهٔ عالیه (که بیست لک روپیه صرف آن شده باشد) و آنچه از آحاد ناس تا اکابر و اعالي در خور مراتب احوال و تفاوت کثرت و قلت اموال موافق خواهش و سلیقهٔ خود طرح ریخته اند (و از حیز احصا (۲) بیرون است) معمورهٔ عظیمی و سواد اعظمی ست] که سیاحان جهانگرد بلدے باین پایهٔ فسحت و وسعت و بدین مایهٔ جمعیت و جامعیت در هیچ اقلیمی (۳) نشان ندهند *

* بیت *

* تعالی الله اگر مصر است و گر شام *
* بود یک گوشهٔ این معشر عام *

مدینة السلام بغداد (که پانصد و چند سال دار الخلافهٔ خلفای عباسیه بود) دوره از طرفین دجله دو فرسخ است که

(۲) نسخهٔ [ج] احصار - (۳) نسخهٔ [ج] اقلیم *

شش کروه رسمي باشد - و محيط اين شهر عظمت بهر پنج فرسخ پانزده کروه رسمي ست - و چون حصار شهر نو (که از سنگ و گل کشيده بودند) بوفور باران جا بجا ريخت در سال بيست و ششم سورت از سنگ و صاروج در کمال متانت و استحکام اساس گذاشته در آخر سال سي ام بطول شش هزار و سيصد و شصت و چهار ذراع مشتمل بر بيست و هفت برج و يازده دروازه (که در نلان بعرض چهار و ارتفاع با شرفات نه ذراع است) بصرف چهار لک روپيه صورت انجام گرفت *

✗ چنانچه رستهٔ سمت لاهور بعرض چهل ذراع و طول يک هزار و پانصد و بيست گز مشتمل بر هزار و پانصد و شصت حجره و ايوانهاي نهايت مطبوع و دلپسند (که بحکم معلي سکان بلده آنرا ساخته اند) - از آغاز بازار (که متصل اصطبل پادشاهي ست - و آن بفاصلهٔ دو صد و پنجاه ذراع از ديوار قلعه اساس يافته) تا چوک هشتان در هشتان - کوتوالي چبوتره چهار صد و هشتان گز است - ازانجا تا چوک ديگر صد در صد بطرز مثمن بغدادي - بازارے ست بهمين قدر طول و عرض - جانب شمالي اين چوک سراي در سقفهٔ رفيع اساس بيگم صاحب (که يک درش جانب بازار و ديگر بطرف باغ) موسوم به صاحب آباد (که حقيقةً سه باغ است)

بطول نهصد و هفتاد و دو ذراع - و یکی ازان مکرمت خان پیشکش نموده و اعلی‌حضرت بآن ملکهٔ دوران مرحمت فرموده - و جانب ضلع جنوبی بازار مذکور حمامی ست بکمال نزاهت و صفا که بفرمان آن ملکهٔ زمان صورت اتمام یافته - و ازین سرای و چوک تا سرای و چوک فتحپوری محل پانصد و شصت گز - و رستهٔ بازار جانب اکبرآباد بطول هزار و پنجاه و عرض سی ذراع در نهایت پاکیزگی و خوبی دو رویه بهشت صد و هشتاد و هشت حجره و ایوان آراسته - در آغاز بازار محاذی دروازهٔ قلعه بجانب جنوب مسجدی عالی بنیان اکبرآبادی محل و مسجد جامع این شهر (که موسوم بمسجد جهان نما ست) در کمال رصانت و متانت و نهایت فراخی (۲) ساحت بر کوهچهٔ جانب غربی قلعه بمفاصلهٔ هزار گز واقع است - دهم شوال سنهٔ (۱۰۶۰) هزار و شصت هجری اساس گذاشتند - در مدت شش سال بصرف ده لک روپیه باهتمام سعد الله خان و خلیل الله خان زینت افزای خطهٔ خاک گردید * ع *

* قبلهٔ حاجات آمد مسجد شاه جهان *

تاریخ (۳) اتمام آن است - و ازان وقت تا حالت تحریر (که قریب صد سال گذشته) نوئینان عظام و عمدهای والا مقام

(۲) نسخهٔ [ب] فراخیٔ ساخت - (۳) یعنی سنهٔ هزار و شصت و هفت •

طرح امكنهٔ دل فريب و طراحئ حدائق طراوت افزا بجائی رسانيده اند (كه ادهم تيزگام خيال در مسلک بيان آن بلندگي مي گرايد) خامهٔ بپاى چوبين چگونه آن راه تواند پيمود - خصوص مساجدے كه در چوک سعدالله خان و چوک معروف به چاندني چوک (كه معمار همت عاليهٔ ظفرخان مخاطب به روشن الدوله احداث نموده) - كاسهٔ گنبدهاى هريک را با منارها از جانب بالا بصفايح مس مطلا در كمال درخشاني گرفته اند - در وقت اشراق آفتاب و ماهتاب لمعانش چشم فلک را خيره مي سازد - و ازين جهت (كه از مدتے ممتد رايات ظل اللهي سايه گستر اين مصر جامع است) بكثرت ابنيه و هجوم قطان هر جانب بيرون حصارش معمورهٔ ايست هر چهار ربع او مسكون - و از بسيارئ اجتماع و فراهم آمدن مردم هفت اقاليم هر كوچه و برزنش كشوريست بامتعهٔ اقاليم سبعه مشحون - هر خانه مالامال هرچه در خور مدن و نا گزير امصار است - و در هر دوكانش بوفور نفايس و نوادر هر ديار صد كاروان بار - ازين ره است كه در فترت نادر شاهي طرفه چشم زخمے باين شهر رسيد - و در طرفة العين بصورت اصلي باز گرديد - بل همه چيزش از اول بهتر و روز افزون است - و تصوير نقش و نگارش از قدرت قلم بيرون - صنايع پردازي و نزاكت كاريها را روز بازار است - و طرب انگيزي

و بزم طرازي را با دلها سروکار - چون پای خامهٔ تیز رفتار در مساحت ساحت خصوصیات این جای حیرت افزا لنگ است باین بیتی از فروغی کشمیري (که در تعریف این شهر گفته) اکتفا مي نماید * 　* بیت *

* جهان را گر به از خود یاد باشد *
* همین شاه جهان آباد باشد *

اما دهلی قدیم (که از مهین و دیرین شهرهای هند است) نخست اندرپت نام داشت - طول صد و چهارده درجه و سي و هشت دقیقه - و عرض بیست و هشت درجه و پانزده دقیقه - اگرچه برخی از اقلیم دوم انگارند اما از سیوم اقلیم است - سلطان قطب الدین و سلطان شمس الدین در قلعهٔ پتهورا بسر میبردند - سلطان غیاث الدین بلبن قلعهٔ دیگر اساس نهاد - و آنرا مرزغن اندیشید - معز الدین کیقباد بر ساحل دریای جون شهری دیگر طرح انداخت - آنرا کیلوگرهي گویند - امیر خسرو در قران السعدین این شهر را مي ستاید *

* بیت *

* وی دهلي و وی بتان ساده *
* پگ بسته و چیره کج نهاده *

الحال مقبرهٔ جنت آشیاني درین شهر است - سلطان علاء الدین شهر دیگر بنا نهاده آن را سري گویند - پس ازان

تغلق شاه تغلق آباد بر ساخت - پستر پسرش سلطان محمد شهرے نو و منازل دلگشا بر روی کار آورد - و سلطان فیروز بنام خود شهرے بزرگ آباد نمود - و دریای جون را بریده نزدیک ساخت - و سه کروهی فیروز آباد کوشکے دیگر بر افراشت جهان نما نام ٭

چون نوبت بجنت آشیانی رسید قلعهٔ اندرپت را تعمیر نموده دین پناه نام گذاشت - شیر خان سور دهلی علائي را ویران کرده جدا شهرے برآراست - آثار این شهرها نمایان و پیدا است - طول این صوبه از پلول تا لدهانه (که بر ساحل دریای ستلج است) صد و شصت کروه - و عرض از سرکار ریواري تا کوه کماؤن صد و چهل - دیگر از حصار تا خضرآباد صد و سي - شرقي آگره - میان مشرق و شمال پیوسته بخیر آباد صوبهٔ اوده - شمالي کوهستان - جنوبي آگره و اجمیر - غربي لدهانه و سرچشمهٔ گنگ - و (چون درین صوبه دیگر رودها فراوان) لختي شمالي کوه این صوبه را کماؤن نامند - کان طلا و نقره و سرب و مس و زرنیخ و تنکار دارو - و آهوی مشکین و گاو قطاس و کرم پیله و باز و شاهین و دیگر شکاري جانور و خیل و اسب کوت بس انبوه - هشت سرکار و دویست و سي و دو پرگنه بجمع شصت کرور و شانزده لک و پانزده هزار و پانصد و پنج دام در عهد عرش آشیاني

بدر میگرائید - چون اعلی حضرت باحداث شاهجهانآباد موسوم (۲)
بدار الخلافه گردانیدن محالات دیگر افزوده دوازده سرکار دو صد
و هشتاد و یک محال بجمع یک صد و بیست و دو کرور و
بیست و نه لک و پنجاه هزار و یک صد و سي و هفت دام
قرار گرفت *

این سواد اعظم (که بهترین بلاد هندوستان است)
سه فصل دارد - زمستان از غرهٔ آبان تا بهمن - آذر و
دی ایام شدت سرما ست - و در دیگر اولین و پسین اگرچه
سرد است لیکن نه بسیار - و این فصل موسم خوشیهای
هندوستان است که سیر و شکار بکام دل میتوان کرد - دوم
تابستان از غرهٔ (۳) اسفندار تا آخر خورداد - اسفندار آغاز بهار (۴)
هندوستان است - در کمال اعتدال - و فروردي نیز معتدل
است - درین دو ماه سواري و قطره مي توان کرد -
اردي بهشت هم بد نیست - اما بے ضرورت تردد نتوان نمود -
و خورداد زمان استیلای گرما ست - سیوم برسات - از نیز
اگر بارش شود هوا بهتر است - و الّا بعان خورداد گرم -
امرداد عین باران است - و هنگام غایت لطافت هوا ست -
گاه باشد که روزے ده پانزده مرتبه ببارد - و ابرهای رنگین

(۲) نسخهٔ [ج] دوازده سرکار و صد و هشتاد - (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ
[آخر] نیست - (۴) نسخهٔ [ج] آغاز بهار و در کمال اعتدال است •

پدید آید - و این ایام نیز ایام خوبیهاے هندوستان است - و در شهریور اگرچه باران مي بارد اما نه بمرتبهٔ ماه گذشته - مهر آخرهای ایام برسات است - باران این وقت بخریف و ربیع نفع تمام دارد - روز بعد از یک پاس گرم مي گردد - و شبها مائل بسردي - این فصل سه هوا دارد - و اگر بارش است برسات - وگر نه هوای تابستان - لیکن در تابستان گرفتگي در هوا نمي باشد - و در برسات روزے (که باران نشود و نسیم نوزد) هوا گرفته مي شود - این فصول ثلثه در تمام بلاد هندوستان دایر است - اما هوا متفاوت است *

* میرزا حسن صفوي *

پسر سیوم میرزا رستم قندهاریست - در عهد جنت مکاني بمنصب هزار و پانصدی هفت صد سوار سرافرازي داشت - پس از جلوس اعلی حضرت همراه پدر عالي قدر خویش از صوبهٔ بهار آمده به آستان بوس خلافت جبهه آرا گشت - و در سال دوم به تعیناتی صوبهٔ بنگاله رخصت یافت - مدتها با پسر خود میرزا صف شکن در کومکیان آن ولایت انسلاک داشت - گاهے بر طبق طلب به پیشگاه سلطنت رسیده زری عقیدت بتقبیل سدهٔ جهانباني مي‌افروخت - و باز بدستوری معاودت کام دل مي اندوخت - و به افزایش منصب پایهٔ

اعتبار بلند تر مي افراخت - در سال نوزدهم بمنصب
سه هزاري دو هزار سوار امتياز يافته بجاگيرداري فتح پور
بيانه مورد اعطاف گرديد - و در سال بيستم فوجداري
جونپور از تغير شاه نواز خان صفوي برادر خردش نامزد او
گشت - و مصحوب صف شکن پسرش نقاره مرحمت شد -
و او از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري دو هزار سوار
تارک افتخار افراخته نزد پدر دستوري يافت - و در سال
بيست و يکم ميرزا با پسر خود از جونپور آمده شرف
استلام خلافت در يافت - و باز پدر و پسر کومکي بنگاله
شده بدان صوب مرخص گشتند - و در سال بيست و دوم
حسب الالتماس شاهزاده محمد شجاع بتهانه داري کوچ متعلق
صوبهٔ مذکور مفتخر گشت - و باضافهٔ هزار سوار مباهات
اندوخت - و در سال بيست و سيوم آخر سنهٔ (۱۰۵۹)
هزار و پنجاه و نه هجري از نورد عقبی گرديد - مشار اليه
خطاب خاني قبول ننمود - ميرزا صف شکن بعد فوت پدر
بخدمت تهانه داري و فوجداري حصر ولايت بنگاله چندے
بسر برد - پس ازان بگوشهٔ انزوا بوظائف دعا گوئي پادشاه
زمان اشتغال ورزيد - و در سنهٔ (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سيوم
هجري سال پنجم عالمگيري روزگار حياتش بسر آمد - دختر
مير ميران يزدي همشيرهٔ نوازش خان عبد الکافي (که برادر

علاتي خليل الله خان است) در خانهٔ او بود - خلف او سيف الدين صفوي باعتبار دامادي خليل الله خان مطرح انظار عاطفت خسروانه گشته در سال هفتم بخطاب كامياب خان ناموري گرفت - و بنابر جهتي از منصب برطرف شده بود - در سال چهاردهم ببحالي منصب كامران گرديد - و خطاب خاني بنام خود يافت *

* مرتضى خان سيد نظام *

پسر دوم ميران صدر جهان پهانيست - از بطن برهمن زنے بوده (كه ميران كمال شيفتگي بدو داشت) - ازين جهت اين پسر را نهايت دوست داشته در صدد تربيت او شد - و در حين حيات خود بروشناسي پادشاهي و منصب عمده كامياب گردانيد - پس از فوت ميران جنت مكاني او را بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار سرافراز فرمود - و در نخستين سال جلوس اعلى حضرت باضافهٔ پانصدي بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و عطاي نقاره بلند آوازه گشت - و پس از فوت مرتضى خان مير حسام الدين انجو سيد مذكور بخطاب مرتضى خان ناموري اندوخت - هنگامے (كه نظم صوبهٔ دكن بمهابت خان خانخانان تفويض يافت) خان مشار اليه نيز كومكي گشته رخصت دكن يافت - و پس ازان (كه حصون تسعهٔ دولت آباد بنيروي شهامت مهابت خان

سپه سالار در سال ششم سنهٔ (۱۰۴۲) هزار و چهل و دو هجری گشایش یافت) سپه سالار خواست یکی از سران فوج را با برخی از بندهای اخلاص شعار بحراست قلعه گذاشته خود به برهانپور شتابد - ازان جهت (که مدتی در محاصرهٔ قلعه انواع رنج و تعب کشیده بودند - و صبح و شام از کارزار بیجاپوریه و نظام شاهیه دمی نیاسوده - و آذوقهٔ ذخیره نیز نمانده) بهر که تکلیف نمود از تکفل آن سر بر تافت - و مشهور است که (چون مرتضی خان صاحب سامان و جمعیت بود) مهابت خان با او درین امر مبالغه نمود - سید بامتناع چندین اصرار ورزید که مهابت خان خط آزادی ازو نوشته گرفت *

و چون خان دوران از اخلاص خالص و حمایت راسخ پذیرای آن خدمت گردید خانخانان حکمت عملی بکار برده سید مرتضی خان را با جماعهٔ دیگر بهمراهی خان مذکور در قلعه گذاشته طبل رحیل فرو کوفت - در همان چند روز فرمان بنام خان دوران رسید که (چون او بیش از همه تعب و صعوبت کشیده) قلعه را بمرتضی خان سپرده خود بمالوه (که صوبه داری آن باو متعلق بود) رفته چندی بیاساید - خان مذکور سید را در قلعه گذاشته و زری (که از خزانهٔ عامره با خود داشت) برای ناگزیر قلعه بمشار الیه

داده روانه سمت مطلب شد - و پس ازان به تیولداری دلمو (۲) سرافرازي یافته بمالش متمردان آن ناحیه از بیس و غیر آن مامور شد - چون وطنش در جوار دلموست جمعیت کثیر و انبوهی فراوان فراهم آورده در جستن و بستن طایفهٔ بیس کوتاهي ننمود - مکرر بجنگ و پیکار غالب آمده نقش صولت او درست نشست - مدتها در فوجداری بیسواره و لکهنؤ بضبط و ربط تمام گذرانید - آخرالامر از غلبهٔ پیري و ضعف قوي طاقت قطره و پویه نماند - و بمهام خدمت نمي توانست پرداخت - در سال بیست و چهارم از بارگاه خلافت او را از منصب باز داشته بیست لک دام بطریق سالیانه از پرگنهٔ پهاني وطنش (که یک کرور دام جمع دارد) مرحمت شد - چون پسرانش درگذشته بودند هر کدام از عبد المقتدر و عبدالله نبیرهای او را باضافهٔ منصب و دیگر نبایر او را فراخور حال بمناصب برنواخته هشتاد لک دام تتمهٔ این پرگنه را در تیول آنها مقرر کرد - پس ازین سید مذکور مدتها در زمرهٔ وظیفه خواران گذرانیده باجل موعود بساط حیات در نوردید - عبدالمقتدر در عهد اعلی حضرت بمنصب هزاری شش صد سوار و فوجداری خیرآباد رسیده *

---

(۲) در [بعضی نسخهٔ] دلمؤ *

* معتقد خان میرزا مکی *

پسر افتخار خان است که در بنگاله سال هفتم جهانگیري در جنگ عثمان خان لوهاني داد جانفشاني و جان ستاني داده بکار آمد - میرزا نیز دران جنگ مصدر تلاشها گشته - این هر دو پدر و پسر در تیر اندازي شهرهٔ آفاق بودند - پس از فوت پدر برهنموني بخت سعادت پژوه خود را بفتراک دولت شاهزاده والي عهد شاهجهان بر بست - و بحسن خدمت و دوام حضور کامیاب نوازش شاهي گردیده بقرب و اعتبار اختصاص پذیرفت - گویند بشرف نسبت رضاعت شاهي نیز افتخار داشت *

چون شاهزاده نخستین بار باصلاح مهمات دکن توجه برگماشت و افضل خان و بکرماجیت (که از عمدهای دولت شاهي بودند) بهوش افزائي و فرمان پذیري عادل شاه بیجاپوري تعین گشتند مشار الیه با جادو داس دیوان بیوتات بحیدرآباد دستوري یافت که قطب شاه والئ آنجا را از خواب غفلت بر آورده بشاهراه اطاعت رهنمون شود - او (چون بسرعت سریعه بمقصد فائز گشت) قطب شاه را در کمال انقیاد و فرمان برادري دیده پیشکش پانزده لک روپیه از جواهر ثمینه و فیلان نامئ تنومند و اسپان قبچاق بر گرفته معاودت نمود - و به بساط بوسئ انجمن حضور و استحسان

تقديم خدمت اسباب مزيد رفعت جاه آماده گردانيد - و در ايام ناکامئ شاهزاده (که از بے مهرئ روزگار غير از قطع فيافي سود سفر بنظر نمي آمد) او از اخلاص وافي و صفاى صافي (که سر آمد شمائل رضيه است) پرستاري و هوا داري خداوند مجازي را سرمايۀ بهبود دانسته بهيچ رجه از رکاب شاهي جدائي نگزيد - تا آنکه زمانۀ نيرنگ ساز بفاصلۀ يک بست و گشاد مژه چمن ديگر طرح ريخت - و بهار دولت شاهي گل کرد - در سنۀ (۱۰۳۷) هزار و سي و هفت هجري جنت مکاني در گذشت - و الويۀ شاهي از جنير دکن باهتزاز آمده هفدهم ربيع الآخر بر تالاب کانگريه (که در خارج شهر نزهت بهر احمدآباد گجرات است) پرتو نزول افگند - و نظم آن ديار باقتضاى وقت به شير خان تونور تفويض يافت - و ازانجا که هنوز وصول بدار الخلافه واقع نشده و سلطنت استقرارے نگرفته معتقد خان را بمنصب چار هزاري دو هزار سوار برنواخته با جمعي ديگر در احمد آباد گذاشتند - و در سال دوم بفوجداري اجمير سر بر افراخت - پس ازان به صوبه داري مالوه متعين گشت - و در سال پنجم حکومت آن ولايت نامزد نصرت خان خاندوران گرديد - و او بفوجداري اطراف دار الخلافه مامور شد - و در همين سال مکرر نالش باقر خان نجم ثاني

ناظم اوڑیسه بعرض اعلی حضرت رسید که با رعایا سلوک ناپسندیده مینماید - معتقد خان باضافهٔ سواران منصب نوازش یافته به بصاحب صوبگی اوڑیسه بلند پایه گردید *

از غرائب رداد آنکه گویند باقر خان کارهائی چند کرده مبلغها بدست آورده که (۲) افشای هر یکی موجب رسوائي بود - خواست که آنرا خس پوش کند - زمینداران آن ناحیه را از دیسمکهه و دیسپاندیه و مقدم فراهم آورده بهرکه گمان شرارت داشت مقید ساخت - و ازانها یکدفعه هفت صد کس را بدم تیغ داد - ناگهان یکی ازان آشوب جان گزا بدر جسته خود را بحضور رسانید - و طومار چهل لک روپیه بنام باقر خان نوشته داد - دربنولا تحقیق آن مقدمه نیز به معتقد خان مقرر شد - اتفاقاً میرزا احمد داماد باقر خان (که بخشیگری آن صوبه یافته همراه بود) روزے (که از الهآباد در کشتي نشسته مي رفتند) میرزا احمد تقریبی از طومار مذکوره بر آورده ازان زمیندار مستفسر گردید - و ببهانهٔ دیدن طومار را از دستش گرفته بتیزدستي چنان شمشیر بسویش برتافت که سر از تن جدا شده در دریا افتاده - و طومار نیز پاره نموده بآب رها کرد - و به معتقد خان گفت که بمحض دولت خواهی شما این

---

(۲) نسخهٔ [ب] و افشای هریکی الخ *

حرکت بعمل آمده که آخرکار این قسم طومار بنام شما هم درست مي کرد - معتقد خان مستحسن داشت - اما چندے معاتب پادشاهي ماند *

معتقد خان مدتے دران دیار بداد دهي و مطیع نوازي و سرکش بر اندازي بسر برده چون بحضور آمد باز در سال نوزدهم بحکومت آن دیار تعین گردید - و در سال بیست و دوم طلب حضور گشت - چون اعظم خان حاکم جونپور در همان ایام درگذشت بندوبست آن سرکار به معتقد خان قرار گرفت - خان مذکور از عرض راه عطف عنان کرده بجانب امرمر رجوع نموده - چون او را پیري دریافته بسیار از کار رفته بود در سال بیست و پنجم دوازدهم ذي القعده سال (۱۰۶۱) یک هزار و شصت و یکم بعرض اعلی حضرت رسید که او بضبط نواحئ جونپور نمي تواند پرداخت - آن تعلقه بنام مراد کام صفوي تجویز شد - اتفاقاً او هم در همان تاریخ در جونپور بساط حیات در نوردید *

* میرزا عیسئ ترخان *

پدرش جان بابا عم پدر میرزا جاني بیگ حاکم ٹھٹه است - چون پیمانهٔ حیات میرزا جاني لبریز گردید میرزا عیسئ بهوس حکومت دست و پائے بحرکت آورد - خسرو خان چرکس (که وکیل مستقل آن سلسله بود) میرزا

غازي را جا نشين پدر ساخت - و خواست كه ميرزا عيسى را بادب گاه زندان بر نشاند - او بقلاوزي بخت و رهنموني اقبال ازان ديار بدر زده بدرگاه جهانگيري استظلال عافيت نمود - جنت مكاني بمنصب عمده مطرح انظار عاطفت ساخته تعنيات دكن فرمود - و چون ميرزا غازي در حكومت قندهار درگذشت خسرو خان عبد العلي نامي را ازان سلسله بر مسند ترخانيه متمكن ساخته دست مايهٔ حكم راني انديشيد - جنت مكاني بتوهم آن (كه مبادا عبد العلي به دستان سرائي خسرو خان ريشهٔ استقلال دران سرزمين فرو برد) فرمان بنام ميرزا عيسى خان قلمي فرمود - و چون او جبهه ساي آستان خلافت گرديد بعرض برخي حساد [كه ميرزا از ديرباز در آرزوي ملك موروثي نعل در آتش است - اگر دريغولا مستقل شده بحاكم كچ و مكران و هرمز (كه قريب واقع شده اند) اعانت جسته با شاه عباس صفوي توسل نمايد مدتها بايد كه تدارك آن بوقوع آيد] پادشاه بد گمان شده ميرزا رستم قندهاري را بحكومت آن ديار مامور فرمود - و بسعي او رگ و ريشهٔ ترخانيه ازان ولايت بركنده گشت - و ميرزا عيسى بجاگيرداري دهن پور گجرات سر برنواخته تعين آن صوبه گرديد - دران هنگام (كه اعلى حضرت از حوالي تتهه بناكامي براه زن و ولايت بهاره مضاف گجرات

معاودت بدکن فرمود) ميرزا بياورى طالع از نقد و جنس و اسپ و شتر بطريق پيشکش در جناب شاهي ارسال داشته ذخيرهٔ سود و بهبود روزگار خود اندوخت *

پس از ارتحال جنت مکاني در اثناى توجه رايات فردوس آشياني از دکن بدار الخلافهٔ آگره هنگام جهانگشائي بسعادت زمين بوس رسيده باضافهٔ دو هزارى هزار و سيصد سوار بمنصب چار هزاري ذات و دو هزار و پانصد سوار و ايالت ملک تهته کامرواى ملک خود گرديد . ليکن بعد جلوس بر سرير فرمان روائي حسب اقتضاى وقت ضبط و ربط آن ديار به شاير خواجه مخاطب بخواجه باقي خان تفويض يافت . و ميرزا بے نيل مقصود از عرض راه معاودت نموده بتيولدارى متهرا و آن نواحي مورد نوازش گشت . و در سال پنجم در سواران منصب افزوده بجاگيردارى ايلچپور رخصت يافت . و در سال هشتم باضافهٔ هزارى هزار سوار بمنصب والاى پنجهزارى چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه برنواخته بفوجدارى سرکار سورتهه مباهي گرديد . در سال پانزدهم بصاحب صوبگئ گجرات از تغير اعظم خان اختصاص پذيرفت . و ضبط سورتهه بپسر کلانش عنايت الله (که بمنصب دو هزارى هزار سوار سرافرازي داشت) مقرر گشت . و بعد از عزل صوبه داري مجدداً بايالت جوناگده (که حاکم نشين ولايت

سورته‌ء است) سر بر افراخت - و در سال بیست و پنجم حراست آن دیار بمحمد صالح پسر دومش مفوض گشت - و فرمان طلب میرزا بحضور صادر گردید - در محرم سنهٔ (۱۰۶۲) هزار و شصت و دوم بقصبهٔ سابهر رسیده بود که پیمانهٔ حیاتش بر آمود - با آنکه عمر میرزا از صد متجاوز بود اما قوی از درجهٔ طبیعی سقوط نیافته - باه هم جوانانه داشت - و بسیار عیش دوست و شیفتهٔ مسکرات و دل دادهٔ راگ و رنگ بود - و در نغمه خوانی و ساز نوازی خالی از کمال نبود - اولاد بسیار بهم رسانید - عنایت الله خلف کلانش که عمده بود در سال بیست و یکم در گذشت - و بیشرت در حیات پدر زندگیء مستعار سپردند - بعد فوت میرزا محمد صالح (که ارشد اولادش بود - و احوالش جدا بقلم آمده) بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و فتح الله بمنصب پانصدی و عاقل بمنصبی درخور سر افرازی یافتند *

* محمد علی خان محمد علی بیگ *

خویش قلیچ خان از منصب داران داخلیء همراهیء شاهزاده دارا شکوه است - چون سرکار حصار بضابطهٔ معمول بپادشاه زادهای ولی عهد تعلق میکرد [چنانچه در عهد فردوس مکانی به جنت آشیانی و در وقت جنت آشیانی بعرش آشیانی و همین قسم بجنت مکانی و فردوس آشیانی

تنخواه شده بود] لهذا در عصر سلطنت فردوس آشیانی
بپادشاهزادهٔ کلان قرار یافته او بفوجداری آنجا مامور گردید -
ازانجا که گشاد هر کار در گرو وقت است و کار کنان قضا
بادنی وسیلهٔ جامی را بکامه می ریزند دران ایام [که جراحات
بیگم صاحب (که بنابر وصول شعلهٔ شمع بدامان و رسیدن
ببدن اضلاع سوخته بود و پس از معالجهٔ بسیار اطبای رقمت)
هرچند التیام پذیرفته اما گاه گاه عود میکرد] او در پیشگاه
سلطنت ظاهر نمود که هامون نام فقیرت بے نوا در سرکار مذکور
میباشد - مرهم او برای این قسم جراحات مفید و مشهور است -
بستر بر طبق حکم او را آورد - و مرهم او نفع تمام بخشید -
پادشاه آن فقیر را بمبلغ همسنگش و خلعت و اسپ و فیل
و دیه در وطن بطریق آلتمغا بر نواخت - و مشار الیه (که
واسطهٔ این امر بود) مورد عاطفت گشته سال هژدهم بخطاب
خانی ناموری اندوخت - سال بیست و ششم (چون صوبهٔ ملتان
در عوض صوبهٔ گجرات به پادشاهزادهٔ مذکور تفویض یافت)
او بعنایت خلعت و حراست آنجا اختصاص گرفت - چون
صوبهٔ تتهه هم ضمیمهٔ صوبجات سابق به پادشاهزادهٔ مذکور
مرحمت شد او بمحافظت آنجا مامور گردید - سال سي ام
مطابق سنهٔ (۱۰۶۶) هزار و شصت و شش هجری پیمانهٔ
زندگی او برآمود *

* مغل خان *

پسر زین خان کوکه است - در عهد جنت مکانی بمنصب هزاری پانصد سوار رسیده بود - در سر آغاز (۲) جلوس اعلی حضرت بقلعه داری دار الملک کابل سر بر افراخته مرخص گردید - و چون سال نهم ساحت دولت آباد مضرب خیام پادشاهی گردید و عساکر قاهره به سرکردگی سران نامور بنهب و غارت ملک عادل شاهیه (۳) و تسخیر تتمهٔ قلاع نظام شاهیه تعین گردید مغل خان بافزونی منصب پانصدی پانصد سوار کام دل اندوخته بهمراهی خان دوران نصرت جنگ انتظام یافت - و در آخر این سال بنیروی شهامت و پردلی سردار با وقار قلعهٔ اودگیر (که از قلاع حصینهٔ رصینهٔ بالاگهات دکن است (۴) و درین وقت مضاف صوبهٔ محمد آباد بدر) هشتم جمادی الاولی سنهٔ (۱۰۴۶) هزار و چهل و شش هجری در محاصرهٔ سه ماه و کسرے بتصرف پادشاهی در آمد - خان مذکور پانصدی ذات پانصد سوار دیگر اضافه یافته بصیانت و حفاظت آن حصن استوار معین گردید - و مشار الیه مدتے درانجا گذرانیده نامے بمروت و مردمی بر آورد *

---

(۲) نسخهٔ [ج] در آغاز جلوس - (۳) نسخهٔ [ج] عادلشاه - (۴) در نسخهٔ [ج] حرف [واو] نیست *

راقم سطور را در سنهٔ پانزدهٔ جلوس خاقان زمان (۲) گذرے بتماشای قلعهٔ مسطور افتاد - مشاهده نمود که در دیوار عمارتے (که اندرون قلعه واقع شده) بر سنگے تاریخ فتح قلعه و تفویض آن بمغل خان کنده نصب کرده اند - اغلب که بفرمایش خان مذکور باشد - پس ازان بحضور شتافته در سال هژدهم بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار پایه افزای اعتبار گشت - و چون در همین ایام خان دوران صاحب صوبهٔ دکن رخصت انصراف یافت خان مذکور نیز بعطای نقاره بلند آوازه گشته بهمراهی صوبه دار دستوری یافت - و در سال بیست و پنجم به صاحب صوبگی تتهه سرافراز گشته از راه گجرات روانهٔ آن سمت گردید - صاحب همت و شگفته رو بود - هرکه بسر وقتش وارد میشد در تفقد و دلجوئي کوتاهي نمیکرد - و جویای نام نیک بود *

چون خان مذکور از تن آساني و فراغت درستي توفیق آن نیافت (که خود را در مهم قندهار بخدمت شاهزادهٔ بلند اقبال محمد دارا شکوه (۳) رساند) ازین رهگذر از منصب سه هزاری دو هزار سوار و جاگیر بر طرف شد - چندے بدین منوال گذرانید و پریشانیها کشید - آخر در سال سي ام حسب الالتماس

(۲) یعنی شاه عالم پادشاه مطابق سنهٔ (۱۱۸۸) هزار و یکصد و هشتاد و هشت هجري - (۳) نسخهٔ [۱] برساند *

دارا شکوه بسالیانهٔ پانزده هزار روپیه موظف گردید. تاریخ فوتش بنظر نیامد. گویند شکار دوست بود. و بنغمه و سرود شیفتگی داشت. سازنده و نوازندهٔ بسیار فراهم آورده بود *

* میر شمس *

از سادات حسینی ست. گویند مدتے تارک دنیا بود. و سیاحت میکرد. پس ازان ملتزم رکاب شاه جهان شده. بعد ارتحال جنت مکانی (چون موکب شاهجهانی در نواح سورت ورود نمود) از بقلعه داری آنجا سرفرازی یافت. و سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار چهرهٔ ناموری بر افروخت. و سال دهم باضافهٔ پانصد سوار و فوجداری و تیولداری پرگنهٔ پژوده مضاف گجرات لوای بلند پایگی بر افراشت. سال هژدهم بعنایت نقاره بلند آوازه گشت. و سال نوزدهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری سه هزار سوار و فوجداری و تیولداری بیرم قامت قابلیت آراست. سال بیست و پنجم بفوجداری و تیولداری پتن متعلق گجرات نخل امیدش بارور گردید. سال بیست و هشتم باز به تهانه داری و جاگیرداری پژوده از توابع احمد آباد مامور گشت. سال سی و یکم نوزدهم رمضان مطابق سنهٔ (۱۰۶۷) هزار و شصت و هفت هجری لباس هستی را برکند *

* مرشد قلي خان خراساني *

از ترکان سپاهي پيشه بود - بکارداني و معامله فهمي امتياز داشت - ابتدا نوکر علي مردان خان زيک حاکم قندهار بود - چون خان مذکور آن حصن حصين را تسليم اولياي پادشاهي نموده بندگي درگاه والا برگزيد چند کس از نوکران عمدهٔ او در سلک ملازمان درگاه انتظام يافتند - ازانجمله مرشد قلي خان (۲) از ياوري طالع بدولت روشناس فايز گشته منظور نظر التفات خسروانه گرديد - در سال نوزدهم جلوس فردوس آشياني به فوجداري دامن کوه کانگره از تغير خنجر خان فرق افتخار بر افراخت - و چون صاحب صوبگي و سرداري بلخ و بدخشان نامزد شاهزاده محمد اورنگ زيب شد او به بخشيگري فوج متعينهٔ ايشان تعين يافت - و در سال بيست و دوم از تغير جان نثار خان آخته بيگي شد - و در سال بيست و چهارم به بخشيگري لاهور اختصاص گرفت - و چون شاهزادهٔ مذکور در سال بيست و ششم بتفويض نظم صوبهٔ دکن لواي توجه بر افراخت او از سابق و لاحق بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار و خدمت ديواني بالاگهاٹ دکن کاميابي اندوخته بهمراهي شاهزاده دستوري يافت - و در تقديم آن خدمت مساعي جميله بکار برده جوهر رشادت و کارداني

(۲) در نسخهٔ [ج] لفظ [خان] نيست *

خود را بر زبی روز آورد - و حسب الالتماس شاهزاده در سال بیست و هفتم بافزایش پانصدي و خطاب خاني چهرهٔ اعتبار برافروخت - و در سال بیست و نهم بافزونیِ پانصد سوار مورد نوازش گردیده خدمت دیوانیِ پایان گهات از تغیر ملتفت خان بانضمام کار سابق بدو مقرر شد *

و پس ازان [که همت والا نهمت پادشاهزاده فتح نصیب محمد اورنگ زیب مصروف آن گردید که به مستقر الخلافه شتافته دست استیلای دارا شکوه را (که از فرط توجه اعلی حضرت هیچ یک از برادران را بنظر همسري در نیاورده طبل خود کامي و خود آرائي مي نواخت - و از امور سلطنت جز نامي به اعلي حضرت نماند) کوتاه سازد] پرتو اهتمام بصوب این مطلب افگند - و در کمتر فرصتي لشکري نمایان و توپخانهٔ شایان ترتیب داد - از ملازمان پادشاهي (که دران صوبه بودند) هرکرا بخت اقبالمند مساعدت نمود سر ارادت بر خط بندگي و همراهي گذاشت - مرشد قلي خان (که آثار ارادت و جانفشاني از سیماي احوالش هویدا بود - و بر همه اخلاص مندان عقیدت کیش سبقت گرفته مراسم دولت خواهي بتقدیم مي رسانید) از تغیر میر ضیاء الدین حسین اسلام خان (که در مرافقت شاهزاده محمد سلطان بوسم منقلا از اورنگ آباد روانهٔ برهانپور

گشت) بخدمت دیوانی جلیل القدر سرکار شاهی مدارج عزت پیمود - و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری سرافرازی یافت - و چون رایات پادشاهی دهم رجب سنهٔ (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری بگذر اکبرپور از آب نربده پایاب عبور نموده و بیست و دوم همین ماه اتفاق صف آرائی (که نخستین معارک آن شاه فیروزمند است) با مهاراجه جسونت (که از جهالت و جسارت سد راه آن شاهزاده گردیده پای اقامت در نواحی اجین افشرده بود) افتاد راجپوتان مشهور مثل مکند سنگهه هاده و رتن راتهور و دیال داس جهاله و ارجن گور (که از رؤسای آن قوم جلادت کیش بودند) دست تعلق از جان برداشته جلو انداختند - و نخست بتوپ خانهٔ شاهزاده [که اهتمام آن دران روز بعهدهٔ شجاعت و بهادری مرشد قلی خان (که از سرداران راسخ العقیدة و صاحب سیف و قلم بود) قرار یافته] بجنگ و ستیز پرداختند خان مذکور باتفاق ذوالفقار خان (که مقدمة الجیش هراول بود) با آنکه فوجی درخور کثرت و هجوم مخالفان نداشت پای ثبات و قرار در عرصهٔ کارزار استوار داشته از جا نرفت - و بعد از گیر و دار بسیار و سعی و تلاش بے شمار (که منتهای مرتبهٔ سپاهگری و جانفشانی بود) مردانه نقد جان نثار نمود - و بادای حق اخلاص سرخروئی اندوخت *

مشار الیه با وصف جوشش بهادري و نشهٔ سپاه گري فهمید مقصدیانه داشت - و دیانت و خدا ترسي (۲) پیرایهٔ حالش بود - در دیوانی دکن باستمالت و رفاهیت رعایا کوشیده در توفیر و تکثیر آبادی ملک همت گماشت - و از کار شناسي و جزرسي تقسیم اراضي نموده ربع هر جنس بر گرفت - و دستورالعملی قرار داد - گویند از روے احتیاط (که مبادا حیف و میلی بجانبی رود) بسا اوقات خود طناب جریب بدست گرفته زمین را پیمایش مي کرد - از حسن نیت اوست که عمر جاوید یافت - یعنی نامش بسبب این دستورالعمل تا انقضای اعوام و شهور بسیار (۳) بر صفحهٔ روزگار خواهد ماند *

باید دانست که در ممالک فسیحة المسالک سیر حاصل زرخیز دکن تشخیص جمع مال بر سر بیگهه و مساحت اراضي بجریب و تفریق زمینها و تقسیم اجناس حبوب و بقول درمیان نبود - کشاورز و مزارع آنچه بیک قلبه و جفت گاو مي توانست و هر جنسی که مي خواست بر سر قلبه قابلی باختلاف بلاد و پرگنات بحاکم مي داد - باز پرس کمیت و کیفیت نمي شد - و پس ازان [این ولایت بروزگار ممتد بفوج کشیهای متوالیهٔ سلاطین هندوستان

---

(۲) نسخهٔ [ج] خدا پرستي ۰ (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ [بسیار] نیست *

بی سپر گردید - و رعایا از نام مغل و معاملت نو ترسان
و لرزان گشته ترک اوطان گرفت - و امساک باران و قحط
چندین ساله سرباري گردید - و ویراني بمرتبهٔ انجامید
(که اعلی حضرت با آنکه در سال چهارم سي و چهل کرور
دام از اصل صوبهٔ خاندیس تخفیف دادند) بحالت اصلي
(۲)
نگرائید تا آنکه نوبت بمرشد قلي خان رسید] خان مذکور
از کارطلبي و دقت پژوهي به رای صواب اندیش خود دستور
العمل راجه تودرمل را (که از زمان عرش آشیاني احداث
یافته در هندوستان مروج گردیده) بتازگي دران مرز بوم
بر روی کار آورد - اولا در فراهم آوردن رعایای متفرق کوشش
تمام بکار برد - و جابجا امنای فهمیده و عمال متدین تعین
(۳)
نمود که اراضی اکثر پرگنات را به پیمایش در آوردند (که
آنرا رقبه خوانند) - و تفریق شایان زراعت و کوه و ناله
(که بکار قابه راني نمي آمد) نمود - و هر دیهی (که
مقدم نداشت و وارثان او از صدمات حوادث مفقود الاثر
بودند) مقدمی آنجا بهرکه از احوالش جوهر استعداد آبادي
و پرداخت رعایا دریافت نمود مقرر کرده سرگرم کشت و کار
ساخت - و برای خرید گاو و دیگر مایحتاج زراعت مبلغی
از سرکار داد (که آنرا تقاوي گویند) و با عمال گفت که

(۲) نسخهٔ [ج] اینکه - (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ [را] نیست ٭

آنرا بر سر فصل بوصول در آرند - و معاملت با کشاورز سه قسم نمود - اولا تشخیص سر بسته (۲) (که معمول زمان قدیم نیز بود) - دوم تقسیم غله (که آنرا تباٹي نامند) و آن نیز سه گونه است - اول هرچه از آب باران تا هنگام درو بمراد رسد بالمناصفه قرار داد - و در آنچه از آب چاه بمراد رسد اگر جنس غله است سیوم حصه از سرکار و دو حصه از رعایا - و سوای غله از انگور و نیشکر یا زیره و اسپغول مختلف است نظر بر خرج آب کشي و ایام تیاری آن - از نهم حصه تا چهارم حصه برای سرکار باقي برعیت - سیوم آنچه از آب کاریز و نهرها از دریا بریده بزراعت سر دهند و آنرا پات خوانند بخلاف چاهي بکم و زیاده مختلف قرار داد - عمل سیوم جریب یعنی ربع هر جنسے از حبوب و بقول و فواکه و بذور نظر بر نرخ و چندي و چگونگی حصول (۳) آن از هنگام زراعت تا حصاد في بیگهه چیزے معین نمود که بعد جریب آنرا باز یافت نمایند - و این عمل در سه چهار صوبۀ دکن (که آنوقت همین قدر ازین دیار بحوزۀ تصرف پادشاهي در آمده بود) به دهارۀ مرشد قلي خان شهرت دارد *

پسرش علي بیگ در سال چهارم جلوس خلد مکان بخطاب اهتمام خان و پسر دیگر فضل علي بیگ در سال

(۲) نسخۀ [ب] سررشته - (۳) نسخۀ [ب] کرده *

سي و دوم بوقایع نگاري کچهري ديوان اعلى سرفراز گرديد - وقت مرحمت خاني و خطاب بر زبان پادشاه گذشت بپرسيد که بر نام خاني مي خواهد يا خطاب پدر - مشار اليه بلحاظ بعضي وجوه مرشد قلي خاني (۲) اختيار کرد - خلد مکان فرمود که من و مادر قربان علي (کَرَّمَ اللّٰهُ وَجْهَهُ) باين نادان بگوئيد که علي گذاشته قلي ميشود - فضل علي خان بهتر است - و سي ازان بديواني شاهزاده محمد معزالدين (که از زندان تاديب رستگاري يافته بود) اختصاص گرفت - و در سال چهل و دوم بخدمت ديواني صوبهٔ ملتان امتياز يافت - زباني يکي از رفقاي خان مذکور (که خالي از اعتماد نبود) مسموع افتاد که چون از دکن بجانب ملتان رخصت يافت بچه کاميابي و شغف (۳) راه مقصود پيمودن گرفت و چه شيشهاي مراد که دست اميد بر طاق دل او و همراهانش نچيد - چون بلاهور پيوست برفع کوفت سفر وقفهٔ چند روزه (۴) طرح نمود - هر صبح سير باغي و هر شام مجلسي تازه مي آراست - ناگهان از فلاخن خانهٔ فلک سنگ حادثه بشيشه خانهٔ آرزويش افتاد - فرمان پادشاهي بنام حاکم آن بلده اصدار يافت که فضل علي خان را طوق و زنجير کرده روانهٔ حضور سازد - و او کاربند حکم گرديد - و چون

(۲) نسخهٔ [ب] خان - (۳) نسخهٔ [ا] شغلت (۴) نسخهٔ [ج] روزه

این سانحه از اخبار نویسان آنجا بعرض رسید ظاهر شد که فرمان جعلي بود - و آن بیچاره بے موجب در شکنجهٔ بلا گرفتار گشت - همان ساعت گرز برداران تعین شدند که بهر جا رسیده باشد از قید و بند بر آورده اسباب و اشیای او (که در لاهور بضبط در آمده) باو مسترد نمایند *

* ملتفت خان *

مهین خلف ارشد اعظم خان جهانگیر شاهیست - از علوم متداوله بهرهٔ وافي داشت - و از حمايد شيم بخشے وافر - در عهد جنت مکاني به روشناسي و ناموري چهرهٔ تفوق مي افروخت - چون پدرش در آغاز سال دوم شاهجهاني بنظم دکن مامور شد او باضافهٔ چهارصدي صد و پنجاه سوار بمنصب هزاري دو صد و پنجاه سوار مفتخر گردید - و پس ازان (که همراه پدر بمالش خان جهان لودي به بالاگهات دکن رخصت یافت) بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار سر بر افراخت - و چون خانجهان باتفاق نظام شاهیه مکرر از افواج منصوره مالشے بسزا یافت اطراف لشکر از دور سیاهے مي نمودند - و گاهے جنگے بگریز مي کردند - ازین جهت دلاوران جسارت منش حسابے ازانها بر نمي گرفتند - اتفاقاً روزے (۲) (که بر چنداولي ملتفت خان با جمعے از راجپوتیهٔ

(۲) در نسخهٔ [ج] دربنجا [کاف] نیست *

با نام و نشان نامزد بود) از سهل انگاري تريب بدو كرده از قول دور افتادند - مخالف (كه در كمين فرصت بود) بيكبار با ده هزار سوار رسيده - بجنگ پرداختند - برخي خانه زادان رو شناس از مغل و راجپوت داد مردانگي داده راه جانفشاني سپردند - ملتفت خان با راو دودا چندراوت ثبات قدم نيارست ورزيد - از معركه پهلو تهي ساخت - و در سال دهم بخدمت عرض مكرر امتياز يافت - و در سال سيزدهم بديواني صوبهٔ بنگاله دستوري يافت - و در سال نوزدهم ببخشيگري لشكرے (كه بسرداري شاهزاده مراد بخش بمهم بلخ و بدخشان تعين يافته) اختصاص گرفت - و در سال بيست و دوم (چون شاهزاده محمد اورنگ زيب با عساكر نصرت پيرا بمهم قندهار تعين شد) بخشيگري آن فوج بخان مذكور مفوض گرديد - و در همين سال پدرش رخت زندگي بر بست - او در ركاب بود - باضافهٔ پانصد سوار سرافرازي يافت - و در سال بيست و سيوم پانصدي ديگر بر منصبش افزوده تعين دكن گشت - دران هنگام صاحب صوبگي دكن بشايسته خان متعلق بود - بنابر ديرين ربطها و وفور كارداني و معامله فهمي بنيابت برهانپور مامور شد - و مشار اليه در بندوبست آنصوبه كوشيده آثار تمرد از ساحت آن زمين برداشت - و بحسن سلوك همه را از خود راضي و خرسند

ساخت - و در سال بیست و پنجم از پیشگاه خلافت و جهانبانی دیوانی پایان گهات دکن (که عبارت از صوبهٔ خاندیس و نصف صوبهٔ برار باشد) بدو تعلق گرفت - و در سال بیست و نهم حسب الالتماس شاهزاده محمد اورنگزیب بهادر ناظم دکن بافزونی پانصدي ذات و پانصد سوار و خدمت قلعه داری احمدنگر از تغیر شاه بیگ خان سر بلند گشت *

و چون مشام حسن اخلاصش از شمامهٔ التفات شاهزادهٔ مذکور معطر بود و در وقت رکضت عالمگیري بانتزاع سلطنت نطاق همت بمیان مرافقت بر بست پس ازان (که یکران عزیمت شاهي از برهانپور بسوی مقصود سبک عنان گردید) خان مذکور بعنایت نقاره بلند آوازه گشت - و بعد از محاربهٔ جسونت در ظاهر بلدهٔ اجین عشرهٔ اخیر رجب از انتقال مرشد قلي خان (که دران معرکه مردانه وار نقد جان نثار نمود) بخدمت دیوانی سرکار و خطاب اعظم خاني و عنایت طوغ مطرح انوار عاطفت گشت - و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری دو هزار و پانصد سوار پایهٔ اعتبار بر افراخت - ازانجا [که فلک ستمکار و روزگار نا سازکار (که شادی او غم آمود و شربت او زهر آلود است) هرچه بر افرازد بیندازد و بهرکه پردازد نمازد] آن

حسرت نصیب چمنستان کامیابی هنوز از بادهٔ وزارت لبے تر (۲) نا کرده که (۳) پیمانهٔ حیاتش لبریز گشت - یعنی یک و نیم ماه سالم نگذشته بود که روز جنگ دارا شکوه بعد از فتح از غلبهٔ حدت هوا و شدت گرما و سنگینی چلقد و جوشن جان بجان آفرین سپرد - او بفهم درست و ادراک عالي مشهور و شگفته پیشاني و متواضع بود - و حسن معاشرت داشت که هرکه باو میرسید دل بستهٔ صحبتش مي گردید - و طبع موزون هم داشت - این شعر از وست - * فرد *

* بخواب دیده ام آن طرهٔ پریشان را *
* تمام عمر ذکر خواب من پریشان است *

دختر اسد الله خان معموري در خانه اش بود - احوال هوشدار خان پسر او (که از امراے عالمگیري ست) جدا بتحریر آمده *

* معمور خان میر ابوالفضل معموري *

سیدے صحیح النسب و مردے کریم الحسب بود - و بپیرایهٔ فراست و کیاست آراستگي داشت - در عهد فردوس آشیاني به منصب پانصدي دو صد سوار سرمایهٔ عزت اندوخته از دیرباز در کومکیان صوبهٔ دکن قیام مي ورزید - بمددگاري طالع قوي و دستیاري سلیقهٔ درست هر صوبه دارے (که دراں

(۲) نسخهٔ [ج] تازه ناکرده ۰ (۳) در نسخهٔ [ب] حرف [کاف] نیست ۰

ولایت رسید) میرزا بقرب و مصاحبت خویش بر نواخته باعزاز و احترام تلقي نمود - در اهلیت و مردمي سرآمد روزگار و در کارروائي و آشنا پروري یکتای وقت بود - چون نظم آن دیار به پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر تفویض یافت مومی الیه از کارشناسي و دیده وري دیرین خدمت و خیرخواهي خود را دل نشین شاهي ساخته همواره مورد التفات بود - هنگامی (که شاهزاده باراده انتزاع سلطنت بجانب مستقر الخلافه رایت عزیمت بر افراخته بکوچ متواتر کنار دریای نربده معسکر اقبال گردید) او دران روز از اصل و اضافه بمنصب هزاري چهار صد سوار سرافرازي یافت - و در محاربهٔ جسونت بهمراهي شاهزاده محمد سلطان در فوج هراولي انتظام داشت - پس از ابتسام بهار نصرت و فیروزي بخطاب معمور خان و منصب هزار و پانصدي پانصد سوار چهرهٔ امتیاز افروخت - و پس از جنگ دارا شکوه (چون سواد باغ اعزاباد دهلي مشهور بشاله مار مضرب خیام عالمگیري گردید) ازان جهت [که اخترشناسان بجهت جلوس مسعود بر سریر فرمانروائي روز جمعه غرهٔ ذی القعده سال (۱۰٦۸) هزار و شصت و هشت هجري بر گزیده بودند و وقت گنجایش آن نداشت که بسرانجام لوازم این امر بنوی (که معمول این دولت است) پردازند] لهذا

در باغ مذکور در ساعت معهود بر تخت سلطنت بر آمد *

اتفاقاً درهمین ایام نجابت خان سپه سالار [که درین معارک هیجا و مهالک وغا در تلاش و تردد و تدبیر و کار فرمائي شریک غالب بود - و عمده تر ازان خان شهامت نشان از امرای شاهجهاني (که در موافقت شاهي چنان بار گران بر گردن گرفته بچنین امرے سترگ اقدام نماید) دیگرے نبود با وصف تفویض منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و انعام دو لک روپیه و خطاب خانخانان سپه سالار (که بابرام گرفته بود) از سبک سري و کم حوصلگي دست از زیاده طلبي بر نمي داشت - و عنایات پادشاهي را بر جنب حسن خدمت خود وقعے نمي گذاشت] خانه نشین گردید - معمور خان (که بحسب قدم بندگي و وفور قابلیت مصدر اعطاف پادشاهي بود - و با خان مذکور نیز دم یکجهتي و مصادقت مي زد) بر طبق امر والا به تبلیغ برخے احکام و پیامهای زباني پیش خان مذکور شتافت - و هرچند بنصائح تلخ مهربانه پرداخت در نگرفت - ازانجا که بر پندار و رعونت فطري از نخوت و غرور خود کامي سرباري شده بود درخواستهای بیجا و تقاضای دور از کار نموده حرفهای بے صرفه و سخنهای لغو و هرزه آغاز کرد - معمور خان (که پاس نمک و حفظ تورهٔ سلطنت زیاده بر مراعات درستي داشت)

مراراً ازان منع نمود - ممنوع نگشت - ناچار نظر بر صلاح حال او و خویش بر خاسته (۲) براه افتاد - نجابت خان بملاحظهٔ آن (که مبادا کچه گل کند) از قفایش شمشیر راند که سرش نماند - و لاش او را سر دروازه انداخت - هرچند مردم هفت چوکي وغیره بر سر او تعین شدند او هم مستعد جنگ نشست - بغیر عزل منصب و سلب خطاب پاداش خون ناحق صورت نگرفت - و آن بیچاره حسرت دولت روز افزون بخاک برد - و امیدها نا شگفته پژمرد *

پسرش میر عبدالله (که مرد صاحب نام و نشان بود - و وضع متین داشت - و در خوش نویسی علم استادي مي افراشت) چندگاه بخشی فوج خان فیروز جنگ بود - پسر او از بے روزگاري بدر درویشي زد - و صبیهٔ او [که اهلیهٔ جعفر علي خان خراسانیست که (ابتدا بدامادی حاتم بیگ کفایت خان شهرت گرفته در عهد خلد مکاني دیواني بیجاپور و حیدرآباد و بدر و (۳) بخشیگری فوج خان فیروز جنگ سرانجام داده - آخرها حالش بپریشاني انجامید) در مبادی عهد خسرو زمان در گذشت] تا الآن بباغ گور خانهٔ پدر و جد خود واقع بلدهٔ اورنگ آباد اوقات بسر است - و دیگر اولاد میر ابوالفضل معمور خان معلوم نشد -

---

(۲) نسخهٔ [ب] بر راه افتاد - (۳) در نسخهٔ [ب] لفظ [بدر] نیست *

مگر همشيرهٔ آن مرحوم اولادش بسيار است - كه يكي از نبايرش فخر الدين علي خان معموري ست (كه يك عالم همت و يك جهان عزم بوده) - اما حيف كه صد يكي ازان ياوري طالع نداشت - و الا كارهاي عظيمه ازو متمشي مي شد - پدرش مير ابوالفتح از نوكري پادشاهي استعفا جسته در بلدهٔ كتك حاكم نشين صوبهٔ اوديسه بتجارت و سوداگري جهاز در ساخت *

خان مذكور در عهد عالمگيري به بخشيگري و واقعه نويسي سانكهيڙ دكن مامور شد - و در عهد خلد منزل بقلعه داري قلعهٔ بندر مبارك سورت سرافرازي يافت - و در مبادي جلوس فرخ سير معزول گشته بمنصوب دخل نداده مستعد جنگ گرديد - و بعتاب سلطاني معاتب شده چندے در احمدآباد گجرات گذرانيد - هنگامي (كه حسين علي خان امير الامرا بدكن مي آمد بسابقهٔ معرفتي (كه پدرش با (۲) سيد عبد الله خان بارهه داشت) با آن عالي منزلت (۳) پيوسته بفوجداري بيجاگده كنار نربدا اختصاص گرفت . و بنابر وجوه شتى طرفي از رفاه و جمعيت نبسته خسارت بر خسارت افزود - و بحال تباه از دكن بدار الخلافه و ازانجا

(۲) نسخهٔ [ج] كه با سيد عبد الله الخ - (۳) نسخهٔ [ب] بآن عالي منزلت *

ببنگاله شتافت - هرچند بسعي و تلاش قرع باب نمود درے نگشود - از راه اوديسه به حيدرآباد سرے كشيد - مبارز خان حاكم آنجا بسوابق آشنائي نيكو داشتها بجا آورد *

چون از پيشگاه خلافت نظم صوبجات دكن بدو تفويض يافت او صوبه داري برار را نامزد خان مذكور گردانيد - پس ازان (كه مبارز خان عمل نيافته سر در سر اين كار كرد) خان مشار اليه تفرقه زده خود را بجانب بندر سورت انداخت - و از سر نو دستگاهے بر چيد - و از بد اختري دستخوش تاراج غنيم گشت - ازانجا (٢) دزد راجه ساهو بردند - هرچند باغواي راجه پرداخت و سعيها كرد (كه برهم زن صلح دكن گردد) سودمند نيفتاد - دران وقت [كه آصف جاه فتح جنگ پرگنات متعلقهٔ چانده را از دست تصرف ايلمه (كه گروهے ست از تلنگه) انتزاع نمود] بملازمت فتح جنگ فايز گرديد - نظر بر كارطلبيهاے او تجويز خدمتے درميان بود - اجل امان نداد - در همان نواحي مدفون گرديد - با راقم اين سطور قرابت قريبهٔ سببي داشت - افراطے در مزاج آن مرحوم مودع دست تقدير شده بود كه در هيچ (٣) مزاجے نديده شد *

---

(٢) نسخهٔ [ب] وازانجا - (٣) نسخهٔ [ج] ديده نشده *

* مکند سنگهه هادا *

پسر مادهو سنگهه است - پس از فوت پدر سال بیست و یکم فردوس آشیاني بحضور آمده بمنصب دوهزاري هزار و پانصد سوار و عطای وطن بجاگیر چهرهٔ کامیابي برافروخت - و بهتر باضافهٔ پانصد سوار مرتقي شد - سال بیست و دوم در رکاب سلطان محمد اورنگزیب بکومک قلعهٔ قندهار (که در محاصرهٔ قزلباش بود) دستوري یافت - و پس از معاودت سال بیست و پنجم باضافهٔ پانصدي ذات و عنایت علم و نقاره کوس شادماني برنواخت - و در همین سال همراه سلطان محمد اورنگ زیب بار دوم بصوب قندهار شتافت - سال بیست و ششم بتعیناتي سلطان دارا شکوه امتیاز حاصل کرده رو بآن صوب کرد - و پس از مراجعت ازانجا از اصل و اضافهٔ بمنصب سه هزاري دو هزار سوار درجهٔ اعتلا پیمود - سال بیست و هشتم همراه سعد الله خان بتخریب قلعهٔ چتور نامزد شد - و سال سي و یکم همراه مهاراجه جسونت سنگهه (که جهت سد بودن بر روی سلطان محمد اورنگ زیب (۲) بصوبهٔ مالوه تعین شده بود) شرف دستوري پذیرفت - و روز جنگ باتفاق موهن (۳) سنگهه هادا برادر خود از توپخانهٔ مقابل و فوج هراول گذشته رو بروی شاهزاده آمده دست جرأت بالا کرد -

---

(۲) نسخهٔ [ا] سلطان اورنگ زیب ○ (۳) نسخهٔ [ب] مومن سنگهه ○

و در کشش و کوشش غفلت نورزیده مادی کارنامهٔ رستم گردید - تا آنکه جانرا نثار آبرو ساخت (۲) - هر دو برادر مطابق سنهٔ (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري راه عدم پیش گرفتند - جگت سنگهه پسر مکند سنگهه در عهد عالمگیري بمنصب دو هزاري و سرداري وطن فائز شده مدتها تعینات دکن بود - سال بیست پنجم در گذشت - مرزبانئ وطن بنام کشور سنگهه (که احوال او در ترجمهٔ رام سنگهه هادا اندارج یافته) مقرر گشت *

* معتمد خان محمد صالح خوافی *

ابتدا بمشرفئ توپ خانهٔ پادشاهي و منصب در خور سرفراز بود - فردوس آشیاني رسائی او در کارها و حسن سرانجام ملاحظه نموده سال بیست و چهارم بانضمام کوتوالئ لشکر و اضافهٔ منصب مباهي گردانید - و سال بیست و پنجم به کوتوالئ لاهور کامیاب گردید - پستر همراه سلطان محمد اورنگ زیب بهادر به یساق قندهار شتافت - و سال بیست و ششم با سلطان دارا شکوه باز بهمم مسطور کمر عزیمت بست - چون دران مهم مصدر خدمات شایسته گردیده بود سال بیست و هشتم بتفویض خدمت دیوانئ بیوتات از تغیر راے مکند (که بنابر کبر سن چنانچه باید بآن

(۲) نسخهٔ [ب] ساخته *

نميتوانست پرداخت) و افزوني منصب و عطای خلعت و قلمدان طلا چهرۂ عزت بر افروخت - و اواخر همين سال از اصل و اضافه بمنصب هزاري دو صد سوار و خطاب معتمد خان عز امتياز يافته از ديواني بيوتات معزول شده بديواني سلطان دارا شکوه از تغير شيخ عبدالکريم (که بسبب ضعف قوى عهده برا نمي توانست شد) لواى اعتبار بر افراخت - سال بيست و نهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي دو صد سوار رتبه اش ببلندي گرائيد - سال سي ام از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري دو صد سوار ناصيۂ بخت را نور آگين ساخت - پس ازان (که زمانه رنگ ديگر بر روى کار آورد و سلطان محمد اورنگ زيب بهادر از دکن باراده عيادت پدر گرامي قدر روانۂ حضور شد - و متصل سموکر (۲) ميان او و سلطان دارا شکوه محاربه رو داد) در ابتداى زد و خورد نامبرده (که از جانب دارا شکوه بخطاب وزير خاني نام آور شده بود) مطابق سنۂ (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري مقتول گرديد *

* مبارک خان نيازي *

پسر زادۂ محمد خان نيازي ست - پدرش مظفر خان ترقي ناکرده رخت هستي ته کرد - مشار اليه در حداثت

(۲) نسخۂ [ب] سموگر *

سن در سلک بندهای جهانگیري انسلاک یافت - چون سال سیوم شاهجهاني خطهٔ برهانپور مطرح الویهٔ صاحب قران ثاني گشت او از اصل و اضافه بمنصب هزاري ذات هفت صد سوار بر نواخته بهمراهی (۲) راو رتن بصوب تلنگانه رخصت یافت - و چون سپه سالاري آن ولایت به نصیري خان خاندوران باز گردید ازانجا (که شجاعت و پردلي ارثی این خاندان است - و تلاش و جانفشاني کار دست چپ این سلسله) مشار الیه از کار طلبیها بموافقت خان مذکور در تسخیر قلعهٔ قندهار تردد نمایان نموده باضافهٔ پانصدی سیصد سوار سر عزت بر افراخت - و در کمتر فرصتی باضافهای متواتر بمنصب دو هزاری دو هزار سوار نامی بامارت و بزرگي بر آورد و (چون بهمراهی (۳) خاندوران بافتتاح قلعهٔ اودگیر و اوسه مکرر مصدر کارهای شگرف گشته جدکاري و دولتخواهی او بروی روز افتاد) در سال دهم حسب الالتماس آن سردار شهامت نشان بمرحمت علم و نقاره بلند آوازه گشت - مدتهای ممتد در صوبهٔ برار گذرانید - و در آبادی قصبهٔ آشتي (که جدش بطریق وطن درار داده بود - و عمش احمد خان نیازي همت بتعمیر آن گماشته) باقصی الغایة کوشید - چنانچه

(۲) نسخهٔ [ب] بر نواخته شد - و بهمراهی - (۳) نسخهٔ [ب - ج] اودیسه ٭

تا حال بنام او شهرت دارد - و در هنگام صاحب صوبگی
اسلام خان مشهدي بتقریب برخی امور روزے سر دیوان حرفی
تند درمیان آمد - از فرط غضب و غیرت فطري نتوانست
متحمل شد - روانهٔ حضور گردید - و پس از تقبیل سدهٔ
خلافت مشمول اعطاف (۲) خسرواني گشته در کومکیان دار الملک
کابل انتظام یافت - و در سال بیست و هفتم بتهانه‌داري و
تیولداري هر دو بنگش (که در انعام سلطان سلیمان شکوه
مقرر بود) سرافراز گردید - چون بندوبست آن سرزمین
(که ماوای فساد پیشگان فتنه انگیز است) چنانچه باید
صورت نبست در سال بیست و نهم معزول شده به تعیناتی
آن صوبه بسر مي برد - و در سال دوم عالمگیري از تغیر
حسین بیگ خان بار دیگر بفوجداري بنگش (۳) مامور گشت -
تاریخ فوتش بنظر نیامد - فقیر درست بود - و خدمتی
بدرویشان میکرد - بعد ازو ازین سلسله کسے ترقي نکرد -
الحال در آشتي هم غیر از رسوم و اطلال نامے و نشانے
نمانده *

* میرزا ابو سعید *

نبیرهٔ اعتماد الدوله برادرزادهٔ نور جهان بیگم است - در

---

(۲) نسخهٔ [ب] الطاف - (۳) نسخهٔ [ج] بنکش که در انعام سلطان سلیمان شکوه بود *

رعنائي و میرزائي شهرهٔ آفاق بود - تکلف و تصنعی طرفه در ملابس و مآکل بکار بردے - و لطافت و نظافت تمام در بساط و فرش نگاهداشتی - و زیب و زینتی و توزک و ترتیبی در جلوس و قعود و قیام و جمیع اسباب دنیاداري نوعی رعایت نمودے که درین باب هیچ کس از همسران بل مهتران بار نمي رسید - و نازک مزاجي و عالي دماغی او بجائی رسیده که گاهی هنوز در چیره بستن بودے که خبر برخاست دربار مي رسید و گاهی در عین چیره بستن دماغش وفا نمي کرد سواري موقوف مي نمود - بدولت جد بزرگوار خود بمعارج عزت و اعتبار ارج گرا گشته با عمدها سر بزرگي و برتري مي افراخت - و نخوت و باد بروت بمرتبهٔ داشت که فلک و ملک را بنظر در (۲) نمي آورد *

چون خطش شبیه بخط اعتماد الدوله بود در ایام وزارت بیشتر بر فیوض و برات او دستخط مي کرد - و پس از ارتحال اعتماد الدوله از روی نا تجربگي و خرد سالي با عم خود آصف جاهي برهم زده سر رشتهٔ اخلاص با مهابت خان محکم نمود - و (۳) صحبتش با شاهزاده سلطان پرویز کوک گشته پایه افزای بزرگي و اجلال گردید - و بموافقت شاهزاده بدکن شتافته بعد فوتش بحضور رسید - و در سال بیست و دوم

---

(۲) نسخهٔ [ب] بنظر نمي آورد - (۳) در نسخهٔ [ج] حرف [واو] نیست *

جهانگيري بحكومت تتهه فرق عزت بر افراخت - و چون نوبت فرمان روائي به اعلى حضرت رسيد بسبب ناخوشي يمين الدوله آصف خان از منصب و اعتبار افتاده به مي هزار روپيه ساليانه موظف گرديد - و مدتهاى ممتد در گوشهٔ فراغت به آسوده دلي و فراغ بالي بسر آورد - و در سال بيست و سيوم حسب الالتماس بيگم صاحب (٢) از پيشگاه خلافت و جهانباني بفوجداري اجمير و منصب دو هزاري ذات و هشت صد سوار بر نواخته شده (٣) رخصت تعلقه يافت - چون بمرض داء الثعلب ابتلا بهم رسانيد نمي توانست بكارها پرداخت - در سال بيست و ششم به تقرر چهل هزار روپيه ساليانه بار ديگر در اكبرآباد منزوي گشته بقيهٔ ايام حيات را بمسرت و بے غمي گذرانيد - و در اوائل عهد عالمگيري رخت بزاويهٔ لحد كشيد - موزون طبع بود و بانتخاب دراوين فصحا شغفي تمام داشت - اشعار بسيار منتخب نموده سفينهٔ ترتيب داده خلاصهٔ كونين نام گذاشته - پسرش حميد الدين خان برفاقت شاهزاده محمد اورنگ زيب چهرهٔ سعادتمندي افروخت - و بعد جنگ راجه جسونت (كه نخستين فتح سرير آرائي ست) بخطاب خانه زاد خان سر افتخار بر افراخت - و بعد ازان خاني بنام خود يافت - و در سال بيست و ششم از انتقال

---

(٢) نسخهٔ [ب] بيگم صاحبه - (٣) نسخهٔ [ج] بر نواخته رخصت الخ ٭

کرم الله (۲) بفوجداری موتکی پتن (که بیست کروهی اورنگ آباد بر کنار گنگ است) تعین گردید - و در سال بیست و نهم بقلعه داری قندهار دکن اختصاص گرفت *

* مصطفی خان خوافی *

میر احمد نام داشت - پدرش میرزا عرب (۳) (که از سادات صحیح النسب خواف است) بهند آمد - و بملازمت جنت مکانی استسعاد یافت - و در کمتر مدتے بوقائع نگاری حضور اختصاص گرفت - بستر بیاوری طالع پایه افزای مرتبهٔ امارت گشته ایام زندگی را بعزت و اعتبار بانجام رسانید - پسرانش میرزا شمس الدین و میر احمد - اولین در حیات پدر بدست نوکر خود بوقت تازیانه زدنش کشته گشت - دومین در عهد اعلی حضرت چندے ببخشیگری لکهنؤ تعین یافت - و در سال بیست و یکم هنگامے (که شاهزاده مراد بخش بنظم مهمات صوبهٔ کشمیر رخصت یافت) بدیوانی سرکار شاهی مباهی شد - بستر تعین دکن گردید - و بمنصب هفتصدی دو صد و پنجاه سوار سرافراز گشت - و در سال سیوم بحراست قلعهٔ ظفر نگر مضاف بالا گهات برار (که بیست و هشت کروهی اورنگ آباد واقع است) اختصاص گرفت *

و چون براستی و درستی و کاردانی و معامله فهمی اتصاف

---

(۲) نسخهٔ [ب] کرم الله خان - (۳) نسخهٔ [ا] میرزا عزت *

داشت در جناب شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر ناظم دكن مربوط گرديد - و بحسن پرستاري و فرط عقيدت بمزيد اعتبار اختصاص گرفت - و پس از جلوس آن شاه ظفر نصيب باضافهٔ منصب سر عزت برافراخت - و چون ولايت بالاگهات كرناتك (كه معظم خان مير جمله درهنگام انتساب بسلطان عبد الله قطب شاه والئ حيدرآباد تسخير كرده بود و پس از التجا بدرگاه فردوس آشياني بر سبيل پيشكش گذرانيده و بعد ازان از پيشگاه خلافت برسم انعام بخان مذكور عطا شد) و برخے قلاع آن مثل كنجي كوتهه (٢) (كه از حصون معظمهٔ آن ديار است) با توپ خانهٔ بسيار و ساير اشيا در تصرف كسان او بود و ازين جهت (كه قطب شاه را خار خار طمع در تصرف آن ولايت مي شد) مهمات آنجا اختلال داشت در سال دوم نيز مشار اليه را بنظم امور آنحدود مقرر نموده بخطاب مصطفى خان و عنايت اسپ و فيل و اضافهٔ هزار و پانصدي هزار و چهار صد سوار و منصب سه هزاري دو هزار سوار كامياب دولت گردانيدند - و پس ازان نظر بران (كه مرد سنجيده وضع و مزاج دان است) از پيشگاه خلافت بسفارت توران زمين تعين گرديد - و مصحوب او نامهٔ (كه دانشمند خان انشا كرده بود) با موازئ يك

---

(٢) نسخهٔ [ج] كنجي كوتهه ۰

لک و پنجاه هزار روپیه از نوادر مرصع آلات و نفائس اقمشه بعبد العزیز خان والی بخارا و موازی یک لک روپیه ارمغانی ببرادرش سبحان قلي خان والی بلخ (که هر کدام مبانی مصادقت و موالات را همواره باهدای تحف و تنسوقات موکد مي داشت) ارسال یافت - دیگر از احوال و مآلش بنظر نرسیده - همشیره زاده و متبنایش میر بدیع الزمان نام داشت - پسرش میر احمد مصطفی خان ثاني ست که چندے بدیوانی خانهٔ نظام الملک آصف جاه نامور شده بود - خلفش میر محمد علي سید مکرم خان بهادر است - باکتساب علمي پرداخته از هر باب بهرهٔ گرفته - پیش ازین بدیوانی سرکار عالي جاه پور نظام الدوله آصف جاه نامزد گردیده - با محرر اوراق بسیار محبت دارد •

* میرک شیخ هروي *

برادر زادهٔ قاضي اسلم مشهور است - بعهد جهانگیری در ریعان تمییز و عنفوان شعور از خراسان بهندوستان آمده در لاهور نزد ملا عبد السلام (که از فضلای معتبر آن شهر بود و در فقاهت رتبهٔ عالي و قریب پنجاه سال بر مسند افاده و افاضه تمکن داشت - و حاشیهٔ بر بیضاوي نوشته - و به افتای عسکر پادشاهي چندے قیام ورزیده • و در نخستین سال جلوس صاحب قران ثاني ازین جهان فاني

بعالم جاودانی شتافته) تلمذ نمود - و اکثر کتب متداوله گذرانید - و پس از اکتساب کمال در سلک ملازمان اعلی حضرت انتظام یافت - و باسعاد بخت و یاوری طالع بتعلیم پادشاهزاده دارا شکوه و دیگر بادشاهزادها فرق افتخار برافراخت - و بتدریج کسوت احوالش بطراز التفات خسروانی (۲) مطرز گشته بمنصب معتبر چهرهٔ مباهات افروخت - و در سال هفدهم خدمت عرض مکرر بمشار الیه تفویض یافت - و در سال بیست و هشتم بدیوانی بیگم صاحب (۳) و افزونی پانصدی ذات پنجاه سوار بمنصب در هزاری دو صد سوار بلند پایگی یافت - پستر پانصدی دیگر اضافه یافت *

و چون محمد اورنگ زیب بهادر به هم عنانی ظفر و اقبال عرصهٔ پهنای هندوستان را بزیر یکران فرمانروائی در آورد بیش از بیش او را مشمول عاطفت ساخته در جشن جلوس دوم بافزونی پانصدی بمنصب سه هزاری سر بلند فرمود - و در آخر سال دوم بخدمت صدارت کل از تغیر سید هدایت الله قادری اختصاص گرفت - چون کبر سن در یافته بود در سال چهارم ازان کار معزول گشت - و در همان ایام مطابق سنهٔ (۱۰۷۱) هزار و هفتاد و یک هجری ودیعت حیات سپرد *

---

(۲) نسخهٔ [ب] خسروانه - (۳) نسخهٔ (ج) بیگم صاحبه *

(٢)
* مالوجي و پرسوجي *

(٣)
برادران کهیلوجي بهونسله (که از عمدهای نظام شاهیه بود . در نخستین جلوس اعلی حضرت برهنمونیء بخت بیدار داخل بندهای پادشاهي گشته بخانزمان پسر مهابت خان خانخانان (که بنیابت پدر بحکومت همگي ممالک دکن از برار و خاندیس مي پرداخت) پیوست - از پیشگاه خلافت بمنصب پنج هزاري ذات و پنج هزار سوار سرافراز گشته فرمان استمالت با خلعت و جمدهر مرصع و علم و نقاره و اسپ با زین مطلا و فیل بنابر سربلندیء او ارسال گردید - و در سلک (٤)
تعیناتیان دکن انتظام گزیده بتقدیم خدمات پادشاهي سرگرم بود . در مبادیء تسخیر قلعهٔ دولت آباد بهمراهیء خانزمان ترددات نمایان نموده مکرر با غنیم در آویخته دولت خواهیء خود دل نشین همگنان ساخت *

چون بمساعیء جمیلهٔ بهادران اخلاص منش اسباب انفتاح آن حصن حصین (که پای تخت نظام شاهیه بود) هر روز آماده تر مي‌گردید کهیلوجي باندیشهٔ آن (که پس از تسخیر قلعهٔ دولت آباد دولت نظام شاهیه خلل خواهد پذیرفت)
(٥)
مانند یاقوت خان حبشي راه فرار سپرد - و در سلک

---

(٢) در [بعضی نسخه] مالوجي - (٣) نسخهٔ (ج) کیلوجي - (٤) نسخهٔ [ب] تعیناتیات - (٥) نسخهٔ [ج] سپرده در سلک الخ *

نوکران عادل شاهیه انسلاک یافته بکرات با فوج پادشاهي در آویخت - جز خسارت و زیان کاري طرفی نبست - گویند زوجهٔ او بغسل دریای گنگ آمده گرفتار گشت - مهابت خان باعزاز تمام نگاهداشته به کهیلوجي پیغام کرد که مال تصدق ناموس است - اگر یک لک هون میدهي او را بعزت رخصت مي کنم - او ناچار زر نقد رسانید - مهابت خان زنش را بانواع تزک روانه ساخت - و پس ازان (که عادل شاه احکام مطاعهٔ پادشاهي را بسمع رضا اصغا نمود - و عهد موافقت و دولتخواهي با اولیای دولت بر بست) کهیلوجي را از پیش خود راند - و او مدتے بخود سري ترکتازیها نموده بنهب و غارت ملک پادشاهي میگذرانید - شاهزاده محمد اورنگزیب بهادر در سال سیزدهم در نخستین ایام صاحبصوبگی دکن او را بدست آورده بسزای کردارش رسانید *

(۲)
مالوجي و پرسوجي برادران خرد او هر یکے در نظام شاهیه بشجاعت و بهادري نام و نشانے داشتند - در هنگامے (که آن تیره انجام از نوکری پادشاهي حرمان جسته با عادل شاهیه پیوست) بدلالت عقل و رهنمائی طالع همراهی او نگزیدند - و نزد خانخانان مهابت خان آمده پیمان جانفشاني بربستند - مهابت خان بانواع رعایت بر نواخته سرگرم پرستاري گردانید -

(۲) در [بعضی نسخه] مانوجي *

ولي بن بمنصب پنج هزاري ذات و سوار و دومين بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سرافرازي داشتند - و به يمن بندگي پادشاهي صاحب علم و نقاره شده رفاهيت و جمعيت تمام اندوختند - و همواره بهوشياري و زمانه سازي در امور ملازم پيشگي كوشيده جميع صوبه داران دكن را با خود راضي و سرعنايت داشتند - مالوجي چون خالي از اهليت و مروت نبود و بقدرپ پاس آشنائي نگاه ميداشت (كه شيرازهٔ تمام دكنيها بوده) همه باوي يكتائي داشتند *

در سال يازدهم (چون شاهزاده محمد اورنگ زيب فتح ولايت بگلانه پيش نهاد عزيمت ساخت) او را با سه هزار مردم پادشاهي باتفاق محمد طاهر وزير خان (كه از نوكران معتمد آن عالي قدر بود) بآن صوب تعين نمود - مالوجي بآئين شايسته از كار مرجوعه وا پرداخته بكاميابي معاودت كرد - پس ازان بمرافقت صوبه داران دكن هرجا باقتضاى وقت ضرورت افتاد چست و چالاک خدمت پسنديده بجا آورد - و در ايام حكومت مراد بخش (چون شاه نواز خان صفوي لشكر بر سر ديوگدهه برد) او پيشقدم امراى دكنيه بود - و در سال بيست و نهم شاهزاده محمد اورنگزيب ميرزا خان ناظم برار را با هاديداد صوبه دار تلنگانه بتحصيل پيشكش ديوگدهه (كه زميندار آنجاه بلطايف الحيل

مي گذرانيد) تعين کرد - و مالوجي را با جميع امرای
دکن همراه داد - او پس از انصرام آن مهم خود را در
سال سي ام برکاب شاهزاده (که تودن فرمای معاصرۀ گلکنده
بود) رسانيده مصدر ترددات گشت - و در همان ايام بنابر
برخی رجوه مزاج شاهزاده از هر دو برادر منحرف شد - با آن
(که درين ايام شاهزاده از پيشگاه خلافت بتاديب عادل شاه
بيجاپوري مامور بود - و افواج قاهره از حضور بطريق کمک تعين
شده) اين هر دو برادر حسب الحکم از دکن بشاهجهان آباد
رفته جبهه سای آستان شدند - و در همين سال بتيولداری
ايرج بهاندير و برخی پرگنات آن نواحي دستوري يافتند - و
هنگامی (که مهاراجه جسونت با مردم جرار بمالوه تعين
گشت) آنها نيز کمکي گشته در جنگ اجين بمحافظت بنگاه
راجه (که نزديک بجنگ گاه بود) قيام داشتند - در عين گرمی
نبرد مراد بخش (که در برانغار موکب عالمگيري بود) بر بنگاه
ريخته بغارت و تاراج پرداخت - مالوجي و پرسوجي تاب
مقاومت نياورده رخ از جنگ و ستيز تافته آهنگ گريز کردند
و يکسر تا اکبر آباد عنان باز پس نکشيدند - بهتر در جنگ
دارا شکوه با سپهر شکوه بصرش در ميسره متعين گشت - و
بعد فتح بادراک ملازمت عالمگيري فايز شده بمقتضای
حال مشمول مراحم عام گرديدند *

اما (چون از سابق و لاحق خلد مکان را ذخیرهٔ خاطر بود) در سال سیوم هر دو را از منصب برطرف نموده نظر بر قدم نوکري و دیرین پرستاری آنها (که تمام عمر در بندگی درگاه آسمان جاه صرف کردند) اولین بسالیانهٔ سي هزار روپیه و دومین بسالیانهٔ بیست هزار روپیه موظف گردیدند - مالوجي در سال پنجم سنهٔ (۱۰۷۲) هزار و هفتاد و دو درگذشت - هر دو در اورنگ‌آباد پورهٔ احداث کرده اند که هنوز بنام آنها شهرت دارد - مالجي پوره بیرون شهر است و پورهٔ پرسوجي داخل حصار شده - گویند پرسوجي در وضع معاش تقلید مغلیه میکرد - زمینداری جلکانون مضاف برار را به هشتاد هزار روپیه خریده بود *

* ملا علاءالملک تونی مخاطب بفاضل خان * (۲)

در فنون حکمت طبیعي و ریاضي از یکتایان روزگار بود - سیما در علم هیئت و نجوم گوی سبقت از مهرهٔ این فن مي ربود - و با کثرت فضل و کمال سایر ارضاعش دستور العمل دانشوران حال - در سال هفتم اعلی حضرت از ایران بهندوستان رسیده با نواب آصفجاهي (که مستجمع دانشهای گوناگون بود) پیوست - و بعنوان مصاحبت بسر مي برد - پس از ارتحال آن امیر ستوده اطوار در سال پانزدهم داخل

---

(۲) نسخهٔ [ج] ملا علاء الدین علاءالملک توني *

بندهاى پادشاهي شده بمنصب پانصدى پنجاه سوار سرافرازي يافت *

چون نهر لاهور يكى از همراهان علي مردان خان (كه در حفر قنوات مهارتے داشت) از نزديكى منبع درياى راوي (كه چهل و هشت و نيم كروه جريبي ست) باهتمام خان مذكور بصرف يک لک روپيه آورده بود - اما چنانچه بايد آب ببساتين و حدائق حوالى آن شهر نمي رسيد لک روپيهٔ ديگر بارباب كار حواله شد - آنها نيز از كار نا شناسي پنجاه هزار روپيه بمرمت بكار برده كارے بظهور نياوردند - ملا علاءالملک (كه بآب ترازو هم مثل ساير فنون رياضي شناسا بود) پنج كروه ازان نهر بحال داشته سي كروه ديگر حفر نمود - و آب وافر بے فتور نضارت افزاي دار السلطنت لاهور گرديد - و در سال شازدهم بخدمت ديوانى (٢) تن قامت مفاخرت بر آراست - و در نوزدهم نخست بداروغگى عوض مكرر اختصاص يافت - (٣) پس ازان بخدمت عمدهٔ خانساماني سر بر افراخت - و باضافهاي متواتر كاميابي اندوخت - و چون پيش از تسخير بلخ و بدخشان فتح آن ولايت از قواعد نجومي استخراج نموده بعرض اعلى حضرت رسانيده بود بعد گشايش آن ديار

---

(٢) نسخهٔ [ج] بخدمت ديواني قامت مفاخرت الخ - (٣) نسخهٔ [ج] برنواخته باضافهاي الخ *

از اصل و اضافه بمنصب دوهزاری چهار صد سوار مباهي گشت - و در سال بیست و سیوم بخطاب فاضل خان تحصیل ناموري نمود - و در سال بیست و هشتم بمنصب سه هزاري پایهٔ اعتبار بر تر افراخت (۲) *

چون هفتم شهر رمضان سنهٔ (۱۰٦۸) هزار و شصت و هشت هجري سال سي و دوم جلوس دارا شکوه از معرکهٔ عالمگیري عنان تاب گردید و شهزادهٔ فتح نصیب از جنگ گاه به دو کوچ باغ نور منزل را (که در ظاهر اکبرآباد واقع شده (۳)) مضرب خیام ظفر احتشام ساخت اعلی حضرت فاضل خان را بمزید اعتبار و وفور اعتماد بسمت محرمیت و حفظ اسرار سلطنت از اقران امتیاز داشت - و دران وقت مقرب حضرت خاقان بود - بگزارش لختی پیغام زباني بخلد مکان رخصت فرموده فرمانی نیز قلمي گردید - خلاصهٔ مضمونش آنکه بمقتضای مشیت ازلي آنچه در پردهٔ تقدیر مستور بود بر روے روز افتاد - اغماض نظر از مجاری قضاے متحتم نشأهٔ خود شناسي و خدا داني ست - چون از امراض شدیده شفا حاصل شد و حقیقهٔ زندگي در بارهٔ عطا گشت لواعج اشتیاق اوج گرا ست - زود بملاقات تسلي بخش شوند - فاضل خان (که از پاک طینتي و نیک اندیشي خیر خواه

(۲) نسخهٔ [ج] افراشت - (۳) نسخهٔ [ج] واقع است *

طرفين بود) بعد ابلاغ احكام و فرمان نوعی سخنان دلپذير ملائم وقت مذكور نمود كه شاهزاده مستعد و مستقبل سعادت ملازمت پدر والا قدر گرديده عرض داشتی متضمن فراوان ارادت و آرزوی قدمبوس (۲) و رسيدن خود بحضور ارسال نمود - ليكن بعد ترخيص فاضل خان بعضی اعيان امرا به ممانعت پا افشرده در فسخ اراده مبالغه ورزيدند - چون بار ديگر خان مذكور پيغامهاے بشاشت آميز از جانب اعلی حضرت آورد صحبت را برنگ ديگر مشاهده نمود - و هرچند توجيهات موجه گذرانيد رائحهٔ اميد بمشام توقع او نرسيد - و انجام كام ناكام كشيد بجائی كه كشيد - و چون خلد مكان را بر دانائي و دولت خواهیِ فاضل خان اعتماد كلي بود بعلاقهٔ مزاج شناسي و زبان داني در حيات اعلی حضرت هم بتقديم پرستاریِ حضور و سر براهیِ مهمات بيوتات خاصه تعين فرمود - و در سال دوم پس از جلوس ثاني بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار والا پايگي يافته اهتمام نگارش امثلهٔ جليله و مناشير عاليشان (كه بديوان كل و وزير اعظم تعلق دارد) مفوض گرديد - و پستر باداے لختی پيغام در خدمت اعلی حضرت فرستاد - و در سال چهارم به پيشگاه خلافت رسيده برخی از جواهر و مرصع آلات مرسلهٔ فردوس آشياني از نظر گذرانيد -

(۲) نسخهٔ [ع] قدمبوسي ٠

و در سال پنجم بمنصب والای پنجهزاری مرتقی مدارج جاه و جلال گشت - و در سال ششم هنگامی (که کشمیر مطرح الویهٔ پادشاهی بود) رگهناتهه متصدی مهمات دیوانی رهگرای فنا گشت *

خان مذکور با وصف جامعیت علوم معقول و منقول بسنجیده روشی و معامله فهمی و رزانت رای متصف بود - و استحقاق منصب جلیل القدر وزارت داشت - پانزدهم (۲) ذیقعده سال (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سه هجری بتفویض این رتبهٔ والا و منزلت عظمی سر مباهات باوج کامرانی رسانید - ازانجا (که کامیابی ارباب استعداد را سپهر حسد پیشه دشمن دیرین و روزگار دل آزار همیشه بر سر کین است) آن خان کمالات آئین را (که خلعت وزارت بر قامت قابلیتش (۳) زیبنده و شایان بود) پس از تسلیم خدمات کوفت معده بهمرسیده در اندک فرصت اشتداد یافت - و (چون اشهب عمرش از منزل ستین بچند مرحله بر گذشته بحدود سبعین مشرف گشته بود و طبیعت شیخوخت را قوت مقاومت آن مرض نمانده) معالجه و مدارا سودمند نشد - بیست و هفتم همین ماه (که روز هفدهم وزارت بود) داعی حق را لبیک اجابت

---

(۲) نسخهٔ [ج] یازدهم - (۳) نسخهٔ [ب] قابلیت اوه

(٢)
گفت - نعش او بموجب وصيتش بلاهور نقل يافته در باغي
(٣)
(که جهت مدفن خود ساخته بود) مدفون گشت - گويند
روزے چند پيش از فوز رتبهٔ وزارت مي گفت که من
بوزارت مي رسم ليکن عمر وفا نمي کند - چنانچه بعد
(٤)
ديواني اين بيت مکرر بر زبانش گذشت　　* فرد *

* اميد بسته بر آمد ولے چه فائده زانک *
* اميد نيست که عمر گذشته باز آيـــد *

گويند احکامے (که فاضل خان از روی تنجيم به اعلى
حضرت و خلد مکان نوشته داد اکثر مطابق واقع بر آمد -
گويند ازين صدمه (که آخر سنهٔ چهل در خواص پور بپای
عالمگير پادشاه رسيد) نيز آگاهي داده بود - و در ملائي
هم وقعے بکسے نمي گذاشت - و هر يک را بعر پنجگي و
قابليت خود بنظر نمي آورد - گويند روزے اعلى حضرت
بسير نهر موسوم به بهشت (که بتازگي حفر گشته
بشاهجهان آباد رسيده بود) سوار شد - سعدالله خان نيز همراه
بود - در مذکورات مکرر نُهر بفتح وسط (چنانچه زبان زد
عام است) مي گفت - فاضل خان بعنوان ايراد گفت
(٥)
نهر بگوئيد بسکون وسط - سعدالله خان در جواب آيهٔ خواند -

---

(٢) نسخهٔ [ج] وصيت او - (٣) نسخهٔ [ج] شد - (٤) نسخهٔ [ج]
مکرر اين بيت - (٥) نسخهٔ [ب] بگويند ٭

إنّ اللهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ - فاضل خان از بے انصافي بمكابرة زده گفت استشهاد شعر عرب مي باشد - پادشاه فرمود كه مگر فصاحت قرآن كمتر از شعر است - فاضل خان خاموش ماند - و چون اولاد نداشت پس از فوتش برهان الدين برادر زادة او (كه در همان ايام از ايران زمين نزد عم خود رسيده بود) بمنصب مناسب سرافرازي يافت - احوالش عنقريب مذكور خواهد شد *

* مير محمد سعيد مير جمله مخاطب بمعظم *
* خان خانخانان سپه سالار *

از سادات اردستان صفاهان است - چون بولايت گلكنده وارد گرديد بنظر تربيت و عطوفت سلطان عبدالله قطب شاه والي آن ديار بر مدارج دولت و معارج اقبال متصاعد گشت - و مدتها رتق و فتق مهمات و قبض و بسط امور آن مملكت (٢) در قبضة اختيار او بود - تا آنكه بنيروي شهامت و كارداني ولايتي از مضافات كرناتك (كه يكصد و پنجاه كروه طول - و از بيست تا سي عرض - و چهل لك روپيه حاصل داشته) مشتمل بر معدن الماس و چندين قلاع استوار آهنين اساس مثل كنجي كوتهه و سدهوت (٣) (كه عبارت از بالاگهات كرناتك و قرخلده بنياد باشد - و دريناولا حاكم نشين آن كروه است -

---

(٢) نسخهٔ [ج] آن ملك - (٣) نسخهٔ [ج] كنجي كوتهه و سدهوت *

و هيچ يک از اسلاف قطب الملک را ميسر نشده بود)
از کرناتکيان انتزاع نموده بتصرف آورد - و از سابق و لاحق
ثروت و مکنت و ساز و سرانجامش بجائی رسيد که پنج هزار
سوار از خود نوکر داشت - و علم تفوق و جبروت بر اقران
و امثال مي افراشت - ازين رهگذر جمعی (که با وی مخالف
بودند) از روی عناد و بد انديشي در پردهٔ دولت خواهي
حرفهای دور از کار ذهن نشين قطب شاه ساخته از جانب
مير جمله متوهم و منحرف کردند - و از انداز و حرکات
پسرش مير محمد امين [که در حضور بود - و بنشهٔ
دو بالای جواني و دولت سرشار رعونتی در سر داشت - و
ازين فتوح شگرف (که نصيب پدر او گرديد) به بد مستی
نخوت افتاده پا از حد خود فرا تر گذاشت - چنانچه روزے
سيه مست بدربار آمده بر مسند پادشاهي بخواب رفت -
و استفراغ نموده سرباری سوء مزاج گرديد] آثار بے التفاتي
پيدائي گرفت - مير جمله (که در پاداش چنين فتح
عظيم توقعها داشت) از مشاهدهٔ نتايج خلاف متمني
دل بر داشتهٔ رفاقت شده در سال بيست و سهم بشاهزاده
محمد اورنگ زيب (که به صاحب صوبگي انتظام بخش دکن
بود) توسل جسته التماس طلب خود نمود - فردوس
آشياني بر طبق استدعای شاهزاده منشور عنايت متضمن

(۲)
مرحمت منصب پنجهزاري ذات و سوار و دو هزاری هزار سوار بمیر محمد امین بسرش و فرمان در باب عدم مخالفت و تعرض بدو و متعلقان او به قطب شاه مصحوب قاضي محمد عارف کشمیري روانه فرمود - قطب شاه بمجرد اصغای این خبر محمد امین را با منتسبان او قید نموده آنچه از ناطق و صامت داشت بضبط در آورد - و با وصف ورود فرمان هم بر کردهٔ خود اصرار ورزید - شاهزاده محمد اورنگ زیب اولاً منشور بادشاهي متضمن آن (که سلطان محمد میخواهد از راه ارقیسه بخدمت عم خود شاهزاده محمد شجاع به بنگاله شتابد - باید که از ولایت خود بآئین نیک بگذرانید) فرستاده - آن سادهٔ لوح غافل از (۳)
نیرنگی روزگار بتهیهٔ ضیافت پرداخت - شاهزاده حسب الحکم هشتم ربیع الاول سنهٔ (۱۰۶۶) هزار و شصت و شش هجري سلطان محمد نخستین خلف خود را بطریق منقلا بحیدر آباد راهي ساخته خود نیز سیوم ربیع الآخر بر آمد - درین هنگام قطب الملک از گران خواب غفلت بیدار شده محمد امین را (۴)
با والدهٔ او روانه ساخت - او دوازده کروهی حیدر آباد ملازمت سلطان محمد دریافت - چون اموالش از خام طمعي مسترد

---

(۲) نسخهٔ [ب - ج] دو هزار سوار - (۳) نسخهٔ [ج] بگذارنند - (۴) در نسخهٔ [ج] لفظ [او] نیست ه

نفرموده بود بنابران سلطان عازم آن بلده گشت - قطب الملک
بشنیدن این خبر پنجم ربیع الآخر باضطرار تمام با نقد و
جواهر و طلا و نقره بقلعهٔ گلکنده (که سه کروهی شهر است)
در آمد *

چون کنار تالاب حسین ساگر مخیم عساکر سلطانی گردید
افواج قطب شاهی نمودار گشته خیرگی نمودند - سلطان
محمد دلیرانه تاخته تا دیوار شهربند تعاقب هزیمت خوردگان
نمود - و روز دیگر حیدر آباد بتصرف آورد - اگرچه عمارات
آنجا را از سوختن و سکنهٔ آنجا را از غارت و تاراج بقدرے
صیانت شد - اما بسیارے با کارخانجات قطب شاه دستخوش
تاراج گشت - و کتب نفیسه و چینی آلات و اجناس
بسیار بحیز ضبط در آمد - و افزونی اشیا بمرتبهٔ بود که
(با وجود غارت و تفرقهٔ چند روز) وقت کوچ هنوز خانها
مالامال بود - هرچند سلطان عبدالله در ظاهر ابواب مدارا
و مواسا مفتوح داشته مکرر جواهر و فیل بپیشکش فرستاده
اظهار اطاعت و انقیاد کرد لیکن در تهیهٔ اسباب رزم و استحکام
قلعه و سرانجام مصالح قلعه داري کوشیده در باب طلب کمک
مکرر بعادل شاه نوشت - چون شاهزاده در عرض هجده روز
یک کروهی قلعه رسیده معسکر آراست و دور قلعه (که سه
کروهی جریبي ست) تعین ملچار نمود (با آنکه از قلعه

توپ و تفنگ چون ژاله در بارش بود) مکرر کارزارهای عظیم و آویزشهای سترگ در میدان هم اتفاق افتاد - و هر بار مردم پادشاهي چهرهٔ مردانگي بگلگونهٔ نصرت بر افروختند *

چون قطب شاه جدکاری شاهزاده در تسخیر قلعه مشاهده نمود ناچار زینهاري شده میر احمد داماد خود را فرستاده بقایای پیشکش سنوات ماضیه را با اسباب و اشیای میر محمد امین ارسال داشت و التماس استمالت نامه نمود - و پس از وصول آن بامید حصول مرام والدهٔ خود را فرستاد - و آن عفیفه ملازمت شاهزاده نموده عفو جرایم پسر را بتعیین کرور روپیه پیشکش حال و ازدواج صبیهٔ قطب الملک بسلطان محمد قرار داد - و آن دختر را با موازی ده لک روپیه بعنوان جهیز باعزاز و احترام از قلعه بخانهٔ سلطان محمد آوردند - دوازدهم جمادی الآخرهٔ سنهٔ سي بر کنار تالاب حسین ساگر میر جمله از ولایت مفتوحه رسیده ادراک ملازمت شاهزاده نمود - و باجازت نشستن کله گوشهٔ افتخار بفلک رسانید - و شاهزاده نیز بمنزل او تشریف فرموده گرانبار امتیاز ساخت - و هفتم رجب شاهزاده عنان معاودت بصوب اورنگ آباد منعطف فرمود - و پنهاني با میر جمله پیمان هوا خواهي و یک جهتي موکد ساخته از منزل اندور اورا با پسرش بدرگاه پادشاهي مرخص ساخت - در همین

صادر از پیشگاه خلافت فرمانے متضمن خطاب معظم خان و
نوازش علم و نقاره بمهر جمله پیرایهٔ صدور یافت - بیست و
پنجم ماه مبارک رمضان در دار الخلافهٔ شاهجهان آباد خان
مذکور بتقبیل عتبهٔ سلطنت چهرهٔ کامیابي بر افروخت - و
بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و خدمت والای
دیوانی اعلی و نوازش قلمدان مرصع و انعام پنج لک روپیه
نقد و دیگر مراحم سلطاني مباهي گردید - معظم خان
الماس کلان بوزن نه تانک (که در صد و شانزده سرخ
باشد) بقیمت دو لک و شانزده هزار روپیه با شصت زنجیر
فیل و دیگر جواهر ثمینه از نظر گذرانید (که بهای
مجموع پانزده لک روپیه قرار یافت) - و چون نشو و نما
یافتهٔ دیار دکن بود پیوسته در ترتیب مقدمات (که موصل
بمطلوب تواند شد) همت مقصور داشته قابو مي جست که
اتفاقاً در همین سال بوضوح پیوست که ابراهیم عادلشاه والی
بیجاپور در گذشت - و امرای او (که اکثر غلام اند) علي
نام مجهول النسبی را (که بفرزندي بر داشته بود) جا نشین
او ساخته اند - معظم خان سر کلاوهٔ مدعا را کرده تسخیر
آن ولایت در کمال تیسر وا نموده متعهد آن مهم سترگ
گردید - محمد امین خان خلف خود را بنیابت وزارت در
حضور گذاشته با امرای عمده (مثل مهابتخان و راو سترسال

و نجابت خان) در اورنگ آباد بشاهزاده محمد اورنگ زیب پیوست - شاهزاده بصواب دید آن امیر معظم در اسرع ایام قلعهٔ بدر را (که از حصون رصینهٔ دکن است) بحیز تسخیر کشید - و غرهٔ ذي قعده سنهٔ (۱۰۶۷) هزار و شصت و هفت هجري قلعهٔ کلیان را نیز بتصرف در آورد - و اکثر آباد جاهای آن ناحیت را تهانه نشین گردانید - و پس ازان [که رایت عزیمت بافتتاح گلبرگه (که از مشاهیر بلاد ولایت بیجاپور است) مرتفع ساخت] عادل شاه باستیصال خود اندیشناک گشته (بتقبیل پیشکش کرور روپیه و انضمام ولایت کوکن و قلعهٔ پریندهٔ (۲) با لواحق آن بقلمرو پادشاهي) منهج عقیدت و انقیاد پیمود - منشور حضور بنام شاهزاده شرف نفاذ یافت که خود باورنگ آباد برگردد - و معظم خان در قلاع متعلقهٔ کوکن تهانه نشانده احرام ملازمت بندد - و هنوز تعین اقساط پیشکش و ضبط ملک مفتوحه خاطرخواه شاهزاده صورت نگرفته بود که عارضهٔ مزاج اعلی حضرت و درآمد مهمات سلطنت (۳) بقبضهٔ اختیار دارا شکوه شایع شد - و برخی نوشته اند که هنوز محاصرهٔ گلبرگه و زد و خورد با عادلشاهیه درمیان بود که این آشوب برخاست - و غنیم خیره تر گردید - بالجمله دارا شکوه از روی عناد و کار شکني سایر کمکیان این مهم را

(۲) نسخهٔ [ب] پرندا - (۳) در نسخهٔ [ب] لفظ [سلطنت] نیست ٭

طلب حضور نمود - مهابت خان و راو سترسال بے رخصت
(۲)
شاهزاده برخاسته روانه شدند - ناچار شاهزاده بدر مصالحت
زده بلطایف الحیل در چنین هنگامی (که وهنی تمام بعساکر
راه یافته بود) خود را بسلامت در آغاز سنه (۱۰۶۸)
هزار و شصت و هشت اواخر سال سي و یکم باورنگ آباد
رسانید - در همین ایام بعلت برخی دواعي معظم خان از
وزارت معزول گشته مشار الیه نیز مثل دیگران مرحله پیمای
حضور گردید *

چون رفتن آنچنان عمدهٔ صاحب تدبیر و رای و خداوند
(۳)
خزاین و سپاه مخالف قانون عقل دور اندیش بود شاهزاده
باو پیغام فرستاد که اگر آن جملة الملک درینوقت رخصت
شده برود قرین مصالح ملکي خواهد بود - او ازین امر پهلو
(۴)
تهي نموده معروض داشت - که در نشأهٔ بندگي جز انقیاد
حکم چارهٔ نیست - بار دیگر سلطان معظم را بجهت دیدن
آن شاهباز فضای ثروت و مکنت فرستاده که (چون آن
خیر اندیش را هوا خواه خود میدانیم) لختي مقدمات ضروریة
الاعلام است آنرا شنیده اگر بروند گنجایش دارد - خان
مذکور بکلمات تملق آمیز سلطان خاطر از توهم وا پرداخته

---

(۲) نسخهٔ [ج] مصلحت - (۳) نسخهٔ [ج] مخالف قانون دور اندیشي -
(۴) نسخهٔ [ج] کردد •

بر گردید - همین که بخلوتگاه شاهي رسید محبوس و مقید شد - و برخی برانند که (چون رفتن حضور دلخواه او هم نبود و بے جہت توقف مناسب نمي دید) آنچه رو داد بصلاح خودش بود - و از پخته کاري چنان را نمود که بر اعلحضرت محمول بر بیداد و بے اعتدالی شاهزاده گشت - فرمان رسید - که از باز پرس روز جزا (۲) اندیشیده از قید آن سید بیچاره (که سراسر در پاس نمک مصروف است) دست باز دارد - شاهزاده پیش از صدور حکم عرضه (۳) داشت - که از اطوار او رایحهٔ رو گرداني استشمام مي شد - او را مقید گردانید - و الّا بے شایبهٔ گمان گریخته باز بدکنیشان مي پیوست *

و (چون امتداد کسل اعلی حضرت و استیلای دارا شکوه بچہار دانگ هندوستان پیچیده هر سرے سودائي و هر لرے بازاري گشت) شاهزاده اموال و خزاین معظم خان را سرمایهٔ سرانجام ضروریات نموده و نوکرانش را در ملازمان انسلاک داده او را در قلعهٔ دولت آباد نگاهداشت - و خود بعزیمت هندوستان عازم گردید - پس ازان (که شاهزاده بدستیاری اقبال کامیاب سلطنت و فرمانروائي گشت) معظم خان را باسترداد (۴) نقود و اجناس او مشمول عنایت ساخته

---

(۲) نسخهٔ [ب] روز رست و خیز - (۳) نسخهٔ [ب - ج] عرض داشت
(۴) نسخهٔ [ب] بباز داد ●

بصوبه داري خانديس مباهي و مفتخر فرمود - و در همين سال (كه از دار الخلافة دهلي باطفاى نايرة شورش شاهزاده محمد شجاع شرق رويه نهضت نمود) معظم خان طلب (٢) حضور گشته بطريق ايلغار دو روز پيش از جنگ در قصبة كوه بآستان بوس خلافت استسعاد يافته حسن اخلاص را فروغي ديگر داد - و روز جنگ فيل مركوب او در جنب فيل سواري خاصه قرار يافت - و پس از بر افراختن رايت نصرت و (٣) فيروزي معظم خان بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار و انعام ده لك روپيه مورد نوازش گشته بهمراهي شاهزاده محمد سلطان در تعاقب محمد شجاع (كه از نبردگاه قرار بر فرار داده) رخصت يافت - درين مهم تدابير صايبه و پر دليهاى شايسته (كه شايان سرداران والا شكوه باشد) از معظم خان بر لوحة روزگار مرتسم گشت - چون شجاع قصبة مونگير را بآلات حرب استحكام داده اقامت جا نمود او بحسن تدبير نوعي رعب افزا گشت [كه شجاع آن مكان را گذاشته باكبرنگر (كه آنرا محل عافيت خود مي پنداشت) (٤) رخت سكونت انداخت] معظم خان راه راست آنرا گذاشته (٥) طريق بيشه و كوه پيش گرفت - تا از عقب سرش در آمده

---

(٢) نسخة [ا] شاهزاده محمد - (٣) نسخة [ج] يافته - (٤) نسخة [ب] مي دانست - (٥) در نسخة [ب] لفظ [آنرا] نيست ٭

راه فرار او بر بندند - شجاع از اصغاے این خبر اکبرنگر را (که مقر حکومت او بود) گذاشته با اهل و عیال از دریای گنگ گذشت - و در سرزمین باقرپور مجموع نوارهٔ بنگاله (که مدار جنگ آن ولایت است) بتصرف خود آورده مورچالها بسته نشست - معظم خان شاهزاده سلطان محمد را در اکبرنگر در برابر مخالف نگاه داشته (۲) خود باراده عبور بمعبر دیگر شتافت - مدتے دست بردهای مردانه و چپقلشهای دلیرانه بظهور مي پیوست *

چون موسم برشکال بر سر رسید قطره و تردد موقوف گشته هر کدام بجای خود آرمید - سلطان شجاع بتریب کاری در آمده شاهزاده سلطان محمد را بتزویج صبیهٔ خود تطمیع نمود - او (که از معظم خان بغمازی بعضے مفتنان نقاش خاطر بهم رسانیده بود) باغوای شجاع از جا رفته با دو سه مخصوص (۳) راکب سفینه گشته بیست و هفتم شهر رمضان سنهٔ (۹۶۹) نه صد و شصت و نه بشجاع ملحق گشت - ازین سانحه کمال فتور و اختلال بعساکر بادشاهي راه یافت - گویند اگر مثل معظم خان سردار مدبر با وقار نمي بود مشکل میشد - معظم خان از موضع سوتي (که درانجا اقامت گزیده مشغول دفع اعادي بود) از وقوع این حادثه عنان

(۲) نسخهٔ [ب] نگاه داشت و خود الخ - (۳) نسخهٔ [ج] مخصوص *

ثبات از كف نداده باردر رسيد - و بدستياري همت والا بانواع نيكو تدبيرها بجبر و تدارک پرداخت - چون آبها تمام آن سرزمين گرفته و نواره بدست مخالف بود غلاى عظيم در معسكر افتاد - و سرباري ديگر تشويشها گشت - شجاع بار ديگر اكبرنگر را بدست آورد - پس از انقضاى برشكال شجاع بهراوى سلطان محمد عازم محاربه گرديد - معظم خان بهراوي فوج جنگ خان رهيله و ميمنهٔ اسلام خان بدخشي و ميسرهٔ فدائي خان كوكه در كنار بهاگيرتي با فوجي (كه سه توره داشت مثل سلطان محمد و شجاع و پسرش بلند اختر) درآويختند - تا شام بتوپ و تفنگ و بان نيران جدال زبانه ميزد - شب دست از محاربه كشيده هردو لشكر بمقام خود برگشت - معظم خان بداؤد خان قريشي صوبه دار بهار (كه بكمک مي‌آمد) برنوشت كه از راه تانده شتافته متصرف شود كه زن و زاد و بنه و بار شجاع آنجاست - يقيني ست كه باستماع اين خبر پاى او لغزش خواهد پذيرفت - و خود بانتظار دلير خان (كه از حضور روانه شده بود) چند روز صف آرائي (۲) موقوف نمود - درين اثنا نوعي (كه معظم خان انديشيده بود) شجاع بشنيدن خبر داؤد خان در كمال اضطرار طبل رحيل فروكوفته از كنار آب

---

(۲) نسخهٔ [ب] صف آرائي را موقوف نمود ٭

بهاگیرتي در بسمت سولي آورد - که از دریای گنگ گذشته خود را بتانده رساند . معظم خان (که در انتهاز این فرصت بود) بقصد تعاقب سوار شده تا پانزده روز از صبح تا شام بین الفریقین هنگامهٔ جنگ بتوپ و تفنگ گرم بود - و شبها بخیمه گاه پاسداري میکردند - تا آنکه سلطان شجاع از آب گنگ گذشته راه تانده گرفت - معظم خان اسلام خان را با ده هزار سوار بضبط و حراست این روی دریا به اکبرنگر رخصت کرده خود کمر سعي باستیصال شجاع بربست - درین هنگام (چون شاهزاده محمد سلطان آثار نکبت و خذلان از ناصیهٔ حال شجاع برأي العین مشاهده نمود) ششم جمادی الآخره از تانده بتقریب شکار سوار شده بکنار دریا آمد - و بکشتي نشسته از گذر تانده بگذر درکاري (۲) رسید - معظم خان شاهزاده را پیش خود طلب داشته با جمیع امرا استقبال نمود - و خیمه و دیگر ما یحتاج (آنچه عجالةً مقدور بود) سامان کرد - و شاهزاده را حسب الحکم با فدائي خان روانهٔ حضور ساخت *

و (چون بکرات و مرات میان مبارزان جنود پادشاهي و مردم اعادي آویزشها رو داد و هر مرتبه فیروزي و چیره دستي نصیب اولیای دولت بود) معظم خان مدت یک ماه

---

(۲) نسخهٔ [ب] دکاري - و در [بعضی نسخه] دهکاري *

در معمور آباد اقامت گزيده تمامي همت بتدبير عبور از مهاندي و استيصال مخالف (كه بميانجي آب و استظهار توپخانه و نواره تدم ثبات افشرده اظهار آثار تجلد ميكرد) برگماشت - و آرامش و آسايش را خيرباد گفته كوشش فراوان بتقديم رسانيد - تا اين مهم بعجلت تمام(۲) انجام يافته بموسم برشكال آينده نكشد - اتفاقاً گذر پايابي در حدود بكله گهات بهمرسيد - آن نوئين قوي همت بهيئت مجموعي سوار شده بگذار ناله رسيد - با وصف مدافعهٔ مخالف از آب گذشته بر مورچال آنها ريخت - بسيارے روي همت برتافته بتانده شتافتند - ناگزير شجاع دل از بودن مملكت ديرسالهٔ بنگاله برگرفته از چوكي ميرداد پور برخاسته بتانده آمد - و ازانجا با معدودے كشتي سوار روانهٔ جهانگيرنگر گشت - معظم خان بتانده رسيده بضبط و گرد آوري اموالش (كه از دست تاراجيان خود سر باقي مانده بود) پرداخته در استرداد آنچه اوباش بغارت برده بودند ساعي شد - و ازانجا بقصد تعاقب بر جناح مسارعت روانهٔ پيش گشت - شجاع در جهانگيرنگر انتظار كمك راجهٔ رخنگ (كه بطنطنهٔ قرب وصول موكب پادشاهي مورد هراس گشته) ششم رمضان آغاز سال سيوم عالمگيري با سه پسر و چندے عمدها از جهانگيرنگر

---

(۲) در نسخهٔ [ا - ب] لفظ [تمام] نيست ه

بر آمده بقاید ادبار روانهٔ رخنگ (که ارذل معمورهای عالم و مسکن کفرهٔ ضلالت شیم است) گردید - و سوای سید عالم با ده کس از سادات بارهه و سید تلي اوزبک با دوازده تن مغلان و معدودے دیگر (که همگي بچهل کس (۲) نمیکشیدند) هیچ کس نماند - معظم خان در جلدوی این مساعیٔ جمیله (که در مدت شازده ماه بانواع متاعب و مصاعب چنین کار سترگ را انجام شایسته بخشید) بخطاب والای خان خانان سپه سالار بلند نامي یافت *

چون بسبب بیماری اعلی حضرت در جمیع سرحدهای ممالک محروسه گرد شورش برخاسته بود بیم نران زمیندار کوچ بهار از شاهراه انقیاد یکسو شده بتاخت گهوزه گهات (۳) جسارت ورزید - چی دهج سنگهه (۴) راجهٔ آشام (که بفزونی جمعیت و وسعت ولایت و بسیاری ساز و سر انجام تفوق دارد) نیز جمعے را از راه دریا و خشکي بر ولایت کامروپ (که عبارت از هاجو و کواهتي و توابع آنست - و از قدیم الایام داخل ملک بادشاهي بود) فرستاده بدست آورد - چون شجاع بحال خود در مانده بود بجبر آن قضیه نپرداخت - آنها قدم جرأت پیش نهاده تا حوالی برگنهٔ کري باري (که

---

(۲) در نسخهٔ [ب] لفظ [کس] نیست - (۳) در بعضی [نسخه] گهوزا گهات - (۴) نسخهٔ [ج] جی دهج سدگهه *

پنج منزلی جهانگیرنگر است) متصرف شدند - معظم خان
(که بتعاقب شجاع بجهانگیرنگر رسید) درصدد جبر اختلال
احوال آن حدود گردید - راجهٔ آشام مغلوب رعب و هراس
گشته باعتذار پیش آمده دست از ملک متصرفه باز داشت -
خانخانان بظاهر معذرت او پذیرفته هژدهم ربیع الاول سال
چهارم جلوس سنهٔ (۱۰۷۲) هزار و هفتاد و دو هجری
بآهنگ مالش پیم نراین از خضرپور روانه شد *

چون بموضع (۲) نري پتهه (که سرحد ملک پادشاهي ست)
رسید باقتضای رای کار آگاه راه غیر متعارف را (که از
انبوهی جنگل و نیستان پیم نراین عبور لشکر ازان بعید
دانسته چنانچه باید بمحافظت نپرداخته بود) اختیار نمود -
و هر روز جنگل درهم شکسته بزحمت و مشقت تمام دران
بیشه راهے گشوده بپای همت مردانه مسافت مي پیمودند -
تا هفتم جمادی الاولی شهر کوچ بهار مرکز رایات فیروزي
گشت - گویند این شهر بطرح و قرینه آباد شده - کوچها (۳) همه
خیابان دارد - و درختهای ناگیسر و کچنار (که خوش برگ
و موزون گل است) نشانیده اند - معظم خان جمعے را
بتعاقب پیم نراین [که خود را بدامن کوه بهوتنت (که

(۲) نسخهٔ [ج] نرے تپهه - و نسخهٔ [ب] بري تپه - (۳) نسخهٔ
[ب - ج] وکوچها *

پانزده کروه شمالی کوچ بهار است) کشیده بود] تعین نمود -
او به دهرم راج مرزبان آن کوهستان توسل جسته ببالای
کوه بر آمد - چه آن کوهستست سرد سیر (که پیاده را بصد
دشواري صعود بران متصور است) - این ولایتی ست مابین
شمال و مغرب بنگاله مایل بشمال - پنجاه و پنج کروه جریبي
طول و پنجاه عرض - بلطافت آب و هوا و وفور ریاحین و
اثمار از بلاد شرق رویه امتیاز دارد - و همگي بهیتربند و
باهربند (که عبارت از درون و بیرون باشد) هشتاد و نه
پرگنه است بجمع ده لک روپیه - و چون سکنهٔ آنجا بیشتر
قوم کوچ (۲) اند ازین جهت بکوچ بهار شهرت گرفته - و بت
معبود اهل آن دیار به نراین موسوم است - لهذا این لفظ
جزو نام حکام افتاده - نزد کفرهٔ هند زمیندار آنجا (که از
نژاد راجه های بزرگ قبل از اسلام است) اعتبار عظیم دارد -
سکه (۳) بر زر میزنند - نراینی میگویند *

چون خانخانان را غرض ازین یورش تسخیر ولایت آشام
بود اسفندیار خان ولد الله یار خان مرحوم را بفوجداری
کوچ بهار گذاشته آنرا بعالمگیر نگر موسوم ساخت - و خود از
راه گهوزه گهات روانه شد - چون بکنار دریای برهماپتر رسید

---

(۲) نسخهٔ [ج] قوم کوچ - (۳) نسخهٔ [ج] سکه بزر میزنند -
نراینی گویند *

در کروه از رنگا ماتي (۲) گذشته (با وصف کمال صعوبت راه)
گام همت در مراحل عزیمت نهاد - و در تصفیهٔ آن مسالک
صعب المرور کما ینبغي لوازم (۳) جهد بکار برد - فیلان کوه پیکر
بصدمهٔ دندان جنگل درهم شکسته پایمال مي ساختند - و
تبرداران و پیادهای لشکر بقدر وسع تیز دستیها میفمودند -
چون همه جا راه بکنار دریا بود در هر قدم دلدل یعني
گلی (که دران آدم و اسب و فیل فرو رود) پیش مي آمد
آنرا بشاخهاے اشجار و دستهاے نے و پشته هاے کاه
مي انباشتند و راهي میساختند - باین عنوان روزے دو و نیم
کروه راه بیشتر طی نمیشد - چون بچوکی کهته رسید (که
کوهے ست بر ساحل آن دریا و محاذی آن کوه دیگر است
پانچ رتن نام - و بر هر دو دو قلعه در کمال استحکام اساس
یافته) آنرا بتصرف در آورد - و جمعی (که بجنگ نواره
پیوسته بودند) هزیمت یافته لختی غریق و جوقی دستگیر
شدند - تا آنکه به دو (۴) کروهی کواهتي (که سرحد قدیم
پادشاهي بود) معسکر فیروزي گشت - دران موضع حصارے در
نهایت رصانت واقع شده - و بهفت کروهی آن قلعهٔ کجلي
متصل بجنگل موسوم بکجلي بن است که فیل بسیار دران

---

(۲) نسخهٔ [ج] ، رنگا پاني - (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ [لوازم] نیست -
(۴) نسخهٔ [ا - ب] بدو کروه *

پیدا میشود - و ذکر آن در اسمار هند آمده - و بتخانهٔ گور پکها و لونا چماري (٢) و اسمعیل چوکي (که از صنمکدهای بزرگ مشهور و در افسونهای هندي بعظمت مذکور بر فراز کوهی (که از نشیب تا بالا قریب هزار زینه از سنگ ساخته اند) همه را بدست آورده - زیاده بر لک آشامي (که درانجا فراهم آمده بود) از بیمناکي و هراس زندگي را قرار پیمودند - و پس ازان (که تا کواهتي که ازانجا کرگانون (٣) دار الملک آشام یکماهه راه است) از تصرف کفار ضلالت شعار مستخلص گردید - خانخانان خاطر از بند و بست آن ولایت وا پرداخته عازم پیش شد ◦

و چون مدار جنگ آن قوم بر خدعه و شبخون است تمام لشکر شبها بمراسم تیقظ و بیداري قیام ورزیده سلاح از بر نمي افگندند - و زین از پشت مراکب باز نمي‌گرفتند - تا آنکه از دریای برهما پتر عبور نموده قلعهٔ سیمله را (که از مشاهیر قلاع آن سر زمین و بمسافت پنجاه کروه از کرگانون است) بدستیاری اقبال بجنگ و پیکار برگشود - قریب سه لک آشامی جنگ جو درانجا مجتمع بود - بسیارے علف تیغ خون آشام اهل اسلام گشتند - و پس ازان بجنگ نواره در پیوستند - زمانے ممتد (که گاهی اتفاق نیفتاده (٤))

---

(٢) نسخهٔ [ج] درنا چماري - (٣) نسخهٔ [ج] کرهٔ گانون - (٤) نسخهٔ (ب) نیفتاده بود ◦

جنگ نواره رو داد - و اکثرے ازان ادبار یافتگان هدف تیر بلا شدند - قلعهٔ چمدره (که ثاني قلعهٔ میماه بود) بے کارزار مفتوح گردید - از فتوح این قضایا شکست تمام باحوال مخذولان آشام راه یافت - راجه بجانب کوهستان کامروپ (که از کرگانون چهار روزه راه است - و عبور بر فراز آن بکمال دشواري ست) آواره گشت - ششم شعبان آخر سال چهارم خطهٔ کرگانون از پرتو ماهچهٔ اسلام نور آگین گشت - و بخطبه و سکهٔ پادشاهي رونق پذیرفت *

و چون بشگرف کاري تدبیر و بردلي آن سردار سپه سالار چندین کشور دور دست دشوار عبور با چندین قلاع حصین و الکه هاي وسیع [که مفتاح همت سلاطین هندوستان طلسم اشکال آن مهم نگشوده - و هرگاه در سوابق ایام لشکر دران مرز و بوم رسیده بدست آن مخاذیل اسیر و قتیل شده (چنانچه سلطان محمد شاه تغلق فرمانرواي اکثر سواد اعظم هندوستان نوبتي یک لک سوار با سامان درخور بگشایش آندیار فرستاده مجموع دران سرزمین طلسم آئین سر بجیب گمنامي فرو برده) اثرے ازانها ظاهر نشده] بتسخیر اولیاي قاهره در آمد از پیشگاه سلطنت خانخانان بانعام معال یک کرور دام و عطاي تومان طوغ اختصاص یافت - این ولایت مابین شمال و مشرق بنگاله طولاني واقع شده - طولش تقریباً

دو صد کروه جریبي سمت - و عرضش از کوهستان شمالي تا جبال جنوبي تخمیناً هشت روزه راه - از کواهتي تا کرگانون هفتاد و پنج کروه جریبي و ازانجا تا ولایت ختن (که مسکن پیران ویسه بود و درین زمان مشتهر به اوه[2] و دار الملک راجهٔ پیگوست (که خود را از نسل پیران ویسه میداند) پانزده منزل مسافت است - ازانجمله پنج منزل آن طرف کوهستان کاروپ جنگل دشوار گذار است - و در سمت شمالي دشت خطا ست (که ازو به ماچین گذارش رود) - و عامه ماچین گویند - و دریای برهما پتر ازین سمت آمده و چندین آب (که اعظم آنها آب دهنک است) بدو پیوسته از میان این ولایت میگذرد - و آنچه ازین مرز و بوم بساحل شمالي این دریا است آتر کول گویند - و[3] آنچه در طرف ساحل جنوبي سمت دکن کول خوانند - و در جمیع این ولایت بریک شوئي[4] انهار طلا حاصل میشود - و این یکی از محصولات است - گویند دوازده هزار کس بدین کار قیام دارند - و بالمقطع در سالی یک توله طلا براجه دهند - و اهل آشام ملتي مشخص ندارند - بفتوای خواهش نفس هرچه مرغوب طبع شان افتد بدان مي گرایند - و سکنهٔ قدیم آن ولایت

---

(۲) نسخهٔ [ب] اده - (۳) در نسخهٔ [ب] حرف [واو] نیست - (۴) نسخهٔ [ج] و آن •

دو قوم اند - آشامي و کلتاني - ثاني بر نخستين در جميع امور مزيت دارند - مگر در مراسم حرب - چون راجه و عمدهاى آن ولايت را روزگار سپري شود خاصان او از مرد و زن گشاده پيشاني با برخي حوايج زندگاني در دخمهٔ فرو روند - و شهر کرگانون مشتمل بر چهار دروازه است - از هر دروازه تا خانهٔ راجه سه کروه مسافت است - و در حقيقت آن شهر محوطه ايست مشتمل بر قرى و مزارع - هرکس در پيش خانه باغ و مزرعهٔ خود دارد - و رود دنچو (٢) نام از ميان شهر مي گذرد - بازارے مختصر دارد که غير از پان فروش ديگر اصناف محترفه دران نمي نشينند - چه خريد و فروخت دران ديار متعارف نيست - سکنهٔ آنجا يک ساله اقوات ذخيره مي کنند - و غير از کرپاے بر سر و لنگے در کمر ديگر پوشش رسم نيست - و بر آمدن ازان مملکت معهود نيست - اگرچه بيگانه هم وارد شود - لهذا آگاهي کما هي از حال آن گروه حاصل نمي شود - مردم هندوستان اهل آنديار را ساحر نامند - و راجهٔ آنجا مقلب به سرکي (٣) راجه است - گويند يکے از اجداد او فرمانرواے ملأ اعلى بود - چون بدين ديار هبوط نمود دلنشين او افتاد - ديگر بآسمان نرفت ه

(٢) نسخهٔ (ب ۰ ج) دنچو ۰ (٣) نسخهٔ [ب] سرگي ه

والحاصل چون خانخانان آثار موسم برشگال (که دران ناحیه از سایر ممالک هندوستان پیشتر شروع می شود) مشاهده نمود با اکثر جنود موضع متهراپور را (که بمسافت سه و نیم کروه از کرگانون در دامن کوه بوده) بارادهٔ انقضای موسم باران مضرب خیام ساخت - و بحفظ حدود و ضبط طرق و تعین تهانها پرداخته استیصال راجه و اتباعش را بر گذشتن برسات انداخت - و چون موسم باران در رسید تمام روی زمین را آب فرو گرفت - آشامیان بد نهان (که جا بجا مخفي بوده در انتهاز فرصت بسر می بودند) دلیری آغاز (٢) کرده از جمیع اطراف هجوم آوردند - چون مجاهدان اسلام را (٣) مجال قطره و ترکتاز نبود بر هر تهانه شب خونها زده غیر از کرگانون و متهراپور جاے دیگر در تصرف عساکر منصور نماند - و بسبب رداءت آب و هوا انواع امراض و اسقام شایع شد - و جوهر هوا از کسب سمیت باحداث وبا پرداخت - خلقی انبوه از جانب و اجانب بکوی عدم فرو رفتند - و بعلت انسداد طرق و فقدان آذوقه حالتی بر زندگانیِ فوج پادشاهي گذشت که بد تر از مردن بود - چون در اواخر ربیع الاول زمینها نمودار گشت افواج اسلام باطراف و نواحي تاخته از کشته ها پشته ها پدیدار کردند - راجه باز بکوهستان

---

(٢) نسخهٔ [ج] مختفي - (٣) نسخهٔ [ب] و چون

خزیده بمصالحه و زینهار در آمد - خان سپه سالار باقتضای
(۲)
مصلحت ملتفت بدان نشده بسمت تامروپ نهضت نمود -
در خلال این احوال مرض ذات الصدر بر سپه سالار طاری
شده ارکان همت امرا و لشکریان تزلزل پذیرفت - که مبادا
روزگار سردار بسر آید - و کار لشکر از بے سری بفساد گراید -
یا پیش از انصرام این مهم موسم بارش در رسد و همان
صعوبتها رخ نماید - بلکه برخی در صدد آن شدند که (اگر
باستیصال راجه خان خانان ارادهٔ گذرانیدن موسم برشکال
داشته باشد) ممالک خودسری سپرده به بنگاله باید شتافت -
چون سردار ازین معنی آگهی یافت این الم روحانی سرباری
کوفت جسمانی گشت - اگرچه یک منزل پیش رفت (تا عزیمت
خیره نگردد) اما هم مصالحت و هم معاودت بخود مصمم
ساخت - چنانچه بوساطت دلیر خان (که راجه بدو توسل
(۳)
جسته بود) چنین قرار گرفت که راجه صبیهٔ خود را با دختر
راجهٔ پیام (که با او قرابتی دارد) با بیست هزار توله طلا
و یک لک و هشت هزار توله نقره و بیست زنجیر فیل برسم
پیشکش و پانزده زنجیر فیل برای خانخانان و پنج زنجیر
(۴)
فیل بجهت دلیر خان بفرستد - و در عوض یک سال

---

(۲) نسخهٔ [ا - ب] تامروت - (۳) نسخهٔ [ب] با دختر - (۴)
نسخهٔ [ج] برای دلیر خان *

ده لک توله نقره و نود زنجیر فیل در سرکار داخل سازد - و هرساله بیست زنجیر فیل پیشکش می فرستاده باشد - و تا وصول آن یک پسر و سه کس از عمدهای او برسم یرغمال در بنگاله باشند - و ولایت درنگ (که یکطرفش بگواهتی پیوسته) از اُتر کول و ولایت بیل تلی (۲) از دکن کول ضمیمهٔ ممالک محروسه سازد - چون راجه موافق قرار داد بعمل آورد خانخانان هشتم جمادی الاولی سال پنجم از دهنهٔ کوهستان کامروپ (۳) کوچ نموده رایت معاودت بصوب بنگاله بر افراخت - و در عرض راه به بند و بست ولایتی (که بتازگی داخل ممالک محروسه شده بود) پرداخت - چون از استعمال بعضی ادویهٔ حاره ضیق النفس و خفقان عارض شده باستسقا کشید ناگزیر از کجلی کوچ کرده قصبهٔ گواهتی را معسکر ساخت - و رشید خانرا بفوجداری کامروپ نامزد نموده و عسکر خان را با اکثر جنود بمالش پیم نراین زمیندار ولایت کوچ بهار (که باز بران دیار مستولی شده بود) تعین کرده خود بجانب خضر پور روانه شد - دوم شهر (۴) رمضان آغاز سال ششم سنهٔ (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سه هجری در دو کروهی خضر پور ازین مرحلهٔ فنا بسر منزل بقا پیوست *

---

(۲) نسخهٔ [ج] سل تلی - (۳) نسخهٔ [ا - ب] کامروت - (۴) در نسخهٔ [ج] لفظ (شهر) نیست *

مير جمله اميرے عظيم الشان و نوئينِ شاهزاده نشان بود - در سرداران و امراي قريب العهد خود بوضع متين و فرط وقار و راے دور بين و دانش رسا و پردلي و شجاعت فطري و كارطلبي هاى بجا يكتا (۲) و بے نظير بود - در كشور گشائي و مهم سربراهي هيچ كس بار نمي رسيد - چون در هندوستان كمتر گذرانيد آثار او دران مملكت چندان ظاهر نيست - در قصبات تلنگانه يادگار بسيار گذاشته كه تا الآن احياى نام او ميكند - چنانچه در شهر حيدرآباد تالاب و باغ و حويلي شهرے (۳) بنام او دارد *

* ميرزا نوذر صفوي *

خلف ميرزا حيدر (كه دومين پسر ميرزا مظفر حسين قندهاري ست) - چون نقش اعتبار ميرزا مظفر در بارگاه اكبري درست نه نشست پسرانش هم چندان پا بعرصهٔ پيش آمد نگذاشتند - ميرزا حيدر در عهد جهانگيري بمنصب پانصدي صد و پنجاه سوار رسيده بود - چون سرير فرمانروائي هندوستان به وجود زيبنده نمود صاحب قران ثاني زيب و زينت ديگر پذيرفت بمراعات ديرين دودمانش او را بمنصب هزاري دو صد سوار كامياب عاطفت فرمود - سال چهارم ازين سپنجي سرا در گذشت - پسرش ميرزا نوذر بدستياري طالع

---

(۲) نسخهٔ (ج) و در كار طلبيها يكتا و بےنظير بود * (۳) نسخهٔ [ج] بنام او *

ارجمند مشمول الطاف خسرواني گشته در سال هجدهم بمنصب دو هزاري دو هزار سوار سربلندي يافت - و در سال نوزدهم باضافهٔ پانصدي و خدمت قوش بيگي مباهات اندوخت - و در همين سال پانصدي ديگر يافته بپايهٔ سه هزاري مرتقي گشت - ازانجا كه عنايت بهانه جو ست سال بيست و دوم در جشن وزن شمسي او را بمنصب چار هزاري سه هزار سوار بلند رتبه گردانيدند - و در اولين يساق قندهار به همراهي شاهزادهٔ محمد اورنگ زيب بهادر سرداري فوج دست چپ بدو مفوض بود - و در تقسيم ملچار محافظت عقب كوه (٢)
چلزنيه بار و برادرش ميرزا سلطان تفويض يافته مصدر خدمات گرديد - و در سال بيست و سيوم از تغير اعتقاد خان بهرايچ مضاف صوبهٔ اودهه بتيول يافته به بندو بست (٣)
آن مرخص گرديد - و پستر بفوجداري ماندو سر برافراخت *

چون از متداد بيماري و ازمان مرض از كار ماندهٔ بود (چنانچه بحفظ تيول خود هم نمي توانست پرداخت) در سال بيست و ششم از نوكري معاف داشته سي هزار روپيه ساليانه مقرر گشت - و حكم شد همچنان (كه ميرزا مراد التفات خان پسر ميرزا رستم قندهاري عم پدرش در پتنه بگوشهٔ انزوا مي گذراند) او نيز آنجا بسر برد - مشار اليه

---

(٢) نسخهٔ [ج] جلهرنيه - (٣) نسخهٔ [ج] پسترة

بعد از چندے از پتنه بمستقر الخلافهٔ اکبرآباد آمده برسم گوشه نشینی بفراغت و آسودگی شبی بروز می رسانید • در سال هفتم عالمگیری سنهٔ (۱۰۷۴) هزار و هفتاد و چهار هجری باجل طبیعی در گذشت - میرزا مصرف باد دست بود - هرچه آمدے بر افشاندے - اما اکثر بحال محتاجان پرداختے - این بیت در نگین خود بطریق سجع کنده بود •

• بیت •

• نوذر مسکیــن اگر زر داشتــے •
• بینوائی در جهــان نگذاشتــے •

• میرزا ابو المعالی •

پسر میرزا والی مشهور است (که بلاقی بیگم صبیهٔ شاهزاده دانیال در خانه داشت) - مشار الیه بعد فوت پدر از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سوار سرافراز گردید - و در سال بیست و ششم جلوس اعلی حضرت بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و جاگیرداری و فوجداری میوستان تارک عزت بر افراخت - پستر پانصد سوار دیگر اضافه یافته در سال سي و یکم از انتقال سزاوار خان مشهدی بفوجداری ترهت مضاف صوبهٔ بهار کامیاب اعتبار گردید - پس ازان [که بو العجبیهای روزگار سلطنت اعلی حضرت از انتظام افکنده بدستان سرای نفاق ابنای خلافت انواع تخلل بمهمات ملکی

راه یافت : کار بنزاع و جدال کشید و دارا شکوه (که رتق و فتق فرمانروائي بدست اقتدار خود داشت) از مقابل عالمگیري هزیمت خورده راه فرار سپرد - و ظاهر مستقر الخلافه بورود [موکب عالمگیري زینت پذیرفت] باقتضای عقل مصلحت سنج از عظام امور اول کارے (که پیش نهاد عالمگیري گشت و بر جمیع مهمات مقدم داشتند) این بود که قصبهٔ مونگیر با صوبهٔ بهار و پتنه (که همیشه شاهزاده شجاع آرزوی آن داشت) از حضرت اعلی بمبالغهٔ تمام برای او گرفته ضمیمهٔ ملک وسیع بنگاله گردانید - و باین تدبیر از جانب او وا پرداخت - لهذا سایر جاگیرداران و فوجداران آن صوبه کام نا کام بوی گرویدند - میرزا ابو المعالي نیز ضرورة بموافقت تن داد - شجاع (که سابق از عناد دارا شکوه در نواحي بنارس شکست پذیرفته فتورے بحالش راه یافته بود) از هزیمت دارا شکوه و تفویض ولایت بهار منت پذیر گشته شکر گزاري را مرتبه بلند تر نهاد - اما دران هنگام (کن الویهٔ عالمگیري بتعاقب دارا شکوه متوجه پنجاب گشت - و اتمام آن مهم بقیاس و تخمین بدور و دراز افتاد) شجاع از آرزوی زیاده طلبي انتهاز فرصت نموده رایت عزیمت بصوب اله آباد افراشت - ازین آگهي خلد مکان دست از دنبال دارا شکوه باز داشته عنان معاودت بقصد محاربهٔ شجاع

منعطف ساخت - پیش ازان (که تقارب و تلاقی فریقین دست دهد) میر ابوالمعالي برهبری سعادت از لشکر او روے ارادت به درگاه عالمگیري آورده دولت زمین بوس در یافت - و بعنایت فیل و انواع عطایا و خطاب میرزا خاني و انعام سي هزار روپیه و باضافهٔ هزاری پانصد سوار به منصب سه هزاری دو هزار سوار مشمول مراحم گوناگون گردید - و پس از فرار شجاع و تعین شاهزاده سلطان محمد بتکامشی او خان مذکور نیز ضمیمهٔ کومکیان شاهزاده گردید - و بستر بفوجداری دربهنگه صوبهٔ بهار مي پرداخت - در سال ششم حسب الحکم با الله وردي خان فوجدار گورکهپور پیوسته بمالش زمیندار مورنگ رو آورد - و دران حدود سنهٔ (۱۰۷۴) هزار و هفتاد و چهار هجري باجل طبیعي روزگار حیاتش سپري شد - پسرش عبد الواحد خان در سال بیست و دوم بخطاب خاني سرفرازي یافت - و در محاصرهٔ حیدر آباد نیکو خدمتیها بتلاشهای نمایان بجا آورد - پرگنهٔ انہل مالوه (که از زمان میرزا والي باین سلسله تنخواه است) بجاگیر مشار الیه و پس ازو باولادش تا حال مقرر بود - هنگامے (که مرهتهٔ صوبهٔ مالوه را یکسر بتصرف آورد) آنها را بیدخل نمود - نبیرهٔ او خواجه عبدالواحد خان خواجه همت بهادر است (که در عمل نظام الملک آصف جاه بدکن رسید) -

چون نوبت ریاست به صلابت جنگ رسید بخطاب جد خود و رفته رفته بمنصب عمده و خطاب امین الدوله بهادر سیف جنگ و دیوانی سرکار عالي جاه خلف نظام الدوله آصف جاه ترقي کرده مطابق سنهٔ (۱۱۸۹) یک هزار یکصد و هشتاد و نه هجري پا بآخرت سرا گذاشت - در پاس آشنائي (۲) بے مثل بود *

* محمد صالح ترخان *

پسر دوم میرزا عیسی ترخان است - در سال بیست و چهارم شاهجهاني پدرش از فوجداري سورتهه طلب حضور گردید - و نظم سرکار مذکور (۳) بالاصالة بمشار الیه تفویض یافت - و چون در همین سال والد بزرگوار او درگذشت او باضافهٔ پانصدي بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار چهرهٔ امتیاز بر افروخت - و در سال سي ام بخدمت فوجداري و تیولداري سیوستان از تغیر میرزا ابو المعالي و افزوني پانصد سوار بمنصب دو هزاري دو هزار سوار تارک افتخار بر افراخت *

اتفاقاً دران هنگام دارا شکوه از تعاقب افواج عالمگیري هیچ جا مجال اقامت نیافته بعزیمت تتهه خود را بسمت سیوستان کشید - و صف شکن خان داروغهٔ توپخانهٔ عالمگیري (که بتعاقب او مامور بود) نیز پاشنه کوب در رسید - دراین

(۲) نسخهٔ [ب] بے بدل بود - (۳) نسخهٔ [ج] بالاضافه *

اثنا نوشتهٔ محمد صالح بخان مذکور رسید - که دارا شکوه
به پنج کروهی قلعه رسیده - باید که شما خود را زود رسانیده
و کشتیهاے خزانهٔ او را سد راه شوید - خان مزبور (۲) محمد
معصوم خویش خود را با لشکر پیش فرستاد که از کشتیهای
دارا شکوه گذشته بر کنارهٔ دریا مورچال سازد - و خود شبا شب
کوچ نموده از محاذی لشکر دارا شکوه در کروه گذشته مترصد
کشتیهای غنیم نشست - و خواست که از آب گذشته بدفع
اعادي پردازد - چون کشتیهای مخالف پیش آمده مانع
رسیدن کشتیهای خان مذکور بود به محمد صالح پیغام نمود
که ازان طرف کشتي بفرستد - و خود نیز شرایط ممانعت
بتقدیم رساند - چون کوکه زادهٔ دارا شکوه در خانهٔ محمد صالح
بود اصلا توفیق خدمت نیافت - بلکه هوا داری او بخاطر
رسانیده بخان مزبور پیغام داد که ازین کنار عمق آب تا
کمر است - ازان کنار آب عبور خواهد کرد - صف شکن خان
راست انگاشته بالضرور از آب عبور ننمود - و فرداے آن از
اثر گرد و غبار آن روے آب ظاهر شد که دارا شکوه کوچ
کرد - و (۳) مخالفان کشتیها را از همان طرف بردند - ازین جهت
(که چنین قابوی فتح بلج بازی محمد صالح باطل گشت)
مورد عتاب خسرواني گردیده از منصب و خطاب برطرف

(۲) نسخهٔ [ج] مذکور - (۳) در نسخهٔ [ب] حرف [واو] نیست ٭

شد - و باز در سال دوم عالمگیری بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار بحال گشت - و بهمراهی بهادر خان بجهت مالش بهادر پچکوتی (۲) (که در حوالی بیسواره سر فساد (۳) برداشته بود) تعین گشت - و پس ازان تعین یساق دکن گردیده بهمراهی میرزا راجه جی سنگهه در تسخیر قلاع سیوای بهونسله و تاخت و تاراج ولایت او کمر خدمتگاری محکم بست - تاریخ فوتش بنظر نیامده - پسرش میرزا بهروز پانصدی شاهجهانی بود *

* ملا احمد نایته *

قوم نوایت نو آمد اند از شرفای عرب - گویا همین لفظ نو آمد بکثرت استعمال نوایت شده - و صاحب قاموس نوشته (۴) اَلنَّوَاتِيُّ المَلَّاحُونَ فِي البَحرِ - اَلوَاحِدُ نُوتِيٌّ - و ظاهر است که نوایت موافق قاعدهٔ تصریف جمع نایت یا نایته است - و نواتي غیر نوایت باشد - پس عوام الناس که نوایت را ملاحان گویند و سند از قاموس گیرند در غلط افتاده اند - گویند حجاج بن یوسف ظالم مشهور از روی عناد باستیصال اشراف و اعیان همت گماشته بسیارے از صلحا و علما را بتیغ بیداد گذرانید - نا گزیر مردم از مهر خویش جلاے وطن اختیار نموده هرجا مامنے یافتند خزیدند - جمعے از بني قریش

---

(۲) نسخهٔ [ج] بچکوتي - (۳) نسخهٔ [ج] سر بفساد برداشته بود -
(۴) نسخهٔ [ج] نوشته که النواتي الخ -

در سنهٔ (۱۵۲) یکصد و پنجاه و دوم هجري از مدینهٔ طیبه هجرت کرده بجهاز برآمدند - و در سواحل بحر هند متعلق ولایت دکن (که موسوم به کوکن است) فرود آمده توطن گزیدند - و بمرور ایام و دهور اعوام کثرت تشعب و تفرق راه یافته اماکن و مواضع آن ناحیه را فرو گرفتند - و برای شناسائي هر فرقه را باندک ملابست با چیزے نسبت بآن چیز ملقب ساختند - غریب لقبها درین گروه شایع است *

ملا احمد صاحب فضل و کمال و از ارباب علم و دانش بود - بیاوری طالع مورد التفات علي عادل شاه والی بیجاپور گشته در کمتر زمانے بجوهر عقل و رای صواب اندیش رکن رکین دولت و مدار مهام سلطنت او گردید - و پس از چندے بنابر جهتے از رفاقت عادل شاه دل بر داشته شد - یا آز و پندار چشم او را از حق بیني پوشیده خود را برتر از نوکری بیجاپوریه انگاشته سودای ملازمت عالمگیري در دیگ هوس مي پخت - و انتهاز فرصتے مي جست - تا آنکه در سال هشتم میرزا راجه جے سنگهه بعد از کفایت مهم سیوا با لشکر گران بتاخت ولایت بیجاپور تعین یافت - عادل شاه بملاحظهٔ سوابق جرایم و تقصیرات خویش از گران (۲) خواب غفلت

(۲) در نسخهٔ [ج] لفظ [گران] نیست *

بیدار شده ملا را (که بسمت فهمیدگي و کارداني از سایر امرای بیجاپور امتیاز داشت) بجهت اصلاح کار و تمهید مراسم اعتذار و تجدید مراتب قول و قرار نزد راجه فرستاد - ملا (که دریافت حصول دیرین آرزوی او صورت بست) چنین تقریبی را مغتنم شناخته در پای قلعهٔ پورندهر سنهٔ (١٠٧٦) هزار و هفتاد و شش هجري براجه پیوست - و باظهار مکنون خاطر خویش پرداخت - و چون این معني به پادشاه ظاهر شد فرمان طلب بنام مشار الیه صدور یافته بعاطفت خسروانه غایبانه او را بمنصب شش هزاری شش هزار سوار سرمایهٔ افتخار بخشید - گویند بمیرزا راجه ایما شده بود که ملا بعد رسیدن حضور بخطاب سعد الله خان و در خور استعداد بخدمت عمده سر افرازي خواهد یافت *

بالجمله راجه بموجب حکم دو لک روپیه بار و پنجاه هزار روپیه بپسرش از سرکار والا داده روانهٔ درگاه سلطاني گردانید - مومی الیه بر وفق قسمت و اقتضای تقدیر (که هیچکس را ازان چاره و گزیر نیست) در راه کوتنداک گشته (چون باحمدنگر رسید) از جام اجل شربت ناکامي چشید - و ظاهر است که چون حق نمک قدیم را منظور نداشت از دولت نو نیز کامیاب نگردید - پسرش محمد اسد برطبق منشور پادشاهي بحضور شتافته در آغاز سال نهم دولت

زمین بوس دریافت - و بانواع عطایا و منصب هزار و پانصدی هزار سوار و خطاب اکرام خان سر عزت برافراخت - و ملا یحیی برادر خرد ملا احمد (که پیش از التجا و رجوع برادر کلان بقلاوزی بخت سعید در سال ششم از بیجاپور روی نیاز بدرگاه عالمگیري آورده بمنصب دو هزاری هزار سوار سرافرازي یافته) تعین دکن گردید - و بهمراهی میرزا راجه در تاخت و تاراج ولایت بیجاپور طریق نیکو بندگي مي پیمود - پس ازان بخطاب مخلص خاني اختصاص یافته در اورنگ آباد مي گذرانید - پسرش زین الدین علي خان و خویش او عبد القادر معتبر خان هر یکی بمنصب مناسب رسید *

چون فوجداری کوکن بمعتبر خان (۲) تعلق گرفت مشار الیه از روی حزم و هوشیاري چنان به بند و بست آن الکه (که موطن و مسکن فرقهٔ ضالهٔ مرهٹه است) پرداخت که نقش عقیدت و کارطلبی خویش در پیشگاه خلافت درست ساخت - غریب اعتبارے بهم رسانیده بود که ساخته و پرداختهٔ او همه منظور مي شد - و باعتبار کارهای دست بستهٔ او (که پادشاه ازان ناحیهٔ فتنه خیز خاطر جمع داشت) مکرر فرمود که مثل معتبر خان نوکرے باید - بعد فوتش (که پسر نداشت - مگر ابو محمد خان نام پسر یکی از خویشان

(۲) نسخهٔ [ج] به معتقد خان تفویض یافت *

خود را بفرزندي گرفته بود) تعلقهٔ او به زين الدين علي خان خسر پوره اش تفويض يافت و (٢) مدتے گذرانيد - و باز در عهد خلد مكان مرتبهٔ ثاني تعلقهٔ مذكور يافت - و در مبادئ سلطنت فرخ سير حيدر قلي خان خراساني بديوانئ دكن ممتاز گشته به اورنگ آباد رسيد - ازانجا (كه اقتدار و تسلط او از ديوانيان (٣) هزار و يك افزون بود) با خان مذكور بر سر زر خالصه (كه متصرف شده بود) پيچيد و خفت ها رسانيد . و در اوايل صوبه دارئ حسين علي خان امير الامرا به آركات نزد (٤) سعادت الله خان نايته شتافت - او بنابر هم قومي و رعايت خاندان قديم و رئيس زادگي ورودش را باعزاز تلقي نمود - خان مذكور باعانت آن بزرگ منش بقيهٔ عمر را به آسودگي بسر برد - پسرش نيز خطاب پدر يافته در كرناتك است - حويلئ ملا يحيئ از مشاهير امكنهٔ قديمهٔ اورنگ آباد بود - چون پيوسته بمكان حكام نشين است آصفجاه در ابتياع آن به سعادت الله خان اشاره نمود - او هبه نامهٔ برضامندئ ورثه درست كرده فرستاد *

* مخلص خان قاضي نظاما كرهردوي *

ابتدا بملازمت فردوس آشياني پيوسته بنوكرئ پادشاهي

---

(٢) نسخهٔ [ب] او مدتي گذرانيد - (٣) نسخهٔ [ج] هزار و يک بود بلكه افزون - (٤) نسخهٔ [ج] سعد الله خان نايته *

افتخار یافته سال بیستم به بخشیگری بلخ تعین شد - سال بیست و یکم به بخشیگری و وقایع نویسی صوبهٔ کابل چهرهٔ امتیاز بر افروخت - و سال بیست و چهارم داروغگی توپخانهٔ صوبهٔ مذکور انضمام پذیرفته باضافهٔ منصب سربلند گردید - سال بیست و پنجم دیوان صوبهٔ دار الخلافه شد - سال بیست و ششم در رکاب محمد دارا شکوه به یساق قندهار دستوري پذیرفت - سال بیست و هفتم به بخشیگری شاگرد پیشه کام دل برگرفت - سال بیست هشتم بهمراهی (۲) سعدالله خان بتخریب قلعهٔ چتور گام جلادت پیش گذاشت - بعد باتفاق خلیل الله خان بخشي و واقعه نویس فوج همراهی خان مزبور قرار یافته برسر مرزبان سری نگر رفت - سال سي ام بامیدی داغ تامت قابلیت آراست (۳) - و بعد تعین دکن گشته سال سي و یکم برای وصول پیشکش عادل خان عزیمت بیجاپور نمود - تا سال سي ام فردوس آشیاني بمنصب هشت صدی دو صد سوار رسیده - پس ازان (که سلطان محمد اورنگزیب بهادر از دکن روانهٔ مستقر الخلافه شد) او دامن جانفشاني بر کمر زده از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار و خطاب مخلص خان لوای ارتقا بر افراخت - و در جنگ مهاراجه جسونت سنگهه و مصاف اول دارا شکوه

(۲) نسخهٔ [ب] بهمراه - (۳) نسخهٔ [ج] بر آراست ه

در رکاب بادشاهي بوده (٢) - بعد معاودت از ملتان به اکبرآباد رخصت یافت - و بموجب حکم کومکیان صوبهٔ مذکور را همراه شاهزاده محمد سلطان بقدغن برآورده باز بحضور رسیده - و چون در نبرد دوم دارا شکوه بادشاه شایسته خان ناظم صوبهٔ اکبرآباد را همراه گرفت نظم صوبه مزبور به نامبرده مفوض شد - سال دوم بر طبق حکم به بنگاله شتافته با خانخانان شریک تردد گردید - سال سیوم حراست اکبرنگر باو تفویض یافت - سال هفتم بروفق طلب به پیشگاه سلطنت رسیده احراز ملازمت نمود - و سال نهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری سیصد سوار برنواخته (٣) همراه سلطان محمد معظم ابتدا بدارالسلطنت لاهور و پس از معاودت بالکهٔ دکن تعین گشت - پس ازان احوالش بنظر در نیامده *

* میرزا راجه جی سنگهه کچهواهه *

پسر راجه مها سنگهه است - چون پدرش فوت شد از حسب الطلب بملازمت جنت مکاني رسیده سال دوازدهم جلوس در سن دوازده سالگي بمنصب هزاري ذات و پانصد سوار و عنایت یک زنجیر فیل سرفراز گشت - پس ازان همراه سلطان پرویز بتعیناتی مهم دکن نامزد شد - و باضافه های متواتره صاحب منصب عمده گردید - بعد ارتحال

---

(٢) نسخهٔ [ج] بود - (٣) نسخهٔ [ب] برنواخته شد - و همراه الخ *

آن پادشاه (چون خانجهان لودي صاحب صوبهٔ دکن علم
مخالفت بر افراشته بصوبهٔ مالوه رفت) او (که بناچاري با
وی طریق موافقت مي پیمود) بعد شنیدن خبر رسیدن موکب
ظفر کوکب فردوس آشیاني باجمیر جدا شده بوطن گاه خویش
شتافت - و ازانجا سال اول جلوس بحضور رسیده باضافهٔ
پانصد سوار بمنصب چهار هزاري ذات و سه هزار سوار و عطای
علم و نقاره بلند آوازه گشت - و باتفاق قاسم خان جویني
بتنبیه متمردان مهابن (که پرگنه ایست از سرکار آگره) دستوري
یافته تنبیه شایسته نموده برگردید - و (چون در همین سال
نذر محمد خان والی بلخ سلسله جنبان فساد گردیده بصوبهٔ
کابل در آمده شهر را محاصره نمود و مهابت خان خانخانان
بمالش او مقرر شد) نامبرده نیز با خان مزبور تعین
گشت - و سال دوم باتفاق خواجه ابوالحسن تربتي بتعاقب
خانجهان لودي مامور گردید - و سال سیوم با شایسته خان
بتنبیه خانجهان لودي و تخریب ملک نظام الملک دکني قرار
یافته باضافهٔ هزار سوار بمنصب چهار هزاري چهار هزار سوار
مرتقي گشت - و چون سید خانجهان بارهه را بنابر بیماري
بحضور طلب داشتند هراولی فوج اعظم خان بوے تعلق
گرفت - و در جنگ بهانوري و تاخت پیتهه (۲) و قصبهٔ پریندده

(۲) در [بعضی نسخه] پاتهه *

مصدر ترددات شایسته شد - و سال چهارم با یمین الدوله (که بتخریب ملک عادل شاه نامزد گردیده) تعین شده در طرح دست چپ جا داشت - و همراه وی آمده حصول آستان بوس نموده - و بستور رخصت وطن یافته - سال ششم بعتبهٔ خلافت خود را رسانیده در روز جنگ فیلان (چون فیلی بر شاهزاده اورنگ زیب حمله نمود) راجه اسب برو تاخت - و از جانب راست برچهه انداخت - و اواخر همین سال همراه سلطان شجاع بمهم دکن رخصت یافته - سال هفتم با خانزمان برای سوختن علف کر و پریندا مامور گردید - و در اثنای محاصرهٔ قلعهٔ مذکور و در اردن کهي وقت مراجعت (که با غنیم زد و خورد متواتر رو داد) راجهٔ مزبور قدم همت دریغ نداشته بر مجال خود را رسانیده خدمات پسندیده بجا آورد - و چون سال هشتم صوبه داری بالا گهات (که عبارت از سرکار دولت آباد و احمد نگر وغیره باشد) بخانزمان مفوض شد او بتعیناتی خان مذکور مقرر گردید - و در همین سال باضافهٔ هزاري ذات بمنصب پنج هزاری چهار هزار سوار کام دل بر گرفت - بعد در پیشگاه سلطاني آمده استسعاد ملازمت یافت - سال نهم همراه خاندوران بهادر بتادیب ساهو بهونسله دستوري پذیرفت - سال دهم جبههٔ عقیدت را بشرف حضور نور آگین ساخت - و چون

در مهم دکن کارهای دست بسته ازو بظهور آمده بود بادشاه
از روی عاطفت بمرحمت خلعت خاصه بر نواخته او را
بوطنش ابنير (٢) مرخص فرمود که چندی بر آساید - و سال
یازدهم باز جبهه سای آستان خلافت گشته همراه سلطان
شجاع (که پس از سپردن علي مردان خان قلعهٔ قندهار را
باولیای دولت نظر باحتمال آمدن شاه صفي بکابل رخصت
شده بود) متعین گردید - و سال دوازدهم حسب الحکم بحضور
آمده بعنایت مالای مروارید و فیل از حلقهٔ خاصه و خطاب
میرزا راجه مفتخر گشت - و سال سیزدهم بدستوری وطن
چهرهٔ شادکامي بر افروخت - سال چهاردهم باستلام سدهٔ سنیه
فایز گردیده با سلطان مراد بخش بصوب کابل تعین گشت -
در سال پانزدهم بهمراهی سعید خان جهت تسخیر حصار مؤ
[که متعلق براجه جگت سنگهه بن راجه باسو (و نامبرده
بغي ورزیده) بود] راهي شد - و پس از وصول بنواحي
قلعهٔ مذکور (چون محاصره بامتداد انجامید - و حکم یورش
صادر شد) راجهٔ مذکور پیش از دیگران بعقله در آمد -
و در جلدوی این تردد بمنصب پنجهزاری پنج هزار سوار
دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه درجه پیمای اعتلا گشت -

---

(٢) نسخهٔ [ج] انبیر - (٣) نسخهٔ [ب] راجه باسو بود - و نامبرده
بغي ورزیده *

و محافظت قلعهٔ مذکور بعهدهٔ او تفویض یافت - پس ازان (که صفح جرائم راجه جگت سنگهه بوقوع آمد) راجهٔ مزبور بحضور رسیده در همین سال بخلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهول کتاره و اسپ از طویلهٔ خاصه با یراق طلا و فیل از حلقهٔ خاصه سر بلند گردیده بهمراهی شاهزاده دارا شکوه بجانب قندهار نامزد شد - و سال شازدهم شرف آستان بوس حاصل نموده رخصت وطن یافت - و سال هفدهم در اجمیر بملازمت پیوسته پنج هزار سوار سپاه خود را بنظر در آورده بدستوری وطن خوشدل گردید - و سال هجدهم (چون صوبه داری دکن به خان دوران مفوض گردیده بود - و خان مزبور جهت مشاورت طلب حضور گشت) حکم قضا توام بنام راجهٔ مذکور صادر شد - که از وطن بدکن رفته تا رسیدن خاندوران محافظت آن ملک نماید *

و چون خان دوران رخصت شده در لاهور بساط حیات در نوردید خلعت استقلال براجهٔ مذکور ارسال یافت - و سال بیستم حسب الطلب از دکن بحضور آمده به تلثیم سدهٔ خلافت سر بر افراخت - پس ازان همراه شاهزاده اورنگ زیب بیساق بلخ مامور گشت - و چون صوبهٔ مذکور حسب الحکم سپرد نذر محمد خان شد هنگام مراجعت سرداری جرانغار بنام راجهٔ مزبور تقرر یافته - و سال بیست و دوم هزار

سوار تابينِ او دو اسپه سه اسپه مقرر شده از اصل و
اضافه بمنصب پنجهزاری پنج هزار سوار سه هزار سوار دو اسپه
سه اسپه ناصيهٔ عزت برافروخته با شاهزاده اورنگ زيب
بمهم قندهار تعين گرديده - و بسرداری برانغار لوای
مباهات برافراخت - و چون تسخير قندهار صورت نبست
و شاهزاده طلب حضور گرديد مشار اليه نيز سال بيست
و سيوم عازم بارگاه سلطنت گرديده دولت بار يافت - و
اواخر همان سال برخصت وطن نوازش پذيرفته به تنبيه
فساد پيشگان كامان پهاڑي (كه ما بين مستقر الخلافة اكبرآباد
و دار الخلافة شاهجهان آباد واقع است) مامور شد - و چون
بعرض رسيد (كه راجه بعد رسيدن وطن قريب چهار هزار
سوار و شش هزار پياده تفنگچي و تير انداز فراهم آورده
بمحال مذكور در آمد - و بقطع جنگل پرداخته بسيارے از
فتنه پژوهان را قتيل و اسير ساخته مواشئ بسيار بدست
آورد) يک هزار سوار ديگر از تابين او دو اسپه سه اسپه
ساخته منصب او از اصل و اضافه پنج هزاری پنج هزار سوار
چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر شده پرگنهٔ چاكسو كليانه
(كه جمع آن هفتاد لک دام است) در طلب اين اضافه
عنايت شد - و سال بيست و پنجم حسب الطلب بحضور
آمده با شاهزاده اورنگ زيب بمهم قندهار تعين گرديده

سرداری فوج هراول بنام او قرار گرفت - و بعطای خلعت خاصه و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین طلا و فیل از حلقهٔ خاصه مورد مراحم گشت *

چون فتح قندهار ملتوی ماند سال بیست و ششم هنگامی (که فردوس آشیانی در کابل بود) بهرهٔ اندوز ملازمت گشته در همین سال همراه سلطان سلیمان شکوه (که صاحب صوبهٔ کابل گردیده بود) متعین شد - و پستر بهمراهی بادشاهزاده دارا شکوه به یساق قندهار مامور گردیده (چون مقدمهٔ فتح قندهار صورت نگرفت) راجهٔ مزبور بحضور آمده سال بیست و هفتم رخصت وطن یافت - و سال بیست و هشتم با جملة الملکي سعدالله خان برای منهدم ساختن قلعهٔ چتور نامزد شد - و سال سي و یکم [چون اخبار بے راه روی سلطان شجاع (که بنابر سنوح بیماری اعلی حضرت اکثر محالات خالصه را متصرف شده بود) بعرض رسید] از بلاتالیقی سلیمان شکوه و اضافهٔ هزاری هزار سوار دو اسپه سه اسپه سر بلند گشته با جمعی کثیر بمقابلهٔ سلطان شجاع دستوري یافت - و پس از هزیمت یافتن او غایبانه بالتماس بادشاهزاده دارا شکوه از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه سربلندي اندوخت - و حسب الطلب بادشاهزاده روانهٔ حضور شد *

درین ضمن (که رایات عالمگیري از دکن بحرکت آمده بعد شکست یافتن مهاراجه جسونت سنگهه و دارا شکوه باکبر آباد رسید - و ازانجا طرف شاهجهان آباد توجه نمود) موصی الیه بنابر شیر فکري از همراهی سلیمان شکوه جدا گشته بملازمت بادشاهي پیوست - و بعنایت محال یک کرور دام در انعام اختصاص پذیرفت - سال اول جلوس خلد مکان با جمعی به پشت گرمی خلیل الله خان (که بتعاقب دارا شکوه مامور بود) رخصت یافت *

چون دارا شکوه راه ملتان پیش گرفت مشار الیه در لاهور حسب الحکم متوقف شده دولت بار اندوخت - ازانجا (که مدتے بوطن نرفته بود - و تعب یساق ها پے در پے کشیده) اجازت موطن حاصل کرده بعد جنگ شجاع بحضور آمد - و در جنگ دارا شکوه (که متصل اجمیر رو داد) مصدر تردد شده پس از هزیمت او با جمعے بتعاقب مامور گردید - و سال چهارم بانعام محال بجمع (۲) یک کرور دام سوای انعام سابق چهره امتیاز افروخت - و سال هشتم به تنبیه سیوا بهونسله [که باعتماد حصون حصینه مثل پورندهر گدهه وغیره متعلقهٔ صوبهٔ اورنگ آباد (که از عهد سلاطین نظام شاهیه در تصرف داشت) علم خود سري افراخته بره زني و قطاع الطریقي

---

(۲) نسخهٔ [ج] محال جمع یک کرور دام *

مي پرداخت - و بمتردد بن دريا مضرت مي رسانيد] معين شد - و پس از وصول بناحيهٔ مذکور بمحاصرهٔ قلعهٔ پورنده‌ر پرداخته ملک متعلقهٔ سيوا را پے سپر سم عساکر پادشاهي گردانيده کار بران مقهور چنان تنگ ساخته که سراسيمه گشته بملاقات راجه آمد - و بيست و سه قلعه بسرکار گذاشت - چون اين معني بمسامع سلطاني رسيد در هزار سوار از تابينانش دو اسپه سه اسپه قرار يافته از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه درجهٔ اعتلا پيمود - و سال هشتم بتخريب ملک عادل خان (که در ارسال پيشکش مقرري تمهل مي ورزيد) مجاز شد - و برطبق حکم کمر همت چست بسته بهيئت مجموعي تا قريب بيجاپور رفت - و در عرصهٔ مسافت در قتل و اسر و غارت و تالان دقيقهٔ فرو گذاشت نکرده اکثر اماکن متعلقهٔ عادل خان را بتصرف در آورد - چون کم يابي غله و چاره دران نواح رو داد باقتضاي مصلحت باراده اين (که سبک بار گشته بعزيمت گوشمالي دکنيان پردازد) ازان نواح بر گرديده داخل ملک پادشاهي شد - و درين رفت و آمد متواتر با افواج دکن (که بطور تزاقي جنگ مي نمودند) زد و خورد مي شد - راجه بذات خود سعي و تلاش مردانه و حزم و احتياط سردارانه بتقديم رسانيد - پس ازان (که موسم

برشگال قریب شد) و منشور بادشاهي متضمن این (که چهاوني در بلدهٔ اورنگ آباد نماید) صدور یافت راجه ببلدهٔ مذکور رسید - و بستور بورود فرمان طلب عازم حضور گردید -

سال دهم مطابق سنهٔ (١٠٧٧) هزار و هفتاد و هفت هجري بعد وصول به برهانپور رخت زندگي بربست - بحسن تدبیر و سنجیدگي فکر موصوف بود - سپاهي‌گري را با سرداري فراهم داشت - با مزاج زمانه شناسا و بادیشهٔ وقت آشنا (٢) - ازینجاست که از ابتدای دولت تا انتهای زندگي بآبرو بسر برده - و همواره ترقیات روز به یافته - پسرانش راجه رام سنگهه و کیرت سنگهه - احوال هردو علحده ثبت شده - بیرون احاطهٔ اورنگ آباد غرب رویه پورهٔ بنام او آباد است ٭

٭ محمد قلي خان نو مسلم ٭

نیتو جي بهونسله است (که قرابت قریبهٔ با سیوای مشهور داشت - و سرآمد اعیان دولت او بود) - چون بحسن سعي میرزا راجه جے سنگهه در سال هشتم عالمگیري سیوا (٣) بشاهراه اطاعت و بندگي بادشاهي رو آورد و پسرش سنبها جي (که طفل هشت ساله بود) در سلک بندهاے درگاه منتظم گشت بقرار آن (که او همراه راجه باشد - و

(٢) نسخهٔ [ب] آشنا بود - (٣) در نسخهٔ [ج] حرف [واو] نیست ٭

سپاه و نوکرانش بمراسم خدمت قیام نمایند . و سیوا خود نیز دران حدود اگر مهمے اتفاق افتد کمر خدمت بر میان جان بسته لوازم بندگي بجا آورد) دران هنگام نیتوجي (که معتبر و سر لشکرش بود) برطبق تجویز میرزا راجه بمنصب پنج هزاري سر افتخار باوج سماک رسانید - و (چون راجه پس از فراغ مهم سیوا بتاخت ولایت بیجاپور مامور گردید) در مبادی آن یساق نیتوجي بسرکردگی فوج سیوا نیکو خدمتیها بتقدیم رسانید - و در گرفتن قلعهٔ منگل بیره (۲) و دیگر گذهای سرحد ولایت بیجاپوریه تنها مصدر ترددد و تلاش گشته آنها را از دست عادل شاهیه انتزاع نموده تهانه نشین بادشاهي گردانید *

و (چون قصد محاصرهٔ بیجاپور مرکوز خاطر راجه نبود و ادوات قلعه گشائي همراه نداشت) از پنج کروهی بیجاپور عنان عزیمت را بجانب مالش سران بیجاپور (که بملک پادشاهي درآمده غبار شورش انگیخته بودند) (۳) انعطاف داد - سیوا را بطرف قلعهٔ پرناله (که از اعاظم قلاع عادل شاه بود) گسیل نمود . تا متخالفان مذبذب خاطر گشته برخی بآن سمت روانه شوند . و اگر میسر آید قلعهٔ مذکور را مسخر سازد . سیوا بپای قلعهٔ مذکور رفته با سپاه خویش

---

(۲) نسخهٔ [ب] منگل و بیرة - (۳) نسخهٔ [ج] برانگیخته بودند *

بران یورش برد - محصوران (چون خبردار بودند) آمادهٔ مدافعت و پیکار گشتند - سیوا جمعی را از مردم خود ضایع ساخته ناکام ازانجا بقلعهٔ کهیلنه (۲) (که بمسافت بیست کروه واقع و در تصرف او بود) رفته قرار گرفت - درین وقت میان او و نیتوجي سر لشکرش بکدورت و ملالت کشید - مشار الیه جدائي گزیده به بیجاپوریه پیوست - و باتفاق سران آن دیار در مملکت پادشاهي دقیقهٔ از شورش انگیزي و فساد فرو نگذاشت - میرزا راجه بمقتضای مصلحت و کار آگهي باستمالت و تالیف قلب او پرداخته بجادهٔ قویم بندگي رهنمون گشت - او آغاز سال نهم بیاوری بخت از کردار ناصواب خویش برگشته از خیال مخالف جدا شد و براجه پیوست - و چون راجه عنان معاودت به اورنگ آباد تافت او را در فتح آباد دهارور نگاه داشت *

اتفاقاً درین وقت سیوای مکیدت اندما (که بمهر خویش بحضور شتافته بود) از اکبر آباد (که مرکز رایات پادشاهي بود) از فتنه سرشتي راه فرار پیمود - لهذا براجه فرمان شد که نیتو (۳) را بحسن تدبیر دستگیر ساخته روانهٔ دار الخلافه نماید - که مبادا عرق شقاوتش بجنبش آید و بدان گریزپا گراید - راجه جمعی را تعیین نمود که اورا با پسرش از فتح آباد

---

(۲) نسخهٔ [ب] کهیلنا - (۳) نسخهٔ [ج] نیتوجي را *

آورده در حوالی بیر حوالهٔ دلیر خان (که حسب الطلب روانهٔ حضور بود) نمود - خان مذکور از دریای نربده بموجب یرلیغ بجانب چانده متعین گردید - و او بدرگاه (۲) والا رسیده به فدائي خان میر آتش سپردند - که جوقی از اهل توپخانه بحراست او گذاشته از حال با خبر باشد - پس از روزے چند بدلالت هدایت تمنای قبول اسلام از خاطرش سر برزد - چون بوساطت خان موصی الیه داعیهٔ مرضیهٔ او بعرض بادشاه حق پژوه رسیده پرتو عفو و افضال بر حال او گستردند - آن بختمند نیک سرانجام (که عمرے بضلالت و بت پرستي بسر برده بود) توفیق ادراک شرف اسلام دریافته زاویهٔ باطنش از ظلمت شرک پیراسته شد - پس از اندوختن آداب مسلماني و شعار اسلام مطمح انظار مراحم خسرواني گشته بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و خطاب محمد قلي خان و دیگر عطایاے بهیه کامیاب اعزاز گردید - و بعد در سلک کومکیان دار الملک کابل انتظام یافته بعطای فیل تارک مباهات افراخت - و بموافقت او کوندا جي عمش نیز دریافت سعادت اسلام نموده بمنصب هزاری هشت صد سوار سرمایهٔ جمعیت اندوخت *

---

(۲) نسخهٔ [ب] و چون او بدرگاه والا رسید او را بفدائي خان الخ *

* ميرزا سلطان صفوي *

برادر خرد ميرزا نوذر قندهاري است - نسبت دامادي (۲) باسلام خان مشهدي داشت - چون در عهد اعلی حضرت خان مذكور بنظم صوبجات دكن مامور گرديد اورا بمنصب هزاري چهار صد سوار برنواخته بهمراهي خان مشار اليه مرخص كردند - و پس از فوت اسلام خان بحضور آمده باضافهٔ منصب كام دل اندوخت - و در سال بيست و چهارم از تغير ميرزا مراد كام پسر عم خويش قوربيگي گرديد - و مدتها بدين خدمت پرداخت - چون در سال سي ام شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر بمالش عادل شاه و تخريب ملك او مامور شد و عساكر قاهره بهمراهي معظم خان مير جمله از حضور برسم كومك تعين گرديد ميرزا سلطان نيز از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار سر برافراخته دستوري يافت - و پس ازان (۳) (كه فوج كومكي باشارهٔ دارا شكوه معاودت نمود) ميرزا كه بالتفات سرشار شاهزاده سرخوش نشهٔ اخلاص گشته بود) از خدمت شاهي جدائي نگزيده در اورنگ آباد فروكش نمود - و چون در همان ايام باقتضاي دواعئ تدبير نهضت هندوستان تصميم يافت شاهزاده محمد معظم را بصوبه داري دكن معين فرمودند - و ميرزا را

(۲) نسخهٔ [ج] ميرزا نوروز - (۳) نسخهٔ [ب] دستوري همراهي يافت •

باضافهٔ هزاری پانصد سوار بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار بلند پایه گردانیده از پهلوی رخصت اورنگ آباد کردند - که در خدمت شاهزاده ملازم بوده چهرهٔ عقیدت را بگلگونهٔ نیکو پرستاری بیاراید - پس ازان (که اعلام دولت عالمگیری از افق خلافت ارتفاع یافت و خار بن فساد اعدا برکنده گشته کهٔ و مهٔ هندوستان در ظل ظلیل آن برآسود) مشار الیه از دکن بحضور شتافته ناصیه سای بندگی گردید - و در سال نهم هزار سوار بر منصبش افزوده بهمرائی بادشاهزاده محمد معظم (که بآوازهٔ آمد آمد شاه عباس ثانی بداعیهٔ سپه کشی جانب هند بر جناح سرعت و استعجال رخصت کابل یافته) تعین گردید - و هنوز شاهزاده از دار السلطنت لاهور پیش نگذشته بود که ایام زندگی شاه فرمانروای ایران بعارضهٔ خناق بانصرام رسید - و در آغاز سال دهم مشار الیه در رکاب پادشاهزاده مراجعت نموده بتقبیل سدهٔ سلطنت تارک مباهات بر افراخت - و درین ایام پادشاهزادهٔ مذکور بنظم صوبهٔ دکن [که حقیقةً بآن والا مقدار متعلق بود - و ازانکه در اواخر سال هشتم بموجب فرمان طلب به پیشگاه حضور آمد - و باقتضای مصلحت براجه جی سنگهه (که بمالش عادل شاهیه قیام داشت) تفویض شده بود] دستوری یافت - که بر نهج سابق بایالت آنجا قیام ورزد - میرزا سلطان

نيز خلعت يافته بجاگير مرخص شد - که بند و بست آن نموده ازانجا بخدمت بادشاهزاده بدکن شتابد - موصى اليه مدتے دران ديار ماند - سال فوتش بنظر نيامده - اما اغلب در دکن پيمانهٔ زندگيش لبريز گرديد - چرا که مقبره اش بيرون اورنگ آباد پيوسته به جي سنگهه پوره سر راه قلعه دولت آباد واقع است - پسرش ميرزا صدر الدين محمد خان بخشي ست که احوال او بزبان قلم گذشته *

* ميرزا مکرم خان صفوي *

مراد کام نام پسر ميرزا مراد التفات خان است (که مهين فرزند ميرزا رستم قندهاري ست) - به بيوکائیِ صبيهٔ عبد الرحيم خانخانان کامياب مراد (۲) گشته در عهد جنت مکاني بخطاب التفات خان و منصب دو هزاري هشت صد سوار مورد عنايت شد - و در زمان اعلى حضرت هم مدتے در بندگی پادشاهي گذرانيد - چون در عرصهٔ تلاش پا پيش نگذاشت در سال شانزدهم از ملازم پيشگي اعراض نموده بساليانهٔ چهل هزار روپيه موظف گرديد - مدتها در بلدهٔ پتنه گوشهٔ عافيت گزيده کامرواے امن و امان بود - و ابواب آسودگي و فراغت بر روي روزگار خود مي گشود - مراد کام بحسن رشادت و بهين آئين خدمت گزيني قيام داشت - منظور

(۲) در نسخهٔ [ج] لفظ [مراد] نيست *

التفات خسروانه گشته در آغاز سال بیست و یکم شاهجهانی از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری و خدمت قور بیگی امتیاز یافت - و سال بیست و چهارم او را از پیشگاه خلافت باضافهٔ منصب بر نواخته بفوجداری لکهنؤ و بیسواره از تغیر سید مرتضی خان بلند پایگی بخشیدند - و در سال بیست و پنجم بفوجداری جونپور از انتقال معتمد خان منصوب شد - و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری سه هزار سوار و عنایت نقاره بلند آوازه گردید - و پس ازان بآستان بوس خلافت رسیده در سال بیست و هفتم بخطاب مکرم خان معزز گشته رخصت تعلقه یافت - و در سال بیست و هشتم بحضور آمده میگذرانید - و مجدداً در سال سي و یکم بفوجداری جونپور مباهي گشت - و چون نیرنگ ساز تقدیر نقش حکم رانی صاحب قران ثانی از لوحهٔ روزگار محو و ناچیز ساخته رنگ سلطنت عالمگیری ریخت شاهزاده شجاع (که از آبله ناکی خارستان جفا و عناد دارا شکوه با محمد اورنگ زیب بهادر عهد و پیمان موافقت و مصادقت بسته دم یکجهتي میزد و چون دارا شکوه از مقابل عالمگیری عنان تاب فرار گشت) از غایت سرور و ابتهاج بشکرانه و تهنیت پرداخت - و ازین طرف نیز صوبهٔ بهار را ضمیمهٔ بنگاله بوے ارزانی داشتند - و از اعلی حضرت نیز درین باب نویسانیدند - شجاع بظاهر

منت پذیر گشته از اکبرنگر پتنه آمد - و در انتهاز فرصت نشست - چون خلد مکان بتعاقب دارا شکوه تاخته تا ملتان شتافت آن قابو جوے کمین گر توسن عزیمت پیش راند - و فوجے بسرکردگی سید عالم بارهه و حسن خان خویشگي بر سر جونپور فرستاد - مکرم خان تاب ثبات و پایداري در خود ندیده بعد انداختن توپے چند و اندک آویزش از قلعه برآمده باتفاق آنها در دو منزلی الهٰ‌آباد از روی اضطرار بشجاع پیوسته ضمیمهٔ لشکر او گردید - شجاع در کهجوه روز صف آرائي او را بکار فرمائي و سرداری فوج جرانغار بر گماشت - در عین رزم و پیکار بمشاهدهٔ صولت و سطوت عالمگیري و معاینهٔ وهن و فتورے (که از احوال شجاع پیدا بود) ازو گسسته بموکب عالمگیري پیوست - و بعد از فتح بدستور سابق بفوجداری جونپور دستوري یافت - و در سال سیوم بفوجداری اوده مامور گشت - و در سال نهم بوالا منصب پنج هزاري بلند رتبه گردید - و در سال دهم بشمول رأفت و کرم ظل اللهي بخطاب میرزا مکرم خان چهرهٔ ناموري افروخت - و رایت افتخار باوج بلند نامي افراخت - و پس ازان بنابر جهتے روزے چند گوشهٔ انزوا برگزید - و در سال دوازدهم بتازگي مشمول الطاف خسروانه گردیده بے یراق آمده ملازمت نمود - پادشاه قدر شناس بعطای شمشیر کمر ارادتش محکم بست -

و در همین سال سنهٔ (۱۰۸۰) هزار و هشتاد هجري بعارضهٔ تب شدید از عرصهٔ دنیا نا پدید گردید - طبع موزون داشت - شعر را خوب مي گفت - ازوست - * شعر *

* شکست شیشـهٔ دلهای بلبـلان چندان *
* که پا برهنه صبـا جلوه در چمن نکنـد *

صبیهٔ او را بعد فوتش در آخر سال نوزدهم بازدواج شاهزاده معز الدین نخستین خلف شاه عالم بهادر در آوردند - و پس از فوت آن عفیفه شاهزادهٔ معزی الیه را با سید النسا بیگم دختر میرزا رستم پسر مکرم خان مرحوم در سال بیست و هشتم عقد بستند *

* میرزا خان منوچهر *

پسر میرزا ایرج شاهنواز خان بن عبد الرحیم خان خانان است - یادگارے بوده از دودمان بیرم خانیه - چه غیر او ازین سلسلهٔ علیه (که احیای نام نیاگان والا شان خود نماید) در عرصهٔ ناموري نمانده - بمردي و مردانگي و دلیري و دلاوري (که لازمهٔ خاندان اوست) اتصاف داشت - و با رسائی طبع ادراک بلند و تدبیر درست و کنکاش بجا در قابلیت و اهلیت یگانه بود - بسبب زخمها (که در جنگ بار رسیده) اعتیاد بمغیرات و مسکرات کرده - چندان ترقي ننمود - از دیر باز در کومکیان دکن انتظام داشت - در جنگ بهاتوري

احمدنگر سال نوزدهم جهانگيري (كه لشكر خان با امراى بسيار بقيد ملك عنبر افتاده[2]) ميرزا منوچهر (كه در عنفوان شباب و ريعان جواني بود) نيز زخمهاى مؤلم برداشته تن باسيري در داد - مدتے در دولت‌آباد زنداني بود - چون دران معركهٔ مرد آزما مصدر ترددات نمايان شده پس از استخلاص جنت مكاني بخطاب ميرزا خان و منصب سه هزاري ذات دو هزار سوار و علم و نقاره بر نواخت - و بعد سرير آرائي اعلى حضرت بشمول عنايت خسروانه كام دل اندوخت - و در سال ششم بفوجداري سركار بهرايچ چهرهٔ عزت افروخت - چون سال هشتم نجابت خان بنابر سوء تدبيرش در مهم سري نگر مورد عتاب پادشاهي گرديد اورا از تغير مشار اليه بفوجداري دامن كوه كانگره و تنخواه جاگيرش مورد نوازش گردانيدند - و در آخر سال نهم از شوريدگي دماغ انزوا گزيده مدتے بدستياري جنون بے ساخته از فراز و نشيب روزگار وارست - و پس از افاقه و هوشياري يك چندے بنظم دوبهٔ اودهه پايهٔ عزت برافراخت - و بعد ازان به تيولداري و فوجداري ماندو[3] قيام داشت - و در سال بيست و پنجم از انتقال احمد خان نيازي بقلعه داري احمد نگر دستوري يافت - و در سال بيست و ششم بحكومت ايلچپور سرافراز

(۲) نسخهٔ [ج] افتاد - (۳) نسخهٔ [ج] ناندهٔ ه

گردید - و چون کوکیا (۲) زمیندار دیوگدهه بعد از سال دهم بخان دوران نصرت جنگ پیشکش ادا نمود و بعد ازو پسرش کیرت سنگهه بمرزبانی آنجا رسیده درمی بخزانه داخل نساخت شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر صاحب صوبهٔ دکن در سال بیست و نهم بر طبق فرمان بادشاهي میرزا خان را باتفاق هادي داد خان ناظم تلنگانه و جمعی از امرای دکني بر سر زمیندار مذکور تعین نمود - چون خان مسطور بسرحد آن ولایت رسید آن بومي در اندیشه رهائی خود در پذیرائی احکام بادشاهي دیده از در عجز و استکانت در آمد - و ناچار میرزا خان را دیده ادای بقایای پیشکش سنوات تا آخر سال مرقوم قبول نمود - میرزا خان خاطر ازان مهم وا پرداخته مرزبان مزبور را با بیست زنجیر فیل (که سوای آن در تصرف نداشت) بخدمت شاهزاده آورد - و سال سي ام در یساق گلکنده در رکاب شاهزاده مصدر نیکو خدمتیها گشته ملچار شمالی قلعه در عهدهٔ او بود - مکرر بمالش جسارت کیشان پرداخته باطوات بهادري پشت و رو گردان مي ساخت - بعد مصالحه با سلطان عبد الله قطب شاه (چون شاهزاده عنان معاودت بصوب اورنگ آباد منعطف ساخت) از برخصت ایلچپور کامیابي یافت - و با

(۲) نسخهٔ [ج] کوکیا *

این نیکو خدمتي و حسن اخلاص در معارک (که آن شاهزادهٔ فتح نصیب را با مدعیان سلطنت اتفاق افتاد) منتظم رکاب ظفر انتساب نبود - بهمین جهت (و شاید سببی دیگر هم باشد) از مبادی سلطنت خلد مکان از منصب معزول گشته مدتے بزاویهٔ عزلت و خمول بسر برد - آخر بیمن وسیلهٔ ارادتے (که در خدمت شیخ عبد اللطیف برهانپوری داشت) و بادشاه نیز از اخلاص مندان شیخ بود) در سال دهم مورد انظار عنایت شده بمنصب سه هزاری سه هزار سوار سربلند گردید - و (۲)
به تیولداري و فوجداری ایرچ شرف دستوري پذیرفت - و همانجا در سال شانزدهم سنه (۱۰۸۳) هزار و هشتاد و سیوم هجري بساط هستي در نوردید - باغی در برهانپور طرح انداخته بشیخ عبد اللطیف گذرانید - و ارادت خاص بشیخ داشت - پسرش محمد منعم رشید و قابل بود - هنگام انتهاض الویهٔ عالمگیري از دکن به هندوستان بقصد انتزاع سلطنت همراهي نموده بمنصب هزار و پانصدي و خطاب خاني فایز گردید - (۲)
و در جمیع معارک ملازم رکاب بوده مصدر تردد شد - در سال دوم از تغیر داراب خان بقلعه داری احمد نگر سر بر افراخت *

---

(۲) نسخهٔ [ج] سربلند گردیده به تیولداري الخ *

* مهابت خان ميرزا لهراسپ *

رشيد ترين پسران مهابت خان خانخانان سپه سالار بعد از خانزمان بهادر او ست - در سر آغاز جلوس شاهجهاني بمنصب دو هزاري ذات هزار سوار سر امتياز بر افراخته در تسخير دولت آباد همراه پدر مصدر كارهاى نمايان و ترددات شايسته گرديد - و پس از فوت پدر از پيشگاه سلطنت باقتضاى خانه زاد پروري بتدريج ايام به اضافه‌هاى منصب بر نواخته بخدمت ميرتزكي اختصاص گرفت - و پستر چندے بفوجداري بهرايچ مضاف صوبهٔ اوده شتافته بضبط و ربط آن ناحيه از قرار واقع پرداخت - و بعد ازان به تيولداري بيانه رخصت يافت - و مكرر بيساق قندهار در ركاب شاهزادهاى عالي مقدار تعين گشت - و در سال بيست و چهارم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار سربلند ساخته از تغير خليل الله خان مير بخشي گردانيدند - و در سال بيست و پنجم باضافهٔ هزاري ذات و دو هزار سوار بمنصب والاى پنج هزاري پنج هزار سوار و از لهراسپ خاني بخطاب مهابت خاني چهرهٔ بلند نامي افروخته از انتقال سعيد خان بناظم صوبهٔ كابل دستوري يافت - و در سال سي ام بنام شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر ناظم دكن يرليغ رفت - كه بجانب بيجاپور (كه علي نام

مجهول النسبی را عادل شاهیه بفرمانروائی آندیار برداشته اند)
شتافته نهجی (که مناسب داند) مهم بانجام رساند - و
بنام مهابت خان نیز منشور مطاع شرف صدور یافت - که
از اقطاع خود روانهٔ دکن گردد - خان مذکور بعد از انفتاح
قلعهٔ بدر بامر شاهزادهٔ والا قدر با فوج جرار بتاخت و
تاراج نواحی کلیان و گلبرگه رخصت یافته مکرر با سران
بیجاپور دست بردهای مردانه بکار برد - و بضرب دست آن
گروه ادبار پژوه را آواره و پراگنده ساخت - و در ایام محاصرهٔ
قلعهٔ کلیان روزے مهابت خان به پنهتهٔ (۲) شاهجهان پور (که
پنج کروهی آن مکان است) بجهت کهی رفته بود که مخالف
دفعةً بهیئت مجموعی نمایان گشته عرصهٔ نبرد بر آراست -
رستم خان بیجاپوری با اخلاص خان چنداول در آویخت -
و خان محمد خان (که از عمدهٔ سران مقاهیر بود) با راو
ستر سال بگیر و دار در آمد - و هر سو هنگامهٔ سرستانی و
سرفشانی گرمی پذیرفت - درین هنگام پسران بهلول بر راجه
رای سنگهه سیسودیه ریخته چنان عرصهٔ کارزار تنگ ساختند
که راجپوتیه دل بر مرگ نهاده گشاده پیشانی از اسپان فرود
آمده دست و بازو بکوشش و کشش بر گشودند - مهابت
خان چون شیر ژیان خود را بر قلب ناسرهٔ آن تیره بختان

---

(۲) نسخهٔ [ب] پیپنه - و نسخهٔ [ج] بنهنه ٭

زده افضل خان مشهور را (که بسری لشکر بیجاپور نخوت می فروخت) از میدان بر داشته رهگرای دشت هزیمت نمود *

بعد از گشایش آن قلعهٔ استوار (هنوز کارها حسب خواهش انجام نگرفته بود) که انحراف مزاج و عارضهٔ طبیعت اعلی حضرت باطراف و جوانب ممالک شایع گشت - دارا شکوه (که درین ایام زیاده بر سابق رتق و فتق سلطنت بدست خود آورده) فرمانی بنام مهابت خان ارسال نمود - که مقید برخصت و اجازت شاهزاده اورنگ زیب نشده با سایر مغلیه بسرعت هرچه تمامتر روانهٔ حضور شود - ناچار بامتثال حکم بادشاهی (که از متحتمات عالم بندگی ست) کار بند گشته - بے آن (که اظهار این معنی بشاهزاده نماید) کوچ بکوچ روانهٔ درگاه معلی گردید - و در آخر سال سی و یکم سنهٔ (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری مجدداً بصوبه داری کابل دستوری یافت - و در سال پنجم جلوس عالمگیری از صوبه داری کابل معزول شده شرف اندوز ملازمت پادشاهی گردید - و از تغیر مهاراجه جسونت سنگهه بنظم صوبهٔ گجرات رخصت یافت - منصبش از اصل و اضافه شش هزاری پنج هزار سوار سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر شد - و در سال یازدهم از گجرات بحضور

رسیده از سر نو بایالت کابل سر بر افراخت - و در سال سیزدهم تغیر شده در اکبرآباد عتبه بوس خلافت گشت *

و چون دران ایام شور انگیزی سیوای بیدادگر بجائی رسید (که بر بندر سورت تاخته بسوختن شهر و تالان شهریان پرداخت) مهابت خان بمالش آن مقهور با فوج جرار مرخص دکن گشت - و در تنبیه مرهته مساعی جمیله بتقدیم رسانید - و پستر شورش افاغنه در کوهستان کابل و بتاراج رفتن محمد امین خان ناظم آنجا در درهٔ خیبر اتفاق افتاد - نظر بر طور سلوک مهابت خان بآن کوه نشینان فساد اندیش از دکن طلب حضور گشته در سال شانزدهم بپذیر و بسمت کابل روانه گردید - لیکن خانمذکور از کهنه عملی و کارشناسي (چون از پیشاور ره نورد پیش گردید) مزاحم احدی نشده اغماض صریح از پاداش آن فئة باغیه نمود - و ما بخیر و شما بسلامت گویان بکابل شتافت - این معني در پیشگاه خلافت مستحسن و مرضي نیفتاده در سال هفدهم ظاهر حسن ابدال مطرح الویهٔ جهانباني گردید - و افواج قاهره بسرزنش آشوب گرایان تعین یافت - مهابت خان بملازمت رسیده بتادیب بیرسنگهه (۲) نبیرهٔ راجه بهویت داس کور (۳)

(۲) نسخهٔ [ب] سر سنگهه - (۳) نسخهٔ [ج] راجه بهوپت داس کور - و نسخهٔ [ا] بیتهل داس*

مامور شد - و چون بمنزل امن آباد مضاف پنجاب رسید سنهٔ (۱۰۸۵) هزار و هشتاد و پنج هجري مبادي سال هجدهم به امن آباد آخرت شتافت - در زیاده سري و بیباکي یادگار پدر بود - به عالمگیر پادشاه (که مرد غیور و غضوب بود) گستاخانه عرض میکرد - مشهور است که خلد مکان بنابر پاس شریعت غرا و تقید در اجرای احکام شرعي بیشتر مقدمات عمده بقاضي عبد الوهاب گجراتي قاضي القضاة حضور (که سخت جا در مزاج پادشاهي داشت) رجوع میفرمود - و استقلال و اعتبارش بجائی رسیده که امرای با نام و نشان ازو سر حساب بوده بر آبروی خود مي ترسیدند - چون شوخیهای سیوای تبه کار از اندازه گذشت و تجویز رخصت (۲) بمیان آمد پادشاه بعنوان تمهید سر دیوان فصلی از ظلم و بیداد آن خیره سر خوانده رو بمهابت خان کرده فرمود که استیصال آن شقي بمقتضای حمیت اسلام واجب است - خان مزبور بے محابا گفت که احتیاج تعین فوج نیست - اعلام قاضي کفایت مي کند - بسیار به پادشاه بد آمده بجعفر خان حکم شد که باو بگوید که کلمات لغو در حضور بر زبان نمي آورده باشد - پسرش میرزا طهماسپ (که بدختر سعید خان ظفر جنگ منسوب بود) در گذشت - پس از فوتش بهرام و فرجام

(۲) نسخهٔ [ب] نهضت ॰

بمنصب مناصب سرافرازي يافته بتدريج بخطاب خاني فايز گشتند - بهرام خان در محاصرهٔ گلكنده بضرب گوله قالب تهي نمود - ديگرے ازين سلسله رشدے بهم نرسانيده *

* مبارز خان ميركل *

از سادات بدخشان است - در سال بيست و سيوم شاهجهاني با چندے از برادران و اقرباى خويش از موطن اصلي بر آمده باميد بندگى آستان پادشاهي رخت سعادت به هندوستان كشيد - و به بختوري دولت بار اندوخته بمنصب پانصدى دو صد سوار و انعام سه هزار روپيه سر عزت بر افراخت - و در سال بيست و ششم به تهانه دارى تومان پنجشير (كه از تومانات صوبهٔ كابل است) نوازش يافت - و چون خالي از كار طلبي نبود باضافه هاى متواتر چهرهٔ افتخار افروخت - و در سال بيست و نهم بمنصب هزار و پانصدى هزار سوار و تيولدارى تومان ايسا و بعرا (٢) مضاف صوبهٔ مذكور امتياز گرفت - و در سال سي ام عزيز بيگ بدخشي را (كه در كومكيان كابل امتياز داشت) مقصدان موضع بلغين از توابع محمود عراقي (٣) (كه در تيولش بود) بمكر و خديعت بقتل آوردند - بهادر خان دارا شكوهي

(٢) نسخهٔ [ب] ايسا بعراو - و در [بعض نسخه] ايسا و بغراد - (٣) نسخهٔ [ج] از توابع بوشهٔ محمود عراقي *

ناظم آنجا (که در پیشاور اقامت داشت) حسب الحکم پادشاهي به میر کلن نوشت - که باتفاق نایب کابل و متعینهٔ آنجا و الوسات افاغنه از عازي و صای (۲) به تنبیه آنها پردازد - او بچستي و چالاکي افواج گران ترتیب داده بره نوردي در آمد - از غایت جد کاري و فرط جلادت از عقبهٔ دشوار گذار جلو اسپ بدست گرفته عبور نمود - و خود را به مخذولان رسانیده آتش افروز نبرد گشت - بسیارے علف تیغ بے دریغ گردیدند - ازانجمله چهارده کس از مشاهیر بلوکان بحرا (که بکمک آمده بودند) کشته شدند - ناچار فتنه پژوهان باغیان به سنگرهای خود در آمدند - مشار الیه تعاقب نموده از کثرت برف و افزونی سنگلاخ پیاده شد - و دامان بر زده بقلارزی همت خود را به پناه جای مخاذیل رسانیده (گرچه آنها در پناه سنگر فراوان سعي و تلاش نمودند) اما او و همراهانش به نیروی شجاعت گوسفندان غارت نموده هنگام معاودت خانهای آنرا سوخته مظفر و منصور بمقر خود رسیدند - مشار الیه در جایزهٔ این حسن تردد بفزوني پانصدي و عطاي علم و خطاب مبارز خان مباهي گردید - و در عهد عالمگیري نیز مدتها در صوبهٔ کابل بسر برد - و در سال نهم بصاحب صوبگی کشمیر اختصاص گرفت - و در

---

(۲) نسخهٔ [ج] غلزي و صائي - و در [بعض نسخهٔ] علي زئي •

سال سیزدهم از تغیر لشکر خان بنظم صوبهٔ ملتان شتافت -
و پس ازان بفوجداری متهرا مامور گردید - و در سال
نوزدهم معزول گشت - مآل کارش بنظر نیامده *

* مرتضی خان سید شاه محمد *

از سادات بخارا ست - در سرکار سلطان اورنگ زیب بهادر
بتعلقهٔ مردم چوکی خاص سرافرازی داشت - در ایام
(که پادشاهزادهٔ مذکور بتقریب عیادت پدر گرامی قدر
از دکن روانهٔ هندوستان شد) او بخطاب مرتضی خانی
چهرهٔ عزت بر افروخت - و در جنگ مهاراجه جسونت سنگهه
بسر کردگی التمش قرار یافته مصدر ترددات نمایان گردید -
و در مصاف اول دارا شکوه کالبد دلاوری را بگلگونهٔ زخم
آراست - و در معارکهٔ شجاع در جنگ دوم دارا شکوه نیز
نقش نیکو خدمتی را بر روے روزگار نشاند - سال هفتم از
اصل و اضافه بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار سر بلندی
اندوخت - سال بیست و یکم مطابق سنهٔ (۱۰۸۸) هزار و
هشتاد و هشت هجری رخت سفر بعالم آخرت برد - بادشاه
بختاور خان خواجه سرا را بپرسش احوالش فرستاده بود -
در جواب گفت آرزو داشتم در کار ولی نعمت جان در بازم -
میسر نشد - دیگران زر و جواهر می گذرانند - من چند جان
بجای خود می گذارم - یحتمل که بکار حضرت بیایند *

بعد فوت او اکثر نوکرانش از هزاري تا چار بيستي نوکر بادشاهي شدند - و پيادها در کارخانجات انسلاک يافتند - سيد شجيع بود و سپاه را بيش قرار و بتوزک مي داشت - پسرش سيد حامد خان است که در سال چهارم جلوس بخطاب خاني نامور شده - و سال پانزدهم همراه رعد انداز خان بمالش گروه ست نامي تعين شده مصدر تردد گرديد - و سال شانزدهم پسر زمنيدار کمايون را (که از بی سپر شدن تعلقهٔ او بسير و گشت لشکر پادشاهي باستصواب سيد مرتضی خان عفو زلالش صورت گرفته بود) ببارگاه سلطنت آورد - سال بيستم از تغير سيد احمد خان به صوبه داري اجمير رايت اعتبار بر افراشت - سال بيست و يکم بحضور رسيده از انتقال پدر بداروغگي خاص چوکي معزز گشت - و سال بيست و سيوم به تنبيه خيره سران سوجت و جيتارن (٢) و سال بيست و چهارم بمالش مفسدان راتهور جانب ميرتهه شتافته مراسم حسن خدمت بتقديم رسانيد - پستر بخطاب مجاهد خان بلند آوازه گشته سال سي و پنجم بفوجداري ميواب و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار کاميابي پذيرفت - سال فوتش معلوم نشده *

---

(٢) در بعض [نسخه] چيتارن *

* مهاراجه جسونت سنگهه راتهور *

پور راجه گج سنگهه است - سال یازدهم جلوس فردوس آشیاني همراه پدر به پیش گاه سلطنت آمده درامت بار اندوخت - چون پدرش به نیستي سرا در شد [ازانجا که برخلاف رسم سایر راجپوتیه (که ولي عهد مخصوص پسر کلان را دانند) این فریق هرکه با مادر او الفت بیشتر باشد او را براي آن از اولاد مي گزیند] لهذا پادشاه او را با آن (که امر سنگهه در سال کلان تر ازو بود) جانشین پدرش ساخته بعطاي خلعت و جمدهر مرصع بمنصب چهار هزاري چهار هزار سوار و خطاب راجگي برطبق وصیت پدر او و علم و نقاره و اسپ با زین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه بر نواخت - سال پانزدهم در رکاب پادشاهزاده دارا شکوه بعطاي خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهول کتاره و اسپ از طویلهٔ خاصه با یراق طلا و فیل از حلقهٔ خاصه سرفرازي یافته بصوب قندهار تعین گردید - سال هجدهم (که رایات پادشاهي از اکبرآباد جانب لاهور بحرکت در آمد) حکم شد - که او تا رسیدن شیخ فرید ولد قطب الدین خان کوکه (که نظم صوبهٔ دار الخلافه بدو مقرر شده) بحراست آنجا پردازد - و پس ازان روانهٔ بارگاه سلطنت شود - سال بیست و یکم از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاري پنج هزار

سوار سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه مباهات اندوخت - و آخر همان سال تتمهٔ سواران او نیز دو اسپه سه اسپه قرار یافت - و سال بیست و دوم پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بکومک قندهار (که افواج قزلباش محاصره نموده بودند) روانه گشت - اما بر طبق حکم پادشاهي در کابل ماند - و (چون اواخر همین سال پادشاه ظل ورود بمعمورهٔ کابل گستردند) او محلهٔ سواران خود (که دو هزار نفر بود) بنظر در آورد - سال بیست و ششم از اصل و اضافه بمنصب شش هزاري پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه لوای امتیاز افراخت - و سال بیست و نهم به تقرر منصب از اصل و اضافه شش هزاري شش هزار سوار پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه و خطاب مهاراجه فرق افتخار بآسمان سود - سال بیست و نهم بنابر آن (که طوت او با دختر سربدیو سیسودیه مقرر شده بود) دستوري یافت که به متهرا رفته بعد فراغ از رسوم آن بوطن جودهپور رود - و اوایل سال سي و دوم (چون حرکات ناشایستهٔ مراد بخش و شهرت روانگی پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر از دکن بارادهٔ عیادت اعلی حضرت بر زبانها افتاد) دارا شکوه چارهٔ کار خود دران اندیشید که دو فوج با سرداران معتمد بسر راه هردو برادر تعین نماید - بنابران مهاراجه را از اصل و اضافه بمنصب

هفت هزاری هفت هزار سوار پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه و صوبه داری مالوه از تغیر خانجهان بهادر شایسته خان و مرحمت صد اسپ ازانجمله یکی بساز طلا و فیل با ساز نقره و ماده فیل و یک لک روپیه نقد باذن رتبه ساخته از بارگاه خسروانی رخصت دهانید - او با همراهان به اوجین رسیده بعد از قرب وصول موکب عالمگیری هرچند بادشاهزاده اظهار ملایمت کرد اما او بدر تبختر زده مقدمهٔ جدال و قتال را یکرو کرد - پس از رو دادن زد و خورد و بقتل رسیدن (۲) راجپوتیه ها و فرار گزیدن دیگران دست و پا گم کرده جان بدر بردن غنیمت انگاشت - سال اول جلوس خلد مکان در ایامی (که موکب بادشاهی کنار آب ستلج بتعاقب دارا شکوه رسیده بود) بعد صفح جرایم او (۳) (که بشفاعت نوئینان حضور صورت گرفته بود) شرف آستان بوس حاصل نمود - بادشاه نظر بصلاح وقت دستوری داد - که تا انجام مهم تعاقب در دار الخلافهٔ شاهجهان آباد باشد - و در جنگ شجاع بسرداری برانغار نامزد شد *

چون خو کردهٔ ناز برداری اعلی حضرت بود و درین صحبت اثرے ازان نمی دید خارخار ناخوشی بخاطرش می خلید -

(۲) نسخهٔ [ب] بقتل رسیدن بسیارے از راجپوتیه (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ [او] نیست *

تا آنکه از کوته خردی و تنگ حوصلگی با مخالف هم زبان شده پرده از روی کار برداشت - و شبی منزل خود را خالی گذاشته با فوج خود راه وطن پیش گرفت - و درین آشوب برخی از اشیای سرکار پادشاهزاده محمد سلطان و سرکار پادشاهی و امرا و سپاهی بغارت رفت - و صدمهٔ عظمی بر مردم گذشت - و پس از فراغ از جنگ شجاع پادشاه رایت عزیمت بصوب اجمیر افراشت - دران ایام (چون از طرف پادشاه امیدش گسسته بود) بنابر آمد آمد دارا شکوه از جانب گجرات در وطن خود جودهپور باجتماع جمعیت فراوان پرداخته حرف سازش با او داشت - درین ضمن بمیانجی گری میرزا راجه جی سنگهه (که بحسن تدبیر زبانزد روزگار بود) امیدوار عفو و بخشایش شده از رفاقت او پهلو تهی کرد - و ازانجا (که بنابر وقوع تقصیرات متواتر روی آمدن بحضور نداشت) غایبانه به بحالی منصب سابق و خطاب مهاراجه و صوبه داری احمد آباد سر رشتهٔ اطمینان بدست آورد - و سال چهارم بر طبق حکم پادشاهی با همگی جمعیت بکومک امیر الامرا شایسته خان عازم دکن گشت - سال پنجم از صوبه داری گجرات عزل پذیرفته دو سه سال در دکن [چندے با شایسته خان و مدتے با پادشاهزاده محمد معظم (که بعزل خان مذکور بنظم آن نواحی مقرر شده بود) گذرانید - و

در تخریب ملک مبوا بقدر مقدور مساعي بظهور رسانیده - و اواخر سال هفتم طلب حضور شده ببارگاه دولت رسید - و سال نهم چون میان بادشاه و شاه عباس ثاني والي ایران آئین رفاق بنفاق مبدل شده بادشاهزاده محمد معظم (که پیش از نهضت موکب بادشاهي بنابر حزم‌گزیني با فوج بسیار بصوب کابل نامزد شد) او هم بهمراهی بادشاهزاده اختصاص گرفت - و پس از وصول خبر فوت والي ایران (که بادشاهزاده بر طبق فرمان خسرواني از لاهور برگشت) او نیز همراه بادشاهزادهٔ مذکور معاودت نمود - سال دهم در رکاب بادشاهزاده محمد معظم عنان عزیمت بصوب دکن گردانید - و سال چهاردهم بعطای تهانه داری جمرود از مضافات کابل رخش طرب برانگیخت - و سال بیست و دوم مطابق سنه (۱۰۸۹) هزار و هشتاد و نه هجري رخت هستي بر بست - راجه بکثرت اسباب و فراواني جمعیت عمدهٔ راجهای هندوستان بود - اما (چون بناز و نعمت پرورش یافته و از کم و زیاد واردات بیکسو زیست نموده) سلیقهٔ دنیا داري نداشت - بیرون محوطهٔ اورنگ آباد شرق رویه پوره و تالاب بنام او مشهور است - و عمارات سنگ بست (که بر تالاب ساخته) اثرے ازان باقي ست - کنور پرتهي سنگهه پسر کلان او در حین حیاتش در گذشته - بعد فوتش از دو زن آبستني

در حق نز اکثر خلد مکان بلفظ استاد اعلی حضرت و من غافل از اجل یاد می فرمود *

مشهور است که سید مرید شیخ محب‌الله اله آبادي بوده (که عالم است بعلم ظاهر و باطن) - اگرچه اراده بخواجگان جنت داشت اما در مسایل بسیار تابع شیخ اکبر شیخ محي الدین عربي ست - شرحی موسوم به اخص خواص بر فصوص الحکم نوشته - در زمان او و تا حال اهل عناد به زندقه و الحاد منسوب داشته هنگامه‌ها آراستند - رسالهٔ تسویهٔ شیخ اشتهار تمام دارد - گویند چون بنظر عالمگیر پادشاه در آمد [اگرچه دران هنگام رحلت نموده بود] اما دو کس از مریدان وی در شاهجهان آباد زبانزد بودند - یکی میر (که صاحب عزت و احترام بود) - و دیگر شیخ محمدي (که در لباس درویشي و زهد می گذرانید) - پادشاه غوامض آن رساله را اول از خدمت سید استفسار فرمود - میر از مریدی شیخ انکار کرد - بعد ازان بشیخ محمدي پیغام شد که اگر اقرار مریدی شیخ محب الله داري مقدمات این رساله را با احکام شرع شریف تطابق دهي - و الا از مریدی او استغفار نموده رساله در آتش انداز - او جواب داد که مرا از مریدي انکار نیست و استغفار نیز سزاوار نه ولیکن از مقامی (که شیخ گفتگو کرده) هنوز مرا بدان مقام عروج

حاصل نشده . هرگاه بدان مرتبه واصل شوم حسب درخواست حل مشکلات نوشته خواهد شد - و اگر ارادهٔ سوختن آن رساله مصمم شده آتش در مطبخ پادشاهي زیاده از خانهٔ فقرای متوکل است - حکم شود که بسوزند - بالجمله میر اصلا رغبت بمنصب و امارت ننمود - و از ذي ارباب عمائم بر نیامد - اما در وطن صاحب ضیاع و عقار و املاک و مواضع گردید - خصوص هر دو پسران ایشان سید امجد خان و سید عبد الکریم شریف خان (که به استاد زادگی پادشاه ناموري یافته) بمنصب و جاگیر و خدمات لایقه مخصوص گشتند - نخستین در سال سیزدهم از انتقال قاضي محمد حسین جونپوري خدمت احتساب اردو یافته مدتها بکمال استقلال بدان کار پرداخت - پسرش نیز بنام پدر مخاطب گشته بصدارت دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد قیام داشته لوای اقتدار و اعتبار مي افراشت - پس ازان به بخشیگري و واقعه نویسي آنجا منصوب شده - گویند برای نماز جمعه جایزهٔ منصب داران مي گرفت - و در عهد خلد منزل بخدمت والای صدارت کل و خطاب صدر جهان و منصب عمده ممتاز شد - و در عهد جهاندار شاه تغیر گردید - دیانت واقعي داشت - در مبادي سلطنت محمد فرخ سیر نیز بتجویز قطب الملک صدر الصدور شده بنابر نزاع میر و وزیر موقوف ماند - و شاید در وقتي بدیواني اجمیر و

فوجداري سانبهر نیز مامور شده - در اواخر عهد فرخ سیر
برخی خالصه باجاره گرفته در مواخذه و محاسبه خسارت عظیم
کشید - درمیں سید عبد الکریم (که او نیز کتب متداوله
در مدرسه گذرانیده بود) دران هنگام (که بلدهٔ برهانپور
مطرح رایات عالمگیري گشت) بخدمت امانت تحصیل جزیهٔ
بلدهٔ مذکور تعین شده دران کار ضبط و دیانت مافوق و سختي
و تقید زیاده بکار برده - سال گذشته (که از تمام بلده از
وجوه جزئیه بیست و شش هزار روپیه بوصول در آمده بود)
او در عرض سه ماه از نصف بلده یک لک و بیست هزار
روپیه داخل خزانه ساخته بعطای اضافه مورد تحسین و آفرین
گردید - و امینیِ جزیهٔ چهار صوبهٔ دکن بدو تفویض یافت - (۲)
پس ازان بخطاب سید شریف خاني نامي گردید - و چون
در ایام محاصرهٔ حیدرآباد از وفور بارش و طغیانیِ دریای
مانجرا رسیدن رسد مفقود گردید و قحط و غلا را روز بازار (۳)
بهم رسید و کار بجائی انجامید (که زنده از خوردن میته
اجتنابی نداشت - و هرسو که نظر کار میکرد از لاش مردها
کوهچه ها نمودار بود) قرعهٔ تجویز کرور گري گنج بجای
سردار خان [که مرزا یار علي بیگ نظر بران (که درین
چار موجهٔ نوازل (که سرانجام آن بر نیک نامي افزاید)

(۲) نسخهٔ [ب] گردیده امینی جزایر الخ - (۳) نسخهٔ [ج] ماخرا *

متعذر مي نمود) از قبول آن پهلو ورزيد] بنام خان مذکور (که ديانت و سخت گيري او بر روي روز آمده بود) افتاد - و ازان (که در چنين ايام سعي درين مرام غير از نفرين و دشنام انام انجام ندارد) عالمي (که از دست تهدد او بفغان بود) و متصديان حضور (که داے بري داشتند) خوش دلي اندوختند - و چون باران رو بکمي آورده بود في الجمله ارزاني پديد آمد - خان مذکور رخصت يافت که در هر چهار صوبه ساير و داير بوده مال جزيه را موافق احکام شرعيه بقيد ضبط در آرد *

پس از فوت او پسرانش امام الدين خان و مير عبدالرحيم شريف خان (که برادر اعياني بودند) با برادران علاتي فصيح الدين خان وغيره در افتاده معاندت گشتند - پس از چندے شقهٔ دستخطي بعنايت الله خان رسيد - که آنها خودگر منصب و جاگير شده وضع فقر و فقيرزادگي از دست دادند - وَ كَانَ اَبُوْهُمَا صَالِحًا - منصب آنها را بحال بايد کرد - ازانجمله سيد عبدالرحيم بامانت جزيهٔ صوبهٔ برار سرفرازي يافته در عهد خلد منزل بخطاب پدر اختصاص گرفت - و در زمان فرمانروائي جهان دار شاه بنيابت صوبه داري اکبر آباد علم بزرگي بر افراشت - و در سلطنت خسرو زمان فوجداري جونپور را بنيابت عظيم الله خان باجاره

گرفت - سپاه بسیار نگاهداشته - و هیچ طرفی نبست - در خسارت آن املاک موروثی وطن به باد داده خسران زده بدکن آمد - نواب آصف جاه از قدر شناسي نگاهداشته چندے بنیابت دیوانی دکن و پس ازان به متصدیگری محالات خجسته بنیاد مورد عنایت فرموده - در هنگام وصول شهنشاه معظم نادر شاه برای برخی استفسار باحضار متصدیان آن نوئین عالي جاه حکم فرمود - خان مذکور بحضور او (که از هیبتش بهرام فلک بر خود مي لرزید - و زهرهٔ شیر نر بر مي شگافت) دل بای نداده مردانه جواب و سوال نمود - و بعد از مراجعت آصف جاه بدکن به بخشیگری سرکار آن عالي شان اعزاز اندوخت - و بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عطای نقاره فایز گشته - در آخر صفر سنهٔ (١١٥٩) هزار و یکصد و پنجاه و نه بنیابت صوبه داری برار مامور شده - صاحب سپاه و دستگاه است - مرد آقشقال جهاندیده و متواضع و صاحب سلوک است - اما گویند کرم ندارد - و از صد وعده اش یکی نمي پاید -

• مصرع •

• خوش آن کسے که دراز است از زبان دستش •

رحمهم الله - عالمگیر پادشاه طرفه آدم شناسي داشت - بعنایت الله خان نوشته (چنانچه در رسالهٔ کلمات طیبات

مندرج است) عبدالرحيم پسر شريف خان سيد زاده و طالب علم امين شده قريب ده هزار روپيه را مرواريد بجوهري فروخته - ازو بپرسد و بگيرد - و باينها كار نفرمايد . كه گندم نماي جوفروش اند و زر اندود - انتهى - هرگاه در حداثت سن نمود زياده بر بودش درين مرتبه باشد - الحال پختگي مشق اطوار بقدر سال خوردگي پيدا ست *

* ملتفت خان مير ابراهيم حسين *

پسر دوم اصالت خان مير بخشي ست - در آخر سال بيست و ششم شاهجهاني بخدمت بخشيگري احديان سرافرازي يافت - و پس ازان بداروغگي پيشكش مباهي گشت - هرچند دران عهد منصبش از هفت صدي نيفزوده اما باعتبار خانه زادي (كه نزد سلاطين قدرشناس فوق اعتبارات است) از امثال و اقران درجهٔ برتري مي پيمود - پس از جلوس عالمگيري (چون برادر كلانش مير سلطان حسين افتخار خان اوج گراي مرتبهٔ امارت گرديد) او نيز از پيشگاه خلافت بشمول رأفت و التفات بافزوني منصب و خطاب ملتفت خان چهرهٔ امتياز افروخت - و بخدمت مير بخشيگري احديان منصوب گشت - و در سال ششم از تغير برادر خود افتخار

خان (ا) ، زیب آرای مسند خانسامانی (۲) گردید) آخته بیگی
شد - و در همین سال از انتقال الله یار خان بداروغگی
گرز برداران و ملازمان جلو (که جز بمعتمدان تفویض نیابد)
اختصاص گرفت - و میر تزکی نیز ضمیمهٔ آن گردید -
و چون در سال سیزدهم برادرش مورد عتاب شده از دریای
اتک اخراج یافت او نیز بسلب خطاب و منصب درآمده
یساول شدید متعین گردید که او را بلاهور (۳) رساند - و باز
همراه برادر بعفو جرائم آب رفته بجویش در آمد - و
بحراست قلعهٔ دار الخلافه از تغیر معتمد خان سرافرازی یافت
و در سال پانزدهم بار دیگر بداروغگی بندهای جلو اختصاص
گرفت - و پسترِ بفوجداری لنگرکوت مضاف پیشاور تعین
گردید - و در سال هیژدهم از انتقال صف شکن خان
محمد طاهر بداروغگی توپ خانه ممتاز گشت - و پس ازان
بنابر جهتی از منصب برطرف گشت - و در سال بیست و
دوم به بحالی هزاری هزار سوار و بفوجداری غازیپور زمانیه
مشمول عنایت گردید - بعد از عزل آن بفوجداری نواحی
اکبرآباد اسپ نشاط دواند - و در سال بیست و چهارم
روزے بدیهی ناخته بود زخمی شد - نوزدهم جمادی الاخری
سنهٔ (۱۰۹۲) هزار و نود و دوم هجری جان سپرد - غریب

---

(۲) نسخهٔ [ا] خانه سامانی - (۳) نسخهٔ [ج] رسانود *

(۲)
اتفاق افتاده برادرش نيز در همين سال در جونپور در گذشت *

* محمد امين خان مير محمد امين *

پسر معظم خان مير جملهٔ اردستاني سمت - چون دست تعرض قطب شاه والي تلنگ بسعي بادشاهزاده محمد اورنگ زيب از احوال پدرش کوتاه گرديد او را از قيد رهائي بخشيده در خدمت سلطان محمد (که برسم منقلا بدان ولايت در آمده بود) ارسال نمود - مشار اليه دوازده (۳)
کروهي حيدر آباد ملازمت سلطان در يافته دل از خوف و خشية را پرداخت - در سال سي ام شاهجهاني بموافقت پدر احرام ملازمت ظل اللهي بست - چون بخطهٔ برهانپور رسيد بجهت افزوني بارش و عارضهٔ طبيعت چندے از همراهي باز ماند - و پس ازان بسدهٔ خلافت رسيده بعنايت خلعت و خطاب خاني چهرهٔ کاميابي افروخت - و در همين سال معظم خان رخصت يافت که در رکاب شاهزاده محمد اورنگ زيب بتاخت و تاراج ولايت عادل شاهي پرداخته آن مهم را بر نهج پسنديده بانجام رساند - و محمد امين خان بافزوني هزاري ذات بمنصب سه هزاري هزار سوار سرفراز گرديده حکم شد تا رسيدن پدر نيابةً بمعاملات وزارت پردازد - و چون در سال سي و يکم معظم خان بسبب وقوع بعضے امور خلاف مرضي

(۲) نسخهٔ [ب] درين سال - (۳) نسخهٔ [ج] ملازمت در يافته *

والا از دیوانی اعلی معزول گشت محمد امین خان نیز از تقدیم کارها ممنوع گردید - و چون رشادت و معامله فهمی او دل نشین اعلی حضرت شده بود باضافهٔ پانصد سوار و عطای قلمدان مرصع و تفویض خدمت میر بخشیگري از تغیر دانشمند خان (که خود استعفا نموده بود) بر نواختند *

و چون شاهزاده محمد اورنگ زیب معظم خان را (که بفرمان حضور با عساکر منصوره روانهٔ دربار بود - و از عزیمت بهیچ وجه تقاعد نمي نمود) دستگیر کرده در دکن نگاه داشت دارا شکوه بعد (۲) از آگهي این مقدمه را بر سازش و اتفاق خان مذکور با شاهزاده محمول داشته مقدمات وحشت انگیز خاطر (۳) نشین اعلی حضرت نمود - و محمد امین خان را بامور غیر واقع متهم ساخته اذن گرفتنش گرفت - و او را بخانهٔ خود طلبیده دستگیر کرد - و بعد از سه چهار روز صورت بے گناهی خان مرقوم بر خاطر بادشاهي لایح گردید - از قید دارا شکوه بر آوردند - و بعد هزیمت دارا شکوه روز دوم از افراختن رایات فتح و ظفر عالمگیري [چون عمارت شکارگاه سموگر (که بر کنار آب جون است) بپرتو قدوم آن شاه نصرت نصیب ضیا

---

(۲) در نسخهٔ [ج] لفظ [از] نیست - (۳) نسخهٔ [ج] خاطر نشان *

پذیرفت] محمد امین خان بقدم عقیدت و فرط ارادت برسایر بندهای پادشاهي سبقت جسته بآستان بوس عالمگیري رسید - و مورد انظار مرحمت شاهي گشته بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار سربلندي یافت - و در همین ماه به بحالیِ خدمت میر بخشگیري والا پایگي اندوخت - و چون در جنگ شجاع راجه جسونت سنگهه طبل خلاف و نفاق برملا نواخته از موکب عالمگیري رو گردان شد و بکام فرار راه وطن پیش گرفته عزم پیوستن به دارا شکوه داشت (بعد فراغ از جنگ شجاع و معاودت ازان سمت) محمد امین خان با فوج جرار (٢) بگوشمالیِ آن سرخیل کفار تعین گشت - و خان مذکور بسبب قرب وصول دارا شکوه (که از احمد آباد عازم اجمیر بود) از نواحیِ (٣) پوهکر برگشته بموکب پادشاهي پیوست - و در سال دوم بمنصب پنج هزاري چهار هزار سوار اختصاص گرفت - و در سال پنجم باضافهٔ هزار سوار امتیاز یافت *

و چون در سر آغاز سال ششم میر جمله در بنگاله در گذشت شاهزاده محمد معظم به سرمنزل او عز قدوم بخشید - و به تعزیت و تسلیت خاطر او پرداخت - و او را همراه خود بملازمت بادشاهي آورد - عاطفت خسروانه او را

(٢) نسخهٔ [ج] افواج - (٣) نسخهٔ [ج] پوبکهور •

بعطای خلعت خاص از لباس سوگواري بر آورد - و در سال دهم گروه یوسف زئي در موضع اوهند (که دهنهٔ کوهستان آنها ست) دگر باره اجتماع نموده غبار شورش و فساد بر انگیخته بودند محمد امین خان با فوج شایسته بمالش آن طایفه متعین گشت - هرچند پیش از وصول خان مذکور آن زمرهٔ فساد آئین بآویزشهای نمایان شمشیر خان تربن (۲) تنبیه و تادیب بلیغ یافته مغلوب و منهزم گردیده بودند خان مشار الیه نیز در ولایت آنها در آمده از مراتب تاخت و تاراج و تخریب مساکن و مواطن آن شورش افزایان (چندانکه ممکن بود) بفعل آورد - و برطبق منشور بادشاهي معاودت کرده بصوبه داری لاهور از تغیر ابراهیم خان قیام نمود - و در سال سیزدهم فرمان متضمن تفویض نظم صوبهٔ کابل از تغیر مهابت خان شرف اصدار یافت - و در همین سال جعفر خان وزیر اعظم جهان گذران را پدرود نمود - و برخی کارها اسد خان برسم نیابت سرانجام مي داد - رای بادشاهي انتضای آن نمود که شایستگی این امر خطیر و لیاقت این امر عظیم الشان جز عمدهٔ نوئینان دیگرے ندارد - او را طلب حضور فرمود - در سال چهاردهم تارک افتخار به تقبیل عتبهٔ خلافت از آسمان در گذرانید - و بفراوان نوازش و عنایت خسروانه بر خود

(۲) نسخهٔ [ج] شمشیر خان ترین •

بالید - و با آن (که در اصابت فکر و رزانت رای شهرهٔ آفاق بود) اما ناستوده شیمهٔ رعونت هم فطري داشت - (٢)
قبول وزارت را مشروط بشرایطی چند (که سراسر خلاف مزاج بادشاهي بود) نمود - و بالتماس تکالیف شاقه مبادرت کرد *

چون بحسب سرنوشت روز بد او را در پیش بود به بند و بست صوبهٔ کابل رخصت انصراف یافت - و بانواع مواهب سلطانیه و عطای فیل عالم گمان با ساز نقره مباهات اندوخت - ازانجا [که بقم هاي غرور غیر از زرد رنگی بر رو نمي آرد - و باد بروت نخوت جز خاک مذلت بر فرق روزگار نمي بیزد - رگ گردن علم (که مي افرازد) دشمن شغفي و ناکامي ست - و پندار غلط طرفی (که مي بندند) خواري و بد انجامي] خان خویشتن آرای خود بین با کثرت اسباب جاه و ثروت و وفور مواد شوکت و سطوت خواست که از پیشاور بدار الملک کابل شتافته در استیصال افاغنهٔ شورش انگیز (چنانچه باید و شاید) پرداخته خار بن فساد آن فئهٔ طاغیه را ازان سر زمین بر اندازد - در سال پانزدهم سیوم محرم سنهٔ (١٠٨٣) هزار و هشتاد و سیوم هجري (پیش ازان که از کتل خیبر عبور کند) با وجود رسیدن اخبار (که افغانان بآوازهٔ ارادهٔ مذکور راه مسدود نموده چون مور و ملخ

(٢) نسخهٔ [ج] روزگاره

(٢)
جوشيده شد) آن غضوب قدم جسارت استوار کرده حسابے
بر نداشت - و برداشتن آن اشرار کارے نیندیشیده روانهٔ
پیش شد - در خلال عبور از بے تدبیري و نفاق بد اندیشان
(چنانچه در عهد عرش آشیاني بر زین خان کوکه و حکیم
ابو الفتح و راجه بیربل گذشته بود) بظهور رسید - افغانان از
اطراف و جوانب هجوم آورده به تیر و سنگ کار پردازي
نمودند - افواج برهم خورد - و فیل و اسپ و آدم بر یک
(٤)　　(٣)
دیگر افتاده - درین حادثه چند هزار کس از فراز کوه بغار
افتاده نقد هستي درباختند - محمد امین خان از فرط غیرت
خواست جان نثار کند - نوکرانش جلو گرفته از آشوب گاه
بر آوردند - خبرے از ناموس ناگرفته بحال تباه بسبک عناني
تعجیل به پیشاور آمد - عبد الله خان پسر جوان رشیدش
دران تلاطم بلا بموج خیز فنا رفت - اموال و اسباب لشکر
دست خوش تاراج گشت - و اکثرے از قبایل مردم باسیري
در آمد - صبیهٔ خورد سال محمد امین خان را مبلغ هاي
خطیر گرفته با برخے از پردگیان او را گذاشتند *

گویند خان مذکور بعد از سنوح این واقعه به پادشاه
عرض نمود - که آنچه بسر نوشت تقدیر گذشت -

(٢) نسخهٔ [ب] حسابے ازانها بر نداشت - (٣) نسخهٔ [ب] افتاد -
(٤) نسخهٔ [ج] بزیر افتاده الخ *

الحال باز اگر این مهم بعهدهٔ من باز گذارند متکفل تدارک و تلافي میشوم - پادشاه درین باب استشاره نمود - امیر خان گفت بخوک تیر خورده مي ماند کام نا کام خود را بر آنها خواهد زد - لهذا از منصبش (که شش هزاری پنج هزار سوار بود) بکمی هزاري ذات متنبه ساخته بصوبه داری احمد آباد گجرات مامور کردند ؛ و حکم شد که بحضور نارسیده روانهٔ محال خدمت شود - مدتے در ایالت آن مملکت گذرانید - و در سال بیست و سوم (که دار الخیر اجمیر مطرح رایات پادشاهي بود) حسب الطلب بعز بساط بوس جبههٔ تفاخر آراست - و تا اودیپور همراه رانا بود - از چیتور گرانبار عواطف خسروانه گشته برخصت انصراف ممتاز گردید - و در سال بیست و پنجم هشتم جمادی الآخره سنهٔ (١٠٩٣) هزار و نود و سیوم هجري در احمد آباد بدار البقا شتافت - هفتاد لک روپیه و یک لک و سي و پنج هزار اشرفي و ابراهیمي و هفتاد و شش زنجیر فیل با دیگر امتعه و اجناس بضبط سرکار والا در آمد - پسر نداشت - سید محمد نام همشیره زادهٔ او بود - و خویش او سید سلطان کربلائي (که از سادات کرام آن مکان معلی ست) ابتدا بحیدر آباد وارد شده - والی آنجا عبد الله قطب شاه بدامادی خود بر گزید - اتفاقاً در روزے

(که عقد واقع خواهد شد) میر احمد عرب را (که داماد کلان و راتق و فاتق مهمات حکومت و واسطهٔ این کار بود) با او بر سر حرفی پرخاش رو میدهد - و بجائی می انجامد که آن سید بیچاره باسباب خانه آتش زده بر آمد - هرچند خان مذکور تکبر و خود آرائی بافراط داشت اما در دیانت و راستی از یکتایان روزگار بود - و بخیرسگالی و نیک سنجی می کوشید - و حافظهٔ تند داشت - در آخر عمر هنگام صوبه داری احمد آباد در مدت بسیار کمی بحفظ کلام الله موفق شد - چنانچه عالمگیر بادشاه بحافظ محمد امین خان مخاطب می نمود - در مذهب امامیه شدید التعصب بود - هنود بخلوتسرایش راه بار نمی یافتند - اگر یکی از راجه های عمده (که ممانعت او نمی توانست صورت گرفت) بدیدنش می رفت خانه را بآب می کشید و فرش و لباس را (۲) تغیر می داد *

* مختار خان میر شمس الدین *

بزرگ خلف مختار خان سبزواري ست - در سال بیست و یکم اعلی حضرت بخدمت بخشیگری کل دکن و منصب هزاری چهار صد سوار از سابق و لاحق سرافراز (۳) گشته دستوری تعلقه یافت - و در سال بیست و سیوم بحراست

---

(۲) در نسخهٔ [ج] لفظ [را] نیست - (۳) نسخهٔ [ب] سر افرازی یافته -

قلعهٔ آسیر (که سرآمد قلاع صوبهٔ خاندیس بل در جمیع ممالک دکن بحصانت و رصانت ممتاز است) مامور گردید - و در سال بیست و هشتم بداروغگی توپ خانهٔ دکن اختصاص گرفت - و بدان وسیله در خدمت شاهزاده محمد اورنگ زیب ناظم آن دیار سرگرم پرستاري بوده سلسلهٔ بندگي و خانه زادي را محکم ساخت - و پیوسته به تقدیم امور مرجوعه حسب مرضی آن عالي تبار پرداخته خود را مورد فراوان الطاف گردانید - و در یساق (٢) گولکنده همراه بود - پس از تشئید مباني مصالحت با سلطان عبد الله قطب شاه والي آنجا ازدواج سلطان محمد نخستین خلف شاهزاده با صبیهٔ قطب شاه مذکور صورت انعقاد گرفت - میر شمس الدین با محمد طاهر وزیر (٣) خان درون قلعه رفته آن عفیفهٔ پاک سرشت را نزد شاهزاده آوردند - و غالبا (٤) پس ازان باضافهٔ یک صد سوار بر منصب اختصاص پذیرفته - در سال سي ام از تغیر حسام الدین خان بقلعه داری اودگیر و افزونی پانصدی سیصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار امتیاز یافت - و در سال سي و یکم از چون غالب خان عادلشاهي تفویض قلعهٔ پرینده (که از حصون رصینهٔ دکن است)

(٢) نسخهٔ [ا] در یساق - (٣) نسخهٔ [ب] محمد طاهر و زین خان -
(٤) نسخهٔ [ج] و در سال سي ام از تغیر الخ *

نمود] حسب الحکم بادشاهي مختار خان بقلعه داري آن حصار استوار تعین گشت - و چون آن شاهزادهٔ فتح نصیب در سال (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري از خطهٔ برهانپور بجانب مستقر الخلافهٔ اکبرآباد لوای ملک ستاني بر افراخت خان مذکور (که کمر همت بنطاق مرافقت چست بسته بود) باضافهٔ پانصدی دو صد سوار بمنصب دو هزاری هزار سوار و خطاب پدر و عطای علم کامیاب عزت و دولت گشت - و پس از جنگ سموگر و هزیمت دارا شکوه بفوجداری ناندیر دکن رخصت یافت *

و چون در سال دوم شایسته خان صاحب صوبهٔ آن ولایت همت باستیصال سیوا بر گماشته از اورنگ آباد عازم ملک او گردید آن خان کار دان را به حراست آن بلده مقرر فرمود - و بستر بقلعه داري و فوجداری ظفر اباد بدر مي پرداخت - و در سال پانزدهم از انتقال هوش دار خان بصوبه داری خاندیس پایهٔ اعتبار بر افراخت - و پس ازان بایالت صوبهٔ مالوا افتخار اندوخت - و در سال بیست دوم هنگامی (که مرتبهٔ اول سواد اجمیر مضرب خیام پادشاهي گردید) مختار خان بملازمت فایز شد و چون سال بیست و پنجم الویهٔ جهان پیمای پادشاهي از اجمیر بسمت برهانپور انتهاض نمود خان مذکور در سرحد تعلقهٔ خود رری سعادت

بآستان بوس خلافت بر افروخت - از پیشگاه سلطنت و جهانباني از غایت الطاف خسرواني مرحمت خنجر دستهٔ یشم (که جز بعمدهای قدیم الخدمت معمول نبود) در اعزازش افزود - و در همین سال محمد امین خان صوبه دار گجرات رخت هستي بر بست - و خان مشار الیه بجای او منصوب گردید - و او دو سال سالم در احمد آباد گذرانیده در سنهٔ (۱۰۹۵) یک هزار و نود و پنج هجري سر آغاز سال بیست و هشتم رهگرای باز پسین سفر گشت - خان مذکور گل سرسبد قبیلهٔ بني مختار بود - اگرچه این خاندان به اکثر خصایص جمیله ستودهٔ السنه و افواه اند - اما مختار خان درینها مستثنی و بخوبي همه چیز ممدوح و مشهور بود *

* مغل خان عرب شیخ *

پسر طاهر خان بلخي ست - در حضور پدر برشادت خویش دولت روشناسی پادشاه زمان خلد مکان اندوخته جولاني عرصهٔ پیش آمد و اعتبار گردید - در سال نهم بخطاب مغل خاني سر افرازي یافت - و بستر بداروغگی عرض مکرر مورد عنایت گشت - در سال سیزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري چهرهٔ بختوري افروخته از تغیر ملتفت خان داروغهٔ گرز برادران گشت - و در همین سال میر تزکي و عصای طلا یافت - و در سال پانزدهم بخدمت

قوش بیگی امتیاز یافت - و در سال نوزدهم بنابر جهتی (۲) بسلب منصب و جاگیر معاتب گردید - و پستر با کمی منصب بحال گردید - و در سال بیست و یکم از تغیر روح الله خان آخته بیگی شد - و پس ازان بدکن تعین گشت - و هنگامی (که موکب بادشاهی از اودیپور رانا معاودت نموده سایهٔ نزول بساحت اجمیر افگند) مشار الیه به آستان بوس خلافت شرف اندوز شده خلعت میر تزکی اول پوشید - و پستر به تنبیه خیره سران سانبهر و دندوانه مرخص گشت - و چون در سال بیست و ششم درجن سنگهه هادا بمحاصرهٔ بوندی پرداخته متصرف شد او باستیصال آن بدمآل کمر امتثال بر بست - و چون خان مذکور حوالی بوندی پیوست درجن سنگهه قلعه بند گردید - آن خان شهامت شعار برق ریز یورش گشت - تگرگ تیر و تفنگ تا سه پهر ریزش داشت - آخر کار آن تبه اطوار سیاهی شب را پردهٔ کردار خود نموده نیل عار فرار بر رخسارهٔ روزگار کشید - و (۳) انروهه سنگهه نبیرهٔ راو بهار سنگهه هادا (که نیز از حضور رخصت یافته بود) حسب الحکم با جمعیت خویش داخل آن شده - مشار الیه عنان معاودت دوتا ساخته بعد تقبیل سدهٔ خلافت بیافتن خلعت تحسین درجهٔ افتخار پیمود -

---

(۲) نسخهٔ [ج] بسلب منصب معاتب گردید - (۳) نسخهٔ [ب] انروه ه

و در سر آغاز سال بیست و هشتم از انتقال خان زمان باقصی پایهٔ عزت صوبه داری مالوه صعود نمود - و بموهبت فیل ذوالفقار نام و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار اوج پیمای اعتبار گردید - و در آخر همین سال سنهٔ (۱۰۹۶) هزار و نود و شش هجري از تنگنای دنیا برآمد - پسرش نیز خطاب پدر یافته سرگرم خدمات پادشاهي بود - بعد رحلت خلد مکان مدتها در دار الخلافه به بیکاري گذرانید - سالی چند پیش از تحریر ودیعت حیات سپرد - خالي از غیرت و شرافت نفس نبود - همشیرهٔ سیده بیگم زوجهٔ محترمهٔ آصف جاه فتح جنگ در خانه داشت - هنگامی (که نواب معزی الیه از دکن بحضور رفته در کمال اقتدار زیب آرای امارت گشتند) اصلا بایشان رجوع نکرد - بلکه ترک آمد و رفت نمود *

* محمد علی خان خانسامان *

پسر تقرب خان حکیم داؤد است - ولایت زا بوده - چون پدرش (که در علم طب حذاقت تمام داشت) در خدمت اعلی حضرت بحسن تعالج و تداوي مشمول الطاف خسرواني گردیده آخرها به والا مرتبهٔ امارت برآمد او نیز بمنصب هزاري چهرهٔ امتیاز افروخت - و بعد از جلوس عالمگیري دران هنگام (که موکب منصورهٔ پادشاهي از

بخطاب ... ار الخلافه معاودت نمود) مشار اليه بخطاب خاني
نوازش يافت - و چون تقرب خان را بعلاج بقيهٔ كوفت
... حضرت نزد آن پادشاه متروك السلطنة نگهداشته بودند
... وجهي طبع خلافت پناهي ازو منحرف گشته مورد عتاب
... روانه گرديد - او نيز به تبعيت پدر از منصب معزول (۲)
... از نظر التفات خاقاني افتاد - چون سال پنجم
... از اجل طبيعي رخت هستي بر بست عواطف
... شاهزاده خان مذكور را به عطاي خلعت از لباس كدورت
... ردة از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي دو صد
... مطرح انظار تفضل و اكرام گشت - و در سال هفدهم
... انتقال حكيم صالح خان به داروغگي كوركر آقخانه اعتبار (۳)
... خته بافزوني منصب دو هزاري هزار سوار سرافراز شد -
... بستور داروغگي چيني خانه نيز ضميمه گرديد *
و چون ديانت و كفايت و كار داني و معامله فهمي او
... پيشگاه سلطنت و جهانباني لمعهٔ ظهور بر داد پيش
... سفر اجمير از تغير روح الله خان بوالا خدمت خانساماني
... افتخار بر افراخت - بنابر استقامت وضع و راستي طبع
... وط صلاح و تقوي دخلي تمام در مزاج حضرت خلد مكان

(۲) نسخهٔ [ب] خسرواني - (۳) نسخهٔ [ج] كركيراق خانه - و نسخهٔ [ب] كركراق خانه - و در [بعضي نسخهٔ] كركراقيخانه *

پیدا کرده بمرتبت قرب و اعتبار سرآمد همسران گردید - بل معدود امرای عمده گشت - در ایام محاصرهٔ گولکنده (که هنوز به تسخیر اولیای دولت قاهره در نیامده بود) هژدهم رجب سنهٔ (۱۰۹۸) هزار و نود و هشت هجري طائر روحش از مغاک خاک بذروهٔ افلاک پرواز نمود - در فراست و دانائي و بزرگي و سترگ منشي شهرهٔ روزگار بود - و با کمال دیانت و جدے وافر در گرد آوري مال پادشاهي مي‌کوشید بکرم آشنا بود - هرکه باو میرسید کامیاب مي گردید در اتقا و پرهیزگاري مولع بود - اوقات خود را مصروف نماز و روزه داشتي - و پیوسته همت بر مشغلهٔ اوراد و احزاب گماشتي - نعمت خان حاجي در هزلهای خود زاهد خشک و عابد مرائي کنایه باو دارد - یحتمل چون او داروغگي‌های متعلقهٔ خان سامانی داشت دورباش احتیاط صاحب رساله مانع دستبرد او شده دل خالي کرده باشد - خان مذکور دستار کلانے مثل قضاة بر سر مي بست نعمت خان هم اشاره بدان کرده -

* بیت *

* در سر داري بزرگي بسيارے *
* ما هیچ ندیدیم بجز دستارے *

* مهابت خان حیدرآبادي *

مشهور به محمد ابراهیم قمارباز - ولایت زا بود

دولت ابو الحسن قطب شاه والی تلنگ بدستیاری طالع بلند ارج پیمای امارت گشت - چون بعد عزل سید مظفر (که مدتها وکیل السلطنت مملکت بود) رتق و فتق امور ملکي و مالي - باقتدار آن دو برادر بهمن شوم ملوم مادنا و ایکنا (که خمیر مایهٔ مفاسد و فتن و مورث وبال و زوال آن دودمان کهن گشتند) تفویض یافت هرچند آنها هم قوم خود و دکنیها را بر کشیده بمغل و غریبزادها فرو مي شکستند اما خان مذکور بزمانه سازي و مزاج شناسي مراتب لابه‌گري و چاپلوسي مي پیمود - و آن دو برادر در رضا جوئي و فرمان برداری او مي کوشیدند - لهذا مرتقی مدارج عالیه گشته بمنصب سر لشکر و خطاب خلیل الله خان پلنگ حمله رایت بلند نامي افراشت - سجع نگین او بود * بیت *

* ز التفات پادشاه و پندت روشن روان *
* گشت ابراهیم سر لشکر خلیل الله خان *

هنگامی (که رایات عالمگیري ظلال افگن مرز و بوم دکن گردید نخستین تسخیر بیجاپور نصب العین همت خسرواني گشته شاهزاده محمد اعظم شاه با عساکر گران بگشایش آن تعین یافت - و چون آن مهم بامتداد کشید پادشاه کشور گشا باقتضای صواب دید از اورنگ‌آباد باحمدنگر و ازانجا شولاپور (۲) معسکر گردانید - ناگاه نوشتهٔ ابوالحسن بنام حاجب او (که

---

(۲) نسخهٔ [ا] صاحب *

در فوج فيروزي بود) بجنس (۲) از نظر پادشاهي گذشت -
بدين مضمون كه تا حال پاس مراسم بزرگداشت مي‌نموديم (۳) -
حالا (كه ايشان سكندر را يتيم و ناتوان دانسته بيجاپور را
محاصره نموده كار برو تنگ آوردند) واجب آمد كه سواى
جمعيت موفور بيجاپور راجه سنبها از طرفي با قشون از
شمار افزون جهت كمك آن بيكس كمر سعي بربندد - و
ما بسرداري خليل الله خان پلنگ حمله چهل هزار سوار
مستعد پيكار تعين نمائيم - و ببينيم كه ايشان كدام كدام
طرف مقابله و مقاومت خواهند كرد - ازين ممر غضب سلطاني
ثوران و جوش گرفت - و بر زبان گذشت - كه ما تعريك
چيني فروش ميمون باز چنگ (۴) نواز را موقوف (۵) داشته بوديم
حالا (كه مادة خروس خود ببانگ آمد) جاى توقف نماند -
باوجود تعويق و تعقيد مهمات بيجاپور پادشاهزاده شاه عالم
بهادر با خانجهان كوكلتاش در آخر سال بيست و هشتم
بمالش ابوالحسن مامور گرديد - خليل الله خان باتفاق شيخ
منهاج (كه در نوكري بيجاپوري خضر خان پني (۶) را بغدر
كشته به ابوالحسن پيوسته سر ناموري مي افراشت) با رستم

---

(۲) نسخهٔ [ب] بجنسه - (۳) نسخهٔ [ج] مي نمودم - (۴) نسخهٔ [ب] پلنگ نواز - و نسخهٔ [ا] تلنگ نواز - (۵) نسخهٔ [ج] موقوف بر وقت داشته بوديم - (۶) نسخهٔ [ج] نهني ×

راو عمدةٔ مادنا استقبال شاهزاده نموده مرارا عرصهٔ نبرد آراستند - و بسهام جان ستان و صمصام خون آشام داد شجاعت و شهامت دادند - با وصف آن (که روزے بر خانجهان نوعے هجوم آوردند که نزدیک بود که پای ثباتش از جا رود - فیل مست زنجیر گسستهٔ راجه رام سنگهه بدان رسید - که سر زده بفوج مخالف در آمد - اکثر اسپان سران نامي را بچراغ پا در آورده دو کس را بر زمین سر نگون انداخت - و در ارکان استقامت آنها تزلزل افتاده رو بهزیمت نهادند - و دیگر باره تا سه روز با شاهزاده جنگ قایم داشته اکثر امرای پادشاهي زخم بر داشتند - آخر کار شکست بر لشکر تلنگ افتاده راه فرار پیمود - شاهزاده بتعاقب نپرداخته توقف نمود - این وقفهٔ بیجا باوجود تردد نمایان در پیشگاه خلافت درجهٔ استحسان نیافته فرمان عتاب آمیز رسید - و شاهزاده بمحمد ابراهیم سر لشکر پیغام داد (که بسبب اغماض (که با شما بعمل آمد) در معرض عتاب آمده‌ایم - اگر پرگنهٔ کوهیر و سرم (۲) (که سرحد صوبهٔ بدر است) وا گذارید دستاویزے براے استشفاع ابوالحسن ما را بهم مي رسد - مشار الیه (گوش شنوا داشت) بقبول اصغا نمود - و رستم راو و دیگر جهالت منشان گفتند که این پرگنات بر سر نوک

---

(۲) نسخهٔ [ج] کوشیر و سیرم - و در [بعضی نسخه] کولهیر ·

نيزه بسته ايم - و جنگ را آماده ايم - باز کارزار و صف آرائي مکرر بميان آمد - روزے شوخي و استيلا بجائے رسانيدند که راى بندرابن ديوان پادشاهزاده را فيل سواره پيش انداخته بردند - سيد عبد الله خان بارهه باوجود رسيدن زخم بان بر لب خود را باو رسانيده از دست مخالف وا رهانيد - و دران روز زن غيرت خان بخشي پادشاهزاده در حوضهٔ فيل بضرب بان کشته گشت - از صبح تا شام آتش جدال زبانه ميزد - روز ديگر دکنيها بغرور يگانگي (۲) پيغام کردند که از روى انصاف بايد که فوجهاى طرفين بر جا باشد - و سرداران با يکديگر تلاش نمايند - شاهزاده جواب داد که هرچند درين امر مرفهٔ ناتمام است که نيزه بازي و شمشير بازي را استعمال کرده ايد - اما ما قبول کرديم بشرطيکه شما زنجير بپاى فيل اندازيد - تا در انجام کار رو بفرار (که نزد ما عار و شما آنرا از هنرها پنداريد) نياريد - آنها گفتند ما زنجير بپا جنگ نمي کنيم - شاهزاده گفت ما هم جنگ بگريز نمي نمائيم - آخر الامر نفاقے (که از قديم الايام ميان غريب و غريب زاده و دکنيها مي باشد) پديد آمد - فوج ابو الحسن باديهٔ آوارگي پيموده رو بحيدرآباد گذاشت - پادشاهزاده درين مرتبه ره نورد تعاقب گرديد - دکنيها خليل الله خان را

---

(۲) نسخهٔ [ج] بکرنگي - و نسخهٔ [ا] يک انگي ٭

به نار انّي متهم ساخته هزيمت را سبب او وا نمودند - مادنا (كه قاطبةً با مغل دوست نبود) خاطرنشان ابو الحسن ساخت كه او ارادهٔ نوكري (٢) پادشاهي دارد - بزندان بايد نشاند - ناچار خان مذكور در حوالي حيدرآباد سال بيست و نهم بملازمت پادشاهزاده پيوست - و حسب التجويز شاهي بمنصب شش هزاري شش هزار سوار و خطاب مهابت خان سر افتخار بسپهر دوار رسانيد - و در همين سال در شولاپور بآستانبوس خلافت فرق اعتبار افراخته بانعام پنجاه هزار روپيه و ديگر عطايا اختصاص گرفت - و در سال سي ام بعد فتح بيجاپور از انتقال حسن علي خان بهادر عالمگير شاهي بصاحب صوبگي برار مورد نوازش گشت - و پس از فتح حيدرآباد سال سي و يكم باضافهٔ هزاري هزار سوار عارج معارج بلند نامي گرديد - و در همين ايام بنظم صوبهٔ پنجاب جبههٔ دولت بر افروخت (٣) - و بمكان خدمت رسيده در سال سي و دوم جان باجل سپرد - كلمهٔ مهابت خان مشعر تاريخ (٤) فوت اوست - بعد از اختيار نوكري پادشاهي پسر زادهٔ او محمد منصور تازه از ايران رسيده بناصيه سائي آستان خلافت سرمايهٔ كاميابي اندوخت - و بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و خطاب مكرمت خان امتياز يافت *

(٢) نسخه [ج] پادشاه (٣) نسخهٔ [ب] بر افراخت - (٤) يعني سنهٔ هزار و نود و نه *

* موسوي خان ميرزا معز *

صبيه زادهٔ سيد السادات مير محمد زمان مشهدي است
که سر آمد علماى آن مکان فيض نشان بود - مشار اليه
در ريعان شباب از والد بزرگوار خود ميرزا فخرا (که از
سادات موسوي قم است) برهم زده به دار السلطنهٔ اصفهان
(که مجمع اهل فضل و کمال بود) در آمد - و در خدمت (۲)
علامي آقا حسين خوانساري استفادهٔ علوم نموده بدستياري
طبع رسا و ذهن عالي در علوم عقليه يگانهٔ روزگار گرديد -
و در سنهٔ (۱۰۸۲) هزار و هشتاد و دو هجري به هندوستان
بار غربت گشاد *

چون طالعش مانند استعداد بلند بود مشمول عواطف
عالمگيري گرديده بمناصب مناسب (۳) سر عزت بر افراخت -
و با صبيهٔ شاه نواز خان صفوي خالهٔ شاهزاده محمد اعظم
شاه شرف ازدواج يافت - گويند در مقامات حسن ابدال
روزے ميرزا را با شيخ عبد العزيز عزت (۴) مباحثهٔ علمي و
مذاکرهٔ حکمي درميان آمد - و بطول انجاميد - شيخ گفت
که اين را شما از که سند داريد - گفت از شيخ بهاؤ الدين
محمد - گفت من بر شيخ بيست و دو جا حرف کرده ام -

---

(۲) در نسخهٔ [ب] حرف [واو] نيست - (۳) نسخهٔ [ج] بمنصب
مناسب - (۴) نسخهٔ [ب] غريب مباحثهٔ علمي الخ *

میر ... ت مخدوم آن حروف تهجي خواهد بود - آخر کار بجائي کشید که شیخ بهم بر آمده گفت شیعه های شما میت را وقت غسل گز میکنند - سبب چیست - میر خنده زده گفت این مسئله را در لاهور بهتره‌های کنچني از من پرسیده بودند - یا (۲) امروز شما پرسیدید - بالجمله در ابتدای حال بدیوانيِ صوبهٔ پتنه و بهار سر افراز گشته صحبتش با بزرگ امید خان ناظم آنجا کوک نگردیده برهم زدگیها درمیان آمد - خان مزموبور بر علو خاندان و بخوت امیر الامرا شایسته خان مي تنید و در دیگرے بنگاه کم از کم میدید - و میر سبب سلف بودن با پادشاه از علاوهٔ فضل و کمال خویش انگاشته بر خود مي بالید - و از غیرے فروتني نمي‌کشید - شکوهٔ یکدیگر به پادشاه نوشتند - میرزا معز طلب حضور شد - و در سال سي و دوم بخطاب موسوي خان و دیوانيِ تن از تغیر معتمد خان سرمایهٔ افتخار اندوخت - خان مذکور از کفایت پژوهي از منصبداران نو ملازم مچلکا گرفت - که بعد طیاريِ یاد داشت تا یافتن جاگیر طلب ایام ما بین نه نمایند - و اگر جاگیر یافته تغیر شود تا تنخواه محال دیگر ایام میانه محسوب محاسبه است - و چون این بد نامي بنام او شهرت گرفت

---

(۲) نسخهٔ [ب] بار امروز ٭

در تلافی آن قرار یافت - تا تنخواه جاگیر نوملازم را تعینات جائی نکنند مگر بدرخواست او - سبحان الله در زمان سابقه گویند در محاسبهٔ جاگیر داري اکثر طلب سرکار نیز ذمهٔ منصب داران بر مي آمد - لهذا برای رجوع سزاولان تعین مي شدند - و آنها مبلغی داده ایت و لعل بکار مي بردند - در یساق دکن از قلت پایباقي و کم حاصلیِ ملک و بسیاریِ ارباب طلب (خصوص نو نوکران دکني) کار بجائی رسید که با وصف مچلکای (۲) معمولهٔ موسوي خان مبلغی از طلب منصب دار در سرکار بر مي آمد - لهذا (۳) هر چند منصبداران بمحاسبه رجوع مي نمودند مستوفیان نا شنیده انکاشته تن نمیدادند - درین ایام همگیِ این ضوابط نسیاً منسیاً گشته - الحاصل در سال سي و سیوم موسوي خان از تغیر حاجي شفیع خان بدیوانیِ دکن کامیابي اندوخت - و در سال سي و چهارم سنهٔ (۱۱۰۱) یکهزار و یک صد و یکم هجري برحمت حق پیوست - کجا شد موسوي خان تاریخ فوت و افضل اولاد زمانه (۴) تاریخ ولادت اوست - در خوش خیالي و نازک تلاشي بے انباز و به انشا پردازي و دقت آفریني ممتاز بود - در اول مشق شعر فطرت تخلص

---

(۲) نسخهٔ [ج] مچلکههای - (۳) نسخهٔ [ج] ابتدا هر چند الخ - (۴) یعنی سنهٔ هزار و پنجاه و شش ٭

مي کرد - آخر موسوي دل‌نشين او افتاد - از وست * شعر *

* سد راه معصيت ها شد پريشاني مرا *
* داشت عرياني نگه ز آلوده داماني مرا *

* محمد بديع سلطان *

پور خسرو بن نذر محمد خان است - سال نوزدهم جلوس صاحب قران ثاني همراه پدر به هندوستان آمده - سال بيستم به پيشگاه سلطنت رسيده جبين ارادت را نور آگين ساخت و بعنايت خلعت و جيغهٔ مرصع و اسپ با زين مطلا بلند پايگي اندوخت - سال بيست و هفتم بتقرر دوازده هزار روپيه ساليانه لبريز نشاط گشت - و پستر از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي لواى سربلندي برافراخت - سال بيست و هشتم باضافهٔ پانصدي اختصاص گرفت - سال سي ام از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدى سيصد سوار کام دل برگرفت - و پس ازان (که رتق و فتق سلطنت بخلد مکان تعلق پذيرفت) همراه پدر و عم خود در فناى اکبرآباد دولت ملازمت دريافت - و در جنگ شجاع و دومين پيکار داراشکوه ملتزم رکاب پادشاهي بود - و همراه سربلند خان مير بخشي و رعد انداز خان مير آتش بکارها تعيين شده - پستر بوجهي معاتب شده از منصب برطرف گرديد - سال سي و ششم مشمول عنايت گشته بمنصب

سه هزاري هفت صد سوار رنگ پریده بر روی آمد - مآل حالش بکجا انجامید معلوم نیست *

* مصطفی خان کاشی *

که شیعه ایست از الوس افاغنه - پدرش آن قدر بے بضاعت بود که چون فوت نمود اسباب تکفین و تدفین او بصعوبت صورت گرفت - خان مزبور در چهارده سالگي از مادر رخصت شده بتلاش روزگار بر آمده - رفته رفته بنوکری محمد اعظم شاه کام دل اندوخته ساز صحبت او کوک گشت - و از مقربان راسخ و همدمان محرم راز شاهزاده گردید - چون در سرکار پادشاهزاده بنابر افزونی خرج سپاه همیشه نالش بود خان مذکور بتحقیقت وا رسیده قرار داد - که زیاده از شش هزار سوار نگاه ندارند - و اگر بسبب سفارش و رجوع مردم عمده یا ضرورت مہے نگاهداشته شود تا منجمله جمعیت مقرري عوض از فوتي و فراري بهم نرسد تنخواه او جاري نگردد - و بحسن جز رسي او کار سرکار پادشاهزاده نسق گرفت - و نالش سپاه و شاگرد پیشه بر خاست - و فوج هم ده دوازده هزار سوار مدام موجود مي بود - آن قدر در مزاج شاهزاده دخل بهم رسانید که هیچ کار بے مشورت او تمشیت نمي توان یافت - و هرچه از شاهزاده خلاف مزاج خلد مکان بظهور مي رسید بادشاه از پخته کاري

خان مذکور مي دانست - و چون افاغنه محل اعتماد نبودند صاحب اختياري او در سرکار شاهزاده علاوهٔ بد مظنگي گرديد - لهذا درين باب مراراً بشاهزاده ارشاد فرمود - آخر بتقريبي مغضوب و بے منصب ساخت و گرز بردارے شديد تعين نمود - که از لشکر شاهزاده اخراج کرده به بندر سورت رسانيد - و به متصدي آنجا حکم رفت که بر جهاز نشانده روانهٔ بيت الله نمايد - خان مذکور بعد حصول زيارت کعبهٔ معظمه (زَادَهَا اللّٰهُ تَشْرِيفاً) معاودت نموده بصورت رسيد - اگرچه حکم طلب بنام او صادر شد اما (چون از فحواي آن بوی صفح جرايم بمشام خرد نمي رسيد) خان مذکور سال سي و نهم جلوس به خجسته بنياد آمده نظر بمزاج بادشاه بلباس درويشانه ادراک ملازمت نمود - بادشاه اين مصرع بر خواند - * ع *

* بهر صـــورت که آئي مي شنـــاسم *

گويند هرچند محمد اعظم شاه خواست (که باستشفاع او پرداخته همراه خود بگيرد) صورت نه بست - خان مذکور (که بحليهٔ فضل و کمال آراسته بود) نسخهٔ موسوم به امارات الکلم براي تسهيل استخراج آيات قراني تاليف نموده - شاهزاده از نظر بادشاه گذرانيد که تصنيف مصطفي خان است - بعد مطالعه ارشاد شد که تصنيف نگوئيد

تالیف است - شاهزاده عرض کرد که تا حال دیگرے بدین فکر نیفتاده - لهذا تصنیف میتوان گفت - پادشاه بیدماغ شده بداروغهٔ کتابخانه ارشاد نمود - رسالهٔ (که درین ماده سابق کسے نوشته) از کتابخانه بر آورده بدست شاهزاده دهد - خان مذکور بقیهٔ عمر در خانه نشینی بسر آورد - خانهٔ عالي (که در محلهٔ سلطان گنج بلدهٔ اورنگ آباد ساخته) بنام او معروف است - با آنکه خلد مکان نسبت باخلاف دیگر بحال محمد اعظم شاه توجه مفرط داشت اما بنابر اختلاف مزاج طرفین طرفه معامله درمیان بود - گویند سال سي و ششم جلوس نسبت شهرت خبر مخلصی سلطان محمد معظم ارادهٔ باطل از جانب محمد اعظم شاه بر زبانها افتاد - بادشاه از روی مصلحت محمد اعظم شاه را (که متصل بنکاپور بود) برای رفتن به واکنکیرا مامور فرمود - چون لشکر پادشاهي در اثنای راه بود به محمد اعظم شاه نیز از طرف پادشاه اخبار مختلف مي رسید - پادشاهزاده بعد وصول بنزدیکیء لشکر پادشاهي معروض داشت - که اگرچه آرزوي حصول نعمت ملازمت زیاده بران است (که بعرض رساند) لیکن چون بر مهم ماموره باید رفت وسواس آن دارد که مردم همراهي پس از رسیدن به لشکر در برآمدن تکاهل ورزند - هرچه ارشاد شود بدان عمل نماید -

در جواب صادر گشت - ما هم خواهش دیدار آن فرزند
بسیار داریم - اما چون داخل شدن در لشکر صلاح نیست
جریده باراده شکار بر می آئیم - شما هم جریده با پانصد سوار
باتفاق هر دو پسر بیائید - که همان وقت رخصت خواهند
شد - و حکم شد که خیمهٔ مختصری در زمین پستی بفاصلهٔ
از لشکر نصب نمایند - که از دور نمایان نباشد - و مخفی
به بخشیان و داروغهٔ جلو خاص و گرز برداران و مردم خاص
چوکي ارشاد صدور یافت - که مردم بسیار کم انتخابي مسلح
همراه بگیرند - و بظاهر تاکید رفت مردم زیاده نیایند - و مردم
بارهه و میر توزکان براي منع ازدحام و بند و بست هر چهار
طرف دولتخانه مامور گردیدند که کسی بے حکم نتواند در شد -
و بعد رسیدن بشکارگاه متواتر احکام بنام شاهزاده رفت که
جای دولتخانه کم وسعت واقع شده با مردم قلیل بیائید -
پس از نزدیک رسیدن شاهزاده جمال چیله حکم رسانید -
صیدیکه بر سر تیر آورده ایم خواهد خورد - و میدان جلوخانه
هم تنگ است - زیاده از سه جلودار همراه نیارد - چون
شاهزاده با دو پسر والا جاه و عالي تبار در جلوخانه رسید
بسبب اهتمام غیر از دو جلودار همراه نبود - درین حالت
شاهزاده رنگ رو باخته خود را در دام بلا دید - مختار خان
حکم رسانید که هر سه یراق را نموده بیایند - بعد ملازمت

و تقديم آداب پادشاه از روي شفقت در بغل گرفته بندوق بدست شاهزاده داده حکم تیر انداختن بر صيد نمود - پستر به تسبيح خانه برده حکم نشستن فرمود - بگرمی تمام استفسار احوال کرد - بنابر شهرت آن (که شاهزاده زير جامه زره پوشيده) پيالۀ ارگجه طلب داشته بعد وا کردن بند جامه بدست خود ماليد - و شمشير خاصه (که پيش پادشاه بود) از غلاف بر آورده بدست شاهزاده داد - با دست هاي لرزان گرفته بعد ملاحظه خواست که بگذراند - شمشير مذکور از روی عنايت مرحمت شد - و چند کلمۀ وعظ و نصيحت مشتمل بر اشارۀ آن (که - شما را گرفته خلاص نموديم) بر زبان آورده مرخص ساخت *

* مخلص خان *

پسر صف شکن خان نبيرۀ قوام الدين خان صدر ايران برادر خليفه سلطان مشهور - ولايت زا بود - در ايام محاصرۀ قلعۀ گلکنده داروغگی توپخانۀ پادشاهي را بنيابت پدر سرانجام مي داد - بعد از انفتاح آن حصار استوار باضافۀ دو صد سوار بمنصب هزاری سيصد سوار و اصالةً بدان خدمت مقرر گرديد - و در سال سي و سيوم بخدمت عرض مکرر سرمايۀ مباهات اندوخت - پس ازان قور بيگي شد - و بمنصب دو هزاری هفت صد سوار تحصيل کاميابي نمود -

و در سال سي و ششم بافزوني پانصدي و از تغیر بهره مند خان بخدمت بخشیگری دوم چهرهٔ امتیاز برافروخت - و پستر پانصدی دیگر یافته بمنزلت سه هزاري عروج نمود - و در آخر سال چهل و چهارم الویهٔ ظفر پرچم عالمگیري از خاص پور بقصد انتزاع پرناله باهتزاز آمد - و دوم شعبان قصبهٔ مرتضی آباد (۲) مُرج مضاف بیجاپور بمسافت سي و شش کروه مضرب خیام پاشاهي گردید - خان مذکور (که بامراض شدیده مبتلا شده بود) چهارم شهر مذکور سنهٔ (۱۱۱۲) یک هزار و یکصد و دوازدهٔ هجري برحمت حق پیوست - و در روضهٔ زبدة العرفا سید شمس الدین (که یکی از مشایخ آن دیار است) واقع قصبهٔ مذکور مدفون گردید - نجابت ذاتي با کمالات کسبي جمع داشت - مجموعهٔ بود از محاسن اخلاق - ابواب فیض بر روي آشنا و بیگانه مفتوح داشتی - و در اجراي کار خلایق بسیار کوشیدے - و در مثل گذرانیدن منصب داران و عرض مطالب در بارگاه خلافت مثل روح الله خان اول جري و حریص بود - با آن (که شوم طمعي ها نداشته - بلکه استغنا و آزادي جبلي و فطری طبعش بود) طرفه جا در مزاج پادشاه کرده بود - مکرر در حق او بر زبان

---

(۲) نسخهٔ [ج] مرتضی آباد مرج - و در [بعض نسخهٔ] مرتضی آباد عرف مُرج *

خلد مکان گذشته که خلیفه سلطان جزان داریم - و نهایت الطاف و عین اعطاف خسروانی بحال خان مذکور از دستخط خاص [که در حق پسرش بعنایت الله خان نوشته اند که بشاهزاده بیدار بخت (که دران وقت باقامت اورنگ آباد مامور بود) بنویسد - و آن در رسالهٔ کلمات طیبات داخل است] ظاهر می شود - چون پسر مخلص خان مرحوم یتیم است و جوهرے دارد و علم نحو و صرف را خوب آموخته پرداخت احوال ظاهری او باید کرد - از قضا میان مخالفان و گرگان افتاده - دایهٔ شیرده او والدهٔ حقیقی ملتفت خان است - و دیوان حاجی محمد علی خان - میان این هردو کمال عداوت بود - و قایما (که با پسر بود) دیوان حیدرآباد شد - از احوال پسر یتیم بهمه جهت خبرگیران باشند - هرگاه شفقت آقا باین مرتبه باشد نوکری مزه دارد - و این ملتفت خان میرزا محمد علی و حاجی محمد علی خان و میر قایمای تفرشی همه مخلص خانی اند - که بعد از فوت آن مغفور بخانی و بخطاب پادشاهی رسیدند - خان مذکور همین یک پسر داشت - بیست و یکم سنهٔ (۱۱۰۸) یک هزار و یک صد و هشت هجری متولد شد - خلد مکان باسم محمد حسن نامور کرد - در عهد خلد منزل بخطاب شمس الدین خان مخاطب گشته - سالے چند پیش از تحریر

در دار الخلافهٔ شاه جهان آباد رخت هستي بربست - بالجمله مخلص خان با فضيلت و ملائي طبع موزون داشت و اشعار رنگين مي‌گفت - ازوست - * شعر *

* خمـار ما و در تـوبه و دل سـاقي *

* بيک تبسم مينا شکست و بست و گشاد *

و غريب تر آنکه با مغايت و فضيلت مذاق تصوف داشت - خالي از درد نبود *

* مرتضى خان سيد مبارک خان *

از سادات بخاري ست - در عهد خلد مکان نشو و نما پذيرفته چندے بمحافظت قلعهٔ رام کيسر و فصلے بحراست آسير و ايامے بفوجداري سلطان پور نذر بار پرداخت - پس ازان از تغير سيد محامد خان دولت آباد بدو مفوض شد - و سال بيست و نهم مخاطب بمرتضى خان گرديده بمنصب سه هزاري رسيده - گويند با خانجهان بهادر ربط بسيار داشت - چون تقرر خطاب خاني بنام پسرانش سيد محمود و سيد جهانگير بخاطر بادشاه رسيد خانجهان عرض کرد که سيد محمود مي گويد در خاندان ما کسے محمود خان و فيروز خان نشده است - پادشاه فرمود شما تجويز بکنيد - گفت سيد محمود را مبارک خان و سيد جهانگير را مجتبى خان - پادشاه فرمود مبارک خان خطاب پدر است - عرض کرد که

خطاب مرتضی خان برای کدام بنده ملتوي ست - به ازین
کسی نیست - پادشاه منظور فرمود - مرتضی خان سال چهل
و پنجم مطابق سنهٔ (۱۱۱۲) هزار و یک صد و دوازده هجري
انتقال نمود - قلعدار بهشت باسقاط های وقفی لفظ
قلعه تاریخ است - پس از فوت او پسر کلانش سید
محمود مبارک خان بحفاظت مهاکوت قلعهٔ مذکور مقرر شده
در وقت فردوس آرامگاه بمنصب سه هزاري کامیاب گشت -
بعد ازو پسرش سید مراد علي مبارک خان (که دو هزار
و پانصدي منصب داشت) و از انتقال پسر او سید شیر
علي مبارک خان بتعلقهٔ مذکور سرگرم بودند - و پسر دومش
سید جهانگیر مجتبی خان بخبرداری عنبرکوت تعین شد -
و پس ازان سید علي رضا پسرش بخطاب پدر و در عهد
فردوس آرامگاه بمنصب سه هزاري و خطاب جد و تقرر تعلقهٔ
مذکور شادماني اندوخت - و بعد فوت او سید علي اکبر
مخاطب به مجتبی خان بجای پدر و جد قرار یافت -
پس ازان قلعهٔ مزبور بتصرف صلابت جنگ در آمد - تا
آن وقت قلعه داران آنجا با صوبه داران دکن مثل حسین
علي خان امیر الامرا و نظام الملک آصف جاه و پسرانش
سر فرود نمي آوردند - چون صوبه داران مذکور طریق کارش
پیموده تیول قلعه بضبط در آوردند فردوس آرامگاه دو لک

روپیه مال نقدي از حضور بنام تعلقه داران قلعه مقرر فرمود *
یک بار آصفجاه بوجهی از قلعه دار آنجا سرگراني بهمرسانیده
فوجی بمحاصرهٔ آن تعین نمود - چون این خبر بحضور رسید
فرمان صدور یافت که در تمام دکن یک قلعه تعلق بما
دارد شما آنرا هم نمي خواهید - آصف جاه بپاس حکم پادشاه
صلح بمیان آورده فوج خود را طلب داشت *

* محتشم خان میر ابراهیم *

مهین پسر شیخ میر خوافي ست که سر آمد مقربان ایام
شاهزاده عالمگیر پادشاه بود - اگر اجلش میگذاشت در سلطنت
هم رکن رکین فرمان روائي و سر خیل نوئینان پادشاهي میشد -
در مبادئ جلوس مصدر امر عظیم گردیده حقی بر ذمهٔ
خانوادهٔ سلطنت گذاشت - پادشاه قدر شناس پسرانش را (که
در حداثت سن بودند) منظور نظر تربیت ساخته بمناصب
مناسب مورد مراحم فرمود - و هر چند آنها از بے طالعي
موافق مزاج پادشاهي بر نیامدند (و الّا بمنتهای مراتب
امارت مي رسیدند) معهذا ازان طرف حقوق آن مرحوم
مرعي بود - هیچگاه التفات از پیرامون احوال شان بر نگرفته
شد - میر ابراهیم بمنصب هزارئ چهار صد سوار نوازش
یافت - و بدوام خدمت حضور و عطای اضافه هاي منصب
کام دل مي اندوخت - پستر بنابر جهتی بسفر حجاز مجاز

گشت - و در سال هيجدهم بعد سعادت اندوزي حج بجبهه سائي پيشگاه جهانباني و بحالي منصب هزار و پانصدي سر بلند گرديد - و بخطاب محتشم خان چهرهٔ کاميابي افروخته از حسن ابدال به فوجداري لنگركوت (كه بيست كروهي پيشاور است) و عطاي علم معزز شد - و بعد مراجعت از حسن ابدال بفوجداري سارنگپور رخصت يافت - و در سال بيستم بفوجداري ميوات رخش عزيمت راند - و چون شاهزاده محمد اكبر سر بغي و طغيان بر افراشت و از امراي كومكي برخي بطوع و جوقي باكراه يكتائي گزيدند خان مذكور با معدودے از رسوخ عقيدت و اخلاص از شاهراه بندگي انحراف نورزيده زبانرا هم بفرمانبرداري شاهزاده آشنا نساخت - چندے محبوس زندان سخن ناشنوي بود - از آوارگي شاهزاده بزمين بوس عتبهٔ سلطنت ناصيه آرا گشته مورد تحسين گرديد - و پس ازان به صوبه داري اكبرآباد لواي مباهات افراخت - و در سال بيست و هشتم از انتقال سيف خان بصاحب صوبگي اله آباد كام دل اندوخت - و پس ازان از منصب برطرف شده مدتها بگوشهٔ انزوا گذرانيد - و در سال چهل و دوم بمنصب دو هزاري هزار سوار بحال گشت - و پس از چندے هزار سوار ديگر بابت كمي يافت و بحراست خجسته بنياد هم مامور شد - اما در چه وقت بنظر نيامده - در سال چهل و

هفتم بقلعه داري نالدرک شتافت - و پهندر باز بے منصب شده بحضور رسید - چون در سال چهل و نهم توجه پادشاهي مصروف گشایش واکنکیره (۲) گردید بعد زد و خورد طرفین پیریا نایک دژنشین از در احتیال در آمده توطیهٔ صلح انگیخت - به عبد الغني کشمیري دست فروش اردو (که بمکر و حیله راه داد و ستد بآن مفتن بهم رسانیده بود) آن زنهار جو بعضے ملتمسات خود نوشته بار داد - او بوساطت هدایت کیش واقعه خوان بعرض رسانیده درجهٔ پذیرائي یافت - پس ازان محتشم خان را (که بے منصب نشسته و در بروی تردد بسته مدیون همان کشمیري بود) بتجویز نایک ببحالی منصب و تفویض قلعه داري سرافراز فرموده رخصت کردند - آن غدار خان مذکور را با چند کس در قلعه گرفت - و در پیشگاه خلافت نقارهٔ فتح بلند آوازه گردانیده آداب تهنیت بتقدیم رسانید - تا آنکه کشمیري از زبان مادرش پیام آورد که پیریا بدر دیوانگي زده بدر رفت - سوم سنگهه برادرش (که برای مصالحه بحضور آمده بود) رخصت یافت که قلعه خالي نماید - این هم بعمل آمد - و مي دانست که بسقیفه سازي و شعبده بازی او کوچ پادشاهي خواهد شد - چون متمنای خیالی او صورت

---

(۲) نسخهٔ [ج] واکن کیره - و در [بعضے نسخه] واکیدکره ٭

نبست بار دیگر نایرهٔ جدال مشتعل ساخت - و بیچاره معتشم خان را محبوس گردانید - روزے (که بسعی بهادران جسارت کیش قلعه بدست آمد) آن بد نهاد خان مزبور را در خانه مضبوط کرده آتش بخانها زده گریخت - اگر ساعتی مردم پادشاهي دیرتر مي رسیدند خان مذکور سوختهٔ آتش بیداد آن مقهور مي گردید - گویند خان مذکور از فلزات چیزے خورده بود - در عین زمستان عرق از بدنش مي چکید - محتاج باد زن بود - بکثرت باه و بسیاری نسوان شهرت تمام داشت - و غیر از شهوت راني و خواب و خور دیگر شغلی نداشت - و بسبب بر طرفی متواتر و بے چاکري احوالش بپریشاني کشید - هنگام مراجعت از کهیلنه (که انواع صعوبت و تعب ها باحوال عمدها راه یافت - و هر ناله از غایت شدت باران دریای عمانے بود - در هر قدم جسرے قایم مي شد - نامے از مرکوب و بارکش نمانده - چهارده کروه راه در یک ماه و هفده روز سپري گشت) خان مذکور (که بے عصا نمي توانست) (۲) خود پیاده با اکثر زنان عصا در دست دامن کوهے گرفته افتان و خیزان قدمے چند مي پیمود - اولاد بسیار داشت - از پسرانش

(۲) نسخهٔ [ج] نمي توانست ماند *

هیچ کدام ترقي نکرد - مگر میر محمد خان (که خطاب پدر (۲)
یافته دستگاهے بهم رسانید) - احوالش جدا رقم پذیرفته *

* مطلب خان میرزا مطلب *

نواسهٔ مختار خان سبزواري ست - مادرش گلرنگ بانو بیگم مشهور در حبالهٔ عقد میرزا محسن پسر سید میرزا برادر خرد خان مزبور بود - خان مذکور بیاوری طالع (۳) و ذریعهٔ سفارش والدهٔ خویش در عهد خلد مکان جولانی عرصهٔ پیش آمد روزگار گردیده بتدریج به بخشیگری احدیان ارج پیمای عزت گشت - و در سال بیست و نهم بنیابت بهره مند خان (که به تهانهٔ اندني رخصت یافته بود) به تمشیت امور بخشیگری دوم مامور گشت - و در همین سال از انتقال سیف الله خان بخدمت میر تزکي امتیاز گرفت - و در سال چهل و یکم بخطاب خاني ناموري اندوخته از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار سرافرازي یافت - و (چون در پیشگاه خلافت خود را کار طلب و جدکار وا نموده بود) اکثر بهزاولی افواج مامورهٔ بمالش اشقیا و نیابت خدمات حضور کاربند گشته در جایزهٔ سرانجام آن بافزونی منصب کامیابي مي اندوخت - و پس ازان (که از انتقال بهره مند خان خدمت جلیل القدر میر بخشیگري

---

(۲) نسخهٔ [ج] نکرده - (۳) نسخهٔ [ب] بوده *

بخان نصرت جنگ تفویض یافت) ازانجا (که خان مذکور بیشتر بگشت ملکي و تعاقب تیره بختان مرهتّه ساير و داير مي بود) در حضور مهمات بخشیگري را بنیابت او مطلب خان من حیث الاستقلال بعد فتح واکن‌کیره متمشي مي ساخت - بدان جهت بسرداري و مرجعیت سرے افراشت - و باضافهٔ سواران منصب و عطای نقاره بلند آوازه گردید - و در آخر زمان عالمگیري یکے از امرای دربار و متصدیان صاحب مدار (که چند کسے بیش نبودند) او بوده - و به تنبیه و تعریک غنیم لئیم حوالي اردو نیز مامور مي شد - پس از ارتحال خلد مکان ازین جهان گذران بدستور ساير اعیان حضور ملتزم رکاب شاهزاده محمد اعظم شاه گردید - و بشمول رأفت شاهي گل روز بهي از شاخسار روزگار چید - و بخطاب مرتضی خان اختصاص یافت - مرد بے حیثیت دل نا چسپ بود - نعمت خان میرزا محمد حاجي (که هیچ یکے از زبانش نرسته) دران وقت این بیت گفت - * بیت *

* راستي را میگذارم در کجي خواهم شدن *
* مرتضی گر این بود من خارجي خواهم شدن *

بهمراهی شاهزادهٔ مذکور در جنگ بهادر شاه زخمهای کاري بر داشت - خانخانان منعم خان اورا از رزمگاه عقب فیلبان

خون نشانده آورد - بهمان زخمهای مؤلم در گذشت - مرد تنومند بلند بالا بود - و بسفاهت و بلاهت زبان زد - (چون ظهور سریرا پدر بصحت نسب رهنما ست) اولاد والا نژاد آن مرحوم نیز از شمهٔ آن شیمه خالي نیستند - دو پسر داشت - در عهد خلد منزل اولین (که داماد جانسپار خان بهادر دل بود) خطاب پدر یافته - و دومین (که خویش تربیت خان میر آتش بود) به ابو طالب خان مخاطب گردید - و در عهد فرخ سیر کلانے فوجدار کهری (۲) گجرات بود - چون تغیر شد بنابر قرابت تازه (که همشیره زادهٔ او صبیهٔ کامیاب خان مرحوم بازدواج امیر الامرا حسین علي خان در آمده) آن امیر کریم الخصال بدکن رفته در اورنگ آباد رحل اقامت انداخت - و برادر خرد بفوجداری کودره (۳) و تهاسره مضاف صوبهٔ گجرات سر افرازي یافت - و صاحب نقش و جمعیت بود - پستر امیر الامرا بفوجداری بکلانه (۴) منصوب گردانید - خان مزبور با جمعیت شایسته بعالم علي خان پیوسته در جنگ نواب آصف جاه ساز و سامان امارت همه باخت - درهمان ایام مبارز خان ناظم حیدر آباد بعزم ملاقات فتح جنگ وارد شده بود - صبیهٔ مطلب خان را

---

(۲) در [بعضي نسخه] کهرري - (۳) در [بعضي نسخه] کورره - (۴) نسخهٔ [ج] بفوجداری کودره و بکلانه منسوب گردانیده ٭

برای خواجه اسد خان پسر خود خواستگاري نمود - گویند بنابر سقم احوال زرے هم برای سرانجام شادي قرار یافته بود - مطلب خان زیاده طلبي مي کرد - و او ابا مي نمود - خان مذکور تند شده بوسایط (که درین پیغام بودند) گفت - که آخر انصاف کنید دختر بني مختار است - یکی ازانها (که شوخي در مزاج داشت) جواب داد که ایشان هم فاعل مختار اند بجهت خویشی مذکور - ابو طالب خان (که آفت رسیده بود) همراه خان مذکور بحیدرآباد شتافته بقلعه داری شاه پور مضاف کولپاک و انواع مراعات آسودگي یافت - در جنگ نواب آصف جاه (که با مبارز خان اتفاق افتاده) زخمي شد - در خجسته بنیاد هر دو برادر بوقت موعود خویش حیات مستعار سپردند *

* میرزا صفوي خان علي نقی *

نسبت بخاندان سلاطین صفویه دارد - سال چهل و هفتم جلوس خلد مکان وارد هندوستان گردیده احراز سعادت ملازمت نمود - و بمنصب سه هزاری هزار سوار و خطاب میرزا صفوي خان نامور شده به بخشیگری سیوم چهرهٔ عزت بر افروخت - سال چهل و نهم (که وصلت او با صبیهٔ معظم خان قرار یافت) خلعت با سرپیچ و دوازده هزار روپیه نقد مرحمت گردید - پس از ارتحال آن پادشاه در

رفاقت محمد اعظم شاه از دکن به هندوستان شتافت - و در جنگ بهادر شاه در قول جا داشت - (چون اکثر مردم معتبر بهمراهی اعظم شاه جان نثار گشتند) او نیز مقتول شد *

* منور خان شیخ میران *

پسر دوم خان زمان شیخ نظام است - سال بیست و نهم خلد مکان همراه پدر بدولت آستان بوسي پیوسته (٢) - سال سي ام (چون پدرش در گرفتن سنبها بهونسله ترده نمایان بتقدیم رسانید) او باضافهٔ منصب و خطاب منور خان اختصاص گرفت - و سال سي و نهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری دو هزار و پانصد سوار چهرهٔ بلند پایگي بر افروخت - و سال پنجاهم به تعیناتی محمد اعظم شاه (که جانب مالوه مرخص گرید) قرار گرفت - پس از ارتحال خلد مکان همراهی شاهزادهٔ مذکور بر گزیده روانهٔ هندوستان شد - و در جنگي (که فیما بین شاهزادهٔ مذکور و بهادر شاه متصل اکبر آباد صورت بست) نامبرده با برادر کلان خود خان عالم در هراولي بود - بمقابلهٔ عظیم الشان فیل رانده (چون به برادر او زخم تیر رسید) جهان در چشم او تاریک گردید - درین ضمن بگولهٔ از زنبورک کار او

---

(٢) نسخهٔ [ب] بدولت آستان بوس پیوست *

تمام شد - پسرش منور خان قطبي ست (كه مرتضى پور صوبهٔ برار در تيول داشت) - ابتداى عمل نظام الملك آصفجاه در دكن فوجے زياده بر مقدور فراهم آورده بود - آن امير بےنظير بحسن تدبير دست او ازين داعيه كوتاه ساخت - تا آنكه باجل طبيعي در گذشت - پسرانش اختصاص خان (كه آخرها بخطاب خان زمان فايز گشته) و اعزاز خان و ديگران هم بودند - هر يكے بقدر قسمت از محال ارثي جاگير يافت - چندے پيش ازين همه از سر رشتهٔ حيات مرفوع القلم شدند - مگر پسر خرد سال او (كه فقير محمد نام دارد) باقي ست - بنوكري اين و آن روزگار بسر مي برد *

* مختار خان قمر الدين *

پسر شمس الدين مختار خان است . در سال بيست و يكم عالمگيري بخطاب خاني سر افرازي يافت - پستر بخدمت قراول بيگي ممتاز گرديد - و (چون پدرش بنظم صوبهٔ احمد آباد گجرات لواى كامراني افراخت) او به تعيناتي پدر مامور گرديد - و پس از ارتحال پدر جبههٔ سعادت بآستان بوس خلافت نور آگين ساخته بخطاب مختار خان چهرهٔ ناموري بر افروخت - و بداروغگي اصطبل اسپ شادكامي اند - و در سال بيست و نهم تركش و كمان يافته به تهانهٔ

هولنكي (كه از محالات بيجاپور است) مرخص گرديد - و ازانجا تعين محاصرهٔ بيجاپور گشت - و (چون سال سي ام بعد از فتح بيجاپور الويهٔ ظفر طراز پادشاهي سايهٔ معاودت بظاهر شولاپور افكند) پانزدهم محرم سنهٔ (۱۰۹۸) هزار و نود و هشت هجري جشن ازدواج شاهزادهٔ محمد بيدار بخت نخستين خلف شاه عالي جاه محمد اعظم شاه با دختر نيك اختر خان مذكور حسن انعقاد يافت - و آن عفت سرشت به پوتي بيگم مخاطب گرديد - و در سال سي و سيوم خان مشار اليه بخدمت مير آتشي خلعت امتياز پوشيد - و پس ازان به تعريك و سرزنش خيره سران كنك گيري (۲) و راے باغ تعين شد - و در سال سي و هفتم باز بمير آتشي اختر طالع برافروخت - و در سال سي و هشتم از تغير فدائي خان كوكه بصوبه داري اكبرآباد درجه پيماى اعتبار گشت - و در آخر سال چهل و يكم از حكومت آگره معزول گشته به بند و بست صوبهٔ مالوه پرداخت - و در سال چهل و پنجم مجدداً بصاحب صوبگي اكبرآباد سرمايهٔ افتخار اندوخت - خان مزبور بمنصب سه هزاري رسيده بوقوع تقصيرے بكمي پانصدي معاتب شده باز به بحالي كمي پايه افزاى امتياز گشت - و در

(۲) در [بعضي نسخه] كنگري - و در [ديگرے] هوكري ٭

سال چهل و نهم در جايزهٔ فتح سنهني تعلقهٔ راجا رام جات مفسد (كه دوم رجب سال مذكور سنهٔ (۱۱۱۷) هزار و يک صد و هفده مرتبهٔ ثاني منتزع شده) باضافهٔ پانصدي بپايهٔ سه هزار و پانصدي بر آمد *

(هرگاه كاركنان قضا و قدر درپي توطيهٔ دولت بختيارے عرق ريزان سعي باشند) تمهيدات خانه بر انداز بد انديش چه طرفي تواند بست - بل آنچه او كار شكني انديشد به تقريب مقصود صاحب اقبال در خور بود - بيانش آنكه شاهزاده محمد اعظم شاه از كمال غرور و شجاعت بوجود برادر كلان شاه عالم بهادر شاه وقعي نمي نهاد - (چون محمد عظيم دومين پسر شاه عالم بصوبهٔ بنگاله و بهار ريشهٔ استقلال فرو برده صاحب خزانه و جمعيت شد) در فكر بيجا ساختن او افتاد - در اواخر عهد خلد مكان [چون محمد اعظم شاه از احمدآباد به احمد نگر (كه معسكر پادشاهي بود) شتافت] چندان كلمات وقوعي از جانب محمد عظيم بپادشاه رسانيد كه فرمان طلب و گرز بردار تعين شد - ر ندانست كه آمدن محمد عظيم بلاى عظيم بجان او خواهد بود - چنانچه محمد عظيم نزديک به شاهزان پور (۲) رسيده بود كه بر واقعهٔ ناگزير خلد مكان اطلاع يافته به فراهم آوردن سپاه

(۲) در[بعضي نسخه] شاهزاده پور *

و استمالت فوجداران اطراف و تمن داران آن نواح پرداخته
با بیست هزار سوار بر جناح استعجال خود را به اکبرآباد
رسانید - و مختار خان ناظم آنجا را مقید ساخته اموالش
بضبط در آورد - و این سرعت وصول بمستقر الخلافه (که وسط
مملکت و پای تخت سلطنت است - و از زمان عرش آشیانی
معدن خزاین و مخزن جواهر این دولت قرار یافته) اولین
پایهٔ سریر آرائی بهادر شاه گردیده استقلال و همت آنطرف
از یکی بصد افزود - * مصرع *

* عدو شود سبب خیر چون خدا خواهد *

چه ظاهر است که اگر عظیم الشان در اقصای پتنه (۲) میبود
باین عجلت کی می رسید - غریب تر آنکه اعظم شاه
بعد از واقعهٔ پدر بزرگوار خواست بسلطان بیدار بخت
(که از مالوه بگجرات شتافته بود) بنویسد - که با افواج
مالوه و گجرات به یلغار متوجه آگره شده باتفاق مختار خان
(که خسر او می شد) بفراهم آوردن سپاه و اعداد مواد
جنگ و پیکار همت بر گمارد - گویند ابراهیم خان صوبه دار
نو رسیدهٔ گجرات (که خود را اعظم شاهی می گرفت)
انتظار می کشید - که اگر بمرافقت بیدار بخت حکم رسد
فوجی آراسته گرد آورده روانه شود - (چون والا جاه درمیان

(۲) نسخهٔ [ب] پنئهه ٭

پسر اعظم شاه بر ارادهٔ پدر آگهي يافت) بعذان همچشمي (كه مبادا برادر كلان صاحب جمعيت و دست گاه شود) به باريابان و مشيران پدر در ساخته بعرض رسانيد كه پيش فرستادن شاهزاده مقتضاى حزم و احتياط نيست كه دولت دنيا غرور افزا و مرد ربا ست - اگر بر خزاين آگره دست تصرف يافته باعانت دو صوبه دار چنيني لواى خود سري بر افرازد تباحتي عظيم دارد - چه دشمن خانه بدتر از بيگانه مي باشد - محمد اعظم شاه [كه نصيبهٔ سلطنت نداشت - و ادبار و تيره بختي ظاهر حالش را فرو گرفته بود (هرچه را سود و بهبود خود مي انديشيد آبستن صد تباهي بود) فوراً بشاهزاده نوشت كه تا رسيدن اين جانب بمالوه (كه سر راه دكن است) اقامت نمايد *

القصه (چون سرير فرماندهي هندوستان از شكوه اقبال بهادر شاهي آسمان پايه گرديد) ازانجا (كه عموم رأفت و مكرمت آن شاه كرم گستر چون آفتاب يكسان پرتو افكن سنگ و گهر بود - و دوام مرحمت و فيض بخشي او چون سحاب يكدفعه سيراب ساز خشك و تر) مختار خان باضافهٔ نمايان و منصب عمده و خطاب خان عالم بهادر شاهي سر بلندي يافته به بحالي صوبه داري اكبرآباد با خدمت والاى خانه ساماني بلند رتبه گرديد - و باسترداد اموالش از

صامت و ناطق (که در سرکار عظیم الشان بضبط در آمده (٢)) کامیاب نوازش گشت - گویند پیش ازان (که حکم استرداد جنس او شود) روز جشن لباس سفید پوشیده بدربار حاضر شده - شاه عالم با آن همه حوصلهٔ بلند و گذشت رسا چین ابرو شده بخانخانان منعم خان فرمود که حق بطرف مختار خان است - از سلطنت ما اورا چه دلخوشي خواهد بود - خانخانان بمشار الیه گفت - که این لباس بروز جشن چه مناسبت داشت - خان مذکور ظاهر کرد که از بے استعدادیها ست - خانخانان از جانب خود مبلغی را از نقد و جنس فرستاد - مختار خان به بعضے چیزها متهم بود - نعمت خان هاجي درین شعر اشاره بدان نموده -

* شعر *

* هیچ کس در خانهٔ مختار خان بیکار نیست *

* هرکسرا دیدیم آنجا فاعل مختار بود *

* وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ *

* میرزا یار علی بیگ *

مردے بود راست و درست - به پاره گیري مطلقًا مزاجش آشنائي نداشت - ازین جهت منظور نظر حضرت خلد مکان گردیده سرمایهٔ اعتبار اندوخت - در آغاز پیشدست

(٢) نسخهٔ [ج] در آمده بود *

روح الله خان بخشي بود - و بدقت و سختگيري زبانزد -
پيشتر بداروغگی ڈاک و داروغگی کچهری سرافراز شده (٢) در اجرای
کار خلق الله مي کوشيد - سال سي ام بپايهٔ چهار صدی چهل
سوار و سال سي و يکم باضافهٔ پانزده سوار رسيده - هرچند
پادشاه مي خواست که منصبش بيفزايد قبول نکرد - در عرض
خيلی گستاخ بود - گويند ساده روئی را برای منصب استاده
کرد - پادشاه فرمود که خرد سال است - عرض نمود که تا يافتن
جاگير نيم تر خواهد بود - و نيم تر بزبان اهل هند عبارت
است از کسی که مدارج سن انحطاط پيموده باشد - و نيز
نقل کنند که روزی الوش بار عنايت شد - و وقت باريابي
از خاطرش رفت - پادشاه بتقريب استفسار مزه بيادش داد -
متنبه شده چهار تسليم عنايت الوش و چهار تسليم ديگر
(که اين سجدهٔ سهو است) بتقديم رسانيد - و نيز بيان
کنند که روزی بتقريب ادای شهادت تورانئی در مقدمهٔ
شرعي عرض کرد که توراني ست - شهادت او چه اعتبار
دارد - و حفظ اين نکرد که پادشاه هم توراني ست - در
محاصرهٔ گولکنده قحط و غلا بسيار شد - پادشاه نظر بديانت
او خواست که بداروغگی رسد مامور سازد - او بخوف
بدنامي ابا نمود - (چون اعظم شاه از اوضاع او ناخوش بود)

---

(٢) نسخهٔ [ج] سر فراز شده آخرها در اجرای الخ *

بعرض رسانید که باجئی را چه یارا که از حکم ولي‌نعمت سر به بپیچد - (چون بر خاطر پادشاه هم این حرف گراني نمود) فرمود که یار علي بیگ را گردني زده از دیوانخانه بر آورند - بعد ارتحال خلد مکان از محمد اعظم شاه مرخص گردیده بمکهٔ معظمه شتافت - و سال سیوم جلوس خلد منزل از بیت الله معاودت نموده بملازمت پیوست - همان سال مطابق سنهٔ (۱۱۲۱) هزار و یک صد و بیست و یک هجري در گذشت *

* میر احمد خان *

داماد خواجه عبد الرحیم خان بیوتات است - مرد راست درست سپاهي وضع بود - در زمان عالمگیري به بخشیگري و واقعه نویسئ فوج شاه عالي جاه محمد اعظم شاه (که دران ایام بنظم صوبهٔ گجرات مي پرداخت) سرافرازي یافته [با آنکه بدرشتي و سخت گیري (که لازم راستي و درستي است) شهرت داشت] درین کار پادشاهزاده را (که اکثر از ارباب تحریر سرگران و بر آشفته مي بود) با خود راضي و سر التفات نگهداشت - و پس ازان بدیوانئ فوج محمد بیدار بخت به پایهٔ عزت بر آمد - و در سال چهل و هشتم از دیواني به نیابت شاهزاده بصوبه دارئ خاندیس امتیاز اندوخت - دران هنگام [که شاه عالم از جنگ کام بخش

را پرداخته لوای مراجعت برافراخت) چون ساحت بلدهٔ برهانپور مضرب خیام ظفرارتسام گردید] میخواستند چندگاهی بسیر و شکار رمنهٔ کراره (که سیر جائی است دلگشا و نخچیرگاهی ست مسرت افزا) عشرت اندوزند - و آن دیهی ست سه کروهی برهانپور و رودخانهٔ دارد بصفای آب بی همتا - در ازمنهٔ سابقه بران رود برابر کراره بندی بسته اند بعرض صد گز و ارتفاع دو گز (که ازان آبشاری میریزد) - بفرمان صاحب قران ثاني (که در ایام پادشاهزادگي به تنسیق مهمات دکن فروغ بخش آن خطه شده) پیش بند سابق بند دیگر بفاصلهٔ هشتاد گز بربسته میان هر دو بند حوض صد گز در هشتاد گز بروی کار آمده - آبشاری دیگر از روی این بند مي افتد - و دو سوی آن دو دست عمارت برافراخته اند - و باغچهٔ متصل آن ترتیب یافته - اما چون شورش راجپوتیه و فساد سکهه بمسامع جلال رسید بی اهمال و امهال اوایل شعبان سال

سیوم سنهٔ (۱۱۲۱) هزار و یکصد و بیست و یکم هجري کوچ فرموده خان مذکور را بحراست آن بلده مطرح انظار عاطفت نمود - اتفاقاً در سال چهارم تلسي بائي نام زن یکی از سرداران مرهته با فوج بسیار تاخت آورده بعد از

نهب و غارت قصبهٔ راویر (۲) (که هفت کروهی برهانپور است) قلعه دار را (که تاب مقاومت و مقابلت در میدان نداشته محصور شده بود) گرد گرفت - چون حصانت حصار بدان مرتبه نیست نزدیک بود که دستگیر شود - خان مذکور از فرط غیرت و افراط حمیت حفظ جان بازای شهادت نپسندید - و از مقابلهٔ زن حربیه خود را بدزدید (۳) -

* مصرع *

* چه مردي بود کز زني کم بود *

بے اختیار عنان تماسک از دست داده بے آن (که بگرد آوردن لشکر و یراق کر و فر مقید شود) به بهادر پوره رفته فرود آمد - و یساولان و نقبا بطلب منصب داران متعینه و اهل خدمات فرستاد - مردم (که چاشنی تشدد و سوء خلق خان مذکور گرفته بودند) پاسداری آبرو را بر خود داری ترجیح داده باکراه و اجبار (که اکثرے ازانها پیاده و گردون سوار بودند) فراهم آمده خان مذکور روز دیگر (که از هفت صد سوار متجاوز نبود) میمنه و میسره آراسته روان شد - در اثنای راه تلاقی فریقین رو نمود - و آتش حرب و ضرب اشتعال گرفت - هرچند نبایر و خویشان سردار دل بمرگ نهاده بسیارے را برمی سهام و ضرب صمصام بر خاک انداختند -

(۲) نسخهٔ [ج] رادیر - (۳) نسخهٔ [ب] بدر برد ه

اما اشقیا بطعن رماح مستطیل اکثر مجاهدان را جریح و قتیل گردانیده کار بجائی رسانیدند که بساق سردار دو زخم تفنگ رسید - درین ضمن شیخ اسمعیل ظفرمند خان فوجدار جامود (که سرکردگی فوج طرح داشت) کومک بجا نموده شعلهٔ غلبهٔ کفار را بآب شمشیر فرو نشاند - تا فضا و فنای قلعهٔ راویر دایرهٔ فوج اسلام گشت - دو شبانه روز جنگ تیر و تفنگ درمیان بود - (چون اشقیا دریافتند که بنای ثبات مبارزان تزلزل پذیر نیست) رخت ادبار بسوی شهر کشیدند - اگرچه قاضي باتفاق شرفای بلده در حفاظت شهر تگ تگ پا بکار برد - لیکن حوالی آنرا بجاروب تاراج پاک رفتند - و بآتش بیداد سوختند - شب دهم ماه صفر خان مذکور بعزم شبخون شبگیر نمود - و از پای قلعه راویر حرکت کرد - هرچند برخی آزمودکاران بآئین خیرخواهي گفتند (که شب روي مصلحت نیست) گوش نکرد (٢) - چون بنزدیکی شهر رسید ضلالت پیشگان آگهي یافته سد راه گشتند - و نیران پیکار بر افروختند - رزم جویان طرفین داد مردانگي و دلاوري دادند - میر احمد خان با بیشترے از اولاد و اقربا و دو ثلث لشکر در معرکه جام شهادت چشید - و ظفرمند خان در سبک پائي از باد گرو برده دران حالت (که

(٢) نسخهٔ [ب] نکرده ٭

غبار را مجال نبود که از راه هوا خود را بشهر تواند انداخت) با یک پسر خان شهادت نشان و معدودے از تیز پایان خود را بشهر رسانید - (٢) تتمه لختی مجروح و برخی ماسور گردیدند - از خان مذکور دو پسر باقي مانده - یکی میر سید محمد (که بعنوان درویشي مي گذرانید - و معتقد فیه بسیارے بود) - و دومین میر محامد (که بخطاب پدر مخاطب گشته) - ترجمه اش جداگانه درین اوراق ثبت یافته *

* محمد اسلم خان *

پسر میر زاهد هروي ست (که احوالش جداگانه نوکریز خامهٔ وقایع نگار شده - موصی الیه در عهد خلد مکان بعد وصول بسن رشد و تمییز بمنصب درخور و خطاب خاني امتیاز یافته - مدتها بدیوانی صوبهٔ کابل سرفرازي داشت - و پستر دیوانی شاه عالم نیز ضمیمه گردید - سال چهل (٣) و هشتم ازان کارها عزل پذیرفته از تغیر سید میرک خان بتفویض دیوانی لاهور افتخار اندوخت - سال چهل و یکم از تعلقهٔ مذکور تغیر گشت - پستر سالے چند بحراست لاهور مي پرداخت - در عهد خلد منزل همانجا در گذشت - پسرانش محمد اکبر و محمد اعظم (چون ملازمت پادشاه نمودند) برعایت نام پادشاهزادها تغییر نام فرموده به

---

(٢) نسخهٔ [ب] رسانیده - (٣) نسخهٔ [ج] ازان کار عزل پذیرفته *

محمد اکرم و محمد اصغر موسوم ساخت - اولین خطاب خانی یافته در هندوستان اوقات زندگی را به پایان رسانید - و دومین بخطاب پدر مخاطب گشته بعد هنگامهٔ نادر شاه همراه نظام الملک آصف جاه بدکن آمد - و چندے بدیوانی صوبجات آنجا و پستر بتعلقهٔ میر آتشی سرمایهٔ اعتبار بر گرفت - و در عمل صلابت جنگ به تفویض بخشیگری دکن خلعت امتیاز پوشید - پس ازان بخطاب حشمت جنگ بهادر مرتقی (۲) گشته بحراست برهانپور نامزد شد - و در عمل نظام الدوله آصف جاه لفظ ضیاء الدوله ضمیمهٔ خطابش گشت - سالے چند پیش از حالت تحریر بآخرت سرا شتافت - بمنصب شش هزاری شش هزار سوار رسیده بود - اخلاف ازو باقی مانده اند *

* منعم خان خانخانان بهادر شاهی *

پدرش سلطان بیگ از قوم برلاس است - منصبی جزو کوتوالی اکبر آباد داشت - بکشمیر نیز بعلاقهٔ کار پادشاهی رفته - پس از فوتش محمد منعم بتلاش روزگار بدکن شتافته در لشکر پادشاهی بجوهر رشادت و کاردانی با روح الله خان میر بخشی متوسل گشت - بخشی الملک منصبی برای او گرفته مهر خود حواله نمود - پس ازان بطالع یاوری

(۲) نسخهٔ [ج] مرتقیٔ مدارج حشمت و شوکت گشته الخ *

و بخت ياري ترقي نموده بدولت رو شناسي خلد مكان
(۲)
رسيد و بخدمت متفرقه مامور ميگرديد - سال سي و چهارم
بخدمت امانت هفت چوكي از تغير مير عبد الكريم ملتفت
خان امتياز يافت - و در سال و چهل و ششم بداروغگي
فيلخانه اختصاص گرفت - (چون در مهم كهيلنا بكمك
محمد امين خان بهادر نرسيد - و تهارنے سوزد) بكمي
منصب و عزل تعلقه معاتب گشت - پس ازان بديواني
مهين پور خلافت پادشاهزاده محمد معظم از تغير اسلم خان
مامور شد - و ديواني كابل نيز ضميمه گرديد - و بحسن
اخلاص و نيكو خدمتي مشمول عواطف پادشاهزاده گشت -
(۳)
و در سال چهل و نهم صوبه داري پنجاب بوكلاي شاهي
نامزد شد - بتجويز شاهزاده نيابت بخان مشار اليه
با فوجداري جمون اصالةً تفويض يافت - و بمنصب هزار
و پانصدي هزار سوار مرتقي گشت - و با راي صايبه
و نيروي مردانگي متمردان و سرتابان آن صوبه را مطيع
و ايل ساخته بمعدلت و انصاف بكارها پرداخت - (چون
مرد مدبر كهنه روزگار و دولتخواهي شاهزاده بخود تصميم
داده بود) گوش بر آواز انقلاب زمانه داشته باخفا و استتار
در اعداد مواد سلطنت پادشاهزاده مي كوشيد - از نيرنگي

(۲) نسخهٔ [ا] مامور گرديد - (۳) نسخهٔ [ب] كه صوبداري الخ ه

بتقدیر بیست و پنجم ذي الحجه سنهٔ (١٠١٨) هزار و هیجده
خبر ارتحال خلد مکان بمنعم خان رسید - تا وصول پادشاهزاده
از پیشاور (که قشلاق کابل است) بعرصهٔ دلگشای دار السلطنة
لاهور (که دوم صفر اتفاق افتاد) منعم خان قریب پنج
هزار سوار و توپ خانهٔ سنگین فراهم آورده با ساز و سامان
سلطنت آن طرف پل شاه دوله شرف ملازمت دریافت - و
تا رسیدن سرهند بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار و خطاب
خانزمان و عنایت طوغ و نقاره ناموري اندوخت - و تا وصول
نصرت شمول بمستقر الخلافه بحسن سعي و نیکو خدمتی او
پنجاه هزر سوار موجودي سوای نگاهداشت شاهزاده (٢) (که
مساوی همین عدد بود) در ظل رایت پادشاهي مجتمع
گشت - بمکرمت منصب پنجهزاری پنج هزار سوار و افزایش
خطاب بهادر ظفر جنگ بلند مرتبه گردید - و در جنگ محمد
اعظم شاه در تردد و جانفشاني شریک غالب بود - اجمالش
آنکه (چون محمد اعظم شاه بنگاه را با زینت النسا (٣) بیگم
همشیرهٔ اعیانی خود و جملة الملک اسد خان در گوالیار
گذاشته عزیمت پیش نمود) خلد منزل (که کمال حلم
و خدا ترسي داشت) از سفک دماء مسلمین احتراز لازم
شناخته ببرادر نوشت - که بمراعات وصیت پدر (که پیشتر

(٢) نسخهٔ [ا] شاهزادها - (٣) نسخهٔ [ج] زیب النسا ه

دکن تا مالوه و گجرات بشما ارزاني داشته و هندوستان بما)
اگر باقتضای مروت تلنگانه را ضميمهٔ بیجاپور به کام بخش
(که برادر خرد بجای فرزند مي باشد) وا گذراند (ما
از مقسوم و موروث خود بحصهٔ شما مي افزائيم) بهترین
شقوق است - و اگر این صلح صلاح شما نباشد چه لازم
که بغرض نفساني بر سر ملک فاني جنگ کنيم و عالم
بتلف جان و مال گرفتار شود - ما و شما تنها بميدان
در آئيم - * ع *

* تا يار کرا خواهد و ميلش بکه باشد *

و درین صورت صرفه با شما ست که در مقابل شمشير خود
ديگرے را بنظر نمي آريد *

و بعضے ثقات برانند که بهادر شاه ازین وصيت اطلاع
نداشت ليکن آخرها خلد مکان فرمانے باو نوشته که بر
لفافه اش بخط خاص مرقوم بود اَلسَّلاَمُ عَلَيْکَ يَا وَالِي الْهِنْدِ -
بهمين متمسک شد - بهر تقدير (چون این پيغام بمحمد اعظم
شاه (سيد) نوشت که این قسمت منظور نيست - تقسيم
ديگر (که بعيد از تعادل و تکافو بود) * بيت *

* از فرش خانه تا بلب بام از آن من *
* از بام خـــانه تا بثـــريا از آن تو *

درميان آورد - و پس ازان برآشفته بايلچئي گفت این پير

خرف مگر گلستان شیخ سعدي هم نخوانده که دو پادشاه در اقلیمی نگنجند * * بیت *

* چو فردا بر آید بلند آفتاب *
(۲)
* من و گرز و میدان افراسیاب *
(۳)
هژدهم ربیع الاول متصل حاجو ده کروهی اکبر آباد تلاقی فریقین اتفاق افتاد - خانزمان با فوجی جرار باتفاق شاهزادهای دیگر از چپ و راست وقتی رسید که محمد عظیم الشان را بیدار بخت از سه جانب گرد گرفته بود - کارزارے عظیم و آویزش های نمایان بوقوع آمد - و با آنکه گلولهٔ بادلیج در پهلوی راست زیر بغل رسیده - اگرچه استخوانهای قبرغه مسلم ماند اما یکراست از جانب پشت گوشت و پوست گرفته بر آمد - اصلا از جنگ پهلو تهي نکرده چندان پای ثبات افشرد که محمد اعظم با دو پسر بیدار بخت و والا جاه
(۴)
رهگرای فنا شدند - های محمد اعظم تاریخ است - خانزمان با اهل و عیال و مال و منال اعظم شاه دران عرصهٔ هرج و مرج گرد آوري نموده قریب نصف شب بحضور رسید - و ازان زخم منکر غش کرد - بیست و نهم همین ماه بخطاب والای خانخانان بهادر ظفر جنگ و منصب هفت

---

(۲) در نسخهٔ [ج] حرف [واو] نیست - (۳) نسخهٔ [ج] جاجو -
(۴) یعنی سنهٔ هزار *

هزاری هفت هزار سوار و تفویض امر جلیل القدر وزارت سر افتخار افراخت - و یک کرور روپیه نقد و یک کرور را جنس (که از ابتدای سلطنت تیموریه هیچ امیرے باین عطیهٔ عظمی کامیاب نگشته) از پیشگاه خلافت و جهانبانی مرحمت شد - و دهم ربیع الاخر ظل سبحانی در باغ دهرآرای بعیادت او (که ازان زخم ذي فراش بود) سایه گسترده بانواع نوازش و دلدهي (که این فتح بنیروی شمشیر و اصابت رای آن صاحب سیف و قلم رو نمود) فرق مباهاتش را فرقدان سا فرمودند - و از جملهٔ پیشکش او (که بده لک روپیه میرسید) بقدر یک لک روپیه پذیرائي یافت - و هشتم جمادي الاولی تسلیمات وزارت و صوبه داری اکبرآباد بتقدیم رسانید - و سال سیوم بنواختن نوبت در حضور چهرهٔ تفوق و برتري افروخت - و در سال چهارم (که خلد منزل بقصد استیصال کردی بد مآل در شاه دهورا رسیده اقامت نمود) خانخانان بسرداری پادشاهزاده محمد رفیع الشان بر سر او تعین شد - آن تبه کار از کارزار بسیار بمکان قلب موسوم به لوهگدهه رفته محصور گردید - افواج پادشاهي دست از تعاقب بر نداشته بمحاصرهٔ آن قلعه پرداختند - پیروان و گرویدگان آن وخیم العاقبة (که جان فشاني را

(۲) کردی (۳) دهورا: (۲) نسخهٔ [ج] کزری - (۳) نسخهٔ [ب] شاه دره •

باعتقاد تناسخ حيات ابدي تصور مي كردند) بكمال رغبت و شوق برآمده بر مورچالها مي ريختند - و جمعے را كشته بقتل مي رسيدند - پس از مدتے (كه آذوقه مفقود شد) يكے از كهتري‌ها كلابا نام تنباكو فروش خود را فدية آن مغوي ضلالت كيش ساخته با لباس فاخره بجايش نشست - و كرن (۲) با جوقے بر مورچال پادشاهي يورش نموده بملک برفي راجه (كه متصل بود) بدر رفت - و بعد فتح آن مكان مردم پادشاهي كلابا را با شان و شوكت ديده كرن خيال كردند - و مقيد ساخته نزد خانخانان آوردند - خانخانان بعجلت تمام اين مژده بعرض رسانيده مورد تحسين و آفرين گرديد - حكم نوبت و تياري ديوان عام شد - و فرمودند قفس آهني سيخ دار زود درست نمايند - پس ازان (كه به پرس و جو پرده از روي كار برداشتند) ظاهر شد كه باز پريده و بوم بدام افتاده است - خانخانان انفعال كشيد - و بهمراهان سرزنش كرده گفت همه پياده شده بكوه راجه برفي درآيند - يا كرن را دستگير نمايند يا راجه را كشيده بيارند - و براجه هم نوشت كه بهبود خود در دستگير ساختن آن محتال شناسد - گويند هركارهاى ذوالفقار خان باشارهٔ خان مزبور (كه با خانخانان

(۲) نسخهٔ [ب] گرو و نسخهٔ [ج] گرد - (۳) نسخهٔ [ج] راجه برني *

عدت هم چشمي داشت) از کوهستان تا اردوی معلی شهرت دادند که کرد دستگیر گشت - هرکارهای خانخانان باعتبار همجنسي زباني آنها فرا گرفته متواتر این خبر رسانیدند - و او بپادشاه عرض کرد - ذوالفقار خان گفت اغلب که این همه اصلی نداشته باشد - پس ازان (که معلوم شد واهي بود) اگرچه راجه را آورده در همان قفس آهني بدار الخلافه فرستاده محبوس کردند اما خانخانان را خجالت بر خجالت افزوده از غصه بیمار شد - و مادهٔ دماغي گشته بجانب گوش ریخت - و در همان ایام ودیعت حیات سپرد *

خانخانان بسیار متواضع و صاحب سلوک بود - اصلا نخوت و غرور نداشت - در مراعات آشنائی قدیم و پاس مراتب قدرشناسي مي کوشید - حتی که بلحاظ دیرین ربط با کم منصبان به تعظیم پیش مي آمد - هرچند در جود و کرم و اکرام و اطعام دست گشاده نداشت اما در کارها فیضش عام بود - وزارت را به ستوده نامي و نیک نفسي بے دواعی طمع و غرض سرانجام داد - وقت کچهري سزاوار تعین میکرد که کاغذ ارباب حاجت بے دستخط بروز دیگر نماند - برفع بلیهٔ خوراک دواب از ذمهٔ منصبداران طرفه تحصیل اجر جزیل کرد - در عهد خلد مکان همین که

بمنصب دار خوراک دواب لازم مي شد (هرچند که از قلت
(۲)
پایباقي جاگیر قلیلی ویران کم حاصل بعد مدتها یافته که
بنصف و ثلث خرج دواب وفا ننماید تا بصرف حوائج
ار چه رسد) داروغهٔ فیلخانه و آخته بیگي و دیگر متصدیان
به تشدد از وکیلش باز خواست زر خوراک مي کردند -
و هیچ جا فریاد نمي رسید - ناچار وکلا استعفای وکالت
مي دادند - خانخانان مقرر نمود که در هین تنخواه
دامها بقدر خرج دواب از تول جاگیر منها کرده تتمه
بذویسد - چنانچه تا حال همین ضابطه معمول است *

* مصرع *

* نیکوان رفتند و سنتها بماند *

کمالات کسبي هم (که ازان بقابلیت و استعداد تعبیر
کنند) داشت - شعر مي گفت - میلانے به تصوف بهم
رسانیده - رسالهٔ نوشته موسوم به الهامات منعمي - مطالب
عمده ندارد - نکاتے چند با شعر برجسته حسب حال
آورده - حرف گیران سخن ساز بعضے بالحاد و برخے بتهمت
ادعای معراج نسبت مي دهند - حال آنکه ازین
نسبتها عاري ست - در الهامی (که سیر خود به بهشت
(۳)
و ازانجا پایان عرش بیان نموده) بلفظ رؤیا مقید ساخته -

---

(۲) نسخهٔ [ج] پائبانی - (۳) نسخهٔ [ب] تا به پایان عرش *

منافاتے ندارد - بلے لفظ الهام اگر مخصوص اولیا دارند
دعوی بے معنی ست - و موهم سوء ادب - با وصف
رفاه کوشي و کم آزاري که داشت بمقتضای حرص و شره
به نیت ابقای نام بر صفحهٔ ایام مي خواست در هر شهر
و بلده حویلي و سرا و کترهٔ او باشد - جا بجا زرها جهت
ابتیاع اراضي و عمله مي فرستاد - متصدیان نا عاقبت اندیش
(۲)
بخوش آمد و اظهار مجری زمین و خانها به تعدي و ظلم
از مردم گرفتند - چون بنای ستم بر خرابي ست پیدا ست
که مبتنی بران چه طرفے از استمرار خواهد بست - بیشتر
مکانها مرتب نا شده بانتقال باني ازین سرای فاني از اول
هم خرابه تر ماند - گویند خانخانان اکثر مکانهای نزول هم
از سرکار پادشاهي خریده - روزے مخلص خان مغل بیگ بنابر
نقاض و عناد بپادشاه گفت کهٔ هندوستان بفضل الٰهي مجمع
هفت اقلیم است - اگر این مقدمه را (که پادشاه هندن
زمین بنوکر خود مي فروشد) بشاه ایران یا روم نقل کنند
قباحتے دارد - پادشاه با این همه شهرت بے خبري هوشمندانه
جواب داد - که مخلص خان ما چه بد میکنیم - زمین افتادهٔ
بیاض را بار میدهیم - مبلغها خرج کرده درست میسازد - پیر
شده است فردا مي میرد - باز در سرکار ضبط خواهد شد *

---

(۲) همچنین در دو نسخه - و در نسخهٔ [ب] مخبری *

پسر کلانش نعیم خان پس ازان (که تخت همایون بخت سلطنت هندوستان بجلوس بهادر شاه زیب و زینت گرفت) از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار و خطاب مهابت خان و بروایتی مکرم خان خان زمان بهادر و تفویض خدمت بخشیگری سیوم چهرهٔ امتیاز بر افروخت - و چون نوبت جهان داري بجهان دار شاه رسید به کینهٔ دیرینهٔ ذو الفقار خان نامبرده مغضوب غضب پادشاه (۲) گردیده مطوق و مسلسل شد - پیشتر در عهد محمد فرخ سیر حسین علي خان امیر الامرا بپاس دیرین روابط و آشنائي بفریاد او رسید - و همراه خود بدکن برد - آخرها دست توسل به عماد الملک مبارز خان داده در جنگی (که سنهٔ (۱۱۳۶) هزار و یک صد و سي و شش هجري با نظام الملک آصف جاه صورت گرفت) حاضر بود - و دومین خانه زاد خان که در اوایل عصر بهادر شاه به منصب چهار هزاري و سه هزار سوار (۳) کسوت افتخار در بر گرفت *

* میرزا محمد هاشم *

بدو واسطه نبیرهٔ خلیفه سلطان مشهور و بسه واسطه نواسهٔ شاه عباس ماضي ست - در سال چهارم بهادر شاهي بار غربت خویش به بندر سورت بر گشاد - خلد منزل محیط

(۲) نسخهٔ [ج] پادشاهي - (۳) نسخهٔ [ب] چهار هزاری سه هزار سوار *

کرم بود - بعد آگهي از راه قدر شناسي و غریب نوازي به تنخواه مبلغ سه هزار روپیه و تعین مهماندار اعزازش افزود - و بنام خان فیروز جنگ ناظم گجرات حکم رفت - که هرگاه مشار الیه به احمد آباد برسد بدستور محمد امین خان صوبه دار سابق گجرات [که در عهد خلد مکان ما یحتاج قوام الدین خان برادر خلیفة سلطان (که از ایران رسیده بود) حسب الحکم سر انجام نمود] ضروریات او را هم ساخته و پرداخته روانهٔ حضور نماید - خان فیروز جنگ طفل صغیر خود را باستقبال فرستاده خود هم چند قدم پیش آمده در خورد - و پانزده هزار روپیه نقد و فیل و اسپ تواضع نمود - و پس ازان (که میرزا قریب باردوی پادشاهي رسید) کوکه خان نامي (که مادرش مصاحبهٔ پادشاه بود) بمهمانداري معین شد - روز ملازمت بانواع عطایای خسرواني مباهات اندوخت - (چون از شدت گرما عرق ضعفی بر چهره اش ظاهر گشت) حکم شد که در خسخانه برده آب یخ پرورده بخورانند (۲) *

دران ایام از انتقال خانخانان گفت و گوی تقرر وزارت درمیان بود - و محمد عظیم الشان درمین خلف خلافت (که در مهمات سلطنت دخلی تمام داشت) بر سر آن شد

---

(۲) نسخهٔ [ج] بخورانیده *

که وزارت بنام ذو الفقار خان قرار یابد - و میر بخشیگری
و صوبه داری دکن بهر دو پسران خانخانان مرحوم مقرر
گردد - و ذو الفقار خان می‌گفت که تا پدرم زنده است
وزارت حق اوست - و می‌خواست باین تقریب هرسه کار در
دستش باشد - این رد و بدل مدتے کشید - مکرر در خلوت
بر زبان پادشاه گذشت - که ازین مناقشه تنگ آمده ام -
میخواهم که وزارت را نامزد شاهزادهٔ ایران نموده یکے از
دیوانیان تن و خالصه را باستقلال نیابت او فرمایم - و از نایب
کار وزارت گیرم - اما پیش از ملازمت میرزا و بعد ازان چیزها
بپادشاه از جانب شاهزادها رسانیده بودند - خصوص رعونت
و تبختر بیجا - مشار الیه (که سر تواضع به پادشاهزادها
فرود نمی آورد) جمیع امرا را ملول و کبیده خاطر
ساخت - تا آنکه مهماندار باشارهٔ میرزا شاه نواز خان صفوي
(که همچشمی بیشتر داشت - و بقدر آن حسد در کانون
سینه اش شعله کشیده بود) بپادشاه عرضي نویساند - که
با پادشاهزادها در سواري و دربار بنده آداب چگونه بجا
آورد - و با امرا چگونه در خورد - و هرگاه پیش از بر آمدن
حضرت آمدن بنده بدربار اتفاق افتد کجا بنشیند - بادشاه
بر پیشانی عرضي دستخط کرد - که با پاشاهزادها در سواري
از اسپ پیاده شده آداب بجا آرد - و در دربار بدستور عمدها

مجرا نماید و تا سه هزاري (که سبقت سلام نمایند) دست بسر شود - چون برسر دفعهٔ ثالث رسید طرف میرزا شاهنواز خان شده پرسید که چه دستخط باید کرد - او عرض کرد که تا آمدن حضرت در پیش خانهٔ خانه زاد خان بنشینند - چنانچه روز دوم میرزا پیش از بر آمدن بدربار رسیده بود که سزاولی بگفتهٔ شاهنواز خان رسیده بموجب حکم در پیشخانهٔ خان مذکور برده نشاند - و صاحب خانه بقدر پندار میرزا بمراعات رسمیات و اظهار تپاک پیش نیامد - اگرچه روز دوم میرزا شاهنواز خان بخانهٔ او رفته عذر خواهیها نمود اما این عرضي و این قسم آمدن باعث سبکیها شده نقل مجالس و محافل گردید - و آخر کار بمنصب پنج هزاري شش هزار سوار و خطاب خلیفه سلطان (که خودش درخواست نموده بود) سر افرازي یافت - مزاج زمانه ساز نداشت - هرچند اعیان دربار بیروئي و کج خلقي بکارش کردند لیکن اصلا ازین ترش روئیها صفرا شکنئ نخوتش بعمل نماید - و هنوز جاگیر تنخواه نشده بود که خلد منزل برحمت حق پیوست - و بعد ازان کسی باحوالش نپرداخت - مدتی در دار الخلافه بود - باجل موعود در گذشت *

خوافي خان صاحب تاریخ منتخب اللباب (که با محرر این اوراق صحبت تمام داشت - و اتفاقاً خان فیروز جنگ از

احمد آباد از طرف خود او را مهماندار شاهزاده مقرر کرده بود - و شاهزاده در راه کارهای دیوانی خود را باو فرموده) نقل می‌کرد که عرش المعرفت میرزا نسب بود - غیر از استخوان فروشیٔ نیاکان و نسب پرستی هیچ چیز را مشق نکرده بود - و این همه بر نسب می بالید که گویا مناسبتی به زمینیان ندارد - و غافل ازین که گفته اند

* بیت *

* به نسب فخر ز نقص گهر و کم خردی ست *

* چون نگین چند توان زیست بنام دگران *

چون از احمد آباد بدار الخلافهٔ دهلی رسید همراهان (که بامید ترقیها مرافقت گزیده بودند) بسماجت برای ملاقات آصف الدوله بردند - آصف الدوله سوزنیٔ دیگر مقابل مسند خود برای میرزا فرش کرده بود - این حرکت بطبع وی خورد - بعد از ملاقات هرچند آصف الدوله جوششها کرد هیچ وا نشد - تا آنکه بطور حرفهای دلخوش از زبان آصف الدوله بر آمد - که (همینکه بملازمت پادشاهي شرف اندوز می شوید (۲)) اول روز منصب هفت هزاري (که منتهای دولت هندوستان است) تجویز خواهد شد - یک مرتبه تند شده جواب گفت - اینجا هر پاجي هفت هزاري ست - برای

(۲) نسخهٔ [ج] می شوند ٭

من چه نخر دارد - سبحان الله پس ازین (٢) (که مقدمات ایران برهم خورد - و دولت صفویه باختتام رسید) بسیارے ازین سلسله رخت سلامت بمأمن هندوستان کشیدند - چون سلطنت اینجا هم از رونق افتاد و امور ملک داري نسقے ندارد بسان پیشین عزت و اعتبار (که اصلا اعتنا بشان آنها نکردند) نماند - هر کدام بناحیهٔ شتافته بمحض انتساب بخاندان علیّه روزگارے بدست آوردند - غریب تر آنکه برخے بتزویج دختر خویش خود را بآن دودمان بسته خلیفه سلطاني وا نمودند - چنانچه یکے (٣) از حکام بنگاله با یکے ازینها وصلت نمود - و بعد ازان ظاهر شد که مدعي کاذب است - و همچنین در دیار دکن هم آمدند - و بنام این خاندان پارهٔ عزت یافتند - پس ازان (که میرزایان واقعي این سلسله رسیدند) معلوم همگنان شد - که آنها اصلا نسبتے باین خاندان ندارند *

* محمد مراد خان *

پسر مرشد قلي خان محمد حسین است - جدهٔ مادري او باسم ماه بانو - که تربیت کردهٔ نجیبه بیگم خالهٔ خلد مکان بود - آخرها در محل پادشاهي اعتبار بسیار بهم رسانیده - ازین رو خان مزبور و میر ملنگ همشیره زادهٔ او (که میر بخشي کام بخش شده) بخطاب احسن خان مخاطب

---

(٢) نسخهٔ [ج] پس ازان - (٣) در نسخهٔ [ا - ج] لفظ [یکے از] نیست *

گرديده در محل پرورش يافته به نشو و نما رسيدند - پدرش مرشد قلي خان خطاب داشت - برادرش ميرزا محمد نام ابتدا مشرف غسلخانه بود - سال بيست و هفتم (که براى وصول تتمۀ پيشکش ذمۀ ابو الحسن تعين گشت) ارشاد شد که چون ترا از خانه زادان مرضي شناس خود مي دانيم بايد که (چون ديگران بطمع مال فريفته شده) به خوشامد او نپردازي - بلکه در حرف بے محابا پيش آئي - و درشتي نمائي که او هم با تو درشتي کند - و مارا حجتے براى استيصال او بهم رسد - چنانچه او رفته حسب مرضي پادشاه در کلمه و کلام بے باکي کردے و ملزم ساختے - و ابو الحسن مسامحه نمودے - گويند روزے از زبان ابوالحسن بر آمد که ما هم پادشاه اين الکۀ محقر گفته مي شويم - ميرزا محمد بر آشفته گفت که شما را اطلاق لفظ پادشاه بر خود نمي رسد - و همين امور باعث ازدياد گرانى خاطر عالمگير پادشاه مي شود - ابو الحسن گفت که ميرزا محمد اين اعتراض شما غلط است - تا که ما پادشاه گفته نشويم حضرت عالمگير را پادشاه پادشاهان نخواهند گفت - بالجمله خان مذکور در بدو حال بخطاب سعادت خان استسعاد پذيرفته به واقعه نگارى کل دکن سرفرازي داشته - سال بيست و هفتم (که پادشاه سلطان محمد معظم را

به مهم رام دره تعین فرمود) واقعه نگاری فوج شاهزاده ضمیمهٔ آن ساخت - و پیشتر (که شاهزادهٔ مذکور بر سر ابوالحسن روانه شد) دیوانی فوج خانجهان بهادر بر تعلقات سابق او افزود - و در یکی از جنگهاے آنجا نامبرده چهرهٔ عقیدت را بگلگونهٔ زخم آراست - و پس ازان (که شاهزاده بر سر ابوالحسن رفته بعد زد و خورد مکرر مهم او بصلح انجامید) پیشکش از سابق و حال مقرر نموده نامبرده را برای وصول تتمه درانجا گذاشت - ازانجا (که این صلح بپادشاه مستحسن نیفتاد - و سال بیست و نهم بعد فتح بیجاپور لوای عزیمت بجانب گولکنده بر افراشت) بخان مذکور از ما فی الضمیر خود اطلاع داده برای وصول پیشکش منشور تاکید صادر گردید - ابوالحسن بامید موهوم نه خوانچه جواهر با یاد داشت آن بخان مذکور بطریق امانت سپرده قرار داد که آنچه نقد هم سرانجام مي شود با جواهر مذکور مقدم سرکار خود همراه داده روانهٔ حضور سازد - اتفاقاً متعاقب آن ابوالحسن چند بهنگي میوه براے پادشاه ارسال داشت - سعادت خان هم چند کهار و ڈالي از جانب خود بحضور راهي گردانید - درین ضمن (که آمدن پادشاه بدان سمت به یقین پیوست) ابوالحسن از خان مذکور تقاضای جواهر خود نمود - و فوجی بر خانهٔ او تعین کرد -

و دو روز پرخاش ماند - خان مذکور پاس نمک از دست
نداده در جواب گفت که الحق بطرف شما ست - اما
(چون از روی منشور پادشاهي توجه موکب ظفر کوکب باین
طرف معلوم شد) رستگاری خود دران دیده خوانچه های
جواهر را در بهنگیها بحضور فرستادم - سر من حاضر است -
ناچار مرا کشته باید گردید - اما پادشاه را به از کشتن
حاجب دست آویزے برای استیصال شما نخواهد بود -
ابو الحسن دست ازو بر داشت *

بعد فتح گولکنده بنابر آن (که او از نیک سرشتي
نمي خواست که باني آتش افروزي شود) دو سه مقدمه را
بحضور ننوشت - و از خارج بعرض رسید - بپایهٔ عتاب
در آمد - و بکمي دو صدي دو صد سوار و سلب خطاب
تنبه اندوخت - دران ایام هر چند خواست خوانچه های
جواهر مذکور (که قریب ده لک روپیه مالیت بود)
بکارخانه داران بسپارد هیچ کس دست بآن نکرد - بعد یک
سال متصدیان بعرض رسانیدند - پادشاه از روی قدر شناسي
فرمود که خاطر ما از عدم خیانت او جمع است - بگیرند -
و رسید آن بدهند - در همان ایام کمی منصب بحال نموده
خواست بخطاب پدرش بر نوازد - او خاني بنام خود
در خواسته بخطاب محمد مراد خان بلند آوازه گشت - تا

آخر عهد خلد مکان بسبب عدم رجوع بمتصدیان بخشیگري بمنصب هفت صدي چهار صد سوار رسیده - و بمحض مراعات خلاف ضابطه بخدمت وقایع نگاري و سوانح نگاري بلده و پرگنات صوبهٔ احمد آباد از تغیر چندین کس بانضمام فوجداري کودره (۲) و تهاسره مضاف صوبهٔ مزبور لوای اعتبار بر افراشته بود - پس ازان که نوبت سلطنت به بهادر شاه رسید [هرچند از ایام شاهزادگي تا وقت مهم حیدرآباد (که موصی الیه از حضور خلد مکان بواقع نگاري (۳) فوج شاهي مامور بود) حقوق نیکوخدمتي در جناب پادشاه ثابت داشت] اما (چون دران وقت بخطاب سعادت خاني ممتاز بود) اعتماد خان نامي بوسیلهٔ ذوالفقار خان (که او هم از تبدیل خطاب غافل شده) بعرض رسانید [که محمد مراد خان با بخشي کام بخش قرابت دارد - و بتعلقات صوبهٔ احمد آباد (که ملک سپاه خیز است) مامور] بنابران از خدمات معزول و طلب حضور گردید *

[هرچند خانخانان برین ماجرا اطلاع یافته بے گناهي او (که في الحقیقة ساختهٔ بد اندیشان بود) خاطرنشین پادشاه گردانیده حکم بحالي تعلقات فرستاد] اما او بنابر اثبات برات ذمهٔ خود کارها را بمتصدیان باز گذاشته سال

---

(۲) در [بعضی نسخهٔ] کوررة - (۳) نسخهٔ [ج] به وقائع نگاري *

دوم جلوس بحضور آمد - پس از ملازمت بعطای خلعت و سرپیچ مرصع و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و در عرض مکرر دو هزاری هزار و پانصد سوار و تفویض خدمت داغ تصحیحهٔ حضور سر افتخار بر افراخت - سال سیوم هنگامی (که پادشاه بعد انفراغ مهم کام بخش از حیدرآباد بجانب هندوستان لوای مراجعت بر افراشت) او از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عطای نقاره و تقرر صوبه داری بیجاپور عز امتیاز اندوخت - اما [چون بنابر بے سر انجامي (با آنکه ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ اعانتے نمود) نتوانست بتعلقه شتافت] لهذا به نیابت صوبه داری اورنگ آباد (که اصالةً به بهادر مذکور تعلق داشت) چهرهٔ عزت بر افروخته بدان صوب مرخص گردید - و در همان سال ازانجا تغیر شد - سال چهارم مطابق سنهٔ (۱۱۲۲) هزار و یک صد و بیست و دو هجري برحمت حق پیوست - در جرأت و کار طلبي یگانه بوده - در آخرها (چون عالمگیر پادشاه را فوج مطلوب بود) بناظمان اکثر صوبجات فرمان رفت که عمده زادهای بیکار را بامید نوکري روانهٔ حضور سازند - محمد مراد خان (که دران وقت فوجداری کوده و تهاسره داشت) بعد اطلاع عرضي نمود - که (هرگاه حضرت خود بدولت متوجه تنبیه کفار

باشند) بندگان را سایهٔ دیوار گزیدن و بآرام نشستن گوارا نیست - هر قدر حکم شود از عمله زادگان این افواج همراه گرفته غلام بدولت ملازمت فایز شود - پادشاه در جواب تحسین بسیار و حکم در باب رسیدن با جماعهٔ صدر نوشت - و تشنیع نامه بنام شجاعت خان محمد بیگ صوبه دار احمد آباد (که عذر نبودن مردم لایق سابقاً معروض داشته) صدور یافت - و حوالهٔ عرضداشت محمد مراد خان مندرج گردید - شجاعت خان بعد ورود آن بسکنهٔ شهر تهدید نمود - که هیچ کس رفاقت محمد مراد خان قبول نکند - خان مذکور بعد معاینهٔ این حال ناچار شده بشخصے (که سابق بخشی خانهٔ شجاعت خان بود - و از چندے بنابر ناخوشي دست از روزگار او کشیده) در ساخته بوعدهٔ سر مثلي آوردهای خود معرفت او مردم را فراهم آورد - و روانهٔ حضور شد - و پس از رسیدن به پیشگاه سلطنت در محاصرهٔ قلعهٔ پرناله صاحب ملجار گردید *

روزے یکے از پسران او از مورچهٔ بر سبیل تفرج بر آمده عقب گاومیشها (که در صحرا مي چريدند) تير و كمان بدست طي مسافتے نمود - چون گاومیشان از قلعه بود براه معهود بالای کوه بر آمد - او ازین معني پدر را آگاه ساخت - خان مذکور با همراهيان خود رفته در کمرهٔ کوه مورچه قایم نمود - و بحضور عرضي کرده برای کومک

معروض داشت - پادشاه روح الله خان و تربیت خان را
برای کومک او حکم فرمود - آنها دیده و دانسته تهاون
(۲)
بعمل آورده بخان مذکور پیغام نمودند که ما زینهار کومکی
(۳)
شما نخواهیم کرد - بهتر آنکه عرضی نمائید که جا قابل
قیام نیست - بغلطی اینجا رسیده شد - چون عرضی او
بنظر پادشاه گذشت فرمود که چرا حرکت لغو کرد - بمورچهٔ
خود بیاید - اما بپادشاه کیفیت مفصل از روی عرضی هرکاره
معلوم گردید - روز دوم (که خان مذکور خلاف معمول
تنها بمجرا رفت) پادشاه گفت که چرا همراهیان شما
نیامدند - او در جواب عرض کرد که بنابر ماندگی همان
حرکت لغو که دیروز بعمل آمده *

در حسن توجه صاحب سلیقه بود - گویند در ایام
حجابت حیدرآباد روزے در مجلس ابو الحسن (که
فضلای آنجا فراهم بودند) تقریب خوبیهای عالمگیر پادشاه
بمیان آمد - سخن باینجا کشید که (چون میان پادشاه
و والیٔ ایران بنابر خفت کشیدن تربیت خان ایلچی مقدمه
بنزاع کشیده) حکم شد - که اسپان مرسلهٔ والیٔ مذکور را
ذبح نموده بفقرا تقسیم نمایند - با این همه ادعای تقوی
این امر را جز باتباع نفس حمل بر چه توان نمود - بایستی

(۲) نسخهٔ [ب] کومک - (۳) نسخهٔ [ا - ب] نمایند *

بفضلا و صلحا تقسیم مي شد - خان مذکور گفت که درین امر والی ایران بهیچ وجه دخلی ندارد - اصل آنست که آخته بیگي اسبان مزبور را وقتی (که پادشاه بتلاوت مشغول بود) آورده بعرض رسانید - پادشاه خواست که تتمهٔ معتاد را بر فردا موقوف داشته بملاحظهٔ اسبان متوجه شود - درین ضمن آیهٔ قرآنی متضمن احوال سلیمان عَلٰی نَبِیِّنَا وَ عَلَیْهِ السَّلَامُ (که در ملاحظهٔ اسبان پیشکش نماز سنت و بروایتی فرض قضا شد - و آن حضرت در کفارهٔ آن اسبان را مذبوح ساخت) بتلاوت در آمد - بنابران آبدیده گردیده بجهت تنبیه نفس نهبت آن حضرت عمل فرمود - آنها گفتند که درین صورت فرستادن اسبان بدر خانهای امرای ایران چه وجه داشت - گفت که این بغلط زبانزد گشته - در اصل (که شاهجهان آباد تازه آباد شده) هیچ محلهٔ نبود که خالي از حویلیٔ یکی از امرای ایران باشد - و آن محله بنام آن امیر شهرت داشت - و (چون یکجا ذبح نمودن بنابر ازدحام فقرا متعذر نمود) حکم شد که در هر محله یک دو اسپ ذبح نموده بتقسیم آرند - این خبر بنوشتهٔ وقایع نگار بمسامع خضرواني رسید - خان مذکور مورد تحسین گشت *

گویند [چون در ایامی (که ابراهیم خان زیک صوبه دار گجرات شده بدانجا رسید و شاهزاده بیدار بخت طلب حضور

گرديد) محمد مراد خان (كه فوجداري كودره و تهاسره داشت) از شاهزاده وقت شب خلعت عنايت و رخصت تعلقه يافت] همين كه بخانه آمد حسب الطلب ابراهيم خان پيش او شتافت - او باستفسار احوال شاهزاده پرداخته خبر ارتحال خلد مكان (كه باو رسيده بود) ظاهر ساخت و گفت كه همين وقت پيش شاهزاده رفته اطلاع بايد داد - خان مزبور نيم شب بدربار شاهزاده رسيد - (چون زباني خواجه سرا معلوم كرد كه شاهزاده در خواب است) گفت كه كه امر ضروري ست - بشاهزاده خبر نمايد - خواجه سرا وقت گرداندن پهلو عرض كرد كه محمد مراد خان حاضر است - شاهزاده پرسيد كه لباس عنايتي در بر دارد يا تبديل آن كرده - خواجه سرا گفت كه لباس سفيد پوشيده - شاهزاده او را طلب داشته بعد دريافت خبر آثار ملالت ظاهر نمود - خان مزبور بعد اداى مراسم تعزيت بآداب تهنيت سلطنت پرداخت - شاهزاده گفت كه فلانے مردم قدر حضرت عالمگير نمي داشتند - چه شد كه زمانه بكام ما گرديد - حالا خواهيد ديد كه با كدام ديوانه سروكار مي افتد - محمد مراد خان اخلاق و صبايا بسيار داشت - پسر كلانش جواد علي خان خط نسخ و ثلث خوب مي نوشت - در پيرانه سري بضعف بصر مبتلا شده در اورنگ آباد كنج عزلت گزيد -

و صبيهٔ کلانش به مير حسن خلف امانت خان مير حسين منسوب بود - اولاد اخلاف ديگر هم در گجرات و اورنگ آباد باقي است *

* ميرزا شاهنواز خان صفوي *

صدر الدين محمد نام پسر ميرزا سلطان صفوي ست - يادگار سلسلهٔ صفويه بود - بدستياري بخت بلند پايهٔ امارت خويش را از پدر و پدر کلان خود در گذرانيد - اما خاتم دودهٔ خويش گشت - بعد ازو تا حال ازين خاندان کسے رايت بلندنامي نيفراخت - بالجمله مشار اليه بعد فوت پدر صاحب نام و نشان بود - به يساقهاى دور و نزديک تعين مي گشت - در سال بيست و ششم جلوس خلد مکان بخطاب خاني و فوجداري رام گير[٢] صدر نشين عزت گشت - پس ازين بفوجداري ايرج بهاندير مضاف صوبهٔ آگره و پستر بفوجداري پونار متعلقهٔ صوبهٔ برار تعين گرديد - و در سال چهل و چهارم از تغير معتقد خان بخدمت صوبه داري خانديس و اضافهٔ پانصدي بمنصب دو هزاري اعتبار اندوخت - و پس ازان بمنصب بخشيگري سيوم تحصيل ناموري نمود - و بافزايش لفظ ميرزا بخطاب صدر الدين محمد خان صفوي بزرگي افزا شد - هنگامے [که موکب پادشاهي از سواد بهادر گڈه (که

(٢) نسخهٔ [ج] رامکر و در [بعضے نسخه] رامگير *

چندے معسکر والا بود) بعزم تسخیر قلعهٔ کندانه رکضت نمود] احمال (۲) و اثقال در بهادر گده گذاشتند - و بخشي الملک میرزا صدر الدین محمد خان (که بعنایت سلطاني بپایهٔ دو هزار و پانصدي هشت صد سوار رسیده بود) (۳) باضافهٔ پانصدي دو صد سوار بمنصب سه هزاري هزار سوار و فیل کامیاب دوامت گردیده بمحافظت بنگاه رخصت یافت - و در سال چهل و هشتم از انتقال روح الله خان ثاني غایبانه بخدمت بخشیگري دوم مقرر گشته از بنگاه طلب حضور گردید - و بعد فتح واکن کیره بافزوني پانصدي دیگر مرتبه افزا شد *

پس از واقعهٔ ناگزیر خلد مکان بهمراهي محمد اعظم شاه شتافت - و در جنگ بهادر شاه [چون اعظم شاه کشته گشت اکثر امرای خلد مکاني و والا شاهي با بهادر شاه موافقت بلکه مسابقت نمودند - و معدودے از میان بدر رفتند - مگر خان مذکور (که زخمے بر داشته در معرکه ماند) چون شرف یاب ملازمت بهادر شاهي گردید] به بحالي خدمت سابق و منصب پنج هزاري و خطاب حسام الدوله

---

(۲) نسخهٔ [ج] احمال و اثقال و بنه و بار الخ - (۳) در [مآثر عالمگیري] دو هزار و پانصدي هشتصد سوار بود - پانصدي دو صد و پنجاه سوار اضافه یافت *

میرزا، شاهنواز خان صفوی رایت بلند نامی برافراخت - و در کمال اعزاز و احترام می گذرانید - و (چون در سواد لاهور شاه صاحب فضل و حلم بهادر شاه بخلد برین منزل گزید - و اخلاف اربعهٔ سلطنت بانتزاع خلافت کمر کین توزی و صف آرائی با یک دیگر(۲) چست بستند) هریکی(۳) از امرای پادشاهی با هرکه از پادشاهزادها ربط و اخلاص داشت رفاقت او اختیار نمود - خان مذکور بعظیم الشان متوسل بود - پیش از جنگ دو سه روزے (که ایام بحران و آشوب بود) موصی الیه از نزد شاهزادهٔ مذکور برگشته از نزدیکی دایرهٔ جهان شاه می گذشت - مردم او بغلط ناگهانی بر سرش ریخته پاره پاره کردند - و بقولے روز جنگ (چون کار عظیم الشان بانصرام رسید) خواست به شاهزاده جهانشاه پیوندد - دران حیص و بیص مردم بگمان او را زیر شپهٔ تیر گرفتند - هرچند فریاد زد که من ارادهٔ جنگ ندارم کسے نشنید - بر فیلش بر آمده حربه ها زدند - مرد بے سود و گزند بود - و بسیار ضعیف بنیه - کم خوری و کم طعامی او مشهور است - گویند برای او در یک دراج قدرے کباب و قدرے پلاؤ و قدرے قلیه طیار می کردند - در سیر خوردن بقدر ماشه ها افزوده چون بچند توله رسید ثقالت آورد *

(۲) نسخهٔ [ا] یک دگر - (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ [هریکی از] نیست *

* مكرم خان مير اسحاق *

دومين خلف شيخ مير است - حسن عقيدت و کار طلبيهای آن مبارز بسالت نشان آنهمه دل نشين عالمگير پادشاه بود که بيک نيکوخدمتي (که در مبادئ جلوس او جان عزيز خود را بکار ولي نعمت ايثار نمود) حقی عظيم بر ذمهٔ خود (٢) برشمرده اخلافش را مشمول انواع التفات و تربيت گردانيد - مشهور است که اينها را پادشاه صاحبزاده مي گفت - ازين بود که اين التفات مغروران با آقا هم ناز خانه زادي مي فروختند - و بمزاج زمانه پی نبرده از بےنيازي سر بکسے فرود نمي آوردند - و غير از گوشه نشيني و انزوا بکسے نساختند - بالجمله مير اسحٰق بمنصب عمده و خطاب مکرم خان سرافرازي يافت - و بداروغگئ بندهای جلو عزت اندوخت - و در سال هيجدهم (که گل زمين حسن ابدال معسکر پادشاهي بود) خان (٣) مذکور با برادر خودش (٤) شمشير خان محمد يعقوب و فوجے شايسته به تنبيه افاغنه مامور گرديد - خان مزبور از سمت کتل (٥) خالوش

---

(٢) نسخهٔ [ج] بر ذمهٔ خود شمرده - (٣) در [مآثر عالمگيري] - مکرم خان با برادر خود شمشير خان محمد يعقوب با فوجے شايسته مامور گرديد - که از سمت کتل خابوش به تنبيه افاغنه پردازد - (٤) نسخهٔ [ج] خرد - و در [بعضے نسخهٔ] خود - (٥) نسخهٔ [ب] خابوش - و در [بعضے نسخه] جانوش *

در آمده مکرر با غنیم نبرد آرا گشت - و اکثر آنها را اسیر و مواطن آنها را بے سپر ساخت - (۲) روزے شورش انگیزان اول خود را نمودار کردند - او ازانها شماره بر نداشته بیمحابا خود را بر غنیم زد - و فیروزمند گردید - درین اثنا دو فوج سنگین (که دو طرف کمر کوه کمین کرده بودند) حمله آور شدند - و فراوان کوشش و کشش از طرفین بظهور رسید - شمشیر خان و میر عزیز الله داماد شیخ میر پای ثبات افشرده با جمعے کثیر راه فنا پیمودند - و بیشترے از بے آبي و راه نیابي بیابان مرگ گشتند - مکرم خان با برخے به رهنمونئ واقفان آن سرزمین خود را نزد عزت خان تهانه دار باجور رسانید - موصی الیه قدوم او را گرامي (۳) داشته بانواع موافقت (۴) و دلداري پیش آمد - و حسب الحکم

---

(۲) در [مآثر عالمگیري] روزے شورش انگیزان اول خود را اندک نمودار کردند - خان ازانها شماره بر نداشته بے محابا خود را بر غنیم میزند - نخست فیروزمند میگردد - سپس دو فوج ناممدود (که دو طرف کمرکوه پنهان بودند) برو حمله آور میشوند - فراوان کوشش بظهور مي رساند - شمشیر خان و میر عزیزالله داماد شیخ میر بجنبش رگ غیرت پای ثبات محکم مي کنند - و مردانه شربت واپسین مي نوشند - و جمع کثیر با هردو رفیق میشوند و اکثر سوار و پیاده از بے آبي و هیچ طرف راه نیابي بیابان مرگ میگردند - شکست فاحش رو میدهد - مصیبتے سخت بر خرد و بزرگ میگذرد - مکرم خان با زندگي نصیبان دیگر برهنمائئ واقفان آن سرزمین خود را بعزت خان تهانه دار باجور مي رساند ٭

(۳) نسخهٔ [ب] داشته - (۴) نسخهٔ [ج] مرافقت ٭

روانهٔ حضور ساخت - و در سال بیستم از تغیر عبد الرحیم خان بداروغگی گرز برداران سر اعتبار بر افراخت - و در سال بیست و سیوم بوقت معاودت از اودیپور رانا بصوب اجمیر مشار الیه به تنبیه مفسدان طرف بدهنور متعلقهٔ چیتور رخصت شده بعطای فیل کامیاب گردید - پستر بنابر جهتے مورد عتاب گشته چندے از دولت کورنش مهجور ماند - و بتازگي در سال بیست و ششم بادراک ملازمت ناصیهٔ سعادت بر افروخت - و بحکومت لاهور تعین گشت - و در سال سي ام عزل یافت - و پس ازان بصاحب صوبگی ملتان کمر عزیمت بر بست - و بعد ازان باز بنظم صوبهٔ لاهور معین گردید - و در سال چهل و یکم معزول گشته استعفای نوکري نموده در دار الخلافه منزوي و موظف گردید *

در سال چهل و پنجم بشوق ملازمت در مقامات کهتانون (که در نزدیکیهای قلعهٔ پرناله است) بحضور رسیده روزے چند مشمول مراحم خسرواني بود - (چون مزاج طرفین بے نیاز و باهم ناساز افتاده از هیچ جانب تکلیفے بمیان نیامد) عنان مراجعت بگوشهٔ انزوا تافت - و ازان باز در دار الخلافه طرح اقامت ریخته بفراغت و آسودگي مي گذرانید - و از اندوختهها حویلي و دکاکین خرید - خرچ هم

داشت - و خالي از كمال نبود - خود را صوفي مي گرفت - و همه اوست مي گفت - و درين امر مبالغه مي نمود - نواب آصف جاه (كه در عهد بهادرشاه روزے چند در دار الخلافه گوشه نشين بود) خود مي فرمود - دران آوان بخدمت مكرم خان رفته استفاده ميكردم - در زمان محمد فرخ سير بسير عدم قدم برداشت - لاولد بود - عبيد الله خان نامي متبناى او مشهور است - سيد حشمت الله خان (كه درين ايام از جانب آصف جاه بوكالت دربار پادشاهي متعين است) پسر اوست *

[چون اكثر بطالت به مهوسي و كيميا دوستي مي كشد - و بسيار ديده شد كه اين شغل سراپا اميد در رفع بيكاري اثرے دارد] مكرم خان هم ازين سودا خالي نبود - در اواخر عهد خلد مكان طرفه واقعهٔ رو داد - كه از سوانح (۲) بعرض پادشاه هم رسيد - و خواص خان در تاريخ خويش آورده - كه من از شخصے (كه از جانب محمد يار خان ناظم دهلي جهت تحقيق اين خبر نزد مكرم خان رفته و زبانىء خودش اصغا نموده) شنيدم - چون خالي از اعتماد نبود ثبت مي افتد - پس ازان (كه خان مذكور بتلاش كيميا شهرت گرفت - و كارخانهٔ دستكاري گرم گرديد) فقيرے

(۲) نسخهٔ [ج] سوانح نگاران *

مرتاض مشايخانه سر و شكل آمد - و براستي و بے نيازي خود را وا نمود - و نهايت باحتياط ظاهر كرد - كه من مريد (۲) قدوة الواصلين زبدة العارفين حضرت غوث الثقلين ام - و بعلم صناعت مبشر شده ام - و مأذونم بتعليم شما - و بفريب كاري (۳) (چندان افسانه و افسون دميد - و بمزوري مكرر قدرے طلا را با دستكاري دو چند بنظر در آورد) كه مكرم خان بوی گرويد - و هر چند درين مدت تكليفي و تواضعي ميكرد اصلا اعتنا نمي نمود - و از جميع تنعمات (۴) محترز بوده بمقدار كمے از چيزهاے سهل بسند داشت - و هرگاه ذكر تعليم بميان مي آمد بروز رخصت مي انداخت - تا آنكه روزے گفت ديگے بسيار كلان آوردند و تا دهنش يک ته اشرفي و يک ته پل (۵) سياه بالاى هم چيدند - و بگل حكمت گرفته آتش بر افروخت - چون ثلثے از شب گذشت آوازے مهيب ازان ديگ بلند شد - آن غدار دست افسوسے برهم زده گفت خيلے نقصان بعمل راه يافت - بريختن خون كودک سياه چرده جبر و اصلاح آن ميشود - مكرم خان گفت چگونه مجوز سفک خون ناحق توان شد - از سر بايد گرفت (۶) -

---

(۲) نسخهٔ [ا] من مريد حضرت غوث الثقلين ام - (۳) نسخهٔ [ب] پيشرو شده ام - (۴) نسخهٔ [ا] منعمات - (۵) نسخهٔ [ب] پول سياه - (۶) نسخهٔ [ج] بايد گذشت ٭

فقیر بهم بر آمده گفت از شما می شود(۲) - چند اشرفی را گرفت و بیرون رفت - و بعد دو ساعت طفلی گرفته آورد - و بدست خود بر حلق او کاردے رانده قطرهٔ چند از خونش بر آتش ریخت - صدا فرو نشست - و آن مذبوح را بر خس و خاشاک بر تافت - زمانی نگذشت که مردم کوتوال با مشعل و غوغا رسیده بوقها بآواز در آوردند - که فقیرے دزد طفل بیچارهٔ را همین ساعت بر داشته درین کوچه آمده و ازین خانه در نگذشته - آنرا گرفته بدهید(۳) که مادر و پدر آن مظلوم بے طاقتی می نمایند - مکرم خان مضطر گردیده از ترس بدنامی هر چند بزر خطیر تطمیع می نماید دست از شور و غوغا و تقاضا بر نمی دارند - و آن محتال نیرنگ ساز ابرام دارد که چرا زر میدهند - مرا حواله نمایند - چه خواهند کرد - و بعد اللّتیّا و الّتی آن شعبده باز خود بر آمده گفت - اینک حاضرم - پیادها دست و پایش بسته سیلی زنان بردند - مکرم خان در زیر درخت (چکنم)(۴) نشسته گاهے انگشت حیرت بدهن دارد و گاهے دست ندامت بدندان میگزد - همین که سپیدهٔ صبح دمید کسے را پی استفسار احوال فقیر فرستاد - اصلا ازان هنگامه نشان نیافت - از اهل محله جویان

---

(۲) همچنین در هر سه نسخه - (۳) نسخهٔ [ا - ب] بدهند - (۴) همچنین در هر سه نسخهٔ -

و پرسان شدند - هيچ كس چيزے نگفت - ازان مذبوح خبر گرفتند - نيافتند - حيرت بر حيرت مي افزود - بهتر آتش ديگ سرد نموده چون كافتند بجاى اشرفي سنگريزه يافتند - هركه از خان مذكور مي پرسيد ميگفت بهاى تماشائے بود كه ازو ديدم *

* مير ويس غلزي (۲) *

غلزي قومے ست از افاغنه - اينها در نواح زميداور سكونت دارند - در سلطنت شاه سلطان حسين صفوي (كه گرگين خان والئ گرجستان (۳) بيگلربيگئ قندهار بود) گرجيه بهمراهئ او دست تسلط بر افاغنه دراز كردند - مير ويس (كه رئيس قوم خود بوده) ببارگاه شاهي بنابر تظلم و فرياد شتافت - چون مزاج شاه قسمے حليم و سليم افتاده بود كه شب و روز جز صحبت علما كارے نداشت - از سياست (كه لازمهٔ رياست است) دست بردار گرديده خوني را بمدعي نمي سپرد - و ديت قصاص از سركار خود مي داد - لهٰذا سستئ عمل بادشاه هيبت از قلوب راه يافته هيچ كس مطاوعت احكام شاهي نميكرد تا بدان ديگران كه پردازد - لهٰذا مير ويس بمشاهدهٔ اين احوال راه مكهٔ معظمه (زَادَهَا اللّٰهُ تَشْرِيفًا) پيش گرفت - و پس از معاودت ازانجا بوطن رسيده در

---

(۲) در [تاريخ ايران] غلزائي - (۳) نسخهٔ [ب] برجستان *

صدد نابو بوده در سنهٔ (۱۱۲۰) هزار و یک صد و بیست هجري هنگامی (که گرگین خان بقصد تنبیه کاکري در مقام ده سنج بیرون قندهار بود) برو ریخته اسیر گردانیده کارش باتمام رسانید - و در قندهار مستقل شده عرضداشت با کلید طلا پیش خلد منزل ارسال داشت - و اظهار رسوخ نمود - پادشاه مزبور [که خواهش موافقت پادشاه ایران داشت - و برای رفع کدورتی (که ما بین خلد مکان و شاه عباس ثاني بنابر نا رسائی تربیت خان ایلچی هندوستان بمیان آمد) (۲) توطیه ها مي انگیخت] صلاح وقت دانسته او را بمنصب پنج هزاري و خطاب پادشاه نواز خان بر نواخته سند قلعه داری قندهار فرستاد - و بدست تجار بشاه سلطان حسین پیغام داد - که افغان نمک بحرام سلوک نالایق بآن درگاه بعمل آورده - مي باید آنچه لازمهٔ کیفر او باشد زود بدان پردازند - و از کمک اینجا خاطر جمع دارند - شاه سلطان کیخسرو خان برادر زادهٔ گرگین خان را با فوجی جانب قندهار تعین ساخت - او آمده بمحاصره پرداخته از سوء تدبیر مقتول گشت - بعد ازان محمد زمان خان شاملو قورچي باشي بدین کار دستوري یافت - اتفاقاً تا وصول بدان جا در عرض راه کاسهٔ عمرش لبریز گردید *

(۲) نسخهٔ [ب] بمیان آمده بود *

ميرويس هشت سال راتق و فاتق مهمات آنجا بوده گوشهٔ فنا گزيد - و پس ازو برادرش عبد العزيز بر سرير حکم راني نشست - و بعد يک سال محمود پور مير ويس با چند کس از حواشيِ او ساخته او را بقتل رسانيده رايت حکومت بر افراشت - و [چون در هرات هنگامهٔ ابدالي (که شيعه ايست از اقوام افغان) بلند شد] عبد الله خان ابدالي با پسر خود اسد الله (که بهمين مظنه چندے در هرات عباس قاي خان شاملو حاکم آنجا مقيد داشت) از محبس گريخته باجتماع جمعيت پرداخته اول قلعه اسفرار را بتصرف آوردند - و در سنهٔ (١١٢٩) هزار و يک صد و بيست و نه هجري بادغ هرات را گرفتند - و اسد الله بر قلعهٔ فراه (که بتصرف غلزيان بود) بغفلت تاخته متصرف شد - بعد از چندے محمود غلزي بقصد استرداد فراه شتافته ما بين فراه و زميداور (٢) با اسد الله بجنگ پيوسته نامبرده را بقتل رسانيد * ع *

* اسد را سگ شاه ايران دريد *

تاريخ (٣) اين واقعه است - ازان (که قلعهٔ مزبور استحکام داشت) بقتل اسد الله اکتفا نموده بقندهار معاودت نمود - و آنرا از جلايل خدمات شموده بشاه سلطان حسين

(٢) نسخهٔ [ج] زمينداور - (٣) يعني سنه هزار و يکصد و سي و دو *

معروض داشت - و استدعا کرد که موکب شاهي ازان
طرف جانب خراسان رکضت نماید - من هم سمت هرات
میروسم - ارکان سلطنت تدلیس او را قرین صدق انگاشته
محمود را به صوفیء صافي ضمیر ملقب و به حسن قلي خان
مخاطب گردانیدند - و قندهار باو مسلم داشته خلعت
و شمشیر برای او فرستادند - محمود به بهانهٔ تنبیه ابدالیء
هرات بسیستان رسید - درین ضمن بکرمان شتافته نه ماه
(۲)
بضبط آنجا پرداخت - پستر باستماع هنگامهٔ بیجن سلطان
لکزي ساکن فراه (که او را در قندهار نایب کرده بود -
و او میدان خالي دیده باتفاق چند کس افاغنهٔ دروني را
کشته خود هم بر دست افغانان بیروني مقتول گردید)
بقندهار معاودت نمود - سال دیگر بر سر کرمان رفت - و
قتل و غارت موفور نمود - مردم قلعه ناچار بقبول پیشکش
تفویض قلعه بر انجام کار اصفهان موقوف داشتند - محمود
غازي اقبال این معني نموده عازم اصفهان شد - بچهار فرسخیء
اصفهان رسیده با فوج شاهي مقابله بوقوع آمده آنها را
شکست داد - تمامیء توپخانه و اسباب اهل اردو بتصرف
آورد - پس ازان متصل اصفهان رفته مطابق سنهٔ (۱۱۳۴)
هزار و یک صد و سي و چهار هجري شروع در محاصره نمود -

(۲) همچنین در دو نسخه ٭

و کار بر مردم آنجا قسمے تنگ ساخت که نوبت به اکل میته رسید - ارکان دولت شاهي بدادن شهر مصمم گردیده یازدهم محرم سنهٔ (۱۱۳۵) هزار و یک صد و سي و پنج هجري شاه را پیش او برده تاج خسروي را بر سر افغان مذکور زدند - همان وقت مردم بضبط خزاین و کارخانجات تعین نموده خود هم داخل شهر گشت - و خطبه و سکه بنام خویش کرد - و بسیارے از امرای روشناس و تمام اولاد و احفاد صفویه را از هم گذرانیده - و شیراز را بتصرف آورده قریب بدو سال در اصفهان و غیر آن لوای فرمان فرمائي بر افراخت - پس ازان عارضهٔ جنون و فالج بروطاري شده از کار باز ماند - دوازدهم شعبان سنهٔ (۱۱۳۷) یک هزار و یک صد و سي و هفت هجري اشرف ابن عمش از گوشهٔ خفا بر آمده کار محمود باتمام رسانیده نوبت سلطنت بنام خود نواخت - در عهد خود کرمان و یزد و بنادر و قم و قزوین و طهران تا پول کربي (که سرحد عراق و خراسان است) بقبضهٔ اقتدار در آورد - و سال سیوم سلطنت او ایلچي از جانب سلطان روم پیغامهاي درشت متضمن کناره گزیدن از فرمانروائي رسانید - او جواب بزبان تیغ داده سر شاه سلطان حسین را (که در اصفهان مي بود) از تن جدا ساخته نزد ایلچي فرستاد - لهذا افواج روم بمقابلهٔ او

آمده جنگ رو داد - و آخر رومیان شکست یافته بمصالحت پرداختند - بعده با نادر شاه سه بار بمقابله پرداخت - و هر بار هزیمت یافت - آخر جانب شیراز رفت - و جا نیافته متصل قندهار (که بنابر کشتن محمود روی رفتن آنجا نداشت) رسیده عزم بلوچستان نمود - حسین برادر محمود غازي باستماع این معني ابراهیم نام غلام خود را با فوجی بر سر او فرستاد - ابراهیم باو رسید - و اشرف بضرب تفنگ ابراهیم سنه (۱۱۴۲) هزار و یک صد وچهل و دو هجري به نیستي سرا رو کرد - حسین مزبور چندے در قندهار بود - آخر قلعهٔ مذکور بتصرف نادر شاه در آمد *

* محمد یار خان *

پسر میرزا بهمن یار اعتقاد خان است - آن پدرے را چنین پسرے شاید - بل در استغنا و بے نیازي ازو هم گذرانید - هیچ مناسبتے باهل روزگار نداشت - هرچند بدنیا پشت پا میزد بیشتر دست خواهش بدامنش آویختے - و هر قدر دست رد بر سینهٔ دولت مي کشید دست زنان رو بر آستانهٔ او مالیدے - (اگرچه پدرش ایام زندگي را آزادانه صرف عیش و عشرت ساخته بلهو و لعب گذرانید) اما این در عین صحو و هوشیاري و پاس قاعده داني و حفظ ضوابط بیش ازو آسودگي و فراغت اندوخت - کمتر لعب ملازم پیشگي

کشید - در آغاز حال سال دوازدهم عالمگیری (که هنوز پدرش زنده بود) بمنصب چهار صدی (۲) نو سرافراز شده بصبیهٔ میرزا فرخ فال عم خود [که پسر کوچک یمین الدوله آصف جاه است که (از بس فربهی و تنومندی منزوی بوده) بروز اعیاد و جشن باریاب سلطنت گشته بعطیه و انعام پادشاهی ادخار جمعیت می نمود] کد خدا شد - در سال بیست و یکم بداروغگی زرگر خانهٔ سرکار والا امتیاز یافت - و بستور داروغگی قور خانه نیز ضمیمه گردید - و رفته رفته به میرتوزکی عزت اندوخته بخدمت عرض مکرر نیز اختصاص گرفت - و پس ازان بداروغگی غسلخانه اعتبار افزود - اما از خویشتن داری و تن آسانی یک ماه و دو ماه بدربار نمی رفت - تا آنکه بیش منصبی ذو الفقار خان نصرت جنگ (که بسرفوجی نام بر آورده همواره در جلدوی مالش اشقیا و تسخیر قلاع دکن اضافه‌ها یافته - با وصف آنکه او هم به تکرار اضافه‌ها بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار رسیده) در عالم هم چشمی و هم سری نتوانست گوارا کرد - از جا در آمده استعفای نوکری نمود - و بران اصرار ورزید - بپادشاهزاده محمد اعظم شاه حکم شد که او را مستمال نماید - شاهزاده هرچند گرم التفاتیها بکار برد اصلا فریفته

(۲) در [مآثر عالمگیری] محمد یار راد اعتقاد خان چهار صدی نو سرافراز شد *

و ثمره نگشت - و گفته فرستاد که نوکري من درين مرتبه نيست که به ميانجي گري شما اصلاح پذيرد - شاهزاده بر آشفته در حضور گلهٔ بسيار کرد - پادشاه فرمود که مي خواهد که بمکان قلعه بفرستم - چون اين خبر باو رسيد عرضي نمود که همه مردم را بر طرف کرده ام بيجاپور نزديک است اگر مکانے از مکانهاي قلعه مرحمت شود رفته محفوظ بنشينم - بموجب حکم از کلکله بآنجا رفته نشست - و پادشاه هم متعاقب به بيجاپور آمد (چون ظاهر شد که هيچ گونه دل نهاد نوکري نيست) برخصت دار الخلافه مجاز گرديد *

اتفاقاً در همان ايام پادشاهزاده محمد معظم بجانب اکبرآباد مرخص شده بهم قافلگي ايشان روانه شد - هرگز در راه شاهزاده را نديد - حتي که از پيش خيمهٔ او گذشت - بر نيامد - بشاهجهان آباد رفته بر در پوستهٔ آزادي و استغنا مشق استقامت مي نمود - چند ماهے به بيکاري بر نيامد که بختياري و اقبال ياوري کرد - در سال چهلم سنهٔ (١٠٠٨) هزار و هشت هجري از پيشگاه سلطنت و جهانباني بارسال فرمان صوبه داري دار الخلافه از انتقال عاقل خان خوافي دامن مقصود بدست افتاد - و چهرهٔ مطلوب بنظر آمد - باضافهٔ پانصدي پانصد سوار بر مدارج منصب

سه هزاری دو هزار سوار تصاعد نمود - و در سال چهل و ششم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار و عطای نقاره کوس اعتبار و افتخار نواخته فوجداری مرادآباد (که جز به نوئینان والا مرتبت تفویض نیابد) بانضمام صوبه داري مفوض گشت - و پس از واقعهٔ نا گزیر خلد مکان (چون بهادر شاه از پیشاور بسه منزلی دار الخلافه رسید) منعم خان را (که دران وقت خطاب خان زمانی یافته بود) باستمالت خان مزبور پیش فرستاد - [اگرچه محمد یار خان بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده حسن یار خان پسر خود را مع کلید قلعه و نذر مبارکباد سلطنت همراه خان زمان فرستاد - و بایصال سي لک روپیه نقد و هشتاد لک روپیه را نقره آلات (که بجهت سرانجام لابدي گرفتند) تن در داد] اما خود باظهار بیماری خفقان در قلعه فروکش نمود - و پس از جلوس بهادر شاه (با وصف آنکه آصف الدوله اسد خان باقامت دار الخلافه مامور شد) کار نظامت و نگاهبانی قلعه بخان مشار الیه مقرر بود - (چون نوبت سلطنت بجهاندار شاه رسیده - و از لاهور عازم دار الخلافه گشت) او تا اغراباد باستقبال شتافته (۲) همان روز در نیمدت آصف الدوله را هم دید - و بحویلی

(۲) نسخهٔ [ج] نیمله ٭

پیش آمده نشست - ذوالفقار خان (که دران وقت وزیر اعظم هندوستان بود) مکرر بدیدنش رفت - و نظر بر رویهٔ او (که هیچکس در حضورش بسلاح نمي رفت) جمدهر از کمر وا کرده رفتے - روزے (که پادشاه محمد فرخ سیر بهم عنانئ فتح و ظفر داخل شاهجهان آباد شد) در نفس شهر سر سواري ملازمت در یافته از بیرون قلعه بخانهٔ خویش برگشت - هرچند آمد و رفت دربار نداشت اما بنام صوبه داري گاه بیگاه مقدمات جز باو رجوع مي شد - و دران هنگام (که محمد فرخ سیر از تسلط سادات بارهه بجان آمده در صدد پیش آمد امرای عالمگیري شد) خانساماني را از انتقال تقرب خان شیرازي بابرام و سماجت بدو تکلیف نمود - بشرط عدم آمد و رفت دربار قبول نمود - گاهے کَیْفَ مَا اتَّفَقَ پیش پادشاه مي رفت - و هرگاه بکچهرئ خانساماني رفتے فرود نیامده پالکي سواره دستخط میکردے - و برای پالکي ستونها نصب کرده بودند - دیانت دار و صاحب دقت بود - بعد از فرخ سیر هرچند کارے نداشت اما جاگیرش تا آخر عمر بحال بود - در عهد خسرو زمان محمد شاه پادشاه هم در سه مرتبه بطلب باریاب پادشاهي شده - بوقت موعود داعئ حق را لَبَّیْک اجابت گفت - غیر از حسن یار خان (که در جواني

در گذشت) پسرے نداشت - صاحب خزانه و املاک بود - و حویلي و دکاکین بسیار در دهلي داشت - مردم در وجه کرایهٔ آن مبالغه ها دارند *

* میر جمله خانخانان *

عبد الله (۲) نام مرد ملائی بود توران زا - کسے بزبانیٔ خود او نقل میکرد - در ایامے (که در وطن خود بتحصیل علم اشتغال داشت) روزے بر سبیل تفنن با جمعے بسیر باغچهٔ بیرون معموره رفت - ناگهان فوج اوزبک بآئین تزاقي در رسیده انتشار دران مجمع انداخت - او از دیوار باغ فرود آمده راه هندوستان گرفت - چون زاد سفر همراه نداشت بتصدیع کلي طئ مسافت میکرد - در عهد خلد مکان (که بدین ملک رسید) ابتدا تعلقهٔ قضای جهانگیر نگر عرف ڈهاکه مضاف صوبهٔ بنگاله یافت - پستر قاضئ بلدهٔ عظیم آباد پتنه گردید - و در ایامے (که محمد فرخ سیر به پتنه رسیده بر تخت نشست) او ساز موافقت با مزاج پادشاه کوک ساخته همراهئ رکاب گزید - و پس ازان (که با جهاندار شاه جنگ نموده فیروزي نصیب شد) او بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار و خطاب میر جمله خانخانان معظم خان بهادر مظفر جنگ سربلندي اندوخت *

---

(۲) نسخهٔ [ب] عباد الله ‌•

اگرچه بظاهر داروغگی دیوان خاص و داروغگی ڈاک داشت
اما بمحرمیت فرق الفرق اختصاص گرفته دستخط پادشاهي
باختیار او قرار یافت - ازانجا (که مغل عجول طبع یک
دفعه باین دولت عظمی رسیده بود) از تسلط سادات بارهه
(که پیش حسن خدمت خود گفتهٔ هیچیک را بخاطر
نمي آوردند) بدر حسد زده از جانب آنها یک را ده ساخته
به پادشاه میرسانید - و از کشته شدن ذوالفقار خان و
هدایت الله خان و دیگر مردم نام او بسیاست و غمازي
بر آمد - و این معني باعث کشیدگی خاطر سید عبد الله
خان و حسین علي خان گشته از آمد و رفت دربار پای
کشیدند - سال دوم جلوس محمد فرخ سیر (چون نظم
دکن بامیر الامرا حسین علي خان تعلق گرفت) او برفتن
دکن راضي نمي شد - تا آنکه میر جمله بصوبه داری پتنه
سرفراز گردیده مرخص شد - و بدانجا رسیده (چون فوج
بسیار و بیش قرار نگاه داشت) از عهدهٔ طلب بر آمدن
متعذر گشت - بنابران سراسیمه شده مخفي در پالکی
پرده دار نشسته روانهٔ حضور گردید - دران وقت (که در حضور
برهمی صحبت سادات رو داده هر روز به بد مظنگي
مي گذشت) پادشاه اورا رو نداد - ناچار پیش سید عبدالله
خان رفته بعجز گرائید - او حمل بر تزویر نمود - و مردم

نگاهداشت او از عقب رسیده هنگامهٔ تقاضای طلب خود کردند - ناچار خانهٔ محمد امین خان بهادر رفته پناه جست پادشاه نظر برفع فساد او بکمی منصب چشم نمائي کرده تعینات صوبهٔ پنجاب ساخت - و طلب مردم او از سرکار پادشاهي دهانید - (۲) پس از دستگیر شدن آن پادشاه او پیش سادات باره آمده بخدمت صدارت کل چهرهٔ عزت بر افروخت - اما مثل سابق اعزاز و وقار نداشت - در عهد فردوس آرامگاه درگذشت - در صوبه داری پتنه از مغلان همراهی او ظلم کلي بر رعایا و سکنهٔ آنجا گذشت - و خود هم طریقهٔ رحم و مروت و عاقبت اندیشي نداشت - با اینهمه در اجرای کار هرکه با او (۳) رجوع مي نمود مبادرت میکرد *

* مرحمت خان بهادر غضنفر جنگ *

میر ابراهیم نام پسر امیر خان (۴) کابلي ست - سال چهل و هشتم جلوس خلد مکان از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سوار علم کامیابي بر افراشت - و در وقت محمد فرخ سیر بفوجداري و قلعداری ماندو مضاف صوبهٔ مالوه مقرر گردیده به تنبیه و تادیب متمردان آن زمین پرداخته نامی بمردانگي بر آورد - در اواخر عهد پادشاه مزبور [که حسین علي خان

(۲) یعنی شهید مرحوم محمد فرخ سیر بادشاه - (۳) نسخهٔ [ج] باو -
(۴) نسخهٔ [ا] پسر امیر خان کابل است *

از دکن روانهٔ دار الخلافه شد (با آنکه او سر راه بود) بنابر وفور غیرت [یا نظر برین که پادشاه را از خان مذکور خوش نمي دانست] بعذر تمارض ملاقات نکرد - حسین علي خان بعد رسیدن بحضور او را معزول ساخت (۲) - و برای دهانیدن عمل بمنصوب بنظام الملک آصف جاه (۳) (که دران ایام ناظم مالوه بود) نوشت - آصف جاه اورا معقول کرده از قلعه طلب داشت - و چون روی رفتن بحضور نداشت بقلعه داري سرونج وغیره محالات متعلقهٔ صوبهٔ مالوه معین گردانید - و چون در همان ایام آصف جاه عزیمت دکن نمود نامبرده هم همراهي گزیده با جمعیت شایسته خود را شریک ساخت - در جنگ سید دلاور علي خان سرداری دست چپ بنام او بود - ترددات نمایان نموده خود را برابر هراول رسانید - و اکثر راجپوتیه همراهی خصم درانجا کشته شدند - و در نبرد عالم علي خان نیز مساعی جمیله بکار برده دقیقهٔ از

(۲) در تاریخ مظفري] چون حسین علي خان بقصد دستگیر کردن محمد فرخ سیر از دکن روانهٔ حضور شد - و از آب نربدا عبور شده متصل قلعهٔ ماندو واقع صوبهٔ مالوه (که مرحمت خان خلف امیر خان کلان بقلعه داري و فوجداري آن ضلع مامور بود) رسید - مرحمت خان بنابر توهم ناسازي مزاج حسین علي خان خود را پیش او نتوانست رسانید - ازانجا که بغض و عداوت این حرکت در دل حسین علي خان متمکن بود وقتیکه زمانه جام موافقت بکام هر دو برادر پیمود جاگیر مرحمت خانرا ضبط نمود - (۳) یعني خواجه قلي خان ¤

زد و خورد فرو نگذاشت - و پس از فتح از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری پنج هزار سوار و خطاب مرحمت خان بهادر غضنفر جنگ و تقرر صوبه داری برهانپور از همگنان تفوق جست - و با راولان خاندیس بتنبیه پیش آمده ترددات نمایان نمود - اما (چون فریاد ظلم کارپردازانش به آصف جاه رسید) عوض نظم خاندیس فوجداری بگلانه با بحالی جاگیر چهارده لک روپیه بنام او قرار یافت - او دلنهاد نشده باستماع استقلال فردوس آرامگاه و برهم خوردن مقدمهٔ سادات بارهه بحضور شتافته چندے بفوجداری میواب و بهتر به صوبه داری پتنه سرمایهٔ مباهات اندوخت - و وقت موعود در گذشت - پسرش بقاء الله خان (که داماد میرزا محسن برادر ابو المنصور خان صفدر جنگ بود) مدتها بنیابت خان مزبور حراست آله آباد سرانجام مي داد - و در هنگامهٔ احمد خان بنگش سر رشتهٔ تحصن از دست نداده قلعه را از تصرف افاغنه نگاهداشت . *

* مرحوم مبرور محمد کاظم خان مغفور *

جد امجد بلا واسطهٔ راقم سطور است - (چون والد بزرگوارش میرک معین الدین امانت خان به روضهٔ رضوان نقل فرمود) پادشاه حق شناس قدر دان خلد مکان هریک از اخلاف ذي اوصاف و منتسبان سعادت توامان آن ستوده خصال

خیر مآل را در خور حال به افزونی مناصب و عطای خدمات کامیاب امانی و آمال نمود - آن نو نهال چمن سیادت در ریعان شباب باضافهٔ منصب سرافراز شده نخست به بیوتاتی صوبهٔ بیجاپور و پستر بفوجداری جالناپور صوبهٔ خجسته بنیاد بانضمام پرگنات دیگر سرمایهٔ عزت اندوخت - و دران ایام (که سواد برم پوری (۲) اقامت جای معسکر پادشاهی بود) بدیوانی دار السلطنت لاهور رخصت یافت - خانه زاد شناسی و خانه زاد پروری را دران وقت طرفه روز بازار بود - گویند (چون دران روزها خان مشار الیه به باده گساری و صهبا کشی اعتیاد داشت) یکی از نبایر وزیر خان شاه جهانی (که سوانح نگار دار السلطنت بود) در افراد سوانح کشف حال نمود - داروغهٔ ڈاک آنرا بجنس از نظر پادشاه گذرانید - پس از مطالعه به ارشد خان پزنهٔ او (که دیوان خالصه بود) مستفسر بیان واقع شده فرمود - که از اولاد امانت خان امثال این امور مستغرب و مستبعد می نماید - اما نگارنده نیز خانه زاد است - بعد تامل (با آن همه تشرع و احتسابی که داشت) بمحض حسن ظن بحال پدرش و حقوق نیکو خدمتی آن مرحوم بداروغه ارشاد شد - که در جواب

(۲) در [بعضی نسخه] برهم پوری - و در [مآثر عالمگیری] برهم پوری و برهمن پوری مسمی به اسلام پوری *

بگویند که هر دو خانه‌زاد اند - نباید که خانه‌زاد در حق خانه‌زاد چیزهای مستقبح و ناپسند بحضور نویسد *

و [چون شاهزادهٔ محمد معز الدین نخستین پور پادشاهزادهٔ محمد معظم بهادر شاه (که رهگرای صوبهٔ ملتان بود) وارد شهر گردید] خان مزبور بادراک ملازمت شاهي شرف اندوز شده بفراوان عواطف و مهرباني و وفور اکرام و قدرداني اختصاص گرفت - بدو سه روز در خور ساز صحبت بمرتبهٔ کوک گشت و نقش توافق چنان درست نشست که شاهزادهٔ بالحاح و اقتراح خواهان موافقت او شد - مکرر استدعای این معني بحضور عرضه داشت - از پیشگاه خلافت و جهانباني دیواني صوبهٔ ملتان و تتهه و مَا يُضَافُ اِلَيْهِمَا از بهکر و سیوستان و غیر آن ضمیمهٔ دیواني فوج بنام آن راستي منش تفویض یافت - چون به ملتان شتافت ازانجا (که مزاج طرفین بدوام تجرع و ادمان شرب آشنا بود) جنسیت علت ضم گردید - و اتحاد مشرب خصوصیت افزود - بمجالست بزم خاص و محرمیت تام امتیاز اندوخت - و با این همه بدستور دیگر عمدهای آن دولت (که مجي و ذهاب مستورات خویش را در محل شاهي ناگزیر امارت خود مي دانستند) با آن (که یک شبانه روز شاه در باغ حویلي آن بزرگ هم با پرستاران خاص بطریق سیر قدوم فرمود) با وصف ایما مجوز آن امر

غير مستحسن نگرديد - و در مهم بلوچ (که از کارهای
دست بستهٔ شاهزاده بود - و حضرت خلد مکان بدان نازش
مي نمود) پس ازان (که افواج آن بومي مستاصل گرديد -
و شيرازهٔ جمعيت آن قوم از هم پاشيد) شاهزاده خواست
که فوجے با يکے از مقربان بر سر مامن و مسکن آنها
تعين کند - اکثرے سر باز زدند - آن صداقت کيش بامر
ولي نعمت خويش بلا اهمال پا برکاب استعجال گشت -
آن طايفهٔ نيک اعتقاد بمحض ادب سيادت با وجود قدرت
و توانائي چهره نا شده اسباب و امتعه بجاى خود گذاشته
راه فرار سپردند - چون از نوشتهٔ شاهزاده بعرض سلطاني رسيد
بافزايش منصب و خطاب خاني ناموري اندوخت - و پس
ازان [که عالمگير پادشاه بسفر ناگزير عالم بقا شتافت - و
شاهزاده بهمراهئ پدر عالي قدر [که از بلدهٔ پيشاور بجنگ
برادر خود محمد اعظم شاه (که هر يک بمقتضاى وقت
سکه و خطبه بنام خويش آراسته بود) رايت عزيمت
افراشت] در ملتان خان مشار اليه را به نيابت صوبه داري
گذاشت - و پس از عزل (چون بلاهور رسيد) ازان (که
خلد منزل بدکن متوجه شده بود) بنابر دوردست ها
نتوانست سفر گزيد - دو سه سال کما بيش دران بلده
به بيکاري گذرانيد - و بے مداخل مخارج زياد (که لازم

در لقمندیها ست) کشید - و ازانجا [که دیانت و امانت
(۲)
بعضی بعیط به صرافت بے شایبهٔ لوث و لبس داشت
و بیشتر ماحصل تیولش بصرف ارباب نشاط و طرب (که
هر صنفی از اصناف آن مشاهره یاب بود) در مي آمد]
درین ایام زرے [که از وجوه جاگیر و نقدی پسران (که
هم منصب پادشاهي و منصب شاهي داشتند) فراهم آمده]
(۳)
بمصارف در آمد - و (چون در مقام سادهورا مضاف
سرهند بملازمت پادشاهي و شاهي استسعاد نمود) به تیول آباد
صوبهٔ پنجاب و بخشیگری دوم شاهزاده (که به جهاندار
شاه ملقب شده بود) مواد افتخار اندوخت - و بعد
ازان (که نوبت سلطنت هندوستان به جهاندار شاه رسید)
اگرچه به منصب چهار هزاري پایه افزای اعزاز گردید -
اما از استغناے فطري و بے پروا مزاجي و عدم مساس
به مرسومات زمانه سازان به پیش آمد نوآمدهای نا شناسا
و کینه وری کوکلتاش خان (که همیشه در پردهٔ دوستي
کار شکني ها میکرد) فتح الباب از رفاه و مکنت رو ننمود -
بلکه از رهگذر نا قدر داني و افسرده دلي بقطع سلسلهٔ
آمد و رفت دربار و انقطاع مجری و سلام انجامید - روزے

(۲) نسخهٔ [ا] لب ولبس - (۳) نسخهٔ [ج] شاه دهورا و در [بعضی
نسخه] شاه دره *

در دار الخلافه كَيْفَ مَا اتَّفَقَ سر سواري دوچار پادشاه شد - و سوابق الطاف بر سر پرسش هاي تفقد آمود آورد - و از بے کاري و پريشان حالي تاسف و تلهف نمود - و تعيير و سرزنش (که بايست) بکار کوکلتاش خان رفت - تجويز صاحب صوبگي گجرات و لاهور بميان آمد - ازآن (که ارتشا و کارسازي را روز بازار و مير و وزير را با داد و ستد سر و کار بود - و مزاج آن متدين واقعي ازين چيزها بر بيگانه) چگونه در گيرد - آخر کار ناچار بقلعه داري ارک لاهور بصدد افتاد - چند ماهے نگذشت که گلے ديگر شگفت - و سرير آرائي فرخ سير رعب افزاي دور و نزديک گشت - نزديک بود که بعلت ديرين رفاقت جهاندار شاه دست زد عتاب پادشاهي شود - پيش آگهي و اشراف قطب الملک (که چندے در ملتان تعين بود - و بر حقيقت حال وقوف داشت) بفرياد رسيد - بعرض رسانيد که مشار اليه (چون از اخذ و جر و حيف و ميل اجتناب مي ورزيد) باستمزاج شاهزاده کارها را به اختيار کوکلتاش خان وا گذاشته خود بنامے خورسند بود - لهذا آن بليه از سر وا شد - در اواخر عهد آن پادشاه (چون اعتقاد خان فرخ شاهي بقرب و منزلت سلطاني اوج پيماي اعتبار گشت) بقدم آشنائي و سابقهٔ تعارف (که او هم جهاندار شاهي بود) ديواني

صوبهٔ کشمیر (که تن آسانان عیش گزین را گوشه ایست روح افزا و فضائی ست دلگشا) بنام آن عشرت گرا نامزد نمود - و [چون هنگامهٔ مهتوی خان (که در احوال میر احمد خان ثانی نایب ناظم آن صوبه بتفصیل رقم زدهٔ خامه شده) آشوب آمای آن خطه گردید] اگرچه زورق حالش دران چار موجهٔ بے تمیزی (که سفاین احوال اکثر متصدیان پادشاهی در گرداب خواری و ذلت افتاد) بکنار سلامت ماند کار پردازان حضور در ذیل اهل خدمات آنجا بپایهٔ عزل در آوردند - پس ازان بدهلي آمده سالے چند به بیکاری و بے جمعیتی گذرانیده در سنهٔ (۱۱۳۵) و هزار یکصد و سی و پنج (که سن شریف او از عشرهٔ ششم فراز تر شده) رخ بر فتوحش بفردوس برین خرامید *

پسر کلانش غفران مآب میر حسن علي والد ماجد محرر اوراق در آغاز بهار جوانی (که از نوزده سالگی بر نگذشته - و هنوز نهال آرزویش بشگوفهٔ مراد نشگفته) در بلدهٔ لاهور سنهٔ (۱۱۱۱) هزار و یک صد و یازده هجری گل زندگیش به آفت خزان اجل برگ ریز گردید - بعد از پانزده روز بیست و هشتم رمضان این نقش موهوم بر صفحهٔ هستی نمود بے بود نمود - اگرچه اعمام و برخی

(۲) - ترجمه اش عنقریب مي آید *

ذي ارحام اين اضعف عباد در لاهور اند اما بتقريب
در خورد ساير تبار و عشاير در حين حيات جد امجد سالي
(كه امير الامرا حسين علي خان بدكن نهضت فرمود)
وارد خجسته بنياد شده باقتضاى آب خورد پاتابهٔ غربت
گشوده لنگر اقامت انداخت - و بطول مكث سر مراجعت
نماند - دست از يار و ديار فشاند - و ناگزير پابند تاهل
گشته رو به ملازم پيشگي آورد - در سنهٔ (۱۱۴۵) هزار و
يک صد و چهل و پنج هجري از جناب نواب آصف جاه
بديوانيء صوبهٔ برار سرافرازي يافت - آن نسخهٔ برهم خورده
را نوخط شيرازهٔ رونق گردانيد - و آن گل پژمردهٔ از هم
ريخته را به آبيارى سعي از سر نو برنگ و بو آورد - حسن
تمشي و نيكو كارگذاري بر روى روز افتاده بر زبان حق
ترجمان آصف جاه گذشت - كه كارهاى فلانے نمكے دارد *

[چون دران هنگام (كه والاتبار گردون وقار عالم مدار
عالميان استظهار نواب نظام الدوله بهادر ناصر جنگ دَامَ اِقْبَالُهٗ
باقتضاى وقت بست و گشاد دكن پيش گرفت) حسن
اتفاق نگارندهٔ اخبار را هم باورنگ آباد كشيد] بتلثم بساط
فيض مناط آن جوان بخت جوان همت ابواب كامراني بر
رخ عقيدت خويش گشود - (هرگاه سابقهٔ رأفت ايزدي
بدستيارى يكے از پا نشستگان گوشهٔ خمول گرايد - و روشن گر

تقدير آئينهٔ روشناسي يکی از پشت بديوار ماندگان گمنامي را بر زدايد) هرآئينه مودات ظهورش شکرخانهٔ جلوهٔ شهود آرايد - چنانچه بے سلسله جنباني احدے آن والا قدر بے هنري مرا بهنر بر گرفته مشام بندگي ام را از شمامهٔ الطاف خاص معنبر گردانيد - و بدرجهٔ قرب و اعتبار بلا شريک و سهيم برآورده بمصاحبت و محرميت فوق الفوق اختصاص بخشيد *

و (چون حصول هر امرے در حلول وقت بود) بعد از چندے بديواني دکن و نيابت ديواني و خانه ساماني سرکار آصفجاه متعلقهٔ آن مملکت ممتاز فرمود - بسپاس داري آن نطاق هوا خواهي و خيرسگالي بر ميان کار داني و کار شناسي بسته کاربند کارهای مامورہ گرديد - و باحيای رسوم نياکان خويش ارتشا و پاره ستاني (که اهل روزگار حق السعي گويان حلال تر از شير مادر دانند) از قلمرو خاطر يک قلم قلم انداز کرده حرام و ناروا تر ساخت - ظاهر است که فرا گرفتن اين ملکهٔ رضيه بخوف و خشيت الهي بس نادر و کم ياب - بيشتر در اختيار آن جز استرضاي خاطر آقا و مزيد التفات او (که مستجلب جاه و افزايش قدر است) منظور و متصور نيست - آن هم درين دور فاسد رجوع عنقا گرفته است - از صد يکی اگر باين صفت متحلي ست در

ذي ارحام اين اضعف عباد در لاهور اند اما بتقريب در خورد ساير تبار و عشاير در حين حيات جد امجد سالي (كه امير الامرا حسين علي خان بدكن نهضت فرمود) وارد خجسته بنياد شده باقتضاى آب خورد پاتابهٔ غربت گشوده لنگر اقامت انداخت - و بطول مكث سر مراجعت نماند - دست از يار و ديار فشاند - و ناگزير پابند تاهل گشته رو به ملازم پيشگي آورد - در سنهٔ (۱۱۴۵) هزار و يک صد و چهل و پنج هجري از جناب نواب آصف جاه بديوانيء صوبهٔ برار سر افرازي يافت - آن نسخهٔ برهم خورده را نوخط شيرازهٔ رونق گردانيد - و آن گل پژمردهٔ از هم ريخته را به آبيارى سعي از سر نو برنگ و بو آورد - حسن تمشي و نيكو كار گذاري بر روى روز افتاده بر زبان حق ترجمان آصف جاه گذشت - كه كارهاى فلانے نمكے دارد *

[چون دران هنگام (كه والا تبار گردون وقار عالم مدار عالميان استظهار نواب نظام الدوله بهادر ناصر جنگ دَامَ اِقْبَالُهٗ باقتضاى وقت بست و كشاد دكن پيش گرفت) حسن اتفاق نگارندهٔ اخبار را هم باورنگ آباد كشيد] بتلثم بساط فيض مناط آن جوان بخت جوان همت ابواب كامراني بر رخ عقيدت خويش گشود - (هرگاه سابقهٔ رأفت ايزدي بدستياري يكے از پا نشستگان گوشهٔ خمول گرايد - و روشن گو

تقدير آئينهٔ روشناسی یکے از پشت بدیوار ماندگان گمنامي را بر زداید) هرآئینه مودات ظهورش شکرخانهٔ جلوهٔ شهود آراید - چنانچه بے سلسله جنبانی احدے آن والا قدر بے هنری مرا بهنر بر گرفته مشام بندگي ام را از شمامهٔ الطاف خاص معنبر گردانید - و بدرجهٔ قرب و اعتبار بلا شریک و سهیم بر آورده بمصاحبت و محرمیت فوق الفوق اختصاص بخشید *

و (چون حصول هر امرے در حلول وقت بود) بعد از چندے بدیوانی دکن و نیابت دیواني و خانه سامانی سرکار آصفجاه متعلقهٔ آن مملکت ممتاز فرمود - اسپاس داری آن نطاق هوا خواهي و خیرسگالي بر میان کار داني و کار شناسي بسته کاربند کارهای ماموره گردید - و باحیای رسوم نیاکان خویش ارتشا و پاره ستاني (که اهل روزگار حق السعي گویان حلال تر از شیر مادر دانند) از قلمرو خاطر یک قلم قلم انداز کرده حرام و ناروا تر ساخت - ظاهر است که فرا گرفتن این ملکهٔ رضیه بخوف و خشیت الهي بس نادر و کم یاب - بیشتر در اختیار آن جز استرضاي خاطر آقا و مزید التفات او (که مستجلب جاه و افزایش قدر است) منظور و متصور نیست - آن هم درین دور فاسد وجود عنقا گرفته است - از صد یکے اگر باین صفت متحلي ست در

ابقاے زمان بغدادنی و سفاہت منسوب است - الحمد لله
که اینجا غرض اخیر مفقود - چه این متبوع والا اقبال ما
(که باتباع شریف وی سرمایهٔ سعادت می اندوزیم (۲)) در
علو همت آفتابے ست منیر (که پرتو تربیتش عام) و
از فرط عطا سحابے ست بے نظیر (که فیض انعامش تام) -
مگر عقل تامل کیش محض بحکم حیا کاری (که ازان چشم
دوچار نشود و سر بالا نتواند شد (۳)) اجتناب واجب شمرد (۴) -
اختیار افتاد * * بیت *

* سر ببالا نتواند ز خجالت کردن *
* همچو قلاب کسے را که گرفتن هنر است *

و پس ازان (که زمانه رنگ دگر ریخت - و آن گرامی
نژاد نیک اندیش بمصلحت سنجی خرد گوشهٔ انزوا گزید)
[چنانچه ذیل احوالش مفصلاً بدان ارتسام یافته] این رهین
امتنان بجاذبهٔ محبت دست از این و آن بر داشته چون
سایه با شخص همقدمی نمود - و بجرعهٔ می شیراز کام
و دهان وقت را بحلاوت می اندود * * بیت *

* جائے که تخت و افسر جم میرود بباد *
* گر غم خوریم خوش نبود به که می خوریم *

---

(۲) نسخهٔ [ج] می اندوزم - (۳) نسخهٔ [ج] سر ببالا - (۴) نسخهٔ
[ب] واجب شمردہ اختیار افتاد *

روزے چند در کنج عزلت فراغتے مہیا و عافیتے مستوفي داشتم - و مي گفتم * بیت *

* ما گوشه را نه بهر قناعت گرفته ایم *
* آن پروري بگوشهٔ خاطر رسیده است *

ناگاه فلک رشک گین بحال خویش نگذاشت - و پا بدامن کشیدگان را سر بکوه و صحرا داده از روضهٔ عبهر برد - اکثرے را درین نقل و تحویل بازوی همت بسستي گرائید - و پای عزیمت بسنگ آمد - نفسے چند بر نیاوردیم که بے راهه روی گردون ناهنجار براه پیکار سراسر خسار (۲) انداخت - و دران روز هم بدستور هر روز با سردار مرادف فیل (۳) بود - (چون معامله فزوني شد و زیان کاري بهزیمت متمثل گردید) سران و سرخیلان بمحوطهٔ (که قریب ناوردگاه بود) در آمدند - جز فیل آن عالي نژاد (که آنهم بسر رهگذر آن چار دیوار رسیده) دیگر دران عرصه نماند - ازین تماشائی کارگاه تقدیر استفسار برفت که چه باید کرد - گفتم غیر ازین نه که درین پناه جا (که بے پناهي بهتر ازانست) خود را نشانهٔ گوله و بان هر چهار سمت باید ساخت - و رایگان جان در باخت] سودے متخیل نیست - آن قوي دل تیز فکر ازین حرف خود را بمیدان کشید - و دید که

---

(۲) نسخهٔ [ج] سراسر خار - (۳) چنانکه در صفحه ۱۸ از جزو اول ذکر یافته *

فیل نشینان مقابل او را تنها دیده جلو ریز اند - از راد مردي یکه و تنها فیل خود را بهمان سمت تیز راند - آنها بمشاهدهٔ این حالت امپ بآفرین و تحسین گشوده دست از آویز و ستیز باز داشتند - و حلقه وار درمیان گرفته بدان هیأت بجانب آصف جاه پی سپر گشتند - قدمی چند باقي بود که برخی ناموس پرستان شمشیرها آخته ازان محوطه برآمده برق آسا خود را رسانیدند - چون وقت از دست رفته (۲) (هرچند آن دلاور پردل و محرر اوراق بدرشتي ممانعتها نمود) جز ایحاش طرف ثاني هیچ نیفزود - ناچار بمقتضای حزم و احتیاط ازان سو دست و بازو به تیر باران بر گشاده همانجا باز داشتند - از نیرنگی تقدیر در جنگ سالم مانده در صلح زخمی برداشتیم - ناگاه دران شورش بی تمیزی اوباشی چند تیغها علم کرده بمن رو آوردند - و حمله میکردند - بآواز عمدهٔ (۳) (که چرا خویشتن را بکشتن میدهي) متنبه گشته خود را از فیل برتافت - چون حفظ آلهي وقایه بود بجانب حلقهٔ فیلان (که دم و خرطوم باهم پیوسته بود) افتادم - معاً عمدهٔ دیگر بهواداري آن سامي مرتبت را نیز بر فیل خود گرفته از آشوبگاه بر آورد - و شعله بلند شده فرو نشست -

---

(۲) نسخهٔ [ب] رفته بود - (۳) و او حرز الله خان نبیرهٔ سعد الله خان است که در صفحه ۱۹ از جزو اول مذکور شده *

دران آوارگي و محرومي آشفائي دوچار شده بخانهٔ متهور خان مرحوم (که احوالش نگاشتهٔ خامه شد) رهنموني کرد - هرچند از وقوع اين حرکت غير مرضي بعقوبت ها شايان تر بوديم ليکن حلم آصف جاهي (که آيه ايست از آيات الهي) در عتاب گاه پاداش بسلب منصب و جاگير اکتفا (۲) فرموده بر ما چند کس بضبط خانه نيز افزودند *

اگرچه در عالم وهم و خيال مهالک بسيار بود اما لله الشکر ممنون گوشهٔ عزلتم که نا شنيدني ها بگوش نخورد و نا ديدني ها بنظر در نيايد * * بيت *

* اى گوشهٔ عزلت ز تو آب رخم افزود *

* نشناسم اگر قدر ترا در بدر افتم *

همين عزلت است که باعث تاليف اين نسخه شده - (۳) و اشاره در ديباچه بدان رفته - تا لطيفهٔ غيبي رو نمايد - و فضل لاريبي رخ گشايد - و شغلي دلخواه بدست افتد - بدين مشغلهٔ دلکش در رفع بيکاری ميکوشم - پيداست که کلمپتره نويسي و لاطايل گوئي بيش نيست - چون طبيعت را از آفت تعطيل صيانت نموده و از هجوم افکار رديهٔ باطله باز داشته مقيد وقت افتاده چه توان کرد که بطالت

---

(۲) نسخهٔ [ج] اکتفا فرمودند و بر ما الخ - (۳) چنانکه در صفحه ۱۹ از جزو اول گذشته *

و عطالت بامتداد کشید - شش سال قریب باختتام رسید *

* بیت *

* خمیازه سنج تهمت عیش رمیده ایم *
* می این (۲) قدر نبود که رنج خمار ماند *

اگرچه چندے بدولت آن از کشاکش روزگار زود گسل پرشکن به امن آباد جمعیت آرمیده * 　　* بیت *

* هرکه در کار است گردون میزند بر یکدگر *
* وقت آن آمد که بیکاري بکار آید مرا *

باز هم از اقتضای مزاج عنصري [که انشراح او بجنبش باز بسته اند (که هر قدر حرکت فزون تر آثار فراوان تر) - آب بآن لطافت از دیرایستادگي کثافت پذیرد - دل تا کی بستوه نیاید] سر اظهار نداریم * 　　* بیت *

* ما را زبان شکوه ز بیداد چرخ نیست *
* از ما خطے بمهر خموشي گرفته اند *

چون دنیا را به اُمید خورده اند در آرزو عیب نیست *

* مصرع *

* شاید شب ماهم سحرے داشته باشد *

نعم عسرے میان دو یسر واقع شده - و سیاهی لیل را سپیدۀ ماه (۳) صبح در پی است * 　　* بیت *

---

(۲) نسخۀ [ج] آن قدر - (۳) نسخۀ [ب] سپیدۀ دم صبح *

* نقاب چهرهٔ امید باشد گرد نومیدی *

* غبار دیـــدهٔ یعقوب آخر توتیـــا گردد *

خداوندا حوصلهٔ مباشرت اسباب نیست - و بے اسباب هیچ کار را فتح باب (۲) نی - اندکے کار این بیچاره را از دایرهٔ اسباب بیرون نه - و اگر بے سبب نکنی سبب را برما آسان کن - و ما را بما مگذار - و آنچه تو مستحق آنی پیش آر - الٰهی هرچه از ما بتو رسید أَسْتَغْفِرُ اللّٰه - و هرچه از تو بما رسید أَلْحَمْدُ لِلّٰه - أَللّٰهُمَّ كَمَا أَنْعَمْتَ فَزِدْ - وَ كَمَا زِدْتَ فَأَدِمْ - وَ كَمَا أَدَمْتَ فَبَارِكْ - بِحَقِّ الْحَقِّ وَ أَهْلِهِ وَ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّ آلِهِ *

* مبارز خان عماد الملک *

خواجه محمد نام در آوان صبا و طفلی بهمراهی والدهٔ ماجده از مولد و موطن خویش بلخ رهگرای هندوستان گردیده (چون بگجرات پنجاب منزل گزید) او را بخدمت شاه دولهٔ مشهور (که درویش صاحب تصرف بوده - و سکنهٔ پنجاب را عموماً بدو اعتقاد است) بردند - آن بزرگوار مژده رسان دولت و اقبال آن نونهال گشته پارچهٔ از ملبوس درویشانهٔ خود بار بخشید - و پس ازان (که پا بسن رشد و تمییز گذاشت) جولانی عرصهٔ (۳) تلاش روزگار

---

(۲) نسخه [ب] فتح الباب - (۳) نسخهٔ [ا] جولانی تلاش عرصهٔ روزگار *

گردیده در آغاز شباب برفاقت میرزا یار علي (که
با کم منصبي جای بسیار در مزاج پادشاهي داشت)
پیوست - میرزا کاغذهای دستخطی خود را حوالهٔ او میکرد •
و کارها ازو میگرفت - تا آنکه به شیرازه بندی التفات میرزا
نسخهٔ احوالش بجمعیت گرائید - و بمنصب پادشاهي
سرافرازي یافته چندے به پیشدستی (۲) بخشیگری سیوم مامور
شد - پس ازان به نیابت سردار خان کوتوال نامے و شہرتے
اندوخت - در همان هنگام صبیهٔ عنایت الله خان (که از
اکابر کشمیر است) بعقد ازدواج خویش در آورد - چارچمن
حالش طراوت دیگر گرفت - و جویبار دولتش شادابی
تازه یافت - بافزونی منصب چهرهٔ اعزاز افروخته بتفویض
بخشیگری سرکار پادشاهزاده محمد کام بخش فرق اعتبار
بر افراخت - در ایام محاصرهٔ قلعهٔ پرناله با فوج شاهزاده
میر مورچال بوده - پس ازان بفوجداری سنگمیز (۳) (که محال
خالصهٔ مقرری خجسته بنیاد بوده) نامزد شد - در ازای
حسن تردد و کاردانی بخطاب امانت خان تحصیل ناموری
نمود - و در سال چهل و هفتم فوجداری بیضاپور (که
بیست و چهار کروهی اورنگ آباد است) ضمیمه شده بعطای
فیل کامیابي افزود - و در عهد خلد منزل بمتصدیگری و

---

(۲) نسخهٔ [ج] پیشدستي و بخشیگري - (۳) نسخهٔ [ج] سنگمنیر •

فوجداري بندر مبارک سورت ممتاز گشته عنان عزیمت بجانب مقصود منعطف ساخت *

(چون خان فیروز جنگ ناظم صوبهٔ گجرات بسفر دار القرار بنه بربست) خان مزبور برسم یلغار خود را به احمد آباد رسانیده بضبط خزانه و کارخانجات او پرداخته حفاظت و حراست آن الکهٔ وسیع وجه همت گردانید (۲) - از پیشگاه خلافت و جهانباني بافزایش منصب و صاحب صوبگی گجرات پایه افزای امارت گردیده کله گوشهٔ مباهات بر اوج افتخار رسانید - (چون نوبت فرمانروائي بجهان دار شاه رسید) آن صوبه به سربلند خان قرار یافته بوسیلهٔ کوکلتاش خان خانجهان نظم ولایت مالوه بعهدهٔ خان مذکور مفوض شد - پس از وصول بارجین (که حاکم نشین آن صوبه است) با رتن سنگهه چندراوت زمیندار رام پوره [که در عهد عالمگیري بر سر وطن مسلمان شده باسلام خان مخاطب گشته - درین ولا بنابر وهن و سستی سلطنت خیال سري و سرداري بدماغ بے مغز خود راه داده و انبوهے فراهم آورده بتصرف محالات پادشاهي دست تجبر افراشته بود [اگرچه مشهور این است که ذوالفقار خان بنابر نفاقي (که با کوکلتاش خان داشت) براجه اشاره نمود که خلل انداز عمل خان

---

(۲) نسخهٔ [ج] آن الکهٔ وسیعه وجه همت خویش گردانید *

مذکور شود - تا بدنامی این بد نقشي بحال مربی او عاید گردد] نخست (۲) پیام های صلاح آمیز بر گزارد - ضعیف الاسلام شدید العناد از فرط نخوت و استکبار سر از قبول آن باز زده در مخالفت استبداد نمود - و دلیر خان روهیله را (که از مشاهیر جماعه داران آن صوبه بود) با فوج بسیار بر قصبهٔ سارنگپور فرستاده عبدالرحیم بیگ تهانه دار آن جا را بر داشت - و جمعی کثیر را ماسور و مقتول ساخت - خان شهامت نشان از حمیت رسا و غیرت بجا زیاده برین تاب ستم شریکی آن جهالت کیش نیاورده با جمعی (که همگي بسه هزار سوار نمیرسید (۳)) بعزیمت رزم و پیکار بگام سرعت ره سپر گردیده در حوالی آن قصبه (که بیست و سه کروهی اوجین است) بسال بر آراسته آمادهٔ جدال گشت - آن ادبار پژوه با بیست هزار سوار [که اکثر افغانان نامي بودند مثل دوست محمد روهیله (که هنوز رگ و ریشهٔ زمینداري دران مرزبوم ندوانیده) با سه چهار هزار سوار نوکري میکرد] میدان جلادت را بپای جرأت پیموده هر سه طرف خان مذکور را بهمه فوج فرو گرفت - تا زنده دستگیر نماید - پس از انداختن بان و تفنگ (که آتش افروز رزم و جنگ است) نیران قتال اشتعال یافت - و کار کشش و کوشش

---

(۲) نسخهٔ [ج] آن ضعیف الاسلام الخ - (۳) نسخهٔ [ب] میرسید ٭

بالا گرفت - درین اثنا نسیمی از مهبّ عنایت ایزدي وزید - و شاهد ظفر جلوه نمود - بعد از فتح شخصی راجه را در معرکه افتاده دید - سرش بریده آورد - ظاهر شد (که هنوز زد و خورد گرمي داشت) که در سلک توپ خانه گولهٔ رهکله بدو رسیده از پا در آمد - خان اقبال نشان گرانبار غنایم گشته بهم عنانی نصرت خواست که بنهب و غارت رام پوره وطن آن شقي توجه گمارد - زنش بضعیف نالي در آمده از ارسال پیشکش ازان عزیمت باز داشت - جهاندار شاه بارسال فرامین تحسین و عطای خطاب شهامت خان مشمول عواطف بیکران گردانید *

در آغاز فرمانروائیء محمد فرخ سیر بار دیگر صوبه داریء گجرات نامزد او شد - دو هفته از حکمرانیء او منقضي نگشته بود که ایالت آنجا به داوٗد خان پني (٢) اختصاص گرفت - و خان مذکور بخطاب مبارز خان و تقرر صوبه داریء حیدر آباد درجهٔ امتیاز پیموده رخش عزیمت بجانب مقصود راند - دوازده سال کما بیش دران مملکت طولانیء وسیع به مفسد گزائي و مطیع نوازي گذرانید - سرکشان گردن تاب را از پا در آورد و رعایای مالگذار را باستمالت و دلاسا بنواخت - از قطره و پویه دمی نمي آسود - و پیوسته ازین سر تا آن سر

---

(٢) نسخهٔ [ب] داوٗد خان پیني - و در [بعضی نسخه] پنّي *

ولایت سایر و دایر می بود - اگرچه زیاده بر سه هزار سوار نگاه نمي داشت اما فوجهای گران مرهته را بآویز و ستیز نمایان آوارهٔ دشت فرار می ساخت - یکی از اشقیا (هرگاه بسرحد او قدم گذاشت) سرچنگ مستوفي خورد - و هر مرتبه (که ارادهٔ دست انداز آن دیار نمود) ضرب دست او دیده بتگ پا جان بدر برد *

دران هنگام (که امیر الامرا حسین علي خان ناظم دکن شده آمد) خان مزبور بآهنگ ملاقات به خجسته بنیاد رسید - امیر الامرا پس ازان (که شخصیت او دریافت) باندازهٔ قدر و منزلتش سلوک پسندیده نموده مقضی المرام بتعلقه مرخص گردید - و (چون آصف جاه کمر دولت خواهی خسرو زمان محمد شاه پادشاه بر میان عقیدت بسته از مالوه بدکن افتهاض نمود) ازانجا (که خان مشار الیه بمراسلات زبان مرافقت داده بود) از حیدرآباد روانه شد - بعد ازان (که آصف جاه از جنگ مخالفان را پرداخته باورنگ آباد اقامت داشت) رسیده بملاقات چهرهٔ مزید اخلاص افروخت (۲) - و از طرفین تجدید مواثیق یکجهتي باتفاق بمیان آمده بتجویز منصب هفت هزاري هفت هزار سوار و خطاب عماد الملک لوای شادکامي افراخت - قضا را درین اثنا سادات (که از

(۲) نسخهٔ [ج] بر افروخت *

بيم كين توزي آنها شبے نمي غنودند (۲)) بروز خود نشسته راه ناكامي سپردند - و خلشها بالكليه مرتفع گشت - خان مزبور تمهيد شادي پسرها بر انگيخت - و جشن طوی و سور بر آراست - دران ايام آصف جاه رفتن حضور بخود تصميم فرمود - با آن (كه صوابديد آن خان دور بين نيک انديش نبود - و ممانعت ها نمود) اتفاقاً بقتل فردا پور رسيده برخے وجوه اقامت دكن رجحان پيدا كرده برگشت - و در تصويب راى خان مبارزت نشان نامه نوشت - و اين بيت معنون ساخت * بيت *

* آنچه در آئينــه جوان بينــد *
* پير در خشت كهنه آن بينــد *

(۳)
پس ازان بمشورت و كنكاش يک ديگر آصف جاه فتح جنگ بجانب ادوني رو آورد - از سران و افغانان جنوبي (كه از ديرباز خليع العذار گذرانيده زرها اندوختند) پيشكش معتد به در خواست - آن خان مزاج شناس روزگار نخست بتعلقهٔ خود شتافته ازانجا (كه بايستے بجمعيت و صلابت رسيده رعب افزا مي شد) با معدودے آمده ملحق گرديد - چون صرفهٔ خويش نديد [كه سرداران آن طرف دستمال

---

(۲) نسخهٔ [ب] نمي غنود - (۳) نسخهٔ [ج] پس ازان (كه بمشورت ... ...) از سران الخ ه

تحکم شده هرچه گویند بتن بر دارند (چه خود از همان آبشخور آب مي خورد] باهم یکتائي ورزید[^2] - آنچه مطمع نظر فتح جنگ بود صد یک آن بظهور نیامد - (اگرچه بمقتضای وقت بظاهر ناخوشي بروز نکرد - و گرد شکافته نشد) اما باطن ها غبار آلود گشت - ازان هنگام او و دیگر حکام جنوبي مطلقاً دل از باز پرس برداشته محال سیکاکول[^3] (که خالصه بود - و دست بر داشته گاهے ازان داخل خزانه میکرد) با دیگر محالات آن صوبه بطریق تملک متصرف گشت - و چون نواب فتح جنگ بحضور شتافته مسند آرای وزارت گردید هنگام پذیرائي بمناصب او و پسران و همراهانش کمي و نقصان بعمل آورده باز خواست زر خالصه نیز بوکیلاش نموده کارش زباني کرد - و ذخیرهٔ خاطر بیرون انداخت - و هرگاه تجویز نظم کابل بمیان آمد بظل سبحاني عرض کرد که برای این کار به از مبارز خان دیگرے نیست - در پردهٔ دوستي میخواست کارش بسازد - و پس ازان (که عوض دکن مالوه و گجرات ضمیمهٔ وزارت بآصف جاه مقرر شد) ازین (که بیگانه صوبه دار شود - بهتر است که مبارز خان باشد - فیما بین[^4] حقوق اخلاص در غایت متحقق است)

[^2]: نسخهٔ [ب] ورزیده -
[^3]: نسخهٔ [ج] سیکاکل - و در نسخهٔ [ب] سکاکول -
[^4]: نسخهٔ [ج] که فیما بیان *

به پادشاه هم عرض نمود - و مشار الیه را هم بتکرار نوشت و خواند برین پله آورد - اما درین ضمن عنایت الله خان خسرش (که در حضور خان سامان و نایب وزارت بود) باشارهٔ خاقان زمان او را باغ سبز نموده تطمیع زیاد کرد - و روغن قاز مالیده امیدواریها داد - خان مزبور با وصف پی بر کردگی و کهنه تجربگی از جا در آمده بے آن (که استصواب نواب فتح جنگ درمیان باشد) از روی فدویت و نمک خوارگی انقیاد اوامر بادشاهي را بخود مصمم گردانید - در محاصرهٔ گڈهی پهولچری (۲) (که نزدیک مچهلي بندر است - و آپا راو زمیندار مفسد پیشهٔ آنجا متحصن گشته در جنگ و پیکار داد دلیري و دلاوري میداد) شش هفت ماهے گذرانیده بود که فرمان صوبه داری دکن رسید - خان مزبور چندے دیگر صرف اوقات بران قلعه نموده بمصالحه آنرا گرفته علم معاودت بحیدرآباد افراخت ٭

چون افغانان جنوبي درین امر نیز سلسله جنبان بودند بهادر خان پني فوجدار کرنول و ابوالفتح پسر عبد النبي خان فوجدار کرپه (۳) و عبد المجید خان نبیرهٔ دلیر خان و متبنای او علي خان و از جانب سعادت الله خان فوجدار

(۲) نسخهٔ [ج] پهولچهوري و در [بعضي نسخه] پهلچري - و در [بعضي جا] پولچري و پهلچاري هم آمده - (۳) نسخهٔ [ج] کڑپه ٭

کرنانک غالب خان پسر امیر ابوطالب بدخشي با فوج شایسته رفیق گشته در عین برشکال از متصل ناندیر عبور آب گنگ کوتمین نموده در سواد اوندهیه (که پرگنهٔ ایست از سرکار باسم بالا گهات برار) خواست موسم باران بگذراند - درین ایام نواب فتح جنگ آصف جاه (که بنابر ناسازی مردم حضور بتقریب شکار بر آمده بود) باستماع انتشار مرهته در مالوه از منزل (۲) سوردن گذار گنگ بهاگیرتي روانهٔ آن صوب گردید - پس از اخراج اشقیا از قریب اوجین برگشته به پرگنهٔ سهور (که متصل سرونج است) رسیده بود که خط (۳) محمد عنایت خان بهادر از خجسته بنیاد در رسید - [که باغوای مردم دور انداز حضور و تحریک افغانان جنوبي مبارز خان صوبه داری دکن قبول کرده بوصول فرمان عازم این طرف است - و از فحوای مشورت اینها چنان مستفاد مي شود که بعد از دخل صوبه داري با عساکر دکن متوجه مالوه شود - و جمعی از حضور هم تعین کردند] با خدام تکالیف ما لایطاق درمیان آرند - که هم سر پیچیدن متعذر و هم گردن نهادن متعسر باشد - در همین اندیشه خط وکیل مبارز خان بدست افتاده (آنچه زبانی عنایت الله خان

---

(۲) نسخهٔ [ب] سوروں ـ و در [بعضی نسخه] سورن ـ (۳) نسخهٔ (ج) محمد عنایت الله خان ٭

نوشته) مقوي مضمون مرقوم محمد عنايت خان بوده لا محاله
موهوم مجزوم آمد - عطف عنان بجانب دکن نمود - و
بپای استعجال ره سپر گشته در شهر ذي قعده سال ششم
محمد شاهي داخل خجسته بنياد گشت - و بر سبيل
اتمام حجت نخست مواعظ و تحذير از سفک دماء مسلمين
بر نوشت - خان شهامت منش (هر چند که کار کَیف مَا اتَّفَق
بدين مرتبه رسيده بود) دل بای دادن و بر گشتن شايان
سري و سرداري خود (که از مبارز پيشگان روزگار بود)
نديده (خصوص در عالم نوکري اين خام خياليها که در خور
نام و زيبندهٔ شانش باشد) سر از مواعظ غرض آلود پيچيد -
و مستعد رزم و پيکار گرديد - آصف جاه نيز باتفاق باجي
راو وغيره مرهته با شش هزار سوار استقبال نموده (چون
به پرگنهٔ چار تهانه رسيد) خان قضا گرفتهٔ اجل رسيده با فرط
جلادت و کثرت تجربه بگفتهٔ جمعي غلط بين بارادهٔ ظفر نگر
(که آلتمغای بهادر خان است و آبادی افغانان) باند يشهٔ
آن که (بایلغار و شبگير بدان قصبه رسيده دمی آسايش
نگرفت - و يکسر به اورنگ آباد شتافت) از دو حال
خالي نيست - مخالف اگر از راه اضطراب تعاقب سر
مي کند توپخانه (که نازش او به پشت گرمی آنست)
نمي رسد - جنگ دلخواه ماست - و اگر توپخانه را نگذاشت

بدير خواهد رسيد - تا آن وقت قبايل و خزانهٔ سردار و
زه و زاد مردم فوج با شهر (كه پاي تخت است) بدست
آورده آمادهٔ نبرد مي شويم - از آب پورنا (كه فرود آمده
بمقابل ده دوازده كروهي رسيده بود) بر گشته باز غبره نمود -
بدانست كه انحراف از حريف رو برو در هندوستان دمے
نقد فرار بر خويش بستن و شهرهٔ غلبه بخصم را داشتن است -
في الواقعه محرر اين سطور همراه آصف جاه (۲) بود - همان روز
رعب و مهابتش از دلها پاك رفت - و احتمال فتح او
(كه يقيني اكثرے بود) مرجوح گشت - بل بيم زدگي
و گريختن خاطر نشين كه و مه گرديد - نذر مبارك باد از
نظر سردار گذشت - موزون طبعان تاريخ ها فكر كردند -
شخصے تاريخ غريب بهندي يافته منظوم نموده * ع *

۱۱۳۶
* تر گيا مبارز خان *

مادهٔ آن تاريخ است - بالجمله هنگام عبور برخے پيش قدمان
يزك و كار طلبان قراولي طرف فتح جنگ در رسيده دستبرد
سترگ نمودند - داروغهٔ توپخانهٔ او با جمعے از پا درآمد - آنها
بدان بسند نهموده با لختے از مرهته به برگي گري و قزاقي
در آمده حريف را از يلغار بر داشته (۳) قطع در قدم راه بدشواري

---

(۲) چنانكه در جزو اول صفحهٔ ۲۱ مذكور شده ۰۰ (۳) نسخهٔ [ع]
بر داشتند - و قطع الخ *

انجامید - نا گزیر بقصبهٔ شکر کهیرله (۲) بهیر و بنگاه بر تافته خود با مردم جنگي بیرون ایستاد - اما این انفکاک و افتراق بدو شبانه روز کشید - بعلت بے چیزي (که همه باسپ و قمچي ماندند) طرفه صعوبت بر مردم گذشت - که بدتر از مردن بود - ببیست و دوم محرم سنهٔ (۱۱۳۷) یک هزار و یک صد و سي و هفت هجري ثلثي از روز جمعه مانده با کمتر از ده هزار سوار بجانب فتح جنگ (که در فوج مرتب ساخته یکے بسرداري خویش و دیگرے بسري عضد الدوله عوض خان بهادر دو کروهي قصبهٔ مذکور صف آرا بود) روان شده بدست راست عوض خان (که طرف یمین آصف جاه بود) سبک عنان گردید - ناگاه نالهٔ (که در سیه لایش آدم و جانور تا سینه فرو میرفت) پیش آمد - نا چار سررشتهٔ عمل گسیخت - و رده برهم خورد - طرفه چپقلشے بهم رسید - اگر اسپ چراغ پا مي شد از تنگي جا همان قسم راه میرفت - و اگر سوار مي افتاد بزمین نا رسیده میان دو کفل و دو سر اسپ

(۲) نسخهٔ [ب] سکهر کهریه و در [بعضے نسخه] سکرکهرله - اما در [تاریخ مظفري مرقوم است که] نظام الملک بعد از اجازت بادشاه مسافتے نوردیده جانب دکن عنان بر گردانید - و بر جناح استعجال خود را بدانجا رسانید - مبارز خان بمقابله پیش آمده بیست و سیوم محرم سنه ۱۱۳۷ در شکر کهیره جنگ صعب اتفاق افتاد *

بند نشده بالا بالا زده مي پيمود - آخر مردم جرانغار براه افتادند - با اين همه توپخانهٔ رعد نهيب برق افگن خصم را بر دست راست گذاشته چون شير غران در آمده با ميمنه و التمش عوض خان به زد و خورد کوته يراق پيوست - درين اثنا سرداران منصور با جزائرهاى جان کاه و تفنگ هاى زندگي ربا به پشت گرمي رسيده آتش در خرمن هستیٔ آن جسارت کيشان زدند - خان مبارز با دو پسر هدف تير قضا گشته (۲) بسيارے از سرداران [مثل بهادر خان پني صاحب اهتمام برانغار و مکرم خان خانزمان سردار جرانغار و غالب خان هراول و ابو الفتح خان ميانه و حسيني خان پسر علي مردان خان حيدر آبادي و امين خان دکني و جگديو راو جادون (که هر دو ازين طرف رفته ملحق شده) و محمد فايق خان کشميري (که ديوان سرکار آن مرحوم و از صاحب کمالان روزگار بود) با سه هزار و پانصد کس] گريبان بچنگ اجل دادند *

بر شناساى کار ظاهر است که آن خان ناکام از نامساعدت روزگار مساهله و مسامحه در امرے که نبايستے بکار برد - و الّا بوصول فرمان اگر دست از گدهي پهولچري (۳) بر داشته

---

(۲) در [تاريخ مظفري] خان مذکور هر چند داد شجاعت داد آخر از دست نظام الملک بقتل رسيد - (۳) در نسخهٔ [۱] پولچر بغير نقطه مرقوم است *

(۲)
متوجه مي شد کار تا اينجا نمي رسيد - بعد ازين هم معلوم نمي شد که بدين طول خواهد کشيد - و آلا ساز و سرانجام و فوج بسيار مي توانست جمع کرد - حتی که در ايام جنگ هم سوان مرهته پيغام رفاقت نمودند - خصوص کانهو بهونسله با پنج هزار سوار بقليلی راضي بوده - اصلا قبول نکرد - که اينها همه سرجنگ خورده و مالش يافتهٔ من اند - آينده هم سر حساب نگهداشتني ست - منت پذير نمي شوم - اگر بے زر آمده رفيق شوند مضايقه ندارد *

بالجمله در نواحیء آن قصبه (که صحرائيست دلفزا) مدفون گشت - سرآمد امرای حال بوده - بلکه به اميران زمانه هيچ مناسبتے نداشت - بوی سرداران سلف ميدارد - شجاعتش با فراست قرين - و رياستش با سياست هم نشين - در استقلال و متانت کوهے بوده (که از تند باد انقلاب روزگار جنبشے در ارکان ثباتش راه نيافتے - و در راست انديشي و حسن تدبير قدر اندازے بود (که هرگز تير فکرش از نشانهٔ مقصود چپ و راست نيفتادے - دور باش عمل و اختلاط مخل نداشت . (هرچند خالي از يار باشي و صحبت دوستي نبود) نوکر پروري و رفيق نوازی بسيار داشت - عيش پرستي و تن آساني نمي کرد -

---

(۲) نسخهٔ [ب] با اين هم الخ *

سپاهي وضع بود - کار طلبي ها داشت - معامله فهم بود -
بجز رسي همه جا ميرسيد - شلتاق و شتلم درميان نمي آورد -
حيف رايگان رفت - به منتهای دولت نرسيد - از صبيهٔ
عنايت الله خان پنج پسر و يک دختر داشته - دو پسر
خرد اسعد خان (۲) و مسعود خان (که يکی با دختر مطلب خان (۳)
بن مطلب خان بني مختار و ديگرے با صبيهٔ خان زمان
مکرم خان بن خانخانان بهادر شاهي کتخدا گرديد) در عين
شباب همراهئ پدر بر گزيدند - و از همه کلان تر خواجه
احمد خان است که پدر هميشه بنيابت خود در شهر
ميگذاشت - اگرچه کارها همه مفوض به رائ جلال الدين
محمود خان بود که بقدم رفاقت و راستئ مزاج چنان
در دل مبارز خان جا کرده که بر ساخته و پرداختهٔ او
نمي توانست انگشت اعتراض نهاد - بعد از کشته شدن پدر
با احشام قلعهٔ محمد نگر عرف گولکنده ساختهٔ صندل خان
خواجه سرا را (که قلعه داري مي نمود) بيدخل کرده
با مال و متاع و اتباع و اشباع بقلعه شتافته باستحکام برج
و باره پرداخت - و تا يک سال نگهداشت - هر چند

---

(۲) در احوال مطلب خان [اسد خان] بغير عين مهمله وقوع يافته - اما اغلبکه [اسعد خان] صحيح باشد - (۳) چنانکه در ترجمهٔ مطلب خان در جزو سيوم صفحهٔ ۶۵۳ گذشته *

او را مناسبتی باین کارها نیست (مرد بیچاره است - همیشه روزانه مي خواباند - و شبها بیدار) به رای و تدبیر دیگر هوا خواهان بعمل آمده باشد - پس ازان [که دلاور خان (که خسر او بود و خالهٔ حقیقي هم باو منسوب) مصلح شده] بمنصب شش هزاري و خطاب شهامت خان و تنخواه جاگیر در همان صوبه و معافیِ تکالیف نوکري و عدم تقاضای اموال پدر قلعه تسلیم نموده - بعد از چندے عوض جاگیر حیدر آباد در ارتهه پور و قوال یافته (۲) - الحال از مدتے در خجسته بنیاد گوشه نشین است - کارے بکسی ندارد - جاگیرے در خاندیس یافته - دیگرے خواجه محمود خان است که در جنگ زخمهای مؤلم برداشته صحت یافت - و آصف جاه بمنصب پنجهزاري و خطاب مبارز خان مشمول نوازش فرمود - درین ولا خطاب امانت خاني یافته آمنیرهٔ (۳) خاندیس در جاگیر دارد - خلف ارشد است - در زمان پدر قلعه داري ها داشت - مرد شجاع معامله فهم و شایان کارهای عمده - با درویشان اخلاص مند - بهمه چیز مربوط و بهمه اوصاف آراسته - در همراهیِ آصف جاه معزز است - دیگرے عبد المعبود خان (که در حین حیات پدر بحضور

(۲) همچنین در دو نسخه و در [سیوم] عوض جاگیر حیدر آباد راتهه نور و قوال یافته - (۳) نسخهٔ [ج] آنبیر *

شتافته) - خسرو زمان در خون بهای پدر بمنصب عمده و خطاب مبارز خان و داروغگی گرز برداران سرفراز فرمود - الحال در عرصه نیست - و دختر به ثناء الله خان نبیرهٔ عنایت الله خان منسوب شده - در حکومت خسر فوجدار سیکاکول بود - پس ازان آصف جاه بصوبه داری بیجاپور تعین نموده - دران جا از دست اودا چوهان سردار مرهته شکست فاحش خورده - آخرها در قلعه داری پریندا در گذشت - اگرچه هرزه چانه بود اما حرف های بمزه داشت - دیگر هم اولاد داشته - یکی ازان حامد الله خان است که نواب آصف جاه بضابطهٔ هند (که عداوت خون را بوصلت نسیاً منسیاً می کنند) همشیرهٔ خود را بعقد او داده - با این نسبت هم رفاه ندارد *

* معز الدوله حیدر قلي خان *

اسفرائینی ست - محمد رضا نام داشت - ابتدا در سرکار سلطان عظیم الشان توسل جسته بنسبت نام او مشهور گردید - پس ازان (که زمام سلطنت هندوستان بدست محمد فرخ سیر در آمد) سال اول جلوس بوساطت میر جمله بخطاب حیدر قلي خان و خدمت دیوانی دکن مع دیوانیهای صوبجات آن و امانت کل محال خالصه با دیگر اردوغگیها سر بلندي اندوخت - و بعد رفتن بدان صوبه

(چون در مزاج شورش و سختي بسيار داشت) با نظام الملك آصف جاه ناظم آنجا صحبت او درست نه نشست - لهذا بحضور شتافته بديواني صوبهٔ احمد آباد و متصديگري بندر سورت و نيابت نظامت گجرات (كه اصالةً دران ايام بنام خاندوران بود) عزت اندوخته بدان صوب راهي گشت - و به تنسيق مهمات آنجا پرداخته اضافهٔ نمايان در محصول بندر و محال خالصه (كه سپرد او شده بود) آورد - و در جنگ با صفدر خان ثاني (كه با جمعيت بسيار بمقابله آمده بود و او جمعيت كم داشت) بجرأت پيش آمده برو غالب گرديد - اما بنابر درشتي مزاج او رعاياي آنجا ناراض بودند - و جاگيرداران آن صوبه شكايت كلي داشتند - و اين معني باعث كبيدگي خاطر قطب الملك شده بود - ازانجا تغير شده در عهد سلطان رفيع الدرجات عزيمت حضور نمود - و بمقتضاي وقت پس از وصول باكبر آباد با سيد عزت خان بارهه چون شير و شكر جوشيده باستصواب او راجه رتن چند را بكمند اتحاد در آورد - بشفاعت حسين علي خان با قطب الملك نرد صفا باخته شريك مشورت هردو برادر شد *

و (چون در عهد سلطنت سلطان رفيع الدوله حسين علي خان بدفع فساد، نيكوسير بن سلطان محمد اكبر بن خلد مكان

بصوب آکبرآباد ارادہ نمود) او بخطاب بهادري آبرو یافته بطریق هراول پیشتر به راه پیمائي در آمد - و در محاصرهٔ قلعهٔ اکبرآباد مصدر تردد شد - و سال اول جلوس فردوس آرامگاه به تنبیه گردهر بهادر (که بعد فوت راجه چهبیلا (۲) رام ناگر عم خود در صوبهٔ الهآباد سر نافرماني داشت (۳)) با فوج شایسته دستوري یافت - و (چون باستصواب راجه رتن چند این مقدمه بصلح گرائید) ازانجا برگشته پس از رسیدن بحضور در همین سال بتعلقهٔ میرآتشي از انتقال سید خانجهان بارهه لوای افتخار بر افراخت - و پس از کشته شدن حسین علي خان (که سید عزت خان بارهه و دیگر رفقای خان مزبور رو بجانب دولت خانهٔ پادشاهي آوردند) نام برده با جمعیت سوار و پیادهٔ موجود کمر خدمت بسته آثار دلیري و دلاوري بظهور آورد - و در جلدوي آن از اصل و اضافه بمنصب شش هزاري (۴) شش هزار سوار و خطاب ناصر جنگ طبل شادکامي نواخت -

(۲) نسخهٔ [ب] جهبیله رام - (۳) در [تاریخ مظفري] در همان اثنا شعله شهرت کشید که گردهر پسر دیا بهادر برادر زادهٔ چهبیله رام که مقدمة الجیش و قوت بازوي او بود بعد فوت عم خود بجمع سپاه پرداخته قلعه الهآباد را بتیاريِ برج و بارهٔ استواري نمود - (۴) در [تاریخ مظفري] حیدرقلي خان بمنصب هفت هزاري شش هزار سوار یک اسبه و خطاب حیدرقلي خان بهادر ناصر جنگ امتیاز یافت *

در جنگی (که با قطب الملک بتوزکی سلطان ابراهیم پسر سلطان رفیع الشان متصل آن رو داد) بهراولي مامور شده در سر دادن توپخانه بزر افشاني بعهدهٔ آن سعی بلیغ نمود - و بهتر بشمشیر با حریف پیوسته طریق جرأت پیمود - و قطب الملک بهادر را (که زخمی بدست آمد) بر فیل برداشته نزد پادشاه آورد - و باین حسن خدمت از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب معز الدوله علم بلند رتبگي بر افراشت - و سال (۱۱۳۳) هزار و یک صد و سي و سه هجري صوبه داری گجرات از تغیر اجیت سنگهه و متصدي گری بندر سورت از تغیر قمرالدین خان بهادر ضمیمهٔ میر آتشي باو تقرر یافت - و در سال دیگر (که نظام الملک آصف جاه حسب الطلب از دکن بحضور آمده بخلعت وزارت از انتقال محمد امین خان بهادر اعتماد الدوله مخلع شد) او (که بزبان آوري و دلیري موصوف

(۲) در [تاریخ مظفري] و حیدر قلي خان میر آتش در لشکر محمود شاهي تردديکه بکار برده و بزر پاشي بيدريغ و بوعدهاي لطف آمیز نوازش پادشاهي بتالیف قلوب و جذب خواطر پرداخته کاریکه از عملهٔ توپخانهها در روز جنگ گرفته شاید در عهدهٔ هیچ میر آتشي از زمان سلف این جهد بظهور نرسیده -

(۳) در [تاریخ مظفري] چون کارش از مدد بخت و یاوري اختر در گذشته بود دو زخم یکی زخم تیر بر پیشاني و دیگرے زخم شمشیر بر دستش رسیده بود - و بتقدیر الهي زنده ازان معرکه اسیر گردید *

بود) در کارهای ملکي و مالي دخیل میکرد - این معني بر مزاج وزیر گوارا نشد - و پادشاه به خاطر داشت او حیدر قلي خان را مانع آمد - او متحمل نگشته رخصت شده به احمد آباد رفت - و درانجا زر محالات خالصه و تیول جاگیرداران را (۲) متصرف گشت - لهذا (۱) جاگیر او (که در نواح دار الخلافه بود) بضبطي در آمد - او باستماع این خبر بمتصدیان حضور نوشت - که چون اقطاع من ضبط شده از من نوکري و اطاعت نمي آید - لهذا صوبه داری آنجا بنام نظام الملک (۳) آصف جاه بهادر تقرر پذیرفته بهادر مزبور روانهٔ آن صوبه شد - او باستماع این معني با آن (که فوج بسیار فراهم آورده بود) خود را بجنون انداخته روانهٔ پیشگاه سلطنت گردید - و پس از وصول بدو منزلی شاهجهان آباد بتسخیر صوبهٔ اجمیر (که بتصرف اجیت سنگهه (۴) رفته بود) تعین

---

(۲) نسخهٔ [ا] لفظ [را] نیست ۰ (۳) در [تاریخ مظفري] چون درین ایام معزالدوله حیدر قلي خان ناظم گجرات قدم جرأت در وادیِ بغي گذاشت رای جهان آرای صوبه داريِ گجرات و مالوه ضمیمهٔ وزارت و ایالت دکن نموده مهم حیدر قلي خان بر نظام الملک مقرر داشت - و او پاشنه‌کوب تا جهالوه قریب گجرات خود را رسانید - و حیدر قلي خان چون تاب مقاومت در خود ندید بدر جنون زده بحضور پادشاه رسید - بعد چندے از تغیر خانزمان بخدمت میر آتشي سر بلند شد - (۴) نسخهٔ [ج] اجیت سنگهه راتهور ۰

شد - و بعد ازان (که گدہ پتلي هم مفتوح گشت) بحضور آمده مطابق سنهٔ (١١٣٧) هزار و یک صد و سي و هفت هجري شبي با زن خود در خس خانه مي خوابید ناگاه آتش در گرفت - و چون زندگیش (٣) را سوخت - در کارها طبع رسائی داشت - و جلادت را بکار داني فراهم کرده بود - اما مزاجش خالي از سختگیري و زیاده سري نبود - گویند طعام گرم میخورد - حتی که بر دستار خوان ظروف پخت طعام را بر سر مجمر پر از آتش داشته حاضر مي ساختند *

* مؤتمن الملک جعفر خان *

در اصل برهمن پسرے بود - حاجي شفیع اصفهاني خرید کرده مسمی به محمد هادی ساخت - و مثل اطفال پرورش و تربیت نمود - و همراه او بایران رفت - و پس از فوت او بدکن بر گردیده بقلیلی نوکر حاجي عبد الله خراساني دیوان صوبهٔ برار شد - و بهتر نوکر پادشاهي گشته در عهد خلد مکان بمنصبی در خور و خطاب کار طلب خان سرفراز

---

(٢) نسخهٔ [ج] گدہ پدٖیلي - و در [بعض نسخه] گدہ بدٖیلي - (٣) در [تاریخ مظفري] سال هشتم از جلوس فردوس آرامگاه معز الدوله حیدر قلي خان ناصر جنگ در ایام گرما بخس خانه استراحت داشت - ناگاه آن خانه را آتش در گرفت واو فرصت بر آمدن نیافته همانجا برحمت ایزدي پیوست *

شده بتعلقات صوبهٔ دکن مي پرداخت - و چندے دیوانی حیدرآباد داشت - پستر بدیوانی صوبهٔ بنگاله از تغیر ضیاء الله خان و خطاب مرشد قلي خان سر عزت بر افراخت - در ایامے (که محمد فرخ سیر جانب اکبرآباد بقصد جنگ با عم خود جهاندار شاه عزیمت نمود) حیدر بیگ نامي را با جمعے بصوبهٔ بنگاله فرستاد که خزانه بیارد - او بجنگ پیش آمده شکست داد - پس ازان (که سلطنت به محمد فرخ سیر رسید) رشید خان برادر افراسیاب خان مرزا جمیري بصوبه داری آنجا تعین یافته کار بقتال و جدال رسانیده مقتول شد - نامبرده معرفت جگت سیهه ساهو (که از معتبران مالداران آن صوبه بود زرها صرف نموده بتعلقهٔ صوبه داری آنجا و منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب مؤتمن الملک علاء الدوله جعفر خان بهادر اسد جنگ ناموري اندوخت - و سالها درانجا بسر برده در سنهٔ (۱۱۳۸) هزار و یک صد و سي و هشت هجري رهسپر ملک آخرت گشت - مرشد آباد آباد کرده اوست - گویند در فن عملداري کمال آگهي داشت - کودے پر از نجاست ساخته نام آن بیکنتهه نهاده بود - زمیندارانرا درانجا قید مي نمود - و بیکنتهه (بفتح بای موحده و سکون یای تحتاني و ضم کاف عربي و سکون نون و تای فوقانی مثقلهٔ

هندي با هاي مخفي موقوف) بزبان اهل هند عبارت از بهشت است كه باعتقاد خود مخصوص برگزيدگان دانند *

پس ازو شجاع الدين محمد خان بهادر داماد او [كه (۲) ميرزا دكني عرف داشت - و از مردم برهانپور بود - نام پدرش نور الدين از قوم افشار (كه يكي از اجداد او علي يار سلطان نام در ايام شاه طهماسپ حاكم فراه مضاف خراسان بود) و خود او چندے بتعلقه داري ايلكندل مضاف صوبهٔ فرخنده بنياد اشتغال داشت - و در ايام صوبه داري جعفر خان در بنگاله بحكومت اوديسه مي پرداخت] يلغار نموده داخل مرشد آباد گرديد - و از حضور فردوس آرامگاه بمنصب عمده و خطاب مؤتمن الملك شجاع الدوله بهادر اسد خان سر بر افراخته بنظم آن ملك تقرر پذيرفت - و كون مزبور را برهم زده همه زمينداران را گذاشت - و سيزده سال بحكومت آنجا گذرانيده در سال (۱۱۵۲) هزار و يك صد و پنجاه و دو هجري واصل عالم عقبى گشت - رونق از بنگاله رفت (۳) تاريخ فوت اوست *

(۲) در [تاريخ مظفري] سال چهاردهم از جلوس والا جعفر خان المخاطب به مرشد قلي خان صوبه دار بنگاله در گذشت - و شجاع الدوله داماد او بفرمان نظامت بنگاله و خلعت مكلف با مالاى مرواريد و خنجر مرصع و شمشير با ساز ميناكار و فيل و اسب از حضور والا مورد مراحم گشت - (۳) يعني سنه هزار و يك صد و پنجاه و دو هجري *

پس از پدرش علاء الدوله سرفراز (٢) خان بهادر حیدر جنگ (که میرزا اسد الدین نام داشت) ایالت آنجا یافت - و پس از انقضای ده ماه در سنهٔ (١١٥٣) هزار و یک صد و پنجاه و سه هجری بدست علي وردي خان (که از پیش آوردهای پدرش بود) کشته گردید - مرشد قلي خان بهادر رستم جنگ بزنهٔ سرفراز خان است - نامش میرزا لطف الله - پدرش حاجي شکر الله تبریزي از دیار ایران بهندوستان آمده در سورت توطن گزید - میرزا لطف الله دران جا متولد گردید - و پس از وصول بسن رشد کسب علوم نموده بقصد تجارت به بنگاله رفت - شجاع الدوله جوهر قابلیت او دریافته صبیهٔ خود را با او عقد نمود - ابتدا بخطاب لطف علي خان و بعد فوت جعفر خان به مرشد قلي خان مخاطب شد - دران ایام حاکم اوڈیسه بود - (چون علي وردي خان بعد قتل سرفراز خان عازم آن سمت شد) او هم فوجی فراهم آورده بمقاتله پرداخت - و شکست یافته دکن رویه شتافت - و در سنهٔ (١١٥٤) هزار و یک صد و پنجاه و چهار هجری باز اجتماع نموده باوڈیسه آمد -

---

(٢) در [تاریخ مظفري] وچون شجاع الدوله صوبه دار بنگاله و بهار و اوڈیسه سیزدهم ذي الحجه در سنه ١١٥١ هجري در عین هنگامهٔ ورود نادر شاه در گذشت فرمان نظامت هر سه صوبه با دیگر مناصب از پیشگاه جهانباني برای سرفراز خان خلف او روانه گردید ۰

و سعيد محمد خان پسر حاجي محمد را (كه برادر زادهٔ علي وردي خان مي شد - و نائب اوديسه بود) دستگير ساخت - علي وردي خان با هردو عزيمت اوديسه كرده حاكم آنجا را هزيمت داد - ازان بعد بدكن آمد - نظام الملك آصف جاه بهادر مشمول عواطف ساخته بتقرر جاگير و قرب مصاحبت خود خرسند گردانيد - سال (۱۱۶۴) هزار و يك صد و شصت و چهار هجري درگذشت - شعر مي گفت - و مخمور تخلص مي كرد - اين بيت ازوست * بيت *

* مپندار از ضعيفان كار سنگين بر نمي آيد *
* كه كوهي ميشود صورت پذير از خامهٔ موئي * (۲)

حليله اش مشهور به مهمان بيگم صبيهٔ شجاع الدوله (۳) مدتے زنده بود - در حيدرآباد بحويلي خريد كردهٔ شوهر بسر مي برد - پسرش يحيى خان چندے قلعه داري كهنپوره (۴) مضاف فرخنده بنياد داشت - سالي چند قبل از حالت تحرير ازينجا آوارهٔ شده *

* مهاراجه اجيت سنگهه راتهور *

پسر مهاراجه جسونت سنگهه است - چون پدرش در تهانه داري جمرود در گذشت او در شكم مادر بود - پس

(۲) نسخهٔ [ا] خامهٔ موری - (۳) نسخهٔ [ج] مهين بيگم - (۴) نسخهٔ [ب] كهنهور - و در [بعضي نسخه] كهنور *

از وصول بلاهور متولد گشت - پستر بر طبق حکم خلد مکان کسانش بحضور آوردند - پادشاه خواست بدست آورد - راتهوران (که قدیمان (۲) راجهٔ متوفی بودند) بجنگ بر خاسته برخی بکار آمدند - و چندے او را بوطن رسانیدند - پس ازان (که پادشاه خود دو بار در صوبهٔ اجمیر رفته بقلع و قمع این قوم پرداخت - و شاهزاده محمد اکبر را بتعاقب او مامور ساخت) اینها باغوای شاهزاده کاربند شده او را از راه بردند - تا آنکه شاهزاده باتفاق آن مردم یک و نیم کروهئ لشکر پادشاهي رسید - بوجهے اینها بد گمان شده از نزد پادشاهزاده بر خاسته رفتند - ناچار شاهزاده هم راه فرار گزید - پادشاه در جودهپور فوجدار تعین نمود - تا حیات پادشاه او در کوه های صعب المرور جا گرفته بود - پس از ارتحال پادشاه فوجدار جودهپور را بے حرمت ساخته قصبه بتصرف در آورد - خلد منزل در جنگ اعظم شاه فرمان طلب فرستاد - نیامد - لهذا بعد جنگ اعظم شاه بر سر جودهپور رفت - و خانزمان پسر منعم خان خانخانان را برو تعین نمود - پس از رسیدن خان مزبور نزدیک جودهپور آمده او را دید - و تسلي یافته بملازمت آمد - و بعد عفو جرایم بمنصب سه هزاري سر افتخار بر افراخت *

---

(۲) نسخهٔ [ج] ندیمان - و نسخهٔ [ب] ندویان *

و (چون پادشاه متوجه دکن بعزیمت مقابلهٔ کام بخش گردید) او از اثنای راه باتفاق راجه جی سنگهه کچهواهه اسباب ضروری برداشته و خیمه ها در لشکر گذاشته راه وطن گرفت - و بعد معاودت از دکن پادشاه را فکر تنبیه این قوم در سر بود - اما فساد قوم سکهان (که در پنجاب عالم گیر شده بود) مانع آن شد - نظر بمصلحت وقت از کرده و نا کردهٔ او چشم پوشیده بوساطت خانخانان قرار یافت که او باتفاق راجه جی سنگهه سرسواری ملازمت نموده رخصت وطن یابد - و سرانجام درست کرده خود را بحضور رساند - ازانجا (که فلک فتنه زا هردم توطیهٔ دیگر بر می انگیزد) خلد منزل را بعد رسیدن لاهور قضیهٔ ناگزیر پیش آمد - و پستر میان پادشاهزادها مخالفت رو داد - تا آنکه نوبت سلطنت به محمد فرخ سیر رسید - سال دوم جلوس حسین علي خان امیر الامرا با فوجی بر سرش تعین گردید - نامبرده مغلوب رعب گشته به امیر الامرا رجوع آورد - و بقبول پیشکش جرایم او بصفح مقرون گردید - صبیهٔ خود را موافق معمول جهت عقد با پادشاه روانهٔ حضور ساخت - و به صوبه داری گجرات سربلند گشت - پس ازان دست توسل بدامن سادات زده اواخر عهد محمد فرخ سیر حسب الطلب از احمدآباد بحضور آمده بخطاب مهاراجه فرق عزت بر افراخت -

و در محبوس ساختن پادشاه مذکور با سادات شریک مشورت بود - ازین جهت در خاص و عام طشت بدنامی او از بام افتاده در اوایل عهد فردوس آرامگاه از نظامت گجرات عزل پذیرفت - و از سر نیک فالي دست آویز سند بلدهٔ دار الخیر اجمیر را بتصرف در آورد - پس ازان (که امرا با فوجی بر سر او تعین شدند) (۲) راه وطن خود پیش گرفت - و در گده پتاي مردم او متحصن بودند - فوج پادشاهي رفته بمحاصرهٔ آن پرداخت - آخر بصلح مفتوح گردید - و قرار یافت که ابهي سنگهه پسر کلانش از جانب پدر در حضور باشد - ابهي سنگهه پس از رسیدن بحضور بتطمیع ارکان آنجا دست از حقوق پدري برداشته به بخت سنگهه برادر خرد خود نوشت - و او بتقریبی در حالت خواب اجیت سنگهه را روانهٔ بئس القرار ساخت - لهذا (۳) ابهي سنگهه مخاطب

---

(۲) در [تاریخ مظفري] سال چهارم از جلوس والا اشرف الدوله ارادتمند خان را بصوابدید او با بیست و دو امرا بر مهم مهاراجه اجیت سنگهه رخصت فرمودند - خان مذکور در اجمیر رسیده بلطف و عنف اورا مطیع و منقاد ساخته قلعه هتلي که در عمل مهاراجه بود بتصرف اولیای دولت در آورده راجه ابهي سنگهه پسر کلانش را مع پیشکش لایقه همراه امراے مذکور بحضور آورد *

(۳) در [تاریخ مظفري] بعضی میگویند که چون مهاراجه اجیت سنگهه سرشورش و بغي برداشته بود پادشاه و وزیر الممالک اعتماد الدوله قمر الدین خان بخت سنگهه پسر اورا بوعدهٔ حکومت جودهپور وغیره تمامي ملک پدر او فریفته بر کشتن پدر تحریص دادند - و او بامید ریاست پدر را بکشت *

به مهاراجگي شده در سنهٔ (۱۱۴۰) هزار و يک صد و چهل هجري از تغير سربلند خان به صوبه داري گجرات رايت عزت بر افراخت - و بوطن رفته يک سال به بند و بست آنجا گذرانيد - و در سال يازدهم محمد شاهي داخل گجرات شده بمرهته چوتهه صوبه مي داد - چون غلبهٔ آنها روز افزون ديد سال پانزدهم برخاسته بوطن خود آمد - و تمام صوبه بتصرف مرهته رفت *

مهاراجه اجيت سنگهه دو پسر داشت - اولين ابهي سنگهه که احوالش گذشت - و دومين بخت سنگهه که بعد فوت پدر بر وطن قابض گرديد - و پس ازو پسرش بجي سنگهه در حالت تحرير متصرف است - و به رعايا پروري و پاسداري زير دستان و سر شکني زبر دستان زبانزد - تتمهٔ احوال سلطان محمد اکبر بدين اسلوب است که بعد فرار از نزديکي اجمير (چون هيچ جانب مقر نيافت) پيش سنبها بهونسله شتافت - سنبها بسلوک پيش آمده چندے نگاهداشت - (چون خلد مکان بدکن نهضت فرموده غلغلهٔ کافر کشي در چار سو افکند) او مرعوب گشته جهاز سوارہ روانهٔ ايران شد - چون جهاز بمسقط رسيد حاکم آنجا نگاه داشته بخلد مکان نوشت - درين ضمن (که خبر آمدن او بمسقط مسموع شاه سليمان

صفوي گرديد - و سابق سلطان محمد اكبر از ارادهٔ خود اطلاع داده بود) شاه بتعلقه دار مسقط *(كه رجوع شاه ايران دارد) بتقيد نوشته طلب داشت - و لازمهٔ احترام بجا آورده هميشه ضيافت و سير بود - آخر سلطان درخواست كمك نمود - شاه گفت كه هنوز پدر شما زنده است - بعد ازين (كه نوبت ببرادران رسد) آنچه لازمهٔ امداد و اعانت است بعمل خواهد آمد - سلطان تنگدل شده گفت كه مزاج من با هواى اينجا نمي سازد - رخصت دهند كه قريب قندهار در ولايت گرم سير متوقف باشم - شاه حسب درخواست مرخص نمود - و براى اخراجات لابدي بهمان نواح تنخواه معين كرد - سلطان پس از رسيدن آن نواح سال (١١١٥) هزار و يك صد و پانزده هجري بگلشن بقا خراميد *

* مير احمد خان ثاني *

خلف مير احمد خان شهيد است كه در صوبه داري برهان پور با كفار مرهته جنگ مردانه نموده جان در باخت - نخستين محامد خان خطاب داشت - پس ازان بنام پدر نامي گرديده چندے فوجداري چكلهٔ امناباد صوبهٔ پنجاب بعهده اش بود - قضارا درانجا حليلهٔ او (كه محبت و دلبستگي مفرط بدو داشت) رو در نقاب ممات كشيد -

رأس المال صبر و هوش خود را بدست تاراجگران جزع و فزع داد - و این ناسور دلخراش چون داغ لاله دامن گیر دل غم زدهٔ او شد - همت بر ترمیم و تاسیس مقبرهٔ آن عفیفه گماشته باغے طرح انداخت و پستر بنیابت عنایت الله خان کشمیري به ایالت خطهٔ کشمیر کامرواني یافت - نقشش درست نه نشست - آخر کار بخفت و رسوائي انجامید - تبیین این اجمال (٢) آنکه محتوي خان ملا عبد النبي (که از علمای عصر (٣) و در زمرهٔ ارباب منصب منسلک بود) همواره میخواست در پردهٔ حمیت اسلام اغراض نفسانیٔ خود را پیش برد - از تعصب و لجاج گاه گاهے با هنود آن دیار کاوشے بصورت احتساب مي نمود *

(چون انقلاب روزگار و بے نسقيِ سلطنت انبعاث و ایراث خود سري و خیره روئ شور پشتان مي نماید) آن شوخ چشم در سال دوم محمد شاهي اجلاف و احامرهٔ (٤) شهر را بروایات مرجوح (٥) فقهیه از راه برده با خود متفق ساخت - و رفته با نایب صوبه و قاضي سماجت و ابرام نمود - که احکام شرعیه (که به ذمي متعلق است) مثل ممانعت از رکوب

---

(٢) چنانکه در احوال محمد کاظم خان در صفحه ٧٢١ از جزو سیوم اشارة بهمین بوده - (٣) نسخهٔ [ج] علمای قشري - (٤) نسخهٔ [ب] اجامرهٔ - (٥) نسخهٔ [ج] مرجوحه ٭

اسپ و ارتباط یراق و غیر ذلک بدان کاربند باید شد - و آن شوذمهٔ ضاله را از اعلان رسوم مشوم باز باید داشت - آنها جواب دادند - آنچه در دار الخلافه و سایر بلاد هند شایع و مروج است بعمل مي آید - احداث امر غیر معمول بدون حکم خلیفهٔ وقت چگونه پیشرفت میشود - آن شوریده سر از باز زدن حکام بر خویش پیچید - و بیرون بر آمده بپایمردی یکتائي گزینان هر جا هندوئے مي دید مراتب استخفاف و استحقار مي نمود - اتفاقاً درین ایام روزے مجلس رای نامي (که در جرگهٔ معتبران بلده منتظم بود) با براهمه بسیر باغے رفته بطعام و اطعام اشتغال داشت - که آن سبکرو (۲) بهر وقت رسیده آوازهٔ گیر و دار بلند ساخت - و بے تحاشا بزدن و بستن پرداخت - مجلس رای بپای استعجال راه فرار سر کرده خود را بخانهٔ میر احمد خان انداخت - و آنرا بزعم خود مأمن پنداشت - آن بیدادگر بر گشته بمحلهٔ هندوان آتش در زده دود از دمار آنها بر آورد - و بدان بسند ننموده خانهٔ خان مذکور را گرد گرفت - و هرکرا یافت بشکنجهٔ بیعزتي در کشید - خان مشار الیه دران روز بلطایف الحیل شر او را از خود بی سر (۳) ساخت - روز دیگر جمعیتے فراهم آورده باتفاق بخشی پادشاهي و منصبداران

(۲) نسخهٔ [ا] سبکسر - (۳) نسخهٔ [ج] بے بر *

بتلافي و تدارک مافات بر سرش شتافت - آن جسارت کیش
بهمان مردم مقابل پیوسته آتش قتال برمی سهام و ضرب
صمصام برافروخت - و باغوایش مسلمین شهر نیز برجوشیدند -
جماعهٔ از عقب پلی را (که خان مذکور ازان گذشته بود)
سوختند - و از هر دو طرف راسته و بازار تیر و تفنگ
می انداختند - و سنگ و خشت می زدند - و نسوان و
صبیان هرچه می یافتند از بام و در می برتافتند (٢) - دران
هنگامهٔ قیامت انگیز سید ولي همشیره زادهٔ میر احمد خان
با جمعی نقد جان درباخت - خان مذکور ازان چارموجهٔ
هلاک (که نه یارای پیش رفتن داشت و نه راه بازگشتن
می یافت) بعجز گرائیده بعفت و خواری بسیار جان
بدر بردن مغتنم دانست - پس ازان فساد سرشت بقیهٔ
خانهای هنود را بباد غارت و تاراج داده مجلس رای را
با جمعی ازان مأمن بر آورده مثله ساخت - و هنگام ختان
برخی را نوبت بقطع عضو مخصوص رسید - و روز دیگر
محتوي خان بمسجد جامع رفته باجماع مسلمین میر احمد
خان را از حکومت برانداخته خود را حاکم مسلمانان
قرار داده مخاطب به دیندار خان گردید - و تا پنج ماه
(که حاکم دیگر از حضور نرسید (٣)) بفصل قضایا و اجرای

---

(٢) نسخهٔ [ب] برمی تافتند - (٣) نسخهٔ [ا] رسید *

احکام استقلال می ورزید - و در مسجد نشسته در تمشیت امور ملکی و مالی می کوشید - (چون مؤمن خان نجم ثانی بنیابت عنایت الله خان برفع این آشوب و تجدید بند و بست مامور گردید) اواخر شوال بسه کروهی کشمیر رسیده فرود آمد - محتوی خان (که شرمندهٔ کردار نکوهیدهٔ خود بود) با جمعی از فضلا و اعیان شهر باتفاق خواجه عبد الله نام منصبدار (که از مشاهیر آنجا بود) باستقبال نایب صوبه رفته باعزاز در شهر آورد - خواجهٔ مذکور از راه اتحاد یا از روی شرارت (که خمیر مایهٔ سرشت آن مرز بوم است) مشورت داد - که نخست بخانهٔ میر شاه پور خان (۲) بخشی رفته استعذار گذشته نمایند - و بستر پذیره شوند - زمان پاداش افعالش رسیده گوش بر آواز پیام اجل بوده فوراً شتافت - صاحب خانه (که از منصبداران ککهر وغیره و برخی مردم محلهٔ جدی ملی (۳) را در گوشه و کنار خانه آماده کرده بود) پس از ساعتی خود به بهانهٔ شغلی برخاست - آنها ناگاه بر سر آن مرگ گرفته ریخته اول دو پسر خرد سال وی را (که همواره پیش پیش او مولود خوانده (۴) میرفتند) علف تیغ بیدریغ ساخته او را بانواع تعذیب آوارهٔ بادیهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] میر شاپور خان - (۳) نسخهٔ [ج] چدی ملی - (۴) نسخهٔ [ب] مولود خوانان *

عدم ساختند - روز دیگر پیروان او بدعوای خون مقتدای خود کمر پرخاش بسته بر سر محلهٔ جدّي ملي ها (که بمذهب تشیع شهرت دارند) و محلهٔ حسن آباد رفتند - تا دو روز بین الفریقین زد و خورد گرمي داشت - چون ازین طرف بلوای عام بود آخر الامر چیره گشته در سه هزار کس ازین در محله با بسیارے از مغولیهٔ مسافر ته تیغ کشیدند - و انواع بے ناموسي بر سر زنان آوردہ تا در سه روز مبلغهای خطیر از نقد و جنس بغارت بردند - پستر بخانهٔ بخشي و قاضي شتافته (نخستین به پیغولهٔ در شد که پی نبردند - و دومین بدر زد) خشتے از خانهٔ آنها بجا نگذاشتند - چون مؤمن خان داخل شهر شد به کجدار و مریز پیش آمده میر احمد خان را بدرقهٔ همراه داده روانه نمود - خان مذکور بدار الخلافه آمد - و بعد ازان از جانب قمر الدین خان بهادر اعتماد الدوله فوجداری مراد آباد گرفت - و درانجا خسارتے بسیار کشید - از تاریخ فوتش آگهي نشده *

* معز الدوله حامد خان بهادر صلابت جنگ *

برادر مایندری (۳) خان فیروز جنگ است - در حیات پدر بدولت رو شناسي خلد مکان کامیاب گشته بمنصب در خور

---

(۳) نسخهٔ [ج] برادر ماندري خان فیروز جنگ *

سر رشتهٔ روزگار بدست آورد - سال بیست و نهم جلوس بعنایت خطاب خاني و عطای مادهٔ فیل امتیاز پذیرفته مامور شد که خزانه بلشکر محمد اعظم شاه (که بمحاصرهٔ بیجاپور تعین بود) رساند - تا آخر عهد آن پادشاه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار ارتقا پذیرفته *

پس از ارتحال خلد مکان بهمراهی اعظم شاه بهندوستان رفته در جنگ بهادر شاه سردار طرح دست چپ بود - پس ازان (که اعظم شاه بقتل رسید) بملازمت خلد منزل پیوسته سال سیوم جلوس بصوبه داری بیجاپور افتخار اندوخت - و بستر ازان جا عزل پذیرفته بحضور آمد - اوایل سلطنت فردوس آرامگاه (که نظام الملک از مالوه بدکن رسیده با کسان سادات بمقابله پیش آمد) نامبرده (که همراه سید عبد الله خان قطب الملک روانهٔ شاهجهان آباد گردیده بود) جاگیرش تغیر و خود خانه نشین شد - درین ضمن (که حسین علي خان امیر الامرا کشته شد (۲)) قطب الملک شاهزاده را از محبوسان سلیم گده طلب داشته (۳)

(۲) در [تاریخ مظفري] در جنگی که افواج پادشاهي را با غیرت خان همشیره زادهٔ حسین علي خان رو دادهٔ حسین علیخان بضرب گولهٔ تفنگ قالب تهي کرده و طائر روحش از قفس تن متوجه پرواز گردید - (۳) در [تاریخ مظفري] و بنجم الدین علي خان صوبه دار شاهجهان آباد نوشته فرستاد که یکی از پادشاهزادهاي والا تبار را از مساکن سلیم گده بر آورده بر تخت سلطنت جلوس باید داد *

در فکر تالیف مردم افتاده او را به بحالی جاگیر خوشدل ساخته و مبلغی نقد رسانیده همراه گرفت - و چون قطب الملک گرفتار گشت اعتماد الدوله امین خان بهادر اورا بر فیل خود گرفته بملازمت پادشاهي رسانید - و پس ازان (که نظم صوبهٔ گجرات از تغیر معز الدوله حیدر قلي خان به نظام الملک آصف جاه قرار گرفت) او را به نیابت آنجا مامور نمود - و بخطاب معز الدوله صلابت جنگ مخاطب ساخته تجویز بحضور نوشت *

و (چون در سنهٔ (۱۱۳٦) هزار و یک صد و سي و شش هجري صوبه داري گجرات از تغیر آصف جاه به سربلند خان مفوض گشت) شجاعت خان و رستم علي (۲) خان پسران محمد کاظم نام جماعه دار (که سابق نوکر شجاعت خان محمد بیگ بود - و پسرانش از روی کارطلبي بمنصب پادشاهي و خطاب خاني بسعي حیدر قلي خان فایز شده بنیابت سربلند خان در گجرات و سورت دخیل

---

(۲) در [تاریخ مظفري] بعد ازان رستم علي خان برادر شجاعت خان (که دران وقت حاکم بندر سورت بود) خبر قتل برادر شنیده اسباب محاربه با حامد خان سامان نمود - پیلاجي کایکوار با هشت هزار سوار با وی ملحق گشت و حامد خان نیز با کنتها مرهته (که صاحب بست هزار سوار بود) از احمد آباد کوچید - بر کنار دریاي مهتي تلاقي فریقین دست داد - حامد خان بعد جنگ شدید غالب آمد - و رستم علیخان از دست وي بقتل رسید *

شدند) هر دو جنگ با معز الدوله نموده بقتل رسیدند - تا آنکه سربلند خان خود رسید و بخشی حامد خان کشته شد (۲) و او دخیل تعلقه گردید - بنابران حامد خان حسب الطلب نظام الملک آصف جاه بدکن رسیده بتفویض صوبه داری ناندیر لوای بلند رتبگي بر افراخت - و بعد چندے مطابق سنهٔ (۱۱۴۰) هزار و یک صد و چهل هجري در ایامی (که لشکر آصف جاه متصل کرناتک بود) در منزل گلبرگه سفر آخرت گزید - و در روضهٔ شاه بنده نواز (قدس سره) بیرون گنبذ مدفون گشت - خوش خلق و غیور و سپاهي (۳) و صاحب همت بود - در عنوان گفتگو وضع بے باکانه داشت - پسرانش (که شهرت گرفته اند) خیر الله خان و حفیظ الله (۴) خان و مرحمت خان هر یکی بنابر قرب قرابت با آصف جاه بمنصب و جاگیر درخور با نقدي بطور مدد خرج سرفرازي

---

(۲) در [تاریخ مظفري] مبارز الملک سربلند خان بعد استماع هنگامهٔ حامد خان جانب گجرات روانه شد - و حامد خان بقصد محاربهٔ او با مرهته از گجرات بر آمد - هر چند مبارز الملک نصایح هوش افزا بقلم آورد - و نظام الملک هم از دکن بهم خود ظاهرا در باب دخل دادن مبارز الملک نوشته ها روانه کرد - چون حامد خان مرد لا أبالي بود این معني فائده ننمود - آخر إمان بیگ بخشي خود را بافوج مرهته بحرب مبارز الملک متعین گردانید - واو جنگ عظیم درمیان آورده بقتل رسید - (۳) نسخهٔ [ج] سپاهي وضع - (۴) نسخهٔ [ب] حفظ الله خان *

داشت - و اکثر اینها به بد وضعی مشهور - و بزعایت سردار مزبور تکلیف نوکری معاف شده به خانه نشینی بسر می بردند - از هر یکی اعقاب باقی (۲) - و بپارهٔ جاگیر روز را بشب می رسانند - پسران مرحمت خان (که خودش بسادگی زبان زد بود) صورت تربیت پذیرفته اولین بخطاب فتح یاب جنگ و دومین ظفر یاب جنگ - و بجاگیر از پرگنهٔ (۳) مالکنده (۳) سرفرازی دارند - و با محرر اوراق شناسا *

* محمد غیاث خان بهادر *

نامش غیاث بیگ است - پدرش غنی بیگ در سرکار خان فیروز جنگ نوکر بود - نامبرده دست توسل بدامن خیر میامن نظام الملک آصف جاه بهادر زده رفاقت او برگزید - ابتدا بداروغگی توپخانه می پرداخت - بعد تر در تعلقه داری مراد آباد به نیابت فوجداری مامور شد - چون سیر فکر و درستی منصوبه بود - و دلاوری با کاردانی فراهم داشت) مشهور و معتمد گردید - امور عظیمه بے مصلحت او متمشی نمی شد - (چون بهادر مزبور از صوبهٔ مالوه عنان عزیمت

(۲) نسخهٔ [ج] باقی اند - (۳) در نسخهٔ [ج] حرف [از] نیست *
(۳) در نسخهٔ [ب] مالکنده بغیر نقطهٔ حرف اول مرقوم است *

بجانب دکن گرداند) او در معارک (که با سید دلاور علي (۲)
خان رو داد) شریک غالب در زد و خورد مانده در هر نوبت
لوای غلبه افراشت - یک چشم او از سابق نور بینائي نداشت
و چشم دوم در جنگ اخیر بنابر رسیدن زخم تیر عاطل
گشت - بهادر مذکور قدامت و فدویت او منظور داشته بعد فتح
بخطاب بهادري و منصب پنجهزاری پنج هزار سوار و خدمت
فوجداری بگلانه صوبهٔ خاندیس نوازش فرمود - و پستر
بتعلقهٔ متصدیگری محالات صوبهٔ خجسته بنیاد بر نواخت -
مدتے درانجا نشست - سال (۱۱۴۸) هزار و یکصد و چهل
و هشت هجري جهان گذران را گذاشت - در صحن مدرسه
متصل مغل پوره واقع خجسته بنیاد (که بنا نهادهٔ او ست)
مدفون گردید - به آشنا پروري و فیض رساني اتصاف
داشت - پسرش رحیم الله خان بهادر به قدر داني نوئین
مزبور بمنصب شایسته و تیولداری پرگنهٔ سیونا مضاف برار
سرفرازي یافته چندے بفوجداری سرکار بگلانه صوبهٔ خاندیس
و یکچند به ضلع داری محالات نواح خجسته بنیاد مامور

---

(۲) در [تاریخ مظفري] سال دوم جلوس فردوس آرامگاه دلاور علي خان با فوج شایسته به چهارده کروهي برهانپور متصل موضع حسن پور سرکار هندیه رایت حرب افراخت - ومحمد غیاث خان بمقابله پیش آمده جنگ صعب روي داد - دلاور علي خان از پا در آمده و بسیارے از سرداران بارهه و راجپوتیه زخمي گشته دستگیر گردیدند •

گردید - در عمل صلابت جنگ بهادر بمنصب عمده و
خطاب منظور الدوله متهور جنگ اختصاص گرفت - سالی
چند پیش ازین دار فاني را پدرود نمود - از پدر ارث
شجاعت یافته بود - چند پسر ازو باقي ست - ارشد آنها
فضل الله خان است که درین ولا بخطاب پدر و تیولداری
محال مرقوم امتیاز دارد *

* محمد خان بنگش *

ابتدا بصیغهٔ جماعتداري روزگار داشت - سادات بارهه
پیش آورده بنوکری پادشاهي و دولت روشناسي رسانیدند -
سال سیوم جلوس فردوس آرامگاه در جنگی (که با قطب
الملک بتوزکی سلطان ابراهیم رو داد) خان مزبور در
همراهی قطب الملک بود - با جمعیت خود آمده برکاب
پادشاهي پیوست - و مصدر تردد گردید - و بمنصب عمده
و خطاب قایم جنگ لوای اعتبار بر افراخت - و سال
سیزدهم مطابق سنهٔ (۱۱۴۲) هزار و یک صد و چهل
و سه هجري بصوبه داری مالوه از انتقال راجه گردهر(۲) بهادر
سرمایهٔ عزت اندوخت - و دران آوان فوجی بر سر ستر سال
بندیله برد - و تا یک سال با او بمقابله پرداخته محالات
پادشاهي(۳) (که در تصرف او بود) مستخلص ساخت -

(۲) نسخهٔ [ب] گروهر - (۳) نسخهٔ [ج] محالات پادشاهي را الخ *

ستوسال در صدد قابو بوده پس ازان (که خان مزبور جمعیت افزود برطرف کرده با مرهته اتفاق نموده دفعةً دویده نامبرده را در گدهي محصور نمود) بعد چهار ماه محاصره (چون در هوا اثر وبا ظاهر شد) فوج مرهته برخاسته رفت - ستر سال هنوز سعي در محاصره داشت که پسرش قایم خان با جمعیت رسید - لهذا ستوسال بصلح پرداخت - و او مستخلص گردیده پیش پادشاه آمد - و در جنگ نادر شاه در چنداولي بود - و بوقت موعود پیرایهٔ زندگي را برکند - بعد فوتش پسر کلان او قایم خان بفوجداري محال فرخ آباد وغیره مضاف صوبهٔ اکبرآباد بسر مي برد - پس ازان (که صفدر جنگ وزیر شد) بتحریک او بر سعد الله خان پسر علي محمد خان روهله شتافته در بداؤن محصور ساخت - و هرچند او زاری نالي کرد مفید نشد - ناچار او بر آمده جنگ نمود - قایم خان مع برادران کشته گردید - صفدر جنگ احمد شاه پادشاه را برداشته برده خواست که تعلقات قایم خان بضبط در آورد - مادر قایم خان معجر پوش آمده مقدمه بر شصت لک روپیه انفصال یافت - صفدر جنگ همه پرگناتش ضبط نموده فرخ آباد را با دوازده موضع (که از عهد فرخ سیر در انعام آلتمغای مادر قایم خان بود) گذاشت - و نول رای نامي را برای تحصیل

نگاهداشته خود متعاقب پادشاه بدهلي رسيد - احمد خان برادر قايم خان بجمع افاغنه پرداخته با نول راى جنگ نموده او را كشت - و صفدر جنگ (كه باراده كمك نول راى از دهلي روانه شده بود) به سنوح اين واقعه مابين قصبهٔ سالي و قصبهٔ سهاور رسيده سنهٔ (۱۱۶۳) هزار و يك صد و شصت و سه هجري با احمد خان مقابله نمود - و شكست فاحش يافته بر حوضهٔ برنجي (كه سوار بود) با آن (كه زخمي شد و فيلبان و سوار خواصي هردو بكار آمدند) اما نادانسته از چنگل افاغنه رهائي يافته بدهلي رفت - احمد خان پسر خود محمود خان را بضبط صوبهٔ اوده فرستاده خود جانب الهآباد عطف عنان نمود - و در تحريق اماكن و اسر اشخاص بهيچ وجه كوتاهي ننمود - سال (۱۱۶۴) هزار و يك صد و شصت و چهار هجري باز صفدر جنگ باجتماع جمعيت پرداخته باتفاق ملهار راو هولكر و جي آپا سندهيه رخش عزيمت بتدارك برجهاند *

مرهته اول شادي خان نامي را (كه از جانب احمد خان حاكم كول جليسر بود) ره سپر وادي فرار ساختند - و [چون بوصول اين خبر احمد خان (كه الهآباد را در محاصره داشت) راه فرخآباد گرفت] مرهته متعاقب رسيده درانجا او را محصور ساخت - او قابو ديده ازانجا

برآمده بهمین پور (که مستحکم تر بود) خود را رسانید -
روزے (که سعد الله خان پسر علي محمد خان بکمک
او رسیده جنگ بر روی کار آمد) او منهزم گردیده
در دامن کوه مداریه پناه گرفت - و ملک او همه بتاراج
رفت - آخر از راه عجز درآمده خاطر خواه صفدر جنگ
صلح صورت بست - مدتے در تعلقهٔ خود راتق مهمات بود -
(۲)
شهرت نیکوئی او زبانزد - چه اکثر مردم خاندان عمده
از ذکور و اناث (که بعد خرابی دار الخلافه پیش او
مي رفتند) خدمت آنها بیش از بیش مي کرد - و
بے تکلیف نوکري بخانهٔ هریک ماهوار مي رسانید - و بخلق
و تواضع پیش مي آمد - ازین جهت عمرے به نیکنامي
گذرانید - و طریقهٔ احسان بے عوض را برسم یادگار بر صفحهٔ
روزگار گذاشت - از باقي ماندهای خاندان او آگهي
دست نداده *

* مؤتمن الدوله اسحاق خان *

(۳)
پدرش از شوستر وارد هندوستان گردیده در شاهجهان‌آباد

---

(۲) نسخهٔ [ج] و شهرت - (۳) در [تاریخ مظفری] اسحاق خان
مؤتمن الدوله (که پدرش از شوستر بهند آمده در شاهجهان آباد متوطن
گردید) مرزا غلام علي نام داشت و یکے از دانشوران وقت و علامهٔ عصر بود -
در اواسط عهد فردوس آرامگاه کمال تقرب سلطاني بهمرسانید - لطیفه گو و
حاضر جواب بسے بود *

اقامت گزید - و در زمان محمد شاه پادشاه بنوکری پادشاهی معزز گشته بخطاب غلام علی خان سرافرازی یافت - و بتعلقهٔ بکاولی می پرداخت - نامبرده در هند متولد گردیده پس از سن تمییز بحصول قابلیت صاحب استعداد گشت - و در عهد فردوس آرامگاه بتعلقهٔ خانسامانی و کمال تقرب عروج نمود - سال بیست و دوم مطابق سنهٔ (۱۱۵۲) هزار و یک صد و پنجاه و دو هجری رخت زندگی بر بست - شعر می گفت - از وست (۲)

* شعر *

* ز بسکه در دل تنگم خیال آن گل بود *

* نفیر خواب من امشب صفیر بلبل بود *

(۳)
سه پسر گذاشت - نخستین میرزا محمد (که او نیز مثل پدر کمال تقرب فردوس آرامگاه بهم رسانیده محسود اقران بود) اول بخطاب اسحق خان و آخر بخطاب نجم الدوله امتیاز پذیرفت - و بخشی چهارم شد - فردوس آرامگاه

---

(۲) مقطعش این است - عجب مدار اگر بوی جان دهد اسحق ٭ سواد شعر نو از دودمان کاکل بود - (۳) در [تاریخ مظفری] و او سه پسر و یک دختر گذاشت - نخستین مرزا محمد خان نجم الدوله - دوم مرزا علی خان افتخار الدوله - سیوم مرزا محمد علی خان سالار جنگ - پسر کلان بخدمات عمده و منصب و جاگیر پدر سرمایهٔ عزت اندوخت - و دیگر برادران بتقرب سلطانی معزز و ممتاز بودند - بعد چندے فردوس آرامگاه محمد شاه پادشاه خواهر ایشان را با شجاع الدوله خلف ابوالمنصور خان صفدر جنگ ازدواج داد ٭

خواهر نجم الدوله را با شجاع الدوله خلف صفدر جنگ ازدواج داد - بعد انتقال فردوس آرامگاه در عهد احمد شاه هم بخشیگری او بحال ماند - و کروړگری شاهجهان آباد (که از خدمت سیر حاصل است) ضمیمه شد - و [چون صفدر جنگ را با افاغنهٔ بنگش وغیره (که در شرقي شمالي صوبهٔ دهلي مي باشند) نزاع پیش آمد - و مابین قصبهٔ سالي و قصبهٔ سهاور جنگ اتفاق افتاد - و صفدر جنگ شکست یافت] نجم الدوله (که همراه صفدر جنگ بود) داد شجاعت داده مطابق سنهٔ (۱۱۶۳) هزار و یک صد و شصت و سه هجري خود را بمیدان عدم کشید - دو پسر دیگر مؤتمن الدوله یکی میرزا علي افتخار الدوله دوم میرزا محمد علي سالار جنگ در عهد عالمگیر ثاني از شاهجهان آباد عازم لشکر صفدر جنگ شدند - اتفاقا صفدر جنگ در همان ایام فوت کرد - و هر دو برادر در سال (۱۱۶۸) هزار و یک صد شصت و هشت هجري در بلدهٔ اودهه نزد شجاع الدوله رسیدند - پستر سالار جنگ از پیشگاه شاه عالم بخلعت تن بخشیگری قامت مباهات آراست *

* متهور خان بهادر خویشگی *

رحمت خان نام رَحمَةُ اللّٰهِ عَلَيهِ شگفته پیشاني گشاده دست توانا دل قوي همت بلند نظر فراخ حوصله

درست کنکاش پسندیده رای نیک اندیش خیر خواه یک پهلو انصاف گزین راست کیش صفا آئین گیرا تدبیر سنجیده تقریر بهر فن و علم آشنا و به نشیب و فراز نبرد شناسا - چرخ پیر هزاران چرخ زند تا شخصے بدین جامعیت بعرصهٔ وجود خرامد و زمانهٔ کهن چه شبها بروز رساند که چنان در شاهوار در صدف تکوین جا گیرد - بعقل سلیم و مزاج مستقیم و ذهن بلند و فکر رسا سرآمد همسران - و در شرافت نفس و علو همت و حسن ملکات و تهذیب اخلاق برتر از اقران - سعت (۲) صدر و شرح قلب او بمرتبهٔ که هرچه از صنایع و تدابیر بخاطرش گذشتے محو و اثبات گرفته دفعةً صورت پذیرفتے - و فرضاً اگر اشخاص متعدد از امور متباینه در آن واحد استفسار نمودے مغلوب هجوم اجوبه نشده بقدر فهم جواب شافي و مسکت گفتے - جدش اسماعیل خان حسین زئي [آن شعبه ایست از علي زئي که خیلے ست از خویشگي] بخویشي و مصاهرت شمس الدین خان پسر کلان نظر (۳) بهادر خویشگي (که باعتبار منصب پادشاهي و قرب سلطاني عمده تر ازو درین قوم نگذشته) اختصاص داشت - و در سلک ملازمان پادشاهزاده محمد اورنگزیب بهادر منسلک و

---

(۲) نسخهٔ [ب] وسعت - (۳) در هر دو نسخهٔ قلمي [نظر] بظاء معجمه مرقوم است - اما در مآثر عالمگیري [نذر] بذال آمده -

به سمت التفات و امتیاز شاهي فایز بود - بعد از جنگ مهاراجه جسونت بخطاب جانباز خان و عطای علم و اضافهٔ پانصدی صد سوار بمنصب دو هزاری شش صد سوار سرفرازي یافت - و [چون با شیخ میر خوافي (که از اعظم مقربان شاهي بوده) ربط یکجهتي داشت] در سایر معارک سلطاني (که با مدعیان خلافت واقع شده) بهمراهی او داد شجاعت و بُردلي داده مورد عاطفت خسرواني گردید - و در مبادی سلطنت بفوجداری سلطانپور و نذربار دستوري یافته - پس ازان مکرر تعین یساق کابل گشته - و دران صوبه بتقدیم خدمات پرداخته - پسرانش عثمان خان و الله داد خان نخستین مبلغ خطیر از شمس الدین خان (که غیر از اولاد دختري وارثے نداشت) بدست آورده در وطن برنشست - و ایام زندگي را بآسودگي بسر آورد - دومین بزر میراث توجه نگماشته صرف عنان بنوکر پیشگي نمود - مرد متین سنجیده وضع بود - از میر فکریهایش امیر خان ناظم آنجا (که بندوبست پابرجای او ضرب المثل عالم است) حساب بر داشتے - ابتدا به تهانه داری (۲) غریب خانه و پس ازان مدتے به تهانه داری (۳) مندر (که

(۲) در [مآثر عالمگیري] الله داد خان سلخ ربیع الاول (سال هجدهم) بتهانه داري غریب خانه سرافرازي یافت - و سال چهل و هفتم بخدمت فوجداري مندر از تغیر رحمان داد خان مقرر شد - (۳) در (مآثر عالمگیري] مندر - (و ن) مندله *

(۲)
او بهين و مرغزار تهانه هاى مشهور آنجا ست) و لنگركوت حاكم نشين (كه روزے چند به رحمان داد خان خويشگي مقرر شده - سال چهل و هفتم باز بخان مذكور بحال گشت) گذرانيده از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار سر برافراخت - هنگامے (كه نظم صوبهٔ كابل به پادشاهزاده محمد معظم تفويض يافت) ازانجا [كه خويشگيها قاطبةً بتوسل اعظم شاه شهرت داشتند و او بزنهٔ سلطان احمد (كه اعظم شاهي مقرري بود) بوده] شاهزاده بفكر بيجا ساختنش افتاد - خان مذكور ازين آگهي معتبرے بموكب شاهي فرستاد - از غرايب اتفاقات امة الحبيب حرم محترم پادشاهزاده بوسيلگي برخاست *

تبئين اين اجمال آنكه پيشين ايام خان مذكور بخلد مكان عرض نموده بود (۳) كه درين وقت (كه حضرت پير مر جهاد اند) بر همه خانه زادان واجب است كه در ركاب سعادت انتساب احراز مثوبات نمايند - اما (چون اطاعت بالاى طاعت است) غلام بامور مامورة مي پردازد - بمحض اقتضاى سفت سفيهٔ ولينعمت درين جا هم بر سر قوم موسوم بكافري (كه در كهمار سرحد كابل مي باشد) به نيت غزا

(۲) در نسخهٔ [ا] اين لفظ مشكوك است - (۳) نسخهٔ [ج] عرضي نموده بود *

تاخت و تاراج مي برد - از اسارى آنجا چند سراري ارسال داشت - در بارگاه خلافت درجهٔ استحسان یافته حکم شد - که (چون آنها دار الحرب واقعي اند - و باستخدام اليق و اولی) هر سال ازان جواري و سراري چند اسامي مي فرستاده باشد - قضا را دیگر اتفاق غزا نیفتاد - ناچار امة الحبيب (۲) را (که کافریه بود از اسیران سابق - و در تقسیم افغانے جلال خان نام آمده) ازو گرفته ارسال نمود - پادشاه او را بمهین پور خلافت مرحمت فرمود - پس ازان [که او مثل مهر پرور (که نیز از مواهب پادشاهي بود) منظور نظر عاطفت شاهي گشته بپایهٔ احترام و اعتبار بر آمد و صاحب توره و توزک شد) به همچشمی مهر پرور مذکور (که بدعوی مقبولیت برادر خود نیاز بیگ قلیج محمد (۳) خان بهمرسانیده بود) او هم خود را افغان دختر ظاهر کرد - رجوع و بازگشت خان مذکور را مغتنم شمرده خواهش نمود که تصحیح دعوی او نمایند - چنانچه همان جلال خان را بابوت او راضي ساختند - تا بحضور پادشاهزاده اقرار نمود - و بعتر او واسطهٔ کارهای خان مذکور گشته خاطر شاهي را بالکلیه مطمئن گردانید - چون بهادر شاه بعد از ارتحال خلد مکان از پیشاور بجنگ محمد اعظم شاه روانه شد

(۲) نسخهٔ [ج] امة الحبيب (۳) نسخهٔ [ج] قلیچ محمد خان *

(اگرچه با جمعیت بسیار آمده ملازمت کرد) لیکن از پریشانی سپاه متفرق گشته اشتداد بیماری علاوه گردید - از مرافقت متقاعد شده در لاهور وا ماند - ازانکه اصرار بفتح اعظم شاه داشت در همان ایام ودیعت حیات سپرد - از پسرانش رحمت خان بجمیع وجوه آراسته و بیش از دیگر برادران مورد عنایت خاص شاهي بود - چون پدرش بعلت بیماري در لاهور باز ماند رضا مي‌داد که هیچکدام پسر همراه بهادر شاه نرود مگر مشار الیه که خواه نا خواه با خدا داد خان برادر علاتی خویش تنها بر آمده در دهلي برکاب شاهي پیوست - بیست هزار روپیه پیش از جنگ و همین قدر بعد ان بطریق مساعده یافته - پس از فتح باضافهٔ منصب و خطاب متهور خان چهرهٔ ناموري افروخت - مکرر تجویز خدمات بمیان آمد - بعد جنگ کام بخش بفوجداري لکهنؤ و بیسواره رخصت یافت - چون نقش عمل درست نه نشست بعد رحلت خلد منزل بے آن (که تغیر شود) راه دار الخلافه گرفت - چون بوسواس مواخذه روی آمدن حضور نداشت در عرض راه بشاهزاده اعز الدین (که باتالیقی خان دوران خواجه حسین بمقابلهٔ فرخ سیر بر آمده بود) ملحق گشته رفاقت او بر گزید - چون آن بیجگر شب هنگام از سرای کهجوه در ماند خان موميٰ الیه بجای خویش ماند - و

چون بدمیدن سفیدهٔ صبح قطب الملک در رسید بآشنائی دیرین گرم خوئي بکار برده در حوضهٔ فیل با خویش قرین گردانید - در جنگ جهاندار شاه در فوج حسین علي خان بود - دران وقت (که سردار عنان اسپ سبک ساخت) همپائي نتوانست نمود - بطرف دیگر افتاد - سالم ماند - نزد امیر الامرا اعزاز و اعتبار تمام داشت *

چون بدکن آمد بفوجداری سرا دستوري یافت - چون افاغنهٔ جنوبي (که خالي از سرتابي نبودند) بزعم آن (که شاید بنابر هم قومي بوسیلهٔ او مقدمات گذشته و حال روی براه آرد و کدر بصفا تبدیل یابد) ابتدا بهادر خان پني و عبد النبي خان میانه ملاقات نموده همراهي بر گزیدند - و از خود کامیها و غرض مندیها زود بافتراق کشید - خان مذکور روزے چند بتحصیل پیشکش های بالاگران جز همت گماشته [چون طرفے نه بست و زمیندار سریرنگ پتن (۲) (که عمده تر ازو دیگرے نیست) مقدمهٔ خویش به امیر الامرا رجوع کرده ناچار باعانت زمیندارے (که بهرما (۳) بومی چتلدرک (۴) لختے ملک او متصرف شده بود)

(۲) نسخهٔ [ج] سریرنگ پٹن - و در [بعضی نسخه] سري رنگ پٹن - و سري نگر پٹن - (۳) نسخهٔ [ج] اهرما - و در [بعضی نسخه] بهرما [بغیر نقطهٔ حرف رابع] - (۴) نسخهٔ [ج] چیتل درگ - و در [بعضی نسخه چیتل درك و حلدرک [بغیر نقطه و مشکوک است] *

متوجه گشت - آن متمرد نخوت گرا با بیست هزار سوار و شصت هزار پیاده صف آرای جنگ گردید - آخرکار هزیمت خورده بپای فرار بدر رفت - در همین اثنا خبر تغیری او رسید - آنچه از مال ناطق و صامت بود در طلب سپاه داده به گرانباری قرض و هم قناگی تقاضا داران رخت پریشانی بخجسته بنیاد کشید - عالم علیخان صوبه دار دکن قدوم او را باعزاز و اکرام تلقّي نموده به تنخواه جاگیر ملتفت گردید *

درین اثنا آوازهٔ نهضت آصف جاه بر زبان افتاد - هرچند سنکرا ملهار (که زمام حل و عقد بدستش بود) راضي بجنگ نمي شد - اما آن جوان عجول جري از تهور ذاتي و ترغیب سپاهي پیشگان جهالت کیش تصمیم کارزار نموده بهراولی آن تهور مرتبت استقبال نموده بجنگ در پیوست - از هیچ کس کارے متمشي نشد - رایگان جان در باختند - خان مشار الیه زخم برداشته بمیدان افتاد - برادرش تهور دل خان بکار آمد - نخست با وصف اشارت از جانب فتح جنگ سر از رفاقت باز زد - پس ازان (که هنگامه آرائی سادات باختتام گرائید - و سررشتهٔ امید ازانها قطعاً منقطع شد) بآبیاری التفات آصف جاهي نضارے باحوالش روی آورده به بحالی منصب و جاگیر کامیابي یافت - پستر

بمصلحت دید عوض خان بهادر از تغیر امین خان دکنی بصاحب صوبگی ناندیر دستوری گرفت - در کمال بے سامانی افتان و خیزان بتعلقه شتافت - معزول خیره سر مزاحم عمل پرگنات شده تن به ادای زر باز گردانیده نمیداد - چون به نوشت و خواند عوض خان هم رو براه نیاورد (ازان که خان مسطور از سابق ذخیرهٔ خاطر ازو داشت) بناخن زنیها در آمده بمنصوب نوشت - که اگر او سپاهست شما هم سپاهي اید - چرا از حق خود مي گذرید - و خواه و ناخواه بر صرافت خانه جنگي آورد - معهذا مشار الیه از نیک باطني بآن کوتاه نظر (که مي خواست از متصل ناندیر گذشته ببالکنڈ شتابد) گفته فرستاد - من بمناقشه مجبورم - اگر از دور برگذرند بُعد مسافت در گفت و شنید دست آویز عدم مزاحمت تواند شد - آن مغرور بے خرد اعتنا بدان حرف نا کرده عنان ره سپري ازان طریق باز نگردانید - خان شجاعت نشان بپاس آبرو مردن بخود تصمیم داده با معدودے (که زیاده بر پنجاه سوار نبود) بقصد سد راه بر آمد - از تائید غیبي در اثناے قطع مسافت کماندار و غیره بے طلب ملحق گشته لختے سپاهي لشکر بهم رسید - شام فریقین قریب بیکدیگر فرود آمده شب برنده داري گذرانیدند - همین که سپیدهٔ صبح دمید نزدیک بود که آتش کارزار

(٢)
بالا گیرد - به آب زنی مصلح چند فرو نشست - و قرار یافت
که بناندیر آمده از روی حساب زر باز گردانید را جواب
گوید - از تیره بختي با آن (که مردم خوب چیده داشت)
تن بذلت در داد که مخالف او را گرد گرفته راهي شد -
و سپاهش یسل بسته بفاصلهٔ ره مي نوردید - از بیوقوفیهای
خویش مدتے زنداني ماند - غریب تر آنکه بوقوع چنین کار
دست بسته هیچ در عملداري نیفزود - و از بے سرانجامي
و پریشانی او سر موئے نکاهید - معزول گشت - ازان باز
به تقلد خدمتے اقبال ننمود - و خالي از استعجاب نبود
که با آن همه عقل درست هیچ جا نقش عملداری او
درست نه نشست - و ظاهر است که ریاست بے سیاست
نمي باشد - درانجا ترحم و مهرباني را روز بازار و با مروت
و احسان سروکار بود - و انهماک طبیعت و صرف توجه در
امور غریبهٔ غیر ضروري که از عادات باز مي داشت - علاوهٔ آن
در جنگ مبارز خان بسرداری دو هزار سوار (که اکثر انغان
پنّي بودند) در هراولی عوض خان بهادر صف آرا بود - آنها
بمخالف زبان داده وقت کار خود را دزدیدند و وا
ایستادند - او تنها فیل خود را راند - اما تا آنوقت اعدا
بکارزار در آمده خود را بدم شمشیر بهادران داده بودند -

---

(٢) نسخهٔ [ج] مصلحي چند *

لخلتی او هم تهمت زدهٔ خویشتن داري گردید - و در همان اثنا تفنگی بمرفق دست راست او رسیده زخمي کرد - مکرر (۲) به شد و مکث نمود *

(اگرچه همیشه نزد سرداران حرف او منظور و مقبول بود) اما در تسلط نواب نظام الدوله (اَدَامَ اللّهُ اِقْبَالَهٗ) بیش از بیش ملتمسات او درجهٔ پذیرائي یافتی - و بغرض للّهی او عالمی کامروا گشتی - هنگامی (که آصف جاه از هندوستان معاودت نمود) به برهانپور شتافته ملاقي گشت - سخن و سست و بلند و پست (آنچه نبایست) گفته طرفداری نظام الدوله را بر خود زنگ بست نمود - هرچند از پی بر کردگیهای سردار بظاهر چندان رنجشی تراوش نکرد اما باطن یکسر (۳) غبار آلودهٔ کدورت گشته مزهٔ صحبت و صفای محبت نماند - چون سال بیست و پنجم محمد شاهي به انتزاع کرناتک رایت عزیمت بر افراختند او را در خجسته بنیاد گذاشتند - در عشرهٔ آخر صفر مرفق زخم رسیده آماسید - و در یک ماه پرهیز و سختي کشید - غرهٔ ربیع الثاني سنهٔ (۱۱۵۶) یک هزار و یک صد و پنجاه و شش هجري بقریب سپیدهٔ سحر شام نومیدي گل کرد - و غرهٔ حیاتش بهلال ممات رسید - غرهٔ همین ماه مولد او بود - سالش بشصت سال انجامید *

(۲) نسخهٔ [ا] مکرر به شد و رنکت نموده - [۳] نسخهٔ [ب] غبار آلود *

* مصرع *

* سبب حب علي اجر در صد عابد یافت *

تاریخ یافته اند (۲) - و از لفظ در صد عدد مذکور گرفتند نه حروف *

ولوع تام بعلم صنعت داشت - بسیارے از رسائل و کتب این فن فراهم آورده بود - و مي گفت که هنوز از علم وا نپرداخته ام که کار بند عمل شوم - (اگرچه نیم برجي از مطلوب و مقصود نگشوده بودند) اما از بس فرو رفتگي درین فن علمے دیگر (که گویا مستور بود بر متقدمین و متأخرین) بر وی کشف کردند - اکثر آیات و برخے سور قرآني را از اول تا آخر به اصطلاحات صنعت فرود آورده قصه بیان میکرد که دلنشین مستمع میشد - و کذلک از بسیارے احادیث و کلام اکابر و اشعار مشایخ و کبرای صوفیه معاني مطلوبه استنباط مي نمود - غریب تر آنکه آیات و احادیث مشکلهٔ مسائل مختلفهٔ مذهب را بقاعدهٔ آن علم مطابق گردانیده مدلل مي کرد - و بحد برهان رسانیده - حیف معلوماتش تدوین نیافت - آخرها محرر این اوراق درین امر تحریکے مي کرد - افسوس که زود طایر روحش برهاض بجنان پرواز نمود - آن بزرگ هم بعدم شوق و نا آشنائی

---

(۲) یعني ۱۱۵۶ هزار و یکصد و پنجاه و شش *

راقم باین فن دست تاسف میزد - ابتداي تحریر این اوراق پراگندہ را نظر ثاني میکرد - نبذے از احوال خود مرقوم نمودہ - بتغیر کمے مثبت افتاد *

احقر العباد (چون در طفولیت به شکار شوق تمام داشت - حتی در مکتب بعنکبوت مگس را صید مي کرد) ازین روی بهرۂ از نوشت و خواند بر نداشت - چون سن قریب ببلوغ رسید بتعلیم طیور صفیر (۲) اشتغال مي نمود - و از استادان این فن هرچه در تربیت طیور و امراض و معالجات آن مي شنود (ازانکه خط و سواد نداشت) برای تحریر بمردم رجوع میکرد - ناچار شوق بالا دست بجانب مشق مفردات تهجي کشید - و چندے همان حروف را بے املا مي نوشت - و جهت تفهیم خویش اعراب مي نمود - چون یک مرض را دوای متعدد مختلف الکیفیة بود متفرس شد که شاید مرض هم انواع دارد - به باز نامه ها دست زد - چون اکثر ادویه عربي و یوناني بود یکے باختیارات بدیعي حواله داد - ازانجا که معلوم شد که طاب علمیت مفید و علم بزدرہ جزوے ست ازان - لهذا کفایۂ منصوري سند نمود (۳) - پس ازان کتب معتبرہ فراهم آوردہ از مباحث آن نصیبۂ وافي بر داشت - و از قوت علمي تشریح طیور نمودہ

(۲) نسخۂ [ج] صغیر - (۳) نسخۂ [ب] نمودہ *

خواست کتابے در بردرہ بنویسد - چه درین فن سه علم ضروري ست - تندرستي و قوت طبع و موانست و اشتهای غالب - خصوص اخیر که آن دو در ضمن آن حاصل است - و چون اکثر معدنیات هم در معالجات طبع داخل بود نگاهے به رسائل کیمیا افتادہ چندان بتجربهٔ سهل الوقوعے (که اعزه بیان میکردند) گذشت - بخاطر رسید مقصود (که القای اشیا ست بر اجساد ذاتیه تا به ذهب و فضه بدل گردد) اگر بدین قسم صورت پذیرفتے هیچ کس مفلس نماندے - از سعاي خود را باز داشته بکتب این فن رجوع کرد - بدان مطابق یافت - بحیرت افزود که این کتب باسلاف صالح (که متحلي بعلوم ظاهر و باطن بودند) منسوب است - آنها بے هیچ برای اتلاف مال اخلاف نوشته وبال و نکال اخروي اندوخته باشند - بتامل وافي ظاهر شد که شاید بزبان رمز و اصطلاحے که دارند نوشته اند - اما اگر آن رموز از کتب معلوم نشود این همه تحریر لغوے بیش نیست - و اتعاب در لغو ازین صاحب کمالان محل استعجاب و استغراب - لهذا از تجربه دست بر داشته به تحصیل این علم همت برگماشت - تا در سنهٔ (۱۱۳۲) یک هزار و یک صد و سي و دوم هجري اطلاع تفصیلي بر اصطلاح این جماعه حاصل شد - و دریافت هرکه در هر

علوم مهارت داشت (از هیئت و هندسه و طب و نجوم و رمل و تسخیر و طلسم حتی تیر اندازي و کبوتر بازي) مطالب غامضهٔ آن علم را بطور خود بیان کرده - و کذلک در علوم نقلي از تفسیر و حدیث و قصص و فقه و سلوک و حقایق - بنابران شوقم به تصفح این علوم داعي شد - و لختی مماس بهم رسید - بعد ازانکه بعلم تصوف رسید فیه ما فیه معلوم نمود - علمی در یافت که میزان دین و دنیا است - یعنی از غیب الغیب تا انسان کامل و سیر آن برای همه نزد ایشان مثلی است از علم صنعت که بآن متحقق میشود شیون دین و دنیا و منسوخ مي گردد امور باطله بداهةً - و ظاهر مي شود بآن بطون قرآن - و منکشف میگردد معانی احادیث مشکله - پس در بحر عمیق افتادم - و کیمیا بلکه تمام عالم فراموش گردید - به بینم آخرکار بکجا مي رسد - انتهی کلامه *

پس ازین نوشته در ماه نگذشت که برحمت پیوست[۲] - در ظهور کلمة الخیر بے اختیار بود - و سفارش عام داشت - موقوف بربط و تعارف نبود - بدرد هر دلے مي رسید - و مرهم هر خسته جگرے مي گردید - چندے به پیغام آصف جاه (که عرض حوایج مردم بعهدهٔ متصدیان

---

(۲) نسخهٔ [ج] برحمت حق پیوست •

است - شما چرا برای همه کس مي گوئيد) خود را باز داشت - و باز بر سر کار خويش رفت - حرفهايش (۲) خالي از پذيرائي و دل نشيني نبود - و نيک تمهيده مي گفت - که سردار را (با آنکه صرفه در شنيدن نبود) خوش مي آيد - منصب (۳) پنج هزاري داشت - اما سپاهيانه مي گذرانيد - بالله درويشانه - اصلا بمداخل وا نمي رسيد - رحيم داد يکسريه (۴) پسرے (که در فوجداري بيسواره به بند افتاده و تربيت يافته) عامل بود - هرچه بخاطر نا انصافش مي گذشت دست بر داشته مي داد - هرچند سعايت او ميکردند نا شنيده مي انگاشت - گاهے بپاي مواخذه نياورده فارغخطي مسجل بمهر خود و اولاد خويش حواله نمود - مذهب اماميه داشت - و مسائل مختلف فيه را خوب مدلل ساخته - اگرچه مقيد بفروع نبود در تبجيل و اکرام سادات بسيار مي کوشيد - اعتقاد داشت که اين طايفهٔ علية بايد (بشرف انتساب خاندان نبوت) در اکثر احکام و حدود شرعيه از ساير ناس مستثني و مخصوص باشند - گفتم اگر تخصيص و ترجيحے مي بود کتمان از شارع صورت نمي داشت - نکتهٔ در جواب گفت که معتقدم ساخت -

(۲) نسخهٔ [ج] و حرفهايش الخ - (۳) نسخهٔ [۲] سي آمد -
(۴) همچنين در هر سه نسخه *

یعني هرگاه آن رحمة للعالمین بمقتضاے شفقت و عاطفت
خویش به احوال امت اولاد خود را بر آنها رجحان نداد
و بمساوات حکم کرد اگر امت در جنب چنین احسان
ذریة مقدسهٔ او را بامتیازے (که دیگرے شریک نباشد)
خاص گردانند (۲) از آئین مروت بیرون نخواهد بود - و
بکیش محبت و بندگي بیگانه نخواهد نمود - نادانسته
سیدهٔ (که پدرش حیدر علي خان از نبایر شاه میرزای
حیدر آبادی مشهور و سادات مازندران است) بعقد نکاح
آورده - بعد آگهي فسخ متعذر نمود - متاسف مي بود -
و مرةً بعد اولی و کرةً بعد أخری از هم قوم و مغول
خواستگاري نموده بود - و از هر کدام اولادے داشت -
پسرے را امة الحبیب بعد واقعهٔ خلد منزل بفرزندي گرفته -
پس از فوتش بدکن پیش والد بزرگوار آمد - با آنکه در
دولت عظیم پرورش یافته خالي از وارستگي و بے تکلفي
نبوده - شش ماه از سانحهٔ نا گزیر پدر نگذشت که اسیر
سر پنجهٔ اجل گردید - الیوم از پسرانش یکے در وطن است -
و فخر الدین خان و دیگر برادران صاحب منصب و جاگیر
اند - و برادر زاده و خویش آن مرحوم جانباز خان دو هزار
و پانصدي ست - راقم این سطور در مبادی حال بدستیاری

(۲) نسخهٔ [ا] گرداند *

سعی آن مرحوم را بعمت سکونت دکن گردید - و پس از قطع بلند و پست روزگار که زمانهٔ دو رو بجرم یکسوئي بعتابگاه آصف جاه رسانید - و انزوائی (که موجب تحریر این نسخه گردیده - و در رفع بیکاري یاري ها نموده) به هم نشیني و هم خانگي ضغثاً و اقامةً دو سال کما بیش با مغفور گذشت - پاس جزئیات درخورد و حفظ مراتب نشست و برخاست با وصف بے پروا مزاجي زیاده بر قدر طرفین دیده مي شد - از بزرگداشت آنچه در خور بزرگیش بود دقیقهٔ فرو نمي گذاشت - محسن و خیّر بالذات بود - رَحِمَهُ اللهُ - الحمد لله که آغاز و انجامش برحمت آلهي شده اشعار بحسن خاتمهٔ او دارد *

* محتشم خان بهادر *

(۲)

میر محمد جان پسر محتشم خان شیخ میر است - از سایر برادران برشادت و وسعت دستگاه سبقت جسته - نه باعتبار بنوت خان مزبور بل بجهت آن که نواب علیّه زینت النسا بیگم خواهر اعیانی محمد اعظم شاه (که پیوسته در خدمت پدر بزرگوار شرف پذیر حضور بود - و پس از جلوس بهادر شاه به بیگم صاحب مدعو شده) دختر میر مسعود نامي منصب دار را پرورش نموده بازدواج او

---

(۲) نسخهٔ [ج] میر محمد خان *

در آورد - و بسفارش بیگم در عهد عالمگیری بمنصب هفت
صدی رسید - مساس علمی درست داشت - نزد ملا جیون
امیتهی وال (۲) (که از فضلای مشهور روزگار و از دیرباز
بهمراهی خلد مکان و پس ازان با خلد منزل می بود)
تلمذ نموده خود را از تلامذهٔ رشید ملا می گرفت - در (۳)
زمان بهادر شاه بخطاب پدر اختصاص یافت - ازانجا (که
مهمات سلطنت از نظام استمراری بر افتاده - و اعتبار
خانه زادی و اندازهٔ نوکری رو بانحطاط گذاشته امرا زادگان
و ابنای عمده خاندان بدولت صاحب شوکتی از حوادث روزگار
استظلال عافیت جستند) خان موصی الیه هم بعد از
واقعهٔ ناگزیر بیگم مرحومه برفاقت نواب آصف جاه فتح جنگ
استسعاد یافته بصوبهٔ مالوه آمد - صد و پنجاه روپیه درماهه
بطریق مدد خرج می یافت - (چون آن امیر عالی جاه
باقتضای مصلحت از دریای نربدا گذشته بدستیاری فیروزی
اعادی پر صولت را با فوجهای گران علف تیغ جلادت
ساخته به همعنانی اقبال بتصرف ولایت وسیعهٔ دکن علم
اشتهار افراخت) او را بمنصب سه هزاری دو هزار سوار
و خدمت بخشیگری منصب داران کل دکن بر نواخت - و
هنگامی (که فتح جنگ برای تفویض وزارت به هندوستان

---

(۲) یا امنیهی وال باشد - (۳) نسخهٔ [ج] و در زمان الخ *

طلب حضور گردید) خان مزبور از همراهي احتراز ورزیده از خدمت معزول گشت - پس از چندے از دار الخلافه بتعیناتي دکن رخصت یافت - و بعد از جنگ مبارز خان (که روز کارزار از شاخسار مردي گل زخمے چیده بود) بتفویض خدمت مذکوره (بقول خودش که این کار مرغوب و (۲) محبوب و معشوق من است) دامن کامیابي بدست آورد - و قریب بیست سال بآئین شایسته بامر مامور پرداخت - و بخطاب بهادري ناموري اندوخته بپایهٔ پنج هزاري مرتقي گشت *

مرد راست درست به زور و مکر ناآشنا - در یکروئي و یکرائي یکتا بود - اخلاص و عقیدتے (۳) (که با سردار باید) استوار داشت - و پاس مراتب دربار را فرو نمي گذاشت - با وصف عمدگي مراسم نوکري نیکو بجا آوردے - و با قرب و منزلت اصلا در امور ملکي در صورت استفسار هم دخل نکردے - از آغاز تا انجام بیک وتیره گذرانید - هرگز پیش پا نخورد - بظاهر کلف و عبوس مي‌نمود - اما در انجاح کار خلایق خود را معاف نداشتي - و بقدر میسور کوشیدے - هرچند باندازهٔ منصب جمعیت فوج و سامان نداشت اما صاحب

---

(۲) در نسخهٔ [ج] مرغوب و محبوب من است - (۳) نسخهٔ [ج] اخلاص و عقیدت *

(۲)
اسباب و اقبال بود - در آخرها امارت پرستي را باعلان و شيوع رسانيده - ازين هوس پروران ساده رو و نوخطان چار ابرو فراهم آورده در تقطيع و تزئين آنها توجه مي گماشت - و همين را مصارف همت مي پنداشت - در ايامي (كه نواب فتح جنگ محاصرهٔ قلعهٔ ترچنان پلي داشته) شازدهم جمادی الاولی سنهٔ (۱۱۵۶) هزار و صد و پنجاه و شش هجري بعالم بقا خراميد - پسرش حشمت الله خان از انتقال پدر بخشيگري و از اصل و اضافه منصب دو هزار و پانصدي يافته - جوان (۳) هموار با سلوک است - و به كار رواني موفق *

* مقرب خان *

پسر امين خان بهادر است كه احوالش جداگانه مذكور گرديده - [چون پدرش از كوته انديشي (با وصف رعايتهای نظام الملک آصف جاه) چشم از حقوق پوشيده بر خاسته بخيدر آباد نزد مبارز خان رفت] مقرب خان بفراهمی فوج پرداخته نزد آصف جاه آمده در جنگ مبارز خان شريک گشت - و در هنگامهٔ آويز و ستيز اتفاقاً پدرش از جانب مخالف بمقابلهٔ او رسيد - او برسم اهل دكن با جمعي از

(۲) نسخهٔ [ب] اسبان - و نسخهٔ [ج] اسباب و اقبال - (۳) نسخهٔ [ج] همواره با سلوک *

اسپان فرود آمد - شمشیر بازی غریب رو داد - او بدست خود نقش زندگی چند حریف بآب تیغ فرو شست - و سر پدر خود را که (مجروح افتاده بود) از تن جدا ساخت - و پس از فتح بمنصب چهار هزاري درجهٔ اعتلا پیمود - در امور جاگیرداري و آبادانکاري سلیقهٔ درست داشته *

گویند در دیهات بالکنده زمین خوب چیده بنام خود مقرر ساخت - که آنرا باصطلاح مردم آن نواح سیري گویند - کشتکار آنجا کماشتهای او مي کردند - و دهقان گری آن زمین تعلق بوی داشت - حتی که شیر فروشي و تخم فروشی دیهات نسبت بوی مي دهند - ازین رجوه انتفاع بسیار بر مي داشت - احاطهٔ قلعه بالکنده ساختهٔ اوست - بیشتر فوج او از بار گیران بیشقرار بود - ضابطهٔ قدیم دکن خصوص درین خانواده (که دو روپیه و سه روپیه یومیه بلکه بیشتر) معمول و مستمر است - با آنکه خان مذکور عیش پرست و عشرت دوست نبوده اما شوق نغمه داشت - خواننده و سازندهٔ نامی دکن نزد او فراهم آمده (۲) - و سامان و سرانجامی (که در خور هفت هزاریهای صاحب جمعیت باشد) بر همین یک پرگنه و دو سه محالی از سرکار ایلکندل مهیا کرده بود - از سه چهار سال مادهٔ سرطاني در پشت پیدا شده بود -

---

(۲) نسخهٔ [ج] فراهم آمدے *

منجر بجراحات متعدده گردید - مکرر گوشت پارها بریدند - و فزونیها تراشیدند - هر مرتبه التیام می یافت - باز عود می کرد - آخرها (که گرگ اجل در کمین بود) بیست و دوم ربیع الاول سنهٔ (۱۱۵۸) هزار و یک صد و پنجاه و هشت هجری اسیر سرپنجهٔ خویش گردانید - ابتدا بفقدان باه و قطع رجولیت شهرت داشت - پس ازان کتخدا شده خواستگاری ها نمود - پسران آورد - هنوز صغیر بودند که درگذشت *

برادر اعیانی او نبی منور خان (۲) (که بسبب ناسازی و عداوت فیما بین بقلیل جاگیرے جدا می گذرانید) از واقعهٔ نا گزیر برادر آگهی یافته باتفاق مادر (که نزد او می بود) شتافته قصبه را بمال و متاع متوفی متصرف گردید - و بزعم خود قایم مقام برادر شده سر سرداری بر افراخت - و چون میدانست که (با وجود پسران همه بر وی مسلم نخواهند گذاشت) از آمدن دربار سر باز زده از آزمندی سر خود سری زد - و اطفال و متعلقان برادر را نظربند کرده باستحکام برج و باره و ادخار ذخایر پرداخت - بظاهر حرمان ورثه و حقیقةً کثرت خزانه (که زبانزد خاص و عام بود) داعی بدان گردید که آصفجاه بقصد اقتلاع آن زیاده سر و انتزاع آن مکان از دست او در عشرهٔ سیوم ربیع الاول سنهٔ (۱۱۵۹)

---

(۲) همچنین در هردو نسخهٔ - و یا نبی باشد *

هزار و یک صد و پنجاه و نهم هجري سواد آن قصبه مضرب خیام گردانید - و کار پردازان بتقدیم سیبه و ترتیب مورچال دست بکار بردند - آن خیره سر زیاده بر دو هزار سوار و سه چهار هزار پیاده مستعد پیکار از غایت استکبار بیرون قصبه ملجار داشت - هر دفعه (که بعزم کارزار با فوج ظفر آثار دوچار شد) مردم خوب معتبر خود را بکشتن داده خایب و خاسر رجعة القهقري نمود - اما ازان رو (که ذخیره بهمه چیز بروجه مستوفي بود - و از بس وسعت شهر پناه) محاصرهٔ سایر اطراف آن متعذر مي نمود - بیم و هراس بخود راه نداده بامید آغاز برشکال که بر سر رسیده بود دلے خوش مي کرد که بسبب باران آنجا را اطراف آب مي گیرد هنگام زد و خورد نیست - اغلب که ترک محاصره کرده راه خود گیرند - چون عزم والا همتان قضای مبرم است دگرگون نمي گردد) آصف جاه همانجا تصمیم چهاؤني فرمود - و لختے بازوی همت درونیان بسستي گرائید *

گویند در آوان محاصره بآن همه حزم و احتیاط (که مجبول طبعیت سردار بود) روزے غریب مسامحه و مساهله بکار رفت - هر فوجے را بهر مکانے نگاهداشته سردار بعماري های محل و مردم قلیل (که همگي به هزار سوار

نمي رسيد) سير كنان بگرد شهر پناه بر آمد - چون محاذي دروازه (*كه افواج سركار ازانجا كمتر از مسافت دو كروه و سه كروه نبود) مردم باو گفتند كه قابوى عجيبى بدست آمد - جلو ريز به كوته يراق مي پيونديم - و بر مي داريم - در جواب گفت كه مرا دعوى صوبه دارى دكن نيست - براى اين پرگنه يورش برپا كرده ام - بالجمله سلخ جمادي الاول (كه دو ماه از محاصره منقضي شده بود) اقبال آصفي خود بخود جلوه‌گر گشت - و تفرقهٔ دوئي در قلعگيان افتاد *

تفصيل اين اجمال آنكه آن بيمروت خواست كه بيچاره اطفال آن متوفى را از ميان بر دارد - دكني هائى كه با او يكتائي گزيده (چون اكثرے نمكخوار و پرورش يافتهٔ متوفى بودند) بر انديشهٔ او آگهي يافته بدنامى كور نمكي بر خود روا نداشته بهيئت مجموعي ازو بر گشتند - و نگذاشتند كه ساعتے آرام گيرد - جزاير و تفنگ جانب او سر دادند - آن ادبار رسيده ناچار هوش و دل باخته همان شب پا پياده متعلقان خود را بر آورده براجه رام چندر سين جادون پناه برد - روز ديگر پسران خان متوفى بمعرفت حرز الله خان بهادر صوبه دار ناندير ادراك سعادت ملازمت نموده بمنصب در خور سرفرازي يافته قصبه با چند مواضع بجاگير آنها مقرر شد - (چون رحمت عام و حلم كامل فطرى سردار

است) آن کشتني هم بوسیلهٔ راجهٔ مذکور بصفحهٔ جرایم زندگي دو باره یافت - قریب دو لک روپیه بقیهٔ نه ده لک روپیه (که آن متغلب در ایام تسلط خویش بباد داده) با دو صد و چند اسپ و چند زنجیر فیل سوای جنس ذخیره از غله و سرب و باروت (که نیز ضبط شد) عاید سرکار گردید - در حالت تحریر پسر کوچکش (که به خطاب پدر نامور شده بود) در وقتي (که متصل قلعهٔ کایان لشکر آصف جاه نظام الدوله توقف داشت) بگزند هوای وبا مطابق سنهٔ (۱۱۹۰) هزار و یکصد و نود هجري جان بحق تسلیم نمود - پسر کلانی (که به ابراهیم منور خان زبانزد بود) جاگیر دیگر یافته با جمعیت بنوکري مي پرداز - درینولا بخطاب خانزمان خان مخاطب شده *

* مبارز الملک سربلند خان بهادر دلاور جنگ *

نامش میر محمد رفیع است و وطنش تون - در عهد خلد مکان با پدر خود (که میرزا افضل نام داشت - و مقتدري خان خطاب یافته) از ایران بهندوستان آمده - پدرش بدیوانی گوالیار مضاف اکبر آباد سر عزت بر افراخت - او بعد فوت پدر نزد طغای (۲) خود . بشارت خان نام (که فوجداری ماکاپور صوبهٔ برار داشت) آمده به تنبیه مفسدان *

(۲) در هردو نسخه بطاء مهمله مرقوم است - اما بتاء فوقاني صحیح است *

دیهات آن پرگنه جوهر رشادت بر روی کار آورد - و باین تقریب بمنصب مناسب چهرهٔ عزت بر افروخت - و پستر بلشکر پادشاهی رسیده هدیه بیگم صبیهٔ روح الله خان بخشی را بعقد مناکحت در آورد - (چون عایشه بیگم صبیهٔ دوم خان مزبور در خانهٔ سلطان عظیم الشان بود) بنابران بملفیت شاهزاده امتیاز اندوخته حسب درخواست شاهزادهٔ مزبور در عهد خلد منزل بخطاب سربلند خان نامور شده دخیل مهمات سرکار شاهزاده بود - پستر شاهزاده او را جهت بند و بست بصوبهٔ بنگاله تعین نمود - چون با محمد فرخ سیر پسر عظیم الشان (که از جانب پدر بنظم بنگاله معین بود) صحبت او برار نشد ازین جهت عظیم الشان او را بحضور طلب داشت - و از وسط راه بفوجداری کره صوبهٔ الهآباد تعین گردید - و پس از فوت خلد منزل (چون عظیم الشان نیز در جنگ با برادران کشته گشت و محمد فرخ سیر بعزیمت محاربه با جهاندار شاه روانه شد) نامبرده بتصور ناموافقت سابق با زر تحصیل تعلقه پیش جهاندار شاه شتافت - و دران ایام (که صوبه داری گجرات ضمیمهٔ وکالت بنام آصف الدوله اسد خان مقرر شده) ذو الفقار خان او را نیابةً به بندوبست آن صوبه مقرر ساخت - ازانجا (که زمانه بکام محمد فرخ سیر گردید) بوساطت سید عبد الله خان

قطب الملک عفو تقصيرات او بعمل آمده بصوبه داري اردهه سربلندي اندوخت - و پس از چندے معزول شده بحضور آمد - و از تغير مير جمله بصوبه داري عظيم آباد پتنه لواى امتياز بر افراخت - و پس از وصول بدانجا عنان عزيمت به تنبيه دهرماجي زميندار مفسد آن صوبه معطوف داشته بعد زد و خورد و کشش و کوشش او را ره سپر وادئ فرار ساخت - و در اثناى گريز زخمے بار رسيده آوارهٔ دشت عدم گرديد *

چون در نگاهداشت سپاه اندازه نداشت و مردم تمن دار بيش قرار نوکر مي کرد بعد عزل ازانجا بحضور آمده مدتے گرفتار تقاضاى تنخواه سپاه بود - دران ايام (که صحبت پادشاه و وزير و بخشي برهم خورد) آنها نظر بوقت تاليف منظور داشته زرے مخفي باو فرستادند - که از دست سپاه رهائي يافت - بهتر در عهد سلطان رفيع الدرجات بصوبه داري کابل مامور شده بدانجا شتافت - و در عهد فردوس آرامگاه ازانجا تغير شده بحضور آمد و سال (۱۱۳۸) هزار و يک صد و سي و هشت هجري بصوبه داري گجرات از تغير نظام الملک آصف جاه علم کاميابي بر افراخت - و بشجاعت خان گجراتي سند نيابت فرستاد - حامد خان عموى آصف جاه (که به نيابت او در احمد آباد

بود) بے سامان بر خود پیچیده بر آمد - و در موضع دوحد
اقامت نموده کنتها نامي مرهته را بکمک طلب داشته
بر سر گجرات رفته با شجاعت خان جنگ نموده او را
کشت - رستم علي خان برادر شجاعت خان (که در سورت
بود) استعداد جنگ نموده باتفاق پیلا جي گایکوار عزیمت
مقابله کرد - و کنار دریای مهي تلاقي رو داد - چون پیلاجي
در باطن موافقت با حامد خان داشت رستم علي خان
هم کشته گردید - سر بلند خان باستماع این خبر در سنهٔ

(۱۱۳۸) هزار و یک صد و سي و هشت هجري
مبلغے از خزانهٔ پادشاهي بطریق مساعده گرفته خود راهي
تعلقه شد - و بخشي حامد خان بجنگ پیش آمده بقتل
رسید و خان مزبور دخیل آنجا گشت - اما بنابر نا رسائي
مزاج و نا مآل اندیشي آن قدر راه افراط و تفریط پیمود
که مبالغ مذکور را با حاصلات محالات خالصهٔ پادشاهي
و تیول جاگیرداران (که دران صوبه بود) بصرف آورده
دیندار ملازمان گردید - و ضبط او از میان بر خاست -
نوکرانش دست تظلم دراز نموده از سکنهٔ بلده هرکس را
که مالدار مي دانستند در خانهٔ خود نشانده ازو بجبر
زر مي گرفتند - و خود هم در دست درازي کمي
نکرد - و بملاحظهٔ غلبهٔ مرهته چوتهه آنها دران صوبه قرار

داد - لهذا سال یازدهم جلوس نظم صوبهٔ مزبور از تغیر او به ابهي سنگهه عرف دهوکر سنگهه پسر اجیت سنگهه مقرر شد - و او عزیمت دار الخلافه کرده مدتها در حویلی خود نشست - و بنابر تقاضای قرض خواهان دروازهٔ آن مکان را (که کلان بود) بقدر سنگچین ساخته بود - گویند هرگاه پادشاه اورا مي طلبید پالکي از سرکار و چند سزاول همراه مي رسید - که در راه مانع قرض خواهان باشند - و بعد ورود نادر شاه (چون بر سکنهٔ دار الخلافه توزیع زر قرار یافت پس از فوت برهان الملک سعادت خان (که عمدهٔ بانی این چیزها او بود) تحصیل آن بر ذمهٔ او مقرر گشت - و داد و فریاد او در کوچه و بازار بلند گردید - (چون شیوهٔ بیباکي در مزاجش غالب بود - و در اخراجات بے اندیشگی مجبول داشت) هیچ جا کامیاب مراد نگردید - سنهٔ (۱۱۵۸) هزار و یک صد و پنجاه و هشت هجري به نهان خانهٔ نیستي در شد - پسرش خانه زاد خان بهادر (اگرچه بمنصب

(۲) در [تاریخ مظفري] همدرین آوان (یعني سنه هزار و یکصد و پنجاه و چهارم) مبارز الملک سر بلند خان (که اصلش از تون بود - و تون شهریست در ایران) جهان فاني را وداع کرد - از امرای ذوي الاقتدار سلطنت و برفاقت محمد عظیم الشان خلف محمد شاهي بود - و از عهد اورنگزیب بادشاه برچار بالش امارت تمکن داشت و برفاقت محمد عظیم الشان خلف خلدمنزل مي بود ٭

شش هزاري رسیده بود) اما با کم اسبابي در شاهجهان آباد بسر برده اوایل عهد احمد شاه پادشاه در گذشت - پسر دوم او میر گجراتي هیچ رشدے نکرده - مهتدي خانه پسر خانه زاد خان برفاقت این و آن وقت مي گذراند *

* مها راو جانوجي جسونت بنالکر *

پسر راو رنبها ست که در عهد خلد مکان بمنصب عمده و تعیناتي دکن سرفرازي داشت - و (چون با سران راجه ساهو بهونسله مکرر سرچنگها رسانیده بود) ایشها بعد قرار یافتن صلح با حسین علي خان شکایت او بمیان آوردند - او به خاطر داشت آنها اورا بغدر مقید ساخت - و در ایامي (که نظام الملک آصفجاه بهادر از مالوه راه دکن پیش گرفته عبور نربدا نمود) حسب درخواست محمد انور خان رهائي یافته بکمک برهانپور تعین شد - او (که آبله در جگر داشت) بوساطت محمد غیاث خان بهادر با نوئین مزبور در ساخته بملازمت پیوست - و در جنگ عالم علي خان و مبارز خان عماد الملک مصدر حسن خدمت گردیده بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار بلند مرتبه گشت - بعد فوت او نامبرده بمنصب درخور و تقرر محالات ارثي در تیول علم اعتبار بر افراشت - سلیقهٔ جاگیر داري خوب داشت - به آبادي اقطاع پرداخته فوج شایسته فراهم آورده در محاربات

رایت تهور مي افراخت - ازانجا که سیر منصوبه بود واسطهٔ جواب و سوال سران مرهتهٔ دکن مي شد - در عمل ناصر جنگ شهید بخطاب جسونت نمبوري اندوخت - و در جنگ پهلچري بهمراه سردار مذکور مصدر ترددات شایسته گردید - اگرچه در السنه قرعهٔ بدنامي مقتول شدن او بنام نامبرده هم افتاده سال (۱۱۷۶) هزار و یک صد و هفتاد و شش هجري بدار عدم شتافت - پسر کلانش اننذ راو جیونت (که آثار رشادت از چهرا او لایح بود) در حین حیات او در گذشت - الحال پسر دوم او مهاراو و راو رنبها پسر جیونت مزبور بطریق ارث بجاگیر او کامیاب گشته بنوکري سرکار مي پردازند *

* مجد الدوله عبدالاحد خان *

نیاکانش در کشمیر توطن داشتند - پدرش عبد المجید خان از وطن آمده ابتدا با عنایت الله خان بسر مي برد - و پس از فوت او رفیق اعتماد الدوله قمر الدین خان گردید - و بنوکري پادشاهي امتیاز اندوخت - ازانجا که متصدي پخته کار بود رفته رفته بعد واقعهٔ نادر شاه در عهد فردوس آرامگاه بدیواني خالصه و تن و از اصل و اضافه بمنصب شش هزاري شش هزار سوار و عطاي علم و نقاره و پالکي جهالردار و خطاب مجد الدوله بهادر بدرجهٔ بلند رتبگي

تصاعد نمود - دو پسر داشت - یکی محمد پرست خان که زود بسر گذشت - دوم عبد الاحد خان (که در مزاج پادشاه وقت شاه عالم بهادر جا کرده) محیط مقدمات سرکار پادشاهي گردیده جزئي و کلي امور سلطنت به رای او منوط شده بخطاب پدر و منصب عمده سرفراز گردیده در سنهٔ (۱۱۹۳) هزار و یک صد و نود و سه هجري یکی از شاهزادها را بطریق توره معین نموده همراه شاهزاده جمعیت کرده جانب تعلقهٔ سهرند شتافت - و (چون کار آنجا خاطر خواه صورت نه بست - علاوه سکهان بکمک امر سنگهه زمیندار پتیاله اجتماع نمودند) باتفاق شاهزاده برجعة القهقري پرداخت - ازین سبب مزاج پادشاه برهم شد - ازانجا (که مابین او و ذو الفقار الدوله میرزا نجف خان از سابق طریق عناد مسلوک بود) پادشاه او را بدست ذو الفقار الدوله گیرانیده - در آوان تحریر مقید است - و خانه و اسباب او بضبط پادشاهي در آمده - جاگیر او بحال مانده *



* حرف النون *

* نيابت خان *

عرب نام پسر مير هاشم خان نيشاپوري ست (كه چون خانخانان منعم بيگ از حضور عرش‌آشياني بتسخير ديار شرقي رخصت يافت) او نيز در همراهيان خان مذكور شرف دستوري حاصل نموده به سوانح نويسي آن حدود مامور گرديد - و سال بيستم جلوس، در چهارُنيء جنت آباد گور (كه بنابر زبونيء آب و هوا جمعے كثير از امرا بنهان خانهٔ عدم شتافتند) او نيز بساط زندگي در نورديد - نامبرده (۲) (كه به نيابت پدر در حضور بوده عرايض پدر مي گذرانيد) در سال نوزدهم بخطاب نيابت خاني امتياز يافت - و پس از فتح صوبهٔ بهار درانجا جاگير يافته بهمراهيء خانخانان (كه بكشايش بنگاله معين گشته بود) نامزد شد - و بكارها پرداخت - پس از چندے به عملداريء محال خالصهٔ شريفه مقرر شده (چون آوارهٔ نويسان (۳) باقي بر آوردند) او جواب زر واجبي

---

(۲) چنانكه در اكبرنامه جلد سيوم صفحه ۱۶۰ بتفصيل مذكور است *

(۳) نسخهٔ [ج] اوارجه نويسان *

نگردة سرکشي بنیاد نهاد [٢] - و قصبهٔ کرة را (که بجاگیر اسمٰعیل قلي خان مقرر بود) محاصرة نمودة الیاس خان لنگاه نوکر خان مزبور را در پیکار کشت - بتأبران اسمٰعیل قلي خان با جمعے از پیشگاه سلطنت تعین گردید - سال بیست و پنجم بار رسیدة مصاف نمود - او جمعے را بکشتن دادة رة سپر بادیهٔ فرار گشت - و بهتر رفته با معصوم خان فرنخودي (که خیال بے راهه روي [٣] در کاخ دماغش جا کردة بود) اتفاق جست - و در جنگے (که با شهباز خان رو داد) شریک او شد [٤] - (چون معصوم خان غالب گشته مغلوب شد - و به اردة شتافت - و شهباز خان جمعیت فراهم آوردة بر سر او رفت) نامبردة دلنهاد جدائي گردید - و سال بیست و ششم باتفاق عرب بهادر

---

(٢) در [اکبر نامه - جلد ثالث - صفحه ۳۲۷] و از سوانح سزا یافتن نیابت خان - این فرومایهٔ نا فرجام پسر میر هاشم نیشاپوري ست - عرب نام دارد - از خردي باز در پرستاران گیتي خداوند پرورش یافت - و بفراوان اعتبار سربلندي گرفت - چندے عمل پرداز خالصه بود - آوارة نویسان خردةگیر باقي برآوردة بودند - آن زر بندة سرکشي را از حق گزاري بهتر اندیشید - دست فتنه دراز کرد و قصبهٔ کرة را محاصرة نمود - (٣) نسخهٔ [ب] بے راة روي - (٤) در [اکبر نامه جلد ثالث صفحه ۳۳۱] چون شهباز خان حوالي قصبهٔ بهیه رسید الخ *

وغیره در حدود سنبل غبار فتنه انگیخت (۲) - ازانجا (که حکیم عین الملک (۳) قلعهٔ بریلی را مستحکم ساخته باجتماع جاگیرداران آن نواحی پرداخت) او باستصواب برخی زمینداران سررشتهٔ بندگی بدست آورده بفوج پادشاهی پیوست - و به مریم مکانی تمسک جسته زنهار نامهٔ آن مهین بانو دست آویز رستگاری ساخته سال بیست و هفتم بحضور آمد - پادشاه نظر بمصلحت وقت از جرایم او در گذشت - تاریخ فوتش بملاحظه نیامده *

* نور قلیچ * (۴)

پسر التون قلیچ خان از قرابتیان قلیچ اکبری ست - در عهد عرش آشیانی بمنصب پانصدی رسیده سال بیست

---

(۲) در [اکبرنامه - جلد ثالث . صفحه ۳۳۸] واز سوانح غبار آلود شدن عرب بهادر بخاکستان هزیمت - چون معصوم خان فرنخودی از سیه بختی روی در ادبار آورد عرب بهادر و نیابت خان و شاه دانه و بسیارے بد نهادان شورش طلب در حدود سنبل گرد فتنه بر انگیختند - (۳) در [اکبرنامه جلد ثالث صفحه ۳۸۳] و نیابت خان از وا ماندگی بعین الملک پیوست - و از غنودگی بخت راه جدائی سپرد - و خیال شورش پیش گرفت - و چون کارے بر نساخت بدرگاه حضرت مریم مکانی لابه گری نمود - و بدست کسان شهباز خان گرفتار گشت - چون زنهارنامهٔ آن مهین بانوی روزگار در دست داشت بدان قدسی عتبه رسانیدند - و ازانجا (که فرمودهٔ آن پرده نشین اقبال " حسن پذیرائی گیرد) شازدهم فروردین [سال بیست و هفتم] این نا بخشودنی در سایهٔ بخشایش شاهنشاهی آسایش گرفت -

(۴) در [اکبرنامه] نورم قلیچ - [و ن] نور قلیچ *

و یکم جلوس هنگامی (که پادشاه از اجمیر بصوب کوکنده تعلقهٔ رانا نهضت فرمود) نامبرده همراه قلیچ خان بطرف ایدر(۲) رخصت یافت - و در جنگ زمیندار آنجا باوجود زخم بازو دست از کار باز نداشته تردد نمایان بظهور آورد - و سال بیست و ششم همراه شاهزاده سلطان مراد بمهم میرزا محمد حکیم دستوری پذیرفت - سال سی ام قلیچ خان حاکم گجرات اورا بکومک امین خان غوری فرستاده - و سال سی و دوم همراه خانخانان بحضور رسیده سعادت آستانبوس دریافت *

* نقیب خان میر غیاث الدین علی *

از سادات سیفی قزوین است - و این سلسله در ایران بتسنن مشهور - جدش میر یحیی حسنی سیفی از علوم نقلی و عقلی بهرهٔ تمام داشت - و در فن سیر و تاریخ یگانهٔ روزگار و سرآمد دهر بود *　* ع *

* کس درین تاریخ مثل او ندید *

گویند از ابتدای اسلام تا زمان خود از وقایع هر سال (که ازو استفسار می نمودند) ببداهت احوال سلاطین و مشایخ و علما و شعرا مفصل و مشروح با قید تاریخ تولد و

---

(۲) نسخهٔ [ج] ایدر - و در [اکبر نامه جلد ثالث صفحه ۱۹۱] و قلیچ خان و نورم قلیچ وغیره و بسیارے از مجاهدان عرصهٔ نصرت را درین تاریخ [یعنی سی و یکم مهر ماه الهی سال ۲۱ سنه ۹۸۴] بصوب ایدر فرستادند *

رحلت بیان می کرد - و لب التواریخ از مولفات او ست -
ابتدا در خدمت شاه طهماسپ صفوی معزز و معتبر بوده -
شاه او را یحیی معصوم میگفت - تا آنکه ارباب عناد
مزاج شاهی را ازو منحرف ساختند - که میر یحیی و
پسرش میر عبد اللطیف مذهب اهل سنت و جماعت دارند
(۲)
و مقتدای سنیان قزوین اند - شاه از حدود آذربایجان
قورچی تعین نمود که میر را با اهل و عیال بصفاهان برده
مقید نگاه دارد - دران هنگام پسر دوم او میر علاء الدوله
کامی تخلص مولف تذکرهٔ نفایس المآثر در آذربایجان
بود - محرمی فرستاده ازین خبر بپدر آگهی داد - میر
یحیی بنابر ضعف پیری نتوانست فرار گزید - همراه
قورچی بصفاهان رفته بعد یک سال و نه ماه سنهٔ (۹۶۲)
نه صد و شصت و دو بعمر هفتاد و هفت سالگی ودیعت
حیات سپرد - اما میر عبد اللطیف بمجرد وصول آن خبر
موحش به گیلانات فرار نمود - پس ازان حسب الطلب
جنت آشیانی روانهٔ هند گشت - پیش از ورود او واقعهٔ
(۳)
ناگزیر آن پادشاه مغفور رو داد - میر در سر آغاز جلوس

---

(۲) نسخهٔ [ج] شاه ایران - (۳) در [اکبر نامه - جلد اول صفحه ۱۹]
و از سوانح این ایام سعادت قرین آن است که نقاوهٔ اکابر عراق معدن مکارم
اخلاق میر عبد اللطیف از قزوین رسیده ادراک محفل عالی نمود - و مشمول
انواع اعزاز و اکرام شد *

اکبري با اولاد و احفاد وارد هندوستان گردیده ادراک مجلس پادشاهي نمود - و مشمول انواع اعزاز و اکرام گشت - و در سال دوم بمعلمئ عرش آشیاني افتخار اندوخت - آن پادشاه والا جاه خط و سواد نداشت - لختی اوقات برخی غزلهای لسان الغیب نزد میر میخواندند - میر بفنون و علوم و فضایل و طلاقت لسان و اطمینان قلب (۲) امتیاز تمام داشت - و از وسعت مشرب و عدم تعصب (چنانچه در عراق بتسنن زبان زد روزگار بود) در هند بتشیع اشتهار گرفت - همانا رفتار میر بصوب دار الامان صلح کل بوده که غالیان (۳) هر طایفه اورا مطعون دارند - گویند در تقوی و پرهیزگاري هم آیتے بود نازل - و در انجاح مدعیات ارباب حاجت همتے وافي داشت - و به نیک نفسي و هشیار مغزي مي زیست - چون انحراف مزاج پادشاهي از بیرام خان متحقق گشت (و او از آگره بر آمده متوجه الور (۴) شد) چنان آوازه انداختند که میخواهد براه غلط انداز سرے به پنجاب کشد - عرش آشیاني از دهلي بر آمده میر را (که از

---

(۲) نسخهٔ [ب] و کمالات بسیار امتیاز داشت - در [اکبر نامه جلد اول] میر بفنون علوم و فضایل و طلاقت لسان و اطمینان قلب و دیگر شرائف صفات امتیاز تمام داشت - و از عدم تعصب و وسعت صدر در هند به تشیع و در عراق به تسنن زبانزد روزگار بود - همانا که رفتار میر بصوب دار الامن صلح کل بود که غالیان هر طایفه اورا مطعون میداشتند - (۳) نسخهٔ [ب] غالیها *

(۴) نسخهٔ [ج] ایلور *

سایر اهل قرب بدانش و عقیدت ممتاز می دانست) پیش
بیرام خان رخصت فرمود - که رفته او را بمواعظ هوش افزا
از پندار واهی باز آرد - میر در سنهٔ (۹۸۱) (نه صد
و هشتاد و یک در قصبهٔ سیکری در گذشت (۲) - قاسم
ارسلان فخر آل یس تاریخ گفت - خلف رشید او میر
غیاث الدین علی به خیرسگالی و نیک ذاتی و دوام خدمت
عرش آشیانی اختصاص داشت - و همیشه منظور التفات آن
پادشاه بود - در سال بیست و ششم خطاب نقیب خانی
یافته - تا سال چهلم اگرچه بپایهٔ منصب هزاری بر آمد
اما نسبت قوی بهم رسانید - عرش آشیانی سکینه بانو بیگم
همشیرهٔ میرزا محمد حکیم را بشاه غازی خان پسر عم او
منسوب فرمود - و قاضی عیسی عم او (که مدتے در ایران
بامر قضا اشتغال داشت) بهند آمده در سلک منتسبان
سدهٔ خلافت اندراج یافت - و در (۹۸۰) نه صد و هشتاد
در گذشت - نقیب خان در سال سی و هشتم بعرض
رسانید که قاضی عیسی دختر خود نذر حضرت کرده -
آن پرده نشین عفت از دیر باز بدان آرزو بسر می برد -
عرش آشیانی بخانهٔ نقیب خان رفته بآئین بزرگان او را

---

(۲) نسخهٔ [ب] نه صد و هشتاد و دو در قصبهٔ سنکری در گذشت *

(۲)
بر گرفت - و در سلطنت جنت مکاني باضافهٔ منصب و افزوني اعتبار تبجیل و تکریم دیگر یافت - و در سال نهم سنهٔ (۱۰۲۳) هزار و بیست و سه هنگامي (که دار الخیر اجمیر مورد موکب جهانگیري بود) بجوار رحمت پیوست - و در روضهٔ معینیه در محوطهٔ سنگ مرمر با خانم حلیلهٔ (۳) خود (که کدبانو و عاقلهٔ روزگار بود) مدفون گشت - نقیب خان هم در حدیث و سیر و اسماء رجال استحضار تمام داشت - و در تاریخ داني بے همتا بود - گویند هفت جلد روضة الصفا سر زبان و در جفر نیز مهارتے داشت - جنت مکاني در سوانح خود مرقوم فرموده که نقیب خان طرفه تخمین و قیاس داشته - و غریب دور بیني بکار مي برد - یک غلب کبوتر (که در هوا بودے) تا نظر میکرد میگفت چند است - چون مي شمردند یکے تفاوت نمي نمود - نقیب خان عمر دراز یافته - گویند با اعتماد الدوله و میر جمال الدین حسین انجو بسیار محشور بود - پسرش میر عبد اللطیف (که باسم جد خود موسوم بود) نیز صاحب فضل و کمال

---

(۲) در [اکبر نامه جلد ثالث] درین ولا نصیب خان بهمایون عرض رسانید که قاضي عیسی عم من دخت خود را نذر آنحضرت کرده بود - و از دیر باز آن پردهٔ نشین پارسائي بدان آرزو بسر مي برد - گیتي خداوند با آنکه درین هنگام کمتر بدین پرداز پذیرش فرمود - دوازدهم تیر به نیایش خانهٔ نصیب خان بآئین بزرگان آن پاک دامن را بر گرفتند - (۳) نسخهٔ [ج] خانم حلیلهٔ جلیلهٔ ه

(٢)
بوده - همشیرهٔ میرزا یوسف خان رضوي در خانه داشته - منصب عمده یافت - آخرها خلل دماغ بهم رسانیده درگذشت *

* نور الدین قلي *

در عهد جنت مکاني بکوتوالی مستقر الخلافه سر فرازي یافته - سال دوازدهم بمنصب هزاری سیصد سوار ناصیهٔ امتیاز افروخته - بعد صدور گستاخي از مهابت خان و فرار او در فوجي (که بتعاقب او مامور شده (٣)) باجمیر رسیده متوقف بود - پس ازان (که جنت مکاني بنعیم جاوداني پیوست - و رایات فردوس آشیاني ببلدهٔ مسطور رسید) او بار یافته سال اول به بحالی منصب سابق (که دو هزاری هفت صد سوار بود) سر عزت بر افراخته همراه خانجهان لودي (که بمالش ججهار سنگهه بوندیله نوبت اول تعین شده) دستوري یافت - و سال سیوم در ایامي [که دکن مضرب خیام پادشاهي بود - و سه فوج به سرکردگی سه امیر برای تنبیه خانجهان لودي و تخریب تعلقهٔ نظام الملک دکني (که او را پناه داده بود) مقرر شده] او بهمراهی اعظم خان اختصاص پذیرفت - سال پنجم بیست و پنجم شعبان سنهٔ (١٠٤١) هزار و چهل و یک هجري در وقتي

---

(٢) نسخهٔ [ج] بود - (٣) نسخهٔ [ب] مقرر شده بود *

(که از دربار بر خاسته بخانه میرفت) کشن سنگهه پور جهونت راتهور بکینهٔ آن (که در عصر جنت مکانی پدرش را مردم نور الدین قلي کشته بودند) زخمهای منکر زده کارش تمام ساخته بدر رفت *

(۲)
* نظر بهادر خویشگی *

وطن و منشای او قصور (که قصبه ایست از دوآبهٔ باري هجده کروهي از دار السلطنت لاهور مسکن خویشگیان (که درمیان افاغنه بصلاح و بزرگي شهرت دارند) - مشار اليه از اعیان نوکران شاهزاده پرویز بود - پس ازان در سلک ملازمان جهانگیري انتظام یافته بمنصب هزار و پانصدي سر بر افراخت - و در عهد اعلی حضرت بافزوني اخلاص و فرط عقیدت پایهٔ اعتبار برتر افراخته در سال دوم بفوجداری سرکار سنبهل تعین گشت - و در محاصرهٔ دولت آباد مردانگي و پُر دلی خود دلنشین همگنان ساخت - روزے (که عنبر کوت بدست اولیای دولت در آمد) از زیرش تیر و تفنگ و بان (که حصار نشینان بر سر دیوار شکسته نقب زده هجوم آورده سر میدادند) جماعهٔ (که برای در آمدن قلعه مقرر شده بودند) ملجار را

---

(۲) چند جا [نذر] بذال معجمه نوشته - و در (مآثر عالمگیري) نیز بذال منقوطه مرقوم است *

پناه خود ساخته قدم پیش نمي گذاشتند - نصیری خان
خان دوران پیش آهنگ گشته با نظر بهادر بقدم جسارت از
جانب راست بقلعه درآمد - و بازار جان ستاني و سرفشاني (۲)
گرم گردانید - و به دست بردهای نمایان متحصنان را بخندق
قلعهٔ دوم (که به مها کوت اشتهار دارد) در آورد *
و در جایزهٔ آن از پیشگاه خلافت درخور حال نوازش
یافت - پس ازان بنابر جهتی قریب دو سال دست
از ملازم پیشگي کشیده گوشهٔ عزلت برگزید - (چون راستي
و درستیِ مزاج و حاضرباشي و چستِ خدمتیِ او سکه زد
عالم بود) در سال چهاردهم مشمول مراحم پادشاهانه گشته
باز بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار سرافراز
گردید - و در سال پانزدهم در مهم چکنا (۳) و تسخیر قلعهٔ
مؤو تارا گذهه مصدر تلاشهای نمایان شده درجهٔ استحسان
پیمود - و در سال نوزدهم بمنصب سه هزاری دو هزار
و پانصد سوار کام دل اندوخت - و بهمراهی شاهزاده
مراد بخش بجانب بلخ و بدخشان رخصت یافت - و پس ازان
(که شاهزاده چنین مملکتی موروثی مفت بدست افتاده را
وقعی ننهاده از راحت طلبي معاودت را فوز عظیم پنداشت)
با آن (که نظر بهادر خویشگي بتجویز مدار المهامي

---

(۲) نسخهٔ [ج] داد جان ستاني و سرفشاني داده * (۳) نسخهٔ [ج] چکنا *

سعد الله خان بهمراهی قلیچ خان بمحافظت بدخشان قرار یافته بود) از وطن دوستي با جمعے از راجه هاى عمده برخاسته به پیشاور آمد - (چون عبور از آب اتک ممنوع بود) متوقف گشته باز بهمراهی شاهزاده محمد اورنگ زیب روانهٔ آن دیار شد - و در یساق قندهار سال بیست و سیوم بهراولی رستم خان دکني (که با سي هزار قزلباش جنگ جو اتفاق کارزار افتاد) خان مذکور پای ثبات افشرده دست جلادت بر گشاد - و داد مردي و مردانگي داده کارنامه ها بر ساخت - و مخالف باوصف هجوم کارے نتوانست کرد - عنان تاب گشته بدیگر افواج در آویخت - پس ازین فتح در جایزهٔ حسن تردد باضافهٔ هزاري ذات هزار سوار بمنصب چار هزاري ذات و سوار چهرهٔ بلند نامي افروخت - و در سال بیست و دوم سنهٔ (۱۰۶۲) یک هزار و شصت و دو هجري در لاهور بساط هستي در نوردید - شمس الدین (۲) پسر کلانش از اصل و اضافه هزار و پانصدي ذات و سوار - و قطب الدین پسر دیگرش بمنصب مذکور و هزار و چهار صد سوار مفتخر گردیدند - پسرے دیگر نیز داشت - اسد الله نام - بهمین منصب سرافرازي داشته - موميٰ الیه به خدا ترسي و دینداري

---

(۲) نسخهٔ [ج] شمس الدین خان •

اتصاف داشت - با اسباب امارت مزاجش بتکلف آشنا نبود - درویشانه زیست مي کرد - نوکران همه از خویشان و اقوام او بودند - برادرانه سلوک میکرد - و یک وقته طعام با سپاه مي خورد - دیانتش بمرتبهٔ بود که حاصل جاگیر بعد وضع خرج سپاه و ما یحتاج خود آنچه مي باید با کاغذ جمع خرچ بے ساخته و پرداخته از نظر اعلی حضرت مي گذرانید - و چیزے ازان نمي گرفت *

* نجابت خان میرزا شجاع *

سیومین پسر میرزا شاهرخ والئ بدخشان است - برشادت و ناموري سرآمد برادران خود بود - تولدش در هندوستان شد در عهد جنت مکاني - [اگرچه بعلت کشتن میرزا بدیع الزمان برادر کلان (که آیهٔ قهر و شر مصور بود) با دیگر برادران معاتب و مقید گردید] اما پس ازان بنوازش پادشاهي اختصاص یافته بتقدیم خدمت گزیني و نیکو پرستاري عرصهٔ ترقي و پیش آمد پیمود - در سال سیوم شاهجهاني بخطاب نجابت خاني و منصب دو هزاري افتخار اندوخت - و بفوجداري سرکار کول مامور گشت - و در سال چهارم باضافهٔ منصب و عنایت نقارهٔ تحصیل بلندنامي نمود - و بفوجداري صوبهٔ ملتان (که در جاگیر یمین الدوله بود) دستوري یافت - پس ازان فوجداري

دامن کوه کانگره یافته آن کار را بشایستگي سرانجام داد - و بمنصب سه هزاري دو هزار سوار پایه برتر افراخت - و از فرط دولت خواهي و کارطلبي متعهد مهم سري نگر شد - که یا آن الکه را بتسخیر مي آرم - یا پیشکش نمایان از مرزبان آنجا گرفته داخل سرکار میکنم - دو هزار سوار کمکي از حضور تعین گشت *

گویند [چون سهارن پور و میرتهه بدو متعلق گشت دران ایام راجهٔ سري نگر (که عمدهٔ راجهای کوهستان است و ملکي وسیع و کان طلا دارد) در گذشت] زنش باتفاق دوست بیگ مغل (که از وقت راجه دخیل کارها بود) استیلای تمام گرفت - هرکه باطاعت او سر فرود نمي آورد بینیش مي برید - لهذا به نک کتّي رني اشتهار داشت - برخی اوباش کوتاه اندیش به نجابت خان اغرا نمودند که هرگاه میرزا مغل کروري سابق این ناحیه کیلا گرهي را (که تعلق بدان راجه داشته) تهانه نشین پادشاهي گردانید - اگر تا حال مي بود تمامي این ولایت را بحوزهٔ تسخیر در مي آورد - چه زن خواهد بود که در جنب شما عرصهٔ تسلط بقدم استکبار پیماید - خان نا تجربه کار را رگ حمیت بحرکت آمده در سال نهم عازم آن ولایت گردید - و پس از تصرف حصون حصینه مثل شیر گدهه (که زمیندار سري نگر در سرحد

خود بر آب چون اساس گذاشته) و قلعه کانی را (که
سابق بزمیندار سرمور تعلق داشت) بدست آورده حوالهٔ
زمیندار نمود - و حصار نذور (۲) را بر گشود - و تریب هردوار از
آب گنگ گذشت - هرچند (که والی آن ولایت پیادهٔ بسیار
فراهم آورده به انسداد دهنهٔ دره ها و معبر کتلها پرداخت -
و تنگنای آب را بگچ و سنگ سدهای استوار بست) خان
تهور نشان بپای مردی جسارت جبراً و قهراً در آمد نمود -
(چون به سي کروهی سري نگر رسید) آن بومي از دست برد
پے در پے هراسان گشته از راه گریزی در مقام اطاعت
و انقیاد شده وکیل فرستاده ده لک روپیه پیشکش والا
تقبل نمود - و جهت سر انجام وعدهٔ در هفته درمیان
آورد - و بلیت و لعل بعد یک و نیم ماه همگي یک
لک روپیه عاید ساخت - سردار نا آزموده کار از غرور
فتوحات متواتره آن دفع الوقت (۳) را چندان وقع نمیگذاشت -
تا آنکه قامت آذقه بجائی کشید که مردم نامي را جان
بلب رسیده نانے باب نمي رسید - چون مردم کوهي
راه ها مسدود ساخته بودند هرکه به آوردن رسد مي شتافت
دستخوش تاراج و غارت آنها مي شد - (چون کار بجان
و کارد باستخوان رسید - و اشقیا هجوم آورده گرد گرفتند)

---

(۲) نسخهٔ [ج] انذور - (۳) نسخهٔ [ا] آن وقع الوقت را ٭

آن خان نوجوان از خواب غفلت بیدار گشته جز برگشتن چاره ندید - نا گزیر کوچ نمود - برخی غیرت پرستان چنین بر آمدن نه پسندیده داد نبرد داده کشته شدند - و بیشترے بامید رستگاري پیاده شده منتشر گشتند - اثرے ازانها پیدا نشد - نجابت خان پا پیاده از قلل جبال (که گذر طایر دشوار بود) افتان و خیزان بعد از بیست روز (که باوراق اشجار سد جوع میکرد) از نواحی سنبهل سر بر آورد - و در ازاي این بے تدبیري چندے بعزل منصب و جاگیر تادیب یافت - پستر به بحالی منصب اختصاص گرفت - و بعد ازان بصوبه داری ملتان از تغیر قلیج خان (۲) سر افرازی اندوخت - و (چون در سال پانزدهم ملک چکتا از مؤو و نورپور و تارا گذهه و (۳) پتهان گشایش یافت) آن ولایت مفتوحه بدو مفوض گردید - و در سال بیست و سیوم پس از معاودت از یساق قندهار بپایهٔ والای پنجهزاري بر آمد - و پیوسته مصدر کارهای عمده مي شد *

در آخر عهد اعلی حضرت در کمکیان شاهزاده (که بمهم بیجاپور مامور شده بود) انسلاک یافت - دران هنگام (که بطریان عارضه بر مزاج پادشاهي آشوبے هر طرف بر خاست - و بطلب شاهزاده ولي عهد محمد دارا شکوه

(۲) نسخهٔ [ج] چکنا - (۳) در [بعضے نسخهٔ] بتهان *

امرای کمکی دکن روانهٔ حضور گشتند) عمده ترے(۲) جز او از مردم پادشاهي کسے در رفاقت شاهزاده محمد اورنگزیب نماند - چون شاهزاده داعیهٔ انتزاع سلطنت با خود مصمم ساخت در جمیع امور مشیر غالب بود - بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار بر نواخته غرهٔ جمادی الاولی سنهٔ (١٠٦٨) هزار و شصت و هشت پادشاهزاده محمد سلطان برسم منقلا از اورنگاباد راهي ساخت(۳) - پس از محاربه با مهاراجه جسونت [که در هراولی سلطان محمد (که سردار میسره بود) کارنامهٔ تهور و جلادت بظهور آورد] بانعام لک روپیه و خطاب والای خانخانان بهادر سپه سالار سرمایهٔ بلند رتبگي اندوخت - اما ازانجا (که نجابت خان متکبر و جلف وضع بود) ازین رفاقت باد بروت بنخوت بهتده ناز سرگراني به آقا مي فروخت - و از بلند پروازي کافر ماجرائیها مي نمود - چون(۴) مزاج سلاطین غیور مي باشد [خصوص عالمگیر پادشاه (که با پدر و برادران چه کرد) نمي خواست که سر زندهٔ در عالم و رنگ درستے بر چهرهٔ کسے باشد] تاب اندازهای او نیاورده بعد از جلوس برای صفرا شکني او لیموئے از ترش وضعي(۵) بکار برد - هنگامے (که

(۲) نسخهٔ [ج] عمده ترین - (۳) نسخهٔ [ج] راهي شد - (۴) نسخهٔ [ج] و چون - (۵) نسخهٔ [ج] لیموي ترش وضعي *

بتقریب تعاقب دارا شکوه سواد دهلي مهبط رایت ظفر ارتسام گردید) نجابت خان بنابر لغتی وجوه (که همه از ناهنجاریهای خودش ناشي بود) خانه نشین گشت - خلد مکان میر ابوالفضل معموري را (که از دیرین خدمتي مورد عنایت گشته خطاب معمور خاني یافته (۲) بود - و با خان مذکور نیز سلسلهٔ اتحاد مستحکم داشت) باصلاح مزاج و گذارش برخی پیغام مامور فرمود - میر هر چند به آبیاری مواعظ اخلاص خواست غبار آشوبی (که در عرصهٔ خاطرش اوج گرفته) فرو نشاند] او از بی باکیها بلا تحاشی زبان بناسزا بجناب خلافت دراز ساخت - میر بمقتضای ادب و پاس حق نمک برخاسته راهي شد - آن سودائي (که دماغش زنبور خانهٔ هزار دیوانگي بود) بملاحظهٔ آن (که مبادا کچه اش گل کند) نیمچهٔ (که بر مسند داشت) از قفای معمور خان چنان حواله کرد که آن سید مظلوم را دو حصهٔ عدل ساخت (۳) - بصدور چنین تقصیر عظیم بعزل منصب و جاگیر و سلب خطاب عمده (که بابرام گرفته بود) معاتب گردید - پس از معاودت از ملتان (که باز دهلي مخیم سرادقات گشت) بوساطت امیر خان برادر شیخ میر

---

(۲) نسخهٔ [ج] یافته - (۳) چنانکه در جلد سیوم صفحه ۵۰۹ در احوال معمور خان میر ابوالفضل ذکر یافته *

بار یاب ملازمت شد - و در جشن سال سیوم (که تا آن وقت بے یراق بحضور مي آمد) بعطای شمشیر نوازش یافت - و در سال پنجم به بحالی منصب پنج هزاري چهار هزار سوار و خطاب اول - دیگر باره (۲) آب رفته بجو آمد - و در سال ششم جعفر خان صوبه‌دار مالوه بجهت تفویض وزارت طلب حضور گردید - و نجابت خان بایالت آن مملکت وسیع دستوري یافت - و درانجا در سال هفتم ودیعت حیات سپرد - در جرأت و مردانگي و تهور و پُردلي یکتای روزگار بود - مردم چیده با خود داشت - شاهزاده محمد اورنگزیب بهادر در وقت عزیمت هندوستان باراده سلطنت مدار جنگ و زد داد وقت اکثر به رای او مفوض داشته *

چون صاحب جمعیت و سپاهي با نقش بود شاهزاده نیز با وی سر حساب بوده از راه تالیف و تزویر سلوک بسیار بجا مي آورد - گویند (چون بعد محاربهٔ مهاراجه جسونت شاهزاده بجانب آگره رهگرا گردید) دارا شکوه بترتیب مقدمات مقابله و نبرد همت گماشت - اعلی حضرت فرمود که صواب دید حال آن است که من خود بر آیم - اغلب که کار بجنگ نکشد - چه بیشتر همراهش نوکران سرکار اند - آنها درین صورت راه اطاعت

---

(۲) نسخهٔ [ا] دیگر بار *

نخواهند پیمود - و مردم پادشاهي (که همراه شما اند در حضور من بیشتر آن ده کار خواهند شد - چون این خبر از نوشتهای آگره بشاهزاده رسید آن خطوط را گرفته باضطراب بخانهٔ نجابت خان تشریف آورد - و خواست ازین مقدمه باو اطلاع دهد - نجابت خان عرض کرد - وقت خواب من است خود هم درین جا آسایش فرمایند - چنانچه شاهزاده نشسته ماند - خود رفته بعد قیلوله و برکشیدن بنگ آب معتاد (چون نشه اش رسید و تر دماغ گشت) بخدمت شاهزاده آمد - و پس از آگهي گفت حضرت ما شما را صاحب عزم دیده این اراده کرده ایم و با آقای خود برهم زدیم - الحال شما اختیار دارید - من یک مرتبه اگر هیجان باشد با جهانگیر خود را بصیف میزنم - هر چه بادا باد - شاهزاده را تقویت افزود - و به ثبات عزم او تحسین نمود - پسران رشید داشت - بعضے درین صحایف مذکور اند *

* نوازش خان میرزا عبد الکافي *

برادر علاتی اصالت خان و خلیل الله خان میر بخشي است - گذارش این سلسله در احوال جد ماجدش میر خلیل الله یزدي (۲) بشرح و بسط شایان نگارش پذیرفته - و

(۲) چنانکه در جلد ثالث صفحهٔ ۳۳۵ مذکور شده *

تتمه (که نا گزیر مقام بود) در ضمن ترجمهٔ برادران مودیٔ
گردید - مجملی مناسب اینجا بنوک خامه می گذارد - (چون
میر خلیل الله یزدی از سرگرانیٔ فرمانروای ایران شاه عباس
ماضی دل از موطن و مسکن بر گرفته وارد هندوستان گردید)
جنت مکانی قدوم اورا گرامی داشته بانواع نوازش و عواطف
بر نواخت - بعد چندے پسرش میر میران از شاه گریخته
افتان و خیزان خود را بسایهٔ عنایت جهانگیری رسانیده از
تابش حوادث روزگار بر آسود - دران تفرقه و اضطراب
پسران خرد سال خود امالت خان و خلیل الله خان را
نتوانست همراه بر داشت - در ایران ماندند - چنانچه
جنت مکانی بر طبق التماس مشارالیه در باب فرستادن
پسرانش مصحوب خانعالم (که بسفارت رفته بود) بشاه پیغام
داد - و آن مروت کیش بے چین پیشانی آنها را با خان
مذکور فرستاد - بالجمله (چون میر میران را سکونت
هندوستان دلنشین افتاد ازانجا (که شرافت و نجابت این
خاندان اظهر من الشمس و عزت و اعتبار این دودمان ابین
من الامس) صالحه بیگم مهین صبیهٔ یمین الدوله آصف خان
خانخانان را بعقد ازدواج او در آورد - از بطن آن عفیفه
میرزا عبد الکافی و همشیره اش شاهزاده بیگم (که بصف شکن
پسر میرزا حسن صفوی منسوب گردید) پا بعرصهٔ وجود

گذاشت - همواره در پیشگاه صاحبقران ثاني بنظر التفات تربیت یافته - سال نوزدهم بخطاب نوازش خان درجهٔ اعتبار پیمود - و بتدریج بمنصب دو هزار و پانصدي فرق عزت بر افراخت - در سال سي ام از تغیر میرزا سلطان صفوي قور بیگي گردید - در فرمانفروائی عالمگیر پادشاه بفوجداری ماندو (که از معظم قلاع صوبهٔ مالوه است) رخصت یافت - و در سال هشتم همانجا جهان گذران را پدرود نمود *

* نامدار خان *

پسر کلان جمدة الملکي جعفر خان است - مادرش فرزانه بیگم همشیرهٔ ممتاز الزماني بود - سال نوزدهم جلوس فردوس آشیاني در حینی (که پادشاه عزیمت کابل فرمود - و جعفر خان را بصوبه داری لاهور تعین کرد) او بمنصب پانصدی صد سوار کامیاب شد - و سال بیست و سیوم (که خان مذکور بنظم صوبهٔ دار الخلافه مامور گشت) او از اصل و اضافه بمنصب هزاری دویست سوار کامراني اندوخت - سال بیست و چهارم (که صوبه داری بهار به پدرش تفویض یافت) او باضافهٔ پانصدی چهار صد سوار امتیاز پذیرفت - سال بیست و هشتم از سابق و لاحق به پایهٔ دو هزاری هزار سوار بر همگنان تفوق جست - سال بیست و نهم بعطای علم رایت بلند طالعي بر افراخت - و سال سي ام بدارغگی

دولت خانهٔ خاص از تغیر حیات خان و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار درجهٔ اعتلا پیمود - و پس ازان (که سلطان محمد اورنگ زیب بهادر از دکن آمده متصل سموگر اورا با سلطان دارا شکوه محاربه دست داد و دارا شکوه فرار گزیده راه لاهور پیش گرفت - و اکثرے از مردم حضور بملازمت عالمگیري پیوستند) او نیز سعادت بار اندوخته بخلعت عنایت قامت ارادت آراست *

پس از چندے بکومک مهاراجه جسونت سنگهه بصوب دکن شتافته مصدر ترددات نمایان گردیده سال هفتم حسب الطلب بعتبهٔ خلافت رسید - سال نهم خزانه را (که سابق از مستقر الخلافه بدار الخلافه طلب شده بود - و در سال مذکور فرستادن آن بدانجا مرکوز خاطر پادشاهي شد) مامور گردید - همدرین سال (که فیما بین پادشاه و شاه عباس ثاني والی ایران غبار دو رنگي برخاست - و سلطان معظم با فوجے بطریق منقلا بسمت کابل تعین گشت) او نیز بعنایت خلعت و اسپ از اصل و اضافه بمنصب چار هزاری سه هزار سوار کام اندوز شده بهمراهی شاهزادهٔ مذکور رخصت پذیرفت - سال دهم به تفویض فوجداری سرکار مراد آباد و عنایت خلعت و اسپ با ساز طلا شاهد مقصود را در کنار آورد -

و سال سیزدهم بحضور آمده دولت آستانبوس دریافت -
و [چون دران سال پدرش جعفر خان (که بسر انجام امور (۲)
وزارت مي پرداخت) داعئ حق را لبیک اجابت گفت] سلطان
محمد اعظم و محمد اکبر جهت ادای مراسم تعزیت برفتن
خانهٔ نامدار خان و کامگار خان مامور شدند - و برای
هردو کس خلعت خاصه و بوالدهٔ آنها تورهٔ درخور عنایت
شد - و سلطان محمد اکبر هردو را از ماتم برداشته بحضور
آورد - و هر کدام بعطای خنجر مرصع با علاقهٔ مروارید
و انواع نوازش از سوگواري بر آمد - و سال چهاردهم بخدمت

---

(۲) در [مآثر عالمگیري] چون بیماري جمدة الملک جعفر خان باشتداد و امتداد کشید پادشاه بندہ پرور کرم گستر دو مرتبه (اولا جهت عیادت و ثانیا جهت تعزیت) بخانهٔ آن عمدهٔ مخلصان تشریف فرمودند - بیست و پنجم این ماه [یعني ذی الحجه سال سیزدهم سنه ۱۰۸۰] جمدة الملک جهان گذران را پدرود نمود - بعد از رحلت چنین دولتین ارادت آئین خاطر مقدس تاسف و تحسر قرین گردید - حکم شد تا سه روز یك صد و بیست قاب طعام بتعزیت داران رسانند - پادشاهزادهٔ محمد اعظم و محمد اکبر مامور شدند که بخانهٔ نامدار خان و کامگار خان پسرانش رفته مراسم پرسه بجای آرند و به تسلي و دلدهي عفت مرتبت فرزانه بیگم والدهٔ مومی الیهما پردازند - و برای هردو کس خلعت خاصه و بوالدهٔ اینها تورهٔ درخور حالتش فرستادند - و پادشاهزادهٔ محمد اکبر هردو را از ماتم برداشته بحضور آوردند - هر کدام بعطای خنجر مرصع بعلاقهٔ مروارید و انواع عاطفت ظهور آوردند - هر کدام بعطای خنجر مرصع بعلاقهٔ مروارید و انواع نوازش و خاطر داري بر اقران امتیاز یافتند ٭

نظم صوبهٔ اکبر آباد نامزد گشت - سال هفدهم بوجهه مورد عتاب شده به برطرفی منصب و تقرر چهل هزار روپیه سالیانه در اوبگذه انزوا جا گرفت - سال هیجدهم مشمول عواطف گردیده به بحالی منصب چهار هزاری دو هزار سوار و تقرر صوبه داری اوده از تغیر سادات خان آب رفته بجو آورد - و بعد ازانجا تغیر شده در حضور بود تا آنکه در گذشت - مرحمت خان دیندار پسر اوست (که سال بیست و پنجم عالمگیری همراه عظیم‌الشان بجانب اجمیر دستوری یافته) - سال بیست و هشتم به تهانه داری کده (۲) نموده مضاف دکن سر بلند گردید - سال بیست و نهم برای (۳) رسانیدن خزانه به بیجاپور مامور شد *

* ناصر خان محمد امان *

پسر حسین بیگ خان است - نامبرده در عهد عالمگیری تعینات صوبهٔ کابل گردید - و درانجا ترقي کرده بخطاب ناصر خان و در اوایل سلطنت بهادر شاه پادشاه [که ابراهیم خان صوبه دار کابل شده - و عهده برای بند و بست آنجا چنانچه باید بگشته در سودهره (که در انعام داشت) آمده نشست] صوبه داری آنجا بناصر خان

(۲) در [مآثر عالمگیري] کره نموده - (۳) در [مآثر عالمگیری] در ماه ذی القعده به تهانه داري مدکل مابین ظفر آباد و حیدر آباد رخصت شد - و در ماه جمادی الاولی برسانیدن خزانهٔ بیجاپور مامور شد *

تقرر یافت - و اواخر سلطنت محمد فرخ سیر غالباً سنهٔ (۱۱۲۹) هزار و یک صد و بیست و نه هجري در گذشت - پسرش نصیري خان بجای پدر صوبه دار شد - و چون مادرش از قوم افغان بود بندوبست صوبه و راه خوب کرده سال دوم جلوس فردوس آرامگاه (که نظام الملک بوزارت مامور شد) فرمان استقلال تعلقه و خطاب پدر بنام او صادر شد - و در ایامی (که نادر شاه بعزیمت هندوستان وارد کابل گردید) او در پیشاور بود - چون فوج شاهي سنهٔ (۱۱۵۱) هزار و یکصد و پنجاه و یک هجري به پشاور رسید جنگی بمیان آمده نامبرده دستگیر شد - و چندے نظر بند ماند - بعد رسیدن لاهور نادر شاه از جرایم او در گذشته بدستور سابق صوبه‌دار کابل نمود و پس از مراجعت از شاهجهان آباد نیز بحال داشت - مدتے درانجا گذرانید - در هنگامهٔ شاه دراني حکومت کابل از وی رفت - نزد شاه نواز خان میرزا پهلوري آمد - و بهتر بدهلي آمده در سال (۱۱۶۱) هزار و یک صد و شصت و یک هجري باتفاق اعتماد الدوله قمرالدین خان بجنگ شاه دراني شتافت - پس ازان همراه معین الملک به پنجاب رفته چند محال بطریق سپرد گرفت - چون فیما بین غبار نا خوشي برخاست باز بدهلي آمد - و در ایام وزارت انتظام الدوله

پیش احمد خان بنگش در فرخ آباد رفت - و بدانچه تواضع میکرد بسر برد داشت - تا آنکه ودیعت حیات سپرد *

* نصیر الدوله صلابت جنگ *

مشهور به عبد الرحیم خان برادر مایندري خان فیروز جنگ است - در عهد خلد مکان بخطاب خاني سر بلند گردیده - و در عهد خلد منزل بخطاب چین قلیچ خان و تفویض فوجداري جونپور ناموري اندوخته - بهتر برفاقت نظام الملک آصف جاه بهادر مي گذرانید - پس ازان (که بهادر مزبور از مالوه بصوب دکن گام فراخ بر زد) او همراهي گزیده در جنگ سید دلاور علي خان سردار التمش بود - و در پیکار عالم علي خان در میمنه جا داشت - بعد حصول فیروزي و وصول ببلدهٔ خجسته بنیاد سنهٔ (۱۱۳۲) هزار و یکصد و سي و دو هجري از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاري پنج هزار سوار و خطاب نصیرالدوله صلابت جنگ چهرهٔ عزت بر افروخت - سال دیگر از تغیر مرحمت خان به صوبه داري برهانپور مامور شده دستوري یافت - و (چون آصف جاه بهادر بحضور رفته بعد یافتن خلعت وزارت به تنبیه حیدر قلي خان جانب احمد آباد تعین گردید) او حسب الطلب بهادر مزبور از تعلقهٔ خود شتافته ملحق شد - و پس از انفصال مقدمهٔ

آنجا برخصت تعلقهٔ خوشدلي اندوخت - و در محاربهٔ مبارز خان عماد الملک سرداری میمنه بنام او قرار گرفت - و بعد رو دادن فتح از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار ترقي نمود - و پس از فوت عضد الدوله حسب الطلب آصف جاه رفته به حراست خجسته بنیاد مامور گردید - و نظم برهانپور به حفیظ الدین خان تعلق گرفت - و (چون نوبت دوم بهادر مزبور احرام رفتن حضور بست - و ناصر جنگ شهید را به نیابت خود در خجسته بنیاد گذاشت) مطابق سنهٔ (۱۱۴۸) هزار و یک صد و چهل و هشت هجري صوبداری برهانپور بخان مزبور باز گشت - و بعد آمدن و رفتن نادر شاه (که از بادشاه رخصت شده پای مراجعت بسمت دکن برداشته نزدیک برهانپور رسید) او باستقبال بر آمده بملاقات همدیگر انبساط اندوختند - و چون بهادر مزبور بسفر ترچناپلي روی توجه آورد بار دوم اورا ضمیمهٔ نظامت برهانپور حارس خجسته بنیاد ساخت - در همان سال مطابق سنهٔ (۱۱۵۶) هزار و یک صد و پنجاه و شش هجري او رخت زندگاني بربست - بسیار خلیق و متواضع بود و بصیر و تفنن مالوف - در برهانپور هم مکاني راست نموده - و بیرون خجسته بنیاد در خضري تالاب بنگله موسوم به تماشا منزل

ساخته اوست - قوم مغل بیشتر در سرکار او فیضیاب بودند -
پسرے داشت مخاطب به مجاهد خان - آصف جاه برو
بسیار تفقد میکرد - اما او مرد ساده بود - آخرها لباس
درویشي در بر کرد - و عملهٔ مالک پدر خود واقعهٔ برهانپور
مدتے فروخته خورد - معلوم نیست که سر بکجا کشید *

* نظام الملک آصف جاه طَابَ ثَرَاهُ *

جد مادري او سعد الله خان وزیر اعظم صاحب قران
شاهجهان بادشاه است - و جد پدري او عابد خان که
پدرش عالم شیخ از علمای اکابر سمرقند و از احفاد شیخ
شهاب الدین سهروردي بود - عابد خان در عهد شاهجهان
وارد هندوستان گردید - و بدولت روشناسي پادشاه و
خدمت گزیني شاهزاده اورنگ زیب شرف اندوز گشت - و
چون شاهزاده را با برادران محاربه پیش آمد درین معارک
ملتزم رکاب بود - و بعد از سریر آرائي (۲) بمنصب چهار هزاري
اختصاص یافت - و در سال چهارم جلوس بخدمت صدارت
کل و بعد ازان بمنصب پنج هزاري و خطاب قلیج خان (۳)
افتخار اندوخت - و بعد عزل صدارت شازدهم جمادي الآخرة (۴)
سنهٔ (۱۰۹۲) اثنین و تسعین و الف کرت ثاني قامت (۵)

---

(۲) نسخهٔ [ب] بعد سریر آرائي - (۳) نسخهٔ [ب - ج] قلیچ خان
(۴) در [مآثر عالمگیري] صفحه ۱۸۵ - عابد خان غائبانه بخطاب قلیج خان
سر افراز شد - (۵) نسخهٔ [ج] بخلعت صدارت قامت آراست *

بخلعت صدارت آراست - و در محاصرهٔ قلعهٔ گلکندهٔ حیدرآباد بیست و چهارم ربیع الاول سنهٔ (۱۰۹۸) ثمان و تسعین و الف بزخم گولهٔ توپ نقد جان نثار کرد (۲) *

میر شهاب الدین غازي الدین خان خلف عابد خان بمراتب علیا صعود نمود - و ترجمهٔ او در حرف الغین گذارش یافت - نواب نظام الملک آصفجاه خلف نواب غازي الدین خان - نام اصلي او میر قمر الدین است - و سال میلاد او سنهٔ (۱۰۸۲) اثنین و ثمانین و الف - در ریعان شباب مطرح انظار خلد مکان بود - بمنصب چهار هزاري و خطاب چین قلیج خان سرفراز گردید - و در تسخیر قلعهٔ واکنکیره

(۲) در [مآثر عالمگیري صفحه ۲۸۹] سال سي ام سنه ۱۰۹۸ - اما درین ستیز و آویز مردانه و جست و خیز متهورانه [که قلیچ خان خود را دران آتش بهار شرربار در حصار همسر چرخ دوار جلوریز رسانیده میخواست همان وقت بقلعه در آید - و از عهدهٔ انتزاع بر آید (چون کارکنان قضا و قدر خواسته بودند چندے ظهور این شگرف کارنامه در عقدهٔ تعویق باشد) گولهٔ زنبورک بشانهٔ خان شهامت نشان در رسید - گشایش دژ آهنین صورت نگرفت - و خان بقوت شجاعت بدائرهٔ خویش باز آمده جمدة الملک بعیادت رفت - دران وقت جراحان از شانهٔ آن پیکر شجاعت استخوان ریزها مي چیدند و او باستقامت نشسته بے چین جبین با حضار مکالمت داشت و بدست دیگر قهوه مي خورد و مي گفت بخیه‌دوز خوبے بدست آمده - انتهی - چنانکه در جلد ثالث صفحه ۱۲۳ در حرف قاف گذشت *

مصدر ترددات نمایان گردیده باضافهٔ هزاري بمنصب پنجهزاري عروج نمود - و بعد رحلت خلد مکان در تنازع شاهزادها (۲) سررشتهٔ احتیاط بدست آورده ملتزم هیچ طرف نگردید - و چون شاه عالم سریر سلطنت آراست بخطاب خاندوران بهادر و صوبه داري اوده با فوجداری لکهنؤ (که دران وقت فوجدار آنجا از حضور علحده مقرر مي شد) ممتاز گردید - علامهٔ مرحوم میر عبد الجلیل بلگرامي (۳) تاریخ خطاب او همین خاندوران بهادر یافت - نواب نظام الملک بکمتر فرصت بنابر گرمی بازار امرای جدید و کساد امرای قدیم از نوکري استعفا کرده بدار الخلافهٔ شاهجهان آباد آمد - و لباس درویشانه پوشیده خانه نشین گشت - بعد رحلت شاه عالم (چون نوبت سلطنت چند روزه به محمد معز الدین رسید) بعنایت اصل منصب و خطاب سابق نواخت - و چون محمد فرخ سیر بر تخت خلافت بر آمد بخطاب نظام الملک بهادر فتح جنگ و منصب هفت هزاري مباهي ساخت - و بنظم دکن مامور فرمود - و (چون ایالت دکن بامیر الامرا سید حسین علي خان قرار گرفت - و نواب بپایهٔ سریر خلافت شتافت) حکومت مراد آباد بوی تفویض یافت (۴) - و

---

(۲) در نسخهٔ [ج] حرف [واو] نیست - (۳) یعنی سنهٔ هزار و یکصد و بیست و چهار (۴) نسخهٔ [ج] حکومت مراد آباد تفویض یافت *

(چون امیرالامرا از دکن بدار الخلافه معاودت نمود - و محمد فرخ سیر را عزل کرده پادشاه نو را بر تخت نشاند) حکومت مالوه بنواب نظام الملک مقرر ساخت - نواب نظام الملک بمالوه آمد و بوی نفاق از امرای پای تخت استشمام نموده در سال دوم محمد شاهي مطابق سنهٔ (١١٣٢) اثنین و ثلثین و مائة و الف متوجه دکن گردید - و غرهٔ رجب عبور دریای نربدا نموده قلعهٔ آسیر را از طالب خان و شهر برهانپور را از محمد انور خان برهانپوري بصلح بدست آورد - امیر الامرا لشکر جرارے بسرداری سید دلاور خان بتعاقب فرستاد - نواب بطریق رجع القهقري بمقابله شتافت - در موضع حسن پور سرکار هندیه سیزدهم شعبان سال مذکور تلاقی فریقین دست داد (٢) - سید دلاور خان بقتل رسید - و نواب قرین بفتح و نصرت بدار السرور برهانپور عود فرمود - و هنوز زخم جراحت رسیدگان التیام نیافته بود که سید

(٢) در [تاریخ مظفري] حاصل بیان اواسط ماه شعبان المعظم سال دوم جلوس دلاور علي خان با فوج شایستهٔ خود را به چهارده کروهي برهانپور رسانیده متصل موضع حسن پور سرکار هندیه رایت افراخت - و ازانطرف محمد غیاث خان را با دیگر از سرداران شجاعت نشان و توپخانهٔ آتش فشان فتح جنگ بطریق هراول روانه ساخت - و خود برفاقت عوض خان و رنبها مرهټه و بعضی دیگر بهادران از برهانپور بر آمده بفاصلهٔ قلیلی (که بر وقت بمدد محمد غیاث خان توانذ رسید) قرارگاه خود مقرر ساخت - دلاور علي خان بعد جنگ صعب از پا در آمد - و بسیارے از سرداران و مرهټه بخاک هلاک افتادند *

عالم علي خان برادرزادهٔ امیر الامرا نایب دکن بتدارک کمر بست - و از خجسته بنیاد اورنگ آباد جلو ریز جانب برهانپور شتافت - و ششم شوال سال مسطور در نواحئ بالاپور از توابع صوبهٔ برار جنگی صعب (۲) رو داد - (۳) عالم علي خان از فرط تهور پای جلادت افشرده خون خود را بے محابا ریخت - (۴) نواب مظفر و منصور داخل اورنگاباد گردید - (چون قلم تقدیر بر زوال دولت سادات بارهه رفته بود) اعتماد الدوله محمد امین خان شخصے را مقرر کرد تا امیر الامرا را در عین (۵) سواریٔ پالکي بخنجر دغا (۶) کشت - و این حادثه ششم ذی الحجه سال مذکور در منزل توره واقع شد - قطب الملک برادر امیر الامرا بوصول این خبر وحشت افزا یکے از شاهزادها را از قلعهٔ دار الخلافه بر آورده بسلطنت

---

(۲) در [تاریخ مظفري] و نزدیک قصبهٔ بالاپور مکان مصاف قرار یافت - و عالم علي خان پنجم ماه شوال سال دوم از جلوس والا بترتیب افواج پرداخته بهراولي متهور خان و همراهي غالب خان پسر رستم خان دکني و عمر خان پني عم داؤد خان و بسیارے دیگر از بهادران دکن و بارهه و دو هزار پیادهٔ کرناٹکي و فیلان مست جنگي و توپخانهٔ شایسته مستعد محاربه گردید (۳) نسخهٔ [ج] سید عالم علیخان - (۴) آخرکار عالم علیخان در کمال شجاعت با نوزده فیل سوار در مضمار نبرد کشته شدند و سنکراجي ملهار مرهٹه زخمدار شده با چند مرهٹهٔ دیگر دستگیر شد - و فیلان و خیمه و توپخانه و کل کارخانجات بضبط نظام الملک فتح جنگ در آمد ۰ (۵) نسخهٔ [ب] حین - (۶) نسخهٔ [ب] وغا ۰

برداشت - و فوجی فراهم آورده بمقابله شتافت - و بعد
محاربه دستگیر گردید - و چون نواب نظام الملک بنظم ممالک
دکن اشتغال داشت وزارت بر محمد امین خان قرار گرفت -
محمد امین خان پسر خواجه بهاء الدین است - که برادر نواب
عابد خان مذکور و قاضی بلدهٔ سمرقند بود - محمد امین خان
از عهد محمد فرخ سیر بخشیگری دوم بالاستقلال داشت -
و بطوری (که تحریر یافت) بپایهٔ وزارت اعلی مرتقي
گشت - اما بعد وزارت اجل فرصت نداد - و در ایام
معدود در گذشت - نواب نظام الملک خود را از دکن
به دار الخلافه رسانیده خلعت وزارت پوشید - و خواست
که قواعد خلد مکاني (که متروک شده بود) بتازگي
رواج دهد - امرای خلیع العذار این را مخل مقاصد خود
پنداشته مزاج پادشاه را نوعی منحرف ساختند - در همان ایام
مطابق سنهٔ (۱۱۳۵) خمس و ثلثین و مائة و الف آثار بغي
از ناصیهٔ حال حیدر قلي خان ناظم گجرات هویدا گشت -
نواب بتادیب او مقرر گردید - و باین تقریب امرا نواب را
از حضور بر آوردند - چون نواب بمنزل جهابوه (۲) قریب
گجرات رسید حیدر قلي خان (که بارادهٔ جنگ مسافتی
طي کرده بود) تاب مقاومت در خود ندیده خود را

(۲) در [تاریخ مظفری] جهالوه ٭

(٢)
ديوانه قرار داد - نواب بدار الخلافه عطف عنان نمود -
و در جلدوی این خدمت صوبه داری مالوه و گجرات ضميمهٔ
حکومت دکن و وزارت مقرر گرديد - اما از نفاق امرا
غبار خاطرها افزوني گرفت - و در سنهٔ (١١٣٦) ست
و ثلثين و مائة و الف حکومت تمام ملک دکن از تغير
نواب مبارز خان (که از سالها ناظم حيدر آباد بود) مفوض
گشت - و ملال پنهاني بدرجهٔ اعلان رسيد - نواب مخالفت
هوای دار الخلافه با مزاج خود و موافقت هوای مراد آباد
(که پيشتر بحکومت آنجا پرداخته بود) بهانه ساخته از
پادشاه رخصت مرادآباد گرفت - و چند منزل طي کرده
جلو عزم جانب دکن صرف ساخت - و پاشنه کوب خود را
بدکن رسانيد - مبارز خان بمقابله پيش آمد - در سواد
(٣)
شکرکهيره شصت کروه از اورنگاباد فريقين بهم رسيدند -
بيست و سيوم محرم سنهٔ (١١٣٧) سبع و ثلثين و مائة و
الف جنگي عظيم واقع شد - مبارز خان بقتل رسيد - و
ممالک دکن مجموع بنواب مسلم گشت - بعد ازين پادشاه
باستمالت نواب کوشيد - و هميشه بارسال فرامين عنايات و
بذل انعامات مخصوص مي ساخت - و درين ايام بخطاب

(٢) چنانکه در جلد سيوم صفحه ٧٥٠ در ترجمهٔ معز الدوله حيدر قلي
خان مذکور شده - (٣) نسخهٔ [ج] سکرکهيره - و در [بعضي نسخه]
سکر کهيرله *

آصف جاه بلند آوازه گردید و در سنهٔ (۱۱۵۰) خمسین و مائة و الف پادشاه بمبالغهٔ تمام نواب را طلب حضور نمود - نواب خلف الصدق خود نظام الدوله ناصر جنگ بهادر را نایب دکن مقرر ساخته خود بدار الخلافه شتافت - و شرف ملازمت پادشاه در یافت - فضل علي خان تاریخ قدوم چنین در سلک نظم کشید * قطعه *

* صد شکر که ذات دین پناهي آمد *
* رونق ده ملک پادشاهي آمد *
* تاریخ رسیدنش بگوشم هاتف *
* گفت آیت رحمت الهي آمد *

نواب هزار روپیه نقد و اسپ با ساز نقره در وجه صله عنایت نمود - و بعد دو ماه از وصول دهلي پادشاه نواب را برای تنبیه مرهتهٔ دکن رخصت فرمود - نواب چون به اکبرآباد رسید از بعض وجوه شارع متعارف جنوبي گذاشته سمت شرقي روانه گردید - و بر سر اتاوه و مکنپور مرور نموده زیر کالپي دریای جمن را عبور فرمود - و ازانجا رو بجذوب کرد - و بملک مالوه در آمد - و بعد طی منازل بشهر بهوپال از توابع صوبهٔ مالوه رسید - و فوج مرهته از دکن استقبال کرد - در ماه رمضان سال مسطور جنگ های صعب در سواد بهوپال واقع شد - چون آمد

آمد نادر شاه گرم بود نواب مصالحه را صلاح وقت دیده
بدار الخلافه رجعت نمود - چون نادر شاه استیلا یافت - و
گذشت آنچه گذشت نواب را نسبت سایر امرا فراوان
رعایت و مدارا می کرد - (چون امیر الامرا خان دوران در
جنگ نادر شاهي جانفشاني نمود) پیش از استیلاء نادر شاه
منصب امیر الامرائي ضمیمهٔ مراتب دیگر بنواب مقرر گشت -
و بعد رفتن نادر شاه بحال ماند - و در سنه (۱۱۵۳) ثلث
و خمسین و مائة و الف نواب از پادشاه رخصت دکن
گرفت - و قطع مسافت نموده پرتو قدوم بر سواد برهانپور
افگند - مغویان نواب نظام الدوله ناصر جنگ را برین آوردند
که سد راه باید شد - اکثر سرداران و افواج دکن نخست
عهد اتفاق بستند - آخر نظر به نمک خوارگی نواب آصفجاه
در اقدام حرب تقاعد نمودند - نظام الدوله (۲) رنگ فوج مشاهده
کرده در روضهٔ شاه برهان الدین غریب گوشهٔ عزلت گرفت -
(چون رایات آصف جاه بعد تنظیم و تنسیق ملک و
نصب حکام جدید اوایل موسم برشکال قریب به اورنگاباد
رسید) نواب نظام الدوله باندیشهٔ آن (که مبادا آویزشي
رو دهد) از روضه بقلعهٔ ملهیر رفت - نواب آصف جاه
موافق قاعدهٔ مستمره در موسم برشکال افواج را باوطان و

---

(۲) نسخهٔ [ج] نواب نظام الدوله *

(۲)

چراگاه رخصت فرمود - و جریده در اورنگ آباد نشست *

[چون شیطان لعین راهزن بني آدم است - تا بحدے (که نتایج انبیا را بزور تسویلات از راه مي برد) و بمعارضهٔ تَاللهِ اِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيْمِ گستاخ مي سازد] نواب نظام الدوله بتحریک واقعه طلبان ارادهٔ اورنگ آباد مصمم ساخت - و قریب هفت هزار سوار فراهم آورده بایلغار قریب اورنگاباد رسید - نواب آصف جاه با هر قدر مردم (که حاضر بودند) و توپخانه در سواد شهر جانب عیدگاه بمدافعه قیام نمود - بیستم جمادی الاولی سنهٔ (۱۱۵۴) اربع و خمسین مائة و الف وقت شام جنگ قایم شد - از کثرت توپخانهٔ آصف جاهي و ظلمت شام و تنگی وقت فوج طرف ثاني از هم پاشید - نواب نظام الدوله فیل را تاخته با معدودے خود را قریب فیل نواب آصف جاه رسانید - و زخمي شده در دست پدر والاگهر افتاد - نواب آصفجاه در سنهٔ (۱۱۵۶) ست و خمسین و مائة و الف کمر عزم به تسخیر ملک کرناتک بر بست - و بعد وصول آن دیار اول قلعهٔ ترچناپلي را (که در دست مرهته بود) محاصره کرده مفتوح ساخت - و بعد ازان ملک آرکات را از قوم نوایت (که از مدتے آن الکه را در تصرف داشتند) انتزاع نمود - و حکومت آنجا

(۲) نسخهٔ [ا] جریده *

به انور الدین خان شهامت جنگ گوپا موئي از جانب خود مقرر فرموده در سنهٔ (۱۱۵۷) سبع و خمسین و مائة و الف به خجسته بنیاد مراجعت کرد - و در سنهٔ (۱۱۵۹) تسع و خمسین و مائة و الف قلعهٔ بالکنده از توابع حیدرآباد (که در دست بعض امرای دکن بود) بعد محاصره در فرصت کمی مفتوح ساخت - و در سنهٔ (۱۱۶۱) احدی و ستین و مائة و الف خبر آمد آمد احمد خان ابدالي از جانب کابل به شاهجهان آباد گرم شد - نواب به اقتضای مصلحت ملکي از اورنگ آباد بسمت برهانپور نهضت فرمود - در برهانپور خبر رسید که احمد شاه ظفر یافت - و احمد خان ابدالي شکست خورده راه کابل گرفت *

نواب آصفجاه را درین ایام مرضی شدید عارض شد - بهمان حالت بیست و هفتم جمادی الاولی خیمه جانب اورنگ آباد بر آورد - از استیلای مرض در سواد شهر برهانپور زیر خیمه وقفه کرد - و بیماري روز بروز قوت میگرفت - تا آنکه چهارم جمادی الاخره وقت عصر سنهٔ (۱۱۶۱) احدی و ستین و مائة و الف رایت بممالک جاوداني بر افراخت - وقت بر داشتن نعش غریوی از خلق برخاست - که زمین و زمان در لرزه در آمد - امرای عظام جنازه‌اش را دوش بدوش بمیدانی رسانیدند - و نماز ادا کرده بروضهٔ شاه برهان الدین

غریب قُدّس سرّهٗ روانه ساختند - و پایان مرقد شیخ مایل قبله بخاک سپردند - متوجه بهشت (۲) تاریخ رحلت او ست - که میر غلام علي آزاد یافته *

* نظام الدوله بهادر ناصر جنگ شهید *
* رحمه الله تعالی *

امیرے بود دین پرور عدالت گستر غیور صاحب عزم صف آرای بزم و رزم - در اجرای احکام شریعت غرا جهد وافي مي نمود - و در فریاد رسی عاجز نالان بے دست و پا توجه تام مي فرمود - در فصاحت تقریر و ادراک لطایف سخن کوس یکتائي مینواخت - و بذکر سوانح سالفهٔ سلاطین اولو العزم گوش مستمعان را لبریز درر غرر مي ساخت - پایهٔ مشق سخن را به تتبع میرزا صایب بجائے رسانیده بود که موشگافان دقائق معاني و رموز یابان لطائف سخن داني نمي توانستند راهے بفرق تحقیق و تقلید گشود - از مبادی سن شعور بمقتضای علو همت و فرط شجاعت هوای تسخیر ممالک عظیمه در سر داشت - نواب آصف جاه در سنه (۱۱۵۰) خمسین و مائة و الف حسب الطلب محمد شاه پادشاه بدار الخلافهٔ دهلي شتافت - و رتق و فتق صوبجات دکن بر سبیل نیابت به پسر والا گهر تفویض نمود - نواب

(۲) یعني سنهٔ هزار و یکصد و شصت و یک *

نظام الدوله در تنظیم و تنسیق امور مملکت و آمنیت بلاد و امصار و رفاه و فلاح عامهٔ خلایق تدابیر صایبه و مساعی جمیله بظهور آورد - و به بذل انعامات و عطای مناصب و خطابات و جاگیرات وضیع و شریف منتسبان دولت عظمی را مورد نوازش ساخت - و غنیم مرهته را (که در دکن تسلط بهم رسانیده صوبهٔ مالوه را بتصرف در آورده - و تا حوالی دهلي زیر و زبر ساخته (۲)) گوشمال واقعي داد - و عرصهٔ دکن را از ترکتاز حوادث محفوظ و مصئون داشت - و چون نواب آصفجاه از دار الخلافهٔ دهلي الویهٔ توجه بدکن برافراخت مغویان نواب نظام الدوله را بر سر مخالفت آوردند - و محاربهٔ بوقوع آمد - نوعی (که در ترجمهٔ نظام الملک گذارش یافت (۳)) در سنهٔ (۱۱۵۵) خمس و خمسین و مائة و الف نواب آصفجاه فرزند گرامي را از عتاب برآورد - و در سنهٔ (۱۱۵۸) ثمان و خمسین و مائة و الف در حیدرآباد او را مورد نوازش فرمود - و صوبه داری اورنگاباد تفویض نموده رخصت آن بلده ساخت - و در سنهٔ (۱۱۵۹) تسع و خمسین و مائة و الف نواب آصفجاه از حیدرآباد به دهارور رسیده

---

(۲) نسخهٔ [ج] ماخته بودند - (۳) کما تقدم ذکره آنفا في ترجمة نواب نظام الملک - صفحهٔ ۸۳۸ ه

پسر را از اورنگاباد نزد خود طلبید - نواب نظام الدوله خود را بحضور رسانید - و پدر و پسر بنابر مصلحت ملکي جانب واکنکیره خرامش نمودند - از انجا نواب آصفجاه پسر را بطرف میسور رخصت فرمود - که از راجهٔ (۲) میسور پیشکش بدست آرد - و خود به اورنگاباد مراجعت نمود - نواب شهید بعد وصول سري رنگ پٽن (که دار الامارهٔ راجهٔ میسور است) تحصیل پیشکش نموده خود را پیش پدر به اورنگاباد رسانید - و عنقریب پدر و پسر جانب دار السرور برهانپور خرامیدند - نواب آصف جاه متوجه دار السرور شد - نواب نظام الدوله برأسه مسند ایالت دکن را زیب و زینت بخشید - و از برهانپور بصوب اورنگاباد (که مقر خلافت دکن است) متوجه گشت - و ایام برشکال را درانجا بسر برد *

درین اثنا احمد شاه فرمان رواے هندوستان بجهت اصلاح امور سلطنت (که بسبب نزاع و نفاق اعیان حضور منجر بفساد عظیم شده بود) شقهٔ طلب (۳) بخط خاص نوشت - نواب با وصف موانع و مفاسد دکن و وسواس بغي هدایت محي الدین خان دختر زادهٔ نواب آصف جاه (که از عهد آصف جاه به حکومت رایچور (۴) و ادوني

---

(۲) نسخهٔ [ا] راجه میسوریه - (۳) در نسخهٔ [ب] لفظ [طلب] نیست -
(۴) نسخهٔ [ج] رابچور *

مي پرداخت) بمحض امتثال حکم ظل اللهي و اصلاح کارهاي پادشاهي با فوج گران و توپخانهٔ فراوان عازم هندوستان شد - و تا درياى نربدا جلوريز خود را رسانيد - درين ضمن شقهٔ دستخط خاص پادشاه ناسخ عزيمت حضور (۲) ورود نمود - و اخبار سرکشي و بے اعتدالى هدايت محي الدين خان نيز بر سبيل تواتر رسيد - لهذا مراجعت به اورنگاباد نموده موسم برشکال درانجا گذرانيد - درين (۳) فرصت حسين دوست خان عرف چندا از رؤساى نوايت آرکات به هدايت محي الدين خان پيوسته او را بگرفتن آرکات تحريص نمود - هدايت محي الدين خان رو بآرکات آورد - و درانجا جم (۴) غفيرے از فرنگيان فراسيس ساکن بندر پهلچري بوساطت چندا با فوج هدايت محي الدين خان ملحق شدند - و باتفاق بر سر انور الدين (۵) خان گوپا موئي (که از وقت نواب آصف جاه ناظم آرکات بود - و در عمل ناصر جنگ به خطاب شهامت جنگ مخاطب گشته) رفتند - شانزدهم شعبان سنهٔ (۱۱۶۲) اثنين و ستين و مائة و الف معرکهٔ قتال آراسته شد - بحسب تقدير شهامت جنگ درجهٔ شهادت يافت *

---

(۲) نسخهٔ [ب] ناسخ عزيمت ورود نموده - (۳) نسخهٔ [ا] درينجا - (۴) نسخهٔ [ب] جم غفير - (۵) نسخهٔ [ج] انور الدين خان شهامت جنگ گوپا موائي *

مخفي نماند که تا این وقت نصارای فراسیس و انگریز در بنادر بودند - و پا از حد خود بیرون نمي گذاشتند - هدایت محي الدین خان اینها (۲) را رفیق خود کرده جري ساخت - شهادت نواب نظام الدوله هم (که بیانش عنقریب مي آید) باعانت فراسیس واقع شد - و بعد ازین نصاری سخت غرور و جرأت بهم رسانیدند - و جرأتهای فراسیس دیده نصارای انگریز هم بحرکت آمدند - و مالک ارکات بعضی را فراسیس و بعضی را انگریز گرفت - و نیز انگریز با ناظم بنگاله پرخاش بر انگیخت - و جنگیده بنگاله را بتصرف در آورد - و بندر سورت و کنبایت (۳) را گرفت - پس بنای تسلط نصاری ابتدا طرح کردهٔ هدایت محي الدین خان است *

القصه نواب نظام الدوله بمجرد وصول خبر شهادت شهامت جنگ در صدد گرد آوری افواج و اجتماع سرداران نامی دکن و افزونی مصالح حرب گشته با هفتاد هزار سوار جرار و توپخانهٔ بیشمار و یک لک پیاده بعزم تنبیه باغیان لوای عزیمت افراخت - و تا بندر پهاچري (که پانصد کروه جریبي از خجسته بنیاد مسافت دارد) پاشنه کوب رسیده

---

(۲) نسخهٔ [ب] آنها را رفیق خود کرده اعتضاد ساخته ه (۳) نسخهٔ [ج] کنبهایت *

صف آرای میدان نبرد گردید - بیست و ششم ربیع الآخر سنهٔ (۱۱۶۳) ثلث و ستین و مائة و الف تا سه پاس کامل آتشخانهٔ فرنگ سرگرم اشتعال بود - آخر کار بیست و هفتم منه فرنگیان از رعب و مهابت محمدیان رو بهزیمت آوردند - و هدایت محی الدین خان زنده بگیر آمد[2] - نواب بحکم - لا تَثْرِیْبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ - هدایت محی الدین خان را زنده نگاه داشت - و مصاحبان و لشکریان او را قاطبةً از جان ومال امان بخشید - دولت خواهان هرچند در پیشگاه نواب بدلایل قاطعه ثابت کردند (که بقای[3] هدایت محی الدین خان موجب هیجان مادهٔ فتنه است) او را از میان باید برداشت - نواب ترحم را کار فرموده هرگز بقتل راضي نشد - و محفوظ نگاهداشته مردم برای تقدیم لوازم خدمت تعین ساخت - نا انصافان قدر این نعمت غیر مترقب نشناختند - و بفحوای کُلٌّ یَّعْمَلُ عَلٰی شَاکِلَتِهٖ - احسان جان بخشي بر طاق نسیان گذاشته پنهان کمر بد خواهي چست بستند - و فرنگیان با وصف شکست فاحش هنوز مصدر انواع شورش و خیره سري[4] گردیدند - و بضرورت قلع ریشهٔ فساد آنها توقف دران سرزمین راجب دانسته متوجه ارکات شد - و

---

(۲) نسخهٔ [ب] دستگیر شد - (۳) نسخهٔ [ب] ابقای ۰ (۴) در نسخهٔ [ج] اینها - و در نسخهٔ [ب] خود این لفظ نیست *

فوجی بمدافعهٔ آن گروه باطل پژوه تعین نمود - از نیرنگی قضا و قدر چشم زخمی بفوج اسلام رسید - و قلعهٔ نصرت گذهه چنجی (۲) (که پای تخت الکهٔ کرناتک است) بتصرف فراسیس رفت - نواب از کمال غیرت و حمیت دین متین و مراعات رسم و آئین ملک داری [که تدارک هر امری باید فوراً بظهور رسیده عبرت افزای متمردان گردد) باوصف شدت برشگال و مشاهدهٔ طوفان نوح و صعوبت عبور و مرور و انقطاع رسد غله] خود بدولت متوجه تنبیه کفرهٔ فجره گشت - و یازدهم شوال سنهٔ (۱۱۶۳) ثلث و ستین و مائة و الف از آرکات کوچ فرمود - و هفدهم ماه مذکور باشارهٔ درویشی از جمیع منهیات توبه کرد (۳) - و تا نفس واپسین بر حالت توبه ماند *

ازانجا (که فلک شعبده (۴) باز در هر جزو زمان نقشی تازه بر روی کار می آرد) سرداران افاغنهٔ کرناتک (که درین ایام ملازم رکاب بودند) باوصف شمول عنایات و انواع رعایات و حقوق پرورش مطلقاً پاس نمک خوارگی ولی نعمت نداشته و از قهر و غضب منتقم حقیقی نیندیشیده بطمع ملک و مال باطناً با فرنگیان بیدین متفق و یکدل شدند - و جمعی از

(۲) نسخهٔ [ج] چینجی - (۳) نسخهٔ [ب] توبه کرده تانفس واپسین الخ - (۴) نسخهٔ [ب] در هر چرخ زدن *

کافر نعمتان دیگر را هم ضمیمهٔ ادبار خود ساختند - و جواسیس
خود - فرستاده فرنگیان را (که زیر قلعه چنجي اجتماعی
داشتند) بقصد شبخون طلبیدند - شب هفدهم محرم
بحساب تنجیم سنهٔ (۱۱۶۴) اربع و ستین و مائة
و الف آخر شب رسیده یکایک جنگ انداختند - اگر افاغنه
بتقویت نصاری نمي پرداختند آن جماعه (که شرذمهٔ
قلیل بودند) قدرت نداشتند که در بلشکر آرند - هر چند
بعضي دولت خواهان پیش ازین بنواب رسانیدند (۲) که افاغنه
بر سر غدر اند از کمال صفای طینت اعتبار نکرد - که من
با ایشان چه بد کرده ام - تا بعدے (که در وقت جنگ
فیل را جانب افاغنه راند) که باتفاق اینها فرنگیان را
باید بر داشت - همین که فیل نواب قریب فیل همت خان
سردار افاغنه رسید نواب تواضعاً پیش از مجرای او دست
بسر گذاشت - ازان طرف آداب مجرا بعمل نیامد - چون
صبح هنوز خوب ندمیده بود نواب گمان کرد که مرا
نشناخته اند - اندکے خود را عماري بلندتر ساخت - در همان
فرصت همت خان و شخصے (که در خواصی او نشسته بود)
تفنگها معاً سر دادند - هر دو تیر و تفنگ بسینهٔ نواب

---

(۲) [ب] رسانیده بودند ۰

رسید و کار آخر شد - افاغنه (۲) سر نواب را بریده بر نوک نیزه کردند - و سلوک [که امت در ماه محرم با امام الشهدا (رضي الله عنه (۳)) کرده بودند] نوکران نواب با نواب کردند - انا لله و انا الیه راجعون - مردم لشکر آخر روز سر را با تن ملحق ساختند - و تابوت را روانهٔ خجسته بنیاد نمودند - و پائین مرقد شاه برهان الدین غریب نزد نواب آصف جاه زیر خاک سپردند - شهادت نواب قریب قلعه چنجي بفاصلهٔ بیست کروه از پهلچري واقع شد - میر غلام علي آزاد گوید * * قطعه *

* نوّاب عدل گستر عالي جناب رفت *
* فرصت نداد تیغ حوادث شتاب رفت *
* در هفدهم ز ماه محرم شهید شد *
* تاریخ گفت نوحه گرے آفتاب رفت (۴) *

دران شب (که آبستن صبح قیامت بود) وقت دستار بستن آئینه طلبید - و بدستار بستن مشغول شد - دران حال با عکس خود مکرر خطاب کرد - که ای میر احمد خدا حافظ تست - (نام اصلي او میر احمد است) - وقت سوار شدن با وصف آنکه وضو داشت تجدید وضو نمود -

---

(۲) نسخهٔ [ج] افاغنهٔ ملاعنهٔ نمک حرام سر نواب را الخ - (۳) نسخهٔ [ب] علیه الصلوة والسلام - (۴) یعني سنه هزار و یک صد وشصت و چهار *

و دوگانهٔ نماز ادا کرد - و سبحه گردانان و ادعیه خوانان بر فیل سوار شد - و معمول نواب بود که در محاربات از سر تا پا آهن مي پوشید - دران شب جز جامهٔ یک تهي هیچ نپوشید - و بهمین حالت بمرتبهٔ علیای شهادت فایز گردید (۲) - نواب شهید ذکاء طبع و سرعت اندیشه بدرجهٔ کمال داشت - و در امحهٔ غزل طولانی آبدار (۳) بنظم مي آورد - این چند بیت ازو در خزانهٔ حافظه موجود بود

* شعر *

* کدام گل بچمن گوشهٔ نقاب شکست *
* که شبنم آئینه بر روی آفتاب شکست *

* و له *

* ای دل ز زلف یار مدد مي توان گرفت *
* سر رشته (۴) ها ز عمر ابـــد مي توان گرفت *
* گر بیخودے بمیکـــده فال سفـــر زند *
* از چشم مست یار بلـــد مي توان گرفت *

* و له *

* ای شوخ هوائي مفگن تیر نگه را *
* این ناوک بیداد بکار جگرے کن *

---

(۲) نسخهٔ [ج] فایز شد - (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ [آبدار] نیست -
(۴) نسخهٔ [ب - ج] سر رشتهٔ ز عمر ابد *

* و له *

* مرنجان خاطرم جانان مزاج نازکے دارم *
(۲)
* تو گر از حسن مغروري من از عشق تو مغرورم *

* و له *

* از گلی گوشهٔ دستار بخود میلرزد *

* قد او تازه نهالے ست که من میدانم *

بعد شهادت نواب نظام الدوله افاغنه و نصارى هدايت محي‌الدين خان را بسرداري بر داشتند - و افاغنه در جلدوى اين حركت قلاع و ملک بسيارے از هدايت محي الدين خان نوشته گرفتند - هدايت محي الدين خان با افاغنه به پهلچري رفت - و كپتان يعنى حاكم (۳) را ملاقات كرد - و جمعے از سپاه نصارى همراه گرفته عازم حيدر آباد شد - و بر سر آركات عبور نموده در ملک افاغنه در آمد - قضا و قدر اسباب انتقام نواب نظام الدوله آماده ساخت - و در دل هدايت محي‌الدين خان و افاغنه غبار نفاق بر انگيخت - روزے (كه در سرزمين لكريت پلي (۴) مخيم شد) ناخوشى طرفين باعلان رسيد - و عايد بپرخاش شد - از يک طرف هدايت محي الدين خان و نصارى و از طرف ديگر افاغنه

---

(۲) نسخهٔ [ب] معذورم - (۳) نسخهٔ [ج] حاكم آنجا را - (۴) نسخهٔ [ب] لكريت بلي *

مستعد شده صف آرای قتال گردیدند - همت خان و دیگر سرداران افاغنه بقتل رسیدند - و کار هدایت محي الدین خان نیز بزخم تیرے (که در حدقهٔ چشم رسید) آخر شد - اعیان لشکر نواب صلابت جنگ بن نواب آصف جاه را سردار ساختند - و سر همت خان و دیگر سرداران افاغنه را بر نوک نیزه کرده شادیانه نواخته داخل خیام گردیدند - و این سانحه هفدهم ربیع الاول سنهٔ (۱۱۶۴) اربع و ستین و مائة و الف واقع شد - خون نواب شهید طرفه بگیرا افتاد - و کسانے (که با نواب شهید بدغا پیش آمدند) همه بسزا رسیدند - و بعد شصت روز این همه قاتلان در آن واحد مقتول گردیدند *

* شعر *

* دیدي که خون ناحق پروانه شمع را *

* چندان امان نداد که شب را سحر کند *

از اتفاقات آنکه روزے (که این جنگ واقع شد) یعنی هفدهم ربیع الاول فرصت دفن مقتولان نشد - هژدهم آنها را از معرکه برداشته در صحرای لق و دق مسکن وحوش و سباع روزانه دفن ساختند - و تابوت نواب نظام الدوله در همین تاریخ هژدهم بروضهٔ مقدسه رسید - و بعد شام در جوار اولیاء الله مدفون گردید - سبحان الله نواب اول

قاتلان خود را زیر زمین فرستاد و بعد ازان خود در کنار زمین آسود - فَاعْتَبِرُوا یا أُولِی الْاَبْصَارِ - و هرجا در اثنای راه تابوت او را گذاشته اند مردم مکانے ترتیب داده زیارت می کنند - و نیازها می گذرانند *

از جملهٔ سرداران افاغنه (که با نواب شهید طریق دغا پیمودند) عبد المجید خان است - که جدش عبد الکریم میانه از عمدهٔ امرای سلاطین بیجاپور بود - و اولاد او تا حال بحکومت بنکاپور وغیره از توابع کرناتک می پردازند - عبد المجید خان پسر خود بهلول خان را به اتالیقی نصیب یاور خان در رکاب نواب فرستاد - اما باطناً پسر خود و دیگر سرداران افاغنه را براه غدر دلالت میکرد - و منصوبهٔ شطرنج دغا غایبانه می باخت - و همت خان (که نواب را بشهادت رسانید) پسر الف خان بن ابراهیم خان بن خضر خان پنی ست - خضر خان مدار کار عبد الکریم میانهٔ مذکور بود - و داود خان پنی (که با امیرالامرا حسن علی خان بیوفائی کرد - و جنگیده کشته شد) پسر خضر خان است *

چون صوبه داری دکن در عهد شاه عالم به ذوالفقار خان بن اسد خان وزیر تفویض یافت - و نیابت بداود خان پنی

---

(۲) نسخهٔ [ب] اولی الالباب - (۳) نسخهٔ [ب] شطرنج وغا می باخت *

مرحمت شد) داؤد خان برادر خود ابراهیم خان را به نیابت حیدرآباد مقرر کرد - و (چون حیدر قلي خان در اوایل عصر محمد فرخ سیر دیوان دکن شد) ابراهیم خان را بفوجداری کرنول مامور ساخت - ازان وقت کرنول در دست اولاد ابراهیم خان است - در جنگ انتقام همت خان و دیوان او امانت الله خان (که تخم این همه فساد کشتهٔ او بود) و بهلول خان و نصیب یاور خان و دیگر بدخواهان از طرفین بپاسا رسیدند - و چون لشکر بر سر کرنول آمد شهر را غارت کرد - و اهل و عیال همت خان همه باسیری در آمدند - و از شامت عملی (که ازان بے همت صادر شد) جان و مال و آبروے همه برباد رفت - حالت دنیا خود این شد - مآل عقبی چه خواهد بود - وَ سَيَعْلَمُ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُوْنَ (۲) - و حسین دوست خان عرف چندا (۳) هم بتیغ انتقام مذبوح شد - و سرش بنوک نیزه رسید *

تفصیل این مقال آنکه محمد علي خان پسر انور الدین خان گوپاموئي بعد شهادت پدر قلعهٔ ترچناپلي را قایم کرد - (چون طرهٔ پرچم رایات نواب نظام الدوله عرصهٔ آرکات را معطر ساخت) محمد علي خان آمده دولت

(۲) نسخهٔ [ب] خواهند شد - (۳) نسخهٔ [ب] عرف نواب چندا صاحب *

ملازمت در یافت - و بخطاب پدر مخاطب گشت - و بعد
شهادت نواب نظام الدوله پناه بقلعهٔ ترچناپلي برد - درین
وقت ریاست آرکات به چندا (که در پهلچري نشسته بود)
عاید شد - و همان جماعهٔ نصارای فراسیس (که بر نواب
نظام الدوله شبخون آورده بودند) همراه گرفته با فوجے دیگر
بر سر ترچناپلي رفت - انور الدین خان فوج خود و
فرنگیان انگریز ساکن (۲) دیوانان پتن را با خود متفق ساخته
بمقابله بر آمد - چندے آتش حرب شعله خیز بود -
آخر انور الدین خان غالب آمد - و (۳) چندا زنده دستگیر
شد - و غرهٔ شعبان سنهٔ (۱۱۶۵) خمس و ستین و مائة
و الف چندا را مذبوح ساختند - و سرش را بر نوک نیزه
کرده تشهیر نمودند - و همچنین سرداران فراسیس با قوم
خود هزار و یک صد فرنگي سفید پوست ولایت زا سوای
فرقهٔ کاردي زنده دستگیر شدند و بعد شهادت نواب
نظام الدوله جماعهٔ (که (۴) شبخون آوردند) هیچ کس روی
آسایش ندید - و مآل کار باین حالت کشید *
اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَذِكْرٰی لِمَنْ كَانَ لَهٗ قَلْبٌ اَوْ اَلْقَي السَّمْعَ
وَهُوَ شَهِيْدٌ *

---

(۲) نسخهٔ [ج] دیوانان پتن - (۳) نسخهٔ [ب] نواب چندا صاحب -
(۴) نسخهٔ [ج] آورده بودند *

* نجيب الدوله شيخ علي خان بهادر *

از اولاد سيد الطايفه شيخ جنيد بغدادي ست - پدرش شيخ علي خان كلان و عمش بهروز خان پسران شيخ محمد جنيدي (كه صبيهٔ او بدست شيخ منهاج بيجاپوري بود - و شيخ منهاج از امراي بيجاپور بود) - سال هفدهم عالمگيري [چون بهلول خان عبدالكريم خواص خان را (كه وكيل مهمات سكندر عادل شاه بود) دستگير كرده خود مختار گرديد] ازانجا (كه از دكنيان مطمئن نبود) شيخ را با جمعي بتقريب تنبيه سيوا بهونسله بر آورد - و عقب او خضر خان پني را بظاهر بنام كومك و در باطن بكشتن شيخ تعين نمود - روزے (كه خضر خان شيخ را بدعوت طلبيد) او بر ما في الضمير او پي برده چهتي نموده خان مزبور را كشت - و خود را بفوج خود رسانيد - بهلول خان با جمعيت خود رفته با شيخ جنگ عظيم نمود - و شيخ بگلبرگه آمد - سال پانزدهم (كه بهادر خان كوكه بموجب حكم پادشاه به تنبيه عبد الكريم از خجسته بنياد روانه شد) شيخ مزبور آمده شريك فوج پادشاهي گرديد - و پس از صلح كوكلتاش مزبور شيخ را بجانب گلبرگه فرستاد - شيخ نوشت كه اگر فوجے تعين شود قابوي تسخير قلعه هست - خان مزبور وزير بيگ پسر قلندر

ملازمت در یافت - و بخطاب پدر مخاطب گشت - و بعد شهادت نواب نظام الدوله پناه بقلعهٔ ترچناپلي برد - درین وقت ریاست آرکات به چندا (که در پهلچري نشسته بود) عاید شد - و همان جماعهٔ نصاراي فراسیس (که بر نواب نظام الدوله شبخون آورده بودند) همراه گرفته با فوجے دیگر بر سر ترچناپلي رفت - انور الدین خان فوج خود و فرنگیان انگریز ساکن (۲) دیوانان پټن را با خود متفق ساخته بمقابله بر آمد - چندے آتش حرب شعله خیز بود - آخر انور الدین خان غالب آمد - و (۳) چندا زنده دستگیر شد - و غرهٔ شعبان سنهٔ (۱۱۶۵) خمس و ستین و مائة و الف چندا را مذبوح ساختند - و سرش را بر نوک نیزه کرده تشهیر نمودند - و همچنین سرداران فراسیس با قوم خود هزار و یک صد فرنگي سفید پوست ولایت زا سواي فرقهٔ کاردي زنده دستگیر شدند و بعد شهادت نواب نظام الدوله جماعتے (که (۴) شبخون آوردند) هیچ کس روي آسایش ندید - و مآل کار باین حالت کشید *

انَّ فِي ذٰلِكَ لَذِكْرٰی لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ اَوْ اَلْقَي السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيْدٌ *

---

(۲) نسخهٔ [ج] دیوانان پټن - (۳) نسخهٔ [ب] نواب چندا صاحب -
(۴) نسخهٔ [ج] آورده بودند *

* نجيب الدوله شيخ علي خان بهادر *

از اولاد سيد الطايفه شيخ جنيد بغدادي ست - پدرش شيخ علي خان كلان و عمش بهروز خان پسران شيخ محمد جنيدي (كه صبيهٔ او بدست شيخ منهاج بيجاپوري بود - و شيخ منهاج از امراى بيجاپور بود) - سال هفدهم عالمگيري [چون بهلول خان عبدالكريم خواص خان را (كه وكيل مهمات سكندر عادل شاه بود) دستگير كرده خود مختار گرديد] ازانجا (كه از دكنيان مطمئن نبود) شيخ را با جمعي بتقريب تنبيه سيوا بهونسله بر آورد - و عقب او خضر خان پني را بظاهر بنام كومك و در باطن بكشتن شيخ تعين نمود - روزے (كه خضر خان شيخ را بدعوت طلبيد) او بر ما في الضمير او پي برده چهتي نموده خان مزبور را كشت - و خود را بفوج خود رسانيد - بهلول خان با جمعيت خود رفته با شيخ جنگ عظيم نمود - و شيخ بگلبرگه آمد - سال پانزدهم (كه بهادر خان كوكه بموجب حكم پادشاه به تنبيه عبدالكريم از خجسته بنياد روانه شد) شيخ مزبور آمده شريك فوج پادشاهي گرديد - و پس از صلح كوكلتاش مزبور شيخ را بجانب گلبرگه فرستاد - شيخ نوشت كه اگر فوجے تعين شود قابوي تسخير قلعه هست - خان مزبور وزير بيگ پسر قلندر

خان قلعه دار بیدر را (که آخرها جان نثار خان شده) با جمعی فرستاده - شیخ درون قلعه رفته پاسداران قلعه دستگیر ساخته قلعه حوالهٔ وزیر بیگ نمود - و چون داؤد خان قلعهٔ تلدرک را گذاشته در فوج پادشاهی آمد بخاطر داشت او بهادر خان شیخ منهاج را نزد حاکم حیدر آباد روانه ساخت * و پس از تسخیر حیدر آباد بنوکری پادشاهی اعتبار اندوخت - بوقت موعود درگذشت - و شیخ محمد جنیدی بنوکری والی بیجاپور می گذرانید - بعد فتح بیجاپور بنوکری پادشاهی می پرداخت - پس از فوت وی سرکردگی به بهروز خان تعلق گرفت - و بعد در گذشتن او بنام شیخ علی خان قرار یافت - اوایل سلطنت فردوس آرامگاه در ایامی (که نظام الملک آصف جاه بکشاکش بسیار الکهٔ دکن را از دست سادات بارهه مستخلص ساخت) خرد و بزرگ دکن به دولتخانه اش شتافتند - او ازین معنی اکراه می کرد - روز اول ملاقات (که بسلام گاه استاد) دفعةً مفلوج شد - و بهمان بیماری در گذشت *

پس ازو کار دولت به شیخ علی خان بهادر رسید - همواره بمرافقت نظام الملک آصف جاه می گذرانید - نوبتی به صوبه داری ناندیر امتیاز یافته - بمنصب عمده مرتقی گردیده بود - در عمل صلابت جنگ بخطاب نجیب الدوله

مخاطب گشت - اما خوش نمي داشت که کسے باین نام او را یاد کند - عظیم الجثه بود - لیکن مشق سواري اسپ خوب داشت - مطابق سنهٔ (۱۱۸۲) هزار و یک صد و هشتاد و دوم هجري سفر آخرت گزید - پسر کلانش عبدالقادر نام پس ازو به آیولداري آشتي وغیره دیهات پرگنهٔ پاتهري صوبهٔ برار (که بموجب فرامین سلطاني بطریق سیورغال در تصرف نیاکانش و تا حیاتش باو مقرر بود) شاد کام گردید - لیکن زود در گذشت - دیگر پسرانش هیچ (۲) کس رشدے نکرده *

* نجیب الدوله نجیب خان *

از قوم افغان بود - بعنوان جماعه داري مي گذرانید - در ایامے (که ما بین غازي الدین خان عماد الملک و ابو المنصور خان نوبت به پرخاش رسید) او نوکري غازي الدین خان اختیار کرده به آمد و رفت دربار چهرهٔ تربیت بر افروخت - و بتجویز عماد الملک به منصب هفت هزاري و خطاب نجیب الدوله بهادر ثابت جنگ لواے ناموري بر افراشت - و بعد آمدن شاه دراني در سنهٔ (۱۱۷۰) هزار و یک صد و هفتاد هجري در دار الخلافه با او ملاقات نموده بنابر رابطهٔ قومیت از اهل حل و عقد

(۲) نسخهٔ [ج] دیگر هیچ کس از پسرانش رشدے نکرده *

گردید - و بمراتب عمدگی تصاعد نمود - و بجائی رسید که با امیرالامرا و عماد الملک طرف گشت (۲) *

و (چون عماد الملک از فرخ آباد برگشته رگهناتهه راو و ملهار راو هولکر را از دکن طلب داشته باتفاق محاصرهٔ دهلي نمود) نجیب الدوله با هولکر کارسازي کرده با احمال و اثقال بر آمده بتعلقهٔ خود آن طرف دریای جمنا رفت - و درانجا دتا سیندهیه در شکرتال سنهٔ (۱۱۷۳) هزار و یک صد و هفتاد و سه هجري او را محصور ساخته بحالت صعوبت رسانیده بود که بکمک شجاع الدوله نجات ازان رو داد - درین ضمن (که شاه دراني آمده) نجیب الدوله در هراولی شاه بر سر سداسیو راو بهار رفته شریک نبرد گردید - پستر (چون سلطنت بنام شاه عالم بهادر قرار یافت - و شاه دراني بملک خود مراجعت نمود) او به امیر الامرائي مستقل شد - و در سنهٔ (۱۱۷۹) هزار و یک صد و هفتاد و نه هجري با جواهر سنگهه جات پسر سورجمل (۳) (که بارادهٔ انتظام پدر بر سر شاهجهان آباد آمده بود) مقابله بآئین شایسته نمود - میرزا جوان بخت پسر شاه عالم پادشاه را دست آویز حکومت ساخته باستقلال در دار الخلافه مي بود - و بسیاری از ملک میان دوآب

(۲) نسخهٔ [ج] حریف گشت - (۳) نسخهٔ [ب] سورجمل جات *

در اقطاع داشت - در سنه (۱۱۸۵) هزار و یک صد و هشتاد و پنج هجري در گذشت *

پسرش ضابط خان بر تیول پدر قابض شد - تا آن (که شاه عالم پادشاه از صوبهٔ الهآباد بجانب شاهجهان‌آباد عزیمت نمود) او از حضور بوساطت مجد الدوله (که دران ایام نایب وزارت بود) مستمال گردیده بعتبهٔ خلافت رسید - و رایات عالیات شاهي در سواد بادلي (۲) دوازده کروهی دار الخلافه بود که میرزا نجف خان بهادر از نواح اکبرآباد حسب الطلب آمده شرف ملازمت حاصل ساخت - در همان اوان متصدیان مال سرکار والا مبلغ کلي بابت محالات میان دوآب صوبهٔ شاهجهان آباد (که بتصرف ضابط خان بود) از خان مذکور پای طلب بمیان آوردند - او از نا صفائی متصدی کل و ملحق شدن بهادر مذکور بعسکر فیروزي (چون از کرده های خود موسوس بود) و علاوه رنگ مجلس دگرگون دیده شب هنگام از لشکر پادشاهي گریخت - و آن روی آب گنگ به غوث گذهه (که از مدتے مسکن و ماوای او بود) رسیده متحصن گشت - پادشاه پس ازان (که داخل دار الخلافه گردید) باتفاق میرزا نجف خان فوجے بر سر او برده بقتال و جدال

(۲) نسخهٔ [ج] باولي *

و محاصرهٔ مسکن او پرداخت - او تنگ گردیده از قلعه فرار نموده بقوم سکهان (که در ضلع پنجاب سر اَنَا وَ لَا غَيْرِي بر داشته از ملتان تا لاهور و بعضی محالات شاهجهان آباد هم بتصرف دارند) پیوست - مدتے بافواج آنها بر محالات پادشاهي مي تاخت - میرزا نجف خان باستمالت او همت گماشته نزد خود طلب داشته از پادشاه درخواست عفو جرایم او نمود - و پارهٔ از محالات قدیم او داده جهت بندوبست آنجا رخصت دهانید - تا حالت تحریر بقید حیات است *

* نظام الملک نظام الدوله آصف جاه *

چارمین خلف نظام الملک آصف جاه است - نام اصلی او میر نظام علي - در کنف حمایت پدر بزرگوار خود تربیت یافته بخاني و خطاب اسد جنگ بهادر مخاطب گشته (چون آثار جرأت از لوحهٔ جبینش مي تافت) در صغر سن نوبتے به اتالیقی شیخ علي خان بهادر به تنبیه مرهته تعین شد - در عمل صلابت جنگ مطابق سنهٔ (۱۱۶۹) هزار و یک صد و شصت و نه هجري بصوبه داری برار شادماني هوا خواهان اندوخته - و پس ازان در خجسته بنیاد پیش برادر خود صلابت جنگ رسیده بر وسادهٔ ولي عهدي جا گرفت - و دران ایام (که از راو بالاجي آثار

زیاده طلبي مشاهده نمود) دفعیهٔ او لازم شمرده برادر را
در بلدهٔ مذکور نشاند - و خود با همگي فوج رفته بمقابله
پرداخت - آخر پای صلح بمیان آمد *

درین ضمن موسی بهوسی سردار کلاه پوشان فراسیس (که
در زمرهٔ ملازمان صلابت جنگ بود) از حیدر آباد در رسیده -
(چون از حیدر جنگ کار پرداز او وضع نفاق ملاحظهٔ نمود)
کاسهٔ دماغش را از بادهٔ زندگي خالي کرده با کمال جریدگي
راه برهانپور در پیش گرفت - و درانجا بفراهمی سامان
همت گماشته به برار رفت - و با جانوجي پسر رگهو جي
بهونسله (که بر اخذ چهارم حصهٔ مرهٹه دران صوبه بود)
مکرر جنگ کرده صورت بند و بست بر روی کار آورد - پستر
باراده ملاقات صلابت جنگ (که دران هنگام متصل
مچهلي بندر صوبهٔ فرخنده بنیاد رفته متوقف بود) عازم آن
سمت گردید - (چون بصالت جنگ برادر کوچکش به خبر
آمد آمد او از برادر کلان جدا شده از آب کشنا عبور نموده
راه صوبهٔ متعلقهٔ خود سر کرد) او رفته بعلاقهٔ ولیعهدي
قابض امور آنجا گردید - پس ازان (که در سنهٔ (١١٧٣)
هزار و یک صد و هفتاد و سه هجري بالاجي راو قلعهٔ
احمد نگر را بتصرف آورده بدرخواست ملک بر خاست)
التزام جنگ با او نموده کمر عزیمت بر بست - حسب

تقدیر بر فوج چنداول شکست افتاده سر کردهای آن مثل مقتول و مجروح گردیدند - بصلاح رفت ملک شصت لک روپیه بمرهته داده بمصالحه پرداخت - و از صلابت جنگ رخصت شده برای اخذ پیشکشات جانب راجبندري صوبهٔ مزبور گام همت بر داشت - و بعد مراجعت ازانجا (چون طلب سپاه سرکار صلابت جنگ افزون شده روای حکم درمیان نمانده بود) چند سرکار صوبهٔ حیدرآباد بقبول ادای زر سپاه بقدر آن بنام خود گرفته بوسات را رفته به ایلکندل مضاف صوبهٔ مذکور گذرانید - سال دیگر (که رگهناتهه راو برادر بالاجي با فوجے آمده تکلیفات چند در چند بمیان آورد) سر رشته استقامت از دست نداده با او جنگ کنان تا قصبهٔ میدک متعلقهٔ صوبهٔ مسطور آمد - و درانجا مقدمه بصلح انجامید - پستر بجانب بیدر شتافته قلعه را از میر مقتدا خان گرفت - روزے چند درانجا متوقف بوده متصل حیدرآباد رفت - و دران ایام بسالت جنگ صلابت جنگ را برای گرفتن زر از زمینداران صوبهٔ بیجاپور (که تعلق بار داشت) آن طرف کشانیده برده بود - و چون فائدهٔ مترتب نشد صلابت جنگ ازو مفارقت نموده روانهٔ قلعهٔ گلبرگه گردید - بدریافت این خبر عجالةً خود را بقلعهٔ مزبور رسانیده بتسلی برادر پرداخته همراه گرفته برای گذرانیدن

بوساطت به بیدر آمد - و (چون دران سال بالاجي فوت نمود -
و رگهناتهه راو برادر و مادهو راو پسرش باهم نفاق داشتند)
قابوی تنبیه آنها غنیمت شمرده سنهٔ (۱۱۷۵) هزار و یک
صد و هفتاد و پنج هجري نبرد کنان شش کروهی پونه (که
مسکن و ماوای آن فریق است) رسید - و بعد استقرار صلح
به بیدر معاودت نمود - و در همان سال سند صوبه داری
دکن از پیشگاه خلافت بنام او صدور یافت - بنابران برادر را
منزوي ساخته خود راتق و فاتق مهمات آن الکه گردید -
و سال دیگر تادیب مرهتهٔ تصمیم کرده از دریای بهیمرا هم
عبور کرد - رگهناتهه راو بنابر قلت جمعیت چهره شدن
نتوانسته راه فرار سپرد - در تعاقب او یلغار کرده (که گاهے
پانزده کروه و گاهے بیست کروه منزل میشد) تا سرحد
پایان گهات برار و ازانجا تا قصبهٔ پتن صوبهٔ خجسته بنیاد
به طی مسافت پرداخت - (چون رگهناتهه راو جهت تاخت
و تاراج روبه سمت حیدرآباد گشت) او خود را به پونه
رسانیده در مکافات ان قوم و تخریب آنجا دقیقهٔ
فرو نگذاشت - پستر بقلعهٔ ارسا آمده تخفیف بار نموده
بقصد خجسته بنیاد بر گشت - چون دریای گنگا طغیاني
داشت برای عبور چند روز کشید - و مردم فوج در جوق
شدند - یکی ان طرف (که بهمراهی او به خجسته بنیاد

رسیدند) دوم این طرفی (که همراه دیوانش راجه بیتهل داس بودند) - مرهتّه (که در صدد قابو بود) ناگهان بر سر افتاد - برخی بقتل و تتمه بغارت در آمدند - ازان بعد فیمابین او و مادهو راو (که بر عم خود رگهناتهه راو تسلط یافته بود) صلح منعقد گشت - و در سنهٔ (١١٧٨) هزار و یک صد و هفتاد و هشت هجري بر سر قمرنگر کرنول (که تعلقه دار آنجا وسواس بخود راه داده بود) شتافته بمصالحه او را ایل ساخته پیشکش گیران از راه کنجي کوتّه و تربتي و ازان طرف دریای کشنا طی مسافت کرده متصل بجواره مضاف صوبهٔ گجرات از دریای مزبور عبره نمود - و در سنهٔ (١١٨٢) هزار و یک صد و هشتاد و دو بتعلقهٔ سري رنگ پتّن رفته حیدر علي خان تعلقه دار آنجا را (که ترجمه اش جداگانه درین نامه اندراج پذیرفته) متفق ساخته لشکر بر سر نصارای کرناتک حیدرآباد کشید - اما مآل آن خاطرخواه بوقوع نیامد - آخر طریق مدارا پیموده بحیدرآباد رسید - پس ازان (که مادهو راو در گذشت - و برادرش نراین راو نام را رگهناتهه راو کشته سنهٔ (١١٨٧) هزار و یک صد و هشتاد و هفت بخیال فاسد در ملک او در آمد) لهذا با جمعیت موجود تا بیدر خود را رسانید - قریب یک ماه جنگ توپ

و رهگله درمیان بود - آخر بعهد و قرار رفع نزاع شد - ازانجا (که رگهناتهه راو را دران ایام سرمستی بادهٔ پندار درگرفته بود) پاس قسم از دست داده وقت مراجعت ازانجا بے تحاشی از محالات متعلقهٔ او زرها گرفت - درین ضمن کار پردازان قدیمی راو بالاجي (که از تلون مزاجی رگهناتهه راو کاره بودند - و جهت ناحق کشتن نراین راو خار عداوت در دل مي‌شکستند) باو رجوع آورده خواهان اعانت شدند - او کمرهمت بامداد آنها بسته از نزدیکی قلعهٔ کلیان تا قریب قلعهٔ مرچ و ازانجا تا برهانپور از تعاقب رگهناتهه راو دست بر نداشت - و جهت امضای ایام بارش به خجسته بنیاد آمد - و سال دیگر باز همان سمت رخش عزیمت بر جهاند - تا آنکه رگهناتهه راو رخت ادبار آن طرف دریای نربدا برد - پس ازان اصلاح مقدمات صوبهٔ برار (که ساباجي و مادهوجي پسران رگهوجي بهونسله باهم مناقشه داشتند - و با اسمعیل خان بهادر نایب نظامت سر خود سري میخاریدند) انصمت عنان تافته تا ناگپور (که جای بود و باش کسان رگهو است) زمام حرکت باز نکشید - اگرچه ساباجي پیش از رسیدن او بر دست برادر خود کشته گردید اما حین معاودت از ناگپور مادهوجي هم صلح را باعث امن دانسته از مخاصمت دست بر داشت - درین ضمن دیوان سرکارش

مخاطب به رکن الدوله (که مرد کثیر الخلق بود بدست
سپاهی اسمعیل خان سنهٔ (۱۱۸۹) هزار و یکصد و هشتاد و نه
مقتول گشت ٭ و اسمعیل خان مذکور هم قریب لشکر رسیده
بمقابلهٔ فوج سرکار پرداخته جان مردانه در باخت - ازآن
بعد بنفس نفیس متوجه کارهای سرکار خود گردیده بکلی
و جزوی وا میرسد - و الحق در تدابیر ملکی مو شگافی
می کند - در قبیله پروری و مراعات صلهٔ رحم ید طولی
دارد - صغیر و کبیر دکن بقدر قسمت از خوان نعمت او
فیض یاب اند - با آنکه عمیم الخلق و کم غضب است اما
در محفل او مهابت جلوه‌گر - هرچند شان و شوکتش
بمرتبهٔ سلاطین کشیده اما پاس غربا او را در نظر - بفنون
سپاه‌گری از تیر افگنی و برقندازی و اسپ تازی شناسا
و بشیوهٔ سنیهٔ خشیت الهی و رجوع در کارها بجانب او آشنا ٭
ایزد تعالی شانهٔ بجمیع توفیقات حسن او را موفق داراد -
و عمر دراز با مزهٔ آن روزی کناد - پسر کلانش میر احمد
خان بهادر (که بخطاب امیر الممالک عالیجاه مخاطب است)
آثار هوشمندی از جبین حالش لایح - و پسر دوم میر
اکبر علی خان عرف میر فولاد خان - اگرچه حدث السن
است اما آداب شناسی از ریهٔ او پیدا ٭ اولاد دیگر هم دارد ٭
ایزد سبحانه همه را در زیر سایهٔ او برخوردار گرداند ٭

[از عهد نواب سعد الله خان وزیر شاهجهان پادشاه
تا عهد نظام علي خان سنه (١١٧٦) یکهزار
و یک صد و هفتاد و شش]

* نواب آصفجاه غفران پناه المتخلص به آصف *

جد مادری او سعد الله خان وزیر اعظم شاهجهان پادشاه است - و جد پدری او عابد خان (که از سمرقند و از احفاد شیخ شهاب الدین سهروردي ست) - عابد خان در عهد شاهجهان پادشاه وارد هندوستان شد - و در سلک خدمت گزیدان شاهزاده اورنگ زیب انتظام یافت - بعد از اورنگ آرائی شاهزاده بتدریج بمنصب پنج هزاري درجه پیمای اعتبار گشت - و دو بار بمنصب صدارت کل صدر آرا گردید - بیست و چهارم ربیع الاول سنهٔ (١٠٩٨) ثمان و تسعین و الف در محاصرهٔ قلعهٔ گلکنده بزخم گوله گوی جانفشاني از میدان برد - خلف او میر شهاب الدین از کبرای امرای خلد مکان است - رفته رفته بمنصب هفت هزاري و خطاب غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ عارج آسمان ترقي گشت - و در جلدوی ترددات شایسته (که در فتح بیجاپور بتقدیم رسانید) باضافهٔ فقرهٔ فرزند ارجمند بر القاب سابق طرهٔ زیبائي بر دستار افتخار زد - و در عهد شاه عالم بصوبه داري گجرات علم مباهات افراخت - و در ایام حکومت

آنجا در سنهٔ (۱۱۲۲) اثنين و عشرين و مائة و الف
کوس رحلت ازين عالم کوفت - خلف او نواب آصف جاه -
نام اصلی او میر قمرالدین است - و سال ولادت او سنهٔ
(۱۰۸۲) اثنين و ثمانين و الف - در زمان خلد مکان
بخطاب چین قلیچ خان و منصب پنج هزاري بلند پایه
گشت - و اواخر العهد بصوبه داری بیجاپور مورد عنایت
گردید - و در عصر شاه عالم بخطاب خاندوران بهادر و
صوبه داری اوده امتیاز یافت - و بکمتر فرصت بنابر
ناموافقی امرا بر حضور ترک منصب کرده و لباس فقر
پوشیده در شاهجهان آباد گوشهٔ انزوا گرفت - و در ایام
جهاندار شاه از انزوا بر آمده بمرحمت اصل منصب و
خطاب بر نواخته آمد - و در سال اول جلوس محمد فرخ سیر
بخطاب نظام الملک بهادر فتح جنگ و منصب هفت هزاري
و صوبه داری دکن مباهي گشت - و (چون ایالت دکن
به امیر الامرا حسین علي خان تفویض یافت - و نواب بتقبیل
عتبهٔ خلافت شتافت) بنابر دفع آن دقت که مثل شاه
بے پر و بال مطلق شده بنشیند حکومت مراد آباد از پیشگاه
خلافت بر گرفت - و در حین سلطنت رفیع الدرجات
بصوبه داری مالوه سر بر افراخت - و بوی نفاق از امرای
حضور استشمام نموده قصد تسخیر دکن بخاطر آورد - در سنهٔ

(۱۱۳۲) اثنین و ثلثین و مائة و الف از مالوه متوجه دکن گردید - و قلعهٔ آسیر را از طالب خان و شهر برهانپور را از محمد خان انور (۲) (که در عهد رفیع الدرجات بصوبه داری برهانپور مامور شده بود) بصلح بدست آورد - و سیزدهم شعبان سال مذکور بر سید دلاور خان (که از حضور بمحاربهٔ نواب تعین شده بود) در موضع حسن پور سرکار هندیه ظفر یافت - و به برهانپور معاودت نمود - و ششم شوال سال مسطور بر سید عالم علي خان برادر زادهٔ امیرالامرا سید حسین علي خان (که نایب دکن بود) در نواح بالاپور لوای نصرت افراخت *

و [چون طبقهٔ سادات بارهه برهم خورده - و اعتماد الدوله محمد امین خان (که بعد سادات وزیر فردوس آرامگاه محمد شاه شده بود) نیز در گذشت] نواب در سنهٔ (۱۱۳۴) اربع و ثلثین و مائة و الف از دکن بحضور رفته پنجم جمادی الاولی بخلعت وزارت قامت مباهات آراست - فقیر دران وقت بدار الخلافه اقامت داشتم - و در همان ایام معزالدوله حیدر قلي خان اسفرایني (۳) ناظم گجرات قدم جرأت در وادی بغي گذاشت - فردوس آرامگاه صوبه داری گجرات و مالوه ضمیمهٔ وزارت و ایالت دکن بنواب مقرر داشته مهم حیدر قلي

(۲) نسخهٔ [ج] انور - (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ اسفرایني نیست *

خان باو تفویض فرمود - نواب پاشنه کوب تا جهابوه (۲) قریب گجرات خود را رسانید - حیدر قلي خان تاب مقاومت در خود ندیده خود را مجنون ساخته بدر زد - و نواب عم خود حامد خان را نیابت صوبه داری گجرات و اودهه داده بمالوه آمد - و نیابت صوبه داری مالوه به عظیم الدین خان پسر عم خود سپرده اوائل جمادی الاولی ازان سال بدار الخلافه مراجعت نمود - امرای حضور نمي خواستند که پای نواب در آستان خلافت قایم شود - مزاج پادشاه را بر گردانیدند - و در سنه (۱۱۳۶) ست و ثلثین و مائة و الف حکومت دکن از تغیر نواب مبارز خان ناظم حیدر آباد باو مفوض گشت - نواب مخالفت هوای دار الخلافه و موافقت هوای مراد آباد با مزاج خود (که سابق بحکومت آنجا پرداخته بود) بهانه ساخته از فردوس آرامگاه رخصت مراد آباد گرفت - و مسافتي طي کرده جانب دکن عطف عنان نمود - و بر جناح استعجال خود را بدکن رسانید - مبارز خان بمقابله و مقاتله پیش آمد - بیست و سیوم محرم الحرام سنة (۱۱۳۷) سبع و ثلثین و مائة و الف در شکر کهیره (۳) جنگ صعب رو داد - مبارز خان

---

(۲) نسخهٔ [ج] جهالوه . (۳) نسخهٔ [ج] سکر کهیره - و در [تاریخ مظفري] سکر کهیرله ه

بقتل رسید - و مجموع ممالک دکن بنواب مسلم گشت -
بعد وصول این خبر بحضور صوبهٔ گجرات از عزل نواب
مبارز الملک سربلند خان تونی و صوبهٔ مالوه به گردهر مقرر
گشت - فردوس آرامگاه خاطر باستمالت نواب متوجه ساخته
در سنهٔ (۱۱۳۸) ثمان و ثلثین و مائة و الف بخطاب آصفجاه
سرفراز فرمود - و در سنهٔ (۱۱۵۰) خمسین و مائة و الف بمبالغهٔ
تمام طالب حضور نمود - نواب خلف خود نواب نظام الدوله
ناصر جنگ را نائب دکن ساخته روانهٔ حضور شد - اواخر ربیع
الاول سال مذکور داخل دار الخلافه گشت - و بعد دو ماه
فردوس آرامگاه نواب را برای تنبیه غنیم رخصت کرد - و
صوبه داری اکبر آباد از عزل راجه جی سنگهه و صوبه داری مالوه
از تغیر باجی راو بنواب عنایت فرموده به اکبرآباد آمد - و
محی الدین قلی خان را که (وزیر و از اقربای نواب بود)
نائب صوبهٔ اکبر آباد کرده عازم مالوه شد - و چون کنار دریای
چنبل بیکدست غارهای عمیق پیچ در پیچ است در وقت
آمدن نواب از دکن دزدان کنار خیل لشکر را تصدیع بسیار
رسانیده بودند - نواب زیر اکبر آباد جمن را عبور کرده شرق رویه
روان شد - و بر صراط نادیدهٔ کمن پور گذشته زیر کالپی دو باره
دریای جون را عبور نموده در ملک بندیله آمد - راجهٔ بندیله
با جمعیتی در رکاب شد - و بعد طی منازل به بهوپال از توابع

صوبهٔ مالوه رسید - و باجي راو هم با فوج سنگین از دکن استقبال کرده در ماه رمضان سال مسطور در سواد بهوپال آتش جدال و قتال اشتعال گرفت - چون خبر آمد آمد . نادر شاه استیلا یافت با نواب نسبت بامرای دیگر حسن سلوک فراوان بعمل آورد - و چون امیرالامرا صمصام الدوله خاندوران در محاربهٔ نادر شاه جانفشاني نمود منصب امیر الامرائي ضمیمهٔ مراتب دیگر بنواب مقرر گشت *

درین ایام نواب نظام الدوله ناصر جنگ نائب دکن باغوای مغویان سالک خود سري پیمود - نواب برای اصلاح شر *در سنهٔ (۱۱۵۳) ثلث و خمسین و مائة و الف کمر بامید تسخیر ملک کرناتک بر بست - اول بالتجا از بادشاه رخصت گرفته بدکن آمد - بیستم جمادی الاول سنهٔ (۱۱۵۴) اربع و خمسین و مائة و الف در سواد اورنگ آباد جانب غرب با پدر و پسر جنگ واقع شد - و نواب نظام الدوله زخمها بر داشته بدست پدر والا گهر افتاد - نواب در سنهٔ (۱۱۵۶) ست و خمسین و مائة و الف کمر بتسخیر ملک کرناتک بر بست - اول قلعه ترچناپلي را محاصره کرده مفتوح ساخت - و بعد ازان آرکات را از قوم نوایت انتزاع نمود - در سنهٔ (۱۱۵۷) سبع و خمسین و مائة و الف قلعهٔ بالکنده از توابع حیدرآباد محاصره کرده از دست مقرب خان دکني

بتصرف در آورد - و چهارم جمادی الآخر سنهٔ (١١٦١) احدی و ستین و مائة و الف در سواد برهانپور علم بکشور بقا زد - و نعش او را نقل کرده در روضهٔ منورهٔ (که قریب قلعهٔ دولت آباد است) پائین مرقد شاه برهان الدین غریب دفن کردند - و در همین سال فردوس آرامگاه محمد شاه پادشاه و وزیر اعتماد الدوله قمر الدین خان روی توجه بعالم جاوید آوردند - مولف گوید

* قطعه *

* سه رکن مملکت هند از جهان رفتند *
* فتاد حیف سه درّ یگانه از کف دهر *
* برای رحلت این هر سه یافتم تاریخ *
١١٦١
* نماند شاه زمان با وزیر و آصف دهر *

نواب از اعاظم امرای دولت تیموریهٔ هندوستان است - از عهد خلد مکان تا منتهای دولت فردوس آرامگاه محمد شاه پادشاه بر چار بالش امارت کامرانی کرد - و قریب سی سال بحکومت شش صوبهٔ دکن (که قلمرو چندین پادشاهان عالیجاه بود) پرداخت - جمعی از امرای عهد فردوس آرامگاه عیال او بودند - و مراسم آداب فرزندانه بتقدیم رسانیدند - عجب ذات ملکی صفات مجبول بخیر بود - همیشه در سرکار او فقرا و علما و صلحا و ارباب استحقاق را بقدر قسمت هر کس ترشح بظهور می رسید - علما و مشایخ دیار

عرب و ماوراء النهر و خراسان و عراق و اطراف هندوستان صیت قدردانی او شنیده رو بدکن آوردند - و زله از شیلان کثیر الالوان او بردند - از آثار او سمت حصار شهر پناه برهانپور (که در سنهٔ (۱۱۴۱) احدی و اربعین و مائة و الف بنای آن گذاشت) و بمرور ایام باتمام رسید - و آبادی نظام آباد بالای کتل فرداپور (که در ویرانهٔ محض بود) طرح انداخت - و مسجد و کاروان سرا و دولتخانه و پل تعمیر نمود - مطابق این آبادي سمت حصار شهر پناه حیدرآباد و نهر هرسول (که وسط شهر اورنگ آباد مي‌آید) (۲) - نواب سخن موزون مي کرد - و دیوانی ضخیم دارد - از نتایج طبع شریف اوست　　* بیت *

* تا مقابل کرد با خود حسن یار آئینه را *
* تازه آبی آمده بر روی کار آئینه را *

---

(۲) در[تاریخ مظفري] الحاصل او مدت سي سال بحکومت شش صوبهٔ دکن (که هریک مملکتی ست علحده) استقلال تمام یافته ذخایر کامراني اندوخت و دران صوبجات عمارات عالي بنا نهاد - حصار شهر برهانپور و حیدرآباد و معموري نظام آباد بالای کتل فرداپور و نهر هرسول (که در شهر اورنگ آباد مي رود) و مسجد عالي و کاروان سرای وسیع و پل استوار از آثار اوست - و اوعلما و فقرا و مورخین و شعرا را عزیز داشتي و دامن امید اینها را از زر و سیم گران بار ساختي *

* وله *

* سوخت با داغ محبت دل دیوانهٔ ما *
* شمع گردید بگـــرد ســـر پروانهٔ ما *

نواب غفران پناه وقت رحلت شش پسر والا گهر گذاشت - میر محمد و میر احمد که هر دو از یک مادر اند - و میر سید محمد و میر نظام علي و میر محمد شریف و میر مغل این چهار مختلف اند - و هر کدام بخطابات عمدهٔ مختلف معزز - برای امتیاز اولین را امیرالامرا و دومین را نظام الدوله و سیومین را امیرالممالک و چهارمین را آصف جاه ثاني و پنجمین را برهان الملک و ششمین را ناصرالملک یاد میکنم - امیرالامرا فیروز جنگ غازی الدین خان بهادر بن نواب آصف جاه غفران پناه از پیشگاه خلافت بخطاب جد خود سرفراز گشته سرمایهٔ نامورِي اندوخت - نواب آصف جاه از دکن وارد دهلي گشته به تقبیل پایهٔ تخت سلطنت اعزاز مي یابد - و چون نواب آصفجاه در سنهٔ (۱۱۵۳) ثلث و خمسین و مائة و الف از فردوس آرامگاه رخصت دکن گرفت نیابت امیر الامرائي [که بعد کشته شدن خواجه عاصم (مخاطب به صمصام الدوله خاندوران در جنگ نادر شاهي) بنواب آصف جاه مقرر شده بود] بخلف خود فیروز جنگ تفویض نمود - و بعد رحلت

نواب آصف جاه در عهد احمد شاه منصب امیر الامرائیه به بشارت خان قرار گرفت - و بعد چند روز خلعت امیر الامرائي از تغیر او به شهادت خان فیروز جنگ عنایت شد - و بعد شهادت نواب نظام الدوله ناصر جنگ امیر الامرا را هوس ریاست دکن در سر افتاد - اعیان حضور بنابر بعضی وجوه اول راضي نبودند - آخر راضی شدند - نوعیکه در ترجمهٔ صفدر جنگ رقم ایضاح خواهد یافت - امیر الامرا سیوم رجب سنهٔ (۱۱۶۵) خمس ستین و مائة و الف از احمد شاه بخلعت حکومت دکن قامت مباهات آراست - و در عین موسم برشکال جانب دکن قطره زد - و (چون در دکن امیر الممالک برادر سیومین مسلط بود) هولکر مرهته را (که با فوج سنگین در نواح دهلي بود) رفیق خود گردانید - و بعد طی مسافت بیستم ذیقعدهٔ سال مذکور داخل اورنگ آباد شد - امیر الممالک (که در حیدر آباد بود) بقصد مقابله مسافتی نوردید - غنیم تابو یافته از امیر الامرا ملک خاندیس تمام و کمال و سنگمیز و جالنه (۲) از توابع اورنگ آباد وغیره استدعا نمود - امیر الامرا (چون نو آمده و نا واقف بود و کار عمده مقابله با امیر الممالک در پیش داشت) سفید ملک خاندیس

---

(۲) نسخهٔ [ج] و سنگمنیر و جالنا *

وغیره بمهر خود حوالهٔ غنیم نمود - و این چنین ملک عظیم مفت در دست غنیم رفت *

چون قلم قضا بوین رفته بود (که ریاست ملک دکن بر امیر الممالک بحال باشد) امیر الامرا بعد هفده روز از داخل شدن اورنگ آباد هفتم ذي حجه آخر روز سال مذکور بمرگ مفاجات درگذشت (۲) - و رفقای او (که بچه توقعات سبیل رفاقت پیموده بودند) همه در چاه یاس فرو رفتند - و تابوت او را به سکینهٔ خاطر بدرقهٔ سلامت راه معاینه نموده قرار دادند که پیش و پس صف خود نگاهداشته از اورنگ آباد بدهلي برند - آخر همچنان کردند - و چون بنات النعش در رکاب نعش راه طي کرده بدهلي رسیدند - و درانجا نعش را بزمین سپردند *

اما عماد الملک بن امیر الامرا فیروز جنگ بن نواب

---

(۲) در [تاریخ مظفري] چون آصف جاه نظام الملک فتح جنگ جهان فاني را گذاشت نظام الدوله ناصر جنگ پسر دومین آصف جاه بجاي پدر نشست - پس از چندے غازي الدین خان فیروز جنگ (که در حضور پادشاه بود) بنظامت دکن سرفراز شد - و او پسر خود عماد الملک را به نیابت مهر بخشیگري بحضور والا گذاشته با محمد ابراهیم خان عم راقم روانهٔ حیدر آباد گردید - وقتیکه متصل آن بلده رسید از اتفاقات قضا و قدر بمرگ مفاجات یا باغواي کسے به تعبیه زهر در طعامش کردند في الفور ادهم عزیمت از جهان فنا بر تافت و بملک بقا شتافت - نعش او را به شاهجهان آباد آوردند و در گورخانهٔ بزرگان او بخاک سپردند *

آصفجاه غفران پناه و دختر زادهٔ وزیر الممالک اعتماد الدوله
قمر الدین خان مرحوم نام اصلی او میر شهاب الدین
است - او هم بخطاب موروثی غازي الدین خان بهادر
فیروز جنگ ناموري دارد - وقتیکه پدرش امیر الامرا در
دکن رفته بمرگ مفاجات در گذشت بمجرد وصول این
خبر وحشت اثر به دار الخلافه عماد الملک بخانهٔ وزیر
الممالک صفدر جنگ رفته نشست - و غم نالي را بجائی
رساند که صفدر جنگ بر سر ترحم آمده امیر الامرائی
ارثي را از احمد شاه باو دهانید - آخر این نقش
راست از نگین اخلاص کج نشست - عماد الملک خواست
که صفدر جنگ را برهم زند - چنانکه تفصیل آن در ترجمهٔ
صفدر جنگ خواهد آمد - عماد الملک در ایام جنگ مذکور
هولکر را از مالوه و جے آپا را از ناگور بکومک خود
طلبید - اما پیش از رسیدن اینها با صفدر جنگ مصالحه
درمیان آمد - عماد الملک و هولکر و جے آپا هر سه
باتفاق بر سر سورجمل جات رفتند - و بهرت پور و کمیر
و دیگ را (که هر سه از قلاع حصینهٔ ملک جات است)
محاصره نمودند - و (چون عمدهٔ اسباب قلعه گیري اضراب
اتواپ است) عماد الملک بالتماس سرداران غنیم عریضهٔ
بدرگاه احمد شاه مشتمل بر استدعای اضراب توپ مصحوب

عاقبت محمود خان کشمیری (که مدار المهام او بود) ارسال داشت - انتظام الدوله وزیر بن عماد الدوله قمر الدین خان مرحوم بضد عماد الملک پادشاه را از فرستادن اضراب توپ مانع آمد - عاقبت محمود خان اکثرے از منصب داران پادشاهي و مردم توپخانه را بوعدهٔ این (که اگر دور اعتماد الدوله شود با شما مراعات چنین و چنان بعمل می آید) با خود متفق ساخته خواست که انتظام الدوله را بر دارد - و روزے قرار داده بر سر خانهٔ انتظام الدوله غلو کرده هنگامهٔ دار و گیر گرم ساخت - و همان روز کارے نساخته روی گریز بجانب داسنه (۲) نهاد - و از راه قطاع الطریقي در آمده بتاخت و تاراج محالات پادشاهي و جواگیر منصبداران (که در نواحی دار الخلافه بود) غبار فتنه بر انگیخت - دران ضمن سورجمل جات (که از دست اهل محاصره بحالت کسوف رسیده بود) از احمد شاه امداد التماس کرد - احمد شاه در ظاهر برای شکار و نظم و نسق آن الکه و در باطن برای کومک جات از دهلي بر آمده در سکندره مضرب خیام ساخت - و عاقبت محمود خان را (که دران نواحي هنگامه پرداز بود) استمالت نموده بحضور طلبید - عاقبت محمود خان از مقام هورجهٔ جریده آمده

(۲) در [تاریخ مظفري] ڈاسنه *

ملازمت پادشاه نموده بخورجه برگشت - از مقدرات الهي اینکه هولکر بخاطر آورد که احمد شاه در دادن اضراب توپ تغافل ورزید - الحال (که بیرون بر آمده است) رفته رسد غله و کاه لشکر او را بند باید کرد - و قافلهٔ او را تنگ نموده اضراب اتواپ باید گرفت - و خواست که این کار بے مهیم و شریک بکرسي نشاند - عماد الملک و جي آپا را خبر ناکرده شبگیر نمود - و از گذر متهرا عبور دریای جمن نموده شبے (که عاقبت محمود خان ملازمت نموده بخورجه برگشت) هولکر قریب معسکر احمد شاه رسیده اول شب چندان بان سر داد که مردم گمان بردند که عاقبت محمود خان از راه شرارت باز آمده آتش افروز هنگامه است - امر سهل دانسته استعداد جنگ نکردند - و فکر فرار هم نه نمودند - و الا خرابیها پیش نمي آمد - آخر شب متحقق شد که هولکر آمده است - دست و پا گم کردند - که نه وقت استعداد جنگ و نه فرصت فرار - ناچار احمد شاه و بهار راو و صمصام الدوله میر آتش پسر امیر الامرا صمصام الدوله خاندوران ناموس و احمال و اثقال را گذاشته با چند کس راه دار الخلافه بر گرفتند - و از طفلي و نا تجربگي و بے حیثیتي بادشاه چشم زخم عظیمے بناموس تیموریه رسید - هولکر آمده بے منازعتے تمام اثاث سلطنت را غارت کرده

بلکه زنانیه دختر فرخ سیر پادشاه (که زوجهٔ فردوس آرامگاه بود) و دیگر پردگیان سرادقات پادشاهي به اسیري در آمدند - هرچند هولکر اینها را بحرمت نگاهداشت اما خاک بر سر این حرمت - عماد الملک این خبر شنیده محاصره را گذاشته بدار الخلافه شتافت - جی آپا (چون دید که این هردو سردار برخاسته رفتند و تنها عهده برای محاصره نمي توان شد) او هم دست از محاصره بر داشته بناگور رفت - و سورجمل جات خود بخود از کسوف محاصره بر آمد - عماد الملک بزور هولکر و سازش امرای حضور (خصوص صمصام الدوله میر آتش) وزارت از تغیر انتظام الدوله خود گرفت - و امیر الامرائي به صمصام الدوله میر آتش دهانید - روزے (که وزارت گرفت) صبح خلعت پوشید وقت استوا احمد شاه را با مادرش قید کرده عزالدین[(۲)] خلف معزالدین جهاندار شاه را دهم شعبان روز یکشنبه سنهٔ (۱۱۶۷) سبع و ستین و مائة و الف بر تخت سلطنت نشانده به عالمگیر ثاني ملقب ساخت - و بعد یک هفته از قید کردن چشم احمد شاه و مادرش را (که تمام فتنه ازو رسیده بود[(۳)]) میل کشید - بعد ایامے برای انتظام صوبهٔ پنجاب قصد لاهور کرد *

---

(۲) نسخهٔ [ج] عزیز الدین - (۳) نسخهٔ [ج] برخاسته بود *

مخفي نماند که در سنهٔ (۱۱۶۱) احدی و ستین و مائة و الف صوبه داری لاهور به معین الملک قرار یافت و بعد فوت معین الملک حکومت لاهور بزن او عاید شد - چنانچه در واقعات شاه دراني مفصل مي آید - عماد الملک عالمگیر ثاني را در دهلي گذاشته شاهزاده عالي گوهر را بتوزکي برداشته از راه هانسي و حصار روانهٔ لاهور گردید - و به بودانه رسیده حسب الطلب آدینه بیگ خان فوجی را بسرکردگی سید جمیل الدین سپه سالار و عبد الله خان کشمیري مدار المهام شبا شب بلاهور (که ازانجا چهل کروه مسافت دارد) رخصت کرد - اینها در یک شب و روز خود را بلاهور رسانیدند - و خواجه سرایان را در حرم فرستاده بیگم را (که در تمام غفلت خوابیده بود) بیدار کرده مقید ساختند - و از عمارات بر آورده در خیمه جا دادند - بیگم زن تغائی عماد الملک است - و نیز دختر او به عماد الملک نامزد بود - عماد الملک صوبه داری لاهور به آدینه بیگ خان در بدل پیشکشی سي لک روپیه مقرر کرده بدهلي معاودت نمود - چون این خبر بسمع شاه دراني رسید بسیار شاق آمد - و از قندهار پاشنه کوب خود را بلاهور رسانید - آدینه بیگ خان چون طفل آدینه (که از کتب رم کند) از لاهور بصحرای هانسي و حصار فرار نمود - شاه دراني بر جناح استعجال

به بیست کروهی دهلی علم افراز شد - عماد الملک (که سر و سامانی نداشت) جز انقیاد چاره نیافته ملازمت شاه درانی نمود - اول معاتب شد - آخر بسفارش بیگم مذکور و اشرف اور شاه درانی از خان محظوظ شد - و وزارت هم بغیر از پیشکشی بار مسلم شد - و چون شاه درانی جهان خانرا به تسخیر قلعجات سورجمل جات تعین کرد عماد الملک همراه جهان خان ترددات نمایان بعرصهٔ ظهور آورد - و مورد آفرین شاه گردید - و چون طلب پیشکش بابت وزارت درمیان آمد عماد الملک از شاه التماس کرد که تورهٔ از نسل تیموریه و فوجی از درانیان همراه من شود که از انتربید زر خطیر بمعرض وصول در آورده داخل سرکار سازم - شاه درانی دو شاهزاده یکی هدایت بخش بن عالمگیر ثانی و دیگر میرزا بابر خویش عزیز الدین برادر عالمگیر ثانی را از دهلی طلبیده با جانباز خان (که یکی از سرداران رکاب شاه بود) همراه عماد الملک کرد - عماد الملک با دو شاهزاده و جانباز خان در کمال بی سرانجامی عبور جمن نموده عازم فرخ آباد مسکن احمد خان پسر محمد خان بنگش گردید - احمد خان استقبال کرده خیمه و خرگاه و افیال و افراس وغیره پیشکش شاهزاده نمود - عماد الملک ازانجا پیشتر رفته از آب گنگ گذشته در بصوبهٔ اودهه آورد - و شجاع الدوله ناظم اودهه

باستعداد جنگ از لکهنؤ بر آمده خود را در میدان سانڈي و پالي (که سرحد صوبه اودهه است) رسانید - دو بار جنگ سهل با قراولان طرفین واقع شد - آخر بوساطت سعد الله خان روهیله بر پنج لک روپیه (قدرے نقد و باقي بوعده) صلح قرار یافت - عماد الملک مع شاهزاده هفتم شوال سنهٔ (۱۱۶۰) ستین و مائة و الف از میدان سراع کوچید - و از دریاي گنگ گذشته بفرخ آباد رفت *

و چون شاه دراني بنابر حدوث وبا در لشکر او از حوالیٔ اکبر آباد بعزم ولایت گام سرعت بر گرفت روزے (که محاذیٔ دار الخلافة رسید) عالمگیر ثاني با نجیب الدوله بر سر تالاب مقصود آباد آمده با شاه ملاقات نمود - و از عماد الملک شکایت بسیار کرد - لهذا شاه نجیب الدوله را منصب امیر الامرائیٔ هندوستان داده روانهٔ لاهور گردید - نجیب الدوله از قوم افغان است - چون آثار رشد از ناصیهٔ حالش پرتو ظهور مي داد عماد الملک او را در سرکار خویش پیش آورد - و چون شاه دراني به هندوستان آمد بنابر جوهر ذاتي و هم قومي تقرب پادشاه پیدا کرد - تا بجائے که امیر الامرا شد - و با عماد الملک طرف گردید - القصه عماد الملک در فکر بیجا ساختن نجیب الدوله از فرخ آباد عازم دهلي گردید - و رگناتهه راو برادر اعیاني بالا جي راو

و هولکر را بمبالغهٔ تمام از دکن طلبیده باتفاق دهلي را محاصره نمود - عالمگیر ثاني و نجیب الدوله محصور شدند - و چهل و پنج روز جنگ توپ و رهکله درمیان ماند - آخر هولکر رشوت سنگین از نجیب الدوله گرفته بنای صلح گذاشت - و نجیب الدوله را با آبرو و مال و اثقال از قلعه بر آورده متصل خیمهٔ خود جا داد - و تعلقهٔ او آن طرف آب جمن (که عبارت از مهارپور و چاندپور و تمام قصبات بارهه باشد) به تصرف در آورد - و چون سردار غنیم نجیب الدوله را در شکرتال محاصره کرد (نوعیکه در ترجمهٔ شجاع الدوله خواهد آمد) عماد الملک را از دهلي بکومک طلبید - عماد الملک [که با خانخانان انتظام الدوله ناخوش بود - و با عالمگیر ثاني هم صفائي نداشت - که این ها با شاه دراني مخفي سلسلهٔ رسل و رسایل دارند - و نیز غلبهٔ نجیب الدوله بر ما مي خواهند] اول خانخانان را بقتل رسانید - و بعد سه روز هشتم ربیع الآخر روز پنجشنبه سنهٔ (۱۱۷۳) ثالث و سبعین و مائة و الف عالمگیر ثاني را جرعهٔ شهادت چشانید - و در تاریخ مذکور پسر محي السنه بن کام بخش بن خلد مکان را بر تخت نشانده بشاهجهان ملقب ساخت - و بعد قتل پادشاه و خانخانان بر طبق طلب دتا بکومک او شتافت -

در همین ایام آمد آمد شاه درانی غلغله دران نواحی افگند - و دتا از نواحی شکرتال بر خاسته باراده مقابله با شاه درانی بجانب سرهند رو نهاد - عماد الملک به شاهجهان آباد آمد - و چون خبر مقابلهٔ دتا با قراولان شاه درانی شنید غالبیت درانیان و مغلوبیت هم استنباط نمود - زیراکه در دو پهلوان (که باهم کشتی میکردند) او دید زور آور کم زور را به نیروی بازو عقب می برد - درانیان بقوت ترکتازی هم اورا جانب دهلی پس پا ساختند - عماد الملک دریافت که عنقریب شاه درانی هم را برداشته بر سر شاهجهان آباد میرسد - از خوف او پادشاه تازه را در دهلی گذاشته خود نزد سورجمل جات رفت *

اما نظام الدوله خلف دوم نواب آصف جاه غفران پناه واسطة العقد امراست و بلیة القصیدهٔ شعرا - احوال او مفصل در ترجمهٔ او صورت تحریر پذیرفته - درینجا رخسار صفحه بخال اجمال آرایش می یابد - (چون نواب آصفجاه در سنهٔ (۱۱۵۰) خمسین و مائة و الف بشاهجهان آباد تشریف برد) پسر والا گهر را نیابت دکن تفویض فرمود - و او در ایام نیابت خود راجه راو را (که نشهٔ غرور در سر داشت) مغلوب ریاست ساخت - نوعیکه در احوال غنیم گذشت - و بعد رحلت نواب آصفجاه بر مسند دکن نشست - و زعیم

او قسمی غنیم را دست خوش هراس داشتند که تا آخر
عهد او از حد خود پا بیرون نگذاشت - احمد شاه فرمانروای
هندوستان براے اصلاح امور سلطنت شقهٔ بخط خاص
بنواب نظام الدوله نوشت - نواب تا دریای نربدا جلوریز
خود را رسانید - درین ضمن احمد شاه شقهٔ ناسخ عزیمت
حضور بقلم آورد - و نیز مظفر جنگ (که در ترجمهٔ
او می آید) سر از اطاعت پیچید - نواب از نربدا
معاودت نموده با هفتاد هزار سوار جرار و یک لک پیاده
بعزم تنبیه مظفر جنگ لواي عزیمت افراخت - و تا بندر
پهلچري (که از اورنگ آباد پانصد کروه جنوبي سمت)
بر جناح استعجال خود را رسانیده به بیست و ششم
ربیع الآخر سنهٔ (۱۱۶۳) ثلث و ستین و مائة و الف معرکهٔ
قتال آراست - نسایم فیروزي بر پرچم اعلام نظام الدوله
وزید - و مظفر جنگ زنده دستگیر شد - نظام الدوله موسم
برشکال در آرکات گذرانید - افاغنهٔ کرناتک و همت خان وغیره
(که درین یساق ملازم رکاب بودند) چشم از حقوق تربیت
و نمکخوارگي پوشیده بطمع ملک و مال کمر دغا بستند - و
باتفاق نصاراي پهلچري شب هفدهم محرم بحساب تنجیم
و شازدهم بحساب رویت سنهٔ (۱۱۶۴) اربع و ستین و مائة
و الف شبخون زده نواب نظام الدوله را بگلگشت ارغوان زار

شهادت روانه ساختند - و بعضی ارباب توفیق تابوت او را بروضهٔ
شاه برهان الدین غریب رسانیده قریب مرقد نواب آصفجاه
دفن کردند *

بعد شهادت او مظفر جنگ را (که مقید همراه
بود) بریاست دکن بر داشتند - و از پهلچری قصد
حیدر آباد کردند - قضا و قدر اسباب انتقام نواب نظام الدوله
آماده ساخت - و در دل مظفر جنگ و افاغنه مادهٔ
نفاق ریخت - روزے (که زمین لکریت پلي مضرب خیام
شد) ناخوشي از باطن بظاهر بروز کرد - هفدهم ربیع الاول
سال مذکور فریقین از مکانهای خود حرکت کرده هنگام پیکار
گرم ساختند - و سرداران طرفین با مظفر جنگ و همت خان
و غیرهما بقتل رسیدند - و خون نواب نظام الدوله یکقلم
قاتلان خود را بخاک هلاک غلطان ساخت - مظفر جنگ
نام اصلی او هدایت محي الدین خان است - او بدو
واسطه به عبد الله وزیر صاحب قران ثاني شاهجهان پادشاه
مي رسد - و دختر زادهٔ نواب آصف جاه غفران پناه
است - در عهد نواب آصف جاه بحکومت بیجاپور
مي پرداخت - و در عهد نواب نظام الدولهٔ شهید مسلک
مخالفت پیمود - نواب حسین دوست خان عرف نواب چندا
صاحب (که از سرداران نوایت آرکات است) باو پیوسته

بگرفتن آرکات تحریص نمود - مظفر جنگ رو بآرکات آورد - آنجا جم غفیر از نصارای فرانسیس ساکن پهلچري را بوساطت نواب چندا صاحب همراه گرفت - و بر سر انورالدین خان گوپاموئي (که از وقت نواب آصف جاه ناظم آرکات بود) رفته شانزدهم شعبان سنهٔ (۱۱۶۲) اثنین و ستین و مائة و الف درلاب خون ریزي بگردن او زد - شهامت جنگ پای جلادت افشرده ساغر موت چشید *

بعد شهادت نواب نظام الملک افاغنه و نصارا مظفر جنگ را بر مسند ریاست نشاندند - مظفر جنگ رام داس را دیوان خود مقرر کرده به راجه رگهناتهه داس مخاطب ساخت - و این رام داس برهمن سپاهی ست ساکن سیکاکول (که در ذیل متصدیان سرکار نظام الدوله بود) - چندان رتبه نداشت - لیکن در قتل نواب نظام الدوله جد و جهد بسیار بعمل آورده زنار محبت مظفر جنگ بر کمر بست - لهذا مظفر جنگ او را باین مرتبه رسانید - و با افاغنه به پهلچري رفت - و کپتان یعنی حاکم آنجا را ملاقات کرد - و جمعی از سپاه نصارا همراه گرفته عازم حیدرآباد شد - و بر سر آرکات عبور نموده در ملک افاغنه در آمد - نیرنگي قدرت درمیان مظفر جنگ و افاغنه خلاف انداخت - روزے (که سرزمین لکریت پلي مخیم شد) ناخوشي پنهاني

گل کرد - و عاید به پرخاش گشت - از یک طرف مظفر جنگ و نصارا و از طرف دیگر افاغنه مستعد شده صف آرای قتال گردیدند - همت خان و دیگر سرداران افاغنه بقتل رسیدند - و کار مظفر جنگ نیز بزخم تیر (که در حدقهٔ چشم رسید) آخر شد - و این سانحه هفدهم ربیع الاول سنهٔ (۱۱۶۴) اربع و ستین و مائة و الف بعالم ظهور آمد *

مظفر جنگ طبع طالبعلمي داشت - و تهذیب المنطق ازبر کرده بود - با شعرا اصلا مناسبتي نداشت - در ایام ریاست (که دو ماه بیش نبود) قریب هشت روز فقیر را هم اتفاق صحبتش دست داده - شبها خود را به بحث علمي مشغول داشتي - و او تزکیهٔ نفس بمرتبهٔ کمال نداشت - هرگاه خود ستائي آغاز میکرد حضار الفاظ تائید و تصدیق او بر زبان مي آوردند - و در ایام ریاست مظفر جنگ بالا جي با فوجه از پونه بر سر اورنگ آباد آمد - و رکن الدوله ناظم آنجا پانزده لک روپیه داده آفت او را دفع ساخت - و این رکن الدوله از اعاظم امرای نواب آصفجاه است - یازدهم رجب سنهٔ (۱۱۷۰) سبعین و مائة و الف بجوار رحمت آسود - مظفر جنگ اول کسي ست که نصارا را نوکر کرده بطرف دیار اسلام آورد - پیش ازین نصارا در بنادر

خود بودند - و پا از حدود خود بیرون نمي گذاشتند - بعد شهادت نواب نظام الدوله مظفر جنگ نصاراى فراسيس را نوکر گرفته آنها را اعتضاد خود ساخت - و بعد قتل مظفرجنگ نصارا بصيغهٔ نوکري در رکاب امير الممالک شدند - و سيکاکول و راجبندري و ديگر مواضع را در جاگير خود گرفتند - و طرفه اقتدارے بهم رسانيدند - که در دکن حکم حکم ايشان شد - موسی بهوسی سرگروه نصارا بخطاب عمدة الملک مخاطب گرديد - (چون انگريز و فراسيس هميشه باهم انجيل عداوت تلاوت مي‌کنند - و بنادر هردو فرقه باهم قريب واقع است) نصاراى انگريز را هم هواے مداخلت در ملک پادشاهي بهم رسيد - که الو الو را ديده رشک ميگيرد - و بعض ملک آرکات را بتصرف آوردند - و نيز بر بنگاله مسلط شدند - و قلعهٔ بندر سورت را قابض گشتند - و در سنهٔ (۱۱۷۴) اربع و سبعين و مائة و الف بندر پهلچهري را محاصره کرده از دست فراسيس انتزاع نمودند - و عمارات پهلچهري را زونيغ آکنده تاماً مُفَصَّلاً ساختند - و سيکاکول و راجبندري و ديگر مواضع (که در جاگير فراسيس رفته بود - و قياس کار نمي کرد که چه طور از دست اينها خواهد بر آمد) خود بخود مستخلص گرديد *

امیر الممالک خلف میوم نواب آصف‌جاه غفران پناه - نام اصلی او سید محمد خان است - اول مخاطب به صلابت جنگ بود - و آخر در عهد عالمگیر ثانی به امیر الممالک مخاطب گردید - بعد قتل مظفر جنگ راجه رگهناتهه داس و جمیع اعیان او را سردار ساختند - راجه رگهناتهه داس وکیل مطلق شد - راجه جمعی از نصارای فراسیس را (که مظفر جنگ از پهلچهری نوکر کرده همراه آورده بود) استمالت نموده رفیق امیر الممالک ساخت - امیر الممالک بعد طی منازل رونق افزای اورنگ آباد شد - و ایام برشکال درانجا گذرانیده یازدهم ذي‌حجه سنهٔ (۱۱۶۴) اربع و ستین و مائة و الف بقصد تنبیه بالاجي با پنجاه هزار سوار جرار بمقابله پیش آمد - و دوازدهم محرم سنهٔ (۱۱۶۵) خمس و ستین و مائة و الف جنگ شروع شد - بهادران اسلام جنگیده جنگیده غنیم را قریب پونه رسانیدند - و آبادیهای غنیم را (که سر راه پیش آمد) سوخته با خاک برابر ساخته جلوخانهٔ دوزخ کردند - درین محاربات فرنگیان بآتش خانهٔ خود دود از نهاد غنیم بر آوردند - علی الخصوص شب چهاردهم محرم (که ماه خسوف تمام کرده بود) نصارا بر فوج غنیم شبخون زدند - و جمعی کثیر را به آتشکدهٔ آخرت فرستادند - بالا جي (که در حالت پوجا یعنی پرستش

مخصوف بود) برهنه سر بر بادپائی برهنه پشت سوار شده فرار را وسیلهٔ نجات خود ساخت - و ادوات و آلات طلائی بوجها بغنیمت اسلامیان در آمد - اما بسبب نفاق خانه برانداز انجام این همه آوردن و مصالح برابر خاک بود - امیر الممالک بعد انفصال جنگ متوجه حیدرآباد شد - سپاه نصارا در میدان تهالکی سیزدهم جمادی الآخر سنهٔ خمس و ستین و مائة و الف (۱۱۶۵) راجه رگهناتهه داس را کشتند - نواب امیر الممالک بحیدرآباد شتافت - و حسب الطلب او رکن الدوله و صمصام الدوله از اورنگ آباد خود را بحیدرآباد رسانیدند - و وکالت مطلق برکن الدوله تفویض یافت - ناگاه خبر رسید که امیر الامرا فیروز جنگ بن نواب آصفجاه از پیشگاه احمد شاه خلعت صوبه‌داری دکن پوشیده عازم دکن است - رکن الدوله از وکالت پهلوتهي کرده به کپرتله نزد جانو جي نبالکر آمد - مقصدش اینکه امیر الامرا باتفاق هولکر مرهته بدکن مي آید بوساطت جانو جي نبالکر و نیز بوساطت بالا جي (که با او از عهد نواب آصفجاه غفران پناه ربطی داشت) بامیر الامرا پیوسته سررشتهٔ موافقت بدست آرد - وقتیکه رکن الدوله از حیدر آباد روانه شد صمصام الدوله همانجا ماند - و بصوبه داری حیدرآباد از امیر الامرا امتیاز یافت - و چون امیر الامرا باورنگ آباد

رسیده هفده روز زندگانی کرده در گذشت (درین هفده روز چه خرابیها که رو نداد) غنیم (که در سرکار امیر الامرا صاحب اختیار و اقتدار بود) ملک خاندیس و سرکار سنگمیر و جالنه وغیره از امیر الامر سند کرده گرفت - و شوکت اسلام ازین الکه بر داشت - و بعد فوت امیر الامرا به امیر الممالک که بقصد مقابلهٔ امیر الامرا از حیدر آباد بر آمده بود پیوست - و ملکی (که از امیر الامرا گرفته بود) سند او از امیر الممالک هم حاصل کرد - و بعد ازان رکن الدوله از کپرتله بر آمده به امیر الممالک پیوست - و بر وکالت مطلق قایم شد - و صمصام الدوله را معطل ساخته به اورنگ آباد فرستاد - و چون ایام برشکال قریب رسید امیر الممالک با رکن الدوله به اورنگ آباد آمد - عمدة الملک و موسی بهوسی با رکن الدوله برسیدند - و چهاردهم صفر سنهٔ (۱۱۶۷) سبع و ستین و مائة و الف وکالت از تغیر رکن الدوله به صمصام الدوله شاهنواز خان اورنگ آبادی مقرر گردید - صمصام الدوله چهار سال به سرانجام این منصب جلیل القدر پرداخت - و در ایام وکالت خود بتدابیر صائبه نوعی غنیم را بر حد خود نگاهداشت که اصلا سر شورش بر نداشت - تفصیل این در دیباچهٔ کتاب مآثر الامرا بزبان قلم رفته *

میر نظام علي و میر محمد شریف (که این مدت معطل با امیر الممالک بسر مي بردند) صمصام الدوله در سنهٔ (۱۱۶۹) تسع و ستین و مائة و الف اولین را صوبه داري برار و دومین را صوبه داري بیجاپور از امیر الممالک دهانیده هر کدام را بصوبهٔ خود فرستاد - میر نظام علي آخر مخاطب به آصف جاه ثاني شد - و محمد شریف اول به شجاع الملک و آخر به برهان الملک مخاطب گردید - و بتاریخ ششم ذیقعده سنهٔ (۱۱۷۰) سبعین و مائة و الف وکالت مطلق از عزل صمصام الدوله به برهان الملک (که از صوبهٔ بیجاپور در حضور امیرالممالک به اورنگ آباده بود) تقرر یافت - و در همین ایام آصف جاه ثاني با فوج شایسته از برار به اورنگ آباد تشریف آورد - و برهان الملک را معطل ساخته اختیار ریاست بدست خود آورد *

و چون اطلاق وکیل مطلق به برهان الملک بود لقب او ولي عهد مقرر گردید - و در همین سال بالا جي راو باراده پرخاش در سواد اورنگ آباد آمد - آصف جاه ثاني نواب امیر الممالک را بحراست اورنگ آباد گذاشت و خود با برهان الملک جنگ کنان تا سندکهیر (که قریب سي کروه از اورنگ آباد است) رفت - انجام کار

مصالحه به قرار دادن جاگیر غنیم قرار یافت - و ملک بیست و هفت لک روپیه از صوبجات دکن تسلیم غنیم شد - و شوکت حکومت اسلام ازین محالات بر خاست - نواب آصفجاه ثانی بعد مصالحه از سندکهیر باورنگ آباد تشریف آورد - و حیدر جنگ مدار المهام موسي بهوسي سرگروه نصارا گردید - و چون دید (که با وصف نواب آصفجاه نقش تسلط او درست نمي توان نشست) در شکست نواب آصفجاه افتاد - و بانواع حیله سازي ابراهیم خان کاپردي و سایر فوج نواب آصفجاه را از نواب جدا ساخته در ذیل نوکران موسی بهوسی داخل کرد - زر سپاه هشت لک روپیه از نزد خود تسلیم نمود - و نواب را تنها ساخت - بعد ازان صمصام الدوله را مقید کرده خاطر خود را از هردو طرف جمع نمود - و خواست نواب آصفجاه را به بهانهٔ صوبه داری حیدر آباد بحیدر آباد فرستد - و در قلعهٔ گولکنده نگاهدارد - و میدان برای جولان خود خالي سازد - ندانست که تقدیر بر تدبیر سر پیچید - در سیوم رمضان تریپ استوا سنهٔ (١١٧١) احدی و سبعین و مائة و الف حیدر جنگ در خیمهٔ نواب آصفجاه آمد - نواب آصفجاه پیشتر با مشیران خود مخفي قتل حیدر جنگ قرار داده بود - حضار مجلس و خواص محفل حیدر جنگ را گرفته

ذبح کردند - و نواب آصفجاه بر اسپی سوار شده از لشکر تنها بر آمد - و این همه توپخانهٔ فرنگ در مقام حیرت معطل ماند - و جرأتے نمود که کارنامهٔ رستم و افراسیاب را منسوخ ساخت - و از مذبوح شدن حیدر جنگ موسی بهوسی و دیگر اعیان لشکر هوش باختند - درین رستخیز واقعه طلبان نواب صمصام الدوله و یمین الدوله و میر عبد النبي خان پسر نواب صمصام الدوله را بسیر لاله زار شهادت فرستادند - بعد این هنگامه امیر الممالک و برهان الملک و موسی بهوسی بحیدر آباد شتافتند - و نواب آصفجاه ثاني پس از ذبح کردن حیدر جنگ راه برهان پور گرفت - و ابراهیم خان کاپردي (که جبراً و قهراً حیدر جنگ او را از نواب آصفجاه جدا کرده بود) درین وقت بنواب پیوست - نواب آصفجاه سیزدهم رمضان سال مذکور سواد برهان پور را مرکز نزول ساخت - و متمولان شهر و محمد انور خان برهانپوري وغیره را مصادره نمود - خان مذکور بشدت محصلان و از غم مصادره هفدهم ذیقعده سال مذکور زندگاني را وداع نمود - و در درگاه شاه برهان الدین غریب مدفون گردید - نواب آصفجاه از برهانپور به برار رفت - و در قصبهٔ پاتهر (که از قصبات اعظم برار است) چهاوني کرد - و بعد چهاوني با جانوجي پسر رگهو بهونسله مکاندار برار محاربات در میان آمد -

و بصلح انجامید - و بعد مصالحه عازم حضور امیر الممالک (که در نواحی حیدرآباد بود) شد - و بعد ملاقات درمیان هر سه برادران جدال و نزاع بسیار بوقوع آمد - آنچه انجام کار صورت گرفت اینکه نواب امیر الممالک و نواب آصفجاه ثانی یکجا شوند - و نواب برهان الملک بصوبهٔ خود بیجاپور باشد - هیژدهم ربیع الاول سنهٔ (۱۱۷۳) ثلث و سبعین و مائة و الف فتنهٔ عجبی گل کرد - که قلعهٔ احمد نگر پای تخت نظام شاهیه را سداسیو با دو برادر عمزادهٔ بالاجی با قلعه دار سازش کرده گرفت - و بتاریخ مذکور مردم او داخل قلعه شده قابض گشتند - شهر احمد نگر آباد کردهٔ احمد نظام شاه است که در سنهٔ (۹۰۰) تسعمائة طرح انداخت - و بنام خود موسوم ساخت - و در دو سه سال شهرے بکمال خوبي آباد شد - و بعد اندک فرصت حصارے از سنگ و گل تعمیر نمود - و در درون آن عمارات دلکش و قصور منقش برای سکونت خود مرتب ساخت - و بعد فوت او اخلاف او این قلعه را متوارث بودند - شاهزاده دانیال بن اکبر شاه مع سپه سالار خان خانان در اوائل سنهٔ (۱۰۰۹) تسع و الف قلعه را از طبقهٔ نظام شاهیه بتصرف خود آورد - و بعد ازین قلعه داران پادشاهان تیموریهٔ هند بصیانت این قلعه

مامور مي شدند - بعد دو صد و هفتاد سال تخمیناً این
قلعه از دست اسلامیان بدست اصنامیان افتاد - و درین سال
یادو راو خیال خامی در سر خود پخت - و خواست که
ریاست اسلام را از دکن بر دارد - و کار اصنام را رونق دهد -
ابراهیم خان گاردي را (که بدتر از آزر بت تراش بود)
نوکر گرفت - و این ابراهیم خان یکے از قوم ارذال بود
که در فرنگیان تربیت یافته جنگ بقواعد فرنگ مي کرد -
سامان حرب و توپخانهٔ شایسته با خود داشت - اول در سلک
نوکران آصفجاه ثاني بود - بتفریط و افراط نواب جدا
شده بغنیم پیوست - غنیم از پونه بر آمده بیست و دوم
جمادی الاول سال مذکور در سواد اودگیر بتقابل عساکر
رسید - درین وقت فوج غنیم شصت هزار سوار بود -
امیر الممالک و آصفجاه ثاني خواستند که از اودگیر به دهارور
دایر بیایند - و بعضے افواج سرکار را (که قریب دهارور بود)
با خود گرفته بر سر دار الحرب پونه روند *

مخفي نماند که پیشتر با غنیم تنها جنگ قزاقي بود -
هنر اینها همین که رسد غله و کاه لشکر اسلام بند میکردند -
و قابو دیده به کوته یراق مي جنگیدند - و مدار فوج اسلام
بر توپخانه بود که گرد لشکر حصارے از توپخانه کشیده بدفع
مي پرداختند - این مرتبه بعلت رفاقت ابراهیم خان با

غنیم جمع جنگ قزاقی و جنگ فرنگی یعنی آشکاری توپخانه
شد - و اضراب توپ نیز همراه گرفت - چون فوج اسلام
در زنجیرهٔ توپخانه بهیئت مجموعی و اجتماعی راه طی
میکرد تیر توپخانهٔ غنیم کم خالی می رفت - و تیر توپخانهٔ
اسلام بانیها اتفاقی می رسید - ابراهیم خان با آن (که
خود را مسلمان می گرفت) طرفه کمر بر شکست اسلام
بر بست - در حالت کوچ و مقام شب و روز توپخانه را
مقابل آورده در کار داشت - و در حرکت و سکون و خواب
و بیداری توپها سر داده آنی فرصت نمی داد - ازین جهت
در لشکر اسلام خستگی سپاه راه یافت و عالمی راه نورد
کوچ شهادت گردید - و ششم جمادی الآخر سال مذکور
بهادران اسلام از زنجیرهٔ توپخانه بر آمده بر ابراهیم خان
و دیگر فوج غنیم ریختند - و بشمشیر جلادت بسیارے از
مخالفان را مقتول و مجروح ساختند - و پانزده علم از جماعهٔ
ابراهیم خان کشیده آوردند - برهمین منوال جنگیده جنگیده
بقلعهٔ اودیسه سه کروهی دهارور رسیدند - غنیم دید که
اگر عساکر اسلام بدهارور رسیده فوج آنجا را با خود
ملحق می سازند عهده برائی متعذر خواهد شد - پانزدهم
جمادی الآخر سال مذکور قریب چهل هزار سوار اسپ
مجموعی بر چنداول فوج اسلام ریختند - چون جمعیت

اعدا بسیار و فوج اسلام در سه هزار کس بیش نبود
بعد از کشش و کوشش بسیار چنداول بغارت در آمده
چشم زخم عظیم به اسلامیان رسید - روز دیگر بساط معاودت
بر چیده شد - نا گزیر صلحی (که آبستن هزاران فساد بود)
انعقاد یافت - غنیم جاگیر شصت لک روپیه محالات
خجسته بنیاد تمام و کمال سوای شهر و پرگنه و حویلی هرسول
و ستاره و نیمهٔ از صوبهٔ بیدر و بیجاپور و قلعهٔ دولت آباد
و قلعهٔ آسیر و قلعهٔ بیجاپور (که هر کدام پای تخت
سلاطین اسلام بود) گرفت - و جاگیرات خاصهٔ سرکار
و جاگیرات امرا و منصبداران بسیارے در تنخواه غنیم رفته
بحکم تقدیر قتل عام عجیبی بوقوع آمد - جز صوبهٔ
حیدر آباد و بعضی از صوبهٔ برار و بعضی از صوبهٔ بیجاپور
و قلاع بیدر در دست اولاد آصفجاه نماند - آنهم بشرکت
غالباً چهارم حصه - و خون فاسد در عروق ملک سرایت آورد -
هر چند وهن عظیم در بنیاد اسلام راه یافت لیکن آنهم
نشد که حسب خواهش یادو ریاست اسلام یکقلم از
قلمرو دکن بر خیزد - و چون آغاز این وهن رفتن قلعهٔ
احمدنگر است شخصی تاریخ رفتن ملک شصت لک روپیه
چنین یافته .

* قطعه *

* کافر دشمن اسلام گرفت *
* حصن بسیار حصین از فن *
(۲)
* سال تاریخ رقم کرد خرد *
* رفت احمدنگر و ملک دکن *

بعد انعقاد صلح غنیم فوجے براي قبض دولت آباد فرستاد - قلعه دار آنجا شجاعت جنگ از اولاد سید محمد قنوجي في الجمله استادگي کرد - غنیم احکام امیر الممالک (که بنام شجاعت جنگ بود) مردم اورا طلبیده نمود - و گفت که قلعه موافق قرار دادے (که با ما درمیان آمده) تسلیم باید کرد - ناچار نوزدهم شعبان سنهٔ (۱۱۷۳) ثلث و سبعین و مائة و الف قلعه را بمردم غنیم حواله نمود - شخصے تاریخ بنظم آورده　　* قطعه *

* گرفتند کفار احمد نگر را *
* دگر دولت آباد حصن علم رفت *
* خرد سال تاریخ بر لوح گیتي *
(۳)
* چنین زد رقم دولت آباد هم رفت *



(۲) یعني سنه هزار و یك صد و هفتاد و سه - (۳) یعني سنه هزار و یک صد و هفتاد و سه *

درین مقام بیان این (که دولت آباد در چه وقت
و بچه نهج بتصرف اسلامیان آمده بود)
بزبان قلم می آید *

مورخان آورده اند که سلطان علاء الدین برادر زاده و داماد جلال الدین خلجی والی دهلی پیش ازان (که بهندوستان رسد شنید که رام دیو راجهٔ دکن خزاین موروثی چندین قرن دارد - در سنهٔ (۷۰۴) اربع و سبعمائة با هفت و هشت هزار سوار از هندوستان بقصد تسخیر دیوکر یعنی دولت آباد رهگرای دکن شد - و مسافت دور و دراز طی کرده بایلچپور رسید - و ازانجا بایلغار جانب دیوکر شتافت - رام دیو (که از رطل گران غفلت سیاه مست بود) جمعی را (که دران وقت حاضر بودند) به مقابله و مدافعه فرستاد - و در کوروهی دیوکر با قراولان سلطان رو برو شدند - (چون هندوان دکن هرگز مسلمانان را ندیده بودند - و تیر اندازی و قزاقی بهادران اسلام مشاهده ننموده) تاب حملهٔ اول نیاورده تا شهر دیوکر هیچ جا نه ایستادند - رام دیو این حالت معاینه کرده در قلعهٔ دیوکر متحصن گردید - سلطان علاء الدین جلو ریز به شهر دیوکر آمده برهمنان و

متمولان آنجا را دستگیر ساخته صد و پنجاه من طلا و چند من مروارید و اقمشهٔ نفیسه ازانها گرفت . و دو صد زنجیر فیل و چندین هزار اسپ از طویلهٔ خاصهٔ رام دیو بدست آورد - و بنابر فقدان ذخیرهٔ رام دیو سفیران فرستاده بالحاح تمام پیغام صلح کرد - و مَا بِهِ الصُّلْحُ یک هزار من طلا بوزن دکن و هفت من مروارید و دو من جواهر مختلف و یک هزار من نقره و چهار هزار چادر ابریشمی بوته بافت نقره و طلا و دیگر اشیا (که عقل از تصدیق آن ابا دارد) قبول نمود - و سلطان پیشکش را قبض کرده و هر سال خراج بر رام دیو مقرر نموده جمعی اسارا را از قید نجات داده روز بیست و پنجم از محاصره عطف عنان نموده سالم و غانم بهندوستان رسید - و سلطان جلال الدین را از هم گذرانیده خود بر تخت نشست *

و چون رام دیو تمرد ورزیده سه سال باج و خراج نفرستاد سلطان در سنهٔ (۷۰۶) ست و سبعمائة ملک نائب کافور را (که عمده ترین امرای حضور بود) با لک سوار به تسخیر دکن روانه فرمود - و چون ملک نائب بحوالی دولت آباد رسید رام دیو صرفه در آویزه و ستیزه ندیده پسر خود سنکدر دیو را در قلعه گذاشته خود با سایر فرزندان

و تحف و هدایا از قلعه بر آمده ملاقات ملک نائب نمود - ملک نائب او را همراه گرفته در اوایل سنهٔ (۷۰۷) سبع و سبعمائة بخدمت سلطان علاء الدین آورد - و سلطان او را مورد مراحم ساخته باعطای چتر سفید و خطاب رای رایان و تفویض دیوگر با بسیارے از ممالک قدیم سرفراز گردانید - و قصبهٔ نوساري را (که متصل بندر سورت است) بانعام او مقرر کرده یک لک تنکه نقد مرحمت نموده با پسران و تمامی خیل رخصت آن طرف ارزاني داشت - رام دیو بدیوگر رسیده آن قدر ملک (که از سلطان یافته بود) متصرف گشته مدة العمر قدم از جادهٔ اطاعت بیرون نگذاشت - در سنهٔ (۷۰۹) تسع و سبعمائة سلطان ملک نایب کافور را با لشکر گران از راه دیوگر به تسخیر درنگل تعین فرمود - چون بدیوگر رسید رام دیو استقبال نموده خدمات شایسته بتقدیم رسانید - و اعانت مهم فراوان بعمل آورد - و ملک نائب بعد فتح درنگل لدر دیو راجهٔ آنجا را امان داد - و پیشکش سنگین گرفته بهندوستان مراجعت نمود - و در سنهٔ (۷۱۰) عشر و سبعمائة باز ملک نائب را بتسخیر دهور سمندر ، یکی از بنادر دکن (که درین عصر از طغیان آب خراب است) و بعضی بنادر دیگر

با لشکر عظیم روانه کرد - چون بدیوکر رسید معلوم شد که رام دیو جان به قابض ارواح سپرده و پسرش قایم مقام گردیده - و چون پسر را باخلاص پدر نیافت بنابر احتیاط فوجے را در جالنه باز داشته پیشتر گذشت - و بعد سه ماه به بنادر مقصوده رسیده آن ولایت را غارت کرد - و بلال دیو راجهٔ کرناتک را دستگیر ساخت - و نقود و جواهر چندین هزار قرن (که تعداد آن منحصر در علم الٰهي ست) بدست آورده قرین سلامت بجالنه بر گشت - و درانجا بلال دیو و دیگر اعیان کرناتک را (که اسیر کرده آورده بود)(۲) یکقلم سر داد - و از راه سلطانپور و نذربار در سنهٔ (۷۱۱) احدی عشر و سبعمائة بوصول دهلي سرمایهٔ مسرت اندوخت - و سیصد و دوازده زنجیر فیل و نود و شش من طلا و صنادیق جواهر و مروارید مع بیست هزار اسپ(۳) از نظر سلطان گذرانید - و بعد چند روز بعرض سلطان رسانید که رام دیو فوت شده - پسر او محل اعتماد من نیست - اگر حکم شود بدکن رفته خراج چندین ساله را بجنگ بدست آورده مملکت رام دیو را نیز ضمیمهٔ ممالک محروسه سازم - سلطان التماس او را پذیرفته مرخص دکن فرمود *

---

(۲) نسخهٔ [ج] که اسیر کرده بود ٭ (۳) نسخهٔ [ج] هشت هزار اسپ ٭

ملک نائب چون بدیوکر رسید پسر رام دیو را گرفته بقتل رسانید - و قلعه را بتصرف خود آورد - و دران سرزمین علم محمدي نصب کرده بجای رام راج تجیة و سلام رایج ساخت - ازان وقت این قلعه در ایدی حکام اسلام متداول بود - تا آنکه مهابت خان یکی از امرای صاحبقران ثاني شاه جهان پادشاه نوزدهم ذیحجه سنهٔ (۱۰۴۲) اثنین و اربعین و الف قلعه را از طبقهٔ نظام شاهیه گرفت - و ازان عصر قلعه داران سلاطین تیموریهٔ هند یکی بعد دیگری بحفظ قلعه (۲) مي پرداختند - بعد چهار صد و شصت سال تخمیناً از دست ایمانیان به تصرف اصنامیان رفت - وَ تِلْکَ الْاَیَّامُ نُدَاوِلُهَا بَیْنَ النَّاسِ *

در وقت راجه ها دیوکر حصار و دربند و خندق و استحکام نداشت - سلاطین اسلام حصار متعدد ساختند - و سلطان محمد بن تغلق شاه دیوکر را دولت آباد نام کرد - و گرد قلعه سنگ را تراشیده خندق عمیق ساخت - و عمارات عالیه طرح کرد - و خواست که دار الملک سازد - و دهلي را ویران کرده سکنهٔ آنجا را آورده آباد سازد - آخر الامر منصوبهٔ این خیال صورت نه پذیرفت - اما قلعه دار بیجاپور بنابر بے ساماني استادگي نکرد -

---

(۲) نسخهٔ [ج] آن قلعه - و نسخهٔ [ب] این قلعه *

همین که غنیم حکم امیر الممالک حاصل کرده فرستاده قلعهٔ را تسلیم دسان غنیم نمود - قلعهٔ ارک بیجاپور از ابنیهٔ یوسف عادل شاه مبدع طبقهٔ عادل شاهیه است - اول از خاک بود - یوسف عادل شاه در اواخر مائهٔ سابعه دیوار گلي را شکسته قلعه را از سنگ و گچ مرتب ساخت - و بعد فوت او ورثهٔ او قابض بودند - خلد مکان در اوائل ذي قعده سنهٔ (١٠٩٧) سبع و تسعین و الف این قلعه را از سکندر (که خاتم طبقهٔ عادل شاهیه بود) انتزاع نمود - و ازان وقت قلعه داران سلاطین تیموریه محافظت این قلعه بجا مي آوردند . بعد دو صد و هفتاد سال و کسرے قلعه از دست تسبیح شماران بیرون رفته در قبضهٔ زنار داران افتاد *

اما میر نجف علي خان قلعه دار آسیر بنابر حمیت اسلام در دادن قلعه بمردم غنیم سر باز زد - و غنیم در لوازم محاصره کوشیده خان مذکور قریب یک سال جنگیده قلعه را نگاهداشت - آخر الامر چون فقدان ذخیره بحالت اضطرار رسانید دوازدهم ربیع الآخر روز جمعه سنهٔ (١١٧٤) اربع و سبعین و مائة و الف قلعه را بصلح تسلیم مردم غنیم نمود - مولف گوید * قطعه *

* دار شاه اسلام کافر گرفت *

* بدین شکل فرمان تقدیر رفت *

* دبیر خرد سال تاریخ او *
(۲)
* رقم زد عجب حصن آسیر رفت *

قلعهٔ آسیر از ابنیهٔ آسا اهیر است که از کثرت استعمال تخفیف یافته سه حرف میانه ساقط گردید - و آسا نام شخصی و اهیر لقب اوست - اهیر بزبان هندي گاو چرانندہ - آسا اهیر از زمینداران معتبر خاندیس بود - آبا و اجداد او قریب هفت صد سال دران کوه آسمان شکوه توطن داشتند - و برای حفظ مواشي و سایر اموال حصاری از سنگ و گل ساخته روزگار مي گذرانیدند - (چون نوبت به آسا اهیر رسید و در مال و مواشي از آبا ترقي کرد) چار دیوار قدیم شکسته حصاری از سنگ و گچ تیار نمود - و قلعه بنام او شهرت گرفت *

نصیر خان فاروقي والی برهانپور (که در سنهٔ (۸۰۱) احدی و ثمانمائة بسلطنت رسید) قلعه را از آسا اهیر انتزاع نمود - باین طریق که آسا را پیغام کرد که راجهٔ بکلانه و انتور (۳) جمعیت بسیار فراهم آورده با من در مقام مخالفت اند - مي خواهم اهل و عیال مرا در قلعه جا دهي - تا بخاطر جمع بدفع دشمن پردازم - آسا قبول کرد - نصیر خان روز اول چند دولی عورات در قلعه فرستاد -

---

(۲) یعنی سنه هزار و یکصد و هفتاد و چهار هجري - (۳) نسخهٔ [ج] رنتور *

و تعليم كرد كه اگر زنان آسا بملاقات شما بيايند مراتب تواضع چنانچه بايد بعمل آريد - روز ديگر مردم شجاع در ڈوليها نشانده فرستاد - چون ڈوليها بقلعه در آمدند سپاهيان يكبار از ڈوليها بدر جسته و شمشير از غلاف بر آورده متوجه خانهٔ آسا شدند - قضا را آسا و فرزندان او مست غفلت بودند - و براى مباركباد قدوم مي آمدند - مردان دوچار شده تمام را بقتل رسانيدند - و باقي اهل قلعه امان خواسته بر آمدند - نصير خان اين خبر شنيده از جائيكه بود بر جناح استعجال خود را به آسير رسانيد - و مجدداً به تعمير او مشغول گشته شكست و ريخت درست كرد * ازان وقت اين قلعه در دست اولاد نصير خان بود - تا آنكه اكبر پادشاه در سنهٔ (۱۰۰۹) تسع و الف قلعه را از دست بهادر پسر راجه علي خان انتزاع نمود - و ازان عهد قلعه داران سلاطين تيموريه نوبت بنوبت حراست قلعه بتقديم رسانيدند - بعد از شش صد و شصت سال و كسرے اين قلعه از تصرف اهل اسلام بدر رفت - و باختيار حربيان در آمد *

القصه بعد گرفتن ملك شصت لك روپيه و قلاع ثلاثه نخوت دماغ يادو را در گرفت - و بلا افواج پيش آهنگ و توپخانهٔ فرنگ قصد هندوستان كرد - كه بتدارك

شکست دنا پردازد - و غافل ازانکه تقدیر بر تدبیر مي خندد -
و قاعد اجل از را رهنموني کرده بهندوستان رسانید - اگرچه
سرداری فوج بنام بسواس راو پسر بالاجي راو قرار یافت و
مدار المهامي بنام یادو بود لیکن هرچه بود یادو بود - بعد
رسیدن هندوستان و جنگ با شاه دراني بسواس راو و یادو و
سرداران دیگر بمعرض تلف در آمدند - و این همه فوج و
توپخانه و اموال بے قیاس به یغمای درانیان رفت - چنانچه
در واقعات شاه دراني مفصل مي آید - و این قصه ششم
جمادی الآخر سنة (۱۱۷۴) اربع و سبعین و مائة و الف
بوقوع آمد - و بالاجي راو هم در دکن نوزدهم ذیقعده
سال مذکور با پسر و برادر ملحق گردید - و ریاست به پسر
او مادهو راو (که صغیر سن است) و برادر اعیانی او
رگهناتهه راو عاید شد - و در سنة (۱۱۷۵) خمس و
سبعین و مائة و الف آصفجاه ثاني فوجها فراهم آورده با
امیر الممالک از قلعه بیدر (که درانجا چهاوُني شده بود)
بنابر وجوه اول متوجه اورنگ آباد شد - رگهناتهه راو و
مادهو راو هم با فوج سنگین و توپخانه از پونه حرکت کرده
در میدان شاه گده ایمانیان و اوثانیان نزدیک هم رسیدند - و
تا اورنگ آباد في الجمله زد و خوردے واقع شد - آصفجاه
ثاني بنه و اثقال زائد را در اورنگ آباد گذاشته بیعت

و سیوم ربیع الآخر سنهٔ (۱۱۷۵) خمس و سبعین و مائة و الف بقصد دار الضرب پونه ازانجا نهضت نمود - و غنیم را زده تا هفت کروه پونه رسانید - و در اثنای راه لونکر را (که شهریست بر لب دریای گنگ دکن و مشتمل بر بتخانهٔ معتبرے و غنیم در دولت خود عمارات عالیه درانجا طرح انداخته) سوخته و بت را شکسته عمارات را با زمین هموار کرد - و قریب بود که پونه هم باین حالت رسد که ناگاه ناصر الملک پسر ششمی نواب آصفجاه غفران پناه بنابر غبارے (که با برادر داشت) و راجه رام چندر (که عمدهٔ سردار لشکر اسلام بود) با غنیم در ساخته شب بیست و هفتم جمادي الاول سال مذکور از لشکر اسلام بر خاسته بلشکر غنیم پیوستند - و کارے (که نا کردني) بود بعمل آوردند - و بعد وقوع این قصه غنیم پلهٔ اسلامیان را سبک پنداشته روز دیگر از چهار طرف یورش کرده جنگ انداخت - و توپها را آورده بازار گوله اندازي گرم ساخت - مجاهدان اسلام از زنجیرهٔ توپخانهٔ خود بر آمده دست بجنگ کوته یراق دراز کردند - و بنیروی شمشیر آبدار صف مخالفان را بر هم زده بسیارے را بر خاک هلاک انداختند - غنیم تاب نیاورده از میدان خود را وا کشید - و آن چون دید که رایت منصور آن قدر راه

دور و دراز طی کرده بر هفت کروه پونه (سید) پیش مادهو راو رفته فریاد کردند و گفتند که هرچند بر سر راه شدیم فائده نه بخشید - فرداست که پونه زدهٔ آتش مي شود - و سکان پونه هم پیش رگهناتهه راو واویلا و فریاد بر آوردند که مي خواهي که خانمان ما را بر دست مسلمانان برباد دهي - ناچار رگهناتهه راو و مادهو راو سفیران را فرستاده پیغام صلح کردند - و ملک بیست و هفت لک روپیه از صوبهٔ خجسته بنیاد و صوبهٔ بیدر بدل صلح بآصف جاه ثاني تسلیم نمودند - و این مصالحه ششم جمادي الآخر سنهٔ (۱۱۷۵) خمس و سبعین و مائة و الف واقع شد - طرفه اینکه سال گذشته در همین تاریخ شاه دراني بر بادر ظفر یافت - نواب آصفجاه از هفت کروهی پونه کوچیده جانب محلات راجه رامچندر خرامید - و در پاداش حرکت لغوے (که ازو بوقوع آمده) ملک او را پامال عساکر گردانید - و آغاز موسم برشکال چهاردهم ذیحجه سنهٔ (۱۱۷۵) خمس و سبعین و مائة و الف بارادهٔ چهاوني داخل قلعهٔ صوبهٔ بیدر با امیرالممالک شد - همان روز امیرالممالک را در قلعهٔ مذکور مقید کرد . او یک سال و سه ماه و شش روز در حالت حبس گذرانید - و بعد تحریر این کتاب هشتم

ربیع الاول روز پنجشنبه سنهٔ (۱۱۷۷) سبع و سبعین و مائة و الف از قید زندان هستي برآمد - و در جوار مرقد شیخ محمد ملتاني قُدِّسَ سِرُّهُ مدفون گردید - و در تاریخ فوت او میر اولاد محمد ذکا طَالَ عُمْرُهُ گوید -

* قطعه *

* خدیو دکـــن روح والای او *
* به پرواز از دام محنت شده *
* رقـــم کرد تاریخ فوتش ذکا *
۱۱۷۷
* امیر الممـــالک بجنت شده *

نواب آصفجاه ثاني بعد ازان (که قلعهٔ بیدر را دایرهٔ مرکز نزول خود ساخت) فرمان شاه عالي گوهر را (که بنام او مشتمل بر تفویض صوبه داري دکن از تغیر امیر الممالک صادر شده بود) استقبال نموده بدست تعظیم گرفت - و مسند ریاست را بالاستقلال آرایش تازه داد - و راجه پرماسوت را (که برهمنی ست ساکن سنکمیر) مختار کل کرده جمیع مهمات مالي و ملکي بار را گذاشت - بعد مصالحه ششم جمادی الآخر سال مذکور نحوے که عنقریب گزارش یافت رگهناتهه راو و مادهو راو بدار الحرب پونه چهاوٴني کردند - درین ایام میان هر دو مخالفت بهم رسید - متصدیان مادهو راو خواستند که

قابو یافته رگهناتهه راو را مقید سازند - رگهناتهه راو برین معنی اطلاع یافته سیوم صفر سنهٔ (۱۱۷۶) ست و سبعین و مائة و الف جریده با سواران معدود از پونه بر آمده راه ناسک گرفت - محمد مراد خان بهادر اورنگ آبادي (که از عمده نوکران نواب آصفجاه ثاني ست) باستمالت غنیم از نواب مامور گردید - او در اورنگ آباد اقامت داشت - سر بر زده بر آمدن رگهناتهه راو شنیده چهاردهم صفر سال مذکور با جمعی از اورنگ آباد دویده در نواحی ناسک با رگهناتهه راو بر خورد - رگهناتهه راو (که کمال بے ساماني و سراسیمگي داشت) آمدن محمد مراد خان بهادر را در حق خود مغتنم شمرده باعزاز تمام پیش آمد - سرداران غنیم از رفاقت محمد مراد خان معاینه کردند که نواب آصف جاه جانب رگهناتهه راو است - اکثران باو گرویدند - و در رفاقت مادهو راو تهاون ورزیدند - بنابران جمعی شایسته با رگهناتهه راو فراهم آمد - بیست و پنجم ربیع الآخر او از اورنگ آباد باحمد نگر شتافت - مادهو راو هم با فوجی از پونه بر آمد - بر دوازده کروهي از احمد نگر بیست و پنجم ربیع الآخر سال حال مادهو راو شکست یافته از میدان کناره گرفت - و امان خواسته روز دیگر خود را پیش عم رگهناتهه راو

رسانید - نواب آصفجاه بکومک رگهناتهه راو از بیدر بر آمده قریب ناوردگاه رسیده بود که این جا مناقشه انفصال یافت - چون موکب آصفجاهي بموضع بیدگانو رسید رگهناتهه راو هم آنجا شتافته در نخستین عشرهٔ جمادی الاول سال حال باهم ملاقاتها و ضیافتها بعمل آمد - رگهناتهه راو ملک پنجاه لک روپیه و قلعهٔ دولت آباد در جلدوی این عنایت بنواب آصفجاه گذرانید - و اسناد مرتب کرده بوکلای سرکار حواله نمود *

چون این امر جلیل القدر بحسن تردد محمد مراد خان بر کرسي نشست راجه پرماسوت نتوانست دید که بیش ازان عمل و دخل او در ملک و قلعهٔ دولت آباد شود - صلح را برهم زد - و نواب آصفجاه را بران داشت که رگهناتهه راو را معطل باید کرد - و جانوجي پسر رگهو بهونسله مکاسدار برار را بتطمیع این (که ترا بر جای رگهناتهه راو قایم میکنم) طلبیده ملازم رکاب نواب آصفجاه ساخت - و ناصر الملک پسر ششمی نواب آصفجاه غفران پناه (که بطرف غنیم رفته بود) از نا قدر داني کشیده خاطر گشته چهاردهم شعبان سال حال بنواب آصفجاه ثاني پیوست - رایات نواب با فوج سنگین متوجه تادیب رگهناتهه راو شد - رگهناتهه راو تاب مقاومت در خود ندیده آوارگي و تاراج ملک (که اصل شیوهٔ غنیم است)

اختیار کرد - و با سي هزار سوار بر سر اورنگ آباد آمده در
سواد غربی شهر نزول کرد - و زر معتد به از شهریان طلب
کرد - موتمن الملک بهادر ناظم اورنگ آباد با وصف قلت
سپاه و سامان حرب در کمال حزم و هوشیاري باستحکام برج
و بارهٔ حصار شهر پناه پرداخته مورچالها را بر همت خان
بهادر کوتوال شهر برادر اعیانی محمد مراد خان بهادر و
دیگر متصدیان و مردم شهر تقسیم نموده بانتظار کومک نواب
آصفجاه با غنیم به لطائف الحیل گذرانید - رگهناتهه راو
این معنی دریافته گرفتن شهر تصمیم کرده نردبانهای
قلعه گیري مرتب ساخت - و صبح بیستم شعبان سال حال
(همین که از دریچهٔ شرق سر بر آورد) غارتیان همراهی
او بر آبادي خارج شهرپناه ریخته دست تاراج دراز
کردند - رگهناتهه راو خود با فوج جانب شمال شهر ایستاد -
و سپاهیان او نردبانها بپای قلعه قایم کردند - و فیلان
متصل دیوار داشته چند کس بر دیوار بر آمدند - و
تختهای دروازه را (که در دیوار کلان باغ قلعهٔ ارک است)
خواستند شکسته در آیند - همت خان بهادر و میرزا محمد
باقر خان و تماشائیان شهر ببارش تفنگ و سنگ و کفش آنقدر
تردد و تلاش بظهور رسانیدند که خام خیالان بسیارے در پای
دیوار راه درک اسفل گرفتند و در اطراف دیگر هم جمعی

کثیر از غارتیان بر دست شهریان قتیل و جریح گشتند - در عین گرمی معرکه (که تیر و تفنگ می بارید تفنگی بفیلان رگهناتهه راو رسید - و همین تیر فارغ میدان دار و گیر شد - رگهناتهه راو دست حسرت خائیده و خاک تشویر بر رو مالیده از یورش بر گشت - و خبر قرب وصول موکب آصفجاهی شنیده رخت آوارگی جانب بالانه کشید - بیست و ششم شعبان سال مذکور موکب آصفجاهی وارد اورنگ آباد شد - چون غنیم اراده داشت که بملک برار در آمده گرد تاراج بر انگیزد نواب غرهٔ رمضان بمنازل طولانی قریب بالاپور رسیده سد راه گشت غنیم ازان طرف بر گشته و از نزدیکی بلدهٔ اورنگ آباد گذشته متوجه حیدر آباد شتافت نواب هم عطف عنان نموده تا دریای گنگ سبیل تعاقب پیمود - و درانجا چنین مصلحت قرار یافت که تخریب دیار غنیم بر تعاقب رجحان دارد - نواب تعاقب را گذاشته متوجه دار الضرب پونه شد - و بعد بر آمدن از کتل احمد نگر جوق جوق سپاه را بهر ناحیه مقرر نمود که بتاراج مساکن و مواطن غنیم پردازند - و خود بدو کروهی پونه رسیده مخیم ساخت - سکان پونه پیش ازین گریخته بقلاع و امکنهٔ قریب رفته بودند - فَاَصبَحُوا لَا یُرَی اِلَّا مَسَاکِنُهُم - مردم لشکر اسلام یکقلم عمارات پونه را سوخته با خاک سیاه برابر

کردند - و افواج در یغما و نهب اطراف پونه و ملک کوکن دقیقهٔ فرو نگذاشتند - سُبْحَانَ اللهِ در عهد بالا جي و بادو از حدود دکن تا لاهور کسے چه قدرت داشت که بر کاه اینها دست مزاحمت رساند - اکنون اموال و امتعهٔ اینها به یغما در آمد - و عماراتیکه بصرف لکوک ساخته بودند وقود آتش غضب الٰهي گردید - میر اولاد محمد ذکا طَالَ عُمْرُهٗ گوید * قطعه *

* آصف جاه دریم سلیمان اعلام *
* آبادي قوم برهمن سوخت تمام *
* تاریخ شنو ز شعلهٔ طبع ذکا *
۱۱۸۱
* آتش زده پونه را سپاه اسلام *

رگهناتهه راو بحیدر آباد رفته غرهٔ ذیقعده سال حال بر شهر یورش کرده تلاش گرفتن شهر از حد گذرانید - شجاع الدوله بهادر دل خان اورنگ آبادي ناظم حیدر آباد جمعی شایسته نگاه داشته بند و بست شهر کرده بود - او و مردم او قدم همت در مقام جهاد فشرده بضرب توپ و تفنگ و تیر یورش را رد کردند - و بسیارے از غازیان سپاه او را تحفهٔ آتش جهنم ساختند - ازانجا هم رگهناتهه راو بے نیل مقصود برگشت *



* حرف الواو *

* وزیر جمیل *

از منصبداران عهد عرش آشیانی ست - بپایهٔ هفت صدي رسیده در سفر و حضر بار یابی داشت - پس از قتل علي قلي خان خانزمان در دیار شرقي جاگیر یافته سال نوزدهم جلوس همراه خانخانان منعم بیگ به یساق بنگاله رخصت شده - و دران صوبه بکارها مي پرداخت - ناگاه فلک شعبده باز توطیهٔ فساد بر انگیخت - و میان مظفر خان حاکم آن صوبه و قاقشالان غبار دوئي برخاست - ازانجا (که دو رنگي مجبول مزاج نامبرده بود) سال بیست و پنجم حقوق پرورش ولي نعمت را بر طاق نسیان نهاده بمخالفان پیوست - و چندے دران خراب درونان گذرانید - تا آنکه سال بیست و هشتم قاقشالان از معصوم خان کابلي جدائي گزیده روی نیایش بدرگاه والا آوردند - معصوم خان بعزم تاراج زه و زاد قاقشالان روانه شد - خان اعظم کوکه حاکم آن صوبه ترسون محمد خان را با جمعی

بکمک قاقشالان فرستاد - نامبرده نزد خان مزبور آمد - سال بیست و نهم بعد از خلافت رسیده ملازمت در یافت - پس ازان تا وقت موعود سرگرم نوکری بود *

* وزیر خان هروی *

برادر آصف خان عبد المجید است که سابقاً بتقریب احوالش خامهٔ سبک خرام عرصهٔ این واقعه بادنام بیان پیموده - که (چون هر دو برادر از دست خانزمان و بهادر خان شیبانی رهائي یافته بکره مانکپور آمدند) وزیر خان گرم و گیرا به آگره شتافت - در هنگامی (۲) (که عرش آشیاني نصارت بخش ملک پنجاب بود - و مظفر خان دیوان اعلی حسب الحکم احرام حضور بسته) خان مزبور در دهلي بدو پیوست - ار بنوید عواطف خسرواني امیدوار ساخته همراه گرفت - چون بملازمت پادشاهي فایز گردید التماس عفو جرایم هر دو برادر نمود - از پیشگاه جرم بخشي و مجرم نوازي وزیر خان بتازگي مورد نوازش گشت - و بنام آصف خان نیز منشور عنایت شرف نفاذ یافت - و چون میرزا کوکه ناظم گجرات مورد عتاب گردید) سال بیست و یکم (اگرچه سرداري بنام میرزا خان قرار گرفت) اما حل و عقد مهمات آن ولایت به رای رزین وزیر خان تفویض

(۲) نسخهٔ [ج] دربن هنگام که عرش آشیاني نصفت بخش پنجاب بود *

یافت - پس ازان (که میرزا خان طلب حضور گشت)
سپه سالاري نیز بدو باز گردید - و چون سال بیست
و دوم ظاهر شد (که آن ناحیه از بے پروائی وزیر خان
غبار آلود نا ایمني ست) راجه تودرمل (که در کار داني
و مردانگي از یکتایان روزگار بود) بیاوري تعین گردید -
اتفاقاً در همین سال مهر علی کولابي (که از ملازمان
ابراهیم حسین باغي بود) مظفر حسین پسر خرد سال او را
از دکن آورده گرد شورش بر انگیخت - هرچند وزیر خان
جرأت به صف آرائي نمیکرد بنیروی شهامت و پر دلی راجه
(چنانکه در ذکر او ثبت افتاده) مخالف خاک ادبار بر فرق
روزگار خود بیخت - چون راجه بحضور شتافت بار دیگر
مهر علي مهیچ غبار آشوب گشته سر بفساد برداشت - وزیر
خان بعزم پیکار از احمد آباد بر آمد - بیشترے از نوکران
فرومایه جدائي گزیده بغنیم پیوستند - ناچار بشهر معاودت
نموده متحصن گردید - آن فتنه پژوه خیره تر گشته بمحاصره
پرداخت - روزے (که بسازش درونیان نردبانها گذاشته در
صدد بر آمدن بودند) از کشادگاه تقدیر تفنگے بمهر علي
رسیده بکوی نیستي فرو شد - مظفر حسین میرزا را از
ناتجربگي دل از جا رفته رو بهزیمت آورد - و معهذا (چون
کارهای گجرات از وزیر خان متمشي نمي شد - و نا روائی

داد دهي علاوهٔ اختلال آن ديار گشت) معزول شده بحضور آمد - و در سال بيست و پنجم از تغير شاه منصور شيرازي بمنصب وزارت امتياز اندوخت - و در همين ايام بحكومت اوده دستوري يافت - و در سال بيست و هشتم (كه خان اعظم بدفع معصوم خان عاصي و استخلاص بنگاله از تصرف متغلبان كافر نعمت تعين گشت) وزير خان بكمك نامزد گرديد - و پس از انهزام معصوم خان (كه ميرزا كوكه از ناسازي هواي آنجا بصوبهٔ بهار معاودت نمود) سپه سالاري عساكر آن مملكت تا رسيدن صوبه دار حضور بوزير خان اختصاص گرفت - خان مزبور از كارطلبي بر سر قتلو خان لوهاني (كه بر ولايت اوڈيسه استيلا يافته بود) فوج كشيده او را آوارهٔ باديهٔ فرار ساخت - قتلو خان ناچار در سال بيست و نهم بارسال پيشكش راه اطاعت و انقياد پيمود - وزير خان اوڈيسه باو گذاشته خود بتانڈه برگشت - و با صادق خان و شهباز خان كنبو كمكي بوده در ضبط و نسق آن ملك مي كوشيد *

چون در سال سي و يكم هر صوبه بدو امير كارآگاه حواله شد (تا يكي اگر بدرگاه آيد يا رنجور شود ديگرے بكار او پردازد) پاسباني بنگاله بوزير خان و محب علي خان قرار گرفت - و در سال سي و دوم سنهٔ (۹۹۵) نه صد و نود و

پنج هجري باسهال در گذشت - از امرای چهار هزاري بود - پس از فوتش شهباز خان (که دران هنگام بخشیء سپاه آن دیار بوده) نوکران او را به میرزا محمد صالح پسرش سپرد - (چون در سري و سپه آرائي نسبت عنصري و شایسته کرداری نیاگان کارگر نیاید - و تا که مزاج شناسیء زمانه و فراخ حوصلگي و خیرسگالي و آگهی بر دوام فراهم نشود سزاوار آن نگردد) در کمتر فرصتی آن تباه گوهر بهم نشینیء (۲) هرزه درایان یافه سراے نیرو خواسته اندیشهٔ کج گرائي فرا پیش گرفت - درین اثنا میر مراد از حضور تعین شد که سپاه وزیر خان را با پسرش بحضور آرد - محمد صالح در راه پا از گلیم فرا تر گذاشت - میر مراد ناچار به فتح پور هنسوه محصور گردید - تا جاگیرداران اطراف جمع گشته مقیدش ساختند - چون بحضور رسید عرش آشیاني چندے زنداني فرمود *

* وزیر خان مقیم نام *

در آخر عهد عرش آشیاني بمنصب درخور و خطاب وزیر خان سرفرازي یافته - پس ازان (که سکهٔ سلطنت بنام جنت مکاني نوراني شد) از اصل و اضافه بمنصب هزار

---

(۲) نسخهٔ [ب] در کمتر فرصتی آن تباه گوهر هم نشیني هرزه درایان نه سرپا به نیروی خواستهٔ اندیشهٔ کج گرا فرا پیش گرفت *

و پانصدی و تقرر وزارت ممالک محروسه بشرکت وزیر الملک جان بیگ (که از والا شاهیان آن پادشاه بود) سر بلند گردید - پس ازان بدیوانی بنگاله ممتاز گشته بدان صوبه دستوری پذیرفت - و تعلقهٔ مزبور به غیاث بیگ اعتماد الدوله تقرر یافت - سال سیوم حسب الحکم از بنگاله معاودت نموده بملازمت پیوست - پستر (چون پادشاهزاده سلطان پرویز بیساق دکن معین شد) او بهمراهی پادشاهزاده کمر عزیمت بست - ازان بعد همواره بخدمت پادشاهزاده بودے - سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب در هزاری هزار سوار شادکامی اندوخت - سال دوازدهم بعطای علم و اضافهٔ پانصدی قامت قابلیت بر آراست - پستر بر احوال او اطلاع نیافته *

* وزیر خان حکیم علیم الدین *

مسقط الرأس وی چنوت پنجاب است - در طبابت مهارتے داشت - در عنفوان شباب و ریعان جوانی در سلک ملازمان شاهزاده شاهجهان انتظام گرفت - چون بوسیلهٔ پزشکی بدولت قرب و مزاج شناسی فایز گردید شاهزاده از کمال التفات بداروغگی عدالت عسکر خود مامور گردانید - او در رفع و قطع خصومات نقش دیانت و معامله فهمی خود بر لوحهٔ ظهور مرتسم ساخت - و از قرار واقع جا در دل شاهی نمود - و در مهم رانا (که دیوان بیوتات بود)

خدمات شگرف بجا آورده بپایهٔ عمدگي ترقي و تصاعد نمود - و در ایام هرج و مرج ملازم رکاب بود - اصلا درخواست چیزے ننمود - بلکه آنچه درین مدت بهم رسانیده بود قریب ده دوازده لک روپیه بدواعی ضرورت بصرف خاص شاهي در آورد (۲) - و هنگام اقامت جنیر بدیوانی سرکار شاهزاده عز اختصاص گرفت - و دران وقت بعد از مهابت خان عمده تری (۳) ازو دیگرے همراه نبود ٭

روز جلوس صاحب قران ثاني بر سریر خلافت و حکم راني بمنصب پنجهزاري ذات و سه هزار سوار و مرحمت علم و نقاره و انعام یک لک روپیه فرق مباهات بر افراخت - و در سال پنجم (چون فتح خان دولتابادي با وصف اظهار انقیاد باداي پیشکش تعلل مي نمود) اعلی حضرت وزیر خان را باضافهٔ سواران بمنصب پنجهزاری پنج هزار سوار بر نواخته با ده هزار سوار جرار از برهانپور رخصت فرمود - تا هم بتسخیر قلعهٔ دولت آباد پردازد و هم آن گران خواب غفلت را بیدار سازد - ازین آگهي فتح خان ترسان (۴) گشته پسر کلان خود را با پیشکش روانهٔ درگاه ساخت - لهذا وزیر خان حسب الحکم از راه برگشته ملازمت در یافت - ازانجا (که در یماق

(۲) نسخهٔ [ب] بصرف خاصهٔ پادشاهي در آمد - (۳) نسخهٔ [ج] عمده ترین - (۴) نسخهٔ [ب] هراسان ٭

دکن جمعیت زیادہ نگاهداشته بود) بیش از بیش مورد تفضل
پادشاهي شده در همین سال حین معاودت از برهانپور
نظم صوبهٔ پنجاب [که در تیول یمین الدوله بود -
و تنسیق محال خالصهٔ آنجا (که نسبت بخالصات
دیگر ممالک زیادہ است) از نایب او چنانچه باید بر روی
کار نمي [آمد] بوزیر خان (که قدیم الخدمهٔ معتمد بود)
مفوض گشته از عرض راه رخصت یافت - و زیادہ بر
هفت سال من حیث الاستقلال به صاحب صوبگی آن ولایت
پرداخت - و در مرور و عبور خلافت پناهي پیشکش های
لایق از نظر مي گذرانید - سال چهاردهم بصوبه داری
اکبرآباد سرفرازي یافته همگي ده ماه کامروا شد - و در سنهٔ
(۱۰۵۰) یک هزار و پنجاه هجري به آزار قولنج در گذشت ٭

گویند روزے از بیرون شهر بدرون قلعه مي رفت - چون
بدروازهٔ هتیاپول رسید پای اسب لغزیده افتاد - احوالش متغیر
شد - دران حالت بلا کم و کاست مال ناطق و صامت خود را
داخل طومار کرده ارسال حضور نمود - آثار خیر بسیار بر
روی روزگار گذاشته - در لاهور حمام و بازار و حویلیهای
متعدد ساخته - مسجد جامعی دارد که بمرور دهور و اعوام
نام او بر صفحهٔ زمانه خواهد ماند - وزیر آباد نزدیک
لاهور احداث کرده قصبهٔ چنیوت را حصارے از خشت

پخته کشیده عمارات سنگین و پخته درست نموده بمتوطنان داد - و راستهٔ بازارها و دکاکین و مساجد و رباط و مدرسه و دار الشفا و چاه و برکه اساس گذاشته وقف مردم آنجا کرده تکالیف داد و سند از اهل حرف بر انداخت - و نوعے وطن را آراست که این دولت بهیچ امیرے دیگر در هندوستان میسر نشده - اما روي وطن ندید - همیشه درین آرزو ماند - گویند مرد سلیم النفس و یک پهلو بود - همه عمر بسادگي و بے تکلفي بسر برد - خرج بیوتات و پوشاک کم داشت - چون در لاهور هر خرید و فروختے که مي شد اکثر از سرکار او بود زرهای بسیار اندوخت - اما افسوس که کرم و جود نداشت - و باندک حرفے احوال او منقلب میگشت - و فوراً سورت غضب فرو مي نشست - و از فرط ارادت و دولت خواهي کار پادشاهي را توأم عبادت الهي مي دانست - پسرش صلاح خان است که مدتے در عهد عالمگیري میر توزک بود - سال بیست و نهم بخطاب انور خان و داروغگي خواصان سرفراز شد - سال سي و ششم فوت نمود *

* وزیر خان محمد طاهر خراساني *

از خاک پاک مشهد مقدس رضویه است - سلام الله علی ساکنها - مشار الیه عمدهٔ سایر ملازمان معتبر و

سرآمد مقربان عقیدت اثر ایام شاهزادگی عالمگیر پادشاه بود - مدتی ممتد بدیوانی سرکار شاهزاده پرداخت - و کارهای شایسته و فوج کشیهای شایان نمود - سال دهم شاه جهانی (چون شاهزاده بعد از وقوع طوی کتخدائی خویش از حضور پدر والا قدر رخصت معاودت بصوبه داری دکن یافت) بانتزاع الکای بگلانه (که مابین گجرات و دکن بصیر حاصلی مشهور است - و بر سبیل آلتمغا نامزد شاهزاده شد) مامور گردید - جناب شاهي پس از وصول بتعلقه محمد طاهر را باتفاق مالوجی دکني بتسخیر آن ولایت تعین نمود - موصی الیه از کار طلبي و کند آوري سه فوج ترتیب داده از سه جانب بر بارهٔ قلعهٔ ملهیر (که مسکن و مارای بهرجي مرزبان آنجا بود) یورش نموده بتصرف در آورد - آن بومي از آسیمه سري بقاعه (که بر قلهٔ کوه است) رفته متحصن گشت - سردار جد کار به انسداد ابواب غله پرداخته در مورچال دواني و نبرد آرائي کمر سعي چست بر بست - آن زمیندار مغلوب رعب و هراس گشته در سال یازدهم بعهد و پیمان ملاقي گردید - بلند و بست آن مرز بوم مفتوحه و حراست قلعهٔ ملهیر (که حاکم نشین آن دیار است) بمحمد طاهر مقرر گشت - و (چون در سنهٔ (۱۰۶۲) هزار و

شصت و دوم هجري مرتبهٔ ثاني نظم دکن بشاهزاده تفويض يافت) او بنيابت صوبهٔ خانديس من حيث الاستقلال اختصاص گرفت *

و (چون بيست و پنجم جمادي الآخرة سنهٔ (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت از خطهٔ برهانپور رايات عزيمت بدفع دارا شکوه بر افراخته گشت) نظر بر قدم بندگي و ديرين فدويت و فرط محرميت و بسياري قرب و منزلت بدستور سابق بحکومت خانديس مقرر داشته بعطای علم و نقاره و خطاب وزير خاني سر اعتبار بر افراخت - و پس از ظهور کاميابي (که سرير سلطنت هندوستان بجلوس عالمگيري مزين گشت) صوبهٔ خانديس بمعظم خان مير جمله (که باقتضای مصلحت وقت در دولت آباد نظربند بود) متعلق گرديد - خان مذکور حسب الحکم به اورنگاباد نزد شاهزاده محمد معظم شتافت - و بعد ازان بمرافقت شاهزادهٔ مذکور بتقبيل سدهٔ خلافت جبهه آرا[2] گشت - و در سال سيوم بصوبه داری اکبر آباد خلعت امتياز پوشيد - و چون سال ششم پادشاهزاده محمد معظم از تغير شايسته خان امير الامرا بنظم دکن مرخص گرديد) خان مزبور از آگره بهمراهي شاهزاده متعين گشت - و

(۲) نسخهٔ [ع] جبهه آراست *

ایالت خاندیس مجدداً بدو تعلق گرفت - و در سال هفتم بصوبه‌داری مالوه از انتقال نجابت خان مامور شد - و بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه بلند پایگی یافت - مدتے دران ولایت گذرانید - سال پانزدهم (۲) سنهٔ (۱۰۸۳) یک هزار و هشتاد و سیوم هجري همانجا ودیعت حیات سپرد - در نفس شهر اورنگاباد باغے احداث نموده - با آنکه درین ایام کشت زارے بیش نیست هنوز بنام او زبانزد است - و محمود پورهٔ بیرون شهر مذکور (که ما بین تالاب خرد و روضهٔ اسلام خان مشهدي ست) احداث کردهٔ برادر کلان او میرزا محمود است که پسرش محمد تقي خان در سال ششم عالمگیري بخدمت بخشیگري و واقعه نویسیِ صوبهٔ خجسته بنیاد سرفرازي یافت - و در سال دهم باجل طبیعي در گذشت - حویلیِ عالیشان مطبوع مشرف بر تالاب خرد در پورهٔ مذکور اساس نهاده که سیر گاه بود - و مثل شاهزادهٔ بیدار بخت خلف محمد اعظم شاه درانجا فرود آمد - پسرش میرزا عبد الرحیم مدتها در کم منصبي دران دلنشین مکان داد عیش و عشرت داد - پسرے گذاشته بود - الحال ازانها کسے نیست - و هنوز

---

(۲) نسخهٔ [ع] بازدهم *

آن مکان پا برجا ست - دیگر برادر زادهٔ وزیر خان رفیع خان باذل تخلص است - مدتے فوجدار بانس بریلي بود - غزوات اعجاز سمات حضرت (۲) نبوي صلی الله علیه و آله و سلم در زمین شاهنامهٔ فردوسي بنظم آورده موسوم به حملهٔ حیدري ساخت - تلاشها کردم قریب چهل هزار بیت است *

* حرف الهاء *

* هاشم خان *

پسر قاسم خان میر بحر است - (چون پدرش سال سي و نهم جلوس عرش آشیاني در کابل کشته شد - و ایالت آنجا بقلیچ خان مقرر گردید) از ببارگاه سلطاني رسیده مورد نوازش گشت - و سال چهل و یکم بهمراهي میرزا رستم قندهاري بتادیب راجه باسو وغیره بوم نشینان شمالي کهسار رخصت یافت - و در گشایش قلعهٔ مؤ مصدر ترددد گردید - بستر بحضور آمد - سال چهل و چهارم همراه

(۲) در نسخهٔ [ا - ب] لفظ [حضرت] نیست *

شیخ فرید بخشي بتسخیر آسیر مامور گشت - پس ازان همراه سعادت خان (که از جانب حکام دکن قلعه داری کالنه و تربنگ داشت و از مساعدت بخت رجوع ببارگاه سلطنت آورده بود) بجانب ناسک دستوري پذیرفت - و بعد گرفتن قلعهٔ تربنگ سال چهل و ششم به پیشگاه خلافت رسیده شرف کورنش در یافت - و سال چهل و هفتم بمنصب هزار و پانصدي امتیاز اندوخت - سال اول جلوس جهانگیري از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و عنایت اسپ خاصه چهرهٔ ناموري بر افروخت - سال دوم بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و صاحب صوبگی ملک اوڈیسه بلند پایهٔ گشت - سال پنجم غایبانه بحکومت کشمیر سرفراز شد - خواجگي محمد حسین عم او رخصت آنجا یافت - که تا رسیدنش ازان ملک خبر دار باشد (۲) - اواخر همان سال بحضور آمده جانب کشمیر مرخص گردید - پسر او محمد قاسم خان میر آتش شاهجهاني ست که ترجمه اش درین اوراق اندراج یافته *

* هادي داد خان *

برادر رشید خان انصاري ست - در عهد فردوس آشیاني بمنصب پانصدي سرفراز شده - سال هشتم همراه سید

---

(۲) نسخهٔ [ج] خبر دارد *

خانجهان بارهه بگوشمال جهجهار سنگهه بوندیله تعین یافته - سال نهم (که ملک دکن مضرب خیام سلطانی بود - و سه فوج بسرکردگی سه کس به تنبیه ساهو بهونسله و پامال ساختن تعلقهٔ عادل خان دستوری پذیرفت) او بهمراهی خاندوران اختصاص گرفت - سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاری هزار سوار چهرهٔ عزت بر افروخت - و سال بیست و دوم (که برادرش رشید خان رهگرای سفر آخرت گردید) او بمنصب دو هزاری دو هزار سوار سر بر افراخته بجای برادر بضبط صوبهٔ تلنگانه (که عبارت از ناندیر وغیره محالات مفتوحه باشد) مامور شد - سال بیست و چهارم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و خطاب خانی نامور گشت - سال بیست و نهم بعطای علم و نقاره طبل شادکامی بر نواخت - و در همین سال برطبق حکم حضور و اشارهٔ شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر با جمعی از منصبداران برای گرفتن پیشکش باقی ذمهٔ کیسر (۲) سنگهه پسر کوکنا زمیندار دیوگدهه گام عقیدت بدان صوب برداشت - و میرزا خان صوبه دار ایلچپور نیز از سمت دیگر عزیمت نمود - و او مضطرب شده با صوبه دار ایلچپور برخورده مع پیشکشات پیش شاهزاده روانه گشت - سال

(۲) نسخهٔ [ج] کیسری سنگهه •

سي ام بر طبق حكم خسروي همراه محمد سلطان شاهزاده بجانب قلعهٔ گولكنده شتافت - پس از رسيدن پادشاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر در مورچال مصدر مساعي جميله گرديد - و هنگام معاودت پادشاهزاده بناندير رخصت يافت - و در همين سال مطابق سنهٔ (۱۰۶۲) هزار و شصت و شش هجري بكنج نيستي خزيد - و در ناندير مدفون گرديد - اگرچه سي پسر ازو مانده بود اما الهام الله پسر رشيد خان (كه برادر زادهٔ او باشد) براى نگاهداشتن جمعيت او شايسته بود - پادشاه او را از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار بر نواخت - و پور حقيقي او عبدالرحيم نام تا سال سي ام منصب پانصدي صد و بيست سوار كاميابي داشت *

* هوشدار خان مير هوشدار *

پسر ملتفت خان مخاطب به اعظم خان عالمگيري ست - در سال بيست و هفتم شاهجهاني از تغير عم خويش مفتخر خان خانزمان بداروغگي توپخانهٔ دكن بپايهٔ اعتبار بر آمد - و بمنصب نه صدي چهار صد سوار سرفرازي يافت - و در آخر آن عهد بركت مهد به هزاري شش صد سوار رسيد - (چون الويهٔ ظفر طراز شاهزادهٔ محمد اورنگ زيب ناظم دكن بقصد مستقر الخلافهٔ

اکبرآباد سایهٔ وصول ببلدهٔ برهانپور انداخت) بافزایش پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی هفت صد سوار و خطاب خانی کامیاب عزت گردید - و در معارک رزم و وغا همه جا ملتزم رکاب عالمگیری بود - (چون روز جنگ دارا شکوه بعد ظهور تباشیر فتح پدرش از حدت هوا جان درباخت) پادشاه قدردان او را باعطاف خسروانی از غزا برآورده باضافهٔ نمایان استمالت و دلجوئی فرمود - و داروغگی غسلخانه (که جز به معتمد (۲) اخلاص منش عقیدت نشان تفویض نشود) بخان مذکور مفوض گردید - و او بحسن کار دانی و مزاج شناسی مدتے بتقدیم آن خدمت خود را شایان الطاف پادشاهانه گردانید - و بعد جنگ شجاع بمنصب سه هزاری دو هزار سوار مورد عنایت گشت - و در سال پنجم از اصل و اضافه بمنصب چار هزاری سه هزار سوار بلند رتبگی یافت - (چون در همان ایام بارادهٔ سیر کشمیر رایات عالیه بجانب پنجاب نهضت نمود) به صوبه داری دار الخلافهٔ شاهجهان آباد خلعت سرفرازی پوشید - و در سال ششم بارسال فرمان حکومت مستقر الخلافهٔ اکبرآباد از انتقال اسلام خان بدخشی مباهات اندوخته سر گرم کار گشت - و در سال

(۲) نسخهٔ [ج] معتمد خاص عقیدت منش ه

هشتم فوجداري نواح آن مصر جامع نيز ضميمه بخان مزبور مقرر شده بافزايش هزار سوار مشمول مراحم گرديد . و چون صداقت و قدويت خان مشار اليه با نيكو معاملگي و راستي كيشي دلنشين خلد مكان بود در صوبه داري آگره مدتها بسر برد - و در سال چهاردهم بصاحب صوبگي خانديس مامور شد - و در سر آغاز سال پانزدهم سنة (۱۰۸۲) هزار و هشتاد و دوم هجري در برهانپور بساط هستي در نورديد - خان موصي اليه در شيوهٔ بندوق اندازي سرآمد امثال و اقران بود - چندے بتعليم پادشاهزادهٔ محمد اعظم (كه ورزش فن ناگزير نشاهٔ سروري ست) تارک انتخار مي افراخت - پسرانش كامگار و جعفر بعد فوت پدر به آستانبوس خلافت رسيده كامياب عنايت شاهانه گشتند . نخستين در پردلي و جسارت منشي مشهور روزگار بود - رسوم سپاهگري (۲) بر لازم گرفته - تكيه و لحاف او بے زرة نبود - جمعے را با خود رفيق داشت و آنرا چهل تن مي ناميد - از غرور خانه زادي اكثر مصدر بے باكيها ميشد - و معاتب ميگشت - در سال بيست و سيوم هنگامي (كه اجمير معسكر پادشاهي بود) بنابر جهتي از منصب بر طرف شده چهار زخم جمدهر بشكم خود زد - ناچار

(۲) نسخهٔ [ج] رسوم سپاهگري را لازم گرفته ه

از روی خانه زاد نوازي هم التفات بکار رفت - بسیار پر زور و قوت بود - حکایات غریبه ازو نقل کنند - جنگ او با نهنگ در قلعه داری چناده گذهه مشهور عالم است - در قلعه داری رای سین مالوه در گذشت - ازو کسی نماند *

* هزبر خان خلف الله وردي خان *

در عهد خلد مکان سال هفتم بقلعه داری رهتاس و پستر بفوجداری بنارس از تغیر ارسلان خان برادر خود و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هفت صد سوار مباهات اندوخت - سال هجدهم مطابق سنهٔ (۱۰۸۵) هزار و هشتاد و پنج هجري به تهانه داری جگدلک (که در راه کابل واقع است) سربلند شده در جنگ با افاغنهٔ آنجا باتفاق پسر بکار ولي نعمت در آمد *

* همت خان میر عیسی *

خلف الصدق اسلام خان بدخشي است - از سر آغاز نشو و نما بل در سن صبا بعنایت و الطاف خلد مکان سرافراز بود - و بنوازش تربیت آن شاه ستوده شیم ممتاز - مجموعهٔ بود در قابلیت و کمال - نسخهٔ بود از فضایل خصال - پیوسته ملاذ علماي دقیقه طراز و مرجع سخن فهمان نکته پرداز - سلیم النفس نیک ذات کریم الاخلاق خیرخواه کاینات - ارباب علم و هنر از هر باب در محفلش باریاب

و کامیاب - طبع موزون داشت - ازوست * بیت *

* بجز خارے که مجنون داشت در دل *
* بیابان جنون خارے ندارد *

مشار الیه بنابر اقتدار و اعتبارے (که پدرش را در ایام شاهزادگي در سرکار خلد مکان بود) خود هم باعزاز و احترام مي زیست - بعد محاربهٔ جسونت بمنصب دو هزاري و خطاب همت خاني (که والد او نیز بدان چندے مخاطب شده بود) سر بلند گردید - و چون سال ششم پدرش بصوبه داری مستقر الخلافهٔ آگره سرافرازي یافت او را بفوجداری نواحی آن مرکز سلطنت بر نواخته از منصبش (که هزار سوار بود) پانصد سوار دو اسبه سه اسبه گردید - و پس از فوت پدر بحضور رسیده قوربیگي شد - و در سال نهم بداروغگی گرز برداران افتخار اندوخت - و سال دوازدهم بداروغگی دیوان خاص اختصاص گرفت - و بعتر بمنصب سه هزاري و بخشیگری سیوم فایز شد - و در سال چهاردهم از تغیر اسد خان به بخشیگری دوم مخلع و معزز گشت - و در سال پانزدهم از تغیر سربلند خان بصوبه‌داری اکبرآباد امتیاز یافت - و سال هفدهم (هنگام نهضت پادشاهي بجانب حسن ابدال) بداروغگی غسلخانه مفتخر گردید - و در سال نوزدهم از تغیر

حسن علي خان بصاحب صوبگی آله آباد و مرحمت یک لک روپیه خرمی اندوخت - و سال بیست و سیوم در اجمیر به آستانبوس خلافت رسیده از اودیپور رخصت معاودت بتعلقه یافت - و در همین سال سربلند خان میر بخشي ودیعت حیات سپرد و حکم مطاع بطلب همت خان رفت - دهم شوال سال بیست و چهارم در بلدهٔ اجمیر بخدمت جلیل القدر بخشیگری اول فرق تفاخر بلند ساخت و از فرط نوازش خلعت دوپتهٔ زرین بخانه اش مرسل گشت - و همین سال در عین هنگامهٔ بغي و طغیان اکبر [که باتفاق مغروران راتهور و برخی سران لشکر پادشاهي از غایت رقاحت و بے سعادتي باردهٔ مقابلهٔ پدر عالیقدر دران رفت (که زیاده بر ده هزار سوار در رکاب پادشاهي نبود) نزدیک رسید] خلد مکان همت خان را (که بشدت مرض مبتلا بود) بحراست اجمیر در قلعه گذاشته از شهر بر آمد - پنجم ماه محرم سنهٔ (۱۰۹۲) هزار و نود و دوم هجري خان مذکور بساط حیات در نوردید - از مستعدان روزگار بود - و در همسران سرآمد اقوام - فصاحت و بلاغت از نظم و نثر بر صفحهٔ یادگار نگاشته - بهندي نیز شوقي و سلیقهٔ درست داشت - میرن تخلص میکرد - پسرانش محمد (۲) مسیح میرن

(۲) نسخهٔ [ج] محمد مسیح میر خان و روح الله بیگ خان ه

خان و روح الله نیکنام خان اولین در سال بیست و ششم
بخدمت میرتوزکي سر برافراخت - پیشتر خطاب خانه زاد
خاني یافت - و در سال بیست و هشتم از تغیر صلابت
خان بداروغگی بندهای جلو اختصاص گرفت - و پس
ازان بقلعه داری ارک خجسته بنیاد و آخر بقلعه داری
بندر سورت تعین یافت - دومین منصب هزاري و بخشیگری
فوج شاهزاده محمد بیدار بخت داشت *

* همت خان محمد حسن و سپه دار خان *

* محمد محسن *

پسران خانجهان بهادر کوکلتاش اند - ابتدا بمنصب
در خور و خطاب خاني سر برافراخته پیشتر اولین بخطاب
مظفر خان و دومین بخطاب نصیري خان چهرهٔ عزت
بر افروختند - سال بیست و هفتم جلوس خلد مکان
(چون عرضداشت خانجهان بنظر پادشاه گذشت که غنیم
بر دریای کشنا بارادهٔ فاسد فراهم شده بود) مومی الیه
مي کرده تاخته بمالش قوي بسیارے را قتیل و اسیر
گردانید - فرمان تحسین بنام او صدور یافته اقربایش باضافهٔ
منصب و عطای خطابها شادکامي اندوختند - ازان جمله مظفر
خان بخطاب همت خان و نصیري خان بخطاب سپهدار خان
نامور گردیدند - و سال نهم اولین بعطیهٔ خلعت

و شمشیر و فیل مباهي گردیده رخصت بیجاپور یافت -
و پس از فتح آنجا سال سي ام بعنایت اسپ
با ساز مرصع و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی
دو هزار دو صد سوار و خطاب بهادر و عطای هشتاد
لک دام بانعام کامیاب گشته به تفویض صوبهٔ الهٓ آباد
نامزد شد - و سال سي و سیوم (چون خانجهان کوکلتاش
ناظم الهٓ آباد گردید) نامبرده بصوبه داری اودهه و فوجداری
گورکهپور اختصاص گرفت - سال سي و چهارم باز تعلقه داري
الهٓ آباد باو قرار یافت - پستر طلب حضور شد - سال
سي و هفتم بملازمت پادشاهي پیوست - و جهت رسانیدن
متعلقان سلطان معز الدین بقلعهٔ پرناله دستوري پذیرفت -
سال سي و نهم [چون روح الله خان وغیره امرای پادشاهي
بتفصیلی (که در احوال قاسم خان کرماني رقم زدهٔ کلک
اخبار سلک گشته) در کهور پرة (۲) از سنتای سردار مرهته مغلوب
گردیدند] او حسب الحکم یلغار نموده با سنتای مذکور بمقابله
پرداخت - و آویزش سترگ رو داد - اگرچه مقاهیر را از
پیش رو بر داشته بود - اما از نیرنگی تقدیر تیر بندرق
اجل بر سینه اش خورده مطابق سنهٔ (۱۱۰۶) هزار و یک
صد و شش هجري کار او باتمام رسانید - دومین سال

(۲) در [مآثر عالمگیري] کورورة *

سي ام از تغير مکرم خان بصوبه داری دکن و سال سي و هفتم بنظم الهٰ آباد از انتقال بزرگ امید خان بانضمام فوجداری جونپور و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری سه هزار سوار و عطای یک کرور دام بطریق انعام مشمول عواطف گشت . و سال چهل و یکم ازانجا معزول گردید *

(۲)
صاحب مآثر عالمگیري مینویسد که سال چهل و هشتم سپهدار خان ناظم الهٰ آباد در جلدوی تنبیه مهابت بومی جونپور از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری سه هزار و پانصد سوار و سال چهل و نهم باضافهٔ هزاري ذات درجه پیمای افتخار گردید . ازینجا معلوم میشود که نامبرده بار دوم هم صوبه دار الهٰ آباد شده - و پس از ارتحال خلد مکان بوقت خلد منزل بخطاب خانجهان اعزالدوله بهادر رایت اعتبار بلند ساخته - غالباً سال سوم جلوس پادشاه مزبور بصوبه داری بنگاله اختصاص پذیرفته - تاریخ فوتش بنظر نیامده - در اورنگ آباد متصل دهلي دروازهٔ حویلیِ عالیشان (که محاذیِ عمارت حمامی در نهایت پاکیزگي ساخته) یادگارے ازو بوده - الحال آن عمارت برهم خورد *

---

(۲) در [مآثر عالمگیري] سپهدار خان ناظم الهٰ آباد چهار هزاري سه هزار سوار در جلدوي حسن خدمت تنبیهٔ مهابت بومي جونپور باضافهٔ پانصد سوار درجه پیمای افتخار گردید *

* حرف الياء *

* يوسف محمد خان كوكلتاش *

پسر كلان خان اعظم اتگه است - با عرش آشياني نسبت رضاعت داشت - چون پدرش با جمعي از پيشگاه سلطنت دستوري يافت تا سر راه بيرام خان (كه عازم نواح پنجاب بود) بگيرد او نيز در سن دوازده سالگي بهمراهي پدر تعين يافت - و در روز معركه با جمعي از مبارزان ميان قول و التمش اختصاص گرفت - و چون اتگه خان بعد برهم خوردن افواج ميمنه و ميسره چاره دران ديد (كه بر فوج بيرام خان تاخت آرد) خان مذكور پيش پيش پدر بوده مصدر ترددات شد - و بخطاب خاني نام آور گرديد - و چون پدرش بر دست ادهم خان كوكه كشته گرديد او با جهتمندان (۲) خود مسلم شده سر راه

(۲) نسخهٔ [ج] با منصب داران خود *

ادهم خان و ماهم انگه گرفت - تا آنکه سیاست پادشاهي در بارهٔ ادهم خان خاطرنشین گردیده پارهٔ تسلي شد - پس ازان خان مزبور و برادرش عزیز محمد کوکلتاش مشمول گوناگون عنایات خسرواني گشته در بزم و رزم دوام حضور و کمال تقرب داشتند - سال دهم جلوس (که ماجرای کافر نعمتي و فتنه پژوهی علي قلی خان زمان و بهادر خان و اسکندر خان معروض بارگاه والا گردید) پادشاه به تنبیه این گروه شقاوت پژوه وجه همت ساخته از آگره نهضت فرمود - بعد عبور از ساحل گنگ بعرض رسید که هنوز اسکندر خان در لکهنؤ بجای خود است - عرش آشیاني توجه بآن صوب نمود - و حکم شد که خان مذکور باتفاق شجاعت خان و برخی از بهادران اخلاص گزین بمنزل هراول بوده پیش پیش مي رفته باشد - در سایهٔ عاطفت عرش آشیاني بمنصب والای پنج هزاري رسیده بود که در عین ریعان شباب از فرط بادہ پیمائیها بیمار شده در سال یازدهم جلوس مطابق سنهٔ (۹۷۳) نه صد و هفتاد و سه هجري (۲) بخلوتکدهٔ فنا شتافت *

(۲) در [اکبر نامه] یوسف محمد خان کوکلتاش برادر کلان میرزا عزیز ازین جهان گذران از فرط بادهٔ پیمائي روز خور پانزدهم خورداد ماه آلهي موافق پنجم ذیقعدهٔ پنج روز مزاج او از پایهٔ اعتدال انحراف نموده بخلوتکدهٔ فنا شتافت *

* انتبـــاه *

حکما آب انگور را (چون در باب تقویت مزاج انسانی مناسب تجربه نموده متضمن فواید کثیره یافته اند) مجوز استعمال آن گردیده تعین مقدار و تقدیر وقت نموده - و در ادمان آن (که مزیل جوهر عقل و مورث امراض کثیره است) منع شدید و تهدید بلیغ بکار برده - چنانچه این معنی از کتب قوم واضح و لایح است - اما شریعت مصطفوی (عَلیٰ صَاحِبِهَا الصَّلوٰةُ وَ السَّلامُ - که بر اوفق طرق و عموم مصلحت نازل گردیده) نظر بحسم مادهٔ ضرر رخصت بارتکاب قلیل و کثیر آن نداده - و برای صلاح جزئی فساد کلی جایز نداشته - و آیهٔ اِثْمُهُمَا اَکْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا مبین آنست *

* یوسف خان کشمیری *

پدرش علی خان چک (۲) مرزبانی کشمیر داشت - چون در تکاپوی چوگان بازی به آسیب پیش کوههٔ زین راه عدم پیش گرفت مردم او را بکلانی بر گرفتند - از نخست خانهٔ ابدال عم خود (که اندیشهٔ سری بخاطر آورده بود) گرد گرفت - و در زد و گیر ابدال مذکور بزخم بندوق در گذشت - مردم آنجا سید مبارک نامی را برداشته بمیدان میدگاه عرصهٔ نبرد آراستند - هراول یوسف خان در جنگ

---

(۲) نسخهٔ [ع] چک *

کشته شد - یوسف خان به آوردگاه نرسیده راه گریز سپرد - اواخر سال بیست و چهارم جلوس عرش آشیانی به بارگاه سلطنت رسیده بانواع نوازش اختصاص یافت - و (چون پیش از سپری شدن در ماه بد نهادان آن سر زمین سید مبارک را بکنج خمول نشانیده لوهر چک (۲) عم زادهٔ خان مذکور را بسرداری برگزیدند) سال بیست و پنجم او از بارگاه سلطانی رخصت پذیرفت - و به امرای پنجاب حکم شد که فوجی همراه او سازند - ازین خبر کشمیریان به لابه گری در آمده او را تنها طلب داشتند - او بے اطلاع امرا عازم آن سو گردید (۳) و بدون سزاوار آویزش لوهر چک را بدست آورده بر حکومت آنجا قابض گشت - چون حالش دیوانه داستان رسوخ او بعرض رسانید در سال بیست و هفتم پادشاه شیخ یعقوب کشمیري را (که از معتمدان رکاب بود) جهت دلدهي با حیدر پسر او روانه گردانید - سال بیست و نهم او یعقوب پسر خود را با هدایای آن دیار بحضور فرستاد - سال سي ام (که صوبهٔ پنجاب مقر سلطاني بود) پادشاه را نیز طلب او بخاطر رسید - یعقوب متوحش شده راه فرار سپرد - حکیم علي و بهاء الدین کنبو دستوري یافتند که باندرزها رهنمون شوند - اگر خود دولت آستان بوس نیندوزد پسر آشفته رای خود را روانه

---

(۲) نسخهٔ [ب] گوهر چک (۳) در نسخهٔ [ج] حرف [واو] نیست *

سازد - چون فرستادگان باز گردیده نخوت فروشی او بر گزاردند میرزا شاهرخ با فوجی گران بتسخیر آن ملک رخصت یافت - پس ازان که (از راه پکهلي نزدیک بولباس (۲) رسید نامبرده بجز زنهاري شدن چاره ندیده آمده امرا را دید - خواستند او را همراه گرفته برگردند - این رای پسند پادشاه نشد (۳) - و برای تسخیر ملک تاکید رفت - بنا بران کشمیریان اولاً حسین خان چک را و ثانیاً یعقوب خان پسر یوسف خان را بسرداري برداشته جنگی کرده به پراگندگي افتادند - آخر پیغام نمودند که مرزبان اینجا رو بدرگاه آرد - و دنانیر و دراهم بنام پادشاه زینت پذیرد - و دار الضرب و زعفران و ابریشم و شکاري جانور بسرکار والا باز گردد - و چون امرا از بارش برف بستوه آمده بودند داروغه ها بتعلقات مذکور تعین نموده بعد پذیرائی این معامله در حضور مع یوسف خان باز گشته اوایل سال سي و یکم بعتبهٔ خلافت جبهه سا گردیدند - خان مذکور حوالهٔ تودرمل شد - و (چون از یعقوب وغیره کشمیریان آثار برخلاف آشتي بظهور پیوست) قاسم خان را با فوجي شایان راهي ساختند - او بشایسته تدبیر ملک را مسخر ساخت - و بارها به یعقوب خان پسر یوسف خان و دیگر کشمیریان آویزش

---

(۲) نسخهٔ [ج] پولیاس • (۳) نسخهٔ [ج] این رای پسند نشد *

نموده غالب آمد - سال سي و دوم او را از زندان بر آورده در حدود بهار جاگیر تنخواه شد - و تعیناتِ صوبهٔ بنگاله گردید - تا سال سي و هفتم دران صوبه سرگرم خدمات بود - پسرش یعقوب خان است که پس از آمدن پدر ببارگاه سلطنت مردم کشمیر او را دست آویز شورش افزائي ساخته مدتے بسرداري بر داشته بودند - چون قاسم خان میر بحر بکشایش آن صوبه تعین شد باقبال پادشاه در مجمع آنها دو روئي افتاد - و بدین تقریب خان مذکور داخل سري نگر گشت - بعد آن هم نامبرده شیوهٔ سرتابي داشت - در سال سي و چهارم وقتے (که پادشاه در کشمیر بود) پس ازان (که پا افراز خاصه برای دلجمعي او رفت) بتارک نهاده کامیاب آستانبوسي گردید *

* یوسف خان ولد حسین خان تکریه *

پس از فوت پدر مشمول عواطف عرش آشیاني گردیده بمنصب شایان سرمایهٔ اعتبار اندوخت - و سال پنجاهم بمنصب دو هزاري ذات و سیصد سوار مباهي گردید - و پس از جلوس جهانگیري پانصد سوار بمراتب او افزود - و سال پنجم همراه خان اعظم بمهم دکن تعین گردید - و چون ترددات او درین صوبه بعرض رسید سال هشتم بعنایت علم لوای کامراني بر افراشت - و سال دوازدهم بالتماس

شاهزاده سلطان خرم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري ذات و هزار و پانصد سوار مرتقي گرديده بفوجداري كوندوانه و عنايت خلعت و فيل نوازش يافت *

* يعقوب خان بدخشي *

ابتدا نهصدي پنجاه سوار منصب داشت - و با خانخانان عبد الرحيم تعينات دكن بود - در جنگي (كه شاه نواز خان مرزا ايرج عنبر حبشي را شكست داد - و كار نمايان صورت بست) خانخانان عنان اختيار پسر بدست او داده بود - چون ازو ترددات نمايان بوقوع آمد سال هشتم جلوس جهانگيري از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار گردن بلند پايگي بر افراخت - و آخرها تعينات صوبهٔ كابل گرديده سال اول جلوس فردوس آشياني (كه نذر محمد خان والي بلخ در نواح كابل آمده بمحاصره پرداخت - و آخر به پيغامهاي تهديد آميز خواست كه بلدهٔ مزبور را بتصرف آرد) او در كابل بود - پاس نمك خوارگي مقدم داشته جوابهاي صاف درشت گفته فرستاد - و رقت موعود بعدم آباد شتافت *

* ياقوت خان حبشي *

كه از غلامي خداوند خان مشهور به ياقوت خداوند خان اشتهار يافته و از رشد و شجاعت مدار عليه و مشار اليه دولت

نظام شاهیه گردیده بعد از ملک عنبر سردارے عمده تر ازو
نبود - بلکه لشکرکشي و انتظام افواج در حیات عنبر نیز بعهدهٔ
او بود - چنانچه مکرر مملکت پادشاهي را بمراکب باد پا
لکدکوب نهب و غارت ساخته برهانپور را محاصره نمود - و
(چون نظام شاه حمید خان نام غلام حبشي را پیشوای خود
ساخته اختیار مهمات مالي و ملکي در قبضهٔ او سپرد)
به فریب کاری زنش (که هرروز زنان مردم را از افسون طرازي
از راه برده بمعاشرت او مي برد) بمرتبهٔ شیفته و فریفتهٔ
او شد که خود به اسم بے مسمای حکومت خورسند گشته
رتق و فتق کارها را بآن محتالهٔ داله باز گذاشت -
چنانچه یکبار عادل شاه فوجے بسرحد نظام شاه فرستاد - آن
زنکه از فرط جرأت و دلیري سرداری لشکر را استدعا
نموده نقاب افگنده بر اسپ سوار شد - و بمقابله شتافته
جمعی کثیر را از سران آن فوج مقتول و ماسور ساخته
سالماً و غانماً معاودت نمود - ازانجا (که مبلغهای خطیر
بمردم بخشید) رفته رفته کارش بجائے رسید که سران
سپاه و عمدهای ملک پیاده در رکابش رفته عرض حوایج
خود مي نمودند - ازین جهت یاقوت خان (که سردار نامور
صاحب جمعیت بود) دل بر داشته نوکری نظام شاه گذاشته
اختیار بندگی پادشاهي را سرمایهٔ فلاح خود دانست -

در سال بیست و یکم جهانگیری به پانصد سوار حوالی جالنه پور آمده به راو رتن هادا (که بحفاظت بالا گهات می پرداخت) بر نوشت - که من با فتح خان پسر ملک عنبر و دیگر سرداران نظام شاهیه قرار دولت خواهی داده از پیشقدمان این سعادت شده ام - راو رتن باستمالت و دلجوئی از پرداخته سرگرم این عزیمت ساخت - و به خانجهان لودي (که دران وقت صاحب صوبهٔ دکن بود) اطلاع داد - خان مذکور او را بتجویز منصب پنج هزاري ذات و سوار و به برخے همراهانش منصبی درخور (که مجموع بیست هزاری پانزده هزار سوار باشد) سرفراز نموده در سلک بندگان پادشاهي منسلک گردانید - و در سر آغاز جلوس فردوس آشیانی او را بارسال علم و نقاره مباهي فرمودند - و (چون سر آمد امرای دکن بود) نقش او درین سلطنت درست نشسته صوبه داران آن ملک بے صوابدید او کارهای بزرگ بعمل نمي آوردند - (چون در سال ششم مهابت خان خانخانان حصار استوار دولت آباد را با فوج قاهره احاطه نمود - و ملچارها بر انداخت - و بدوانیدن نقب و ساختن کوچهٔ سلامت و سرانجام دیگر اسباب گشایش آن همت گماشت) یاقوت خان فرتوت (که با وجود نوکری پادشاهي سررشتهٔ هوا خواهی نظام شاه را از دست

نگذاشتی) انفتاح قلعه را قریب الوقوع دیده دانست که بعد ازین بالکلیه استیصال این خاندان شده آن دیار بالتمام بتصرف اولیای دولت خواهد آمد - نهانی در صدد تقویت محصوران شد - هرچند سعي نمود (که آذوقه و تفنگچي و دیگر لوازم قلعه‌داری محصوران برساند) بسبب دیدبانی اهل ملجار مطلب او بفعل نیامد - و ازانکه غله (که از بازار آن نفاق کیش بقلعه مي بردند) مکرر بدست افتاد اندیشهٔ او بر روي روز آمد - آن خاین خایف براه فرار (که شعار غلامان است) شتافته بخیل عادلشاهیه پیوست - ازانجا (که اقبال پادشاهي روز افزون بود) کارے (که بظاهر موجب وهن جناح تواند شد) در باطن سبب شکست مخالف گردید - چه آن کافر نعمت از لاف و گزاف سپاهگري سرزنشے چند به سران بیجاپور نمود - روزے بعد فتح عنبرکوت (که عبارت از شهر پناه دولت آباد است) رندوله خان و ساهو بهونسله در برري خانزمان (که برگهات کاغذي واره بود) مانده یاقوت خان بهمراهی مراري دت صاحب اختیار عادلشاه با لشکر جرار نمایان گردید - خانخانان میرزا لهراسپ پسر خود را با فوجے تعین نمود - و با لختے از بهادران خود نیز روان شد - پیش ازان (که بمدد لهراسپ پردازد) در اثنای راه نوردي بجزوے از فوج مخالف

بر خورد - و آن روباه منشان براه فرار افتادند - درین ضمن گروهے دیگر از میان حرے بر آمده نمودار گشتند - و ظاهر شد که یاقوت تیره درون و بیرون درین فوج است - و مراري عقب آن قشون آراسته هراول را بر سر لهراسپ فورستان که تا او را بجنگ در گریز جانب اینها کشد - سپه سالار جز نبرد چاره ندیده با وجود قلت سپاه تکیه بر حفظ ایزدی نموده رایت همت بر افراخت - و شمشیر سر افشان فتنه نشان از نیام انتقام آخته با همراهان بر قلب غنیم تاخت - از ستیز و آویز بهادرانه (۲) مخالفان پای ثبات از دست داده راه هزیمت پیمودند - اتفاقاً در اثناے گریز جوے پیش آمده از تنگی راه افواج ادبار امتزاج آنها از ترک افتاده بهادران عرصهٔ شهامت از عقب خود را بیاقوت خان خون گرفته رسانیدند - هر چند حبشیان براے محافظت سردار لختی پا افشرده آتش قتال ملتهب گردانیدند اما پر دلان تهور آئین بسیارے ازان طایفه را بکوی نیستي فرستادند - و بقیه بر یاقوت خان ریخته به بیست و هفت زخم نیزه و شمشیر کار دشمن بانجام رسانیدند - حبشیان همچو مور (۳) و مگس فراهم آمده خواستند که پیکر آن سیه روی تیره روز را از میان ببرند -

---

(۲) نسخهٔ [ب] بهادران (۳) نسخهٔ [ج] مانند مور و مگس *

دليران نصرت كيش بنا كامي آن گروه كمال جلادت بكار برده جسد او را بدست آوردند - كشته شدن چنين سرادرے (كه در علو مرتبه سپه كشي و فوج آرائي سهيم و عديل نداشت) درين هنگام موجب فراوان بيدلي سران مخالف و باعث دل شكني محصوران گشته مقدمة انفتاح قلعه گرديد - پسرش فخرالملك نيز درين سلطنت عليه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار در سلك امرا انتظام داشت - پيش از فرار پدر در سال پنجم باجل طبيعي در گذشت - حسن خان وغيره پسران فخرالملك بعد كشته شدن ياقوت خان نوكري عادلشاه اختيار نمودند - پسر حسن خان برهنموني بخت بيدار بدرگاه فلك اشتباه اعلى حضرت ناصية عجز و استكانت سوده داخل بندها گرديد - و در سال نهم باضافة هزاري پانصد سوار بمنصب سه هزاري دو هزار سوار امتياز يافت - و به تنخواه جاگير دكن كام اندوز دل گرديد *

* يوسف محمد خان تاشكندي *

تاشكند شهرے ست از ولايت فرغانه كه از اقليم پنجم است و در كنارا معمورة عالم واقع شده - شرقي آن كاشغر و غربي آن سمرقند و جنوبي كوهستان سرحد بدخشان و شمالي [اگرچه پيش ازين شهرها بود مثل المالیغ و الماتو (۲)

---

(۲) نسخة [ع] ا .

و بانکي (که به اترار (۲) مشهور است] اما الحال بسبب عبور و مرور اوزبکیه اثري از رسوم و اطلال آنها هم نمانده - غیر از جانب غربي (که کوه ندارد) گذار (۳) بیگانه صورت پذیر نیست - و دریای سیحون (که بآب خجند مشهور است) از میان شرق و شمال این ولایت آمده بسمت غرب میرود - و از شمال خجند و جنوب فناکت (که بشاهرخیه اشتهار دارد) گذشته پایان ترکستان در ریگ فرو رفته غایب میگردد - و درین دیار هفت قصبه واقع است - پنج بجانب جنوب - اندجان و اوش و مرغینان و اسفره و خجند و از شمال آخسي و شاش (۴) (که از بلاد قدیم است و سابق بفناکت اشتهار داشته) الحال به تاشکند و تاشکنت (۵) معروف - لاله زار آنجا چون گل سرخ بخارا بین الجمهور مشهور - خصوصاً لالهٔ هفت رنگ که خاصهٔ آن ناحیه است *

بالجمله (چون خان مذکور از وطن مالوف وارد هندوستان گردید) ایامي چند بموافقت عبدالله خان فیروز جنگ بسر برد - آخر بسعادت منشي و بخت یاري بخدمت شاهزاده شاهجهان پیوست - و بحسن خدمت و دوام حضور مباهات اندوخت - و در سفر و حضر بلوازم خدمتگاري قیام

---

(۲) نسخهٔ [ج] اترار - (۳) نسخهٔ [ب] گذر - (۴) نسخهٔ [ج] شایش - (۵) نسخهٔ [ج] تاسکنت و نسخهٔ [ب] تا سکنت *

ورزید - و پس از سریر آرائي بمنصب دو هزاري هزار سوار و مرحمت علم و نقاره و اسپ و فیل و پانزده هزار روپیه نقد چهرهٔ کامیابي بر افروخت - و بتفویض تیولے از نواحي ماندو اختصاص گرفت - و سال چهارم در یساق دکن باقتضای نیرنگ پردازیهای تقدیر بیگ ناگاه گرفتار حادثهٔ غیبي گردید - یعني بهمراهي بهادر خان روهیله در روز نوبت کهي با رندوله خان و بهلول خان عادلشاهیه تلاشهای بهادرانه و کوشش های رستمانه نموده بزخمهای گران در میدان افتاد - مخالف فوزے عظیم دانسته او را با بهادر خان بر داشته بردند - مدتے در بیجاپور مقید و محبوس بود - چون در سال پنجم یمین الدوله آصف خان بتاخت و تاراج حوالي بیجاپور پرداخته آنرا محاصره نمود عادل شاه هر دو را نزد یمین الدوله فرستاد - چون بر آستانهٔ خلافت ناصیهٔ دولت بر سودند پادشاه قدر شناس بمراحم خسروانه (که در بارهٔ بندگان وفا گزین عقیدت آئین مبذول است) تدارک گذشته فرمود - تا هر کدام بمرحمت خلعت و شمشیر و سپر با یراق طلای مینا کار و اسپ و فیل سر بر افراخت - یوسف محمد خان از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و عطای نقاره و بیست هزار روپیه مباهي گردید - و پستر بصوبه داري تهته علم اعتبار بر افراخت *

گویند پیشتر مغلیهٔ توران نوکر داشت - چون درین سانحه بخلاف متوقع بے حقیقي و بیوفائی ازینها - مشاهده نمود [که آقای ولي نعمت خود را باسیری مخالفان داده خود صحیح و سالم از معرکه بر آمده بمحال جاگیرش شتافتند - و از پدر بزرگوار خان مذکور (که ترک روزگار نموده درویشانه بسر مي برد) غدر کرده بتحکم مبلغی بصیغهٔ طلب بر گرفتند] ازین جهت مغل را کمتر نگاه میداشت - اکثر هندوستان زا را نوکر میکرد - و پس ازان بفوجداری بهکر مامور شد - چون در سال یازدهم قلعهٔ قندهار بتصرف پادشاهي در آمد او با فوجدار سیوستان تا بندوبست آن ناحیه بکمک تعین گشت - خان مشار الیه بهمراهی قلیچ خان ناظم آن الکه در تسخیر قلعهٔ بست مساعی جمیله بکار برد - و در سال دوازدهم از فوجداری بهکر تغیر شده بصوبه داری ملتان و اضافهٔ هزار سوار کامیاب دولت گشت - و در همین سال سنهٔ (۱۰۴۹) هزار و چهل و نهم رخت سکونت بعدم آباد کشید - دو پسر داشت میرزا روح الله و میرزا بهرام - نخستین در آخر سال بیست و هشتم بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار و فوجداري و جاگیر داری ماندو سرفراز گشت - و بجهتی مورد عتاب گردید - و هزاري بحال ماند - و پسترِ

بفوجداري و قلعه داري كانگره دستوري يافت - و در اوايل
جلوس عالمگير شاهي بصدور برخي حركات مخالف مرضي (۲)
پادشاهي از منصب و جاگير افتاده گوشهٔ انزوا بر گزيد *
پسرانش با وصف خانه زادي بنابر سوء مزاج
خلد مكان منصب ياب نگشته چندے برفاقت خان جهان بهادر
كوكلتاش گذرانيدند - پس ازان ميرزا عبد الله در سركار
شاهزاده محمد اعظم شاه نوكر شده قوربيگي گرديد - و پايهٔ
عزت و اعتبار برتر افراخته آب رفته بجو آورد - و
به ميرآتشي امتياز يافته در جنگ جاجو (۳) اداى حق
نمك بجا آورده بهمراهي آن شاه والا همت نقد هستي
بر افشاند - خلف او ميرزا فتح الله (كه خرد سال بود)
بصالت خان سلطان نظر اعظم شاهي بعلاقهٔ آشنائي و
خواجه تاشي بتربيتش توجه بر گماشت - بعد فوتش در
سركار آصف جاه نظام الملك نوكر گشته بداروغگي ديوانخانه
و هركارها اختصاص يافت - و به همين عنايت آن امير
سلاطين نظير بمنصب و خطاب موروثي سر عزت بر افراخت -
در حالت تحرير بقيد حيات است - با راقم اين سوانح
محبت و الفت دارد *

---

(۲) نسخهٔ [ج] عالمگيري - (۳) نسخهٔ [ج] حاجو *

* یکه تاز خان عبد الله بیگ *

پسر منصور حاجی بلخی ست که مرد فهمیدهٔ آزموده کار و از اعیان دولت نذر محمد خان والی بلخ و بدخشان بود - خان مزبور در سال دوازدهم او را با قدرے تنسوقات بعنوان سفارت پیش فردوس آشیانی فرستاده - از پیشگاه (۲) خلافت بانعام پنجاه هزار روپیه نقد و دیگر عطایا مشمول نوازش خسروانی گردیده رخصت انصراف (۳) یافت - پسرانش نیز همراه بودند - هر یکی بعطیهٔ در خور کامیابی اندوخته بوطن مالوف شتافتند - هنگامے (که بسعی شاهزاده مراد بخش ولایت بدخشان و بلخ بحوزهٔ تصرف پادشاهی در آمد و نذر محمد خان آوارهٔ بیابان نوردی گردید) حاجی مذکور بایالت و حراست قلعهٔ ترمذ می پرداخت - از صوابدید و به اندیشی پسران خویش محمد منصور و عبد الله بیگ را بخدمت شاهزاده فرستاده اظهار بندگی درگاه والا نمود - در همانوقت از جانب شاهی استمالت نامهٔ با خلعت مصحوب یکی از معتمدان ارسال یافت - و سعادت خان نبیرهٔ زین خان کوکلتاش بحفاظت ترمذ تعین گردید - او قلعهٔ مذکور را بخان مشار الیه تسلیم نموده بجناب شاهی پیوست - و غایبانه بمنصب دو هزاری هزار

---

(۲) نسخهٔ [ب] او از پیشگاه خلافت - (۳) نسخهٔ [ب] آنطرف *

سوار و خدمت صدارت بلخ سرافراز گردید - و پسرانش نیز بمنصبی مناسب سرمایهٔ افتخار اندوختند - و در همین ایام پسر کلانش محمد محسن جبهه سای پیشگاه خلافت گشت - و در سال بیست و یکم منصب هزاری چهار صد سوار و خطاب خانی یافته تعین بنگاله گردید - و در سال بیست و سیوم بشرب مدام رو بنهانخانهٔ نیستی نهاد - و عبد الله بیگ در سال و بیست و یکم از بلخ آمده بتلثیم ساحت سلطنت فرق طالع بر افراخت - و بعنایت خلعت و خنجر مرصع و اضافهٔ منصب و انعام پنج هزار روپیه نوازش یافت - و در سال بیست و چهارم باضافهٔ پانصدي بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار اختصاص گرفت - و در سال بیست و هفتم بخدمت میر تزکي و خطاب مخلص خان و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هشت صد سوار (۲) کام دل اندوخت - و در اواخر عهد اعلی حضرت بهمراهیء مهاراجه جسونت تعین مالوه گشت - و چون راجه از جانب دارا شکوه (که بست و گشاد سلطنت در دستش بود) اشاره داشت که هرگاه صاحب مداران دکن و گجرات ارادهٔ حضور نمایند نگذارد که پای جسارت پیش نهند - درین هنگام (که موکب عالمگیري عبور نربده نموده رهگرای مستقر الخلافه

(۲) نسخهٔ [ب] شش صد •

بود) راجه بترتیب فوج پرداخته هفت کروهی اوجین سد راه گردید - نبردے سترگ در پیوست - مخلص خان با جمعی از سپاهیان نامی توران در قراولي بود - چون سران راجپوتیه عاف تیغ بیدریغ گشتند راجه ننگ فرار بر خود پسندیده و نیل عار بر چهرهٔ روزگار خود کشیده با راجپوتان زخم خورده طی راه پیش گرفت - و اکثرے از امرای پادشاهي بتک تگ پا جان بدر بردند - مشارالیه با گروهے دیگر از خیل مخالف جدا شده برهنموني بخت باستلام عتبهٔ عالمگیري سعادت اندوخت *

و [چون پیش ازین (هنگام بر افراختن رایات عزیمت جهانگیري از دکن) خطاب مخلص خاني نامرد قاضي نظامای کروردي شده بود] او را بخطاب یکه تاز خان و منصب سه هزاري هزار و پانصد سوار و انعام بیست هزار روپیه مباهي گردانیدند - پس از جنگ کهجوه (چون شجاع هزیمت نصیب بجانب بنگاله رهسپر وادئ فرار گردید) او هم بهمراهي شاهزاده سلطان محمد بتعاقب تعین گشت - و (چون شاهزاده از کوته اندیشي و تبه رائي بشجاع ملحق گشت) معظم خان (که کار فرمای این یساق و سردار عساکر پادشاهي بود) بعد انقضای برسات در حوالي پل کتهه (۲)

---

(۲) نسخهٔ [ج] پل کهله - و نسخهٔ [ب] پل کهته *

(که بیست و چهار کروهی اکبرنگر است) در عقب نالهٔ عمیقی قرار اقامت داده دو جسر بفاصلهٔ نیم کروهی از هم بران ناله بست - و دران طرف جسرها مورچال بسته با ادوات توپخانه استحکام داد - و شجاع در ماه ربیع الآخر سال دوم در مقابل فرود آمده هنگامهٔ توپ و تفنگ گرم ساخت - چون دید که جسر محاذی لشکر معظم خان بافزونی توپخانه استوار است بهراولی سلطان محمد بسمت جسر دیگر روان شد - یکه تاز خان با همراهان خود بقدم همت و جلادت بقصد ممانعهٔ مورچال این طرف آب آمد - (۲) معظم خان ازین آگهی ذوالفقار خان را با فرقهٔ اعزان و روزبهانیان بکمک فرستاد - از طرف شجاع مقصود بیگ مخاطب به قدر انداز خان و سرمست افغان هدف ناوک قضا شدند - و ازین طرف یکه تاز خان با برادر خرد خود نقد جان نثار کرد - و جوقی دیگر نیز سر بجیب نیستی فرو بردند - و بسیارے زخم برداشتند *

(۳) * یلنکتوش خان بهادر *

سال چهاردهم جلوس خلد مکان بعطای شمشیر و جمدهر و برچهی محسود اقران گردید - و سال نوزدهم روز طوی او بعنایت خلعت و سرپیچ زمرد و اسپ

(۲) نسخهٔ [ج] اقران - (۳) در [بعض نسخه] یلنگلوش خان *

با ساز طلا و فيل با ساز نقره سرماية مباهات اندوخت - و سال بيستم از اصل و اضافه بمنصب *دو هزاری هفت صد سوار چهرهٔ عزت بر افروخت - و سال بيست و پنجم از عزل ابو نصر خان قور بيگي گشت - پس ازين معاتب گرديده سال بيست و هشتم به بحالي منصب آب رفته بجو آورده از انتقال بختاور خان بداروغی خواصان قامت قابليت آراست - و سال بيست و نهم باز ببرطرفی خدمت و منصب بپايهٔ عتاب آمد - تتمهٔ احوالش بدريافت نيامده *



خاتمه

الحمد(۲) لله که این نسخهٔ اتمام طلب بانضمام مآثر تتمهٔ مردم حسن انصرام گرفت - الحال خامهٔ تکمله نویس بعرض مدعا مي پردازد * * بیت *

* اگرچه نیک نیم خاک پای نیکانم *
* عجب که تشنه بمانم(۳) سفال ریحانم *

نظر برین پارهٔ از سرگذشت خود هم بزبان قلم مي دهد * نام این بے بضاعت عبد الحي است - در سنهٔ (۱۱۴۲) هزار و یکصد و چهل و دو هجري از عالم کمون بساحت بروز پیوسته - بعد وصول بسن تمییز چندے بجز و کشي در مدارس گذرانیده بتحصیل علوم درسي پرداخته و لختے بکسب فنون ادبیه و عربیه و فصلے بمطالعهٔ کتب حکمت نظري و عملي همت گماشته - سال (۱۱۶۲)

(۲) نسخهٔ [ج] الحمد لله - (۳) نسخهٔ [ج] بماند ٭

هزار و یکصد و شصت و دو هجري بمنصب و خطاب خاني اعتبار یافته از جانب ناصر جنگ شهید بدیوانی صوبهٔ برار و متصدیگری محالات تیول آن نوئین بلند مرتبه (که دران صوبه بود) مامور گردید - و در عمل صلابت جنگ بنظامت بلدهٔ خجسته بنیاد و قلعه داری قلعهٔ دولت آباد نامزد شد *

و چون مقدمهٔ ناگزیر والد مغفور بعرصهٔ وقوع رسید و زمانه بکام بد خواهان شد (اگرچه چندے بکنج تواري بر نشاندند و از همه سو یاس نمودار گردید) ناگهان جاذبهٔ عنایت نواب نظام الملک نظام الدوله دست این پا شکسته برگرفت و بانواع عواطف بنواخت - ابتدا به بحالی منصب قدیم و عطای خطاب موروثي بر فراز امتیاز آورد - و بتفویض تعلقهٔ دیوانی صوبجات دکن (که ارثي ست) بین الاقران تفوق بخشید - در بزم و رزم جلیس خود ساخت - و در معارک و مهالک مورد تحسین و نوازش داشت - درینولا بوفور مرحمت و قرب هم نشینی آن امیر بے نظیر ممتاز است - و بمنتهای منصب مرسوم الوقت و خطاب صمصام الملک سرفراز - به مناسبت آن صارم تخلص مي کند - و شعرے چند از گفتهاے خود بر صفحهٔ بیاض یادگار مي گذارد -

* شعر *

* دیدن آسان نیست حسن آتشین خوی ترا *
* آفتـاب آئینـه باشـد جلوهٔ روی ترا *

و لهٗ

* بدیها نیک گردد چون مناسب با مزاج افتد *
* که باشد آب حیوان آتش سوزان سمندر را *

و لهٗ

* هنرور کي تواند دید زیر چرخ آرامی *
* دُر غلطـان ندارد یار شکل آرمیدنها *

و لهٗ

* ز خط پشت لبش نقش و نگارے میکند پیدا *
* عقیق از کندن نام اعتبارے میکند پیدا *

و لهٗ

غنچه سان تا بفکر در باشي * نتـوان دید دل کشـائیها

و لهٗ

* ناتوانانرا نمي باشد غم از آشوب دهر *
* موج دریا از برای کاه بازوی شنا ست *

و لهٗ

* بعـد استعمـال بوی عطر کاهـد دم بدم *
* قدر کمتر ساز خوبان هرچه همت آمیزش است *

و لهٔ

* آئینـــه بتا صفـــای رخ یار دیده است *
* در چشم خویش سرمهٔ حیرت کشیده است *

و لهٔ

* غافل مشو ز فتنـــهٔ مکـــر زبـــان نرم *
* با سنگ کار تیشه کند آب عاقبت *

و لهٔ

* دامان زلف را ز کف من کشید و رفت *
* گفتم که من شکار تو ام دام چید و رفت *

و لهٔ

* گهی تغافل و گهٔ ناز و گهٔ جفا دارد *
* برای کشتـــن عشـــاق شیوها دارد *

و لهٔ

* سخن بقـــدر ضرورت بود بزرگان را *
* که جز جواب نگردد صدا ز کوه بلند *

و لهٔ

* دل دیوانه از چشم تو هر دم کام میخواهد *
* ز خود رفتست مست ما و دیگر جام میخواهد *

و لهٔ

* ماتمکده گر نیست جهان بهر چه هر صبح *

* شد هرکه در چار دگرے دست بسر زد *

و لهٗ

* دل شد ز شوق خطش محبوس زندان ذقن *
* عاقبت این طفل نادان را پري در چاه برد *

و لهٗ

* از خم قامت پدیدست عیان شکل فنا *
* آه دیـوار چو گردید دوتـا مي افتـد *

و لهٗ

* گران جانان نمي دانند رسم راز داري ها *
* بر آري گر سخن از لب بکوهستان صدا گردد *

و لهٗ

* دل نازک مزاجان از نسیمی مي شود برهم *
* صبا در گلستان بر خویشتن لرزیده مي آید *

و لهٗ - قطعه

* خار را گل میدهد جا در پناه خویشتن *
* دست شفقت بر مگیر از خیر خواه خویشتن *
* لازم افتـادست در عالم مکافات عمل *
* چاه کن اول زند در قعر چاه خویشتن *

و لهٗ

* تا ز باغ دیدهٔ من رفتي اى جـان نگاه *

* هر سو مژگان من شد خار دامان نگاه *

و لهٔ

* مپیچ با سخن لغو سنگدل هرگز *
* که منتفع نشود از جواب کوه کسی *

و لهٔ

* قدی که خم شده از طول عمر محراب است *
* ازان بترس که با پیر بی ادب باشی *

* رباعیه *

* هر کس که زند برلب خود مهر ادب *
* بدخواهش را بود هم بسته در لب *
* ای شمع خموش تا بمحفل باشی *
* هرگز نکشي ز جور مقراض تعب *

رباعیه

* با خلق ز حسن خلق بیکار مباش *
* سود ار نرساني پي آزار مباش *
* چون گل نکني اگر دل کس را خوش *
* باری بخراش دامن خار مباش *

رباعیه

* دنیا که براه چار سو مي ماند *
* هر کوچهٔ تنگ او بمو مي ماند *

* تا در گذري ازو نكوئي مي كن *
* كز مرد همين نام نكو مي ماند *

رباعيه

* بگذشت شباب و عهد پيري چو رسيد *
* حيف است سياه كردن موی سفيد *
* ای محو خيال خواب غفلت تا چند *
* شب آخر شد سفيدهٔ صبح دميد *

رباعيه

* ای خاتم انبيا چه عالي شاني *
* آني تو كه خود مرتبه ات ميداني *
* چون ذات خدا كه خالق بے مثل است *
* تو مخلوقي ولے نداري ثاني *

رباعيه

* ای راكب دوش فيض آمائے نبي *
* وی ذات تو عين ذات والائے نبي *
* زين رو ست كه در مكه كسے فرق نكرد *
* چون خوابيدي شبے تو بر جائے نبي *

الحال ختم کلام بر ستایش مالک علام و درود بر رسول خیر انام (علیه و علی آله السلام) مینماید *

* تمت *

تمام شد جلد ثالث

مآثر الامرا بعون الله الملک الوهاب

* و الیه المرجع و المآب *



تاریخ طبع مآثر الامرا

قمری هجری

۱۳۰۹

* انتممت بعون الله العزیز الحکیم *

* قطعه *

چو گشت طبع کتاب مآثر الامرا * که مخبر است ز احوال ارباب منصب هندی

۱۳۰۸

نوشت از سر انصاف خامه تاریخش * بعین مآثر ارباب منصب هندی

(دیگر)

شد طبع چو از عنایت حق * این دفتر مخبر السوانح

۱۳۰۹

تاریخ وی از خرد بجستم * بر خواند - چه مظهر السوانح

(دیگر — مثنوی)

چو از افاضت ایشیاتک سوسیتی بنگ * کتاب پر ز مدائح مآثر الامرا

١٣٠٩

بگشت طبع ضیای خرد سنش بنمود * سفینهٔ بزم سوانح مآثر الامرا

(دیگر)

چو شد مطبوع این تاریخ بی‌عیب

ببردم سر بفکر سال در جیب

٢

که هاتف خوش بگفت از دامن غیب

٢١٢ ١٥١٩

تواریخ امیران است بی ریب

(دیگر)

ختم چو شد طبع این تذکرهٔ بی مثال

از مدد ذو المنن و از کرم ذو الجلال

١٤

جستم دلم سال آن گفت خرد از حجاب

٧٠٦ ٥٨٩

پرده ز رخ برکشید شاهد صدق المقال

* دیگر - ظاهراً و باطناً *

١٣٠٩

* بمه محرم الحرام یک هزار سیصد و نه از هجری *

شمسي عيسوي

۱۸۹۱

* تم طبع مآثر الأمرا بعون العلي المبدي *

۱۸۹۱

(دیگر) — ختم بالخير جدا

(قطعه)

چو از حسن توفیق و عون آلهي * بآخر رسید این بیاض مآثر

۱۸۹۱

بجستم ز دل سال طبعش که ناگه * خرد گفت - الحق ریاض مآثر

(دیگر)

کتاب پر ز اثرها مآثر الامرا * زهے کاید ظفرها مآثر الامرا

۱۸۹۱

چو طبع شد پی سالش کشاد لب خامه * کاید باب خبرها مآثر الامرا

(دیگر — مثنوي)

طبع بپایان رسید دل ز پی سال زود

آمده در جستجو نکتهٔ خوش بر سرود

۱۸۲۶

دولت صمصام ملک جوهر خالص نمود

۳۲   ۲۳

تیغ بلاغت کشید سر ز امیران گشود

* دیگر - ظاهراً و باطناً *

۱۸۹۱

* بمه اکمت بسال هزار هشتصد و نود و یک عیسوي *

* دیگر - ظاهراً هجري و باطناً عیسوي *

* فرد *

۱۸۹۱

ده بماه محرم نصاب طبع انجام * هزار و سیصد و نه سال هجري ...

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست نامهای مردمان و قبائل و اقوام و مواضع و قلعجات و آبها وغیره (که در سیومین جلد **مآثر الأمرا** اندراج یافته اند) بترتیب حروف هجاء - مرتب بر دو منظر - اولین برای مردمان - و دومین برای مواضع وغیره • شعر •

حَسْبِيَ اللهُ العَالَمِينَ فَإِنَّهُ • مَوْلَى حَسِيبٌ قَادِرٌ وَ نَصِيرٌ

منظر اول در اسامی مردمان و قبائل و اقوام وغیره

• حرف الف •

آپا راو زمیندار گدهی بهلچری ۷۳۷
آتش خان روزبهانی ۳۱ - ۳۸
ادینه بیگ خان صوبه‌دار لاهور ۸۹۰
آسا اهیر زمیندار خاندیس و بانی قلعهٔ اسیر ۹۱۷ · ۹۱۸
آشامیان (قوم) ۳۵۵ · ۵۴۸ · .. ۵۵۱ · ۵۵۲
آصف الدوله .. ۶۸۱
آصف الدوله اسد خان (شف جملة الملک اسد خان) ۱۲۳ · ۶۶۹ · ۷۰۶ · ۸۰۲
آصف جاه ۱۴۰ - ۱۷۷ · ۳۵۲ · ۵۶۶ · ۷۱۴ · ۷۱۵ ·

٧٥٣ - ٧٨٩ - ٧٩٠ - ٧٩٣
آصف جاه نظام الدوله ٨٠١
آصف جاه نظام الملک (خطاب
امیرالامرا نواب نظام الملک
خاندوران بهادر - شف -
خاندوران بهادر) ٧١ -
٨٥ - ٨٦ - ٨٨ - ١٣٣ -
١٣٨ - ١٤١ - ١٦٣ - ١٧٦ -
٤٠٥ - ٤٤٤ - ٤٤٥ - ٤٥٤ -
٤٥٥ - ٤٨٠ - ٥١٨ - ٥٥٩ -
٥٧٠ - ٥٧٢ - ٦٤٥ - ٦٤٦ -
٦٥٥ - ٦٦٧ - ٦٧٧ - ٧١٤ -
٧٤٢ - ٧٤٥ - ٧٤٦ - ٧٤٧ -
٧٤٩ - ٧٥٠ - ٧٥٥ - ٧٦٦ -
٧٦٧ - ٧٦٨ - ٧٦٩ - ٧٧٠ -
٧٩٦ - ٧٩٨ - ٧٩٩ - ٨٠٣ -
٨٠٦ - ٨٣٥ - ٨٣٦ - ٨٣٧ -
٨٤٥ - ٨٦٤ - ٨٩٣ - ٨٩٧ -
.. ٩٤٢ - ٩٦٧
آصف جاه فتح جنگ ٥٠٨
آصف جاهي ٣٧١ - ٣٩٩ -
.. .. ٥١٤
آصف خان ٢٠١ - ٢٦١ -
٣٧١ - ٣٧٢ - ٣٨٨ - ٣٩١ -
٣٩٢ - ٣٩٤ - ٣٩٥ - ٣٩٧ -
.. ٤٣٦ - ٤٣٧
آصف خان ابوالحسن بلاقي
پسر خسرو .. ٢١
آصف خان جعفر ٢٦٣ - ٣٥٠
آصف خان عبدالمجيد ٢٠٠ -
.. .. ٢١٩ - ٩٢٩
آصف خان يمين الدوله ٣٤١
آل يسين (طائفه) ٨١٥
اباغ خان .. ٣٠٢
ابدال عم يوسف خان كشميري
.. .. ٩٥٤
ابدالي (طائفة از اقوام افغانان)
.. ٧٠٣ - ٧٠٤
ابراهيم بيگ بسري ١٧٦
ابراهيم پسر رستم ميرزا ٤٣٦

ابراهیم حسین　۱۹۳ - ۱۹۴ -
..　..　۱۹۵
ابراهیم حسین باغی　۹۳۰
ابراهیم حسین ترکمان　۱۰۰
ابراهیم حسین میرزا　۱۴۸ -
۱۹۴ - ۱۹۵ - ۲۱۹ - ۲۲۱
ابراهیم خان　..　۶۱۶
ابراهیم خان فوجدار کرنول
(برادر داود خان پنی
و پسر خضر خان پنی)
..　۸۶۰ - ۸۶۱
ابراهیم خان برادر مرشد قلی
خان　..　۴۲۵
ابراهیم خان زیک صوبه دار
گجرات　۹۵۸ - ۹۹۰ -
..　..　۹۹۱
ابراهیم خان صوبه دار کابل
..　..　۸۴۳
ابراهیم خان فتح جنگ حاکم
بنگاله　۳۶۷ - ۳۸۲

ابراهیم خان کابردی　۹۰۴ -
..　۹۰۵ - ۹۰۷ - ۹۰۸
ابراهیم عادل خان　۸۵
ابراهیم عادل شاه والی بیجاپور
(شف - عادل شاه) ۵ -
۴۳ - ۱۶۴ - ۲۹۱ - ۳۵۸ -
۳۹۱ - ۴۰۰ - ۴۰۵ - ۴۱۵ -
۴۶۲ - ۴۸۲ - ۵۲۱ - ۵۲۳ .
۵۲۳ - ۵۳۵ - ۵۳۶ - ۵۷۰ -
۵۷۸ - ۵۸۱ - ۹۵۹ - ۹۶۱ -
..　..　۹۶۳
ابراهیم غلام‌حسین برادر محمود
غازی　..　۷۰۶
ابراهیم منور خان مخاطب
بخان زمان خان پسر کلان
منور خان　..　۸۰۱
ابن درید　..　۴۱۷
ابوالحسن　۶۲۸ - ۶۲۹ -
۶۳۱ - ۶۳۲ - ۶۸۳ - ۶۸۴ -
..　..　۶۸۹

ابوالحسن قطب شاه والی تلنگ (شف قطب شاه والی تلنگ) ۶۱۳ - ۶۲۸
ابوالخیر خان .. ۲۳۵
ابوالفتح پسر عبدالنبی خان فوجدار کرپه (یا) کرپه ۷۳۷
ابوالفتح خان میانه ۷۴۲
ابوالفتح قابل خان منشی قدیمی والاشاهی ۳۲ - ۳۵
ابوالقاسم پسر قباد خان میرآخور ۱۰۲
ابوالمختار النقیب المیرالحاج ۴۰۹
ابوالمنصور خان صفدر جنگ .. ۷۷۵ - ۷۷۴ - ۸۶۵
ابوسعید میرزا برادر رستم میرزا ۲۹۷ - ۴۳۴ - ۴۳۷ ۴۴۱
ابوطالب پسر آصف خان ۳۹۶
ابوطالب خان پسر مطلب خان .. ۶۵۲ - ۶۵۳
ابوطالب نبیره مهتر خان ۳۴۵
ابو محمد خان پرورده عبدالقادر معتبرخان ۵۶۵
ابونصر خان پسر شایسته خان امیرالامرا .. ۳۵
ابو نصر خان قوربیگی ۹۷۳
ابی سنگهه (عرف دهوکر سنگهه پسر اجیت سنگهه) ۸۰۵
ابیه خان کشمیری ۹۸
اتکوتمر (یا) اتاوتمر (یا) ایکوتیمور .. ۳۵۰
اتکه خیل (طائفه) ۲۱ - .. ۵۶ ۲۱۴ - ۳۵۷
اجیت سنگهه (یا) اجیت

سنگهه راتهور ۷۴۹ -
.. .. ۷۵۰ . ۸۰۵
احتشام خان .. ۱۰۲
احسن خان (خطاب میرملنگ
همشیره‌زادهٔ محمد مراد
خان) .. ۶۸۲
احمد بیگ خان ۳۶۷ - ۳۸۲
احمد خان .. ۳۷۶
احمد خان ابدالی ۸۴۷
احمد خان بنگش برادر قایم
خان پسر محمد خان
بنگش ۷۱۵ . ۷۷۳ -
.. ۸۳۵ - ۸۹۱
احمد خان حاکم کول جلیسر
.. .. ۷۷۳
احمد خان نیازی ۵۱۲ -
.. .. ۵۸۷
احمد شاه پادشاه فرمان روای
هندوستان ۱۷۸ - ۷۷۲ -
۷۷۶ . ۸۵۶ - ۸۴۷ . ۸۵۰ -

۸۸۴ - ۸۸۶ . ۸۸۸ - ۸۸۹ .
.. .. ۸۹۵ - ۹۰۱
احمد نظام شاه .. ۹۰۶
اختصاص خان پسر منور خان
قطبی .. ۶۵۵
اختیار الملک گجراتی
.. ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۲۸۲
اخلاص خان .. ۱۶۵
اخلاص خان چنداول ۵۹۱
ادام گکهر .. ۱۸۸
ادهم خان ۱۸۳ . ۱۸۴ -
.. .. ۲۱۷ . ۲۳۴
ادهم خان کوکه ۲۰۴ -
.. .. ۹۵۲ . ۹۵۳
ارادت خان .. ۱۷۰
ارادت خان میرسامان ۴۱۵
ارجن گور .. ۳۹۵
ارسلان آغا .. ۱۱
ارسلان خان برادر هژبر خان
.. .. ۴۳۶

ارسطو .. ١٤٠
ارشد خان دیوان خالصه یزنهٔ
محمد کاظم خان ٧١٦
ارغون خان .. ٣٠٢
ارغونیه (قوم) ٣٠٨ - ٤٣٨
ارکیوت (گروه) .. ٣٠٣
اژدر خان .. ٣٥٦
الصانوقا خان .. ٦١
استاجلو (یا) استجلو (قوم)
.. .. ٤٢٤ - ٤٢٨
اسدالله پسر عبدالله خان
ابدالي .. ٧٠٣
اسدالله پسر نظر بهادر خویشگی
.. .. ٨٢١
اسدالله خان معموري ٥٠٣
اسد خان ٢٨ - ٢٩٦ - ٦١٦ -
.. .. ٩٤٧
اسد خان پسر قتلق قدم خان
.. .. ٥٢
اسد خان ترکمان جاگیردار

مانک پور .. ٢٣٠
اسد خان وزیر .. ٨٦٠
اسعد خان (یا) اسد خان
پسر خرد مبارز خان
عمادالملک خواجه محمد
.. .. ٧٤٤
اسفندیار خان ولد آله یار
خان .. ٥٤٦
اسکندر خان ٢٧٥ - ٩٥٣
اسکندرخان اوزبک ٢٠٥ -
.. .. ٢٠٦
اسکندر مخاطب بصلابت
خان برادر فتح جنگ خان
(شف - صلابت خان)
٢٥ - ٣٣ - ٣٨ - ١٧٣ -
.. .. ٩٤٩
اسلام خان ٦ - ٣٥٥ - ٤١٦ -
.. ٤٣٠ - ٤٣٣ - ٤٥٢
اسلام خان بدخشي ٥٤١ -
.. ٥٤٢ - ٩٤٤ - ٩٤٦

اسلام خان چشتی فاروقي
صوبه دار بنگاله ۷۸
اسلام خان شیخ علاء الدین
.. ۳۵۵ - ۳۹۵
اسلام خان مشهدي ۳۷ -
۸۸ - ۵۱۳ - ۵۸۱ - ۹۳۹
اسلم خان .. ۹۹۸
اسمعیل خان .. ۸۱۰
اسمعیل خان بهادر نایب
نظامي ۸۷۳ - ۸۷۴
اسمعیل خان حسین زئي
خویش شمس الدین خان
و جد متهور خان بهادر
خویشگي رحمت خان
.. .. ۷۷۷
اسمعیل میرزا پسر شاه طهماسپ
.. .. ۳۰۲ - ۳۳۱
اشرف ابن عم محمود غلزي
.. .. ۷۰۵
اشرف الدوله ارادتمند خان
.. .. ۷۵۸
اشرف انور .. ۸۹۱
اشرف خان ۱۵۹ - ۱۹۴
اشرف خان میر بخشي ۳۱
اصالت خان ۴۴۵ - ۸۲۸ -
.. .. ۸۲۹
اصالت خان میربخشي ۸۲ -
.. .. ۶۱۱
اصفهان بن سام ۴۱۷
اعتقاد خان .. ۵۵۹
اعتقاد خان فرخ شاهي
.. .. ۷۲۰
اعتقاد خان کشمیري ۱۲۵
اعتماد الدوله ۱۸ - ۳۸۷ -
.. .. ۵۱۳ - ۵۱۴
اعتماد الدوله قمرالدین خان
وزیر فردوس آرامگاه (شف
قمرالدین خان بهادر)
۷۴۹ - ۸۰۷ - ۸۴۴ - ۸۸۱
اعتماد الدوله محمد امین خان

بهادر وزیر فردوس آرامگاه
محمد شاه پادشاه (شف.
محمد امین خان بهادر)
۷۴۹ - ۷۶۷ - ۸۴۱ - ۸۷۷
اعتماد خان ۷۰ - ۱۸۴ -
.. ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۵
اعتماد خان آقا افضل فاضل
خان (شف - فاضل خان
.. ۱۸ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۱
اعتماد خان گجراتي ۱۹۳
اعزاز خان پسر منور خان
قطبي .. ۶۵۵
اعزان (یا) اغران (فرقه)
.. .. ۹۷۱
اعظم خان ۳۹۹ - ۴۵۲ -
۴۶۳ - ۴۸۷ - ۵۶۹ - ۸۱۷
اعظم خان جهانگیر شاهي
.. .. ۵۰۰
اعظم خان حاکم جونپور ۴۸۵
اعظم خان کوکه ناظم بنگاله
معروف به فدائي خان
(شف - فدائي خان)
۳۳ - ۵۴۱ - ۵۴۲ - ۶۵۶
اعظم شاه (شف. محمد اعظم
شاه) ۳۱ - ۳۲ - ۳۸ - ۱۱۳ -
۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۲۸ - ۱۳۱ -
۱۷۲ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۲۶۳
۶۲۸ - ۶۳۳ - ۶۳۷ - ۶۳۹ -
۶۵۱ - ۶۵۴ - ۶۵۶ - ۶۵۷ -
۶۵۸ - ۶۶۱ - ۶۶۲ - ۶۶۹ -
۶۷۱ - ۶۹۳ - ۷۰۷ - ۷۱۸ -
۷۱۸ - ۷۵۶ - ۷۶۶ ۷۷۹ -
۷۸۰ - ۷۸۹ - ۷۹۳ - ۸۳۲ -
.. .. ۹۳۹ - ۹۴۵
اعلی حضرت (یعني شهاب‌الدین
محمد شاهجهان پادشاه
ملقب به فردوس آشیاني-
شف - محمد شاهجهان
پادشاه) ۸ - ۱۰ - ۱۶ -
۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۶ -

۸۵ - ۱۱۵ - ۱۲۱ - ۱۶۴ -
۱۶۸ - ۱۷۱ - ۲۹۶ - ۳۰۲ -
۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۶۲ - ۳۶۳ -
۳۶۸ - ۳۷۵ - ۳۷۸ - ۳۷۹ -
۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶ -
۳۸۹ - ۳۹۹ - ۴۱۹ - ۴۲۱ -
۴۲۹ - ۴۳۳ - ۴۳۸ - ۴۴۲ -
۴۴۵ - ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۶۹ -
۴۷۲ - ۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۴ -
۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۹۰ - ۴۹۳ -
۴۹۴ - ۴۹۷ - ۵۱۲ - ۵۱۵ -
۵۱۶ - ۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰ -
۵۲۴ - ۵۲۵ - ۵۲۶ - ۵۲۷ -
۵۲۹ - ۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۴۴ -
۵۵۵ - ۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۷۹ -
۵۸۱ - ۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۸۷ -
۵۹۲ - ۵۹۷ - ۵۹۹ - ۶۰۰ -
۶۰۱ - ۶۰۴ - ۶۰۶ - ۶۱۴ -
۶۲۰ - ۶۲۵ - ۶۲۶ - ۶۳۶ -
۶۶۳ - ۶۶۴ - ۷۱۷ - ۸۱۸ -
۸۲۱ - ۸۲۴ - ۸۲۷ - ۸۳۰ -
۸۳۷ - ۸۷۵ - ۸۹۶ - ۹۲۳ -
۹۳۴ - ۹۴۱ - ۹۵۸ - ۹۶۰ -
.. ۹۶۳ - ۹۶۴ - ۹۶۹
افاغنه (یا) افغانان (قوم)
۶ - ۲۰ - ۷۵ - ۱۳۰ - ۲۵۶ -
۲۷۷ - ۳۷۲ - ۳۹۲ - ۴۰۶ -
۴۱۸ - ۴۴۴ - ۵۹۳ - ۶۹۵ -
۷۰۱ - ۷۳۲ - ۷۳۵ - ۷۲۷ -
۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۷۳ - ۷۷۶ -
۷۸۰ - ۷۸۲ - ۷۸۵ - ۸۲۴ -
۸۵۴ - ۸۵۵ - ۸۵۶ - ۸۵۸ -
۸۵۹ - ۸۶۰ - ۸۶۵ - ۸۹۲ -
۸۹۵ - ۸۹۶ - ۸۹۷ - ۸۹۸ -
.. .. ۹۴۶
افتخار خان ۴۲۹ - ۴۸۲
افتخار مخاطب بفاخر خان
.. .. ۲۷ - ۲۸
افراسیاب ... ۹۰۵
افراسیاب خان مرزا جمدری

... ... ۷۵۲
افشار (قوم) ... ۷۵۳
افضل خان ۹۲ - ۴۸۲ -
... ... ۵۹۲
اقسقال اويمات قزلباش (يا)
اقسقالان قزلباش (طائفه)
... ... ۲۹۷ - ۴۲۶
اكبر شاه بادشاه ملقب به عرش
آشياني (شف - عرش
آشياني) ۱ - ۲ - ۸ -
۱۷ - ۴۹ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ -
۵۵ - ۵۷ - ۵۹ - ۶۲ - ۷۱ -
۷۲ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۸ - ۹۰ -
۱۴۶ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳ -
۱۸۵ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۹۳ -
۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۸ -
۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۳ - ۲۰۴ -
۲۰۵ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۱۰ -
۲۱۱ - ۲۱۵ - ۲۱۷ - ۲۱۸ -
۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۷ -
۲۲۸ - ۲۳۱ - ۲۳۴ - ۲۳۵ -
۲۳۷ - ۲۴۱ - ۲۴۳ - ۲۴۴ -
۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۹ - ۲۵۰ -
۲۵۱ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶ -
۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۳ -
۲۷۱ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۶ -
۲۸۰ - ۲۸۳ - ۲۸۵ - ۲۸۶ -
۲۸۸ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ -
۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۸ -
۳۰۹ - ۳۱۴ - ۳۱۷ - ۳۱۹ -
۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۳ - ۳۲۵ -
۳۲۷ - ۳۳۰ - ۳۳۲ - ۳۳۳ -
۳۴۲ - ۳۴۶ - ۳۴۸ - ۳۴۹ -
۳۵۰ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۷ -
۳۵۸ - ۳۶۳ - ۳۶۵ - ۳۷۶ -
۳۷۹ - ۴۰۰ - ۴۵۷ - ۴۵۸ -
۴۵۹ - ۴۶۰ - ۴۶۹ - ۴۷۵ -
۴۸۸ - ۴۹۷ - ۶۱۸ - ۶۳۷ -
۶۵۸ - ۷۵۶ - ۸۰۹ - ۸۱۱ -
۸۱۴ - ۸۱۵ - ۹۰۶ - ۹۱۸ -

۹۲۸ - ۹۲۹ - ۹۳۲ - ۹۵۲ -
.. ۹۵۳ - ۹۵۵ - ۹۵۷
اکبر پسر خلد مکان ۹۴۸
اگرسین ... ۳۲۲
التون قلیچ خان ۸۱۱
الغ میرزا ۱۹۲ - ۱۹۳
الف خان بن ابراهیم خان
بن خضر خان پنی ۸۶۰
القاس میرزا ... ۳۰۰
ألمانان (قوم) ۹۴ - ۴۴۶
الوس ارغون ... ۳۰۴
الوس (یا) الوسات افاغنه
... ۵۹۶ - ۶۳۷ - ۶۳۸
الوس چغتا ... ۱۸۲
الوس خان ... ۸۳
الوس کچهواهه ... ۱۵۰
الوس گکهران ... ۱۴۵
الهام الله پسر رشید خان
انصاری و برادر زادهٔ
هادی داد خان ۹۴۳

آلهداد ... ۱۲۰
آله داد خان پسر درمین
اسماعیل خان حسین زئی
... ... ۷۷۸
آله داد خویش فتح جنگ
خان ... ۲۶
آله وردی خان ۴۲۸ - ۴۶۳ -
... ... ۹۴۶
آله وردی خان حاکم فارس
... ... ۳۴۳
آله وردی خان قراجه‌دار
گورکهپور ... ۵۵۹
آله یار خان ۴۷ - ۸۱ -
... ... ۵۴۶ - ۹۱۲
آله یار خان (یا) الله یار
خان پسر افتخار خان
... ... ۴۲۹
الیاس خان لنگاه نوکر اسمعیل
قلی خان ... ۸۱۰
حضرت امام الجن و الانس

... ... ۴۲۴
امام الحرمین ابو المعالي
... ... ۷۸
امام الدین خان پسر میر سید
محمد چشتي ۶۰۹
امام الشهداء (رضی الله عنه)
... ... ۸۵۶
امام موسی کاظم (رض) ۳۲۵
امان الله خان ... ۱۷۹
امان بیگ بخشی معزالدوله
حامد خان بهادر صلابت
جنگ .. ۷۶۸
امانت الله خان دیوان همت
خان .. ۸۶۱
امانت خان .. ۷۱۶
امانت خان (خطاب)
خواجه محمد مبارز خان
عماد الملک .. ۷۳۰
امانت خان میرک معین الدین
خان .. ۲۶۴
امة الحبیب (یا) امة الحبیب
حرم محترم پادشاه زاده
محمد معظم ۷۷۹ -
.. .. ۷۸۰ - ۷۹۱
امرا و امرازادهای چغتائي
.. .. ۱۸۱
امرای نظام شاهیه ۳۵۹
امر سنگهه زمیندار پتیاله
.. .. ۵۹۹ - ۸۰۸
أمید علي .. ۲۷۰
امیر ابو طالب بدخشي ۷۲۸
امیر الامرا بشارت خان ۸۸۴
امیر الامرا جملة الملک ۴۵
امیر الامرا خان دوران (خطاب)
نواب نظام الملک آصف
جاه (شف - امیرالامرا
نواب نظام الملک ۷۱ -
۸۵ - ۸۶ - ۸۸ - ۱۳۳ -
۱۳۸ - ۱۴۱ - ۱۶۳ - ۱۷۶ -
۳۰۵ ۴۴۴ .۰ ۴۴۵ - ۴۵۴ .

۴۵۵ - ۴۸۰ - ۵۱۸ - ۵۵۹ -
۵۷۰ - ۵۷۲ - ۶۴۵ - ۶۴۶ -
۶۵۵ - ۶۶۷ - ۶۷۷ - ۷۱۴ -
۷۴۲ - ۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۴۷ -
۷۴۹ - ۷۵۰ - ۷۵۵ - ۷۶۶ -
۷۶۷ - ۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰ -
۷۹۶ - ۷۹۸ - ۷۹۹ - ۸۰۳ -
۸۰۶ - ۸۳۵ - ۸۳۶ - ۸۳۷ -
۸۴۵ - ۸۶۴ - ۸۹۳ - ۸۹۷ -
.. .. ۹۴۲ - ۹۶۷
امیر الامرا سید حسین علی
خان ناظم دکن (شف
رحمت خان) ۱۰۸ -
۷۱۲ - ۷۲۲ - ۷۳۴ - ۸۲۹ -
۸۴۰ - ۸۴۱ - ۸۶۰ - ۸۷۶
.. .. ۸۷۷
امیر الامرا سید دلاور خان
.. .. ۰۳۷
امیر الامرا شایسته خان (شف -
شایسته خان امیرالامرا)

۳۴ - ۳۵ - ۱۲۵ - ۳۵۳ -
۵۰۱ - ۵۴۸ - ۵۶۹ - ۶۰۲ -
.. ۶۲۲ ۶۳۴ - ۹۳۸
امیرالامرا شهادت خان فیروز
جنگ .. ۸۸۴ - ۸۸۵
امیر الامرا صمصام الدوله مهر
آتش خلف امیرالامرا
صمصام الدوله خاندوران
.. .. ۷۸۸ - ۸۸۹
امیرالامرا صوبه دار کابل ۳۵۵
امیرالامرا و سپه سالار سلطان
حسین مرزا (شف -
سلطان حسین میرزا)
۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۹ - ۳۰۵ -
.. .. ۳۱۱
امیر الامرا نجیب الدوله
.. .. ۸۹۲ - ۸۹۳
حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام .. ۳۱۱
امیر بیگ برادر افضل خان

.. .. ۱۸
امیر بیگ مغل ۲۱۹
امیر تیمور صاحب قران
.. .. ۱۵۸
امیر جاکوی برلاس ۲۰۵
امیر خان .. ۶۱۹
امیر خان برادر شیخ میر
.. .. ۸۲۶
امیر خان عبدالکریم تہتہ
.. .. ۱۶۰
امیرخان ناظم کابل ۷۱۳ -
.. .. ۷۷۸
امیر خسرو ۴۶۴ - ۴۷۴
امیر خسرو شاه .. ۲۶۴
امیر ذوالنون .. ۲۰۵
امیر شمس الدین ثالث
.. .. ۴۱۰
امیر شمس الدین علی ثانی
نقیب النقبای ممالک
عراق و خراسان ۴۰۹
امیر صاحب قران امیر تیمور
گورگان ۲۰۵ - ۲۶۴
امیر صدرالدین شیرازی ۲۸۱
امیر غیاث الدین محمد میر
میران ۳۳۶ - ۳۳۷ -
.. .. ۳۳۹
امیر نجم ثانی ۳۳۸ -
.. .. ۳۳۹
امیر نظام الدین ۱۰۹
امین خان بہادر ۷۹۶
امین خان دکنی ۷۴۲ -
.. .. ۷۸۴
امین خان غوری ۸۱۲
انباچک (یا) ابیاچک پور
حسین ۳۴۳
انتظام الدوله وزیر پسر
عماد الدوله قمر الدین
خان ۸۳۴ - ۸۸۷ -
.. .. ۸۸۹
اندرمن زمیندار دهندیره

.. .. ۳۲۳
انروهه سنگهه نبیرا راو بهار
سنگهه هادا ۸۲۴
انند راو جیونت پسر کلان
مهاراو جانوجی جسونت
بذالکر .. ۸۰۷
انند سنگهه .. ۳۲۲
انور الدین خان شهامت جنگ
گوپا موئي ناظم آرکات
۸۴۷ - ۸۵۱ - ۸۵۲ - ۸۶۱ -
... .. ۸۶۷ - ۸۹۷
اني راى سنگهه دلن (يا)
دلين .. ۴۳۸
اوداجي رام ۱۶۵ - ۳۹۰
اودا چوهان سردار مرهته
.. .. ۷۴۹
اورنگزيب پادشاه (ملقب به
خلدمکان - شف خلدمکان)
۲۳ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۲ -
۴۳ - ۴۳ - ۴۷ - ۸۸ - ۹۴ -
۹۶ - ۹۸ - ۱۱۵ - ۱۱۸ -
۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۳۱ -
۱۴۰ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۷۲ -
۳۶۲ - ۴۵۳ - ۴۵۵ - ۴۹۳ -
۴۹۴ - ۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۱ -
۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۰۶ - ۵۰۹ -
۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۵ - ۵۱۷ -
۵۱۹ - ۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۲۳ -
۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۲۹ - ۵۳۱ -
۵۳۲ - ۵۳۶ - ۵۵۶ - ۵۵۸ -
۵۶۶ - ۵۶۷ - ۵۷۰ - ۵۷۲ -
۵۷۳ - ۵۷۵ - ۵۸۱ - ۵۸۳ -
۵۸۵ - ۵۹۰ - ۵۹۳ - ۵۹۷ -
۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۵ - ۶۰۶ -
۶۱۰ - ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۲۰ -
۶۲۱ - ۶۲۳ - ۶۲۳ - ۶۲۴ -
۶۲۶ - ۶۳۶ - ۶۳۷ - ۶۳۹ -
۶۴۳ - ۶۴۴ - ۶۵۰ - ۶۵۱ -
۶۵۳ - ۶۵۴ - ۶۵۷ - ۶۶۰ -
۶۶۲ - ۶۶۶ - ۶۶۸ - ۶۶۹ -

۶۷۰ - ۶۷۴ - ۶۷۸ - ۶۸۲ -
۶۸۳ - ۶۸۶ - ۶۸۷ - ۶۸۹ -
۶۹۱ - ۶۹۲ - ۶۹۳ - ۶۹۵ -
۶۹۸ - ۷۰۲ - ۷۰۹ - ۷۱۱ -
۸۱۳ - ۷۱۵ - ۷۱۸ - ۷۴۷/. -
۷۵۱ - ۷۵۶ - ۷۵۹ - ۷۶۵ -
۷۶۶ - ۷۷۷ - ۷۷۹ - ۷۸۰ -
۷۹۴ - ۸۰۱ - ۸۰۶ - ۸۲۰ -
۸۲۶ - ۸۲۷ - ۸۳۰ - ۸۳۱ -
۸۳۵ - ۸۳۸ - ۸۳۹ - ۸۴۲ -
۸۷۵ - ۸۷۶ - ۸۸۱ - ۸۸۱ -
۸۹۳ - ۹۱۶ - ۹۳۷ - ۹۴۱ -
۹۴۲ - ۹۴۵ - ۹۴۶ - ۹۴۷ -
۹۴۸ - ۹۴۹ - ۹۵۱ - ۹۶۷ -
.. .. ۹۷۱
اوزبکیه (یا) اوزبک (قوم)
۵۰ - ۸۳ - ۹۵ - ۲۶۸ -
۲۶۹ - ۲۹۹ - ۴۳۵ - ۷۱۱ -
.. .. ۹۶۴
اوزبکیهٔ خراسان ۲۹۸

اویس خان .. ۶۱
ائمهٔ معصومین علیهم السلام
.. .. ۵۱۳
ایدر زمیندار مرو .. ۳۴۳
ایرج خان (خلف قزلباش
خان .. ۸۶
ایکنا برادر مادنا وکیل السلطنهٔ
تلنگ .. ۹۲۸
ایلمه (قوم) .. ۵۰۸

• حرف با •

بابا خان قاقشال (یا) بابای
قاقشال ۲۰۸ - ۲۲۶ -
.. .. ۲۳۷ - ۲۴۶
بابا شیر قلندر ۳۲۶
بابا مبرک .. ۱۶۸
بابر پادشاه (ملقب به فردوس
مکانی شف - فردوس
مکانی) ۴۸ - ۶۱ -
۱۴۵ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۹۲ -
۱۹۹ - ۲۰۲ - ۲۳۹ - ۲۵۲ -

.. ۲۶۴ - ۲۰۶ - ۴۸۸

بابوی ملکي ۲۰۹ - ۲۱۰

باجي راو مرهته ۷۳۹ -

.. .. ۸۷۹ - ۸۸۰

بارهه (گروه) ۷۷۰

باربه (یا) بادیه (گروه)

.. .. ۱۴۴

باز بهادر ۱۸۴ - ۲۱۷

بازید خان (یا) بایزید خان

(یا) بازیر مخاطب به

قطب الدین خان خویشکي

فوجـــدار جمو (شف -

قطب الدین خان خویشکي)

.. .. ۱۰۷ - ۱۲۹

باقر خان نجم ثاني ناظم

اوڈیسه ۲۹ - ۴۸۴ -

.. .. ۴۵۴

بالي سلطان .. ۲۹۸

بالاجي راو ۸۷۰ - ۸۷۱ -

۸۷۳ - ۸۹۲ - ۸۹۸ - ۹۰۰ -

۹۰۱ - ۹۰۳ - ۹۰۶ - ۹۱۹ -

.. .. ۹۲۷

بالجو قلیج (یا) بالو قلیج

.. .. ۳۵۳

بجهت سنگهه پســـر دومین

مهاراجه اجیت سنگهه

راٹهور ۷۵۸ - ۷۵۹

بجلي خان .. ۲۰۸

بجي سنگهه پسر بجهت سنگهه

.. .. ۷۵۹

بختاور خان .. ۹۷۲

بختاور خان خواجه سرا ۵۹۷

بخت نصر .. ۴۱۷

بخشی الملک بهره مند خان

.. .. ۴۴

بخشي الملک میرزا صدرالدین

محمد خان ۶۹۳

بخشي بانو بیگم .. ۲۲۵

بدخشي (یا) بدخشیان ۶۶ -

.. ۲۷۲ - ۲۷۵ - ۳۵۶

بدیع الزمان .. ۳۳۰
بدیع الزمان میرزا ۳۰۵
براق خان .. ۹۱
برفي راجه .. ۶۷۳
برلاس (قوم) ۳۲۳ -
.. .. ۶۶۷
برهان الدین (که اولاً قابل خان
و ثانیا اعتماد خان خطاب
یافته بفاضل خان مخاطب
گشت) .. ۳۵
برهان الدین برادر زادهٔ فاضل
خان (شف - فاضل خان)
.. ۳۴ ۳۶ - ۵۳۰
برهان الملک سعادت خان
.. .. ۸۰۵
برهان شاه .. ۷
برهمن (قوم) ۴۷۹ - ۷۵۱ -
.. .. ۸۹۷ - ۹۲۷
بزرگ امید خان . ۶۳۴
.. .. ۹۵۱
بسالت جنگ برادر کوچک اسد
جنگ پسر نواب نظام الملک
آصف جاه ۸۶۹ - ۸۷۰
بسالت خان سلطان نظر اعظم
شاهي .. ۹۶۷
بسواس راو پسر بالاجي راو
.. .. ۹۱۹
بشارت خان فوجدار ملکاپور
صوبهٔ برار طغای مبارز الملک
دلاور جنگ سر بلند خان
بهادر میر محمد رفیع
.. .. ۸۰۱
بقاء الله خان پسر میر جمله
خانخانان مرحمت خان
برادر غضنفر جنگ ۷۱۵
بکرماجیت .. ۴۸۲
بلاقي بیگم دختر شاهزاده
دانیال ۴۶۰ - ۵۵۷
بلال دیو راجهٔ کرناتک ۹۱۴
بلهیو برادر بریچهت زمیندار

کوچ هاجو .. ۴۵۲
بلقیس .. ۴۳۹
بلند اختر پسر شجاع ۵۴۱
بلوچ (قوم) ۱۹۵ - ۲۱۴ -
.. .. ۷۱۸
بلوکان بهدرا .. ۵۹۹
بنگالیان (قوم) .. ۸۰
بني اسرائیل (قوم) ۴۱۷
بني قریش (طائفه) ۵۶۲
بني مختار (قبیله) ۶۲۳
بومي چهتل درک ۱۲۴
بومي راى درک ۱۲۴
بهادر .. ۲۹۵
بهادر بچکوتي (یا) بهکوتي
.. .. ۵۶۲
بهادر پسر راجه علي خان
.. .. ۹۱۸
بهادر جي پسر جادو راى
.. .. ۴۴۳
بهادر خان ۱۸۹ - ۲۰۸ -
۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۳۴۵ -
.. ۵۶۴ - ۷۲۹ - ۹۵۳
بهادر خان بني فوجدار کرنول
.. ۷۳۷ - ۷۴۲ - ۷۸۲
بهادر خان دارا شکوهي ۵۹۵
بهادر خان روهیله ۸۲ -
.. .. ۴۵۴ - ۹۶۵
بهادر خان شیباني (یا) بهادر
شیباني ۱۸۸ - ۲۰۵ -
.. .. ۹۲۹
بهادر خان کنبو (یا) بهادر
کنبو .. ۱۸ - ۹۵۵
بهادر خان کوکه ۸۶۳ -
.. .. ۸۶۴
بهادر سنگهه (شف - میرزا
راجه بهادر سنگهه) ۳۶۰ -
.. .. ۳۶۱
بهادر شاه پادشاه (مخاطب
به خلد منزل شف - خلد
منزل) ۳۲ - ۳۷ -

۴۷ - ۱۲۱ - ۱۲۷ - ۱۲۸ -
۱۷۷ - ۵۰۷ - ۶۰۷ - ۶۴۳ -
۶۵۱ - ۶۵۲ - ۶۵۴ - ۶۵۸ -
۶۶۲ - ۶۶۶ - ۶۷۰ - ۶۷۲ -
۶۷۷ - ۶۸۰ - ۶۸۶ - ۶۹۲ -
۶۹۴ - ۶۹۸ - ۷۰۲ - ۷۰۹ -
۷۳۰ - ۷۵۶ - ۷۵۷ - ۷۶۶ -
۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۹۲ - ۷۹۳ -
۷۹۴ - ۸۰۲ - ۸۰۵ - ۸۳۳ -
.. .. ۸۳۵ - ۹۵۱
بهادر نظام شاه .. ۷
بهار راو .. ۸۸۸
بهرام خان .. ۵۹۴
بهرام میرزا ۲۹۹ - ۳۰۰ -
.. .. ۳۰۱
بهرجي مرزبان ملهير ۹۳۷
بهروز خان عم نجيب الدوله
شيخ علي خان بهادر و
پسر شيخ محمد جنيدي
.. .. ۸۶۳ - ۸۶۴

بهره مند خان ۱۵۹ -
.. .. ۶۴۲ - ۶۵۰
بهربا (يا) بهرما (يا) بهرتا
(بغير نقطهٔ حرف رابع)
زميندار چتلدرک (يا)
چيتلدرک .. ۷۸۲
بهلول .. ۵۹۱
بهلول خان بيجاپوري ۴۰۱
بهلول خان پسر عبدالمجيد
خان .. ۸۶۰
بهلول خان پسر همت خان
.. .. ۸۶۱
بهلول خان عادل شاهي
.. .. ۹۶۵
بهلول خان عبدالكريم ۸۶۳
بهلول خان ميانه ۳۰
بهوكيان .. ۱۴۴
بهيل خان غلام سليم شاه ۵۴ -
.. .. ۵۵
بهيم سنگهه .. ۳۲۲

بیات (طائفه) ۴۳۵
بیجاپوریه (طائفه) ۱۰۶ -
۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۸۰ - ۵۹۳ -
.. .. ۵۷۹
بیجن سلطان لکزي ساکن فراه
.. .. ۷۰۴
بیدار بخت پسر محمد اعظم
شاه .. ۹۴۳ - ۹۷۱
بیرام خان خانخانان (شف .
خانخانان بیرام خان)
۵۰ - ۵۱ - ۱۸۱ - ۱۸۲ -
۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۷ - ۱۸۸ -
۱۸۹ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۹ -
۲۱۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۵۵ -
۲۶۱ ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۲۰ -
۳۲۴ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۵۷ -
۳۷۳ - ۳۷۴ ۳۸۵ - ۴۳۹ -
۴۰۷ - ۸۱۲ - ۸۱۴ - ۸۱۵ -
.. .. ۹۵۲
بهربر (یا) بهربل (شف .
راجه بیربر) ۱۹۹ -
.. .. ۲۴۶ - ۶۱۸
بیر سنگهه (یا) سر سنگهه نبیرهٔ
راجه بهوپت داس کچ
.. .. ۵۹۳
بیرم گاہچ .. ۲۵۳
بیس (طائفه) ۴۸۱
بیهون خان توا بن موالکان
(یا) موالکان ۹۱
بیگ اوغلي (یا بیک اوغلي
.. .. ۲۴۲
بیگ بابای کولابي (یا) کولابي
.. .. ۱۰
بیلاجي گایکوار .. ۸۰۴

• حرف پ •

پادشاهزاده بهادر شاه (شف .
بهادر شاه) ۲۷ - ۱۲۷ -
۱۲۸ - ۹۵۱ - ۹۵۴ - ۹۷۰ -
۹۷۷ - ۹۸۶ - ۹۹۳ : ۹۹۴ -

۶۹۸ - ۷۰۹ - ۷۶۶ - ۷۸۰ -
.. ۷۸۱ - ۷۹۴ - ۸۳۳
پادشاهزاده دارا شکوه (يا)
محمد دارا شکوه (شف -
محمد دارا شکوه) ۱۸ -
۲۷ - ۲۸ - ۹۷ - ۹۸ - ۱۰۱ -
۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۵۳ - ۱۵۴ -
۱۵۵ - ۱۵۷ - ۲۷۰ - ۲۷۴ -
۴۸۸ - ۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۴ -
۵۰۳ - ۵۰۴ - ۵۰۹ - ۵۱۰ -
۵۱۱ - ۵۱۹ - ۵۲۳ - ۵۲۶ -
۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۵۸ - ۵۶۰ -
۵۶۱ - ۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۷۲ -
۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۸۱ - ۵۸۴ -
۵۸۵ - ۵۹۷ - ۵۹۹ - ۶۰۰ -
۶۰۱ - ۶۲۲ - ۸۲۴ - ۸۲۶ -
۸۲۷ - ۸۳۱ - ۹۳۸ - ۹۴۴ -
.. .. ۹۶۹
پادشاهزاده شاهجهان (يا)
پادشاه زاده ولي عهد شاه
جهان ملقب به فردوس
آشياني و اعلى حضرت و
صاحب قران ثاني (شف -
محمد شاهجهان پادشاه)
۸ - ۱۰ - ۱۶ - ۱۹ - ۲۰ -
۲۱ - ۲۲ - ۲۶ - ۸۵ - ۹۲ -
۱۱۵ - ۱۲۱ - ۱۶۴ - ۱۶۸ -
۱۷۱ - ۲۹۶ - ۳۰۴ - ۳۲۱ -
۳۲۴ - ۳۶۲ - ۳۶۶ - ۳۶۸ -
۳۷۵ - ۳۷۸ - ۳۷۹ - ۳۸۳ -
۳۸۴ - ۳۷۵ - ۳۸۹ - ۳۸۷ -
۳۸۹ - ۳۹۷ - ۳۹۸ - ۳۹۹ -
۴۱۹ - ۴۲۱ - ۴۲۹ - ۴۳۳ -
۴۳۸ - ۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۵۲ -
۴۵۳ - ۴۶۹ - ۴۷۲ - ۴۸۱ -
۴۸۲ - ۴۸۴ - ۴۸۶ - ۴۹۰ -
۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۷ - ۵۱۴ -
۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۱۸ - ۵۱۹ -
۵۲۰ - ۵۲۴ - ۵۲۵ - ۵۲۶ -
۵۲۷ - ۵۲۹ - ۵۳۶ - ۵۳۷ -

۵۴۴ - ۵۵۵ - ۵۵۷ - ۵۵۸ -
۵۷۹ - ۵۸۱ - ۵۸۳ - ۵۸۴ -
۵۸۷ - ۵۹۲ - ۵۹۷ - ۵۹۹ -
۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۴ - ۶۰۶ -
۶۱۴ن - ۶۲۰ - ۶۲۵ - ۶۲۶ -
۶۳۶ - ۶۶۳ - ۶۶۴ - ۷۱۷ -
۸۱۸ - ۸۲۱ - ۸۲۴ - ۸۲۷ -
۸۳۰ - ۸۳۷ - ۸۷۵ - ۸۹۶ -
۹۳۳ - ۹۳۴ - ۹۴۱ - ۹۵۷ -
۹۵۸ - ۹۶۰ - ۹۶۳ - ۹۶۴ -
.. .. ۹۶۹

پادشاهزاده شاه عالم بهادر
(شف - شاه عالم بهادر)
۱۲۲ - ۱۳۱ - ۱۳۶ - ۱۳۷ -
۱۳۸ - ۱۷۵ - ۴۴۷ - ۴۴۸ -
۴۵۱ - ۶۲۹ - ۶۵۷ - ۶۶۰ -
۶۶۲ - ۶۶۶ - ۷۷۶ - ۸۰۸ -
۸۳۹ - ۸۶۰ - ۸۶۶ - ۸۶۸ -
.. .. ۸۷۵ - ۸۷۶

پادشاهزاده محمد اعظم شاه
(شف محمد اعظم شاه)
۳۱ - ۳۲ - ۳۸ - ۱۱۳ -
۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۲۸ - ۱۳۱ -
۱۷۲ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۳۶۳ -
۶۲۸ - ۶۲۲ - ۶۲۷ - ۶۳۸ -
۶۳۹ - ۶۵۱ - ۶۵۴ - ۶۵۶ -
۶۵۷ - ۶۵۸ - ۶۶۱ - ۶۶۲ -
۶۶۹ - ۶۷۱ - ۶۹۳ - ۷۰۷ -
۷۱۸ - ۷۵۶ - ۷۶۶ - ۷۷۹ -
۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۹۳ - ۸۳۲ -
.. .. ۹۳۹ - ۹۴۵

پادشاهزاده محمد اورنگ زیب
(ملقب به خلدمکان شف -
خلدمکان) ۲۳ - ۲۸ -
۲۹ - ۳۰ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۴ -
۴۷ - ۸۸ - ۹۴ - ۹۶ - ۹۸ -
۱۱۵ - ۱۱۸ - ۱۲۱ - ۱۲۲ -
۱۲۳ - ۱۳۱ - ۱۴۰ - ۱۵۳ -
۱۵۴ - ۱۷۲ - ۳۶۲ - ۴۵۳ -
۴۵۵ - ۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۸ -

۴۹۸ - ۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۰۴ -
۵۰۶ - ۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ .
۵۱۵ - ۵۱۷ - ۵۱۹ - ۵۲۱ -
۵۲۲ - ۵۲۴ - ۵۲۶ - ۵۲۷ -
۵۲۹ - ۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۶ -
۵۵۶ - ۵۵۸ - ۵۶۶ - ۵۶۷ -
۵۷۰ - ۵۷۲ - ۵۷۳ - ۵۷۵ .
۵۸۱ - ۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۸ -
۵۹۰ - ۵۹۴ - ۵۹۷ - ۶۰۰ -
۶۰۱ - ۶۰۵ - ۶۰۶ - ۶۱۰ -
۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۲۰ - ۶۲۱ .
۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۶ - ۶۳۶ -
۶۳۷ - ۶۳۹ - ۶۴۳ - ۶۴۴ -
۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۳ - ۶۵۴ -
۶۵۷ - ۶۶۰ - ۶۶۲ - ۶۶۶ .
۶۶۸ - ۶۶۹ - ۶۷۰ - ۶۷۴ -
۶۷۸ - ۶۸۲ - ۶۸۳ - ۶۸۶ -
۶۸۷ - ۶۸۹ - ۶۹۱ - ۶۹۲ -
۶۹۳ - ۶۹۵ - ۶۹۸ - ۷۰۲ -
۷۰۹ - ۷۱۱ - ۷۱۳ - ۷۱۵ .
۷۱۸ - ۷۴۷ - ۷۵۱ - ۷۵۶ -
۷۵۹ - ۷۶۵ - ۷۶۶ - ۷۷۷ -
۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۹۴ - ۸۰۱ -
۸۰۶ - ۸۲۰ - ۸۲۶ - ۸۲۷ -
۸۳۰ - ۸۳۱ - ۸۳۵ - ۸۳۸ -
۸۳۹ - ۸۴۲ - ۸۷۵ - ۸۷۶ -
۸۸۱ - ۸۹۳ - ۹۱۶ - ۹۳۷ -
۹۴۱ - ۹۴۲ - ۹۴۵ - ۹۴۶ -
۹۴۷ - ۹۴۸ - ۹۴۹ - ۹۵۱ -
.. .. ۹۶۷ - ۹۷۱
پادشاهزاده محمد رفیع الشان
.. .. ۹۷۲
پادشاهزاده محمد سلطان (شف
شاهزاده محمد سلطان)
۴۹۴ - ۵۰۴ - ۵۳۹ - ۵۴۰ -
۵۴۱ - ۵۴۲ - ۸۲۵ - ۹۴۳
پادشاهزاده محمد شجاع دومین
خلف سلطنت (شف
شاهزاده محمد شجاع ۲۱ -
۸۵ - ۳۸۴ - ۴۰۴ - ۴۳۹ -

٤٥٢ - ٤٧٨ - ٤٨٥ - ٥٣٢ -
٥٣٩ - ٥٤٠ - ٥٤١ - ٥٤٢ -
٥٤٣ - ٥٤٤ - ٥٤٥ - ٥٥٨ -
.. ٥٥٩ - ٩٧٠ - ٩٧١
پادشاهزاده محمد معظم شف
سلطان محمد معظم ٣٥ -
١٥٩ - ٥٦٨ - ٥٨١ - ٦٠٢ -
٦٠٣ - ٦١٥ - ٦٦٨ - ٦٨٣ -
٧٠٨ - ٧١٧ - ٧٧٩ - ٩٣٨
پادشاهزاده همايون ٢٦٥-٢٦٦
پادشاه نواز خان (خطـاب
مير ويس غلـزي) شف
ميرويس غازي ٧٠١ -
.. ٧٠٢ - ٧٠٣
پرتاب اُرجينيه (يا) پرتاب
اجنيه ١٦ - ٤١١ - ٤١٢
پردل خان افغان .. ٣٢
پرسوجي برادر كهيلوجي (يا)
كيلوجي بهوسله ٤٢٠ -
.. ٥٢١ - ٥٢٣ - ٥٢٤
پري بيگم خانم .. ٣٢٩
پريچهت زميندار كوچ هاجو
(يا) كوچ هاجو ٣٦٥ -
.. .. ٤٥٢
پرتي بيگم (زوجهٔ شاهزاده
محمد بيدار بخت) ٦٥٦
پهلوان گل گرعس ١٨٨
پيران ريسه .. ٥٥٠
پير خان پسر قطب الدين
خويشگي .. ١٢٧
پير محمد خان ١٨٤ - ١٨٥ -
١٨٦ - ٢٦٩ - ٢٧٠ - ٢٧١ -
.. .. ٤٥٨
پيرو نايك .. ٦٤٨
پيلاجي گايكوار .. ٧٦٧
پيم نراين زميندار كوچ بهار
.. ٥٤٤ - ٥٤٥ - ٥٥٤

٭ حرف تا ٭

تاج خان پسر فتح جنگ خان

.. .. ۲۶
تربيت خان ۱۲ - ۳۶۳ - ۶۸۹
تربيت خان ايلچي ۶۸۹
تربيت خان بخشي ۳۶۲
تربيت خان مير آتش / ۴۳ -
.. .. ۶۵۲
ترخان صاحبقراني ۳۰۲
تردون خان ۲۲۴ - ۲۴۹ -
.. .. ۲۵۰
ترسون محمد خان ۹۲۸
ترقوه خان كلان ۲۱۵
تركان (قوم) .. ۴۹۳
تركمان .. ۴۳۶
تغلق شاه .. ۴۷۵
تغلقمور خان .. ۶۱
تقتمش خان (يا) ثقتمش
خان (يا) تقمش خان
.. .. ۳۰۲
تقرب خان حكيم داود ۶۲۵ -
.. .. ۶۲۶
تقرب خان شيرازي ۷۱۰
تلسي بائي (زن يكي از سرداران
مرهتة) .. ۶۶۳
تودرمل (شف - راجه تودرمل)
۵۳ - ۷۰ - ۱۹۷ - ۲۰۶ -
۲۱۸ - ۲۲۵ - ۲۲۸ - ۲۳۰ -
۲۴۶ - ۴۹۷ - ۹۳۰ - ۹۵۶
توران شاه .. ۹۵
تورانيان (طائفه) .. ۱۰۱
توغلقتمور (يا) تغلقتيمور امير
لولاجي (يا) ولاجي ۳۰۳
تهوردي (يا) نهمردي ۳۱۱
تهور دل خان برادر رحمت
خان .. ۷۸۳
تيموريه (خاندان) ۵۷ -
.. .. ۱۲۷

● حرف ثاء ●

ثناء الله خان فوجدار سيكاكول
نبيرة عنايت الله خان ۷۴۶

* حرف جیم *

جاجوُ (یا) جاجو ١٧٥ - ٩٦٧
جادو داس دیوان بیوتات ٤٨٢
جادو راي ١٦٥ - ٣٩٠ - ٣٤٣
جام صلاح الدین .. ٣٠٦
جام فیروز .. ٣٠٦
جام نظام الدین مشهور به
جام ندا ٣٠٥ - ٣٠٦
جان بابا .. ٣٠٨ - ٤٨٥
جانباز خان .. ٨٩١
جانبار خان خویشگي برادر زاده
و خویش رحمت خان
متهور خان بهادر خویشگي
.. .. ١٢٦ - ٧٩٢
جان سپار خان بهادر ٩٥٢
جان سپار خان پسر سید محمد
.. .. ٤١٣
جان سپار خان نواجدار بیر
.. .. ٤٩١
جان قلیج .. ٣٥٤
جان نثار خان ١٩ - ٢٠ -
.. ٣٧ - ١٩٩ - ٤٩٣
جانوتهه .. ١٤٤
جانوجي بنالکر .. ٩٠١
جانوجي پسر رگهوجي بهونسله
مکاسدار برار ٨٦٩ -
.. ٩٠٥ - ٩٢٤
جاني بیگ .. ٣٥٤
جاني بیگ حاکم سنده ٤٨٥
جانی قرباني (قوم) ٦٩
جباري ٢٠٨ - ٢١٠
جهجهار خان حبشي ١٩٤
جهجهار سنگهه بندیله (یا)
جهجهــار سنگهه بوندیله
٢٠ - ٨٨ - ١٥٢ - ٢٢٢ -
٢٤٥ - ٤٥٤ - ٤٦١ - ٨١٧ -
.. .. ٩٤٢
جسونت راتهور ١٠٣ - ٥٠٢
.. ٥٠٣ - ٨١٨ - ٩٤٧

جعفر بیگ قلعه دار کالنه
.. .. ۴۲۰
جعفر پسر هوشدار خان میر
هوشدار .. ۹۴۵
جعفر خان ۱۵۹، - ۱۶۰ -
.. .. ۵۹۴
جعفر خان المخاطب به مرشد
قلي خان مسمی به محمد
هادي صوبه‌دار بنگاله ۷۵۳
.. .. ۷۵۴
جعفر خان صوبه‌دار لاهور ۸۳۰
جعفر خان صوبه‌دار مالوه ۸۲۷
جعفر خان وزیر اعظم ۶۱۶
جعفر علي خان خراساني
.. .. ۵۰۶
جگت سنگه ساهو ۷۵۲
جگت سنگه پسر مکند سنگه
... ... ۵۱۰
جگت سنگه پور راجه مانسنگه
.. ... ۴۳۷

جگدیو راو جادون ۷۴۲
جگمال ... ۲۳۵
جلال الدین پسر ملک محمود
.. ... ۴۳۵
جلال الدین خان ... ۳۶۳
جلال الدین خلجي والي دهلي
... ... ۹۱۱ - ۹۱۲
جلال الدین سور ۲۱۰
جلال الدین محمد اکبر ۲۳۱
جلال الدین محمود خان ۷۴۳
جلال خان افغان ... ۷۸۰
جمال چیله ... ۶۴۰
جمدة الملک ... ۸۳۸
جمدة الملکي جعفر خان ناظم
صوبهٔ دار الخلافه ۸۳۰ -
... ... ۸۳۲
جهان خان ... ۱۹۱
جمشید ... ۴۳۹
جمشید خان شیرازي ۲۹۱
جملة الملک اسد خان ۱۲۳ -

... ... ۶۶۹
جملة الملک اسد الله خان
(یا) جملة الملکی (یا)
عمدة الملکی ۲۸ -
... ... ۱۷۱ - ۵۷۴
جنت آشیانی (یعنی نصیر الدین
محمد همایون پادشاه)
۱ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۲ . ۵۴ -
۶۰ - ۶۴ - ۸۹ - ۱۸۰ -
۱۸۱ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۹۰ -
۱۹۴ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۲ -
۲۰۳ - ۲۰۵ - ۲۰۷ - ۲۱۱ -
۲۱۶ - ۲۲۱ - ۲۲۳ - ۲۲۴ -
۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۵۲ - ۲۵۵ -
۲۶۸ - ۲۷۷ - ۲۹۲ - ۳۰۷ -
۳۴۴ - ۴۷۰ - ۴۷۵ - ۴۸۸ -
... ... ۸۱۳
جنت مکانی (یعنی نورالدین
محمد جهانگیر پادشاه
۸ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۵ - ۱۸
۱۹ - ۲۱ - ۶۶ - ۷۹ - ۸۸ -
۹۰ - ۹۵ - ۱۹۹ - ۲۹۶ -
۳۲۵ - ۳۲۷ - ۳۲۴ - ۳۳۱ -
۳۴۶ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۵ -
۳۵۷ - ۳۵۹ - ۳۶۱ - ۳۶۵ -
۳۷۰ - ۳۷۳ - ۳۷۴ ، ۳۷۸ -
۳۸۰ - ۳۸۴ - ۳۸۷ ۳۸۸ -
۳۹۶ - ۳۹۹ - ۴۱۱ - ۴۱۵ -
۴۲۹ - ۴۳۱ - ۴۳۸ - ۴۴۸ -
۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۶۰ - ۴۷۷ -
۴۷۹ - ۴۸۳ - ۴۸۶ - ۴۸۷ -
۴۸۸ - ۴۹۰ - ۴۹۲ - ۵۸۲ -
۵۸۷ - ۸۱۶ - ۸۱۷ - ۸۱۸ -
... ۸۲۱ - ۸۲۹ - ۹۳۴
جنید کرانی ... ۲۷۸
جوان علی خان پسر محمد
مراد خان ... ۶۹۱
جواهر سنگهه جاتیه پسر
سورجمل (یا) سورجمل
جات ... ۸۶۹

جهاندار شاه معزالدین ۱۷۵ -
۱۷۷ - ۱۷۸ - ۶۰۷ - ۶۷۷ -
۷۰۹ - ۷۱۱ - ۷۱۹ - ۷۲۰ -
۷۳۱ - ۷۳۳ - ۷۵۲ - ۷۸۲ -
... ... ۸۰۲ - ۸۷۶
جهان شاه بن شاه عالم بادشاه
... ۱۳۶ - ۱۳۷
جهانگیر پادشاه ۱۹۹ -
... ۳۲۴ - ۲۸۰ - ۸۲۸
جهیله رام (یا) چیاه رام ناگر
... ... ۱۷۸
جهپه ... ۱۴۴
جی آپا سندهه ۷۷۳ -
... ۸۸۶ - ۸۸۸ - ۸۸۹
جی سنگهه سوائی ۱۰۷ -
... ... ۱۳۶

* حرف چه *

چترنیه (یا) چهترنیه ۱۴۴
چتور ... ۳۸۶
چرکس (قوم) ۴۲۰
چغتا ... ۲۹۹
چغتائی خان ... ۶۱
چنداول ... ۸۷۰
چنگزخان قتلغ ۶۱
چنگیزخان ۱۹۳ - ۱۹۴ -
... ۲۳۷ - ۲۵۹ - ۲۶۳
چنگیزخان قشلیق و باتا (یا)
قشلق و باتا ۳۰۲
چنگیز مخاطب بمنصور خان ۶
چوسا (یا) جوسا ... ۱۸۰
چی دهج سنگهه (یا) جی
دهج سنگهه زمیندار آشام
ملقب به سرکی (یا)
سرکی راجه ۵۴۴ . ۵۴۵
چین قلیچ خان (خطاب نواب
نظام الملک آصف خان)
... ... ۸۳۸
چین قلیچ خان (که اول
عبدالرحیم خان این خطاب

یافته بود بعده مخاطب به
نصیر الدوله صلابت جنگ
شد) ... ۸۲۵

• حرف حا •

حاتم بیگ کفایت خان ۵۰۶
حاجی احمد سعید خان ۱۷۲
حاجی بیگم ۶۰ - ۲۴۰
حاجی خان غلام شیر خان
افغان ۵۰ - ۲۰۷
حاجی شفیع اصفهانی ۷۵۱
حاجی شفیع خان ۹۲۵
حاجی شکرالله تبریزی ۷۵۴
حاجی عبدالله خراسانی دیوان
صوبهٔ برار ۷۵۱
حاجی محمد ... ۷۵۵
حاجی محمد خان سیستانی
... ... ۵۵
حاجی محمد علی خان ۷۶۳
حافظ محمد امین خان ۶۲۰

حامد الله خان پسر مبارز خان
عماد الملک خواجه محمد
... ... ۷۳۶
حامد خان نایب صوبه دار
گجرات و اردهه عم نواب
آصف جاه ... ۸۰۳
... ... ۸۰۴ - ۸۷۸
حبشیان (قوم) ۹۶۲
حبشیان عنبری ۴
حبیب علی خان ۲۷۹
حجاج بن یوسف ۵۶۲
حجة الاسلام امام محمد غزالی
... ... ۹۰۵
حرز الله خان بهادر صوبه‌دار
ناندیر ... ۸۰۰
حرز الله خان نبیرهٔ سعد الله
خان ۷۲۶
حسام الدوله میرزا شاه نواز
خان صفوی ۹۴ - ۶۹۳
حسام الدین خان ۹۲۱

حسن ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۴
حسن بیگ بدخشي ۷۶ -
... ... ۷۷
حسن پسر رستم میرزا ۴۳۶
حسن خان ... ۳۸۵
حسن خان پسر فخر الملک
... ... ۹۶۳
حسن خان خویشگي ۵۸۵
حسن علي ... ۱۲۰
حسن علي خان ۱۳۱ - ۱۳۲ -
۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۷۶ - ۹۰۹
حسن علي خان بهادر عالمگیر
شاهي ... ۹۳۲
حسن علي خان (خطاب
محمود غازي) ۷۰۴
حسن یار خان پسر محمد یار
خان ۷۰۹ - ۷۱۰
حسین ۳۳۰ - ۳۳۴
حسین بیگ بدخشي ۳۵۹
حسین برادر محمود غازي
... ... ۷۰۶
حسین بیگ خان ۵۱۳ -
... ... ۸۳۳
حسین بیگ شیخ عمري ۳۱۶
حسین پسر نظام شاه ۴
حسین خان ۱۲۷ - ۴۳۰
حسین خان تکریه ۹۵۷
حسین خان چک ۹۵۶
حسین خان شاملو ۲۴۶
حسیني خان پسر علي مردان
حیدر آبادی ۷۴۲
حسین خان پسر قطب الدین
خان خویشگي ۱۲۷
حسین دوست خان عرف چندا
(یا) نواب چندا صاحب
از رؤسای نوایت آرکات
... ... ۸۶۱ - ۸۶۲
حسین زئي (قوم) ۷۷۷
حسین علي خان امیر الامرا
صوبه دار اورنگاباد ۱۳۱ -

۱۲۴ - ۱۴۲ - ۱۷۹ - ۵۰۷ -
۵۹۹ - ۶۳۵ - ۶۹۷ - ۷۱۲ -
۷۱۳ - ۷۱۴ - ۷۴۷ - ۷۴۸ -
۷۵۷ - ۷۹۹ - ۷۸۲ - ۸۰۹
حسین قلیچ خان بهادر ۳۲
حسین قلی خان ۱۹۵ .
... ... ۲۰۴ - ۲۳۶
حسین قلی خان ذوالقدر ۲۱۴
حشمت الله خان پسر محتشم
خان بهادر میر محمد خان
(یا) میر محمد جان
... ... ۷۹۹
حشمت جنگ بهادر (خطاب
محمد اصغر پسر محمد
اسلم خان) ۶۶۷
حفظ الله خان فوجدار چغرات
پنجاب برادر لطف الله
... ... ۱۱۳
حفیظ الدین ... ۱۷۶
حفیظ الدین خان بهادر ۱۷۷-

... ... [illegible]
حفیظ الله خان (یا) حفظ الله
خان پسر معزالدوله حامد
خان بهادر صلابت جنگ
. ... ۷۶۸
حکیم ابوالفتح ... ۶۱۸
حکیم الملک ... ۳۳۶
حکیم حسن ... ۲۶۱
حکیم همام (همام بهای هوز
معجم) ... ۳۴۹
حکیم صالح خان ۶۲۹
حکیم علی ۳۷۹ - ۹۵۵
حکیم معین الملک ۸۱۱
حکیم مصری ... ۳۷۹
حلیمی (تخلص) ۳۱۰ - ۳۲۷
حمزه ... ۴۱۷
حمزه بیگ ۲۹۸ - ۳۴۳
حمزه بیگ ترکمان ۳۴۴
حمزه بیگ ذوالقدر مشهور به
کور حمزه ۲۹۷

حمزه بیگ لله ۴۳۵
حمید الدین خان ۴۵
حمید الدین خان مخاطب به
خانه‌زاد خان پسر میرزا
ابوسعید ... ۵۱۹
حمید خان حبشي غلام
نظام شاه ... ۹۵۹
حمید خان حبشي وکیل
السلطنة ... ۴
حوري خانم ... ۲۸
حیات خان ... ۸۳۱
حیات مخاطب بزبردست خان
برادر فتح جنگ خان ۲۵
حیدر ... ۹۵۵
حیدر بیگ ... ۷۵۴
حیدر جنگ کار پرداز اسدجنگ
... ... ۸۶۹
حیدر جنگ مدار المهام
موسی بهوسی سرگروه نصارا
... ... ۹۰۴ - ۹۰۵
حیدر علي ... ۲۷۴
حیدر علي خان تعلقه دار
سري رنگ پٹن ؛ ۸۷۴
حیدر قاسم کوهبر ۱۹۰
حیدر قلي خان ۱۳۹ -
... ... ۷۶۷ - ۸۳۵
حیدر قلي خان خراساني
دیوان دکن ۵۶۶
حیدر قلي خان میر آتش
(غف - معزالدوله) ۱۳۸ -
... ... ۷۴۹
حیدر قلي خان ناظم گجرات
... ... ۸۴۴
حیدر قلي دیوان دکن ۸۶۱
حیدر میرزا ۳۰۰ - ۳۰۱

* حرف خا *

خاقان زمان یعني شاه عالم
پادشاه ... ۶۹۱
خان اعظم ۵۹ - ۲۳۲ - ۳۵۹ -

... ... ۹۳۱ - ۹۵۷
خان اعظم اتکہ ... ۹۵۲
خان اعظم کوکہ (یا) میرزا کوکہ
... ۲۵۸ - ۲۹۵ - ۹۲۸
خان باقی خان ۲۱۸
خانجہان ۲۷۴ - ۲۹۱ -
.. .. ۶۳۰
خانجہان اعزالدولہ بہادر
(شف) سپہدار خان
محمد محسن ۹۵۱
خانجہان بہادر ۱۰۶ - ۲۶۴ -
... ... ۶۳۴ - ۶۸۴
خانجہان بہادر شایستہ خان
... ... ۶۰۱
خان جہان بہادر کوکلتاش
۳۴ - ۶۲۹ - ۹۴۹ - ۹۵۰ -
... ... ۹۶۷
خان جہان صوبہ دار بنگالہ ۲۲۵
خانجہان لودی ناظم دکن (یا)
صاحب صوبۂ دکن ۱۹ -
۲۰ - ۷۸ - ۱۵۴ - ۱۶۵ -
۳۲۲ - ۳۷۸ - ۳۹۹ - ۴۰۸ -
۴۲۰ - ۴۵۳ - ۵۰۰ - ۵۶۹ -
... ... ۸۱۷ - ۹۶۰
خانخانان انتظام الدولہ ۸۹۳
خانخانان بہادر شاہی ۷۴۴
خانخانان بیرام خان (شف -
بیرام خان خانخانان)
۵۰ - ۵۱ - ۱۸۱ - ۱۸۲ -
۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۷ - ۱۸۸ -
۱۸۹ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۹ -
۲۱۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۵۵ -
۲۶۱ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۲۰ -
۳۲۴ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۵۷ -
۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۸۵ - ۴۳۶ -
۴۴۷ - ۸۱۲ - ۸۱۴ - ۸۱۵ -
.. .. ۹۵۲
خانخانان منعم بیگ ۵۴ -
۵۵ - ۲۰۴ - ۸۰۹ - ۹۲۸
خانزمان منعم خان ۱۹۱ -

۲۰۶ - ۲۰۸ - ۶۵۱ - ۶۶۰ -
۶۷۳ - ۶۷۴ - ۶۷۵ - ۶۷۶
خانخانان میرزا عبدالرحیم کوکه
۸ - ۳۲۳ - ۳۵۴ - ۳۶۰ -
... .. ۹۵۸
خاندوران بهادر (خطاب نواب
نظام الملک آصف جاه
صوبه دار اوده و فوجدار
لکهنؤ ۷۱ - ۸۵ - ۸۶ -
۸۸ - ۱۳۳ - ۱۶۳ - ۴۰۵ -
۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۵۴ - ۴۵۵ -
۴۸۰ - ۵۷۰ - ۵۷۲ - ۷۴۷ -
.. .. ۸۹۳ - ۹۴۲
خان دوران خواجه حسین ۷۸۱
خان دوران صوبه دار برهانپور
.. .. ۴۵۴
خان دوران نصرت جنگ ۴۹۰ -
... ... ۴۹۱ - ۵۸۸
خان زمان ۵۵ - ۸۵ - ۱۵۴ -
۱۸۱ - ۱۹۳ - ۲۰۰ - ۲۰۱ -
۲۲۷ - ۳۷۹ - ۳۸۵ - ۴۴۳ -
۴۴۴ - ۵۷۰ - ۵۹۰ - ۶۲۴ -
۶۷۱ - ۷۵۰ - ۹۲۹ - ۹۶۱
خان زمان امانی پسر
مهابت خان خانخانان
۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۲ -
۴۰۴ - ۴۰۷ - ۴۰۹ - ۵۲۰
خان زمان برج علی ۱۸۶
خان زمان پسر منعم خان
خانخانان ۷۵۶
خان زمان شیبانی ۱۴۶ -
... ۱۸۶ - ۲۰۵ - ۲۹۴
خان زمان شیخ نظام ۶۵۴
خان زمان مکرم خان بن
خانخانان بهادر شاهی
... ... ۷۴۴
خانش خانم ... ۳۳۹
خان عالم .. ۲۸۲
خان فیروز جنگ ناظم صوبهٔ
گجرات (اول بخطاب

شهاب الدین خان (و ثانیاً
بخطاب غازی الدین خان
بهادر فیروز جنگ مخاطب
شده) ۴۰ - ۴۱ - ۱۷۴ -
۵۰۶ - ۶۷۸ - ۶۸۰ - ۷۲۱ -
... ۷۶۵ - ۷۶۹
خان کلان ۱۴۷ - ۲۱۳ -
... ۲۰۴ - ۲۱۵ - ۲۵۷
خان محمد خان ۵۹۱
خان میرزا پسر سلطان محمود
میرزا ... ۲۶۵
خانم (اهلیهٔ مهابت خان) ۲۰۷
خانم سلطان ... ۱۹۸
خانه زاد خان ۱۲۴ - ۱۲۵ -
.. ۱۷۴ - ۲۶۶
خانه زاد خان پسر کلان
مبارز الملک سربلند خان
بهادر دلاور جنگ میر محمد
رفیع .. ۸۰۵

خانه زاد خان پسر منعم خان
خانخانان .. ۶۷۷
خانه زاد خان خان زمان ۳۸۷ -
.. .. ۴۴۲
خدا بنده پسر قریش سلطان
.. .. ۹۲
خدا بنده خان .. ۳۹
خدا داد برلاس .. ۲۲۵
خدا داد خان برادر ملائی
رحمت خان و پسر الله دین
خان .. ۷۸۱
خداوند خان .. ۹۵۸
خداوند خان حبشی ۲۹۱ -
.. .. ۳۵۶
خدایار خان مهتی ۳۱۲
خدمت خان .. ۳۰
خرم بیگم مشهور به ولی نعمت
۲۶۹ - ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۳۲۹
خسرو .. ۲۱
خسرو خان چرکس ۴۴۶ -

۳۴۷ - ۴۲۸ - ۴۸۵ - ۴۸۶
خسرو زمان .. ۵۰۶
خسرو سلطان بن نذر محمد
خان .. ۶۳۶
خسرو شاه .. ۲۶۵
خسرو قزوینی .. ۲۸۷
خسرو ولی اوزبک ۸۸
خضر خان پنی .. ۶۲۹ -
.. .. ۸۶۰ - ۸۶۳
خضر خواجه خان ۶۱
خضر خواجه میر خداداد ۳۰۲
خلد مکان (یعنی محمد
اورنگ زیب عالمگیر بادشاه-
شف محمد اورنگ زیب
بادشاه) ۲۹ - ۳۲ -
۳۳ - ۳۴ - ۴۷ - ۱۱۸ -
۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۳۱ -
۱۴۰ - ۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۶ -
۵۲۴ - ۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۲۹ -
۵۵۸ - ۵۶۶ - ۵۷۵ - ۵۸۵ -
۵۸۸ - ۵۹۴ - ۶۰۱ - ۶۰۵ -
۶۰۶ - ۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۶ -
۶۳۶ - ۶۳۷ - ۶۳۹ - ۶۴۳ -
۶۴۴ - ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۳ -
۶۵۴ - ۶۵۷ - ۶۶۰ - ۶۶۲ -
۶۶۶ - ۶۶۸ - ۶۶۹ - ۶۷۰ -
۶۷۴ - ۶۷۸ - ۶۸۲ - ۶۸۶ -
۶۹۱ - ۶۹۲ - ۶۹۳ - ۶۹۸ -
۷۰۲ - ۷۰۹ - ۷۱۱ - ۷۱۳ -
۷۱۵ - ۷۱۸ - ۷۴۷ - ۷۵۱ -
۷۵۶ - ۷۵۹ - ۷۶۵ - ۷۶۶ -
۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۹۴ - ۸۰۱ -
۸۰۶ - ۸۲۶ - ۸۳۵ - ۸۳۸ -
۸۳۹ - ۸۵۲ - ۸۷۵ - ۸۷۶ -
۸۸۱ - ۸۹۳ - ۹۱۶ - ۹۴۵ -
۹۴۶ - ۹۴۷ - ۹۴۸ - ۹۴۹ -
.. ۹۵۱ - ۹۶۷ - ۹۷۱ -
خلد منزل (یعنی قطب الدین
محمد معظم شاه عالم
مخاطب به بهادر شاه)

۳۴ ـ ۳۷ ـ ۴۷ ـ ۱۲۱ ـ
۱۲۷ ـ ۱۲۸ ـ ۱۷۷ ـ ۵۰۷ ـ
۶۰۷ ـ ۶۴۳ ـ ۶۵۱ ـ ۶۵۲ ـ
۶۵۴ ـ ۶۵۸ ـ ۶۶۲ ـ ۶۶۶ ـ
۶۷۰ ـ ۶۷۲ ـ ۶۷۷ ـ ۶۸۰ ـ
۶۸۶ ـ ۶۹۳ ـ ۶۹۴ ـ ۶۹۸ ـ
۷۰۲ ـ ۷۰۹ ـ ۷۳۰ ـ ۷۵۶ ـ
۷۵۷ ـ ۷۶۶ ـ ۷۸۰ ـ ۷۸۱ ـ
۷۹۲ ـ ۷۹۳ ـ ۷۹۴ ـ ۸۰۲ ـ
۸۰۵ ـ ۸۲۳ ـ ۸۲۵ ـ ۹۵۱
خلفای عباسیه　۴۷۰
خلیفه اسدالله　۱۰۹
خلیفه سید علي مخاطب به
خلیفه سلطان وزیر اعظم
ایران خلف میر رفیع الدین
محمد　۱۰۹ ـ ۱۱۰ ـ
۱۱۱ ـ ۶۴۱ ـ ۶۴۳ ـ ۶۷۷ ـ
..　..　۶۷۸ ـ ۶۸۰
خلیفه میر　..　۱۱۷
خلیل الله خان　۱۰۰ ـ ۱۰۱ ـ

۱۵۵ ـ ۴۷۲ ـ ۴۷۹ ـ ۵۷۵
خلیل الله خان پلنگ حمله
خطاب مهابت خان
حیدر آبادي　۶۲۸ ـ
..　۶۲۹ ـ ۶۳۱ ـ ۶۴۹
خلیل الله خان میر بخشي
۵۶۷ ـ ۵۹۰ ـ ۸۲۸ ـ ۸۲۹
خلیل الله خان میر تورک　۲۲۱
خلیل الله ولد میر میران　۳۹۶
خنجر خان داماد قلیج خان
..　..　۹۴ ـ ۴۹۳
خواجه آقا خان　۲۷۳
خواجه ابوالحسن　۲۸۸ ـ
..　..　۳۲۹
خواجه ابوالحسن تربتي　۷۲ ـ
..　۱۶۶ ـ ۲۷۳ ـ ۵۹۹
خواجه احمد مخاطب به
شهامت خان پسر کلان
مبارز خان عماد الملک
خواجه محمد　۷۴۴ ـ

.. .. ۷۴۵
خواجه اسد خان پسر مبارز خان
ناظم حيدر آباد ۶۵۳
خواجه باقي بالله سمرقندي
.. .. ۳۲۴
خواجه بهاءالدين قاضي بلدهٔ
سمرقند برادر نواب عابد
خان .. ۸۴۲
خواجه جهان .. ۳۷۸
خواجه حسن نقشبندي ۲۱۲ -
۲۹۳ - ۴۵۶ - ۴۵۷ - ۴۵۸ -
.. .. ۴۵۹
خواجه حسين ۱۳۳
خواجه حسين علي مخاطب به
خان دوران ۱۳۳
خواجه خاوند محمود ۲۳۳
خواجه سهيل خان بيجاپوري
.. .. ۲۳۲
خواجه شاه منصور وزير ۲۲۵
خواجه شمس الدين خان خوافي
.. ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۳۱۹
خواجه شمس الدين صاحب
ديوان .. ۷۸
خواجه عاصم مخاطب به
امير الامرا صمصام الدوله
خاندوران ۸۸۰ - ۸۸۳ -
.. .. ۸۸۸
خواجه عبدالباري ۲۳۴
خواجه عبدالخالق ۲۲۳
خواجه عبدالخالق خوافي ۳۶۹
خواجه عبدالرحيم خان ۶۶۲
خواجه عبدالشهيد ۲۲۳
خواجه عبدالعليم (يا)
عبدالحليم ۲۲۳
خواجه عبدالله ۷۶۴
خواجه عبدالواحد خان خواجه
همت بهادر مخاطب به
امين الدوله بهادر سيف
جنگ نبيرهٔ ميرزا ابوالمعالي
.. .. ۵۵۹

خواجه عبدالهادي .. ۲۲۴
خواجه کلان بیگ ۴۸ - ۱۸۰
خواجه کلان مشهور به خواجگان
خواجه پسر بزرگ خواجه
ناصرالدین عبیدالله احرار
(قدس سره) ۲۳۲
خواجه محمد سمیع ۱۸۶
خواجه محمد نظام برادر شیخ
الاسلام خواجه عصام‌الدين
.. .. ۲۳۳
خواجه محمد یوسف ۲۲۳
خواجه محمد هروی ۲۸۴
خواجه مظفر علي ۲۲۱
خواجه معین ۲۲۳ - ۲۳۵ -
.. .. ۲۳۶
خواجه مقیم هروي پدر
نظام‌الدين بخشي ۲۴۴ -
.. .. ۲۵۰
خواجه نظام‌الدين عبدالهادی
.. .. ۲۲۳

خواجه رحیم .. ۱۹۹
خواجه هادي مشهور بخواجه
کلان .. ۲۰۵
خواجگي حاجي محمد ۴۱۳
خواجگي محمد حسین عم هاشم
خان برادر قاسم خان
میربحر ۶۲ - ۹۴۱
خواجگي فتح الله ۱۹۸
خواص خان ۱۵۴ - ۶۹۸
خواص خان وکیل مهمات
سکندر عادل شاه ۸۹۳
خوافي خان صاحب تاریخ
منتخب اللباب ۹۸۰
خوشگي خان ۱۰۸ -
.. .. ۷۷۷ - ۷۷۹
خیرالله خان پسر معزالدوله
حامد خان بهادر صلابت
جنگ .. ۷۹۸
خیریت خان عم رندوله خان
.. .. ۴۰۱

* حرف دال *

داراب خان ۳۲۵ - ۵۸۹
داراب خان پسر سید محمد
.. .. ۴۱۳
دارا شکوه (شف ـ پادشاهزاده
دارا شکوه) ۱۷ - ۲۷ -
۲۸ - ۹۷ - ۹۸ - ۱۰۱ -
۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۵۳ - ۱۵۴ -
۱۵۵ - ۱۵۷ - ۱۷۰ - ۲۷۴ -
۴۸۸ - ۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۴ -
۵۰۳ - ۵۰۴ - ۵۰۹ - ۵۱۰ -
۵۱۱ - ۵۱۹ - ۵۲۳ - ۵۲۹ -
۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۵۸ - ۵۶۰ -
۵۶۱ - ۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۷۲ -
۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۸۱ - ۵۸۴ -
۵۸۵ - ۵۹۷ - ۵۹۹ - ۶۰۰ -
۶۰۱ - ۶۲۲ - ۸۲۴ - ۸۲۶ -
۸۲۷ - ۸۳۱ - ۹۳۸ - ۹۳۴ -
.. .. ۹۶۹
داغ بیگ .. ۲۹۷
دانشمند خان ۵۱۷ - ۶۱۴
دانشمند خان میر بخشی
.. .. ۱۷۱
داود .. ۲۲۰
داود خان ۸۴۱ - ۸۶۴
داود خان پنی نایب صوبه‌دار
دکن پسر خضر خان پنی
.. .. ۸۶۰ - ۸۶۱
داود خان قریشی صوبه دار
بهار .. ۵۴۱
داود خان کرانی ۷۵ -
۱۶۱ - ۲۰۶ - ۲۰۹ - ۲۱۰
دادر بخش ۱۹ - ۳۹۴
دتا هیندهیه ۸۶۶ - ۸۹۳ -
.. .. ۸۹۴ - ۹۱۹
دجال .. ۳۴۱
درانیان (گروه) ۸۹۱ -
.. .. ۸۹۴ - ۹۱۹
درجن سنگهه هادا ۶۲۳

درويش خسرو .. ۲۸۸
دكنيان (گروه) ۵۳۸ - ۵۷۹
.. .. ۸۹۳
دلاور خان حبشي ۴۲۱
دلاور خان خسر خواجه احمد
خان بن خواجه محمد مبارز
خان عماد الملك ۷۴۰
داؤد برادر راجه سورج سنگهه
.. .. ۴۴۵
دلاور خان روهيله ۱۰۶ - ۱۷۸
۵۴۱ - ۵۵۳ - ۵۸۰ - ۷۳۲ -
.. .. ۷۳۷
دوا خان (يا) زوا خان ۶۱
دوست بيگ مغل ۸۲۲
دوستكام پسر معتمد خان ۴۳۴
دوست محمد نواسهٔ قطب الدين
خان خويشگي ۱۰۷
دوست محمد روهيله ۷۳۲
دهرم راج مرزبان كوه بهوتنگ
.. .. ۵۴۶
دهرماجي زميندار ۸۰۳
ديا بهادر .. ۷۴۸
ديال داس جهاله ۴۹۵
ديانت خان نبيرهٔ امانت خان
.. .. ۳۷
ديمل (يا) اميل زميندار
ولايت جام ۱۰۴
دين محمد سلطان ۲۹۸
ديوداس .. ۴۴۵

• حرف ڈال •

ڈانين .. ۳۱۲
ڈهوره .. ۳۱۳

• حرف ذال •

ذوالفقار الدوله ميرزا نجف
خان .. ۸۰۸
ذوالفقار خان ۴۹۵ - ۹۷۳ -
۹۷۴ - ۹۷۷ - ۹۷۹ - ۹۸۶ -
۹۸۷ - ۷۱۰ - ۷۱۲ - ۷۳۱ -

.. .. ۸۰۲ - ۹۷۱

ذوالفقار خان صوبه دار دکن
پسر اسد خان وزیر ۸۶۰

ذوالفقار خان نصرت جنگ
.. .. ۱۱۷

ذوالفقار (نام فیل) ۹۲۵

حرف را

راتهور (قوم) ۵۹۸ - ۷۵۵ -
.. .. ۷۵۹ - ۹۴۸

راجپوتیه (یا) راجپوتان (قوم)
۱۵ - ۹۸ - ۲۱۵ - ۳۹۲ -
۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۵ - ۳۹۶ -
۳۹۸ - ۴۰۴ - ۴۰۶ - ۴۰۷ -
۴۰۸ - ۴۹۵ - ۵۰۰ - ۵۰۱ -
۵۹۱ - ۵۹۹ - ۶۰۱ - ۶۶۳ -
۷۷۰ - ۹۷۰

راجو میان دکنی ۸۰۷

راجه ارجینیه (یا) ارجینیه
(یا) ارجنیه ۳۸۶

راجه بامر ۱۴۹ - ۴۳۷ -
.. ۵۷۱ - ۹۴۰

راجه برماسوت (برهمنی ساکن
سنکهنیر و مختار کل نواب
آصف جاه ثانی ۹۲۲ -
.. .. ۹۲۴

راجه بهارامل کچهواهه ۲۰۷

راجه بهگوان داس ۳۳۱

راجه بهگونت داس ۷۰ .
.. ۲۷۳ - ۲۸۰

راجه بهوپت داس کور (یا)
بهوپت داس (یا) بیتهل
داس .. ۵۹۳

راجه بهیم پسر رانا امر
سنگهه .. ۴۲۹

راجه بیتهل داس (یام) بیتهل
(یا) بتهل . دیوان اسد
جنگ .. ۴۲۳ - ۸۷۲

راجه بیربر (یا) بیربل (شف
بیربر) ۱۹۶ - ۲۴۶ - ۹۱۸

راجهٔ پیام .. ۵۵۳
راجه تودرمل (شف تودرمل)
۵۳ - ۷۰ - ۱۹۷ - ۲۰۶ -
۲۰۸ - ۲۲۵ - ۲۲۸ - ۲۳۰ -
۲۴۶ - ۴۹۷ - ۹۳۰ - ۹۵۶
راجه جسونت سنگهه ۶۱۵
راجه جگت سنگهه پسر راجه باسو
.. ۱۷ - ۵۷۱ - ۵۷۲
راجه جیسنگهه ۴۵ - ۱۰۷
.. ۵۸۲ - ۷۵۷ - ۸۷۹
راجه چنتامن برهمن ۲۷۷
راجه چهبیلا رام ناگر (یا) چهبیله
رام عم گردهر بهادر ۷۴۸
راجا رام جات .. ۶۵۷
راجه رام چند .. ۷۳
راجه رام چندر ۹۲۰ - ۹۲۱
راجه رام چندر سین جادون
.. .. ۸۰۰
راجه رام چند مرزبان تهته ۲۰۸
راجه رام ساه .. ۵۴ - ۵۵
راجه رام سنگهه پسر میرزا راجه
جیسنگهه کچواهه ۵۷۷ -
.. .. ۳۰
راجه راو .. ۸۹۴
راجه رای سنگهه سیسودیه ۵۹۱
راجه رای چند ۱۳۵ - ۷۴۷ -
.. .. ۷۴۸
راجهٔ رخنگ .. ۵۴۳
راجه ساهو .. ۵۰۸
راجه ساهو بهونسله (شف ساهو
بهونسله) ۸۵ - ۱۵۴ -
۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۴ -
۴۱۹ - ۴۲۰ ۴۵۴ - ۴۵۵ -
۵۷۰ - ۸۰۶ - ۹۴۲ - ۹۶۱
راجهٔ سری نگر .. ۸۲۲
راجه سنبها (یا) سنبهاجی
بهونسله (شف سنبها
بهونسله) ۳۲ - ۴۱ -
۵۸۸ - ۶۲۹ - ۶۵۴ - ۷۵۹
راجه سورج سنگهه راتهور ۱۵۰ -

.. .. ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۴۳۵
راجه سورجمل (شف سورجمل)
۳۶۶ - ۸۶۶ - ۸۸۶ - ۸۸۷ -
.. ۸۸۹ - ۸۹۱ - ۸۹۴
راجه علي خان ۱۹۸ - ۳۳۴
راجه گجپتي (شف. گجپتي)
.. ۲۷۹ - ۳۲۵
راجه گج سنگهه ۱۵۳ -
.. .. ۳۲۲ - ۵۹۹
راجه گردهر بهادر (يا) راجه
گردهر بهادر ؛ شف - گردهر
بهادر) ۷۴۸ - ۷۷۱ -
.. .. ۸۷۹
راجه مان .. ۲۴۷
راجه مان سنگهه کچهـــواهه
(شف. مان سنگهه) ۵۵ -
۱۴۹ - ۱۵۰ - ۲۹۵ - ۳۲۵ -
.. .. ۳۷۶
راجي خان صوبه‌دار الله آباد
.. .. ۱۳۲
رام داس مخـــاطب به راجه
رگهناتهه داس ديوان مظفر
جنگ ۸۹۷ - ۹۰۰ -
.. .. ۹۰۱
رام ديو راجهٔ دکن مخاطب به
راى رايان ۹۱۱ - ۹۱۲ -
.. ۹۱۳ - ۹۱۴ - ۹۱۵
رام سنگهه هادا .. ۵۱۰
رانا ۵۵ - ۸۸ - ۳۸۷ -
۳۹۲ - ۳۹۸ - ۴۳۱ - ۶۱۹ -
.. .. ۸۱۲ - ۹۳۳
رانا أدي سنگهه زميندار ميوار
.. .. ۵۰
رانا امر سنگهه ۱۴۹ - ۱۲ -
.. .. ۴۲۹ - ۳۵۴
رانا پرتاب زميندار ميوار ۳۴۴
رانا پرتاب عرف کيکار (يا) کنکار
.. .. ۲۵۸
رانا سانکا (يا) سانگا ۱۴۵ -
.. .. ۲۶۵

رانا سیسودیه .. ۳۷۷
راو بالاجي ۸۶۸ - ۸۶۹
راو بهار سنگهه هادا ۶۲۴
راو دودا چندراوت ۵۰۱
راو رتن ۱۶۸ - ۴۵۳ - ۴۵۴ -
.. .. ۵۱۲
راو رتن هادا مخاطب به
سربلند رای ۱۶۴ -
۳۶۷ - ۳۶۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰ -
.. .. ۹۶۰
راو رنبها پسر انکد راو جهونت
.. .. ۸۰۶ - ۸۰۷
راو ستر سال ۵۳۵ - ۵۳۷ -
.. .. ۵۹۱
راو مردان .. ۲۷۳
رای بندرابن .. ۶۳۱
رامه درک .. ۱۲۴
رای سال درباري ۴۴۰
رای سنگهه ۱۰۴ - ۱۰۵ -
.. .. ۱۹۷
رای مانسنگهه دیوهره ۲۱۵
رای مکند .. ۵۱۰
رتن پسر کلان مهیس داس
راتهور .. ۴۴۶
رتن راتهور .. ۴۹۵
رتن سنگهه چندراوت مخاطب
به اسلام خان زمیندار رامپوره
.. .. ۷۳۱
رحمان داد خان خویشگي
.. .. ۷۷۸ - ۷۷۹
رحمت خان .. ۷۸۷
رحمت خان (شف - امیرالامرا
حسین علي خان ۱۰۸ -
.. .. ۱۵۹
رحیم الله خان بهادر تیولدار پرگنه
میونا مضاف برار مخاطب
به مظفر الدوله متهور جنگ
پسر محمد غیاث خان
بهادر .. .. ۷۷۰ -
.. .. ۷۷۱

رحیم داد پسر متهور خان بهادر
جماعه دار .. ۲۹۷
رحمت خان خویشگی
.. .. ۷۹۱
رزق الله .. ۳۸۲
رستم ۳۸۳ - ۵۱۰ - ۹۰۵
رستم برادر زادهٔ فتح جنگ
خان .. ۲۵
رستم خان .. ۴۴۶
رستم خان بیجاپوری ۵۹۱
رستم خان دکنی ۹۴ - ۹۹ -
.. ۱۰۱ - ۸۲۰ - ۸۴۱
رستم خان صاحب صوبهٔ اندخود
.. .. ۸۳
رستم خان فیروز جنگ ۹۵
رستم راو عمزادهٔ مادنا ۶۲۹ -
.. .. ۶۳۰
رستم علی خان برادر شجاعت
خان گجراتی ۸۰۴
رستم علی خان حاکم بندر
سورت پسر محمد کاظم

رستم میرزا ۲۹۷ - ۲۹۸ -
.. .. ۲۹۹
رستم میرزا ۲۹۷ - ۲۹۸ -
.. .. ۲۹۹
رسول برادر زادهٔ فتح جنگ
خان .. ۲۵
رسول مختار .. ۴۰۹
رشید خان .. ۵۵۴
رشید خان انصاری شاهجهانی
برادر هادی داد خان
۱۴۰ - ۹۴۱ - ۹۴۲ - ۹۴۳
رشید خان برادر افراسیاب خان
میرزا جمیری ۷۵۲
رضوی خان .. ۱۲۲
رعد انداز خان ۵۹۸
رعد انداز خان میرآتش ۹۳۶
رفیع الدرجات بن رفیع الشان
بن شاه عالم بادشاه (شفب
سلطان رفیع الدرجات)

۱۳۶ - ۷۴۷ - ۸۰۳ - ۸۷۶ -
.. .. ۸۷۷
رفيع الشان بن شاه عالم بادشاه
.. ۱۳۶ - ۱۳۸ - ۷۴۹
رافع الدوله ملقب به شاه جهان
ثاني بن رفيع الشان بن
شاه عالم بادشاه (شف -
شاه جهان ثاني) ۱۳۶ -
.. .. ۷۴۷
رفيع خان وافل برادرزاده وزير
خان محمد طاهر خراساني
.. .. ۹۴۰
ركن الدوله ديوان سركار مير
نظام علي اسد جنگ ۸۷۴
ركن الدوله ناظم اورنگ آباد
.. ۸۹۸ - ۹۰۱ - ۹۰۲
ركهي .. ۴۰۱
رگهناتهه راو برادر اعياني
بالاجي راو ۸۶۶ - ۸۷۰ -
۸۷۱ - ۸۷۲ - ۸۷۳ - ۸۹۲ -
۹۱۹ - ۹۲۱ - ۹۲۲ - ۹۲۳ -
۹۲۴ - ۹۲۵ - ۹۲۶ - ۹۲۷
رگهناتهه متصدي مهمات
ديواني .. ۵۲۸
رگهوجي بهوسله (يا) رگهو
بهونسله ۸۶۹ - ۸۷۳ -
.. .. ۹۰۵
رنبهامرهٹه .. ۸۴۰
روح الله برادر زاده مكرمت خان
.. .. ۴۷۰
روح الله بيگ خان (يا) روح الله
نيكنام خان ۹۴۸ -
.. .. ۹۴۹
روح الله خان ۳۸ - ۶۲۴ -
۶۲۹ - ۶۳۲ - ۶۸۹ - ۹۵۰
روح الله خان ثاني ۴۱ -
.. .. ۶۹۳
روح الله مير بخشي ۶۶۱ -
.. .. ۶۶۷ - ۸۰۲
روز بهانوان (ايرته) ۹۷۱

روشانیان (قوم) .. ۷۰
روشن اختر - نام محمد شاہ
بادشاہ بن جہانشاہ بن شاہ
عالم بادشاہ (شف - محمد
شاہ بادشاہ) ۱۳۶ - ۱۳۷
رومیان (قوم) .. ۸۷
رومي خان میر آتش شاہي
.. .. ۴۳۹
رندولہ خان (یا) زندولہ خان
بیجاپوري .. ۴۰۰ -
۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۱۹ - ۴۲۰ -
.. .. ۹۶۱ - ۹۶۵
روہیلہ (قوم) .. ۲۲
زابلي ہزارہ (قوم) ۹۵
زال ۳۸۳
زاہد خان کوکہ .. ۴۸
زبردست خان والا شاہي
اعلی حضرت ۱۶۸
زربخش جنوہہ زمیندار پرگنۂ
کرجہاک بند .. ۱۵
زکریا خان .. ۲۲ - ۲۳
زمان شاہ عباس (یا) زمان
بن العباس .. ۴۰۹
زمانہ بیگ مہابت خان ۳۸۷ -
.. .. ۳۸۸
زمانیہ دختر فرخ سیر بادشاہ
و زوجۂ فردوس آرامگاہ
.. .. ۸۸۹
زوالي پسر مخلص خان ۴۳۰
زین الدین علي خان پسر ملا
یحیی ۵۶۵ - ۵۶۶
زین الدین کنبو .. ۵۸
زینت النسا بیگم ہمشیر اعیاني
محمد اعظم شاہ ۶۶۹
زین خان (یا) زین الدین خان
کوکہ (یا) کوکلتاش ۳۰۰ -
۴۳۶ - ۴۹۰ - ۶۱۸ - ۹۶۹

• حرف سین •

سانباجي پسر سکھوجي بہوسلہ

.. .. ۸۷۳
سادات (قوم) ۱۸۴ - ۵۱۶ -
۷۲۴ - ۷۵۷ - ۷۵۸ - ۷۶۶ -
... .. ۷۸۳ - ۷۹۱
سادات اصفهان مشهور بسادات
شهرستان (طائفه) ۴۳
سادات بارهه (طائفه) ۱۳۱ -
۱۷۵ - ۵۴۴ - ۷۱۰ - ۷۱۲ -
۷۱۳ - ۷۱۵ - ۸۴۱ - ۸۶۴ -
.. .. ۸۷۷
سادات بني مختار (گروه)
.. .. ۴۰۹
سادات ترمذ (گروه) ۱۸۶
سادات حسيني هردي (گروه)
.. .. ۷۴ - ۴۹۲
سادات خان .. ۸۴۳
سادات خليفه (گروه) ۱۰۹
سادات خو (قوم) .. ۴۰
سادات رضويه (طائفه) ۲۸۵
سادات صفوي قزوين (طائفه)
.. .. ۸۱۲
سادات صفاهان (گروه) ۱۰۹
سادات مازندران (طائفه) ۷۹۲
سادات مرعشيه (طائفه) ۱۰۹
سادات مشهد مقدس (گروه)
.. .. ۴۴۱
سام ۴۱۷
سام ميرزا برادر شاه طهماسپ
صفوي .. ۱۸۰
سامعه بيگم ۲۴۳ - ۲۴۴
ساهو بهونسله (شف - راجه
ساهو بهونسله) ۸۵ -
۱۵۴ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۲ -
۴۰۴ - ۴۱۹ - ۴۲۰ - ۴۵۴ -
۴۵۵ - ۵۷۰ - ۸۰۶ - ۹۳۲ -
.. .. ۹۹۱
سبحان قلي خان والي بلخ
.. .. ۵۱۸
سپهر شكوه .. ۵۲۳
سپه سالار خانخانان ۹۰۶

ست بامي (طائفه) ٥٩٨
سترسال (يا) چترسال ٣٢٢
سترسال بنديله ٧٧١ - ٧٧٢
سترسال پسر ريمل (يا) ايمل
زميندار ولايت جام ، ١٠٤
سدا سيو .. ٩٠٦
سداسيو راو بهار ٨٦٦
سربديو سيسوديه ٦٠٠
سربراه خان چيله جلال نام
.. .. ١٧٣
سربلند خان ٢٨ - ٧٣١ -
.. .. ٧٥٩ - ٩٤٧
سربلند خان ميربخشي ٣٦٣ -
.. .. ٩٣٦ - ٩٤٨
سردار خان .. ٦٠٨
سردار خان كوتوال ٧٣٠
سركي (يا) سركي راجه (لقب
راجهٔ آشام) ٥٥١
سرهشت افغان .. ٩٧١
سرهمت خان .. ٢٥٣
سري رام ... ٢٧٩
سزاوار خان .. ١٦٨
سزاوار خان مشهدي ٥٥٧
سعادت الله خان فوجدار ناكرتك
.. .. ٧٣٧
سعادت الله خان نايته ٥٦٦
سعادت خان ٦٨٣ - ٦٨٤
سعادت خان قلعه دار كالنه و
تربنگ .. ٩٤١
سعادت خان نبيرهٔ زين خان
كوكلتاش .. ٩٦٨
سعد الله خان ٩٤ - ٩٥ -
١٧١ - ٣٤٦ - ٤٧٢ - ٥٠٩ -
.. ٥٢٩ - ٥٩٧ - ٧٢٦
سعد الله خان روهيله پسر علي
محمد خان روهله ٧٧٢ -
.. .. ٧٧٣ - ٨٩٢
سعد الله خان وزير اعظم صاحب
قران ثاني شاهجهان بادشاه
و جد مادري نظام الملك

آصف جاه .. ۳۸۷
سعید خان ۱۴۶ - ۲۴۱ -
.. ۳۴۶ - ۵۷۱ - ۵۹۰
سعید خان چغته ۱۹۵ -
.. .. ۳۲۴ - ۳۲۵
سعید خان ظفر جنگ ۹۴ -
.. .. ۵۹۴
سعید محمد خان نائب اوڈیسه
پسر حاجی محمد و
برادرزادهٔ علی وردی خان
.. .. ۷۵۵
سکندر .. ۱۹۲
سکندر بیگ .. ۸۷
سکندر بیگ منشی ۲۸۶
سکندر (خاتم طبقهٔ عادل شاهیه)
.. .. ۹۱۶
سکندر خان اوزبک ۲۲۷ - ۲۲۹
سکندر خان سور والی هند ۱۰ -
.. .. ۵۰ - ۱۸۷
سکندر درّانی (یا) سومانی
.. .. ۲۷۸
سکندر دیو .. ۹۱۲
سکندر رومی .. ۲۶۴
سکندر عادل شاه ۹۶۳
سکندر والی بیجاپور ۶۲۹
سکهان (یا) سکهه (قوم)
۱۲۷ - ۱۲۸ - ۶۶۳ - ۷۵۷ -
.. .. ۸۰۸ - ۸۲۸
سکینه بانو بیگم همشیرهٔ میرزا
محمد حکیم ۲۱۷ - ۸۱۵
سلاطین چغتا ۶۹ - ۲۰۴
سلاطین چغتا و اوزبک ۲۶۴
سلاطین دهلی .. ۳۰۵
سلاطین والا دودمان طیموریه
.. .. ۱۶۹
سلطان آدم ۱۴۴ - ۱۴۵ -
۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۲۱۱
سلطان ابراهیم پسر سلطان
رفیع الشان ۱۴۸ - ۷۴۹ -
.. .. ۷۷۱

سلطان ابو سعید خان کاشغری
.. ۴۸ - ۴۹ - ۶۱
سلطان ابو سعید گورگان ۲۶۴
سلطان احمد ۲۸۱ - ۷۷۹
سلطان احمد خان المشتهر به
والا بچه خان .. ۶۱
سلطان احمد خلف زئی ۱۲۶
سلطان احمد شاه بہمنی دکن
.. .. ۳۳۶ - ۳۳۷
سلطان المشایخ .. ۳۲۴
سلطان اورنگ زیب بہادر
(شف - محمد اورنگ
زیب عالمگیر شاه) ۲۲ -
۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۲ - ۳۳ -
۳۴ - ۴۷ - ۸۸ - ۹۴ - ۹۶ -
۹۸ - ۱۱۵ - ۱۱۸ - ۱۲۱ -
۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۳۱ - ۱۴۰ -
۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۷۲ - ۳۶۲ -
۴۵۳ - ۴۵۵ - ۵۰۶ - ۵۰۹ -
۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۵ - ۵۱۷ -
۵۱۹ - ۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۲۴ -
۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۲۹ - ۵۳۱ -
۵۳۲ - ۵۳۶ - ۵۵۶ - ۵۵۸ -
۵۶۶ - ۵۶۷ - ۵۷۰ - ۵۷۲ -
۵۷۳ - ۵۷۵ - ۵۸۱ - ۵۸۴ -
۵۸۵ - ۵۸۸ - ۵۹۰ - ۵۹۴ -
۵۹۷ - ۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۵ -
۶۰۶ - ۶۱۰ - ۶۱۳ - ۶۱۴ -
۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۲۳ - ۶۲۴ -
۶۲۶ - ۶۳۶ - ۶۳۷ - ۶۳۹ -
۶۴۳ - ۶۴۴ - ۶۵۰ - ۶۵۱ -
۶۵۳ - ۶۵۴ - ۶۵۷ - ۶۶۰ -
۶۶۲ - ۶۶۶ - ۶۶۸ - ۶۶۹ -
۶۷۰ - ۶۷۴ - ۶۷۸ - ۶۸۲ -
۶۸۳ - ۶۸۶ - ۶۸۷ - ۶۸۹ -
۶۹۱ - ۶۹۲ - ۶۹۳ - ۶۹۵ -
۶۹۸ - ۷۰۲ - ۷۰۹ - ۷۱۱ -
۷۱۳ - ۷۱۵ - ۷۱۸ - ۷۳۷ -
۷۵۱ - ۷۵۶ - ۷۵۹ - ۷۶۵ -
۷۶۶ - ۷۷۷ - ۷۷۹ - ۷۸۰ :

۷۹۴ - ۸۰۱ - ۸۰۶ - ۸۲۰ -
۸۲۶ - ۸۲۷ - ۸۳۰ - ۸۳۱ -
۸۳۵ - ۸۳۸ - ۸۳۹ - ۸۴۲ -
۸۷۵ - ۹۴۲ - ۹۴۵ - ۹۴۶ -
۹۴۷ - ۹۴۸ - ۹۴۹ - ۹۵۱ -
.. .. ۹۶۷ - ۹۷۱
سلطان ادریس .. ۲۶۶
سلطان بایسنقر .. ۸۷
سلطان بهادر والی گجرات
.. .. ۲۰۰ - ۳۰۶
سلطان بیدار بخت ۶۵۸
سلطان بیگ .. ۶۶۷
سلطان پرویز ۱۲ - ۱۹ -
۱۶۵ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۱ -
۴۲۸ - ۴۳۸ - ۵۶۸ - ۹۳۳
سلطان حسین .. ۳۰۷
سلطان حسین میرزا ۲۹۶ -
.. ۲۹۷ - ۲۹۹ - ۳۱۱
سلطان حسین میرزای بایقرا
(یا) بایقرا ۶۹ - ۱۹۲

سلطان حمزه میرزا ۴۲۷
سلطان حیدر میرزا پسر شاه
طهماسب صفوی ۴۱۴
سلطان خرم ۷۸ - ۳۵۴
سلطان خسرو ۸ - ۷۶ - ۳۲۸ -
.. .. ۳۵۹
سلطان دارا شکوه (شف -
محمد دارا شکوه ۱۷ -
۲۷ - ۲۸ - ۹۷ - ۹۸ - ۱۰۱ -
۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۵۳ - ۱۵۴ -
۱۵۵ - ۱۵۷ - ۱۷۰ - ۲۷۴ -
۴۸۸ - ۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۴ -
۵۰۳ - ۵۰۴ - ۵۰۹ - ۵۱۰ -
۵۱۱ - ۵۱۹ - ۵۲۳ - ۵۲۴ -
۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۵۸ - ۵۶۰ -
۵۶۱ - ۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۷۲ -
۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۸۱ - ۵۸۴ -
۵۸۵ - ۵۹۷ - ۵۹۹ - ۶۰۰ -
۶۰۱ - ۶۲۲ - ۸۲۴ - ۸۲۶ -
۸۲۷ - ۸۳۱ - ۹۳۸ - ۹۴۴ -

.. .. ۹۶۹
سلطان رفیع الدرجات (شف -
رفیع الدرجات) ۱۳۹ -
۷۴۷ - ۸۰۳ - ۸۷۶ - ۸۷۷
سلطان رفیع الدوله (شف -
رفیع الدوله) ۱۳۶ -
.. .. ۷۴۷
سلطان رفیع الشان (شف -
رفیع الشان) ۱۳۶ -
.. .. ۱۳۸ - ۷۴۹
سلطان زین الدین کشمیری
ملک کدنامی ۱۴۴
سلطان سارنگ ۱۴۴ - ۱۴۵ -
.. .. ۱۴۷
سلطان سعید خان ۲۶۶
سلطان سلیمان شکوه ۹۹ -
۱۵۵ - ۱۵۷ - ۵۱۳ - ۵۷۴ -
.. .. ۵۷۵
سلطان شجاع ۴۵۴ - ۴۵۵ -
۵۷۰ - ۵۷۱ - ۵۷۴ - ۵۷۵
سلطان شمس الدین ۴۷۴
سلطان شهریار ۱۵ - ۱۹ -
.. .. ۳۹۵
سلطان عبد الله قطب شاه والی
حیدرآباد و گولکنده ۵۱۷
۵۳۰ - ۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۳ -
.. ۵۳۴ - ۵۸۸ - ۹۲۱
سلطان عظیم الشان ۷۴۶ - ۸۰۲
سلطان علاء الدین ۴۷۴
سلطان علاء الدین برادرزاده و
داماد جلال الدین خلجي
والی دهلي ۹۱۱ - ۹۱۳
سلطان علاء الدین مشهور به
همایون شاه ظالم ۳۲۸
سلطان غیاث الدین بلبن
.. .. ۴۷۴
سلطان فیروز .. ۴۷۵
سلطان فیروز خلجي ۴۶۵
سلطان فیروز شاه .. ۳۰۵
سلطان قطب الدین ۲۸۱ -

.. .. ۴۷۴
سلطان محمد ۲۶۴ - ۳۶۳ -
.. .. ۶۱۳
سلطان محمد اعظم شاه (شف
محمد اعظم شاه) ۳۱ -
۳۲ - ۳۸ - ۱۱۳ - ۱۱۷ -
۱۱۸ - ۱۲۸ - ۱۳۱ - ۱۷۲ -
۱۷۵ - ۱۷۶ - ۴۶۳ - ۶۲۸ -
۶۳۳ - ۶۲۷ - ۶۳۸ - ۶۳۹
۶۵۱ - ۶۷۱ - ۶۹۲ - ۷۰۷ -
۷۱۸ - ۷۵۶ - ۷۶۶ - ۷۷۹ -
۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۹۳ - ۸۲۲ -
.. .. ۹۲۹ - ۹۴۵
سلطان محمد اکبر (شف -
جلال الدین محمد اکبر
بادشاه) ۱ - ۲ -
۸ - ۱۷ - ۴۹ - ۵۱ - ۵۲ -
۵۳ - ۵۵ - ۵۷ - ۵۹ - ۹۲ -
۷۱ - ۷۲ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۸ -
۹۰ - ۱۴۶ - ۱۸۱ - ۱۸۲ -
۱۸۳ - ۱۸۵ - ۱۸۷ - ۱۸۸ -
۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ -
۱۹۸ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۳ -
۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۷ - ۲۰۸ -
۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۵ - ۲۱۷ -
۲۱۸ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳ -
۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۳۱ - ۲۳۴ -
۲۳۵ - ۲۳۷ - ۲۴۱ - ۲۴۳ -
۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۹ -
۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۴ - ۲۵۵ -
۲۵۶ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱ -
۲۶۳ - ۲۷۱ - ۲۷۳ - ۲۷۴ -
۲۷۶ - ۲۸۰ - ۲۸۳ - ۲۸۵ -
۲۸۶ - ۲۸۸ - ۲۹۱ - ۲۹۲ -
۲۹۳ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱ -
۳۰۹ - ۳۱۴ ۳۱۷ - ۳۱۹ -
۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۳ - ۳۲۵ -
۳۲۷ - ۳۳۰ - ۳۳۲ - ۳۳۳ -
۳۴۴ - ۳۴۶ - ۳۴۸ - ۳۴۹ -
۳۵۰ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۷ -

۲۵۸ - ۳۶۳ - ۳۶۵ - ۳۷۶ -
۳۷۹ - ۴۰۰ - ۴۵۷ - ۴۵۸ -
۴۵۹ - ۴۶۰ - ۴۶۵ - ۴۷۹ -
۴۸۸ - ۴۹۷ - ۶۱۸ - ۶۴۷ -
۶۵۸ - ۷۵۶ - ۸۰۹ - ۸۱۱ -
۸۱۴ - ۸۱۵ - ۹۰۶ - ۹۱۸ -
۹۲۸ - ۹۲۹ - ۹۳۲ - ۹۵۲ -
.. ۹۵۳ - ۹۵۵ - ۹۵۸
سلطان محمد اورنگ زیب
بهادر (شف - خلدمکان)
۲۳ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۲ -
۳۳ - ۳۴ - ۴۷ ۸۸ - ۹۴ -
۹۶ - ۹۸ - ۱۱۵ - ۱۱۸ -
۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۳۱ -
۱۴۰ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۷۲ -
۳۶۴ - ۴۵۳ - ۴۵۵ - ۴۹۳ -
۴۹۴ - ۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۱ -
۵۰۲ - ۵۰۴ - ۵۰۶ - ۵۰۹ -
۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۵ - ۵۱۷ -
۵۱۹ ۵۲۱ - ۵۲۴ - ۵۲۶ -
۵۲۷ - ۵۲۹ - ۵۳۱ - ۵۳۲ -
۵۳۶ - ۵۵۶ - ۵۵۸ - ۵۶۶ -
۵۶۷ - ۵۷۰ - ۵۷۲ - ۵۷۳ -
۵۷۵ - ۵۸۱ - ۵۸۴ - ۵۸۵ -
۵۸۸ - ۵۹۰ - ۵۹۴ - ۵۹۷ -
۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۵ - ۶۰۶ -
۶۱۰ - ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۲۰ -
۶۲۱ - ۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۶ -
۶۲۶ - ۶۳۷ - ۶۳۹ - ۶۴۳ -
۶۴۴ - ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۳ -
۶۵۴ - ۶۵۷ - ۶۶۰ - ۶۶۲ -
۶۶۶ - ۶۶۸ - ۶۶۹ - ۶۷۰ -
۶۷۴ - ۶۷۸ - ۶۸۲ - ۶۸۳ -
۶۸۶ - ۶۸۷ - ۶۸۹ - ۶۹۱ -
۶۹۲ - ۶۹۳ - ۶۹۵ - ۶۹۸ -
۷۰۴ - ۷۰۹ - ۷۱۱ - ۷۱۳ -
۷۱۵ - ۷۱۸ - ۷۴۷ - ۷۵۱ -
۷۵۶ - ۷۵۹ - ۷۶۵ - ۷۶۶ -
۷۷۷ - ۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۹۴ -
۸۰۱ - ۸۰۶ ۸۲۰ - ۸۲۶ -

۸۲۷ - ۸۳۰ - ۸۳۱ - ۸۳۵ -
۸۳۸ - ۸۳۹ - ۸۴۲ - ۸۷۵ -
۸۷۹ - ۸۸۱ - ۸۹۳ - ۹۱۶ -
۹۳۷ - ۹۴۱ - ۹۴۲ - ۹۴۵ -
۹۴۶ - ۹۴۷ - ۹۴۸ - ۹۴۹ -
.. ۹۵۱ - ۹۶۱ - ۹۷۱
سلطان محمد بن تغلق شاه
.. ۴۷۵ - ۵۴۹ - ۹۱۵
سلطان محمد تغلق ۳۰۵
سلطان محمد خدا بنده دارای
ایران والد شاهزاده عباس
میرزا ۲۹۷ - ۴۲۳ -
۴۲۴ - ۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۳۴
سلطان محمد خلف شاهزاده
محمد اورنگ زیب ۶۲۱
سلطان محمد قطب شاه
برادرزادهٔ محمد قلي قطب
شاه .. ۴۱۴
سلطان محمد میرزا ۲۹۴
سلطان محمد معظم (شاه -
شاهزاده محمد معظم) ۳۵ -
۱۵۹ - ۵۶۸ - ۵۸۱ - ۶۰۲ -
۶۰۳ - ۶۱۵ - ۶۶۸ - ۶۸۳ -
۷۰۸ - ۷۱۷ - ۷۷۹ - ۹۳۸
سلطان محمود ۲۴۰ - ۲۴۱
۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۹ - ۲۵۰ -
.. ۳۰۴ - ۳۲۶ - ۳۴۷
سلطان محمود بیگره ۲۸۱
سلطان محمود کوکلتاش
.. .. ۲۴۵ - ۳۰۸
سلطان محمود گجراتي ۶۹ -
.. ۱۹۳ - ۳۰۶ -
سلطان محمود لنگاه ۳۰۷
سلطان مراد ۱۰ - ۱۱ - ۸۱۲
سلطان مراد بخش ۴۵۵ -
.. .. ۵۷۱
سلطان مظفر گجراتي ۵۷ -
.. ۵۸ - ۷۰ - ۳۴۷
سلطان معز الدین ۹۵۰
سلطان معظم ۵۲۷ - ۸۳۱

سلطان رهس كرا .. ٢٧٢
سليمان .. ٩٢٧
سليمان بيگ فدائي خان بخشي
لشكر شاهزاده شاه جهان
.. .. ٤٣١
سليمان خان .. ٤٢٤
سليمان خان كراني ٢٧٨
سليمان شكوه ٩٩ - ١٥٥ - ١٥٧
سليمان منگاي .. ٢٠٩
سليم شاه ٥٤ - ١٤٥ - ١٤٦ -
٢٥٢ - ٢٥٤ - ٢٥٥ - ٢٧٨
سموكر .. ٩٢٢
سنبها بهونسله (يا) سنبهاجي
بهونسله پسر سيواجي
بهونسله (شف - راجه سنبها)
٣٢ - ٤١٠ - ٥٧٧ - ٦٢٩ -
.. .. ٦٥٤ - ٧٥٩
سنتا سردار مرهته ١٢٤ -
.. .. ٩٥٠
سنجر ميرزا برادر خرد رستم
ميرزا ٢٩٧ - ٤٣٤ -
.. .. ٤٣٩ - ٤٤١
سنگرا ملهار (يا) سنگراجي
ملهار مرهته ٧٨٣ - ٨٤١
سنكل بيگ ترخان ٣٠٢
سنبان قزوين (طائفه) ٨١٣
سوجمل و جيتارن (يا) چيتارن
(گروه) .. ٥٩٨
سورج مل (يا) سورجمل جات
٨٦٦ - ٨٨٦ - ٨٨٧ - ٨٨٩ -
.. .. ٨٩١ - ٨٩٤
سومره (طايفه) ٣٠٥
سوم سنگهه برادر پيربا نايك
.. .. ٩٤٨
سهراب تركمان .. ١٩٧
سيادت خان .. ١٧٠
سيتا زن راجة رامچند ٧٣ -
.. .. ٣٨٤
سيد احمد بخاري - ٣٢٢
سيد احمد خان - ٥٩٨

سید الطائفه شیخ جنید بغدادي
.. .. ۸۶۳
سید النسا بیگم دختر میرزا رستم
پسر مکرم خان ۵۸۶
سید امجد خان .. ۹۰۷
سید ارشاد محمد ۱۷۶
سید بهوا بخاري مخاطب
بدیندار خان ۴۵۱
سید جعفر پسر کلان میر سید
جلال .. ۴۵۱
سید جلال بخاري ۲۸۳
سید جلال الدین سپه سالار
.. .. ۸۹۰
سید جهانگیر مجتبی خان پسر
مرتضی خان سید مبارک
خان .. ۴۴۲ - ۴۳۵
سید حامد خان پسر مرتضی
خان سید شاه محمد ۵۹۸
سید حسن علي خان نام قطب
الملک سید عبد الله خان
وزیر اعظم محمد فرخ سیر
بادشاه ۱۳۰ - ۱۳۱ -
.. ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴
سید حسین علي خان امیرالامرا
برادر دومین قطب الملک
سید عبد الله خان ۱۳۰ -
۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۴ - ۱۳۵ -
.. .. ۱۳۶ - ۱۳۷
سید حشمت الله خان پسر
عبید الله خان متبنای
مکرم خان میر اسحق ۶۹۸
سید خان جهان بارهه ۱۵۳ -
۴۰۵ - ۵۶۹ - ۷۴۸ - ۹۳۲
سید دلاور علي خان ۱۳۷ -
۱۴۱ - ۷۱۴ - ۷۷۰ - ۸۳۵ -
.. .. ۸۴۰ - ۸۷۷
سید سلطان کربلائي ۶۱۹
سید شجاعت خان ۴۰۵
سید شمس الدین .. ۴۳۲
سید شیر علي مبارک خان

پسر سيد مراد علي مبارك
خان .. ۹۴۵
سيد صدر جهان صدرالصدور
پهانوي ۱۱۲ - ۱۳۲
سيد عالم بارهه ۵۴۴ - ۵۸۹
سيد عالم علي خان برادر زادهٔ
اميرالامرا سيد حسين علي
خان نايب دكن ۱۳۷ -
.. .. ۸۴۱ - ۸۷۷
سيد عبدالغفار نائب صوبه‌دار
آله آباد - از احفاد سيد
صدر جهان صدرالصدور
پهانوي .. ۱۳۲
سيد عبدالكريم شريف خان
.. .. ۶۰۷ - ۶۰۸
سيد عبدالله خان ۱۷۸ -
.. .. ۲۵۸
سيد عبدالله خان بارهه ۵۰۷ -
.. .. ۶۳۱
سيد عبدالله خان قطب الملك
بهادر يار وفادار ظفرجنگ
(خطاب سيد حسن علي
خان وزير اعظم محمد
فرخ سير بادشاه) ۱۳۴ -
۷۱۲ - ۷۶۶ - ۷۶۷ - ۸۰۲]
سيد عزت خان ۱۷۳
سيد عزت خان بارهه ۷۴۷ -
.. .. ۷۴۸
سيد عزت خان ميرآتش ۱۷۳
سيد علي اكبر آله آبادي قاضي
لاهور ۱۱۲ - ۱۱۴
سيد علي اكبر مجتبي خان
پسر سيد علي رضا ۹۴۵
سيد علي رضا پسر سيد جهانگير
مجتبي خان ۹۴۵
سيد علي گيلاني ۱۲۰
سيد علي مخاطب به رضوي
.. .. ۴۵۱
سيد فاضل مير محمد قاسم
نسابه .. ۴۱۱

سید فاضل همشیره زادهٔ قاضی خان .. ۷۴۵
سید علی اکبر آله آبادی قاضی لاهور .. ۱۲۳
سید قلی اوزبک .. ۵۴۴
سید مبارک ۹۵۴ - ۹۵۵
سید محامد خان .. ۷۴۴
سید محسن .. ۳۵۰
سید محمد .. ۲۷۸
سید محمد پسر کلان خان دوران ۴۵۴
سید محمد جونپوری ۲۵۴
سید محمد قنوجی ۹۱۰
سید محمد گیسودراز ۳۳۷
سید محمد همشیره زادهٔ محمد امین خان ۶۱۹
سید محمود پسر مرتضی خان
سید مبارک خان ۷۴۴
سید محمود مبارک خان ۷۴۵
سید مراد علی مبارک خان
پسر سید محمود مبارک

سید مرتضی امیر الامرا ۸۶ - ۲۹۱
سید مرتضی خان ۵۸۴ - ۵۹۸
سید مظفر .. ۹۲۸
سید مظفر خان .. ۴۵۳
سید میرک خان ۶۶۶
سید میرک شاه ولد میر جمال الدین محدث ۹۰
سید نجم الدین علی خان .. .. ۱۳۸ - ۱۳۹
سید نظام مرتضی خان ۴۵۱
سید نعیم الدین مشهور به نعمت الله ثانی ۳۳۹
سید نقی الدین محمد کرمانی ۲۲۴
سید نور الدین شاه نعمت الله ولی .. ۳۳۵
سید ولی همشیره زادهٔ میر

احمد خان ۷۶۳
سيد هدايت الله قادري ۵۱۹
سيده بيگم زوجهٔ آصف جاه
فتح جنگ ۶۲۵
سيده صبيهٔ حيدر علي خان
از نبـاير شاه ميرزاى
حيدرآبادي ۷۹۲
سيد يوسف خان رضوي ۴۴۱
سيدي مرجان قلعه‌دار ۴۰۵
سيدي مسعود .. ۲۵
سيف‌الدين صفوي خلف ميرزا
صف شكن كاميـاب خان
.. .. ۴۷۹
سيف الله پسر قليچ خان ۳۴۳
سيف الله خان ۶۵۰
سيف خان .. ۶۴۷
سيف خان صوبه‌دار گجرات
.. .. ۴۵۱
سيوا بهونسله ۱۰۲ - ۱۰۵
۵۶۲ - ۵۶۳ ۵۷۵ ۵۷۷ -
۵۷۸ - ۵۹۳ - ۵۹۴ - ۶۰۲ -
.. .. ۶۲۲ - ۸۶۳
سيو رام كور برادرزادهٔ راجه
بتهل داس (يا) بيتهل
داس .. ۴۲۳

* حرف شين *

شادي اوزبك .. ۸۴
شادي خان ۸۴ - ۷۷۳
شافعي (مذهب) ۴۱۸
شاكر خان .. ۱۷۸
شاملو (قوم) ۴۲۵ - ۴۲۸
شاه ابو المعـالي ترمذي
(متخلص به شهيدي) ۱ -
۱۸۱ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱ -
۲۱۲ - ۲۷۰ - ۴۵۶ - ۴۵۷
شاه اسمعيل ثاني فرمانرواے
ايران ۲۶۲ - ۲۷۵ -
.. ۲۹۶ - ۴۱۳ - ۴۳۴
شاه اسمعيل صفوي داراى ايران

.. ۸۵ - ۲۸۱ - ۳۳۸
شاه اسمعیل ماهي ۱۱۷
شاه بداغ خان .. ۲۲۹
شاه بدرالدين .. ۲۹
شاه برهان‌الدين غريب (قدس سره) ۸۴۵ - ۸۴۸ - ۸۵۶ -
.. ۸۸۱ - ۸۹۲ - ۹۰۵
شاه بنده نواز (قدس سره)
.. .. ۷۶۸
شاه بیگ (یا) شاهي بیگ
.. .. ۲۳۲
شاه بیگ خان ۴۳۶ - ۵۰۲
شاه بیگ خان ارغــون حاکم
بنگش ۲۶۵ - ۲۹۹ -
.. .. ۳۰۰ - ۳۰۶
شاه بیگ خان صوبه دار تلتهه
.. .. ۳۷۱ - ۴۸۷
شاهجهان بادشاه ملقب به
فردوس آشیاني و اعلی
حضرت و صاحب قران ثاني

(شف فردوس آشياني)
۸ - ۱۰ - ۱۶ - ۱۹ - ۲۰ -
۲۱ - ۲۴ - ۲۶ - ۸۵ - ۱۱۵
۱۲۱ - ۱۳۴ - ۱۶۸ - ۱۷۱ -
۲۹۶ - ۳۰۲ - ۳۲۱ - ۳۲۲ -
۳۶۴ - ۳۶۶ - ۳۶۸ - ۳۷۵ -
۳۷۸ - ۳۷۹ - ۳۸۳ - ۳۸۴ -
۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۸۹ - ۳۹۹ -
۴۱۹ - ۴۲۱ - ۴۲۹ - ۴۳۳ -
۴۳۸ - ۴۴۲ - ۴۴۵ - ۴۵۲ -
۴۵۳ - ۴۶۹ - ۴۷۲ - ۴۸۱ -
۴۸۲ - ۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۸۶ -
۴۹۰ - ۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۷ -
۵۱۲ - ۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۱۸ -
۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۳ - ۵۲۵ -
۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۲۹ - ۵۳۶ -
۵۳۷ - ۵۴۴ - ۵۵۵ - ۵۵۷ -
۵۵۸ - ۵۷۹ - ۵۸۱ - ۵۸۳ -
۵۸۴ - ۵۸۷ - ۵۹۲ - ۵۹۷ -
۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۳ -

٦٠٦ - ٦١٤ - ٦٢٠ - ٦٢٥ -
٦٢٩ - ٦٣٦ - ٦٦٣ - ٦٦٤ -
٧١٧ - ٨١٨ - ٨٢١ - ٨٢٤ -
٨٢٧ - ٨٣٠ - ٨٣٧ - ٨٧٥ -
٨٩٦ - ٩٢٣ - ٩٣٤ - ٩٤١ -
٩٥٨ - ٩٦٠ - ٩٦٣ - ٩٦٤ -
.. .. ٩٦٩
شاهجهان پسر محي السنه
بن کام بخش بن خلدمکان
.. .. ٨٩٣
شاه جهان ثاني - لقب رفيع
الدوله بن رفيع الشان بن
شاه عالم بادشاه (شف -
رفيع الدوله) .. ١٣٦
شاه جهانگير .. ٤٣١
شاه حبيب الله ٣٣٧ - ٣٣٨
شاه خليل الله ٣٣٦ - ٣٣٧
شاه دانه .. ٨١١
شاه دراني ٨٣٤ - ٨٦٥ -
٨٦٦ - ٨٩٠ - ٨٩١ - ٨٩٢ -
٨٩٣ - ٨٩٤ - ٩١٩ - ٩٢١ -
شاه دوله (درويش صاحب
تصرف) .. ٧٢٩
شاه راجوي فتار (؟) قتال ٩
شاهرخ ميرزا پسر رستم ميرزا
٦٥ - ٣٠٩ - ٣٣٠ - ٣٣١ -
.. .. ٤١٠ - ٤٢٦
شاهزاده اعزالدين ٧٨١
شاهزاده اورنگ زيب ٤٤٥ -
٤٤٦ - ٤٤٧ - ٥٩٢ - ٨٣٧ -
.. .. ٨٧٥
شاهزاده بيدار بخت خلف
محمد اعظم شاه ٤٢ -
٤٦ - ١٧٤ - ٦٦٢ - ٦٩٠ -
.. .. ٩٢٩
شاهزاده بيگم همشيرة نوازش خان
ميرزا عبد الكافي و زوجهٔ
صف شکن پسر ميرزا حسن
صفوي .. ٨٢٩
شاهزاده پرويز ١٤٠ - ٨١٨

شاهزاده جهاندار شاه ۶۹۴
شاهزاده دارا شکوه ۴۸۸ -
۴۹۱ - ۴۹۲ - ۵۷۲ - ۵۷۴ -
.. .. ۵۷۵
شاهزاده دانیال ۲۳۱ - ۳۲۰ -
۳۵۷ - ۳۵۸ - ۴۴۵ - ۴۴۶ -
.. ۴۶۰ - ۵۵۷ - ۹۰۶
شاهزاده سلطان پرویز ۱۸ -
۱۶۴ - ۲۸۰ - ۵۱۴ - ۸۱۸
شاهزاده سلطان خرم مخاطب
به شاهجهان ۳۰۱ - ۹۵۸
شاهزاده سلطان دانیال ۷۰ -
.. ۲۹۲ - ۳۳۴ - ۴۳۷
شاهزاده سلطان سلیم ۸ -
۵۷ - ۱۴۹ - ۱۶۲ - ۱۹۵ -
۲۴۴ - ۳۱۹ - ۳۲۵ - ۳۵۹ -
.. .. ۳۷۷ - ۳۸۶
شاهزاده سلطان محمد ۵۲۲ -
۵۲۳ - ۵۳۴ - ۵۵۹ - ۵۶۸ -
.. .. ۹۷۰ - ۹۷۱
شاهزاده سلطان مراد ۵۴ -
۱۶۴ - ۲۹۱ - ۳۲۰ - ۳۲۵ -
.. .. ۳۳۲ - ۳۵۶
شاهزاده شاهجهان (یا) شاهزاده
ولی عهد شاهجهان ۱۹ -
۱۶۴ - ۱۶۸ - ۳۶۶ - ۳۷۵
۳۸۳ - ۳۸۹ - ۴۲۹ - ۴۳۳ -
.. .. ۴۳۸ - ۴۸۲
شاهزاده شجاع (شف
بادشاهزاده محمد شجاع)
۸۵ - ۳۸۴ - ۴۰۴ - ۴۵۲ -
.. ۵۸۴ - ۹۷۰ - ۹۷۱
شاهزاده عالمگیر پادشاه ۶۳۶
شاهزاده عالی گوهر ۸۹۰
شاهزاده عظیم الشان ۱۲۸ -
.. .. ۶۹۴
شاهزاده علاء الدین ۲۳۷
شاهزاده محمد اعظم شاه (شف
سلطان محمد اعظم شاه)
۲۱ - ۳۲ - ۳۸ - ۱۱۴ - ۱۱۷ -

۱۱۸ - ۱۲۸ - ۱۳۱ - ۱۷۲ -
۱۷۵ - ۱۷۹ - ۳۶۳ - ۶۲۸ -
۶۳۳ - ۶۳۷ - ۶۳۸ - ۶۳۹ -
۶۵۱ - ۶۷۱ - ۶۹۳ - ۷۰۷ -
۷۱۸ - ۷۵۶ - ۷۶۶ - ۷۷۹ -
۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۹۳ - ۸۳۲ -
.. .. ۹۳۹ - ۹۴۵
شاهزاده محمد اکبر شاه ۱ -
۱۸۷ - ۲۰۳ - ۳۶۴ - ۶۴۷ -
.. .. ۷۵۶
شاهزاده محمد اورنگ زیب
بهادر ۹۴ - ۹۶ - ۳۶۲ -
۴۵۳ - ۴۵۵ - ۴۹۳ - ۴۹۴ -
۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۰۴ - ۵۰۹ -
۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۵ - ۵۱۷ -
۵۱۹ - ۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۳۱ -
۵۳۲ - ۵۳۶ - ۵۵۶ - ۵۸۱ -
۵۸۸ - ۵۹۰ - ۶۲۱ - ۸۲۰ -
.. .. ۸۲۷
شاهزاده محمد بیدار بخت
پسر محمد اعظم شاه ۹۵۶
.. .. ۹۴۹
شاهزاده محمد داراشکوه (شف
داراشکوه) ۱۷ - ۲۷ - ۲۸
۹۷ - ۹۸ - ۱۰۱ - ۱۰۳ -
۱۰۴ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ -
۱۵۷ - ۱۷۰ - ۲۷۴ - ۴۸۸ -
۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۴ - ۵۰۳ -
۵۰۴ - ۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ -
۵۱۹ - ۵۲۳ - ۵۲۹ - ۵۳۶ -
۵۳۷ - ۵۵۸ - ۵۶۰ - ۵۶۱ -
۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۷۲ - ۵۷۴ -
۵۷۵ - ۵۸۱ - ۵۸۴ - ۵۸۵ -
۵۹۷ - ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱ -
۶۲۲ - ۸۲۴ - ۸۲۹ - ۸۲۷ -
۸۳۱ - ۹۳۷ - ۹۴۴ - ۹۶۹
شاهزاده محمد سلطان ۴۹۴ -
۵۰۴ - ۵۳۹ - ۵۴۰ - ۵۴۱ -
.. .. ۶۴۲ - ۹۴۳
شاهزاده محمد شجاع ناظم

بنگاله (شف پادشاهزاده
محمد شجاع) ۲۱ - ۸۵ -
۳۸۴ - ۴۰۴ - ۴۳۹ - ۴۵۲ -
۴۷۸ - ۴۸۵ - ۵۳۲ - ۵۳۹ -
۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۲ - ۵۴۳ -
۵۴۴ - ۵۴۵ - ۵۵۸ - ۵۵۹ -
.. .. ۹۷۰ - ۹۷۱
شاهزاده محمد معز الدین
نخستین پور پادشاهزاده
محمد معظم شاه عالم بهادر
شاه) ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳ -
۱۳۴ - ۴۹۹ - ۵۸۶ - ۷۱۷ -
شاهزاده محمد معظم (شف -
پادشاهزاده محمد معظم)
۳۵ - ۱۵۹ - ۵۶۸ - ۵۸۱ -
۶۰۲ - ۶۰۳ - ۶۱۵ - ۶۶۸ -
۷۰۸ - ۷۱۷ - ۷۷۹ - ۹۲۸ -
شاهزاده مراد بخش ۹۴ -
۹۹ - ۱۰۳ - ۴۴۵ - ۵۰۱ -
.. ۵۱۶ - ۸۱۹ - ۹۶۸

شاهزاده میران حسین ۲۹۱
شاه سلطان حسین صفوی
۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳ - ۷۰۵
شاه سلیمان صفوی ۷۵۹ -
.. .. ۷۶۰
شاه شرف پانی‌پتی ۳۸۱
شاه صفی ۸۷ - ۱۶۹ -
.. .. ۵۷۱
شاه طهماسپ صفوی دارای
ایران ۱۰۹ - ۱۱۷ -
۲۶۲ - ۲۹۶ - ۳۲۹ - ۳۳۰ -
۳۵۸ - ۴۱۰ - ۴۱۴ - ۴۲۳ -
.. .. ۷۵۳ - ۸۱۳
شاه عالم بهادر (یا) شاه عالم
بادشاه ۱۲۲ - ۱۳۱ -
۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۷۵ -
۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۵۱ - ۶۵۷ -
۶۶۰ - ۶۶۲ - ۶۶۶ - ۷۷۶ -
۸۰۸ - ۸۳۹ - ۸۶۰ - ۸۶۶ -
.. ۸۶۷ - ۸۷۵ - ۸۷۶

شاه عالي گوهر ۹۲۲
شاه عباس ثاني والي ايران
۱۶۹ - ۳۴۱ - ۵۸۲ - ۶۰۳ -
.. .. ۷۰۲ - ۸۳۱
شاه عباس صفوي (يا) شاه
عباس ماضي صفوي ۸۷ -
۱۱۰ - ۲۸۷ - ۲۹۰ - ۳۲۷ -
۳۳۳ - ۳۴۶ - ۳۸۷ - ۴۱۳ -
۴۱۵ - ۴۱۸ - ۴۲۱ - ۴۸۶ -
۴۲۶ - ۴۲۷ - ۶۷۷ - ۸۲۹
شاه علي .. ۷
شاه عيسى جند الله ۱۴۱
شاه غازي خان پسر عم نقيب
خان مير غياث الدين علي
.. .. ۸۱۵
شاه قلي خان ۲۷۹ - ۳۶۷ -
.. .. ۳۶۸
شاه قلي صلابت خان چركس
.. .. ۳۹۱
شاه قلي سلطان ۲۹۶
شاه قلي خان كوكه ۳۶۶
شاه قلي خان محرم ۲۴۶
شاه لشكر محمد عارف ۱۴۲
شاه محب الله .. ۳۲۷
شاه محمد غوث گواليادي ۱۴۲
شاه محمود .. ۴۴۷
شاه مردان .. ۴۰۷
شاه منتجب الدين زر بخش ۹
شاه منصور ديوان ۶۹
شاه منصور شيرازي ۹۳۱
شاه ميرزا ۱۹۲ - ۱۹۳ -
.. .. ۱۹۵ - ۱۹۷
شاهم ساربان .. ۱۸۶
شاه نواز خان صفوي برادر ميرزا
حسن صفوي (يا) شاه نواز
خان ميرزا پهلوي ۳۷۴ -
۴۷۸ - ۵۲۲ - ۶۳۳ - ۸۳۳ -
.. .. ۹۵۸
شاه نور الله درويش ۱۴۲
شايسته خان امير الامرا ناظم

صوبهٔ اکبر آباد ۳۴ -
۳۵ - ۱۳۵ - ۴۵۳ - ۵۰۱ -
۵۶۸ - ۵۶۹ - ۶۰۲ - ۶۲۲ -
.. .. ۶۲۴ - ۹۳۸
شجاع (شاهزاده) ۲۴ - ۲۵ -
۱۱۶ - ۱۵۵ - ۲۹۵ - ۵۸۴ -
۵۸۵ - ۵۹۷ - ۶۰۱ - ۶۰۲ -
.. ۶۱۵ - ۶۲۶ - ۹۴۴
شجاع الدوله ۸۶۶ - ۸۹۳
شجاع الدوله بهادر دل
خان اورنگ آبادي ناظم
حیدرآباد .. ۹۲۷
شجاع الدوله خلف ابوالمنصور
خان صفدر جنگ ۷۷۵ -
.. .. ۷۷۹
شجاع الدوله ناظم اوڑیسه
.. .. ۸۹۱
شجاع الدوله (یا) شجاع الدین
محمد خان بهادر عرف
مرزا دکني داماد مؤتمن
الملک جعفر خان بهادر اسد
جنگ و پسر نورالدین
(از قوم افشار) ۷۵۳
شجاع الملک محمد شریف
پسر پنجمین برهان الملک
نواب آصف جاه ۹۰۳
شجاع بیگ مشهور به شاه بیگ
.. .. ۳۰۵
شجاعت جنگ از اولاد سید
محمد قنوجي ۹۱۰
شجاعت خان ۱۱۵ - ۹۵۳
شجاعت خان پسر محمد کاظم
جماعه دار .. ۷۶۷
شجاعت خان گجراتي ۸۰۳ -
.. .. ۸۰۴
شجاعت خان محمد بیگ
صوبه دار احمد آباد ۶۸۸ -
.. .. ۷۹۷
شجاعت خان محمد مقیم
.. .. ۹۰

شرزه خان میدوي * ۲۵ - ۲۶
شریفا .. ۳۸۴
شریف برادر فتح جنگ خان
.. .. ۲۵
شریف خان ۳۳ - ۴۳۶
شریف خان اتکه حاکم غزنین
.. .. ۴۳۶
شریفه بانو .. ۴۳۱
شکر نسا (یا) شکر النسا بیگم
.. .. ۳۳۲
شمس الدوله بهادر متهور جنگ
(یا تهور جنگ) ۱۷۸
شمس الدین خان ۶۴۳
شمس الدین خان برادر
قطب الدین خان خویشگي
.. .. ۱۰۳
شمس الدین خان پسر کلان نظر
بهادر خویشگي ۷۷۷ -
.. .. ۷۷۸
شمس الدین (یا) شمس الدین
خان پسر کلان نظر بهادر
خویشگي .. ۸۲۰
شمس الدین خان مختار خان
پسر سید محمد ۴۱۳ -
.. .. ۶۵۵
شمس الدین محمد خان اتکه
.. ۵۱ - ۵۶ - ۲۰۵ - ۲۱۱
شمس چک .. ۳۱۴
شمس خان خطاب نور خان
پسر پیر خان ۱۲۷ -
.. ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰
شمشیر خان ترین ۶۱۶
شمشیر خان محمد یعقوب
.. .. ۶۹۵
شهاب الدین احمد خان صوبه‌دار
دهلي ۳۳ - ۵۳ - ۷۰ -
۱۸۹ - ۱۹۳ - ۲۱۹ - ۳۲۷ -
.. .. ۳۶۵
شهامت جنگ .. ۸۹۷
شهامت خان (خطاب مبارز

خان عمادالملک) ۷۲۳
شهباز برادر فتح جنگ خان
.. .. ۲۵
شهباز خان ۱۹۴ - ۲۴۶ -
۲۴۷ - ۲۵۸ - ۲۸۳ - ۳۱۴ -
.. ۳۲۵ - ۸۱۰ - ۹۳۲
شهباز خان کنبو ۲۳۸ -
۲۷۹ - ۲۹۵ - ۳۳۲ - ۳۵۷ -
.. .. ۳۷۳ - ۹۲۱
شهباز خان میر تورک ۲۰۸
شهداد خان برادر شمس خان
.. .. ۱۲۹ - ۱۳۰
شهربانو بیگم .. ۲۴۰
شهریار ۲۱ - ۳۹۴ - ۴۲۹
شهنشاه زمان نادر شاه ۳۱۲
شیبانی خان اوزبک ۳۰۴
شیبک خان .. ۳۰۵
شیخ ابن حجر مشهـور به
مفتی مکه .. ۲۹۶
شیخ ابوالفضل مبارک علامی
فهامی ۵۲ - ۲۶۱ - ۲۸۸ -
۳۰۴ - ۳۱۷ - ۳۲۰ - ۳۲۳ -
.. ۳۳۳ - ۳۵۶
شیخ اسحـاق فاروقی بهکری
.. .. ۳۲۶
شیخ اسمعیل ظفـرمند خان
فوجدار جامود ۹۶۵
شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین زکریا
.. .. ۹۵ - ۳۱۱
شیخ بهاءالدین محمد ۹۲۳
شیخ بهلول .. ۸۹
شیخ حسن .. ۲۵۳
شیخ حمو .. ۳۸۰
شیخ سعدالدین حموی ۷۸
شیخ سلیم فتحپوری کوکلتاش
جنت مکانی ۶۹ -
.. .. ۳۶۵
شیخ شهاب الدین سهروردی
(رحمة الله علیه) ۱۲۰ -
.. .. ۸۳۷ - ۸۷۵

شیخ عبدالعزیز ۴۳
شیخ عبدالعزیز اکبر آبادی
.. .. ۳۸ - ۱۷۲
شیخ عبدالقادر بداونی ۲۵۷ -
.. .. ۲۶۳
شیخ عبدالکریم ۵۱۱
شیخ عبداللطیف برهانپوری
.. .. ۵۸۹
شیخ عبدالله نیازی یکی از
خلفای شیخ سلیم چشتی
.. .. ۲۵۳ - ۲۵۴
شیخ عبدالنبی صدر ۲۵۵ -
.. ۲۵۶ - ۳۴۸ - ۳۴۹
شیخ عزیزان (طائفه) ۱۲۰
شیخ علامی (شف - شیخ
ابوالفضل مبارک علامی)
۲۴۵ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ -
.. .. ۲۸۴ - ۳۷۲
شیخ علی خان کلان پدر
نجیب الدوله شیخ علی
خان بهادر و پسر شیخ
محمد جنیدی ۸۶۳ -
.. .. ۸۶۴ - ۸۶۸
شیخ غیاثا خواهرزاده قطب الدین
خان .. ۶۷
شیخ فرید بخاری ۷۹
شیخ فرید بخشی بیگی ۳۰۰ -
.. .. ۳۱۷ - ۹۴۱
شیخ فرید پسر سید بهوه بخاری
مخاطب به دیندار خان
.. .. ۴۵۱
شیخ فرید ولد قطب الدین خان
کوکه .. ۵۹۹
شیخ فیضی .. ۲۶۱
شیخ گدائی کنبو ۱۸۳
شیخ مایل .. ۸۴۸
شیخ مبارک .. ۲۵۴
شیخ محب الله آله آبادی
.. .. ۶۰۶
شیخ محمد جنیدی خسر شیخ

منهاج بیجاپوري ۸۶۳ -

.. .. ۸۶۴

شیخ محمد ملتاني (قدس سره) .. ۹۲۲

شیخ محمدي ۶۰۶

شیخ محی الدین عرابي ۶۰۶

شیخ مرتضی خان ۱۸

شیخ معروف صدر بهکر ۷۵

شیخ منهاج بیجاپوري ۶۲۹-

.. .. ۸۶۳ - ۸۶۴

شیخ میر ۶۹۵ - ۶۹۶ - ۸۲۹

شیخ میر خان ۱۰۱

شیخ میر خوافي ۴۳۶ -

.. .. ۷۷۸

شیخ نورالله .. ۱۴۰

شیخ یعقوب کشمیري ۹۵۵

شیر افغان خان ۴۲۹

شیر افکن خان ۶۸ - ۱۷۸

شیر افکن خان استجلو .. ۶۶

شیر حاجي .. ۹۳

شیر خان .. ۲۶۷

شیر خان افغان ۵۰

شیر خان تونور ۴۸۳

شیر خان سور ۴۸ - ۴۷۵

شیر خان فولادي ۱۹۵ - ۱۹۶

شیر خواجه مخاطب بخواجه باقي خان ۳۸۴ - ۳۸۷

شیر شاه سور ۱۴۵ - ۲۰۷ -

.. .. ۲۵۲ - ۲۷۷

شیر علي اعلان .. ۶۱

شیر محمد دیوانه ۲۲۱

شیطان لعین .. ۸۴۶

* حرف صاد *

صاحب بیگم .. ۱۷۶

صاحب طبقات اکبري ۲۴۵

صاحب قران ثاني (یعني محمد شاهجهان بادشاه شف محمد شاهجهان بادشاه) ۸ - ۱۰ - ۱۶ -

۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۶ -
۸۵ - ۱۱۵ - ۱۲۱ - ۱۶۴ -
۱۶۸ - ۱۷۱ - ۲۹۶ - ۳۰۲ -
۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۶۲ - ۳۶۶ -
۳۶۸ ۳۷۵ - ۳۷۸ - ۳۷۹ -
۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶ -
۳۸۹ - ۳۹۹ - ۴۱۹ - ۴۲۱ -
۴۲۹ - ۴۳۳ - ۴۳۸ - ۴۴۲ -
۴۴۵ - ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۶۹ -
۴۷۲ - ۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۰ -
۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۹۰ - ۴۹۳ -
۴۹۴ - ۴۹۷ - ۵۱۲ - ۵۱۵ -
۵۱۶ - ۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰ -
۵۲۴ - ۵۲۵ - ۵۲۶ - ۵۲۷ -
۵۲۹ - ۵۳۶ ۵۳۷ - ۵۴۴ -
۵۵۵ - ۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۷۹ -
۵۸۰ - ۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۸۷ -
۵۹۲ - ۵۹۷ - ۵۹۹ - ۶۰۰ -
۲۰۱ - ۶۰۳ - ۶۰۶ - ۶۱۴ -
۶۲۰ - ۶۲۵ - ۶۲۶ - ۶۳۶

۶۶۳ - ۶۶۴ - ۷۱۷ - ۸۱۸ -
۸۲۱ - ۸۲۳ - ۸۲۷ - ۸۳۰ -
۸۳۷ - ۸۷۵ - ۸۹۶ - ۹۳۳ -
۹۳۴ - ۹۴۱ - ۹۵۸ - ۹۶۰ -
.. ۹۶۳ - ۹۶۴ - ۹۶۹
صادق خان ۶۰ - ۱۹۴ -
.. .. ۳۵۶ - ۹۲۱
صادق خان هروی ۳۲۰
صادق محمد خان ۳۵۶
صالح بانو بیگم .. ۳۴۱
صالح دیوانه .. ۹۵۵
صالح بیگم زوجهٔ میر میران و
صبین صبیهٔ یمین الدوله
آصف خان خانخانان ۸۲۹
صدر الدین مخاطب به صف
شکن خان پسر کلان میر قوام
الدین خان اصفهانی
.. .. ۱۱۴ - ۱۱۵
صدر الدین محمد پسر میرزا
رضی .. ۴۱۳

صدر الدين محمد خان صفوي
.. .. ۶۹۲
صفدر جنگ ۷۷۲ - ۷۷۳ -
.. .. ۷۷۴ - ۸۸۴
صفدر خان ثاني ۷۴۷
صفدر خان محمد جمال الدين
پسر اعظم خان كوكه ۲۳ -
.. .. ۲۴
صفر آقا غلام ترک سلطان محمود
گجراتي مخاطب بخداوند
خان .. ۶۹
صف شكن پسر ميرزا حسن
صفوي .. ۸۲۹
صف شكن خان ۱۱۵ -
.. .. ۱۷۴ - ۹۴۱
صف شكن خان داروغهٔ توپخانهٔ
عالمگيري .. ۵۶۰
صف شكن خان محمد طاهر
.. .. ۱۲
صفوانه (گوروره) .. ۷۰۵
صلابت جنگ مير سيد محمد
خان مخاطب به نواب
امير الممالک پسر سيومين
نواب آصف جاه ۱۴۲ -
۵۶۰ - ۶۴۵ - ۶۶۷ - ۹۰۱
صلابت جنگ بهادر ۷۷۱
صلابت خان (قف اسكندر)
۲۵ - ۳۳ - ۳۸ - ۱۷۴ - ۹۴۹
صلاح خان مخاطب به انور خان
پسر وزير خان حكيم
علیم الدين .. ۹۳۶
صمصام الدوله شاه نواز خان
اورنگ آبادي ۹۰۲ - ۹۰۳
صندل خان خواجه سرا ۷۴۴
صوفي صافي ضمير (لقب
محمود غلزي) ۷۰۴

٭ حرف ضاد ٭

ضابط خان پسر نجيب الدوله
بهادر ثابت جنگ نجيب

خان تیولدار محالات میان
دوآب صوبۂ شاهجهان آباد
.. .. ۸۶۷
ضیاء الدوله (ضمیمۂ خطاب
حشمت جنگ محمد اصغر
پسر محمد اسلم خان)
.. .. ۶۶۷
ضیاء الدین برادر زادۂ و خویش
فاضل خان برهان الدین
دیوان دکن ۳۶ - ۳۷
ضیاء الله خان ۷۵۲

* حرف طا *

طالب خان ۸۴۰ - ۸۷۷
طاهر خان ۱۰۱ - ۱۷۱
طاهر خان بلخی ۶۲۳
طهماسپ بیگ ۸۵
طهماسپ میرزا ۳۰۰

* حرف ظا *

ظریف مخاطب به فدائی خان
.. .. ۱۷
ظفر جنگ .. ۱۳۴
ظفر خان مخاطب بروشن الدوله
.. .. ۴۷۳

* حرف عین *

عابد خان جد نواب نظام الملک
آصف جاه و یکی از احفاد
شیخ شهاب الدین سهروردی
.. .. ۸۷۵
عادل خان بیجاپوری ۱۵۴ -
۲۸۹ - ۵۶۷ - ۵۷۶ - ۹۴۲
عادل خانیه (گروه) ۴۴۷ -
.. .. ۴۵۵
عادل شاه مرزبان بیجاپور (شف
ابراهیم عادل شاه) ۵ -
۴۳ - ۱۶۴ - ۲۹۱ - ۳۵۸ -
۳۹۱ - ۴۰۰ - ۴۰۵ - ۴۱۵ -
۴۶۲ - ۴۸۲ - ۵۲۱ - ۵۲۳ -
۵۳۳ - ۵۳۵ - ۵۳۶ - ۵۷۰ -

۵۷۸ - ۵۸۱ - ۹۵۹ - ۹۶۱ -
.. .. ۹۶۳ - ۹۶۵
عادل شاهیه (طائفه) ۹ -
۳۰ - ۱۶۵ - ۲۹۰ - ۳۰۰ -
۴۰۲ - ۴۰۴ - ۴۴۳ - ۴۹۰ -
۵۲۱ - ۵۲۶ - ۵۸۲ - ۵۹۱ -
.. .. ۹۱۶ - ۹۶۱
عاص .. ۴۴۴
عاقبت محمود خان کشمیري
.. .. ۸۸۷ - ۸۸۸
عاقل پسر میرزا عیسی ترخان
.. .. ۴۸۸
عاقل حسین میرزا ۱۹۲
عاقل خان .. ۱۷۲
عالم شیخ از عظماي اکابر سمرقند
از احفاد شیخ شهاب الدین
سهروردي ۱۲۰ - ۸۳۷
عالم علي خان ۱۴۱ - ۱۴۲ -
۶۵۲ - ۷۱۴ - ۷۸۳ - ۸۰۶ -
.. .. ۸۲۵
عالمگیر پادشاه ۲۸ - ۳۰ -
۵۲۹ - ۵۹۴ - ۶۰۶ - ۶۱۰ -
۶۲۰ - ۶۸۳ - ۶۸۷ - ۶۸۹ -
۶۹۱ - ۶۹۵ - ۷۱۸ - ۸۹۲ -
.. .. ۹۳۷
عالمگیر ثاني ۸۹۱ - ۸۹۲ -
.. .. ۸۹۳ - ۹۰۰
عالي تبار پسر پادشاهزاده
محمد اعظم شاه ۹۴۰
عالي جاه خلف نظام الدوله
آصف جاه ۲۰۲ - ۵۱۸ -
.. .. ۵۶۰
عایشه بیگم دختر صبیهٔ روح الله
بخشي و زوجهٔ سلطان
عظیم الشان ۸۰۲
عباد الله خان کشمیري
مدار المهام ۸۹۰
عباس قلي خان شاملو ۲۰۲
عباس میرزا مخاطب به شاه
عباس .. ۴۲۲

عبد الحي مخاطب به
صمصام الملک متخلص به
صارم مصنف این کتاب
.. .. ۹۷۳ - ۹۷۴
عبد الخالق .. ۲۰۴
عبد الرحمن .. ۱۲۰
عبد الرحمن (شیخ عززان)
.. .. ۱۲۰
عبد الرحمن خان پسر عبدالرحیم
خان بن اسلام خان مشهدي
.. .. ۳۷
عبد الرحیم بیگ تهانه دار
قصبهٔ سارنگپور ۲۳۵
عبد الرحیم پسر برهان الدین
.. .. ۳۶
عبد الرحیم پسر شریف خان
.. .. ۶۱۰
عبدالرحیم خان ۳۷ - ۱۵۹ -
.. .. ۱۷۳ - ۶۹۲
عبد الرحیم خان خانخانان
.. ۳۸۸ - ۵۸۳ - ۵۸۶
عبد الرحیم خلف هادي داد
خان .. ۹۴۳
عبد الرشید پسر سلطان ابوسعید
خان .. ۴۹
عبدالرشید خان ۲۲۴
عبدالرسول پسر کلان فتح خان
.. .. ۳۵ - ۴۰
عبد العزیز ۴۴۴ - ۷۰۳
عبدالغنی کشمیري دسمه فروش
اردو .. ۶۴۸
عبدالعزیز خان والی بخارا
.. .. ۵۱۸
عبدالقادر تیولدار آشتي وغیره
پسر نجیب الدوله شیخ
علي خان بهادر ۸۶۵
عبد القادر معتبر خان خویش
ملا یحیی ۵۹۵
عبدالکریم خان برادر کلان قریش
خان حاکم کاشغر ۶۱

عبدالکریم فراش ۱۶۰
عبد الکریم میانه (از عمدهٔ
امرای سلاطین بیجاپور)
.. .. ۸۹۰
عبدالله .. ۶۲ - ۹۵
عبد الله پسر قباد خان میرآخور
.. .. ۱۰۲
عبد الله خان ۵۲ - ۲۳۳ -
۲۷۶ - ۲۹۹ - ۳۳۱ - ۳۶۷ -
.. ۳۸۸ - ۳۹۰ - ۴۲۹
عبد الله خان ابدالی ۷۰۳
عبد الله خان اوزبک والی توران
۵۱ - ۲۴۰ - ۲۵۷ - ۲۵۹ -
۲۷۵ - ۲۹۸ - ۳۲۰ - ۳۴۸ -
.. .. ۴۱۰ - ۴۱۶
عبد الله خان پسر محمد امین
خان .. ۶۱۸
عبد الله خان صوبه دار بهار ۱۶
عبد الله خان فیروز جنگ ناظم
صوبهٔ بهار ۴۱۱ - ۴۶۳ -

.. .. ۹۶۴
عبد الله خان قطب الملک ۲۷
عبید الله خان متبنای مکرم
خان میر اسحق ۶۹۸
عبد الله قطب شاه والی
حیدر آباد ۳۶۲ - ۶۱۹
عبد الله نبیرهٔ مرتضی سید
نظام .. ۴۸۱
عبد الله وزیر صاحب قران ثانی
شاهجهان پادشاه ۸۹۶
عبد الله یمنی شافعی ۳۲۵
عبد المجید خان جد
عبد الکریم میانه (از عمدهٔ
امرای سلاطین بیجاپور)
.. .. ۸۶۰
عبد المجید خان مخاطب به
مجد الدوله بهادر ۸۰۷
عبد المجید خان نبیرهٔ دلیر
خان .. ۷۳۷
عبد المعبود خان مخاطب به

مبارز خان پسر مبارز خان
عماد الملک خواجه محمد
.. .. ۷۴۵
عبد المقتدر نبیرهٔ مرتضی خان
سید نظام .. ۴۸۱
عبد النبي خان فوجدار کرپه
(یا) کرپه .. ۷۳۷
عبد النبي خان میانه ۷۸۲
عبد الواحد خان پسر میرزا
ابو المعالي ۵۵۹
عثمان خان پسر کلان اسماعیل
خان حسین زئي ۷۷۸
عثمان خان روهیله ۲۲
عثمان خان لوهاني ۴۸۲
عرب (قوم) ۶ - ۱۱۸ - ۵۶۲
عرب بهادر ۲۲۴ - ۲۲۵ -
.. ۲۴۷ - ۸۱۰ - ۸۱۱
عرب خان ۱۱۵ - ۱۱۷ -
.. .. ۱۱۸ - ۱۱۹
عرب خان (خطاب میرزا داراب)
.. .. ۱۱۸
عرب دست غیب ۳۹۲
عرش آشیاني (خطاب
جلال الدین محمد اکبر شاه -
شف جلال الدین محمد
اکبر پادشاه) ۱ - ۲ -
۸ - ۱۷ - ۴۹ - ۵۱ - ۵۲ -
۵۳ - ۵۵ - ۵۷ - ۵۹ -
۶۲ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۴ - ۷۵ -
۷۸ - ۹۰ - ۱۴۶ - ۱۸۱ -
۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۵ - ۱۸۷ -
۱۸۸ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ -
۱۹۶ - ۱۹۸ - ۲۰۰ - ۲۰۱ -
۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۷ -
۲۰۸ - ۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۵ -
۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۲۱ - ۲۲۲ -
۲۲۳ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۳۱ -
۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۷ - ۲۴۱ -
۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶ -
۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۴ -

۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۹ - ۲۶۰ -
۲۶۱ - ۲۶۳ - ۲۷۱ - ۲۷۳ -
۲۷۴ - ۲۷۶ - ۲۸۰ - ۲۸۳ -
۴۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۸ - ۲۹۱ -
۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۹ - ۳۰۰ -
۳۰۱ - ۳۰۸ ۳۰۹ - ۳۱۴ -
۳۱۷ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱ -
۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۷ - ۳۳۰ -
۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۴۲ - ۳۴۶ -
۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۴ -
۳۵۵ - ۳۵۷ - ۳۵۸ - ۳۶۴ -
۳۶۵ - ۳۷۶ - ۳۷۹ - ۴۰۰ -
۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۵۹ - ۴۶۰ -
۴۶۵ - ۴۷۵ - ۴۸۸ - ۴۹۷ -
۶۱۸ - ۶۴۷ - ۶۵۸ - ۷۵۶ -
۸۰۹ - ۸۱۱ - ۸۱۴ - ۸۱۵ -
۹۰۶ - ۹۱۸ - ۹۲۸ - ۹۲۹ -
۹۳۴ - ۹۵۴ - ۹۵۳ - ۹۵۵ -
.. .. ۹۵۷
عز الدین (یا) عزیز الدین
ملقب به عالمگیر ثانی
خلف محمد معز الدین
جهاندار شاه ۱۳۳ -
.. .. ۸۸۹ - ۸۹۰
عزیز بیگ بدخشی ۵۹۵
عزیز محمد کوکلتاش پسر
خان اعظم اتکه ۹۵۳
عسکر خان .. ۵۵۴
عضد الدوله ۳۵۹ - ۸۳۶
عضد الدوله عوض خان بهادر
.. .. ۷۴۱ - ۷۴۲
عطاء الله .. ۱۵
عظمت خان پسر مهابت خان
.. .. ۴۳۰
عظیم الدین خان نایب صوبه‌دار
مالوه پسر عم نواب آصف
جاه .. ۸۷۸
عظیم الشان ۶۵۹ - ۶۶۰ -
.. .. ۸۲۳
عظیم الله خان .. ۶۰۹

عقیدت خان .. ۱۶۵
علامه میر عبدالجلیل بلگرامي
.. .. ۱۴۵ - ۸۳۹
علامي آقا حسین خان سارے
.. .. ۹۳۳
علامي سعد الله خان ۴۴۶
علامي شیخ ابو الفضل ۳۲۰
علاء الدوله سرفراز خان بهادر
حیدر جنگ موسوم به میرزا
اسد الدین پسر مؤتمن
الملک شجاع الدوله بهادر
اسد خان .. ۷۶۴
غازي رضای (یا) غازي
رضائي (یا) علي زئي
(طائفه) .. ۵۹۶
علي (کرم الله وجهه) ۱۸۷ -
.. .. ۴۹۹
علي (نام مجهول النسبي که
اورا عادلشاهیه بفرمانروائی
بیجاپور برداشته بودند)
.. .. ۵۹۰
علي بن حمزه .. ۴۱۷
علي بیگ مخاطب باهتمام
خان پسر مرشد قلي خان
.. .. ۴۹۸
علي پروردهٔ قطب شاه ۵۳۵
علي خان .. ۱۲۷
علي خان پسر قطب الدين
خان خویشگي ۱۲۷
علي خان چک (یا) بیک
مرزبان کشمیر ۹۵۴
علي خان متبنای عبد المجید
خان .. ۷۳۷
علي راى زمیندار ۳۴۳
علي زئي (قوم) ۷۷۷
علي عادل شاه والي بیجاپور
.. .. ۵۶۳
علي قلي ۲۴۳ - ۳۸۵
علي قلي خان خانزمان ۵۰
۵۹ - ۲۱۸ - ۹۲۵ - ۹۵۳

علي قلي خان شاملو حاکم
هرات ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۵
علي محمد خان روهله ۷۷۲ -
.. .. ۷۷۴
علي مردان حیدر آبادي ۷۴۲
علي مردان خان ۵۲۵ - ۵۷۱
علي مردان خان امیر الامرا
.. .. ۱۵۵ - ۱۷۰
علي مردان خان بهادر ۱۶۹
علي مردان خان زیک حاکم
قندهار ۹۳ - ۴۹۳
علي وردي خان ۷۵۴ . ۷۵۵
علي یار سلطان حاکم فراه
مضاف خراسان یکي از
اجداد شجاع الدین محمد
خان بهادر میرزا دکني
.. .. ۷۵۳
عماد الدوله قمر الدین خان
مرحوم .. ۸۸۷
عماد الملک مبارز خان ۶۷۷
عماد الملک میر شهاب الدین
مخاطب به امیر الامرا
غازي الدین خان بهادر
فیروز جنگ پسر امیر الامرا
فیروز جنگ بن نواب آصف
جاه (غفر الله ذنوبهم)
۸۹۱ - ۸۹۲ - ۸۹۳ - ۸۹۴
عمدة الملک .. ۹۰۲
عمر بن عاصي .. ۴۴۳
عمر بن عبد العزیز .. ۴۴۴
عمر خان پسر عم داود خان
.. .. ۸۴۱
عنایت الله پسر قاسم خان ۸۰
عنایت الله پسر کمال میرزا
عیسی تر خان ۴۸۷ - ۴۸۸
عنایت الله خان ۶۰۹ - ۶۱۰ -
۶۴۳ - ۷۴۴ - ۷۴۹ - ۸۰۷
عنایت الله خان خسر مبارز
خان عماد الملک ۷۳۷
عنایت الله خان کشمیری

صوبه دار کشمير ٥٣٠
.. .. ٧٦١ - ٧٦٤
عنايت خان ١٧٥ - ١٧٦
عنايت خان راسخ ١٧٨
عنايت خان شهيد ١٧٦
عوض خان .. ٨٤٠
عوض خان بهادر ٧٨٤ - ٧٨٥
عيدل زميندار قندهار ٩٣ - ٩٤
عين خان .. ٢٥٦

* حرف غين *

غازي الدين خان بهادر فيروز جنگ پسر کلان قليج خان خواجه عابد .. ١٢٣
غازي الدين خان عماد الملک .. .. ٨٦٥ - ٨٦٦
غازي خان ١٨٨ - ٣٢٣
غازي خان حاکم راجوري ٤٩
غالب خان ٤٠٥ - ٧٤٢
غالب خان پسر امير ابو طالب بدخشي .. ٧٣٨
غالب خان پسر رستم خان دکني .. ٨٤١
غالب خان عادلشاهي ٦٢١
غزالي مشهدي (شاعر) ٢٩٤
غضنفر .. ٢٠٠
غضنفر خان .. ١٠٢
غضنفر کوکه .. ١٩٩
غلام علي .. ٧٧٤ - ٧٧٥
غازيان (طائفه) ٧٠١ - ٧٠٣
غني بيگ .. ٧٦٩
غياثا خواهر زادهٔ قطب الدين خان .. ٦٨
غياث بيگ اعتماد الدوله ٩٣٣
غيرت خان بخشي ٦٣١
غيرت خان (يا) عزت خان برادر زادهٔ عبد الله خان فيروز جنگ .. ٢٦٣
غيرت خان همشيره زادهٔ حسين علي خان امير الامرا

.. .. ۷۶۶
غیور بیگ کابلي ۳۸۵ - ۳۸۶

● حرف فا ●

فاخر خان پسر باقـــر خان
نجم ثاني .. ۲۶
فاضل خان .. ۲۱۶
فاضل خان آقا افضل مخاطب
اعتماد خان (شف - اعتماد
خان) ۱۸ - ۱۹ - ۲۰
فاضل خان دیوان دکن ۳۹۲
فاضل خان برهان الدین (شف
برهان الدین) برادرزادهٔ
فاضل خان ملا علاء الملک
توني ۳۴ - ۳۵ ۳۶
فاضل خان دیوان دکن ۳۹۲
فاضل خان علاء الملک ۳۶
فاضل خان شیخ مخدوم صدر
میر منشي ۴۲ - ۴۳
فتح الدین پسر قطب الدین
خان خویشگي ۱۰۷
فتح الله پسر میـــرزا عیسی
ترخان .. ۴۷ - ۴۸۸
فتح جنگ .. ۶۵۴
فتح جنگ خان .. ۲۴
فتح جنگ خان روهیله فوجدار
خاندیس پسر زکریا خان
برادر عثمان خان روهیله
.. .. ۲۲ - ۵۴۱
فتح جنگ خان میانه حسن
خان .. ۳۰
فتح خان ۴ - ۵ - ۶ - ۲۳ -
۶۰ - ۴۰۰ - ۴۰۲ - ۴۰۳ -
.. .. ۴۰۴
فتح خان پلغني (یا) پنني
.. .. ۲۷۸
فتح خان دولت آبادي ۹۳۴
فتح خان پسر ملک عنبر حبشي
۳ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۹۶۰
فخر الدین علي خان معموري

.. .. ۵۰۷
فخر الدین خان پسر متهور خان
بهادر خویشگی رحمت خان
.. .. ۷۹۲
فخر الملک پسر یاقوت خان
حبشی مشهور به خداوند
خان .. ۹۶۳
فخر النسا بیگم .. ۱۹۰
فخر جهان بیگم صبیهٔ سلطان
ابو سعید .. ۲۳۴
فدائی خان ۷۹ - ۳۹۱
فدائی خان کوکه معروف به
اعظم خان کوکه (شف -
اعظم خان کوکه) ۳۳ -
.. ۵۴۱ - ۵۴۲ - ۶۵۶
فدائی خان محمد صالح پسر
اعظم خان کوکه ۳۳ - ۳۴
فدائی خان میر آتش ۵۸۰
فدائی خان میرزا هدایت الله
بعده جان نثار خان (یا)
جانباز خان خطاب یاقوت
۱۲ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۸
فدائی خان میر ظریف ۱۰
فراسیس .. ۸۹۹
فرجام خان .. ۵۹۴
فرحت خان مهتر سکائی ۱ -
.. .. ۲ - ۳
فرخ خان .. ۲۱۶
فرخ سیر پادشاه ۳۸ - ۵۰۷ -
۵۶۹ - ۶۰۸ - ۶۵۲ - ۷۲۰ -
.. ۷۷۲ - ۷۸۱ - ۸۸۹
فردوس آرامگاه - یعنی محمد
شاه پادشاه ۱۷۸ - ۶۴۵ -
۷۱۳ - ۷۱۵ - ۷۷۱ - ۷۴۸ -
۷۵۱ - ۷۵۳ - ۷۵۸ - ۷۶۶ -
۷۷۰ - ۷۷۴ - ۷۷۵ - ۷۷۹ -
۸۰۳ - ۸۰۷ - ۸۳۴ - ۸۴۴ -
۸۷۷ - ۸۷۸ - ۸۷۹ - ۸۸۱ -
.. .. ۸۸۹
فردوس آشیانی (یعنی محمد

شاهجهان پادشاه (ملقب به
صاحب قران ثانی و اعلی
حضـرت - شف - اعلی
حضرت - یا شاه جهان
پادشاه) ۸ - ۱۰ - ۱۶ -
۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۶ -
۸۵ - ۱۱۵ - ۱۲۱ - ۱۶۴ -
۱۶۸ - ۱۷۱ - ۲۹۶ - ۳۰۲ -
۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۶۲ - ۳۶۶ -
۳۶۸ - ۳۷۵ - ۳۷۸ - ۳۷۹ -
۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶ -
۳۸۹ - ۳۹۹ - ۴۱۹ - ۴۲۹ -
۴۳۳ - ۴۳۸ - ۴۴۲ - ۴۴۵ -
۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۶۹ - ۴۷۲ -
۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۴ - ۴۸۵ -
۴۸۶ - ۴۹۰ - ۴۹۲ - ۴۹۴ -
۴۹۷ - ۵۱۲ - ۵۱۵ - ۵۱۶ -
۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۴ -
۵۲۵ - ۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۲۹ -
۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۴۴ - ۵۵۵ -
۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۷۹ - ۵۸۱ -
۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۸۷ - ۵۹۲ -
۵۹۷ - ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱ -
۶۰۴ - ۶۰۶ - ۶۱۴ - ۶۲۰ -
۶۲۵ - ۶۲۶ - ۶۳۶ - ۶۶۳ -
۶۶۴ - ۷۱۸ - ۸۱۸ - ۸۲۱ -
۸۲۴ - ۸۲۷ - ۸۳۰ - ۸۳۷ -
۸۷۵ - ۸۹۶ - ۹۳۳ - ۹۳۴ -
۹۴۱ - ۹۵۸ - ۹۶۰ - ۹۶۳ -
.. .. ۹۶۴ - ۹۶۹
فردوس مکانی (لقب بابر پادشاه
شف بابر پادشاه) ۶۱ -
۱۴۵ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۹۲ -
۱۹۹ - ۲۰۲ - ۲۳۹ - ۲۵۲ -
.. ۲۹۴ - ۳۰۶ - ۴۸۸
فردوسی .. ۹۴۰
فرزانه بیگم همشیـرا ممتاز
الزمانی و مادر نامدارخان
.. .. ۸۳۰ - ۸۳۲
فرنگیان ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ -

۲۵۷ - ۸۵۳ - ۸۵۴ - ۸۵۵ -
.. ۹۰۰ - ۹۰۵ - ۹۰۷
فرنگیان انگریز (گروه) ساکن
دیوانان پتن ۸۶۲
فرنگیان فراسیس (قوم) ساکن
بندر پهلچري ۸۵۱ - ۸۵۴
فروغی کشمیري ۴۷۴
فرهاد خان .. ۵ - ۱۶۵
فرهنگ خان .. ۳
فریدون خان برلاس ۲۰۷
فصیح الدین خان پسر میر سید
محمد چشتي ۶۰۹
فضائل خان میر هادي پسر
کلان وزیر خان میر حاجي
دیوان پادشاهزاده محمد
اعظم شاه .. ۳۸
فضل الله خان بخشی دکن
.. .. ۳۸
فضل الله خان پسر رحیم الله
خان بهادر .. ۷۷۱
فضل علي بیگ مخاطب
بفضل علي خان پسر
دومین مرشد قلي خان
.. .. ۴۹۸ - ۴۹۹
فضل علي خان .. ۸۲۴
فطرت (تخلص میرزا معز
موسوي خان) ۶۳۵
فغفوری گیلاني .. ۳۴۷
فقیر الله خان پسر زادهٔ فتح الله
خان .. ۴۳
فقیر محمد پسر منصور خان
قطبي .. ۶۵۵
فیروز خان خواجه سرا ۲۱
فیروز شاه .. ۲۸۳
فیض الله خان .. ۱۷۲
فیض الله خان پسر زاهد خان
کوکه .. ۲۸

* حرف قاف *

قاان بزرگ یعنی چنگیز خان

.. .. ۶۱
قابل خان میر منشي برادر
ابو الفتح قابل خان
والا شاهي .. ۳۲
قاچولي بهادر .. ۲۵۸
قادر آقا .. ۸۵
قادر خان ۹۱
قادر داد خان بهادر ۱۴۰
قاري (تخلص) ۳۴۷
قاسم ۸۱
قاسم ارسلان .. ۸۱۵
قاسم الراسي (یا) الرسي بن
حسن بن ابراهیم طباطبائي
حسیني .. ۳۵۸
قاسم برلاس .. ۶۳
قاسم خان ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ -
۶۶ - ۷۹ - ۸۰ - ۹۷ - ۹۸ -
۱۲۴ - ۱۲۵ - ۳۴۵ - ۳۶۵ -
.. .. ۹۵۶
قاسم خان جویني پسر میر مراد
جویني ۷۸ - ۵۶۹
قاسم خان حاکم کشمیر ۳۱۴
قاسم خان خطاب ثاني محمد
قاسم .. ۹۶
قاسم خان عرف کاسو ۲۵۸
قاسم خان کرماني ۱۲۳ -
.. ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۹۵۰
قاسم خان محمد قاسم معروف
بمیر آتش مخاطب بمعتمد
خان نبیرۀ قاسم خان
میر بحر معروف بمیر آبي
.. .. ۹۵
قاسم خان محمد نیشاپوري
.. .. ۵۰
قاسم خان مرزبان کابل ۷۰
قاسم خان موجي ۲۰۳
قاسم خان میر ابو القاسم نمکین
.. .. ۷۴
قاسم خان میر بحر عرش آشیاني
معروف به میر آبي

خواهر زادهٔ دوست میرزا
۶۴ - ۹۵ - ۹۴۰ - ۹۵۷
قاسم علي خان .. ۵۹
قاسم کوکه .. ۲۴۰
قاضي اسلم .. ۵۱۸
قاضي خان سیفی حسینی (یا)
حسني .. ۱۱۰
قاضي سلطان موسوی تربتي
.. .. ۱۱۰
قاضي شیخ الاسلام .. ۱۱۴
قاضي عبد الحي قاضی اُردو ۷۵
قاضي عبد الوهاب گجراتي
قاضي القضاة .. ۵۹۴
قاضي علی ۲۵۶ - ۳۱۵ -
.. .. ۳۱۶
قاضي عیسی عم نقیب خان میر
غیاث الدین علي ۸۱۵ -
.. .. ۸۱۶
قاضي محمد اسلم (یا) قاضي
اسلم (یا) قاضي محمد
سلیم یکی از اولاد مولانا
خواجه کوهي که اول قاضی
کابل بود بعده قاضی اُردو
شد ۸۹ - ۹۰ - ۵۱۸
قاضي محمد عارف کشمیري
.. .. ۵۳۲
قاضي نظامای کـره (ردي
مخاطب به مخلص خان
.. .. ۹۷۰
قاضي نظام بدخشي ۳۲۳
قاضي نور الله ۳۱۵ - ۳۱۶
قاقشالان (گروه) ۲۱۰ -
۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۴۵۶ -
۴۵۷ - ۴۵۸ - ۹۲۸ - ۹۲۹
قایم خان پسـر محمد خان
بنگش ۷۷۲ - ۷۷۳
قباد ۲۹۹
قباد خان . ۱۰۱ - ۱۷۱
قباد خان میر آخور (شف)
نذر محمد خان والی بلخ

.. .. ۹۹ - ۱۰۰
قبچاق خان امان بیگ شقاول
ریش سفید الوس ۸۲ -
.. .. ۸۴ - ۸۵
قبل خان .. ۲۵۹
قتلق قدم خان قراول ۵۲
قتلوي لوهاني ۵۶ - ۲۹۵ -
.. .. ۲۷۷ - ۹۳۱
قدرت الله خان فوجدار تالیکوته
.. .. ۳۲
قدرة الواصلین زبدة العارفین
حضرت غوث الثقلین (رح
.. .. ۶۹۹
قرا بهادر خان پسر مرزا محمود
.. .. ۴۹
قرا بهادر خان عمزادهٔ میرزا
حیدر گورگان .. ۴۸
قرا بیگ ترکمان ۴۲۶
قرابیگ گرجائي .. ۲۹۹
قریش سلطان کاشغري بن
عبدالرشید خان بن سلطان
ابوسعید خان ۶۱ -
.. .. ۶۲
قزاق خان باقي بیگ اوزبک
برادر خسرو ولي اوزبک
فوجدار سیوستان ۸۸
قزلباش خان افشار مخاطب
باعتماد خان پور طهماسپ
بیگ بن قادر آقا ۸۵ -
.. .. ۸۶ - ۸۷
قزلباشیه (یا) قزلباش (قوم)
۸۵ - ۹۳ - ۹۴ - ۱۰۱ -
۲۹۹ - ۳۰۰ - ۴۲۳ - ۴۴۶ -
.. ۵۰۹ - ۶۰۰ - ۸۲۰
قطان .. ۴۷۳
قطب الدوله محمد انور خان
بهادر ۱۴۱ - ۱۴۲
قطب الدین خان ۵۸ -
۵۹ - ۶۷ - ۶۸ - ۱۰۴ -
۱۰۶ - ۱۲۰ - ۱۲۸ - ۱۲۸ -

.. ۱۲۹ - ۱۹۵ - ۱۹۶
قطب الدین خان برادر خرد
خان کلان ۲۱۲
قطب الدین خان برادر
شمس الدین خان اتکه
.. .. ۵۶۰
قطب الدین خان خطاب بازید
خان پسر قطب الدین خان
خویشگی ۱۲۸ - ۱۲۹ -
.. .. ۱۳۰
قطب الدین خان خویشگی پسر
دوم نظر بهادر ۱۰۲ -
.. .. ۸۲۰
قطب الدین خان خویشگی
عرف بازید (یا) بایزید
پسر سلطان احمد خلف
زئی (شف بازید خان)
.. .. ۱۰۷ - ۱۲۶
قطب الدین خان شیخ خوبن
دختر زادهٔ سلیم فتحپوری

صوبه دار بنگاله ۶۶
قطب الدین محمد خان اتکه
.. .. ۲۱۷ - ۲۲۰
قطب الملک ۱۳۵ - ۱۳۶ -
۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰ -
۱۴۲ - ۱۵۴ - ۲۹۰ - ۵۳۱ -
۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۲۴ - ۶۰۷ -
۷۲۰ - ۷۴۷ - ۷۴۹ - ۷۷۱ -
.. .. ۷۸۲
قطب الملک برادر امیرالامرا
.. .. ۸۴۱
قطب الملک دیوان خالصه
.. .. ۱۷۸
قطب الملک سید عبدالله خان
حسن علی نام وزیر اعظم
محمد فرخ سیر پادشاه
۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۵ - ۱۳۶ -
.. .. ۱۳۷ - ۱۴۰
قطب خان .. ۲۲۲
قطب شاه .. ۴۸۲

قطب شاه والی تلنگ (شف . ابوالحسن قطب شاه والی تلنگ) ۶۱۳ - ۶۲۸
قطب شاه والی حیدر آباد ۴۸۲
قطب شاه والي گلکنده ۲۶۳
قطب شاهيه (گروه) ۹ - ۳۰
قطب عالم .. ۴۴۷
قلعه دار خان میرزا علي عرب خلف عرب خان ۱۱۵ . ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۹ - ۱۲۰ .
قلماق .. ۲۹۵
قلندر خان قلعه دار بیدر ۸۶۳
قلیچ اکبري .. ۸۱۱
قلیچ الیه .. ۲۵۳
قلیچ خان (یا) قلیچ خان ۷۰ . ۷۱ . ۷۳ - ۷۴ . ۹۳ - ۹۴ . ۱۰۰ - ۱۰۱ . ۱۲۲ - ۲۲۰ . ۲۲۰ . ۲۴۲ . ۸۱۴ - ۸۲۰ - ۸۲۴ - ۹۴۰
قلیچ خان اندجاني ۶۹
قلیچ خان توراني ۹۲
قلیچ خان حاکم گجرات ۸۱۲
قلیچ خان خواجه عابد پسر عالم شیخ بن الهداد بن عبدالرحمن (یا) عبدالرحیم شیخ عزیزان ۱۲۰ - ۱۲۲
قلیچ خان ناظم قندهار ۹۶۶
قلیچ خان متخلص به الفتي ۷۲
قلیچ محمد خان ۳۵۴
قلیچ محمد خان (یا) قلیچ محمد خان نیـاز بیگ ۷۸۰
قمرالدین خان بهادر مخاطب به اعتمـاد الدوله وزیر فردوس آرامگاه محمد شاه بادشاه (شف - اعتمادالدوله قمرالدین خان) ۷۴۹ - .. ۸۰۷ - ۸۳۴ - ۸۸۱ .

قمر خان پسر میر عبد اللطیف
قزوینی .. ۵۳
قندهاری محل ۳۰۱
قوام الدین خان ۱۱۴ - ۱۷۲
قوام الدین خان اصفهانی برادر
خلیفه سلطان ۱۰۹ -
.. .. ۶۴۱ - ۶۷۸
قیا خان کنک (یا) کنگ (یا)
کنک ۵۴ - ۵۵ - ۵۶

* حرف کاف *

کابلی بیگم دختر میرزا محمد
حکیم .. ۳۳۳
کاردی (فرقه) .. ۸۶۲
کار طلب خان ۱۵۳ - ۱۵۴
کار طلب خان (خطاب مؤتمن
الملک جعفر خان محمد
هادی) .. ۷۵۱
کاظم خان .. ۷۶۱
کافری (قوم) ۷۷۹ - ۷۸۰
کاکا پنڈت دیوان مهابت خان
.. .. ۴۰۶
کاکر خان عرف خان جهان کاکر
.. .. ۱۵۲ - ۱۵۳
کاکر علی خان ۱۴۸
کاکری .. ۷۰۲
کاله پیاده .. ۱۲۶
کام بخش بن خلدمکان برادر
خرد محمد اعظم شاه
۶۶۲ - ۶۷۰ - ۶۸۲ - ۶۸۶ -
۶۸۷ - ۷۵۷ - ۷۸۱ - ۸۹۳
کام خان .. ۳۶۹
کامگار پسر هوشدار خان میر
هوشدار .. ۹۴۵
کامگار خان ۳۵ - ۱۲۴ -
.. ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۷۳
کامگار خان پسر جدة الملکی
جعفر خان ۸۳۲
کانهو بهونسله .. ۷۴۳
کایتهه (قوم) ۳۴۵

کچهتی راجه (یا) کسهتی ۲
کچهی خان داروغهٔ فیل خانه
.. .. ۳۹۳ - ۳۹۵
کچک بیگم دختر علاءالملک
ترمذی .. ۲۲۴
کچک خواجه ۱۷۹
کد بانو خانم حلیلهٔ لقب
خان میر غیاث الدین علی
.. .. ۸۱۶
کرد (یا) گرو (یا) گرد ۶۷۳ -
.. .. ۶۷۴
کردی (یا) کروی ۶۷۲
کرم الله (یا) کرم الله خان
.. .. ۵۱۶
کشن .. ۷۳ - ۴۲۲
کشن سنگهه پور جسونت راتهور
.. .. ۸۱۸
کشن سنگهه راتهور ۱۵۰ -
.. ۱۵۱ - ۱۵۲
کشور سنگهه .. ۹۱۰

کلاہا (کهتری تنباکو فروش)
.. .. ۹۷۳
کنانی (قوم) ۵۵۱
کلماتی (یا) کلمانی ۳۱۱
کمال خان گکهر ۱۴۴ -
۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸ -
.. .. ۱۸۸ ۲۱۱
کنتها مرهته ۷۹۷ - ۸۰۴
کنور پرتهی سنگهه پسر مهاراجه
جسونت سنگهه راتهور
.. .. ۹۰۳
کنور جگت سنگهه ۱۳۹
کنور مانسنگهه ۲۷۶ - ۳۲۲ -
.. ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۴۴
کوچ (قوم) .. ۵۴۶
کوکلتاش .. ۲۳۲
کوکلتاش خان خانجهان ۷۱۹ -
.. .. ۷۲۰ - ۷۳۱
کوکنا زمیندار دیوگدهه ۹۳۴
کوکه خان .. ۸۷۸

کوکیا زمیندار دیوگڈهه ۵۸۸
کونداجي عم نیوجي بهونسله
(یعني محمد قلي نومسلم)
.. .. ۵۸۰
کهتر .. ۱۴۴
کهتري (قوم) ۲۷۳
کهیلوجي (یا) کیلوجي
بهونسله ۵۲۰ - ۵۲۱
کیخسرو خان برادر زادهٔ گرگین
خان .. ۷۰۲
کیرت سنگهه ۱۵۶ -
.. .. ۱۵۷ - ۱۵۸
کیرت سنگهه پسر میرزا راجه
جیسنگهه کچهواهه ۱۰۷ -
.. .. ۵۷۷
کیرت سنگهه پسر کوکیا زمیندار
دیوگڈهه .. ۵۸۸
کیقباد .. ۴۱۸
کیسر (یا) کیسري (یا) کیسل
سنگهه زمیندار دیوگڈهه
پسر کوکیا ۱۰۴ - ۹۴۲

* حرف کاف فارسی *

گجپتي (شف - راجه گجپتي)
.. .. ۲۷۹ - ۳۲۵
گرجیه (قوم) ۷۰۱
گردهر .. ۸۷۹
گردهر بهادر پسر دیا بهادر
و برادر زادهٔ چهبیلا رام ناگر
(شف - راجه گردهر بهادر)
.. .. ۷۴۸ - ۸۷۹
گرگین خان والئ گرجستان
.. .. ۷۰۱ - ۷۰۲
گرو (مقتدای قوم سکهان)
.. .. ۱۲۸
گکهران (قوم) ۱۴۴
گلرخ بیگم ۱۹۵ - ۱۹۹
گلرنگ بانو بیگم زوجهٔ
میرزا محسن ۶۵۰
گنج علي خان عبدالله بیگ

.. .. ۱۵۵
گوبند داس بهاتي (يا) بهاني
.. .. ۱۵۱
گوپال داس .. ۱۵۱
گوجر خان پسر دوم قطب الدين
خان .. ۵۹

* حرف لام *

لشکر خان ۱۰۲ - ۱۴۷ -
۱۶۱ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶ -
۱۶۷ - ۱۷۰ - ۱۷۲ - ۲۲۸ -
۳۹۰ - ۳۹۱ - ۴۴۲ - ۵۸۷ -
.. .. ۵۹۷
لشکر خان عرف جان نثار خان
.. .. ۱۶۸
لشکر خان ابو الحسن مشهدي
.. .. ۱۶۳
لطف الله بهائي خان ۳۴۷
لطف الله خان صادق ۱۷۷
لطف الله خان نائب صوبه دار
لاهور ۱۱۳ - ۱۵۹ - ۱۷۱ -
.. ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۵
لطف علي خان (خطاب مرزا
لطف الله) ۷۵۴
لطيف ميرک .. ۱۶۸
لکديو راجهٔ درنگل ۹۱۳
لنکاهان (قوم) ۳۰۶
لوهر چک (يا) گوهر چک
عم‌زادهٔ يوسف خان کشميري
.. .. ۹۵۵
لهراسپ پسر دوم مهابت خان
خان دوران ۴۰۱ - ۴۰۹

* حرف ميم *

مادنا برادر ايکنا وکيل السلطنة
تلنگ ۶۲۸ - ۶۳۰ - ۶۳۲
مادهوجي پسر رگهوجي بهوسله
.. .. ۸۷۳
مادهوراو پسر بالاجي راو ۸۷۱ -
۸۷۲ ۹۱۹ - ۹۲۱ - ۹۲۲ -

.. .. ۹۲۳
مادهو سنگهه .. ۵۰۹
مادهو سنگهه کچهواهه پسر راجه
بهگوانداس ۳۲۱
مادهو سنگهه هادا پسر دوم
راو رتن هادا ۴۵۳ -
.. ۴۵۴ - ۴۵۵
مالدیو راتهور ۲۳۵
مالوجی دکنی ۹۳۷
مالوجی (یا) مانوجی برادر
کهیلوجی (یا) کیلوجی
بهونسله ۵۲۰ - ۵۲۱ -
.. ۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۲۴
مان سنگهه کچهواهه (شف -
راجه مانسنگهه کچهواهه
۵۵ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۲۹۵ -
.. .. ۳۲۵ - ۳۷۶
ماه بانو (جدهٔ مادری محمد
مراد خان) ۶۸۲
ماه جوجک بیگم ۱۹۰
ماهم انگه ۲۳۴ - ۹۵۳
مبارز الملک سر بلند خان
بهادر دلاور جنگ میر محمد
رفیع صوبه دار گجرات پسر
میرزا افضل مخاطب
به مقتدری خان ۷۶۷ -
۷۶۸ - ۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۰۴ -
.. ۸۰۵ - ۸۷۹
مبارز خان ۱۴۱ - ۱۷۶ -
۴۴۳ - ۴۴۴ - ۵۰۸ - ۵۹۶ -
.. ۷۸۵ - ۷۹۵ - ۷۹۶
مبارز خان روهله ۴۴۲
مبارز خان عدلی ۱۴۶
مبارز خان عماد الملک خواجه
محمد امان خان شهامت
جنگ ۷۲۹ - ۷۳۰ -
۷۳۳ - ۷۳۴ - ۷۳۶ - ۷۳۸ -
۷۴۰ - ۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۴ -
... .. ۸۰۶ - ۸۴۶
مبارز خان مهر کل ۵۹۵

مبارز خان ناظم حیدر آباد
.. ۴۰ - ۶۵۲ - ۶۵۳
مبارز خان خامه خیل سلطان
محمود .. ۲۴۲
مبارز خان نیازي پسر زاده
محمد خان نیازي ۵۱۱
متهور خان .. ۸۴۱
متهور خان بهادر خویشگي -
رحمت خان نام پسر الله
داد خان ۱۰۸ - ۷۷۶ -
.. .. ۷۸۱
متهور خان .. ۷۲۷
مجاهد خان ۲۴۱ - ۲۴۳ -
.. .. ۲۴۴
مجاهد خان پسر نصیر الدوله
صلابت جنگ عبد الرحیم
خان .. ۸۳۷
مجاهد خان خواجه محمد
عارف پسر قلیچ خان
خواجه عابد ۱۲۳ - ۵۹۸
مجد الدوله بهادر عبد الاحد
خان پسر عبد المجید خان
.. ۸۰۷ - ۸۰۸
مجد الدوله نایب وزارت ۸۶۷
مجلس راي ۷۶۲ - ۷۶۳
مجنون خان قاقشال ۲۰۷ -
.. ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۰
محامد خان پسر قلیچ خان
خواجه عابد .. ۱۲۳
محامد خان (خطاب میر احمد
خان ثاني) ۷۶۰
محب علی خان رهتاسي -
معروف به میر خلیفه
۲۳۸ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ -
۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۹ - ۲۵۰ -
۲۷۷ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۹۳۱
محترم خانم دختر شاه محمد
کاشغري ۲۷۲ - ۳۲۹
محتشم خان ۹۴۸ - ۹۴۹
محتشم خان بهادر میر محمد

جان (یا) میر محمد خان
پسر معتشم خان شیخ میر
.. .. ۷۹۳
معتشم خان شیخ قاسم فتحپوری
برادر اسلام خان ۳۵۵ -
.. .. ۳۶۵
معتشم خان شیخ میر ۷۹۳
معتشم خان میر ابراهیم
.. ۶۴۶ - ۶۴۷
معتوی خان ملا عبد النبی
مخاطب به دیندار خان
۷۲۱ - ۷۶۱ - ۷۶۳ - ۷۶۴ -
محراب خان .. ۹۳
معلدار خان پسر معلدار خان
چرکس .. ۴۱۹
معلدار خان چرکس ۴۱۹
محمد مصطفی خاتم انبیا
صلی الله علیه و سلم ۷۳ -
.. .. ۳۹۰
محمد ابراهیم خان عم نواب

صمصام الدوله شاه نواز خان
.. .. ۸۸۵
محمد ابراهیم سر لشکر
خلیل الله خان ۶۳۰
محمد اسد مخاطب به اکرام
خان پسر ملا احمد نایته
.. .. ۵۶۴
محمد اسلم خان پسر میر
زاهد هروی ۹۲ - ۶۶۶
محمد اشرف برادر معتمد خان
.. .. ۴۳۴
محمد اصغر اسم محمد اعظم
پسر محمد اسلم خان
.. .. ۶۶۷
محمد اعظم پسر محمد اسلم
خان .. ۶۶۶
محمد اعظم شاه ملقب به
عالی جاه (شف - شاهزاده
محمد اعظم شاه) ۳۱ -
۳۲ - ۳۸ - ۱۱۳ - ۱۱۷ -

۱۱۸ - ۱۲۸ - ۱۳۱ - ۱۷۲ -
۱۷۵ - ۱۷۶ - ۳۶۳ - ۶۲۸ -
۶۳۳ - ۶۳۷ - ۶۳۸ - ۶۳۹ -
۶۵۱ - ۶۵۳ ۶۵۶ - ۶۵۷ -
۶۵۸ - ۶۶۱ - ۶۶۲ ۶۶۹ -
۶۷۱ - ۶۹۳ - ۷۰۷ ۷۱۸ -
۷۵۶ - ۷۶۶ - ۷۷۹ - ۷۸۰ -
۷۸۱ - ۷۹۳ - ۸۲۲ - ۹۳۹ -
.. .. ۹۴۵
محمد اکبر پسر محمد اسلم
خان ۶۰۵ - ۶۶۶ - ۶۶۷
محمد امین خان ۶۱۵ -
.. .. ۶۱۶ - ۶۱۸
محمد امین خان بهادر ۱۱۸
.. .. ۶۹۸ - ۷۱۳
محمد امین خان بهادر
اعتماد الدوله وزیر فردوس
آرامگاه (شف اعتماد الدوله
محمد امین خان بهادر)
۷۴۹ - ۷۶۷ - ۸۴۱ - ۸۷۷ -

محمد امین خان پسر خواجه
بهاء الدین برادر نواب عابد
خان قاضی بلدهٔ سمرقند
.. .. ۸۴۲
محمد امین خان چین بهادر
.. .. ۱۲۸
محمد امین خان صوبه دار
گجرات ۶۲۳ - ۹۷۸
محمد امین خان میر بخشی
.. .. ۱۰۲ - ۱۰۵
محمد امین خان میر محمد
امین ۶۱۳ - ۶۱۴
محمد امین خان ناظم کابل
.. .. ۵۹۳
محمد امین خان وزیر الملک
.. .. ۱۷۶
محمد انوار الله خان ۱۴۲ -
.. .. ۱۴۳
محمد انور خان ۸۰۶
محمد انور خان برهانپوری

.. ۸۴۰ - ۹۰۵
محمد اورنگ زیب عالمگیر
بادشاه (شف - سلطان
اورنگ زیب بهادر) ۲۳ :
۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۲ - ۳۳ -
۳۴ - ۴۷ - ۸۸ - ۹۴ - ۹۶ -
۹۸ - ۱۱۵ - ۱۱۸ - ۱۲۱ -
۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۳۱ - ۱۴۰ -
۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۷۲ - ۳۶۲ -
۴۵۳ - ۴۵۵ - ۴۹۳ - ۴۹۴ -
۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۱ - ۵۰۲ -
۵۰۴ - ۵۰۶ - ۵۰۹ - ۵۱۰ -
۵۱۱ - ۵۱۵ - ۵۱۷ - ۵۱۹ -
۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۲۴ - ۵۲۶ -
۵۲۷ - ۵۲۹ - ۵۳۱ - ۵۳۲ -
۵۴۶ - ۵۵۶ - ۵۵۸ - ۵۶۶ -
۵۶۷ - ۵۷۰ - ۵۷۲ - ۵۷۳ -
۵۷۵ - ۵۸۱ - ۵۸۴ - ۵۸۵ -
۵۸۸ - ۵۹۰ - ۵۹۴ - ۵۹۷ -
۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۵ - ۶۰۶ -
۶۱۰ - ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۲۰ -
۶۲۱ - ۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۶ -
۶۳۶ - ۶۳۷ - ۶۳۹ - ۶۴۳ -
۶۴۵ - ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۳ -
۶۵۴ - ۶۵۷ - ۶۶۰ - ۶۶۲ -
۶۶۶ - ۶۶۸ - ۶۶۹ - ۶۷۰ -
۶۷۴ - ۶۷۸ - ۶۸۲ - ۶۸۳ -
۶۸۶ - ۶۸۷ - ۶۸۹ - ۶۹۱ -
۶۹۲ - ۶۹۳ - ۶۹۵ - ۶۹۸ -
۷۰۲ - ۷۰۹ - ۷۱۱ - ۷۱۳ -
۷۱۵ - ۷۱۸ - ۷۴۷ - ۷۵۱ -
۷۵۴ - ۷۵۹ - ۷۶۵ - ۷۶۶ -
۷۷۷ - ۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۹۴ -
۸۰۱ - ۸۰۶ - ۸۲۰ - ۸۲۶ -
۸۲۷ - ۸۳۰ - ۸۳۱ - ۸۳۵ -
۸۳۸ - ۸۳۹ - ۸۴۲ - ۸۷۵ -
۸۷۶ - ۸۸۱ - ۸۹۳ - ۹۱۶ -
۹۳۷ - ۹۴۱ - ۹۴۲ - ۹۴۵ -
۹۴۶ - ۹۴۷ - ۹۴۸ - ۹۴۹ -
.. ۹۵۱ - ۹۶۷ - ۹۷۱

محمد باقي .. ۲۴۰ .. ۳۰۸
محمـد بديع سلطان پور
خسرو بن نذر محمد خان
.. .. ۶۳۶
محمد بيدار بخت ۶۶۲
محمد بيگ .. ۲۹۸
محمـد برست خان پسر
عبـد المجيـد خان
مجد الدوله بهادر ۸۰۸
محمد تقي خان پسر وزير خان
محمد طاهر خراساني ۹۳۹
محمد آقي سيم باز (يا) سيم
ساز مخاطب بشاه قلي خان
.. .. ۳۶۶ - ۳۶۷
محمد حسن .. ۶۴۳
محمد حسين ۴۸ . ۱۶۱
محمد حسين ميرزا ۲ -
۱۹۳ . ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ -
۱۹۷ - ۲۱۷ - ۲۳۷ - ۶۹۶
محمد خان ۶۲ - ۲۷۴
محمد خان انور (يا) محمد
خان انور صوبه دار برهانپور
.. .. ۸۷۷
محمد خان بنگش جماعتدار
مخاطب بقايم جنگ ۷۷۱
محمد خان پسر كلان قطب الدين
خان خويشگي ۱۰۶
محمد خان نيازي ۳۷۲ -
.. ۳۷۳ - ۳۷۵ - ۵۱۱
محمد خليل عنايت خان ۱۷۵
محمد دارا شكوه (شف شاهزاده
دارا شكوه) ۱۷ - ۲۷ -
۹۷ - ۹۸ - ۱۰۱ - ۱۰۳ -
۱۰۴ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ -
۱۵۷ - ۱۷۰ - ۲۷۴ - ۴۸۸ -
۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۴ - ۵۰۳ -
۵۰۴ . ۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ -
۵۱۹ . ۵۲۳ - ۵۲۶ - ۵۳۶ -
۵۳۷ - ۵۵۸ - ۵۶۰ - ۵۶۱ -
۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۷۲ - ۵۷۴ -

۵۷۵ - ۵۸۱ - ۵۸۴ - ۵۸۵ -
۵۹۷ - ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱
۶۲۲ - ۸۲۴ - ۸۲۶ - ۸۲۷ -
۸۳۱ - ۹۳۸ - ۹۴۴ - ۹۶۹ .
محمد رضا پسر قزلباش خان
.. .. ۸۷
محمد زمان .. ۳۲۴
محمد زمان خان شاملو
قورچی باشی ۷۰۲
محمد زمان طهرانی فوجدار
و تیولدار ساهت ۴۵۲
محمد سعید پسر میرم قلیچ
برادر زادهٔ قلیچ خان ۷۲
محمد سعید خان ۱۷۶ -
.. .. ۱۷۷
محمد سلطان میرزا پسر ویس
میرزا بن بایقرا بن منصور
بن بایقرا ۱۹۲ - ۱۹۳
محمد شاه بادشاه - لقب روشن
اختر بن جهان شاه بن
شاه عالم بادشاه (خلف -
روشن اختر) ۱۲۷
محمد شجاع ۱۱۴ - ۱۵۵
محمد شجاع مخاطب به
شجاعت خان پسر دومین
میر قوام الدین خان
اصفهانی ۱۱۴ - ۱۱۵
محمد شریف منشی داروغهٔ
ڈاک و دارالانشا برادر
ابو الفتح قابل خان ۳۵
محمد صادق ۲۹۲
محمد صادق فتح الله خان
بهادر عالمگیر شاهی ۴۰ -
.. .. ۴۱
محمد صالح ترخان دومین
پسر میرزا عیسی ترخان
.. ۴۸۸ - ۵۶۰ - ۵۶۱
محمد صالح خوافی معتمد
خان ۵۱۰ - ۵۱۱
محمد طاهر وزیر خان ۵۲۲ -

.. .. ٦٢١
محمد عظیم الشان شاه درمین
خلف خلد منزل بهادر
.. ٩٧١ - ٦٧٨ - ٨٠٥
محمد عظیم پسر شاه عالم
.. .. ٦٥٩ - ٦٥٧
محمد علي خان ١٥٩
محمد علي خان پسر انور الدین
خان گوپا موئي ٨٦١
محمد علي خان خانسامان
.. .. ٦٢٥
محمد علي خان محمد علي
بیگ خویش قلیچ خان
.. .. ٤٨٨
محمد عنایت خان بهادر (یا)
محمد عنایت الله خان
.. .. ٧٣٨ . ٧٣٩
محمد غیاث خان ٨٤٠
محمد غیاث خان بهادر غیاث
بیگ داروغهٔ توپخانه
نظام الملک آصف جاه پسر
غني بیگ ٧٦٩ - ٠
.. .. ٧٧٠ - ٨٠٦
محمد واثق خان کشمیري
.. .. ٧٤٢
محمد فرخ سیر پسر عظیم الشان
٣٧ - ١٣٠ - ١٣٢ - ١٣٣ -
١٣٤ - ١٣٦ - ١٣٧ - ١٤١ -
١٤٢ - ١٧٧ - ٦٠٧ - ٦٧٧ -
٦٩٨ - ٧١٠ - ٧١١ - ٧١٢ -
٧١٣ - ٧٣٣ - ٧٤٦ - ٧٥٢ -
٧٥٧ - ٨٠٢ ٨٣٤ - ٨٣٩ -
٨٤٠ - ٨٤٢ - ٨٦١ - ٨٧٦
محمد قاسم خان بدخشي
موجي تخلص ٢٠٢
محمد قاسم خان میر آتش
شاهجهاني پسر هاشم خان
.. .. ٩٤١
محمد قلي ترکمان ٣٤٢
محمد قلي خان ٢٠٦

محمد قلي خان برلاس از نژاد برنلدق ۵۳ - ۱۹۳ -
.. ۲۰۳ - ۲۰۶ - ۲۰۷
محمد قلي خان بهونسله نو مسلم (كه نام اصلي او نيتوجي بهونسله بود)
.. ۵۷۷ - ۵۸۰
محمد قلي خان توقبائي
.. .. ۲۰۴
محمد قلي خان شغالي ۲۶۹
محمد قلي قطب شاه والي تلنگ .. ۳۱۴
محمد كاظم خان جد امجد بلا واسطه مصنف ۷۱۵
محمد كاظم جماعه‌دار (كه سابق نوكر شجاعت خان محمد بيگ بود) ۷۶۷
محمد كام بخش شاهزاده ۷۳۰
محمد لطيف پسر مكرمت خان .. ۴۶۹

محمد محسن پسر كلان منصور حاجي بلخي ۹۶۹
محمد محسن مخاطب به سپهدار خان ناظم اله‌آباد (كه اول نصيري خان خطاب يافته بود) پسر خانجهان بهادر كوكلتاش
.. ۹۴۹ - ۹۵۱
محمد مراد خان ۲۱۹ -
۶۸۵ - ۶۸۶ - ۶۸۷ - ۶۸۸ -
.. .. ۶۹۱
محمد مراد خان بهادر اورنگ آبادي ۹۲۳ -
.. ۹۲۴ - ۹۲۵
محمد مراد خان پسر مرشد قلي خان محمد حسين
.. .. ۶۸۲
محمد مقيم مريد خان (يا مير خان) خلف همت خان مير عيسى متخلص

به مبرن .. ۹۴۸
محمد معزالدین بادشاه
۱۳۲ . ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۸۳۹
محمد معصوم خویش
صف شکن خان ۵۶۱
محمد معظم .. ۱۵۹
محمد مقیم هروي پدر خواجه
نظام‌الدین بخشي ۲۳۹
محمد منصور ۶۳۲
محمد منصور پسر منصور
حاجی بلخي ۹۲۸
محمد منعم اسم منعم خان
خانخانان ۹۶۷
محمد منعم پسر میرزا خان
منوچهر .. ۵۸۹
محمد یار .. ۲۲۹
محمد یارخان پسر میرزا
بهمن یار اعتقاد خان
.. .. ۷۰۶ - ۷۰۹
محمد یارخان ناظم دهلي
.. .. ۶۹۸
محمدیان (گروه) ۸۵۳
محمدي راج پسر مهاراجه
جسونت سنگهه ۶۰۴
محمود پسر .. ۲۳۸
محمود بساخواني ۲۸۶ -
... ... ۲۹۰
محمود خان پسر احمد خان
... ... ۷۷۳
محمود پور میر ریس غلزي
... ... ۷۰۳
محمود خواجه مخاطب به مبارز
خان خلف ارشد مبارز خان
عمادالملک خواجه محمد
... ... ۷۴۵
محمود سلطان ۱۹۲
محمود غلزي ۷۰۳
محي‌الدین تلي خان ۱۷۷
محي الدین تلي خان وزیر
نواب آصف جاه ۸۷۹

معصي السند بن كام بخش
بن خلدمكان ر ٨٩٣
مختار خان ٩٢ - ٦٤٠ -
.. ٦٥٨ - ٦٥٩ - ٦٦٠
مختار خان سيد محمد
سبزواري ٤٠٩ - ٤١١ -
.. ٤١٢ - ٦٢٠ - ٦٥٠
مختار خان قمرالدين ٦٥٥
مختار خان مير شمس الدين
.. ٦٢٠ - ٦٢٢ - ٦٢٣
مختار خان ناظم اكبر آباد
.. .. ٦٥٨
مخدوم الملك ملا عبدالله
انصاري ولد شيخ شمس الدين
سلطانپوري ٢٥٦ - ٢٥٧
مخدوم شيخ احمد كهتو ٢٨١
مخصوص خان ٣٢٤
مخلص خان ١٥ - ٤٢٠ -
.. .. ٦٤٣ - ٦٤٤
مخلص خان برادر كلان الهوردي
خان ٤٢٨ - ٤٢٩
مخلص خان پسر صف شكن
خان .. ٦٤١
مخلص خان عبدالله بيگ پسر
منصور حاجي بلخي
.. ٩٦٩ - ٩٧٠
مخلص خان قراجدار اكبرنگر
.. .. ٢٥
مخلص خان قاضي نظاما
كرهرودي بخشي بلخ
.. .. ٥٦٦
مخلص خان مغل بيگ ٦٧٦
مخمور (تخلص مرشد قلي خان
بهادر رستم جنگ موسوم
به مرزا لطف الله) ٧٥٥
مدار المهامي سعد الله خان
.. .. ٨٢٠
مديگر بذيله .. ٦٠
مراد بخش ٩٧ - ٥٢٢ -
.. .. ٥٢٣ - ٦٠٠

مراد پسر رستم میرزا ۴۳۶-
.. .. ۴۳۷
مراد کام .. ۵۸۳
مراد کام صفوی ۴۸۵
مراری پندت ۴۰۲
مراری دت ۹۶۱ - ۹۶۲
مرتضی خان ۴۷۹ - ۴۸۰ -
.. .. ۶۵۱
مرتضی خان سید شاه محمد
.. .. ۵۹۷
مرتضی خان سید مبارک خان
.. .. ۶۴۴ - ۶۴۵
مرتضی خان سید نظام پسر
دوم میران صدر جهان
بهانی .. ۴۰۳
مرتضی خان شیخ فرید ۷۱
مرتضی خان میر حسام‌الدین
انجو پسر میر جمال‌الدین
عضدالدوله ۳۸۲
مرتضی قلی خان درناک
حاکم مشهد مقدس ۴۲۳-
.. .. ۴۲۴
مرتضی ممالک میر مؤمن
. استرآبادی خواهرزادهٔ میر
فخرالدین سماکی ۴۱۴
مرتضی نظام شاه ۸۰
.. .. ۲۹۱ - ۳۳۹
مرتضی نظام شاه ثانی ولد
شاه علی .. ۳ - ۷
مرحمت خان ۸۳۵
مرحمت خان بهادر غضنفر
جنگ میر ابراهیم پسر امیر .
خان کابلی ۷۱۳ . ۷۱۵
مرحمت خان پسر معزالدوله
حامد خان بهادر صلابت
جنگ ۷۶۸ - ۷۶۹
مرحمت خان دیندار پسر نامدار
خان .. ۸۲۳
مردم سود و چاربچه (یا) چوار
بچه .. ۳۱۲

مرزا ابراهیم ۲۷۰ - ۳۳۰
مرزا افلاطون .. ۳۲۱
مرزا حیدر ... ۴۹
مرزا راجه جیسنگهه ۱۰۲
مرزا سلیمان ... ۲۶۸
مرزا شاهرخ ... ۲۷۳
مرزا صف شکن خان لشکري
.. .. ۳۲۱
مرزا عسکري ... ۲۶۷
مرزا عمر شیخ ۱۷۹
مرزا کامران ۴۸ - ۵۲ - ۶۲ -
... ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۷۲
مرزا محمد حکیم ۲۷۳ -
... ۲۷۹ - ۳۲۵ - ۴۵۸
مرزا محمد علي خان سالارجنگ
سیوم پسر مؤتمن الدوله
... ... ۷۷۵ - ۷۷۶
مرزا مراد کام صفوي ۳۴۲
مرزا مغل ... ۳۳۵
مرزا ویس بیگ خویش

قزلباش خان ۸۷
مرشد قلي ۱۷ - ۱۸
مرشد قلي خان ۶۸۳
مرشد قلي خان بهادر
رستم جنگ موسوم به مرزا
لطف الله یزنهٔ علاء الدوله
سرفراز خان بهادر حیدر
جنگ و پسر حاجي
شکر الله تبریزي ۷۵۴
مرشد قلي خان ترکمان معروف
به مروت خان ۴۲۱
مرشد قلي خان خراساني
۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۵ - ۴۹۷ -
... ۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۲
مرشد قلي خان خطاب مؤتمن
الملک صوبه دار بنگاله
... ... ۷۵۲
مرشد قلي خان شاملو للهٔ
استاجلو (یا) مرشد قلي
خان للهٔ استجلو حاکم

خواف و باخرز ۴۲۴ -
۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۲۸
مرشد قلي خان عم مروت خان
... ... ۴۲۱
مرشد قلي خان محمد حسین
... ... ۶۸۲
مرهٹه (قوم) ۴۶ - ۱۵۳ -
۵۵۹ - ۵۶۵ - ۵۹۳ - ۶۵۱ -
۷۳۴ - ۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۴۰ -
۷۴۳ - ۷۴۶ - ۷۵۹ - ۷۶۰ -
۷۶۷ - ۷۶۸ - ۷۷۲ - ۷۷۳ -
۸۰۴ - ۸۰۷ - ۸۴۰ - ۸۴۱ -
۸۴۴ - ۸۴۶ - ۸۴۹ - ۸۶۹ -
۸۷۰ - ۸۷۱ - ۸۷۲ - ۹۵۰
مریم مکاني (مادر عرش آشیاني
محمد اکبر شاه پادشاه)
... ... ۲۴۸ - ۸۱۱
مریم و عیسی ۲۵۷
مسعود حسین میرزا ۱۹۴ -
... ... ۱۹۵
مسعود خان پسر مبارز خان
عماد الملک خواجه محمد
... ... ۷۴۴
مسیحای کیرانوی سعدالله
نام پسر خواندهٔ مقرب
خان ... ۳۸۲
مصاحب بیگ ولد خواجه
کلان بیگ پسر مولانا
محمد صدرا ۱۷۹ -
... ... ۱۸۱
مصطفی بیگ ترکمان خان
... ... ۳۸۴
مصطفی خان پسر قطب الدین
خان خویشگي ۱۰۷
مصطفی خان خوافي میر احمد
پسر میرزا عرب (یا) میرزا
عزت ۵۱۶ - ۵۱۷
مصطفي خان کاشي ۶۳۷ -
... ... ۶۳۸
مطلب خان بن مطلب خان

بني مختار ۷۴۴
مطلب خان بني مختار ۷۴۴
مطلب خان میرزا مطلب
۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۲ - ۶۵۳
مظفر حسین ۱۹۵ - ۱۹۷ -
.. .. ۱۹۸
مظفر حسین میرزا ۲۷۵ -
.. ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹
مظفر حسین میرزا پسر خردسال
ابراهیم حسین باغي ۹۳۰
مظفر خان ۲ - ۲۱۸ -
۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۴ - ۲۲۵ -
۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۵۸ - ۲۷۸ -
۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۳۴۲ -
.. .. ۵۱۱
مظفر خان تربتي ۱۶۱ -
.. .. ۲۱۰ - ۲۲۱
مظفر خان دیوان اعلی ۹۲۹
مظفر خان صوبه دار بنگاله
.. .. ۲۳۷ - ۹۲۸
مظفر خان میر عبدالرزاق
معموري ۳۷۶ - ۳۷۸ -
.. .. ۳۷۹
مظفر میرزا .. ۳۰۵
معتقد خان .. ۶۹۲
معتقد خان میرزا مکي (یا)
بیگي پسر افتخار خان
۴۸۲ - ۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۸۵
معتمد خان ۵۸۴ - ۶۱۲ -
.. .. ۹۳۴
معتمد خان - خطاب اول محمد
قاسم .. ۹۷
معتمد خان محمد شریف
۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۳۴
معزالدوله حامد خان بهادر
صلابت جنگ صوبه دار
ناندیر عم نواب نظام الملک
آصف جاه ۷۶۵ - ۷۷۷ -
.. .. ۷۶۸
معزالدوله حمید خان بهادر

.. .. ١٢٣
معزالدوله حیدر قلي خان
.. .. ٧٦٧ - ٨٤٣
معزالدوله حیدر قلي خان
محمد رضا مخاطب به
حیدر قلي خان بهادر ناصر
جنگ ناظم گجرات ٧٤٦ -
٧٤٨ - ٧٤٩ - ٧٥٠ - ٧٥١ -
.. .. ٨٧٧ - ٨٧٨
معزالدین کیقباد ٤٧٤
معزالملک مشهدي ٢٣١
معصوم خان ٢٣٨ - ٢٤٧ -
٢٤٨ - ٢٩٣ - ٢٩٤ - ٢٩٥
معصوم خان عاصي ٢٩٣ -
.. .. ٩٣١
معصوم خان فرنخودي ٢٤٦ -
.. .. ٨١٠ - ٨١١
معصوم خان کابلي ٢١٠ -
.. .. ٩٢٨
معصوم خان کابلي از سادات
تربت خراسان ٢٩٢
معصوم خان کابلي تیولدار پټنه
.. .. ٢٣٠
معصوم خان کابلي اقطاع دار
بهار ٢٢٦ - ٢٣٧ -
.. .. ٢٤٦
معصوم کوکه میرزا محمد حکیم
.. .. ٢٧١ - ٤٥٨
معظم خان خانخانان (یا)
معظم خان میر جمله - میر
محمد سعید اردستاني
سپه سالار ٢٤ - ٢٥ -
٥١٧ - ٥٨١ - ٦١٣ - ٦١٤ -
٦٥٣ - ٩٣٨ - ٩٧٠ - ٩٧١
معظم خان شیخ بایزید ٣٦٥
معظم خان فتحپوري ٣٨٦
معمور خان میر ابوالفضل
معموري ٥٠٣ - ٥٠٤ -
.. ٥٠٥ - ٥٠٦ - ٨٢٦
معین الدین احمد خان

فرنخودي .. ۲۱۶
معين الدين خان اکبري ۲۴۶
معين الدين قلي خان ۱۷۷
معين الملک صوبه دار لاهور
.. .. ۸۲۴ و ۸۹۰
مغل خان .. ۱۵۹
مغل خان پسر زين خان کوکه
قلعه‌دار کابل ۴۹۰ -
.. .. ۴۹۱
مغل خان عرب شيخ ۶۲۳
مغايه (يا) مغوايه (يا) مغل
(قوم) ۲۰۰ - ۲۹۳ -
۴۰۶ - ۴۳۱ - ۴۹۷ - ۵۰۱ -
۷۶۵ - ۷۹۲ - ۸۳۷ - ۹۶۶
مفتخر خان خانزمان عم هوشدار
خان مير هوشدار ۹۴۳
مقرب خان ۲۸۰ - ۳۹۴
مقرب خان پسر امين خان
بهادر .. ۷۹۶
مقرب خان دکني ۸۸۰
مقرب خان شيخ حسن معروف
به حسّو پسر شيخ بهنيا (يا)
بهنيا ولد شيخ حسن
پاني پتي ۳۷۹ - ۳۸۰
مقرب خان غلام ترک مير شمشير
.. .. ۴
مقصود ۲۴۸ - ۳۲۵
مقصود بيگ مخاطب به
قدرانداز خان ۹۷۱
مکرمت خان .. ۹۳۲
مکرمت خان ملا مرشد شيرازي
۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۳ - ۴۶۹ -
.. .. ۴۷۲
مکرم خان ۳۶۶ - ۵۸۴ -
۵۸۵ - ۵۸۶ - ۶۹۶ - ۶۹۸ -
.. .. ۷۰۰ - ۹۵۱
مکرم خان حاکم بنگاله ۱۶
مکرم خان خانزمان بهادر
(خطاب فهيم خان پسر
منعم خان خانخانان)

.. .. ۶۷۷ - ۷۴۲
مکرم خان میر اسحق ۶۹۵
مکند سنگهه هادا پسر مادهو
سنگهه هادا ۴۵۶ -
.. ۴۹۵ - ۵۰۹ - ۵۱۰
ملا احمد ۲۶۰ - ۲۶۳
ملا احمد آتری ۲۶۰
ملا احمد نایته ۵۶۲ -
.. .. ۵۶۳ - ۵۶۵
ملا اسد ۳۴۷ - ۳۴۸
ملا پیر محمد خان شروانی
.. .. ۱۸۲
ملا جیون امیتهی وال ۷۹۴
ملا شیخ الاسلامی ۲۵۵
ملا علاء الملک تونی (یا) ملا
علاء الدین علاءالملک تونی
مخاطب بفاضل خان ۵۲۴
۵۲۵ - ۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۲۹ -
.. .. ۵۳۰
ملا عبد السلام .. ۵۱۸

ملا عبدالصمد نواسهٔ شیخ چانده
منجم .. ۳۷۱
ملا عبد الله .. ۲۵۴
ملا فاروقی .. ۲۶۲
ملا کمال الدین حسین طبیب
.. .. ۲۶۲
ملا محمد ۱۶۵ - ۳۲۹ - ۳۷۱
ملا محمد تهته ۳۵۲ - ۳۶۹
ملا محمد صوفی مازندرانی
.. .. ۴۵۰
ملا محمد لاری وکیل السلطنة
.. ۱۹۴ - ۳۸۹ - ۳۹۰
ملا محمد یوسف ۳۶۹
ملا مخدوم الملک ۲۵۵
ملا مرشد .. ۳۴۷ - ۳۴۸
ملا مصطفی جونپوری ۳۵۱ -
.. .. ۳۵۲
ملا معین مشهور به واعظ کاشفی
صاحب معارج النبوة ۱۱۷
ملا میرزا جان .. ۲۶۲

ملا یحیی مخاطب به مخلص
خان برادر خرد ملا احمد
نایته ۵۶۵ . ۵۶۶
ملتفت خان ۴۹۴ - ۶۲۳ -
.. .. ۶۴۳
ملتفت خان مخاطب به اعظم
خان عالمگیری .. ۹۴۳
ملتفت خان مهین خلف ارشد
اعظم خان جهانگیر شاهی
.. ۵۰۰ - ۵۰۱
ملتفت خان میر ابراهیم حسین
.. .. ۶۱۱
ملتفت خان میرزا محمد علی
.. .. ۶۴۳
ملک حمزه حاکم سیستان ۹۳
ملک عنبر حبشی ۶ - ۷ -
۸ - ۱۰ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۳۶۷ -
۳۷۴ - ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱ -
۳۹۸ - ۵۸۷ - ۹۵۹ - ۹۶۰
ملک کد .. ۱۴۴

ملک کلان .. ۱۴۴
ملک محمود ۲۹۸ - ۴۳۴ -
.. .. ۴۳۵
ملک نائب کافور ۹۱۲ -
.. ۹۱۳ - ۹۱۵
ملکه چاند سلطان .. ۷
ملهار راو هولکر ۷۷۳ . ۸۶۶
ممتاز الزمانی .. ۸۳۰
منصور حاجی باخی ۹۶۸
منعم بیگ خان خانان ۵۲ -
.. .. ۱۴۹
منعم خان خانخانان بهادر
شاهی ۶۰ - ۲۲۰ -
۲۷۴ - ۶۶۷ - ۷۵۶ - ۷۵۷
منعم خان ۴۳ - ۴۵ - ۱۸۸ -
.. ۲۱۷ - ۲۶۹ - ۶۶۹
منعم خان خان زمان ۷۰۹
منور خان شیخ میران ۶۵۴
منور خان قطبی پسر منور خان
شیخ میران .. ۶۵۵

منهاج الدین .. ۲۵۲
منیجه (یا) میلجه بیگم همشیرهٔ
نور جهان بیگم ۷۸
مؤتمن الدوله اسحاق خان
خانسامان فردوس آرامگاه
پسر غلام علي ۷۷۴ -
.. .. ۷۷۵ - ۷۷۶
مؤتمن الملک جعفر خان مسمی
به محمد هادي صوبه دار
بنگاله .. ۷۵۱
مؤتمن الملک شجـاع الدوله
بهادر اسد خان (خطـاب
شجاع الدین محمد خان
بهادر صوبه‌دار بنگاله و بهار
و اوڈیسه) ۷۵۴ - ۷۵۵
مؤتمن الملک علاءالدوله جعفر
خان بهادر اسد جنگ
محمد هادي صوبه‌دار بنگاله
.. .. ۷۵۲
مؤتمن الملک ناظم اورنگ آباد
.. .. ۹۲۵
امام موسی رضا علیه التحیة
و الثنا .. ۳۸۶
موسوي خان صدر ۴۴۱ -
.. .. ۴۴۹
موسوي خان میرزا معز دیوان
دکن ۱۱۸ - ۶۳۳ -
.. .. ۶۳۴ - ۶۳۵
موسوي خان میر هاشم قلعه‌دار
خان - جـرأت تخلص
.. .. ۱۱۹
موسی بوسي سرگروه نصارای
فرانسیس مخـاطب به
عمدة الملک ۸۶۸ -
۸۹۹ - ۹۰۲ - ۹۰۴ - ۹۰۵
مولانا افضل قایني ۲۶۲
مولانا برهان الدین علي ۲۳۳
مولانا جلال الدین محمد ۲۳۳
مولانا جلال الدین محمد منجم
تبریزي .. ۲۸۷

مولانا خواجه كوهي ۸۹ - ۹۰
مولانا عبد القادر سرهندي
.. .. ۲۵۲
مولانا عماد الدين محمود طبيب
.. .. ۲۲۳
مولانا مير كلان محدث نواسهٔ
مولانا خواجه كوهي ۸۹
مؤمن خان نجم ثاني نائب
عنايت الله خان كشميري
.. ۷۶۴ - ۸۶۵
مونس خان .. ۳۴۵
موهن سنگهه (يا) مومن سنگهه
هادا برادر مكند سنگهه هادا
.. .. ۵۰۹
مهابت بوهي جونپور ۹۵۱
مهابت خان ۶ - ۱۲ -
۱۴ - ۱۹ - ۲۰ - ۱۶۴ -
۱۶۶ - ۱۶۷ - ۳۶۹ - ۳۷۱ -
۳۷۹ - ۳۸۵ - ۴۳۰ - ۵۱۴ -
۵۳۵ - ۵۳۷ - ۶۱۶ - ۸۱۷ -
.. .. ۹۲۴
مهابت خان حيدر آبادے
مشهور به محمد ابراهيم
قمار باز .. ۶۲۷
مهابت خان خانخانان سپه‌سالار
زمانه بيگ پسر غيور بيگ
كابلي .. ۳۸۵ - ۳۸۶ -
۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱ - ۳۹۲ -
۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۵ - ۳۹۶ -
۳۹۷ - ۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۰۰ -
۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴ -
۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۴۳ - ۴۴۵ -
۴۷۹ - ۴۸۰ - ۵۲۱ - ۵۶۹ -
.. ۵۹۰ - ۹۶۰ - ۹۶۱
مهابت خان سپه‌سالار ۴۱۹ -
.. .. ۴۶۰
مهابت خان صوبه دار دكن
.. .. ۴۵۴
مهابت خان ميرزا لهراسپ
پسر مهابت خان خانخانان

سپه سالار ۵۹۰ - ۵۹۱ -
.. ۵۹۲ - ۵۹۳ - ۵۹۴
مهابت خان ناظم دکن ۵
مهابت خان یکی از امرای
صاحب قران ثانی شاه جهان
پادشاه .. ۹۱۵
مهاراجه ابهی سنگهه صوبه دار
گجرات پسر کلان مهاراجه
اجیت سنگهه راتهور ۷۵۸ -
.. .. ۷۵۹
مهاراجه اجیت سنگهه راتهور
صوبه دار گجرات پسر مهاراجه
جسونت سنگهه ۱۳۵ -
۷۵۵ - ۷۵۷ - ۷۵۸ - ۷۵۹
مهاراجه جسونت سنگهه راتهور
۲۴ - ۹۷ - ۹۸ - ۱۲۱ -
۱۵۴ - ۴۴۷ - ۴۹۵ - ۵۰۹ -
۵۱۵ - ۵۲۳ - ۵۶۷ - ۵۷۵ -
۵۹۲ - ۵۹۷ - ۵۹۹ - ۷۵۵ -
۷۷۸ - ۸۲۵ - ۸۲۷ - ۸۳۱ -
.. .. ۹۶۹
مهاراو درمیین پسر مهاراو
جانوجی جسونت بذالکر
(یا) نبالکر ۸۰۷
مهاراو جانوجی جسونت بنالکر
پسر راو رنبها ۸۰۶ - ۸۰۷
مها سنگهه ولد جگت سنگهه
.. ۱۵۰ - ۳۶۰ - ۳۶۱
مهتدی خان پسر خانه زاد خان
.. .. ۸۰۶
مهتر خان انیس ۳۴۴
مهدویه (طائفه) ۲۵۳ -
.. .. ۲۵۴
مهدی خواجه داماد
فردوس مکانی ۲۳۹
مهدی قاسم خان ۱۴۸ -
.. ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۱
مهدی موعود (علیه السلام)
.. .. ۲۹۰
مهر پرور (حرم محترمهٔ

پادشاهزاده محمد معظم)
.. .. ۷۸۰
میر علي برادر پادشاه حق
سداس .. ۳۵۴
میر علي خان بهادر ، ۲۱۷
میرعلی کولابي (یا) میرعلي
خان ساهوز کولابي ۱۹۸ .
.. .. ۹۲۰
مهرنسا (یا) مهرالنسا بیگم
زوجهٔ شیر افکن خان ۹۷
مهربان بیگم (یا) مهین بیگم
صبیهٔ مؤتمن الملک
شجاع الدوله بهادر اسدخان
عرف مرزا دکني موسوم
به شجاع الدین محمد خان
بحایالهٔ مرشد قلي خان
بهادر رستم جنگ موسوم
به مرزا لطف الله المتخلص
به مخمور .. ۷۵۵
میرس داس راتهور پسر دلپت

.. .. ۴۴۵
میر ابراهیم مرحمت خان بهادر
غضنفر جنگ ۷۱۳
میر ابوالبقا امیر خان پسر
میر ابوالقاسم نمکین ۷۷
میر ابوالفتح .. ۵۰۷
میر ابوالقاسم نمکین ۷۷
میر ابو تراب گجراتي ۲۸۰ -
۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۵
میر احمد خان ۶۶۲ - ۶۶۵
میر احمد خان بهادر مخاطب
به امیر الممالک عالیجاه
پسر کلان نظام الملک
نظام الدوله آصف جاه میر
نظام علي اسد جنگ ۸۷۴
میر احمد خان ثاني فوجدار
چکلهٔ اسلاماباد پسر میر احمد
خان شهید ۷۲۱ - ۷۶۰ -
.. ۷۶۲ - ۷۶۳ - ۷۶۵
میر احمد خان شهید صوبه دار

برهانپور .. ۷۶۰
میر احمد داماد قطب شاه
.. .. ۵۳۴
میر احمد عرب .. ۶۲۰
میر احمد مخاطب به نواب
نظام الدوله ناصر جنگ
دومین پسر نواب آصف جاه
.. .. ۸۸۳
میر احمد مصطفی خان ثانی
پسر مصطفی خان خوافی
.. .. ۵۱۸
میر اسد الله شهید ۳۶۳
میر اسدالله عرف میر میران
(شف . میر میـران)
.. ۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۹۶
میر اکبر علی خان عرف میر
فولاد خان پسـر دوم
نظام الملک نظـام الدوله
آصف جاه میر نظام علی
اسد جنگ ۸۷۴

میر امین الدین ۳۶۰ -
.. .. ۳۸۲
میر اولاد محمد ذکا ۹۲۲ -
.. .. ۹۲۷
میر بدر عالم مذري ۳۵۱
میر بدیع الزمان همشیره زاده
و متبنای مصطفی خان
.. .. ۵۱۸
میر بزرگ .. ۳۲۸
میر جعفر همشیره زادهٔ سید
علی مخاطب به خلیفه
سلطان .. ۱۱۱
میر جلال الدین حسین ملائی
تخلص برادر میر محمد
امین .. ۴۱۳
میر جلال الدین مسعود ۲۵۱
میر جمال الدین ۳۵۸
میر جمال الدین انجو ۳۵۸ -
.. .. ۳۵۹
میر جمال الدین محدث ۹۰

میر جمله ۴۲۳ - ۶۱۵ -
.. .. ۷۴۶ - ۸۰۳
میر جمله خانخانان معظم خان
بهادر مظفر جنگ (خطاب
میرجمله خانخانان
عبدالله) ۷۱۱ - ۷۱۲
میر حاج .. ۱۲۱
میر حسام الدین ۳۲۳
میر حسام الدین انجو ۴۷۹
میر حسام الدین مرتضی خان
.. .. ۳۶۰
میر حسن خلف امانت خان
میر حسین ۶۹۲
میر حسن علي پسر کلان محمد
کاظم خان و والد مصنف
.. .. ۷۲۱
میر حسن علي خان امیرالامرا
صاحب صوبهٔ دکن ۳۷
میر حسین علي خان امیرالامرا
.. .. ۳۸

میر خلیفه .. ۲۳۹
میر خلیل الله ۳۳۹ -
.. .. ۳۴۰ - ۳۴۱
میر خلیل الله یزدي جد ماجد
نوازش خان میرزا
عبد الکافي ۳۳۵ - ۸۲۸ -
.. .. ۸۲۹
میر خنجر .. ۳۵۹
میر ذو النون بیگ ارغون ۳۰۴
میر رحمت الله ۳۶۴
میر رفیع الدین محمد پسر
میر شجاع الدین محمد
.. .. ۱۱۰
میر زاهد هروي ۶۶۶
میر زاید الله پسر میر ابوالقاسم
نمکین .. ۷۸
میر زین الدین علي مخاطب به
سیادت خان برادر اسلام خان
.. .. ۴۵۲
میر سلطان حسین انتخا خان

.. .. ۶۱۱
میر سید ابراهیم ساکن یزد
.. .. ۱۱۶
میر سید احمد کاشي ۲۸۸
میر سید بخاری رضوي ۴۴۷
میر سید جلال صدر پسر میر
سید بخاری رضوي ۴۴۷
میر سید جلال مخدوم جهانیان
رضائي تخلص ۴۴۷ -
.. .. ۴۴۸ - ۴۵۱
میر سید شریف ولد میر سید
ابراهیم ساکن یزد ۱۱۶
میر سید محمد ۴۴۸
میر سید محمد چشتی قنوجي
.. .. ۶۰۴
میر سید محمد خان صلابت
جنـگ مخـاطب به
امیر الممالک پسر سومین
نواب آصف جاه ۸۸۳-
۸۸۴ - ۸۸۵ - ۸۹۹ - ۹۰۰ -
۹۰۲ - ۹۰۳ - ۹۰۵ - ۹۰۶ -
۹۰۷ - ۹۱۰ - ۹۱۶ - ۹۱۹ -
.. ۹۲۱ - ۹۲۲ - ۹۷۴
میر سید محمود پسر میر احمد
خان .. ۶۶۶
میر شاه ابو المعالي ۱۸۶
میر شاه ابو تراب .. ۳۵۸
میـر شاهپور خان (یا) میر
شاپور خان بخشي ۷۶۴
میر شاه محمود ۳۵۸
میر شجاع الدین محمد خلف
ارشد سید علي مخاطب
به خلیفه سلطان و نبسه
اسدالله ۱۰۹ - ۱۱۰
میر شرف الدین ۲۸۵ - ۴۱۱
میر شریف آملي ۲۸۵ -
.. .. ۲۸۸
میر شمس .. ۴۹۲
میر شمس الدین اسد الله
شوستري .. ۳۵۸

میر شمس الدین مختار خان ۶۲۱
میر شهاب الدین مخاطب به امیر الامرا غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ پسر میر محمد امیر الامرا فیروزجنگ بن نواب آصفجاه و دخترزادهٔ وزیر الممالک اعتماد الدوله قمر الدین خان بهادر ۸۸۵ - ۸۸۶ - ۸۸۷ - ۸۸۸ - ۸۸۹ - ۸۹۰
میر شهاب الدین مخاطب به فرزند ارجمند غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ پدر نواب نظام الملک آصف جاه میر قمرالدین ۸۷۵
میر صدر جهان مفتي ۳۴۹
میر صمصام الدوله ۳۸۴
میر ضیاء الدین حسین اسلام خان .. ۴۹۴
میر ظریف مخاطب بغدائي خان .. ۱۱ - ۱۲
میر ظهیر الدین ۳۴۱ - ۳۴۲
میر عبد الحي میر عدل ۳۴۹
میر عبد الرحیم شریف خان پسر میر سید محمد چشتي ۶۰۹
میر عبد الرزاق معموري ۴۳۸
میر عبد الکریم ملتفت خان ۶۶۸
میر عبد اللطیف پسر میر یحیی حسني سیفي .. ۸۱۳ - ۸۱۴
میر عبداللطیف پسر نقیب خان میر غیاث الدین علي ۸۱۶
میر عبد اللطیف قزویني ۵۳
میر عبدالله .. ۳۲۱
میر عبدالله پسر میر ابوالفضل ۵۰۶

میر عبدالنبي خان پسر نواب
صمصام الدوله ۹۰۵
میر عبدالهادي ۲۴۱
میر عزز الله داماد شیخ میر
.. .. ۶۹۶
میر عزیزالله دیوان ۲۲۰
میر علاءالدوله کامي تخلص
مولف تذکرهٔ نفایس المآثر
پسر دوم میر یحیی حسنی
سیفی معروف به یحیی
معصوم .. ۸۱۳
میر علي اکبر موسوي ۲۳۰ -
.. .. ۲۳۱
میر عمادالدین مخاطب به
رحمت خان ۱۱۱
میر عنایت الدین سرالله که
اورا هبة الله نیز گویند
مشهور بسید شاه میر ۲۸۰
میر عیسی خان ۳۶۳
میر غبار .. ۲۹۱
میر غلام علي آزاد بلگرامي (یا)
میر غلام آزاد ۱۰۸ - ۸۵۶
میر فخرالدین سماکي ۴۱۴
فضل الله بخاري ۳۶۱
میر قاپماي تفرشي ۶۴۳
میر قوام الدین برادر خلیفه
سلطان ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ -
.. .. ۱۱۴
میر قوام الدین خان اصفهاني
برادر خلیفه سلطان - وزیر
اعظم ایران .. ۱۰۹
میر قوام الدین مشهور به میر
بزرگ .. ۱۰۹
میر کمال الدین ۲۸۱
میر کجراتي پسر دوم مبارزالملک
سربلند خان بهادر دلاور
جنگ میرمحمد رفیع ۸۰۶
میر گدائي .. ۲۸۵
میر کیخسرو .. ۲۴۹
میر کیخسوي بکاول بیگي ۲۴۳-

.. .. ۲۴۴
مير كيخسرو خراساني ۲۴۹ -
.. .. ۲۵۰
مير محامد خان پسر مير احمد
خان .. ۲۶۶
مير محب الله .. ۲۸۵
مير محمد امين خان پسر مير
محمد سعيد معظم خان
خانخانان مير جمله ۵۳۱ -
.. ۵۳۲ - ۵۳۴ - ۵۳۵
مير محمد امين مير جملهٔ
شهرستاني ۴۱۳ - ۴۱۴ -
.. .. ۴۱۶
مير محمد خان ۲۱۴
مير محمد خان اتكه ۴۵۷
مير محمد خان پسر محتشم
خان .. ۶۵۰
مير محمد خان مشهور بخان
كلان ۲۰۴ - ۲۱۱ - ۲۱۷
مير محمد زاهد پسر قاضي
اسلم واقعه نويس كابل
.. .. ۹۱
مير محمد مشهدي ۹۳۳
مير محمد سعيد مير جمله
مخاطب بمعظم خان
خانخانان سپه سالار ۹۹ -
۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۹ - ۵۳۰ -
۵۳۱ - ۵۳۴ - ۵۳۵ - ۵۳۶ -
۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۴۰ -
۵۴۱ - ۵۴۲ - ۵۴۳ - ۵۴۴ -
۵۴۵ - ۵۴۶ - ۵۴۸ - ۵۴۹ -
۵۵۲ - ۵۵۳ - ۵۵۴ - ۵۵۵ -
.. .. ۵۶۸
مير محمد شريف مخاطب
به نواب برهان الملك
پنجمين پسر نواب
آصف جاه ۸۸۳ -
.. ۹۰۳ - ۹۰۵ - ۹۰۶
مير محمد علي سيد مكرم
خان بهادر خلف مصطفى

خان ثاني ۵۱۸
میر محمد مخاطب به امیرالامرا
فیروز جنگ نواب
غازي الدین خان بهادر
ناظم دکن خلف رشید
نواب آصف جاه (غفران
پناه) ۸۸۳ - ۸۸۵ .
.. .. ۹۰۱ - ۹۰۲
میر مراد .. ۹۳۲
میر مراد جویني ۷۸
میر مرتضی خان نواسهٔ میر
هادي .. ۴۰
میر مرتضی زمان ۲۹۲
میر مرتضی سبزواري ۲۹۰
میر مسعود ۹۲۳ - ۷۹۳
میر معز الملک اکبري یکی از
سادات موسوي ۲۲۷ -
۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۲ -
میر معصوم .. ۳۲۹
میر معصوم بدمکالي ۱۱۷
میر معصوم بهکري ۳۲۶
میر معین پسر میر ملا ۱۱۷
میر مغل مخاطب به ناصرالملک
ششمین پسر نواب
آصف جاه ۸۸۳ - ۹۲۰ -
.. .. ۹۲۴
میر مقتدر خان ۸۷۰
میر ملا .. ۱۱۷
میر ملک حسین کوکه ۲۴
میر ملنگ همشیره زادهٔ محمد
مراد خان ۶۸۲
میر منصور بدخشي ۲۹۴
میر میران ۳۳۹ - ۳۴۰ -
.. .. ۳۴۱ - ۲۹۶
میر میران پسر میر خلیل الله
یزدي .. ۸۲۹
میر میران یزدي ۴۷۸
میر نجف علي خان قلعه دار
آسیر .. ۹۱۶
میر نظام الدین عبد خلف شاه

صفي الدين پسـر امير
غياث الدين .. ٢٣٨
مير نظام الدين علي خليفه
ركن السلطنة بابر پادشاه
.. .. ٢٣٨.
مير نظام علي مخاطب به
نـواب آصف جاه ثاني
چهـارمين پسر نواب
آصف جاه ٨٨٣ -
٩٠٣ - ٩٠٤ - ٩٠٥ - ٩٠٦ -
٩٠٧ - ٩١٩ - ٩٢١ - ٩٢٢ -
٩٢٣ - ٩٢٤ - ٩٢٥ - ٩٢٦ -
.. .. ٩٢٧
مير نعمت الله ٣٣٩ -
٣٤٠ - ٣٤٢ - ٣٤٧ - ٣٦٤
مير نور الله .. ٣٣٧
مير نور الله سيد نور خان مشهور
به باگهمار ٣٦٣ - ٣٦٤
مير ويس غلزي (مخاطب به
پادشاه نواز خان - (شف
پادشاه نواز خان) ٧٠١ -
.. .. ٧٠٢ - ٧٠٣
مير هاشم .. ١٨٨
مير هاشم خان نيشـابوري
سوانح نويس ديار شرقي
.. .. ٨٠٩ - ٨١٠
مير يحيى .. ٣٦٣
مير يحيى حسني سيفي
مخاطب به يحيى معصوم
مولف لب التواريخ جد
نقيب خان مير غياث الدين
علي ٨١٢ - ٨١٣
مير يحيى كاشي ٤٦٩
ميران ٣٤٨ - ٣٤٩ - ٣٥٠
ميران صدر جهـان پهاني
.. ٢٤٨ - ٤٠٣ - ٤٧٩
ميرک شيخ هروي برادر زاده
قاضي اسلم ٥١٨
ميرم قليچ .. ٧٤
ميرزا ابراهيم ٢٦٧ - ٢٦٨ -

.. ۲۶۹ - ۲۷۲ - ۲۷۵
میرزا ابوالمعالي میرزا خان پسر میرزا والي جاگیردار و فوجدار سیوستان ۴۶۰ .
.. ۵۵۸ . ۵۵۹ . ۵۶۰
میرزا ابوسعید .. ۳۰۴
میرزا ابوسعید نبیرهٔ اعتمادالدوله برادر زادهٔ نور جهان بیگم
.. .. ۵۱۳
میرزا احمد داماد باقر خان
.. .. ۴۸۴
میرزا اشرف الدین حسین
.. .. ۲۰۴
میرزا افراسیاب پسر مهابت خان .. ۴۰۹
میرزا افضل مقتدري خان دیوان گوالیار ۸۰۱
میرزا امتیاز .. ۱۹۹
میرزا ایرج شاهنواز خان پسر خانخانان عبدالرحیم خان
.. .. ۵۸۶ - ۸
مرزا ایرج پسر عنبر حبشي
.. .. ۹۵۸
میرزا بابر خویش عزیزالدین برادر عالمگیر ثاني ۸۹۱
میرزا بایسنقر ۲۶۴
میرزا بدیع الزمان برادر کلان نجابت خان میرزا شجاع
.. .. ۸۲۱
میرزا بدیع الزمان پسر خواجه حسن .. ۴۵۹
میرزا بدیع الزمان مشهور به میرزای فتحپوري ۲۳۴
میرزا بهرام پسر خرد یوسف محمد خان تاشکندي
.. .. ۹۶۶
میرزا بهرام مخاطب بقزلباش خان تهانه دار دیولگانون پسر قزلباش خان ۸۷
میرزا بهروز پسر محمد صالح

ترخان .. ۵۶۲
ميرزا بهروز پسر مهابت خان
.. .. ۴۰۹
ميرزا بهمن يار اعتقاد خان ۷۰۶
ميرزا پاينده محمد ۳۰۸
ميرزا تقي .. ۴۱۳
ميرزا تولک .. ۱۸۸
ميرزا جاني بيگ ۳۰۰
ميرزا جاني بيگ ارغون حاکم
تهته ۳۰۲ - ۳۰۸ -
.. .. ۳۰۹
ميرزا جاني بيگ حاکم سنده
.. .. ۳۷۳ - ۳۷۴
ميرزا جعفر آصف خان ۱۴۹
ميرزا جمشيد بيگ يزدي
قزلباش داماد مير معصوم
بهکري .. ۱۱۷
ميرزا جوان بخت پسر شاه عالم
بادشاه .. ۸۶۶
ميرزا چين قليچ خلف ارشد
ميرزا قليچ محمد خان
اکبري ۷۴ - ۳۵۱ -
.. .. ۳۵۲ - ۳۵۳
ميرزا حسام الدين پسر مير
ابوالقاسم نمکين ۷۷
ميرزا حسن .. ۲۴۰
ميرزا حسن صفوي پسر سيوم
ميرزا رستم قندهاري
.. .. ۴۶۷ - ۸۲۹
ميرزا حکيم .. ۲۱۷
ميرزا حيدر .. ۴۰۲
ميرزا حيدر درمين پسر ميرزا
مظفر حسين قندهاري
.. .. ۵۵۵
ميرزا حيدر گورگان ۴۸
ميرزا خان ۷۰ - ۹۲۹ - ۹۳۰
ميرزا خان صوبه‌دار ايلچپور
.. .. ۹۴۲
ميرزا خان منوچهر ۵۸۶ -
.. .. ۵۸۷ - ۵۸۸

میرزا خان ناظم برار ۵۲۲
میرزا داد .. ۲۳۸
میرزا داراب پسر آقا افضل ۲۱
میرزا داراب قلعه دار قندهار
پسر قلعه‌دار خان میرزا
علي عرب .. ۱۱۷
میرزا دلیر همت پسر مهابت
خان .. ۴۰۹
میرزا راجه بهادر سنگهه پسر
راجه مانسنگهه ۳۶۰
میرزا راجه جی سنگهه (یا)
میرزا راجه پسر راجه
مها سنگهه ۲۵ - ۱۰۵ -
۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۵۶۲ -
۵۶۳ - ۵۶۴ - ۵۶۵ - ۵۶۸ -
۵۷۱ - ۵۷۷ - ۵۷۸ - ۶۰۲
میرزا رستم پسر مکرم خان ۵۸۶
میرزا رستم صفوي فدائي
تخلص برادر خرد میرزا
مظفر حسین قندهاري
۲۲۰ - ۳۷۳ - ۳۷۸ - ۴۴۴ -
.. .. ۴۳۵ - ۴۴۰
میرزا رستم قندهاري ۳۴۲ -
۴۷۷ - ۴۸۶ - ۵۵۹ - ۵۸۳ -
.. .. ۹۴۰
میرزا رستم مخاطب به غضنفر
خان فوجدار سنگمنیر پسر
قزلباش خان ۸۷
میرزا رضا علي پسر میرزا داراب
.. .. ۱۱۹
میرزا رضي پسر میرزا تقي و
برادر زاده میر جلال‌الدین
حسین .. ۴۱۳
میرزا رفیع صدر ۴۱۳ - ۴۱۴
میرزا روح‌الله .. ۱۳
میرزا روح‌الله پسر کلان یوسف
محمد تاشکندي ۹۶۶
میرزا سکندر بیگ ولد سلطان
بایسنقر خویش قزلباش
خان .. ۸۷

میرزا سلطان برادر میرزا نوذر
.. .. ۵۵۶
میرزا سلطان صفوي ۵۸۱ -
.. .. ۵۸۲ - ۶۹۲
میرزا سلطان صفوي دوربیگی
.. .. ۳۸۰
میرزا سلطان علی مکحول ۲۳۴
میرزا سلیمان حاکم بدخشان
۱۹۱ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۶۴ -
۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۷۰ -
۲۷۱ - ۲۷۵ - ۳۳۰ - ۳۳۱ -
۴۵۶ - ۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۵۹
میرزا سیف‌الله پسر قلیچ خان
.. .. ۷۴
میرزا شاهرخ پسر میرزا ابراهیم
بن میرزا سلیمان والی
بدخشان ۲۷۵ - ۲۷۶ -
۳۲۱ - ۳۲۹ - ۳۳۲ - ۳۳۴ -
.. ۸۲۱ - ۹۵۶
میرزا شاه حسین ۳۰۷ -
.. .. ۳۰۸
میرزا شاه حسین ارغون والی
تهته .. ۲۴۵
میرزا شاه محمد ۳۳۴
میرزا شاه نواز خان صفوي
موسوم به صدرالدین محمد
.. ۶۷۹ - ۶۸۰ - ۶۹۲
میرزا شجاع نجابت خان
.. .. ۳۳۵
میرزا شرف‌الدین حسین
احراري پسر خواجه معین
ولد خواجه خاوند محمود
۱۸۹ - ۲۲۷ - ۲۳۲ - ۲۳۴ -
.. .. ۲۳۵ - ۲۳۷
میرزا شمس‌الدین پسر میرزا
عرب .. ۵۱۶
میرزا صایب .. ۸۴۸
میرزا صدرالدین محمد خان پسر
میرزا سلطان صفوي ۵۸۳
میرزا صف شکن مخاطب

بکامیاب خان پسر میرزا
حسن صفوي ۴۷۷ -
.. .. ۴۷۸
میرزا صفوي خان علي نقي
.. .. ۶۵۳
میرزا طهماسپ پسر مهابت
خان میرزا لهراسپ ۵۹۴
میرزا عبدالخالق برادر زادهٔ
خواجه شمس الدین محمد
خوافي .. ۳۷۱
میرزا عبدالرحیم ۲۲۱
میرزا عبدالرحیم پسر محمد
نقي خان .. ۹۲۹
میرزا عبدالرحیم خان خاران
.. .. ۲۸۲
میرزا عبدالعلي ۳۰۴
میرزا عبدالله پسر میرزا روح الله
... ... ۹۶۷
میرزا عرب (یا) میرزا عزت
... ... ۵۱۶

میرزا عزیز کوکه (یا) میرزا کوکه
ناظم گجرات (شف میرزا
کوکه) ۱۹۵ - ۱۹۶ -
۲۱۶ - ۲۳۸ - ۲۴۸ - ۲۹۲ -
۲۹۵ - ۳۰۰ - ۹۲۹ - ۹۳۱
میرزا عسکري ... ۱۹۹
میرزا علي بیگ اکبرشاهي
... ... ۳۵۵ - ۳۵۶
میرزا علي خان افتخارالدوله
پسر دومین مؤتمن الدولة
... ... ۷۷۵ - ۷۷۶
میرزا عنایت الله دیوان سلطان
پرویز ... ۱۲
میرزا عوض ... ۳۲۱
میرزا عیسی ... ۳۰۴
میرزا عیسی ترخان ۲۴۰
میرزا عیسی بن عبد العلي
.. ۳۰۸ - ۳۰۷
میرزا عیسی ترخان پسر جان
بابا ۲۴۵ - ۲۸۵ - ۲۸۶

میرزا غازی بیگ ترخان صوبهٔ
تتهه پسر میرزا جانی بیگ
ترخان ۳۴۵ - ۳۴۷ -
.. ۳۷۸ - ۴۳۸ - ۴۸۶
میرزا فتح الله خلف میرزا
عبد الله .. ۹۶۷
میرزا فخرا .. ۶۳۳
میرزا فرخ فال پسر کوچک
یمین الدوله آصف جاه
.. .. ۷۰۷
میرزا فریدون خان برلاس پسر
میرزا محمد قلی خان
برلاس .. ۳۵۴
میرزا فولاد پسر خدا داد برلاس
۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱
میرزا کامران ۱ - ۲ - ۱۸۰ -
.. ۱۸۱ - ۲۰۲ - ۲۱۱
میرزا کشمیری پسر میر ابوالقاسم
نمکین .. ۷۷
میرزا کوکه ناظم گجرات (شف
میرزا عزیز کوکه) ۱۹۵ -
۱۹۶ - ۲۱۶ - ۲۳۸ - ۲۴۸ -
۲۹۲ - ۲۹۵ - ۳۰۰ - ۹۲۹ -
.. .. ۹۳۱
میرزا گرشاسپ داماد اله وردی
خان پسر مهابت خان
.. .. ۴۰۹
میرزا لاهوری ۳۵۱ - ۳۵۲ -
.. .. ۳۵۳
میرزا لشکری .. ۳۱۷
میرزا لشکری پسر مخلص خان
.. .. ۴۳۰
میرزا لطف الله ۱۶۸
میرزا لهراسپ پسر خانخانان
.. .. ۹۶۱ - ۹۶۲
میرزا محسن برادر ابو المنصور
خان صفدر جنگ ۷۱۵
میرزا محسن پسر حمید میرزا
.. .. ۶۵۰
میرزا محمد ۲۰۸ - ۶۸۳

میرزا محمد برادر محمد مراد خان ۶۸۳
میرزا محمد پسر افضل خان ۹۲
میرزا محمد باقر خان ۹۲۵
میرزا محمد حکیم کوکلتاش برادر علامی عرش آشیانی ۵۶ - ۷۴ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۳ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۴۶ - ۲۵۶ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۵ - ۲۸۶ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۳۳۰ - ۳۳۴ - ۳۵۹ - ۳۸۶ - ۸۱۲ .. .. ۸۱۴
میرزا محمد خان نجم الدوله بخشی چهارم پسر کلان مؤتمن الدوله - ۷۷۵ .. .. ۷۷۶
میرزا محمد زمان ۳۳۴
میرزا محمد صالح پسر وزیر خان هروی ۹۳۲
میرزا محمد هاشم نبیرهٔ خلیفه سلطان .. ۶۷۷
میرزا محمود .. ۴۹
میرزا محمود برادر کلان وزیر خان محمد طاهر خراسانی ۹۳۹
میرزا مراد التفات خان پسر میرزا رستم قندهاری .. .. ۵۵۶ - ۵۸۳
میرزا مراد کام پسر عم میرزا سلطان صفوی ۵۸۱
میرزا مسعود .. ۲۶۴
میرزا مظفر حسین صفوی پسر سلطان حسین ولد بهرام میرزا بن شاه اسمعیل صفوی .. ۲۹۶
میرزا مظفر حسین قندهاری .. ۴۲۴ - ۴۴۰ - ۴۴۵
میرزا معز .. ۶۳۴
میرزا مقیم پسر امیر ذوالنون ۲۴۰

میرزا مکرم خان صفوي مراد کام ۵۸۳
میرزا منوچهر ۱۶۵ - ۳۹۱
میرزا میرک رضوي يکي از سادات رضوی مشهدي ۲۱۸
میرزا نجف خان بهادر ۸۶۷ - ۸۶۸ .. ..
میرزا نجف علي فوجدار بالاپور برادر پسر کلان قزلباش خان .. ۸۶
میرزا نوذر .. ۳۰۲
میرزا نوذر صفوي خلف میرزا حيدر درمين پسر میرزا مظفر حسين قندهاري .. .. ۵۵۵ - ۵۵۷
میرزا نوذر قندهاري ۵۸۱
میرزا والي پسر خواجه حسن نقشبندي ۴۵۶ - ۴۶۰ .. ۵۵۷ - ۵۵۹
میرزا هاشم پسر قزلباش خان ۸۷
میرزا هدايت الله که اول خطاب فدائي خان يافته بود بعده مخاطب بجان نثار خان (يا) جان باز خان گشت ۱۷
میرزا هندال .. ۲۶۶
میرزا يار علي .. ۷۳۰
میرزا يار علي بيگ ۶۰۸ - .. .. ۶۶۰ - ۶۶۲
میرزا يوسف خان رضوي ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۷ - ۳۱۹ - ۳۴۲ - ۸۱۷
میرزاده علي خان پسر معتمد بيگ يکي از امرای عهد عرش آشياني ۲۵۷
میکرال .. ۱۴۴
میوان (يا) میواتيان ۱۵۶

* حرف نون *

نادر شاه ۱۷۷ - ۱۷۸ -
۶۱۰ - ۶۶۷ - ۷۰۶ -
۷۵۴ - ۷۷۲ - ۸۰۵ - ۸۰۷ -
۸۳۴ - ۸۳۶ - ۸۴۵ - ۸۸۰ -
.. .. ۸۸۳
ناصر الملک .. ۱۸۲
ناصر جنگ شهید ۱۴۲ -
.. .. ۸۰۷ - ۸۳۶
ناصر خان محمد امان صوبه دار
کابل پسر حسین بیگ خان
.. .. ۸۳۳
ناصر میرزا .. ۳۰۷
نامدار خان داروغهٔ دولت خانهٔ
خاص پسر کلان جمدة الملکی
جعفر خان ۸۳۰ - ۸۳۲
ناهید بیگم .. ۲۴۰
نبیر (یا) بیرا .. ۱۴۴
نبی (یا) بنی منور خان برادر
ایرانی مقرب خان ۷۹۸
نجابت خان ۵۲۶ - ۵۸۷ -
.. .. ۹۳۹
نجابت خان میرزا شجاع
مخاطب به خانخانان بهادر
سپه سالار سیومین پسر
میرزا شاهرخ والی بدخشان
۵۰۵ - ۵۰۶ - ۸۲۱ - ۸۲۲ -
۸۲۴ - ۸۲۵ - ۸۲۶ - ۸۲۷ -
.. .. ۸۲۸
نجم الدین علی خان صوبه دار
شاه جهان آباد ۷۶۶
نجیب الدوله شیخ علی خان
بهادر صوبه دار ناندیر پسر
شیخ علی خان کلان بن
شیخ محمد جنیدی از اولاد
سید الطائفه شیخ جنید
بغدادی ۸۶۳ - ۸۶۴
نجیب الدوله نجیب خان
بهادر ثابت جنگ ۸۶۵ -

.. .. ٨٦٦

نجيب النسا بيگم يا فخر النسا
بيگم خواهر ميرزا محمد
حكيم .. ٤٥٧

نجيبه بيگم خالهٔ خلد مكان ٦٨٢

نذر محمد خان والی بلخ
و بدخشان ٨٢ - ٨٣ -
٩٩ - ١٦٦ - ٤٤٥ - ٤٤٦ -
٤٥٣ - ٤٥٥ - ٥٤٩ - ٥٧٢ -
.. .. ٩٥٨ - ٩٦٨

نذر (يا) نظر بهادر خويشگي
.. ٨١٨ - ٨١٩

نراين (نام بت) ٥٤٦

نراين راو برادر مادهو راو پسر
بالاجي راو ٨٧٢ - ٨٧٣

نصارا (يا) نصاراى انگريز
٨٠ - ٨٥٢ ٨٥٥ - ٨٩٧ -
٨٩٨ - ٨٩٩ - ٩٠٠ - ٩٠١

نصاراى پهلچري ٨٩٥

نصاراى فراسيس ٨٥٢ -
٨٦٢ - ٨٩٧ - ٨٩٩ - ٩٠٠

نصرت جنگ ٦٥١

نصرت خان خاندوران ٤٨٣

نصيب ياور خان ٨٦٠ -
.. .. ٨٦١

نصير الدوله صلابت جنگ
صوبه‌دار برهانپور مشهور
به عبد الرحيم خان برادر
مايندري خان فيروز جنگ
.. .. ٨٣٥

نصير الدوله عبد الرحيم خان .
بهادر .. ١٢٣

نصير خان فاروقي والی برهانپور
.. .. ٩١٧ - ٩١٨

نصيري خان خاندوران ٥١٢ -
.. .. ٨١٩

نصيري خان مخاطب بناصر
خان صوبه‌دار كابل پسر
ناصر خان محمد امان
.. .. ٨٣٤

نظام الدوله آصف جاه میر نظام
علي خان بهادر اسدجنگ
پسر نواب نظام الملک
آصف جاه ۵۱۸ -
" ۶۶۷ - ۸۶۸ - ۸۷۵
نظام الدین ۱۰۹ - ۱۱۴
نظام الدین احمد هروي ۳۲۶
نظام الدین پسر قطب الدین
خان خویشگي ۱۰۷
نظام الدین عرف میرزا بیگ
" ۱۱۳ - ۱۱۴
نظام الملک ۶ - ۳۹۰ -
" ۳۰۴ - ۴۰۴ - ۴۳۴
نظام الملک دکني ۱۵۳ -
" ۳۲۲ - ۶۹۶ - ۸۱۷
نظام الملک فتح جنگ برادر
نظام خان ۱۴۲ - ۸۳۹ -
" " ۸۴۱ - ۸۴۲
نظام الملک نواب آصفجاه برادر
نه جد مادری او سعدالله
خان وزیر اعظم صاحب قران
ثاني شاهجهان بادشاه و جد
پدري او عابد خان و پدرش
عالم شیخ یکی از اعاظم اکابر
سمرقند و از احفاد شیخ
شهاب الدین سهروردي
(رحمة الله علیه مي باشد)
۱۴۱ - ۵۰۸ - ۵۵۹ - ۶۴۵ -
۶۴۶ - ۶۵۵ - ۶۶۷ - ۶۷۷ -
۷۰۴ - ۷۴۲ - ۷۴۷ - ۷۴۹ -
۷۵۰ - ۷۵۵ - ۷۶۶ - ۷۶۷ -
۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۹۶ -
۷۹۸ - ۷۹۹ - ۸۰۳ - ۸۰۶ -
۸۳۵ - ۸۳۶ - ۸۳۷ - ۸۶۴
نظام شاهیه (گروه) ۳ -
۴۰۲ - ۴۰۴ - ۴۱۹ - ۴۲۱ -
۴۴۳ - ۴۶۲ - ۴۸۰ - ۴۹۰ -
۵۰۰ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۷۵ -
۹۰۶ - ۹۱۵ - ۹۵۹ - ۹۶۰
نظام شاه ۴ - ۵ - ۲۹۱ -

.. ۳۹۸ - ۹۵۹ - ۹۶۰
نظر بهادر ۱۰۲ - ۱۰۷ - ۱۲۶
نظر بهادر خویشگي ۷۷۷
نعمت الله .. ۳۳۸
نعمت خان عالي معروف به
نعمت خان هاجي (يا)
نعمت خان ميرزا محمد
هاجي ۱۶۰ - ۶۲۷ -
.. .. ۶۵۱ - ۶۶۰
نعيم خان پسر منعم خان
خانخانان .. ۶۷۷
نقيب خان مير غياث الدين
علي خاف رشيد مير
عبداللطيف بن مير يحيى
حسني سيفي مخاطب
به يحيى معصوم ۸۱۲ -
.. .. ۸۱۵ - ۸۱۶
نک کتي راني لقب زوجة
راجة سري نكر ۸۲۲
نگار خانم مادر فردس مكاني
و دختر يونس خان ۶۱
نواب آصف جاه (كه جد مادري
او نواب سعدالله خان وزير
اعظم شاهجهان بادشاه -
و جد پدري او عابد خان
از احفاد شيخ شهاب الدين
سهروردي ميباشد) - شف -
نظام الملک نواب آصف
جاه) ۴۰ - ۱۱۸ -
۱۱۹ - ۱۴۳ - ۳۶۵ - ۶۱۰ -
۶۵۲ - ۶۵۳ - ۶۹۸ - ۷۲۲ -
۷۲۳ - ۷۲۶ - ۷۲۷ - ۷۳۴ -
.. .. ۷۳۵ - ۸۷۵
نواب آصف جاه ثاني مير
نظام علي چهارمين پسر
نواب آصف جاه ۹۰۴ -
.. ۹۰۵ ۹۰۶ - ۹۰۷
نواب آصف جاه چين قليج
خان خاندوران اميرالامرا
نظام الملک بهادر فتح جنگ

میر قمر الدین المتخلص به
آصف وزیر فردوس آرامگاه
محمد شاه پادشاه و ناظم
دکن پسر نواب میر
شهاب الدین مخاطب به
فرزند ارجمند غازي الدين
خان بهادر فیروز جنگ
۸۷۶ - ۸۷۷ - ۸۷۸ - ۸۷۹ -
۸۸۰ - ۸۸۱ - ۸۸۳ - ۸۸۴ -
۸۸۵ - ۸۸۶ - ۸۹۴ - ۸۹۶ -
۸۹۷ ۸۹۸ - ۹۰۰ - ۹۰۱ -
.. ۹۰۹ - ۹۲۰ - ۹۲۴
نواب آصف جاه فتح جنگ
(ش - نظام الملک فتح
جنگ) ۷۳۵ - ۷۳۶ -
۷۳۷ - ۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۴۰ -
.. ۷۴۱ - ۷۹۴ - ۷۹۵
نواب بیگم صاحب ۲۸
نواب پرهیز بانو بیگم ۳۰۱
نواب حسین درست خان
عرف نواب چندا صاحب
.. ۸۹۶ - ۸۹۷
نواب سعد الله خان وزیر
شاهجهان پادشاه ۸۷۵
نواب صلابت جنگ میر سعید
محمد خان پسر نواب
نظام الملک آصف جاه
۸۵۹ - ۸۶۴ - ۸۶۸ - ۹۶۹ -
.. .. ۸۷۰
نواب صمصام الدوله ۹۰۱ -
.. ۹۰۲ - ۹۰۴ - ۹۰۵
نواب عابد خان مخاطب به
قلیج خان صدر پسر عالم
شیخ ۸۳۷ - ۸۳۸ - ۸۴۲
نواب علیه زینت النسا بیگم
خواهر اعیانی اعظم شاه
.. ۷۹۳ - ۷۹۴
نواب مبارز خان ناظم حیدرآباد
.. ۸۴۳ - ۸۷۸
نواب میر شهاب الدین غازي

الدین خان خلف نواب
عابد خان و پدر نواب
نظام الملک آصف جاه
.. .. ۸۳۸
نواب نظام الدوله بهادر ناصر
جنگ شهید میر احمد نام
خلف نواب نظام الملک
آصف جاه ۷۲۲ - ۷۸۹ -
۸۴۴ - ۸۴۵ - ۸۴۶ - ۸۴۸ -
۸۴۹ - ۸۵۰ - ۸۵۱ - ۸۵۲ -
۸۵۶ - ۸۵۷ - ۸۵۸ - ۸۵۹ -
۸۶۰ - ۸۶۱ - ۸۶۲ - ۸۷۹ -
۸۸۰ - ۸۸۴ - ۸۸۵ - ۸۹۴ -
۸۹۵ - ۸۹۶ - ۸۹۷ - ۸۹۹ -
.. .. ۹۷۴
نواب نظام الملک آصف جاه
ملقب به خان دوران بهادر
صوبه دار اوده و فوجدار
لکهنؤ (شف - آصف جاه
نظام الملک) ۷۱ - ۸۵ - ۸۶ -
۸۸ - ۱۳۳ - ۱۳۶ - ۱۳۷ -
۱۴۱ - ۱۶۳ - ۱۷۲ - ۴۰۵ -
۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۵۴ - ۴۵۵ -
۴۸۰ - ۵۱۸ - ۵۵۹ - ۵۷۰ -
۵۷۲ - ۶۴۵ - ۶۴۶ - ۶۵۵ -
۶۶۷ - ۶۷۷ - ۷۱۴ - ۷۴۲ -
۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۴۷ - ۷۴۹ -
۷۵۰ - ۷۵۵ - ۷۶۶ - ۷۶۷ -
۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۹۶ -
۷۹۸ - ۷۹۹ - ۸۰۳ - ۸۰۶ -
۸۳۵ - ۸۳۶ - ۸۳۷ - ۸۴۵ -
۸۵۰ - ۸۵۱ - ۸۵۶ - ۸۶۴ -
۸۹۳ - ۸۹۷ - ۹۴۲ - ۹۶۷
نواب نظام الملک آصف جاه
میر قمر الدین خلف
نواب میر شهاب الدین
مخاطب به غازی الدین
خان ۸۳۸ - ۸۳۹ - ۸۴۰ -
۸۴۴ - ۸۴۶ - ۸۴۷ - ۸۴۸ -
. .. ۸۴۹ ۸۶۸

نوازش خان ۲۷ ـ ۲۹
نوازش خان میرزا عبد الکافي
فوجدار ماندو برادر علائی
امانت خان و خلیل الله
خان میر بخشي ۴۷۸ ـ
.. ۸۲۸ ـ ۸۲۹ ـ ۸۳۰
نوایت (یا) نوایت ارکات
(قوم) ۵۶۲ ـ ۸۴۹ ـ
.. ۸۰۱ ـ ۸۸۰ ـ ۸۹۶
نوبت خان .. ۱۸۹
نور الدین (از قوم ادشار) ۷۵۳
نور الدین علي خان برادر
سادات قطب الملک سید
عبد الله خان ۱۳۱ ـ ۱۷۶
نور الدین قلي کوتوال
مستقر الخلافه ۸۱۷ ـ ۸۱۸
نور الدین محمد جهانگیر
پادشاه .. . ۷۹
نور النسا بیگم .. ۱۹۹
نور جهان بیگم ۱۵ ـ ۷۹ ـ
۳۸۷ ـ ۳۹۵ ـ ۳۹۷ ـ ۵۱۳
نور خان مخاطب به شمس خان
فوجدار دوابهٔ پتنه جالندهر
پسر پیر خان ۱۲۷ ـ ۱۲۸
نور قلیچ (یا) نوزم قلیچ (یا)
نور قلیچ پسر التون قلیچ
خان از قرابتیان قلیچ اکبري
.. ۸۱۱ ـ ۸۱۲
نور محمد خان ۱۱۸
نورنگ خان پسر اول قطب الدین
خان .. ۵۹ ـ ۱۹۶
نول راي ۷۷۲ ـ ۷۷۳
نیابت خان .. ۲۴۷
نیابت خان عرب پسر میر
هاشم خان نیشاپوري
.. ۸۰۹ ـ ۸۱۰ ـ ۸۱۱
نیکوجي دونساله (نام محمد
قلي خان نومسلم) ۵۷۷ ـ
.. .. ۵۷۸ ـ ۵۷۹
نیک نام عم بهادر خان روهله

.. .. ۴۵۴
نیکو سیر بن سلطان محمد اکبر
بن خلد مکان ۱۳۶ -
.. .. ۷۴۷

* حرف واو *

والا جاه پسر شاهزاده محمد
اعظم شاه ۶۴۰ - ۶۷۱
والا شاهیان (گروه) ۳۵ -
.. .. ۹۲۳
وجیه الدین .. ۲۹۲
وزیر الملک جان بیگ ۹۳۲
وزیر الممالک اعتماد الدوله
قمر الدین خان بهادر
۷۵۸ - ۷۶۵ - ۸۸۶ - ۸۸۷
وزیر الممالک مقدر جنگ ۸۸۶
وزیر بیگ پسر قادر خان
قلعه دار بیدر ۸۶۳ - ۸۶۴
وزیر جمیل .. ۹۲۸
وزیر خان ۵ - ۱۹۷ - ۲۴۸
.. .. ۲۸۰
وزیر خان حکیم علیم الدین
.. ۹۲۳ - ۹۲۴ - ۹۳۵
وزیر خان شاهجهانی ۷۱۶
وزیر خان فوجدار سرهند ۱۲۷
وزیر خان محمد طاهر خراسانی
۹۳۶ - ۹۳۷ - ۹۳۸ - ۹۴۰
وزیر خان مقیم ۹۳۲
وزیر خان میر حاجی ۳۸
وزیرخان هروی برادر آصف خان
عبدالمجید ۹۲۹ - ۹۳۰ -
.. .. ۹۳۱ - ۹۳۲
ولی بیگ .. ۱۸۹
ولی نعمت بیگم زوجهٔ میرزا
سلیمان .. ۴۵۸

* حرف ها *

هادی داد خان برادر رشید خان
انصاری صوبه دار تلنگانه
.. ۵۲۲ - ۵۸۸ - ۹۳۱

هاشم بیگ پسر قاسم خان ۶۵ - ۶۶ -
میر بحر ۹۴۰
هاشم خان برادر قاسم خان .. .. ۷۸ . ۹۵
هامون فقیر .. ۴۸۹
هدایت الله خان ۷۱۲
هدایت کیش راقعه خوان ۶۴۸
هدایت محی الدین خان حاکم
رایچور (یا) رایچور و ادونی
دختر زادهٔ نواب نظام الملک
آصف جاه ۸۵۰ . ۸۵۱ - ۸۵۲ . ۸۵۳ . ۸۵۸ - ۸۵۹ - ۸۹۵ - ۸۹۶ - ۸۹۷ . ۸۹۸ . ۸۹۹ . ۹۰۰ ..
هدیه بیگم صبیهٔ روح الله خان ۸۰۲
رخشی .. ۱۰۰
هزار جات (قوم) ۳۳۱ .. ..
هژبر خان قلعه دار رهتاس
خلف آلهوردي خان ۹۴۶
هشیار خان خواجه سرای
نورجهان بیگم ۳۹۷
هلاکو خان .. ۳۰۲
همایون بادشاه ۱۴۸ - ۲۶۷
همت خان بهادر برادر اعیانی
محمد مراد خان بهادر ۹۲۵ .. ..
همت خان بهادر محمد حسن
پسر خانجهان بهادر
کوکلتاش ۹۴۹ - ۹۵۰
همت خان پسر الف خان بن
ابراهیم خان بن خضر خان
بنی ۸۶۰ - ۸۶۱
همت خان سردار افاغنه ۸۵۵ - ۸۵۹ - ۸۶۰ - ۸۹۵ - ۸۹۶ - ۸۹۸ .. ..
همت خان میر میمی میرن
تهاس خلف الصدق

اسلام خان بدخشي ۹۴۶ -
.. .. ۹۴۷ - ۹۴۸
هنود (قوم) ۴۲۲ - ۴۲۳ -
.. ۷۶۱ - ۷۶۲ - ۷۶۳
هوش دار خان .. ۶۲۲
هوشدار خان مير هوشدار پسر
ملتفت خان مخاطب به
اعظم خان عالمگيري
.. .. ۵۰۳ - ۹۴۳
هولكر مرهته ۸۸۴ - ۸۸۶ -
۸۸۸ - ۸۸۹ - ۸۹۳ - ۹۰۱
هيمچه (يا) سميچه (قوم)
.. .. ۸۸
هيمو .. ۵۰ - ۵۴

* حرف يا *

يادگار بيگ .. ۱۶۸
يادو راو ۹۰۷ - ۹۰۹ - ۹۱۸ -
.. ۹۱۹ - ۹۲۱ - ۹۲۷
ياقوت خان حبشي غلام خداوند
خان مشهور به ياقوت
خداوند خان ۳۶۷ -
۳۹۱ - ۴۰۲ - ۵۲۰ - ۹۵۸ -
۹۵۹ - ۹۶۰ - ۹۶۱ - ۹۶۲ -
.. .. ۹۶۳
يتماجي زميندار كچهه ۱۰۴
يحيى خان پسر مرشد قلي
خان بهادر رستم جنگ
مرزا لطف الله ۷۵۵
يسين خان .. ۳۲
حضرت يعقوب عليه السلام
.. .. ۷۲۹
يعقوب .. ۳۲۲
يعقوب خان امير الامرا ۳۴۰
يعقوب خان بدخشي ۳۷۴ -
.. .. ۹۵۸
يعقوب خان پسر يوسف خان
كشميري (يا) يوسف خان
چك حاكم كشمير ۶۴ -
.. ۹۵۵ - ۹۵۶ - ۹۵۷

یکتاش خان افشار پسر ولی خان
قورچی باشی ۳۴۰
یکه تاز خان عبدالله بیگ پسر
منصور حاجی بلخی
۹۶۸ - ۹۶۹ - ۹۷۰ - ۹۷۱
یلنگتوش اوزبک سپه سالار
نذر محمد خان والی بلخ
.. .. ۴۴۲
یلنگتوش خان بهادر (یا)
یلنگتوش خان ۹۷۱
یمین الدوله ۴۲۹ - ۴۴۲ -
۵۷۰ - ۸۲۱ - ۹۰۵ - ۹۳۵
یمین الدوله آصف جاهی
.. .. ۳۷۰
یمین الدوله آصف خان
خانخانان ۵۱۵ - ۸۲۹
.. .. ۹۶۵
یمین الدوله عبدالله خان ۱۴۰
یوسف ۳۱۸ - ۵۶۲
یوسف ترکش دوز ۲۸۷

یوسف خان چک ۶۴
یوسف خان کشمیری پسر
علی خان چک (یا) پیک
مرزبان کشمیر ۹۵۵ -
.. .. ۹۵۶
یوسف خان ولد حسین خان
تکریه .. ۹۵۷
یوسف زئی (طائفهٔ از قوم
افغان) ۱۰۲ - ۱۰۵ -
.. .. ۶۱۶
یوسف عادل شاه ۹۱۶
یوسف متی .. ۲۷۹
یوسف محمد خان تاشکندی
.. .. ۹۶۳ - ۹۶۵
یوسف محمد خان کوکلتاش
پسر کلان خان اعظم اتکه
.. .. ۹۵۲ - ۹۵۳
یونس خان ۶۱

منظر دوم در اسمای مواضع و قلعجات
و آبها و کوهها و غیره

حرف الف

آب اٹک .. ۶۱۲
آب بهت .. ۳۶۹
آب بیاه .. ۱۸۷
آب پورنا .. ۷۴۰
آب جون ۲۰۳ . ۶۱۴
آب خور .. ۸۰
آب دهنک .. ۵۵۰
آب ستلج .. ۶۰۰
آب سرو .. ۲۴۷
آب سنده .. ۴۵۷
آب غوربند .. ۱۹۱
آب نربدا ۱۹۴ . ۲۸۳
آب هیرمند (یا) هیرمند
.. .. ۲۹۶
آچهی .. ۹۴۳

آذربایجان .. ۸۱۳
آرکات ۵۶۶ - ۸۵۱ - ۸۵۲ -
۸۵۳ - ۸۵۴ - ۸۵۸ - ۸۶۱ -
۸۶۲ - ۸۸۰ - ۸۹۵ - ۸۶۶ -
.. .. ۸۹۷ - ۸۹۹
آستانهٔ بلخ .. ۴۱۱
آستان ملائک پاسبان رضویه
.. .. ۱۶۷
اجمیر ۱۹۸ - ۶۳۴ - ۹۱۶ -
.. .. ۹۱۸ - ۹۴۱
آشام ۴۵۲ - ۵۴۴ - ۵۴۵ -
.. ۵۴۶ ۵۴۸ - ۵۵۰
آشتی وغیره دیهات پرگنهٔ
پاتهری صوبهٔ برار ۸۶۵
آگره ۲۰ - ۴۷ - ۴۸ - ۷۲ -
۷۹ - ۹۰ - ۱۶۴ - ۱۷۹ .

۱۸۹ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۲۰۰ -
۲۱۶ - ۲۲۵ - ۲۳۶ - ۳۲۰ -
۳۵۸ - ۴۰۰ - ۴۲۰ - ۴۲۱ -
۴۳۹ - ۴۴۰ - ۴۴۹ - ۴۷۵
۵۴۹ - ۶۵۴ - ۶۵۸ - ۶۹۳ -
۸۱۴ - ۸۲۷ - ۹۲۹ - ۹۳۸ -
.. .. ۹۴۵ - ۹۵۳
آمنیرهٔ خاندیس (یا) آنبیر
.. .. ۷۴۵
ابیاچک .. ۳۴۳
اترکول ۵۵۰ - ۵۵۴
اڈاره .. ۸۵۴
اٹک (یا) اٹک بنارس ۲۵۴ -
.. .. ۳۹۶ - ۸۲۰
اجمیر ۳۵ - ۵۰ - ۱۰۴ -
۱۱۴ - ۱۱۶ - ۱۲۱ - ۱۳۲ -
۱۵۱ - ۱۵۹ - ۱۹۹ - ۲۳۴ -
۲۳۵ - ۲۸۹ - ۳۸۸ - ۳۹۷ -
۳۹۹ - ۴۱۲ - ۴۷۵ - ۴۸۳ -
۵۱۵ - ۵۶۹ - ۵۷۲ - ۵۷۵ -
۵۹۸ - ۶۰۵ - ۶۰۷ - ۶۱۵ -
۶۲۲ - ۶۲۴ - ۶۲۶ - ۶۹۷ -
۶۵۰ - ۷۵۴ - ۸۱۲ - ۸۱۷ -
.. .. ۹۴۵ - ۹۴۸
اجین .. ۵۲۳
اچهه .. ۳۱۲
احمد آباد (یا) احمد آباد
گجرات ۲ - ۵۷ - ۹۷ -
۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ -
۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۵۶ -
۲۸۱ - ۲۸۳ - ۲۸۵ - ۳۷۸ -
۴۵۰ - ۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۸۳ -
۴۶۸ - ۴۹۲ - ۵۰۷ - ۶۰۲ -
۶۱۵ - ۶۱۹ - ۶۶۰ - ۶۵۷ -
۶۷۸ - ۶۸۸ - ۷۳۱ - ۷۴۷ -
۷۵۰ - ۷۵۷ - ۷۵۸ - ۷۶۷ -
.. ۸۹۳ - ۸۳۵ - ۹۳۰
احمد نگر ۳ - ۷ - ۸۶ -
۸۷ - ۱۶۵ - ۲۹۱ - ۲۹۲ -
۳۲۰ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۵۶ -

۴۳۷ - ۵۰۲ - ۵۶۴ - ۵۷۰ -
۵۸۷ - ۵۸۹ - ۶۲۸ - ۶۵۷ -
.. ۹۰۶ - ۹۱۰ - ۹۲۳
ادوني .. ۷۳۵ - ۸۵۰
اردستان صفاهان .. ۵۳۰
ارک خجسته بنیاد ۹۴۹
ارک لاهور .. ۷۲۰
ارکاٹ ۳۰۳
استر آباد .. ۱۱۷ - ۲۸۸
اسر خاندیس .. ۲۸۹
اسفره ۹۶۴
اسلام پوري .. ۴۱
اسلام نگر .. ۱۰۵
اسمعیل چوکي .. ۵۴۸
اشرف آباد .. ۴۳۴
اصفهان ۲۲۸ - ۲۳۲ -
۳۴۰ - ۴۱۳ - ۴۱۵ - ۴۱۷
۴۱۸ - ۴۶۹ - ۶۲۳ - ۷۰۴ -
.. ... ۷۰۵
اعظم پور سرکار سنبهل ۱۹۲
اعز آباد (یا اعزا آباد) ۷۰۹
افغانستان .. ۷۱
اقالیم سبعه .. ۴۷۳ -
اقلیم پنجم .. ۹۶۳
اقلیم دوم ۴۷۴
اقلیم چهارم .. ۴۱۷
اقلیم سیوم ۴۱۷ - ۴۷۴
اکبر آباد (یا) مستقر الخلافة
اکبر آباد ۲۷ - ۳۴ -
۳۸ - ۸۹ - ۱۳۳ - ۱۳۷ -
۱۵۹ - ۳۴۴ - ۴۰۶ - ۴۲۳ -
۴۶۱ - ۵۱۵ - ۵۲۳ - ۵۲۶ -
۵۶۸ - ۵۷۹ - ۵۹۳ - ۵۹۹ -
۶۰۴ - ۶۰۵ - ۶۰۹ - ۶۱۲ -
۶۲۶ - ۶۴۷ - ۶۵۴ - ۶۵۶ -
۶۵۸ - ۶۵۹ - ۶۶۷ - ۶۷۲ -
۷۰۸ - ۷۴۷ - ۷۴۸ - ۷۵۲ -
۷۷۲ - ۸۰۱ - ۸۳۳ - ۸۴۴ -
۸۶۷ - ۸۷۹ - ۸۹۲ - ۹۳۵ -
.. .. ۹۳۸

اکبر آبادي محل ۴۷۲
اکبر پور .. ۴۹۵
اکبرنگر ۲۴ - ۲۵ - ۳۶۷ -
۵۳۹ - ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۲ -
.. ۵۶۸ - ۵۸۵ - ۹۷۱
اکهاره ۳۵۶ - ۳۵۹
الہ آباد ۶۰ - ۶۶ - ۹۲ -
۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۶۴ - ۳۷۷ -
۳۸۶ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰ -
۴۲۹ - ۴۳۸ - ۴۳۹ - ۴۸۴ -
۵۵۸ - ۵۸۵ - ۶۰۴ - ۶۴۷ -
۷۱۵ - ۷۴۸ - ۷۷۳ - ۸۰۲ -
.. ۸۶۷ - ۹۵۰ - ۹۵۱
الماليغ .. ۹۶۳
امتياز محل .. ۴۶۵
امرکوت .. ۳۱۲
امرسر .. ۴۸۵
امن آباد (يا) امناباد مضاف
صوبهٔ پنجاب ۵۹۴ -
.. .. ۷۶۰
اميتهي (يا) امتيهي ۷۹۴
انباچک پور حسين (يا) ابغاچک
پور حسين چک ۳۴۳
ابنير (يا) انبير ۵۷۱
اندربيد .. ۸۹۱
اندور (يا) رنتور ۹۱۷
اندجان ۲۲۲ - ۹۶۴
اند خود ۸۳ - ۹۵
اندراب .. ۲۶۷
اندرپت دهلي قديم ۴۷۴
اندور .. ۵۳۴
انکي تنکي دکن ۱۶۸
اندي .. ۶۵۰
اراس .. ۱۸۴
اربگته .. ۸۳۳
اربهين .. ۷۷۹
ارتهه پور (يا) راتهه نور ۷۰۵
ارجين ۹۷ - ۹۸ - ۲۱۹ -
۴۴۷ - ۴۶۰ - ۴۹۵ - ۵۰۲ -
۶۰۰ - ۷۳۱ - ۷۳۲ - ۷۳۸ -

.. .. ۹۷۰

اوردگیر .. ۹۰۷

اوردهه ۲۰۵ - ۲۴۶ - ۳۱۴ -

۵۸۵ - ۷۷۳ - ۷۷۹ - ۸۰۳ -

۸۱۰ - ۸۳۳ - ۸۳۹ - ۸۷۶ -

۸۷۸ - ۸۹۱ - ۸۹۲ - ۹۳۱ -

.. .. ۹۵۰

اوڈیپور ۶۱۹ - ۶۲۴ -

.. .. ۶۹۷ - ۹۴۸

اوڈیسه ۲۷ - ۵۵ - ۵۶ -

۱۰۲ - ۲۰۶ - ۲۰۹ - ۲۲۶ -

۲۹۳ - ۳۲۵ - ۳۶۷ - ۴۵۲ -

۴۸۴ - ۵۰۷ - ۵۰۸ - ۵۳۲ -

۷۵۳ - ۷۵۴ - ۷۵۵ - ۹۳۱ -

.. .. ۹۴۱

اورنگ آباد ۹ - ۳۱ - ۳۷ -

۱۰۷ - ۱۱۶ - ۱۱۸ - ۱۳۱ -

۱۴۲ - ۱۷۴ - ۴۹۴ - ۵۰۶ -

۵۱۶ - ۵۲۴ - ۵۳۴ - ۵۳۶ -

۵۳۷ - ۵۶۵ - ۵۶۶ - ۵۷۵ -

۵۷۷ - ۵۷۹ - ۵۸۱ - ۵۸۳ -

۵۸۸ - ۶۰۳ - ۶۲۲ - ۶۲۸ -

۶۳۹ - ۶۴۳ - ۶۸۷ - ۶۹۱ -

۶۹۲ - ۷۲۲ - ۷۳۰ - ۷۳۴ -

۷۳۹ - ۸۲۵ - ۸۴۳ - ۸۴۵ -

۸۴۶ - ۸۴۷ - ۸۴۹ - ۸۵۰ -

۸۵۱ - ۸۸۰ - ۸۸۲ - ۸۸۴ -

۸۸۵ - ۸۹۵ - ۸۹۸ - ۹۰۰ -

۹۰۱ - ۹۰۲ - ۹۰۳ - ۹۰۴ -

۹۱۹ - ۹۲۳ - ۹۲۵ - ۹۲۶ -

.. ۹۳۸ - ۹۳۹ - ۹۵۱

ارسه (یا) ارڈیسه ۵۱۲

ارش .. ۹۶۴

ارطان .. ۸۴۵

ارندهیه (پرگنه ایست از سرکار

باسم بالا گهات برار) ۷۳۸

ارهذن .. ۶۱۶

ایران (یا) ایران دیار (یا)

ایران زمین ۱۷ - ۳۴ -

۴۸ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ -

۹۳ - ۱ ۰ - ۱۱۴ - ۱۵۳ -
۱۶۹ - ۲۶۲ - ۲۸۵ - ۲۸۷ -
۲۸۸ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۹ -
۳۰۱ - ۳۲۷ - ۳۳۳ - ۳۴۷ -
۳۵۸ - ۴۱۱ - ۴۱۳ - ۴۱۴ -
۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۲۱ - ۴۲۳ -
۴۳۱ - ۴۳۴ - ۴۴۱ - ۴۵۰ -
۵۲۴ - ۵۳۰ - ۶۰۳ - ۶۷۶ -
۶۷۸ - ۶۷۹ - ۶۸۲ - ۶۸۹ -
۶۹۰ - ۷۰۲ - ۷۵۱ - ۷۵۴ -
۷۵۹ - ۷۶۰ - ۸۰۱ - ۸۰۵ -
۸۱۲ - ۸۱۳ - ۸۱۵ - ۸۲۹ -
.. .. ۸۳۱
ایرج .. ۵۸۹
ایرج و بهاندیر مضاف صوبهٔ
آگره ۵۲۳ - ۶۹۲
ایدرُ (یا) ایدر ۸۱۲
ایلچپور ۲۹۲ - ۴۸۷ - ۵۸۷ -
.. ۵۸۸ - ۹۱۱ - ۹۴۲
ایلگندل .. ۴۰ - ۷۹۷
ایلگندل مضاف صوبهٔ حیدرآباد
.. .. ۸۷۰
ایلگندل مضاف صوبهٔ
فرخنده بنیاد ۷۵۳
ایلور (یا) الور ۱۸۹ - ۸۱۴
ایلوره .. ۴۰۲

---

* حرف با *

باخرز .. ۴۲۳ - ۴۲۴
بادلي (یا) باولي دوازده کروهی
دار الخلافه .. ۸۶۷
بارهه ۱۳۸ - ۱۶۴ - ۷۴۷ -
.. ۷۴۸ - ۸۴۱ - ۸۷۷
باریک آب .. ۱۶۶
بازار الکه خان .. ۸۲
باغ اغراباد دهلي مشهور
بشاله مار .. ۵۰۴
باغ حیات بخش ۴۶۵
باغ دهر آرا ... ۶۷۲
باغ دهره موسوم به نور منزل

.. .. ۷۹
باغ قلعهٔ ارک .. ۹۲۵
باغ گلشن .. ۲۴۱
باغ نور منزل ۹۸ - ۵۲۶
باقر پور .. ۵۴۰
بالا گهات ۲۳ - ۳۲۰ -
۳۹۰ - ۴۰۰ - ۴۴۳ - ۵۷۰ -
.. .. ۹۶۰
بالاگهات برار ۸۷ - ۵۱۹ .
.. .. ۷۳۸
بالاگهات دکن ۴۹۰ - ۴۹۳ -
.. .. ۵۰۰
بالاگهات کرناتک ۵۳۰
بالکنق .. ۷۸۴
بانس برله .. ۹۷
بانس بریلي .. ۹۴۰
بانکي مشهور به اترار (یا) اتراز
.. .. ۹۶۴
باهر بند .. ۵۴۶
بتخانهٔ کرپکها ۵۳۸

بهرواره مضاف صوبهٔ گجرات
.. .. ۸۷۲
بهور .. ۷۵
بخارا ۱۲۱ - ۳۰۳ - ۳۶۱ -
.. .. ۵۱۸ - ۵۹۷
بداؤن (یا) بداوان ۶۹ -
.. .. ۲۶۳ - ۷۷۲
بدخشان ۴۰ - ۴۸ - ۶۲ -
۶۵ - ۸۳ - ۹۴ - ۹۹ - ۱۹۶ -
۲۰۳ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۶۴ -
۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸ -
۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲ -
۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۳۲۳ -
۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۴ -
۳۵۵ - ۴۴۵ - ۴۵۵ - ۴۵۶ -
۴۵۹ - ۴۹۲ - ۵۲۵ - ۵۹۵ -
۸۱۹ - ۸۲۰ - ۸۲۱ - ۹۶۳ -
.. .. ۹۶۸
بدخشانات ۹۹ - ۲۳۸
بدر ۵۰۹

بدهنور متعلقه چیتور ۶۹۷
برار ۸۶ - ۹۷ - ۱۰۷ - ۲۹۱ -
۲۹۲ - ۵۲۰ - ۵۲۲ - ۵۲۴ -
۶۱۰ - ۶۳۲ - ۶۵۵ - ۷۲۲ -
۷۷۰ - ۸۴۱ - ۸۶۵ - ۸۶۸ -
۸۶۹ - ۸۷۱ - ۸۷۳ - ۹۰۳ -
۹۰۵ - ۹۰۹ - ۹۲۴ - ۹۲۶ -
.. .. ۹۷۴
برج طلا آرامگاه معروف ۴۶۵
برج قاسم برلا .. ۶۳
برج قلعه .. ۱۸۶
بردوان بنگاله ۶۶ - ۶۷ -
.. .. ۶۸
برم پوري (یا) برهم پوري
(یا) برهمن پوري مسمی
به اسلام‌پوري ۷۱۶
برهانپور ۵ - ۶ - ۲۰ -
۲۱ - ۲۴ - ۲۶ - ۳۶ -
۸۵ - ۱۱۶ - ۱۳۷ - ۱۴۲ -
۱۵۸ - ۱۶۴ - ۱۶۶ - ۱۶۸ -
۱۷۵ - ۱۷۷ - ۱۸۴ - ۱۸۵ -
۲۹۲ - ۳۱۰ - ۳۲۰ - ۳۳۳ -
۳۴۶ - ۳۶۷ - ۳۶۹ - ۳۷۸ -
۳۸۳ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۱ -
۳۹۲ - ۴۰۰ - ۴۰۳ - ۴۰۴ -
۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۰۸ - ۴۱۶ -
۴۳۷ - ۴۵۴ - ۴۵۵ - ۴۸۰ -
۴۹۴ - ۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۱۲ -
۵۷۷ - ۶۰۸ - ۶۱۳ - ۶۲۲ -
۶۶۳ - ۶۶۴ - ۶۶۷ - ۷۱۵ -
۷۵۳ - ۷۶۰ - ۷۷۰ - ۷۸۶ -
۸۰۶ - ۸۳۵ - ۸۳۶ - ۸۳۷ -
۸۴۰ - ۸۴۱ - ۸۴۵ - ۸۴۷ -
۸۵۰ - ۸۶۹ - ۸۷۳ - ۸۷۷ -
۸۸۱ - ۸۸۲ - ۹۰۵ - ۹۱۷ -
۹۳۴ - ۹۳۵ - ۹۳۸ - ۹۴۴ -
.. .. ۹۴۵ - ۹۵۹
برهانپوري .. ۵۸۹
برهم پوتر (یا) برم پوتر ۳۷۳
برهمن آباد .. ۳۱۱

بروده صوبهٔ گجرات ۲۱
برپلي .. ۳۳ - ۴۲۲
بهاخوان (دیهی از گیــلان)
.. .. ۲۹۰
بصره .. ۱۱ - ۳۲۳
بغداد ۱۰ - ۱۱ - ۴۶۹
بگلانه - صوبهٔ خاندیس ۱۳۱ -
۱۹۹ - ۲۲۰ - ۲۳۷ - ۲۹۸
۶۵۲ - ۷۱۵ - ۷۷۰ - ۹۱۷ -
.. .. ۹۲۶ - ۹۳۷
بگله گهات .. ۵۴۳
بلخ ۶۲ - ۸۲ - ۸۳ - ۹۴ -
۹۵ - ۹۹ - ۱۶۶ - ۱۶۷ -
۲۶۹ - ۳۳۸ - ۳۶۲ - ۴۴۲ -
۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۵۳ - ۴۵۵ -
۴۵۸ - ۴۹۳ - ۵۰۱ - ۵۱۸ -
۵۲۵ - ۵۶۷ - ۵۶۹ - ۵۷۲ -
۷۲۹ - ۸۱۹ - ۹۵۸ - ۹۶۸ -
.. .. ۹۶۹
بلدهٔ احمدآباد ۲۷۲
بلدهٔ ارجین .. ۳۳۳
بلدهٔ برهانپور .. ۱۴۲
بلدهٔ پتنه .. ۱۲۳
بلدهٔ جنت آباد گور ۲۱۷
بلدهٔ دارالخیر اجمیر ۷۵۸ -
.. .. ۷۵۹
بلدهٔ سکهر .. ۳۲۸
بلغبن .. ۵۹۵ - ۵۹۶
بل کتهه (یا) پل کهنه ۹۷۰
بلوچستان .. ۷۰۶
بنارس ۳۵۱ - ۵۵۸ - ۹۴۹
بندر جهجار خان حبشي ۱۹۴
بندر دیپ .. ۲۰۰
بندر ساتگانو .. ۸۰
بندر سورت ۱۱۱ - ۵۰۸ -
.. ۵۹۳ - ۶۳۸ - ۶۷۷
بندر کنبهایت (یا) کهنبایت
.. .. ۲۲۶
بندر لاهري ۱۰ - ۳۰۹ -
بندر هوگلي .. ۸۰

بندیله .. ۴۶۱
بنکاپور توابع کرنتک ۶۳۹ -
.. .. ۸۶۰
بنک و بهار .. ۲۰۹
بنگاله (یا) بنگ ۱۶ - ۲۱ -
۲۵ - ۳۳ - ۳۷ - ۵۲ - ۵۳ -
۵۵ - ۶۶ - ۷۸ - ۸۰ - ۹۲ -
۱۰۰ - ۱۶۱ - ۲۱۸ - ۲۲۰ -
۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۳۸ - ۲۴۶ -
۲۵۳ - ۲۷۴ - ۲۷۷ - ۲۷۸ -
۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۹ - ۲۹۰ -
۲۹۳ - ۳۱۴ - ۳۶۵ - ۳۶۷ -
۳۷۳ - ۳۷۶ - ۳۷۷ - ۳۸۹ -
۳۹۱ - ۴۱۱ - ۴۲۹ - ۴۳۴ -
۴۳۸ - ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۵۹ -
۴۷۸ - ۴۸۲ - ۵۳۲ - ۵۴۰ -
۵۴۳ - ۵۴۶ - ۵۴۹ - ۵۵۳ -
۵۵۴ - ۵۵۸ - ۵۶۸ - ۵۸۴ -
۶۱۵ - ۶۵۷ - ۶۸۲ - ۷۵۲ -
۷۵۳ - ۷۵۴ - ۸۰۲ - ۸۰۹ -
۸۵۲ - ۸۹۹ - ۹۲۸ - ۹۳۱ -
۹۲۳ - ۹۵۱ - ۹۵۷ - ۹۶۹ -
.. .. ۹۷۰
بنگاه هزاره .. ۶۵
بنگش .. ۳۰۹ - ۵۱۳
بودانه .. ۸۹۰
بواباس (یا) پواپاس ۹۵۶
بوندي .. ۹۲۴
بهاتوري .. ۱۶۵
بهاتوري احمد نگر ۵۶۹ -
بهادر پوره .. ۶۶۴
بهادر گده ۶۹۲ - ۶۹۳
بهار ۱۶ - ۶۶ - ۱۶۱ - ۱۷۱ -
۲۲۶ - ۲۸۹ - ۳۱۴ - ۴۳۹ -
۴۳۸ - ۵۴۱ - ۶۳۴ - ۶۵۷ -
.. ۷۵۴ - ۸۳۰ - ۹۵۷
بهار و بنگاله ۲۰۵ - ۲۲۵
بهاگیرتي ۵۴۱ - ۵۴۲
بهت (یا) دریای بهت ۱۴ -
۲۲ - ۷۴ - ۱۴۴ - ۳۹۲

.. ۳۹۳ - ۲۹۶ - ۴۳۲
بهت آباد مکندره ۳۲۱
بهدرک .. ۱۵۰
بهرام پور .. ۱۲۹
بهرایچ .. ۵۹۰
بهرایچ مضاف صوبهٔ اوده
.. .. ۵۵۶
بهرت پور .. ۸۸۶
بهرونج (یا) برونج
بهره متعلقهٔ دوآبهٔ سنده ساگر
.. .. ۹۴
بهکر ۷۵ - ۷۷ - ۱۸۹ -
۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۴ -
۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹ -
۳۱۰ - ۳۱۲ - ۳۲۶ - ۳۲۷ -
۳۲۸ - ۳۴۶ - ۷۱۷ - ۹۶۶
بهکر نام قلعه ایست از ابنیهٔ
قدیم .. ۲۴۵
بهکر و سیوی .. ۳۱۰
بهندیه .. ۱۸۴

بهوپال توابع صوبهٔ مالوه ۸۴۴ -
.. ۸۷۹ - ۸۸۰
بهوجپور .. ۱۶
بهیتر بند .. ۵۴۶
بهیره .. ۷۴
بهیلان .. ۳۹۸
بیانه ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۵۹۰
بیاسا .. ۱۸۱ - ۲۶۰
بیت الله .. ۲۵۳
بیت المقدس ۴۱۷
بیجاپور ۵ - ۲۵ - ۳۰ - ۳۱ -
۳۲ - ۳۸ - ۸۴ - ۹۲ -
۱۰۲ - ۱۲۲ - ۱۲۴ - ۱۵۸ -
۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۷۴ - ۲۹۱ -
۳۵۹ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۴ -
۴۱۴ - ۵۰۶ - ۵۳۹ - ۵۶۳ -
۵۶۴ - ۵۶۵ - ۵۶۷ - ۵۷۶ -
۵۷۸ - ۵۹۰ - ۵۹۱ - ۵۹۲ -
۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۲ - ۶۴۲ -
۶۵۶ - ۶۷۰ - ۶۸۴ - ۶۸۷ -

۷۰۸ - ۷۱۶ - ۷۴۶ - ۷۶۶ -
۸۳۳ - ۸۶۰ ۸۷۵ - ۸۷۶ -
۸۹۶ - ۹۰۳ - ۹۰۶ - ۹۰۹ -
۹۱۵ ۹۱۶ - ۹۵۰ - ۹۶۱ -
.. .. ۹۶۵
بیجا گدهه گذار نربدا ۵۰۷
بیدر ۳۶۳ - ۸۶۴ - ۸۷۰ -
۸۷۱ - ۸۷۲ - ۹۰۹ - ۹۲۱ -
.. .. ۹۲۴
بید کانو ۹۲۴
بیر ۳۹۱ - ۴۹۲ - ۵۸۰
بیرون باري .. ۱۶۸
بیسوا پتن .. ۱۲۴
بیسواره ۴۸۱ - ۵۶۲ -
.. ۵۸۴ - ۷۸۱ - ۷۹۱
بیضاپور (بیست و چهار کروهی
اورنگ آباد) ۴۱۹ - ۷۳۰
بیکانیر ۱۷۰ - ۲۲۱ - ۳۱۰

* حرف پے *

پاتهري مضاف برار ۸۶
پاسدان شهر .. ۳۵۶
پاني پت .. ۱۷۷
پایان گهات .. ۴۹۴
پایان گهات برار ۱۷۱
پایان گهات دکن یعني صوبهٔ
خاندیس و نصف صوبهٔ برار
.. .. ۵۰۲
پای درشن اکبرآباد ۳۵۳
پائین گهات (یا) پایان گهات
.. .. ۴۴۴
پتهري (یا) پاتهري ۸۹ -
.. .. ۳۵۶
پتن (یا) پتن گجرات ۵۸ -
۱۰۳ - ۱۹۵ - ۳۳۴ - ۳۳۵ -
.. .. ۳۵۸ - ۴۹۲
پتنه ۶۰ - ۱۴۹ - ۲۱۷ -

۲۲۳ - ۴۱۱ - ۴۲۸ - ۵۵۶ -
۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۸۳ - ۵۸۵ -
۶۳۴ - ۶۵۸ - ۷۱۱ - ۷۱۲ -
.. .. ۷۱۳ - ۷۱۵
پتهان (یا) پتهان ۱۴۹ -
.. ۴۳۷ - ۸۲۴
پته ۲۱۴
پتیاله .. ۸۰۸
پرگنات بلوچستان ۴۳۶
پرگنات خاندیس ۳۶۴
پرگنات متعلقه چانده ۵۰۸
پرگنه ارب .. ۲۳۰
پرگنه اشتی برار ۳۷۶
پرگنهٔ اہل مالوه ۵۵۹
پرگنهٔ اہل مضاف اوجین
.. .. ۳۶۰
پرگنهٔ بهورانج .. ۳۶۰
پرگنهٔ بیر (یا) بیر سرکار کالنه
.. .. ۳۶۴
پرگنهٔ پاتهری صوبهٔ برار ۸۶۵

پرگنه پرسرور .. ۲۲۱
پرگنهٔ بروده مضاف گجرات
.. .. ۴۹۲
پرگنهٔ بهانی .. ۴۸۱
پرگنه تانکواله ۲۵۵
پرگنهٔ جالور ۴۴۵ - ۴۴۶
پرگنهٔ جامیره خاندیس (یا)
جامود .. ۲۶
پرگنهٔ چرتهانه ۷۲۹
پرگنهٔ حال کلیانه ۵۷۳
پرگنهٔ خضراباد ۴۶۵ - ۴۶۶
پرگنهٔ دیبال پور ۱۸۸
پرگنهٔ سرم (یا) سیرم مضاف
صوبهٔ بدر .. ۶۳۰
پرگنهٔ سفیدون ۴۶۵ - ۴۶۶
پرگنهٔ سهور متصل سرونج ۷۳۸ .
پرگنهٔ سیونا مضاف برار ۷۷۰
پرگنهٔ کری پارا ۵۴۴
پرگنهٔ کوهیر (یا) کولهیر (یا)
کوشهر .. ۶۳۰

پرگنهٔ مالکنده (یا) پرگنهٔ بالکنده
بغیر نقطهٔ حرف اول
.. .. ۷۶۹
پرگنهٔ مظفر آباد ۱۵۷
پرگنهٔ ندیه .. ۲۳۱
پرگنهٔ نیم نهار بجسواره ۳۳۵
پرناله ۴۳ - ۴۴ - ۶۴۲
پرندا مضاف دکن ۸۵
پرینده (یا) پریندا ۲۶ -
.. ۴۰۶ - ۴۰۷ - ۷۴۶
پژرده توابع احمد آباد ۴۹۲
پشاور (یا) پیشاور ۴۷ -
۱۳۱ - ۲۷۹ - ۳۲۲ - ۴۵۷ -
۵۹ - ۵۹۶ - ۶۱۲ - ۶۱۷
۶۱۸ - ۶۴۷ - ۶۶۹ - ۷۱۸ -
.. ۷۸۰ - ۸۲۰ - ۸۳۴
پکهلي (یا) پکلي ۴۳۱ -
.. .. ۹۵۶
پل شاه دوله .. ۶۶۹
پلول .. ۴۷۵
پنجاب ۵۶ - ۷۱ - ۹۴ -
۱۰۶ - ۱۱۳ - ۱۴۷ - ۱۹۵ -
۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۹۴ - ۲۲۱ -
۲۴۶ - ۲۵۴ - ۲۷۱ - ۲۷۴ -
۲۷۵ - ۴۵۷ - ۵۵۸ - ۵۹۴ -
۶۲۶ - ۶۳۲ - ۶۶۸ - ۷۱۳ -
۷۱۹ - ۷۲۹ - ۷۵۷ - ۷۶۰ -
۸۱۴ - ۸۳۴ - ۸۶۸ - ۸۸۹ -
۹۲۹ - ۹۳۳ - ۹۳۵ - ۹۴۴ -
.. .. ۹۵۲ - ۹۵۵
پنج رتن .. ۵۴۷
پنجشیر (یا) پنجهیر ۶۵
پنهتهٔ شاهجهان پور (یا) پنهته
(یا) پیهته ۵۹۱
پورندهر گذهه متعلقهٔ صوبهٔ
اورنگ آباد ۵۷۵
پورهٔ پرسوجي .. ۵۲۴
پوکرن .. ۳۹۸
پول کربی .. ۷۰۵
پونار متعلقهٔ صوبهٔ برار ۶۹۲

پونه (یا) دار الضرب پونه
۱۰۲ - ۸۷۱ - ۸۹۸ - ۹۰۰ -
۹۰۷ - ۹۱۹ - ۹۲۱ - ۹۲۲ -
.. .. ۹۲۳ - ۹۲۷
پوهکر (یا) پویکهر ۶۱۵
پهانی .. ۳۴۸
پهلچري (یا) پهواچري (یا)
پهواچري (یا) پواچري
(یا) پهلاجري ۷۳۷ -
۸۰۷ - ۸۵۱ - ۸۵۲ - ۸۵۶ -
۸۵۸ - ۸۶۲ - ۸۹۵ - ۸۹۶ -
.. ۸۹۷ - ۸۹۹ - ۹۰۰
پهلوري .. ۵۸۲
پیام .. ۵۵۳
پیتهه (یا) پتهنه ۵۶۹

• حرف تے •

تارا گدهه ۸۱۹ - ۸۲۴
تاشکند ۲۳۲ - ۲۷۵ - ۹۶۳
تالاب پهکر .. ۱۵۱
تالاب کانگریه .. ۴۸۳
تالیکوته .. ۳۲
تامروپ (یا) تامروت ۵۵۳
تانکلی برار .. ۱۰۷
تبت .. ۳۴۳
تبریز .. ۳۲۸
تتار .. ۱۴۵
ترهت ۴۲۴ - ۸۷۲
ترنگ ۱۱۵ - ۹۴۱
ترچناپلي ۸۳۶ - ۸۶۲
ترکستان .. ۹۶۴
ترمذ .. ۳۲۶ - ۹۶۸
ترهت مضاف صوبهٔ بهار ۳۴ -
.. .. ۵۵۷
تعلقهٔ سهرند .. ۸۰۸
تعلقهٔ نظام الملک دکن ۳۲۲
تغلق آباد .. ۴۷۵
تلنگ (یا) تلنگانه ۷ -
۹۲ - ۳۸۹ - ۴۱۴ - ۴۲۹ -
۵۱۲ - ۵۲۲ - ۵۸۸ - ۶۱۳

.. .. ۶۳۰ - ۶۷۰
تماشا منزل ... ۸۳۶
توران (یا) توران دیار ۲۵۹ -
۲۶۳ - ۲۷۵ - ۲۹۸ - ۳۳۰ -
۳۳۱ - ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۴۱۰ -
۵۱۷ - ۷۱۱ - ۹۶۶ - ۹۷۰
تومان ایسا و بحرا (یا) ایسا
بحراو (یا) ایسا بخـراد
.. .. ۵۹۵
تومان پنچشیر .. ۵۹۵
تون (شهریست در ایران) ۸۰۱ -
.. .. ۸۰۵
توندا پور مضاف خاندیس ۲۳
توس تونس (یا) پولس
.. ۳۶۹ - ۳۸۹
تهاسره مضاف صوبهٔ احمدآباد
.. .. ۶۸۴ - ۶۸۷
تهالنیر .. ۳۶۴
تهانهٔ لنگر .. ۳۲۲
تیراه .. ۷۰ - ۷۵

* حرف ٹے *

ٹازتہ ۲۰۶ - ۲۰۹ - ۲۱۰ -
۲۲۰ - ۲۳۷ - ۲۹۳ - ۵۴۱ -
.. ۵۴۲ - ۵۴۳ - ۹۳۱
ٹتھہ (یا) تہتہ (یا) تتہ
۱۱ - ۳۲ - ۱۰۲ - ۱۰۳ -
۱۷۱ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۴ -
۲۴۵ - ۲۶۲ - ۳۰۶ - ۳۰۹ -
۳۱۱ - ۳۱۲ - ۲۴۵ - ۳۴۶ -
۳۴۸ - ۲۵۴ - ۲۷۰ - ۳۷۱ -
۳۸۴ - ۳۹۷ - ۴۳۸ - ۴۶۳ -
۴۹۱ - ۵۱۵ - ۵۶۰ - ۷۱۷ -
.. .. ۹۶۵

* حرف جیم *

جاپانیر (یا) جاپانیر ۵۲
جاگیر آباد .. ۲۹۱
جالندهر .. ۱۴۶ - ۲۵۶
جالنه (یا) جالنا تـوابع
اورنگ آباد ۸۸۴ -

.. ۹۰۳ - ۹۱۴
جالور .. ۸۸ - ۱۸۹
جالنہ پور (یا) جالنا پور صوبۂ
خجستہ بنیاد ۳۲۰ -
.. .. ۷۱۶ - ۹۶۰
جام ۳۰۵
جامرد .. ۱۴۱ - ۶۶۵
جانپانیر محمد اباد ۲۸۱
جگدلک ... ۹۴۶
جلال اباد ۲۷۱ - ۳۲۵ -
.. .. ۴۵۸
جلگانو مضاف برار ۵۲۴
جمرود ۶۰۳ - ۷۵۵
جمعیت اباد ... ۱۲۷
جمن دریاے ۸۷۹ - ۸۹۳
جمنا .. ۸۶۶
جمو .. ۱۱۲ - ۱۲۸
جموں .. ۶۶۸
جنت اباد گور ۸۰۹
جنیر (یا) جنیر دکن ۳ -

۰ ۸ - ۱۹ - ۷۹ - ۱۹۶ -
۳۷۸ - ۳۹۸ - ۴۲۰ - ۴۴۸ -
.. ۴۸۳ - ۷۴۸ - ۹۳۴
جوزانہ .. ۲۸۲
جودھپور ۶۰۰ - ۶۰۲ -
.. .. ۷۵۶ - ۷۵۸
جون ۳۵۳ - ۴۲۲ - ۴۶۲ -
۴۶۵ - ۴۷۴ - ۴۷۵ - ۸۲۳ -
.. .. ۸۷۹
جونپور ۱۶ - ۷۳ - ۱۹۳ -
۲۰۰ - ۲۱۸ - ۲۲۸ - ۲۳۰ -
۲۳۶ - ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۴۸
۳۲۰ - ۳۴۲ - ۳۵۱ - ۳۵۲ -
۴۸۵ - ۴۸۷ - ۵۸۴ - ۶۸۵ -
۶۰۹ - ۶۱۲ ۷۸۶ - ۸۳۵ -
.. .. ۹۵۱
جونہ گدھہ (یا) جونا گدھہ
(یا) جونہ گدھہ ۱۰۲ -
.. .. ۱۰۴ - ۱۹۸
جوارہ .. ۴۱۸

جوین داخل ولایت بیهق ۷۸
جهابوه (یا جها‌وه ۸۷۸
جهالوه .. ۷۵۰
جهاز کهنق .. ۲۷۷
جهانسي .. ۴۷۵
جهان نما .. ۴۷۵
جهانگیرنگر عرف تهاکه ۲۴ -
.. ۵۴۳ - ۵۴۵ - ۷۱۱
جهجر .. ۱۸۹
جهجرانه موضع (یا) چهجرانه
.. .. ۱۰۱
جهنجهون .. ۱۸۹
جیت پور .. ۱۳
جیجکتو (یا) جیچکتو ۸۲ -
.. .. ۸۳
جیسلمیر ۳۴۱ - ۳۹۷ - ۳۹۸
جی سنگهه پوره .. ۵۸۳

* حرف چی *

چاندني چوک .. ۴۷۳
چاندور (یا) جاندور ۳۶۳ -
.. .. ۸۹۳
چانده .. ۵۸۰
چتلدرک (یا) چیتل درگ
(یا) چیتل درک و هلدرک
.. .. ۷۸۲
چتور (یا) چیتور ۲۰۸ -
.. .. ۴۴۷ ، ۶۹۷
چراگاه .. ۸۴۵
چکنا (یا) چکنا ۸۱۹ - ۸۲۴
چکلهٔ متهرا .. ۹۹
چناب .. ۴۳۶
چناره گدهه .. ۹۴۶
چنجي (یا) چینجي ۸۵۴
چیدن موسوم بمفتاح ۴۴
چوره .. ۲۳
چوک سعدالله خان ۴۷۳
چوکی خاص .. ۱۷۳
چوکئي کهته .. ۵۴۷
چونا گدهه .. ۴۸۷

چهارنی جنت آباد گور ۸۰۹
چیتور .. ۶۱۹
چیناپتن .. ۳۶

* حرف حا *

حاجو (ده کروهی اکبر آباد)
.. .. ۶۷۱
حاجی پور ۶۲ - ۲۲۴ -
.. .. ۲۲۸
حجاز ۵۸ - ۶۰ - ۶۲ -
۸۸ - ۱۴۸ - ۱۸۳ - ۱۸۹ -
۲۰۱ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۵۳ -
۲۵۵ - ۲۷۳ - ۲۷۵ - ۲۸۳ -
۳۰۱ - ۳۳۰ - ۳۳۳ - ۳۳۶
حدود اندراب ۲۶۷
حدود اراس .. ۱۸۴
حرمین شریفین ۹۱ - ۱۲۱ -
.. .. ۲۶۲
حسن ابدال ۱۱۲ - ۱۷۲ -
۵۹۳ - ۶۲۳ - ۶۴۷ - ۶۹۵ -
.. .. ۹۴۷
حسن پور سرکار هندیه ۱۳۸ -
.. .. ۸۴۰
حسین پور .. ۷۷۴
حسین پور مضاف صوبهٔ بهار
.. .. ۱۱۱
حسین ماگر ۵۳۳ - ۵۳۴
حصار ۱۷۶ - ۲۱۷ - ۸۹۰
حصار استوار آسیر ۳۸۳
حصار پتنه .. ۴۲۹
حصار شهر پناه برهانپور ۸۸۲
حصار فیروزه .. ۱۸۹
حصار ماندو .. ۳۶۷
حصار مؤ .. ۵۷۱
حصار نترور (یا) انتور ۸۲۳
حصار هرات .. ۴۲۴
حصن آسیر قلعهٔ آسیر ۹۱۷
حصون تسعهٔ دولت آباد ۴۷۹
حوض قتلغ .. ۵۲
حویلی احمد آباد ۲۲۳

حویلی هرسول ۹۰۹
حیدر آباد ۴۰ - ۳۶۲ -
۴۸۲ - ۵۰۶ - ۵۰۸ - ۵۱۷ -
۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۵۵ - ۵۵۹ -
۶۰۸ - ۶۱۳ - ۶۱۹ - ۶۳۱ -
۶۳۲ - ۶۴۳ - ۶۵۲ - ۶۵۳ -
۶۸۶ - ۶۸۷ - ۶۸۹ - ۷۳۳ -
۷۳۴ - ۷۳۷ - ۷۴۵ - ۷۵۲ -
۷۵۵ - ۸۹۶ - ۸۳۸ - ۸۴۳ -
۸۴۷ - ۸۴۹ - ۸۵۸ - ۸۶۱ -
۸۶۴ - ۸۶۹ - ۸۷۰ - ۸۷۱ -
۸۷۲ - ۸۷۸ - ۸۸۰ - ۸۸۲ -
۸۸۴ - ۸۸۵ - ۸۹۶ - ۸۹۷ -
۹۰۱ - ۹۰۲ - ۹۰۴ - ۹۰۵ -
۹۰۶ - ۹۰۹ - ۹۲۶ - ۹۲۷

* حرف خا *

خارياب (يا) فارياب ۸۳
خاص پور .. ۶۴۲
خاص چوکي .. ۱۷۴
خاکریز .. ۴۶۴
خاندیس ۲۲ - ۲۳ - ۲۶ -
۷۱ - ۱۸۴ - ۱۹۴ - ۱۹۸ -
۲۱۹ - ۲۳۷ - ۳۳۲ - ۳۶۴ -
۵۲۰ - ۵۳۹ - ۶۲۴ - ۶۶۲ -
۶۹۲ - ۷۱۵ - ۷۴۵ - ۸۸۴ -
۹۰۲ - ۹۱۷ - ۹۳۸ - ۹۳۹ -
.. .. ۹۴۵
خجسته بنیاد (یا) خجسته
بنیاد اورنگ آباد ۹ -
۴۳ - ۶۱۰ - ۶۳۸ - ۶۴۷ -
۶۵۳ - ۷۱۶ - ۷۲۲ - ۷۳۰ -
۷۳۴ - ۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۴۵ -
۷۷۰ - ۷۸۳ - ۷۸۶ - ۸۳۵ -
۸۳۶ - ۸۴۱ - ۸۴۷ - ۸۵۲ -
۸۵۶ - ۸۶۳ - ۸۶۸ - ۸۷۱ -
۸۷۳ - ۹۰۹ - ۹۲۱ - ۹۳۹ -
.. .. ۹۴۹ - ۹۷۴
خراسان ۱۱۷ - ۲۹۲ -
۲۵۹ - ۲۶۵ - ۲۹۸ - ۳۰۴ -

۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۲۳ - ۴۲۴ -
۴۲۵ - ۴۲۸ - ۴۳۵ - ۵۱۸ -
۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۵۳ - ۸۸۲
خضرآباد .. ۴۷۵
خضرپور .. ۵۵۴
خضری تالاب .. ۸۳۶
خلیج کنک .. ۸۰
خواص پور .. ۵۲۹
خواف ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۵۱۶
خورجه .. ۸۸۷ - ۸۸۸
خوشاب .. ۷۴
خیراب .. ۸۳
خیرآباد صوبهٔ اوده ۶۰ -
.. ۲۲۹ - ۴۷۵ - ۴۸۱
خیبر .. ۱۵۵

• حرف دال •

دار الحرب پونه ۷۸۰ - ۹۰۷ -
.. ۹۲۰ - ۹۲۶
دار الخلافة ۲۱ - ۲۷ - ۳۶ -
۵۰ - ۱۷۸ - ۲۰۳ - ۲۷۶ -
۴۸۳ - ۵۰۷ - ۷۲۰ - ۷۵۰ -
۷۶۲ - ۷۶۵ - ۷۷۴ - ۷۸۱ -
۷۹۵ - ۸۰۵ - ۸۳۰ - ۸۳۱ -
۸۶۵ - ۸۶۶ - ۸۶۷ - ۸۷۷ -
۸۷۸ - ۸۷۹ - ۸۸۶ - ۸۸۷ -
.. ۸۸۸ - ۸۸۹ - ۸۹۲
دار الخلافهٔ آگره ۵۴ - ۵۵ -
۶۳ - ۷۱ - ۱۴۹ - ۲۱۴ -
۲۴۸ - ۲۸۳ - ۳۴۴ - ۴۸۷
دار الخلافهٔ دهلی ۵۳۹ -
.. ۶۸۱ - ۸۴۸ - ۸۴۹
دار الخلافهٔ شاهجهان آباد ۳۵ -
۱۵۶ - ۵۳۵ - ۵۷۳ - ۵۷۵ -
۸۳۹ - ۸۴۰ - ۸۴۲ - ۸۴۳ -
.. ۸۴۴ - ۸۴۵ - ۹۴۴ -
دار الخیر اجمیر ۱۵۷ -
۲۱۴ - ۳۵۲ - ۳۵۷ - ۶۱۹ -
.. .. ۸۱۶

دار السلطنة قزوين ۴۲۶ -
.. .. ۴۲۷
دار السلطنة لاهور ۲۱ - ۷۰ -
۱۱۲ - ۳۴۱ - ۵۸۲ - ۶۶۹ -
.. .. ۷۱۶
دار الملک کابل .. ۱۵۵۰
داسنه (يا) داسنه ۸۸۷
دامغان .. ۴۲۶
دامن کوه کانگره ۸۲۲ - ۵۸۷
دامن کوهستان ۱۸۷
دبيل .. ۳۱۱
دتيه (يا) ديته (يا) ديهه
.. .. ۴۶۱
دجله .. ۴۷۰
دربهنگه صوبهٔ بهار ۳۴ -
.. .. ۵۵۹
در دانگدهٔ موسوم به صادق گدهه
.. .. ۴۴
درنگاه .. ۹۱۳
دروازا اريسي قرن نام دروازه
قلعهٔ قندهار ۴۸
دروازهٔ کلال .. ۳۹۴
درهٔ خيبر .. ۵۹۳
درياي اتک .. ۶۱۲
درياي برهماپتر ۵۴۶ -
.. ۵۴۸ - ۵۵۰
درياي بهيمرا .. ۱۷۱
درياي پنجاب ۷۷ - ۳۰۷ -
.. .. ۳۲۸
درياي تبتي .. ۶۹
درياي تهته .. ۱۰۱
درياي جمن ۸۴۴ - ۸۸۸ -
.. .. ۸۹۱
درياي جون (يا) جمن
.. .. ۱۲۳
درياي جون ۶۳ - ۱۵۷ -
.. .. ۲۳۱ - ۲۳۲
درياي چناب .. ۷۶
درياي خيل .. ۸۷۹
درياي راوي .. ۵۲۵

دریای سنده .. ۳۳۱
دریای سیحون مشهور به آب
خجند .. ۹۶۴
دریای شور ۵۷ - ۶۹ - ۸۰ -
.. ۲۸۲ - ۳۱۱ - ۴۴۸
دریای کشنا .. ۹۴۹
دریای گنگ .. ۲۱۸
دریای گنگ و جون ۲۵۰
دریای مانجرا .. ۶۰۸
دریای مهتی .. ۷۶۷
دریای مهی .. ۸۰۴
دریای نربدا ۱۳۷ - ۵۸۰ -
.. ۷۹۴ - ۸۴۰ - ۸۵۱
دریای نیرا .. ۳۱
دریای نیلاب .. ۴۵۹
دریای ورده .. ۳۷۶
دشت .. ۴۱۸
دشت خطا .. ۵۵۰
دکن ۵ - ۹ - ۱۹ - ۲۱ -
۲۲ - ۲۳ - ۲۵ - ۲۶ - ۳۰ -
۴۶ - ۵۲ - ۷۸ - ۸۵ - ۸۷ -
۸۸ - ۹۸ - ۱۰۲ - ۱۰۵ -
۱۰۶ - ۱۰۸ - ۱۱۶ - ۱۱۸ -
۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۳۵ -
۱۳۷ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۹ -
۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۸ - ۱۶۳ -
۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۸ - ۱۷۶ -
۱۷۷ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷ -
۲۰۱ - ۲۳۷ - ۲۵۴ - ۲۶۲ -
۲۹۰ - ۲۹۱ - ۳۲۰ - ۳۲۲ -
۳۲۳ - ۳۳۲ - ۳۲۹ - ۳۳۳ -
۳۳۴ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۵۶ -
۳۵۷ - ۳۵۸ - ۳۶۰ - ۳۶۱ -
۳۶۷ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۶ -
۳۷۵ - ۳۸۷ - ۳۸۹ - ۳۹۰ -
۳۹۱ - ۳۹۲ - ۳۹۷ - ۳۹۸ -
۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۲ - ۴۰۴ -
۴۰۵ - ۴۱۴ - ۴۱۹ - ۴۲۰ -
۴۲۱ - ۴۳۷ - ۴۴۳ - ۴۴۷ -
۴۵۳ - ۴۶۴ - ۴۷۹ - ۴۸۲ -

۴۸۶ - ۴۸۷ - ۴۹۱ - ۴۹۳ -
۴۹۶ - ۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۰ -
۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۰۷ -
۵۰۸ - ۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۴ -
۵۱۶ - ۵۱۷ - ۵۲۰ - ۵۲۱ -
۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۳۱ - ۵۳۵ -
۵۳۶ - ۵۵۰ - ۵۵۴ - ۵۵۹ -
۵۶۲ - ۵۶۳ - ۵۶۵ - ۵۶۶ -
۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۶۹ - ۵۷۰ -
۵۷۱ - ۵۷۲ - ۵۷۵ - ۵۷۶ -
۵۸۱ - ۵۸۲ - ۵۸۳ - ۵۸۶ -
۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۳ -
۵۹۷ - ۶۰۰ - ۶۰۲ - ۶۰۳ -
۶۰۸ - ۶۱۰ - ۶۲۰ - ۶۲۱ -
۶۲۴ - ۶۲۵ - ۶۲۸ - ۶۳۵ -
۶۵۴ - ۶۵۵ - ۶۵۹ - ۶۶۳ -
۶۶۷ - ۶۷۰ - ۶۷۷ - ۶۷۹ -
۶۸۲ - ۶۸۳ - ۷۰۷ - ۷۱۲ -
۷۱۴ - ۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۳۴ -
۷۳۵ - ۷۳۶ - ۷۳۷ - ۷۳۸ -
۷۳۹ - ۷۴۱ - ۷۴۶ - ۷۴۹ -
۷۵۰ - ۷۵۱ - ۷۵۲ - ۷۵۴ -
۷۵۵ - ۷۵۷ - ۷۵۹ - ۷۶۶ -
۷۶۷ - ۷۷۰ - ۷۸۲ - ۷۸۳ -
۷۹۲ - ۷۹۳ - ۷۹۴ - ۷۹۵ -
۷۹۶ - ۷۹۷ - ۸۰۰ - ۸۰۶ -
۸۰۷ - ۸۱۷ - ۸۲۵ - ۸۳۱ -
۸۳۳ - ۸۳۵ - ۸۳۶ - ۸۳۹ -
۸۴۰ - ۸۴۱ - ۸۴۲ - ۸۴۳ -
۸۴۴ - ۸۴۵ - ۸۴۷ - ۸۴۸ -
۸۴۹ - ۸۵۰ - ۸۵۲ - ۸۶۰ -
۸۶۱ - ۸۶۴ - ۸۶۶ - ۷۷۱ -
۸۷۴ - ۸۷۶ - ۸۷۷ - ۸۷۸ -
۸۷۹ - ۸۸۰ - ۸۸۱ - ۸۸۲ -
۸۸۳ - ۸۸۴ - ۸۸۵ - ۸۸۶ -
۷۹۳ - ۸۹۳ - ۸۹۶ - ۸۹۹ -
۹۰۱ - ۹۰۴ - ۹۰۷ - ۹۰۹ -
۹۱۰ - ۹۱۱ - ۹۱۲ - ۹۱۳ -
۹۱۴ - ۹۱۹ - ۹۲۰ - ۹۲۲ -
۹۲۷ - ۹۳۰ - ۹۳۳ - ۹۳۵ -

۹۳۷ - ۹۳۸ - ۹۴۱ - ۹۴۲ -
۹۴۳ - ۹۵۱ - ۹۵۷ - ۹۵۸ -
۹۶۰ - ۹۶۳ - ۹۶۵ - ۹۶۹ -
.. .. ۹۷۰ - ۹۷۴
دلبادل .. ۴۶۸
دلمو (یا) دلمؤ .. ۴۸۱
دمتور (یا) دهمتور ۴۳۱
دنچو (یا) ونچو (دریا)
دندوانه .. ۶۲۴
دندیری (یا) رندیری ۱۲۵
دراب (یا) درابه ۱۲۹ -
۲۵۰ - ۴۷۰ - ۸۶۶ - ۸۶۷
دراب صوبهٔ شاهجهان آباد
.. .. ۸۶۷
درابهٔ باری .. ۸۱۸
درابه بهته جالندهر (یا) پنده
.. .. ۱۲۷
درازهٔ سندهه ساگر ۷۴ - ۹۴
درکاری (یا) دهکاری ۵۴۲۰
دولت آباد ۳ - ۵ - ۷ - ۹ -
۲۱ - ۵۴ - ۱۰۷ - ۳۵۶ -
۳۹۱ - ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۲۱ -
۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۵۴ - ۴۹۰ -
۵۷۰ - ۵۸۷ - ۵۹۰ - ۶۴۴ -
۸۱۸ - ۹۱۰ - ۹۱۱ - ۹۱۲ -
.. .. ۹۳۸ - ۹۶۰
دهارور ۱۱۶ - ۱۱۷ -
۳۲۱ - ۸۴۹ - ۹۰۷ - ۹۰۸
دهارهٔ مرشد قلی خان ۴۹۸
ده سنج بیرون قندهار ۷۰۲
دهلی ۳۸ - ۵۴ - ۹۲ -
۱۲۷ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۷ -
۱۳۸ - ۱۶۷ - ۱۷۷ - ۱۸۱ -
۱۹۳ - ۲۰۷ - ۲۱۱ - ۲۴۵ -
۲۵۰ - ۲۸۳ - ۳۰۶ - ۳۲۳ -
۳۲۴ - ۳۶۵ - ۳۹۹ - ۴۰۷ -
۴۰۸ - ۴۱۱ - ۴۶۲ - ۴۶۳ -
۴۶۴ - ۶۹۸ - ۷۱۱ - ۷۲۱ -
۷۷۳ - ۷۸۱ - ۸۱۴ - ۸۲۶ -
۸۳۴ - ۸۴۴ - ۸۶۶ - ۸۸۳ -

۸۸۴ - ۸۸۵ - ۸۸۷ - ۸۹۰ -
۸۹۱ - ۸۹۲ - ۸۹۳ - ۸۹۴ -
۹۱۱ - ۹۱۴ - ۹۱۵ - ۹۲۹
دهلي دروازهٔ اورنگ‌آباد ۹۵۱
دهلي علائي .. ۴۷۵
دهلي قديم .. ۴۷۴
دهن پور گجرات ۴۸۹
دهور سمندر يكي از بنادر دكن
.. .. ۹۱۳
ديار شرقي ۷۶ - ۸۰۹ -
.. .. ۹۳۸
ديار گجرات .. ۳۲۵
ديپال پور ۲۲۱ - ۲۸۹ - ۴۴۴
ديسپانڈيه .. ۴۸۴
ديسمكهه .. ۴۸۴
ديوانان پتن .. ۸۶۲
ديوگر يعني دولت آباد ۹۱۱ -
.. ۹۱۳ - ۹۱۴ - ۹۱۵
ديوگڈهه ۱۵۴ - ۵۲۲ -
.. .. ۵۸۸ - ۹۴۲
ديويگانون (يا) ديولگانـــون
.. .. ۳۶۷ - ۳۸۹
ديولگانون مضاف پالاگهات برار
ديهات بالكنڈه .. ۷۹۷

* حرف ڈال *

ڈک ۲۵
ڈهاكه ۳۳
ڈيك ۸۸۶

* حرف را *

راجبندري (يا) راجبندري
.. .. ۸۷۰ - ۸۹۹
راج پيپله .. ۳۹۸
راج محل .. ۸۰
راجوري (يا) راجوري ۴۹ -
.. .. ۵۰
راج مسكون .. ۳۱۴
رام پوره .. ۷۳۱ - ۷۳۳
رام دره .. ۶۸۴
رام كر .. ۳۱۱

رام گیر (یا) رام کیر (یا)
رام کر .. ۶۹۲
راه تلنگ .. ۳۶۷
راه خواجه اوجین (یا) اوجین
.. .. ۸۴
راه درساج توابع گذر راں ۸۳
راهون .. ۱۲۷ - ۱۲۸
راهبری .. ۳۱ - ۳۲
راه یکه ارانگ .. ۸۳
رای باغ .. ۶۵۶
رایپور .. ۱۲۹ - ۱۳۰
رای پور غربی ۱۲۹
رایچور (یا) رایچور ۸۵۰
رای مین مالوه ۴۳۷ - ۹۴۶
رخنگ .. ۵۴۳ - ۵۴۴
رسول آباد ظاهر بلدهٔ
احمد آباد .. ۳۴۷
رمنهٔ کراره .. ۶۶۳
رنتهنبور ۱۸۳ - ۱۹۴ -
.. ۲۰۸ - ۳۹۲
رنگاماتی (یا) رنگاپانی ۵۴۷
روپ پاس .. ۴۲۱
رود خانهٔ کشن گنگا ۴۳۲
رود خانهٔ بشمب ۲۳۴
رود دنچو (یا) رنچو ۵۵۱
روشانی .. ۷۱
روضه شاه برهان الدین غریب
.. .. ۸۴۵
روضهٔ شاه شرف پانی پتی
.. .. ۳۸۱
روضهٔ عنبر .. ۷۲۵
روضه معینیه .. ۳۵۷
روضهٔ مقدسه .. ۸۵۹
روضهٔ منوره قریب قلعهٔ
دولت آباد .. ۸۸۱
رم ۱۰ - ۱۲ - ۶۷۶ - ۷۰۵
رهتاس ۱۵ - ۲۲۳ - ۲۷۷
.. ۲۷۹ - ۳۸۶ - ۹۴۶

* حرف زا *

زابلی ملک .. ۷۰

زمانیه .. ۲۳۲
زمین داور (یا) زمیداور ۹۳ -
۲۹۷ - ۲۹۸ - ۴۲۴ - ۴۳۵ -
۷۰۱ - ۷۰۳
زنده‌رود مشهور به زاینده رود
۴۱۸

* حرف سین *

ساتگام (یا) ساتگانون ۵۳ -
.. .. ۲۰۶
ساده‌ورا (یا) شاه دهورا
(یا) شاه‌دره مضاف
سرهند .. ۷۶۹
سارنگ پور ۵۱ - ۷۴۷
سارنگپور مالوه ۲۲۳ - ۳۹۱
سانبهر .. ۶۰۸ - ۶۲۴
سانتي و پالي ۸۹۲
سبزوار .. ۴۱۰ - ۴۱۱
ستاره .. ۹۰۹
ستارا موسوم به نورس تارا ۴۲

ستلج ۴۷۵
ستپا سر (نام عمارتے) ۳۲۸
سدهوت .. ۵۳۰
سرا .. ۱۲۴ - ۷۸۲
سراي بهاري .. ۳۹۲
سراي روزبهاني ۱۳۳
سراي و چوک فتحپوري
.. .. ۴۷۲
سرکار اوده .. ۴۰۶
سرکار بهرایچ .. ۵۸۷
سرکار بهرونچ .. ۵۷
سرکار بهکر .. ۳۲۱
سرکار پتن که شهریست قدیم
موسوم به نهرواله ۲۱۵
سرکار چیتور .. ۴۳۷
سرکار حصار .. ۴۸۸
سرکار ریواري .. ۴۷۵
سرکار سنبهل .. ۲۱۴
سرکار سهارنپور (یا) سارنگ پور
.. .. ۱۵۷

سرکار سیوستان ۳۰۹ - ۳۱۲
سرکار قنوج .. ۱۹۸
سرکار کالنه .. ۴۱۹
سرکار لکهنو .. ۲۰۲
سرکار گورکهپور ۴۲۰ - ۴۲۹
سرکار ماندو .. ۴۶۰
سرکار مونگیر .. ۴۲۰
سرکار هندیه .. ۷۷۰
سرم (یا) پرگنهٔ سیرم مضاف
صوبهٔ بدر .. ۶۳۰
سرمور .. ۸۲۳
سرندیپ .. ۸۰
سرونج متعلقـهٔ صوبهٔ مالوه
.. ۱۴۶ - ۷۱۴ - ۷۳۸
سرهی .. ۲۱۵
سرهند ۱۲۷ - ۱۲۸ -
۴۳۷ - ۶۶۹ - ۷۱۹ - ۷۹۴
سری .. ۴۷۴
سری نگر دارالملک کشمیـر
۶۴۰ - ۹۶ - ۳۱۸ - ۵۶۷ -
۵۸۷ - ۸۴۲ - ۸۴۳ - ۹۵۷
سری رنگه پتن (یا) سری رنگ
پتن (یا) سری نگر پتن
.. ۷۸۲ - ۸۵۰ ۸۷۲
سکهر .. ۲۴۵
سکندره .. ۸۸۷
سلطان پور ۱۲۷ - ۱۳۱ -
۱۴۱ - ۲۵۴ - ۳۲۰ - ۷۷۸ -
.. .. ۹۱۴
سلطان پور بلهری ۲۴۷
سلطان پور نذربار ۶۴۴
سلطان گنج اورنگ آباد ۶۳۹
سلهت .. ۴۵۲
سلیم گذهه .. ۷۶۶
سمرقند ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۲۳۲ -
۲۳۳ - ۲۴۵ - ۳۲۴ - ۸۳۷ -
.. ۸۴۲ - ۸۷۵ - ۹۶۳
سموکر (یا) سموگر ۴۷ -
.. ۵۱۱ - ۶۱۴ - ۸۳۱
سنبهل (یا) سنبل ۷۰ -

- ۸۱۸ - ۸۱۱ - ۲۱۴ - ۹۹
.. .. ۸۲۴
سنبل (یا) سنبهل مراد آباد
.. .. ۲۹
سندهه ۷۴ - ۱۴۴ - ۱۸۱ -
۲۴۵ - ۲۶۲ - ۳۰۵ - ۳۰۹ -
.. ۳۲۷ - ۳۶۸ - ۴۸۵
سندکهیر ۹۰۳ - ۹۰۴
سنستی علاقهٔ راجا رام جات
سمند .. ۶۵۷
سنکهفیر (یا) سنکهیز ۸۷ -
۳۶۳ - ۵۰۷ - ۷۳۰ - ۸۸۴ -
.. .. ۹۰۳ - ۹۲۲
سواحل بحر هند موسوم بکوکن
متعلق ولایت دکن ۵۶۳
سواد .. ۷۵
سودهره .. ۸۳۳
سودهره (یا) سورده پور
.. .. ۷۶
سورت (یا) سورتهه ۱۰۳ -
۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۹ - ۳۸۰ -
۵۶۰ - ۷۳۱ - ۷۴۷ - ۷۴۹ -
۷۵۴ - ۷۶۷ - ۸۰۴ - ۸۵۲ -
.. .. ۹۱۳ - ۹۴۹
سوردن (یا) سوون (یا سورن
(گذار گنگ بهاگیرتی)
.. .. ۷۳۸
سوای .. ۲۴
سهارنپور .. ۸۲۲
سهرند .. ۱ - ۲۵۴
سیالکوت .. ۱۸۱
سیری .. ۷۹۷
سیستان ۹۳ - ۹۴ - ۲۹۸ -
.. ۴۳۴ - ۴۳۵ - ۷۰۲
سیکاکول (یا) سیکاکل و سکاکول
۷۳۶ - ۷۴۶ - ۸۹۷ - ۸۹۹
سیوا .. ۱۵۸
سیوستان ۸۸ - ۳۰۶ -
۳۰۹ - ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۲۶ -
۳۷۳ - ۵۵۷ - ۵۶۰ - [illegible]۱۷ -

... ... ۹۶۶
سبوي ... ۳۱۱

* حرف شین *

شادمان ... ۴۵۹
شاش (یا) شایش مشهور به
زیادت معروف به تاشکند
و تاشکنیت یا تاسکنیت
و تلسکندیت ۶۱ - ۹۶۰
شام ... ۴۷۰
شاه آباد ... ۳۹۳
شاه پور مضاف کولاک ۶۵۳
شاهجهان آباد (یا) دار الخلافة
شاهجهان آباد ۱۳۳ -
۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۵۷ - ۱۵۹ -
۱۷۷ - ۴۶۲ - ۴۶۹ - ۴۷۳ -
۴۷۶ - ۵۲۳ - ۵۲۹ - ۶۰۱ -
۶۰۶ - ۶۰۷ - ۶۴۴ - ۶۹۰ -
۷۰۸ - ۷۱۰ - ۷۵۰ - ۷۶۶ -
۷۷۴ - ۷۷۹ - ۸۰۶ - ...
۸۴۷ - ۸۶۶ - ۸۶۷ - ۸۷۶ -
.. .. ۸۸۵ - ۸۹۴
شاه دهورا (یا) شاه دره
.. .. ۹۷۲
شاهزاده پور .. ۶۵۷
شاه گدهه .. ۸۵
شاه محل .. ۴۶۵
شش دریای شمالی ۲۴۵
شکر کهیراه (یا) سکر کهرله
(یا) شکر کهاتره ۷۴۱
شکرکهیره شکرکهیره (یا) کهیوه
(یا) سکرکهیرله شصت کروه
از اورنگ آباد ۸۴۳
.. .. ۸۷۸
شکرتال ۸۶۶ - ۸۹۳ - ۸۹۴
شمعی مشهور بکالا پهاز ۴۰
شور دریا .. ۳۱۰
شوستر .. ۷۷۴
شوله پور ۱۲۲ - ۶۲۸ - ۶۵۶
شهاب نهر .. ۴۶۵

شهر بذن تاندہ ۲۲۴
شهر جام موسوم به اسلام نگر
.. ۱۰۴ - ۱۰۵
شهر جلیسر .. ۲۲۰
شهرستان .. ۴۱۳
شیراز ۲۶۲ - ۲۸۰ - ۳۳۳ -
۳۵۷ - ۳۸۴ - ۷۰۵ - ۷۰۶
شیرپور .. ۳۷۷
شیرگدهه .. ۸۲۲

* حرف صاد *

صحرای هانسی و حصار ۸۹۰
صفاهان .. ۱۰۹ - ۸۱۳
صفهٔ صفا .. ۷۷
صوبهٔ اگره .. ۳۸۰
صوبهٔ احمد آباد ۱۴۸ - ۶۸۶
صوبهٔ احمد آباد گجرات ۶۵۵
صوبهٔ احمد نگر .. ۳۲۱
صوبهٔ اله آباد ۷۰ - ۴۵۴
صوبهٔ اودهه ۶۰ - ۳۵۷ -
۵۵۶ - ۵۸۷ - ۵۹۰ - ۶۰۴
صوبهٔ اوڈیسه .. ۳۸۴
صوبهٔ بدر .. ۶۳۰
صوبهٔ برار ۵۰۲ - ۵۰۸ - ۵۱۲
.. ۶۹۲ - ۸۰۱
صوبهٔ بنگاله ۷۹ - ۲۰۴ -
۳۴۲ - ۳۴۵ - ۳۵۴ - ۴۷۷ -
.. ۵۰۱ - ۵۰۸ - ۷۱۱
صوبهٔ جنگ و بهار ۲۳۲
صوبهٔ بهار ۲ - ۳۴ - ۱۱۱ -
۱۷۱ - ۲۲۹ - ۲۳۱ - ۲۳۷ -
۲۷۹ - ۲۹۳ - ۳۵۹ - ۴۱۱ -
۴۲۶ - ۴۷۷ - ۵۵۷ - ۵۵۸ -
.. ۵۸۴ - ۸۰۹ - ۹۳۱
صوبهٔ پتنه ۵۳ - ۴۲۹
صوبهٔ پنجاب ۱۸ - ۷۴ -
.. .. ۱۸۷
صوبهٔ تلنگانه .. ۹۴۲
صوبهٔ تتهه ۳۱۲ - ۳۷۸ -
.. ۴۸۲ - ۴۸۷ - ۴۸۹

صوبهٔ خاندیس ۱۴۱ - ۴۹۷ -
.. ۵۰۲ - ۶۲۱ - ۷۷۰ -
صوبهٔ خجسته بنیاد ۱۴۱ -
.. .. ۷۷۰
صوبهٔ دار الخلافه .. ۵۶۷
صوبهٔ دکن ۳۷ - ۱۱۵ -
.. .. ۳۵۸ - ۳۶۲
صوبهٔ کابل ۱۶۳ - ۱۶۷ -
.. .. ۵۹۵ - ۶۶۶
صوبهٔ کشمیر .. ۳۵
صوبهٔ گجرات ۲۱ - ۵۹ -
۶۹ - ۲۲۰ - ۳۲۰ - ۳۸۰ -
.. ۴۸۹ - ۶۶۲
صوبهٔ لاهور .. ۶۹۷
صوبهٔ مالوه ۵۰ - ۵۹ - ۱۴۶ -
۲۱۹ - ۲۲۰ - ۵۰۹ - ۵۵۹ -
۵۶۹ - ۶۲۲ - ۶۵۶ - ۷۱۳ -
۷۱۴ - ۷۶۹ - ۷۷۱ - ۷۹۴
صوبهٔ محمد آباد بدر ۴۲۹
.. .. ۴۹۰
صوبهٔ ملتان ۹۲ - ۱۲۱ -
۲۹۹ - ۳۰۹ - ۳۴۶ - ۴۸۹ -
.. .. ۴۹۹ - ۵۹۷

* حرف طاء *

طالقان .. ۲۷۵
طبرستان .. ۱۰۹
طرف آب .. ۲۴۴
طرفان .. ۶۱ - ۶۲
طهران .. ۷۰۵

* حرف ظاء *

ظفر آباد .. ۸۳۳
ظفر آباد بدر .. ۶۲۲
ظفر آباد بیدر .. ۱۲۲
ظفر نگر ۶ - ۳۸۵ - ۴۰۱ -
.. ۴۰۳ - ۴۴۳ - ۷۳۹
ظفر نگر بالا گهات برار ۸۶

* حرف عین *

عراق ۲۶ - ۲۰۲ - ۲۳۳ -

۲۵۹ - ۲۶۲ - ۲۵۷ - ۲۹۳ -
۲۶۷ - ۳۳۸ - ۳۴۴ - ۳۴۶ -
۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۴ - ۴۱۵ -
۴۱۷ - ۴۲۴ - ۴۲۶ - ۷۰۵ -
.. ۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۸۲
عراق عجم .. ۲۷۵
عراق عرب .. ۲۶۲
عرب ۱۰ - ۷۳ - ۹۱ - ۸۸۲
عظیم آباد پتنه ۱۳۲ - ۷۱۱ -
.. .. ۸۰۳
عقابین .. ۶۲
علي مسجد .. ۳۲۲
عنبر کوت ۴۰۱ - ۴۶۵ -
.. ۸۱۸ - ۹۶۱

* حرف غین *

غازیپور ۵۹ - ۲۴۶ - ۳۳۴ -
.. .. ۶۱۲
غرجستان .. ۸۳
غریب خانه .. ۷۷۸
غزنین ۵۶ - ۱۴۴ - ۱۸۰ -
.. ۲۹۶ - ۳۰۹ - ۴۴۳
غوث گدهه .. ۸۶۷
غور بند .. ۱۸۸ - ۴۵۸

* حرف فاء *

فارس ۲۳۳ - ۲۵۹ - ۳۳۳ -
... ۳۳۸ - ۳۴۰ - ۳۵۸
فتح آباد .. ۲۲۰
فتح آباد دهارور ۱۱۶ -
.. .. ۵۷۹
فتح پور ۱۳۷ - ۱۴۶
فتح پور بیانه .. ۴۷۸
فتح پور سیکري ۶۸ - ۱۳۶ -
.. .. ۲۶۳
فتح پور هنسوه .. ۹۳۲
فراه مضاف خراسان ۴۳۵ -
.. ۷۰۳ - ۷۵۳
فرخ آباد ۷۷۲ - ۷۷۳ -
۷۳۵ - ۸۶۶ - ۸۹۱ - ۸۹۴

فرخنده بنیاد ۵۳۰ - ۷۵۳
.. .. ۸۶۹
فردا پور .. ۲۶ - ۷۳۵
فرغر .. ۶۲
فرنگ ۸۰ - ۸۱ - ۹۰۵ -
.. ۹۰۷ - ۹۱۸
فلاکت مشهور به شاهرخبده
.. .. ۹۶۴
فیروز آباد .. ۴۷۵
فیض آباد .. ۱۵۷

* حرف قاف *

قبچاق صحرای باغ ۸۲ -
.. ۲۷۲ - ۴۸۲
قراباغ .. ۴۵۸
قزان ۲۶۲ - ۷۰۵ - ۸۱۲ -
.. .. ۸۱۳
قصور (یا) قصور قصبه ایست
از دراجۀ باری ۸۱۸
قصبۀ آره .. ۲
قصبۀ آشتی .. ۵۱۲
قصبۀ اگاره .. ۲۳۰
قصبۀ اردهه .. ۲۴۷
قصبۀ بهادراجن ۲۱۴
قصبۀ بهیه .. ۸۱۰
قصبۀ بیر .. ۳۳۷
قصبۀ پاتم از اعظم قصبات برار
.. .. ۹۰۵
قصبۀ پتن .. ۳۵۶
قصبۀ پتن صوبۀ خجسته بنیاد
.. .. ۸۷۱
قصبۀ پرینده ۵۶۹ - ۵۷۰
قصبۀ تنوه .. ۴۴۷
قصبۀ تمرنی موسوم به ظفرنگر
.. .. ۴۳۷
قصبۀ توساری .. ۹۱۳
قصبۀ تیالی (یا) تبالی
(یا) بیرالی مشهور به
نعمت آباد ۴۱۹
قصبۀ جانی گاوون ۱۴۱

قصبهٔ جهوسي مقابل الهٔ آباد
.. .. ۴۳۹
قصبهٔ چاندو .. ۳۱۰
قصبهٔ چنوت ۹۳۳ - ۹۳۵
قصبهٔ راوير (یا) رادير ۶۶۴
قصبهٔ سارنگپور ۷۳۲
قصبهٔ سالي ۷۷۳ ۷۷۶
قصبهٔ سانبهر .. ۴۸۸
قصبهٔ سرنال (یا) سرتال
.. ۱۴۸ - ۳۲۱
قصبهٔ سهاور ۷۷۴ - ۷۷۶
قصبهٔ سیکري (یا) سنکري
.. .. ۸۱۵
قصبهٔ کره ۱۴۶ - ۵۳۹ -
.. .. ۸۱۰
قصبهٔ کوراه .. ۲
قصبهٔ کوه مار .. ۳۱۱
قصبهٔ کهترکي .. ۳۹۰
قصبهٔ کیرانه .. ۳۸۱
قصبهٔ لوهري متصل دریاے
پنجاب مشهور به کهار
مانري ۷۷ - ۲۴۴
قصبهٔ ماهان (یا) باهان ۳۳۶
قصبهٔ محمد پور ۲۴۸
قصبهٔ مندل پور ۲۰۶
قصبه منگور .. ۲۶
قصبهٔ مونگیر ۵۳۹ - ۵۵۸
قصبهٔ میدک .. ۸۷۰
قصبهٔ میرتهه .. ۲۵۱
قصبهٔ هیلان (یا) بهیلان ۱۴۷
قصبات بارهه .. ۸۹۳
قصبات تلنگانه ۵۵۵
قطب پوره ۱۰۷ - ۱۰۸
قلعهٔ آسیر ۱۳۷ - ۳۵۸ -
۶۲۱ - ۸۴۰ - ۸۷۷ - ۹۰۹
قلعهٔ آگره ۹۳ - ۱۳۶ - ۳۲۸
قلعهٔ اتک .. ۲۹۵
قلعهٔ احمد نگر ۷ - ۷۶ -
۳۵۷ - ۸۶۹ - ۹۰۶ - ۹۰۹
قلعهٔ ارک بیجاپور ۳۶۸ -

.. ۹۱۶ - ۹۲۵
قلعهٔ اسفرار .. ۷۰۳
قلعهٔ مستقر الخلافهٔ اکبر آباد
.. ۴۶۴ - ۴۷۲ - ۷۴۸
قلعهٔ اله آباد .. ۷۴۸
قلعهٔ اندر پت دین پناه ۴۷۵
قلعهٔ ارجین .. ۲۲۰
قلعهٔ اودگیر مضاف صوبهٔ
محمد آباد بدر ۴۹۰ -
.. ۵۱۲ - ۶۲۱
قلعهٔ اردیهه .. ۹۰۸
قلعهٔ ارسا (یا) ارسه ۷ - ۸۷۱
قلعهٔ بالکنده توابع حیدر آباد
.. ۷۹۷ - ۸۴۷ - ۸۸۰
قلعهٔ بدر .. ۵۳۶
قلعهٔ بدر و کلیان ۲۴
قلعهٔ برلی .. ۸۱۱
قلعهٔ بست ۹۳ - ۹۶۶
قلعهٔ بغداد .. ۱۱
قلعهٔ بلخ .. ۴۵۵

قلعهٔ بندر سورت ۵۰۷ - ۸۹۹
قلعهٔ بورندهر (یا) پورندهر
ملجار .. ۱۵۸
قلعهٔ بهرونچ .. ۵۸
قلعهٔ بهکر ۷۷ - ۲۴۹ - ۳۰۷
قلعهٔ بهوجپور .. ۴۱۲
قلعهٔ بیانه ۱۸۳ - ۱۸۹ -
.. .. ۱۹۳
قلعهٔ بیجاپور .. ۹۰۹
قلعهٔ بیجا گدهه ۱۸۴
قلعه (یا) قلاع بیدر ۹۰۹ -
.. .. ۹۱۹ - ۹۲۲
قلعهٔ پتهورا .. ۴۷۴
قلعهٔ پرلی .. ۴۲
قلعهٔ پرناله ۵۷۸ - ۶۸۸ -
.. ۶۹۷ - ۷۳۰ - ۹۵۰
قلعهٔ پرینده (یا) پریندا
.. ۴۰۴ - ۵۳۹ - ۶۲۱
قلعهٔ پورندهر ۵۴۳ - ۵۷۶
قلعهٔ تارا گدهه .. ۱۷

قلعهٔ تربنگ .. ۹۴۱
قلعهٔ ترچنان پای (یا) قلعهٔ
ترچناپلی ۷۹۹ - ۸۴۶ -
.. ۸۶۱ - ۸۶۲ - ۸۸۰
قلعهٔ ترمذ .. ۹۶۸
قلعهٔ ترهنده .. ۲۲۱
قلعهٔ جانپانیر .. ۱۹۴
قلعهٔ جهانسی .. ۴۶۱
قلعهٔ چتور (یا) چیتور ۱۹۳
.. ۵۰۹ - ۵۶۷ - ۵۷۴
قلعهٔ چمدره .. ۵۴۹
قلعهٔ چینجی (یا) چنجی
.. ۸۵۵ - ۸۵۶
قلعهٔ خزانده .. ۳۰۰
قلعهٔ دار الخلافه ۸۴۱
قلعهٔ دکن .. ۱۴۱
قلعهٔ دولت آباد ۳۸ -
۱۶۵ - ۳۸۵ - ۴۰۰ - ۴۰۳ -
۴۱۹ - ۵۲۰ - ۵۳۸ - ۵۸۳
۸۸۱ - ۹۰۹ - ۹۲۴ - ۹۳۴ -
.. ... ۹۷۴
قلعهٔ دیوکر ... ۹۱۱
قلعهٔ رام کیسر ... ۹۴۴
قلعهٔ راویر ... ۶۶۵
قلعهٔ راهوتره ... ۳۵۶
قلعهٔ رنتنبهور ۲۰۱ - ۳۴۴
قلعهٔ رهتاس ۲ - ۱۴۵
قلعهٔ سارنور ... ۹۶
قلعهٔ ستارا ... ۴۱
قلعهٔ سورت ۵۹ - ۶۹ -
... ۲۲۳ - ۲۳۷
قلعه (یا) قلاع سنکمنیر (یا)
سنکمیز .. ۱۱۵
قلعهٔ سیمله ۵۴۸ - ۵۴۹
قلعهٔ سیوی ... ۳۰۵
قلعهٔ شاهجهان آباد ۴۷۰
قلعهٔ شیر گده .. ۲۷۹
قلعهٔ ظفر ۲۶۶ - ۲۶۷ -
.. .. ۲۶۸
قلعهٔ ظفرنگر مضاف بالا گهات

برار .. ۵۱۶
قلعهٔ غوری ۹۹ - ۱۰۰
قلعهٔ فراه .. ۷۰۳
قلعهٔ قلات .. ۲۹۷
قلعهٔ قندهار ۹۳ - ۱۵۳ -
۲۶۷ - ۲۹۶ - ۳۴۶ - ۳۴۷ -
۵۰۹ - ۵۱۲ - ۵۷۱ - ۹۶۶
قلعهٔ کابل ۶۲ - ۲۰۳
قلعهٔ کالنجر .. ۲۰۷
قلعهٔ کانی .. ۸۲۳
قلعهٔ کربل .. ۲۹۲
قلعهٔ کچلی .. ۵۴۷
قلعهٔ کالیان ۵۳۶ - ۵۹۱ -
.. ۸۰۱ - ۸۷۳
قلعهٔ کنجابه (یا) کنجانه ۳۴۳
قلعهٔ کندانه .. ۶۹۳
قلعهٔ کهمرد .. ۱۰۰
قلعهٔ کهیلنه (یا) کهیلنا ۴۳ -
.. .. ۵۷۹
قلعهٔ گلبرگه .. ۸۷۰
قلعهٔ گلکنده (یا) گولکنده
حیدر آباد پای تخت
سلاطین تلنگ ۱۲۲ -
۳۶۳ - ۵۳۳ - ۹۴۱ - ۸۳۷ -
.. ۸۷۵ - ۹۰۴ - ۹۴۳
قلعهٔ گوالیار ۷ - ۲۰۰ - ۵۴ -
.. .. ۱۴۵
قلعهٔ للنگ (یا) النگ ۱۹۸
قلعهٔ لوهگده دولت آباد ۳۵۶
قلعهٔ ماتهیاه (یا) ماتیله ۲۴۲
قلعهٔ ماندو .. ۱۳
قلعهٔ محمد نگر عرف گولکنده
.. .. ۷۴۴
قلعهٔ مرچ .. ۸۷۳
قلعهٔ مرغزن .. ۴۷۴
قلعهٔ ماهور ۸۴۵ - ۹۳۷
قلعهٔ منگل بیره (یا) منگل
و بیره .. ۵۷۸
قلعهٔ مو .. ۸۱۹ - ۹۴۰
قلعهٔ مهاکوت .. ۸۱۹

قلعهٔ میرتهه .. ۲۳۵
قلعهٔ نصرت گذه چنجي (یا)
چینجي پاے تخت الکهٔ
کرناتک .. ۸۵۴
قلعهٔ نلدرک .. ۸۶۴
قلعهٔ واکنکیره .. ۸۳۸
قلعهٔ هندوستان ۲۰۷
قلعهٔ هذاي .. ۷۵۸
قلماق .. ۶۱
قم .. ۶۳۳ - ۷۰۵
قندق کلیسیا (یا) کلیان ۸۱
قمرنگر کرنول .. ۸۷۲
قندهار ۱۷ - ۴۸ - ۸۳ -
۸۴ - ۹۴ - ۹۶ - ۱۰۱ -
۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ -
۱۸۰ - ۲۰۱ - ۲۶۵ - ۲۷۵ -
۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ -
۳۰۰ - ۳۰۶ - ۳۱۱ - ۳۲۶ -
۳۲۹ - ۳۹۰ - ۴۳۴ - ۴۲۵ -
۴۳۶ - ۴۳۷ - ۴۴۵ - ۴۴۶ -
۴۸۶ - ۴۹۱ - ۴۹۳ - ۵۰۱ -
۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۴ - ۵۵۶ -
۵۶۷ - ۵۷۲ - ۵۷۳ - ۵۷۴ -
۵۹۰ - ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۷۰۱ -
۷۰۲ - ۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۰۶ -
۷۶۰ - ۸۲۰ - ۸۲۴ - ۸۹۰
قنوج ۵۵ - ۱۹۸ - ۳۵۰ -
.. .. ۹۰۴
قوال .. ۷۴۵

* حرف کاف *

کابل ۱۷ - ۴۶ - ۴۷ - ۵۶ -
۷۰ - ۷۱ - ۷۶ - ۸۹ - ۹۱ -
۹۲ - ۹۴ - ۹۹ - ۱۰۰ -
۱۲۱ - ۱۴۴ - ۱۶۳ - ۱۶۶ -
۱۶۷ - ۱۸۰ - ۱۸۶ - ۱۸۸ -
۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۳ - ۲۰۲ -
۲۰۵ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۶ -
۲۱۷ - ۲۳۳ - ۲۶۵ - ۲۶۶ -
۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰ -

۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۵ -
۲۷۶ - ۲۸۹ - ۳۰۶ - ۳۲۵ -
۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۴۲ - ۳۴۹ -
۳۸۶ - ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۹۱ -
۳۹۲ - ۴۳۴ - ۴۴۲ - ۴۴۴ -
۴۵۵ - ۴۵۶ - ۴۵۷ - ۴۵۸ -
۴۵۹ - ۴۹۰ - ۵۱۳ - ۵۶۷ -
۵۷۱ - ۵۷۴ - ۵۸۰ - ۵۸۲ -
۵۹۰ - ۵۹۲ - ۵۹۳ - ۵۹۵ -
۵۹۶ - ۶۰۰ - ۶۰۳ - ۶۱۶ -
۶۱۷ - ۶۶۹ - ۷۲۶ - ۷۷۸ -
۷۷۹ - ۸۰۳ - ۸۳۰ - ۸۳۱ -
۸۳۳ - ۸۳۴ - ۸۴۷ - ۹۴۰ -
.. .. ۹۴۶ - ۹۵۷
کاره .. ۳۱۲
کاشغر ۴۸ - ۶۱ ۲۳۳ -
۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۶۶ - ۲۷۲ -
.. .. ۲۷۳ - ۹۶۳
کاغذی واره ۴۰۱ - ۴۰۲
کالا پهاڑ .. ۲۰۹ - ۲۹۳
کالا کوٹ .. ۴۰۲
کالپی .. ۶۰ - ۸۷۹
کالنه ۱۱۷ - ۴۲۰ - ۹۴۱
کاما پهاڑی (یا) کامان پهاڑی
" ۱۵۶ - ۵۷۳
کانگره .. ۳۶۶ - ۹۶۷
کانوده (شکارگاه) ۱۰۰
کپورتله .. ۹۰۱ - ۹۰۲
کتکه ۲۰۰
کتل احمد نگر ۹۲۶
کتل بهلباس .. ۴۳۲
کتل پدر پنجال ۴۳۱
کتل خالوش (یا) خابوش (یا)
جانوش .. ۶۹۵
کتل خیبر .. ۶۱۷
کتل زهن کهیره ۳۶۷
کتل فردا پور ۷۳۵ - ۸۸۲
کتل کهرکی .. ۴۰۰
کتل هندو کوه .. ۴۵۸
کتنکه .. ۲۱۹

کترۂ میان رفیق ۲۲۷
کتک .. ۵۰۷
کجلي .. ۵۵۴
کجلي بن .. ۵۴۷
کچ (یا) کچهه ۱۴۰ -
.. ۳۱۰ - ۳۱۲ - ۴۸۶
کچواهه .. ۲۸۰
کر ۵۷۰
کران ۴۱۸
کربلاي معلی ۱۱۰ - ۱۴۰
کرپه (یا) کترپه .. ۷۳۷
کرجهاک بذن (یا) کرخاکها
بیدنه .. ۱۵
کرده ۷۷۴
کرہ کانون (یا) کر کانون دارالملک
آشام ۵۴۸ - ۵۴۹ -
۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۴ - ۵۷۰
کرمان ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۸ -
.. ۳۴۰ - ۷۰۴ - ۷۰۵
کرناتک (یا) کرناتک
بیجاپوري ۱۱۷ -
۱۲۴ - ۵۳۰ - ۵۶۶ - ۷۳۸ -
۷۶۸ - ۸۴۶ - ۸۵۴ - ۸۶۰ -
۸۷۴ - ۸۸۰ - ۸۹۵ - ۹۱۴
کرنول .. ۷۳۷ - ۸۶۱
کرہ مضاف اله آباد (یا) کرہ
صوبهٔ اله آباد ۱۷۸ -
.. .. ۸۰۴
کرہ مانکپور ۳۴۴ - ۹۲۹
کشک .. ۳۸۶
کستم .. ۲۷۶
کشمیر ۱۱ - ۴۸ - ۴۹ -
۶۴ - ۷۰ - ۹۵ - ۱۱۲ -
۱۴۴ - ۱۶۳ - ۱۷۰ - ۱۸۸ -
۲۵۸ - ۲۷۶ - ۲۸۰ - ۳۱۴ -
۳۱۷ - ۳۱۹ - ۳۲۲ - ۳۴۲ -
۳۴۳ - ۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۳۳ -
۴۶۱ - ۴۶۶ - ۵۱۶ - ۵۲۸ -
۵۹۶ - ۶۶۷ - ۷۲۱ - ۷۳۰ -
۷۶۱ - ۷۶۴ - ۸۰۷ - ۹۴۱ -

.. ۹۴۴ - ۹۵۴ - ۹۵۷
کشفا ۸۶۹ - ۸۷۰ - ۸۷۲
کشن گده .. ۱۵۲
کعبه شریف ۲۲۳ - ۲۵۶ -
.. .. ۳۵۹
کمابون .. ۵۹۸
کمن دوز .. ۸۷۹
کنار مهندري که متصل قصبهٔ
سرنال است ۱۹۴
کنار هرمند .. ۲۶۷
کنبایت (یا) کنبهایت
۱۹۶ - ۲۸۲ - ۳۸۰ - ۴۰۸ -
.. .. ۸۵۲
کنچی کوتهه (یا) کنجي کوتهه
.. ۵۱۷ - ۵۳۰ - ۵۷۲
کنیر .. ۸۸۶
کنک گیر (یا) کنگری (یا)
کنگیري ۳۲۶ - ۶۵۶
کواهتي ۵۴۴ - ۵۴۷ - ۵۴۸ -
.. .. ۵۵۰ - ۵۵۳

کوتوالي چبوتره ۴۷۱
کوتهه بیلاتهه .. ۴۵۴
کوج .. ۴۷۸
کوچ بهار موسوم به عالمگیرنگر
۵۴۴ - ۵۴۵ - ۵۴۶ - ۵۵۴
کوچ هاجو (یا) کوچ هاجو
.. .. ۳۶۵ - ۴۵۲
کودره (یا) کوزره مضاف صوبهٔ
احمد آباد ۶۸۶ - ۶۸۷
کودره ز تهاسره ۶۹۱
کوز دهن نگر .. ۴۲۲
کوتنک .. ۴۱۸
کوکن .. ۵۳۶ - ۵۶۵
کوکنده تعلقهٔ رانا ۸۱۲
کول .. ۸۲۱
کولاب .. ۲۷۵ - ۴۳۱
کول جلالي .. ۵۴
کول جالیسر .. ۷۷۳
کوندوانه .. ۹۵۸
کوه برلی .. ۱۲۹

کوه بهوتنت .. ۵۴۵
کوه چلرنیه (یا) کوه چلپرنیه
.. .. ۵۵۶
کوه دامان شمالي ۱۵۷
کوه سرمور .. ۱۵۷
کوه سلیمان .. ۲۸۰
کوه سوالک .. ۱۴۴
کوه کانگره ۱۵ - ۱۶۸ - ۴۹۳
کوه کماؤن .. ۴۷۵
کوه مداریه .. ۷۷۴
کوه نمکسار مضاف صوبهٔ پنجاب
.. .. ۷۴
کوههای مغلستان ۶۱
کوهسار بدخشان ۴۵۹
کوهستان بکلانه ۳۶۴
کوهستان تامرپ (یا) تامروت
.. .. ۵۵۴
کوهستان سري نگر ۹۹
کوهستان کابل ۵۹۳
کوهستان کامروپ ۵۴۹ -
.. .. ۵۵۰
کوهستان کشمیر ۱۴۷
کوارج (یا) کورج ۲۲۷
کهابروت .. ۳۲۶
کهاچرود (یا) کانچرو ۹۷
کهداؤن (یا) کهدانون ۴۴ -
.. .. ۱۷۳ - ۶۹۷
کهجوره ۲۴ - ۱۳۳ - ۵۸۵ -
.. .. ۷۸۱ - ۹۷۰
کهر .. ۳۱۱
کهرکي ۹ - ۲۷۴ - ۴۰۱
کهري گجرات ۶۵۲
کهسار سرحد کابل ۷۷۹
کهورده (یا) کوروره ۹۵۰
کهوه مجاهد .. ۱۵۶
کهیلنا ۱۷۴ - ۴۴۹ ۶۶۷ -
کیرانه .. ۳۸۲
کیــرانه پرگنه از مضــافات
سهارنپــور صوبهٔ دهلي
.. .. ۳۸۱

کیلاگڑهي .. ۸۲۲
کیلا نات .. ۸۱۳
کیلو گڑهی .. ۴۷۴

* حرف کاف فارسی *

گجرات ۶ - ۷ - ۲۰ - ۵۰ -
۵۳ - ۵۷ - ۵۹ - ۷۰ -
۷۱ - ۷۶ - ۷۷ - ۸۸ -
۹۷ - ۱۰۱ - ۱۰۳ - ۱۸۳ -
۱۸۴ - ۱۸۹ - ۱۹۳ - ۱۹۴ -
۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۹ - ۲۰۴ -
۲۰۸ - ۲۱۴ - ۲۱۷ - ۲۱۹ -
۲۵۷ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۵ -
۳۰۶ - ۳۱۰ - ۳۱۲ - ۳۲۶ -
۳۷۸ - ۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۰۰ -
۴۳۴ - ۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۵۱ -
۴۶۶ - ۴۸۶ - ۴۸۷ - ۴۹۱ -
۴۹۲ - ۵۹۲ - ۶۰۲ - ۶۵۵ -
۶۵۸ - ۶۷۰ - ۶۷۸ - ۶۹۰ -
۶۹۲ - ۷۲۰ - ۷۲۹ - ۷۳۱ -
۷۳۳ - ۷۳۶ - ۷۴۷ - ۷۴۹ -
۷۵۰ - ۷۵۷ - ۷۵۹ - ۷۶۷ -
۷۶۸ - ۸۰۲ - ۸۰۳ - ۸۰۴ -
۸۱۲ - ۸۴۲ - ۸۴۳ - ۸۷۲ -
۸۷۵ - ۸۷۷ - ۸۷۸ - ۸۷۹ -
۹۲۹ - ۹۳۰ - ۹۳۷ - ۹۶۹
گدهه (یا) گدهي ۳۴ -
.. ۴۰ - ۱۴۸ - ۲۲۴
گدهه پتلي (یا) گدهه پتیلي
(یا) گدهه بتیلي ۷۵۱
گدهه نموده (یا) گره نمـونه
مضاف دکن ۸۳۳
گدهی بهواچري ۷۳۷ - ۷۴۲
گذر چوسا (یا) چوسه ۲۲۴
گذر وان .. ۸۳
گرجستان .. ۷۰۱
گردیز (یا) گردیر ۱۸۰
گریوه .. ۳۱۶ - ۳۱۸
گلدار (یا) گلذار ۱۰۹
گلبرگه ۵۳۶ - ۵۹۱ - ۸۶۳ -

.. .. ۷۶۸
گلکنده (یا) گولکنده ۱۷۳ -
۲۶۳ - ۴۱۴ - ۵۲۳ - ۵۲۰ -
۵۸۸ - ۵۹۵ - ۶۲۱ - ۶۲۷ -
.. ۶۶۱ - ۶۸۴ - ۶۸۵
گنبد متصل بدروازهٔ سمت
غربی روضهٔ شاه عالم ۴۴۸
گنگ (یا) گنگا - ۷۳
۸۰ - ۲۱۹ - ۳۵۶ - ۳۵۸ -
۴۳۹ - ۴۷۵ - ۵۲۱ - ۵۴۲ .
۷۳۸ - ۸۲۳ - ۸۶۷ - ۸۷۱ .
۸۹۱ - ۸۹۲ - ۹۲۰ - ۹۲۶ -
.. .. ۹۵۳
گنگ بهاگیرتی .. ۷۳۸
گوالیار مضاف اکبرآباد ۶ -
۲۴ - ۵۴ - ۱۴۲ - ۶۶۹ -
.. .. ۸۰۱
گوداوری .. ۳۵۶
گورکهپور ۱۶ - ۱۷ - ۲۰۹
.. .. ۹۵۰ - ۵۵۹
گهات کاغذی واره ۹۶۱
گهوره گهات ۲۰۹ - ۲۱۰ -
.. .. ۵۴۴ - ۵۴۶

* حرف لام *

لاهری (یا) لاری بندر ۱۲
لاهور ۱ - ۶ - ۱۱ - ۱۸ -
۱۹ - ۲۷ - ۳۶ - ۴۷ -
۴۸ - ۵۶ - ۷۱ - ۷۲ -
۷۸ - ۹۵ - ۱۱۲ - ۱۱۳ -
۱۱۴ - ۱۲۷ - ۱۳۱ - ۱۷۲ -
۱۸۰ - ۱۸۸ - ۱۹۳ - ۲۱۳ -
۲۵۶ - ۲۶۱ - ۲۷۷ - ۳۰۸ -
۳۰۹ - ۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۳۱ -
۳۴۳ - ۳۴۸ - ۳۵۳ - ۳۹۶ -
۴۳۶ - ۴۵۰ - ۴۵۷ - ۴۵۹ -
۴۷۱ - ۴۹۳ - ۴۹۹ - ۵۰۰ -
۵۱۰ - ۵۱۸ - ۵۲۵ - ۵۶۸ -
۵۷۲ - ۵۷۵ - ۵۹۹ - ۶۰۳ -
۶۱۲ - ۶۱۶ - ۶۳۴ - ۶۶۶ -

۶۹۴ - ۷۰۹ - ۷۱۶ - ۷۱۸ -
۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۵۴ -
۷۵۷ - ۷۸۱ - ۸۱۸ - ۸۲۰ -
۸۳۰ - ۸۳۱ - ۸۳۴ - ۸۶۸ -
۸۸۹ - ۸۹۰ - ۸۹۲ - ۹۲۷ -
.. .. ۹۳۵ - ۹۳۶
لدهانه (یا) لدهیانه ۴۷۵
لعل باغ برهانپور ۳۶۷
لعل نام واقع پور ۴۶۴
لکریت پای (یا) لدریت پای
.. ۸۵۸ - ۸۹۶ - ۸۹۷
لکهنو ۲۰۲ - ۲۴۱ - ۴۳۴ -
۴۸۱ - ۵۱۶ - ۵۸۴ - ۷۸۱ -
.. ۸۳۹ - ۸۹۲ - ۹۵۳
لکهب .. ۳۱۱ - ۳۷۳
لنگـــر کوت مضاف پیشاور
.. ۶۱۲ - ۶۴۷ - ۷۷۹
لونا چماری (یا) نونا چماری
.. .. ۵۴۸
لونکر (شهـــریست برلب
دریاے گنگ دکن) ۹۲۰
لوهر چک .. ۹۵۵
لوهری .. ۲۴۵
لوه گدهه ۴۷ - ۱۲۸ - ۶۷۲

* حرف میم *

ماتهباله .. ۲۴۴
مارچان (یا مارو چا ۸۲
مازندران .. ۷۹۲
مالجی دوره . ۵۲۴
مالوه ۵۱ - ۵۳ - ۵۶ -
۷۰ - ۹۷ - ۱۳۷ - ۱۴۹ -
۱۸۴ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ -
۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ -
۲۵۷ - ۲۸۶ - ۳۲۲ - ۳۳۲ -
۳۳۳ - ۳۶۷ - ۳۷۸ - ۳۷۹ -
۳۸۹ - ۳۹۷ - ۴۵۳ - ۴۸۰ -
۴۸۳ - ۵۲۳ - ۶۰۰ - ۶۲۵ -
۶۵۸ - ۶۵۹ - ۶۷۰ - ۷۱۴ -
۷۳۱ - ۷۳۴ - ۷۳۶ - ۷۳۸ -

۷۵۰ - ۷۶۶ - ۸۰۶ - ۸۲۷ -
۸۳۰ - ۸۳۵ - ۸۴۰ - ۸۴۳ -
۸۴۴ - ۸۴۹ - ۸۷۶ - ۸۷۷ -
۸۷۸ - ۸۷۹ - ۸۸۰ - ۸۸۶ -
.. ۹۳۹ - ۹۴۶ - ۹۶۹
ماندو (مضاف صوبهٔ مالوه)
۵۱ - ۱۹۳ - ۱۹۹ - ۳۲۹ -
۳۷۸ - ۳۷۹ - ۳۸۳ - ۳۸۸ -
۵۵۶ - ۵۸۷ - ۷۱۳ - ۸۳۰ -
.. .. ۹۶۵ - ۹۶۶
ماندها .. ۹۵
مانکپور ۲۰۷ - ۲۳۰
مانکوت .. ۱۴۶
ماوراء النهر ۲۶۴ - ۳۰۴ -
.. .. ۸۸۲
متهرا ۷۳ - ۱۰۳ - ۴۲۱ -
۴۲۲ - ۴۶۲ - ۴۸۷ - ۵۹۷ -
.. .. ۶۰۰ - ۸۸۸
متمن بغدادی ۴۶۴ - ۴۷۱
مچهلی بندر صوبهٔ

فرخنده بنیاد ۷۳۷ - ۸۶۹
محلهٔ جدّی ملی (یا)
چذی ملی (نام یکی از
محلههای کشمیر) ۷۶۴ -
.. .. ۷۶۵
محلهٔ حسن آباد (نام یکی
از محلههای کشمیر)
.. .. ۷۶۵
محمد آباد بدر ۳۳۷
محمود آباد .. ۵۴۳
محمود پوره بیرون شهر اورنگ
آباد .. ۹۳۹
محمود عراقی (نام جا)
.. .. ۵۹۵
مخاص پور .. ۱۵۷
مدکل مابین ظفر آباد و
حیدر آباد ۸۳۳
مدینة السلام بغداد ۴۷۰
مدینهٔ طیبه .. ۳۳۳ - ۵۶۳
مراد آباد ۹۹ - ۷۰۸ -

۷۶۵ - ۷۶۹ - ۸۳۱ - ۸۳۹ -
.. ۸۴۳ - ۸۷۶ - ۸۷۸
مرتضی آباد مرچ (قصبهٔ)
مضاف بیجاپور ۶۴۲
مرتضی پور صوبهٔ برار ۶۵ -
.. .. ۶۵۵
مراج و کامرج یعنی بالا و
پائین رویهٔ آب بهت ۳۱۴
مرشد آباد ۷۵۲ - ۷۵۳ -
مرغزار .. ۷۷۹
مرغینان .. ۹۶۴
مرگنه حال کلیان ۱۵۶
مرو .. ۳۴۳
مزار پیر بقهه .. ۳۱۱
مزار سلطان المشایخ ۳۲۴
مستقرالخلافه ۴۹۴ - ۵۰۴
۵۵۸ - ۵۶۷ - ۷۶۹ - ۸۱۷ -
.. .. ۸۳۱ - ۹۶۹
مستقر الخلافهٔ اکبره ۹۴۷
مستقـــر الخلافت اکبر آباد
۱۵۶ - ۵۵۷ - ۵۷۳ - ۵۷۵ -
۶۲۲ - ۹۴۳ - ۹۴۴ - ۹۴۷
مسجد جامع آگره ۸۲ - ۲۲۷
مسجد جامع فتح پور ۳۲۸
مسجد جامع موسوم بمسجد
جهان نما مسجد شاه جهان
.. ... ۴۷۲
مسجد عالی قصبهٔ سکهر (یا)
سکهرا .. ۷۵
مسقط .. ۷۵۹ - ۷۶۰
مشهد .. ۳۲۰
مشهد مقدس ۲۲۷ - ۲۶۲ -
۳۱۴ - ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۵ -
.. .. ۴۴۱
مشهد مقدس رضویه ۹۳۶ .
مشهد منور مرتضویه علیه السلام
.. .. ۴۰۹
مصر .. ۴۷۰
مصر جامع .. ۴۷۳
معمور آباد که موضعی ست

از نجف اشرف ۲۷۶
معمورهٔ بنگاله ۲۰۶ - ۲۰۹
مغل پوره واقع خجسته بنیاد
.. .. ۷۷۰
مقازیرو .. ۸۷۰
مقام پور مندل ۱۲
مقصـــود آباد (نام تالاب)
.. .. ۸۹۲
مکران .. ۳۱۰ ۴۸۶
مکنپور .. ۸۴۴
مکهٔ معظمه ۹۱ - ۱۲۱ -
.. .. ۲۵۲ - ۷۰۱
ملتان ۵۱ - ۹۴ - ۹۵ -
۱۰۱ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۷۰ -
۱۷۱ - ۱۹۵ - ۲۰۵ - ۲۴۱ -
۲۵۲ - ۲۸۰ - ۳۰۶ - ۳۰۷ -
۳۰۹ - ۳۱۲ - ۳۲۵ - ۳۲۹ -
۳۶۵ - ۴۳۶ - ۴۳۷ - ۵۶۸ -
۵۷۵ - ۵۸۵ - ۶۹۷ - ۷۱۷ -
۷۱۸ - ۷۲۰ - ۸۲۱ - ۸۲۴ -
.. ۸۲۶ - ۸۶۸ - ۹۶۶
ملچار .. ۸۱۸
ملک آرکات .. ۸۴۶
ملک آشام .. ۲۵۵
ملک اراس .. ۳۶۴
ملک بندیله .. ۸۷۹
ملک جات .. ۸۸۹
ملک چاندا (یا) چانـــده
.. .. ۴۵۴
ملک سنده .. ۳۰۹
ملک عادلخانیه ۸۵
ملک کوکن .. ۹۲۷
ملک گذ .. ۲۱۹
ماکاپور صوبهٔ برار ۷۱۸ -
.. .. ۸۰۱
مل کهیر (یا) بل کهیر ۱۰۶
ممالک شرقي .. ۲۱۶
مملکت کابل .. ۲۱۲
مملکت گجرات ۲۱۵
مندر (یا) مندله ۷۷۸

مندن موسوم بهفتوح ۴۴
مندو .. ۵۰ - ۲۲۰
منزل توره .. ۸۴۱
منزل جهالوه (یا) جهالوه
.. .. ۸۴۲
مؤ ۱۴۹ - ۴۳۷ - ۸۲۴
مورنگ .. ۵۵۹
موصل .. ۱۰ - ۱۱
موضع انداره .. ۱۴۱
موضع بری تپهه (یا) بتری
تپهه (یا) بری تپه ۵۴۵
موضع بی بری .. ۲۶
موضع چاری کاران ۱۹۱
موضع حسن پور سرکار هندیه
.. .. ۷۷۰ - ۸۷۷
موضع درسین .. ۲۳۲
موضع درهد .. ۸۰۴
موضع سولی ۵۴۰ - ۵۴۲
موضع کهرکی موسوم به اورنگ
آباد .. ۴۴۳

مونکی پتن .. ۵۱۶
مونگیر .. ۴۱۱
موهان پرگنهٔ لکهنو ۲۸۹
موهن ناله .. ۴۰۷
مهابن (پرگنه ایست از سرکار
آگره) ۴۲۱ - ۴۶۲ - ۵۶۹
مهاچین (یا) ماچین ۵۵۰
مهارپور .. ۸۹۳
مهاکوت ۴۰۱ - ۴۰۲ -
.. .. ۶۴۵
مهاندی .. ۵۴۳
مهکر .. ۲۶۲ - ۳۵۶
مهکر دالا گهات برار ۳
میدان [illegible]
میدان ساندی و پالی ۸۹۲
میدان شاه گدهه ۹۱۹
میدک مضاف صوبهٔ حیدرآباد
.. .. ۴۰
مدرتهه ۲۶۰ - ۵۹۸ -
.. .. ۶

میرداد پور .. ۵۴۳
میسور .. ۳۰۶ - ۸۵۰
میوب .. ۵۹۸ - ۷۱۵
میوات ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۶۴۷
میوار .. ۵۰ - ۳۴۴

* حرف نون *

نارنول ۲۰۷ - ۸۸۹
ناسک ۳۹۷ - ۳۹۸ - ۳۹۹ -
.. .. ۹۲۳ - ۹۴۱
ناگپور .. ۸۷۳
ناگور ۵۰ - ۱۹۵ - ۲۰۵ -
۲۱۴ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۸۸۶
نامگیر موسوم به گبرو ۴۴
ناندیر (یا) ناندیر دکن ۸ -
۴۲۹ - ۴۴۵ - ۶۲۲ - ۷۳۸ -
۷۶۸ - ۷۸۴ - ۷۸۵ - ۸۰۰ -
.. ۹۴۲ - ۹۴۳
نجف اشرف .. ۴۱۰
ندربار (یا) ندربار ۱۳۱ -
.. .. ۷۷۸ - ۹۱۴
نربدا (یا) نربده (دریا)
۵۷ - ۱۴۲ - ۱۸۵ - ۲۲۰ -
۳۲۰ - ۳۳۳ - ۴۶۱ - ۴۹۵ -
۵۰۳ - ۵۰۷ - ۸۰۶ - ۸۷۳ -
.. .. ۸۹۵ - ۹۶۹
نربد گنده‌ک (یا) گندک ۲۲۴
نرور (یا) نروار ۲۰ - ۴۲۹
نصرپور .. ۳۱۲
نظام آباد بالاے کتل فردا پور
.. .. ۸۸۲
نعمت آباد .. ۳۳۷
نقب شیر حاجی مرکوت
.. .. ۴۰۲
نگرکوت .. ۱۹۵
نلدرگ .. ۶۴۸
نورپور .. ۸۲۴
نورس تارا .. ۴۳
نورگده .. ۴۶۳
نوشهره .. ۱۸۸

نهر بهشت (یا) بهمت (نام
نهر بهشت) - ۱۰۰
.. .. ۴۶۶ - ۵۲۹
نهر بهت پر گنج ۱۴۰
نهر شاهجهانی ۱۲۰
نهر لاهور .. ۵۲۵
نهر هرسول .. ۸۸۲
نیلاب ۱۴۴ - ۲۱۱ - ۲۶۸ -
.. ۲۷۱ - ۲۷۳
نیانکه (یا) نابکه ۲۴
نیمدت (یا نیمداد) ۷۰۹

• حرف واو •

واکنکیره (یا) واکنکره ۶۳۹ -
۶۴۸ - ۶۵۱ - ۶۶۳ - ۸۵۰
وزیر آباد (نزدیک لاهور) ۹۳۵
ولایت .. ۱۸۰ - ۸۹۲
ولایت اڑیسه ۲۹۵
ولایت بالا گهات کرناتک ۵۱۷
ولایت بگلانه .. ۵۲۲
ولایت بهاتی ۲۹۵
ولایت بهار ۲۴۶ - ۳۸۰
ولایت بهاره مضاف گجرات
ا .. ۴۸۶
ولایت بیجاپور .. ۱۵۸
ولایت بیل تلی (یا) سل تلی
.. .. ۵۵۴
ولایت تبرق .. ۷۸
ولایت پنجاب .. ۳۰۸
ولایت جام .. ۱۰۴
ولایت ختن .. ۵۵۰
ولایت دهندیره .. ۴۳۳
ولایت سروار .. ۲۲۸
ولایت سندهه ۳۱۰ - ۳۱۲
ولایت سورتهه ۴۸۷ - ۴۸۸ -
.. .. ۴۹۲
ولایت سیوا .. ۱۵۸
ولایت فارس .. ۳۴۰
ولایت فرغانه (که از اقالیم پنجم

است) .. ۹۶۳
ولایت کامروپ یعنی هاجو و
کواهتی و توابع آن ۵۴۴ -
.. .. ۵۵۴
ولایت گجرات ۲۳۷
ولایت گکهر .. ۲۱۱
ولایت گدهه .. ۲۰۰
ولایت مهمتی ۲۴۸
ولایت میان دو آب ۷۶
ولایت ورنگ .. ۵۵۴

* حرف ها *

هاجو .. ۵۴۴
هانهی .. ۸۹۰
هانسی و حصار ۸۹۰
هتیا پول .. ۹۳۵
هجای .. ۸۱
هرات ۸۹ - ۲۷۵ - ۳۴۶ -
۴۱۰ - ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۶ -

.. ۷۰۳ - ۷۰۴
هردوار .. ۸۲۳
هرسول .. ۹۰۹
هرمز .. ۴۸۶
هرنگانون و چوپره مضاف صوبهٔ
خاندیس ۳۶۲
هریس .. ۱۱۵
همایون پور .. ۴۵۹
هندوستان (یا) هند ۸ -
۱۱ - ۱۸ - ۲۰ - ۲۴ - ۵۴ -
۶۲ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۵ - ۸۶ -
۹۰ - ۱۱۱ - ۱۲۱ - ۱۳۱ -
۱۴۵ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۵۳ -
۱۵۴ - ۱۶۳ - ۱۶۸ - ۱۶۹ -
۱۷۱ - ۱۷۵ - ۱۷۸ - ۱۷۹ -
۱۸۰ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۲۰۲ -
۲۰۳ - ۲۰۵ - ۲۱۲ - ۲۱۵ -
۲۱۶ - ۲۲۳ - ۴۳۳ - ۲۳۴ -
۲۳۵ - ۲۴۱ - ۲۵۲ - ۲۵۵ -
۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۹ - ۲۶۰ -

۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸ -
۲۷۱ - ۲۷۳ - ۲۷۶ - ۲۸۵ -
۲۸۸ - ۲۹۹ - ۳۰۱ - ۳۰۲ -
۳۱۴ - ۳۱۶ - ۳۲۳ - ۳۲۷ -
۳۲۸ - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۴۱ -
۳۴۲ - ۳۴۶ - ۳۴۷ - ۳۵۵ -
۳۶۱ - ۳۷۰ - ۳۷۶ - ۳۷۹ -
۴۰۰ - ۴۰۷ - ۴۱۱ - ۴۲۱ -
۴۳۳ - ۴۳۶ - ۴۴۹ - ۴۵۰ -
۴۵۱ - ۴۶۰ - ۴۷۰ - ۴۷۶ -
۴۷۷ - ۴۹۶ - ۴۹۷ - ۵۱۶ -
۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۴ - ۵۳۸ -
۵۴۶ - ۵۴۹ - ۵۵۱ - ۵۵۲ -
۵۵۵ - ۵۸۱ - ۵۸۲ - ۵۸۹ -
۵۹۵ - ۵۹۷ - ۶۰۳ - ۶۰۴ -
۶۳۳ - ۶۳۶ - ۶۵۳ - ۶۵۴ -
۶۵۹ - ۶۶۷ - ۶۷۰ - ۶۷۶ -
۶۷۷ - ۶۸۲ - ۶۸۷ - ۷۰۲ -
۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۹ - ۷۲۹ -
۷۴۰ - ۷۴۶ - ۷۵۳ - ۷۵۴ -
۷۶۲ - ۷۶۶ - ۷۷۴ - ۷۷۵ -
۷۸۶ - ۷۹۴ - ۸۰۱ - ۸۱۳ -
۸۱۴ - ۸۱۵ - ۸۲۱ - ۸۲۷ -
۸۲۹ - ۸۳۴ - ۸۳۷ - ۸۵۰ -
۸۵۱ - ۸۷۵ - ۸۸۱ - ۸۸۲
۸۹۲ - ۸۹۵ - ۹۰۶ - ۹۱۱ -
۹۱۲ - ۹۱۳ - ۹۱۵ - ۹۱۸ -
۹۱۹ - ۹۳۶ - ۹۳۸ - ۹۶۴ -
.. .. ۹۶۶
هندر کوه .. ۲۷۵
هندیه .. ۲۵۵
هندیهٔ نربدا .. ۲۰
هندیه ۸۴۰ - ۸۷۷
هنسوه .. ۱۴۶
هوکای .. ۷۹ - ۸۱
هوانکی از محالات بیجاپور
.. .. ۶۵۶
هیرا پور .. ۳۱۸

* حرف یا *

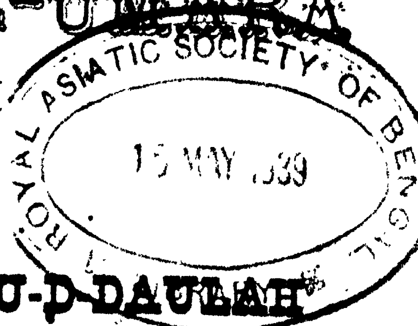
یزد　۱۱۶ - ۲۶۲ - ۳۳۸ -
..　۲۴۰　۳۴۱　۷۰۵
یهودیه نام اول اصفهان　۴۱۷

تمام شد

فهرست اسماي مواضع واقعه در جلد سیوم مآثر الامرا

MAÁSIRU-L-UMARA

VOL. III



BY

NAWÁB SAMSÁMU-D-DAULAH

SHÁH NWÁZ KHÁN.

EDITED FOR

THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

BY

MAULAVÍ MIRZÁ ASHRAF 'ALÍ

FIRST PERSIAN TEACHER,

CALCUTTA MADRASAH.

PRINTED BY MUNSHI MAULA BAKHSH AT THE URDU GIUDE PRESS

AND PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

57 Park Street,

CALCUTTA.

1891.

DATE LABEL

THE ASIATIC SOCIETY

1, Park Street Calcutta-16

The Book is to be *returned on the date last stamped* :

1958

1958

15